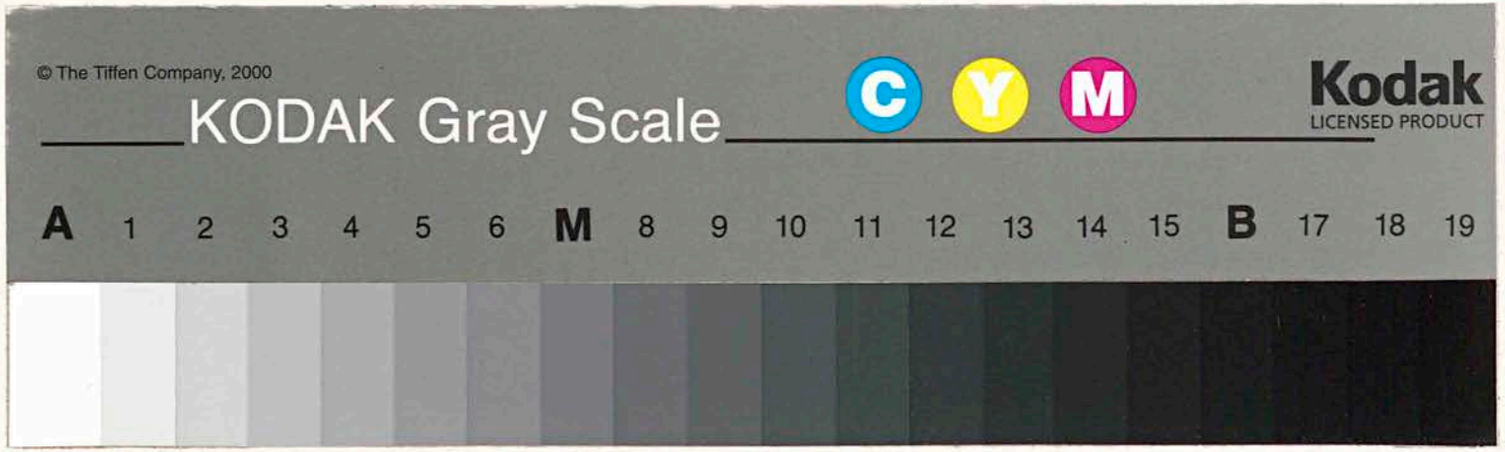
© The Tiffen Company, 2000
KODAK Gray Scale
C
Y
M
Kodak
LICENSED PRODUCT
A 1 2 3 4 5 6 M 8 9 10 11 12 13 14 15 B 17 18 19

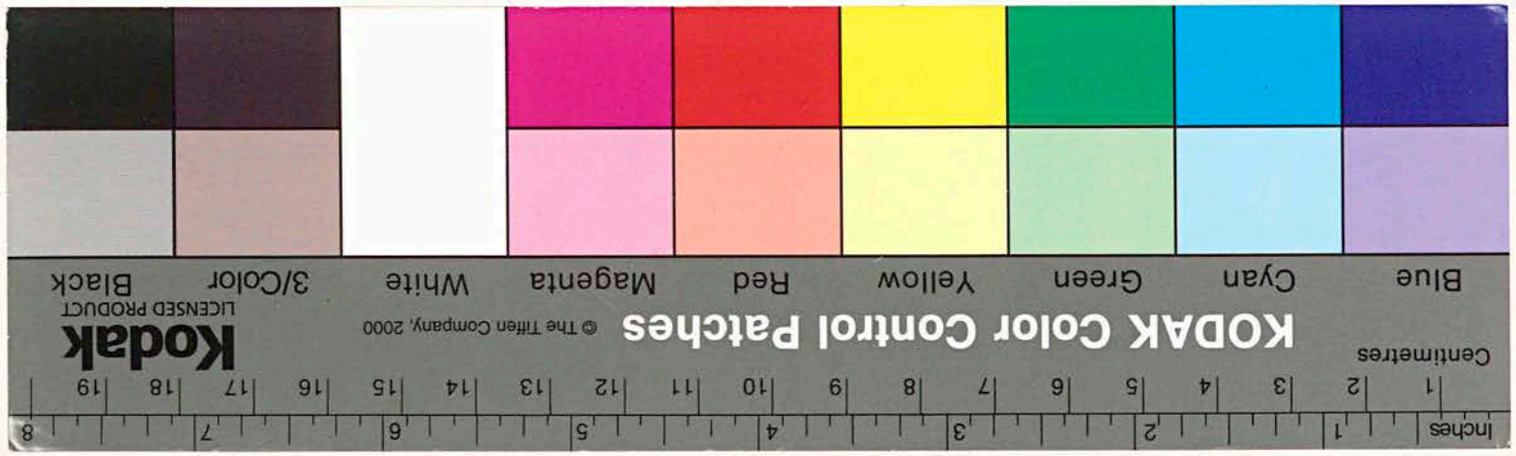
Inches 1 2 3 4 5 6 7 8
Centimeters 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19
KODAK Color Control Patches
© The Tiffen Company, 2000
Kodak
LICENSED PRODUCT
Blue
Cyan
Green
Yellow
Red
Magenta
White
3/Color
Black

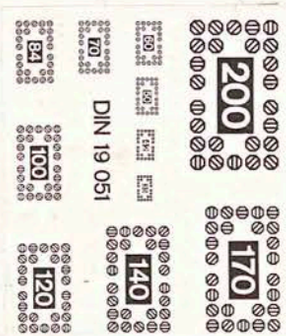
DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

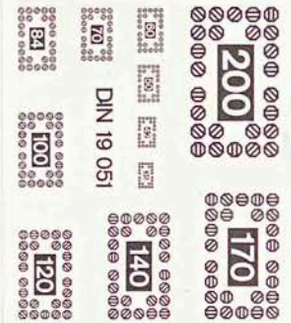
DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

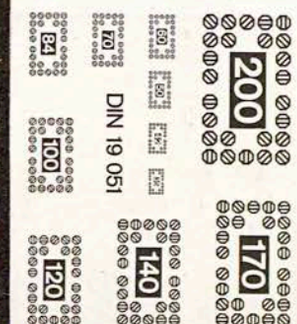
DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

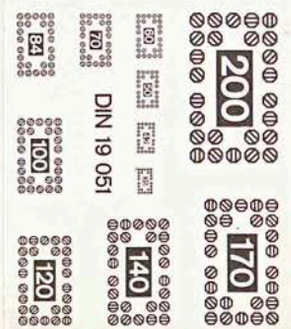
DIN 19 051
84
70
60
100
120
140
170
200

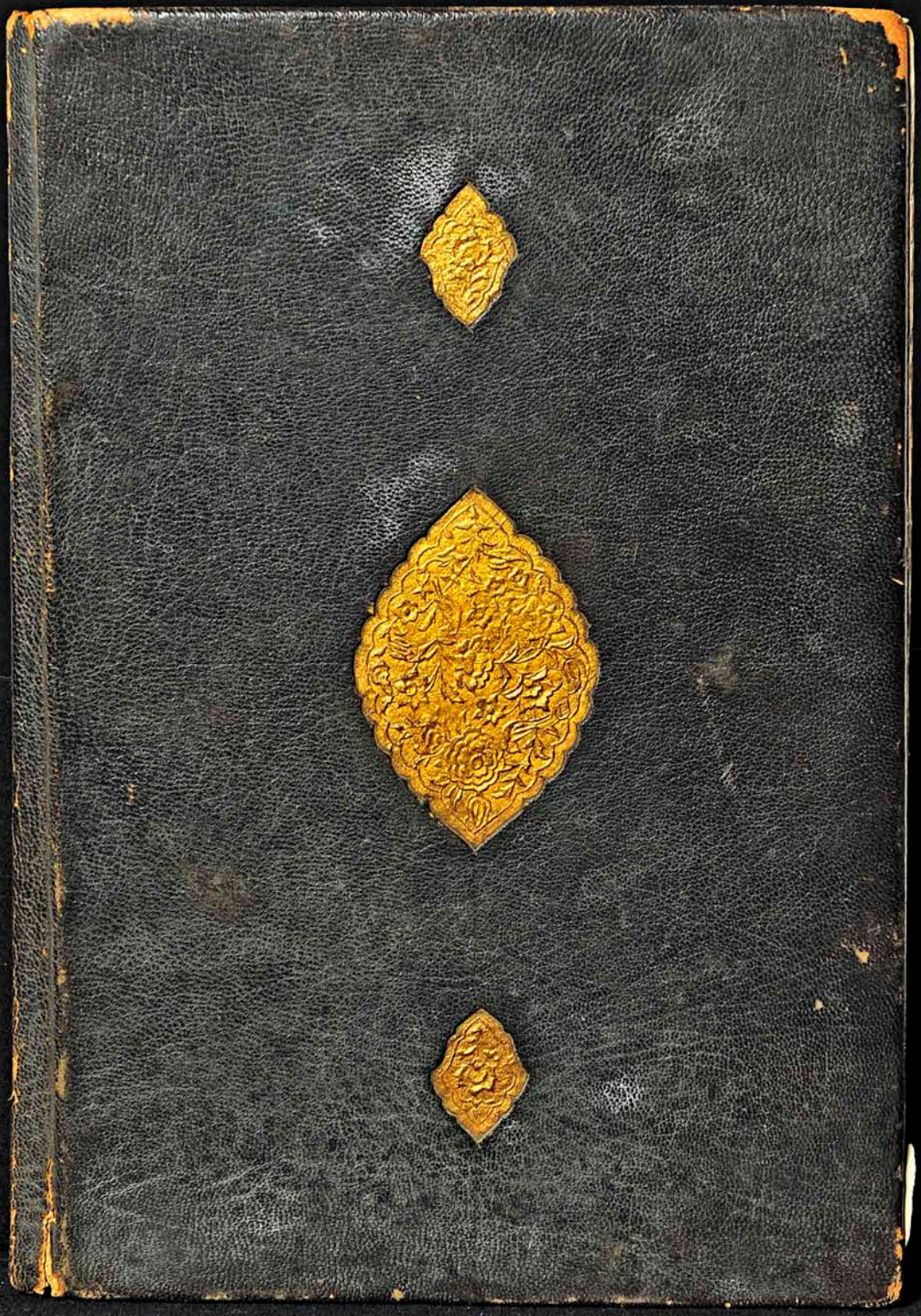

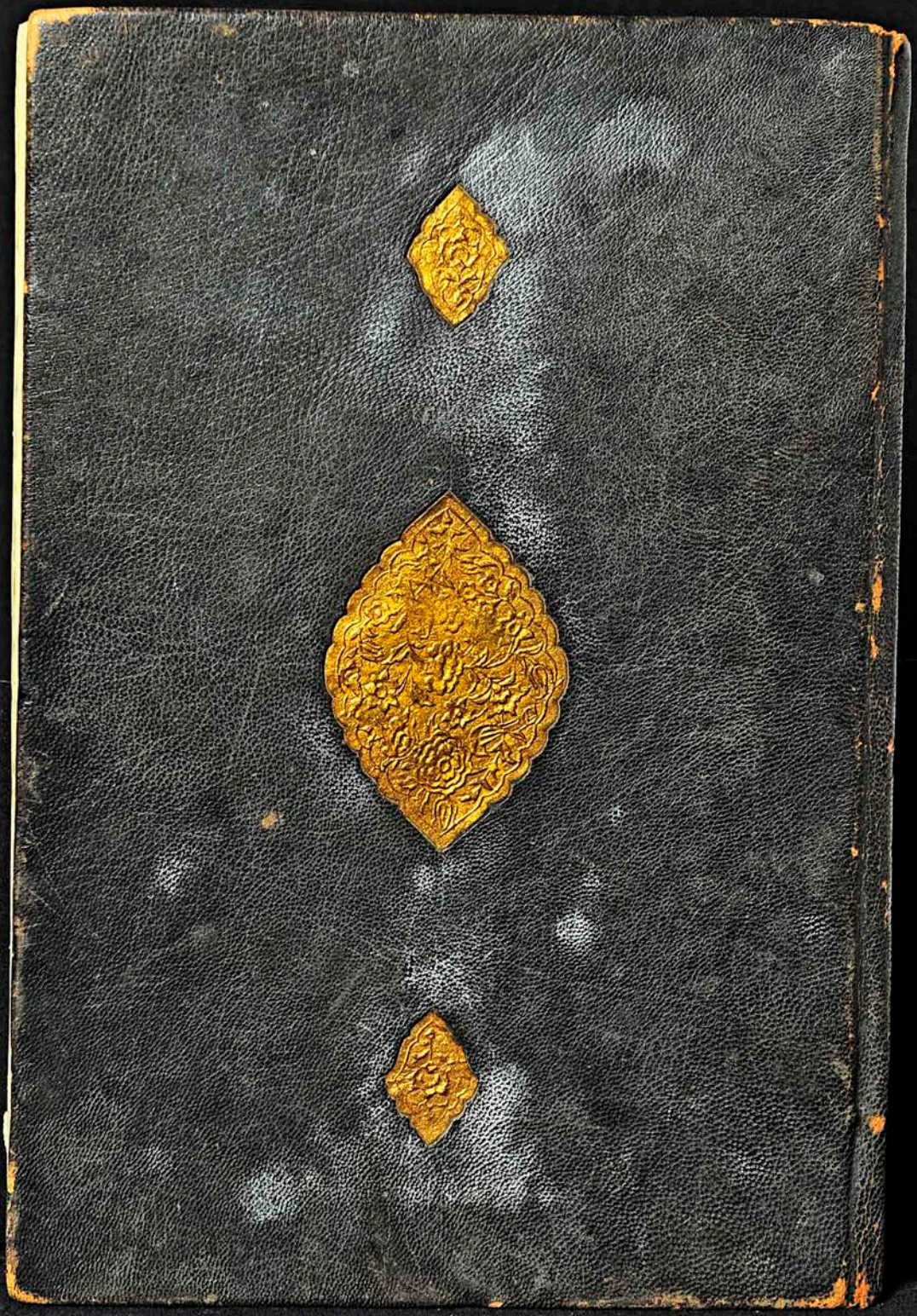

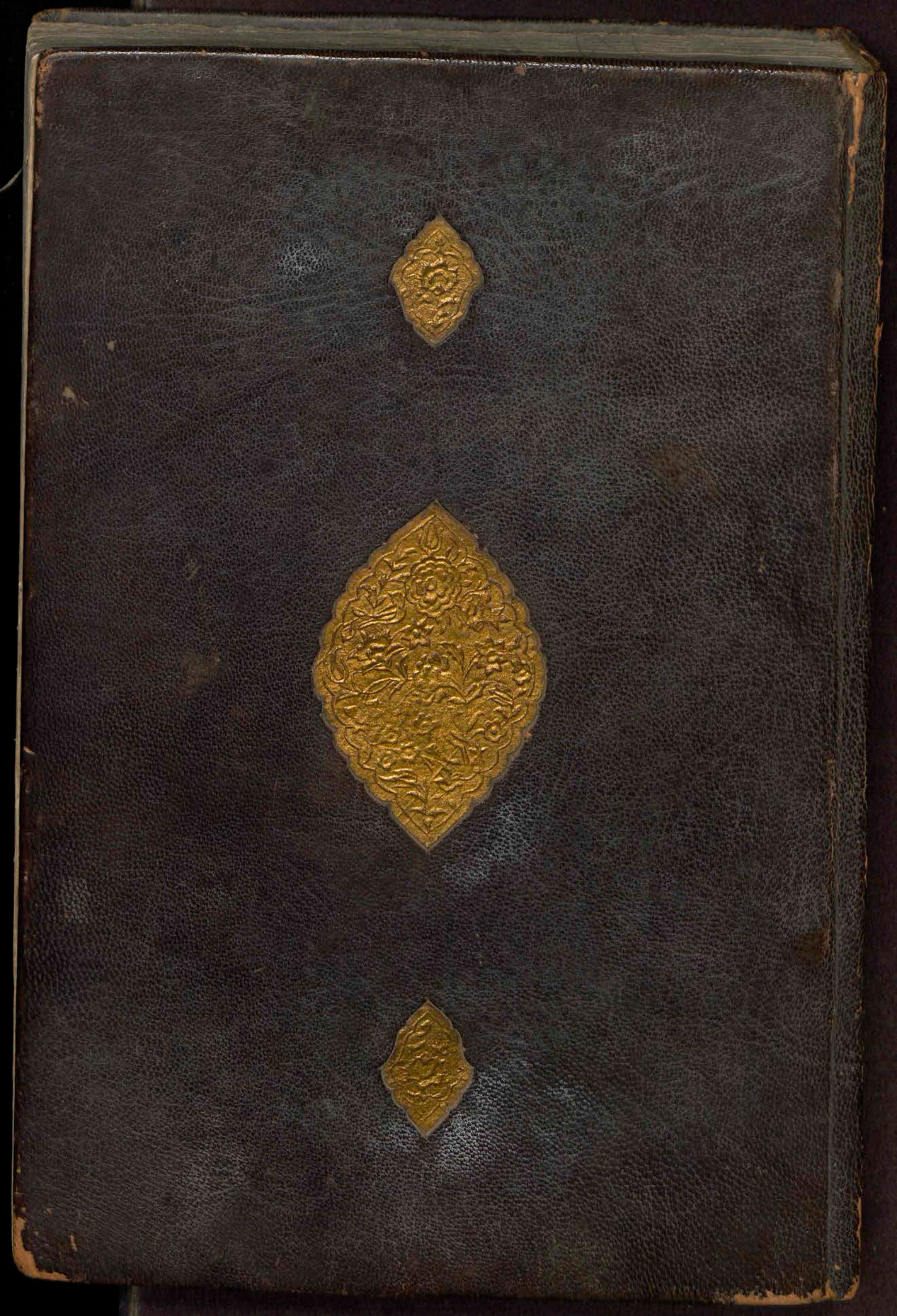

روضة الصفا 67

~~417~~
67

Ecole Spéciale
DES
Langues Orientales vivantes

Offert à la Bibliothèque de l'Ecole par M. Thibouville, consul de France à St. Sebastien.

Reçu le 16 Octobre 1884, par l'intermédiaire de M. Maxime de Tauzé, 27, rue d'Amsterdam.

2

خاتمه در بیان بدایع آنچه نگاشته بقلم قدرت ادوات صنایع و مخترع بر روی ارباب بصیرت پوشیده نماند در بعضی از حکمای تاریخ چنین گفته‌اند
و باری سبحانه و تعالی از نور محمدی صلی الله علیه و آله جوهری سافر پدید و بنظر هیبت در آن جوهر تجلی فرمود و جوهر هر زبد تمام و چون حضرت
عزت عرش را بر آب فرمود سر آب بعد و بیع مخلوقات دیگر ظاهر شد و چنانچه خبر
داده‌اند بار دیگر بنظر عزت بخار آب بجوشید و قضا از آنجا صادر شد و جمع اجزای آن کف شد میان جهان آنجا و امروز کعبه معظمه است جمع گشت باری سبحانه و تعالی از آن کف زمین را خلق کرد
و بر روی آب بگسترانید و از این دخان در روی آب بگسترانید آسمانها و طبقات آن مرتفع پدید آورد و در کتب منزله آنرا عظمت دانند و از اطباق
و لآلی حسن آن بسیار دلارا شد و هر یک را از سیارات سبعه کواکبی مزین گردانید تا سبعه فلک هشتم و عبارت از کرسی است منازل نعیمین
فرموده و بعضی بر آنند که آنچه جاعتی از سنف گفته‌اند هر فلکی جوهریست چون آسمان و دنیا در از نقره خالص و درهم از یاقوت الی آخر تا اصلی ندارد و حقیقی و
اسم عماد الدین ابن کثیر در کتاب بدایت و نهایت رد و ابطال کرده است در ارباب
بیت المعمور در فلک هشتم است و از ملائکه
صالح گویند بعضی از امرا گفته‌اند کرده‌اند بیت المعمور را یاقوت احمر با بصیرت در تاملی بر نوشته و حجور و جزیره و آله و جزیره بکش و باشد
قیس و جزیره بنی کاموس و دیبا و جهرم و سموس و خرا و ملیاق و قرطب و رس و لوس لاقصی و الاسپس و قلعه سلیمان و ادرین و بقیه الارض نزدیک و مدار
حساب هندیان و سمار قلعه کالنجر و اکبر و لشکر و زانه و برس صیت و لاهاری و اسپس و جنس چنین گفته‌اند در شهرهای بزرگ آن اقلیم سیصد و شصت عدد
باشد و آنچه کوچکست بدو هزار رسد و هفده کوه عظیم دارد و در آنجا از انهار رسی و جاری شده و عبور از آنجا بکشتی میسر گردد و الله اعلم بحقیقت الاشیاء
فی الصقع که و ادا به شهرت از مشهورات و که سیار موصی و مشوطه از تحت موضع بیت گویند قال اهل اللغة استفاق من امسک استفاق
امری اسفنده و استفاق حتم انبق شیء من الیبس و انما سمیت مکة بالاسم بقدر اعتنا بها مال المفضل بهذا الاسم لانها مالک الذنوب بالمحو
شیر مکیدن این مبالغه نماید چنانچه هیچ شیر در پستان مادرش نماند و چون از این تعبیر کنند گویند امسک نفسک بما ضرع امه و لفظ مکرر از این استفاق کرده‌اند و این

هذا من مبالغات المفضل و امسک مالک ضرع امه کل ما فضل

موضع گرم بدانچه در آب کم دارد بگرمی موسوم گردانید و محصل کلام مفصل آنست در چون بگرمی خوانم دلام علامت میشد و محمود را نیز میرزد این بقعه شریفه را نام کرده چنانکه
ملک الذهب مینید اسمی است و هم مفصل میگوید در مکه سا موضع نیست اما محل آنرا گویند زیرا آنچه مردم در طواف مزاحم یکدیگر میشوند و اطلق مکه میگویند
لازدحام الناس بها لانه من بابی وحمد انتهی کلام الجوهری ومنه قالوا بعضی لا یلقی الا بالسد وکیفیها وانکه دام القری نیز گویند بسبب آنکه زمین از تحت او گسترده
پس که اصل ارض باشد و از جهت ام القری حسین نیز خوانند و قال ابن عمر خلق البیت قبل الارض بها بحی حلم ثم دحیت الارض منه وکانت صحی ابصام ام لا یخفاه
یعبد الناس کلهم فی الحج جمع هنا اهل کل بلدان العرب کلهم شیخ واحد ولد واللغة واحدة والمصر مرات من قبل العموم ولحوله بینهم صوت سکینة
اجتمعوا بها وصاموا وتعاقبوا الذنوب وتذاکروا الاحکام وام کل حیاة واصله ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند پیش از آفرینش آبی آب
بعرش بسمانه با در آن داد تا خود را بر روی زد و آب بحرکت آمد بقدرت کامله بروی آبستگی قبه از حرکت باد فی استوا با بر و جوشال ساکن شد اول
جبلی بر مکه آفریده شد جبل ابو قبیس بعد از تحت موضع بیت مکرمه اند ملاذ لک بکتب ام القری و پیدا داشت آب الله از جهت ربع را و آن سرا دان کعبه
نامیده اند هر چند بجای مربع و مغرا باشد بیضه بوسته بهیچ جای دیگر نباشد و در عرب آنرا کعبه گویند و مکه را بیشه از ظهور اقالیم طلایع مختلفه عزیز و محترم میشمرند
و مثال آنچه در خارج مکه میرسیده اند هر بسته اند و از قضایی که یا آنست حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که را ابی الله فرموده در آن ولاک
عتاب بن اسید را الولایت بیکر اسید بزبان معجزبیان میگذرانید فلا استعملک علی اهل الله که را ابی الله خوانند جهت آنکه مسکن آنجا هم بطال
عمت خرد و ندند جبل دیگر از قضایی که باری تعالی و تقدس در کتاب مجید بر کرده حیث قال من قایل فی البلد الامین چه در این آیه دال ابزای اسم است
حضرت رسی علیه السلام فرموده در دابة الارض و خرجش از علامت قیامت است و از کوه صفا بیرون خواهد آمد قضایی که بسیار است و مناقب پاشد در
این او در آن بیش از این گنجایش ندارد و همچنین از خصایص کعبه معظمه لا تعد و لا تحصی است ان الله مبارکه و تعالی فیها باوت مقام ابراهیم و مقام اسمعیل در معنی این قضیه بر دو شهر
این مختصر احال این کنند در ترتیب العذب مذکور است و از خصایص آنجا نه آنست در هیچ مرغ بر بالای آن نظیر شکاند کرد در صفت مدینه این شهر را در قرآن
یثرب میگفته اند در علی علیه السلام آنرا مدینه خواند نخلستان فراوان دارد و حدیثش بعایت گرم است و آب روان در آن شهر شفا یافت
در شمال جبل کوه احد است و بر جنوبش بر رضاعه در باب احادیث مشهور خلاف شده در آنجاست و همچنین هزار بس در آن شهر بعد و آن چاهیست
در آنجا حضرت رسی از دست عثمان در آن چاه افتاده و هر چند جستند نیافتند و مسجد حضرت رسالت پناه در آن بلده است در خانه در آنجا که عایشه
معین فرموده بعد در همان خانه و فاتش رسید و مسجد حضرت رسی علیه وآله وسلم در آنجاست در وقت هجرت آنحضرت زمین آن مسجد بوده
حضرت رسی صلی الله علیه وآله وسلم آن موضع را بخرید و مسجد و خانه در حرث نخست خام و چوب نخل بر آورد و عمر در زمان خلافت بر آن افزود و دیوارش را
سنگ مفش بر آورد و سقف آنرا از چوب ساج مرحت و ولید عبد الملک بن مروان دیگر بر آن ضم کرد و مهدی خلیفه عباسی آنرا وسیع گردانید
هر جا عرض بلاد مذکور شود مراد در ری بقاع باشد از خط استوا پیدا داشت در ابتدا از خط استوا از شرقی ارض ضی است و بر جزایر حکومت
گزرد از پس جزایر زاده در آن زاده ارض الذهب نیز گویند پس بر شمال سر زمین میان جزیره دیگر مرتد و مطر جزایر بعد و شمال جزایر زنوج و مشقات

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

بلاد بنجان گذرد و بر شمال قسم جنوبی بلاد حبش و موران معرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و مغرب اندلس هر شهری بر خط استوا بعد از روز در آنجا ظاهر
باشد و هر مدینه را در اسلامضای معرب تا سر بحر محیط تا جزیره بعد از آن طی باشد و در شهری که طی آن نوزده درجه باشد بر قبه الارض
معمور بعد و هر چه از نود کمتر بمغرب نزدیکتر و در نود بیشتر بمشرق اقرب بعد الاقلیم الاول این اقلیم بر حصه منسوبست و عامه اهل بلاد از اسود لون باشد
و جهاد دین آن نزدیک خط استوا از جانب جنوب ساعت آن دوازده و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم آنجاست روز دراز تر آن سیزده ساعت است
و آنجاست ارتفاع قطب شش نزده درجه و نصفی است تقریبا ابتدای وی از جهت مشرق از شمال جزیره بابا وقت باشد پس بر جنوب بلاد چین
و شمال دریای سراست و وسط بلاد هند و سند و هند را بگذرد بحر فارس بدو قطع کند و بر جنوب بلاد نوبه و وسط بلاد یمن بربر و وسط جزایر یونان و جنوب بلاد سقالیه
گذرد تا به بحر محیط منتهی شود از شهر و موضعی در این شهر افتاده است از بلاد نوبه و قلزم در بندر و صعف و سعوه و حیدون و عرس و از آنجا گویند هشم در عبارت از قصبه
حصر موت و باط و صحاری و قصبه عمان و آخر بلاد و هر و قبا و کوم و جبال قمر و حکومت جزیره و قلعه کوکن و جزیره و ملک و جزیره مقطر و جزیره الرانج و جزیره
سراندیب و جزیره کله و جراح و مدینه عانه و کوکو و مغار الرانج و بوریجان پر و ما گفته است در اکر و فاره نیز خوانند و حری و قاعده و جهی از بر حصه سیف
واقع شده است در غاره بر بر و سحر با و قانه در آنرا جزره خوانند و قاعده در بغ و شهر و ظهات و معلات و کرکی الکبری و عقد نود و در و هر و جهو محلا و جهو
سنان و شرعه و جانفو و حاطه و حیله و سمعه و ابو دین و معس و اشیر و سرمری مرحلت و از آنجا بسراندیب روند و چین و چنین گفته اند در این شهر
سیصد و چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک و بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ مع مضافات و منتهیات بسیار صفت دیار نوبه دیار نوبه و نقله و باری طویل و عرض
و بر کنار رود نیل افتاده و طی آن بدت شش نزده شبانروز قطع توان کرد و آن بلاد مسکن نصاری است و ایشان با زن حایض مجامعت نمیکنند
مرتبا تعبیر انفعیل در میان ایشان مباح است و حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه لا یکتافه فاطلبه اغنیاء یعنی هر که را برادری نباشد و برادران
نوبه را بگیرند و با یکی از اهالی ایشان عقد مواخات بندد صلی الله علیه و آله یعنی بهترین پسران شاهی نوبه اند و نوبه موضعیست در مسکن انسر زمین
روز در زیر زمین و در خانها نشسته شب روز مطلق بیرون نمی آیند و تجار بانجا میروند و بیع و شری مینمایند و مبایعه میان هر دو فریق بر اقلیم است
و القوم در شب متاع خود بیرون می آورند و در محلی میگذارند و باز گانان میدانند و ایشان بچه وجه اختیار دارند از آنجا برده در زیر ذمه ایشان می نهند
و اگر رضای ایشان بدان مقرون شد آنچه باز گانان آورده باشند برمیگیرند و متاع خود را بحال می میگذارند و لاشی خویش در ترازوی موضع
برند و تجار بصورت دیده چیزی دیگر اضافه آن میکنند تا بحدی که امر مردم راضی میشوند و قلعه رز ملک بلاد نوبه است چه پادشاه آنجا دلانشت
سیاهان صاحب جمال می باشند و قلعه در بشر نیز می باشد ذکر اقلیم الثانی این اقلیم مشتری منسوبست و آن عامه بلاد و میان سمره و سوار باشد
و حد اقلیم اهل آنجاست و درازترین روزهای ایشان سیزده ساعت باشد و وسط درازترین روزهای ایشان سیزده و نصفی و سه حد دویم آنجا و ارتفاع
قطب است و چهار و نصف و صد و سی بعد تقریبا از آن از مشرق بود و وسط بلاد شمال سراندیب گذرد بر بلاد شمال هند و سنان و شمال قندهار
و بلاد کابل و سند و جنوب بلاد کرمان گذرد و بر حصه بحر اوقیانوس منتهی شود از قلعه شهرها و موضع این اقلیم مکه معظمه و مدینه مکه علیها کنها

دیمار

و بخار و منع و زنجیره و جبه الطین بر در طایف و فرع و فنده و حجر و بلاد الحسا و نصیف و آخر او بحرین و فقط و فوزه و اجیم و اضر و رمثا و اسبوط و اسحان و اسفا
و در شه و سلی سرداد و عقر و مکره و تحریم و کرمان و پیرون و منصوره و کوسمات و بهلوارد بلده برا و دوح کنند همدان شهریست
عظیم الشان رفیع البنیان همدی خوب و آبی مرغوب و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه همدی همدان در غایت سردی بوده و
یک نیزه برف می افتاده و سلیمان علیه السلام صخره چنگ را گفت که حیله سازد که شدت برودت و کثرت بارندگی در این سرزمین کمتر شود صخره چنگ بریش
سنگین مرحمت سر ها و بسیاری برف از همدان رفع شد و بعضی از فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از زحل بیاس حکمت شهریست نزدیک همدان
و در آن جبل پانصد سال انگور آورده و هر سال دیگر میوه آورده و در بزرگی حوزی خوزیست مشهور چنانکه در آن شهر روز بدو ابعد قبل الوقوع
باشد شهریست بر شرقی دجله بغداد است نزدیک بموصل و صاحب تحفة العراقین گوید در وی طاحونه است که تمامی آلات و ادوات او
از سنگ و چون اسیابان خود بدو در آسیا از گردش باز ایستد بزبان آورد و اسکن بی قیمت اسکن گردد و هرگاه اسیابان از شغلی در داشته
باشد فراغت یابد گوید و از هم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید شهریست بر بعضی صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی از
دیگران از دهقان ملک ممالک انطاکیه را از اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دویم مرقوم خامه نجسته رقم گشته بعد از او ابو جعفر منصور دوانیقی
بنا نموده و مبلغ پنجهزار دینار در عمارات آن جبل صرف نموده مشهور است که نوبخت منجم جهت بنای بغداد در عقب اصطرلاب کرده طالع وقت را برج قوس
نهاده بعرض منصور رسانید که این طالع دلیلست بر وقوع دو زلزله و طوایف اجتماع خلایق درین شهر و این بعون توطنان آنجا از تعرض اعدا و تهدید
مهلکات ایمن خواهد شد که هرگز فوت صفا درین شهر اتفاق نیفتد و مدة الحق اگر این حکم موافق تقدیر افتاده و زیاده بر پانصد سال دار السلام بغداد
مرجع خلایق آفاق بود و صفا در غیر آن شهر از عالم رفته منصور در سر همون و صدی در باسینان و بادی بعیب آباد در رسید و خوش و آمیس از آن در
و موضعیست از شرقی بغداد و منتقم و دوایق و سوکی و مصر و سامره و بر پیشش بغداد بر کنار دجله زمینی است مدارای هند کرد صد گز بجا
و آنجا نوشته بعنایت پاکیزه با طراوت در حسن حکایت بر وضوح می پیوندد و درین مقام طریق اختصار مسلوک میدارد اقلیم خامس صاحب این زمرد
و عمارت متوطنان آنجا اقلیم پنجم پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امداد یافته بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر و آنجا چون با قطع کند
و بر شمال بلاد خراسان و بحر طبرستان و کرمان و فارس و وسط سیستان و بلاد روم و جزایر یونان گذرد پس بر جنوب با شکل از بحر و میان بلدان اندلس
گذشته بحر اوقیانوس منتهی گردد و بعضی از معدن عزیز این اقلیم بدین صفت مسطور میگردد سمرقند دار الملک ماوراء النهر است و در آن سر
زمین آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن جبل از زمان حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده
بحدیکه از اکثر بلاد تمارت و جمعیت ممتاز و متشخص میبوده و بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در سمرقند بعد مرقد و آتش نمرود
هزار قرم چون آن قلعه منهدم گردید سقف بدانجا رسید و تفاوت و صولتش را زلزله واقع شده دیواری از بنای قلعه باقی بعد سقاد و کنجی عظیم ظاهر شد
و گرد سقف از آن کنج تخته کرده و کشتاسب بن لهراسب در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مسجد جمعه بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید

در آخر صدهٔ شهری بزرگ معمور گردانیده و در وقت سلطنت ملوک عدایف شهرنامی از اقسام بای متابعین بلاد را اخذ انور استیلا یافت و در آن شهر در آخر
کرد و مردم آن ایرانه را شهر کند نگفتند و این لفظ را اعراب معرب ساخته نام آن خطه بر سر شهر قرار یافت و الله اعلم **شهریت** مملکتیست در غایت وسعت
مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معدن زر و نقره بسیار است و از یاقوت نیز معمور است و در روم حصنی است در غایت متانت
و در آن حصار خانه در صورت اسپی بر دیوار آن کشیده اند در سرعت سرعت رم خود را در سلک الممالک و ملوک روم را خانه بنوشته
هیچیک از قیاصره آن در آن کشوری بلکه قیلی بر آن دیری تا هست و چهار نفس بر در آن خانه آمده و چون نوبت حکومت با آخر ملوک رسید او را آخر عمر
شد و در انقضای رابت بدو حقیقت حال آن خانه را معلوم کردند بلایند هر چند اسقف علی نصاری او را از خیر کشتن منع آمدند بجایی نرسید چون در
آن خانه باز کردند تمثالی چند دیدند بر هیات اعراب بعضی شتر سوار و بعضی بر اسب نشسته بر جنب اتفاق در آن اوان مسلمانان لشکر روم کشیدند
و آن بلاد را مفتوح نمودند **قلعه کاخ** حصاریست در صدود روم بر روی سنگ پاره بنا تعمیر یافته در غایت استحکام و استواری و از غرایب آنکه در
مامون خلیفه در زمان خلافت خویش متصدی حجی آن بقعهٔ متبرکه گشت و اسیر چه باندر عهد لارت خوک ن بدینه فرستاد تا در چنین مسجد مدارد
حاجی رحمت شد و پیش از آن بلد و حلام بنود و در فضیلت آن مسجد احادیث وارد شده و گورستان بقیع در آن بلد طیبه واقعست و در آنجا رسول
خدا و بنات آنحضرت علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام و عباس و عبد المطلب و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن سرزمین مدفون
گشته اند اسعد بن زراره بعد از یکی از انصار است و اغراب ن سهیل بن سعد ساعدی را عمر است و حضرتش در سنه احدی و سبعین هجری رحمت ایزدی
پیوسته **اقلیم ثالث** حدود این اقلیم ثالث شریف است و اهالی آنجا اسمر اللون باشند جدا این اقلیم چاهست و روز ترازو ترش سیزده ساعت
و نصفی و ربعی بود و وسط آنجا در ازش چهارده ساعت بعد و صدوم آنجا و ارتفاع سه درجه و ثلثان درجه باشد و ابتدا این اقلیم مشرق از بلاد چین
بود و بر جنوب بود و بلاد یاجوج و شمال بلاد هند و جنوب بلاد ترکستان و وسط بلاد کابل بگذرد پس بر بلاد اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلاد تیرداد و بلاد طنجه
بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و از جمله بلاد و مواضعی در این اقلیم بر شمال دارد و بدین وجه است ؛ دابله ؛ و تبوک ؛ و حجره ؛ و نهاوند اسمو بس ؛ و در انصار و اسوابن
حصب ؛ و دوم شید ؛ و منف ؛ و حلله ؛ و سیاط ؛ و قلزم ؛ و اسم ؛ و تیس ؛ و قیطاطه ؛ و عین الشمس ؛ و عین و سفی ؛ و اسلاد فارس ؛ و در کش ؛
و اعمات و ملاولا و سله و بابرت و قسط و سطیل و باجه و سطله و بیرت و رفاده و نفضه و لویس و فانس و قیروان
و لوسه و مهدیه و صفاقس و توبرطه و طرابلس و مغرب و عمرابس و بررقه و مدینه مروه هره و طلسا و جزیره هره و قاریرشم
و ارمت و سیرون بمغرب حلین بیت المقدس و تابس و عطا و اشبلیه و ازرعاته و رادبغری و دمشق و سر صر و بیت هجله و قادسیه و حیره
و انبار و عکبر و سر من رای و رسبره مشهور است و بیان و طبریه و صفت و صهور و بیروت و صیدا و باین و صلت و عجلوان و باجونیه و رادبعلبک
و مرج دعان و کرک و بیران و صرصر و بغداد و مدائن و کلوذ و دیاجی و نعانیه و بهزوان و رادجر و جرجانیم و واسط و نهر الملک و واسط و کوفه و بصره
و ابله و اسبهان و سف البحر و حور و ابروقت و نوبهند جان و لوه و سیراف و رادشیراز و سیضا و کازرون و اسطخر و فسا و دارابجرد

ابهج و حصن ابن عماره و دار ابجرد و جاقدة قرة و اس و رازآکاشیه گویند و جرفت و بیر بجان و دربند و دیر بنور و درج و دوشن و درنج و دوغس و حسن الطاف
و سوالت و قرار و سرجان و سوسان و قهقد و دلو بعد و قتیل و در مصر حصن و بعبارت از جا یعقوبات و جزیره خارک و پیرزه کوه و عرنده
کابن و کس اغاتون و سنبس و کخ و زاهی و غزه و خوسینا و از در دربث و درد و دهند و سالوت و قلعه راجکری اشطا که جا جها از انجا آرند و
جزاو در که بر خشت و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و نه باشد و بلاد کوچک به هزار بعد و شش کوه عظیم هست و جو بزرگ دارد **صفت اسکندریه**
از بنای اسکندر رومیست با و میکنند و آن بر بیات رقعه مشطرنج موضوع است و شهری بغایت زیبا افتاده است و مردم انجا عرب نواز باشند
و گروهی از حجر چهار در دارد یکی را باب الرشید گویند دویم را باب السدر سیم را باب الحجر و چهارم دروازه را شکنشیند مگر در روز جمعه و در فضیلت آن
احادیث روایت کرده اند و هوایش بحرارت مایل بود و دایش زود بنبی و فتوات باشد اکثر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و در هر سال گزارند و
هیچگونه متغیر نشود و در انموضع استخوانها باطراف عالم برند و نقاش اسکندرانی شهرتی تمام دارد و اهالی اندیار شافعی مذهب اند و قریب این
شهر قلعه ایست بغایت مرتفع و در انموضع بیاس حکیم بحکم اسکندر بیک حصه بعد و آینه بقطر هفت گز در آن میان نشانده بعد و در اطلسم پرداخته و هر کشتی
در از قسطنطنیه بر روی دریای فرنگ و میان این بلده و اسکندریه واقعست حرکت کردی در آن آینه پدید آمدی و این آینه تا زمان عمرو بن العاص
بر اسکندریه واقعست با بقا بود و مردم فرنگ بواسطه اهل اطلاع اسلام بر احوال ایشان بهتر و بیشتر راحت می نهند و اعیان فرنگ جمعی را
باسکندریه فرستادند تا در لباس زهد و تقوی خود را بخلق نمودند چون ایشان را در خاطرها قبول پدید آمد آوازه افتاده اسکندریه را و پس آینه گنجی عظیم دارد
عمرو بن العاص بدین سخن فریفته شد بطمع گنج فرمود تا آینه از انموضع برگرفتند هر چند تفحص نمودند زر نیافتند چون آینه بدیجان موضع اصلی
خود نصب کردند آن خاصیت را در او نیافتند چون عمرو از حال متردد آن اسقف از مکر و حیله ایشان مکر و حیله کرده دند خود را پشیمان شدند
آخر سود نداشت **در صفت دمشق و شام** از بلاد مشهوره شام است از شهرهای قدیم از اصل جهات اربعه منفصله است از شهرهای عالم و آن سه موضع دیگر در سبب
لوان فارس و نهر دابله بصره و سمرقند است و دو نقطه باشد در زمین بمت و طاقت و نخست ارم بن صرلوخ در آن حدود باغی سرخت و بباغ ارم در عالم
سرتی دارد و شده در آن ناحیه بعد و موضع نمونه بهشت و فرخ مرتبت گردانیده بهشت را ارم گویند ارم ذات العماد لم یخلق مثلها فی البلاد
العماد و اصبح پس نارخ در او در گویند پدر را بر ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام اصرار دمشق کرد و بعد از آنکه خراب شده بود اسکندر رومی احیای آن فرمود
پادشاهان بنی امیه عمارت رفیع در انجا بنیاد نهادند با این باشد و اندک عفونتی دارد و آنش از طرف بعلبک می آید و اکثر در سه در خزان
جریان می آید و بدین سبب ناگوار نده است و در بهار چنان غلیظ غریق میشود و از آنجا گذرند بدشوار میسر می شود و طعن آن آشته و فرسخ باشد و در سور الاقلیم
مسطور است در اصل عمونه و مرجله و در عرض تک مرحله در مسجد جامع دمشق جمعی از انبیا آسوده اند و ولید بن عبد الملک در عمارت صرف کرد و در دمشق انواع
نارنجان باشد همه مرغوب و خوب و کوکب قاسون در ظاهر دمشق افتاده است و بر شهر دمشق مشرف است و آنجا که مشتمل بر مقابر انبیا و اکابر و کهوف متبرکه در آن
کوه است و در انجا مغاره الجوع خوانند بنا بر آنکه جمعی بیشمار در انجا از گرسنگی مرده اند و ارباب ملک الملک گفته اند و از مصر تا دمشق صد و بیست و شش فرسخ است

در صفت شیراز در سلک بلاد ابن حوقل اعظم بلاد فارس و محمد بن ابی القاسم بن دیا عجیب از آبا کرده است ابن علم حجاج یوسف ثقفی و جز سیبویه در آنجا نشست و آن شهر را
شبیه بجوف اسد کرده اند و شیراز نامیده اند و بلدهٔ وسیع و قبع و منازل و مساکن واسعه دارد و منازل بره در آنجا نوان یافت و آتش لیمو فارسی در آنجا بسیار
پزند و آغاز عمارت شهر شیراز در سنه اربع و ستین هجری اتفاق افتاده در زمان سلطنت عضد الدوله که بهترین سلاطین دیالمه بود و آن شهر چنان معمور شد
و لشکریان را در شهر محل اقامت نماند بنا بر این عضد الدوله قصبه رحبت بشهر و سپاه خود را در آنجا متوطن گردانید و در آن شهر کرد خواند قام اصلی او
فنا خسرو است و اعوام او را ابو الفوارس لامیر خوانند و کنون بایرست و شیراز خالی در جریرج بنود صمصام الدوله دیلمی از خوف و بیم دشمنان نوری بگرد آن
کشید و ملک شرف الدین انجو تجدید برج آن کرد و بیاره بروج بجهت اقامت محافظان از آنجا خانها رحبت و معاش باعتدال
بود و اکثر اوقات روی بازارش از زیاحین خالی نباشد و مردم آنجا بعیش و عشرت و سیر و راغب باشند و عرفا و تجار با بندگ فرصت در آن شهر بنفس
شوند و آب آنجا از قنوات حاصل آید و بهترین کاریزها کاریزیست که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث کرده اند آب کاریز کوراز کن بآن کوشیده
و مردم آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشند و با بندگ چیزی قانع مسموع آنجا اکثر غریب اند و شیرازی مال دار در آن شهر کم توان یافت و غربت
الصفاری مسجد عتیق را در این شهر است حشو و مسجد هرگز از ذکر خالی نبوده و در آن شهر و خلاق و ابوبوب ابر بسیار است و آن کار بر ائمه در بلدهٔ فاخره
مذکوره بیش از شمار آورده اند در صفت اقلیم رابع این اقلیم با آفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم است و این اقلیم معدن انبیا و اولیا و حکما و
فضلا و دین و حرفت و اصحاب ملک و ملت بوده اکنون بغیر از انبیا مرسلین از طوایف مذکوره در این سرزمین موجود اند و مردم این صفت خلق و خلق
صورت و سیرت فضلی و ارباب تیز اند و بعد از اسکندر این اقالیم خلقیرا و نما انجمله ایشان را اعتدال در هیئت و شکل و قامت اقلام سیم
و پنجم اند و اکثر مساکن آن اقالیم با قبه در زیر فضیلت حاصل باشند در کمالت طبع و کرامت صورت و دقت حرکت سیرت و سراء خلایق ایشان را بر ثبوت
این دعوی حجتی است طبع و دلیل قاطع است چون اهل بلاد زنگ و حبشه مراعرب در اقالیم اقل و دوم باشند و افراح با جوج و اتراک صفت لیره و غرض
در اقلیم ششم و هفتم متوطن اند اگر کاهی سکی لطیف طبع و نیکو منظر مدت لاخلاق از آنجا ظاهر شود بارد باشد و صبر اهل این اقلیم از آنجا
و پهنای طولش چهارده ساعت و ربعی باشد آنجا بچهارده ساعت و نصفی رسد حدود بمش آنجا واقع شده در ارتفاع قطب سه شش درجه بود
و ابتدای این اقلیم از مشرق و شمال بلاد چین بود پس بر بلاد تبت و جزیره و خط و خش و جبال و کشمیر و بلور و بدخشان و بلاد یاجوج و تاجوج گذرد پس بر وسط
بلاد عراق و دیگر دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره قبرس را و سفره و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد مارنقسی و بلاد
اندلس بگذرد و بحر محیط منتهی شود از جمله بلاد و مواضع این اقلیم بدخشان است و از زوبار شام و لسته و قصر عبد الکریم و طنجه و دیلمان و نجانه و نوبه و قصر احمد
جزیره خضرا و اسپلیه و قسطنطنیه و بابلغه و غرناطه و مریه و طلیطله و جزیره و مدائن و مدائن و قاعه جزیره رودس و جزیره قبرس و طرابلس و ایلس و دوبه
و بصیه و تلمسان و طرابلس از معاصی حصین و برقه و بعلبک و غرفه و جبله و اسکندریه و سمنداد و سپس و لاذقیه و صهیون و انطاکیه و بعراس
و حارم و حصین الاکراد و مارین و دربا و حمص و برزیه و شعر و مرعش و قاعه و شیراز و کفر طاب و میه و اکراد و نهاد و معروسیر مس و رواندان و سمط و قدس و

وحلب و منصور و عین تاب و قلعهٔ روم و تابلس و بیره و مسیح در صافه و بروج و رهانه و قلعهٔ حفر و جیران و شمشاط و دولة و معرفت و بغداد
فالیقا و راس عین و ماردین و میافارقین و رحبه و حیص و قرقیسیا و دارانه و حران و تابکین و حصن اوبسه و جزیرهٔ ابن عمر و بخارا و اعفر و کفرتوثا و بلده و خضر و موصل
و الحدیثه و عقرا و قرقا و اربد و دوعاه و الحدیثه علی الرحبه و نوالح و سعرب و سن و مکرمیت و دسکره و جولا و حالس و حلوان و دولی و انطاکیه و بدلس و دمشق
و سلمس و حوی و ارمیه و دسپس و مراغه و اردجان و ورزین و اردبیل و فرید و تبریز و سوقان و برزند و اربان و نهاوند و حصر شیرین و همره و فرسین و هوکرمانشاهان
و شهرزور و نوردجان و سرخس و دهستان و هرات و باذغیس و بالین و تقصوره و اسفزار و هراة الرود و بشاهان الروح الملک و کروخ و دوند و الصفاء و
طالقان و خراسان و زمره و فاریاب بلاد و شهرستان و استراباد و دارندران و آب و کردکوه و بامیان و سیمان و الکلیکه و ولاک و کافغان و جرم
و فیروزکوه و ترمد و جنس و شبان و خان بالق و اسمله و طوس و نشابور و بیهق و ورار و اسفراین و قهستان و قومس و دیلم و قم و همدان و قزوین و
دینور و نهاوند و شهرزور و زنجان و سلوه و الموت و ورجستان و دغور و جبال افشه بنبوی و ارمنستان و لکورت و برجلی افتاده است و دریاب و بنطرو
و جبه افشه بنوحی کالف و جادیان و درین اقلیم پانزده شهر عظیم است و چهار هزار کوچک و بیست و هر نهر عظیم باشد در صفت شهر تبریز من الکلمات بکسر
التاء المثناة من فوق و سکون الباء الموحدة و کسر الراء المهملة و سکون الیاء آخر حروف الهجاء و فتح الزاء المعجمة و سکون الیاء آخر حروف الهجاء تبریز از بلاد ارمنستان و عمارت نیکو و
رهنده خاتون حرم هارون الرشید آنرا بنا کرده و در زمان خلافت متوکل عباسی بزلزله خراب شد و مشار الیها تجدید عمارت آن امر فرمود بار دیگر در
رابع عشر صفر سنه اربع و ثمانین و اربعمایه هم بزلزله افتاد و اکثر آن موضع رسید ارباب فرمان امر فرمودند مردم از شهر بیرون روند بعضی اقامت
حکم کردند و زمره نقل کردند اتفاقا آن شب زلزله واقع شد و چهل هزار کس در زیر خاک ماندند و آنکس که از حیث قایم حنیفه لالت تبریز بعلوم متصدی
عمارت گشت ابو طاهر منجم طالع وقت برج عقرب اختیار کرد تا استادان چابکدست بدان طالع طرح عمارت افکنند و منجم مذکور نگشته
دیگر تبریز از زلزله خراب نگردد و از آن در سنه تسعمایه هجریه زلزله روی نموده و انهدام کلی بنیان عمارت شهر راه نیافته زیرا
در کاریزهای بسیار از آنجا صادرات کرده اند و مسافرین را در حرکت آورد هر آینه خرابی پذیرد و در عهد سلاطین چنگیزخان آن شهر را دار الملک خود
ساخته چندان عمارت پدید آمد که صفت عمارت قدیم را در غازان در ایام سلطنت خود فرمان داد و بر گرد شهر باره کشیدند چنانکه باغات و سرا
بعضی از حال در چنان واقع شد بود و اخذ باشد بموجب و منعه عن نعمه لا تواطه احت خان ازین خاکدان غم ناتمام ماند و غازان خان در آنجا عمارت
عظیم جهت خود ساخت و دستور مرحوم خواجه رشید الدین طالب تاب تراه بموضع و دلهای کوه داخل باره و وی غازانیه و رضیه متبعه پرداخته و آنرا
ربع رشیدی گویند و پسرش صاحب سعید خواجه غیاث الدین افاض الله علیه شهادت العفران عمارات دیگر بران افزود و خواجه تاج الدین علیشاه
در زمان دولت چنگیزخان در ایران بغیر از او شرف شهادت بخشیده تا خواجه رشید در تبریز مسجد جامع در غایت تکلف ساخته چنان مسجدی
در هیچ دیار بدان خوبی و زیبایی نشان نمیدهند و شهر تبریز باغستان فراوان دارد و اکثر میوه‌ها در آنجا هست و در آنجا عسل در غایت خوبی بحصول
موصوف گردد و همه بیش بسردسیر مایل بود و آنکس که کرده بود و در آن ولایت کاریزها بسیار باشد و مردم آنجا از خیر و شر زنگ خالی نباشند و اهل باشند

افیون خورند و در او این بها را گرفته تازی ایشان کشند و شمشیر دهند و سخنان درشت گویند و بعد از پیش اگر بالان بر پشت ایشان نهند صد گونه اذیت
کنند و تبریزیان صاحب نخوت و تکبر باشند و ایشان را از لعن و قبیله سقط شمرده اند چنانکه یکی از فضلا گوید از کثرت آب ویران گشتی
پرسیاک هم در حدود فارس میباشد و موسته از آنجا بخاری گرم بیرون می آید و حرارت عظیم مؤثر باشد بمثابه که اگر مرغی بر بالای وی پرواز کند بسوزد
و در چاه اشد حلقی کثیر بر اغنی گواهی داده اند در میان رباط عزبن عمری باشد و بگرد و بیابان و بر سر آنجا گنبدیست و در قدیم الایام
در آنجا عمارتی عظیم بود و اکنون خراب شده و جایگاه هیون گشته بعضی از حیوانات بوزینه و سباع ضاره در آنجا مقیم باشند و گویند در قرآن
خبر آمده لعنت یافت و الله اعلم بحقیقت الاشیاء **کشار** در بعضی از جزایر مشعف ارباب بصایر بدان لعنت و هلاک الله تعالی در میان بحار و بطایح
و جزایر و اراضی بسیار است و حضرت باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را صنف عوج خوش حشه و بعضی از جهت اضرار فایده و منافع پرداخته و در این
جزایر برخی مصرف بنی آدم گشته و واقع شده و بر قری و قصبات و مزارع مشتمل است چند جزیره مسکن طایفه جن است و در بعضی از جزایر حیوانی چند
بصورت انسان و غیر آن ساکن اند و اوصاف و اخلاق ایشان مختلف افتاده و بعضی از آنها معدن خوش و طیور باشد و برخی معدن طلا و
نقره و غیر ذلک بود و جزایری چند محتوی بر نباتات و حرارتهاست و بر اعمال چند عمر و از ایشان هیچکس را اطلاعی حاصل نشده و بعضی از جزایر مشهور
است و رقم زده کلک بیان میگردد **جزیره** جزیره مغطست در میان بحر مظلم افتاده و در وی زراع یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در این
جزیره نوعی از گوهر است صادر در بلاد مشرق از یاقوت بهتر دانند و بقیمت تمام خرند **جزیره** از قلعه مضیه خوانند و چنین گویند در اشراق آفتاب
بر همین وضع زیاده از مواضع دیگر باشد از آنجهت او را بضیا نسبت دهند و این جزیره در آخر بحر مظلم افتاده است و این نیز بخش اهل می ماند **جزیره**
بعرب خط استوا است و در مشرق دره کمر آب و بر دو قطب نقره افتاده باشد از یکمثقال یا ده مثقال و نیم و مطلق با سنگ آمیخته است **جزیره**
در دریای چین است و چنین روایت کرده اند و طول آن هزار فرسخ است العهدة علی الراوی و پادشاه این جزیره را بهراج گویند و از خراج آنجا هر سال
شش هزار من طلا و صد من خزانه میسازند و در این جزیره نافه مشک نیز باشد و صنفی از زراجاه در وی بود که قیمت دکاموش استطاع میکنند و در آنجا
طاوس نقش یافت و درختکاو نیز هم در آنجا باشد و عجایب و غرایب این از حیز تعداد بیرون است **جزیره زنا** در اقصای چین باشد
و دور آن هزار فرسخ و در وی کوههای بلند و آبهای روان و مهدهای خوش دارد و مردم در آنجا موطن باشند بجهت تحصیل یاقوت زرد
سرخ و کبود بدان جزیره روند و بدست آرند **جزیره دارق** متصل است بجزیره زنا و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه طلاق و سلاسل کلاب از طلا
سازند و پادشاه این جزیره زنا جمله باشد و ملازمان و ارکان دولت او مجموع نسوانند و با رجال اختلاطی ندارند در این جزیره بجای هیزم
سازند **جزیره** در اقصای مغرب است و بغایت بزرگ و عمارت غربی بدان جزیره منتهی میشود **جزیره** در این جزیره قومی باشند از نسل
قوم عاد چنانچه طبع قوم ایشان سبک گرم باشد و موی اعضای ایشان بغایت ممتد شود و مردم خورند **جزیره** در دریای هند است و صندل و کافور
و سنبل از این جزیره آرند **جزیره القیصر** این جزیره نیز در آن دیار بود و در آنجا قصریست و هر کس در آنجا رود و پوشش کرده و سکان آنجا قومی

باشند

باشند و بدن ایشان مثل بدن آدم باشد و روی ایشان بروی سگ ماند **جزیره** درین جزیره موضع بود که تا دمی شبها از آنجا برق جهد
و در یکی باران باد و زد و سبب این معلوم نیست **جزیره** ساکنان این جزیره مردمی باشند که اکثر برهنه باشند از دهی هنر و مال ایشان ناچیز است
جزیره خالک سکان آن جزیره در علم حوت کشتی و راه زدن دریا و زدن مهارتی تمام دارند و توانند که در آب سباحت کنند و ضعف بر ایشان سلاه
نباید **جزیره** از دریای فارس است معاش لؤلؤ در آنجا بعمل **جزیره خارک** از جزایر قریب است و جزع و درع در آنجا باشد و سکان آنجا قومی اند
از شیب طین لاش و معرض اعتدال مردم شوند **جزیره** از جزیره دریای زنگبار است و مردم کمتر بآنجا رسند این جزیره سالها خالی کوکبی
مرض ایشان بشود و اشی عظیم میرسد و متعه و اقشه و اصناعات ایشان از شدت حرارت آب میسوزد و آنجا عنت مترصد و مترقب باشند
و چون نزدیک بدانجا رسد رحلت میکنند و چون انکولک از محل تجاوز میکند بوطن خود معاودت می نمایند **جزیره** از جمله جزایر بربر است
و ساکنان آنجا بقامت یک گز بیش نباشند و بچشم اعمی و بینی ایشان مفلوج اند و جنس کوسند که صنفی از طیور در آن جزیره باشند و هر سال
بدیشان غارت کنند و بمنقار چشمهای ایشان کور سازند **جزیره سگ** از جزایر دریای سگ زنگ یکی این جزیره است و شهرتی دارد و هر از زوندگان
هر که باین جزیره رسد خلاص او ممکن نیست **جزیره** از جزیره بحر مغرب و در آنجا منارهٔ است با ارتفاع صد گز و صعود بران میسر نمیشود و راه
در جانب او پدید نیست و در بالای آن صورت شخصی بطلسم بصیم ساخته اند و دست خود بجانب بحر مغرب دراز کرده و گویا بجزیره اشارت میکند **جزیره اطلس**
از جمله جزیرهای بحر روم است و از اصناف طیور صد و سی صنف در آن یافته اند **جزیره** در بحر مغرب باشد و در آن کنیسه بعود رشک
تراشیده و در مقابل او مسجدی ساخته اند و دعا در آنجا اثری عظیم دارد و بر سر قبه کنیسه صورت غرابی طلسم کرده اند هر که از زیر آن بنوع دیانت
المسجد و کنیسه آید آن صورت سر بجنبد و آواز دهد و آواز دهد فلان و فلان آمده است پس در آن کنیسه کشاده شود و طعام بقدر ما یحتاج از آنجا بیرون آید
باز در بسته شود و پوشیده حال بدین منوال باشد **جزیره** از جزایر دریای روم است و در این جزیره غیر از کوسفند چیزی دیگر نباشد و آن کوسفندان
بغایت بزرگ باشند و تجار را چون مسافتی بدانجا رسد توقف کنند و بقدر حاجت خواهند کوسفند تصرف کنند **جزیره قاردن** در همین بحر باشد
و در آنجا جانوری باشد که از آن کوک خوانند و او را بر پشت ماشاخی باشد بقدر یک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورت حیوانات پدید
و بعد از آن باطل گردد **جزیره** جزیره ارزنگت در دریای عدات باشد آواز سیر امیر از آنجا شنوند و اهالی چنان که در آنجا ساکن اند بدین
این جزیره غیری عظیم باشد و هر چه از طلا و نقره بدست افتد در آن غیر اندازند و آنجا خزانهٔ است و پادشاه جزایر را اسبان باشد و هوی گردانند
بر زمین کشد و در میان آن جزیره کوهیست در قله دی آتش فروزان بعد از ارتفاع شعلهٔ او دو نیزه بالا کشد **جزیره** حظ اسوانست در صدر دو مشرق و در میان
آن جزیره است ابر قله دی آتش فروزان بعد از ارتفاع شعلهٔ او دو نیزه بالا رود و معدن قلعی بعد بسیار در آن باشد و هر یک که میشی اطلاع کنند
قیمت مشرف شوند **جزیره الرماح** درین جزیره کافور باشد و ریاحی منسوب باشد و آدمی کمتر بآنجا توانند رفت و حمد و نه فراوان در آن جزیره باشد
جزیره در نهایت هندست و در وی درخت عود باشد و عود قاری از این جزیره باشد **جزیره** در بحر اخضر باشد و در آنجا نوعی از ارخشیم باشد

کوچ آن نزدیک در هر اقلیم دیگر بود و این جزیره که دمش دم ندارد و جنس آدمی است و قامت او چهار شبر و مجموع برهنه گردند و هرگز لباس نپوشند
و سخن ایشان را فهم نشدن کرد و موی سر ایشان کوتاه بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره مقیم
و در آب سباحت میکنند و زرق را دریابند **جزیره سراندیب** هم از جزایر بحر خضر است و در آنجا گژدمان میباشند صاحب جهان نامه گوید و از
معتمدی شنیدم در هنگ انگژدمان را چشم بود و بزرگی چشم شتر بود **جزیره** مشرف آن جهان فرسنگ است و در آن کوهیست
که هبوط آدم علیه السلام در آنجا واقع شده مردم در کشتی باشند آنکوه را از چند روزه راه ببینند و در این کوه اثر قدم مبارک آدم علیه السلام است و در آن کوه
یاقوت سرخ و زرد و لعل بدخشان یافت و در بعضی از انهار آن الماس بود و در چوبهای کوچک بهتر بود و صحرای الملک نیز در آنجا بسیار است
و در آن موضع پادشاهی قوی حالست و از جهت وی شراب مشتی آرند و دیگر عجایب و غرایب در آنجا باشد و شرح آن موجب اطنابست
جزیره اقر در آنجا جمعی باشند که آدمی صید کنند و معاش ایشان بدان گذرد و زیاده از آن از افعال و آثار سکان آنجا خبری در نشد **جزیره**
در وی درخت مقلی بسیار باشد و چنین حکایت کنند که در هر گوشه مقلی برگ بزرگ باشد و چون باران بارد بدین گیرد و آن برگ خوشه
پوشد تا بروی باران نبارد و چون باران باز ایستد از روی خوشه برخیزد و پیوسته چنین باشد **جزیره دل** در دریای رنجبت و در وی عجایب
بسیار باشد از آنجمله آنکه در آنجا طایفه از زنگیان بود که سفید پوست باشند چنانچه هیچ نقطه سیاه در بدن ایشان نشان یافت و از این عزیز
که شعر و دولت و زحمت و آشفتگی ایشان سفید بود **جزیره** در دریای فارس است و گاه گاه چون این دریا بیکند ماهی بسیار در خشکی بماند و در آن
مردم آنجا بگذرانند و چون آن ماهی را بگیرند و بجوشانند و روغن را در ظرف چوبین کنند و آن را هر چه باشد ترش کنند و آن را جهت
سوختن نافع بود **جزیره** جزیره مغرب کشتی از فرضه شام بدو روز بگیرتس و سه روز بشام رود و کشتن و صوف قرسی از آنجا باطراف برند **جزیره موبار**
در بحر صرر است و عرصه آن پر ماهی باشد و آن ماران ضرر بمردم نمیرسانند **جزیره** این جزیره در دریای خوارست و از آنجا صورت عرب جهت
استماع میکنند و هیچکس بدی نشنیدند از آنجمله آنرا آسیب بجن میدهند گویند سلیمان پیغمبر علیه السلام بعضی از دام شیاطین را در این جزیره قید فرموده
جزیره در دریای سوراباس است و سکان آنجا قومی باشند بر ملت ابراهیم خلیل الله علیه السلام **جزیره** از جزیره بحر ادم است و در وی معدن نقره
بسیار از آنجهت به ساحل نسبت کرده اند و منافع بسیار از این جزیره حاصل آید **جزیره صورین** از عجایب جزایر دریای افریقیه است و از جزایر دریای
شامست و در آن نفوس فرسخ باشد و سکان او مردم دمیمه الاوصاف ذمیمة الاخلاق باشند **جزیره** از جزایر دریای روم است و در آن صهد
فرسنگ باشد سکان آنجا در علم غریبه مهارتی دارند و ایشان در وضع طلسم شان عالی بود **جزیره صهون** چنین گویند که این جزیره بزرگست از دریای شام
و در وی صید فرسنگ باشد و تجار را از آنجا منفعت بسیار بدست افتد **جزیره** از جزایر دریای طبرستانست و جزایر این جزیره مسکن خاست **جزیره باکو**
این نیز در دریای طبرستانست و مرقت و عرض او چهار فرسنگ در چهار فرسنگ و اکثر آن پر غزار بود و نفط میگیرند از آنجا خیزد **جزیره** در آنجزیره آب
روشن میباشد و تمامی آبش سیاه و بدطعم باشد و هر سال از آن آب آتش برآید و در هوا متصاعد شود و سبب آن بر عقلا مخفی است **جزیره** در برابر دربند الان

واقع است بغایت کوچک پیشیده نماند که در بحار از آنچه مذکور شد جز بر صغار و کبار بسیار باشد و حاصل در تقدیم بر همین مقدار اختصار را قلم ذکر فواید جبال

ایشان کوههای بزرگ بسیار باید داشت که در وجود جبال و تمال فواید بسیار و منافع بیشمار است و قوی بشری از احاطه مجموع آنها قاصر و از جمله فواید ها آنست که آب

بحار از احاطه بسیط زمین مانع آمده است اگر روی الماس و مستوی بودی آب دریا بدان محیط گشتی و کار خلایق بهلاک انجامیدی و مصالح الهی در معاش

و ظهور نباتات و بعیت صنایع شدی و دیگر آنکه حیات حیوانات و نباتات بواسطه آبهای لطیف تواند بود و عذوبت و لطافت آب بسبب جبال

باشد و اینمعنی ظاهر است دیگر آنکه روی زمین اگر بسیط بودی آدم را آب ذخیره بایستی کرد زیرا که چون همه گرم شدی زمین آبها را بخوردی و معلوم است که چیزی

شیرین چند روز در جایی بماند متغیر گردد و طعم او متغیر شود پس چون جبال مانع باشد از نزدیک بحث باطراف بعید انجا متغیر میشود بسبب آنکه کهوف و مغارات

در جبال بسیار است و متوجه در انجا جمع میشود و بتدریج از منافذ آن بیرون می آید و از اتصال بعضی انها کوچک و بزرگ حاصل میگردد و در میان

بلاد و قری و حصبات جریان می یابد و بنی آدم مر آنرا در اوقات منتفع میشوند و آنچه زیاده می آید بجا می پیوندد و مردم از چشمه از ذخیره کردن آب بی نیاز

میگردند و فایده دیگر آنست که چون بعضی از میاه در کهوف و مغارات را زود منافذ بیرون آمدن نداشته باشد زمانی دراز در انجا بماند چون باطن زمین

و جوف مغارات گرمست میاه مذکور تخلیل یابد و لطیف گردد و بخار گردد باز طلب خروج کند چون راه بیرون آمدن نیابد اجزای آن بخار منعکس گردد

و زمانی بعید العهد و در آن حال بماند و چند مدت توقف نماید صفا و غلظ او زیاده گردد و آرد و رنق گردد و بواسطه اختلاط او اشراج با اجزای تراب را شوع

و طمع و نفع همه از اجناس جواهر مختلفه الطبع در الالوان حادث گردد و معدنیات خوانند و شارح ان فرضیه علیهم افرض کند و در طعام اختصاص رازی

داشت مینماید نه انجمله فواید جبال اکثر مس محصی است لاجرم طی این باب کرده بر ذکر بعضی از جبال مشهوره اقدام نموده و میفرماید لا جبال عظیمه در ربع

مسکون واقعست که بدین ترتیب مذکور میگردد جبل الکلام بدایت آن از میان مکه و مدینه است تا شام ممتد شود و بجبل حصن سرد و از انجا بانطاکیه

و ملاطیه و شمیشاط کشد و بر دریای طبرستان گذرد و بر بلاد گیلان و قزوین و جرجان و بر دامغان و طوس عبور کند تا حدود غور

و غورستان و بلخ کشد و بجزیره سراندیب نیز در آید و از منتهی شود و چنین گفته اند که قاف عبارت ازین کوهست در اعراض ربع مسکون جبل شیراز

از حدود مکشیده بعبور طایف و صفا و بلاد شام بگذرد و بشرق دریای شام منتهی گردد جبل زیتون در اکوشیر سراندیب نیز گفته اند و اثر قدم آدم علیه السلام

برین کوهست و کره بعد اخری مذکور شد و یک رکن او از ارکان البرز کوه باشد جبل بر آنست آن از حدود طبرستان است و در شعاع اغنه از جهان رنگ

باشد و بر قله او مقداری زمین است بمقدار ده گز و بوسه جنان زرد بود که شب اشعه از انجا چون نور آفتاب منعکس شود و بر دشمنان

و روز در وی متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است که صخره بیضا در آن کوه محبوس کرده اند اهدة عن الراوی جبل طارسین از آن کوه مصر و کنعان نیز گویند

و از انجا تا مصر هشت روز راه باشد و میان شام و او را القمر را افتاده است و مکالمت حضرت عزت صلبت کلمه با موسی علیه السلام درین کوه بوده است

لا جبال غیر عظیمه بسیار است از انجمله بعضی مشهور اند ذکر کرده میشود جبل لبنان بقرب مکه معظمه شرفها الله تعالی مشهور است و چون در انکوه کلمه ریان خورند

و بعیت العرا از علت صداع ایمن شوند جبل نور کوهی دیگر است نزدیک مکه معظمه در انجا غاریست که حضرت مقدس نبوی در انجا واقع شده است جبل کوهی است

میان شمال و مغرب و پیش از زمان رسالت علیه السلام در آنجا عبادت میفرموده اند و وحی نیز در آن منزل بر آنحضرت نازل شد **جبل جوشن** در جبال ایران عمارت
و سفینه نوح علیه السلام بر آنجا قرار یافته و محل بعد آنحضرت در آنجاست و آب نافع الامراض و الاسقام باشد **جبل شیره** بارض شیراز از صدود کرمستان است
و معادن نقره و فیروزه و حدید و صفر و طلا در آنجا باشد و بسیار بعود در آنجا مستیکا نیز بعود و چون در آتش افکنند شود و ثوابها را بدان اقتصار کنند
بعینه پاک و لطیف گردد **جبل رابوه** نزدیک دمشق است و در کتاب مجمع الکرامات آمده است **جبل رابوه** حیث قال عز و علا و اینا و در زروه این کوه مجرد است
مشتمل بر کهفی برغم بعضی از اصحاب ظاهر است و در آنجا معادن نحاس بسیار است و ولادت مسیح علینا و علیه السلام بر این کوه واقع شده است
جبل جوشن بقرب حلب واقع است و در آنجا معادن نحاس بسیار است **جبل صیفر** بقرب مدینه مکرمه است و در میان او و مدینه هفت مرحله باشد
و اشقا و بعضی از شیعه چنانست و امام المنتظر مهدی علیه السلام در آن کوه قرار دارد و از آنجا بیرون خواهد آمد **جبل لبنان** کوه عالی است بقرب اردن
مشتمل بر اشجار بسیار و عبور نا و قصد خوردن آن اشجار کند هلاک شود و چشمه های آب گرم نیز در وی روان است و اصحاب امراض سل نافع بود **جبل الصور**
کوهیست حجازی کرمان چون قوری از سنگ آن آب بیند و در ظرف بر آب افکنند البته صورت آن در این ظرف قرار گیرد **جبل الصفالیه** شمال
بلاد صفالیه واقعست در شعاع آن سه روزه راه باشد و در حد خندق در آنجا باشد و در زمستان قابستان برف از قله آن کوه مفارقت نکند
در آنجا موجود است **جبل** کوهیست در زمین مصر و در آنجا کنیسه است و نصاری آنرا متبرک دانند **جبل قطران** در آنکوه کوهیست روید بصورت
رجال و نساء و آنرا برج الضم گویند و قوت بادار تمام دارد **جبل البان** در این کوه عقاقیر دارویه بهند فراوان باشد و بتزدیک بهند افتاده **جبل** کوهی
معظم است مشتمل بر اقلیم فلک و اشیا و مقام قطب عادی ایران و اولیاست و در این وقت از آنجا خالی باشد و بعضی گویند آنکوه بکاهی
است و باعتبار آنکه بر سطح ضخم کثیره میگذرد اسامی آن مختلف میشود و الله اعلم **جبل طیس** موضعی است بر بحر قلزم و در آنجا بسیار طیس بود از این جهت
و بر مراکب و مغابن مسدود صیر استعمال میکنند **جبل درجان** در زمین فارس باشد و در آنجا غاریست و آب از شقاق او میچکد و طعمی خوش دارد
بر کسی در آن غار باشد بقدر اصبع او آب فرود آید و اگر هزار کس باشد بقدر کفاف ایشان متفاوت گردد و همین آنکه آب در ذکر عجایب عالم
سبق ذکر یافت **جبل** ممتد شود تا بلاد اندلس و آنجا دردی بدید آید و در موضعی هست و در میان شکاف نیز آهنین باشد و چون قصد کنند
و او را بکیر دفع کرده و چون دست از عزیمت باز دارند باز ظاهر شود و همچنین بر حقیقت آنحال اطلاع نیافته **جبل طاء** در میان دریای هند است
و همیشه از آنجا آواز دف صبح میشنوند و فاعل آن پدید نیست **جبل نوبه** کوهیست در دریای هند و در آنجا چشمه آب باشد و برغم ساکنان هر کس
و آب از آن چشمه بخورد بمیرد و در حوالی آن چشمه حیوانات باشند بصورت کلب و چون کسی قصد آنجا کند دفع نتوانند بلکه آدمی را هلاک کنند
جبل طاش کوهیست در دریای ارمن بر آن موضع مغار ملوک عجم باشد و قباد ان کبر بلیناس حکیم را بفرمود تا صنم سازد و کسی در آنجا شوند و فرش
و بموجب فرموده عمل نمود **جبل الشکران** کوهیست در حدود اصفهان و لاغی و حیات فراوان در آنجا بود و بر دوازده قبه آنجا بخار بر سر می افتد
و خود میگذرد **جبل بیستون** میان همدان و بغداد است مشهور و کوهیست بصورت بیستون بعمل فرهاد و در آن کوه ظاهر است و بطرف آنچنان اهل تاریخ

مطلقا از آنجانب رقص عقرب دست ندهد جبل بشت کوهیست که چون آتش برافروزند آب بیرون آید و آتش را میبراند جبل جیر در دریای هند و از آنجا آهن سرخ
حاصل میشود چون زخم از آن بر کسی رسد البته از موضع آن جراحت چون برسند لاینداری داغ کرده اند جبل الغار یعنی در اقصای بلاد مغرب است و از این
کوه سه هزار جوی عظیم بیرون آید و هر یک هزار قطره باشد و برین جویها بسته اند یاقوت زرد و سرخ و بعضی از این کوه حاصل شود جبل الفرح ببلاد زنگ
است بغایت مرتفع و وسیع بر آنجا قری و قصبات و مزارع بسیار باشد و مردم کرده اند جبل روضه کوهیست مبارک بقرب مصر واقع و در اخبار
آمده که این کوه روضه است از ریاض بهشت و در آن صلاح شمرانی کتاب آن کوه بمبلغ یکهزار و هشتاد هزار دینار خریدند جبل سراندیب طایفه که راضی نشد
که روضه بهشت بدست مسلمانان اولی است و باشد که از اهل اسلام در آن کوه مدفون بود عمر معافوری بود و هر از آنست فعی آنجاست و در آن
کوه کوهستان وحشی بسیار باشند و کسی متعرض احوال ایشان نشود جبل قراجان در روزگار قدیم کسی در آنجا نمیشود و چون علم اسلام ارتفاع گرفت
مسلمانان شیوع یافته طایفه از مؤمنان آنجا رفته ساکن شدند و جمعی از فرنگ نیز بحالی ایشان ساکن شدند و منازل اختیار کردند و هر دو تهمت
حاصل شد و پیوسته میان این دو فریق مجادله و مقاتله و محاربه باشد جبل قدال حاصل در حدود مغرب است و بغایت عظیم و کوه بلند و هر قریه بآن کوهی دیگر است و یکی را
حاصل کبیر و یکی را حاصل صغیر گویند و از آنجا نیز میکشند تا بقلزم برین کوه در حدود باب الدراب موضعی است و از آن را دیر خوانند و در آنجا دیده بانان از
اهل اسلام نشسته اند و بوقت توجه کفار آتش افروزند تا مسلمانان آماده شده خود را از حضرت ایشان نگاه دارند جبل جبیل این کوه
قلعه متصل باشد بحدود مصیصه و قالیقلا و حصنی دیگر از جبال روم بوی پیوندد و بقرب شام منتهی شود جبل در حدود شام ابتدای آن آغاز کنند
تا حاصل قلزم ممتد گردد جبل برجانب مکه معرف باشد و گویند که کوه مرتفع باشد جبل الاحد کوهیست از منا و مزدلفه و آن را
شعوان دید و نزد کوه حرا آن واقعست جبل کوه معروفست بر جبال مدینه و از آنجا تا مدینه اندک مسافتست جبل نیز در بیابان حضرت
قسطنطنیه مخصوص باشد جبل حا چنین گویند در آن عبارت از چند کوهست که چسپیده بیکدیگر متصل شده و بناحیه بحر آن منتهی میشود جبل الحاجب که او
عبارت از چند کوهیست در حدود غرناطه و جنوبی ولایت مصر در میان آن شهرها و عمارتها بوده و اکنون خرابیهاست بجای آن وحش کثیر بآنجا رسند و در آن
موضع حیوانات وحشی فراوان بود در مصر تا آنجا سه روز راه است جبل میان ری و اصفهان و گرداگرد او بیابانست و هیچ گونه اتصال ندارد و
مسافت در دامن کوه دو فرسنگست چون از ری باصفهان روند بر دست چپ باشد و سیاه کوه در دست راست و میانه ایشان هر فرسنگ بود
و از آن کوه لنگو نیز خوانند و مادی در آن قطاع الطریق بود و خوف و تشویش بر دست ایشان افتد در آنجا پنهان کنند جبل الاسود از آن سیاه کوه گویند
متصل باشد بکوههای قهستان و آن کوهی عظیم مسطح هایست و در اطراف و نواحی آن نیز دیوان باشد جبل کوه از آن جبل نقص نیز گویند هر چند
حاصل دی یک کوهست لاجرم شیخ از دی جدا شود از خلایق از کرده بلوح حق کثیر در سکاف و مغاسلات و دریای دی ساکن باشند و پیوسته
در میان ایشان حرب و قتل بود و عادی ایشان را با حاصل از اعمال ایلچی خبر زند و الله اعلم جبل قارون کوهی بزرگست میان طبرستان و ری و دماوند باین
کوه متصل است جبل از آن عقبه تو آن نیز گویند کوهی عظیم است در حدود غور در آمده بر جانب شمال هراة بگذرد و بیابان دو دانی ممتد شود جبل از

نرخستان بیرون آید و بر تخمیر بلاد خان در پشت بلاد ثبت بیرون رود **جبل جیر** جزایر از نواحی این دریا برکشد تا صرحد چین و در آنجا معدن جواهر بسیار **جبل جیر**
از چین لکشد و بر نواحی خلاق لکذرد و بحدود قسرعانه منتهی کردد **جبل سیر** کوه بزرگست تا صرود بخاک محمد شود و بیابان امر شبه رزد و نقره و آهن و مس و
سرب و سیماب و نفط و غیر ذلک درین معادن بدست آید و لوغی فیروزه در خراسان اورد بخجندی کویند درین کوه تلدن یافت و نوشت و نیز درین کوه صعب شود
و طریق انفعال نوشت در چنان باشد در بعد موضعی در از آنجا بخاری ظاهر میکردد در شب استعلال می یابد و بروز مانند دودی میماند چون آتش هم میرسد
بر آن موضع جمله تمام میشود و جمله راهها ی مرسلان مسدود میکند تا آن بخار در از آنجا بخیزد متفرق میشود و این بخار بتدریج بر سقف خانه می نشیند و نوشت در
در آن منعقد میشود پس راهی در آن خانه باز میکند و از غایت حرارت در آن خانه می توان رفت بکنیز قبای مذهب بآب تر زد و پوشیده در آنجا رود
بتعجیل تمام آنچه تواند قلع کرده بیرون آورد و اگر زیاده توقف میکند میسوزد و دیگر در آن چون آن بخارات از آن موضع کمتر کردد و جایها دیگر آتش نکند و پیوسته
جمعی باین امر مشغول باشند و درین کوه سنکی نیز باشد در آنجای انکشت در آتش نهند موصل لیسد و در زکران اولانیت بدان عمل نمایند و چنین کویند در
این سنک بوخته کردد منعقد کردد و چون جامه بدان شوی صاف و بیخد کردد **جبل سراف** شهریست از شهرهای فارس در کنار دریا و نزدیک آن شهر
کوهیست بغایت عظیم صاحب نامه کوید در چنین شنیدم در بعضی از دره های این کوه سنکها باشد بصورت قطاع چون این سنکها می کشند در اندرون
وی جوهری باشد در شبه یاقوت میکردد و بیان این سخن آنست در آنچه از جوهری بظاهر سنک نزدیکست مشابه است برین جوهر پوشیده چون نوبت از وی
جدا سازند جوهر شکر کن نماید چون نوبت دیگر پوست از وی کیرد آنکاه بکمال رسیده مثل یاقوت ماند کویند در این سنک دراهی کوچک باشد و بتدریج در آن
سر زمین بزرک شود و بعضی از عجایبات قدرت الهی است **جبل هیب** در حدود کرمان باشد و در آنجا معدن دیمانه باشد و بعد از دیمانه فرنکست و در نواحی معمور باشد
بهتر از دیمانه خشنا باشد **جبل کوجان** کوهی معروفست بحدود کرمان و در آنجا درختان نارنج و لیمو بسیار است بسیار باشد و مردم آنجا در پیاده رفتن و دزدی و قطع
بطور هر دو نزد بدین در صفت مشهورند **جبل ابر** از آن کوهستان نیز کویند و بر شرقه دو پایان کمر است و در آنجا مسجد هاست و مردم آنجا نماز میکذارند
لا در نهانها ماهست و قوانین اتحاد و مشغولی میکنند **جبل برسک** قریب هر است بجانب غرب و کوه طولانی بزرکست و سنکهای آسیا از آنجا آورند و در قدیم آتشکده
بوده و اکنون از آن اثری نیست **جبل جان** نزدیک بلاد شام است قریب چهار فرسنک طول آن باشد **جبل فیروزه** مشهور است و اصحاب تعریف ندارد
جبل یاما بحدود وحش و صرود بلاد ترک باشد و رود وحش آب از میان این کوه بیرون آید و بران آب منظره عجیب ساخته اند و در آن منظره صورت
بیان و غیره **جبل یاک** کوه بزرکیست بر کنار دریا و در آنجا دزدان سابق چهارده کرسی ساخته بودند و در هر یک طایفه مسکن کشته بهای نفت طریق مشغول بودند
و اکنون خراب است **جبل مرجان** کوهیست در این شهرها را اسپاهان بران نهاده اند و عمارت آن جبل از سنک است و در شوقها زخام بنده وضع کرده اند و بسبب
دریا شام از زندان غریب تر باشد چنین کویند در از اعمال سلیمان علیه السلام است راقم حروف کوید در آنچه ارباب مسالک و ممالک در مصنفات خود آورده اند
و فلان کوه را مدار بر آنست زیرا در هیچ چیزی دارد نشده در تحت آفرینش جبال و بدایت باتمام رسیده چون فضلای سابق بر کنار خویش بر نهج
مذکور بر آنست و نهایت کوهها مذکور کرده بعضی قلم مسکین رقم نیز بتتبع ایشان ملحق نفرمایند والسلام **ذکر بعضی از برای اسعار که داشته بر لکهای که بر سر جبال**

بیابان مغرب هر چند اوصاف آن از حد و حد بیابان تجاوز کرده لا بعضی از آنکه در میان بلاد و امصار افتاده است و احیاء مردم از آنجا عبور میکنند مذکور می شود
بیابان مغرب حصن آن هنوز نشسته است بیابان مغرب در آنجا موطن باشند روزگار بر شماری گذرانند بیابان مصر این نیز بیابان عظیمست و در زمین
دور یک باشد و در بعضی از مسد ضع مردم باشد و زمین او شتی بزرگست بیابان احجار در آنرا بادیه عرب خوانند نیز خیلی زیاده حیوانات وحشی نزد و در عرصه
آن ریگ و سنگ باشد بیابان باین بیابان گفته اند بیابان سما تا صرصر دریای قلزم و در آنجا ماران باشند بقدر یک شتر از روی زمین جستن
میکنند و خود را بر شتر زنند بدین سبب مردم آنجا کمتر روند بیابان بیابانهای بیشمار بحرین و عمان واقع شده و بواسطه آب و راه شدن رفت بیابان
نجد بر سه روی از طبس بکرمان روند بسیار خطرناک است و پیوسته در آن صحرا قطاع الطریق بوده است و در خبر وارد شده اخبار لاتسبوا نموده اهل
در شهر اشتهاشت و دانه متاع باکی نیست آورده اند هر روز هزار فرشته در بیت المعمور عبادت کنند تا روز قیامت و دیگر نوبت باشان
نرسد و یحیی بن معاذ رازی آورده هر فلک و هر طبقه از طبقات زمین خانه است همچون خانه کعبه و اهل فلک و این طبقه طواف خانه
میکنند و مراسم عبادت بجای می آورند و چنین گفته اند هر آنجا نهاد مجموع بجا ذی یک دیگر واقعند اگر فرض سقط ایشان نکنند البته آخر فرو برمالای
یکدیگر افتند در صفت سدره چنین گویند سدره المنتهی در آسمان هفتم است و حشی از آن با نواع تقریر کرده اند و بعضی گفته اند هر از نور است و زمره
برانند و از یاقوت سرخ است و گردی بر الوان بکثیر و غیر منحصر قایل گشته اند و اصح اقوال آنست هر از قسم احسن و بهاء ری شیء و هنیا هر دارد
آمده هر سدره المنتهی در حقیقت و اصدق او بشابه باذن صحیح است والله اعلم بحقیقت الحال ابو القاسم صراف رحمة الله علیه روایت میکند
هر حضرت حق سبحانه و تعالی لوح محفوظ را از زمرد سفید آفریده است و صفحات آن از یاقوت احمر است و کاتب از نور و عبد الله عباس رضی الله
عنه مرویست هر لوح محفوظ از زمرد سفید است طول آن پانصد ساله راه است و عرض او از یاقوت و لؤلؤ موجود شده و صفحات آن از یاقوت احمر است
و اصل او در کنار یکی از فرشتگان هر در آن قضیه و حادثه موکل باشند بدانم از سال نامه و رقم مناسب است هر لوح محفوظ در کنار عرش الهی جای دارد حضرت
حکیم مجید چون قلم را پیدا فرید و خطاب رسید هر بنویس قلم بموجب حکم الهی آنچه از ابداع و ایجاد عالم الی القیام الساعة آن ساعة القیام بود و خواهد بود رقم نمود بعد از آن
کتاب بخود متعجب گشت هر من عجب حقی عزیزم و لیکن هر نزد حضرت حق سبحانه و تعالی جوهری شریف بیشتر از من نباشد چه قضای مخفیه بسبب وجهی ظاهر شد
حضرت الوهیت بصورت ارزد پسندید و آنچه رقم زده بود از محو کرد و بیند و پیر قدرت باز ثبت فرمود و دوست دیگر آنها را محو شد و بقلم خطاب کرد از
هیبت قلم بلرزید و مشتق گشت تا روز قیامت این شق در قلم سنت باید هر از این تشبیه نزد قلم محقق گشت هر ارادت الهی با خبر هر چیز هر متعلق شد الحال مسکون
کرد و از هیبت بلرزید و قلم بر هر چه خلق بود گشت و در اظهار اسباب حکمت تا منتهیست و کریمه بحوالله ما یشاء باینمعنی است بیت کاف کن از عرش چو گشت
نقش و نیز کن هر در عالم زد هر روح و راحت معتقد شد هر طبع راحت که حجم زد هر صفت عرش محمد بن عثمان بن ابی شیبة المحدث در کتاب صفوة العرش
در آورده هر حضرت عزت عرش را از یاقوت احمر آفریده است و هفتصد هزار کنگره دارد و هر کنگره تا دیگری هفتصد سال راه است و بعضی گفته اند هر عرش سقف
بهشت است و اهل جنت الفردوس بواسطه تقارب استماع تسبیح عرش میکنند و ایشان چهار فرشته اند و آنچه حضرت الهی میفرماید عرش را بر قوام

این قسم شیء زیرا که در این آیه شریفه باشد در روایت چنین خواهد بعد و مؤید این اخبار صحیح از حضرت پیغمبر نبوی صلوات الله و سلامه علیه وارد است
و از جابر بن عبد الله در صحیفه یکی از جمله عرش روایت کرده و از زمانه گوش تا عرش الملک هفتصد ساله راه است و نقش از منقش هر محرمان روایت
کند و در نشر شده هفتصد سال بعد و قوت هفتصد ملک در طیران داشت چون رخصت یافت هفتصد سال پرواز کرد پس گفت خداوندا قوت
میخواهم باری سبحانه و تعالی آنچه او را مضاعف گردانید هفتصد سال دیگر پرواز کرد چند نوبت دیگر قوت طلبید مثل او با جبت مقرون گشت و همچنین
پرواز میکرد عاقبت خطاب آمد که اگر قیام ساعة آنچه قوت بخود ارزانی داریم یک نوبت طواف عرش نتوانی کرد و در شروع در کاری که موجب
عجز باشد احتراز اولی صفت کرسی ابن جریر از حسن بصری روایت کرده که عرش و کرسی بالذات متحد شدند این ضعیف است که اکثر صحابه بکرات
متیقن و نقله اخبار و جمله آثار و اکابر حکما و ان ضمنی علما بر آنند که عرش و کرسی بالنفس ظاهر متغایرند و اسمعیل بن عبد الرحمن السدی و شیخ محمد در مصنفات
خویش آورده که سموات در جوف و از چنین تا عرش چون نسبت نقطه است با دایره و حضرت حق سبحانه و تعالی کرسی را در جوف عرش نهاده است
و بر دو است می مدی العرش موضع است و حمله کرسی هزار ملائکه مقربین صفت بسیط الارض چون حضرت باری سبحانه و تعالی زمین را بر روی آب گسترانید حرکت غیر
وضعی در او پدید آمد و از جنبش می استاد حضرت ملک حکیم علیم قدیم میداشت که بر زمین متحرک سکون حیوانات متعذر است پس مشیت کلیه کوهها
بیافرید و اطراف شیخ ظاهر گردانید و اسلاف در زمین سرخت تا زمین قرار گرفت بعد از آن در هر کل زمین بنا تا بیافرید و بیاراورد و از نفع از بار
و اشجار و ثمار و انهار خلق کرد و بعد از قضای ایام جهان ظهور صفت عمارت عرصه ربع مسکون سمت از دیاد پذیرفت و موضعی از آن اتصاف
بنی آدم بود و نظری از اقطار عالم آدم و اولاد عالم لیت ایشان بر مفارق عالمیان بر افراشت و مقالید امور جهان در قبضه اقتدار ایشان نهاد و بتدریج
بدین و بلاد و فرید رمصات لا تعد و لا تحصی پدید آمد و چون بسیط زمین و استحکام آن بانجای رسید بار باسبحانه و تعالی دریاهای عظیم در میان زمین و اطراف
و اکناف انجاری گردانید و بعجایب قدرت خود فرمایش بحار و انهار را منافع پاشار منبع سرخت فایده داشت که اصل همه دریاها بحر محیط است که بگرد
کره ارض در آمده است و دیگر بحار سبب و حلیات جزایر و صحاری و عمارت و خرابها پسیار است و همچنین در میان جبال ادویه عابد و جزایر
بیشمار است که توانها را بحاجت و حلکت آفریدگار در آنکه بحار مشحون باشد اگر آن شریف بعوی مهد فاسد گشته در بحار حیوانات عظیم هلاک میشوند
و اگر آب دریا موزون باشد بعوی مهد لطیف و انجا میدی و عفونت مهد موجب فنای بنی آدم گشته لاجرم حکمت بالغه حضرت عزت اقتضا کرد که حکم بحار موزون باشد
تا دفع عفونت کند و بنی آدم بدان سبب آسیبی نرسد و از آن آفت مسلم باشند و حکمت در عفونت آب انهار و بعضی از عیون لا بد و لا بد و جزایر و غیر آن نشد
که بقا لطیف در موضع دیگر خواهد گذرد خواهد شد انشاء الله تعالی گفتار در عجایب ربع مسکون و از کل غیب چاه نموده با باب محیط هر چند سبب تیر اوهم و دهم
بر صدر عرایب و تصدیق رسد لا چون عقل در این محتدای ارباب یقین است بدیده امعان نظر نکند بداند و بعد از تعلق اراده قادر مختار بعد امری
بالغه در نهایت غرایب باشد هر آینه از طریق وجوب بر عرصه ظهور جلوه گر آید اعتقاد آورد و کمال قدرت مالک الملک جل جلاله ذکر سمت از دیاد
پذیرد و بنا بر این در نظر بصیرت مناسب لمعه شمه از حالات و واقعه در عقل در مشاهده آن عجب باشد مجرد مسطور گردد و بعد از آن در میان بحار

وعیون وانهار و امثال آن نیز از آثار قدرت حضرت آفریدگار است شروع رود امید و از مطالعه الکلمات موصران زانانه عرفان و نظران بدیع ایشان
بحصول پیوندد

زعجیب بلاد

آنست که در حدود ولایت چین از آن کان سرزمین قومی میباشند بر شکل بشر موی ایشان
شبیه بموی خرگوش است و قوت طیران نیز دارند چنانچه از این درخت با آن درخت پرند در کتاب عجایب المخلوقات بنوعی چنین مسطور است و نیز عجایب
الخصایص قوم

دیگر در نواحی ترکستان و ضعیت مشتمل بر آتشی کثیر در جماعتی در آنجا توطن دارند و اگر یکی از آن قوم چار
شود خود را در سر کوهی در آن حوالی واقع برسانند بعد از وصول اگر فوت شود و آن میت را ببرد حقیقت اینحال بر هیچکس روشن نگردد اما تعالی و سکر در بیابان
لوه خنجر عظیم است در بیراهم از هجر بران منصوب و بنی عربان بر آن سر بر موضع از غرابت مفرط و بردی قوی فسادی با در راه نمیشاید و هیچ بنوی
را متعرض وی نمیگردد و هر کس در صحبی و حاجتی دارد آنجا رفته از روح او استمداد می نماید و بر فور حاجت روا بلیه کفایت شود و همچنین دارند در آن شخص
که بود و کی مرد دیگر آنکه در مصر مصلحت بسیار در میان ارادت بقیه میکنند و بعد از انقضای مدت چند او از معین بود و بعد و بیضه مرغی نیز از آنجا
بیرون میکنند و بتدریج بزرگ میشود و در روز مصحوب از شهر دانه میچینند چون شب میشود معاودت میکند سراج خادم گوید در مصر مهمان کسی شدم و میزبان
از خانه بیرون رفت ناگاه آوازی شنیدم و شخصی میگفت من برادر توام در اسلام مرا از این قید رهایی ده و دارم خلاصی بخش چون بیک نظر کردم یکی را دیدم در زنجیر
او گفتند بعد مرا بروی رحم آمد و مرا از بند رهائی دادم چون صاحب بیت بخانه خود باز آمد آن شخص را دید از طبع پرسید شکار ما باشد گفت این حمال
او را اطلاق فرمود میزبان با من گفت چرا چنین کردی آن شخص از جمله نسناس است قاتل ایشان را صید میکنیم و میخوریم و انجماعت در فرض حشمه و
هر جا باشند زبان آدمیان دانند و این شخص از طبرستان بود و گفت بیاید و همراه ما بیا تا بشکار ایشان رویم روز دیگر همراه صاحب خانه بیرون رفتم
تا بمقام رسیدیم میزبان در کمین شکاری بنشست و دو نسناس گرفتار شد ایشان را بریان کرده خوردیم گوشت ایشان در غایت لذت بود دیگر
در نواحی مرنجی دامغان چشمه ایست و اگر قاذورات در آن افکنند یا دوسر یا بالان پیدا شود و هر چند بیشتر باشد صورت بیشتر باشد و در میان غزنین
مثال مثل این چشمه است و دیگر در ولایت روغ چشمه ایست و در قعر آن آب گرمانند اگر شخصی از جمعی در آن آب برگرفته پای برگرمان نهند
آب هر که در عقب او باشد گرم شود هر که در پیش او قرار بندد دیگر در دامغان در سر قرستک چشمه ایست و آب از معدن کوکرد میگذرد و هر کس یک نوبت در آن
آب نشیند از زحمت خلاصی یابد و این مجربست و صاحب قوانین الرافع بود دیگر در دیار چین اگر احتیاج بباران شود حکما و علما آنجا را جمع کنند و باران
گوسفند اگر باران آمد نهار و الا مجموع شدند و اقتبس میسازیم آنجماعت بتضرع مشغول میشوند تا حال باران آید معزز و مقرب گردند دیگر در بلاد نوبه کوهیست جمعی از
بت پرستان در آنجا میباشند و در هر سال یک روز عید میکنند و از اطراف مردم جمع میشوند و کلاهشان در آنجمع جمع میشوند و دو سه قدح
خانه در هم میکنند و بعد از آن شخصی سر شمشیر را بر شکم خود می نهد و زور میکند چنانچه از پشتش بیرون می آید و لطمه میکند و خلایق سر شمشیر از سینه او
بیرون می آورند و جراح زخم او را میسوزد و مقداری خاک بر آن میپاشند و او در حال صحت می یابد و هیچ از آن جراحت باقی نمی ماند دیگر در ولایت نوبش
چشمه ایست و آبش بقدر قامت مردی بالا می جهد و هر چه در او اندازند از نو بالا جهانند دیگر در بعضی از بلاد چین خانه ایست در آنجا مرده ایست قامتش شبیه بر جثه خرماست

دو دست بر آورد و هر گاه دست بر روی زنند آوازی مثل صدای طبل ظاهر گردد و در عجایب المخلوقات مسطور است در کوه نهاوند هر آن شکافی که در آدم انگردد جمله پر از آب
باب محتاج شوند بانجا روند و بیاشامند بعد آب طلبد آب از شکاف بیرون می آید و چون مقصود حاصل میکنند بر شکاف روند که بیند آب که فیض آب بسند
و دیگر بر سر این علامت قدم آدم موجود است بطلی بیمار گزوب بران علامت بدان بارد و در موضع دیگر بارد و درین کوه جمعی باشند و برهنه سیر
نکنند و از مردم میگریزند دیگر در جانب مشرق جزیره است از آن آق دلق گویند و جمعی در آنجا سکنی دارند و نعمتی مخصوص دارند گرشت ذهب در میان ایشان
بمرتبه است در اطلاق کلاب آنجا عبارت از طلاء احمر است لاجرم بر حال ایشان از آنست و بورس و آنکه از آنکه بالکه نقره در اطلاق بنهایت است
دیگر در دیار قزوین چشمه است مردم در وقت غربت در آنجا روند و از آنچشمه انجور نزد آب آن اسهال آورد و اگر آن آب بمحل دیگر برند خاصیت ندهد
دیگر در بعضی از حدود هند بت الصنمی است در دامن آن دهلیه است از راس حیث آدمیه تا سطح بت الصنم و در ایام اعیاد خویش دیگر اصنام
آن بخانه می آورند و بر سر شب خمر آدم همیشه بنده و شخصی در غایت حسن و جمال در آنجا حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون حرارت
خمر از آن کند رقص میشوند بت بحرکت بر بند آنگاه دست در سلسله زده بالا میرود تا سر کوه جبل قرار میگیرد و چون بر راس سلسله رسد در آن موضع می
نشیند و دست بر دست میزند و آن سه سنگ در همراه دارد یکی را بجانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را بر پشت خود می افکند و با آواز بلند چیزی می گوید
چنانچه همه خلق میشنوند بعد از آن دست بر سلسله میزند و بپایین می آید و بت آن مراد می افتد و او را با عزاز و اکرام تمام بر داشته پیش صنم میبرند و در آنجا
در آن حال واقع شده از صلح و جنگ و غیر ذلک او همه مطابق واقع جلب میگوید و آنگاه بحال خود باز می آید و بر خواسته بخانه خود میرود و قاصل دیگر بکس او را
نه بیند و دیگر در قریه از ولایت قونیه در عهد سلطان محمد ایجا بتو دختری سه در هنگام بلوغ دراز بار گرفت و بعد از چند روز آلت بر جلیت و خصیتین از موضع
مخصوص بدید و همچنین در جامع الحکایات آمده است که شخصی سلا در بغداد دختری بعد هنگام رفاف چون شهرش قوت گرد آلت در میان هر دو پای او بیرون
آمد و پسر شد و اگر خدا انگشته از وی فرزندان بدید آمد دیگر روایت کرده اند که دندان انسانی در خضر موت یافته بوزن هشتاد من بعد العهد عهد
الرادی دیگر بر کوه ارونا مدار آن بسیار بر دم ابراهیم سنگ و در زمان سابق چاهی عمیق می کنند و ماران را با فنون در آنجا محبوس کردند سر ماران راست
و هر ماری دیگر در آن دیار باشد پاشیده در آن چاه افتد و از آنجا بیرون شدند آمد در قزوین شخصی در بازار وفات یافت و سکاه داشت بعد از موت او سگ خود را
بر زمین زدن گرفت و چون او را بمقبره بردند و بخاک سپردند سگ همراه تابوت رفت در جای هلاک او چندان خود را بر زمین زدن گرفت و هلاک شد
و اینحال همه اهل بازار مشاهده نمودند بر همگنان وفاداری آن سگ ظاهر گشت دیگر در عجایب المخلوقات آمده و بعضی از اعمال جاهیت در میانه الکوه در آنجا خوری
متقاعد میشود و هر پرنده که از بالای چاه بگذرد از عفونت آن هلاک گردد دیگر در سرفرستکی قزوین چشمه است در روزهای گرم آب آن سرد باشد و روزی که بعد
خنک تر باشد گرم باشد و چون در شهر سنج نماند از آنجا آورند دیگر در زمان سلطان ابوسعید خراسانیه در سلطانیه مردی بعد از قامت اندامش موی علیه داشت
و چون موی خرس و موی محاسن او چون موی سر بر دیگر سخنش معلوم نمیشد و کدائی کوی دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است در اسبکاه چشمه است در
بند آب از آنجا بیرون می آید و مدت سی سال منقطع میگردد و چند قطره از آن نمی تواند یافت یا دلایل حال چشمه بدینمنوال است دیگر در کتب صور اقلیم آمده

در قریهٔ مورجان غار است و آبها از سقف آن ترشح میکند و اگر یک نفر دو بعد را آب دهد و اگر بیشتر دهد همگنان را بس باشد و در بعضی ولایت کلیسا است
و در آنجا دو قبهٔ مشهور است از مخصوصان عیسی علیه السلام و حاکم آن بلده هر سال یکبار در آن قبه در می آید و موی لب فاخر مشهور را از میکند و با اهل شهر
قسمت میکند در صرود با بلی شهریست و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بر هر یک از اهالی ایشان چیزی مقرر فرموده و در سالی دو بار هند اگرچه وجه مقرر را
دادند آب در جوی او میرود و للا لقطع میابد در بلدهٔ ازبلا و جایگاهی بود هر روز در کنار آب دیدن مظلم میداشته چون مظلومان پیش او می آمدند می فرمود
و پای در آب میشید آنکس و بجانب پیش بود پایش بآب فرو نمیرفت و حال آن دیگر بر عکس بود در صرود طبرستان مرغان کوه از یک جنس بر درختان می نشینند
و پشه میگیرند بآن طیور میدهند و چون روز با آخر میرسد طیور کوه این طیور ضعیف را میگیرند و میخورند در هر سال سه روز در آن قرب صد هزار روز از حیض و آنجا نزدیکتر
است فرو می آیند و مردم آنها را صید می کنند و چون سه روز منقضی میشود تا سال دیگر آنها را نمی بینند و در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است و در
میان اسوار رود است و بعضی اوقات شخصی بر شکل منارهٔ مخروط در آن میان پیدا میشود و آواز طبل و بوق می آید در بغداد در کنار دجله زمینی است
مقدار صد گز هر جا که را در آنجا بشکافند بغایت طراوت باشد و اگر در موضعی دیگر از کنار دجله انبیق کنند انطراوت نداشته باشد دیگر در حصه مردی بود
در اسهال مرتبه بیاپیاپی خیاطت نقوشی در عجایب المخلوقات آمده در آن آستانه چشمه است و آنرا زوا و ندکوینید هر که در آن آب نشیند از تبهای و فرد جی
و در اعضای او باشد صحت یابد و اگر از آن خورند هدی فاسد را از ابدان بیرون کند و در طرایف بن مرضی بدانجا روند صحت یابند و در ولایتی از زمین
چشمه است و آب او آنچنان بقوت می جهد و از شیشه آوردنش نتوان شنید و هر جانوری در آن چشمه می افتد فی الحال می میرد و خوردن او اسهال می
آورد در جامع الحکایات مسطور است صاحب تاریخ دنایله آورده هر شخص بدیجه نت صاحب الدوله آوردند و پشت هر دو بهم چسبیده بود و عمرشان قریب بیست
و پنج سال رسیده و اکل و شرب و جذب و پیرایی ایشان مخالف هم در آنجا آمده در شهر نیشابور آسیابانی بوده و آسیابان را پایی انگه دجاج بود که اگر آن
داشتی و بهیچ استادی محتاج نشدی بوقت احتیاج اگر نکشدی بر حق نویس و بایست استادی و با زبحال اصلی خود معاودت نمودی هم در آنجا آمده
در ولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم از یکی آبی در غایت سردی بیرون آمدی و از دیگر در غایت گرمی چنانچه در هیچ کدام لطف دست نگاه نمیشود داشت
در ولایت صد قریه است و در آنجا طایفه اند و از ایشان هر کدام ریش بیرون می آورند نصف ریش ایشان سیاه است و نصفی سفید دیگر در نواحی شهر هریات
هر گاه آفتاب به برج اشرف خویش رود شخصی هم از مردم آنجا طاسی بر دست بیاوردی و بر درخت بید برآمدی و اهالی آنقریه به پیش او جمع گشتندی بعد از آن
آن شخص دست خود بر آن طاس زدی و گوش خود بر آن داشتی و از خوانان سال خبر دادی جمله مواقع افتادی از آن سطح طالیس نقل کرده اند در دیار مغرب
موضعی است در آنجا میروید مثل نبات و آن صورت از قدرت حضرت تعالی در ترتیب و تصویر بیضه مرغ است و بیضه او بخورد و مرغ چنان بیضه را در چشم ریزند در دیده اش
از صرفه بیرون می آید و بیضه می شکند و هر گاه بچه او سر از بیضه میکند مادر پوست آنرا نزد دلد خود می نهد و بواسطه قشر بیضه گرد بچه مرغ غلیظ گشته و بطریق
بچه نگردی للا بر درخت کافور و دیگر در جزایر سقلات طیری باشد و هر گاه براهی کشتی را همشیره میشود مرغ آمده پیش کشتی میرود و اهل سفینه از عقب میرانند بطریق مستقیم
میرسند و دیگر سیه پشت در هند مرغیست در دست بزرگ دارد و این مرغ دهن خود را بر آب میزند و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان می آیند و از دهنش آب میخورند تا آن

تا آن آب تمام میشود باز بر سر شخص خود میرود و در صرود معرب مرغیست که از آقاردون گویند و همراه کشتی طیران می کند و اگر بجایی خوف بانگ میرسد یا بجایی منتهی
که حیوانات حیوانات را ضرر خواهد رسید نیز سر و نوبت بانگ میکند و ملاح آنجا بسیار باشند مردم دام بر سر آنجا می آورند و بر سر چاه می اندازند و بکوتر صید میکنند
و عمق آنجا بسیار می باشد و بر دشمنان مثلی میشود و در آنجا دو چاههای دیگر است که کمتر از پنجاه گز باب میرسد در آنجا سیلان در حشیت میگردد و حوالی
درخت گیاه بسیار لا هیچ جانوران و مرغان را قدرت آن نیست که از آن گیاه و ثمره بخورند و خوردن و مردن یکی است شهریست در ولایت ماکونه زمینی است که آتش
نگاه میدارد و زیاده میگردد و در آنحوالی مرغزاریست پنجه و انگ زمین از آتش بلند میکند آتش بالا گیرد شهریست در ولایت ماکو که کوهیست که شکافی دارد که آب از آنجا بیرون
می آید آهن پاره بوزن دو تا ده دانگ از آن آب می یابند و با طراف میبرند گویند در ایام عهد سلطان ابو سعید ضرابخانه در آن اوان کوس که مسکوکات
که چهار چشم داشت و دو پای مانند پای ماهی باشد پاکاو در صور اقالیم و عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب مسطور است که در جبلی از جبال سمرقند چشمه ایست که در تابستان
آب آن یخ می بندد و در زمستان حرارتش بمرتبه ایست که هر چه در آن بخته میشود و در بعضی از ولایت عراق طیور و صغار ندو مدت زندگانی ایشان چهل روز
باشد و مردم مجروح امرغان را گرفته در سر راهش کرده بر جراحت خود می نهند شفا می یابند دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که حیوان را میخورد و طریق خوردنش است
که نخست دم مار را بمنقار میگیرد و میبرد و اگر مار قصد او می کند مار را می گزارد و باز در میان مهد قصد دیگر قطعه خیاط میرسند و دریا میکند چنانچه بانگ بلند میشود
دیگر مرغیست در بادیه که در تخم نوک سه پنجه می نهد و افعی آن سه پنجه را میخورد و سه پنجه خود را مشبه او دست مینهد چون بچه افعی سر از پنجه بیرون میکند و نظر بر آن
می افتد میگریزد و اگر افعی بچه خود را می یابد ضرر بوی نمیرسانند در صرود حرم ایشان مرغیست که از روز نوروز میان عمارت پیدا می شود و مردم آنجا استدلال میکنند
که در آن سال قحط و عشرت در میان ایشان پیدا شود و بمغنی تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات الغوی مسطور است که طیر بهر سال روزی شوال الصباح
در مشهد امیر المؤمنین علیه السلام تا غروب آفتاب نوحه میکند بعد از آن می پرد تا سال دیگر و دیگر نمی بینند دیگر در بعضی از بحرهای ماهیان شدند و عرض دم او بیست
ارش و عرض قم رود و دوازده ارش هم درین بحرها هست که می پرد چون در طیران باشد تا خود را بچه بحری که بر سطح آن دهن باز کرده بود میرسد
در دهنش می آید و چون آن ماهی را فی الحال فرو می برد در کتاب طبایع الحیوان مسطور است که چه ماهی که بر سطح چشمه تولید و لد کند دیگر در ولایت مراغه
سنگی است که چون انگشت بر آن گذاری میسوزد و بدل غم بکار آید و در ماهس بدل صابون باشد دیگر در کشتان کوهیست و در آن کوه غاری رود و پی
و فی الحال میرود و هم در آنجا غاریست که هر که نزدیک آن غار گذرد و هر که در آن غار رود روح از بدنش مفارقت کند دیگر در تحفة الغرایب مسطور است که در زمین
کرمان رودیست که در آن قطره عسل جمع اند و هر که بر آن قطره بگذرد و با طعنش از عرق و اخلاط پاک شود و مردم آنجا در چون بمهمی احتیاج شود بر آن بگذرند
و در آن نسخه مذکور است که در مس چشمه ایست که هر عقبه روزی که آسمان مغیم باشد در آن چشمه قطعه آب بجوشد و روزی که فضای جهد ابر بود و بر آب باشد
و در ولایت چین کوهیست و در آنجا دره و در آن دره جاده ایست و از چین بهند روند هر که در آن جاده تجاوز کند فی الحال نفسش بگیرد و هلاک شود پادشاه
سحاب از برای نوح ساخته است که در سر داشت و دو پای و دو پر داشت و طیران میکرد در بعضی از بلاد نوح بوقتی از اوقات زنا ظاهر شد و روی و اعضایش
مانند خرس بود اما مو نداشت و دندان زرین داشت و سخنش مفهوم نمیشد و مردم گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و این قصه غریب آورده اند که در ولایت

کمانز

سنگی است و از عرب بلند چندان بخشد تا هلاک شود و مقیمان از حملهٔ امین باشند دیگر در عجایب المخلوقات تاریخ معرب آمده است و در ولایت اندلس
بر سر پرچ بانی و از آبادیهٔ نمی خوانند بطعم مردی و اسپی ساخته اند روی با آبادانی هر که خواهد و از امر خواهد و از امر دیگر رند در آن صحرا مورچگان
باشند برابر سگ و از مردم را هلاک کنند از آن سوارش شدند گرفت و بدین طرف آمد در رام حصنی است و در آن حصن خانه و صورت فرسی
دارد و بر دیوار نقش کرده اند و رعیت دم خود را همی جنبانند در بلدی از بلاد سوزنت جبلیت و بر آن جبل مناری است از حجر بر آن منار
نقاره موضوعست و بر سر نقاره مرغی از سنگ منصوب و در منقار خود انجیری دارد و در آن اشجار بسیار است و مرغان بسیار بر نقش مرغ نشسته نیز
در آن حصار از زرند و شخصی و متر صد آن باشد از آن انجیرها شاهی کنند از و فاضل آید سر از بعد شد و اسپ سر حشه و در بعضی
از بلاد هند و ستان و از آن میوه کوبند مناریست و رنگ مردم آنجا چنانست و در آن منار رخی نصب کرده اند و بر سر منار رخی از سنگ موضوعست و در سر آن
خم خروسی از ذهب منصوب و هر که قصد سر آن منار کند خروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه مردم شهر بشنوند و آن شخص بدمنع و زجر کنند
دیگر در بعضی از ولایت خاور است و از آن اگر کسی دست پای از حیوان بری و با او قویتر است و قوتش در مرتبه و خیبر او را شاخ خوبرد و در خیبر سر شاخ
او هلاک شود و چون خیبر را کسر از شش آید چشم او از زرغ خیبر بر گردد و هر گاه حامله شود در بطن او چهار سال بماند و بعد از آن بچه سر از فرج او بیرون کند
و چند گاه بر همان حال مستور باشد تا فوت گیرد و چون از فرج مادر بیرون آید بگریزد و مادر او را سپار در غایت عطوفت و مهربانی باشد و اگر بگریزد مادر از فرج
بزبان درشتی و دارد و چندان از آن پسر و گوشت او فرو ریزد کو بیند و نوک شاخ او بهزار دینار بلکه زیاده خرند و چون او در آمیزند حیوانات بیشه
فرس و بقر و سگ و غیر ذلک از آنجا بیرون آیند العهدة علی الراوی دیگر در صرود بلور رجا هی باشد و از درخت بر آن حشی می برد و هر مرضی و از او گشت
او شفا می کند بقدرت باری سبحانه و تعالی از آن برنج شفا یابد دیگر در مسالک الممالک آمده و در زمین قوم عاد طلسمی مناری ساخته اند و در آن نوشته
از مس پرداخته اند حرم در آید آب از آنجا روان شود و چون ایام منقضی گردد باز ایستد و پیوسته حال بر همین منوال باشد در کتاب ملک هی مسطور است
و ملوک روم را خانه بود مقفل و هر یک از قیاصره بانی رسیده می گشودی بلکه قفل دیگر بر آن اضافه نمودی تا هیچ رقفل بر آن زدند و چون نوبت
حکومت بملک آخر می رسید او را و غرغه شد و قفلها را بشکست تا حقیقت حال بر وی منکشف گردد در فتح آن مبالغه نمود هر چند اساقفه و علمای
نصاری ضرر منش را از آن حال مانع آمدند شفاعت کردند فایده نداشت و چون در بشکست دیدند تمثالی چند در آن خانه یافتند بر هیات عرب بعضی بر اسپ
سوار و زمره بر اسب نشسته و بحسب اتفاق اهل اسلام لشکر بروم کشیدند و آن دیار مفتوح از نصاریان بمسلمانان منتقل شد دیگر در عجایب المخلوقات تاریخ
معرب آورده اند و در حدود اسکندریه چشمه ایست و در وقت معین هر که از صدف آن چشمه برگیرد صاحب جزام از اسحق کرده باغ بخورد و از آن درخت جابلقا از
رهاند یابد دیگر در کوه لبنان درخت میوه دار بسیار است و با آنکه او را العهد ندانند میوه دهد لاطعم و بویش چنان لطافت ندارد و چون از آن بیرون برند و بشهر
باغ برند خوشبوی و خوش طعم شود دیگر در ولایت اندلس کنیسه ایست و در پیش او درخت زیتون دهر سال یک راز آن چشمه بیرون آید و درخت اسحق کند چنانچه در هم
از روز بر دهد و از حاصل آن درخت کنیسه و از یک سال منع کنند و آن چشمه را حجبه بدادند و بر طرف کنند و کوهی از کوههای اندلس چشمه است پهلوی هم چنانچه مرغ در میان هر

سر کرده بیرون می آید بوی و طعم مرغ در آن یافته میشود و دیگری چنان سرد و یخ می بندد و در مسالک الممالک مسطور است که در قبه بیت المقدس سنگی سفید است و در آن
سنگ اسمی سه به کلک قدرت خالق خیر و شر نوشته شده که لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر در صدر و مغرب جبل بیشه چون آفتاب طالع گردد و آن
از وی متولد گردد و مادر در هنگام غروب بمیرد و بوسیله جهات و حمات آنچنان بدین دستور باشد دیگر در جبل سند چشمه است و بقیه بسمت
نزدیک بانکه در آنجا فرو میرود و اگر آب از دست می گیرند و نگاه میدارند سنگ سفید میگردد دیگر در ولایت سودان کوهی است
به بحر هند ریزد و از زوال تا غروب صاحبی عکس باشد و بواسطه عظمت این دریا کس را عبور میسر نشود و طول و عرض این بحر معلوم نیست و جزایر حالات
از جمله جزایر مغرب بعد و حالا در آب معموره است دریای نرزکت و آنرا بحر طبرستان و بحر الخزر نیز گویند و از عقیق قسطنطنیه این بحر واقع شده و جمله
این دریا بقدر انهار للادراک چهار صد و سی فرسنگ باشد و از جزایر این بحر جزایر بسیار باشد و در این موضع حیوانات غریبه للاشکال مهیب الصور می باشد
و از جزایر این بحر بسیار بمنافع میرسند و رود جهانیس و از آنجمله رودی بزرگست و در این دریا ریزد و از این بحر و شعبه خیزد یکی قریب بجزیره سعادق نزدیک بصید
جوی بزرگ باشد و در این صبح در آید و دیم صبح فرنگست و قریب شال بلاد صقالبه و کهنک محمد شود و اراضی بلغار از جمله بلاد صقالبه است بحر
طبرستان بحر و آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و باب الابواب و خوزیز گویند و طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسنگ باشد
و عرض این بحر هند بلوست چنانکه اکنون محمد شود و بطرف دیلم و طبرستان باب الابواب و شروان پس بر جزیره بگذرد و با زمان ملتقی
شود و رودهای بزرگ چون ارس و کر و لامک و سفید رود و غیر ذلک در این دریا ریزد و اتصال این بحر بمحیط دریا متصل شود و ارباب مسالک گویند
که رکوب این دریا بغایت خطرناکست چه امواج این بحر بسته متلاطم میشود و در این دریا مدد جزر نباشد و گویند که آنجا در قدیم جزیره بعد و اکنون مغمور
و از این جزایر نفط سفید و سیاه صاحبی شود و آنرا عجایب و نباتات نیز گویند بر نمو جب است که مذکور میگردد و آنرا بحر ریح نیز گویند از جمله جهات دریای سودانست
و در صدر و بربرستان از وی جدا میشود و طول این صدر و شصت فرسنگ و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش شصت و هفت فرسنگ و بعد و راکب سهیل قطب
جنوبی بغایت ظاهر است و قطب شمالی مستور شده و دیده و کف این دریا بخلاف دیگر بحار منعقد شود و از آنجا باطراف برند و جهت لطیفه و طراوت رخ و استعمال کنند
و از جزایری در این دریاست صندل و آبنوس و عنبر تر از رمل این دریا مردم یابند بحر قلزم و آنرا آب ن الجرد و بحر الاحمر و بحر العدی نیز گویند و از جمله
جهات دریای سند است و طول آن صد و شصت فرسنگ و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش شصت و هفت فرسنگ و بعد و اراضی یمن و عمان بر شرقی
وی افتاده است محمد بن عثمان المفضل در کتاب العجایب آورده که از این بحر تا مصر سه مرحله است و طول این دریا در طرف شمال چهار صد و شصت و شش
فرسنگ باشد تا ریگزار شود تا شصت فرسنگ و قلزم اسمی است که قلزم نام قصبه است در ساحل دریا بطرف غربی واقع شده پس آن دریا بقرب استرابا
واقع شده بقلزم اشتباه فیه غلط عامست و چندان اعتباری ندارد بحر جان و این دریا را بحر جان و بحر فارس و هند نیز گویند و از آن سبب بر ساحل افتاده است
و دریا بسیار باشد و مباح است و اکثر اتراک و مغلان از این بحر بسلامت گذرند و منافع جمع باشد و اضطراب وی از همه دریاها کمتر باشد و مغاص و زلال
نیز دارد و در این دریا موضع مسکونیست که چون کشتی بدانجا رسد کمتر خلاص شود اگر دانا بر دارد و خلاص از آن منظور است طول این بحر صد و شصت فرسنگ است

و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ و میان این دریا و دریای قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک باشد و آن ارض جزیره در محل شعبه ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

بحر شعبه این بحر شعبه را جهت آنکه در مقابل و مقابل اراضی هند افتاده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه او شعبه از بحر اعظم است و از آن بحر هند و سیاه و فرنگ و جزیره سراندیب در این دریاست و در بعضی از جزایر این بحر معدن جواهر و نقره و زر باشد این دریا اقصای بلاد هند را دریای عظیم مشعب میشود و بنا بر آنکه شهرهای چین ملاصق او واقع شده و بچین بار حمل میبرند از تجارت اهل هند برین بحر است و در جزایر معادن و اقسام دیگر جواهر بسیار بعد و طول این بحر بطرف شمال پنجاه و پنج فرسنگ باشد جزایر مسکون درین دریا کمتر است اورنجانی مردی گویند و طول این دریا صد و شصت فرسنگ و بحر متصل باشد و بین این بر آن دعوت و از بیابان سعلاب در اس براه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت و مسعودی میگوید از اخبار صحابه آنمعنی استماع رفت **دیگر** درین دریا نیز زنگ روست الکبری از بحر شام منشعب شود جزایر یونان درین آب مشرف است و مشهور است و چون سفاین و مراکب در برابر ارض یونان رسد البته آنجا مردم را پیش از آن بدو سال از خاطر محو شده باشد پیدا آید آنمعنی از مخصوصات الموضع است و یونان مقسط الراس حکما و علما بعد و عرض این دریا پنجاه فرسنگ است و طول آن میان مغرب و شمال افتاده است و در روی زمین شصت و دو جزیره معمور است

دیگر از شعب بحر مغرب دیوانطه که از اراضی اندلس از ملاصق این بحر افتاده است و در روی شصت و دو جزیره معمور است و بر هر جا و نفس نیافته بدین اسم موسوم گشته و طول و عرض آن در کتب مسطور است **دریای** حولایث لا عرضش و لم پیش نباشد و یک شعبه از وی تا صور و روم کشیده و دیگری بجنوب رود و در بلاد زنگبار و سیاهان مغرب شده و در آمد خزر آن جزیره باشد و از آن جزیره خدا نشد و چون از آنجا بگذرد بصحرا و جبال مسکون رود و در الموضع منتهی گردد **دیگر** صح منقلب است و عرض او صد فرسنگ است و طولش در جانب شمال باشد و انتهای آن معلوم نیست و جزایر مسکون **بحر اسد** شعبه است هم از بحر طیلاندون و در شمالی اراضی سعلاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود بلغار کمیاک باشد و فرنگ بر ملاصق المقیم آمده و در آن امتی عظیم باشند و بلاد و مواضع لا یحصی و لا اطراف آن اند دریای بزرگ است در ولایت ترکستان و خزر و ندان اخبار گویند و از آن سیاب جوهر از زحمت سیم خلاص دارد و درین دریا اند اخت و تخیر و بحیله مشهوره از آنجایش بیرون آورد و قصاص فرمود **بحر** این دریا را بحر جزیره الماس باز خوانند و از میانه وی افتاده است بوقتی عزیز و حیله عجیب بدست آرند و راه او مهلک و پر خطر باشد **بحر الملح** دریایست در زیر قطب الشمال مرکب و خرا معلوم نیست لا چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و از جهت بخار او در گوش متعاد باشند و گویند مردم آنجا درین دریا بسیارند **بحر** دریایست در ولایت زنگبار و پیوسته دخان و بخاری بر بالای آن استاده و از جهت این دریا سلاب بحر الملح نسبت داده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم در جزایر این دریا بوده **بحر** بحر عظیمیت در اقصای مغرب ملاقی شده و جزیره یاقوت درین دریا بعد و از این دریا بظهور در ظهر بلاد افق و بسلاکشیده بقعه قصبه است و از آنجا بیاجوج و ماجوج ممتد بود و بحر و دستد ذو القرنین ممتد گردد **بحر** که از اطبع نیز گویند بسیار است و بعضی از آن آب مطرور و بعضی و بجزیره طیس طولش از مشرق بمغرب صد و پنج فرسنگ و عرض او صد و چهار فرسنگ تا بحر و قسطنطنیه ممتد می شود و در الخوالی بدیار شام پیوندد و در دواج شمالست و در پیش بقوما و فرسنگ و بقوما صد فرسنگ است و میان آن جزیره تا جزیره پست روز راهست و چنین گویند رود جیحون درین جزیره ریزد و آبش

شاخ باشد و جعلیات آبا درین دریا کمتر بتلاق یافت **بحیره** در اراضی شاه است گویند در ورش هفتاد فرسنگ باشد و بعضی گفته اند این بحر خوارزم است
در طعم و غیر آن **بحیره** آنرا بحر قیطا نیز گویند و نزدیک اقصای چین افتاده و در ورش تخمیناً هفتاد فرسخ باشد و در وی هژده جزیره است و سقرلاط خوب
از آن جزیره حاصل شود و سکان او را دین و ملتی نباشد **بحیره** منشعب از بحر مغرب است و در ورش صد فرسنگ باشد و بحر وقاص واقعست و در جلالی او را غایت
و عمارت بسیار است **بحیره کلکو** در حدود آبرو ماجاست و در میانه این بحر در قدیم الایام دیری عظیم بوده چنین گویند در این جزیره های طرح باقی بر بنده و گشته
آن بعانیت لیز باشد و گویند استخوان مزار و بسیار زنگ و لذیذ است **بحیره آبر** نزدیک دریای اوست و اهل آنجا در صف باشند مؤمن و کافر
و کافران مطیع و منقاد اهل اسلامند و جزیه و خراج دهند و قلم نام در قصبه است و در سلاطین متوطن اند و طول آنجا در فرسنگ و عرضش در فرسنگ و نیم باشد
بحیره ایتیه در زمین مسطر باشد و بشعبه از زرد و نیل بدان منتهی میشود و چون آب نیل در فزونی باشد آن بحیره خوش طعم و شیرین گردد و چون آب
روی بنقصان آرد دریا بدین بحر غلبه کرده و بحر مصر نسبت بدین بحر چون جزایر واقع شده باین بحر از اطراف و جانب آن در آمده است چون مردم خواهند که
بدان شهر بارند در کشتی نشینند و درین بحر ماهیست که آنرا دلفین آرد گویند و شاهی او زیاده فهم و ادراک باشد نوعی ماهی دیگر است که چون بخواند خوابهای
باطل بینند بر فروغ نکنند **بحیره** بحر دو ملاد بعانیت و پیشه از اتراک است مرا چین گویند و در حدود اقصی المقام و طول بحیره سه روز راه است و پنج جزیره
معمور دارد و اهالی آنجا کبر و ترک باشند و هیچ یک از ارباب ادیان اراده مذهب دیگر نکنند و بیت الاصنام موی در غایت لطافت از آنجا
حاصل شود **بحیره** در حدود شام است و بعانیت بعیر العقر آورده اند و یکی از ملوک خوانند و عمق المعلوم نکنند در کشتی نشسته میان بحیره آمده لنگری
بر طناب بسته در آب گذاشت چون بقعر رسیده بعد دیگر را حاصل کرد تا درازی طناب بهزار گز رسیده کمال شد و هر طناب که آن شد بر یکدیگر
نشسته آنرا برکشیدند و سنگ را بران طناب بستند چون نگاه کردند هیچ کشتی و تقصانی بنوع سنگ بعمق بحر نرسیده دست از آن باز داشتند **بحر ترکان**
بحر و ترکستان و طول آن هشت فرسنگ و عرضش چهار فرسنگ و غیر از آنکه آبش گرم باشد دیگر خاصیتی ندارد **بحیره** از جمله بحیره فارس است
طول آن هشت فرسخ و در حوالی آن هشت فرسنگ زمین آبهای بسیار باشد و اهل بحر از آنجا شفا یابند **بحیره** این بحر در خطه استوا باشد در طرف
جنوب معمور عالم گویند است آنرا جبل قمر خوانند و از آنجا بال رود های بسیار بیرون آید و درین جا بهم پیوندد و مانند دریائی گردد مخطر ناک چنانکه قطره چند فرسنگ
باشد و از آنجا بشعبه عظیم جدا گردد و بطرف معمور عالم ممتد شود و آنرا رود مصر گویند و آن بر پیاده های مغرب گذرد تا بحر هرزنگبار رسد چون از آن بگذرد به
بیابانها نور ممتد شود و از آنجا بدریای مصر رسد تا بدریای روم منتهی گردد برکنار شهریست که آنرا بطیحه گویند باشد و این بحیره را بدان شهر باز خوانند **بحیره**
و آنرا بحیره میرمن خوانند و بجهت آنکه رود میرمن در وی ریزد و طول این بحر چهل فرسنگ است و در عدل آن شهر قصبه اعتبار داشته باشد **دیگر** بحر دو
بلاد جزیره است و در آن هشتاد فرسنگ است و مراغه و سلماس و جوبد در حدود اوست و آب آن بعانیت تلخ باشد و در میان جزیره با زراعت کنند و آب شیرین
در آن جزیره قدری یافت نیست آبها درین جزیره باشد **بحر فرغانه** در اوبنجاه فرسنگ است و شهر فرغانه بر حدود آن واقعست و تجار ازین بحیره غنیمت بسیار
بدست آورند و جعلیات غریبه لاشکال از آنجا قدری یافت **بحیره** بحیره کوچکیست بحر دو شال و در حوالی آن صوری از سنگ کشیده اند بعانیت عمق باشد

و در یک کرانه آب آنچنان سیاه و از آبهای جانب دیگر به جهت فرق فلان گرد چنانکه گویا سیاهی و سفیدی آب بیکدیگر متصل شده و مطلقا بآب جانب دیگر آمیخته
نگردد و چون خاک را بدان آب سیاه کنی زود در آفتاب گذارند سنگ شود چنین گویند که یکی از ملوک حادث و قعر آن معلوم نگشته چه ریسمان فرستاده
بجائی نرسید و آب چنان باشد و با وجود قعر چنان نماید که گویا در عمق آن سر گز یا چه را گنجایش بود آورده اند که دشمنان قصد قصر کیخسرو و جام جهان نمای
کردند و جماعتی گوینده و محفظ آن موکل و معین بودند درین دریا انداختند و هیچکس را استطاعت آن میسر نشد بحر مرحت در آن صد و بیست زرع باشد
و میان بلاد خزر و این بحره بوشیر فلان سدی عظیم ساخته و از هجوم اتراک مردم دریا در امن و مسور باشند و روایت از انوشیروان در خلاب بحث آن سد
تلقین کرده بحر بحیره سلطان باشد و از آنجا ماهی بزرگ و اژدها طرح گویند و صحیح شود بحر در صرود قسطنطین باشد نزدیک شهری و از آن اغر
خلانند و این شهر یکیست از شهرهای چکانه و اصحاب در آنجا بودند و سبب قتل و غرق او از عذاب خلاصی یافتند بحر دهند باشد و شهران
هند را بجوار آن واقع شده و بدریای سند منتهی میشود بحر بر سر فرستگی شهر خونا روی نماید کشتیها را ترتیب داده آنچه و متعه خود را در آنجا نهند
و از این بحر عبور نموده بشعاب جبال پناه برند دیگر هیچکس را بر ایشان تسلط دست ندهد بحر دریائیست بمغرب این شهر چنین گویند در این بحر ماه
ماهی باشد و هر ماه ظاهر گردد و پوشیده چنین است و سبب المعلوم نیست بحر و در ولایت فارس دریائی بغایت تو باشد و ملک پس رود و در
در حوالی آن منعقد شود و طولش شش فرسنگ باشد و در حوالی آن صومعه صوره بسیار باشد بحر طول آن ده فرسنگ است و آب خوش طعم باشد
و گاهی آبش بعضی بذرد چنانکه نزدیک بآن سد و بالکلی قطع گردد و باز بحالت اصلی رود و در حوالی آن عمارت زراعت فراوان باشد بحر بحر رود
مغرب زمین باشد و بعید العمق بولک الاخبار از حضرت علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان موسی علیه السلام درین دریا فرو رفت تا اکنون هنوز بتهی قعر آن
نرسیده و چند عمق از عمق این بحر بآن نیاید لا چون در کتاب است و کتابت عروف نیز برابر ادای آن جرات و اقدام نموده صفین گویند مرح این دریا در فرش حالت میشود
بخلاف دیگر و بحار از شخصی در مراکب این بحر بعوسول گردند و درین دریا چه چیز است و از عجب تر دیدی جلاب دارد بر همین مقدار
در صفت صفر و یک رشت افتاد اختصار رفع میشود بر طبایع سالکان مسالک ممالک پوشیده نماند در هیچ نسخه مفقود من صفت دریا با وضع برین وجه که
برین اوراق ترتیب یافته در خیر تسطیر در نیامده چه مصنفان این حالات بدیشان نوشته اند و چون این در دلای در سلک انتظام نداده اند
بباید داشت در جبال کهف مغارات بسیار است و برق در آن مغارها بسیار بوجه برین صفت منافذ بتدریج از آنجا ضرب بیرون
می آید و از انهدام و اختلاط بعضی جواهر و انهار پدید میشود و چون بند جوی کوچک بهم پیوندد نهری عظیم حادث گردد و در اجزای کوه و آب در دمی باشد
مثال او خوانند پس اگر این اوشال بقلیل حال باشد تا مدت آب جاری بود و اگر اوشال در میان کوه باشد و مدد بوی رسد زود منقطع شود و در
مراقبی چند نهر از کست غیر از هدایا و جواهر در ضبط و تعداد آن تعذری دارد پس گوییم بعضی این جویها از طرف مشرق آید بمغرب رود و بعضی از مغرب آغاز کنند
بجانب مشرق ممتد شود و بعضی از شمال بجنوب و ماء العکس ابتداء جمیع از جبال باشد و انتهای آن بطبایع و بحار رود و این بلاد در بحر هند
و شاکه بجواهر این منقطع شود و آنچه زیاده آید بدریا پیوندد و دو دانست دیگر به تاثیر و آب اجرای لطیفه در جلد صعود کرده و از تولد آن ماه تولد کند و غیوم و سحابات

مؤلف گردد و اسطار و تلوح حادث شود و پیوسته بدین منوال باشد و بعضی از انهار مذکور است اشیاء مذکور میشود

مبداء آن از جبال روس و بلغار صرود و شمال است و تجاوز شش شبه از وی جدا شود و مدار و معیشت چندین شهر از این شعبه است با وجود این سقاب بحر اول
گویند و نقصان محسوس از وی پدید نیامد و منصب او بحر اسکون بود و در میان این آب نهر و آب دریا فرق توان کرد و چه اصلا آب دریا میزد نهر
آب خوشگوار دارد و مبداء آن جبال ارز باچکاشت و منتهی آن بحیره طبریه باشد و در بعضی از مواضع جدولی از این بحر منشعب گردد و در اراضی بغداد کند چون
نقش نادینه مسکا لطیف در نظر آید از انعقاد گشته و آن را مرو خوانند و بر مثال صفایح آهن باشد نهر از جبال صفاسات و میان مغرب و شمال
گذرد و بحر دو حوض چهار آب دیگر بوی پیوندد و در آن موضع را نیبات گویند و بجهود نیز و ترید نیز گذرد و در بعضی از زمستانها یخ نه بندد چنانکه چند گاه کاروانها بر روی
آب روان باشند نهر جوبا بزرگست و در موضع سیوشت بترکستان در این نهر را آدو باز خوانند و منصب او بهره خوارزم بود نهر جیحان از حدود
روم آید بمیان مرعش و نزدیک شهر طرسوس بدریا و دوم منتهی شود نهر جله بغایت معظم است و مبداء او جبال ارض روم باشد و بر شرقی بابا و جزایر گذرد
و جزایر موضعی را گویند در میان فرات و دجله باشد و چنان این نهر از جانب شمال بجنوب رود و در فرضه عثمان آن نهر فارس منتهی میشود و فرقه گفته‌اند مبداء آن
جبال نصیبین و حصین ذی الفرنین باشد و آب او منفع نزد دیگر انهارست و از اقصی تا آخر میان عمارت و زراعت رود نهر الدیر در اقاصی ترکستان است
در نهایت بزرگی و در آنجا انهارست و نوعی از ماهی بود و چون چشم آدمی بروی افتد هلاک شود نهر اردبیل بزمین شامست و در صفت آن گفته‌اند موضع
اول مهرباع اول بالمیزان و آخر بالکبیک بعضی از جبال آن را غاست بسیار گفته‌اند و محصولات او نیکو باشد چون باخر رسد در زمین فرو رود و هلاک شود و هیچ
از آب ضایع نگردد در بلاد آذربایجان و بدایت او از جبال روم باشد و در میان مقلیس و اردبیل گذرد و باخر فارس منتهی میشود نهر آب جیحان از مغرب
بمشرق و ابتداء آن از جبال ارمنیه است و آب آن بغایت صریح الجریان بود و گویند سوک کشتی در وی منعقد باشد چه در کنار آن سنگ بسیار است بعضی گفته‌اند
و بعضی مخفی و نهری مبارکست و هر چه از حیوانات در وی افتد بیشتر راست و بسلامت باشد و فتی شخصی آب دریا بادی محبت کرد و بعد از خلاصی دیوار بر سر وی
افتاده هلاک شد و این نهر منسوب و منصب او بحر طبرستان بود نهر طاب از آن نهر جیحون نیز خوانند بغایت شیرین و در میان موصل و اردبیل گذرد و در تابستان
آب وی سرد باشد نهر تیره در حدود فارس است و منبع او از جبال اصفهان باشد و در میان ولایت فارس و خوزستان گذرد و نزدیک قلعه بهاری
در بحر فارس از حدود خوزستان آید و نزدیک عسکر بلاد اهواز بگذرد و در بحر بربریز و نهر سوین نهری بزرگست از حدود جنوب معموره و در کوههای اطراف فراهم آید
و در عوض باجکده در جه و در شعب بزرگ از وی منشعب گردد و یکی را خوف دیگر را طاس خوانند و میان این بحر انهار جزایر ربا بیه باشد و از تعرایر جیحان
بدست آید نهر زنده رود در اصفهانست بعد و بست و اطراف آب معروف و در دست تیق و آب طین اصفهان از جداول آن منتفع باشند و منصب آن بحر فارس
نهر تیره قریب بمصر باشد و در وی بزرگست و در وی قنطره عجیب ساخته‌اند و سنگ بر داخته‌اند و آن یک طاقست و تمس آن قریب بدویست قدم مجموع انطاق از سنگ
پرداخته‌اند و طمی بر سنگ از آن هر گز دفع نگردد نهر قنال آب بزرگست از کوههای روم خیزد و در میان تعور شام بگذرد و بر غربی شهرها و جزایر ممتد شود و بقرب
بسکنج از دوم بلد سوم مزار شیخ خضر سوداگر گفته‌اند و آنجا فاضل آید بنطاع ریزد و بعضی گویند در بحر عمان منتهی شود و امام امامیه ابو محمد بن جعفر الصادق علیه السلام فرمود

ان نهر ارس که در صلی الله علیه و آله شرب ملک مقرب بغداد است و گویند سلیمان علیه السلام بر هر یک از آنها قریه ساخته نهر آبی بزرگ است در حدود هند
و در بزرگی از نیل کمتر و از دجله بیشتر و مصر گویند در آنجا نهنگ فراوان یافت و منصب بحر فارس بود نهر سفید ابتدای آن از جبال ارمنیه منصوره
باشد و از سر منزل موقان در نهر آن رود ریزد یا ابهر الرجل لاچی در از جبال آذربایجان در ارمنیه خیزد و در میان ارمنیه و دیلمان بگذرد و بحر اخضر
منتهی شود و چنین گویند هزار جوی بزرگ از این نهر منشعب شود و در اصل آن آسیا که نقصان بدید نیاید نهر الماس آبی که کشتی در شدند در شب از آن
آب صعود تا بر بلندی نهاده از سنگ خالص و بنا آهسته آهسته نشسته اند یا ابهر الرجل لاچی در دجله بصره باشد طولش چهار فرسنگ است
از جانب لاقصور و بسطین فراوان بود و چون مسیاه بزرگ شد اکثر آن سنی گردد مگر حوض سهل یا محلی که جهت ذخیره آب ساخته باشند نهر خابور
در حدود بلاد جزیره است و منبع او جبال راس العین باشد و امتداد او بیست و پنج فرسنگ کند و در اطراف او ارحاء بزرگ یافت شود
و آن بغایت صافی و بزرگ و نزدیک شهر قرقیسیا برد و بر فرات منصب شود نهر جیحان بدایت آن از جبال چین باشد گویند آبها و گوشت
و اکثر کشتیها را آتش رسد و مردم آنجا در وی باشند و چون مردم از اهل خوف خالی باشند دختری در آن بندند نهر مکتوب آبی بزرگ است بسواد
بغداد منتهی شود و بر کنار این آب بسیار از صلحا و اولیا و انبیا پیغمبر علیه السلام را دیده اند نهر جوب آبی بزرگ است و بیک نیمه او در دیلمیه
و نیمه او در مغرب باشد و منصب او بحیره طبریه باشد نهر حاج بدایت آن جبال ترکستان است و بحدود زرنگ آید و بدانجا جوی اطلاق بدو پیوندد و بسیار
است و بخجند آید و بخجند اخوازم منتهی شود نهر کنک که آنرا گاه گاه خوازه نیز گویند و از رود چیحون منشعب شود و بجانب کات رود و پیش از آنکه
این رود از چیحون جدا گردد بانک مسافه و موضعی خطر باشد و چون کشتی در آنجا افتد بکمتر خلاصی یابد نهر شبه باشد از فرات که
ترتیب بغداد بدجله پیوندد و میرود تا بعین زرد نهر السور بحوالی اخلاط باشد و از جبال آنجا فراهم آید و در بزرگی صفاف و ارس باشد
و بسیار رجال از آن منشعب گردد و آنجوی بحر خزر منتهی شود نهر السیب از منقطعات انهار ربع مسکون است و جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتدای
آن از بس خط استوا از جبال قمر بود و منصب او بحر روم است و جریان او در ارتفاع زمین در مغموره عالم باشد زیرا که یکماه در میان بلاد اسلام میرود و دو ماه
در میان بلاد نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری زیاده منتشر نیست و این نهر سبب آنست که چون در این بلاد تابستان بود در پس خط استوا
زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور و دفعه بدین بلاد نزدیک شود و چون اینجا سبب ارتفاع و پیچان کند و هوا از سوی خط مرتفع
گشته از پیش آب چون سردی شود بلند از دو آب بسیار در وی ریزد پس سمت بین مراجعت کند و در اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف محصول بیابد
حضرت باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا بحر روم را بشکند و جاری گرداند دیگر باره بحر بین روان گردد و این معنی از عجایب صنعت حضرت الهی است
و اهل مصر را قیاسی بود و از آن مقادیر و نقصان آب معلوم کنند و در میان بزرگ بین موضعیست و در آنجا خطی و از آن دستور کفاف اهل مصر
معلوم شود و آن با چاره خط باشد و چون آب تازه رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و عیب زیاده نشده خط بود و چون از این زیاده گردد خسارت اهل مصر
دهد و این را مجنس گویند و از موضعات یوسف صدیق علیه السلام است حکایت دختری که روز زینب او را در آب انداختند و دفع آن مکتوب امیر المؤمنین علی علیه السلام

چون مشهور تا تمام دارد و قلم مشکین چون متصدی رفع آن نشد و هنگ در این دریا بود و در دست پای باشد و بیرون آید و چون بیرون گردد این آب
هست و آنرا آب آب گویند و او آبشتی و درست عظیم بود با سفینه بازی کنند و حضرت او بسیار بعوده‌های ترعات نیز از مخصوص این رود است و خاصیت آن در چون
در دست گیرند عشق پیدا شود و هرگاه از دست بیندازند زایل شود و اقم حروف گوید در آب بقا بجز بسیب اعمال رقم زده کلک بیان گشت و شمع برابر
آن بود تخصیص آن بر خود بنظر در آید عوض آنکه ارباب کیست از وقوع نه انجمه گزاری در واقع شود باری سبحانه و تعالی با و جنوب را فرمان دهد تا آب بگردد و در عوض
فرماید و ذکر انهار بگیر در بنفام بدین مقدار اختصار رفت والله اعلم **اگر بارانکه چند و بعض از سبب دیگر چون** سبب انفجار عیون آنست که در جوف زمین مرتفع بسیار در دو البته
در آن آب ما مولا شد و هرگاه برود تا غلبه کند همه نیز آب گیرد پس اگر این آب آمد و از محل دیگر از زمین صلب باشد چون در آن موضع بخوبی طلب خروج کند و در
از آن بشکافد و بر روی زمین جاری شود و اگر روی صلب بود بمعالجه تحقیق بود چنانچه در فولاد و لا اثر کند و حرارت مساه در فصل زمستان بر صحت آن در تابستان بیخبر
باشد و اگر چون فصل زمستان در آید و حرارت بگریزد و در باطن زمین مقام کند پس آنها رود و عمق زمین تسخین کند و بدین واسطه گرم بود و در تابستان نیز بر عکس باشد
لاجرم آب سرد نماید لاعلت حرارت آب بعضی لاره در تابستان و زمستان گرمست آنست که در باطن زمین و لکن حال موضعیت و خاک آن گرم باشد و رطوبت از آن
موضع بیرون رود و خالی از رطوبت باشد و دایم الاوقات حرارت در آن متحقق باشد و پس این باب در آن محل ضع باشد او را دریابد و از وی بدین گردد و رو بآب آبی استیلا پذیرد و
عونت مساه آنست که خاک موضع را می افتاده باشد و علی الجمله اختلاف بقاع و تغیرات آب و سرد و خنکی و لطافت آب و موجب و برودت و غیر ذلک از اسباب
در رود آب بدعوض بسیار است و در تخمین بر همین اختصار رفت و بعضی از عیون شهره است و مذکور میشود **عین ارزنشک** از مصنوع قزوین است و آب آن سهل باشد و چون از موضع
اصلی تغیر کنند آنچه خصیت خود را در اقلیم اسهال دارد **عین پاسبان** در میان اسفراین و جرجانست و آب بسیار از آن خاصیت آید و در بعضی از اوقات منقطع گردد تا جمعی کثیر
بانجا روند و آب بسبب ملاء در قاصی نگردد باز جاری شود **عین پاسبان** چنین گویند که در این چشمه وقت بیرون آمدن آن آب بانگ چون خرطه بر گردد و از آب بوی گرمیت آید و چون
بدان غسل کنند علت جرب ندیده شود و اگر بر آتش عرض کنند یکو **عین سطیب** چشمه است که آب سفید از آن بیرون آید و چون آنجا باشد مند سد مند مضر تا ساری شد لاکن
مقداری راه برود بخورند در بدن سنگ گردد و موجب هلاک شود **عین دوران** در چشمه کی باشد و چون معنی در آنجا غوص کند در وی بجهد و هر چند اضطراب بیشتر کند محکم گردد
و اگر صبر کند تا بخاصیت از وی جدا شود **عین دورق** آب گرمست و باشد و دخانی از آن مرتفع گردد و مشتعل شود و مشتهی از سرخ و زرد و سفید بود و آن آب در موضع جمع آید
یک مخصوص بر جان باشد و دیگری را بیرون و از بهر ازاله امراض بلغمی چون در آن آب آنچه نافع افتد و اگر وقت داقعه و حرارت در آن رود مجموع اعضا و اندام بسوزد **عین** نزدیک
موصلست در آنجا منفوذ رود و از آنجا تنگی نام فرو نشند **عین** آب آن چشمه دفع نافع است و چون در ظرف ملمعی بیاویزند تا در آن لذتی بیابد بشرطی و چون آب از آنجا
بردارند تا بموضعی مطلوب بر زمین بنهند و للاخ خاصیت نمایش شود و گویند در آن چشمه در میان شیراز و اصفهان است و از بقعت اشیاء اثر و مرغی از عقب آن آب بیاید دفع
نافع کند **عین مسکوره** در اراضی اندلس در پایین کوهیست از آن مسکوره خوانند و این چشمه را برابر سر پیش بیشه فانا لشکری در آنجا نزل کنند تا بهر آب
کردند و آب چشمه از آنجا لت کم نگردد **عین اسد** در اراضی انطاکیه است اگر کسی را در آن افکنند تا الحال بسوزد **عین** بموضعیت در نواحی مصر و زمین
مرغزاری و در آن بلد دخانیست و اگر آن را از آب آنچشمه کل کنند از آن کل موش مسکون گردد **عین اوزنجاری** چشمه است آب بغایت صافی از آنجا بیرون آید

در نهم گرد خزانه اعلان و بورت اصلی او آن دشت بود خبر یافت که اهالی آن موضع تمور خلق را بر سر خانات شیبانی داده اهالی مسکن و ملازمت تمور خلق داشتند
شتاب از طریق مستقیم منحرف گشته راه بیرون گرفت و بر خدمت حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیفالدین در اغراق گزاشته بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده
و بیابانهای پرخطر قطع میفرمودند تا در ذیقعده سنه ثلث و تسعین و سبعمایه از صحرای گزاشته در ازرق رسیدند و از آنجا بعلامات و اقبال روانه شد خطه
سمرقند را بوجود باوقار و یمن تقدم رسانیده از اخبار اسم سمند جهان نوردش دیده ایشان روشنائی پذیرفت و حضرت صاحبقران کشورستان
فرمان روای سحرهای عظیم بر تربت حضرت و بعیش و عشرت اشتغال فرمودند و چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده میرانشاه بر حسب اشارت حضرت
صاحبقران کشورستان متوجه تاشکند یراق قشلاق دیده با نصوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیفالدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه
با فرق بلوک همیون مرتبت و شهریار کامکار و امرا و تومانات را از موقوفات آن سفر مخصوص آل مستثنی و خوشحال حشم ایشان در صحرا بانس از خطه
تاشکند بفراغ بال گزرانیده در اعلامیت بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب خجند گزشته بکنار کان در حرکت آمد و چون موضع آق مرکز اعلام ظفر
شعار شد عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتگین را از کابل و غزنین و غیر ذلک تا حدود هند و آب سند بشاهزاده پیر محمد امیرزاده جهانگیر
سپرد ارزانی داشت و بموجب فرمان امرای عظام بر حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین غزاده سیستان و حسین خواجه پسر امیر غیاث الدین
الدین اوجعراق و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده بضبط ممالک با اهل و عیال و یلاق و اولاق روان شدند و هم در این سال مذکور
پادشاه منوبد منصور به غنیمت و التفات بدار السلطنه هرات نهضت افکند و آن سرزمین را بقدوم همیون خود رشک ترزمین داد و بعد از روزی چند در آن بلده شهر
بساط انبساط گسترد و از آنجا بیرون خرامیده کان کل مضرب خیام دریا هم گشت و حکم واجب الاتباع صادر شد و جهة ازدواج اهالی مکان در آن موضع خیمه و خرگاه
و قبه بارگاه با دوج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ و لایق همه پادشاهان سرک باشد لا آده و مهیا داشتند و طوی امیر غیاث الدین ترخان را با دختران
حاجی سیفالدین و دقاله امیرزاده جهانگیر بن شاهزاده میرانشاه آوردند و برای هر یک از شاهزادگان و امرا از حرمی علیحده زینت دادند و صحرای برمغان بکشن
خورد و کلان و پیر و جوان رسیده و بساط زهد و تقوی در نوردیده شد صوفیه شب لیالی را در ایام احیا از جرایم و آلام بر قدم مقتدای انام شیخ احمد جام
داشته بیک گرشمه بیم و اندام از سر سبابه برخواسته رطب لبی سکان کشیدند بیت اساس توبه در محکمی چو سنگ افتد ؛ ببین در جام زجاجی چه طرفه اش گشت
و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن قضایا بپرداخت بعزم یورش بنجب له لعلی عزیمت برافراخت کنار دراجه بلغون حضرت صاحبقران بجانب ایران
بعزم یورش بنجب له و کوشال دادن بعضی از خلاف چون بمسامع حضرت صاحبقران ظفر قرین رسید در حال بقه از ولایت دکام ایران زمین در زمان غیبت موکب همیون پای از
صرحوشش فراتر نهاده بخلاف بوره و ایق آنحضرت شتافته رند بر ضمیر منیرش گزشت که بلغون بت دیگر بران دیار گذار فرماید و ایشان بدکوشال شتافته
ناباز دیگر هیچکس از جاده مستقیم عبودیت انحراف نجوید و سلوک عوام نماید و با مضای این اندیشه در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران کشورستان در همت بلندش بمند تسخیر بشرفات الیوان لکیوان می افکند رایت جهانگیر برافراخت و غرة شعبان خاک بخارا را بسم سمند ابرشار
مشک خیش و عنبر سارا بنده بیاراست و در آن موضع بمزاج معتدل شهریار دریا هم مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کردند که از اهالی

بخارا است عنان باز کشید و در آنجا رخت توقف انداخت و دلاور طلب داشت حضرات عالیات سرایلک خانم و توقتان آغای قرة العین با صبوره سلطان بیگم
با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده شتاب سایه بر سر رخت مصیر بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند و در این اثنا فرمان
حضرت صاحبقران صادر شد که امیرزاده سلطان محمد بهادر بر اسم سلطانی از پیش رفته بعبور نموده سپاه منصور بر صفی که رسیده باشند گذرانند
و مراجعت نمایند و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت میدانسته که حدیث داد امر منکم بالقطر را حادیثی که تصدیق محی علما و اهل صدق
و صفا بان مقرون گشته است دست تصدیق گشت و نداشتار کرده آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت و همه را بعنایت پادشاهانه و التفات خسروانه بنوازش
و از ده نفر بعضی کس اختیار فرموده از عقب خوشان فرستاد و لاوران بهرام انتقام تیغ خود از نیام برکشیده و طریق آیین محاربه و سواری سپرده نهاده از پی دشمنان
شتافتند مانند برق جهنده و صبای وزنده در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان برگشته روزگار را از پیش شمشیر آتش و دمار از پیش آب آتش و دمار گردانیدند
و سیلاب چندین حشر رحلت و صبح نجات کشیده باشند و مال و منال و فرزندان و عیال و حشم و اسباب چندان بر تبت سپاه نصرت اشتباب افتاد که
زبان ناطقه از تعداد آن لال و لنگ گشته و از شمار زاده کان جوجی نژاد که بخیه اغلان و امرا اغلان و امرای آن اولوس آید که در پیش از این چندان قتغش خان
روی گردان شده ملازمت عتبه علی حضرت صاحبقرانی نموده و بخلع گرانمایه و جامهای فاخر و کمرهای مرصع و اسبان راهوار با زینهای زرکار و دیگر سلاحهای آبدار
و عطایای خسروانه مستظهر پایه بلند گشته و در اثنای این اوقات فرخی چنین روی نموده توقتمش خان هم جانها از زان دریای خونخوار بیرون کشیده از
دریا بر سر اعلام ابراز زده معروض داشته که اگر مدی عالم آرای حضرت صاحبقران تجویز کند بندگان صداق للاخلاص بر دیم و ایلوس خود را که از حوادث
حدثان پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده بیاوریم عاطفت شهریاری ملتمس آن پادشاه زاده داد و ند کو را باجابت مقرون ساخته فرمانداد و برای هر امر
عجیب در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض مردم ایشان نشوند و عنان از این انجانب نستانند و کوبخه مؤمن قتلق و ابدکو حکمها درین باب صادر کرده خرم و کامیاب
بجستجوی مردم خود در رفت و پوی آمدند و صاحبقران عالمیان از عقب جنود نصرت نشان در تعاقب مخالفان رفته بودند رفتن شدند که آب آمی دشت ایوبه
و موضعی بود در غایت نزهت و صفا چون صحن دلانگشا و خرم و سرغزاری در نهایت طراوت و بهجت مانند گلستان ارم و طواف متنی خاطرهای منعم عسکر همایون
گشت و مؤمن قتلق اغلان و ابدکوی اورتک را طلب ایلوس خود رفته بودند هر دو قوم خویش بدیافته و گروه انبوه پیش ایشان جمع گشته آن یکه راههای خانی
دشت قبچاق و مملکت جوجی در باطن راسخ شده و ایزاد اعیه لات با منازعی از باطن سر بر زده حقوق ابادی و نعم صاحبقرانی که در چهره عهد را خیانت
پیوند ناطر نشیده و مؤمن قتلق روی به بیابان نهاده با اتباع خویش و ابدکو با قوم خود بطرف دیگر بیرون رفته و کوبخه اغلان چون در مجلس خاص شرف قرب و مزید
محرمیه اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان در صحرا دشت باز خورد بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود و طوطی نظر عاطفت و عنایت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوکران
در موکب فرمان حضرت صاحبقران بتاخت ولایت باغی رفته بودند تا غنایم نامحصور و اموال و زر و دختران ماهپیکر دلبران خورشید منظر و اسبان راهوار و شتران
بار بردار با دیگر اموال همایون صادر کردند چندان پرده بری رفت که از ذکر و لات در معسکر خجسته نشان جمع شده و از برای حضرت صاحبقرانی بخوار نفر گزیدند
و یکی از ظرفا در ملازمت اشرف اعلی نموده در اثنای راه بزبان امیه نظمی کرده بود بیت کریا بند جست باقی ؛ بکف آریم نرک بغدائی ؛ و در آن منزل خدمت حضرت و بیش

زر باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمهٔ حیات نشان میداد طبیعت صفاهان پادشاه سپهر هشت سیر طرب و عشرت فرمود و دست بخشش از
در الکفان بخشش حاجی خان و اولاد و ناداران و بعد همین مسافت بخیر و فیروزی حضرت صاحبقران در دشت و کامرانی داد **گفتار در بیان توجه حضرت صاحبقران بجانب خوارزم**
چون این شمع نامدار در طراز فتوحات سلاطین با اقتدار افتاد بعد صاحبقران کامکار را میسر شد در دشت و جزایر از قهر و سیاست عساکر گردون اقتدار کسی
از مخالفان نماند حضرت صاحبقران سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند نهاده از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد جنود ظفر در دهای محمد و مشهد
و مشتبه و بعضی جهت خوردن ان معدود و مفتخر و مطیع خاطر منازل قطع میکردند و از جمله اسباب تعجب و عبرت لشکریان افتاد چنانکه گوترمه بود و همین این وقت پیشه
و کیفیت فرنگاه گوترمه چنانست که از آنکه نه نزدیک دارد تحال از هم میگشت نیز و بجنون هست خته اند بر گردون می نشستند و بر میدارند و گرشت خلایق در اردوی همایون
بر تبه بعد از کس فاق خود را کم میکرد و بان حال او با تعقال مترنم میشد **بیت** دیگر بچه بزدم همره شب ای ؛ از باد دیه عشق تو گر با بن ایم ؛ و چون بکنار آب
زنش رسیدند دشمنان را بر ایشان را چنان مقهور و مستاصل ساختیم که دیگر چنان مقابله در وقت تخلیه ایشان را نه بیابد و چون در ان اوان نیز از برج طالع
امیر حسین بحرجه نحوست رسیده بود و کوکب نحوسش برج هبوط نزول کرده گرایم اخلاق بر این صفت مبدل گشته احوال نا شرایست و اقوال نا بایست از وی بظهور
می پیوست طبیعت او بغیر مایه از جاده صواب انحراف میجست و چون نامان بهادر پیش او رسید پیغام صاحبقران بگذارد و ضمن سخنان دندان کشاده
و باک الکفا کرده نامان بهادر را چنان بزد و پا تاب ازپای در افتاد حضرت صاحبقران ملک دهلی را نیز بعد از آن قدم فرمود البته در مرکت تعجیل باید کرد
و ضخامت فرمود امیر حسین چون این شنید دست بضرب و زبان بشتم گشاده آغاز لاف و گزاف نهاد و گفت کرمن اگر بخیزم و مرا پیش میخندند اگر شما لب بشوید
و اگر مغلوب از سیاست مرا جان نخواهید برد ملک دهلی را بتغیر و آزرده خاطر با بخدمت صاحبقران سعادتمند آمد و دست در عنان او پوشش زده در خواست کرد که حضرت
در توقف دارد و بپای جنب دان طریق می پاید و حضرت صاحبقران سخن او بقبول ان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف صفحه اهتمام جاریه کشیده و بر کرده بعد از مستوره
از کوشش فرود آمدند و در انشب چنین بود امیر حسین کس بطلب صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان دانشمند امیر حسین بجانب بود دعوت
او را اجابت نمود و التماس او را بسمع قبول نظر فرمود و روز دیگر این ترک نامور از اتاق خاور برآمد و فریق صفهارات کرده میمنه و میسره و قلب راست کرده صف بیاراستند
و شمع انتقام از نیام برآورده بر سر یکدیگر تاختند سپاه جنبه پشت بگریز نهادند و لشکر اینجانب عنان ریز از عقب گریختگان روان شدند و در این اثنا توقف امیر حسین الدین
و از وجود ناملایم با بوجی از لشکر گشتگان لشکر در معرکه پدید آمد و منهزمان عطفه عنان کرده **مصرع** پیش آن برق مجمع گشته ؛ و بهیات اجتماعی متوجه روم انتظر شدند
و از صدمات حمله رزم از آبایان دولت در زمین و زمان افتاد از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون و در این کار قرار و استقراری ندارد در لحظه مغلوب غالب و غالب مغلوب شد
قوایم بادپایان در آب و گل تا بزانو فرو رفته قریب ده هزار کس در معرض تلف آمد **و ذلک تقدیر العزیز العلیم** امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را از آن بحر خونخوار بجانب
نجات رسانیدند هر کس قصد آن کرده این وادی خود را چون بگذراند امیر حسین حضرت صاحبقران را بگذرانیدن اتباع ترغیب و تحریص آنحضرت در جذب و منع
و ایشان خود باین عزیمت رفته اند لاجرم نمیخواهم و ولایت بالکلیه پایمال حوادث و مدهش گردد و داعیه آشتی و پیکار دیگر لشکر جمع آورده در مقابله خصم آدم باین سبب
اگر در عبور تاخیری واقع شود یقین است معاف و معذور خدم بعد امیر حسین متوجه سرای شد این وادی خود را چون گرانیده در موضع بشر از حدود آن حضرت اندیشه

و جهت آن فرستاده و خبر سپاه جته با درست متوجه ایلار هند گردد و سر صاحبقران بجانب جمع لشکر مصروف داشته یعنی سپاه دوازده قوش عرب گردانید
و تمور خواجه و صاحبقرانی و عباس بهادر با عشق فرمود و بر اسم منغلای عزیمت جانب سمرقند نیز ایشان بموجب فرموده صاحبقرانی در آن یورش بسرعت مشغول شد
و از عقب آن لشکر با دو با و خواجه هند دست بحث و عقب امیر تیمور شاه را گرفته پیش امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شاه بانجا باشد و درش از آنجا براه عزیمت
ایشان این سخن را راست پنداشته و هم و هراس بخود راه داده گریخته و حقوق سابق را فراموش کرده بدشمن پیوسته و از لشکر جته لیسک تیمور بیرلاغ و قتمور
و بیرلاس و الکو جاق بیرجاق بیک راه بر اسم منغلای پیش آمده بودند عجرجی شاه بر سر تیمور و خواجه اغلان و یادگار آورده و ایشان منهزم شده بجمعیت
گسیخته گشت و حضرت صاحبقران چون برین قضیه اطلاع یافت داشت این نیز از لارت ملک امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد
از آب آمویه گذشته دماغ زمین فرمود و ایل و الوس خود را متفرق شده بودند جمع کرده و بعضی توماتات دیگر نیز فراهم آورد طایفه بضبط کنار آب سقرار حشم امرا
سقیط و الوغ مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تیمور اغلان خواجه را بواسطه تقصیری در ازدی صدور یافته بعوبیک رسید و بطاعت و خدمت گردیده
منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال می بود ذکر محاصره سپاه جته را بعی ملوک معلا زاده سمرقندی و معلا خودک بخاری در آن چه سه امرای چون امیر حسین و صاحبقران از آب
آمویه عبور نمودند لشکر جته متوجه سمرقند شدند و در آن وقت هیچ مدد ذکر خندق و شهربندی نداشت مردم آن بسبب از وقوع این بلیه عظمی متحیر گشته معلا زاده سمرقندی
و بجرأت و جلادت از ابنای روزگار امتیاز داشت بنا بر صداقتی که با او داشت تعقیب نموده بقلعه رفته مسکنی بوقا را بخدمت رسید و مسکنا از کیفیت حال اطلاع یافته
از حصار بیرون آمده راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات سیصد کس از قوم و دودان خاتون از هزاره خلم و از زنان قریلم باز در سلک ملازمان امیر صاحبقران
انتظام داشته رسیدند و مواد اختصاص سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفت شهر متوجه دره صوف شدند و در آن محل امیر توس با چهل هزار جته کلاری
بنا زده بجواز احوال امرا خبر یافته با ایشان پیوست و حضرت صاحبقران متوکلا بالله کس بجانب قلعه فرستاده خبر تحقیق نموده مراجعت نمایند و ملوک از گذرنده گذشته
چون بقلعه رسید چون مدد سپاه بغارت ولایت مشغول شدند و بجهت اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورده بعد از تقدیم مراسم پیش باد لشکر امیر عادل
تو در این نزدیکی منزل اختیار کرده اند اگر لحظه بدیدن ایشان برای تمشیت اتفاق للاخلاص صاحب مثل جواب داده چون مخدوم دولت نعمت از آنجا نه خورده است
خدمتکاران را چه صدا باشد و بخانه خود در آیند و هر چند در آن باب مبالغه کرد نمیدند مشغول و امیر حسین و صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدرگاه گزر دهنه ان اولیای بوقا رسیدند
و در آن موضع بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین و امیر هندو که برلاس با طایفه دیگر از شیخان و در میان
سپاه جته بودند خبر امرا شنیده با لشکر جته مخالفت کردند و مغارفت ایشان اختیار کرده به ترمذ که رسیده اند امرا بوقا را نامزد فرستادند و از چون
گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام داده و امیر حسین و امیر تیمور بعد از فرستادن بوقا از آن منزل کوچ کرده بچلکاه باغ در آمدند و در خفیه بعد از آنکه گذشته چون
امرا بچلکاه باغ در آمدند باین عبارت بیان فرموده که امیر بوسعید بیرنا بود و مسکنی بوقا بسلدوز و از قلعه لاجو گریخته بودند پیش ابوسعید در ماوراء بود و شمه وجیه اند خوانی
هر سه شهزاده مسکنی که عداوت بسته و دست جلادت گشاده صبحگاهی بلشکر ظفر پناه آمدند بر لب آب سیاه در میان فاصله بود خوشان و خرگاه ایشان آمدند
و از طرفین کمر از آب گرفته ملکین کردند و صاحبقران بجهت اشارت الحرب خدعة بنفس مبارک رفته از هر گونه سخنان هوشمندان و حکایات فرخنده آب

تسکین برآتش صولت و حرارت ایشان رجحان و هر آینه کار دون صاحب تابنده هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقدیر انعقاد صلاح و رعایت مصلحت
از دست اقتدار هزار شمشیر زن نیاید مصرع کار ما راست کند عقل که بیخرد :: از بصد لشکر جرار میسر نشود و سپاه از طرف راه کناره گزیده بر فرستاده و لشکر نصرت شعار
بکار جوی فوت میراندند و از هر جانبی حمل گزاری جستند و حال جنگ مترصد می بودند تا برابر آب رسیدند تمام سخن مؤلف ظفرنامه تحریر یافته مواقف است راقم
حروف را بر کنار این سرزمین اعتراض روی نموده نمی نماید و در آن اعتراض مخاطبت با مصیب داده است و با وجود اعتراف لشکر مخالفان چون تیقن
لشکر و از جانبین حمل عبور نموده منتظر جنگ می بودند عاقبت حرب عظیم شدید واقع شد بالجمله چون هر دو سپاه کینه خواه در برابر آب رسیدند عبدالله را در
میان گرفتند و بر القاء اعوان و قمی از آستین صفها راست کردند و از لازمت اقبال امیر حسین و صاحبقران سهال آنکه در آن روز امیر سبحان بر لباس و سلاح امرا
در آمده بودند تشریف قدوم ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند و تمونکه نیز رسیده آنچه معلوم او شد بعد از قضایای دیار ماوراء النهر معروض گردانید
و از روز از وقت زوال آفتاب بولایت نایره قتال و جدال التهاب داشت مبارزان طرفین دست بتیر و کمان برده در جنگ کشاده شد و راه
نفس بسیاری از زخم پیکان جان بسپر گشت و در آن روز تمونکه از رسیدن تیری مجروح شد ع سر روز روشن در آمد بخواب :: سپاه دست از
جنگ باز داشته پای از میدان مکین بیرون نهاده در منازل خود فرود آمدند و روز دیگر در خرد و آفتاب سر در پیچید کوکب کوکب نهاده جلبان هر دو لشکر دست به
آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بازیده هم قتال از سر گرفتند و حضرت صاحبقران کامران حمله آورده از پیش بگذشت و تیغ قهر در آن لشکر جلادت
شعار بزد و آتش نهاد و مخالفان هر چند بعد و بسیار و جلد تیر اندازی و نیزه گذاری بعد بند چاره کار خود عجز و زار ندیدند و از ضرب شمشیر صاحبقران کردن کشوده خلقی چنان
انبوه بسته آمده روی بگریز نهادند و امرا بعد از این فتح مبین بر توابعات بر عرض لشکر ظفر قرین انداختند و هزار سوار جرار در شمار آمد و حضرت صاحبقران طایفه
ایشان بیشتر از دیگران رهان شد و بکنار جیحون رسید در کشتی نشسته از کنار معبر تمونکه عبور نموده و قراولان بطرف قصبه فرستاده تا تحقیق احوال مسموع کرده
رسانند و بنفس خویش در کنار آب لشکر را قامت انداخت تا از پرداختن عنیف چه روی نماید و قراولان سپاه منصور بجذب رشته از سر ربط احتیاط خود را باز ماندند و
مقدمه لشکر احوال گشته بر اردو کوچ بیگاه ایشان در گرفتند بخبر بکار معسکر طاوین رسیدند با مشی لشکر و مدافعه خصم بنهو با نصرت و ره چیپ خود را کشتیها انداختند
عزم عبور کردن و صاحبقران دیان تذلل با فوجی از ابطال رجال در جزیره پای ثبات و قرار چندان بیفشرد و در مقام حمایت چندان بایستاد و مجموع سپاه از
گرفتند انکه حضرت صاحبقران عبور نموده هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمه اقامت زده مقابل یکدیگر نشستند و چون این مدت منقضی گشت امیر صاحبقران
آتش در کشتیها زده عنان عزیمت بجانب خلم و از آنجا بعزم تاشقند و در آن موضع بر امیر حسین پیوسته ایل و اولوس را جمع آورده بیشتر تسخیر خوارزم
رهان شدند و چون بطالقان رسیدند و تیر باب بعمل نزول فرمودند و در آن موضع بجانب زابلاد و شیرین سخنی متوطنان میان امرا و شاهان بر اختلاف
صلح واقع شد و امرا از آنجا آهنگ کرده و در آن مکان از محراب بلیرای افشند و از آنجا متوجه جنلان گشته از جبل کرنشتند و موضع دشت لوک را معسکر
ساختند و در این اثنا شبی صاحبقران موزه را از پای بکشید پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود شخصی از پیش امیر حسین آمده گفت قدم رنجه باید نمود که امیر را حضور شد
اصبح است و آنحضرت متوجه شد چون بمجلس امیر حسین رسید پولاد یوغ ایشر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از ایشر بهرام شکایت کرده گفت در وقت چنین [illegible]

نزدیک رسیده ایم خدمتش طریق مسلوک داشته از ما جدائی میجوید و بپای مردی راه مصادقت و موافقت نمی پوید و چهره موافقت بناخن مخالفت میخراشد و خاک
پا از آستین در دیده مردمی می پاشد امیر صاحبقران چند نوبت زبان بسرزنش شیر بهرام بگشاد و هر نوبت از سخن تجنب آنحضرت اعراض نموده بنیه
غفلت در گوش می نهاد اگرچه ساعت بساعت از لجاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب امیر حسین افروخته تر می گشت لاجرم وقت مقتضی باز جهانت بنیه
صبر و تحمل شد و خوف خشم عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب طوران روان شد و در آن اثنا مرد محقق شده بود که توغاق سلدوز و کیخسرو و سپاه
جغتا با بعضی از امرای صاحبقرانی پیش نهاده اند و جمعی از سرداران و معتبران جغتا با پنج هزار مرد از سرما تا پای نشسته اند و قتال را کمر بسته اند و
حضرت صاحبقرانی اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از شش هزار کس در لشکرگاه ظفر پناه بعد و دو هزار کس از پیش رفته از کثرت دشمن هیچ نیندیشیده
در حرکت آمده و در پس سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراختند و از چاشتگاه بارواح قابض الارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران
چنین بعد از سعی و اجتهاد و رزم و پیکار بعد از ساعت خورشید خنجر گذار پای از میدان بیرون نهادند و چون خود دشمن در آن مرتبه بعد و محسب و هم از شمار آن خبر می آمد
صاحبقران بتائیدات ربانی اندیشه بر دفع و صد آن واقعه مفصله گماشت و در آینه ضمیر منیر باشد و مطرح داشته الغدر الی بعد صورت تدبیری در معالجه تقریر
آمد روی نمود بیان این سخن آنست که خسرو موقف روشن بدی بعد حضرت صاحبقران لکتی بنزکشور کشای امیر موسی و امیر مؤید ارلات و داوج قراچهار با نصد
مرد در آیین نبرد و شیوه رزم و پیکار رستم دستان و افغان با رستم ایشان کمتر از زال بعد بر سر سنگین در مقابل مخالفان باز داشت و بنفس همایون با هزار و پانصد نفر
در شیر مرغزار آسمان از نهیب رمحش در خطر بعد بجانب بالای آب توجه نمود و در حوالی آب مجموع آن باران بشتاب از آب گذشته اند سپاه جغتا را
از اینمعنی دغدغه بر ضمایر استیلا یافته چون شب درآمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش افروختند و امرای جغتا از اشتعال جمر روز
شب همه اثر شب تحیر مضطر گشته پای وقار و ثباتشان متزلزل شد و فاتحه حروف تهجی از هم فرو نخشید و روی ادبار بسوی بصوب افرار نهادند و
گریختند خاقان مؤید که بستان و لشکر ظفر قرین نصرت اثر از فراز جبال مانند سیل در انحدار آمدند و فاماندگان را تا پیش مخالفان کرده بزخم پیکان
و بضرب سنان دمار از روزگار بدانیشان برآوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران با قدمی مسرت پیشه و مانند نزول فرموده و امیر حسین نیز با بقیه سپاه
رسید از نسیم این فتح مبین شجره اقبال ثمره آمال بر درخت دنبال آرزو و امید بر جوب رغبت و جلال پا کشیده و چون بعد از هم امیر صاحبقران در ازل برای کفا
و اقران مقرر شده بود از آنحضرت با دو هزار کس و یکی از ایشان با هزار و چهار زنا مدار برابری میکرد از پیش روان شد و چون بدر بند آهنین نزول فرمود و اهالی
لشکر بفوج فوج روی توجه باستان فرخنده نشان آورده و در سلک سایر ملازمان منتظم گشتند و امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد
کس را برگزیده و دیگر از اسبوقت در آنجا امر فرمود روی توکل براه نهاد و در آن اثنای طریق فرمان داد امیر سلیمان برلاس و امیر سیف الدین با دویست نفر از آن
سیصد سوار بطرف لشکر ایلغار نمایند و چهار قوشون و هر کس از لشکریان در مصوب ایشان باشند با یکدیگر پا بدرقه شوخ لب برگ از دو جانب ارک
خویش در آویزند تا از گرفت کرده بغارت و دغه لشکر شهر را که آشته بگریزد و امرا و لشکریان بر حسب فرمود عمل نموده متوجه شهر بند شدند و در دغه لشکر بعد از مشاهده
کرده بغارت مضمون این بیت بخاطر گذرانیدند که خاک زان جهان را بحقارت میکند ع توجه دانند در دین کرد و اوراری باشد : و کلمه الغرار نادفته بر جوانند و روی بگزاردند

ای

زبی صاحب اختیاری در گاهی بشعله ناری سر شر مخالفان را در خاک و خاکستر زد و گاه بجرد غباری قرین جمعیت معاندان را به باد فنا داد با جمله امرا در شهر
بنزر نزول کرده اند بار را در تحت تصرف آورند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع باشی اوغلی را در چهار فرسنگی لیش واقع است لشکرگاه حشم
بود و سپاه فراوان در ظل رایت او مجتمع گشته بودند و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار پر توانشقت بر پای پیشی ایشان اخته قرب آب اوقات
توغلتیمور خان در تخت گاه جوانش وفات یافته بود و بعد فتور و امیر حسین آمده بودند و الیاس خواجه خان را بر مدار انضباط و ربط مملکت پرخاش قیام نماید و در این
اثنا صاحب قران کامکار با صد هزار سوار شمشیر گزار آمده و حلقه اند یا از مقدم سعادت لاراد جنبر یافته با حرار سعادت پا بوس سرافراز گشته و بعد از آن لشکریان
نواحی مسعود نموده بجنگداالک رفت و در آنجا شیخ محمد پسر جان سعد و زیاده وقت آن سپاه با آنحضرت پیوست و امیر حسین و بقیه لشکر حضرت
آل بودند رسیده بنزر جرام در دشت کولک از امیر حسین جدا شد بعد از چهل و هشت روز با لشکر خان بلوک بایون ملحق شده و بهانت
اجتماع متوجه بجانب حرار گشته و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه الیاس فایز گشته و از روح پر فتوح آن بزرگوار استمداد همت طلب نموده مبارز عهد
و پیمان پایان مؤکد گردانیدند کفار در منام آن ملاذ الانام و محاربه او با خواجه الیاس و غالب شدن حضرت آن نزد ارباب تحقیق این قضیه متعین است در مزاج هر سعادتمندی
در اعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی بمبدء فیاض نزدیکتر باشد و چون حواس او از شواغل حسی فراغت یابد نفس نفیس وی بعالم بالا پیوندد و اتصالی
را حاصل یابد و آنچه در نفوس غریبه فلک از حوادث لایم مرتسم شده باشد بنا بر مناسبتی بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون قوی شده باشد و قوت
متخیله ضعیف فتد گرفته نفس را بتصرف به قوت حافظه سپارد و بعد از این قضیه و اثبات النبوات بدون تغیر یا اشتباه روی نماید چنانچه شمه از
تمنعی در مجلد ثانی سمت تحریر یافت و از مؤیدات انتقال خواجه حضرت صاحبقرانی بهمان چه در آن زمان امر خطیر و شغل عظیم پیش آمده بود و بر سیاری سپاه
و لشکر بسیاری پای در میدان مقاتله می یافت بهار روزی در پیرون شد آنهم تا فرمود ناگاه خواجه در بود بدان صریح از زبان صاحب
شنیده شد و باش و غم خود را در ضمیر تعالی شد را حضرت و غیر روزی او را نا داشته و چون بیدار شد از حضار مجلس پرسید و هیچکس صریحی بزبان آورد نگفتند
نه آنحضرت را از این سخن بیقین معلوم شد و آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده اعتقاد بغایت لم یزلی سمت تضاعف پذیرفته با نظری قوی داعی صاحب
پیش امیر حسین رفت و از بر چه از عالم غیب بگوش هوش او رسیده اعتقاد بغایت لم یزلی مسموع نفس همایون او گشته بود باز نمود و از این استبشر بمواد اعتقاد
و سپاه محض عفو شد در ظفرنامه در این مقام چنین مذکور است و امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه صاحب عقل و سعادت
سلاح شد و در ترتیب و تعبیه لشکر و شرایط حزم رعایت نموده و قلب را بسته داشتند و امیر بجهت ملاحظه مصلحت این صورت بر موقف رخت و آن ناپاک کینه ذل
گرفت و منتظر فرصت می بود روزی در امیر قزغن با معدودی چند از آن لی سرای سلاح شد و چون گرفت در همان حال نوازش خاص بود که آن بدصاحب ما صاحب بقیه
غرار از کمین بیرون و غرر بیرون تا حشر بسر آن امیر می راند و سرای وجود او را از گرد صرای روح بیرون داشت خواص و مقربان امیر قزغن قتلق تیمور را
مکافات بیشی کرده در حیدر با او سپاه اخیر و اعصابش را بر تیغ انتقام از یکدیگر جدا کردند و بعد از حادثه امیر قزغن در امیرزاده عبدالله از ثمرقند آمده بجای پدر نشست
و امرا بیعت او در آورده ضمیمش بر مسند حکومت نشست و چون امیرزاده عبدالله بجهت ایالت جهت فردوس مانند خوارزمشاه بود حکومت را بطرف او دیوان قلی

بر بستور جهد اورا خان انگاشته بود با خود بردار از راه بر تلخاهی معروض گردانیده بر مقام اصلی گرداشتند از خرم و حفظ و در هنگام بید امیرزاده سخن ناصحان شنیده بود
وقت دور انجا هم در انسال بنا بر طمعی و بر جرم بیان قتل داشت بر حق او بیچاره اقدام نمود تیمور شاه اغلان پسر میر تیمور خان را انجا بزرگ کرده و نفس بیان قتی بیچاره سلا
برده در جلد مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن نمود و امرا ازین قضیه متوهم شده اغاز مخالفت کردند **ازجی بر مغول و میرزاده عبدالله**
مقتول شدن اوزبک و مرج مملکت بیان این سخن انکه امیر بیان سلدوز از متابعت و ملازمت امیرزاده عبدالله متنفر شده بر مخالفت نهاد و لشکری جمع آورده متوجه اوزبک
و بنواحی کیش رسید و امیر چاچی برلاس بن نوالقی بن تلوک بن سیوکلکاری بن قراچار نویان با الوس خود با او علی شده باتفاق روی بامیرزاده عبدالله نهاده
و بعد از قتال و جدال کشته با امیرزاده افتاده روایتی انکه در ان حرب تعب آمده و قولی انکه در معرکه گریخته بر اندر آب رفت و در انجا بمرد تا موت شد علی
التقدیر امیر بیان سلدوز و امیر چاچی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیرزاده عبدالله از میان برداشته از متابعان امیر قزغن هر که بدست ان
اعادی ابای در اورد آندی و امیر بیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافته متصدی امر حضر حکومت گشت با جود انکه مرد سلیم کریم الطبع کم ازار بود حرمت و سیاست
داشت پیوسته بشرب مدام و مجالست مردان کل لوازم اشتغال مینمود و مانند نرگس و لاله در قدح و پیاله روز و شب بروز و از پادشاهی ملک
غافل و از اهل ملک نوز بر شده و انوب در مملکت بودند و بدخشان و اندخود و شیر و خان اشتغال یافته هر یک از امرا و نویان در مقامی رایت استبداد و
استقلال برافراشته و بخاطر نیاورد بر لوح ضمیر خود سروری و سرداری انگاشته امیر چاچی برلاس بر تیمور خان سابق پرتو التفات بر خبط و تمامت
و بایزیدش افراخته و امیر بایزید جلایر در موضع جنبر علم لاوغیری برافراخته و امیر حسین بن امیر علی بن امیر قزغن بر بعضی ولایت استیلا یافته مناصب
جد خویش و جبه همت ساخته و اولوس نوی بن قایدو در قبه الاسلام بخ هوس سروری در دماغ خود جای داده و خواجه امیر وردی در شیر خان و کنجیرو
در ارسنگ و خلان و بدین طریقه سلوک داشته همگی پای در دایره متابعت و مطاوعت دیگری نهاده و امیر خضر میری نیز در طرفه مجموع نیرویان جمع آورده
و غیر را در نظر نمی آورد و شان برخشان هم در قلل جبال خویش کم حرمت هم بی بسته و نسان منازعت و مخاصمت یکدیگر می جستند و در صورت موجب
ان شده در میان طوایف مختلفه مذکور بمراکبت مقاتله روی نمود و رعایا در دوایر حضرت خالق البریه پایمال حوادث حیران گشتند و چون علیقیمور بن علی خواجه
از نژاد جغتای خان بجهت دست سطوت ماوراء النهر با امیر سید و از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود جمع آورده با سپاه فراوان در شهور
سنه احدی و ستین و سبعمایه بجانب ماوراء النهر نهضت نمود و بواسطه یاد اتفاق امرا پادشاه و سپاهی پا بخاشی بر اندازند تا جاتاق یولاق در قریه باب محمد بن
در هیچ مکان توقف ننموده و در انجا خان بخلاص و مغربان بوشارت کرد و در ایلغ تو قیمور از قوم کراته و چاچی بیک اورکونا و کلک رسم منغلای خان عزیمت ترکستان
دهند و امرا و ملازمت رجب فرمان روان شده چون از اب جنبر رودان شدند لاجا یزید جلایر قوم ملاقات نهاده با شیخ خویش باشان پیوست و باتفاق روی بخوجه
شهر سبز نهادند امیر چاچی برلاس مخیم قرشی و کیش فراهم اورده بعزم مدافعه و مقاتله لشکر منگ بنه سوار شد و چون سپاه هر اس بر شهرستان ضمیر امیر چاچی برلاس
استیلا یافت پیش از انکه فریقین بهم رسند خان عزیمت بجانب خلان منعطف گردانیده و حضرت صاحبقران بابدی پرتو بخت جوان همراه امیر چاچی تا کنار
اب رفت و در انجا باو گفت چون عازم خلان شیخ اگر رخصت فرمایند من مراجعت نموده با امرا و جبه ملاقات کنم و بعد از ان پیش باشم و روم اگر بدیر ملاقی تقدیر افتد

بلخ زمان

بخاندان قدیم رسد و امیر داوس از این بلای عظیم رهائی یابند و چون کلمات الهامات جاودانی بعد امیر در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیرد آنحضرت را رخصت
داد و امیر صاحبقران خان عزیمت بصوب اولوس منعطف گردانید بموضع خزر رسیده دید امیر حاجی محمود شاه نیروی لشکر چند را چرغچی شبیخون می آیند تا آتش
حرب و قتال در مملکت زنند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه سپاه جنگ کرده شاه چندان توقف ننمود امرا با امرا ملاقات کنم و صواب دید ایشان آنچه
مصلحت وقت باشد تقدیم نموده شخص فرخنده آنحضرت در شان نصای بزم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران خان بصوب اردوی امرا
نهضت آنحضرت ملاقات نمود ایشان ایشان را تایید بابا و انوار توفیق سبحانی و تاییدات الهی بوشش او را مقدم گرامی داشتند و از شفای کلام گوهر پاس نیم رسد
داشتند مراسم نموده حکومت نوبان لشکر بلاد در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و پس بلای عقب کشای امیر صاحبقران کامران کامیاب مراجعت کرده پرتو التفات
بر محافظت و استالت امیر داوس انداخت با حضار لشکر بزرگ و تدارک و مصالحان انقرآن دارد و در لنگ ناگاه سپاه پس رد طرف است آن موید کامکار جمع آمده
و حضرت صاحبقران با امیر خضر نیروی سوی است و در این اثنا مخالفی میان امرا چنبر پدید آمده با اردوی پادشاه بازگشتند و در آن اثنا بوعقیمور خان نیز غافل
کمتر گشته خود کنار رود قابی در بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراء النهر واقع شد چون عقیمور خان بولایت خود بازگشت امیر حسین میرزه امیر قزغن لشکری جمع کرده
از کابین بیرون آمد تا انتقام غم خویش امیر زاده عبدالله از خصم بشد و همنک جنگ امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاد و از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر خضر
ملتمس صاحبقران مبذول داشتند و امیر بایزید با اردوی عقیمور خان نامراحی جنگ را مجال بدگوئی نماند و امیر بایزید با مرضای انعزم رد آنشد چون بخجند رسید
و خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در کنار آب ماغرق طی گشته است و از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافت و در آن موضع رصد اتحاد آنحضرت صاحبقران
و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین از آمدند و از قفقاز بند آهنین اشتهار دارد گذشته با وی پیوسته باتفاق روی توجه بر امیر بیان آوردند
و خدمتش تاب مقاومت نیاورده آینه انعزاز خلاند و متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب رفتند امیر بیان شاه بهاء الدین مالی بدخشان بقتال جبال
و رفت نمودند بحصین و امیر حسین بران ولایت استیلا یافته بعد از ضبط مملکت کیتاو برادر کاخر و جلاتان را بسر بند و امیر صاحبقران و امیر خضر را اعزاز خلعتهای
نموده رخصت انصراف دادند ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار امیر خضر بعد کرم صاحبقران
بنای اقتضای آن کرد و ترتیب وی فرماید و سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم آن موضع بخشم بدخشان بشتر از امیر خضر نهضت در هفتم پانزده روز
را بچهار شبانروز قطع کرده پیشکش و اسباب خویش و بور مرتب آورده و صحبت امیر خضر مسموع آنحضرت گشت و استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و احترام و اجلال
و اقبال تواند بعد تقدیم رسانید و چون چند روز بعیش و طرب مشغول شد و امیر خضر بعد از توطن ولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مستقر عز
و شرف خود قرار گرفت خراج معدلت و احسان بر سر سکان آن خطه گسترد و در خلال این احوال امیر قتلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین افراشته سپر بی
ارزی در روی کشید و امیر حسین معتمدی نزد صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد و حضرت صاحبقران
کامکار از فرط مروت و فتوت در ذات همایونش محبوس بر آن بعد بر فور بجمع لشکر فرمان داد با سپاه جرار روی بر ترکیت داشت و در مدت
آورده در موضع قلعه امیر خضر نیروی با چشم خود باز پادشاه مقدم سوی باتفاق در حرکت آمده بتعجیل رانیدند و در حصار امیر حسین ملاقات نمود و حضرت

از وصول ایشان متردد و شادمان گشته شرایط تفقد و تعهد بجای آورد و در شمن بجرا آورده گردان صف شکن گریخته در روزگار خاک او بار بسلم و تحیه امیر
حسین بعد از توقی و اولاد نمش و محبت سپاس هر یک را بمستقر شرف و دولت خویش روانه داشت و چون امیر صاحبقران از بند آهنین بگذشت بمسمع
علیه او رسید که امیر حاجی برلاس در هنگام توجه سپاه جبه خوف و هراس بخود راه دادند و بعد از جمیع لشکر با بسر امیر خضر روند و اکنون امیر حاجی برلاس
در خطه کیش به امیر خضر پیوست بر جمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران بر حقیقت حال اطلاع یافت با مقدار سپاه همراه داشت از پایان گزشته با امیر
خضر پیوست باتفاق متوجه شهر نیز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران کارزار کار آزموده خود را کم از رستم دستان نمیدانستند عنان سبک کرده در
گردان سخت باستقبال ایشان مبادرت کردند و هر دو سپاه لکنه خواه در موضع افغان بهم رسیدند و صفوف بیاراستند و جنگی واقع شد در هیچ زمان
مثل آن نشان نمیدادند و از کثرت کشتگان پشت کارزین خم گرفت و از نسیم چون افکندگان اجزای ارض تاثری نمود و آخر الامر نسیم نصرت و اقبال بر
پرچم رایت خسرو با اهل و زبده امیر حاجی گریخت و بسمرقند رفت و پناه بامیر بایزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر بهمت اجتماعی روی توجه بان خطه
فردوس نهادند و در اثنای طریقه لشکری و داغ اطاعت حضرت صاحبقران بر جبین داشته راه خلاف پیموده ای از متابعت آنحضرت گردانیده گریز
بهنگام منفعت به امیر حاجی پیوسته و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده غبار کدورت بر خاطرش نشست چنانچه از فحوای کلماتش آنمعنی
بظهور پیوست و امیر صاحبقران طریقت سکونت از این حقیقت بغایت آزرده خاطر گشت و طریق مصاحبت منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته با امیر بایزید و امیر
حاجی برلاس ملحق شود بمضمون آن عزیمت با امیر جاکوی بن مبارک بن طوغان بن غازان بن شرغه بن قراجاتو بان و از اعیان
و اکابر شهریار کیتی ستان نامزده بعود روان شد و چون نزد امیر بایزید ضمنش از وصول آنحضرت اظهار مسرت و ابتهاج نموده از وضایف تعظیم
و تکریم ما بعد من هذا الیقین و تقیه فرو نگذاشت در اثنای اعتصار و استظهار بقدم جور ابراز فرشت و در آنحال که با بایزید و حاجی بیک آهنگ جنگ امیر داشتند
و چون حضرت صاحبقران آنمعنی بسمع رضا عنف پذیرفت باتفاق سپاهی سنگین بجانب داشتند و امیر صاحبقران برسم متعارف روان شد در موضع سرخش
گردان هر دو لشکر و مبارزان منشور بهم رسیده آتش پیکار افروخته دید با بوزن سنان و پیکان بر یکدیگر حمله گشت و در آنحالت امیر خضر انهزام یافته امیر بایزید
همین معنی صدمت امیر صاحبقران مظفر و منصور شد و امیرزادهای کامران و کامیاب پرتو التفات بر حسب امیر و اولاس او خشید و درین اثنا امیر بایزید حدمت
با امیر صاحبقران عزم رزم شد و آنحضرت بنور فراست و هدی رایش بر بزرگ صغیر لایت درون او اطلاع یافته و بهانه رعایت دست پیش پا گرفته
از مجلس بیرون آمده و نزد ای ال سوار شده و ترکش بر میان بسته بعون و عنایت الهی نهاد و روی بدیار آورد و چون امیر حاجی برلاس از نهضت آنحضرت
یافت قاصدی بنزد صاحبقران فرستاد که باید که از آب نگذرد و عبد الله با تجاوزند و خشم و لشکر فراهم آورده از تشبه حالت و اردو طبقه سپاه چون
جمع کند که من زمین برلاس بلاد و خدم فرستاد تا بتبع آبدار عنان آن فتنه را بالا گرفته فرو نشاند و امیر صاحبقران چون از کماهی حالات آگاهی یافت با آنکه
لشکر بر او ملحق شود با سپاه حمله و دون شد و دفع آن فتنه و جنبه آن محنت حشت و درین اثنا امیر بایزید از چلکاه کیش بی بر خجند شتافت و چون حضرت صاحبقران
بجدال ترمذ رسید شیخ بوجری بعزم رزم با لشکری پیش آمده بیک حمله سپاه ظفر پناه ماند پشه از شمه باد روی بگریز نهاد و حضرت صاحبقران چون از امر محاربه

باز پرداخت

بازپرداخت ترند کهنه را بخیم اقبال برخاست ذکر توجه قلیچ خان بجانب ماوراء النهر و بیعت ثانی در سنه ثلاث و سبعین چون بار دیگر حکومت ماوراء النهر بر وی مانع بر قلیچ خان
استیلا یافت سپاه بسیار جمع آورده متوجه آن صوب گشت و بخجند رسید امیر بایزید جلایر که از امرای بزرگ میان بست و امیر پیان سلدوز پای در دایره اطاعت نهاده
برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس هم با او دوی خان پیوست و در اثنای آن حال پادشاه بکشش امیر بایزید جلایر فرمان داد و امیر حاجی برلاس
از بیم سیاست پادشاه گردون اساس که بجهت متوجه ولایت کیش شد با بعضی از امرای دولت خود را از آب جیحون عبور نموده خان کشمیر را با عنایت تمام به لطف پیش
امیر حاجی فرستاده تا در رسیدن محاربه روی نموده چون عازم برلاس در آن معرکه کشته شد و امیر حاجی بخراسان متوجه شد و نزدیک بخراسان قریه ایست از
ولایت جوین سید اشرف نیز و از بخراد و برادرش را بدرجه شهادت رسانید نیز از فرصتی در ولایت خراسان مسخر حضرت صاحبقران جاغتی از قاطان
امیر حاجی معروض تیغ پادشاه شده و ولایت برسم سیورغال بر ورثه او قرار گرفت و بالجمله در خلال این احوال دوان بارش همم توفیق عزیمت اردوی
خان نمود و امیر حمید و بغرطاغتی و کیت متفرد در پیش پادشاه بقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات شد لایت ولایت کیش در آمد سیم زر
و صلی فراوان بایشان داد و از آن جمله پاره دکو نوار حرم خویش بجای ترکان آغا خواهر امیر حسین بعقد محبت فرموده چون امیر حسین آنچه بخاطرش تعلق
میداشت همه را بشناخت لاجرم اسطره شره و خشی در جبلت او مستولی شد بعد از آن در تعلل گذشت و با اینهمه مبلغ سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند و آن
اشقاق یعنی صاحبقران آفاق در عوض آن اسبان خاصه خویش بدر پیش امیر حسین کشید و صورتش چون بر حقیقت حال واقف گشت آن اسبان را قبول نکرده و آن
حضرت عذر من بسیار ای بیروم و داعیه آنست که مبلغی مستکفی جهت خواستگاری دختر حسین نزد او فرستم و از برسم عشرت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال
نمایند و چون امیر حسین بسیار ای رفت حضرت امیر صاحبقران در کیش مستقر شد عشر او بعد از قبض مبلغ مذکور را از عقب او فرستاد
و از ملازم و ذات امیر حسین خاطر او متغیر شد و چنین طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان ذکر وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و صاحبقران
بعد از مکان سپهر ارتفاع چون امیر حسین بسیار ای رفت حضرت صاحبقران از روی آزرده خاطر در کیش باز ماند جهت انبساط خاطر شکار میکرد
با عنایت تمام معلوم شد و در این اثنا جمعی از اقوال ناشایسته و اقوال ناپایست امیر حسین متفرق در تخیل خاطر بعضی دمید انشد و تا میان امیر حسین و صاحبقران
طریق موافقت و معاشقت مسلوک باشد همگی متفق در حق مخالفت او را بعدم جرأت و جسارت بیاید و بنا برین مکر و حیله آغاز نهاده نوعی صنعت و الفت
بر آمد و ایلچیان بسیار بمنزل بایزید رفت و پیغام این سخن آنست که امیر موسی و غیاث در کیش بسر امیر بایزید جلایر و فرمان مشورت آزرده خاتون مکتوبی مشتمل بر کذب و
دروغ نزد امیر حسین فرستاده مضمون آنکه امیر تیمور نسبت بحال تو و امیر حسین اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر صدق اینکه در این اوقات به تهیه اسباب محاربه
مشغول گشت با خلاص و محرمان پیوسته نظر رنجش مینماید امیر حسین بر مکتوب و نظیر آن از محض تمویه و تدبیر بعد اطلاع یافته الکلمات دای را بعرض خان
رسانید و ایلچی فرستاده امیر تیمور با جمعی در این سخن نسبت با دلکشه از بایزید نزد آزرده خاتون در سمرقند حاضر شوند تا از اسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال
باز نمایند و چون ضمیر امیر صاحبقران مانند آب آسمان از کدورت حسن و خشک مخالفت پاک بود مانند بایزید بجانب سمرقند روان شد تا نزد آزرده خاتون
برای زنده نمودن غازان بیخبر نزد و این آزرده خاتون از مخالفان و شرجال بود و خصومتش در سلک خواتین امیر حسین انتظام داشت چون اهل غرض و سعایت

دانسته در هر نقل و نصیحت امری بران پیش هر تب تخلد شد روی از معرکه برتافته بطرف خجند رفتند و بقصبه نارسیده ماندند در اثنای این حال بر خاطر حضرت
صاحبقران مذبور صایب گذشت بحکم کلمه من یسمع علی هر آینه از استماع اخبار غیب تغیری بر حاشیه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشته خلل پذیرفته
لاجرم بر بند پیر انتقیه کاشت و صورت حال را با میر بهرام و بهرام جلایر و از ناس و سطوت امیر حسین هراسان بودند در میان نهاد ایشان گفتند بیشتر
در میدانیم که امیر حسین با ملک الاناک است لاز خوف آنکه ملایم مزاج اشرف نباشد مقبول نیستیم که امیر از در میان آریم اکنون چاره جز آن نیست که بخلاف او
اتفاق نمائیم و لشکر با جمع آورده روی همت بدفع او نهیم و درین باب مبالغه عظیم نمودند و غدغه در خاطر همایون حضرت صاحبقران بود سمرقند زاید و صاحب
بدر فرستاد با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شد و عهد و پیمان بسته مقرر چنان شد که امیر بهرام بصورت قدیم و اصلان بجوار فرستد لشکر جمع کند و امیر تیمور
گورکان نیز در ولایت خویش تجهیز سپاه و ترتیب لشکر قیام نماید و امیر بهرام در حین توجه بخیلان نوکر حضرت صاحبقران عاصی نام را مصحوب خویش گرفته
نوکر خود با یکدیگر را در خدمت آنحضرت بگذارد شروط با آنکه هرگاه عاصی بیاید با نجوا جه برود و مردم جانبین رجال یکدیگر را اطلاع یابند و امیر بهرام بخیلان رفته و لشکری
فراهم آورده در موضعی رفیع و وسیع حصین متحصن گشت و اعلان کلمه عصیان و مبارت نموده راست مخالفت امیر حسین برافراشت و حدیث رسل در میان
متواتر داشتند و دام مکر و فریب در راه او نهاده و امیر بهرام بمکاتبات نا فرجام امیر حسین رام گشت و از آن بالا برآمده با رفیقان اطاعت و انقیاد نمود
چون امیر تیمور گورکان دانست که بهرام با امیر حسین بوسیله پیغام بدو فرستاده و آهوی سیمین مردی میگریزد باشد و هم او جزای تو در کنار تو نهند عاقبت آنچه
بزبان نجسته فرجام حضرت صاحبقران گذشت بوقوع انجامید و بعد از آن امیر صاحبقران امیر جاکو و بهرام برلاس و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند
فرستاد تا این جلایر را جمع کرده امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده گریختند و بهرام لشکر جلایر را جمع کرده اراده عزم مقاومت با امیر حسین داشت و در آن
همین صورت حضرت صاحبقرانی با متعلقان خویش طبل کوچ گرفت و امیر علی درویش بجانب جنت رفتن شد و آنحضرت بطرف سمرقند متوجه گشت با لشکر
دیار جمع کنند در اثنای این اوقات امیر سلیمان و جاورچی از تخت طریق مخالفت امیر حسین بعزم صحبت می پیوستند از آنحضرت روگردان شده بدو پیوستند
لا امیر علی برادر امیر خضر میرزا و الیاس و خواجه حاجی محمود شاه با تمام میرزایان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت
بر میان بستند و آنحضرت قرابها و رهنمود که برلاس را بمحافظت سمرقند نصب کرده خود عزیمت فرموده و هنوز که خاک بیوفا از چشم محصوص باشد که بیش
امیر حسین رفت و قرا چون از عهد مضبوط اند یا نقضی عهود شاه مخصوص بر بیلاق برآورد و در خلال این احوال بواسطه وفات ایلچی ترکان آقا خواهر امیر
حسین را حرم محترم حضرت صاحبقران بود خبر ملال دانده بر صفات روزگار امیر حسین نشسته علاقه خویشی در میان ایشان بود بر نقع گشت و در پایان سنه
سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران سعادت قرین با سپاهی بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمده امیر سیف الدین سلاکردی ابنوه در مقدمه روان شد
و امیر حسین بتصور آنکه حضرت صاحبقران سلاچون امیر بهرام بیوفا و فریب دام بندان آورد و ملک بهزاد و عبدالله برلاس با عهدنامه چون اساس دولت
خویش سست نزد صاحبقران فرستاده پیغام داد که ما و تو در بندگی بر سبیل اتفاق بر شیوه امور ملک و ملت قیام نموده ایم و بجهت کمی دولت از اقبال
و الکفا بر برده سزاوار آنکه بعد الیوم بدان طریق بسپرده در راه اتحاد تمام برین عهدنامه کرده پا دغدغه با نجانب توجه نمائید و چون سپاه نصرت شعار از قلعه کوشته

در این نزدیکی فرمودند ملک عبدالله بشرف دستبوس فایز شد مراسم سفارت بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار را بآئین صغیرش بمصلحتی توفیق فایده انجام
یافته بعهد ایشان در آنخان مشتمل بر فریب و دستان لاجرم آنعهد نامه را اعتبار نفرموده و الکلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا ننمود و میرزایان را ایشان
شاید آنکه عزم مصالحه نمیشت پذیرد خواستند در اردوی همایون مخلف نموده بسورت خویش روند مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر در مرافقت
بهرام جلایر تجدید رفته بجوار رسیدند و امرا باتفاق صلاح دران دیدند در روی میرزایان در اوزبکیه خلاف در ضمیر داشتند بکمرند بحضرت صاحبقران و انشوره رای
اورنش همیشه مقتضی نظم و انتظام ملاد و عباد بوده بر آن رضا ندادند و بزبان نصیحت بیان جاری گردانیدند در اگر ما در فاتحه دولت بر چنین امور اقدام نمائیم بلکه
التجا بآن آستان نمائیند و اعتماد بما نکنند اگر قصد مرسوس ملطف و احسان باشد سرفات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر قدر و عدوان
بود در اندک زمانی با خاک یکسان گردد و ملا کمال الدین عبدالرزاق در هیقام بر شیخ حافظ ابرو ذکر و میگوید خواسته ملک بهادر و عبدالله برادر اگر فرقه مقید شدند
حضرت صاحبقران راضی نشد و با مثال این سخنان بنیکان ایند دلت ارشد و منعوراقم حروف گوید در قتل ایشان اصح است چه تعرض ایلچیان به
تخصیص در جهت مصالحه آمده باشند از مقتضی خرد بعید مینماید بالجمله حضرت صاحبقران کلانتران قوم میرزا را نوازش فرموده ارزانی داشت و از انجا مراجعت نموده
عرصه فرتشی بفر مقدم خویش زمین دارد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی بیرون از احاطه اوهام متوجه انجانب شدند و باز امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر
خزانه دار را بمصلحتی بان نوکند خود و بعد از امیر صاحب قران دستاد در نزاع و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و بعضی سپاه رعیت
انجانب مقصود بر قرینه حال عباد و تعظیم امر رعایا داشت اکنون اصلاح آن نزدیکتر است در لشکر اطراف در جنانا توقف نمایند و سپاه انجانب در اعزاز و اکرام
با صد سوار در حرکت آمده پاشد بر اتفاق چنانچه معهود بود در شب چیکک با هم ملاقات کنیم و تجدید قواعد عهد و پیمان را چنان شد و مؤکد گردانیم در بعد از این مفسدان
و غمازان را در میان مجال همه دانسته نماند تا یکدیگر را بهم ملک و ولایت امین و فتنه مسکن نگردد و خاطرها مطمئن شود هر چند بر ضمیر آفتاب اثر آن خنجر
کالشمس فی رابعة السماء منکشف و هویدا بود و قواعد و میثاق امیر حسین (و هن من بیت العنکبوت) لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که اصلاح در صلح و مهجور
در تجنب نصح است شهریار عالمیقدار مقتضای رای امرا نامدار بمصالحه راضی شده و جمهور لشکر را در عزار گرانشته با سیصد سوار جرار روان شد بر شرط
آنکه دویست سوار جهت رعایت حرم در ده توقف نمایند و خود با صد کس بجانب چیکک در عمرگاه ملاقات بود توجه نماید مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام را در
توندلک بورطه هلاک افکنده و قبیل خاک گردانیده و فرمان داد تا سر هزار سوار پا باک بجانب صاحبقران گردون اقتدار ایلغار نکنند و اگر پا پیش متوجه شوند
گردند مجرم و گناهکار باشند و شخصی از بنیکان صاحبقران در میان مخالفان گریخته و بتجنب تمام رانده در زمانی در آنحضرت بوده تو فرود آمده بعرض مسطور رسید
و بهرام نامی را از نوکران خاصه در بر در قاق همایون بود آگاهی داد و بهرام بنابر عزم عقل و دقت تجربه آنسخن را سهل نپنداشت و چون امرای در اصلاح صلح نمایند
افشای آنخبر موجب فساد خواهد شد و دور از انصاف و منسوب خواهند داشت و خبر داشت گوی را از درگاه رانده بلب بنشست و دو سرکاهان لشکریان امیر حسین چون بلای
ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند و مؤید بود بتایید ذات باری پیش از وصول مخالفان در ضمایر عزیمت باز سوار شده بجانب متوجه
عمرگاه گشته چون بر وصول سپاه بیگانه اطلاع یافت در سیر مراعت نموده بهنگ حرم رسید و ملازمان از سنگ رانده سر راه بر دشمنان گرفت و حرب در سوت

بر بازوی اقتدار آن سپاه جوشن و تیزه گذار را باز داشت و از آن موضع عنان مراجعت منعطف گردانیده و دشمنان نیز روان شدند و هر فریق جنگ کنان میرفتند
تا بقرشی رسیدند و در محض غایت الکی مخالفان بلای آن نماند و از آنجا قدم پیشتر نهادند لاجرم خاین و سرداران محل توقف نمودند و چون خبر
رسید قلعه بخارا رسید سپاهی و حضرت صاحبقران در آنجا باز داشته بود بسمرقند در آنکه شده آنحضرت با معدودی چند در ملازمت رکاب همایون
مانده بودند از راه خراز بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت ملاحظه بر آن قرار گرفت که کوچها را بلاخان نقل کرده در جلاسنجریان که از دیر باز حقوق
و ملحقاتی بر ذمه صاحبقران ثابت داشتند چند روزی بسر برند و الکاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجه همت حشت و به اقتضای این عزیمت بر کس خود ایشان
خود را سر انجام نموده در ظلمت لیل با کوچ و نیش راه ماخان پیش گرفت و از دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر بهادر را فرستاد
که برق فتح و حمایت اندیار اشتغال نماید و حضرت صاحبقران چون مرقش قطع کرده بچاه آستی رسید سر چاه بوزاب منزل ساخت و صاحبقران
ایلچیان پیش ملک معز الدین حسین و محمد بیک جلایر فرستاد تا استراحت نمایند و ایشان نسبت به آنحضرت در مقام خلاف شدند و فاق در آن عشت
روزان ده ماه و نیم استمداد یافت و هر کاروانی از خراسان جانب متوجه ماوراء النهر شده بر چاه بوزاب میرسید شتربان کاسکار ایشان را در آن موضع
میداشت و چون ایلچیان معاودت نمودند کاروانیان را رخصت داده آورده اند حشم ملک هرات استدعای حضور کرده استوز کاروانیان از مقام
عزیمت نشسته بودند و آنحضرت با بلاغان و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب هرات نهادند باز کاسکان چون بقرشی رسیدند امرا و وجوه سپاه امیر حسین
خبر حضرت صاحبقران و ملازمان او پرسیدند بتجار گفتند در آنجا نیست و شما از حال ایشان آشفته رعی ندارید بجانب هرات نزد ملک رفتند امیر موسی
سخن مردم بعرض مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده را جمع آورده با هشت هزار سوار متوجه موضع همراغ و منزل ساخت و بر خاطر داشت
که باز گردد و بر دو ملک بهادر بچهار هزار مرد از قراقاس و امیر حسین ایشان را بجانب قرشی فرستاده بود و در قرغانون گذشتند و ایلغار قرار گرفتند **ذکر مغلوب شدن حضرت**
صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندان و متفرق شدن دشمنان از جمله عرایض حضرت صاحبقران که بستان رضی آنحضرت به نزدیک اعدا و بر قرشی و
منهزم شدن امرای هرات قاهره با وجود کثرت و بیشی و استعفه در کتب معتبره بر این نهج نظر یافته و امیر تیمور گورکان لا اله الا الله بر بانه کاروانیان را رخصت فرمود
و بجانب ماوراء النهر روانه و بنفس همایون بر سمت هرات بحرکت آمد و بعد از رحلت قافله باز گشته در منزل مبارک نزول فرمود و معاودی مدتی قافله بقرشی
قلعه رفت و در آنجا رحل اقامت انداخت و بعد از آن همگی همت بر دفع و استیصال دشمنان مقصور گردانیده و بنوعی در آن امر شروع فرمود که عقل خردمندان
انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از هزار و چهل و سه نفر ملازم آنحضرت بودند و از جمله ایشان و خاص در ایران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان
بود و امیر داود و امیر بوقا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین مقرر و عباس بهادر از قبیله قبچاق و اقبوقا بهادر از قوم تایان و محمود شاه بخاری حضرت صاحبقران
کاسکار کامران با عرد طلب عزیمت صوب قرشی تصمیم داده بالکه در اطراف و نواحی امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین مرکب کشته در لکین زدم
و سپاه نشسته بودند بر بصیرت پوشیده نیست در اکتساب امثال این امور از خیر کثرت افراد و بشر بر پیشت بلکه بسر حشمت بیرون با جمله صاحبقران در آن
صفر در تاریخی بشر دانشه بکنار آب آمویه رسید و در آنجا با چهل و پنج اسبان در آب زدند و بسلامت بشنا عبور نموده قریه خرانکش خبری بآن رسانیدند

گردند و کشتیها که فرستاده بودند تا بقایای سپاه بنی‌امیه که گریخته بودند و دیگر سوار و اتباع فرود آمدند ایلچیان امیر موسی در آنجا بعهد گرفتند و بر ایشان
دایره است محیط شب توقف نمودند و روز دیگر روی توجه را براه نهاده شب هنگام در ذکر کهنه از قصر فرود آمدند و هر که آمد تا آب برگیرد رخصت انصراف نیافت و
بعد از غروب آفتاب بر لشکر افتاد و در آنجا امیر جابر معروض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بعنایت ملک بیچون کرده کرده بر سر امیر موسی شبخون بریم اگر
او بر دست ما افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص بتأییدات ربانی بود در مخدوم سپاه ما بعنایت ترک اند اگر جابر را با چشم خونی
رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشود و طایفه انکه شاه در همگنان توقف نماید تا من بقرشی روم و بر برج و باره و محمل خسرو دوخی در نظر آورده بر حضرت
نایم انسنجی کمه پسر عبدالله را ملازم خود بر جناح استعجال روان شد و آب کنار خندق از اخته بعهد دراز آنجا آب بحصار امیر قشر برات با یون تا بزانو در آب
در آمد و پای مبارک پیش نهاده بجا گریز بر آمد و عبدالله قوم می‌نهاد تا بدروازه که بجانب غرب است رسیدند و حضرت صاحبقران دست بر دروازه داشت و پیش تاک
ایستاده اند از انجا بازگشته نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت جایی که دیوارش پست بود بعبدالله منعم و محمل نردبان نهادن و بقلعه در آمدن آسان است و از آن حصار
بجا گریز با لاقرشی بعد معاودت فرمود و بچمن پیوسته با رجیکر با ایشان متوجه قرشی شد و چهل اسب را پیش اسبان باز داشته و صد و بیست کس بر نردبانها
دراز بود و اتباع آورده بودند بجانب ریز فرستاد تا از دیواری که منعم بود در آمدند و خود با صد کس دیگر بر دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انجمن چون پای در حصار
نهادند دست بقوایم شمشیر انتقام بردند و از نیام کشیدند و روی بدروازه نهادند و چون بانجا رسیدند محافظان راست و لا تعقیب با قشه بر تیغ بیدریغ و ما را رزم کارزار
بر آوردند و بمهره تیر قضا در دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران بر غو کشیده با آن صد کس بحصار در آمدند و از دروازه غلغله دلیران قلعه گشت و زلزله در حصار
افتاد و مردم قرشی سر از خواب بر آورده آن و خیزان بهر طرف روان شدند جایی درین لشکر گویند که هر صورت قیامت است و هر دمند و لشکریان ضبط قرشی
نموده زن و فرزندان امیر موسی بر دست آوردند و محمد بن موسی و در صهر حسن بعد نفر بوده صاحبقران پوشیده و پنهان راه گریز باز دادند و بتصور آنکه چون
ناگاه و بغتة بمخالفان رسد از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند در همان شب محمد بن موسی بر بد رهوسته صورت واقعه باز نمود و حضرت امیر از جای برد و چای و قاروت
استوار داشت کس پیش ملک بهادر فرستاد و او را از آن حادثه نازله اعلام داده طلب داشت در روز دیگر دشمنان مقدار دوازده هزار کس از موضع خویش حرکت
آمده و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو گرفتند و حضرت صاحبقران فرصت للاقتدار بنفس همایون متصدی ضبط دروازه شد و امیر سیف الدین را
بحفظ دروازه دیگر نصب فرمود و بسوی غنیمت اعلان داد و امیر حسین و امیر عباس و امیر قوقا بهادر را فرمان داد تا بر برج عبور نموده بر خم پیچان جان ستان گذار نمایند و امیر حسین
بر امن نصیبی و خاکریز کردند و در آن روز امیر موید ارلات با سی کس از حصار بیرون آمد و خود را بر آن سپاه کینه زده و استان رستم و اکنون با منسوخ گشت و حضرت
سر از مخالفان گرفته بقلعه در آوردند درین اثنا دو رکه بهادر چون دولت از اعراض مخالف تشنه مفارقت بر مقاومت اختیار نموده در سلک سایر ملازمان حضرت
صاحبقران کامکار منتظم گشت و امیر صاحبقران حدمت و جلادت اخته بر سر دشمنان تاخته تا آن روز قیامت ظاهر گردانند لا امیر سیف الدین در اعلام نجوم خطی
داشت بعرض رسانید و امروز توقف اولی است و فردا تعرض انسب و این سخن معتبر افتاد آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند و آنشب از جانب مخالفان بزرگی
بهادر با دویست نفر هر یک با درع و پیرزن دیگ در دروازه آمده بسر بردند و روز دیگر در خیمه گذار بهرام برین سنی حصار علم کرده و از برای خشت پلی بوقا و قتمور بهادر بر دروازه آمد

از تعب پناه نفر بردن تا هشتند و بر دشمنان حمله آورده لاثر مردی و مردانگی بظهور رسانیدند و عاشق و دوستکی ایغوچی بر حسب فرمان خواجه بلاد خان
برسم مدد با پنج کس بر عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا طی سوغا با شمشیر کشیده متوجه تیران پشته پیش گشت و بیک ضرب تیغ آن دو بهادر جهان
بیافت و از جمله سپاه امیر موسی اورکی بعد و بغایت دلیر و متهور و بقوت بازو افزون از صد شیر و از زخم گرز گران سنگش بر بدن کوه و ماوند اثر ها
و از نهیب عمود آتش آهنگش در چنگ داشت اجزای جبل البرز بر باد رفتی با دو غرد و دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ قدم در میدان نهاد و غرا بجولان
حرارت پیش رفته هر دست او چنان محکم بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای خود برگیرد تا سنگ چه رسد و هم او با تمام رسیده و امیر سیوقا و ایلچی
بهادر از بالای دروازه تیر باران آغاز نهاده طایفه از مخالفان در دها و نوزها به پای قلعه آوردند همه را از پای در آورده کشتند و کمینگاهها ساخته گرفتند و
تجدد قی در جهت روزگار ناکامی کنند بعد پناه بردند و سپاه جلادت آیین ایشان را نیز از آنجای رانده از خیمه‌ها شکست گذرانیده و از سپاه اعدا نوکل
با صد مرد حمله آوردند و بیاد کان دشمن تیر دست تیر باران گشاده لشکر ظفر بلا از گرد هیبت حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از خصان جلادت
و فراخشه بردن تا حشم از فرار لشکر یان را فرصت تازه و شوکت پا اندازه حاصل شد و ایلچی بوقا از بالای دیوار شتری بجانب او انداخته لوکل روی گرز
آورد و در این اثنا از بهادران لشکر نصرت اثر حلاوت نادانسته تیغی بر بهرام فرو آورد و روز حیات آن مامور بشام اجل مثل شکارش با تمام رسید بلا
لامر و لقصه و لا عقب ملکه و عاقبت امیر موسی با هفت هزار سوار و تیران محاربه بر افروختند بعد خاک پا ناموسی داد با برق خود چشم و آرای شجاعت و مردانگی
ریخته در مقابله اتراک نعرهٔ مقرون بخوف بسیار بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان پراکنده و متفرق گشته لا ملک بهادر با سپاه قراقاس و بعد و نجهزار
مرد بعد بطرف دروازه حرارت هنوز پای ثبات در قرار بر جای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از تیران پشته کار زار روی جلادت
با ایشان آورد ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه بجانب اوست تاب مقاومت در حوصله خویش ندیده قوت مدارا در جبلت خویش نیافت
لاجرم پای اضطرابش متزلزل شد و دست اقتدارش بعجز اتک رایت گشته قدم ادبار در راه فرار نهاد و عنان عزیمت بجانب قتلغ خواجه منعطف گردانیده
بکشید لولی توجه ملحوظ حضرت صاحبقران فیروز جنگ از برای حفظ ناموس و ننگ دست در پنجه شیر و کام در کام نهنگ نهادی چون بهر دو ان از عقب
ایشان رفتند و مخالفان سپاهی سپاه ظفر پناه دیدند در آنجا نیز توقف شدند لشکر صاحبقران عقب گرد ایشان در حالت یار آتش در خرمن و تاخت
دشمنان را خانه سپاه بار شت داده شکست و تفرق تمام بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد و امیر جاکو و امیر سیف الدین
تاشک چلچک و عقیل کرکیان را بقدر هیمور در امر غارت و اسیر تقصیر نباید و ایشان بدو نظر لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اتک خویش در آنجمله
اسیران و اموال در این باب در زیدند و آنحضرت بمضمون ایخ بیت ع چون شیر بخوب شکن باش ع علی ملحوظ بنفس همایون بر ارکاب آن امر
خطر ناک اقدام منفعه و عنان سبک ارکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمد و امیر داود سدیت تجدید را فراشته بمقتضای فرمان در مقدمه روان
شد و از مخالفان صد سوار نامور بر سابقه لشکر بعد از دو مهمی ایشان آگاه شد منقسم بدو قسم شدند فوجی بر قلب ضرب تیغ ایلچی بوقا را از گرد انیده
و فوجی دیگر بخدمت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت بیاری دولت سرمد فرصت ایشان را بتاخت و از صولت و سطوت او فوجی ایلچی بوقا را از آنجا بعد

کشتهای خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و از دوی ملک اغای دختر امیر بایزید جلایر و خواتون امیر موسی در مراقعت ملک بهاء را گرفته بر فرستند صاحبقران
گردون توان از پی ایشان روان شد با آواز بلند با ملک بهاء خطاب کرد و از سر خون تو اگر چه در تخت نشستم مشروط بانکه این معنی عورت فوقت نیابی ملک بهاء
مشک و ارشد کلمه الساتر فی الوحده بزبان راند و از عورات صبر شده سر خویش گرفت و ایشان همچنان می تاختند و صاحبقران تنها از عقب ایشان می شتافت
و با عورات نوکری بعوض شبقانام نیز دکانه در دست داشت و اگر چه در می سهم و رستی نرسید هرگاه آنحضرت نزدیک می رسید تیر بر کمان نهاده و می زد چنانچه
و امیر صاحبقران بکمان اندازه در آن کار مهارت تمام است از دغان کشیده میدانست تا اگر اسپی را سر هدف تیر ملامت کنند کمان نشود و جهت طمع مال
و خیال مجهم زخمی خورد درین اثنا بار دیگر صاحبقران روش ضمیر و با او صحبت همعنانی میکرد و جوکرش و از حرکت باز نماند و در آنوقت بخشی رسید از پای عورات راه
سک فاز پیش گرفت و دولت شاه هر چند جهد کرد بوی نرسید و خسرو آن از نزدیکی فرقتی مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و درین اثنا امیر جاکو
و امیر سیف الدین در امتثال فرمان تهاون ورزیده از عقب دشمن نرفته بعوند پیشه انشه انجا بالامر تاتک چلیک تا حنشد و این جلایر و طایفه دیگر در گرکیه
بر فرستند گرفته با پسر پیر اعلی آورد و حضرت صاحبقران بکنه ستان میان آن ستان قرشی را مخیم اقبال ساخته پرتو التفات بر تنظیم حال
رعایا انداخت و ایشان را بر راعت و عمارت امر فرمود محمود شاه را بحکومت بخارا تعیین نمود و سلیمان شاه را در عراقین هر روز بنزلی دهر بیت جائی بر پلو طلب داشته
آمویه الایتوابع و بیشتر متعلق بوی بود و از ارسلانی داشت و امیر علی سیوری و با قوم خود در اطراف سرکردان میگشت در انجا محبوس شده و در دار خوبوت و حضرت
صاحبقران چند نوبت ایشان را طلبیده منظور نظر عنایت و عاطفت گردانید **ذکر توجه امیر حسین بجانب صاحبقران و رفتن امرا بجنگ آنحضرت بموجب فرمان**
چون امیر موسی از صولت سپاه ظفر نشان گرکیه با امیر حسین نوبت آنحضرت صاحبقران را چند نوبت مشاهده کرده بعجز باز نمود امیر حسین از استماع تخیر متعجب
متغیر گشت جا حضار سپاه و لشکرها فرستاد و در آن اثنا امرای پیران آمده بجنگ تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی با ده هزار مرد قراقاش و جمعی
از امرا و امیر ایجای قوی پردن و جهانشاه پسر تایغود فولاد بوقا را از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از قلعه گذشته و ترتیب تاتک
چلیک و خواندند و بترتیب اسباب نبرد مشغول شدند غرم و تیقظ شعار خود حضرت صاحبقران بهمال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت بر سم شبخون
از مقر غرخویش حرکت فرمود و از راه بلغور باغ در نانه داشت و راغ در زیر برف نهان بود و ملال نشد و جمعی را بزبان گری فرستاد تا حالات حق نفاق را
از راه تحقیق بمسامع عبد رسانند و لشکر امیر حسین در شب از تاتک چلیک گذشته در چکه انک نزول کرده اند جاسوسان بخبر گیری تعیین یافته بسمع اشرف رسانیدند
و امیر موسی با امرا و لشکری ستاد بر بالای آق ی صف کشیده اند و چشم انتظار بر راه دارند آنحضرت با دویست کس ملازم رکاب همایون بعوض ترک از حسب متن
توکل زده پای در راه نهاده اند چون هر دو سپاه سپاهی یکدیگر را بدیدند بورن اراخشه ایشان بلوش جمله عرش رسید صاحبقران سعادت قرین چون بدیده دشمن
دیده مخالفان علیه اند و فرصت شبخون فوت شد مراجعت اولی داشته از راه کوهک عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانید و لشکر امیر حسین با انکه بخیم نفس
قلت ملازمان حضرت صاحبقران مشاهده کرده بعوند همچکس را از آن ده هزار سوار زهره یارای آن نبود که یکقدم پای پیش نهاده از قفای لشکر سعادت اثر رود
و آنحضرت بخطه قرشی بر وجه حوشرف رحمه از آنجا بخارا رفت و علی سیوری و محمود شاه و طایفه صدر منقاری بجای آورده کمر عبودیت بر میان بسته و چون امیر جاکو

پیش از این محمود شاه را چوب پیش دلس زده بود و این ولا و حکومت بخارا را به او متعلق داشت متوهم شد چند نوبت از روی و اختلای بعرض رسانید و بر دوش
خواست عین مصلحت حضرت صاحبقران بخش امیر جاکو را و توعی تیمور و حضرتش با امیر سیف الدین و عباس بهادر بر رخصت بآن نزهت فرستند و بعد از چند
روز رسیدن منغلای امیر حسین و باشیغ امیر موسی و ایجا نیو امیر ولی بود به بخارا متوجه شد حضرت صاحبقران سعادت نشان علی سوری و محمود شاه را لکشت مقتضی
آنست در سپاه از شهر بیرون برده فرصت شبخون نگاه داریم و چون اینمعنی در حوصله ایشان نمیگنجید عرضه داشتند و اسباب را آنچه نگاه داشته در مقام توقف
نایم اگر دشمنان قصد کنند جلاب ایشان کوشیم صاحب قران کامکار چون لاضعف و انکسار و حین و افتقار بر صفحات ایشان مشاهده فرمود از آنجا بیرون آمد و در
ماخان باغرق همایون و امرا پیوست و امیر حسین بعد از رفتن امیر صاحبقران نزدیک کرده علی و محمود شاه باتفاق بخاریان در خانقاه شهر کوشیده پیر حمایت در روی
کشیدند و لشکریان امیر حسین همت بر تسخیر آورده جنگ در انداختند و بخاریان پای جرأت پیش نهاده از دروازه کلاباد بیرون خرامیدند و با سپاه امیر حسین
در مقام محاربه آمدند و دست تهور دراز کردند امیر حسین از راه مکر و فریب روی باز پس نهاده تا مزارده بیض للاذار شیخ سیف الدین باجزی غان باز نشیند و مردم
بخارا به تصور آنکه ترکان چنان منهزم گشتند و دیگر معاودت نکنند بخاطر جمع بعد از غلبه ایشان شادمان شدند و چون میان مردم بخارا و ترکان بیدقی قوت
درد و ادراک مراجعت کرده تیغ در تاراج یکدیگر نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسید بعد از آن سیف بر آن صورت باز گشته خود را در شهر انداخته در کهندز نهادند
و دم در کشیدند و محمود و علی سوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند در ارباب بخارا را به بروج برآمده بمحافظت شهر قیام نمایند هیچ فایده نبخشید و هیچکس از کنج خانه
خود قدم بیرون نهاد ایشان بالضروره هم از حکومت برداشته شب هنگام عازم خراسان شدند و بعد از حجت بسوی سرای ملک سریر ملازمان حضرت صاحبقران
انتظام یافتند و سر خجلت در پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشاده و لطایف عمیم و مرحمت جسیم حضرت صاحبقران شامل حال محمود شاه
بجمع کرده ملایه و اسباب راه و سرافراز گشتند و روز بروز عنایت شاهانه درباره ایشان بسمت تضاعف یافته تا بکلی این مطلب گشتند و امیر صاحبقران شاط
شکار فرمود چون از آن شاط روی نمود باز گشته فرمان داد تا در بیشه نهاد آتش زدند تا سبز شده اسبان را بدان فربه ساختند و در این اثنا منهیان خبر رسانیدند
که یکی شاه در میان گرفته و اهل پهلوانان بود دلیر در روز معرکه در بیشه و شیر روز نگر دانیدی و تیر اندازی بود بحث کمان و پیکان در وقت رمی سهم در سخن نهم آسمان
جای گیر آمدی و در سحر چون احسن وجه لشکر گرد دست به تیر و کمان برده اهل تیری در بند احتراز کمان کشیده و دور که وحشی بهادر رسیده و حضرتش را صیدگیر
کردند و حسب فرمان لشکریان را با نظر ف بردند و امرا با چهار صد نفر در باب شرف حضرت صاحبقران بآنجا رفته بعبودیت مشغول شدند و در خلال این احوال مسمع پادشاه
دریا نوال رسید و از قرا تاس سپاهی و جدلی بخارا با ضایر خالی از وهم و هراس نشسته اند همت بالایش بانه قصدی انگیزد و به عطفه عنان و تحریک سنان نفرمود در

در میان ایشان نزاع زد و با مضای این عزیمت در حوالی الیمن برآمد و بسر تخت رانده و در موضع برس با آن قوم رسیده امیر حسین را در راس در پیش ایشان بعد
گرفته و از آنجا مظفر و منصور معاودت کرده و از آب گذشته مدت یکماه سرچاهای قراول توبره را مضرب خیام اقبال ساخت و متوجه باغان لشکر با غرق بایلون
شد و از آنجا امیر جاکو را در رسالت پیش ملک معزالدین حسین کرت بهرات فرستاد و ملک شرایط اعزاز و احترام بوجه اتم و احسن بجای آورده نسبت بحضرت
صاحبقرانی اظهار یکدلی و موافقت کرد و در باب مطالب هرات و معاودت مبالغه نمود و گفت من بر حسب مرام اگر امیر تیمور از اطراف قدم رنجه فرماید بمباحث و صحبت استحکام یابد
و ارکان دولت و عهد و پیمان بیکشید و نامه بیزید و امیر جاکو مقتضی اظهار مرحمت نموده و التفات را بعرض صاحب رسانیده و درین اثنا آنچه از ملوک غور نسبت با امیر تیمور در امیر جاکو
داشتند بهادر زمان سابق صدور یافته بود بر ضمیر مستنیر امیر گیرا عنی صاحب قران عالم گیر پرتو افکند چنانچه شمه ازین قصه با در مجلد خامس سمت گذارش
یافته ابدیت اعیان دوران گزیده با خاطر خطیرش خطور نموده طبیعت الطبقه مجبول اعزاز و سوء نیت بنا برین میل بملاقات ملک داشت فقدر بزرگ امیر تیمور
در بنای مصادقتی و تجدید توطید یافته بود و بطه خویشی داری منهدم گردد بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادت منش خود امیرزاده جهانگیر بعد از شکوفه باغ خلافت
اثمره شجره سلطنت بود نزد ملک روان فرستاد و مبارکشاه پسر خود را با نامه یکا امر موسوم کرد و امیر ملک پیغام داد و چون بر حسن اعتقاد پاکی سریرت و نیکوئی کردار
آنچنان وثوق تام حاصل است قرة العین خود را پیش او فرستادم و در خاطر خطیر است که اعزاق و متعلقان را درین دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و
یورت قدیمی معطوف گردد و توقع از ملکات ملکانه آنکه منعطف و تفقد دیار و اهالی ایشان مبذول فرماید **مصرع** رسمیت قدیم و عادت معهود **ذکر توجه صاحبقران**
بجانب ماوراء النهر و منهزم گردانیدن لشکر امیر حسین را بلخ و قهر بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت عالی همت حضرت صاحبقران بتسخیر مرتبت مقتضی آنشد
و لشکر بطرف ماوراء النهر کشید سپاه امیر حسین را در آنجا بقرب بال نشسته از کوشالی میزادید لاجرم با تشحذ لشکر در آن وقت ملازم رکاب فلک فرسای
بعضی از روی توجه و توکل براه پیش آورده بعضی خالق جزو دل از حجون عبور نموده و تشکر کرده چون رود آمد در چاپاریق در آمده دم در کشیدند و از تعقیب راه آهوه از آنجا
بشب رفتند و از طرف خراز در آمده فرش بدر میان گرفتند و طایفه از نوکران امیر موسی در آنجا بعضی امیر و دستگیر کردند و جمعی از روسای مخالفان
با تباع خود گریختند و در کرکه و شیخ علی بهادر و خچی اوزبک از بازرگان رلاغی سپرانشته با ایشان جنگ کردند و چند شب گیخ گرفتند و پیش حضرت صاحبقران دولا
گرفتند و آنحضرت فرمانداد تا کجی را با تصرفی بر صاحبانش تسلیم نمودند و هیچکس بر دست چنانی بوی نرسانیده و در آن ولا بهزار لشکر از لشکر قراقانس در
موضع قزی مندان خیمه از دست زده بودند و امیر سلیمان میسوری در آنجا خیمه و مهد داشت و با اتباع خویش با ایشان پیوسته قتال کرده بر در حین توجه حضرت
صاحبقران از فرستی که بخاطر عاطر بجانب علی شدند و در آنجا جمعی عظیم دست داد و آنحضرت ازین اجتماع بسیار لکای مراثت ناگاه در تب بوقت غروب از فرستی
سلاح شد تیم بشب بوقت رسید با مداد آن از آنجا روان شد در اثنای طریق امیر جاکو را بسبب اقتضا جان آزرده و مجروح گشته مزاجش از صحت اشتغال یافت
و امیر صاحبقران که سلاح ملازم او کرده بود تا صحت یافتن با خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر قراقانس مصمم شد جمع امرا
و بهادران در آن باب با حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند که علی میسوری در جنگ با القوم مصلحت نمیبیند و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب
الاذعان نافذ گشت تا او بتکلیف بر آن گشت و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با تصحیت سعد در سر منعلا در حرکت آمده از آنجانب مخالفان نهضت داشت با سیصد سوار مقدمه

لشکر بعد فرا دلاوران جانسپن بیکدیگر رسیده شور حرب تقریبه گشت و از فرط دولت صاحبقران مغلای دشمن مکسور و مقهور شد روی بگریز نهادند و آنحضرت بعد از اتباع
غلبه سپاه ظفر قرین فرمود آمده اسباب آسایش فرمود و در وقت نماز پیشین بهادر نوروز به اغتنام دولت روز افزون سعادت شده آن شصت مرد را همه و نوشتن سرخت
و هر یک از امرا و بهادران در موضع خود باز داشت و مردم خود را بتعقیب مصروف بعد و بکثرت دشمن عارف استالت و دلها نموده بجنگ دلیر گردانید و چون ملاقات
فریقین دست داد علی میرزی با هر نوکر روی بفرار آورده و حضرت صاحبقران که مکار با سلاح از رک دمید پس پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاد از
هیبت تیغ آتش بار دشمن با همه عدد و عدت ساعتی در مقام مقاومت نه استاده خاک چین و بد دلی بفرق خود پاشیده در حمله نخستین لشکر بخته و لشکر نصرت
اثر بکامرانی کامیاب تا چند الکت در عقب منهزمان تاختند و روی ایشان را بر آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و بجای
متوسط یکانه و پولاد که در علایق زنان نسبت بحضرت صاحبقران قدر خلاص و بیانه اختصاص شیخ میه اشتند و در این اثنا با ارباب خلاف پای جرأت
پیش نهاده بجنگ آمده بعد سپاه جلادت آیین سرهای ایشان را بتیغ کین از بدن جدا ساخته نزد حضرت صاحبقران آوردند آنحضرت از مشاهده
متاثر و غمگین گشته فرمود تا جسد ایشان را بشهر کیش رسانند و ارباب علم نماز بر آن در قبیل گزارند تا حق غزو علا بر کمت علما و صلحا جریده جرام هر دو را باب
مغفرت و زلال رحمت محو گردانند غرض از ایراد این حکایت و تحریر این روایت چنانچه بر رای صواب نمای ارباب عهد و وفا پوشیده نیست آنکه عالمیان را معلوم شد
در حضرت صاحبقران رعایت حقوق سابق جمعی در آخر الامر شمشیر بر دی دی کشیده بعد بدین مثابه ملاحظه مبغر معهود بعد از این شفع نامدار خسرو عالیمقدار اندیشه
در سپاه نصرت شعار دشمنان را در تاولایت حصار لکاتش کشند و لشکرهای اندیا در آن جمع آورده روی بدفع امیر حسین نهند امرا این معنی را بیرون از کمیت
خویش دیده و زانو زده به اتفاق عرضه داشتند در خدمت بندگان صاحبقران لاخلاص آنکه این عزیمت مقمع شود و عنان عزیمت بجانب سمرقند
منعطف گردد و حضرت صاحبقران ملتمس در خواهان بیدفع فرمود و در تاجوا یقورد طغانشاه جهت استخراج اهمال رعیت بهوت در دیار کیش گذاشته
بطرف سمرقند نهضت فرمود و چون به نزدیک آن شهر فردوس مانند رسید اوج قرابهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سرا
گرفتند و حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آورد و بجرأت همه نوبه مبارزان آهن کمک پای ثبات و قرار مخالفان را متزلزل ساخت روی
بگریز نهادند و اقتیمور بهادر از عقب اوج قرابهادر نزدیک رسیده شمشیری در آخر ریش بر پایش حرم شد و اوج قرابهادر از بالای زین خود را افکنده پیشی چنان بر اسب
اقتیمور زد و لگد در اپای در آمد و اوج قرابهادر بخیر پناه بشهر برد و صاحبقران با دو قاره کیش در موضع زمین بوق نظر بیکر به اوج عیوق برافراشت و اوج قرابهادر
هزار و پانصد مرد مسلح گرد آمده بار دیگر بعزم رزم از شهر بیرون آمد و بهادران جلادت نشان چون شیر ژیان و پیل دمان روی بایشان نهادند و مخالفان پیش از آنکه
خوفی از بخته شوخ خلیف دگر زیان متوجه شهر گشتند و پیش از لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچه بند بچوب گرفته مجال آمد و شد سعادت را مسدود گردانیده بودند و چون
گریختگان بملات رسیدند از ذی نیت و هم و هراس در ایشان استیلا یافته بعد اسب از چنان میشتند و زنها میشکست و هم از این سپاه گرد آمده بعد از
انهزام دشمنان حضرت صاحبقران گردون توان از سمرقند در نوزده ایست از شهر رمضان روزی چند توقف فرمودند و آنجا نشسته در آنجا تورمیش بوقا
با سپاه قلاقاس متوجه سمرقند و متعاقب اغیر طغانشاه و از کیش که بخته بوکه هاوین سوت و معروض رای عقل گشتی گردانیده در طایفه از لشکریان امیر حسین بخیر

بر سر تر ماخور آمدند و او را گرفته کشتند و از خون شاه بود و ایشان در حضرت صاحبقران او را بخبر گیری فرستاده بود بعد از این اخبار شرف تقبیل سلاطین جلادت مناط یافته
شخصی را همراه خود آورده و آن شخص چنین تقریر کرد که در آنجا تیو پولاد بوق بر کنار آب توام قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکری سنگین از قرشی فرود آمده بر ضمیر مستنیر حضرت
امیر مطرح اشعه انوار غیب بود که نشست در چند روزی هم حسب الوقوف الله و بحکم توقف للامور و مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا آید و مدار از روزگار منقضی
غرار برآید و لاجرم سپاهی را در بعد از عبور از چون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشته خود با سیصد نوکر خرمی بطرف پایان سمرقند
نهضت فرمود و منازل و مراحل طی میکرد تا بتاشکنت رسید گفتار در احتیاط حضرت صاحبقرانی با میر خضر و بهرام جلایر و لشکر و نشستن آنحضرت بجنگ امیر حسین خضر و بهرام
در آن اوان بمخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین پیش خان جبه قرشی و خان کوچق تیمور و بشرادمی را با هفت هزار سوار در مراقبت ایشان بجانب ترکستان
و ماوراء النهر فرستاده و چون فرمان خان نفاذ یافته بود و امیر حسین پیش بهرام جمع شوند او بحکم بر بلخ بر بعضی ولایت مستولی شده در تاشکنت با خضر و لشکر
جبه قرار گرفت و امیر صاحبقران چون بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرمود بنا بر آنکه در ایام سابق بهرام جلایر با صاحبقران دم از موافقت و مصادقت میزد
در مخالفت امیر حسین بجهت شد طریق مصافات و مجادلات می سپرد و چون معاهدت و مطاهرت و مجادلات می سترد و چون معاهدت و چون سوالات او بر
معارض سروری ترقی نموده بود در این ولا حضرت صاحبقرانی چشم آن میداشت که خدمتش حقوق سابق به یاد آورده در دفع نکایت امیر حسین بر اسم اهتمام
آورده بلکه بالکلیه انهم از پیش خود گیرد با خود اصلا پیرامن اغنی نگشته و هیچگونه خدمتی در لایق بندگان آنحضرت باشد بتقدیم نرسانید و امیر صاحبقران زبان طعن
و سرزنش گشاده بهرام را بر نفاق و بی وفایی و عدم ابقاء عهد و وفا متهم کرد و گفت امید میدارم که ترا با رجل خانه خویش محتاج بعقد در بیستم و قت آنچه زبان
همایون گشته بود بوقوع انجامید لاجرم شرایط اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم مروت و فتوت بود بظهور رسانید و عمه از ازدواج حضرت خویش را که
از توقان قتلق غزاده تقتیو خان متولد شده بود با میرزاده جهانگیر علاوت خدمات پسندیده گردانیده مدت یکماه بسط طرب گسترده و بخرمی گذرانیده و در این
اثنا امیر حسین فرمانداد تا امیر موسی و شیخ محمد پسران سلدوز در آنجا تیوی دلداپردی با بیست هزار اولاق در معسکر او بود بدان آمده بعزم رزم و نیت مصاف صاحبقران
روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب سغد فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع صهور کران دهبانشه با هزار و هفتصد
نفر با ملک و خرمن با هزار سوار بموضع دزق رفته سرهای راه محافظت نمایند و این مسرع لشکر بموجب فرمان متوجه مدفع گشتند و امیر صاحبقران بجهت
شیر غزان در از گرفت آهو نیندیشد با دو غرغه و سی شش با ده هزار سوار جبه را امیر کبیر تعیین کرده بسمت بر استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و منفس طالعش
با یاد صد سوار بر سپاه پیشی گرفت و از آب جیحون گذشته و پیشگیر کرده سرکار خود را بر سپاه جهانشاه زد و باغی منهزم و متفرق گشت و چون روی روز از لشکر
غالب شد بجانب دزق متوجه شد بر سر خرمن تاخت و نگذاشت که دانه مرداد از کشت زار سر بر کرد و چون خرمن را سوخته و کوفته روی بهزیمت نهاد و آنحضرت
سعی در دزق توقف نمود تا آنسیان برآمدند و سیصد کس را با غنایم همه جا گذاشته و بیست مرد را ملازم کرد و بنیروی دفع ملک بهادر رایت جلادت برافراخت
و سی مرد نامدار را مقهور و مدحور کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو کس را بطرف دست چپ بقرار ولی فرستاد و خود با خمسه و شصت کس در عقب روان شد و
مخالفان چون دیدند که انجام بخیر نیامد و هنوز بمقصود آنکه سپاه معتقد از پیش است پیم در اسب بجوذراه داده روی بگریز نهادند و گریختگان چون بامرار رسیدند با آنکه

بیست هزار مرد مسلح داشتند از مهابت صاحبقران و برکات در ضمایر ایشان جا گیر شد بعد هم در اثنای طلب ارتحال گوشه روی بلشکر امیر حسین نهادند و آن صید کمند
و شاه ایشان را در موضع دزق گذاشته بعهد مسلمانی را امیر و غارت کرده متوجه دیار خود گشتند و چشم انتظار بر راهست تا در این باب فکری و صوابی کرده آید از استماع
این سخن گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور صاحب قرانی بیحال نشسته بازگشت و امیر حسین و موسیه در استخلاص اهل اسلام نامی فرستاده مصحوب چنان دیده شد که لشکر از سپاه
رحمه سپاهی خود از جانب کوه بلکر جنه نامیده شد و در آنجا عرب و ترجمه سپاهی خود را از دربلکر جنه نموده خوف و رعب بر ایشان استیلا یافت و امیران مسلمانان
را آنچه از دیار اسلام غارت نموده بودند گذاشته بهزیمت غنیمت داشتند و سپاه فرزندی اثر مقتضی الوطن بازگشته مسلمانان از ذل اسیر کافران بدین نذیر رسیده
خلاصی یافتند و چون از آن فرغه فراغ خاطر حاصل شد حضرت صاحبقران کامکار از آب جیحون عبور نموده در موضع خجند نزول فرمود گشاد در توجه بهرام و مخالفان
لشکر نوبت دیگر در وقوع مراسله امیر حسین و صاحبقران چون امرا لشکریان شکسته هزیمت ایشان و نزد امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل شد ایشان را سرزنش نموده
و بجمع تقصیر موهوم کرد هیچ کس کار حشم و بنفس خود با لشکر در حرکت آمده بآن کوتل رسید از ماتحت سپاه دو هزار بعد از کینه خواه برگزید و فرمان داد تا از آب
جیحون گذشته به ایلغار آتش پیکار برافروزند و ایشان بر جانب مهره رفتند چون پرتو انجم بر پیشگاه ضمیر انور صاحب قرانی پیکر تیرانداز باتفاق امیر کیخسرو
با پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و شبیخون بلکدار را سبی رسیده حکم شد تا بر غول کشیدند و مخالفان در هر یک خیال اندیشه در هر
چیز از چیز اندازند بجز دهان از آن عقب از کنار آب بازگشتند و با خجالت و شرمندگی در دون به از آن زندگی امیر حسین بیهوش مقارن ایغال بهرام
جلایر همشیره امیر صاحبقران و کیخسرو با لشکر جنه را تا سنگشت راه مسلمانان پیش گرفت و بهرام رسیده و در آنجا توقف نموده بیشتر رفت و چون اعرق حضرت
صاحبقران و کیخسرو در آن نواحی ایشان هم متوجه آنصوب بیشتر در حدود بهرام با عرق خود پیوسته و در آنجا امیر صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بعد از یوقاد قبوقا بهادر
بطلب لشکر پیش امیر حسین الدین و حاجی بیک را از امرا صاحب اختیار بعهد فرستادن امیر کیخسرو با اتفاق خود و اتفاق رقم فتاق برابر ارسال شده متوجه آنصوب
شده آنحضرت با شصت کس و چون عرض لازم جوهر باشند ملازم رکاب همایون بعهد مراجعت نموده و در تاشکند اصل اقامت اختیار و تمام زمستان
در آنجا بگرمی و شادکامی بسر برده و در بهار آورده و در آن بسر رسیده و چون زمستان منقضی شد و فصل بهار روی نمود یوقاد قبوقا بهادر با امیر صاحبقران
قلان جنه اردوی لشکر بجانب جنه رفته بعهد رسیده آوازه لشکر مغول شایع گردانیدند امیر حسین در سر لیرای از استماع آن خبر اندیشه ناک شد چنانچه
در اگر از جانب جنه لشکری به امیر یموز پیوندند نام حکومت مملکت یک را از قبضه اختیار بیرون بلکه جان شیرین در معرض تلف باشد بیت الکه بخیر چشم جمله
جهان برهم زد ؛ چون سپاه جنه آرد و توانند زد ؛ لاجرم همت مصروف بر تسکین این آشوب کرده بعد از شیخ خجند قاشکشت آتش جنگ از آن
آتش مغلوب و با حضرت صاحبقران اختلاط فرموده در جسم مادهٔ مخالفت و نزاع کوشند و غباری در صفحه خاطر همایون نشسته بزال الصفت و موعظه فرمودند ارباب
خرقه و اصحاب شیخ بمقتضی وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر اتفاق در عرصه مصالحت
نهادند و باتفاق بمجلس جشن حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مشورت مراسم دعا و وظایف ثنا معروض گردانیدند و چون مخلصان حقیقی حال انصاف
و عدالت و حسن روی و مرحمت گستری حضرت صاحبقرانی معین و تحقیق معلوم است کلمه چند در مضمون صلاح حال بلاد و عباد است بسمع همایون رسانیم اگر مضمون کلمات

دروشی غلبه نموده شیخ آن مرد عاصی را بحث من احوال امیر سلیمان آل کرد و حال آنکه مخالف من رغبت شاه و امیر حسین مستلزم و مرا با مملکت و پریشانی سپاه و رعیت لشکر
اگر لشکر بیگانه درین اراده با بدخواهی ناحق رخنه کرده و احوال مسلمانان در عرصه تلف آید و اهل شرک و کفر ارباب توحید و عرفان استیلا یافته و اوضاع شریف عزا اختلال
گیرد و بمانند مت بیضا انهدام پذیرد و عاقبت با شاه نیز وفا نکند و از آن پشیمانی سود ندارد و اگر بعضی کلمه الصلح خیر طریق مواخذه مسلوک شود عنه الخالق و الخلایق مستحسن
و پسندیده آید مصرع که آشتی همه حال بهتر از جنگست ؛ و چون امثال این سخنان معروض رای اشرف اعلی گشت خواجه را پیش ازین صاحب قران پاکیزه
اعتقاد دیده بود چه پیدا آورده و رنگ وحشت از آینه ضمیر جهر شور برخورد زدوده به آیینش داشت رضا داده و کیفیت الواقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک آنحضرت از شدت
محمورست باز مانده صفوه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش بست که آب جمید سیب سیاه منعکس گشت خود را بسر چوب پاره نشسته بسجده افتاده دید و از فرط ادراک در ماندگان
دعا جز آن نعمت خلاص و نجات مسالت منعوی از کمال حیرت و دهشت از خوشیش عاجز شده خود را از جانب سمرقند بر کنار آب یافتی و چون بر عقب نظر افکندی دریای
جیحون بچنان خوشان و خروشان بچشم همایون او در آمدی و چون بعد از این مشاهدات حضرت صاحبقران ولایت نشان از حال فرزند آگاه یافت رای خود را پیش بسیل
مقدر امیر گیر تغییر فرمود و دانست که خود را بجانب سمرقند بسلامت و بیرنج خطر خطرش رسیده و در مطلوب و در مراد است هم از روی صعوبت و حصول حذر شد لاجرم لشکر امیری
و بعد اسپاه جنبه داشت بعزاض همت منقطع شد التماس صاحب اشراف و اعیان را لخن ضمیم لعلب بنده فرمود و چون ضمیر آفتاب تاثیرش بر مصالحه قرار گرفت ارشید
و اگر صاحبان در میان تردد نموده آغاز قیل و قال نمایند بطلب آنجا مدهان بهتر و بوسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفته باشد فهم بکویم و بر بعضی جارم پیشنهاد
لشکر خود را با علام عزیمتی در داشت پیش امیر حسین فرستاد و در عقب او دست بر عروه الوثقی لوکل زده با توجه داند شیخ بچنین علامات انشجاعت پیشه بعد مهمی بر عون
و عنایت ربانی بسته با اصحاب همعنان کرد و از آب جیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسیده خدمت در شهر در آید شخصی بیرون آمد و خبر خلاف طبع
بسمع شریفش رسید که امیر حسین رخت وجود بشهرستان عدم برده است امیر صاحبقران بعد از استماع این خبر بیشتر در آمد شهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب
حصار شادمان منعطف ساخت و چون بخرجی بیشتر دمان رسید بنیر بطایفه از سپاه امیر حسین در چاه خورد و لشکر مخالف از چنین قوتون بعوند در عقب محاربه در آمد حضرت
صاحبقران همه را بیک حمله متفرق و منهزم گردانید و چون از آب بام گذشت بموضع بناری رسید امیر موسی با غنیمت تمام پیش آمده سر راه گرفت و بعضی از ملازمان
حضرت صاحبقران را در اخیر داد و ندا عزم ملاقات امیر حسین در ادبات چشمه معوت از خار و خاشاک گرد رت پاک شد و امیر موسی گریخت سپاه منصور در تعاقب آنجا
مسموع نداشت با آنکه بارها خود را از آتش امتحان کرده بود صف جنگ آراسته از مضمون حدیث اجرب الحرب جلت عبد الندامه غافل و ذا میانده حضرت صاحبقران
در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی بگردانید فرمان داد تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان در آمدند و همه‌ای متواتر گرفتند و خود نفس نفیس
با همه کس تیغ از نیام کشیده بشیر رفت سپاه امیر موسی چون دیدند در از پس و پیش ایشان مردان مرد بر شیران نبرد متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر جلادت
شعار گریختگان را تعاقب کرده جمعی کثیر را قتل رسانیدند و بعضی را از آب فرو در آورده بجان لان دادند مقارن این حال بسمع جلال رسید که امیر حسین بر آنجا
رسیدند حضرت صاحبقران با هزار شصد کس بر پشته بر آمده ایستاد و در همان لحظه دشمن لشکر فراوانش میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر فریق با
یکدیگر صفها کشیده بوران انداختند و حضرت صاحبقرانی بر فراز آن پشته زمانی توقف نمود تا عرض بهادران از قدم رنجه فرمودن معلوم فرماید هیچکس دست تا آب

صف و ضرب نیز در آنحضرت ایشان نزد ایلخانی گذاشته با مردم خویش گشت و بشتاب میان تیغ رسیده فرود آمد و در آن موضع با شطرنج و صحرای بخشنبه در پیش زانو
نزد امیر حسین فرستاده بوقوف گشت و چون بخشنبه خبر توجه امیر صاحبقران بسمع امیر حسین رسید لطف رعایت و مشرف کرده و سوگند بزبان یاد کرده و بعد از این
مخالفت بجای نیاورده و هر آنچه مخالفت نکرده و تدبیر آن شاه را در موافقت بخشنبه فرستاد تا از آنجانب قدغه بیان بایمان مؤکد گردانند حضرت صاحبقران
قرانی عباس بهادر را با بخشنبه نزد امیر حسین فرستاد تا مراتب تجدید مشید گردانند امیر حسین با عباس بهادر عهد تازه کرده امیر موسی و ایجاتیمور با ده هزار مرد فرستاد
با ایشان حکم در استالت خاطر امیر تیمور گورکان با قصی الغایت کوشیده بالا در مقام الغ و ایلیاس آمده سعی نمایند در میان ملاقات بهم رسانند و چون امرا امیر حسین
منازل و مراحل پیموده در میان نزدیک بقریه لکش کنده شیخ علی لاله قدس سره در آنجا بدو نزدیک رسیده فرود آمدند و حضرت صاحبقران با این دوازده در علی آباد سغد
نزول فرمود و امیر موسی و ایجاتیمور با لکش امر مصالحه کس نزد صاحبقران عالیشان فرستاده بشرف بساط بوس فایز شد ملتمس امرا بعرض رسانید و قرار
بران شد که امیر صاحبقران با صد کس و امیر موسی و ایجاتیمور با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه باتمام رسانند چون این خبر شیوع امرا گشت بر فور با صد سوار
روان شدند و امیر صاحبقران با صد مرد در حرکت آمده چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت صاحبقران گفتند که سیاست کنند و امرا معتبر امیر حسین اینند و بنای
خویش مرام آمده اند اگر با دست بردی نموده بر گرفتن این جماعت اقدام نماییم اورا چگونه حال آن نماند و با مقاومت نماید عقلا وضعیت غنیمت دانند چه امیر حمزه گفته اند
الغنیمة من الصحابة و الصحابة من الغنیمة نیز فرموده اند در خوف القرض عصمة و حکما گویند کمال عقل مردم بدان تعدی شناخت و چون با دولت دشمن در آن بیند قدم در مقام تواضع نهند
و چون رایت بخت ایشان را بیند و فرصت از دست ندهند و هیچ چیز نباشد در دولتی و در چیزی در آن جمع نبود تخت و استیفای لذت جسد مبالغه نمایند
و دام فرصت از دست ندادند در سخنان اهل دانش مزبور است بزرگی پادشاهان تغییر ایشان بنقصیست که بر بلند ایشان و اورا مرغ چیز تواند داشت اهل حکمت
ست بر حال رعیت و بر حال عدل نگذارنده مملکت بسم مبتی در جور و ظلم باز دارد و چه رام دانشی در آب دلسطه بر لیکه دشمن مطلع گردد بخم عاقبت اندیشی در بدان فرصت
غنیمت دانند بیت کن وقت صنایع با فسوس و حیف ؛ در فرصت عزیز است اوقات سیف ؛ بالجمله چون حضرت صاحبقران کامران بر قصد امرا اطلاع
یافت انکار بلیغ فرموده حکم کرده که عهد میثاق را نکنیت از ارکان دین هر پادشاه در رعایت ارکان ملت تهاون نماید و ملت او متزلزل و مضطرب باشد
و هر ملک در استحکام بنیان پیمان کوشد ملک او معمور و خزانه او موفور گردد جمعی در مقام مخالفت آمده باشند و بعد از آن طالب صلح شده بر عهد و پیمان او اعتماد
نکنند و فتنه سکین یابد و ملک آرام پذیرد بیت تا هر خصمان تو گیرد قرار ؛ عهد تو باید در شهر بیدار ؛ القصه چون امرا امیر حسین بحضرت صاحبقران رسیدند
زبان باعتذار گشادند و از جانبین رسم محبت و مصالحت و پیمان تازه کردند غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت حضرت صاحبقران در بیست و نهم ایلیاق امیر موسی را فرمود
فرموده بقرار سابق و دستور معهود و بساط انبساط مبسوط داشتند و امرا بعد از آن لشکرها رخصت داده خود نیز بمنازل خویش معاودت فرمودند حضرت صاحبقران بخطبه
دلکش لکش رعیت اهالی اندیار را از احسان بیکران خویش محفوظ و ممنون گردانید ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا بنوم ملاقات حضرت صاحبقران
چون در آن اوان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین لطف یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری بسیار متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه و رعیت جمع
آورده استقبال نمودند و لشکر در کشور چند روز در برابر یکدیگر نشستند و چون ملک معز الدین حسین از کت ملک هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت

جمعی کثیر از سپاه زران غور و غیرهم را جهة غارت اوس و اهشم بنا و تدارک بان جانب فرستاده و حضرت صاحبقران را برین واقعه اطلاع شد با لشکر کش و غیر ذلک
بعزیمت دفع فتنه ایشان روانه شد و غریان بر توجه صاحبقران متوجه شیخان شدند و نواحی شیخان را غارت کردند و تخریب هر چه تمام تر مراجعت نمودند و حضرت
صاحبقران از گذار رود کرنشته چون از غریان نشان نیافت عزم دیرن خان و امیر حسین کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران کامکار خبر داشته با ایشان
در مقام مصالحه آمد و بر جناح استعجال با کمال آرزومندی و اشتیاق مراجعت کرده در خندق اتفاق ملاقات اقارب و یکدیگر را در بغل گرفته بطهارت مشغول شدند
و آنچه ملوک صغیر بزرگ داشتند بر طبق اخلاص نهادند از کرنشته و آنچه کنجه در باطن ایشان وحشت کدورت باقی نماند و چند نوبت یکدیگر را طوی داده بعیش و
عشرت بسر برده خطی و اقرار در ایام جوانی و ارادت زندگانی برگرفتند و از آنجا بجانب کرت در آمده به ییلاق اسکش رفتند حضرت صاحبقران از آن موضع قاصدی بملازمان
فرستادند تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بجانب قبة الخضرای خویش توجه نماید و چون ولا پولا و بوقا بجهت حصار کابل بر گرفت اعوان و انصار معزول گشته دم از مخالفت میزد
و امیر حسین و صاحبقران با لشکر مستکفی متوجه آن سرزمین گشت و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند و اقبوقا اسباب حصار داری مرتب داشته
به قلعه تخصن جستند و سپاه ظفر نشان حصار را مرکز فلک در میان گرفته بحکم مشعل شد نزد و صاحبقران در باب محاصره جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز
و مضطر گشتند و دلاوران سپاه نصرت پناه چون حسن بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون قصد
کارزار شده طلایه رکاب فلک فرسایش قلعه را قهرا مسخر ساختند و پولا و بوقا را دست بسته و دیگر خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر قلعه و قهر دشمن امیر
حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامیاب و کامران باز گشتند و در خلال این احوال امیر حسین بطریق مشورت با صاحبقران گفت داعیه آنست که خطه ماوراء
النهر را ملک سازم و قلعه هندوان را در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است بحال عمارت آرم تا هر چه بخاطر رسد بگوی حضرت صاحبقران فرمودند من عهد
بعد بحکم قضیه اهبت و موثق امیر حسین را از آن امر منع فرموده گفت عم شما امیرزاده عبد الله بعد از واقعه پدر خویش امیر قزغن متصدی حکومت گشت خدمت در سمرقند
متوطن شود امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر دولت کدام است و جای دیگر وطن ساختن و مملکت نگاه نمودن از طریق
عقل و حزم بعید نماید امیر عبد الله سخن خواجگان نشنیده بجانب سمرقند رفت و آن ولایت را فرا گرفت و دعوی قبول رسید باد آنچه رسید بشما معلوم است
اکنون من بآن میلم که مستحفظان و سنگچیان با امیر عبد الله گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند مرا از سنگچیات از محض اشفاق بزبان نوجریان می باید لا یعنی چنان
و باطن من روح یافته از آنکه آن کرنشته محال میباید و بعد از آن مرتب اسباب تحصیل گشت و داد بار خویش شد بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بنهاد
با آنکه عمه کرده بعد چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور را رخصت فرماید و مستقر عز خویش رعو بخش خوش نموده آنحضرت را همراه خویش بمن بارد و مقصد
رسیده عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و ساکنان شهر را بقلعه فرستاده با یرو خراب نماید و تعمیر قلعه هندوان بروی مبارک نیامد چنانچه عشر ذکر آن
در موضع خود انشاء الله تعالی مقارن این حال خبر رسید که لشکر جغتا باز متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که بر دو
دیگر اندیشه گذاشته عنان جلادت بالضوب تخریب دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گرداند و چون خبر توجه سپاه جغتا بتحقیق پیوست حضرت صاحبقران امیر موسی را
سمرقند گذاشته صلاح چنان دید که فرا نمود موضعی مناسب و مسکنی در خور بعد تا وقت جنبش لشکرهای دشمن و امیر حسین از عقب ایشان در حرکت آمده جنگ کنیش را

معسکر رحمت درین اثنا میان امرای جنبه نزاع و مخالفت تمام معهود شد بیان این سخن آنست که قرالدین و کبک تیمور و بیرادل با طایفه از لشکریان بقصد چاچی بیک
و از عظماء امرا جنبه بوالفتح نوکر چاچی بیک از عزت ایشان آگاهی یافته عنان عزیمت بجانب ایشان تافت و انجماعت نیز پای در رکاب آورده روان شدند
و هر گروه از دیگر یکدیگر رسیده از نیک و بد معهودیان حکایات گفتند و پی استعمال معهودیان و تیر و کمان باز گشت و قرالدین و کبک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش
گریختند و از عقب آنجنبه شیر امی را تعقیب رسانیدند و از این سبب پراکندگی بحال مخالفان راه یافته مملکت ماوراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ ماند و بعد از آن
حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصد پیش امیر حسین فرستادند و حضرت طلب نمودند و بر عقب سپاه جنبه شتافتند و چون در آن زمستان شتابان بدخشان
بر نقض عهد و پیمان اقدام نمودند و باقدام جرأت پیش آمده قندز را غارت کرده امیر حسین دفع دشمن خانه زاد و اشتراکی بطلب ایشان روان گردید و گفت بیت
چو داریم در ملک خود دشمنان ؛ توجه بجای دگر کی کنند **ذکر توجه امیر حسین و صاحبقران بطرف بدخشان و وقایعی در آن زمان دست داد** چون از جانب سپاه
جنبه فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت صاحبقران گردون مکان بتجدید لشکرها مرتب داشته عازم بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده
موضع کشم که از جمله دیار بدخشان است بمضرب خیام رحمت بهرام انتظام گشت امیر حسین صاحبقران ظفرنشان را با پیر خواجه ملک از پیش روان فرموده و خود در کشم
توقف نموده منتظر آوازه فتح بدخشان می بود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه گرگس ایستاده سر راه گرفتند و بضرب انگیز تیر پرواز نمودند گرد و چون سپاه
سپاه ظفر پناه از دور دیدند پای ثبات و قرار شان متزلزل شد روی بگریز نهادند باز در عقبه جزم تجدید لطف میکردند و بجرد رویت راست ظفر میکردند و هم در آن اسپ لاغر
پشت بدادند و از آب جزم عبور نموده پیش در آن صحنه شد و گذارهای گرفته بمانعت ایستادند و حضرت صاحبقران جای دیگر گذاری پیدا کرده فوجی از لشکر ظفر
اثر را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانید و ایشان چون از عبور سپاه نصرت پناه آگاه گشتند بار دیگر فرار بر قرار اختیار کرده بجای بالای بدخشان روان
شدند و در دره از دره که مجاور بیت است و آب بزرگ آنجا متصل میشوند چترها و نوزها بهم بسته مجموع ایستادند لشکر فیروزی اثر روی بایشان
آوردند بار دیگر گریختند و متوجه طرف کفر انگ گشتند و با حال چون از آب جیحون گذشتند و گذرها بمحافظت کرده پای دفاع استوار داشتند و منقلای
سپاه نصرت شعار بایشان رسیده از لشکر کشان مرده بعد اخری روی بفرار آوردند و لشکر منصور علی بدخشان را بسر دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار گرفتند و درین
اثنا سمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع اند لاجرم آنحضرت جهانگیر را با گروه انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه بر آن شتابان رسیده
دست بغارت و تاراج برآورده غنیمت فراوان گرفتند لاجرم مراجعت در تنگنای راه بترکان گرفتند و چون موکب گرم شد جهانگیر گریخته دشمنان
خیره شده و آنچه سپاه امیر حسین بغارت برده ستاندند و سیصد دسی بکار فرود آوردند اسب و جنبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی اتراک را نیز تعقیب رسانیدند
و چون آنخبر موحش بسمع مبارک صاحبقران رسید آتش قهر جهانسوزش اشتعال یافته پا توقف بکار شد و آنحضرت با نیزده کس بر سر راه سر
دشمنان بیوفا بهنگ جنگ بایستاد و جنگ بیرد و کمان بازید و چون آغاز نهاد بهرام خون آشام بر طرم پنجم از آنمعنی بیک آمد و بعد از سعی و کوشش فراوان
لشکریان را از آسیب منقبتان خلاص داد و از زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقران بکتاستان فرمود و العرصعوبة الجنگ ندیدم و معرکه مهابت آن
مشاهده نکردم و از آنجانب پنجاه پیاده پیر در آن گشته نزدیک صاحبقران رسیدند و شبیه آغاز کردند و دست مرد دیگر از عقب ایشان بدد آمدند و از غلبه غنایت آغاز

وحشت سی روز کار صاحبقرانی بجنگ انجامید و در آن موقف هولناک ایلچی بوقا را مقتدر از قوت و توان در نفس خود دیده که پا در دغدغه و تشویش در میان مخالفان دوید
و چند تا چنگ را اعتماد بسیار زده بتقریر نوشتن و تکلم دلکش اشارت بحضرت صاحبقرانی کرده بایشان در آشتی را دعوی پسندید امیر تیمور گورکان بهشت دامن ایران شما را
خلاص کرده بشما میدهد این جنگ بیهوده چرا می کنید پادشاهان در نام آشتی در میدان مردانگی نشیند فرصت از محاربه کشیده چنانچه استاده بودند سرکشی فرود
آوردند و دو کس از آنجماعت به پای اسکانش پیش آمدند و پیشانی تضرع بر زمین نهادند حضرت صاحبقران بایشان گفت در آنچه از اسب و جبه لشکریان ما گرفته
صبح بیارید و بسپارید تا ما ایران شما را تسلیم کنیم ایشان متعقب این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و حضرت صاحبقران با اهالی در کنف
سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی از لشکریان اینجانب گرفته بودند جمع کرده اسب و تحف و هدایا از نقودهای
اسب و قطارهای شتر بان متضمن سه حشر روز دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران رسانیدند مزاحم خسروانه بر اطلاق فرمان داده بعد از آن منصور
مظفر در حفظ حمایت ملک داور گرم رحیل نمود و چون در وسط بدخشان نزول فرموده در اشقام نیز طی جلایر بعضی سپاه در آن جنگ گاه گریخته بودند آمدند اما عرضه
داشته در اگر باز خدمت ایشان بعد از مراجعت بظهور آید سبب شدید عزیمت پادشاهانه تجویز این معنی نگردد با حضار آنجماعت فرمان داده در موقف ارغ باز داشت بعد از آن
گناه مجموع را بشفیع بیاس بخشید ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان تکتمش و شیخ محمد سلدوز و مخالفت امیر حسین در آن اوان حضرت صاحبقران لشکر
ستان معاودت نموده بدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین بآنجا آمده خبر بایشان رسانید شیخ محمد سلدوز و تکتمش حشلغ اتباع و اشیاع خود جمع آورده
رایت خلاف و عناد برافراشته از امیر الکمر جناب ملازمت مآب بر روی متوجه گردید تا بر شیخ آباد آتش این فتنه فرو نشیند صاحبقران گاهگاه راز اینجا با ملیم بسمند
باد رفتار عزیمت مراجعت سمرقند شد و در آن ولا شیخ محمد سلدوز و تکتمش بجانب حضرت صاحبقران فرستاده بعهد و پیمان معاودت نموده و المکتوب در راه
بدست امیر حسین ملاقات نمود و حضرت صاحبقران برین قضیه اطلاع یافته چون حضرت صاحبقران بآبهنگر رسید با امیر حسین ملاقات فرموده تشریف اعزاز
اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای می آورد و از روی تعظیم و تبجیل ما بعد من هذا القصه نکته فرو نگذاشت در خاطر خطیر امیر جهانگیر چنان بود چون بنای صداقت
و اساس مخالصت بتقاضای وقت و اقتضای حال بایستی بنا بر امیر حسین المکتوب نماید و از آن سبب بسته شد و خود صلاح حکایت بر زبان نیارد و طریق یکانگی سلوک
نداشت در اجاده دوستی و مشی بعد از آشتی اسرار با یکدیگر انحراف جست در این صورت اندک ملالتی بر صفحه ضمیر انور صاحبقران داد و گرفته شد و چون باز گشته
در قاق خجسته قرار گرفت شخص بخدمت مبارکت معروض داشت که امیر حسین غدری در رو مخلد شما را بکسر در چند بخیر موجب یاد تا ما باندک شدن حضرت
صاحبقران گاهگاه راز کمال یکتی و وفا هیچ گونه تغیر بخود راه نداده آنچه آن را اعتبار نگرده متعاقب این دیگری آمده و مکتوب خانه بآنحضرت رسید مضمون آنکه امیر حسین
با امیر موسی گفته اشعار فرصت نموده ترا بگیرد و بعضی از امرای خان گفته اند در امیر صاحب قران چون از مجلس امیر حسین بیرون آمد بوثاق همایون خود تشریف آورده
آمده صورت قصد امیر حسین را نسبت بآنحضرت باز نمودند در عقب آن شخص دیگر رسیده مذکور ساخت که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی گفته بود مشتمل بر آنکه
فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بدست او داد و بر هر تقدیر حضرت صاحبقران از غایت قوت نفس سخن ثانی را نیز اعتبار نگرده با خود گفت این سخن
غالب است در دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست بخدمت بیاید و امیر موسی را خود کجا یارای آن شد در امثال این امور نسبت بمن

در خاطر نگذرانند و بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران موید و بسیار نفس بدلون بهمسر گردون خرام عدالت شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله دیگر از حقیقت این کیفیت
استشعار نماید و حجاب از میان برداشته آن دغدغه از خاطر مرتفع سازد چون بکنار آب رسید امیر حسین بدو در آنجا سوار ایستاده و پیش از آن در لکم آغاز کشتی
کشتی رسیده و شخصی از کشتی بیخبر بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت و باغی نزدیک رسیده لشکر مرتب باید داشت امیر حسین دفع دشمنان را در همت انتظار
داشته هم صاحبقران گردون غلام مختصر داشته روی با آنحضرت آورده گفت باید که پا تا خیر از آب بگذری و سعادت حمله گزار گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ
دشمنان خاک را ذره وار پراکنده کنی چه زنده خشم و بعضی دلاوران و از پیش رفته اند از غم این امر بیرون نمی توانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه جغتای
بجوش عبور نموده بزنده خشم و بعضی دلاوران در منغلای بجوند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهاد و مخالفان چون از توجه صاحبقران آگاهی یافتند از آنجا
در رسیده بعجز بر تافته و گریخته و از راه قیر لکش بطرف آلای رفته زمین چشم ادرا تعاقب نمود و شیخ محمد سدوز بجانب خجند که بجهت حضرت صاحبقران از حقوق اوست
و خدمتش از بیچون گذشته تا از زرد در آب سیحون قرار گرفت و آنحضرت منظفر و منصور بازگشته در خطه لکش نزول فرمود و امیر حسین بمن و عنایت آن بزرگ ملک
منان از کفایت دشمنان لاف یافته از آب منک بجانب ناتوجه نمود و در قلعه هندوان رایت تمکن و اقرار بفرق فرقدان رسانید و چون استاد ازل در کارخانه
سخن و دشمنان بموزن تقدیر صنعت سلطنت بر دست قابلیت امیر سعید و نظیر اعنی تیمور موید جهانگیر و حشمت بعد و حضور انمعنی در عالم اسباب موقوف بر آن نبود و شاه
طالبان ملک از میان برخیزد و لاجرم درین ایام صفات نکوهیده بر صفت امیر حسین مستولی گشت و امراء اعیان دولت وی از صفات و مولات او گرد آمده
از آنجمله حرص مال و ادراک بکمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه صاحبقران میگوید عهد پاک اعتقاد و از لوازم داد و وظایف تکاوه تا مرعی نگذاشت امیر حسین بر اهون غرض و بر
مشیت و باف و خوش ن خود بلا و بوقا و امیر خضر سر چشمه محبت و داد و در آنجا گاه خاشاک سوء ظن و بد عهدی تیره و مکدر میگردد تا صحیفه عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده
مکر و حیله آغاز کرد و بواخیان فرستاده از متعلقان و منتسبان امیر صاحبقران هر که اسم و رسمی داشته باشد مجموع را بر جلای وطن تکلیف نموده از خطه لکش بسمرقند
و بشرین سپک آغاز و مخدوم حضرت صاحبقران را بسبب آنکه موهش امیر موید پیر حاوی را در سر شراب کشته گریخته بود هم منع برند و امیر موسی را در آن طرف آب
با آنحضرت مصاحب بود با کج طلب داشت و از حرکات نالایق مؤکد غلامات و ملازمات قصد امیر حسین شد و سابقا نسبت بحضرت صاحبقران اندیشه کرده بود امیر ملک
ملتفت بآن نگشته درین دلاور بدیده و در بین در صفحات حالات امیر حسین از روی اعتماد نگریست و اشتر و خدمتش عهد و میثاق را بگیر نهاده سر صحبت شد و حضرت روی
نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آن دیده گماشته بمقتضای کریمه دشت در هم فی الامر علی فرمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر دردو و امیر سرایوقا و امیر جاکو
و امیر سیف الدین و غیرهم را در مقام مشورت آورد از مکر و حیله امیر حسین و دفع او سخن راندند و ایشان متفق الکلمه گفتند که عهد و میثاق او مطلق و ثوق اعتماد نیست
ع بکیه بر عهد تو و باد صبا شدن کرد : تا جمع سخنگویان بیقین معلوم شد حاوی و حیله مکر و غدر دارد اگر بزودی درین باب فکری کرده نشود دست بدامن روزگار
دست اقتدار از دامن تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که بکل و بجمعیت لشکرها را جمع آریم و همگی همت را دفع او مقصور گردانیم و اگر درین
امر اهمال ورزیم عرض و مال در معرض تلف آید و از زمان و نهمت مینیفتد حضرت صاحبقران کسی بستان انخان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان
همداستان شد و در اثنای مشورت علی برادر خضر میسوری با رخصت در آن خلوت در آمد و امرا را از مخالفت امیر حسین تحذیر نموده از وحشت عاقبت آن بیم کرد و امرا

از غلبه

از کلمات او بنا بر مغفر گشته از خلاف وی اندیشه مند شدند و از روی اتفاق آن خون آلوده را بر شعر مقاتش نوشت بیاس رسانیدند و تهیه اسباب مجلس بر آشفتگی نمودند

لشکر در نهضت حضرت صاحبقران بجانب ایران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بن قزغن

چون امرا و یوسان از افعال ناپسندیده امیر حسین علی دشمن گشته از یاس و کسوت او هراسان شدند امیر صاحبقران را نیز مکر و غدر او از صرکلان بر مرتبه یقین پیوست امیر و مامور در مخالفت صاحبقران هم داستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جنبش امیر صاحبقران عزم بند قلعه کشت از سمات نفاق و فریب میرانبود معراه آورده خلاف امیر حسین شایع کردانیده بحضار لشکر با فرمان داد و فرمود قره را بطلب شیخ محمد بیان سدد و فرستاد و از مهمات امیر حسین کرکیشه بازار رخنه بعد فرستاد و چون شاه نصرت آثار بدارگاه خسرو کامیاب روی آورده مجمع گشتند امرا و چون اقارب قتل و منقلای ترتیب داده بطالع سعد و بخت بلند از خطه کیش بیرون آمد و بار پیش قتل بعد امیر موسی کرده خود با طایفه ارتشیان بیشه اسپ و سکنان دریای ری در مقدمه روان شد و چون طی مرحله نموده و بحر ارس رسیدند امیر موسی چنانچه علامت قدم او بعد بیوچیر کرد بحضرت صاحبقران کوچ اقتدار اصلاح نفرار امیر موسی نشد و سیورغتمش اعلان سدا با امیر موید حسین برابس و جمعی دیگر از ایشان سپاه و ملازمان درگاه بسم منقلای ارتش روان ساخت و قتل را بعز طلب همایون خویش رتبت و زینت داده رایت ظفر پیکر را فراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیورغتمش اعلان با بهادران ظفر نشان بنزدیک رسیدند و هنگام و اضطراب منقلای لشکر امیر حسین را با شیخ شرم حرکت پیش نهاده بعد بحر و اندک سپاهی ایشان شتافته داده و زد و خورد لب از آب آمویه گذشتند و دست از ناموس شکر بیاز رفتند و در آن اوان عالیجناب سالک تاب نقابت قباب نبوه آب سبب سبیل الله معصومین اختیار آل عبا یاسین امیر سید برکه از عظماء سادات کلمه تجسس حق و صفای سریرت و طهارت دین و صدق گفتار امتیاز داشت جهت اوقاف حرمین شریفین پیش امیر حسین رفته بعد و نهضتش با آنکه از مخصوصات و تحف چیزی بانجناب نداد تعظیمی لایق نیز بتقدیم رسانید و در روزگار بهزار زبان با او خطاب میکرد بیت ترا کرم زبان کندمی بیت زبان مردمی تو هم نداری در مرضی ممالک اسلام علی دشمنفر در تخت خاطر ایشان بیرون آمده در وی توجه بدیار ماوراء النهر نهاد و در موضع بیاکه سرفرستی تربت حضرت صاحبقران میپیوست و صبح و علم پیش کش کرده بزبان نصیحت بیان کذرانیده و توجه حیث و مشیت فائز منصور و حضرت صاحبقران در منظور نظر الهی بعوازد صعود اسباب بالمشی در فاتحه هرات و مقدم جنب سالک تاب در آن اوان بنهضت بغایت منیع و شادان کشت و تا حی اوقات حرمین را بانجناب مسلم داشته از و صنیف اعزاز و شرایط احترام و دقیقه مهمی نگذاشت و میان ایل بعد از سبب از جبر محکم و دیانت پیرون فارغ شد چنانکه مرویست حضرت صاحبقران و جناب ولایت پناه مدة العمر اکثر اوقات با هم میبودند و بعد از وفات نیز در مسکن قبر آسوده اند القصه حضرت صاحبقران تا علی صبح و بنی در دست ارما در حرکت آمده کنجا نا نزدیک و فرخه و امیر جا کوران جمع لشکر اطراف نامزد فرمود و امیر جا قرنه عمل نموده ایل سدر و غیر هم را آورده با رودی همایون پیوست خود بجانب جشلان شتافت تا لشکر اطراف موضع نیز در سلک سایر ملازمان کریاس کردانیده اساس منظم کردانند و در آن طرف آب بموضع اقاج شیخ محمد بیان و نهند و قره بطلب اردو رخنه بعد بموکب همایون پیوستند و چون موضع حلم معسکر ظفر قرین کشت شاه شیخ محمد و امیر جا برخیزان و امیر ایجا نیوکه از قبل امیر حسین قندر بعد با لشکر بارد و رسیده با نواع نوازش سرافراز کشتند و همچنین امیر خضر و دست از حکومت ولایت جشلان باز داشته از بیم امیر حسین روی بالای نهاده بود بعز طلب بوسی فایز کشت و امیر جا کو نیز با سپاه جشلان رسیده تمامت امرا و اعیان اولوس جغتای و از کرد و نا صوب دشت خود امیر حسین

منهزم و آوارهٔ خاطر شده بجهند روی بر رکاب فلک اشتباه حضرت صاحبقران نهاده هر حضرت بر میان بسته و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفهٔ از دلاوران از مقدمه
روان کرد امیر حسین نیز جمعی از بهادران را پیش فرستاده و جنگ صعبی بین الفریقین روی نموده سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر جوان
سر بدار را اسیر کرده کشان کشان بر رکاب فرخنده شعار آورد حضرت صاحبقران درین اثنا سپهر غنیمتش اعلان را بر سر پرخاش نشسته چند روز بعشرت
و شادمانی بسر بردند بعد از آن لشکر با مرتب داشته و رایت استعلا برافراشته متوجه ماشه مقاران حال امیر ارتخشم با سپاه بیرغان با روی تخت
و باتفاق قلعه هندوان را هر گز در میان گرفتند و کوکه زاده سوران از حصار بر آمده پیاده سپاه فرزان از حصار بیرون آمده آرایش کردند و در
آن روز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان در سن شانزده سالگی بعد از قدم جرأت پیش رانده داد مردی و مردانگی داد
و در آن شب قصابتری کشیده با قبضه بر پشت پایش رسید و از جانب دیگر سر بر کرده و جراحان سنجی چنان کرم کرده هر تیر را چنان داغ کرد که تیر از زیر
دستش بیرون آمد و شاهزاده با جمعی خورد سالی دست در دامن تحمل و اضطبار زده هیچگونه قلق و اضطراب نکرد روز دیگر حضرت ثابت و سیار بعزم تسخیر این قلعهٔ فرزانه
فرجام را بهر زنگار بر افراخت جوانان جانبین روی بمیدان نهادند و دست بتیغ و تیر گشادند و بعد از ستیز و آویز بسیار در آن امیر حسین روی بگریز نهادند و پناه بحصار
بردند و در چنین وقتی امیر حسین اغاز تخلف و امساک در طاعت او غالب بود و قوت آن داشت که زر و سیم و مایه جان شیرین سازد و کم و بیش دست ببذل و کرم یازد
بیت چه داری ز شمشیر زن زر دریغ ؛ دریغ از پیش دست بردن بر تیغ ؛ امیر حسین از کمال خوف و دهشت دروازه بست و حضرت صاحبقران کس پیش او فرستاده
که اگر جان میخواهی روان از قلعه بیرون آی بقدم اخلاص جادهٔ متابعت بپای امیر حسین چون راه خلاص و نجات از اطراف بسته دید و از پیش سیلاب بلا
دغا بهم پیوسته دست در دامن تضرع آسمان زده بسر بزرگ خود با خانه و حشم رگرده بپیش حضرت صاحبقران رفت و مقدم اعتذار داد و عالم و جز
متابعت و مبایعت چاره نمیدانم و متعاقب آن دلیر را فرستاده پیغام داد و آفتاب جمال من بجز بر دل رسیده و کوکب اقبال من از خانه غروب شرف بر آمده
و منزل بال اشتغال کرده در حقیقت از تو که سعادت و فیروزی همعنان داری عمیت و جان من بخشی و در راه بیشکشی تا از این سنگ نای محنت و مشقت بیرون آمده
روی بلکه معظم نهاده زیارت بیت الله کنای از راه از جرایم و آثام زمان با عتذار و استغفار گشایم مراحم خسروانه ملتمس او را بسند قبول داشته از موقف عنایت و مرحمت
فرمان نافذ گشت و هیچ آفریده مزاحم و متعرض نشد تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود از امیر حسین کس فرستاده و فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه تمهید و گواهان
بعهد و پیمان در میان آرد و قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید و تعرض بمن ننماید حضرت صاحبقران که در عهد و وفا و صدق و صفا بلکه در جمیع صفات
نفس نامی آمد سلاحین زنان و خواتین دوران بود بر انجمله پیمان بست و قرار بر آن یافت و روز دیگر بسلامت بیرون آمده هر جا که خواهد برود و امیر حسین بخودی انگیخته
ع با عهد مرا چو خویش پندارد ؛ بر انتخاب عجب هنجه و چون زنانه بس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از کمال دهشت و حیرت
نمیدانست و یکی میرود و یکی بالتفات قدم بهر طرف می نهاد تا بشهر رفته اقامت و قرار یافت صبح شد نوکران را از خود بهم نه جدا گشت خایف و گریزان بر بالای منارهای
مسجد جمعهٔ شهر و بیران در آن شب تعرض لشکریان تاتار و زدن تخریب عمارات سالم مانده بود و دست حوادث لام منهی بگریبان آن نرسیده و در آن شب
از مرگ حذر کردن دور دانیست ؛ روزی در قفس باشد روزی در قفس نیست ؛ و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسپی گم کرده بود و هر چند بجستجو میرفت

روزی ناگاه بر خاطرش گذشت که بر آن منارهٔ بالا رود و نظر باطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سیاهی ممکن بچشمش در آید یا صهیل اسب بگوشش رسد

بیت هشتم بدیشت که از خدا بکشد ؛ از غمخوار آید بگوش صاحب ارچه اثر است ؛ و ضرورت اسب منفور چون بر آن منار برآمد امیر حسین بدوید و بشتاب و شتاب

در ایام رفاهیت با لکه حضرت بیک لک گندم بریان بهیچ مبارزه چلوان نمیداد و در آن حال از بیم جان مشتی مرارید غلطان بدانشخص داده در کمال سرعت خویش را بعضی

معهود و بلوا عهد خوب او را امیدوار گردانید و بهمزد امیر حسین را بشوکت و بیان عظیم مطمئن خاطر گردانید فرود آمد بدرگاه صاحبقران رفت صورت واقعه مشاهده معروض

داشت شاه و سپاه بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سوار بجانب منار شتافتند امیر حسین چون دید سپاه انبوه باشتیاق دیدار عزیزش متوجه اند از آن بالا پرواز

در پرواز دیدار مسجد در خزید و چون صاحب اجلی گریبانش گرفته بود مقدار از دامن جامه اش در بیرون مانده بود مردم بالای منار رفته خرقه اش را بیافتند و از آنجانب

مراجعت کرده پا بکشاف دیدار بردند و از شکافش خدنجه در بیرون کشیده و دست بسته بحضرت صاحبقران بردند بیت کسی که کردن از اسب کشیده گردنش

باستان تو اکنون کشد کشان آورد ؛ و حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت صافی سریرت بخاطر از مقتضای عهد تجاوز نموده هیچگونه تعرضی باو نداشت و روی

با امرا کرد و فرمود امیر از کیش خون او در گذشته ام و جفای او را کان لم یکن انگاشته و چون او را از مجلس بیرون آوردند بخیر و خشونت اضطراب آغاز نهاده

معروض حضرت صاحبقران گردانید امیر حسین بر دوام کمتر اداشته او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف بقصاص رسانم آنحضرت بخیر و دلتنگی داده فرموده که تو از

این دعوی بگذر و رعایت خاطر خون بر دوزگار را در خدا بدار رسید و در اثنای این گفتگو حضرت صاحبقران میگوید از ایام گذشته گرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذر آمد

در پای تخت ری دیده تا می گریست و از تلخی زهر فراق بجای تریاک اغا و خواهر امیر حسین را خواهر حرم محترم صاحبقران بعد حزن و الم بر ضمیر اشرف وی استیلا یافته

بگریست امیر بجای بتو از سیک دیر ایام دلف بعد و بسعود زیان مشهور و عوام عارف چون رفت آنحضرت و خلاصی لازم بنی شد شاه گرد داشت امیر حسین پای از این

غرقاب بی صبری نجات نهد همه را از جان باشیت بالجرم بکوشش چشم و ایاد داشت ره با میر مؤبر تحیر و گرد و ایشان انجمنی دیافته و با حضرت از معتبر امیر حسین می شنید

دکار و رابا تمام رسانیده و دو پسر امیر حسین را با خانه برگزیده او بعد از میان برداشتند و دو پسر دیگرش که بجهة بابا رسیده رفتند و در غربت به پدر و برادر

سوختند و لشکر منصور قبضه بهندوان مستولی شد مجموع غزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان از نزد صاحبقران آوردند و آنحضرت سرای بکتاغی

و حضر غزای سلطان و الوس اغا و حضر پاشا سلدوز و اسلام اغای بیت امیر حسین بمت تعظیم داشت بهرام جلایر و داود و دیگر خواتین و قایان و حضران را با امرا

و مقربان و ملازمان نامزد فرمود و چنین عروسی است از هر روز دست در گردن شوهری کند و هر یکی هر شب بر دیگری بنوبت و سکه سعادت هر عشرت در مقامی زنند

و خطبه سلطنت بر جمعه بنامی خوانند ملک للایام نداد لها بین الناس و این قصه عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین خرمای بی موضع

شرف نفاذ یافت مردم از قلعه هندوان بشبیخون رفتند و در آن موضع اغاز غارت کرده متوطن شدند و حصار ندکرد و ایران حصه غنایم فلاخون بر سر لشکریان افتاد

و حضر احتیاج در میان مردم مانند عنقا و کبریت نایاب شد گفتار در جلوس همایون حضرت صاحبقران سعادت و نهضت آنحضرت در آن سال چون سپاه جهة چند نوبت بدیار

ماوراء النهر آمده بعضی ولایت استیلا داشتند بر افلاشه این دو حضرت صاحبقران خواست که ایشان را کوشمالی بسزا دهد و بعد از این چنان محال بدماغ خود راه ندهند

چای حرارت و حدت از صرحوشش فراتر نهند لاجرم جمع سپاه فرمانداده در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه بعزاق شکوه شیب نهضت آمد و چون

از آب جیحون بگذشت مگر داور مکنون مگر خنجر مکاری در میان بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهاده و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن مهم فراغت یافته ضبط
این دادس و تجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بعد لشکر تیمور را نصب فرمود و در ضمان تابنده ملک خراسان بمقرر فرمود و اقبال
خود بعد صحت بعضی و مغاران و صحبت آنحضرت بر کرامت جبر رسید و لشکر تیمور حقوق نعمت فراموش کرده با غلامان کلمه عصیان مبادرت نموده و در این ایام
بهرام جلایر و حضرت صاحبقران در تاشکند واسطه فتنه اهتمام او نسبت غلامان حاضره عتاب فرموده و سرزنش کرده با وی لشکر بعد از خوابی شد و ترا برداشته
خویش محتاج بلم در سلک بندگی سلسله انتظام داشت فرمان واجب الاتباع صادر شد و او با میرعلی بسر و احشای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بلغ کشید
تیمور آزند و ایشان بر حسب فرمان رفته شده و سلک طی کرده چون برابر باغی رسیدند بهرام جلایر تحریک صدمه خود بر تحکی و با حضرت شیخ علی اوت فرمود و آتش جدال مشتعل
و او را بگیرند و بهرام از خوف ایشان آگاهی یافته صورت حادثه با امرا در میان نهاد بر مصلحت وقت آنچه را پنهان داشته و هفت امرا استالت داده عاقبت
رضا شدند و هر سپاه برکنار آب عالیه خود توقف و میان ایشان حایل بعد صف زده با بستان مقاران ایجاد جنگی بهادر و باب تاخیر جنگ و عاقبت فرم سخنی گفت و شیخ علی
بهادر رقم قتلی بر آن کشید و حشای بهادر تا همی بر جبین و بدر لی او نشستند شبها از آب گذشته خود را بر سپاه زد و چند کس را زده خسته کرده حلق آهنوه بگرد او در آمدند
و شیخ علی بهادر بکمک حشای بهادر در عقب او از آب عبور نموده و حمله کرده و او را از آن میان بیرون آورده و این صورت طور نسبت در رای شجاعت و جلادت او فرمود
بنا بر مقتضای فرمان در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمود و بعد از بازگشتن جمعی را از نسبت به بهرام جلایر خبر آمد شنیده بعضی بر سر نسبت بهرام بگوید تا او
بیوسته حضرت صاحبقران گردون توان از مصالحه غلامان استکشاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرد و با حضار عرض کرد گردون مأثر فرمان داد و چون جمع آمدند
بنفس خویش متوجه دشمن گشت در اثنای نصرت آب برادر خشت چون از بیرام و سکی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت فرار بر قرار اختیار کرده در صحرای
فنا متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دیران شمشیر زن نیزه گذار تا موضع مسکر یغاج که تلکش را تلاشی کردند و سپاه منصور غنایم نامحصور
گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم سعادت در آنجا فرود آمد و در اثنای طریق مخلص شقیقی بوسیله یکی از مقربان درگاه معروض رای شهریار گیتی پناه گردانیده
امیر موسی و زنده خشم پسر امیر خضر سیوری با یکدیگر عهد و پیمان بسته اند و چون بموضع قراسمان رسند خاره شده مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند
و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو الملک سمرقندی با خانیان درین باب اتفاق نموده اند و من چگونه میدهم و اگر پیش ملاقی شوم در مجلس بدین گناه بر ایشان
ثابت سازم حضرت صاحبقران سعادت فرمانداد تا جمیع ایشان را در موقف یرغو باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق ارباب خیانت بگناه خود اعتراف نمودند
و چون امیر موسی خال عهد علی را برای خاتم بعد آنحضرت از سر جریده او در گذشت و اسباب خانزاده ابو المعالی بخاندان سوت سبب نجات گشت لاجرم خاص
جریان بنفاذ پیوست و از ممالک محروسه بیرون رفتند و ابو اسحق پسر امیر خضر سیوری بدلسطه آنکه خلاصه آنکه در جرایم لطف امیر سیف الدین بعد شفاعت آن از آن در حلقه خلاص
یافت و حضرت منقبت عالی منزلت درباره شیخ ابو الملک سمرقندی فرمود و چون همای ملکه بعنایت کرم است و ایشان در کمال برحمت و تنعم اند باید که رجوع کردند
تا اهتمام ایشان را روی نماید و زنده خشم را بر حسب فرمان واجب الاذعان در مجلسی در روی بیرون آمدن نزاع بلا گشت ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب یزغان و اختصاص
یافتن زنده خشم بعوارض سلطانی و چون امیر صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از ضبط و نسق اوس جغتای باز پرداخت علقه نوعی را بر سر لشکر زد حسین صوفه و اما خداوند زرم دستار

پیغام داده کات وحقوق متعلق بایلیس جشمی در رود توجه نیست و از انوا بیتال گرفته و اغرصه را تصرف نموده و ضعیفه انکه اکنون دست تطاول از ان مملکت کوتاه کنی تا خاطر شکاری
ما ضبط نایند و بنا محبت و صحبت در میان ما استوار باند علقه تواچی مجلس حسین صوفی رسید پیغام بگذارد و خدمتش چون بوفور مال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب گفت
ارض ایلات بیشتر گرفته ام بیشتر از من قبول کرفت علقه تواچی باز گشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بسمع اشرف اعلی رسید با خاطر صافی حضرت
صاحبقرانی از انجهت در شب متغیر و متاثر گشته خدمت در بالشکر و ایت متوجه انشور کرد و مولانا جلال الدین لکشی در مجلس علم و زیور علی آراسته بود نظر بر صلاح حال
خاص و ملاد از خشه از انحضرت التماس نمود در چنین ان توقف فرماید و او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدر رسیده و نصایح بسیار ایشان مولانا مبدا فرمود و خدمتش
به انجانب توجه نمود و چون بمقصد رسیده وظایف پند و نصیحت چنانچه رسم و عادت علماء دین و مکلف کردار باشد بتقدیم رسانید و در اطفای نایره شر سعی بلیغ
نمود تا خون و مال مسلمانان در عرصه تلف نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و نایب دوران نگردد حسین صوفی از کمال تعجب بسخن انجناب التفات
نمود و باینمعنی انکار کرده و در معنا آن عالم بانا را بیقید و محبوس کرد انیدند و چون انخبر بسمع علیه رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه
لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع قبی قبی نزد اصلاول فرمود و در انمجلس حاجی وزیر فرستاده ملک غیاث الدین پسر ملک معز الدین
حسین کرت را بعد از پدر بمقصدی حکومت هرات و توابع گشته بعد باشکشهای عظیم القدر با دو دی همایون پیوست و اخلاص و یکجهتی ملک بعرض رسانید و بانعامات لایق
خردمندانه اختصاص یافت و انحضرت بملاکات کرانمایه مصحوب او حشمت حضرت انصراف ارزانی داشت و امیر علی کورا بحکومت قندز و بغلان فرستاده امیر سیف الدین
را در سمرقند بوارد و نگاه داشت و خود با سپاهی از حصار بیرون در حرکت آمده و از بخارا گذشته بکنار آب جیحون بموضع سیاب رسیده معسکر سپاه منصور سپاهی قلب دل
دشمن دیده و بیدغه غرغه پیش رفته حمله بر دند و اکثر ایشان را اسیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح نامه را در در بیداء توجه روی نمود از مبارک اوزبک فرمودن
حضرت صاحبقرانی و انشد و چون طاهر خوش مضرب خیام سپاه بهرام اشتقام گشت پیرام ایشان و شیخ مؤید خشکنان حسین صوفی باتفاق قاضی انجا در دریا
بسته راه عناد و یاغی گشاده و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار افروختند و سپاه نصرت شعار بقدم جرات پیش رفته دست توانائی از آستین قدرت بیرون آورده
و حضرت صاحبقران فرمود تا بهزم و خاشاک خندق بنیاد شد و بنفس همایون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوچه ملک بفصیل بالا رود و در استیلای هم سعی نمایند
در انخندق در آمدن بر خاک ریز استعلا نماید و خواری اسب در آن امر ماموره پا توقف و تعلل از خندق گذشته روی بفصیل آورد و بمشیر و تا بخواجه نیز قدم بر قدم او نهادند و لشکریان
چون صورت حال بر منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و نخست شیخ علا بهادر بالای فصیل برآمد و بمشیر دست در پای او زد تا وی نیز برآید هر دو پیشکار شدند
و بار دیگر شیخ علا بهادر بفصیل برآمد و از انجانب شخصی نیزه حواله او کرد و او بسر نیزه قوت نیزه خصم را شکسته سعی بروی زد و سپاه قیامت نیز از اطراف و جوانب
بقلعه ریخته دست بغارت و اسیر برآوردند و روز دیگر مزاحم خندق شده باطلاق ایران فرمان داده از انجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ
یافت و کوچه ملک را جهت تعمیری در کنار خندق کرده چوب بسیار زدند و بردی خربسته بسر فشرده و نشاندند و غیاث الدین ترخان از نژاد قتلق و چنگیز خان
او را ترخان کرده چنانچه در مجلد خامس گذشت و خواجه یوسف الدین امیر اطاتیو با دیگر دلاوران بر حسب فرمان از پیش روان شدند و بر لب آب کرکان بمخالفان و بر سر
مغلان قوم حرارت پیش نهاده تا انجا آمده بعد از رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشته مغلی خدمه و کلکای را اسیر و پیش سپاه دشمن بعضی حرکت آمده بود چون

عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت اثار آنجماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک در ورطهٔ هلاک انداختند و حضرت صاحبقران که ملک سپاه
جلادت شعار را فرمان داده تا باطراف و جوانب خوارزم رفته و شعلهٔ قهر افروخته آتش در آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت قاهر مشاهده کرده
بدیدهٔ یقین دید و راه مانوان تاب بشریان ندارد و از مقدمه در آمده در آن هنگام هیچ چاره سعی نمود عاقبت صلاح در آن دید که در استرضای خاطر آفتاب اشراق
خسرو آفاق کوشیده پناهگاه و حقوق را بتصرف عاشقان دیدن اعلی باز گذارد و با مضمون این غزلیت ایچان چرب زبان با پیلاکات لایق و مشوقات مناسب
ببارگاه فلک اشتباه فرستاده و مقارن این حال امیر تکبیر در حقه و حسد ملازمان صاحبقران را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد و در بر عهد و پیمان ایشان
کورکان اعتماد نمای و در صلح و آشتی هیچ شای و پاسخ مشی از شهر بیرون آی و لشکر بسر مشد بتاخت و غارت رفته اند و ناگاه چنان بجوه و غمه داد و حرص از راه
مصاف با توامان خویش بلشکر خوارزم خدم سوی و امیر حسین صوفی بمعاضدت تکبیر و خشلاق مستظهر شده با سعادت و پیاده بسیار از شهر بیرون آمد و بر لب آب قدان
در دو فرسنگی شهر در صف رایت جلال و قتال برافراخت و لشکر که زده و شعاره کوفته بورن ارخت و حضرت صاحبقران که در آن تاریخ با مقدار لشکریان در
ارض باقی مانده بعضی مکاره بیمنه و میسره ارات دیر غود و نفیر کشیده در حرکت آمد و بکنار آب قدان و میان هر دو کرده حایل و فاصل بود رسیده و صف زده استاد و
کس از بندگان خاص تخت اسبان در آب آنسو گذشتند و لشکر باغی نیز حمله آورده جنگ آغاز شد و بعد از زمان شیخ قلی بهادر با پنج نوکر از آب گذشته بجانب جنگ
شیخ زاده در برابر او بعزم متوجه گشت و بیک حمله او را گریزانید و همچنین امیر موبد و اقتمور و خشای بهادر از آب عبور نموده و در حین گذشتن از زدو اچلی بهادر در آب
فرو رفته چند نیزه آب از سر او گذشت مصرع چو یکی نیزه چو صد چون بگذرش آب از سر و حضرت صاحبقران خدمت در آب آمد از زد و شیخ محمد مالک شد
و خود تا نیزه بر مرکب زده از آب شناکنان سلامت بگذشت و در آن مصاف کارزاری کرده بر دشمنان کار دراز گشت و آن روز از مبدء ساعت تا قریب غاز دیگر آسیای نبرد بجولان عنان
عصر گردان بعود و سرهای پرادان در میان میدان چون گوی سر گردان و آخر الامر بزودی حالت قاهره مبارزان سپاه ظفر پناه بر خدار زمان غالب آمده گروهی انبوه
از مخالفان اسیر و دستگیر گردیدند و حسین صوفی با معدودی چند گریخته بحصار در آمدند و لشکر فیروزی اثر بر آن شهر فرود گرفتند و جمعی از آن جنگ رفته بودند مقتضی الوطر بازگشته
بملک بالون پیوستند و حسین صوفی قرین حزن و اسف گشته از آن جا بشهر در آمد و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی
بجای او نشست و چون از امیر یوسف صوفی تا انقیاد جریمه صادر نشده بود و سبب آنکه دست تصرف در دارش متابعت زد و از مصالحه سخن گفته بحضرت رسالت تمسک او را
داشته و برادرزاده یوسف صوفی را که اتاق صوفی برادرش از بیرون بیک دهر خان او را گذاشت جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی از جان و دل بآن پیوند
راضی شده نقیب ممنوع و بعد از تهیه اسباب لایق انجمله نشین تمتع عصمت را هرگاه حکم شود بارگاه گیتی آشتاه روان کردند و بلاج و غنایم بجهت و داد تبدیل یافته
شهر با کورکشتان عنان عزیمت مستقر شریف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از و صدور مقصد عزم و خبث تکبیر و خشلاق ظاهر شد و بر لمع و اجب الاتباع نواب
یافت و او را در مقام بر خوبا زداشتند و بعد از تحقیق و تفتیش امرا و نوبنیان بارسیک بین اچلی فرستادند و از پیش حسین صوفی و تحریص ممنوع خدمتش را بجاریه
و حی صحبه صاحبقرانی بثبوت پیوست و چند کار دیگر در بدان اقدام نموده بعزیز روشن گشت لاجرم سیورغتمش خان را در آنجا کرده بود فرستادند تا نوکران امیر حسین تفحص
ولی نعمت خویش دست تصرف ملاحت تیش بدار شهرستان کوتاه کردند بیت دیدم چند بار بیدی نکو فرجام آنکه قصد باین خاندان کند ذکر در توجه حضرت صاحبقران

بجانب

بجانب خوارزم وجهة آنجانب تاختن و بیان آنچه واقع شد

بعد از گرفتن کیخسرو شاه پسر سلطان محمد ابو اسحق پسر خضر تیموری و مقتول شدن بخاری از موکب طوبان تخلف نموده
بخوارزم رفتند و حریف مجلس تصوف شده خاطرش را از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و از نقض عهد و پیمان در
تذبذب و مردد و مرای محظور و محسوب اقدام نموده لشکر فرستاده تا کاتر را غارت و تاراج کردند و چون بر توا خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمایه
با حضار عساکر گردون مآثر فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاه جرار بر درگاه پادشاه عالم پناه مجتمع گشتند و گروهی انبوه روی همت باستقامت صوب خوارزم
آورده روان شدند و چون خبر نهضت از توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافت از کرده پشیمان شده زبان باعتذار و استغفار گشادند و طایفه از اکابر و اعیان
با مکتوبات و مشوقات بدرگاه گیتی پناه فرستاده تقبل نمود و عهد عیب و ستر عفو را بر حسب فرمان و شرط کرده بعود و اوامر نمود و حضرت صاحبقران مستوده خصال
بر قبح پوزش یوسف صفت اقبال نموده رقم عفو بر صحیفه عزیمت او کشیده از آنجا در رسیده بعبا بازگشت و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال بترتیب
اسباب جلوه پایمال داد و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه عروس غنچه نقاب از رخ برداشته بهلیب نغمه سرا جلوه گری آغاز فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
و امیر یادگار برلاس و امیر داود و ایجانبو جهة آوردن مهد عظمی بخوارزم روانه شدند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحف عالی همت بجانب مقصد شتافتند و بخوارزم رسیده
با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده بتبرکات گذرانیدند و حضرتش مقدم امرا را بمراسم اعزاز و اکرام ملاقی منعم از ضایف تعظیم و احترام مکلف فرمود و آنگاه حضرت معلی
خاندان زاده با تحفی در خور و مجلسه بنجخر بعد از آنکه امرا را طوی داده با ایشان بسر داشته عاشق بیعت بجای آورده ایشان را روانه سمرقند کرد و امیر و فرستادگان قاچیر برابر
سپس تحفی باتصال انجر بهادر سیر را عاد فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقران شد فرمود تا فریقان خواتین و عروس پسر قندرخان
بعد از آن بر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالیمقدار و قوینیان رفیع مقدار راه استقبال پیش گرفتند و سادات و قضاة و علما و فضلا و ارباب دولت
و قوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بحسب فرمان شتافتند و در آن سطح سمرقند را بانواع تکلفات عزیز و تجملات بدیع غریب بموجب حکم آیین بسته و خانه
را بگشت و زینتی و از بدو آنجا عالم تا لزوم دیده عروس عرب و تجملات بدیع غریب بموجب رضا و ترتیب بآن ندیده بموجب سمرقند در آوردند و در مجلس خاص با مین
شرع مطهر در سلک خواجه سعود و زان اقتباس سعادت مینمودند با شاهزاده عالیمقدار منظور نظر عنایت ملک قدیر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیده و چندان
جواهر و لآلی و درم و دینار و عنبر و مشک از فرشار کردند که تعداد آن از حیز وقت ناظر بیرون بود و طوبهای با عظمت و برجهای با سر و در هیبت از اهدای
گردش سپهر بنیاد نام نامه حتی از آن لایم نگشته بعد ترتیب دادند و آن در روح سلطنت و دری برج حشمت و ابهت را در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزاده عالیمقدار
اختصاص دادند **ذکر توجه حضرت صاحبقران کردون اقتدار بقطع و استیصال لشکر جغتا نوبت سیم** در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه حضرت
صاحبقران گردون شکوه با سپاهی انبوه عزم خوارزمستان کرد و چون برباط قطوان رسید و نزول فرمود باران و برف متواتر گشته سرما بمرتبه انجامید و حرارت
غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاد بمقتضای البرد تفتیق یوضع سوسته مردم سپاه مردند و چهارپایان فراوان عرصه تلف گشت و مزاج پادشاه
شرمی حال با تمام سپاه حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرمود و ماه در سمرقند گذرانید تا هوا باعتدال مایل گشت و در غره شوال بازلشکر بالغ آورده
بطرف جغتا نهضت نمود و شیخ محمد پسر پیاق سلدوز و عاهی شاه بن بهرام جلایر و بعد از فوت پدرش ضبط و نسق ایل جلایر بر حسب فرمان واجب الاذعان

متعلق باوشد بعد در رکاب شاهزاده جهانگیر بسم مغلای روان شدند و چون ایشان از بیرون گذشته بموضع جاردن نزول کردند خبر گریزان شخصی را از قوم جته گرفته
نزد شاهزاده و امرا آوردند از چنین حکمت قرالدین بزرگ غلان بعسکر ها جمع آورده در موضع کوکه بر نشسته و چشم براه حاجی بیک دارد و امرا آنشخص را پیش
حضرت صاحبقرانی فرستادند تا صورت حال باز نموده آنحضرت سرعتی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرده بتعجیل تمام متوجه قرالدین گردانند ایشان بموجب فرموده روی
بتعجیل نهادند و قرالدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آنجناب از حد بشکست و قوت خویش بیرون دیده برکه غوریان در موضع حصین بجهت پناه
جست و آن صدوره در غایت مغاکی و سر رود عظیم در آنجا جاری قرالدین با اتباع خویش از دوره گذشته از دره سیم فرود آمد و راه آمد و شد استعداد جست و شاهزاده
عالیمقدار با امرای بسیار و لشکر جته از متعاقب شاه جته رسیده بعد و برابر ایشان صف کشیده شبیه آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع
خویش نزول فرمودند و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در هم شکستن جای گرفته بعد شبیخون هم روی بگریز آوردند در وقتی در جهات ظلمت از پیش ابصار
مرتفع گشت مغلای لشکر منصور قرالدین را تعاقب کردند و جمعی کثیر از گریختگان را بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خویش گردانید
حضرت صاحبقرانی بطبع بهجت افزا بقیه سپاه بانجا رسیده فرمان داد در امیر حسین و روح قراها در اعقاب دشمنان بر نشیب آب بلوه روان شدند و امیر حسین
در بعضی از رودخانها غریق بحر فنا گشته سفینه حیات را بطفا یافت و سپاه ظفر پناه رسیده چهارپایان و اموال بیشمار گرفتند و بعضی از قبایل و مرارهای
مغلی در سر بر ایلا برآورده بر جنب و منعه متوجه جانب سمرقند شدند و شهریاران آفاق بقصد قمع مفسدان جته تا پای طاق رفتند و از آنجا قره العین بعیش
امیرزاده جهانگیر بازگشت حضرت صاحبقرانی صاحب سند پیر با سپاه جلادت آیین در پی قرالدین روان شد و هزارهای جته گروهی در موضع روح فرمان
متوطن بودند از خبر لشکر منصور پایمال حوادث و نوایب گشته اسقه و اموال ایشان بیاد فنا و غارت رفت و خبر قرالدین در دهکده تحصن شد سمع امیرزاده جهانگیر
رسید از عقب او شتافت و قرالدین با ضراره از آبی و الاس خود جدا بموضع دوردت رفت و شاهزاده مواضع و منازل او را تا حشمه دونیان آغاز نمود امیر
شمس الدین و دختر شش دانگ را غارت آورده خبر بحضرت صاحبقرانی فرستاد آنحضرت بعد از استماع آنخبر بشارت روح افزا از موضعی در آنجا چند روز توقف کرده بعد
کوچ فرموده بجای قراسلق برآمد و امیرزاده جهانگیر سلم و غالم مرخصت نموده در آنجا بشرف ملازمت و سعادت بوس استعلا یافت و آنچه از مغولستان برات او شاهزاده
بعد از صحت قاطق پیش کش کرد دانگ را غارت انتظار کیفیت اثر رسیده علاوه آنخرمات پسندیده کرد و نیز در ولایت عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع ساتت
باشی رسید و از آنجا بصحرای ارزنا ری بعش نمود صاحبقرانی در اثنای چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و مبارکشاه کرت امیر هزاره آن دیار بعد از زود و تخلف
قدیم حضرت صاحبقرانی سپهر رفعت را طرحها متکلف ترتیب داد و خرمات شایسته مقدم رسیده در آنمنزل فرخنده سمات صاحبقرانی پسندیده صفات بمقتضای سنت حضرت
نبوی علیه افضل الصلوات عمل نموده دلشاد آغا را انیس و جلیس خود کرده نیز دلش را از زنبر غم رهانیده و چون از مراسم جشن و لهو و لعب و سرور باز پرداخته از اربه
بازی کوچ کرد از آبی بان گذشته از آذر کند فرود آمد و در آنموضع عهد عیاد قتلق ترکان آغا با خواتین امرا و اعیان مملکت از سمرقند بر سم استقبال متوجه گشتند
بشرف بساط بوس فایز گشته و مراسم تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش کردند و از خطری و عشرت فارغ شده روی بگلبند نهادند و دعای عمر شاه و جلد بر حکم آنجا
حضرت صاحبقرانی در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب ضیافت قیام نموده در آنوقت آنحضرت لشکر بر سر قرالدین پیر و شیخ محمد پسران دعای عمر شاه برکش

ولایت با یکدیگر عهد و پیمان بستند بعد از آن بعد از سعادت مشرکو و غیری از شیند و چون آنحضرت در ضمن حفظ و عنایت ملک منان بخجند رسید آنجا عهد
تازه کردند قرار بر آن دادند که بوقت چون گوشت خورده شود و شیره پیش آنحضرت نهند پای جرأت پیش نهاده دست بروی نمایند و صاحبقران هر لیت بیاد دوی گوشت
کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تا بکرد و غرور در قفا بیش و شاهی ارباب نفاق مرس نمود و پیش از شیره مهمانان از مجلس برخاست و بر فرار نهاد بادوی
همایون مراجعت فرمود و دشمن پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکر یاز از رخصت با نصراف ارزانی داشت و خود بنفس اشرف متوجه انجیر خسرو شد و در
هر منزلی فرشی و دقت در آن بقعه شریفه بشهرت دکاه مرا نیکو بر آنجا و دعا حضرت شاه در آن مستان بغرب طوس فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن
بدی فاسد و اندیشه فاسد را که کرده بودند بوسیله غیری معرض رسانیدند و بر تجدید پیمان و سوگند اقدام نموده حکم آنکه آنحضرت از حضرت صاحبقران بنا بر مقتضی زمان
آنحق را نشنیده انگاشت و دعا حضرت شاه را بعنایت بیش تا نه منظور کرد اینه با خفای از آزار و صحبت در نمود و چون مستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه گوشت
توجه چنان بهرام صولت را بر اطراف و اکناف ولایت فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و کرنش آفاق بر درگاه پادشاه باتفاق
جمع آمدند از موقف جلال بکرمش شیخ محمد چنان مسلد و حکم صادر شد و در دار مقام بر غرباز داشت شد و کاهش و کناهش بوضوح پیوست و قهرمان قهرمانش
را برادر هر ملک مسلد و زیر تا بخون هر ملک را بر تیغ بیداد دوی کشته شد بعد بقصاص رسید و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب ب ذکر
لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیم بطرف خوارزم و از راه مرحب مسلوب آن حضرت محترم مستشیر ن ملاعب شعار و مورخان فصاحت دار صادقت
و موقف حضرت صاحبقرانی کامکار بدان صوب با آن همه محبت و صورت سوپند اور بالیف صوفی و اهتمام بنفوذ آنحضرت در شان شوین بیک خانداده برادر زاده
والی خوارزم بعد مانع وجهی در مضافات خویش بیان کرده اند متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کامکار بدان صوب با آن همه محبت و صداقت و رغبت
آنحضرت در امر مواصلت نشده بر مدعیان لغات و دقایق فن تاریخ دانش پوشیده نماند راقم حروف بعد از تفاوت خاطر اشرف اعلی نسبت بالیف صوفی نشده
بعد طریق مورخان سابق مسلوک داشته و اگر ایشان را بر عزم ایراد وجه خصومت همین معنی باعث بعد بالیتی و باطلی را نزد بان کشت دزدی باجمله در اثنای حصار
سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده افبوقاها در راه در سمرقند بدار و غلی کمر داشت و امیر ربوقا و عادل شاه جلایر و چنانی
بهادر و داطی لوقا و دیگر امرا با سی هزار سوار بجانب جنگ روان کرد تا در دفع شر قرا ترین و کرش او سعی بلیغ نمایند در آنوقت پناه در ضمن تاثیر حضرت آلی
بجانب دیار خوارزم بر افراخت و چون موضع سیر از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهانگشای عطر می گشت مسموع علیه رسید در ترکن از ولات و از آنجا
آب با مردم خود متوجه اردوی صاحبقران جهانگشای بعد طریق ناصوب حسب المنعه و دهم بیچاگان بخود راه داده خود بجانب بیرت صاحبقرانی کرزان روی آورد
آنحضرت پولاد را با جماعتی آهن پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و نانا نیاسوده در قلعه فارابیاب رسیدند و ترکن برادرش ترش و دو چی از
سلاح در باشان بعد بر کنار آب دست بر تیر و کمان برده بجنگ و جدال اشتغال نمودند و قبیت شمت کفران نعمت بروزگار انجامیده و اصحاب کشته رای بگریز نهاده و لشکر
ظفر قرین تعاقب پی باغی کرده پولاد شهاب ترکن رسیده و آب ترکن در آن زمان از کشت فارغ باز مانده بعد و مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شد و همچه بیرات
پولاد در اینجا حاضر و پیش از آنکه پولاد و هر دو تیر دیگر بجانب او افکند چنانچه از خواد بگذشت لیکن اسپی با او رسید و پولاد نیز پیاده کشته از دوی تیر فرو رفت

بهادر هر دو را در یکدیگر در آویختند و بقهر حرارت هر دو پولاد ترکش را بر زمین زد و بخنجر سر او را از بدن جدا کرده باز گشت و آن سر بدار زیر تیر عرش رسید و قصه تمش را آن
نداده شر او را از سر حق باز کرد و سر آن هر دو کرد ترکش را بپایه سریر سلطنت مصیر آورده و در این اثنا سر راوقا و عاصی شاه در حضرت صاحبقران الیغ را با گروهی
از بنوه بطلب قمر الدین فرستاده بعد عرصه دو ماه خالی یافته و خبث عقیده بظهور آورده چتای بهادر را طی بوقا برانگیختند و بعضی دارو غه اندکان حق نعمت بر حاق
نسیان نهاده در عناد و شقاق با امرای بد اعتقاد اتفاق نموده عاصیان بدر سمرقند بی صبره مشغول شدند و امیر اقبوقا حاکم شهر بعد سرعی با اردوی همایون فرستاده
صورت حال را معروض داشت و حضرت صاحبقرانی دفع دشمن خانگی اهم و اولی داشته بر فور باز گشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش رسم مغلای رودان حشت
با قلب لشکر از عقب در حرکت آمد و شاهزاده عالمیان در موکب میمنه با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ بیاراست و بعد از مشاورت تیر و ضرب نیزه و شمشیر شیر بیشه
شجاعت امیرزاده جهانگیر بتائید نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدای دولت روز افزون عنان از معرکه برتافتند و بدشت قبچاق رفته پناه بارس خان بردند و چندگاه
سر راوقا و عاصی شاه ملازمت درگاه او مینمودند و حقد الله مرعق شرارت ایشان در حرکت آمده در زمانه خان به سلاق رفته بعد مدتی دراکون کردند و شمع پادشاهی را
بنیام پالاز می بردند آوردند و با نیت خان جنگ در پیوسته او را کشتند و از آنجا که نخبه بقمر الدین ملحق شدند و او را بر سلوک طریق عبادت و عوایف دلالت کردند ذکر توجه
قمر الدین و ارعوای بعضی مردم او توجه حضرت صاحبقران بخیه نوبت چهارم بتادیب یزداق چون سر راوقا و عاصی شاه بقمر الدین پیوستند آتش حقد و حسد قدیم او را
در باطن داشت بباد فتنه و اغوا برافروختند بمقتضای مصرع گل نم دیده را آب تمام است ٭ قمر الدین با لشکری آراسته بولایت اندکان در آمده و هزاره بداق
از امیرزاده عمر شیخ بهادر در آن ولایت بر توالفات بر ضبط الولایت امر آخشه بعد و گردان شد بقمر الدین ملحق گشت و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقاتله نمانده پناه بکوه
برد و شخصی را بتجسس فرستاده صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانید و فرستاده تقریر کرد و یاغی با گروه انبوه رسید و از مغلوبی در ولایت اندکان اثر
نگذاشت آنحضرت بعد از هر روز بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود هر یک از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید در اسب رسن زنند و قمر الدین چون از توجه
صاحبقرانی آگاه یافت پای ثباتش متزلزل شد مرحله بمرحله بموضع روباشی رسید اعرق را با قصای مغولستان روان کرد و خود با چهار هزار سوار در کمین گاه
غدر بایستاد و حضرت صاحبقران از این امر بخبر اگر لشکر بر تعاقب دشمن فرستاده و از پیشتر ان پیشتر نیز زیاده از پنجهزار مرد ملازم رکاب فلک سای نماند و در این حال
میان شیخ علی بهادر و حشای بهادر سخنی واقع شد ایشان نیز از عقب یاغی تاختند و دیگران هم با آن هر پهلوان موافقت نمودند چنانچه چهار صد کس با در سعی
اختلاف الرواتبین با آنحضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیرزن نیزه گزار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بدر آورده متوجه یاغی
اسلام شد و رایت تهجم برافراخته حمله کرد و حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت روزگار استوار داشته مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داده و حق پادشاهی قوی داشت و فتح و نصرت از بخشش ملک منان است از کثرت عدد
و انصار نیست سعادت بخشش داور است ٭ نه در جنگ با زوی زور آور است ٭ و فرمود اگر از کی سستی پیش آید هم بجای رسد بزحمت صاحبقرانی شعر
و از آن سوی بعد بیت ملحق این در و سوی میدان نهاد ٭ در آن معرکه داد مردی بداد ٭ و چون شهریار بنفس نفیس خویش متوجه مقصدی نزم شد بهادران
نامور مانند بحر خضر و بشان و عروست ان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و حمله صف شکن ایشان را متفرق ساختند و قمر الدین با آن همه شجاعت و سپاه گری

از شست لشکر از پیش اتوک انفرادی کردن و گریزان شدند و امرا و بهادران که بچون دفعه بعد فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمن راندند و قوم چند را دیده
الوس را اسیر کرده بودند بقهور و قوت بازو باز ستاندند و بطرف آذرکند رفتن فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و حشی بهادر بغیر معهود و رای هیئت لشکر روی توجه
بجانب کاشغر آوردند حکام ایالت گرانشته لوکخشید و حرمهای ایشان بسمرقند رسیده اهالی آنجا را باندکان کوچانیدند و قمرالدین لشکرها جمع کرده در
حکم بقاج با نفاق سر بوقادی حاضر شده جلایر رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی متیقن در هزیمت
اهل عناد و شقاق ارواح قرابهادر در کمین کمین را تعاقب نموده و شهاب الدین رسیده و نوکران قمرالدین متفرق شده خدمتش نیز در آن بیابان بجان بعوض
ارواح قرابهادر با انکه چند زخم بر اعضا داشت مجدانه چه در پنجه قمرالدین و تیر پنجه اسپ و تیر عرین بود آرد و قمرالدین تیری از شصت قدرت کشت و داده بر اسب ارواح
بهادر زد اسب افتاد و خدمتش بسر در کشید باشی و قدم در راه نهاد و از عقب او باز نمیگشت قمرالدین بر کمال بهادری و آفرین کرده و هفت و ظیفه حلال نمکی بجای
آوردی اکنون از من همین قدر راضی باش جا ز کرد و اگر نه ضرب دست و زخم شست من همین دیتری دیگری اندخت چنان بر سنگ خارا زد و قرب یکوجب در آن
سنگ نشست و ارواح قرابهادر زبان تحسین قمرالدین کشاده پیاده و مجروح باز گشت و سر بوقادی حاضر شد و بجانب دیگر که پنجه فولاد و فرانجا بر عقب ایشان شتافتند
و بعد از ملاقات جنگ بسیار جامع شده دست فولاد زخم تیری از حرکت باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهادند که از جنگ ایشان خلاص شدند و فولاد بعد از
چند روز بهمان زخم در گذشت **ذکر عزیمت کوکب اقبال امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر گردون سریر** حضرت صاحبقران قره العین
خود را امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن پیش مظفر و منصور مراجعت فرموده در اثنای طریق شیخ زاده
الدین قطع راه دیده معنی مشهد مقصود بقدم ادب نزد آنجناب بزبان نیاز گفت الشیخ شفای سرم از صدای غزو غلا و جواه شیخ در جلب همین قدر شیخ بغرض
که با خدا باش و چون از جناب در آمد داشت و کار دیگر است در دشتها نا دیده مصلحت و هوای آشیان مملکت جناح سعادت از عنایت پرشان فی خاطر خواص
خویش بتعلق دارد سنگ کوکب تعجیل فرستاد تا خبری بتحقیق بیارد و بعد از رفتن او بار دیگر آن فرزند از جهت جناب آشفته دید و ملال خاطر او در نشر در مطرح اشعه انوار
الهامات الهی بود زیاده شد با خواص و مقربان خطاب کرد در تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما خبری از وی دارید پنهان مدارید
مجموع ایشان زانو زده موکند اعظم بزبان آوردند که ما را بر حال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست پیش از اصحاب حضرت صاحبقران بسمرقند واقعه ناگزیر امیرزاده
جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بجانب آن بلده فرخ بنا نزدیک رسید عامه شهر سر بر هنه کرده و پلاس و نمدهای سیاه در گردن افکنده بغرض
نان و سویق کنان با دیده پر خون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از شنیدن آن حال بغایت متاثر و آزرده خاطر گشت لاجرم چون از صغیر و کبیر
اینمعنی روشن بود و درین جهان گذران هیچکس را از کمان و مهمان بقا و خلود محل نیست لاجرم شیوه تحمل و شیمه اصطبار شعار خود ساخته و طریق اضطرار و تنزل بسر بابی
بکلمه لا اله الا الله راجعون بکشت و چند روز بیاپا جهت روح پر فتوح او الوان صوم و اصناف آش بفقرا داد لیکن داد اصمات و صدقات بارباب احتیاج
و اصحاب استحقاق رسید و نعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر سبز نقش کردند و در آن خاک عنبر سرشت مدفون گشت زمان حیات شاهزاده حسین صوفی
و سیف صوفی از حکام خوارزم بعهد و دیگر امیرزاده پیر محمد از جهیل روز بعد از فوت شاهزاده مرحوم مغفور متولد و مادر امیرزاده پیر محمد بخت ملک اغا دختر امیر ایل بیسوری

بهبودی شاهزاده مرحوم جهانگیر بحسن صورت و صفای سریرت اتصاف داشت معاون ایشان امیر سیف الدین حضرت نیابت پناه الله صاحب کرده بوجه کلیه متعهد شد
و چندگاه حضرت صاحبقران در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده فعال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون بود و تاسف و تحسر میخورد تا بالسبحانه و تعالی در عوض او
جهانداری ارزانی داشت یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و تسعین و سبعمایه آفتاب طلعت سعادت نشان در برج سلطنت و کامکاری در بدر
خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقران قدوة ملک سلیمان مکان سزاوار تاج و دیهیم منظور نظر عنایت رحمن الرحیم معین السلطنة والدنیا والدین
شاهرخ بهادر از اتفاق سعادت و سپهر حشمت ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار با دین و داد بجمال او مولود عقبت مجموعه پاک اعتقاد روشنایی یافت
و خاطر خطیر پادشاه بر دیدار ناصیه منقبت آن نونهال بوستان سلطنت جهانگیر گرفت و در حین ولادت او مهدی خجسته مقدم برج قوس و بعد اکبر منوبت
برائی شرف مطلق بود و سعد اکبر یعنی مشتری در صاحب طالع و آنحضرت دیازدهم در خانه مقاصد و دلالت با سعد اصغر دست در آغوش کرده متضمن آنکه
جمیع مقاصد و مرامات را باسهل وجهی ملکی گردانند و همچنین سیر کواکب در محال مناسبت و صحابت لایق قرار گرفته با مرضاتی مقصدی سراری و فرمان روائی حضرت
خلافت پناهی کشورگشائی بر جمیع خلایق شد بعد بتفصیل ولایات هم درین اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله و صلی الله العزیز ذکر بعضی از وقایع
و نهضت و ولایت نصرت آیات بتایید خالق افلاک بجانب خجند بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقران از او فرو غرق و ملال بود و اشتیاق و تشویش
مملکت یمن پرداخت و عقبات شفاعت و درخواست خوانین و امرا روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده با حضار عساکر منصور فرمان داد و درین اثنا بمن مع عشیره
دری پادشاه جلایر در قهستان قراختا بمعهودی چند بصد تعب و نصب روزی شب میرسانند آنحضرت ایلچی بوقا را با پانزده سوار بطلب او نامزد فرمود ایشان بر
حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بآنزار رسیده جمعی از لشکریان را جهة مدد با خود همراه ساختند و دران کوهها بطلب او مشغول
شده خبرش را در حوالی افسوماکه سمت دهنه اصیه طاره دشت قبچاق بران بالا بردند بدست آوردند و شب تاریک خبر و آفاق شد حال عساکر پادشاه معروض
سیغ باسی گشت و ربوقا را بدرگاه خلافت حضرت صاحبقران موقف نموده بعد از رسال جریمه او را از زلال مرحمت و احسان و عفو و امتنان شستند لایزال
اوس قرنیش را بوی ارزانی داشت بیت نوبتدای دور آدم تا بعهد پادشاه ؛ از بزرگان عفو تو دانست از فرزندان گناه ؛ و چون قرالدین برگاه فتنه جوئی
می یافت در تعدی باد ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران بجاه فریدون نشان امیرزاده عمر شیخ بهادر را با امیر اقبوقا و حاجی بهادر و غیر بهادر از
اعیان امرا فرمود تا بر استیصال قرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او دقایق جهد بتقدیم دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل بر چه نامتر و اولکشد و در بیابان قرا
قرا بقرالدین رسیده جنگ در پیوستند و بعز دولت قاهره قرالدین را مقهور و منهزم گردانیدند و این دلاوس او را غارت داده سمرقند باز گشتند
و همت بایشان بانه خسرو و خشم بود با مقدار انکشاکر و با دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر را افراخت و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس و
اقتیمور بهادر را با جمعی از پیش روان ساخت و ایشان مالوغام اسلاکی حشم قرالدین را آنجا یافتند و میان ایشان محاربه عظیم واقع شد قرالدین منهزم شد امرا در او
دیگر بار عرضه امیر عزیمت قابلیج گشته حضرت تا موضع بوجقا از عقب دشمن برفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که توقتمش اغلان از ارتش خان
متوهم شده تا سر فولاد جنگ کرده منهزم گشت و بر هر تقدیر معروض داشتند و رخصت پناه باین درگاه آورده و صحبت او نزد ایشان بود و آنحضرت توقتمش پور اورنک را با سنقتال او

فرستاد و تا آن نهال چمن خلافت را بآب و خوبعادات و اقبال مراحمت نموده در سمرقند نزول فرمود کتاب در آمدن توقتمش اغلان بدرگاه لکتی پناه و
فرستادن آنحضرت او را بحکومت انزا و جبراق حضرت صاحبقران دریا نوال چون از ضمان سعادات و اقبال در سمرقند آمد شنید که توقتمش اغلان قریب بشهر
رسید آنحضرت رسم جهان نوازی مرعی داشته برسم استقبال سعادت شد و بالیکدیگر ملاقات فرموده بسمرقند در آمدند و آن نیز بان باهمت اسباب ضیافت
چندان ترتیب داد که شکم نیاز بمیزبان آراسته شد بعد از تقدیم مراسم طوی و سرور حضرت صاحبقران گوید منصور اسعد ما حضور از نسیم وزر و جد هر دو را
انشه و اسباب راحت و آسایش نامداران و شتران بارکش و غلامان پرپوش و خیمه و خرگاه و سراپرده بارگاه با و ملازمانش بخشید و طبل دعا و جنیب و خلعت و
اشتر با مدکوره کرد و نیز توقتمش اغلان را بحکومت انزا و اسغاق فرستاد و چون توقتمش بر سر ولایت لکتی یافت امیر خان قتلق بوقا را با لشکر عظیم و حشم
و هم از تعداد و اعاجز آمد بسر توقتمش اغلان فرستاد و میان هر دو گروه مقاتله فاحش روی نمود با وجود آنکه قتلق بوقا در آن مصاف بزخم تیری نماند توقتمش منهزم
شد بار دیگر روی بدرگاه لکتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب جاه و حشمت توقتمش مرتب داشته او را در کمال حشمت و جاه
باز گردانید و امیر خان مراجعت او را استماع نموده پسر بزرگتر خود توخته صارا با شاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی فزون از اوراق اشجار
بدفع توقتمش نامزد کرد هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و این نوبت نیز شکست بر توقتمش خان افتاد و سپاهش اکثر کشته و بعضی اسیر گشته شد و او از سر
خود گریزان شد روی بحصن بنا و قراچی بهادر او را تعاقب نموده توقتمش بسعی بسیار خود را بکنار آب سیحون رسانید و از آنجا بکشتی جان بدر برد و از آب گذشته
در آب افکند و قراچی نیز بر بازوی او زد و توقتمش بر هنه و مجروح بشنا از آب گذشته در حصن بنا پنهان شد و قراچی چندانکه در آب جست نیافت لاجرم توقتمش باز گشت
و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقران ایدکو برلاس را بجهت استمالت و دلداری توقتمش فرستاد که بعد از امیر ایدکو در آن اوقات توقتمش اغلان را بجهت
استماع پیغام آنحضرت بدرگاه رسانند و از حسن اتفاق در آن شب توقتمش خسته و زار و شب بر زیر خاک و خاشاک افتاده بود و امیر ایدکو بدان حصن رسید آواز
ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید توقتمش بجانب او از آن بدتر نباشد افتاده امیر ایدکو بر سر بالین او در از خاک و خاشاک بنشسته مراسم غمخواری
بجا آورد و بیمغنی بجای آورد و دش او را بطلب بخارا بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقران آنا رسانید و باز دیگر توقتمش مشمول عنایت عاطفت آنحضرت گشته بمن عاشت
حسنه و رفته آنچه محتاج الیه بود از اسباب رفع و کامکاری مرتب و مهیا گشت در خلال این احوال ایدکو منغلی و دزدمره امرا الوس جوجی انتظام داشته از امیر خان
گریخته بعرب طاوسی سرا فراز گشت و بعرض صاحبقران رسانید و امیر خان با لشکر گران بطلب توقتمش اغلان می آید همقاران ایچال ایلچیان از امیر خان باردوی
همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند و خان میگوید و توقتمش پسر مرا کشته و نزد شما آمده بتسلیم نمائید یا موضع جنگ تعیین نمائید صاحبقران کامکار در جواب فرستادند معنی
معنی عقد و مراوات حضرت نمی یابم و کسی که پناه بمن آورده باشد او را بخصم سپارم لا حدیث موضع جنگ در هر جا و با هم ملاقات کنیم مکان جنگ است بیت
برو از من بگو پیش امیر خان ؛ نابدن مرغ دیدار امیر ان ؛ ایران جنگ است تشه ؛ دیگر از آن است دست زدم تشه ؛ مرشد مردکار آنشه خود ؛ نیز نشستن
آنشه خود ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم امیر خان حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان امیر خان را گسیل کرد بر قرار اسعد بر تجهیز و
ترتیب لشکر و احشام مجموع امرا و الوس جغتای را جمع کرده با سپاه بسیار و لشکر بی پایان در حرکت آمده منازل و مراحل بعد ترتیب بخطه انزا و از نزد قرسعد و از آنجا بنزد امیر خان

ارس خان با شش هزار کس از جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق و خجند آمده بسقاق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هشت فرسخ مسافت ماند در اثنای این حال برف باران
عظیم بارید از آغاز نهاله لشکر سرما در استخوان بنوعی ناهش آورد که از حدت و شدت برد چون در عروق منجمد گشت و از وی فردی را مجال حرکت و جنبش نماند
گرد اسرا طبیعت زمهریر گرفت و مزاج سمند روز بیان آتش فسردگی پذیرفت و بر صورت هدف نامه سیاه اهتزاز یافت و درین مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر لشکر بیاراستند
و هیچیک را مجال آن نماند که قدم پیش نهند و چون هدف اجمالی اعدا الی پیرا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا بارات تیمور و خشی بهادر و محمد سلطان شاه را از ملک
هرات رد کردند تا بلوک بلوک بیوسته بجوانب دشمنان شبخون برند و ایشان بر حسب فرمان با پانصد مرد از آن جمله رد شدند و در پیش تیمور ملک پسر ارس
با سه هزار نفر جهت همین کار آماده بودند دو چار خورده و قریب بصد جنگ آغاز شد و در رسیدن تیر ارغلی بوقاق بیای تیمور ملک افغان خرمنش راه از نهراس پیش گرفت
و سپاه ایشان بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند لاجرم تیمور و خشی بهادر در آن معرکه بفوز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروزی اثر
مراجعت نموده باردوی مجسته ظفر رسیدند حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر محمد سلطان بخبر گیری رود و از مقتضای فرمان عمل نموده پیش رفت و شخصی را گرفته بپای سریر
اعلی آورد و امیر میرزا نیز در بدان امر مامور شده بجوی دیگر پیرا گرفته بخدمت رسانید و از تقریر آن شخص بوضوح پیوست که رایت سلیقین و کوچک سلیقین از بهادران سپاه
ارس خان با صد کس بحری می آمدند و ایشان را با تیمور بهادر واقعه دست داده و افراد لشکر را نیز رسیده اند و در پیرامون شهر طلاقات اخالیه و تیمور خرکس را از
مطیعان سپاه می فرارند حشت و برادر و کیکی بورچی سلیقین کوچک را کشته است و هنوز اشتر سلیقین بزرگ را اسیر کرده میرساند و متعاقب این خبر نهضت شاه سلیقین
بزرگ را بدرگاه عالی پناه آورده بعنایات خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که ارس خان بسورت خوف و هراس نموده قراقلک را بجای خود گذاشته حضرت
صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون سوار شده متوجه لشکر شد و چون چند روزه راه قطع فرمود خبر آوردند که قراقلک نیز باز گشته است و در آن نواحی از مخالفان هیچکس نیست
آنحضرت در ضمان شرف و اقبال بجانب خطه دلکش لیش منعطف رحل و طلب ارتحال کوچه مظفر و منصور بمقصد رسید و هشت روز در آنجا توقف نموده تا اشتران
ایمن گشته بعد از آن بعزم رزم ارس خان سوار شد و قتمش اغلان را طرحی رحل چاپاره شبانروز بتعجیل تمام رانده در صحرای قتش بخبر رسید که ارس دشمن
رسید و لشکریان او دست بغارت قافله برآورده اسباب و اموال بسیار و گوسفند و شتر بشمار گرفتند و درین اثنا خبر رسید که از فرط کینه و دفت طالع
صاحبقرانی ارس خان تخته تابوت رخت خانه اجل گرده و پسرش تخته قا بجای پدر نشسته بعد از عقب داشت قشون آنحضرت اسباب سلطنت و قتمش اغلان را
مرتب گردانیده در امر حکومت و ران مملکت باز داشت و اسپی بنزد آن سبک سیر جنگ اغلان نام در سرعت بر باد صبا متابعت معنوی با دو داد و در وقت
استیلای تو بدشمن که تخته میرسی و هنگام گریز او بنوعی رسد آنحضرت از دغدغه دشمن و تربیت و راست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده عنان عزیمت
بدار الملک سمرقند منعطف رحل و در شهر سنه ثمان و سبعین و سبعمایه کامیاب و کامران در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود و اکابر دولت و اعیان
بوس دریافته لشکرانه درم و دینار نثار کردند و چون تخته قا فوت شد تورملک بجای او بر سریر خانی نشست و بعد از مراجعت حضرت صاحبقران با سپاه عظیم
متوجه بجانب توقتمش خان گشت و توقتمش بستوه آمده روی بر تافت و بران اسپ خسرو اعظم داده سوار شده جان از آن معرکه بیرون برد و بسوی دشت
سپهر سوار خود را بدرگاه فلک اشتباه رسانید حضرت صاحبقران عالی همت بر گشتن توقتمش خان مصروف داشت فرمان داد تا خواص مقربان گروه بعد از

البد

اسباب حشمت و ابهت او را ترتیب دادند و از موقف عنایت حکم جهانمطاع عالم صادر شد که امرای نامدار از پیش تومن تیمور اورنک و بخشی خدیجه آبش غیاث
الدین ترخان و دیگر قوچین همراه تقتمش خان بسغاق اشه او را بر سریر دولت نشانند و امرا بر حسب فرمان اعلی شد خرمش را در الوس تحت خان نشانند
ذکر فرستادن حضرت صاحبقران تقتمش خان را بجنگ تیمور ملک و تحریک اورنک تیمور و گریختن تقتمش خان بخارا و الوس در آن زمان در تقتمش اغلان از دعوی آبش خان
گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقران آورد اورنک تیمور با او همراه بود در آن وقت تیمور ملک لشکر بر سر تقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت و اورنک تیمور
بدشت قبچاق بغلاکت گذرانید روزی خرمش را پیش تیمور ملک خان بردند و پادشاه از سر خون او درگذشت اورنک تیمور چندگاه بغلاکت در دشت قبچاق گذرانید
روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک خان زانو زد و در خدمت مغول ایل الوس را با جازت نامه اسم بیکوبندگی و کوچ دادن قیام نماید خان بخش او را بشفاعت
نموده گفت اگر خدای باید و اگر خدای برد و اورنک تیمور بعد از اندک فرصتی از کجه در سمرقند بسعادت عتبه علیه حضرت صاحبقران مستسعد گشت و بعنایات
بیشمار اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال بشرب مدام مشغول است تا چاشتگاه در جذب غفلت پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده
اگر صد هم نارک روی نماید هیچکس را یارای آن نباشد که او را بیدار کند و از این سبب ایل الوس از وی نومید شد چای تقتمش اغلان حضرت صاحبقران
چون کیفیت احوال تیمور ملک را اطلاع یافت ایلچی بسغاق را نزد تقتمش خان فرستاد و لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و تقتمش خان
سپاه قندهار جمع آورده متوجه قراتال چه تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود خان نیز با نیروی از ایل الوس جوجی در حرکت آمد و آن دو سپاه کینه خواه بهم
رسیده وقوع جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد و پیش از عزیمت صاحبقران تیمور ملک لشکر یافته تقتمش خان بجای
پدران در دشت قبچاق بجای ارث استحقاق بر مسند سلطنت و حکومت قرار گرفت و آبش خدیجه را بر سر نیزه انگیزه بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و صاحب
قران کامکار از دولت اختر اظهار استشاره مغفور مجلس بزم آراست و چند روز بعیش و طرب گذرانید و آبش خدیجه را بکلبه دیگر دادن انعامات سرافراز و مفتخر ساخت
و تقتمش خان در استحقاق قشلاق کرده چون جیحون و اجم سپاه را بتازگی در دست اشرف خویش برافراخت عنان عزیمت قلاق معطوف ساخت و الوس را مسخر کرده
سلطنتش روز بروز روی ترقی نهاده و لوای استعلا بر قبه جوزا برافراخت و تیمور ملک بعد از انهزام بهزار و ایل خویش در ضبط و باس تیش آنرا بجمع اغلان و جوع کرده
بعورف جاد و در باب دفع تقتمش خان مشورت نمود جمع اغلان صلاح در توقف دیده تیمور ملک نیز ناصح مشفق را مجمعی بر عزیمت نداشت و آن سپاه را قتلغ سینه
و بایلین خود را بجنگ تقتمش خان نهاد و در موضع قراتال هر دو خان را ملاقات دست داده و آتش حرب زبانه زده در حمله نخست تیمور ملک را پای بر رکاب نشاند
جالنجا قرا در پیش تقتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان خان نفاذ یافت و بالنجا قرا در سلک امرا منتظم باشد و او بر فرزانه نوزده عرصه داشت
و در ایام دولت و حیات تیمور ملک بهترین عربا مارت و حکومت گذرانید ام لیک با چشم تیز از بخت رد پسند اکنون کرم نموده امر فرمای که گردن من بزنند و سر
او را بر بالای سر من نهند و من مرا در زیر بدن او افکنند تا جسد نازنین او بر روی زمین نباشد تقتمش خان فرمان داد تا تمنی او بدهی داشتران پیوان
دفن دارد و ابدا لعزاز فرستادند ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات مالایق در آن سال از حضرت صاحبقران
بانزار رسید خبر رسانید که در مقابل آبش خان فرستادن بیابان رسید یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف و جوانب بخارا را غارت و تاراج کردند و آنحضرت ایلچی

فرستاده پیغام داد و باد جهه قرابتی موجب خلاف حشت یوسف صوفی را چلی را تهدید کرد اینکه حضرت صاحبقران سعادت منزه چون برین فتح ناپسندیده اطلاع یافت نامه
قتلی کرد و در مراجعه بیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی داشته باشد در اچلی نه کشتن و نه بستن و ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید در اچلی را در دایره منصوب
سازی یوسف صوفی از خفت پیر و خوبسپندی سپک را نیز بند کرد و بایت انکفا نکرده جمعی را فرستاد و تا شیران ترا مکه را در نواحی بخارا بجز بند از خوارزم بروند و در
اینحالت امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک حجاز مراجعت نموده شرف دست بوس شهریار محض نوازش حاصل کرده احوال و اوضاع خلایق ملوک را در چون ملک اطلاع
بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان بر ممالک ایران استیلا یافته هر یک کوس استبداد و استقلال میزدند شخصی معروض رای انور کرد و پیشنهاد هم در این اوقات
صاحبقران کامران دختر امیر موسی توماق آقا را در حباله نکاح آورده در جشن عزیز شهر شعبان بانی بهشت مانند فرمان داد و در تابستان رنجیر را بر انجم رسانید و در بهار سنه ثمانین و سبعمایه بنا بر پادشاهی یوسف صوفی نوری لوجه بجانب خوارزم برافراخت و از آنجا اگر نگذشته شهر خوارزم را مرکز دار و در میان آن گرفته شد و
اهل خوارزم از برای رعیت احتیاط و حزم حصار را طرح افکنده با نام رسیده معهود و لشکریان بهرام استقام هر روز صبح تا شام حسب الحکم در مهم محاصره غایت جهد و جد
بتقدیم میرسانیدند و باطراف و جوانب خوارزم تاخته غنیمت بسیار میگرفتند و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقرانی ارسال نمود مضمون
آنکه تا چند روز از برای حرص مردم بحث بلا گرفتار باشند و مال و اموال مسلمانان در عرصه تلف آید و ولایت بکلی خراب گردد اکنون اولی بحال بلاد و عباد آنکه ما هر دو
شخص پای جرات و شجاعت در میدان نهاده بحث از مالی کنیم بیت تا قبضه شمشیر که پالاید خون تا آتش اقبال در بالا گیرد حضرت صاحبقرانی شجاعت نصرت
فرمود و یوسف صوفی از انصاف سخن میگوید و من دیر است در این اندیشه در خاطر داشتم و جبه پوشیده و شمشیر جلادت بر میان بسته بر سمند گرد و نخرام کار شد و دری
توکل بجانب حصار نهاده امرا از نوزده عرضه داشتند در توقف ادلی و اولی میباید آنحضرت بکلیات التفات نموده امیر حاجی سیف الدین دست در عنان
شهریار گردون توان زده گفت تا بندگان رمقی در بدن داشته باشند خداوندگار چگونه در برابر خصم رود و از این سخن آتش غضب صاحبقران برافروخته زبان
بر شتم او گشاد و تیغ از نیام کشیده حمله آورد امیر حاجی سیف الدین عنان از دست گذاشته قدم از جای خود برگرفته پای باز پس نهاد و آنحضرت دست
اعتصام در دامن عروة الوثقی توکل زده پا توقف و تعلل در کنار خندق را نزد آورد و با یوسف صوفی بگفتند در باب بر طلب تو بدینجا آمده ایم تو نیز بوعده وفا پای
قدم از دروازه بیرون نه تا به بینیم نصرت یزدانی تا بکدام آسمان قرین حال و شمس روزگار میگردد و خوف و دهشت بر تارک و ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفته
پشیمان شد و محافظت بر پا ناموسی و عزم جمعیت راح داشته دم از کشید و حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه نشاید عرق غیرت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار
آواز داد و هر که سخن خود وفا نماید مرگ به از زندگانی است این سخن نیز مؤثر نشد آنحضرت زانو طوعی بر کنار خندق ایستاده هر چند از این معقولات حکایات
بر زبان آورد فایده نداد و یوسف صوفی از خجالت دست بر میان کرد و کشید جواب بیرون نفرستاد آنحضرت را از توقف ملال روی نموده بلشکرگاه بازگشت
و دلاوران ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی حمله و باد و دین آفرین کرده آوازه تحسین بهادران بر اوج عیوق رسید و خلال این احوال از جانب زمه جزیره
نوباوه لشکر همایون رسید آنحضرت از گرمی در جبهت خجسته معطر داشت فرمود هر چند یوسف صوفی با ما در مقام جنگ و خصومت است مقتضی مروت و حضرت نیست
و این نوباوه را پای او لگد زیر پا باید نصیبی از این بر طبقی از این نهاده شخصی بکنار خندق برد امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین نیز میشاید همت عالی شان فرمود و بر حسب فرمود امرا

بر طبقی از این نهاده بکنار خندق فرستادند از بالای باره بر سیدند و بر طبق چیت دارند و حدیث داد و خرزه نوشته است و مشهور است که خصال از برای یوسف صوفی فرستاده است
و آن طبق را بر کنار خندق فرستاد و گفت خود مرا حجت کرد ملازمان طبق بر گرفته پیش یوسف صوفی بردند مقتضی عقل دانست آن بعد از تفتیش سپاه کاتب
و شوق بیرون فرستاده از دراستی در آمدی تا وحشت و خوشت بالغت و محبت بیدین یا تی لیکن یوسف صوفی از رکاب کیک رای قتل اندیشه و بیرون طبق
بدریا نمی بخشید فرموده تا خرزه را از بالای باره بخندق انداختند دیگر از سرداران و طایفه از پایکان خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند امیرزاده عمر
شیخ و جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در ایشان آویختند و آتش حرب بالا گرفته خاک معرکه را با خون آمیخته از هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتاده گروهی
انبوه زخم در گشتند و دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناه بردند و نیز دلاوری و تاختن و اطلی و تاراد ران معرکه زخم رسیده نوشتند و ان صحت یافت و اطلی و تاراد حقیقت
منعه و حضرت صاحبقران قوتیار بعد از ان فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کرده مضرت رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت
چند روز در محاصره استداد یافت و از آثار علامات سلطان حضرت صاحبقران حیرت دلدوزه بر سایر عوارض نفس بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت و مرض
مهلک بر مزاج او غالب شد عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت او اختلاف پدید آمده رفتن جانب یاغی صوفی گرفتند و فرقه
ام از اولای خواجه لاق و ولی محمد بوزدند و الاخر للامر خواجه لاق مغلوب شد خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دست بر سر حاصل کرده صورت واقعه را بعرض
حضرت صاحبقران رسانید رای عقل کشای آنحضرت اقتضای اجتماعی کرد و لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شد جنب سلطانیه اند ساختند سپاه ظفر پناه
بیک بار در جنبش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قدر دیوار را خنجر کرده در شهر بگشادند و دست تسلط و غارت قاتل و راج آورده
از صدمات قاطع هر چه یافتند آتش زدند و از اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اعیان و ارباب حرف را کوچانیده بشهر بخش
فرستادند و مغلوک چند در خوارزم مانده حضرت صاحبقران شیخ بهادر را بداروغگی آنجا نصب فرموده لوای فتح و نصرت برافراخت و عنان معاودت بجانب
ماوراء النهر معطوف داشت و مستقر عز و اقبال خواسته و سیده آنستان در زنجیر سرای توقان و هزاره و صدده و چهارده بر لشکریان قسمت فرموده و استادان خوارزم
بموجب فرمان در اندرون شهر طرح سرای انداخته بزودی تمام ساختند و باقی را آتش زدند بیت از زمین سر کشیده بر سری ✽ گشته نام سر بخش
اختر ذکر ارث و نعوت حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین و الطیب ملک غیاث الدین والی هرات صاحب قران گیتی ستان از تسخیر
زنجیر سرای قصدی پیش ملک غیاث الدین امارت هرات فرستاده معلم با کلمه اهل بهار و استوا لیس و نهی امرای نامدار و نوبیان رفیع مقدار بقرلغهای حاضر
خواهند شد توقع آنکه ملک نیز با نصیب توجه فرماید ملک دیگر باره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانید و در نشر الطاف و ادب و تعظیم کلمه فرو نگذاشت
لا در ثبت تعلل نموده معروض پایه سریر اعلا گردانید و امیر حاجی سیف الدین با شرف قدم رنجه فرماید تا بمراتب شفقت و صاحبت او مستظهر اعظمش خاطر بارگاه عالم
پناه شتابد و ملک در عین قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمایه بموجب فرمان متوجه هرات شد و ملک غیاث
الدین در اعزاز و احترام او غایت بلغه بجای آورد و لا در ضمن ماوراء النهر بهانه تهیه اسباب سفر و هیئت تکیش لعلت ملیمه و در اتمام شهر بندی دوران و در سختی
و قبل از وصول امیر حاجی سیف الدین بیک ل بر اهوال هرات بسیار کرده بعد مراسم صدر و اهتمام بطور میرسانید و از بلوکات و سایر ولایات قلعه بسیار حصار بیک بنیاد

واقعه امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال بگذشت و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع شد متوجه پایه سریر اعلی گشته و ملک دعمی که در اعقاب او
در حرکت آید لیکن بعضی وفا نکرد و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اعلام و اوصاف ملک غیاث الدین معلوم داشت شرف عرض رسانید در
خلال این احوال علی بیک ارغون شاه جویان بر طلب و استدعای حضرت صاحبقرانی با رودی همایون پیوست و مراحم پادشاهانه بر فخر عفو بر لات و عنایت
و کشیدن صنوف عنایت و تربیت و رهاینده شد امیر ارزانی داشت و دختر او را جهة امیرزاده مسعود بخطبه کرده خطابا سیکنیم داود و باب توجه هرات بطریق
مشورت با او سخنان در میان آورده قرار بر آن یافت که در اعلام فصل ربیع بکرباس کرمان از پس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد و
علیک متعلق اتمام شد مرکز عظیم در میان آورد و از قلب عرض نماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید لا بخشد و طالع ضعیف او را
بر حلف و عهد باعث و محرض آمد و حالت نقض پیمان بر وزگار او ملکه باشد و اوس جوانا سرایت کرد چنانچه عنقریب و قمرده ملک پیمان خود بشکست انشاء الله و صد
العزیز بالجمله بعد از مراجعت علی بیک رای عالم آرای صاحبقران جهانگشای اقتضای آن کرد قبل از توجه بنفس همایون سرداری صاحب دعوی با لشکری بسیار بولایت
خراسان فرستند تا مهمات در هم دشمنان از سر گیرند و خاطر اصحاب را تمرز نمایند و قرعه اختیار بر امیرزاده بلند مکان عالی جاه منظور نظر عنایت الهی گشته امیر
میرانشاه و شاه فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت و امیرزاده جهانگیر بر اساس و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا و امیر محمد سلطان شاه و قاری برادر تمور که قوچین
قابان بهادر و ارس بوقا و دیگر امرا و سرداران پیشه آسیی با پنجاه قوتول از سپاه ظفر اثر در ملازمت رکاب ملک آرای شاهزاده متوجه صوب
ایران شد با نیز در سیستان و قرلاغ و شرغان بگذرانند و شاهزاده عنان موجب فرموده عمل نموده با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع
سند کوه حجیم هرات و اقبال رحمت و چون زمستان با آخر رسید ترکمان سرخه بادغیس را معمورترین ولایت ملک پیوسته تاختند و غنایم موفور از آن ایشان
اشتر بدست آورده باز گشتند درین اثنا علی بیک چون فرمان ایلچی بیاید سر بسیطت مصیر فرستاده معروض داشت و اگر بر حسب مقرر آید قشم آنچه بجانب خراسان
در حرکت آید بمنت بلکه جز چاکر شده در طریق بندگی بیهمان امکن تقصیر ننماید **گذاردن لشکر کشیدن حضرت صاحبقران کردون قلان بصوب**
ایران از تولان در اواخر سنه اثنی و ثمانین و سبعمایه قرب بعضی بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را جهة همت عالی همت رحمت و حضار
عساکر ستاره عدد نوجیان بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاد و چون ماجرا توقف ظفر پیکر پیش از جمع آمدن تمام سپاه پر توجه بجانب ایران زمین خواست و داری
همت کشور بطالع مسعود در زمان محمود رفتن نشست **بیت** ز آب جیحون گذشت و آمد تیز ؛ در خراسان فکند رستخیز ؛ و چون بعد از قطع مسافت بقصبه اندخود رسید
از حسن اعتقادی که نسبت با دلیا داشت هر دو با مکرر فرستاد از جمله ابدال و اوتادان خود بعد و او را از سر جرم و جنون سینه او کشتی بجانب صاحبقران حشر
و شهریار کامکار از روی فال خیر بزبان فصاحت بیان گذرانیده پادشاه بهشتیان خراسان را که سینه روی زمین گویند درین یورش با ارزانی خواهد داشت هر چه
از لوح محفوظ بر ضمیر منیر ارباب هرات پرتو اندازد و الا محاله آنچنان شود چون خبر توجه راست نصرت آیه بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین و دیگران اوزان
بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود و بر سبیل تعجیل در حرکت آمده و متعلق بطلب حلاوت مناط شرف شد لدی اسباب باوج سعادات رسیده و حضرت صاحبقران
کامران از نواحی جیحون و حدود ایلچی پیش علی بیک حرامقربانی فرستاده و بایده لشکرها جمع آورده هر چند روز ترجیح دعمه با رودی همایون پیوند و علی بیک آنچه بجانب دهان

بر گشته با آنکه خود نیامده فرستاده بنیز حضرت صاحبقران نداده و در سلوک طریق پیوفائی و بد عهدی پیشه نامردانست نامردانه قدم نهاده در تعلیم مسطور است چون ملک
غیاث الدین با آن زادی نیت بود را از سر بدار آن اشراع نموده بعود لشکر و در آنجانب بسیاری مانده بعد حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام
و کوسویه معطوف ساخت تا لشکر آنجانب بملک محمد ملک معاشر نشد لا راقم حروف از پیری سلوک چنین شنیده در احمد پیر مسطور است که چغتای بعود
از خطیت لیس راه غلط کرده لشکر را بجلگی کوسویه بردن برد بالجمله ولایت جهانگشای چون بکوسویه رسید پهلوان جهدی سردار را بموضع بقدم اطاعت پیشواز
پیش آمده مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و رعایای کوسویه از ضرر لشکر مصیبت اثر لان یافتند و چون صیت ورع و تقوی گوشه نشینی و از زهد و عبادت
ولایت مآب قدوة العلما والمتاخرین اسوة الاولیاء الملک عزیز معلنا زین الملة والدین ابو بکر تایبادی تغمده الله بغفرانه بسمع همایون حضرت صاحبقران رسیده
بعود بعزیمت ملاقات او جازم تایبادی شد و بدان موضع رسید شخصی پیش فرستاده و درخواست نموده در حین ارسال باد لکشای بخدمت معلنا زین الدین ابو بکر رضه زبان بگشاده صاحب
قرانا فرموده بشد و معلنا در جواب فرمود هر مرا با امیر تیمور چه نسبت حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنید روی توجه بوثاق معلنا نهاده بخوبترین وجهی اشتیاق
ملاقات اظهار و معلنا سخنان بلیغ فصیح آمیز بزبان آورده در اثنای محاوره ایراد نصیحت حضرت صاحبقران بعد معلنا چه اعلاک خود را نصیحت میکنی و فرمود
و مرتکب محرمات میشوی و موسیقی بمنهیات اشتغال مینمایی معلنا در جواب فرمود او را نصیحت کردم نشنید حضرت چنین نفرمود شما را بردی کلمات اگر شما نیز نشنوید دیگری بر شما
خواهد و از این سخن صاحبقران با حشمت گریه در رقت کرده از پیش معلنا بیرون آمد از آنحضرت منقولست و فرمود در زمان دولت ما هر کس از ارباب غفلت و اصحاب
صلوت و مستغرقان و گوشه نشینان در ملاقات کرام بجا در آمدند و هر آنکس از خود در حق ادا نمیکنم بخلاف معلنا در حین روایت هم بر عکس بود بالجمله چون
حضرت صاحبقران اعلام رایات را وداع فرموده رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت بقصبه قوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه شده و اسباب حصار داری
مرتب داشتند بقدم مواقعت پیش آمدند و چون قوشنج خندق پر آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان اسباب قلعه و تسخیر مرتب داشتند روز چهارم
در حدود سپهر احتشام تسخیر این قلعه بنام فام شیع شجاع از نیام برکشید فرمان قضا جریان از موقف جلال صدور یافت در اولا دمدن لشکر ظفر نشان از موضع خویش جنبیده
دست قلعه گشائی از آستین عزم آزمائی بیرون آوردند و بموجب حکم واجب الاتباع بهادران لشکر منصور روی توجه بقلعه حصار نهادند و بعضی از ایشان چون ایلکو تیمور
و پسر امیر موید امیرزاده علی و پسر ولد عباس بهادر و بشرو دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب خندق گذشته بقصبه برآمدند و از آن طرف و جانب
دیگر در آن خندق گرد بقلعه در آمدند و ارباب قلعه را سپاری ساختند و هر چه در آن قلعه یافتند بجا در دست غارت تاراج افتاد **ذکر نهضت ولایت از قوشنج بدار السلطنه**
هرات و تسخیر در اشرف اوقات و چون خاطر اقدس آفتاب اشراق خود را آفاق از قصبه قوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافته ملک
غیاث الدین بحصار هرات حصار در گرفت اعوان و انصار معزول گشته از حادثه روزگار غافل مانده حضرت صاحبقران خود بنفس قلعه گشائی با بهادران رزم آزمای بظاهر
هرات رسیده بر گرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنا بر رعایت حزم و احتیاط فرمان داد تا برابر حصار خندق فرو بردند و چنان مستحکم زمر مخالفان را مجال آن نباشد
که بر سر شبخون آمد شد نمایند لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن جمع ساختند و در زمانه حضرت صاحبقران شجاعت شعار پرتو جهان نور و نور
اطراف و خلد بنی شهر را احتیاط سیفر معه طایفه از دلیران صف شکن و غریبان مرد افکن دروازه لشکر و دروازه بیرون آمدند و حسب الامر صاحب آغا زنهار ماند لشکر ظفر قرین در آن روز

سعادت بظهور رسانیدند و محاربان را تا دروازه دوانیدند جمعی کثیر از آنها قتل آوردند و چون تیرگی شب قوة باصره را از ملاحظه محسوسات معوق گردانید از هر دو جانب مرخص
افروخته تا طلوع نیر عالم افروز ماهین داشتند و روز دیگر لشکر نصرت اثر شب پای در رکاب آورده صف کشیده در مقابل حصار ایستادند و چون جرأت مبارزان
از مهابت سیف سنان ملوک پادشاه کشورستان انتظام پذیرفتند درین روز پای از دروازه بیرون نهادند و محاربه نمودند لیکن طایفه از آن جنس در ظلمت لیل
بر سم شبخون از دروازه خواجه عبد الله انصاری در شهر بیرون آمده در لشکر پیشین هر چه تمام تر مراجعت نمودند دیگر روز سپاه منصور بر آن
حصار صف کشیده جنگ سلطانی آغاز نهادند حضرت صاحبقران کامران بنفس همایون سوار شده قرب بحصار آمد تا مشاهده کار زار کند بهادران نصرت شعار
از قروم آنحضرت قوتی تازه و بهجتی بی اندازه یافتند امیر آیدکو مقرر و سرتیپ برادر خشی بهادر و بشر پای جرأت پیش نهادند و دست بردی نمودند که ماشیت دستان
رستم دستان و رستم زمان گشت و لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار نهادند و نردبانها بر دیوارها نهادند در آن روز ملک غیاث الدین پیر علی بر دروازه
آنچه اظهار پردلی کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانیدند لا در نظر اهل بصارت مانند حرکات دانش مینمودند و غالب بر آن برآمد نشد و سپاه نصرت نشان
بر دستبرد محاربان را بسر ملک بدارش و سرکرده سرقوم پیش نهاد و از جمله مبارزان اهل کسی در تعقیب برآمد حضرت صاحبقران و دیگران بتعاقب ادبار روی بالا نهادند
و دو چی قرتی بوکتک بیرغی از حمری که آب آنجا شهر دوحی آمد در رفتند و دروازه را بسته بقیه سپاه با اندرون شهر بیرون بخشیدند و اهالی هرات از سترداد
عاجز آمده روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین با آنکه لاف و گزاف و داشت بشهر بند اندرون گریخت و لشکر فیروزی اثر قریب بده هزار نفر دستگیر کردند و بر پایه سریر
خلافت مصیر آوردند و مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان درگذشته مجموع را خلعت داد و در حضرت انصراف علاوه آن الطاف گردانید بمردم هرات پیغام داد که
هر که از اهالی شهر بعضی زود بی کم عافیت پای در دامن سلامت کشد مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید از سخطه
غضب ما باز رسد مردم هرات در این معنی نشنیدند بکم کاشتند خود غنیمت داشته دیگر بیاره نرفتند و ملک فرصت تا در شدن ندادند و خلایق باید بر جا باره دوانیدند
و در محافظت شهر سعی نمایند و یا بلیه تعلق در گوش نهاده پای از زاویه فراغت بیرون نهادند و التفات بحکم ملک نکردند اسکندر شیخی پسر افراسیاب خلاوی
و بعد از کشته شدن پدرش و ظهور امیر قوم الدین در مازندران از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بعد از دهشت از علیه یکی را بایدکشت تا دیگران مستوجب
شهر نگاه دارند ملک جلاب داد و من بناحق خون هیچکس نخواهم اسکندر دهشت پس شهر نگاه شدن داشت روز دیگر حضرت صاحبقران بر لب پیش ملک
فرستاد خلاصه رسالت آنکه این مملکت همیشه تعلق بما بیش و معنی داشته و آل کرت تاج گزاران سلاطین چنگیز خانی بعد از ملک ما بفرزند خود مطوی
ساخته و بصلاح حال بلاد و عباد نزدیکتر باشد و الا اهمال و اوباش و صاحب غرض و نهاد کار چندین هزار مسلمانان در عرصه تلف خواهد بود و مشقت مخالفت بر روزگار
ملک و صاحب مقصود خواهد گذشت ملک غیاث الدین داشته و چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را با پسر بر علی مستوجب
و عهد بیرون آمدن و در حضرت صاحبقران ملک زاده را بخلعت و کمر خاص داده صنوف نوازش در شان او بتقدیم رسانید و در حضرت پادشاهی ارزانی داشته
در منصب اسلام ملک بر آن و بکوشش بقدمین ما و توعراوتی نبخشد بلکه خویشی و قرابتی در میان داشته و آنچه واقع شد بنا بر مصلحت ملکی و نقض پای اندرون را از روی معلوم
و منصب ملک زاده بخدمت بدرسیده دیده و شنیده خود معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان در حضرت صاحبقران با بدال سعادت و اقبال

در این موضع

در اقوی موضع نزول اجلال فرموده بعد بشرف دست بوس استغنا یافت و با فر مرصع و کمر گوهر نهاد سرافراز شد بر حضرت بازگشت و روز دیگر سادات و علما و اوتاد الناس را
بعد از غیبت نهاده دیگر باس کرده اس رسیده بصنوف اعزاز و اکرامش مخصوص آمدند حضرت صاحبقران از آنجا غزا کرده بر عزم قندهار و در شرقی
هرات واقع است نزول فرمود و در آنجا لشکر قزاقین و اقاقین از سلاطین غزنه بهای مدید در اوخاران سعی نموده بودند فرمان داد و دیر بلنج جهانبخش صادر شد و حصار
جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند بیت هنین و هان با زمین گشت راست ٭ در رب جهان را چنین بود خواست ٭ و حکم شد در تیمور تاش برادر
امیر اقوی جناب مولانا قطب الدین مولانا نظام الدین در آن زمان مقتدای علمای خراسان بود با هر بیست کرخ خرای معتبر از شهر و ولایت کوچانیده بخطه کیش رسانند و چون برج
باره خراب کردند دور دارهای شهر را مغرق با آهن بود اساس و القاب ملوک غزنه بدان ثبت بود بر حسب فرمان بسوزانیدند و مال و اموال برای هرات
حواله داشت و بدو اوز نقد شد و بعضی از قدر بنج مذکور است و چون هرات معمور شد حضرت صاحبقران بدیدن سلطان خوارتوس والده ملک غیاث الدین
و اخوی ثانی تیمور خان بود بحصار بالا رفت و در باب بعض مملکت پرسش سخنان دلپذیر بر زبان مبارک آورد در ظفرنامه مسطور است و ملک غیاث الدین و اخوی
سلطان خوارتوس را در روز بیچارگی با پسر خود امیرزاده پیر محمد و شیخی اسکندر از نسل بزرگ بود بیرون فرستاد و آنچه اعلم بحقیقة الحال در آن قلعه اسکلجه و ذکر آن در مجلد
رابع و خامس گذشت در تحت تصرف امیر غزنه بود که از اولاد ملک غیاث الدین بفرط بهادری و دلاوری امتیاز داشت حضرت صاحبقران سعادت قرین با ملک
غیاث الدین لشکر برد و پیر خورا از آن کوه یعنی اسکلجه با مال و عیال داده فرود آورد اگر خدای تو نیز بقلعه درآی تا به بینم و خدمت حضرت باری درباره شما چه گفت
ظهور خواهد یافت ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شد بحسن تدبیر و لطف تقدیر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید و امیر غزنی نیز مخلص گردانید
و انواع مسرور عاطفی مخصوص گشت و ثم هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و آمدن شاه پیر جوینی**
فرمانبردار بارگاه جهانبان بعزم اعتذار چون خاطر خطیر پادشاه جهانگشای عالم گیر از قضیه تسخیر هرات و دلاگوه فراغت یافت امیر جهانشاه پسر امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف
نیشابور و بزرگ دار و آن سرحد و ولایت را در حیطه ضبط در آورد و بنفس همایون متوجه طوس و دکات شد تا جزای علی بیک جوینی قربانی درگاهش نهد و تصور
کوشالی بنزاد بدو از حضیت آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک گرخت بسته بین الخوف و الرجا بقدم رجلا و یوا خراجی روی بدرگاه عالم پناه آورد و خدیجه علی بیک
بنزداری و حاکم سرابسان نیز چون از عزیمت صاحبقران عالمگیر لت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای حوصلت پرسش بجانب اردوی علی رفت
و آن دو سردار بعز بساط بوس حضرت صاحبقران و التیام عواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی شدند و بنا بر حسن اعتقادی که خدیجه علی بی فاطمه داشت و او به تشیع
نسبت میکردند حضرت صاحبقران نیز در تعظیم و احترام سادات عظام باقصی الغایت و آنحضرت در اثنای محاوره از خواجه علی مؤید طریق ابن طاوس پرسید و چه مذهب داری
خدمتش بروز در جواب گفت در اساس علاء الدین ملوکم و روش من روش پاکیزه پاک اعتقادست حضرت صاحبقران شرف اعتقاد ارزانی داشت فرمود بزبان معجز بیان
حضرت علی ملک منان علیه السلام الله الملک المنان جاری شده من ترک مشتی لاینال شفاعتی و نیز فرموده در الکافیه رحمة من تشفع علی دنیا هم و سمی حرم الله
کدام مذهب است و بعد از تحقیق کرده ام با جمله حضرت صاحبقران در دیار مشهد بوزیارت و بسلم مروزی علیه الرحمه رفته داستمداد همت طلب نموده از آنجا متوجه
اسفراین شد و چون بدانجا رسید حاکمش امیر برالی را مجال جنگ و جدال نماند چه پیش از نصب خیام بتعیین بدرت و پیغام برلغ و تجیب لاوغان نفاذ فرموده

ظفر پناه بتسخیر شهر پرداختند و لشکریان روی باسفراین آورده یک بار در شهر نخشب و حصنی کثیر قتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلد اسفراین اثر
نگذاشتند حضرت صاحبقران از آن موضع ایلچی را با زندان فرستاد پیش امیر ولی محمد پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه بشتابد
بالشرف نوازش و مسبوق بمشیتی مخصوص یابد و اگر درین باب تاخیر نماید ابواب محنت و بلا بروی خود گشاده بیند امیر ولی گفته صاحبقران را بر سر چشم نهاده در اعزاز
و احترام فرستاده مبالغه نمود در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را مقضی المرام باز گردانید و چون در خشتر پب در بهار دولت بطلوع فایز خدیم شده
حضرت صاحبقران چند روز در بعضی از مرغزارهای اسفراین ساکن گشته اسباب لشکریان قوتی یافتند در اثنای این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت حضرت بقیه از
حقیقه خراشاه پیش از این در گذشته و بعد از آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقران از سیلاق اوغوزجای نهضت نموده عنان عزیمت بدار الملک سمرقند معطوف
ساخت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت هرات را بموضع خویش فرستاد و در ضمان دولت و اقبال صاحبقران غریم المثال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلدهٔ
سمرقند رفتن و معودت اهالی آنجا بعد از غبار رسم سمرقند روشنی یافت و مرتبه سادات و علما و اکابر و اشراف آن دیار از این همت بلندش ارتفاع پذیرفت
از آنجا بنی سلاوت از آن تعلق در خشتر بعیش و شادی گذرانیده در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه بر سر خسرو شاه بعد ملک قهر را در ملک غیاث الدین
را گرفته بدرگاه گیتی پناه آورده خود را آنجا تشلاق کرد مقارن این حال روزگار چنانچه عادت و شیمه اوست در مقام جفاکاری آمده غبار ملال بر صفحه خاطر انور حضرت
صاحبقرانی از زبان عطوفت نشاند بیان این سخن آنکه آنحضرت بیاد در پس پرده عصمت دختری فرخنده اختر بعطوفت نام حضرت صاحبقرانی را
بزبان عطوفت و مهربانی آنکه بیکی خواندی و در مخصوصه معظمه بموجب سنت نبوی و رضای حق در سلک ازدواج امیر محمد پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضه
کبری بر ذات آن بانوی عظمی تاری گشته و هر چند اطبای حاذق در معالجه او سعی و اهتمام نمودند ناگاه عارضه مخدره بعد از حیات بقابض ارواح داده
سرای دیگر گشت مولانا ولی ایلچی را چون دختری یک پسر ماند موسوم بعوض امیرزاده سلطان حسین و حضرت صاحبقران در مکن و وقار در زیر کشید و در ماتم نداشت
قلق و اضطراب بسیار نمود عنان عزیمت صوب دار الصیب یک بار از دست بداد و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام ربانی بجهت روح آن مرحومه الدین
خوردنی و اجناس پوشیدنی و سر بر خیرات و صدقات بابل فقرا و ارباب احتیاج رسانیدند تعبیر آنکه

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گیتی ستان

نوبت دیگر بجانب خراسان هنوز حرارت فرقت آنکه بیکی نعمة الله بنقرانها استیلام پذیرفته بود در خارجه علی مؤید رسید معلم با نکه علامت چوبه قربانی و امیر ولی با یکدیگر
اتفاق نموده عازم سبزوار شدند امیر دار چنین شیه بنسب مکنیه بدولت دشمنان نگذارد و عنایت ملائکی در حضرت صاحبقرانی از حضرت فرزند ارجمند داشت اصلا التفات بآن سخن
نشد و بعضی گفته اند در این سخن با مرا رسیده بادی عرض نداشتند در هر تقدیر قتلق ترکمان آغا و خدابرزک حضرت صاحبقرانی بعد با مستصوبات ارکان دولت نظر کرده
از آنکه ضمیر آنحضرت کصیقل بصفحه زده و دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمه همت عالیش لازم دارد و فرصت را واجب دانست و تجاهل و تغافل در امثال این
امور بمذهب خردمندان ذوی الاقتدار از معقولات ممنوعات و ممنوعات و چون این سخن از محض شفقت و نیکخواهی بعوض پذیرفته عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت صاحبقرانی آمد
و چنانچه شیوه و عادت او بود درین مصیبت بزرگ از گریبان رضا و تسلیم بر آورد و پرتو التفات بر احوال ملک و ملت افکنده با خدا نشکر باز نمانده و در آخر زمستان از

از جهون عبور نموده آوازهٔ عزیمت مازندران در اطراف فلاکه عجب گردون مآثر مجلی حصار کلات تاخت و دهاب و چهار پایان ایلچی قربانی از حصار در نیاورده
بعد عرصهٔ نهب قابلیج حرص شده امیرزاده امیرشاه از حرکت رایات نصرت آیات آگاهی یافته از سر خس بیرون آمد بار دوی همایون سعادت شرف دست بوس حاصل کرده ملک
غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات بعزم طاعت و اطاعت مستعد گشت و در زمرهٔ سایر ملازمان اردوی همایون یافت و قبل از وصول حضرت صاحبقران غازی بیک جونی قربانی متعلقان
و بیش از عهد بقلعهٔ کلات در آورده بعد از شش روز بدلیل حصار باز داده حضرت صاحبقران کامکار رعایت پیوندی که با او در خاطر داشت ملاحظه کرده بخدمت علی بیک دوالدی او
از دست برد لایم پایمال حوادث و تلف گردد لاجرم ایلچی چرب زبان پیش او فرستاده بلسان عطوفت پیغام داد که بسبب اینکه خوف اهل حیث و طغیان انگیزی بیشه خرخشه
اندیشه بدنیای بشتابیم قدم عزیمت و اسباب تشریف خلیل بدرانشود و هم مخالفت و معاداتی که بیت کنند و سیلاب بلا بوی دامن عیش محیط گردد و علی بیک از مکلفات مشغله
مطلق تنبه نشده و پنبه غفلت از گوش نکشیده بحصانت حصار و قلعه مغرور گشته و از جادهٔ صواب انحراف جسته بعزم متابعت پیش نیامد و باعزاز سعادت زمین بوس سرافراز نگشت
حضرت آلپ ارسلان بیک پیر یعنی امیر عمر و جهانگیر از صوب کلات بجانب اسپهر و در حرکت آمد و بموضع آکت نزول کرده بحضرت منصور جاری شد و خان عزیمت بجانب دالی متعطف
قلعه شد غازی بیک چون از مرحمت صاحبقرانی خبر یافت دروازهٔ حضرت ارجمندی را علی بطرف اندران کشید بالکه بیشتر بنا بر عدم فرم داشت از این عمر آسیبی باموال و چهار پایان
او رسیده بود این نوبت نیز از حوادث زمان غافل مانده مجموع اسب و گوسفند و شتر و بحصار برده بعد بیرون فرستادگان در علف زارها رها کرده بفراغ بال نشست حضرت صاحبقرانی
بار دیگر عطفهٔ عنانی کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود و دیگر لشکریان دست بغارت قابلیج چهار پایان دراز کرده اکثر ایلچیان و راهی هر دو فرقه بعد جمعی فاوشده
بعضی از ایشان و چهای نعلی برداشتند ضرورتند قطعهای اسب داشتند و کوره کرده بودن از خشت و گل ایشان چنگ دست سراپردهٔ خاص بلا در مقابل دروازهٔ
حصار در بدر دروازهٔ چهار راه استهار داشت برافراختند و دیگر در دروازهای هرات بزرگان دار الفقیم یافت غازی بیک در سنه علم سهل روز رستخیز مشاهده کرده خوف در عرصهٔ خاطرش چنان
استیلا یافت که لیل از نهار و روز از شب تاریک پیش او تمیز نمیشد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده و سر از گریبان تضرع و زاری بر آورده بزبان مسکنت و نیاز عرض
سلای عفو گشت که دانیم من از افعال ناشایسته و اقوال ناپسندیده خوشحال و از جرات و جسارت در این مدت واقع شده خجالت دارم و وقت آنکه بر فرق حرمت شما
ندارم اگر آنحضرت با کرم بسیار و نقراء ترک قوم رنجیده فرمیجه فرمیت بدر دروازه آیند تا من بعد از اعتذار و استغفار چنگ در عروهٔ الوثقی عفو و اغماض ایشان زده سعادت زمین
بوس حاصل کردانم و ارزنی نماید چه جرم بخشش و پوشش پذیر ملتمس او را با سعاف و انجاح مقرون داشته از برای انکار روزی تعیین فرمود و در آن روز بانتهای سعادت تا در حصار راند
و انکسار رای داشت بغایت سخت تاریک در راه و هوا تاریک مانند سر چاه خاطر دشمنان سیاه تاریک و چون علی بیک معلوم شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورده
جنبش طبیعت و شرارت طبیعت او را بر آن داشت که جمعی را در کمین گاه نشانند تا فرصت نگاه داشته مکر و غدری از نشیبد و دست کامی صفا تا را در حفظ و حمایت ملک زمان
باشد آنچه ارزنند و حضرت صاحبقران هر چند زمانی در درگاه توقف فرمود آن معنی بامردت بهمه خود فانمود و بیرون نیامد آنحضرت احتیاط کرده همین کار
پرداخت پیش رفت بر ایشان فرا داشت تا در ضمان سلامت و عافیت بمنزل خجسته فرجام آمد و چون حضرت صاحبقرانی بر اندیشهٔ بد نقض عهد علی بیک چون قربانی در وقت
یافت آتش خشم و غضب او قهر کشیده فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت لشکر ظفر اثر روی بآن کوه دلگرهند داشت علیه صدا شد جمعی از مردم ترکیت و اهل خرخشان
در درخش کوه کبک دری زمره از مرحمت ایشان بسته می آمد بیالا بر آیند و لوار و پیاده همه بتسخیر حصار رهنما که از محل خویش در حرکت آمدند و پیادگان ترکیت و خرخشان هم

در شب لاء بجلادت ظاهر حشمت بکوه برامون و مقارن و مهدی ایشان بصنع جبر صاعقه از بهادران سپاه نصرت نشان برغرده و نیز کشیده بدروازه رسیده و قهر بهادر
دلاور بلتور و دیگر سرداران دشمن نژاد از معابر خود رانده ببالای کوه برآمدند و بشیر و عمر و عثمان با فوجی بهادران پیش رفته بر کمری استاده بودند ناگاه دشمنان متعصب
شده در حضرت صاحبقران صاعقه از بر دلان سلاح و عمرو بشیر فرستاده از جا پیش حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعلام معمور شکسته فرار الاتال برآمد علی بیک با کاران
رسیده کمی پیش حضرت صاحبقران فرستاده معروض داشت و اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند من فردا بپای اطاعت و انقیاد پیش آمد عسکر همایون را
بلب عجوبت معتب و ملتوم گردانم و پیش نی ضراعت و مسکنت بر زمین خدمت نهم و بر بمعنی عهد بسته پیمان را بایمان مغلظه مؤکد گرداند نیز روز شیخ حاجی از امرای
عظام خود قربانی با دختر خویش که نامزد شاهزاده محمد سلطان بود فرستاده ایشان بزبان نیاز و عجز و بیچارگی علی بیک را بعرض همایون رسانیده تضرع و تشفع نمودند
و بمقتضی کلمه المومن اعز اکرم بار دیگر حضرت صاحبقران میثاق علی بیک را در عرصه اعتبار در آورده فرمان داد تا سپاه از جنگ گاه باز گشتند و آنحضرت بقصر همایون
مراجعت نموده در قاق نخجیر فرود آمد و دیگر روز شیخ محمد جوبانی قربانی در رکاب خجسته پادشاه کامیاب بعسکر همایون آمدند و روز دیگر حضرت صاحبقران در حفظ و حمایت
یزدان سلامت شده تا دروازه کلات راندند و علی بیک طاعات و کرامات از حصار بیرون آمده پیش نی ضراعت بر خاک مسکنت نهاد و بجان امان طلبید و چون التماس او بابجاح
مقرون گشت در حضرت ملتمس او را مرخص دیگر از ملازمت رکاب ظفر انتساب معفو و معاف باشد و فردا بخدمت بشتابد حضرت صاحبقران رقم اعتراف بر صحیفه مطلوب
کشیده از در حصار باز گشت و محفوظ بحضرت عنایت کرد کار در قاق همایون نزول فرمود و چون روز دولت علی بیک بمحنت پیمان خود و آفتاب اقبال او
بسر حد زوال رسیده در جوف الیل راهی را در لشکر نصرت شعار از آنجا بالا رفته بودند استعداد کرده بیند و بار دیگر پست اعتماد و استظهار بدیوار سپهر و نهاده بایمان شد
کشف دار در حصار سکنی فرزند دم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهار روز از آن موضع معاودت نموده قریب بقلعه قهقهه در از زمان حرب بعد
نزول کرد و اشقعه میان کلات و پیوند و اقامت و بحسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام نموده بعد از ده شبانروز از کار باز پرداخته و حاجی جمشید را
بکوتوالی آنحصار مقرر فرمود جمعی از مردکان کار زار و دلیران بیکار بصحبت او معین گشتند و حضرت صاحبقران امیرزاده علی پسر امیر موید را و خواهرزاده آنحضرت بعد
با شیخ علی بهادر و قوانات ایشان بمحافظت راههای کلات باز داشت تا طریق آمد شد مخالفان در راه تردد معاندان مسدود ماند ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی مدارای
رکاب سپهر ارتفاع در رسیدن ایلچی دلاوران سنس و خلاصه دوران شاه شجاع علی بیک چوبانی قربانی چون در زمان زندگانی ملک ناکامی را وطن مألوف حضرت صاحبقران مانند
بحر اخضر مواج در حرکت آمده کمند التفات بر لشکر قلعه ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه بعد حصین و موضعی رصین و کوتوالی آنحصار در آن روزگار ملک علی شاه بود
در ملک غیاث الدین اشقعه را با دو سپرده فوجی از شدیدان در آنحصار با او بسر می بردند و آنجماعت در میان قوم غور بفرط شجاعت و دو فر جلادت و کمال مردانگی امتیاز داشته
روز و از غایت تدبیر و دور اندیشی اشقعه را بر خیره نژادان و اصناف دلاوران آلات حرب و ادوات طعن و ضرب مخصوص گردانیده بودند و آماده جنگ و جدال شد حضرت
صاحبقران لکی تستان با ملک غیاث الدین لشکر در آنجماعت و گران تورند چون نوغ شیره ایلی بر دلش آتش ایشان چراسته کشتند و حجاب حشمت و از عزم
عقل و قلت تدبیر ملک بر دروازه حصار رفته هر چند زبان نصیحت گشت و مفید نیامد و سر بخیر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کاسک فرمان داد و جاجیان
راهها بر سر خندق را از آب تهی کنند و بقیه بکار خود مشغول باشند بهادران جنگ پیش بردند و استادان ماهر منجنیق نصب کردند و چند روز کوشش مردانه نمودند

رسیدند در آخر الامر بتیغ آسمانی لاثار استیلا بر صفحات احوال سپاه ظفر پناه لاح گشت و بزخم سنگ عراده و منجنیق برج باره را در هم شکسته و شدید یان غلامت
عجز و انکسار در ظاهر و باطن خوش هم کرده دانستند در تقدیر پیر تدبیر روی قتال کرد و راه سیلاب حادثه را بسد مشت کلی مسدود نمود تا آن حضرت لاجرم حضرت صاحب
ارتیمان زده بجان لان خواستند و ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر لات و عشرات ایشان کشیده مجرمان را بلطف و احسان خویش نوید داد و شدید یان از
قلعه ترشیز بیرون آمده با آخر از تقبیل عتبه علیه مفتخر و سرافراز گشته حضرت صاحبقران چون در ناصیه ایشان لاثار لات و عزات و جلادت و فلاحت دیگر مشاهده
فرمود و مجموع ابر تربیت و نوازش مخصوص گشته و بابغامات امیر غازات نوازش فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان کمال سپاه روی بجانب استخلاص متوجه دیار و در اهل شهر کردند و
بصب شیب و محافظت قلاع صدور آن ستان قیام نمایند و چون شدید یان با خانه کوچ متوجه آنصوب گشتند و داروغگی ولایت ترشیز را از قبل امیرزاده میرانشاه برلاس
اگر تفویض یافت مقارن اینحال عرضه از جانب والی شیراز و بعضی از عراق عجم شیخ شجاع نصیری و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و هدایا و سلامات بسیار
سر را اعلا رسیده و بوسیله مقربان و خواص تبرکات گذرانیده و مکتوبی بزبان مشتمل بر اظهار عجز و انکسار در نوع مقاصد اخلاص و اهداء خواهی بعرض رسانیده و بالقاب عنایت و مورد
پیشی اختصاص یافته حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت بمنی از وفور عاطفت و مبنی بر مزید محبت شخصی از ملازمان پایه سریر اعلی را با مشتاقی و لایق سلاطین
ذوی الاقتدار باشد مصحوب عرضه کرده اینده رضه متنش را خاطر شد و شاه کام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از پرده نشینان دودمان مظفری را جهت فرزند سعادتمند امیرزاده
جهانگیر خواستگاری نمود اگر حضرت حضرت گیتی ستان از ترشیز بصوب دیار مازندران در مراجعت نمود الا آنحضرت بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران
کامکار تسخیر مازندران را در جهت همت عالی نفس ساخت و با آنجانب روان شد و از راه رودخانه گذشته بکوچ به مضارب خیام لشکر نصرت انجام گشت و امیر ولی حاکم
مازندران از استماع این خبر پریشان و پریشان شده از حواس خویش امیر چاکی را با طایفه دیگر با تغورهای آب و قطعه های شتر و استر و بطایف اقمشه و طرایف امتعه بر درگاه
عالم پناه روان ساخت و بزبان استکانت عرضه داشت که اگر این نوبت ملتمسات سریر سلطنت مرجعت فرمایند بمنت مکنه از سر خلعتیان خاطر قدم در سلوک طریق
رشد و سداد نهاده بجهت آستان فرخنده نشان بمبارت شاهد و مدت الحیوة مکر اخلاص بر میان بسته شرایط بندگی بتقدیم رسانند از کرم سید رفع اشیاء
بدیع و بعید باشد آنحضرت رقم اسعاف انجاح بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان عزیمت برتافت و از سلطان و جرمکان عبور فرموده بمغزار زادگان
فرود آمد و در اثنای این اوقات بنیر صادقت و مصاحبت دولتش حسین علی بیگ چونی قربانی با میر شیخ علی تحقیق مجرمان و دیگر پای کوه کلات کرده باشی چند از خواص ملازمان
خویش پشی پا دوقف امیرزاده علی پیر امیر مراید و بالاتفاق بر حسب فرمان شهریار محافظت اطراف و محاصره کلات ملتمس نمایند بپالای کوه برآمد و دو تا ریکی بشب راه گم کرده
بکری بلند باز خورد و دشمنان بر خیال اطلاع یافته شیخ علی بهادر تایری در رکش داشت ترک جنگ کرد و دست از قبضه کمان باز نداشت و چون جعبه از سهام تهی گشت
و امید اشتغال و بقی نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با چند نفر گرفته بقلعه در آوردند و امیر علی بیگ بعزم او استقبال کرده در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی
عنایت بسیار بجای آورد و فرمود تا از برای او خرگاهی بقرب خرگاه خاص ترتیب داده و شاه طاهر قیشه مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر او صحافی چنان هر روز پیش
می کشیدند و طاهر محالت و مصاحبت او خنده خنده متش را مشغول کنان خویش ساخت و در آن تابستان مرض طاعون در حصار کلات اشتداد یافته پسری از آن کمان قلعه قدم
بدروازه عدم نهاده و تمنی را پیش خالق و خلق و خدا بآن سعادتمند پاک اعتقاد میورزیدند داشتند و چون جلگاه زادگان مضارب خیام اشتداد یافت و عساکر آن کشت امیر شیخ علی با روی

چاپلوس همیشه احوال علی سیک و ارباب حصار و تجربه‌ی کی ایشی حضرت و غرض بعرض صاحبقران کامکار رسیده و از نوزده در خلافت کرد و چون علی سیک بسیار تحریک نمود
و چون ملتمس شیخ علاء الدین بشرف اجابت مقرون گشت علی سیک را با شیخ و لکن بارگاه فلک اشتباه رسید و مراحم پادشاهانه کان لم یکن پنداشته بمضمون
الماضی لا یذکر عمل نموده لا فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و علی سیک و سیر امراء جوبی قربانی را با کوچ و متعلقان بسر هرات بردند و منشور حکومت هرات باسم امیر عمر
پسر امیر غیاث الدین علی شده و بر حسب فرمان ملک نیز متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت و راه چرکاتی اقدام نموده و قضیه خیر بان کشته را و اهتمام کرده
بسر قندر بردند و پسرانش نیز بهمان طریق بدون ماوراء النهر فرستادند و امیر که پسر تیمور که بدار و علی معین گشت و حکومت سمرقند را بطریق معهود بخواجه علی مؤید
سپهدار قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک غیاث الدین پیر علی ارک را با پسرانش بر قرار در سمرقند موقوف داشت
و علی سیک چون قربانی و ملک محمد بن ملک معز الدین حسین و امیر عمر بن ملک غیاث الدین را بنزد بان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد ذکر قلعه خواران
در هرات و اشتغال حضرت در ماوراء النهر علی الاوفات اولاد ملک فخر الدین و ملک محمد برادرش در زمان حکومت معز الدین حسین و پسر او ملک غیاث
الدین پیر علی در فلاکت و بی اعتباری روز بشب می بردند و پیشی بر روی آوردند و در آن زمان و هراسان در تحت تصرف سلطان عنبر علی آمد آنچه ستم نموده
در پای سریر سلطنت عرضه داشتند و با بندگان بنی اعمام ملک معز الدین حسین و حشمش نام املاک و اسباب پدران ما را متصرف شد و ملک غیاث الدین نیز
بان طایفه مرعی داشت اکنون ما مصالح آنست که بیمن التفات پادشاه حرمات شارق در امر آخر قرار گیرد و حضرت صاحبقران کامکار بر تهور حضرت و احسان بر احوال ایشان
ساخت و حکومت غور ملک محمد را در برابر بعوض ارزانی داشت و هم در آن اوقات ابو سعید اسپهبد و لای اولاد امرای غور بعضی و اولاد مشهور آن زمان بکمال
پاکی اعتبار داشت و ملک غیاث الدین او را بند کرده و ده سال بران گذشته بعد از عنایات پادشاهیت صاحبقرانی خلاص شده بمطلق العنان گشت و در اواخر گذشته ربیع
و شعبان و سبعمایه و حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده پیر شاه در موضع پنجده بکنار آب مرغاب تلاقی کرده بعهد ملک محمد از جانب غور با طایفه از ارباب
جهل و غرور روی شقاوت بر پایان عوایق آورده و از خاصیت وحشت رسانیده بشیده با غور با طایفه از ارباب سعادت متوجه هرات گشت و ابو سعید اسپهبد
بدیشان پیوسته چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از اراذل و اوباش بجماعت ملحق شدند و در روضه و محصلان و نوکران امرا و جمعه جهات ضروری در هرات بعضی بناه بجمعی
حشیش الدین بردند و غوریان دست بغارت و قتل برآوردند و چند خروار هیزم علی اسدار از جمله بیلیان در دروازه فیروزآباد بعهد رقعه رسیده آتش در آن زدند و آن
توهم نموده خود را بهر آبادی رو بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نمیداد و غوریان بر حرم بران گریختگان ابقا نمیکردند و اهل صلاح و ارباب علایم و جمعی که از
غرور بهره داشتند از کوشش خزیدند و در عالم تحیر و اشفته خاطر شده در علاج امرض بی‌سعی نفس بگذرانند و چون این واقعه بمیرزا امیرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا
با فوجی از لشکر نصرت پناه بر سبیل تعجیل نامزد هرات فرمود و خود نیز با بقیه لشکر از عقب در حرکت آمد و امرا چون بشهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش آمدند
در سر کوچه‌ها خیابان فریقین را اتفاق افتاد و جولان جانبین در قتال و جدال دقیقه محل نگذاشتند و آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریه
افتاد جمعی کثیر از مظفریه بقتل آمدند و بقیه السیف بشهر گریخته در خلعت الدین پیر گذشته و متفرق گشتند و امیرزاده میرانشاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشش تقصیر نکردند و برای
اعتبار از روی کشتگان چند مناره برآوردند و چون این خبر واقعه در سمرقند بمسمع علیه صاحبقرانی رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد را که در ارک سمرقند

محبوس بودند امیر خوزی و علی بیک جونا قربانی و امیرزاده شیخ ایشان را در اندکان مضبوط ساخته بقلعه بیدشت سپاه رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه
محرم حضرت صاحبقرانی از آغاز رصد چند روزه ازین مرحله فانا بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از چند روز خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا خاتون
جنت عادله بعوالم عقبی رفت از آنسته داعی حق را لبیک اجابت گفت آن محترمه مرحومه را در جوار مزار فایض الانوار ابن عم جناب رسالت صلوات الله و سلامه علیه
بن عباس علیه السلام دفن کردند و حضرت صاحبقرانی بعد از تقدیم مراسم تعزیت جهت ترویح روح آن دبانوی عظمی قدوقف صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا مبذول داشته
بوظیفه حزن و ملال در انفارقت ایشان روی نموده بعد از مهمات دنیوی اعراض فرموده و چون امور ملک و ملت نزدیک بآن رسیده صلاح ندیدند آیه ارباب عالم
دلکا بر سر فتنه و خلاف موعظه نصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت بر تواتر مقامات بضبط مملکت از خزانه تخت بیرزاده علی با لشکری گران بقلع و قمع قرالدین خضر
مایل فرستاد جنت بعوالم فرمود و بنفس همایون متوجه ایلش گشت و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بحرین در از عزم بهره آتشه در حضرت عظمت
شعله انگیز در اغراق ایاق فتنه بیاد مهب قاراج دادند و امیرزاده بگشت یافته باز گشت بار دوی اعلی پیوست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر را سیف
الملوک پیر حاجی سیف الدین و تمش دار غوغا شاه صاحبقرانی را با فوجی از لشکریان بدفع یاغیان قوم جنت فرستاد و بعد از چند روز هر ایشان خبر بنده امیر جهانشاه
جاکو و آقچی بوقا و شمس الدین پیر اوج قراجهاد و صاحبقرانی تمور با دو هزار سوار جرار بر حسب فرمان صاحبقرانی سپاه اقتدار از عقب آنجماعت روان گشتند و امرای سابق قوم
در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اهل و عیال آنجماعت را بسیری گرفته و اجمال و اثقال و اغنام را غارت کرده مراجعت نمودند
بنا تمام رسیده با امیر جهانشاه و دیگر سرداران هر از عقب سیر شدند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود در طلب قرالدین کمی نبیند و تا آنجا همیشه باشد
از عقب او استادند مجموع ایشان را باز گردانیده در سی کول گرفته تا کوتو باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت منعطف بلوک ایلش نمودند و بانواع دلوانی
و سیورغامیشی اختصاص یافتند **کنار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی ممالک ستان و تنبیه بیم بایران و نهضت فرمودن آنحضرت** حضرت صاحبقرانی
ظفر قرین در بابزرسال مذکور لشکری بیرون از حساب و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر ممالک ایران از بغداد گرفته و چون کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت
اشتباب گشت امیر جاکو را بر حسب فرمان بحکومت آنجا بستان اشتغال ملتمس و از عقب رسیده بعادات سابق بوس سرافراز گشتند و بعد از عرض مهمات ممالک حضرت
مراجعت یافته بجانب دلایتی هر موسوم باو بهشت شد در این حین خبر رسید که از مغل گرمسیری بکوهی علم عصیان و فتنه بپای دیده ضلالت و عناد بر افراخته هم چنین
بمسع علیه رسانیده شیخ داود سبزواری و حضرت صاحبقرانی او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده بود گرفتار نعمت اقرام نموده و در واقعه آنجا با یان بهادر را کشته
و چون امیرزاده میرانشاه بر انحال اطلاع یافته امیر اقبوقا را با طایفه از دلاوران نامدار بجانب سبزوار روان ساخت حشم امیر چاکی سیف الدین با مداد از عقب روان شده
باتفاق سبزواریان را محاصره کرده گرفتند و مردم سبزوار را اسیر آورده و شیخ داود گریخته بقلعه بدر آباد قلعه کوهی واقع متحصن گشته و اکنون امیر چاکی سیف الدین و امیر
اقبوقا بمحاصره آن اشتغال مینمایند و درین اثنا مخالف اهل سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقرانی شد و آنحضرت امیر شیخ علی پیر اوج قراجهاد را بسیاری از آنسیر بجانب
امیر ولی فرستاد تا در برابر او نشسته دلگذار و او از مقام خود بیشتر آید و بنفس همایون متوجه سیستان شد و چون بهرات نزول نمود بر اتفاق مردم آنجا با غوریان متعصب
بال لالان بر ایشان حمله کرده و ولایات نصرت لایت بطرف نیمروز در حرکت آمده لشکریان قلعه بدر آباد را محاصره کرده و حصار را نقب زدند و دیواری عظیم بیشتر از پنجاه

در سر نقب چون استاده بودند طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بعضی دخت استوار کرده بنیاد باره حصار
تا دیگر سرکشان اشتران را عبرت شود با جمله شصت مردم فتان پاک خراب بسیار در طرف آن تخصیص در هرات دیگر ارزانی داشت و بسیاری از زر یا پیچاره از زر
چوب و شکنجه هلاک شدند و دیگر مردمان بجای رسیده در زندگانی را جمال تکبر و تکفیر نماند و مسلمانان از دوطان جلا منهج بکربت غربت مبتلا گشته دار عیال و اطفال
در خون و خاک جدا ماندند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه نصیبه بزرگوار و فراغت یافت طایفه از سلاران شمشیرزن نیزه گذار را بر سم مغلی بطرف سیستان
روان فرمود و خواجه عقب ایشان روان شد شاه جلال الدین فرای در آن زمان نوبت حکومت خاک بود رسیده بعد بقدم و تحوی دیگر بندگی بیرون آمده
و با کرام و اعزاز سرافراز شده در سلک سربرنهگان اخراط یافت لا رعایا بالا نموده سرکشی آغاز کردند و سپاه ظفر اثر بعزم شهر یار کاسب الوان
غارت کردند و آنحضرت با دلاوران جوشن بحصار زره رسیده در بسته و در همان روز قلعه تحت تصرف ملازمان خسرو علی در آمد و درین اثنا چهار کس
از مشهوران سیستان و غیران پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته گشته و برخی روی بفرار نهادند و چون خاطر سیستانی از عزم سم پایان
ملازمان رکاب فلک فرسای عصر سرکشی آغاز نهاده بدروازه نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران بر بالای پشته ریگی برآمده ملاحظه اطراف و جوانب نمودند
در شاه شاهان تاج الدین قلعه کاخی و جمعی از پیش شاه قطب رسیده بعز زمین سر افراز گشته در باب مصالحه مبالغه کرده اطراف رضا مکفاری نمودند و بصنوف
نوازش اختصاص یافتند آنحضرت با ایشان بخطابت مشغول بودند ناگاه سیستانیان از آستانه و مکمن و مسالح بعزم جنگ و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون کشیده
حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار را در کمین گاه باز داشته فرمانداد تا امیر محمد سلطان شاه با نزک نفری پیش رو در حمله اول بطریق مکر و فریب روی باز
پس نهند و دو ملوجب فرموده عمل نموده و مخالفان خیره گشته از عقب روان گشتند و آن دو هزار مرد از کمین گاه بیرون آمده بر یکدیگر حمله آوردند و آتش حرب زبانه
بفلک برکشیده پیاکان سیستان بزخم خنجر آب سپار مجروح گشتند و بعضی را بر خاک هلاک انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار و ماران روز کار مخالفان
برآوردند و دو مردی و مردانگی دادند و چون زمانه لباس ماتم زنگانی در بر کرده هر لشکر دست از خون ریختن باز داشتند در برابر یکدیگر فرود آمدند و در روز دیگر که شهسوار
میدان افلاک بعزم تسخیر ملک فیروز از کمین گاه آفاق بیرون تاخت صاحبقران فلک اقتدار بر تو التفات بر یاسا بیشی سپاه نصرت شعار افراخت
و دقتی را بر سکوه خسروانه ترتیب داد و میمنه را بوجود همایون زمیرزادگان جهانگیر مزین ساخت و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا بهادر را با دیگر مردان
ملازم او گردانیده در میسره با امیر سلطان ابوبکر و خداداد پسر امیر حسین و لشکر قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه کردند در عین عزم را در پیش خندق
کنده و در کنار آن سنگ و بانگ مرزه و چون شش هزار کس در هر یک چنان رسمی در دماغ داشتند بعزم شبخون بیرون آمدند و امیر شمس الدین عباس و ابراهیم
در برابر ایشان واقع بودند تا القوم پاک از خندق گذشته بیرون آمده در آمدند و بهر جهت جراحت بسیار شد چند تلف شدند و بعد از آن سپاه
نصرت پناه از اطراف و جوانب تیر باران کردند و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک دیدند و اندک گشتند و دیگران طریق فرار پیش گرفته بشهر در آمدند و روز دیگر مبارزان
هر لشکر و دلیران هر کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار و بر جماعتی دیگر برابر ایشان بجنگ آوردند
و مجموع را بدروازه رانده از عقب بشهر در آمدند و شهریان راه او داده با پانصد مرد در او در میان گرفتند و محاربه روی نمود و داستان پر از داستان و بیم زدن

بر اطراف نیسان ماند و سپاه ظفر قرین دست از جان شسته در مقام سرباری در آمدند و راه پرداختند سر و دیا فتنه همه بر مرگ نهادند و در آن حال قیمور بهادر با هزار سوار نامدار
و اگر رستم دستان با زنده بودی عاشیه ضرغامی ایشان بر آتش گرفتندی بجانب شهر شتافت و محافظان دروازه را رانده بشهر در آمد و جمعی را در راه بر سپاه
نصرت شعار بسته بجهنم بیرب شمشیر صاعقه کردار بر آتش کشید و مشرف گردانید و امیرزاده علی با قوتون خوارزمان مهلکه بسیار بیران آمده بملک هایون ملحق گشت و چون شاه
قطب الدین داشت در بیاری قدرت و تلاش سر پنجه شیر نیستان بر شدن ناقص از حصار بیرون آمده روی بخرد اسکنده بر خاک حسرت گردون اشتباه نهاد امرا حرم حرمت
دنیی عفو بر جرایم او پوشیده بجان لاش داد و در زمانه صاحبقران کامکار با پانزده کس با جبه و جوشن بنقص جوانان امیر قرقر قرین سر بر زانو کس از پی بکان سیستان مجموع
با تیر و کمان دست بکمر گرفته از بارو بزیر آمده از راه خسارت جرات منعقد با جوانمردی شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بعسکر اعلی
نهاد حضرت صاحبقران در آن حال شاه فرمود جهت لشکر غنان بجانب قص معطوف ساخت و بیاد کان سیستان بر تیر باران در آمدند و نخی بر سر یک ران آن شهریار
کامران رسید و حضرت صاحبقران سعادت قرین چون بمنزل حبشه آمین رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین را بنظر گردانیدند و لشکر مرتب گردانیدند حضرت بخشش هایون
بعزم دفع مخالفان در میدان رهوار امرا در اغنان مرکب هایون نوازده معروض داشتند رسانیدند و چون لآل بنیکان از رشحات سحاب افضال و احسان
حضرت صاحبقران تازه و سیراب قایا از ماندن باشد عقد چگونه رخصت دهد و پادشاه هفت کشور قرم هایون در محل خطر نهد آنحضرت در خدمت بنیکان محض نشینند
امرا و بهادران از بین ایشان عزم پیکار کردند و زخم شمشیر و نیزه و تیر اکثر آن بادپیمایان را بر خاک مذلت و هوان افتاده شد و اندکی از ایشان حشمت و جرح از معرکه
جسته بشهر رفتند و تصور کردند که سیلاب حوادث بدیشان کلی باز شدن داشت و لشکر منصور نصیبی بر آمده از صدمت ایشان رخنه در شهر پدید آمد و شهر را
سر حشمت و بورد با پنجه افشند و مسکن و منازل اهل سیستان را مادای زراع و دغن گردانیده هر کس از اسب بیان را در آن طبقه یافتند بسر سر نیزه در حضرت
صاحبقران نقل اموال شاهان اندیار رفتند و در حکومت سیستان و توابع از آب شاهان ارزانه داشت و شاه قطب الدین در روی آن آب خیزرا
بسمرقند فرستاد و منعقد عهد و صلح سیستان را کوچانیده بغرا بردند و چون خاطر هایون حضرت صاحبقران از این امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان
رکاب فلک فرسا حصار طرا مسخر شد صاحبقران بعد از این امور بکنار آب هرمن نزول فرمود از طنطنه لشکریان خرد و کلان بیرون از حد بیرون تمام اقاصی
مفاصلش از هم ریخته خراب شد در آیت نصرت انتباه از کوکه قلعه در حرکت آمده در این اثنا بیمع علیه آن نیز و قوتن نکودری بجانب کیم و کران فرستاد حضرت صاحبقران
در دفع تابع امور آگاه بعد امیرزاده میرانشاه را بدفع قوتن نکو نامزد انصوب فرمود امیر که پیر بیرام را و امیر حضرت آنحضرت فایز شد بعد با امیر حاجی سیف الدین و دیگر
امرای نامدار در ملازمت شاهزاده رهی داشت و ایشان روز و شب پیاده از حرکت و اوار و شبگیر کرده در چیکاه قوتن بتومن و حشم او رسیدند و مرکز شاهزاده
و صف آراسته در مقابل لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کبر سن قوتن بزبان حرمت آواز بر آورده او را پیش کرم منعو و از راه خیره سری
فتنه و دغدغه و تحاشی بیارگاه ملک اشتباه می باید رفت و خبر دخول شاه حال تو خواهد شد و چون سپاه اصحاب بطلب او آمده بعد سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا
نمود و در حمله اهل لشکر از بین جدا کرده بیارگاه یکه پناه فرستادند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بیلای آب هرمن رفت شد در این اثنا ملک محمود را در حین
راحت امیر حسین تیر بر دست آنحضرت زده بعد با بلا اشرف بسط بوس دریافت و حضرت صاحبقران در چشم روی او خشم آلود انتباه شد و چون از قلب اشرف اعلی بیرون رفت

از موقف جلال فرمان واجب امتثال صدور یافت و سلاطین بهر اهتمام اوامر ایزد باران کردند ع دران کشته را این عقوبت بجای سپارید ؛ و در اثنای یورش قلعه
مغنو و قلعه سرخ نیز بتصرف سنگ کان حضرت صاحبقران در آمد در خلال این احوال خبر رسید که از اراذل تون سه هزار کس در نواحی غزدیس اشتهار نه نبوت
حضرت حشمی پناه علیه صلوات الله ایمان دارند و در قلعه هرات بر جمع شده مسلمانان را اضرار میرسانند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهرمن دوار از دست عمل پادشاه
مدجب لازم دانسته لشکر بدانجانب کشید و سپاه منصور جنگ در هر انجا شده دلوشهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه
بزیر انداختند و بعد از این فتح عنان بجانب قلعه دهنه تافته گشت و مردم انجا حصار تخصص نموده رایه شر و شور برافراخته بودند و بهادران سپاه ظفر پناه در محاصره
انحصار عنایت جهانبخش داشته بنیروی دولت صاحبقران قلعه را گشادند و تیغ در مخالفان نهادند و در سرهای کشتگان مناره ساختند پیش ازان اوغانیان
از تخت سلیمان الهی پایه سریر اعلی فرستاده رهنما را تقاضا کرده بودند و در وقت طلب داشته درین حین خبر رسید در انجا عت قوم از طریق مصر وقت بیرون نهاده
باغی شده اند حضرت صاحبقران عزیمت بانطرف انعطاف داده در همان روز در بر خاطر تعلق زمین فرمود اشارت کرد در روز از ایلان پیل افکن نیز شکار ترکیب
حرب ایلچی رسانیدند و قتال صعب روی نموده امیرزاده علی و ایلچی مقرر و طایفه دیگر از دلاوران و بهادران نامدار مجروح گشتند و سیکی شب پسر پادشاه بوراغا بقتل آمد
و چون اقتصور بهادر با دغرغه و تحاشی در امثال المعارک قدم مینهاد در عایه قدم میکرد صاحبقرانی خرمنش را در پیش خود باز داشته بود تا در آن روز اسپی بان رسید و چون
خبر زخم یاش مرا بوی رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورد و زانو زده رخصت جنگ طلبید لاجرم بهادر آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت و از
جا حمله مخالفان بسیاری از قوتمات مرکز خود خالی کرده اشتند مگر رضان خدابخه در پای ثبات و قرار او متزلزل نشده و مانند کوه بر جای خود ثابت قدم ایستاده و
حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده انکوه انبوه را از جای برداشتند و عبید خدابخه در حدود هشت سن بعد از پس شکستی تمکین کرده چون
دشمنان را بروی گذار اختیار نیافتند از آن جمله سوی گرفته از آب فرو گذشتند و سرش از بدن جدا کرده پیش پادشاه اسلام آورد و در آن اوان کودکی چنین جرات بظهور رسید
از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب روی باغرا نهاده داد مردی و مردانگی دادند و اسب و اشتر مکتوب و مقهور گرد آمده قهرا در
تحت تصرف در آوردند و هر کرا در انحصار یافتند بزخم رماح و قوتمات تقسیم کرده بپای رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران ظفر قرین بیمن دولت روز افزون
از مهم اوغانیان فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش ازان امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و ملک بهادر بر حسب فرمان بانطرف رفته بودند و قلعه را محاصره
کرده و سه در آن مواضع را تقید استحکام بارد و دی فرستاده و چون درین ولا قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران گردون توان امیر جهانشاه و سلیمان
را بتصرف نواحی و حصار با اختصاص داده با سپاه گردون بر قلعه قلات در اراضیات قلاع کرسیر بعوامزد فرمود و امیر متبعه انجانب شده قلعه را قهرا فرا
گرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تابید و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجرد انعایت حضرت دانه سر افراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده مراد شاه
از راه خسرو باط سقط نمود رسیده بعز دریوس حضرت صاحبقران استعلا یافت و چون در نام سیستان و در انستان از ارباب عناد و شقاق کسی نماند شیر بار
آفاق عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و مراحل در دار السلطنه سمرقند نزول فرمود و چون ملازمت پادشاه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی
بگذرانید بار دیگر داعیه تسخیر مازندران از خاطر خطیرش سر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم امیر ولی والی مازندران سابقا فرم

داده کلک بیان گشته امیر ولی جمع داده بجهت متوجه آستان علیه مکان حضرت پادشاه گیتی ستان شده بشرف پابوس سرافراز شد و چون او بقصد خدمت
آنحضرت را اختیار بخاطر همایون بسیار گران آمده حضار لشکر نصرت شعار فرمان داد از معبر آن گذشته تیغ انتقام دولت و اقبال بر حشم و چند روز در آنجا توقف نمودند تا
گرد ماتم مجتمع گشته در این اثنا ایلچیان رحمت آوردن حضرت سلطان اویس بن شیخ علی برای امیرزاده پیر محمد بجانب شاه نفس راضه بجهت صورت معنی را برپشت زانیت
تمام عقیده لاسلام تیغ اسلام نیز و ملازمان رکاب فلک اسباب طوی قیام نمودند چند روز متعاقب در انعام بجهت فراز ملاحظه و سر در گذر رهنمود از جمله ایلچیان
حاجی خواجه رامی حضرت را بقدم ادب بوسیدند یا از حضور بردن نهاده پیاده سر سینه زاری هر که در حضرت ملوک و سلاطین چشم را از خیانت و حسد را از خیانت پاک
دارد در مذهب حمیت جزا و سزای او کمتر از این نباشد با جمله چون حضرت صاحبقران کامیاب از قبه لاسلام تیغ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهر علیخان خانزاده حرم
محترم شاهزاده امیر شاه را از هرات استقبال نموده و فرزند ارجمند امیرزاده خلیل سلطان را که بجهت همراه داشت بانوی عظمی سرای ملک خانم خانزاده را طوی
داد و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرای ملک امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خود بسمرقند برد و همچنین از خدایش بغیر از قان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران
نیز بموجب فرموده بتصحیح ما در راه الهی شدند و حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت نموده از راه برکه ماش بلرغس رفت و از آنجا روانه شده از آب اسپرود گذشته بر مرغزار خیام
سپاه نصرت انتظام گشت و در آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیر ولی حصار آن قلعه را مسخر کرده جا جاعتی در آن موضع متحصن گشته آماده حرب و پیکار است
و شیخ علی بهادر و مولانا علی و دیگر سرداران را از پیش رفته بودند در موضع کاوکوش بفرار ولی امیر ولی رسیده حرب آغاز کردند و مغربای جلادت پیش
نهاده حمله آوردند و دشمنی از مقابل تیری بر دهانش زد و دندانش شکست و از جانب حق او بیرون رفت و آن بهادر بر اهل باجوز خمی چنان هایل متوجه دشمن
گشته بیک ضرب تیغ سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شدند و بشیران آنها را بریده در سمند صاحبقران آورد آنحضرت شرف اجداد ارزانی داشت
و موضع کاوکوش بدستور عالی داد کردند و رایت نصرت شعار در حرکت آمده بطرف حلقه دران نزدیک فرمود لشکریان حصار را در میان گرفته حرب آغاز کردند و سنگرزن
ملک تسخیر بر کنگره آن افکنند کوتوال را با هر که در قلعه بود بپای سر سیاه نیز و حضرت صاحبقران از دل نهضت نموده بر دهستان عبور نمود و از آب جوجان گذشته
در شش شمان فرود آمد و بموجب فرمان امرای هزاره و صده بر جوبها و آبهای بسته در روز مقدار نیم فرسنگ پل قلاع بستند زیرا که در شان حضرت دشت ابر بسیار
تا راه پیدا نکردند و قراولان طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی محمد خوش میوه‌ای و قتلمور بهادر و پسرش شیخ تیمور جنگی مردانه کردند و بیاد
نوزده روز حرب و جدال و حرب و قتال میان قراولان بهمین حال گذران بود روز سیم امیر ولی با جمعی از لشکر استراباد و مازندران برق وار در حرکت آمده پای
جلادت پیش نهاد و بقوت و توانائی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت آل بود بر حدود جهاد و فایده برای تربیت ملکه
حاضر گشته در پیش خاطر باز گشت و لشکر نصرت قرین لجام ارزان پا داغ خشید و سپاری از مازندرانیان را بضرب تیغ تیز آبدار پیش زین بر روی زمین
لعل خشید و بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی از عالم ولایت و شهرستان معنی حظی وافی و نصیبی وافر داشت فرمان داد تا امرای توران و دیگر
قوشون خاطر بر ضبط و استحکام جاهای خویش گماشته در پیش خنجر قضا فرو بردند و از حسرت نصیب مرتب داشته سجهای استوار کردند و در آخر روز با پادشاه صاحب
اقبال بتحقیق بمرغزار هم توفیق ارزانی روز افزون بسی قوشون اختیار کرده در کمین گاه باز داشت و چون صفحات روزگار را نسبت باطن دشمنان عرصه کارزار تیره قرار

گشت امیر ولی با مازندرانیان و یوسف رمضان غرده و نیز از حصار بیرون آمده بعزم شبخون روان شده سحرگاه کنار رودی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسیده و بر آن
مازندرانیان حمله کرده چیرها و سنجها را ترتیب داده بعونه بضرب شمشیر و اعمال سنان چند احشد لا جمعی کثیر از لشکریان امیر ولی در خندق بر روی یکدیگر افتاده در آب
همایون نگ امیرزاده میرانشاه بنفس همایون متصدی دفع بدانیان شده فرمان داد تا سپاه ظفرپناه تیرباران کردند مقاران اینحال آن کسی قوتی در آن مقام
و کین ایستاده بعونه از جمعی خود حرکت آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار آن بادپیمایان خاک را مشرق ساختند و امیر ولی پیش از آن در شهر
بعود در آن راه چاه بسیار کنده بعونه و سنجها تعبیه کرده و آب در چاهها داده و حیلها انگیخته و چون ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور رو گردان شدند
و اکثر ایشان در چاه بلا در افتادند و هلاک گشتند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست بد مکن و بد افتی چاه مکن و خواهی و این در شوال سنه ثمان و ثمانین
و سبعمایه روی نمود با آنکه خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی استیلا یافته در هلاک بشتابانک سنگری از سپاه و عیال از راه لشکر بجانب اصفهان بر سبیل تعجیل
روان شد و رکاب متعلقان در قلعه گرد آشتر خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقران خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر و دیگر امرای نامدار لشکر را
بتعاقب فرستاد و ایشان در حدود ری سپاه امیر ولی را دیده ضربتش از بیم جان خود را بولایت سمنان و دامغان انداخت و بجانب کوههای بلند از تعرض سپاه
نصرت شعار خویش را خلاص ساخت و حضرت صاحبقران حکومت ولایت استراباد را در اقبال پادشاه مدید از خوف امیر ولی در اطراف الکاف گردان
میگشت ارزانی داشت و در مجلد خاص سمت گذارش یافت و امیر ولی پسر یکی از امرای طغاتیمور خان بود کنار در توجه ولایت خراسان حضرت صاحبقران از استراباد بری
آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران بعد از آنکه عنان استراباد در تحت تصرف حضرت صاحبقران آمد آنحضرت فرمود امیر اقبوقا داده قراولان
با اغرق رستمدار در ولایت باشند و از هر ده نفر اسیر کرده فرمود و از کتاب اشرف جهت انشوند و در حمایت عنایت کردگار بدار الملک روی توجه بری نهاد
و بچلکه ولایت سفر دون بر دولت و سعادت در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر در آن اوان از سلطانیه
بعونه متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا و معتمدان را با پسر خود اقبوقا در آنجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر و عباس بجانب خوی فرموده
پادشاه هفت کشور با شصت هزار نفر از بشر آن بیشه اسپی همگنان دریای دغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر اغراق دستار دوی بسلطانیه آورده و مخالفان چون از
وصول سپاه ظفرپناه آگاهی یافتند اقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عمر و عباس قلعه را ضبط کرده بر ماقچی را با ایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران
فرستادند و جمعی از اوزل و اوباش با آوازه آمدن سلطان احمد محصلان آل سلاجقه عمر و عباس تعیین کرده بعونه کشتند و امیر عمر در ضبط القلعه کوشید چون خبر
انجنبر بوضوح پیوست اکثر آن پایه باکان را تعقیب رسانید و چون شدت سرما نهایت انجامید موسم گرم لشکرها در رسید حضرت صاحبقران کاسکار با سپاهی فزون از حد
و شمار عازم سلطانیه گشت و عاصی آقا و از عظمای امرای سلطان اویس بعود بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع نمود بعد از حلول شاه شجاع
و حضرت پسرش سلطان زین العابدین بسر پیر و طلب داشت و عاصی آقا شیئا فشیئا الا الاقدام الا الاقدام بجانب گریاس گردون اساس شتافت و در جنب
دعاهای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه را مع توابع و مضافات باو ارزانی داشت و محمد سلطانشاه را با طایفه از لشکر جرار بمعاونت
و مساعدت او باز گذاشت تا با یکدیگر آنچه توانند از ولایت باغی در حوزه تصرف آورند و چون از این مهمات فراغت روی نمود حضرت صاحبقران با شوکت سلطنت

اسعادت خان سعادت بکوهستان سنقار تاخت و ملوک آنجا از عزاز ولایت پاپوس احتراز نمودند در مواضع حصین متحصن شدند و لشکر ظفر اثر در تعاقب
تاراج برآوردند و غنیمت بسیار بدست ترکان افتاد و چون اندیار بجاروب سبی و نهب رفتند رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده تسخیر آن سرزمین
وجهه همت آن مخصوص بعنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سپهدار رضی الدین حکام آن سرزمین بعهد بیعت و مطاوعت موسوم شدند
نذر خود را بنثار پیش لشکر سپهر اطلی فرستادند و از لشکر بهم نامی آنحضرت زده خطبه بالقاب همایونش خواندند و حضرت صاحبقران سادات عظام را بمعاضدت
اصحاب وقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریص فرمود از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانید و زمستان
در چمنزار ابطرب و کامرانی بپایان رسانید و در آن زمستان نوقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته در تیه صحرای ارس راه اکثر ایشان را از اسلام
بهره مند گردانیدند یاد دوازده شاهزاده جوجی نژاد در سر در ایشان موسوم بیک بعد از امرای با انصاف مثل عمر بیک و علی بیک و قراچکی و غیرهم به تبریز فرستاد
و ایشان بآن ولایت رسیده آنچه ممکن بعد از فتح و ایلغار و غارت بتقدیم رسانیدند و چون در مقام تجاوز طرف طرسید در ثمه از اینمعنی در بعضی از مجلدات سابق تحریر
گزارش یافته رقم تخفیف و تصحیف انگیخته گشته آید توجه حضرت صاحبقران بکتی ستان بار دیگر بجانب ایران و مورخان آن را بوش سرب که تغییر می کنند

در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه حضرت صاحبقران گردون توان رایت اعلیه بوش ایران از خاطر خطیرش سر زد و جناب لشکر فیروزی اثر فرمان داد بعزم
اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی امرای دیگر را بضبط ماوراء النهر تعیین فرمود و در سنه تسع مسعود شده روی توجه بایران نهاد و در چیحون
عبور نموده بمنازل پیموده چون بقریه زکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم سبزوار با لشکر مبوک همایون پیوست و پیش از آن بسمع
اشرف اعلی رسیده بود ملک غیاث الدین حاکم ارکوجک قافله حجاز را در آن استان میگذشته اند غارت کرده و اموال ایشان برده در خاطر خطیر شهریار
روشن ضمیر رسوخ یافته بود و بوقت فرصت استقدام حجاز از روی بشد و این اوقات فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای آنحضرت
احدی ملوک اطراف فرموده مینیان از پیراهی ملک عز الدین و حرکات ناشایسته او شمه معروض گردانیدند و بنصوص عزایمت مکنون ضمیر انور گشت و فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که تو اجیان از همه نفر و اجیان را گردند تا ملازم رکاب همایون باشند و بعد از آن بطلع سعد و بخت میمون حضرت کاه مکه بر سمند اقبال سوار شده
و عراق را گذاشته عازم آن استان گشت و بتعجیل هر چه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آنحوالی زده قلعه خرم آباد را
در پناه گاه اهل شرک و الحاد سخت ویران کردند و اکثر دزدان آن استان را بدست آورده از پای در آوردند و در آن اوان اقتصور بهادر و عمر و عباس و محمد
پسر سلطان گشت هر یک بعلم بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سبزوار را در بعضی از معارک تیری رسیده بعد از مدتی بجهان زخم درگذشت آری هر بدایتی را نهایتی
و هر کمالی را زوالیست هر فرزانه باید در امر حیات و ممات نهند و بقدر میسور از فواضل صدقات باب فقرا احتیاج دهد و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب
توفیق در اسکلیات رلاعث ترتیب و تنمیق نهد تا در عاجل سعادت دنیوی در آجل مثوبات اخروی شامل روزگار او گردد و بالجمله در خلال این احوال بسمع
همایون صاحبقران رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد بر تبریز آمده آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرای نامدار و اردوی کاه را بر سم منقلای
فرستاد و شیخ علی بهادر را در غرق گرانشته خوفی تمام روی داد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی اثر شنیده و کلمه الفرار از وقت ظفر بزبان راند بجانب بغداد گریخت

و حضرت صاحبقران اعظم ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگران امرا و بهادران بنکلیشی اردوان فرستاده چون ایشان بسلطان احمد رسیدند حضرتش اشتغال
گرانشته جان از آن در طریق برون برد و الیاس خواجه پسر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع ملک زار سلطان احمد را دریافت جا داد کردی و بوده بعضی
و حربی صعبی روی نموده الیاس خواجه و از همی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاصی یافته در فرار بیاد صب همین گشت و جراحت الیاس خواجه بسوء المزاج
منجر شده زحمت و اندوه کشید لا اخر حق عز و علا صحت ارزانی داشته و پایش از نک نشان باقی ماند و در آن یورش در تجمان خون ریزش عظیم واقع شد مردم بسیار
تلف گشتند از آنجمله قاری اینانق مقدار پانصد کس بگاه دود هلاک رحشت و نزد حشت انوار آیت بالش مقام بسوخت و ممالک اردو با یجان در تحت تصرف
منتسبان اعلی آمده صاحبقران گیتی ستان در حوالی شکاران نزول فرمود و اکابر و اشراف و علما و سادات تبریز بخدمت مبارکت مشرف و مستسعد
دریافتند و بموجب فرمان مال لان بر ارباب آن ولایت حواله رفت و در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان به تبریز و آن نواحی مضرب خیام سپاه
نصرت انجام گشت و چون در آن مدت حکومت عاصی آقا و امرای حضرت صاحبقران بعد وفات او در عراق مامور بودند از مکر و تجبر حضرتش بخشم عام در خاطر
داشتند در مجلس همایون زبان بغیبت او دراز کردند و نیز در زمان خسرو آفاق بیست نوبت ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده در ناصیه احوال او هرگز اخلاصی
مشاهده نمیافتاد و تمامت حاصل ولایت را بخیل و حشم و طلب و علم داد و بنا برین اسباب خاطر خطیر شهریار کامیاب بر احوال وقت او مایل گشت و تخت ایلکه مقرر
مامور گشت و سلطنت نیز رفت و شد ایلچی حضرت مکاری بجای آورد و چون مقرر شده بود عاصی آقا را بهمان دعوت بگیرد و از این مکالمات کاهی با خیمه خواهت و دستبردی
نماید و مدتی آن حضرت صاحبقرانی بر تمنی اطلاع یافت در پیش هر روز دیگر داخیه گرفتن او داشته فرمان داد و هر مجموع ملازمانش جبه پوشیده بپاس داشتن قیام نمودند
و عاصی آقا صبح بگاه آمده بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را گرفتند و حضرتش بالتفات و مراحمت بسیار اظهار کرد و لیکن فایده بر آن مترتب
نگشت و بعد از چند روز دیواری بر زبانش افکنده رخنه در قصر حیاتش افتاد هر چه داشت از اثاثه و امتعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بهادران غارت قاراج رفت و عاصی آقا
که در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر از دست رفتن عاصی تعبیر کرده اند از مرحومی بعد از فرمان لاق خان مدد و فرجیان بنیفوند و در بدایت حال عاصی آقا شحنه سلاح خانه بغداد
بود بخدمت سلیمان لاتیک سلطان اویس قیام مینمود و از آمد شد ملازمت کار او بعروج یافت و چون سلطان اویس عراق عجم پسر خود شیخ حسین را در دهلیس
سلطان احمد جایر بر مملکت استیلا یافت و رابطه استبداد و استکبار او تغیری در مزاج سلطان احمد نسبت باو ظاهر گشت و بنا الواد سلطان در آن حین بعد و سارق
عاصی آنجا دریافته در بند گرفتن نفت آمد و چند نوبت لشکر جمع کرده وقتی سلطان حسین بهانه حشت رایه برابر او بر افراخت و چون طاقت مقاومت با سلطان احمد
خبر مکث خویش بدید بتبریز پیش شاه شیخ رفت و مدتی در ممالک فارس بمخالف طبع روزی میگذرانید و در آن اوان که باجه حلق ظفر پیکر حضرت صاحبقران
از آفاق عراق عجم طلوع نمود بامید آنکه دیگر بار در آن ولایت حکومت کند شخصی بدرگاه عالم پناه فرستاده خلوص نیت و صفای عقیدت خویش نسبت بملازمان
عتبه علیا ظاهر ساخته معروض داشت آنحضرت که در اطلب داشته بعنایت خسروانه اختصاص دارد و حکومت عراق را مفوض برای ورود او گردانیدند
و تخت امری با مناسب در از حضرتش صدور یافت آن بعد از بدگوئی اویسانم خود آغاز کرده احوال ایشان را بدترین صورتی معروض بدی عالم آرای گردانیده

بر حرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه از آن مسطور گشت و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده او بروز کارش ظاهر گشت چنانچه مثبت اخبار و معبر آن گشته بدین
عاهی آقا امیر محمود حاکم خلخال امیر دلمار اگرچه بقاری اینباق سپرده و در سرش از بهر جبر اگرده بارهری همایون فرستاده ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب آرمان
و مسخر شدن بعضی در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بشهر تفلیس و عزیمت نمودن از آنجا بقصد بلاد حضرت صاحبقران کامکار در اواخر فصل تابستان
از تبریز بر سمند گردون خرام سوار شده براه قچقان در حرکت آمد و آنسیه قم آیت بحصار کرمی رسید بهادران آنحضرت نشان قلعه را مسخر ساخته و بنوای انزاع حسن
نام گرفته دست بدست سینه ریز رسیدند و از آنجا روان شد بنظر هر حصار سر بالو بر کنار رود ارس واقع است فرود آمدند و سپس آنحضرت شعار قشرا آنحصار را مسخر گردانیده
سر دار و پیر دار قلعه لولان ترکمان را گرفته نزد حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در خیش آمده بقراص رسیدند و بآن قلعه معروف شد جنگ و جدال آغاز کردند
و لشکریان آنحضرت نشان بر حسب فرمان روی بتسخیر آنحصن حصین آوردند و بعد از محاصره کوتل موسوم بعقیر از بخت عاجز و مضطر گشته باستواری قلعه مغرور شد
جنگ و جدال آغاز نهادند بعد از کوشش بسیار فیروز بخت عاجز و مضطر گشته از در نیاز و بیچارگی در آمده عاشیه عجز و بیچارگی بر دوش گرفته قلعه بندگی در آغوش کرد و سپاه
ظفر پناه حصار را غارتیده خراب و ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما ولایت نصرت انتما در آنجا فراز آمده از راه کنتو بشهر تفلیس و از آنجا
بلاد ابراهیم رسید که چون صاحب دار پشت اعتماد باستواری حصار نهاده روی بزم و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد طایفه
که چون ما از نور توحید و عرفان بهره ندارند در وسط ممالک مسلمانان قرار گرفته دعوی مسلمانی کنند و از همه عجیبتر آنکه تا غایت سلاطین اسلام باندک چیزی از ایشان قانع شده
تعرض بکفره فجره نمی کرده اند اکنون در ایام اشیاء رحم جهانیان در قبضه اختیار ما قرار گرفت بر ذمت همت پادشاهانه خویش واجب و لازم میدانم در عرصه آنکشور را از
وجود این مشت بد اختر پاک گردانم چون مجاهدان ملت احمدی از آن قرده ارباب دول آنکلیات شیشه نرنوها و چیزها از اطراف و جوانب پیش بردند و جنگ در آمیختند
و کوشش های بهادرانه نموده بتایید پادشاه لم یزل آنحصن حصین بگشودند و بزخم شمشیر آبدار آنکافر کج رو بدار آنکه در فرستادند و در اسر درنیش ایشان ملک بقراط را
دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه نیز در حسب فرمان بنزد گران بر پای آورده آنحضرت صاحبقران بتفلیس نهضت فرمود و طایفه تفلیس با مرسلگان عرض نموده
امرا و لشکریان صف شکن ملک افکن از براغار و چراغار در حرکت آمده اطراف و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند و چون حرکت بهم رسید اصناف حیوانات از نوع
دواب و غیر ذلک مشاهده و دیده پیشتر از ملاحظه آنچه ماند و از بسیاری تکثیر و تکثر لشکریان از برداشتن آنها عاجز آمدند و چندان در صحرا و بیابان ماند و مدة
بقایا و حوش و دواب طیور از علوم و رسوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده قلعه و حصار
ارمنی بحضرت شعار بعد سعی و اجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر و مفتوح گشته چندان غنیم و زر بدست لشکریان افتاد که دیده آزدنیا از آن حیرت پر شد و چون
دولت بیکاه بحسب سهم لشکر بهم تقسیم گشت حضرت صاحبقران علاء امیر برلاس و بهادری را با دو چی اغلی گرگردن با تر بطرفی نامزد فرمود امیر جهانگشا متوجه جانب
لشکریان شد و امیر محمد درویش بدانستان سکی در آمد و از عوشه چنانچی در حصار خابه بمشغول شتافتند و امیر محمد پسر امیر موسی بدیار اقتدار
نام بزرگان در ولایت مذکوره و طایف حق و اهل سنی تقویم رسیدند و عرصه زمین را از وجود آن بی دینان پاک ساخته در موضع قلبه بارادی همایون
حضرت صاحبقران قلعه مسخر را مسخر کرده باز زمین ایران گردانیده بکنار آب کر نزول فرمود و صاحبقران دنیا و آخرت آب بسته عنان عزیمت بجانب دیار مغرب

و این ولایت مطیع و منقاد گشته و بقراباغ رفته ملک بقراباغ را بموجب فرمان مقدسه گردانید بعد بنا بر اشارت عالی همایون آوردند حضرت زمان بخشیده بیان
ملاحظه و تصدیق بقراط گشت و او را بتعیین مدت مرضا دعوت فرموده بکلید توحید قفل سراچه ملک بقراط گشاده شد زبان بکلمه توحید گویا حشت پادشاه و
ملازم بقراط را شمعی فتابت همگران گردانید حکومت ولایتی در سابقه متعلق باو بود با دیگر ضمایم و ملحقات هم بخشش ارزانی داشت و رخصت انصراف علاوه
سایر عنایات حشه و ملک بقراط در زمره اهل اسلام و منتظم منتظم المرام مملکت خود بازگشت و در این ولا والی ولایات شیروان امیر شیخ ابراهیم بر بزرگ
و حلیه نسب و قدم خاندان و شرف خردمان دودمان ثوابت و کمال اهلیت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت مگر خدمتگاری بر میان بسته با تحف و هدایا مکرر
ارسالات زمین بوس مشافت و از جمله شایع طبع وقاد او که سبب حرمت و پذیرایش یکی از ولایات بود و در آن زمان در بارگاه فلک اشتباه از ترکات
شوقات شاه میکدار اینه هست عدم رزخویه مجلس عرض رسانیده و خود در میان ایشان استیناده آن تفوق بنفس خویش تمام کرد حسن نیت و صفای طویت و خلوص
عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن بهشت پرتو التفات و اهتمام بر احوال ولایت او انداخته تمام ممالک شیروان را با مضافات و ملحقات
بخشش ارزانی داشت و امیر شیخ ابراهیم بتحقیق سر و اشاره شد علم مضافرت و مباهات باوج مهر و ماه بر افراشت و ملوک گیلانات مرکه تا آن غایت فرمانبرداری
تاج بیکس مقبل نکرده بعد از و هیچ یک از پادشاهان ذوی الاقتدار بنا بر حصانت و استواری کثرت کوه و جنگلی جبال استیلای آن مملکت بخاطر نگذرانیده این ولا
نسبت بملازمان حضرت علیه طریق موافقت و متابعت سلوک داشته اولاد و ذنب خود را با تحف و هدایا لایق پادشاهی باشد بارودی اشرف فرستاده
و در اثنای این اوقات امیر شیخ بهادر بموجب فرمان محافظت اعراق تلمیحه از راه اردبیل امردم را مسخر کرده بقراباغ رسیده و حضرت صاحبقران زمستان را
در موضع بصرت شادمانی و عیش و کامرانی گذرانیده

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بروع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان

چون از هجوم لشکر و سپاه بهار آشتای روی بقرار نهاد و در اطراف سنه تسع و ثمانین و سبعمایه ولایت نصرت لایت حضرت خاقان گیتی گشای روی عزیمت
بعزم بهجت افزای بروع نهاد و در آن یورش ربیع همایون رسیده خبر توقتمش نهال خلاف بر جویبار عزلت نشانده است و در کوی بیوفائی جلبه پامردی
سپاه نهاده مصدق آنستی الکه جمعی از لشکریان او را بر کنار آب گرگه دیده اند در عزیمت عبور داشته حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را و امیر تیمور و عثمان عباس را
با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمان داد تا از آب گرگه گذشته بعض الغضبه نمایند و با مراکب و چون پیمان ما و توقتمش خان طریق محبت و وداد و تا غایت سلوک
بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود از جنگ متابعت نمایند و پیش دستی نکنند و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه با شرکت صاحبقران روانه شد رای
عالمگیر بر حسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت آمده از آب گرگه گذشته و بباغی رسیده پرسیدند که چه کس نیز ایشان جواب دادند که توقتمش خان ما را
دستگاه نامزد راه لشکر امیر تیمور نگاه دارد امرا بر وصیت حضرت صاحبقران در حرکت آمده عنان کشیده و اشتر نخاف علامت در جنگ امیر تیمور بتعجیل
گشته و مخالفان اینمعنی را بر عجز و ضعف حمل کرده جزره گشته و حمله آورده بر تیرباران مشغول شدند امرا بالضرورت عنان بجانب ایشان تافته دفع مهاجمین و جنگ نشستند
و چون در اندک لحظه از دشمنان بسیار بر گرفته بودند و باب بیشی سپاه کلاه بیغی نزده اندازند و بهی روی نموده چهل کس از لشکریان کشته شدند و در این اثنا امیرزاده
میرانشاه و کوکلتان رسیده بر تیغ بیدریغ آشتیار و ما را از روزگار مخالفان برآوردند پای ثبات و وقار را بر جا نزل شده فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه منصور

از پی رفته اقوام پا باکرا باطراف در بنه رسیدند و جمعی کثیر را دست گیر کرده پیش شاهزاده جوانبخت آوردند و شاهزاده همه را بند فرموده بدرگاه گیتی پناه فرستاد
و آنحضرت در مقام عتاب آمده با سران بزبان عاطفت گفت که میان ما و تو تخمش خان حق پدر و فرزندیست سبب چه بود که بر این حرکت اقدام نماید تا چندین خون
ناحق ریخته شود می باید که بعد ازین بر امثال این حرکات و افعال ناپسندیده اقدام ننماید و همشیره در جانب رفته را اسیر آن نمود و حق خود در سلک اجمعی در سلک
شرع منسلک بند محرم نگرداند حضرت صاحبقران کامکار بر امثال این الفاظ آبدار بر زبان گوهر افشان آورده فرمان داد تا جمعی بر سم بدرقه با آنجماعت
روان شده همه را باین رسید نزد چون موکب همایون در کوچه در سنگر نزدیک فرمود بسمع همایون رسید که بانوی عظمی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و
امیرزاده جلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند و از وصول ایشان شعله اشتیاق افروخته تر شده در ایست و گفته اند بیت و عن وصل جانان
نزدیک ؛ آتش شوق تیزتر گردد ؛ حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بجانب قلعه دیگر که طاقت مفارقت بخوبی جناح استعجال بر سم اقبال روان شد
و در موضع مزید اتفاق ملاقات افتاده در هم دیگر را نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده بجانب الغ
سلطان احمد جلایر بجانب نظفت آن اشتغال می نمودند توجه فرمود بمقصد رسیده بعد از سه روز فرمان جهانمطاع صدور یافت که بهادران لشکر منصور در شب بکوه بالا رفته
در روز دیگر قرا قرا حصین زیرین را بگرفتند و مخالفان از صدمت لشکر فیروزی گریخته بالای قلعه رفته آمدند و سر مخالفت در کشیده در مقام تمرد و عیاری پای ثبات فشردند
و عاقبت از قلعه آب که در ایشان باستحکام رسیده دست در دامن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و کلمه بر زبان آوردند و اگر سپاه نصرت نشان دست از جنگ
باز داشته برگردند بپایه اطاعت و انقیاد بیرون آیند مراحم خسروانه شامل حال آنجماعت شده فرمان نفاذ جریان صدور یافت که بهادران معاودت نمودند تا که ابر بهار
بباریدن عظیم باریدن حیاض و برکهای قلعه پر آب گردید و چون آبی بر روی کار آنحصار قلعه آمده بقلعه خود فکر کردند و بچاره پیش آوردند و بار دیگر آن حصین
را افراخته شد حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام داروغه قراباغ را بصره قلعه الغ باز داشته خان عزیمت بجانب اغرق منعطف گردانید و شیخ علی بهادر را پیش
بر حسب فرمان متوجه قلعه باز شده بود امیر حاجی سیف الدین و امیر ایدکو نیز بنا بر اشارت علیه از عقب او بعد و امرا باتفاق و تعجیل در کار کردند و حشرق از آنجا رخت
جنگ در انداخته قلعه را بقلعه اقدام گشاده حاکم آن را بسته بر درگاه عالم پناه آوردند ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و نسبت ولایت
نظفرشان بعد از آن بجهت بلاد سلطان و در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسید که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر بندگان در دند کان را اسیر
سرب اند حضرت صاحبقران صاف صرابت دفع شر و فتنه ایشان در ابرو دست همت پیش بانه لازم داشته از تخوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد
و محمد میرکه را در بصره قلعه الغ مامور بعد طلب داشت و باغرق مالیه باق فرستاد تا در آنجا توقف نمایند و بنفس همایون با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار فرمود
چون بقلعه آدینه رسید لشکریان این دو آن سرزمین را که از تعرض شیخ علی بهادر سالم و غانم مانده بود غارت و تاراج کردند و از آنجا بقلعه اوزنک
رفته اجرام تراکمه را در آن حوالی و نواحی یافتند بغارت دادند و چون از مرز و بوم ارغیان موکب جهانبانی عطف عنان گشت و قلعه آن در تحت تصرف بندگان درگاه
آمد حضرت صاحبقران اعلی بدانجا روان گردیده طریق والی آن ولایت را بمتابعت و معاودت دعوت فرمود و رس بلیغ حرمت مقدم فرستاده را با عزاز
و اکرام و تحیت و احترام تلقی نمود و اظهار اعلی و انتهاء کرده بصدور خدمت او را خشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با ذوی ارسباب نظرشان بجستجوی قرا محمد

بر کان پدر فرا گرفت و نسبت او دشت هزاره متوجه شد میان ایل دالوس تراکمه رسید و مراسم غارت و آنچه بتقدیم رسید با غنیمت بسیار مراجعت نمود و دختری بری پیکر با او گشته
با رودی همایون سپرد و همچنین هر چه در باطیقه از مبارزان پیک آهنگ بهمان امر مامور گشته عبور ایشان بر کوهستان و دره های سنگ واقع شده
دشمنان هم بالحال اطلاع یافته سر راه بگرفتند بعد از محاربات دلوشهای مردانه از مضیق جان بیرون برده با رودی اعلی ملحق شدند و شیخ علی برلاس
برلاس در قبال شاه بر عوج و سیک قوچین با طایفه از سپاه بنزد ایشان نیز از راه دیگر بموجب فرموده سر در پی فرا محمد نهاده اند و در کوهی بلند و سنگی و محل صعب
المسالک باو رسیدند نیز ان دیگر بموجب محاربه اشتغال نیافته لاالاخذ جه در آن معرکه غنیمت آمد و چون فرا محمد بر آنجا مستمع مرتقی شد بعد از جنگ فایده مقصود
بنوعی امر اجتهاد کرده بدولت پابوس استعداد یافتند و حضرت صاحبقران کامکار دیگر بار بهر جهانشاه را با لشکری بزرگ بدفع مفسدان بدکردار فرستاد و ایشان
بچشم زخم ظلمانی رسیده و آنچه و غیر ذلک بدست آورده سالم و غانم باز گشته لاشاه ملک غیاث الدین برلاس را بحضرت حضرت صاحبقران رفته بعد
سپاهانی گشته با فتنه و آنحضرت آزرده بصحرای هوش رفتند و ایل دالوس آن نواحی را غارت نموده منازل قطع فرموده باخلاط رسید سر در آن موضع تورم ایشان
ادعای پیش آمده بعنایت و عاطفت پیکران مخصوص گشت و چون از آنجا روان شد بفضای عاصی جوز نزول فرموده حاکم آنجا پیشکشهای لایق با عراسعادت و تمنی
بوس سرافراز شد و عنایات خسروانه شامل حال او گشته حکومت ایل و ولایت وی بوی تفویض رفت و بوق زرنگار در حرکت آمده از آنجا رکول با جمع سپاه
از بندهای گزشته در اله تاق با غرق همایون پیوست و از آنجا متوجه دان و وسط شد و ملک فخرالدین از هیبت لشکر گردون تمکن بقلعه دان و حصاری بعد
حصار شد و بهنایت صعابت بسه کوهی بلند واقع شده و یکطرف مخوف با آب عظیم است در آمد و بعد از دو روز برای اهالی عقل بیرون خرابیه منظور نظر تربیت گشت لاهیه
حصار ناصرالدین نامی را سد در عقب کرده و بیشه سر از گریبان عصیان بر آورده و در اهمها استعداد حشر طریق پیرایی پیش گرفتند فرمان قضا جریان نفاذ یافت و آن
ماهر عراده و منجنیق ترتیب کرده لشکر نصرت انتما بجنگ مشغول شدند و بعد از بیست روز بعد و غلبه قلعه را مسخر ساختند و جمعی متوران جاهل را گردن زدند و برخی را نیست
پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور یافت و از قلعه دان را خراب کنند در میان ارباب تفلیغ چنان اشتهار یافت و بانی آنشاد و عالی است و بالای
کوه بلند قلعه مذکور را سنگ و گچ احداث کرده و دهکده سنگی از آنکوه از کوه قاف نشان میدهد و محکمی و استواری آن بمرتبه و امیر بالا کار اند خوی با قرمان خود بجهت جهد
و کوشش بنوعی سنگی از آنجا بر آنجا شد که یکی از فضلا در آن تاریخ این بیت بانی را گفته بیت عمارت های در برج ملک ایران بگرفت ماه همش سر حصه کیوان بگرفت تاریخ
گرفتن حصار دان را ز کر پسندت مکوه کیوان بگرفت حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمانداد و حاکم دوم ناصرالدین را سیک بنده سر بیک بردت بگیرند
ریش و بگیرند ابرو تراشیده گرد اردو برآورده و روز گچ فرمود تا گردنش زده در سنگ بنی افکنند و بجمع لشکر بردی بگذشت در اثنای این حالت ایلچی طرابلس از آنجا با رودی
همایون آمده انواع تحف و هدایا و جواهر زواهر و اجناس و شوقات و اقمشه و لطایف امتعه و اسبان را هدیه و اشتران نامدار بعز عرض رسانید و خلاصه رسالت و زبده
سفارت آنکه طرابلس معروض میدارد در مدت الحیات در مقام خدمتگاری و جانسپاری راسخ و ثابت قدم خواهیم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و مطاوعت انحراف
نخواهیم جست حضرت صاحبقران دریا نوال ایلچی را تشریفات گرانمایه داده و فرمود تا منشور ایالت و ولایت طرابلس را هم بنام او نوشتند و در آنجا بعادات معاهدت متعهد چون
بسیاس رسید ملک غیاث الدین را بعنایت خسروانه سرافراز و حشمت حکومت و ولایت کردستان باو مفوض داشت و در این ولا حاکم ارمی بزرگ نام بر استعمال طا

مسعود حرام ملازمت بسته بر درگاه پادشاه اسلام آمد و سعادت گزارنده مشمول رحمت و احسان گشت و حضرت صاحبقران بی‌مال گنجی در غایت حسن و جمال بوی بخشیده
حکومت را بوی ارزانی داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات وصیت داشت مشتمل بر اضرار عمت و مکث و محتوی بر سفارش ملوده و ظنیفه آنکه زین العابدین
را بیت سپهر از شاه شجاع فرستاده چنانکه در مجلد سابع مذکور شد آنحضرت در آن زمان و بغداد رسیده ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد و پدر مرحوم وصیت شاه شجاع
را بجانب سفارش نموده و ظنیفه آنکه در این اوان و رایت همیون بایجا رسیده و مسافت نزدیک بیست پاره فرسخ بنصوب شتابد و پیش نهاد خاطر اشرف چنان
رتبت پایه محسود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در جانب عظمت جلال مستقر اقبال خویش مرجع شدی **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر کردن**
آنحضرت آن بلاد را و مسخر شدن شیراز و تسخیر شدن بغداد بدست ایشان چون آفتاب دولت زین العابدین بحر غروب داخل زوال رسیده بود بعد از تمهید توسل جسته در آمدن تفاقی و تلاقی
ایلچی حضرت صاحبقران را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داده در ای شهریار آفاق بر نعمتی اطلاع یافته بر تسخیر دیار فارس عازم گشت و در پایان سنه
تسع و ثمانین و سبعمایه بمانند بحر امواج در حرکت آمد و اغرقرا با میرزاده میرانشاه و امیر چاکی سیف الدین و شیخ علی بهادر را بر سر فرستاد تا در ساق قشلاق
نماید و نفس همایون با بقیه عساکر ظفر قرین عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شد محمد زاده سپاه بهرام انتقام شد حال سلطان زین العابدین بسته مظفر کاشی و اکابر
و اعیان و اشراف از بازار اسلامات و عادت شیخ بخدمت مبارکت منعقد شرف و سجود دریافتند و بنوازش و دلجوئی مستظهر گشتند و حضرت صاحبقران قلعه تبریز را بغیر
فروم خویش تزیین داده بار دوی همایون بازگشت و امیر اکوتیمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرموده حکم شد و از اصفهان از اسب و استر و آنچه باشد بلدان و دیگر
سپاه و جمعی از سپاه ظفر پناه را بمحافظت دروازه‌ها نامزد کرد و رؤسای اصفهان باردوی همایون آمده مال الامان قبول کرده جهت تحصیل اخصلان طلب داشته
حضرت صاحبقران ایشان را در اردو باز داشته بود ملک برلاس و امیر محمد سلطان و ملک تیمور پسر اقتوق را برای ضبط مال بشهر فرستاد و نوکران امرا نیز
بشهر در آمدند تا زری در محلات کلانتران اصفهان توجه کرده بعوند درست کنند و محصلان چون باز یافته دعی کردند متعرض اهل و عیال ایشان شدند و اصفهانیان
باتفاق علی کچه که از مشهوران جهال ولایت بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست تعرض بنوکران امرا بر آورده جمعی را قتل آوردند و از جمله محله و از غیر محله و از هر
داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان طلب میفرمودند در شب فرستاده و جروح از آنسبب آن مفسدان صادر کردند و در آن شب بسیاری از مجرمان بشهر
بعوند کشته شدند و عدد مقتولان قریب هزار رسید و محمد پیر حاجی بهادر در آن کوشش کشته شد و از دال آن شب بر دروازه‌ها شحنه حفظ نزاز آن معروف داشتند
و بحکام و ضبط شهر مشغول شد خاطر بر یاغی گری و صوال و قتال قرار دادند و آوازه‌ها دیوق با دیوق عمیق رسید هزار و دیگر میهمان مهورت واقعه معروض حضرت
صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بعنان ایز کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر صلابت لاثر روی بزرم و پیکار آوردند و از خوف جان و حفظ نامان
و فرزندان حرکت اندوهی میکردند و چنان نمودار آن بجنگ فتح آمد و عباس و عثمان را در آن میان تیری رسید لاصحت یافت و چون شهر مسخر شد صاحبقران امین داد
طایفه تعیین مفسده و محلات ارباب عزایم را حمایت کنند و خانهای عاجزی از کمال خوف محصلان حیله از تعرض آن بی‌باکان نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه سپاه
را فرمان داد که بیشتر اهتمام از میان بیرون کشیده و در فتنه عام اقدام ننمایند **بیت** سیاست در آمد بگردن زدن : خشم جهان دارشد و دشمن : و از موقوف حال حکم
صادر شد که قاتلان و هزار جانب و صد جانب برسد حصه کشتگان بیارند و لوا چنان برای ضبط اعیان دیوانا عیبی نهاده بر دیت اقدی هزار سرجی شد

در طرف هر اصفهان از روی کشتگان منارها برآوردند و از غرایب اتفاقات آنکه جمعی از اهل قزوین بیرون رفته پناه بزوالیان و مسقان رفتند ایشان بر
بالای اثر اقدام انجا عت بران برف بانند و روز دیگر لشکر قیامت بلیت بدر برده همه را از کنجها بیرون آورده در طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق در آن تنگی
قران علوی در جوزا واقع شده بود بعد از آن قران نحسین از سرطان روی نموده چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی بیک پسر امیر زاده
و برنشه را بضبط آنجا نگذاشت و خود عزیمت بجانب شیراز نمود و در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت
روی بگریز آورده از راه کازرون بجانب فسا شتافت و در آن وقت حاکم فسا شاه منصور بن شاه مظفر بر عم او بود با آنکه میان ایشان چندان صفایی نبود زین العابدین
بتصور آنکه مضمون کلمه عند الشدائد یعرف الاصدقاء بیاد بود همه لاجرم پناه بوی برد و در آنجا هر کس در پناه بدشمن برد و اختیار باو دهد بدست آنکشت بخیر بدان بخاید زین العابدین چون
بحوالی فسا رسید شاه منصور کس فرستاده امرا و نواب را بعد از یکی از آن ها در خاطر نداشت بفریب با ایشان چنانکه عادت اکثر ابنای زمان طریق
بیوفایی مسلوک داشتند پیش شاه منصور فرستاد و چون باز زین العابدین آنک نفری بدانند منصور جمعی را فرستاد تا آن شاه ساده لوح را گرفته بشهر برخند و در محبوسی
او را در قلعه سلاسل مقید و محبوس گردانیدند بیت دلا مجوی ز ابنای دهر بوی وفا ❊ که در جبلت این مردمان مروت نیست ❊ و آنجا عت را از سلطان زین العابدین
برگشته و بغیر و بدا و پیوسته بگرفتند و اموال و اسباب ایشان را ستده بحبس و قید مجموع را فرمان داده برگشته بعهد و صاحبقران حضرت فرزند شمس الدین کواز در آن اثنا که سرشع
و شاهین و سیمرغ و مالغی و مراجی و مارغی بشیراز رسیده در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود اصحاب و اعیان و کلانتران و کلیان بخدمت شتافته بغرایب طرایف
سرافراز گشته مبلغ کثیر از تومان کیکی قبض کردند و از مال عاینه و غیر ذلک تسلیم خزانه عامره نمایند و عثمان بن عباس بحقیقت اهل مشغول شده و بعد از
تاجر و کلال و صحبی پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب او آراسته یافت و در این وقت سلطان عضد الدین احمد برادر شاه شجاع از طهران امیر حسین را الدین حسن عقل اتراک
ایران بن حسن دید جنان بود بخدمت خسرو گیتی ستان فرستاد و خود بطرف سیرجان رفت بخیال آنکه اگر سپاه توجه نمایند بقلعه در آیند حضرت صاحبقران بر آن سلطان
احمد اطلاع یافته فرمان داد و هزار سوار و امیر حسین را الدین حسن بر سم ایلغار روان شوند و شهر کرمان و قلعه سیرجان محاصره نمایند سلطان غیاث الدین احمد حقیقت حال
آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و بسعادت دست دریافت و نول مفخر و سرافرازی غایت پادشاهانه شد بی حال او آمد و همچنین شاه نصر الدین یحیی برادر
زاده شاه شجاع از برادر شاه ابو اسحق بنده شاه شجاع از سیرجان و تالیکان گرد کرکین لاری و تشیش بکرکین میلاد مشهی مشعوف بر حکام اطراف جلبه روی
بدرگاه عالم پناه آوردند و مجموع آنها بلطف و عاطفت پادشاهانه مشرف و مباهی گشتند کیفیت هجوم لشکر قهار و مصالحت شهر یاران بدین سبب از قرار
و عراق چون قمر الدین را در مغولستان کاری از پیش نرفته متوجه درگاه قوقشن خان شد و اغوز و اف و اینال کرده امرا و ایران اتابک بر دیگر نسبت بحضرت
صاحبقران طرح مخالفت انداخته چندین هزار کان جوچی نژاد را با امراء و تومانیان بقر الدین بجانب ترکستان روان کرده ایشان از شقاق گرفته صهبران را محاصره
کردند و تیمور خواجه اقبوقا حاکم آن موضع بود در آمد و مبالغه پای ثبات و قرار فشرده پروانیان هر چند کوشش و سعی نمودند شهر را مسخر نتوانستند و چون مکنه عزم
مخالفان بگرفتن شهر شتابان مقصود نیست از محاصره باز داشته در اطراف و جانب ممالک محروسه نهب و سبی آغاز کردند شاهزاده جهانبانی عزیمت نهاد که در
اندکان بلشکر جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و امیر تغلق برادر طغا بوقا برلاس و شیخ محمود پسر افتیمور بهادر را بضبط سرخه گذاشته بجانب امیرزاده

قرشی بهادر روانه شد باز پیوستند و باتفاق از آب کشیخون عبور نموده در تنگی امراء بموضع جوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تصویب صفوف یکدیگر حمله آورده شور
حرب گرم گشت و اهل روزنامه بوقت اقتل و عرف جوانشید عالم افروز زمان محاربه استرداد یافت و امیرزاده عمر شیخ بهادر از قتل بغرد کشوه او را آسته بجهت آنکه
تا بنفس خویش مباشر صف و ضرب شمشیر هم بر وجه حمله خواهد میبرگزاد و فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب سپاه دشمن زد و از آنجانب نیز آن رخنه از سپاه منصور دور
افتاد و امرا شخصی را جهت مشورتی بعمی فرستادند و آن شخص شاهزاده را در محلی که قرار داشت ندید و با آنکه لشکر قتل در موقف خود آرام داشتند فرستاده شاه منصور باطلب کرده
با امرا خبر رسانید شاهزاده عمر شیخ بجا معلوم در نوزیده بکوشه بیرون رخنه است امراء بهادران ازین خبر متفکر و مستغرق گشته بر خویش اگر خشند و راه انهزام
در پیش نهادند شاهزاده عمر شیخ چون بلشکر خود ملاقات نمود و هیچ کس را در قتل ندید تا تعقیب سپاه خود و چند آن جنگ کرده بار گیرش را از خم رسیده
از حرکت باز ایستاد و در قلب مرد جدت یکی از ملازمان مشغول برابر او بود کان نهادند و مردم منصور آنکه شاهزاده رسیده جیاتا تازه یافتند و بوقت
دیگر امیرزاده عمر شیخ لشکر با جمع آورده و درین اثنا مسموع افتاد که الکا تورا برادرزاده چاچی بیک از نوکرت با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تاشکند و سیرام
آمده و مردم دست بغارت قاراج برآورده اند چون این خبر تحقیق پیوست امیرزاده عمر شیخ با آن مقدار لشکر و داشت بخجند آمد و در آنجا نشیند و مخالفان از آنکه شاهزاده
ذا الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد و مرا جعت نمود و در کنار آب کشیخون بقابل الکا تورا رسید و از جانبین گذرها هبوط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر
میگرفتند و منتظر فرصت میبودند شبی الکا تورا جیله اندیشید جمعی را در معسکر معسکر گذاشت و فرمود تا پر آنکه آتش برافروختند و خود با بقیه سپاه بالای آب روان شد
بر ملازمت شخصی از آنکه گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر برآراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده میزان محاربه اشتعال یافت و شاهزاده بجوشهای
بهادرانه اشکنان کرد لا چون گرشت مخالفان زیاده از توصیف بود و خان عزیمت بجانب حصار اندکان تافتند و الکا تورا متعاقب او روان شد و در
تنگی اندکان فرود آمدند خواست که بمحاصره مشغول گردد شاهزاده از قلعه عزیمت آهنگ باندک نفری در داشت از حصار شاهزاده خود را بر سپاه دشمن زد
مانند شیر ژیان میغرید و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگرهای خصم میدرید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار زیاده بودند قوتی بهادر شمشیر از نیام کشیده
در میان ایشان تاخت و خان آب شاهزاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و الکا تورا نیز مصلحت توقف ندید و راه کارستان پیش گرفته بتعجیل روان شد
امیرزاده عمر شیخ جمعی را بتعاقب گماشته از عقب او روان فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جغتا را معروض قهر گردانیدند و درین اثنا لشکر مغول
بماوراء النهر در آمده آنچه محل بود از قتل و نهب و سبی بتقدیم میرسید نیز داد امیر سلیمانشاه و امیر عباس را از جانب جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند و در حفظ
شهر جهد بلیغ نمودند و فوجی را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده تسخیر شهر در دماغ مخالفان جا گیر آمده بمحاصره مشغول گشتند و طغای برلاس و ملک
و چین و در اندرون بودند با سلطان قتلغ پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جغتا از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجزایر دیگر بلاد و ولایات
ماوراء النهر آوردند و بجز سرایرا آتش زدند و از وحشی و هراری گشتند تا کوی ش و کنار آب آمویه غارت قاراج کردند و مقارن این حال امیر عباس بزخم
تیری در جنگ جوکلک باز رسیده بود متوجه سمرقند شد و بعد از صدور این حادثات جزایلی از ماوراء النهر را داشت و مدت هفده روز بشیراز رسید
و صورت واقعه را معروض حضرت صاحبقرانی گردانید حضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا بسی سوار بتعجیل تمام بجانب سمرقند رود و ایالی ولایت را از وصول رایات همایون اعلام

خبر دهد ولایات فارس و عراق را برای آن مظفر تقسیم نموده حکم شد در عالیجاب اقبال لایت قرة العینین و اسوة المتاخرین امیر سید شریف جرجانی در کنف حمایت
حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین ایناق و از اعیان امرای شاه شیخ بایزید نوکر دیگر است اشیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان
مامور گشتند و متوجه آنجانب شوند و از اهل حرف نیز طایفه در هنرمندی خود بی نظیر را انتخاب نموده بر حسب فرمان عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند حضرت صاحبقران گیتی ستان
بالامین وقت و اعتماد خان معاودت منعطف گردانیده رو آورد و چون به بند عضد الدوله رفتی فرمود ایلچی بهلوان بهنب خراسان حاکم ابرقوه رسیده و حضرت
بعرض میرسانند اگر دارو غه بیاید من از سه قدم رتبه شرف بساط بوس صاحبقرانی حضرت صاحبقران گیتی ملک توکل بارجی را بان دیار فرستاده و مهنب شهر تسلیم نموده
بملک اعلی میپیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر قرین گشت مهنب بقدر طاقت و قدرت خدمات شایسته بجای آورد و تیغی پسندیده از ده حکومت ابرقوه
باو تفویض گشت و آنحضرت در روی باغرق بدون همیشه از آنجا امیرزاده میرانشاه کورگان و امیر چاچی سیف الدین را بخراسان فرستاد تا لشکرهای آنجا را جمع
آورند و قم و کاشان و خرقان را بموسی پسر میر حسین جوکار ارزانی داشت و ملوک رستم دارو و کیلیات را رخصت فرمود هر یک بوطن خویش روند و بغیر از کوه خواری را
باسکندر شیخی عنایت کرده او را هم آنجا بگذاشت و نام حکومت و اعنان دار کف امیر جمشید فارس از خراسان بود و نهاد و در آستر با در انجام پیرایش پنجه
طغا تیمور خان رقم زد و همه را بر عیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید پیش رو و صحرای حضرت آباد شد ممالک ایران گشته گرفته
بود و بموجب فرموده خود از چغتای و شیخ علی بهادر و غیر ایشان و طایفه دیگر از بهادران از عقب مخالفان فرستاد و بسیاری را از ایشان بیشتر گردانیده باردوی
همایون معاودت نمودند و چون لنگ اهالی از امرا و سرداران در معرکه جوکلک داد نشد بعد این بر خاطر اشرف اعلی گران آمده لاجرم در آن اوان بحضور مجموع ایشان
فرمانداد و بعد از تفتیش و تحقیق با امیر سلیمان شاه بقتل عظیم نموده در آنجا بر کوکلتاش در جنگ سستی کرده بود بر حسب فرمان ایشان را کشیده نزد سر قرو و بعد از
برروی اقالیم مجرم پوشیده نیز در کوچه ملک چون با سیزده نفر از سیزده کس فرالک لورا با شیخون برده و امیر حسین و آن نواحی را از جنگ کفار خلاص داده و بر سر مغولان
و اقوام عاطفت و احسان مخصوص آمده حکم ترخانی در شان او فرمود و شش هزار و شیخ بهادر چون بدولت و صحبت حضرت صاحبقران استعداد یافت آنحضرت
او را در آغوش گرفته سر و چشمش بوسیده شرف اعتبار ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او را از فرق فرقدین بگذرانید کنار در حضرت خسرو با دین داد و بجانب خوارزم
و تسخیر اولاد تیمور چون حضرت صاحبقران از جیحون گذشت هر چند لشکر توقتمش خان بسیار بودند مانند پشه ضعیف بهادر از پیش باد بگریزد و دسته حقیر گرفتند
آن دیار و خوارزم بعضی از پسران شهزادگان جوچی نژاد و امرای بهادر بموجب فرموده خان مذکور بدان صوب آمده بودند خاک بر فرق دولت می بیختند و باتفاق خوارزمیان
جنگ فتنه می انگیختند لاجرم خسرو با دین و دلاوران و امرای شرف در اوجت همت عالی نهضت رحمت در شهور سنه تسعین و سبعمایه خان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید
و چون موضع اکری با دو مصاف سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران کامکار کوکنجه اغلان را و تیمور قتلق اغلان را که از توقتمش خان گریخته ایلچی بآنحضرت کرده بودند
با جمعی از بیشتر اقوام رحمت انجاعت از نزد بغداد که عبور نموده عبد جوانبه را قراول گردانیده و او بیشتر رفته از کلمه بانان ایلبغش اغلان و از قبیل توقتمش خان در خوارزم
بود شخصی را گرفته همراه آورد و دست هزاران کان جنگیز خانی و امرای صاحبقرانی کلمه بانان را نزد خسرو گیتی ستان فرستادند و آنحضرت جنب رود و ضایع دشمنان را
معلوم نموده روان شد و چون بجوی جبرئیس رسید و از آنجا بعلامات و اقبال بگذشت از جانب خوارزم بشری آورد و ایلبغش اغلان و سلیمان صوفی بهمراه نهضت

داشته قرار بر قرار اختیار کرده متوجه اردوی توقتمش خان گشته بار دیگر ولایت خوارزم باسر ممالک محروسه مضاف گشته حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه
گورکان و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و سه پشته شجاعت و مردانگی و جرأت قراچهار و امیر ایلکو تیمور و سونجک بهادر را با جمعی دیگر از بهادران سپاه بکمک یشی قوتلغ
روان و متعهد ایشان بموجب فرمان از راه قم روان گشته و بتعجیل تمام تردد حرکت آمدند و بدیشان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشته و از آنجا باز
گشته مظفر و منصور با اهل و اموال نامحصور باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف نموده حکم کرد در جمیع مکان و قطان ولایت را
کوچانیده بمرو فرستادند و اینمعنی رفیعه و عمارت عالیه آن بلدهٔ فاخره را با زمین هموار ساخته شد و جمعی کثیر از اهالی بلاد خوارزم و دیگر
ساخته شد هر متنفس دست بر آنکه اسکیش نماید موجود نمی شد و خاطر خطیر حضرت صاحبقران از این قضایا باز پرداخت مستقر بر سلطنت معاودت فرموده و خرابی
خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و زنانی در آنحضرت از پیش دشت قبچاق باز آمده بسبکه در پیر جنگ و قبچین را بغرستاد تا ولایت را نه بلکه معمور کرد انیز مردم
اطراف و جوانب اندک را قایم آورده بزراعت و عمارت ترغیب و تحریص نمود در بیان فتح کردن شهریار مهد علیا سلاد و تفویض سلطنت بلاد و خلاف و تدبیر
بخاوران او شعلهٔ خیمهٔ آفتاب اشراق شاه و شهریار آفاق بر صفحات روزگار افاضه مهد علیا سلطان بخت بیگم و از مخدرات حجرات سلطنت بعد از جلوس
فتح آوازه و مرتبت حضرتش بلند گشت حکومت خلاف و توابع آن بروی قرار گرفت این بیت از جملهٔ اشعار اوست بیت میرکه در عشق جانان کرده شاهی چه غم ملک
معنی را امیری ملک خلاف کو مباش و مدتی بحکومت و کامرانی گذرانید عاقبت بی بصیرت او پیشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خویش گرفتار گشت بیان این
نحو آنکه در آن زمان حضرت صاحبقران ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد و ابولقع برادر خود محمد میرکه از آستان حضرت زیل
روی گردانیده بکریخت علم بهادر را خیر باشد از عجب ابتعجیب تمام روان گشت و اسبان لشکریان سد گرفته در پی ابولقع میتاخت و در بیابان بیابی در عرض خیمه باشد و از
آن حرکت ناپسندیده پرسیده ابولقع جواب داد هر برادرم محمد میرکه یاغی شده و مرا طلبیده و من خیال داشتم هر باد بسوی ملک بهادر ابولقع را مصلحت
ندیده بازاره پیش امیرزاده عمر شیخ رسانیده و شاهزاده مرسی بجانب خوارزم فرستاد تا صورت حال بعرض صاحبقران رسانند و شاهزاده بتعجیل هر چه تمام از بغداد بسمرقند
رفته و در آنجا استکشاف احوال نموده تحقیق شوت محمد میرکه با غلان کلمه عصیان مداوت نموده است و از سمرقند بجانب جغتای شتافته و خانه زاده و ملک لاس
و اغلمور بهادر را عازم گردانیده پای سبب انکشاف کرده در حصار شالان دست حضرت بجرخانه حاضر باشد و جمیع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب را برداشته
و اقبالش تقسیم نموده و حشر تمام جمع آورده و همه را اسب و صنعت داده منتظر جدال و قتال است و چون شاهزاده عمر شیخ بر تفصیل حالات اطلاع یافته بر حصار لشکر ماهر الهر
فرمان داده از سمرقند بیرون آمد و در میغزاق توقف فرمود و سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون تیر خشمناک متوجه حصار شد و در میان راه حضرت صاحبقران
بجزاز آوازهٔ توجه امیرزاده عمر شیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده گشتند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده لشکر و حاکم را روی بکریز
نهاد و از آب جیحون گذشته بجانب خلاف رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا بخلاف در هیچ مکان تخلف ننمود و میرکه روی بخلاف آورد شاه بهاء الدین
حاکم آنسرزمین دست ادبار بسینهٔ او نهاده مدتش را راه نداد و محمد میرکه مایوس و محروم از موضع دور باز گشت و اکثر ملازمانش از موافقت تخلف نموده پیش از چهار نفر باقی
نماند و سپاه فیروزی اثر هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشتند هیچ نوع خبر نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بخلاف رسیده در آن سرا قصر میرکه بعد از فوت و منتظر بود بطلب

روی نماید در خاطر یکی از دختر غنه محمد میرکه پیک بدو بجب اتفاق عثمان پسر اورغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت در اثنای راه به پیشتر رسیده اسبان
دیده و از جاده انحراف مستقیم نموده بعوند در خاطرش اقامه در آن باب نقص و تعیش بجای آورد تا معلوم او شود حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته و
اندک مسافتی قطع کرد میرکه را دیده با چهار کس فارغ نشسته اسب را بعلف سرداده و بی الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفتند
و آنچه از کس جواهر و دست به بتر دکان دراز کشند میرکه باغ آمد و اسبان را بر آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند عثمان او را بصحبت خود گرفته بمنزل
حضرت شاهزاده عمر شیخ شد و در راه از جانب شاهزاده خبر رسید و او را بیاسق رسانید و عثمان بموجب فرموده شفقت نموده ابوالفتح را نیز در سمرقند از میان برداشتند
بعضی از فضلاء متاخرین در کتب خویش آورده که محمد میرکه خط خوب نوشتی و شعر مرغوب گفتی راقم الحروف یک بیت او را در خاطر داشت این اوراق بنمود
خط او را بدین خاتمه یابد کرد و القصه بعد از رفع دختر غنه محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شده از آنجا بشرف صحبتوس حضرت صاحبقران بادین
وداد استعداد یافت و در هان اوان در محمد میرکه لطف یاغی گری کرده از سمرقند بازگشته بعزم امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بولدای و اردوی و طایجان بموجب
فرمان واجب الاذعان بجانب اردوی همایون میرفت در اثنای آنکه بولدای یاغی شده مراجعت نمود و امیر جهانشاه خواجه یوسف بن ایجا نیو و چند برادر زاده
بولدای و امیر علی بازدار مصلحت یک حمله باز گشته در عقب مخالفان روان شدند و تعجیل رانده در بقلان بمخالفان رسیدند و هر چه داشتند بیغارت و تاراج
دادند و مقارن این حال امیر جهانشاه و میرکه در حصار لشکر با جمع آورده در مقام یاغی گری بیت و ابا سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف از جنگ
رفت و امیر علی باز عازم ماوراء گشت و از برای آنکه بقایای لشکر الموضع فراهم آورده و در کار رجوع نگذشت و هم آنجا توقف نمود و چون شب در آمد چند بولدای و برادرش
بایزید و علی اکبر یاغی شده سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه رانده و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود و خدمتش بغیر از یک شب را بآب آورده و همین دیار کرده بسکونه
اضطراب نخود راه نداد و فورهای و خیرها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و امیر علی با پانصد مرد مسلح از آب گذشته در جنگ بعد امیر
جهانشاه رسیدند و مسلم شد و نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات سپاه نصرت آیت وزیدن و مخالفان با وجود کثرتی در داشتند روی بگریز نهادند و لشکر فیروزی
اثر تعاقب کرده دست بقتل و تاراج بر آوردند و امیر جهانشاه در قدر توقف نمود و امین بولدای لطایف الحیل خلاص شد و الی آنجا ابوسعید میوری و ارزغان که بر کرده حضرت
صاحبقران بود ترتیب فرموده و استحکام قلع خوارزم اسباب حکومت مرتب ساخته لارت کابل بوی ارزانی داشت و ولایت امین داود میوری را بر آنجا مقرر
و معین گردانید و او را پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت صاحبقران از خوارزم بسمرقند عزم شرف خواست نمود رمضان خواجه بلاچند قوشون از سپاه ظفر
پناه بمصاحبت امیر جهانشاه فرستاد و خواجه یوسف و رمضان خواجه با لشکر بامر فرموده از قندز و بقلان از قشقای یاغی در حرکت آمده بتعجیل روان شدند
و در کابل گذشته در موضع بقلان رسیدند و ابوسعید را دریافتند و تورلغ و لواق ایشان را غارت کرده لشکر از خدمت حضرت امرای بهرام مقام خلاصی یافتند
بجانب سمرقند گریختند اکثر سپاه و بنقاره از کوهها و جنگلها گذشته بمخالفان رسیدند و آن مخذولان سه اسیمه شده از بیم جان بجانب اشتغال نمودند
و جمعی کثیر از ایشان قتل رسیده بقیه بالی در داشتند عرضه هزیمت و غارت گشته و جنید و بایزید و ابوسعید میوری هزار زحمت و مشقت از آنجا رخ نخواهد داشت
نجات از آنجا بطرف دیار رفتند و سپاه نصرت شعار بغنیمت بسیار به مواطن خویش باز گشتند و در آن اوان حضرت صاحبقران بجانب خوارزم توجه نمود و غنیمت

خانزاده بجای پدر بر تخت نشست و بعد از آن امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد امیرزاده شاهرخ را فرمان داد تا طوی عظیم کرده سلطان محمد خان پسر سوم
قتلمش خان در بخارا بجای پدر نشسته بعد از چند روز بخدمت حضرت پادشاه روزگار پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه هرات معاودت فرمود امیرزاده تا دریغ بیت بمحمد رفت
بجرات عصمت و اهلیت بطریق شریعت مطهره عقد بسته و بعد از رخصت اهالی بخراسان مشتاق امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی
روزی چند در هرات بعیشت شاهانه و طرب و کامرانی بگذرانید چون جلوس سلطان محمد خان و تزویج شاهزادگان در شهور سنه تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد کنار در سنه تسع
و تسعین و سبعمایه توقتمش خان بعزم رزم بجانب ماوراء النهر و دستبرد لشکریان با طراف توقتمش خان دفع حضرت صاحبقران کلی تسلیم ایلچیان و بهادران بکفران نعمت
اقوام مختلف و از جرکس و بلغار و قبچاق و اوزبک و ایران و سایر ممالک چوچی خان لشکر بیکران فراهم آورده در اوائل زمستان بتاریخ اواخر سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم آنحضرت
متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از میان قلعه بیرون شد و بحضور لشکر هرات و شهر نیز فرمان داد و ایشان در ظل رایت جمع آمده موضع سمرقند
معسکر همایون گشت و توقتمش خان را با طراف و جانب ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه عالم پناه رسانند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه رسید
و حرارت غریزی در ابدان آن جماعت انجماد می یافت و در این اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که منغلای لشکر توقتمش خان ایلچی اغلان با سپاه افزون از بیرون سمرقند
از آب جیحون عبور نموده است و در نواحی دنوق و حصار اقامت دارد آنحضرت با فرزند اعظم و خواجه و مقربان درگاه سلطنت و زنوزاده معروض
داشتند که اگر توقف اندک در لشکر جمع آید بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران و مؤید بموجب تایید الهی بآنها بر زبان آورد و نشان خیر افاقت و اشتهار دنیا و آخرت و طالب
آن دارد و مطلوب بیت زمانه از آنش بترسانند ✿ داد کار امروز و فردا کنند ✿ عمل نموده با دو جوانکه رایت نامیه آب میرسید دست در عنان دولت و اقبال
زده سوار شد جامعی از بهادران نامدار را که در شمار لشکر کرده بجانب باغی راندند و مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت
صاحبقران گردون توان کوکجه اغلان و منغلای قتلق اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال در حال روانه ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند و در دیگر هنگام
طلوع خورشید شهریار فریدون فر با اهبت جمشید بر مخالفان رسید و چندان مجال نداد و ایشان صفها راست کنند یک حمله آتش آهنگ با دلهای بیاری بر آن خاکسار
دزدیده روی با انهزام نهادند و جمعی از ایشان بر تیغ کین از پشت زین بر زمین افتادند و جمعی خود را در آب جیحون انداختند و غرق گشتند و زمره دیگر آنچه تیغ آبدار
در آب بیم و خطر خلاصی یافتند میگریختند امرای لشکریان و مقربان رفته بعضی راه گریز ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفر نشان رسیده که بحکم نواصل مطاع مقصود در خم
تیر و شمشیر سنان و گرز گران دشمنان را بجان سپردند و بی پروای بخشی را و از عطای توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند و زنان و دزدان و از بیم جان
نام خود بر زبان آورد و از زنده بدرگاه گیتی ستان حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان را از روی پرسیده بعنایت و رحمتش اختصاص داد و از ظفر کرد کار بازار
رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران کامکار معاودت نموده در سنه احدی و تسعین و سبعمایه موضع اقاقرا مخیم لشکر نصرت شعار ساخت و چون فصل زمستان بهایت
انجامید و طلیعه لشکر بهار سر بر کرده و امیرزاده میرانشاه ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران
گردون اقتدار مجتمع گشتند امیرزاده عمر شیخ و امیر چاکی سیف الدین و امیر الکو تیمور بموجب فرموده بر آب جیحون در موضع متعدد پل بستند و آنحضرت در سلخ ذی الحجه سنه احدی
و تسعین و سبعمایه از اقاقرا بر نهضت نموده و بکنار آب رسیده پادشاه زادگان و مجموع لشکریان از آب گذشتند و منغلای قتلق اغلان و کوکجک بهادر و عثمان بهادر

فرمان برسم منغلای از پیش روان شدند و امرای مذکور قراولی تعیین نموده بیشتر خود را بدشمن نمودند مخالفان چون خبر یورش دانستند در آن پهلو بر لشکر حمله بردند
غفلت فرو گرفته لشکر منصور در یوم شب بر سر خفتگان رسیده شیخ اشقام از نیام برآورده اکثر آنجماعت را بقتل رسانیدند بقیة السیف روی بگریز نهادند و از آب ارج
گذشته پیش توقتمش خان رفتند و دهشت در آن اردو از لشکر صهبان عاجز شده و بسی را غارتیده و بعضی از صحرای ملوخ گذشته بعد گریختگان او را از آن
و تسلط سپاه و اعلام دادند خوف و هراس بر ضمیرش چنان استیلا یافت هر باد و جو کثرت لشکر و فوز استعداد و بلبشت در آن عنان بهشت قچاق باقی حضرت صاحبقران
چون بر هزیمت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین را با عراق روانه گردانید شاهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار از عقب مخالفان در گذشته
و خواجه شیخ و چین و تولاق و لاشه فرانچی و اولتشه جلجی را با جمعی مردمانی دو اسبه بزبان گیری و نستلاو و نستلاگان در موضع سارق بحدود مخالفان رسیده
جنگ عظیم آغاز نهاده لشکر منصور بعد از زمره اعدا جمع کثیر را بقتل رسانیده بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان در آن بیابان بر نشسته
ترخان را با صد خانه در نشسته بعود و چار خوردند و بعد از محاربه او را با جمعی و حشم گرفته در موضع اقیوما بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالیمقدار
از آنجا کوچ کرده منازل و مراحل قطع نموده بسعادت و اقبال در موضع آل قشون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی
بیک جونی قربانی و ملوک سربدار سرورای با مجموع لشکرها کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان پر فتنه و آشوب گفتار در شرح شوکت و عظمت حضرت صاحبقران
گیتی ستان و نظر بر تربیت حال حاجی بیک حاجی بیک جونی قربانی پسر عم علی بیک بن امیر آغوش در زمان دولت او اعتبار و اختیاری نداشت و در عنفوان ادبار
و نهایت فلاکت او را کاسه گدا بیخود هرگز او را در ایام حکومت علی بیک اعتبار بر اسی نشیند و جامه پاکیزه بپوشد دست نداد و در آن اوان ایلچی آن سامی
حضرت صاحبقران گیتی گشای از آفاق دیار خراسان طلوع کرد و بواسطه شرارت مخالفت علی بیک و مخالفان دلگیر وجوه و اعیان چون قربانی در معرض سخط و غضب خاقانی
آمدند و حضرت حاجی بیک را منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت ولایت طوس باو ارزانی داشت و در وقتی از شهریار آفاق متوجه تسخیر فارس و عراق شد حاجی
بیک ظفر گردد در ملازمت رکاب همایون اختیار نموده روان گشت و بعد از استخلاص اصفهان و غربت شیراز حضرت صاحبقران دست نیاز و دشمن گداز حاجی
بیک را بایالت آن ولایت نصب فرمود و از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاد و در ثروت و ملک از قارون در گذشت و کار شکوه بجایی رسید و حضرت
صاحبقران دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ بهادر خواستگاری نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر نفاق از فارس و عراق عزیمت فرمود حاجی بیک را بر حکام ولایات
بموضع خویش فرستاد و بنفس همایون بادر اینهر رفت حاجی بیک از سر فراغت بامر حکومت مشغول گشت و در اثنای این اوقات از زبان مردم پیاده توقف
اخبار بسمع او رسید و حضرت صاحبقران از توقتمش خان انهزام یافته بسمرقند در آمده است و توقتمش خان در عقب رسیده و آنحضرت را محصور گردانید حاجی بیک پا
دولت خیال استخلاص خراسان در دماغ جای داده با خود گفت که توقتمش خان تا استیصال اینجا ندان نکند آرام نخواهد گرفت و ما را از هم ماوراء النهر فارغ نشده باری
خراسان را ضبط نمایم با این تصورات با طلب شهر طوس را حصار برخاست و حقوق الطاف حضرت صاحبقران نسیاً منسیاً گذاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرده
و یوسف خواجه پسر قرا الدین را در طوس بجهت بعود بردن او در ده با مارت نشاند و در این وقت ملوک سربداری در یکی از شهرها بعود تربیت کرده امیرزاده میرانشاه
با لشکری از سمرقند روان شد بعزیمت آنکه تا شاهزاده عالیمقدار بیاید و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیک را از عاقبت اینکار ناپسندیده بر سر بندگی و اطاعت

نیاندا امیر اقبوق لشکرهای خراسان و غیر ذلک را بهانه آن کرد که بلوس نهاد و حاجی سیک بلوا تعلق طوسیان بر استقبال اقبوق شتافته جنگهای مردانه کرد و در آخر الامر منهزم
شد بشهر در آمد و اقبوق از یک جانب و شیخ محمد در دره از یک جانب دیگر طوس را احاطه کردند و در حیث هزیمت و اضطراب بجای آورده بر گرد خود خندق کندند و مدت سی روز
متقاوی شد از طرفین حصن گرفته و جنگ کشته شد و در این اثنا امیر اقبوق ایلچی نزد حاجی سیک فرستاده پیغام داد که رسالت و مردانگی است که کرده ام و سزاوار دیگر راحت
چه بکنم خواهم کرد و الا که راه بر آستان خواهم خفت بعد از آن به بینم در قبر روی خواهی خفتید یا نه چون خبر لشکر افتاده خراسان بمسمع علیه حضرت صاحبقران رسید
تخت عزای اسحاق و حاجی عبدالله و دولدای و الکه سارق را فرمود و از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد و عصیان خانان غایت جهد مبذول دارند ایشان بر حسب فرمان از آب
گذشته عزای اسحاق بکابل رفت و آن لشکر با امیر اقبوق پیوستند چون از رفتن امرا خبر انهزام تومشی خان در خراسان شایع شد امیر اقبوق و سایر طغان خان
خدایان حضرت صاحبقران صدای کوس بر آسمان رسانیدند لاجرم طوسیان باز بر میگردند و همچنان بر عصیان و طغیان اصرار مینمودند امیر اقبوق حاجی
عبدالله و الکه سارق را بنزد او فرستاده دولدای را پیش خود باز داشت و بعد از رفتن امرا حضرت صاحبقران گردون اقتدار امیرزاده میرانشاه و گورکان با طغاء آل بایده
فرمان داد که شاهزاده جهانیان بموجب فرموده بر جناح استعجال روانه شده بسرخس آمد و ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین با دو پسر زین العابدین و محمود شاه بر ملازمت
آنحضرت نیت کرده بودند و از سنی ملوک ترک و اعتبار ری نماند و امیرزاده میرانشاه از آنجا بتعجیل هر چه تمام تر بجانب خراسان شتافت و در آن ولا خاندزاده و ترک
بود و چون خبر توجه شاهزاده شنیدند باستقبال او روان شده در حکوش ملاقات روی نمود و در روز در حکوش توقف واقع شد و از آن منزل ابوبکر قچی را پیش امیر اقبوق
فرستاده و آورده و صحرای لشکر منظر او بر سر بند و شاهزاده عازم شده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکرها را جار رسانیده از راه سرباغ باد عیش و عشرت آمده
بموضع سارق قش جام مجتمع کردند و چند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته بر تو التفات بر ترتیب اسباب حصار یکری از عراده و منجنیق و قاروره و نفط
و آتش بذلک اشتغال داشت در خلال این احوال ایلچیان امیر اقبوق آمده معروض داشتند که ملوک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار بعد از حاجی سیک بر سند اگر رایت
زلکاه رهبانی بنهضت فرماید پایشکاه رهبانی بر دفع مرام تشبیث نمایند شاهزاده فرستادگان را باز گردانیده بسالت تمام بر دو مجلس عیش و انبساط سپاه
با وجود غلو لشکر از قاعده و سور مملکت آگاه بوده الجمله در تاسع جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایات نصرت شعار بسمت طوس در حرکت آمده در روز چهارم
در جام اتفاق نزول اجلال شد شاهزاده عالیمقام از روی حقیقت شیخ الاسلام احمد را استمداد همت طلب نموده جانب ایلچی امیر اقبوق بتفحص و تحصیل اخبار مناطق فرستاد بعرض رسانید
که ملوک سربدار بر دو کرسی رسیده اگر شاهزاده در آمدن توقف خواهد فرمود هم با نبرد کان مستعد خود بدهند روز دیگر سر ایلچی آمده مثال استعلامات معروض داشتند نادره
خشم شاهزاده اشتعال نموده فرمود ملوک چه سگند که اقبوق از ایشان اینهمه اندیشه داشته باشد بیت ای که ایت راه ما زنده چنگ ؛ هر با نیز مردان در آید بجنگ
جا ایلچیان گفت در این چند روز عزیمت خواهم کرد و در آن اسباب را تعلل بسته فرمان داد که اغرق با استعلامی متوجه طوس شود و با نیز سوار نماند و اینغار کرده بعد از قطع منازل
طی مراحل شد بود و رسید و از آنجا بجانب رود نیز رفت و مردم او نیز در قتل بسته شد شاهزاده جواب نخواست و حضرت تبریز سر لاجرم بر زبان کوهر فشان گذرانیده
هنوز در آنجا رحلت باز داشته از آنجا عزیمت صدور یافته باشد یکی از معتمدان بر و نیز روان کرده از حقیقت حال اعلام داد و چند کس از معتبران قلعه بلدانت آمده صورت
شکسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه بنظر رفت و در ایشان نگریست بغیر از آنجا بیاشی روان شد و چون لشکر مسافتی قطع فرمود لشکریان بری را که پیاده میرفت

آورده‌اند بعرض شاهزاده رسانیدند و او نیز چهار هزار لشکر بلوک بقرا ولی آمده‌اند و در قلعه قاسمی قرار گرفته و مرا فرستاده‌اند که خبر معلوم کنم امیرزاده عالیمقدار در سمت
قوچی در حصن قراقی فرستند توان داشت که ایشان را چه قوت و شوکت باشد شاهزاده پیرا نوید داد و در چون فتح و ظفر روی نماید عنایات پادشاهانه در حق ایشان
نوکر دو و از آنجا بتعجیل تمام رانده بقلعه قاسمی رسیدند شاهزاده بنفس همایون پیش رفته آوازه داد و جمعی اینجا آمده‌اند اگر چنانچه ایشان را بگیرید در حق خود نیکی نموده باشید
و بعد از یاغی از آن موضع بگذشتند ناگاه سپاه بسیار در نظر لشکریان آمد آیا در میان فاصله بعد امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند و گرنه شش از آب مصلق نمی‌باید
شاهزاده فرمود و اگر حصار روداری میکردیم هرات از این موضع محکم‌تر بود تا یزید آب نشد و سپاه بموقف مقرر شدند و ملوک سپهدار با قوچی از آن شاهزاده عنان
عزیمت در صحرای بجرا باو پیش آمده جنگ عظیم واقع شد لشکر منصور ارباب بقاوف و اسکوب و تهور صف شدند و دست بغارت قاراج برآوردند و بعضی بهادران پرشیشه
مخالفان شمشیر بامیرزاده میرانشاه رسانیدند و چون بعنایت الهی یاور بود زخم کارگر نیامده شاهزاده آوازه برآورد و تیر باران کشید اصحاب قبضه شیشه آغاز کردند بسیاری
از آن بهادران را بخاک هلاک داد و باد را فرا خستند و بقیه اهل دنیا منهزم شده روی بفرار نهادند غنایم بیکران بدست لشکریان افتاد جمیع را بعرض رسانیده نزد شاهزاده
برده مجدد کتاب و یکی بجلالت بود و یکی این بیت رقم اختصاص کشیده باتفاق امرا و لشکریان قسمت فرموده ملوک از آن معرکه جان بیرون برده بعراق گریختند شاهزاده
بعد از این پرشیشه فرود آمده فرمان داد و هر کس سری بیارد سپاه نصرت شعار مخالفان را تعاقب کرده و بسواران و پیادگان رسیده بسعی و اهتمام ایشان بسیاری
در ایدان مفارقت تمام افتاد و از آن سرها بموجب فرموده منارها برآوردند **در نهضت فرمودن شاهزاده نامدار عالیمقدار بجلالت قلعه جلایر** چون خاطر خطیر
شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت عزم تسخیر طوس حفظه الله معمور بدرود این کشید بهوس رسانید و چون بحوالی قلعه اجلو مدتی فرستاده معوالی اندیشه
بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاهزاده امیر حاجی شمشیر را از امرای میرولی بود در آن ایام ملازمت رکاب همایون میخواند بقلعه فرستاد تا آن متمرد را از آن قلعه بگیرد و امیر
حاجی بجای قلعه رفته ایشان را از محافظت و حفاظت تحریر نمود و چون اجل موعود رسیده بود بیک چوب تیر از آن قلعه قضا کشته یافت امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد
و چون محل مقتضی استقلال بود امیرزاده میرانشاه و جهم طوس اولی و اهم دانسته عنان عزیمت بدان جانب تافت در بیست و ششم جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه
در مرغزار اولکان نزول فرمود و امیر اقتوقار و شاهان در محافظت هراسان و هیستان و خلیل رسیده باستقبال شتافته عزم طوس و یافته شاهزاده
میرانشاه در محافظت هراسان امیر اقتوقار اشرف اجاد و تحسین ارزانی داشت و آیت فتح آیت از زادگان بهضت نموده بطالع طوس رسید و شاهزاده قلعه را بنظر
اعتبار درآورده باستقلال عزاده و منجنیق فرمان داد و پیش از این هر چند طوسیان می‌شنیدند امیرزاده میرانشاه با لشکر منصور از آب جیحون عبور نموده بخراسان در هر وقت
باور نمیکردند و چون در آن روز آنچه از آن می‌اندیشیدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین شستند و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا
یونس چوپانی فرزند شاه و دستور بعودی کرده آن شهر بیرون آمده و اسپی بغایت خوب پیش کشیده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قرچی سیصد کس از متعلقان
و سعی او در شهر بمنع حشر و یونس شرف عرض رسانید و حاجی بیک را خیمه قرار داد و در امیرزاده میرانشاه بقدر میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط گردانید و حاجی بیک از آن
و چون بعد از فتح یونس و مقید شدن اتباع او محافظت شهر مستحکم گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش در باب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را
بدلیری راه نمود و از اندرون باستدعا رخصت میشود و بیرون آمدن از آن غافل بعهده حاجی بیک قرار داد و مردم خود را مستعد حیله بهانه بیشتر از دروازه بیرون آمده و در جنبهای

لشکریان آتش بیرون بسپاه خویش گفت و چون مردی در برابر ما اند پیدا اند از پی نیست هیچ حیلتی نمیشود شد در همین محل توقف نمایند تا من جای دیگر سپاه کنم و بر فراز کشته
موضعی را که با ایشان داده بفرستند رخنه کرد و عیال و اطفال و جهات و اموال گذاشته جان بیرون برد و امیرزاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی بر فراز چاچی
نوف با خیمه جمعی را بجا بیشی فرستاد لکی با ورسید و لشکریان دست بنهب قاراج برآورده شهر خوس را که رشک بزم کیکاوس بود و غرابی بیابان ارط کردانیدند
و از موقف جلال فرمان صادر شد و هر کسی سری بیاورد سپاه بهرام انتقام بیخ لیکن از نیام برآورده از مردان هر کرا یافتند کشتند و چون از این جنس دیگر فردی پیدا
نمیشد هر کس را سر خویش جواب می بایست گفت تا از اسرا تراشیده قبچی می آوردند و رؤس ایشان را بتوپچیان می سپردند و بلوچ جب فرموده از سرهای کشتگان منارها مرتب
ساختند و زن و فرزند حاجی بیک را بحافظان سپار تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان شرایط حزم مرعی دارند و چون قریب ده هزار آدمی معروض تیغ
کشته شد شاهزاده جهان ترحم نموده حکم کرد بجنگ دست از کشتن باز داشتند و ایشان را عاجز شمار بموجب فرمان شاهی خاموش شدند و با طراف خراسان فرستادند
و بایزید طوسی را حاجی بیک را محبوس کرد و بنوشتن عنایت مرحمت شاهزاده کشته و از قید رهائی یافته حاکم شد و راست ظفر سپکر از زانی بجانب زادگان در
حرکت آمد و این دلاوریش چون قربانی متعلقان خود را بر حضرت بجانب مشهد فرستاد و بجهت در خوف بیرزه و صحرا امیرزاده میرانشاه از این حال آگاه شد آتش غضب او
برافروخته و گفت با وجود آنکه سبب اینهمه فتنه و شورش او بود ما رقم عفو بر جرایم او کشیدیم هنوز سر فتنه و خرابی او در دل دویش پیچیده از روی اشفاق و محبت چه
ما برادران و منتسبان خود را بمشهد فرستادی او جواب ما معقول نگفت و از شنیدن این سخن بیدولت دیار بازبان با موافق نیست دلگرانش از زیاد و تاجرات و حرکت
دیگر متمردان میشود جسم خرمان فتنه قبچی خویش اشارت داد و سکان انجا در زمره متابعان او انتظام داشتند بقایای حاجی را نیز زده کشته بعد چند چیزی
که از شاه یافت و در این دولت تقدم ست تابعت و مطاوعت آمده بقدر جنس را از تعلق بحاجی بیک رسیده است تسلیم سلطان نمودند و در منزل رادکان خواجه مسعود بن ارزانش بوز
رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید و بعضی اقاله امیرزاده جواهر خجسته پیکر خواجی و جاسپاری خواجه را که در مدت غیبت ولایت جانشین بجای آورده بود بر
محبت مقرون گردانید و مقارن این حال آوازه خواجه خاندزاده از هرات بخبر رسید شاهزاده با مشهد استقبال نموده بعد از تعظیم مراسم تهنیت باز بجانب زادگان
مراجعت فرمود و پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه گورکان امرا و حکام اطراف را باجازت انصراف داد و هر یک بموضع خویش رو نهاد و خود بطرف هرات متوجه شد
و چون بجام رسید مشایخ انجا بخدمات پسندیده قیام نمودند و از آن موضع در حرکت آمده بتاریخ هشتم شعبان باغ زاغان بقدوم او رشک گلستان ارم گشت و مولانا علاء الدین
قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده گذرانید و بصله پادشاه اختصاص یافت و این چند بیت از آن قصیده در این ترتیب ادا شد بیت ای زهره خرام تا و منور گشته
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خطه زنقش تو بر صفحه گل فوز عذار آیت حسن و جمالت مقرر گشته در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان در سوادان
شاه یحیی از یزد رسیدند و در اواخر ایلچی از ماوراء النهر آمده اخبار فتوحات حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بعرض رسانیدند و در اوایل شوال
باز ارسال آنحضرت امیر تیمور خواجه پیر احمد بیک رسید و ارتومان از نقد باسم و کلاه شاهزاده آورد و امیرزاده میرانشاه پیشان تیمور را بصد نوع نوازش اختصاص داده
گوشه قشقه در میان کلاه او بنظر نداشت باسم پیلک همراه او جهت امیرزاده جهانسلطان فرستاد و در سنه مذکور بار دیگر ایلچی حضرت صاحبقران رسیده امیرزاده
میرانشاه را طلب داشت و شاهزاده متوجه حضرت گشته در هرات منتظر و تعقیب شرف دستبوس آنحضرت فایز شد و چون مدتی گذشت چاچی بیک جوینی قربانی

در اعراف و اکناف نسر کرد و نا کشیده اغر بجزای سیه اعمال خویش گرفتار آمد پس این سخن گفت و چون صاحبی بیک بنواحی هزار جریب رسید علاء الدین حاکم آنموضع را
گرفته در مصاحبت بنزد کرده با معتمدان بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقرانی از وی پرسید که ما درباره تو چه تقصیر کردیم که تو باغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال
مانده بعد از پرسش و ثبوت گناه در پای توق پیاده سر بنیزه و ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق بعد از فرستادن میرزا شاه
کورکان بخراسان حضرت شهریار آفاق داعیه اندیشه لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشید لا امرا و مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر
مدی اشرف اعلا صوب هند بجهت صلاح و عزم درست بخشم ماده حضرت خواجه اعلان پسر توقتیمور خان و الکا نورا قیام نمایم تا دیگر آب نزلای از حد خویش بیرون شود بنابر
دیرانی حرارت و خصمی نتوانند کرد چون از آن مهم فراغت روی نماید از سر استظهار روی توجه بر دشت قبچاق آریم و جزای افعال ناپسندیده توقتمش خان
و لشکر بیقاق در کنار ایشان نهیم حضرت صاحبقران کامکار رای عالم آرای نامدار پسندیده و سخن ایشان را سمع رضا اصغا نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمائه
عزیمت بجانب سمرقند تخیم فرمود از موضع آق و توش خان معاودت الطاف داده براه لوری باشی با خرام و حاشی در حرکت آمده فرمان فرمای
باستقاق بعد از طی مسافت بر عقبه رباق برآمد و بنا بر لاغری اسبان از زهره گذار کس را بسر چشمه باز گرداند و اسبان ایشان را بعلف نفری در دوران بورش
علاوه تنبوک بالون مقرر شدند حشمت فرمود و مجموع لشکر از اسب حشمه و بنوکل سوار شده روان گشت و چون نفر موری رسید مردم و چهارپایان از
آبی در زحمت و مشقت افتادند و دو سه روز در راهها جابجا گذشت و اندک آبی حاصل کرده بحشمت میرفتند ناگاه از فیض فضل باری در چشمه بالستان بمرغزاری رسید
در زیر علف بر فرو نشستن فرو رفتن یافتند چنانچه تمامت سپاه و دواب و چهارپایان سیراب شدند و لشکر و سپاه ملک و باب بجای آورده در دان شدند و در صحرای
اغوناق با مرغزار متصل شد فرمود که سپاه از آنجا بچهارپایان اولین عزیمت رسیده نزول کردند بیرک ایلچی و بیرعلی تارکه قراول را بالغار اسپ بصرف شکار بیرون دوانیدند در آن وقت
با هزار سوار از لشکریان الکا نوکر بطلب قوم بیری سلکشیدند در چادر کردند و آتش بیکار برافروختند مخالفان روی بهزیمت نهادند و سپاه منصور شخصی را از دشمن دستگیر کرده
بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و بعد از تفتیش آن شخص چنان تقریر کرد که الکا نوکر را در موضع اورنک آنشتر است حضرت صاحبقران دو سه بار بر شیخ علاء بهادر و امیر الکا نوکر
تیمور را با جمعی از بهادران بر سر الکا نوکر فرستاد و حکم کرد که در راه مطلق آتش مکنند تا دشمن از توجه ایشان آگاه نشود و صاحبقران با بقیه سپاه شکر کرده از خنق فرستادگان
در حرکت آمده و چون روز شد بر تمکنان روشن شد که غرچی راه غلط کرده است و بطرف دیگر افتاده است از سیم رده با قشه و بهای کوهی رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران
با شاهزادگان و خواص و مقربان هنگ و چون ما را روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده باشند و پراکنده گشته و طایفه آنکه از هر جانب متوجه ایشان توانیم
سر راه بخاطر بگیریم تا مضمون این اندیشه شاهزاده عمر شیخ بهادر را با طایفه از لشکر شبانغ تیه برای رواز سر حشمه امیر جلال الدین شیدا غرچی تره الیس بطرف
گردانید و بنفس همایون با بقیه سپاه براه دیگر روان شده موضع قراغوجر را در سه روزی محل معسکر ظفر قرین ساخت و امیرزاده عمر شیخ بخیر رسانید و منزل قاق
با الکا نوکر رسید و امیر بیرلاس کنار آتش آزم و بیکار برافروخته و مبارزان نصرت نشان مخالفان را بالضرب شمشیر و حمله سنان متفرق و پریشان ساختند و الکا نوکر از
ولایت بیرون کرده اسبای فراوان از دختران ماه پیکر و حوروشان حور نشیمن منظر و شتر و استر بسیار و اسبان را هموار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ منظور منصور معاودت
نموده در موضع جاکنو بشرف دستبوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت و چون از شیخ علاء بهادر و امرا دانکو تیمور که بطلب باغی فرستاده بعد از غایت و اردوی همایون خبری

آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر در جانب ایشان با فوجی از بهادران روی براه نهند و شاهزاده پرنجب فرموده در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بلوک
همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ با له کاه رسیده با پنجاه کس از تنبی جان ممثل حضرت داماد حسینی و ملوک خواجه اقبوقا و چاچی محمود شاه میموری و بیرچاچی برلاس و غیرهم
بر سم قراولان لشکر جدا شده مقدار فرسنگی راه پیشتر رفتند ناگاه از جمله معاندان قراچاپان تیمور با پنجصد کس در آن بیابان پدید آمده شاهزاده پیر سکاه اعیان جهان
و غایت از دیدگان رهانیده و اختلال بر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی کرده بیم و غرغره نجاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته دستبردی نمود
و بهرام خون آشام آنشب حیرت بزبان گرفت و بیرچاچی پیر سلاحی در آن حال بسیار رشید بظهور رسید و بسیاری از آن بیابان بدرجه خاک مذلت افتادند
و آخر شب در اثنای گرد و غبار بر منقل او آمده در زمره شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن محاذیل شقاوت قرین را بتیغ کین
بگذرانیدند و اموال و چارپایان ایشان را غارتیده باردو اشرف اعلی معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی بموضع قراجوا رسیده چند روز در آنجا توقف فرمود و ایلچیان
قریب شدند و مجموع خانی و سلطانان از اطراف و جوانب بدرگاه عالم پناه آورده بعنایت خاص و مقربان و سپاهیان بخشش کرده فرمان داد تا امیر جهانشاه
با دیگر امرا و سی هزار سوار از جنود ظفر پناه از پیش بطلب دشمنان رایت صلابت بر افراختند و بتعجیل هرچه تمامتر رانده بمقصود رسیده دست بغارت قتل و اسر برآوردند و امیران
در جزایر و مواضع حصین پناه برده بعد بجنگ آورده در ادنی قتل و نهب کمتر نامرغی نگذاشتند و با غنیمتی بردن از قیاس و تخمین بلوک همایون پیوستند و حضرت جهان
کشورستان ایل اولوس مغولستان را در تحت تصرف بندگان دولت ایشان آمده بعد از امیر طغای بوقا برلاس و تیمور بوقا سپرده بجانب سمرقند مراجعت
و آنحضرت بعد از قطع منازل و طی مراحل بموضع و محل اصلی عراجور رسیده در سرای اردوی فرخ فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جنبه را پیش نهاد همت عالی همت حضرت
در آن باب با امرا و توپچیان طرح مشورت انداخت و رایها بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطریق مخلفه روان شوند و هر یکی از مردم جنبه نشان با نبیره نام ایشان را از
صحیفه احیا محو گردانند فرمان قضا جریان صدور یافت که سکنه بقیه عیال را بهم نشسته و بر شاهزادگان و امرا و توپچیان حتمیت نموده عجز چین پیدا گردد حکم شد
و بعد از قطع و قمع مخالفان سه روز در آن دیار بعیش گذرانیدند در موضع بلدوز جمع آمده تخت امیرزاده عمر شیخ بهادر را مقرر شد و بعد از لشکر
از کنار رودخانه بر بیان اعلان و بیان تیمور شکنجک جنبه عجز چی شد و شاهزاده با قراخواجه و از سمرقند تا آنجا سه ماه راه قافله است در شش ماه قطع
کرد و امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار و دیگر امرا عجز چی جنبه برای قرار یافته بعد در حرکت آمدند و از قرار آرت دستار علوق گرفته از مخالفان هر کرا یافتند
کشتند و اموال بردند و اشتر خان عباس با بیست هزار مرد مکمل و امیر جلال الدین حمید عجز چی ایشان بود و راه سیغرغان و عوغلان لمع و کبک یار ایلغار کرد و از قتل و غارت
دشمنان خود را صاف داشتند و حضرت داماد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار دیگر محاربان عجز چی جنبه اولیای فرزندان گرفته و حضرت صاحبقرانی جهانگشای با لشکر قلب و جوانب
سکنه و رزم آزمای بعد کمین و دفع را عجز چی کرد و آنسیه و از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده و به سنجقای دمان برآمده بار دیگر اولوس بوغاچی در معرض حصار در آمدند و آنحضرت
در آن اوان در متوجه جانب توقتمش خان بود امیر بایکا برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین و غیاث الدین ترخان رود در گشتان گرفته بضبط آنحدود مشغول
گردانیدند و در آن دیار توقف نموده و طنیسغه بیگی بجای می آوردند و چون لشکر توقتمش خان از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست یافت عنان عزیمت فرار
از جانب دشت قبچاق مصروف داشته بطرف مغولستان معطوف گشت فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت و امرای مذکور موقف منصور بانصوب آینده ایشان

و ایشان را حسب فرموده بمغولستان در آمدند لوی ماعوشیخ را بجانب اشارت علیه در صدد برگشتن گرانشتند تا با مرزاحت قیام نمایند و امرای مذکور در منازل و مسکن
قوم جنبه در آمده ایل و اولوس بسیار غارت کردند و چون از موضع مولود بلکه شتر بحضرت خدیجه اغلان و پادشاه مغولستان بعد رسیدند و در آن حین
سپاه بسیار همراه بعد امرا اصطلق نزدیک بود با معنی جنگ کنند لاجرم از انسان پیاده شدند و هر یک بر میان بسته دست بر تیر و کمان بگشادند و بعد از رشانه
هر دو کرده داد محاربه داده از جنب بسوی آمدند و بی توسط ناصح مشفق بر اصطلح متفق شده از هم جدا گشتند و امرای نامدار در موضع بلدور در موضع اجتماع لشکر حضرت
بوغان غزلیت معطوف داشتند و پیش از وصول امرا بالحق حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک ترخان در جنگ گاه گریخته بصورت حادثه معلوم
و منهزم بتعجیل رانده بآن موضع رسید و بر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه دیگر امرا در محاربه اصطلح حضرت خدیجه اغلان متصرف شد بعد از بلدور بعادت زمین
بر سر اوزار لشکر حضرت صاحبقران لکی ستان جمعی از بهادران لشکر نامدار از لشکر اختیار کرده و اعرق گرانشته در عقب ضمان ایلغ و مغول
و بعد از حی مرقت و پیاپی بر اوزار مخالف چون توشبون فانا رسیده قرولان خبر آوردند سپاهای سپاه یاغی پیر اشد و آنحضرت شب در همان موضع توقف
نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر با خبر گشتند و هم در هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریخته هر فوجی بطرفی گریختند و طایفه از منهزمان با امیر
زاده عمر شیخ باز خوردند و صدمت قوی سپاه بهرام انتقام شد هزار بعد بدانچه دیدند جمعی انبوه از گریختگان بطرفی دیگر برفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر
با ایشان در چاشت شاه اطلق و هنب بتقدیم رسیدند و حضرت صاحبقران ظفر قرین بنفس همایون از کوتل نازین گرانشته تا موضع قراباش در عقب دشمنان
رفت و حضرت خدیجه اغلان هم از حکومت مغولستان برگرفته روی در صحرا و اپ بان نهاد لشکریان تاولان کوتل ایل و اولوس را غارت کرده و برده و چهارپایان
پیشاور بیت آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فکر رفت از آنجا مراجعت بمنغیر بکلیس آمد و در آن موضع غنایم نامحصور و مجتمع شد بعد بوجب فرمان بصعوبت
حشم مقوم گشت و ولایت نصرت شعار از خلیس معاودت نموده بار دیگر بلدوز را مأمون و رضه رضوان باغ جنان ساخت و در امکان بر حسب معاهده امرای توان و قرشی
و باطراف قصبات و قری بلاد مخصوص رفته بعیدوا قوام مغول را با جمیع مال غنیمت گرفته باز گشتند در ولایت جمعیت برافراختند و حضرت صاحبقران ایلچی از بلدوز
پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قبچاق در حرکت آیند و در قطع و استیصال خوارج شرده در آنجا و رفقا باشند سعی بلیغ نمایند و شاهزاده بحسب
فرمان واجب الاذعان روان شده و در آن اثنا راه کوتل از عظمای امرای جنبه بپیش آمدند و بعد از محاربه قوی کوتل لاغر و انکار بر صفحات از کار
خود دیده دستش از حرکت چاپش از رفتار باز مانده و عاقبت در شیخ انتقام شاهزاده عالی مقام نماند و آنچه همراه داشت بصف سپاه حضور آمد امیرزاده جهان بخش
سالم و غانم بازگشته کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داد و از آنجا باندکان عزیمت در مستقر عز و جلال خود فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران
جهانگیر از هم جنبه فراغت یافت با افواج لشکر از بلدوز بجانب الغ بلدوز تاخت و در آن موضع چند روزی بعیش و سرور و لهو و لعب بسر در گذرانید شاهزاده
شاهزادگان و امرا و توپچیان و بهادران علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بغایات ارجمند و انعامات دلپسند بهره مند گشتند از آنجا در خامس عشر شهر شعبان
المعظم سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراختند و در هفتم ماه رمضان المبارک آن ملک پناه از وصول رکاب فلک مرتبت
رفیع قرار شهر بلند گشت و چون وصول نشاط نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه ابن زاده

ترف

شرف استعلا شد و قوت با صره خلافت سلطان بحسب علم بموجب شریعت مطهره چنین دستمش داشت اسبب مصاهره حضرت صاحبقران با اهل بخیه آمال در روضه
اقبال شکفته دهم دران زمستان بر حسب فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین را با مرزا امیرزاده بایسنغر بن امیرزاده میرانشاه شد و خضر معنی خانزاده بر اسم عروسی
قیام نموده درین اثنا قداق خواتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی بسرای جاودانی انتقال کرد و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شاهزاده
کامکار متوجه خطه دلکش کیش شد و در قرا باشکر نصرت شعار فرود آمد **کفار در فرستادن شاه عالیجاه امرا و عساکر منصور را بجانب جنبه**
حضرت صاحبقران کامکار در بهار سنه اثنین و تسعمایه از موضع اقبار لواچان قمر تیر را با طراف و جوانب فرستاد معلی بهلکه کردنشان و آقای باید که روی
توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون امرای توبان و توشون و سایر سرداران و حکام عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بعسکر همایون پیوستند کامکاران
بارگاه حشمت و جلالت بر ترتیب اسباب طوی فرمای اقبال منوط شدند و چند ان کاوه و اسب و گاو ذبح کردند که از شیشه رباعون سمت دی یافت و چون دیگ
بجوش رسید آب رنگ لعل بر خوان کرفت و درین اثنا فرمان قضا جریان در شان زیاده تا بیال سپاه نظام یافت نوجیان و قشقچیان عالی اساس میر حاجی سیف
الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس از حصار قرنیای خطا ستدند و موجب نسبه نموده نوب شمشیر سپاه بعرضه رسیده معاران ایشان جشنی دیگر ترتیب داده
خواهرزاده حضرت صاحبقرانی بوج قتلق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ بهادر کشید و چون ازین قضایا فراغتی روی نمود بر حسب فرمان امیرزاده میرانشاه کوکبان
بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان فرستاد و حضرت صاحبقران بمنصه دار الملک خویش شد روزی چند موضع طرطاج در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام نصرت اعلام شد
و امرای سرحد توبان نیز بسوی تهاو منازل خود رفتند و در اواخر همین سال حضرت صاحبقران سیاهال از امرای توبان رفیع مقدار امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و عثمان برادرش و از امرای توشون صدیق تایان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و حسین جاندار و امثال ایشان را با پنج هزار سوار جرار بطرف جنبه
روان داشت و چون امرای مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده باسکی کیل رسیدند و از سرحد امیرزاده عمر شیخ بهادر امیر شیخ پسر شیخ و پیر و صدر زرکان با پنج
هزار کس از اندکان فرستاده بجوبایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان ملک توقه نزول کرده از احوال دشمنان استفسار نموده و پایشان گرفته رفتن گشته و در راه
هر کرا یافتند کشتند یا بابیری بردند و بعد از طی مسافت و سلک از اطراف کرنشته بقرابال و بورت ایکه توراتبو فرود آمدند و در آن موضع سیم امیر رسیده در آنجای قوچین
قوچین از زمینکان یاد داشت و روی زمین در پیش با چهار صد کس دختر گیری در دشت و صحرا میگشت و در شکارگاهی با قمر الدین و چار خورده جنب بهون کاسیان
است داده لاجرم امرای کبار و سر پیش شمس را و حسین جاندار را فرستادند تا جزی تحقیق بیاورند آنجا عجب دیوار و شیکر کرده بمقابله قمر الدین در آنجای نوقاتی
قوچین رسیدند و در آن موضع کشته پس رد دیگر و دران وقت شخصی را از مردم خود یافتند زخم دار و چهل روز بعد گزارش بعد و رمقی از حیات باقی داشت در آن عهد
پیش امرا آوردند و خدمتش چنین تقریر کرد در آن سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم و حق سپاه را زخم بسیار کشته گشته و از سپاه ما غالب آمده بطرف صحرا آنجا گریختند
رفتن شد امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال از عقب او شتافتند و از عقب او گرفته کشته بقتل رفتند و روز دیگر آب رسیدند پیش از وصول ایشان
قمر الدین کرنشته و سلاح و عدها کرنشته در آنجا تحقیق شوند و قمر الدین بطرف ولیس رسیده و قمر از صحرا آنجا می آورند رفته است و جان بیرون برده است امرا از
سلطان شخصی را بدان طرف آب فرستادند تا داغ و مغفری ایشان را بر دختران صهیونیه عالی در اطعام بعد نهادند و چون مدت آن لوازم گشته و وقت لشکریان و چهارپایان

بنیابت ایلچی میدامرا از آنجا معاودت نموده بعد از قطع صحرا و بیابان بی پایان در سمرقند بغرض تعیین استان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز شدند گفتار در عزیمت لشکر
دوتوش بعزم رزم توقتمش خان در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمایه حضرت صاحبقران سپهر قدر عزم رزم توقتمش خان جزم فرمود توجه از اطراف لشکر
ممالک محروسه تعیین نمود و فرمان داد در ایشان چلکی ستانه در جانب سیح آفریده ملاحظه نمایند و بیلان قریلم و جیر بازاد و ازوق سیک لر باب ایاق را بر اوش
دشت قبچاق تکلیف نمایند باید در هر کس معیت دکان و سجوه بر تر بایکش و قربان همراه داشته و میان هر دو نفر یک اب کوتی همراه دو کس تخمه و دو سیس و دو کلنک
و یکدانس و یک از دو یک تبر و تیشه و صد نوزن و یکدرفش و یکین سنبک انبار رسان و یک جرم درت و یک دیگر که جمله مصحوب کرده اند چنانکه وقت عرض
نمایند و حضرت صاحبقران فرمان داد در اسبان از کله آورده بلشکریان دهند و در خزینه گذاشته طلبات حشم و خدم را بدینار و درم پایان رسیده در سمرقند
بیرون آمده روی براه آورد و بر آب خجند پیوسته بگذشت در تاشکند قشلاق فرمود و در این اثنا مزاج همایونش لذا بصوب صحت انحراف جسته مرض اشتداد یافته
چون روز امتداد پذیرفت و امرا و ارکان دولت متوزع پریشان خاطر گشتند و دست بر دعا برداشتند و عاقبت سقم بصحت مبدل شد و کافه دولت خانی فرح انتشار یافتند
و صلات و صدقات بارباب استحقاق رسیدند و بر سلامتی ذات بیدلیس حضرت و آفاق شکر باگفتند و مقارن این حال امیرزاده میرانشاه و کورکان با لشکرهای خراسان
باردوی همایون سعادت شرف دریافت و رای حضرت صاحبقران عالی منزلت بر توقف و التفات بر حال ملازمان و خاصه امرا و تومانان را معطل بایستی داشت
مستظهر و بلند پایه شد و سپاه را بالطف خشنود گردانید و بخدمت و متوفقین اقلان و اکولوس را هم قزاولی و مرقی باز داشت و بر چغتای برلاس و دولت
و امرای هشت قسمت نموده دوازدهم سه ثلاث و تسعین و سبعمایه یوسف از این لقای خراسان در هشتم در جهت دلو بعد در ضمان تایید ملک ذوالجلال بجانب دشت
قبچاق سلامت اقبال برافراخت و امیر تعلی و امیر ملکی را ملازم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ مرخص جهت تایید ملک ایشان نزد از کرده اند
و مجموع خزاین و آفاق باز از حضرت انصراف داد مگر حصه ملک آغا را و معاودت آن در مراجعت خویش نگاه داشت و چون موضع و انسان محل نزول خود فرمود
گشت اجلاب آسمان
گشته برف طاران متواتر و متعاطر شد و در انجا بیلان توقتمش رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا بکار شرف طلوس خسرو نامدار حاصل کرده یک شهور بسر آمد
و ملکیت شفاء بعرض رسیدند و از آنجا زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر حضرت مصیر داشت بنیه نواز تقریر کردند و توقتمش خان میگوید حضرت صاحبقران بر اشتباه
محروم دیده و هر باشت و حقوق ایادی و انعام آنحضرت در باره من بیکران و از افعال ناپاست و اعمال ناشایست در سابق بواسطه اغوای اهل شرارت و سعایت بران اقدام نموده
پشیمانم و در سداد الحرد و کسر بایم دست گردان اگر این نوبت قدم عفو و اغماض بر جریده جریمه من گذشته بعد از این قوم از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهم و دست در فتراک
دولت دیرپا زده سر از خط بندگی و فرمان برداری باز نه پیچم حضرت صاحبقران دولت پرور از معدلت گستر فرمود بر عالمیان روشن است که در اثبات حال او بچه تخمین بیان از
دشمنان کرده باستان دولت آشیان ملازمت و بتظلم احوال او اقبال نموده از لشکر و مال بسیار و نیع برانشیم و بعداوت اردوس خان گرگسته در قبچاق دشت متوجه شدیم
و بسیاری از اسب و شتر خوشته تلف شد و در آن یورش و مع ذلک جناب تقویت امیر و نشیت کار او خود معاف و معذور داشتیم و در این مرتبه در کفایت جرم سعی مفهوم و در اردوس
جوچی خان باراده ملک دیان بجهت سلطنت قرار گرفت و انجا و اطراف دشت قبچاق در حوزه تسخیر و تصرف او آمده بود و طریقه پدر فرزندی سلوک گشت و آخر الامر بجهت
مورد لشکریان ما محصور و مغرور شد بخانه بیزار بدماغ خود راه داده و حقوق احسان و بیکوکاری ما در حق ایشان نهاده در زمانی در تسخیر ولایت عراق و دماغش مشغول بود بعلاقه

کلمهٔ حصب بان بشارت نموده لشکر فرستاد تا احوال مملکت را خراب و ویران ساختند و ما اینجنبی را حسن اوصاف و مغفران بدآموز کرده و بر قول ایشان بر آن نداشتیم اگر آن
پسندیده رای کان لم یکن الشیئ تا از آن بهتری موضع بشارت بی موقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار آید و داد خود از شراب غرور و جنون بیخود شده
در آنک از بد و خیر آن شده بیندیشد تا بنفس جوانش متوجه آنجانب شد و جمعی از تهوران کافر کیش بر اسم منقلای از پیش فرستاده تا بولایت ما درآمده بار دیگر خواهد
آغاز نهادند و چون آن صورت معروض رای عالم آرای گشت بی تأمل و درنگ با هنگ جنگ و دود و تهضت بنهضه قدم پیش نهادیم و آن سپاه بی سپاه مادیده بگریخت
اگر دو بار بر فرق خود چشید و اکنون در برجستن بیغ خان لشکر جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار ما نهادیم و او بر تجاوز اطاعت یا فرمان مقاومت با لشکر اسلام در جنگ خویش
نمی پسندد اجرم دست از دامن عجز و بیچارگی زده بمنجنیق در سیلاب قهر الهی و بیچاره خبر پادشاهی را با فنون و افسون از حق ملک خود باز آورد و چون بر قبض و فتح او اعتماد نداشته
و از این اندیشه متفکر و متألم شد بعنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر او نیست از قوت بفعل خواهیم آورد و با اینهمه اگر در قبض خویش صادق است و با ما یکجهت و موافق باید
و علامت را بفرستد تا بجوار استشاره و استخاره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون در سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داده و ضیافتهای قیمتی پوست سنجاب با هدیه
زادگان و امرا شورت نمود ایشان را موقوف کرد و اینجا و نه این وقت و اسعد ساعات بر بارهٔ جهان نورد سوار شده و امرا و لشکریان در رکاب همایون روی براه آورده
و از فراخنای صحرا گذشته چند هفته در بیابان رفتند و از پای چهارپایان فراوان تلف شد و چون بموضع ساق اوزن رسیدند و دلب بلا بر اسب شتر لشکر ملک
اهاب بتقدیم رسید و بیابان گرفت سبب خوردنی در آن مقام توقف رفت و چون سیر گذرانیده گذرانیده شب از آب گذشتند و در این شتابی دو نوکر ابدال در تنگ گذشته
بجانب توقتمش خان رفتند و بموجب فرموده فوجی ایشان را تعاقب نمودند لاجرم فرستادند لشکر ظفر نشان همچنان مرقت همی کردند تا بمحل ساق رسیدند و از آنجا
راه بیابان بالغ ساق آمد و حضرت صاحبقران فلک شکوه بالای اکمه و پشته گذار بقلع دارد بر آمد و نظر بر آن بیابان و طول و عرض آن صحرای بی پایان داند پس آن صحرا
مشتمل بر چشمه های خوشگوار و انهار روان و اشجار بسیار و آنحضرت یکروز بر فراز بالغ ساق توقف فرمود و فرمان داد و لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان
نشانهٔ بلند منار مانند برافراشتند و سنگ تراشان ماهر تاریخ و صحف آنحضرت صاحبقران بلند محل را بر آن منقش گشتند و تا بر صفحات روزگار از مآثر آن شهریار عادل مقدار
دیادگاری باشد بیت شنیدم که جمشید فرخ سرشت ؛ بر چشمه بر بستگی نوشت ؛ بر آن چشمه چون مالی دم زدند ؛ برفتند تا چشم بر هم زدند ؛ پادشاه کامران از آنجا
روان شده لشکر کان لم یکن را بسیاق رسیده نزهه فرمود و از آب گذشته آن شب تا روز رانده بموضع اما فرجون فرود آمد و چون از ابتدای یورش جمعیت بلغار گشت
تیغ نشانده راه آمد و شد از عداوت و اعتراض دور بود عشرت و قحط در اردوی همایون پدید آمد بهاء یکراس گوسفند بصد دینار کمتر یافت نمیشد و از گردان بیابان حشم حاضر
و اصناف مرغان صحرا بسبب خوردن بوهیکند زهر خورده حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را از ترک و تازیک و ازبک باندک مایه ای باشد باندک مایه ای
گشتند هر شخصی از اقوام بیک کاسه یلاق و بیک کاسه کاج و بقدر اوقیه نیز در تخوردند و یکی بی معده با وجود صلاح از حرارت اشتیاق خوردند بجوش آمده صدایق اعظم ابو اسحاق
و آنحضرت کردند و امرا تجویز فرموده از تکلف بارسنگ ابنا نرفت کاسه یلاق صاحب شد و از غایت تکلف کباب گوشت مرغ قایم نمیشد پس کاسه
یلاق سر فرود آوردند و حضرت صاحبقران کامکار شاه شکار فرمود و از اقاره و جوانب لشکر نصرت شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند چندان
شکار در آن صحرا جمع گشته و بآن همه قلت طعام سپاه اسلام صید فربه برداشته لاغر نگذاشتند و از جمله نوع آهو و گوزن در آن صحرا یافتند و هر یک از آن از کاهش و لاغری

معمل صدعای لکهنو این دشت مکن اضرکاه سپاه ظفرپناه از کوشت و خوش انضم سمیعند راقم حروف در تاریخی که از مدتان و میرزاده میرزا شاه نوشته است دیده و در بهار
موشهها و در انصحرا از سور اخبار بیرون آمده بسبب حی سر امیر و اعمده علی الراوی فی انجمله چون رای اقتاب اشراق پایه سعادت یار از اسکار باز پرداخت اشعت
بر عرض سپاه جرار از اخت طبقات لشکر با منتر بحر اخضر در جوش و خروش آمده و آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرصه کاه کشته و حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند
گرد خرام سوار شده و دران عرصه وسیع قوشون را نظر امعان داشته طرحی ادرک سوار و فوجی از شاهزادگان و امرا و توپچیان در اجرای آیت ظفر پیکر به الفاظ بر ادای مجاری فکنده
زانو زده اسب راه دار سر او را می کشیدند و بیان بدعا و ثنای آنحضرت کشاده میکفت که تا بروز قیامت آفتاب حشمت پادشاه کردون غلام از مقتضیه زوال محروس و مصون باد و حضرت
صاحبقران شرف اجداد بحسین ارزانی میداشت و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت مناسب طبعه و از شاهزادگان و توپچیان کرام بکرام بر اسم منقلای
روانه ساخت و دران ساعت امیرزاده سعادت مند محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نموده در منقلای لشکر فیروزی اثر ادا باشد این جرات و جلادت از شاهزاده
جوانبخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او را بانجاح و اسعاف آمده مقرون گشت و در روز هفتم جلالی للآخر با همشیره رقیه بیگم علاء الدین کشاد شاهزاده محمد سلطان با امرای عظام
بموجب فرمان واجب الاذعان بر اثر آن لازم شد بعوکه ملازم رکاب ظفر اثر باشند روان شد و حضرت صاحبقران تاکید مبالغه نموده و خبریات و جایزه
دران راه پیش آمد آنحضرت الغ السلطنه از اعلام نوید شاهزاده و امرا ده روز راه طی کرده در نیم شش موضع آتش دهید و نام فرو نشسته بعد بر فوز مرغی با ورقه پیش
حضرت صاحبقران فرستاده از اجال اعلام دادند آنحضرت فرمود که عجز چون داشته بدست آورده تفتیش نمایند و افروزندگان آتش بالکدام جانب افتاده چنین جرز نشسته
در شهر ربیع الحرم و احتیاط مرعی داشته از احوال سپاه و لشکر بیک آگاه و با خبر باشد شاهزاده عالمیقدار و امرای نامدار بعد از استماع این خبر را بوردو شکر کرده نفس
کشان در رفتار آمدند و چون از آب بوس عبور منعقد جمعی را بقراولی پیش فرستاده فرستادگان لشکر شاهزاده عالمیان و امرای نامدار سینه در سینه و شهادی محمد امین جهیزم
اگر چند صحرا و بیابان بمعبور همگی ندیدیم آنصورت را معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند و آنحضرت چون بر این اطلاع یافت با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد
و از آب توپل گذشته بمنقلای سپاه لشکریان هر چند نفس مغتنم دران صحرا را در زیر سم اسب پیمودند و با نیطرف و انطرف شتافتند اصلا نشان از صحرا
نیافتند و حضرت صاحبقران بتلقین دولت و اسع بنیان شیخ داده ترکان را با جمعی دیگر بهادران بزبان گیری فرستاده و انفرادی بعد در بیابان در تکیش نشود و نیافته
تجربه لایام و دوران مهذب گشته در شفقت غلام آموز زحمتها کشیده و شیر خوانجه رس مرد لیام و مشهور چشیده فی الجمله شیخ داود بسرعت هر چه تمام تر دو شبانروز رانده
در سحر شب سیم چند اولاچق ایدو با دیگران دلاوران در پیش شتابانیده و در وقت صبح مواری از ان اولاچقها بکاری روان شد و چون از بهادران در اثر
او را گرفته بدرگاه عالم پناه برسانند حضرت صاحبقران در باره شیخ داود صنوف الطاف و اعطاف ارزانی داشته دیگران را نیز با انعام و احسان سرافراز گردانیده
آنشخص احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشته بود که یکماه است که از میان این دو آب بیرون آمده و در پیشه نزدیک ما مسکن کرده ایم تا حقیقت
معلوم نشد که از کدام مردم اند آنحضرت فرمان داد که خواجه برود باشد و مردم اولاچق را کوچانیده با رود سند و خواجه خواجه بموجب فرموده عمل نموده آنها را
و همچنین حکم شد که غازی بیک بیشه آسیا بجودران جنگل توجه نماید و آن ده مردم را بجا بر می برند گرفته بیاورند غازی بر حسب اشارت علیه شهریاری و روی
جلادت پیاده شده دران جنگل رفته و چون بر اثر آن رسید آنجماعت قدم پیش نهاده بجا ریشخص شدند و بعضی از آن ده نفر کشته شدند و برخی را دستگیر کرده بیاورد

و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان نصب رجبی کوشه کوچ کردند و هفت سپاهی نفوذ و از آنجا و کوهها که گذشته در بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب پیش معسکر خیام
عسکر گردون مآثر گشت و در آنجا عجرجی بشرف عرض رسانید و از این آب سه گذار دارد یکی را الغا باما خوانند و دیگری را اتو کخشی و سیم را خیمه طرکت پادشاه جهانگیر صفیر عرش آشیانی
انوار الهی بنور برهان حجت بیان گذرانید و گرنش از این سه گذار از مصحف و در میان سه پیدا چه میشد بر دشمنان در مکین گاه عنبر مرقد و سر مهد آسوده باشند و طبقه آگه بیاری
آب رودن توهم و اهتمام بر فیض فضل الهی کرده خود را بر رود زنیم و بگذریم و با مضای آن عزیمت بدان لحظه و دلال هنگام بر طلب ارتحال کوشه در جنبش آمدند و بمقصد رسیدند بود
پیاده خود را بر آن آب زده بدو روز از آن رود عبور نمودند و از آنجا توجه در آخشه بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیدند فرود آمدند و در آن موضع در قراولان پیش رفته بعیر نوازده
هشتم شدند و عنقی را برای اطلاع سپردند و مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بحضرت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داده
که گروهی سپاه در آنجا نعوذ چون آواز جرس سپاه شنیدند بکوچ کرده رفتند و چون تحقیق نسبت یاغی نزد بیت فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت هر یک از هزاره و شش جنوب
نشود لشکریان نور در سبب مطلق آتش بیفروزند و بعد از آن افواج صدم و چشم مسح و هیکل متعاقب یکدیگر روان شدند و چون آب سمور مخیم پادشاه ترک دیار
گشت حضرت صاحبقران دریا نوال صبح روز دوشنبه غره رجب بحرکت بایستی بر مرکب هامون نورد سوار شده و بر سر توقف نفوذ فرمان داد و منقلای پیش از این
بگذرند و چنان اسپاه و تمام سپاه قتل گرفته و لشکر چپ و راست خود را بر آب زده شبانه عبور نمودند و لکنه پادشاه اسلام پناه از پس گرفته روان شد و در این شتافتند و از آن
کس از مخالفان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقران از کیفیت حالات رسیده بسبب عرض سپاه شنیده و توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و دو لوگر اید کوزه
اردوی شهریار جهان آمدند جا داده گشتند و هر چند لوگر کان با سپاهی فزون از قطرات باران در ریگ بیابان میرسد توقتمش خان را از این سبب این سخن دو چیز
بلاغ راه یافته از غایت وحشت و اضطراب نفس در من نیز چند ان فراهم آورم و خان خاص خراشت و حضرت و حضرت بیدیا پادشاه عالم است نه از کثرت لشکر با من برفرو
تو چنان با طراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه بر انغار و جوانغار جمع آورده گفتند اکنون در فرق کل نشسته اشتغال دیگران می برد و اینمعنی نیز معروض داشته در توقتمش خان
خیال چنان بود و چون شما بآب تیق رسیدید از آن آبها عبور فرمایید او فرصت غنیمت شمرده دست بردی نماید و آنچه در باطن توقتمش خان بر صفیر بیز حرم و جهانگیر پرتو
انداخته از بالای آب روان گشت چنانچه اقم زده کلک سپاه لشکر و چون برای عالم آرای صاحبقران کلی گشت ای احوال دشمنان با دیدهای انکشاف یافت بانجا
رسیده بود توقف نمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان مرد افکن بموکب همایون پیوسته و در آن منزل فرمان همایون صادر شد در تورها و چیزها حیب دارند لشکریان
در عدالی خوخندق کنند از دقایق حزم و احتیاط غافل نباشند جنود ظفر ورود بموجب فرموده شهریار عاقبت محمود عمل نموده بشب در آن مرحله بسر برند و روز دیگر خبر آمدن
سپاه اسلام بر این کاخ فیروزه فام برآمد فرمان فرمای اهل اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد و چون گردون مآثر در هر محلی فرود آمدند از شوک
طریق حزم و کنده خندق خود را مصاف آمادگی نشستند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عزیم امثال امرای توان و قوتش را احضار فرموده و همه را تجدید دوم دو بیار
بخشیده و قاصدان را بخطبهای گوناگون آراسته جهت ولایت علاوه آن حضرت یا کرد اسیر و در اثنای راه کل ولایتی تیره پیش آمده سپاه عرضت اشفق تمام از آن دیدن
و خیال استراحت برافراشته هر کس در رفاق خود قرار گرفت بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند و از مخالفان سه قول خود را با مغول باز سپنجم دادند که گروهی بیوه از
دشمنان ظاهر شدند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آیین سوار شدند و پیش رفت فرمانداد تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شدند

مقاران ایشان فرا دادن شخصی را گرفت پیش آنحضرت رسانیدند و او بعد از استغفار چنین تقریر کرد که توقتمش خان مجاهد بر شما گشته پیش برد زیرا که چنین شنیده و خود نیز از روی
شایعات ناباقی و غرض نیست دشمنی قوی تقبل او امر فرموده آن بیچاره صادق العقل گشته گشت و بوجیک بهادر و ارغوشاه مامور شدند که بجانب دشمنان توجه نمایند
و خبری در یابند بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان با امثال این امر مباهات نموده چند فرسنگ در آن بیابان رفتند از مخالفان اثری نیافتند و بخیر بازگشتند و صدق
حدیث شخص محقق نزد همگنان بوضوح پیوست بعد از مراجعت بوجیک و ارغوشاه شهریار جم جاه مثال داد که بیشتر بهادران در زبان گیری در حرکت آمدند و چون
چند مرحله قطع کرده بجنگل رسیدند از دور دودی دیدند بیشتر رفته آوازی شنیدند و کس فرستاده بر حکایت دشمنان مطلع شدند چون مقاومت با ایشان در خیز گشت خویشتن
با یاران خود بر سر آنجماعت راندند باغی از حادثه ناگاه آگاه گشته جز جنگ چاره ندانستند و بصورت القوم خون گرفته پای صلابت پیش نهاده در مقام مقاتله آمدند پیشه
نصرت شعار بضرب تیغ و تیر دمار از روزگار اهل ادبار برآوردند چهل کس از ایشان دستگیر کرده و گرفتاران را بدرگاه عالم پناه رسانیده بیشتر بهادران بشمول لطف و احسان
سرافراز گشتند یاران او نیز بصدق نیت پادشاهانه اختصاص یافته پادشاه دیده بجز از آنچه کس احوال توقتمش خان استفسار نمودند ایشان بعرض رسانیدند
و خان حکم کرده بعد از لشکریان در فرق لشکر جمع آمده و ما چاپاران آنجا رفتیم و در راه فتیم و نیز معلوم ما نشد و سبب آمدن پادشاه بوعده گاه چه بعد لاجرم در حکمت بیان
سر گردان گشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم و بعد از عرض این حکایت ایلچیان را بموجب فرمان بیاسا رسانیدند و درین اثنا پسر هاقوز را مجروح گشته و زخم
چاپاری سر بر اعلی آوردند و او را نوازش نموده معروض داشت که از جانب سرای بوعمری و خان بنیت کان جاری سیر بوده فتیم و او را در آن موضع نیافتیم و بر دیگر حالات
اطلاع نداریم حضرت صاحبقرانی مدیکه ترخان پسر امیر موسی و صابن تیمور را با طایفه از اولاد آن بقراولی فرستادند و فرمودند چون سپاهی سپاه مخالفان بیشتر اگر
غلبه باشند از راه هزیمت خود را بایشان نموده روی بگریز نهند ایشان فرقه پیش آیند و هر چه روی نمایند با توقف معروض دارند و بهادران بر حسب فرمان واجب الاذعان
متوجه دشمنان شدند و از آب لاعالی گذشته چشم ایشان بر اولاد توقتمش خان افتاد و از ایشان پانزده کس جدا شده بدان جانب توجه نمودند و از این جانب
نیز صابن تیمور پیش رفته با یکدیگر حکایت گفته صابن تیمور مراجعت کرد و موسی را بخدمت حضرت صاحبقرانی روان ساخت تا کیفیت واقعه معروض دارد و او هم عرض
و حسب الطلب بحضرت اعلی رسید و آنچه شنیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید گذاردن فرستادن بهادران بیشتر گذار را بجانب مخالف
چون موسی باردوی همایون صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقرانی که مکار امیر انکو تیمور را با چند هزار تیرانداز نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق
و گرفت ایشان نموده و محل و منزل القوم معلوم کرده خبر درست بیاورد و امیر تیر ملی بیراق با متثال حکم واجب الاطاعه کمر بسته با طایفه از دلیران صف شکن روان شد
و از کل و حسب کشف آبها گذشته بکلال و مدیکه ترخان و سیر قراولان سوی و چون با تفاق تیر رفته از دور ملتوجه جمعی از سپاه توقتمش خان را بر فراز پشته دیده
نظاره همی کردند و امیر انکو تیمور و جمعی از مردان کار و دلاوران تیر گذار بجانب ایشان فرستاده مخالفان چون از توجه سپاه آگاه گشتند از پشته بزیر آمدند و فرستادگان
بر پشته بجای آنجماعت بالا رفته و از آن طرف پشته سی و شش مرد از آن پشته دیده صف کشیده در کمین فرصت حرب و پیکار آماده گشته ایستاده اند و چون قراولان بر عزم
دشمنان اطلاع یافتند هم آنجا توقف نمودند و کس نزد امیر انکو تیمور فرستاده صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده بالای پشته برآمد و گرفت دشمنان شده
فرموده مصحوب و در مراجعت چون بخدمت مردم خود را باز گردانید صیت کرده با هستگی از آب وجیه بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تپه ایستاده مردم توقتمش خان چون

دانسته در مرو قلاوزان حضرت صاحبقرانی در راه آب دلکی سپاه موجه جانب انگوتیمور شد و اجای ثبات و وقار فرموده چنین کوشش نمود و سپاه
بلهت جانگیر بسیار از آب دلای عبور نمود بعد از آن عنان معاودت انعطاف داده از غنیمت بیرون روی خود و تیری چکر باب ادرسیده خیمه منتش از آب گذشت و
بیغوت شد و رنجای در آمد ملازمان اسب تازه کشیده چون قدم در رکاب آورد و آن اسب نیز بر خم تیز پیشانی داد و پیاده روی با عمرا نهار نیز می آورد و تیغ نیز در تاشهای آب
لامرد لشکر نه و لا تعقیب لحکمه در آن معرکه نیز ملک پیر یادگار برلاس در میان جنده و مجوز رات شرط معرفت امیر انگوتیمور بجای آورد و ندا لا کسر و لا الیه راجعون
و مقارن این حال حضرت صاحبقران با اهل در ضمان عنایت پادشاه بزرگ با مرام ابزک کنار آب رسیده فرمان داد تا ولادان پیاده شده بگذشتند
در خم سیکان جان ستان اعدای حرامت فاهره براندند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه در ملازم رکاب همایون بعونه کوششهای مردانه نمودند و در آن
روز همون نک امیر جلال پسر امیر حسین لاری شجاعت و مردانگی بظهور رسانید با سی کس خود را بسی قوشون زده و ایشان را از جای برداشت و اندکی ترخان
شاه ملک پسر حاجی مرکز با برادرش انگشتی نیز در مردی داده غایت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانید نیز ملازمخی لقمان سر نفرات اسیر گرده پیاده سیر
سلطان مصیر آوردند حضرت صاحبقرانی از آن موضع مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و حاضر بغیه در آن معرکه مردانگیها کرده بعنایت و وظایف جان سپاری
مظهر گردیدند از کثرت دشمن و دشت مصاف بلند شیده بعضی پایان و اوزانش بیکران مخصوص گردانیدند ایشان ترخانی و ارزانی داشته حکم کرد
که دلان دست از چوب منع پیش ایشان ندارند و از آمد و شد بمجلس همایون منع نکنند و تا نه و جریمه ایشان و اولاد ایشان صدقه نشود و اصرار
نماید و اقربا و بازماندگان انگوتیمور را با نواع لطف و احسان دیرود و اتمان خشنود ساخت و مانی ساخت و مهر بزرگ و کوچک و مهر پروانه و راه و رسم انگوتیمور و پسر
قتیغ ای شاه ملک غیاث فرمود پایه قدر او را از فرق فرقدین بگذرانیدند و در بعضی از تواریخ مسطور است که چون امیر انگوتیمور کشته شد و هم سپاه بر ضابط لشکر
نصرت شعار استیلا یافته و شبی در غایت هیبت و هراس اندیشه های گناگون گذرانیدند تا آنکه چون نزدیک بشش ماه بود که حضرت صاحبقرانی در ضمان
حضرت ذوالجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بموضعی رسیدند که بعد از غروب آفتاب پیش از عقبه شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از وجوب صلوة و قت
در آن اوقات و حضور انجم چند دقیق خیمه در برج شمالی میزد و تا خفتن بر سبب تکلیف بحسب عرایه پیش فرض نمیشد و بنا بر آنکه توقیف خان در هیچ یورتا چندان
توقف میکرد و حضور ظفر در دو یا در سه در قرب آن نشد و آلا کرده بنوعی دیگر از حرکت بسته و آنچه حضرت صاحبقرانی ممالک ستان با شاهزادگان و
نوئینان در این باب مشورت کرده فرمود امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار و چند سردار نامی مثل امیر بوجک و سلطان بخت و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس
و غیره هم بتعجیل تمام بر دند تا اقاچار توقف نمایند شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شدند روز دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیدند و چون رای ایشان
از این قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر مثنی سپاه انداخت کنار دوار آتش سپاه ظفر پناه نصرت قرین امیر تیمور گورکان و در آن ایام در
مرغزار میان قرابقیس سمت تقارب پذیرفت خرد انجم سحاب معظم تعالی بر سر او روی کشید تا همه آن کنار زار مشهور شد و بر فرسای عظیم پدید آمده
دیمن توجه حضرت آفتاب اشراق فرمان فرمای آفاق بعد از نشستن روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه
از موضع قندرجه با اردوی سپاه ظفر پناه متوجه هفت قدم برآمد ساخت قبل از این بنام سلطان محمود خان بیارات چاپ طیبی آن امیر سلیمان شاه مرجوع فرمود و قبل از

را که بآنحضرت اختصاص داشت بشش هزار ده مجهز مستعد سپرد و بهادران نامدار و دلاوران روزگار سپاه را اسلحه تمام داده و قلب تسلیم بوجود امیرزاده میرزا شاهرخ گورکان
را در آن پیش یافت و چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین مرحوم آمد و قلب پنجم را بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده نماند
که در تواریخ بر سبیل اجمال هشت قلب کرده اند و تفصیل بیست قلب پیش کرده اند انجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین بیست و نهم از دلاوران جلادت آیین
احتیاط فرموده حکم کرد که در عقب قلب بزرگ و قلب ثانیه اگر هنگام نبرد و حاجی را بمدد احتیاج افتد ایشان آمده و مستعد انتظار باشند در بعضی تواریخ منظور است که امیر
حاجی سیف الدین در قلب دست راست بعد و نبرد بیک را بوغا و خدا داد حسینی و طایفه از بهادران در قلب دست چپ مقرر شده و امرای توقانات و توشو
نات هر یک در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ و پیکار گردند و از آنجانب امیر دشمن بدید آمد و توقتمش خان قلب را بر اغار و جوانغار سپاه خود را بشش هزار کان سل
تاش ممتاز اغلان و بیک یارق اغلان و ایلچی اغلان و علی اغلان و بیک بولاد اغلان و بیک حیدر اغلان و امرای اولوس جوجی خان مانند علی و سیان و صوفی
قیقرات و نوروز قمعرات و الصاد اقبویه و داریس جوق صات و عیسی بیک برادر بزرگ ایدو کوه حسن بیک و سرای دوکه کوفا و تلاحی بهرین و قونورچی و
دیگر بهادران نامدار در دشت قبچاق را در آن پیش داده در مقابل حضرت بوانق صف کشیدند و در زحام لشکر مخالف چشمها خیره و از عظم اسپ ایشان هوا تیره گشت
بیت سراسر همه دشت صحرا و کوه ؛ ز سم ستوران لشکر ستوه ؛ در وقتی چنین صاحبقران کشور گشای فرمان داد تا لشکریان از چهار طرف فرود آمده خیمه و خرگاه
برپای کردند و در اکثر قنات آتش برافروختند توقتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار و قلعه استعانت ایشان بتجهیز و تجهیز مشغول و بهار برگرفته با خود
گفت که اینها چه نوع مردم اند در روزی بدین هولناکی بروای خیمه زدن و آتش خوردن دارند جا خوف و وحشت تمام بتوبه صفوف بقیه ثبات الوف مشغول گشته و سپاه
اعدا بچند فوج از لشکر نصرت اشتمال زیاده بودند حضرت صاحبقران کامکار در هر تسخیر فتح و فیروزی از غیبت قایند حضرت پروردگار عظم سلطنت و بهر برمانه میدانست
نه از گرفت عون و الطاف پیش آن شروع در جدال و قتال فرود آمدند و از صدق و نیاز دو لشکر نماز گذاردند چنین اخلاص بر زمین نهادند و از درگاه صمدیت ظفر و
نصرت مسالت نموده بودند شد مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و فتحا عترت نبوی علیه التحیه والثنا امیر سید برکه و شیخ عظم خواجه صفی الدین ابو اسحق ابراهیم
و سبط ایشان بقیه دوره ارباب صفا و عرفان شیخ للاسلام احمد جام قدس سره ملهمی میشوند سرها بر برهنه کرده و دستها بدعا برآورده از حضرت عزت خواست الاله آن را بشفاعت
اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انکفاء راست و چپ توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب بنفاست قباب روی بخیره گاه سپاه آورده بزبان خجسته بیان گفتند
و توجه حیث و شست فاتح منصور آن دلیران هر دو لشکر و صف آرایان هر دو کشور پای در میان نشسته عنان همت از آستین جلادت بیرون آوردند آتش آرام و پیکار
بنوعی برافروخت از کشتگان معرکه باد جهان دست قلب ها جلاد بنا رحم فلک بیرحمت پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام و کین کشیده حمله کرد و دست مخالفان
را در برابر او بعد و هم گشت و صف آنجانب از هم فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند فوج از آن اهل عناد و شقاق بر زیاده آمده بودند بقصد آنکه از امیر حاجی سیف الدین
در آمیزند دست بجوی نابینا روان شدند و چون امیر جهانگشا گورکان رخش جهان نورد تهور ایشان را مشاهده نمود بسپاه خویش از جای جنبید و سر راه بر شوم گمراه
گرفت و همه را زخم تیر و ضرب شمشیر باز گردانید و امیرزاده میرزا شاهرخ گورکان رخش جهان نورد بر انگیخته و خون مبارزان با خاک برابر انگیخته و از روزگار جمعی از مقابلان فرار
گرفته بودند برآورد و از جوانغار لشکر دشت قبچاق بعضی کشته گشته و بعضی از طاقت حاق شده راه انهزام پیش گرفتند و امیر عثمان عباس با فوجی از مردم و فادار خویش

و در این سر قوشون زد و در تنهای گرد و غبار از آب گذشت و میان اهل طایس دست بر تیر و کمان یازیده با رودیکا با اقبال حضرت صاحبقران پای در رکاب آورد و بر پشت زین نشسته و بر
هر امیر دشمن تا حمله محمد هراپرتن رحمت و امیر شیخ بهادر در روز جنگ همیشه طالب نام بودند و بر دوازده دلاوری پیکار کشش آهنگ در شیشه اجل بیاز ایشان سیاه
لشکر قرار داشت و شاهزاده عالیان امیرزاده عمر شیخ بهادر شمشیر جلادت آخته و بجانب بر اغار خصم تاخت هر کرا در برابر خود یافت از بدن او جوشن را کفش ساخت
و امیری بیک و خداداد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمده کمین مستعدان بر ابر خود را از جای برداشت و دشمنان از هم فرو ریخته
بعضی کشته شدند و برخی گریختند توقتمش خان چون مقاومت با حضرت صاحبقران در خیز ملک خویش ندید روی از آن جانب گردانید متوجه امیرزاده عمر شیخ شد
آن شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار آن شهزاده توقتمش خان چون دید هر دو معرکه او نیز بیست عنان عزیمت بجانب شیخ مذکور و هزار پاسداران ناقص
هر چند مشیه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش خان با امرای و سرداران اولوس جوچی خان حملهای سپاهی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سدوز را کشته
و از میان ایشان کشته در عقب لشکر باقی ماند صف آرای گشته بایستادند بنیه سپاه هنگ دیای دغا امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش
آمده و بوزها و چیزهایش گرفته بجنگ اشتغال نمودند و حضرت صاحبقران در بالای کلکتان میرفت و حکم تو اجی رسید معروض داشت و توقتمش خان در پیش لشکر منصور
صف کشیده ایستاده است و دیگری در پیش امیرزاده عمر شیخ آمده چنین گفت آنحضرت عنان عزیمت بطرف او منعطف گردانید چون توقتمش خان خبر رکاب ملک
فرمای فرمان فرمای عالم کشور را مشاهده کرده پای ثباتش از جای رفت و دست جلادت او از حرکت باز مانده شمشیر کفران نعمت بر روزگارش رسید و هزار آسیه
و اموالش همه از ملک مال برداشته بدو روز و پیاده و اسب راه فرار پیش گرفت و تمامت اولوس جوچی خان کشته و رکاب کشته عنان و متفرق در پیش آن شهر از خاصان
صبر را احاطه نمودند حضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان سپهر احتشام و توشمیان احترام شرف تقبیل بساط جلالت منزلت دریافتند
زبان آن بیت ربیعیه النفع نامه دارد سرمایه موجودات روزگار بجوش آمدند و از فواضل صدقات بر فقرا و مساکین و ارباب احتیاج بر آنچه مقدور ایشان بود قسمت نمودند
و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند و پانزدهم شعبان آن مرض اروی بصحت بهادر و چون مزاج اشرف باین اعتدال گشت فرمان واجب الاطاعت
صدور یافت که امیرزاده سلطان محمد بدستور سابق با سلامتی لشکر مغلای توجه خاطر مصروف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون مکان
در کنف صحت و اقبال با رایکر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شده و چون موضع لاله حسن نزول لشکر بلند پایه شد جهد علیک الملک و فرمان آغاز باب بر عزیمت
حضرت انصاف بدار الملک سمرقند ارزانی داشت و از چون عبور نموده شد مرخ بهادر خان را نیز بطرف سمرقند روانه گردانید و بعد از طی منازل و مسالک از چون عبور نموده
در جنوب شان بامیرزاده سلطان محمد و لشکر مغلای پیوست و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرهای بیشمار از صحن ولایت نصرت شعار بامیرزاده سلطان محمد ملحق
شده بعهد جانوی عظمی خانزاده از جانب هرات رسیده در آن مکان حضرت پادشاه عالیشان از جنوب نهضت فرموده کنار آب جیحون حضرت خیام
سپاه فیروزی نشان گشت و در آن مقام قرده سادات عظام سبیر برکه از پیش از این برکت ملازمان رفته بود باز آمده و سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین
لاله خضر ابدال و طهرستان بدرگاه عالم پناه رسیده معروض داشت که سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمان برداری و جهت مال و خراج گزاری است حضرت صاحبقران
سید غیاث الدین بن لقمان پادشاه بن طاهر محمود خان را بجهت فرمان بعد از فوت پدرش حکومت اولکات تعلق داد و کرمه بعد حضرت پسندیده بتقدیم رسید چون باز از آن

بیرون آمده سه مرحله طی فرمودند و جنگلی عظیم پیش آمده و از کثرت درختان حاجت بسوختن هیزم و هم راه در آنجا کمان بیخوف حکم واجب الاذعان نفاذ یافته و ملازمان موکب همایون اشجار قطع
کرده سد راه بکشایند و عرض هر یک از آن سر راه باشد طریق دیگری برای مرور فتح و طرفین جنگل بر انفار و جوانب قرار گرفت لشکریان در شبیر پیشه شکار بعضه طریق
جنگلی بریده پیش میرفتند تا بکنار دریا رسیدند و در آنجا تحقیق شد که رسید ها را سر پیش سید رضی کرکه الدین رفته است و با هاد سر قلعه ایست در چهار فرسنگی
آب مدفون شده نزدیک بدریا و قریب بآن موضع بغایت مرتفع و حصنی بغایت استواری است و پر درخت بعیده و طرف آن اتصال بجزیره دارد و دیگر جانبش بسیار خاک
هر هنگام موج آب دریا در آن میریخت و عرض آن خاک حکم دریا داشت قریب سه پرگنه بعد و بر این قلعه ها نه سر درختان بلند نزدیک بلکه بیکدیگر متداخل شده اند بوجه اشجار
رایت خدای درخت در هم بافته و استوار است چنانچه چشم بینده آنجا را دیگر نمیبیند و در آن ولایت و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و جنس بدانجا می بردند تجار و متمولان
آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزیده و چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شد بعد وقت مدد و کمان بغیر در عشر عشیر آن در خارج موجود باشد و تنبیه برای عقب
لشکر حضرت صاحبقرانی مکشف گشته رد شد و سپاه رزم آزمای در آن ولای جنگلی بریده میرفتند و چون بآبی رسیدند شهریار فرموده سید غیاث الدین
با هاد سر راه دید و راه صحت کرده بیاید سر راه علی حاضر گردانند و بعد از رفتن سید اردوی همایون از عقب او در حرکت آمده و سپاه توره اخر خشم و پشه جنگلی را
سر چشمه خار و خاشاک و چوب ها و دلها هیزم کنند و چنان میجستند و سعی بر آن میکردند و در بعضی محال کوشش و سعی فراوان زیاده از نیم فرسنگ راه آماده و سر چشمه
نمیشد مشقت بسیار آن جنگلی بی پایان را راه کردانیدند انجمله روز شنبه بیست و ششم ذیقعده قراولان جانب پیش بیکدیگر رسیدند جنگل صعب شد و حسین خواجه
پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار کرد بعد از سه روز سید کمال الدین و روز دو سلطان علاء الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس شهریار فرخنده فال رسیدند و بنا بر اهمیت
دولت بازگشته و دلان طلبیدن حضرت صاحبقرانی بزبان گوهر فشان گذرانیدند همین شما میدانید میدارم لا منتظر باشکه حکام ممالک هر کرام یکی از فرزندان خود را با
چند نفر که پیش ما فرستاده تا در سفر و حضر ملازم ما باشند و پدران ایشان چون رفت و مرحمت ما در باره اولاد خود معلوم فرمایند از کمال رغبت با طیبی خاطر و حوصله
بجانب ما شتابند و اخیر چون بگوش اهالی هانه سر رسید ها گردن از خطه مطاوعت پیچیده بی الحال نقاره زدند و اهل رخالت گرد رای عالی شهریار گیتی گشای با
کشتی از پایان جیحون در عبور آن کار عزم بر آنند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر بر تسخیر هانه نهند و آنجماعت بنیاد اشارت عیدرا قصه نفاق بر آب
خلاف بر آورده مردان کار و دلیران روزگار با طبلها و نقاره و نفیر بر کشتیها در آمدند و عزم از برق شیع آتشبار و شیع جبه بهادران نصرت شعار تا شهر قلعه آب
جهانتاب میدرخشید و از غریو کوکه و کوس کوش گردون کر میشد و چون رایت ظفر پیکر بر توجه بقلعه هانه سر افکنده نهضت فرمود صاحبقرانی
اطراف حصار را از اطراف خشکی و دریا فرو گرفتند و در آن روز جنگ وقت داده و زبان بیان از تعریف لطف جزو از توصیف انتقام آمده و عرصه حرب میدان لشکر منصور
دشمن را مقهور ساخته و حصار پر درنا مسخر گردانیده ایشان با فرزندان گریخته و غرقه و بچه ارباب جلادت لاشکر شجاعت بظهور رسانیده خیلی سخت کوشیده و بعد از
هشت روز کنان هانه سر عاجز و مضطر گشته و گروهی از قلعه بیرون آمده روی توجه بدرگاه فلک شکوه آوردند بخدمت سید کمال الدین و سید ضیاء الدین با اولاد
و احفاد محترم بسته شد حضرت پاک اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بودند آنجماعت در وظایف عبادات کسل میورزند و از اقامت نماز جمعه و جماعت تغافل مینمایند روش
آن با مذهب اهل سنت و جماعت موافق نیست و در اهل طایفه با ایشان سخن خوش امیر حرکت و در آخر بسبب آنکه ایشان بخانه زادان بیوت همه را با کرام و احترام و بذل و انعامات

بوجه دیگر بایدن بصحبت کشاده فرمود و از اعتقادات فاسده و مذاهب باطله اجتناب می‌نماید جهت دولت از سهوهای پدر و جد خویش سید قوام الدین پناه بدست
و تعلق پرشاد واجب است و فرزندان را تعلیم علوم شرعی از عبث و تحریص نمایند و اعزاز و اکرام علما و صلحا بر خود واجب دانند و بعد از ادای موعظه ایشان را بقلعه
ساری فرستاده و در محافظت آنجا مبالغه و تاکید منوط حضرت دریا نوال چند روز در آنجا توقف فرموده اهل قلعه را از خیر حسب پیرون بعد کشتی پریال کرده
با مراد لشکریان بخشید و قلعه مازندران را بفرمان دارای هفت کشور با خاک برابر ساخت و چون از افتاده و السنه بسمع اشرف اعلی رسید بعد و مردم آنجا را فرمان دیدند
بشرف رسانیدند عجیبه دانند و بشرف را اگر در شاهراه عزیمت می‌باشند تعلق انگیز طلب علوم فضل اند و خون او را مباح می‌شمرند و از فتن اهل صلاح و تقوی و ارباب علم و فتوی
هیچ باک ندارند و بر لمع دلایل لاد خان از موقف سیاست صادر شد و هر که موسوم باسلام باشد از سپاهیان و عوام احراز نمایند تا برکات آن مازندران
تا کلیه تعلق بحکم شریعت بیع بر دارد و حکم سازند شیخ علی بهادر با مقام پسرش شیخ حسین عزیمت اسکندر شیخی بجهت آنکه در ایشان سید قوام الدین پدرش
میراد اسباب جلایر را گشته در امت قحط با نفر اطاعت و حسب شرف علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم بردند و پسرش سید مرتضی و سید عبد الله
را با اولاد و از سمرقند گذرانیدند و تا سکنت رسیدند و چون ولایت مازندران در تحت تصرف کامکاران حضرت صاحبقران کامران آمده مشیران با قطار ممالک
شدند و از آنجا بموجب فرموده اعلی قم نیز با فتح نامه و ملاکات از آن ری و آمل و قلعه‌ها با سر محصنین موصوف شد بعد عازم سمرقند گشت با هدایا و تحف و نفایس
شش هزار کان و خدمتین را طلب دارد و چون خبر تسخیر مازندران و اسیر حضرت صاحبقران بگوش ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و بزرگان رفیع مقدار امیرزاده پیر
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده میرزا و امیرزاده موسی و امیرزاده حضرت صاحبقران بعد و بیگی سلطان و دختر امیرزاده میرانشاه و حضرت عالیات ملک
خانم و خان آقا و دیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمسین و ثمانمائه بسعادت فرمان داد و در موضع شاهسار از اعمال جرجان رایت
ساختند و از دوستی شاهسار را جمشید قاران مفوض گردانیدند و چگونه امیر را با سکندر شیخی پسر او اسباب جلایری در زاندهشت و در کنف حفظ و اجلال سعادت و اقبال از
ولایت مازندران معاودت فرمود بعد از طی منازل در سیم ماه مذکور بشهر رسید در حضری و معاد عالی خفتش احداث کرده بعد فرود و بنا بر اشارت عالی تو چیان با
اطراف ممالک رفته لشکر با هر کاه عالم پناه جمع آورده و شش هزاران کان و آقایان و بسته‌های ایشان ایلچی رفته بعد از چهارم ذی الحجه بمبارکی و اقبال سعادت شهر سمرقند بیرون
آمده و از دوار دشتکبر گذرانیده از آب عبور نمود و بباغ رسیدند و چون از آنجا گذشتند بهندوان نزول فرمودند و غرق را گذاشته دیگر روز بعد میزاده شاهرخ زود
صعود آرام گرفته قاآن مقام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و از آنجا در عین ارتیاح و مسرت کوچ کرده سنه الثمانین
بر شاهسار از آمد کاروان آمدن خواجه مشهور با رزاق پیش شش هزاره حضرت صاحبقران در اواسط فصل زمستان تا اواخر بهار علما اختلاف اقوال ارباب
در بیست و چهارم صفر با فوجی از شیران بیشه لشکر عزیمت و نظر از شاهسار کوچ کرده از زمره و نفر هفت نفر ملازم را در عراق با نوی عظمی سرا ملک خانم و خان آقا بگذاشت
و حسب ملک و اسلطان آقا و اطفا را آقا بشرف اختصاص داد و امیر بادکار برلاس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود و اوج قرا بهادر جهت
ضبط و نسق اردوی همایون مقرر فرمود با هشتکی از عقب بیامدند و امیرزاده را نیز مغلای حشمت و اسلاق امیر ولی گرفته لشکر با نزد اردوی خان و بمن و دری
شهر با رفتار داد و امیرزاده پیر محمد سلطان و برادرش را در مقدمه بعجیبه بغراین رسیدند و شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان

آورده و ایشان را در بارگاه عالم پناه فرستادند و در آن ولا صاحب سلطنیه وفات یافته بعد از نقش نوکرش بجای او نشسته بضبط شهر و قلعه مشغول شد چون اخبار
متوجه انجانب شدند از نقش ولایت را گذاشته بگریخت و ایشان بقلعه در سلطنیه بسر برده دلشکر متوجه بغداد شدند و چون بکردستان رسیدند مولی از زاده
همایون خبر رسید بنزد شاهزادگان باید در از راه چنجال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده محمد از کردستان مراجعت فرموده بجهت سفر رسیدند و لشکریان
آنش هنب قاراج در ولایت زدند و بار دیگر در پیش حضرت صاحبقران عالی مکان کسی رسید و باید شاهزادگان کردان با علی اعوت نشسته و هر گه سرکش کند عرایض
اعمال او در گردنش بنهند و از غارت ایل و اولوس باغی مبادرت نموده عرصه مملکت را از جنس و جمع قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بر حسب
امر دیگر بکردستان رفتن شدند و چون بچم چال و کوه پستون رسیدند سوبچک بهادر و تیمور خواجه و قاد بیشتر بهادران با طایفه از لشکر منصور را بجهت بعضی از ولایت
فرستادند یا شاهزادگان بطرف دربند تاشی خواتون بحرکت آمدند چون در آن موضع نزول فرمودند یاغی از سرداران کردستان بهوس احراز حکومت ولایت
پیش ایشان رسیده معروض داشت من راههای ولایت میدانم اگر فرمان شود راه بری کنم و شاهزادگان بدلگرمی او در آمد امیرزاده سلطان محمد او را بگرد
شمشیر بند دار طلا و صلعت خاص سرافراز کردانید و شیخ علی بهادر را بسلطانی سرحد حکم فرمود و او در کرد غجرچی اقامت شد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با غجرچی اندک
شد و درین اثنا والی کردستان امیر ابراهیم شاه پسر خود را در سلطنیه با تحف و هدایا از اسبان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیرزاده شیخ بهادر
نیز بخانات شایسته خشنود کردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قضا بر شکستهای ابراهیم شاه کشیده و کس روانه کرد و شیخ علی بهادر را بخواند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده
در اثنای طریق فرود آمد و آتش خوردن مشغول شد غجرچی چون از مطلوب خویش مایوس شد بعد ناگاه کاردی بشیخ علی زد چنانکه دم نزند هم در آن لحظه غجرچی را با قتل
وحشی رسانیدند مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست نکته در توجه ملعون حضرت صاحبقران کردستان بجانب خوزستان
چون پادشاه کامکار در موضع شهر بار دیگر جمعی از لشکریان برانگیخت امیرزاده میرانشاه با بقیه سپاه انجا بگذاشت و فرمود در چنین توقف باید در اغرق باشند
و بنفس مخجسته با طایفه گزیده متوجه دورق شد و امیرزاده عمر شیخ بهادر با لشکر دست چپ بحسب فرمان از راه آوه در حرکت آمد و از کوشک جنان گذشته قلعه کوبا
بقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد را اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع مردی رسید مظفر بهادر را در کمال شکوه محمد قاسمی بموکب شرف بوس مشرف شد و از آنجا
گذشته در کرمرود نزول فرمود و اسفندیار را از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ بهادر و محمد قاسمی و اسفندیار را بدرگاه
عالم پناه فرستاد حضرت صاحبقران بعد از طی منازل و دور و رنج حشمت عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلا رسید و آنحضرت بضبط و حفظ و سیف الدین
قلعه اش را نصب فرموده و حکومت مغان و مندرا بشیخ سلیمان ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز سیم بخرم آباد رسید ملک غیاث الدین ثابت مقدمت دلاور در آن نصرت
قرین بنیاد در قرار برقرار احتساب فرموده و صاحبقران جمعی را بجهت ملک تعیین فرمود امیرزاده عمر شیخ را بجهت پیشی ملک غیاث الدین فرستاد و لشکر سپاه را بجهت
اطراف ولایت داشته بنفس همایون متوجه سر حد شد و بهر منزل در سر سید مردم دلاور در ملکین کاهها میکنند اشتند ندای حسین داد تا ایشان طایفه دزد و مفسد را
و جرات نموده از قلل جبال فرود می آمدند و دست بامال و دوناب چشم منصور دراز میکردانند از پای در آوردند حضرت صاحبقران بچهل از خرم آباد یازده منزل
قطع کرده بسر پل آب زال رسیده و امیرزاده عمر شیخ و بجهت پیشی ملک غیاث الدین رفته بود باز گشته در آن موضع بموکب همایون پیوست معروض داشت که تا حصار

بگروه رستم و سعد در وسط لک همچو هم از ملک عزالدین اثر نیافتم و امیرزاده میرانشاه ضبط باب پیشی اغرق تعلق برای زین او میداشت بموجب فرمان تا در کاشان
راند و در اوقات ملوک سربدار و از اتابیگ سپاه جوارشاهزاده رفیع مقدار از عراق بر حسب فرموده شاه منصور از سر جریمه او در گذشت ملول
از کاشان بیرون آمد و ملازم رکاب نصرت انتساب گشت امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ قاید بارسیجانه و تعالی با اغرق معاودت نموده و حضرت صاحبقران
امیرزاده جهانشاه را بجزیره فرستاد شاهزاده چون نزدیک بمقصد رسید اسلام و از قبل شاه منصور داروغه بود در جنبه بر از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران بجزیره
منزل در فرمود آمده و از شمس الدین سعادت دستبوس حاصل کرده بیت خود را نقره برسم پیشکش بسیم خانان پادشاه کامران نمود و آنحضرت از آن دو فول
نهضت فرموده متوجه شیراز شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر شهر بموکب همایون پیوستند علی کوتوال و اسفندیار از قبل شاه منصور حاکم شیراز
بودند که بحیله شیراز را فرستاد و حضرت صاحبقران خواجه مسعود سبزواری را بحکومت شیراز باز داشته کمند همت بر کنگره قلعه سفید انداخت سپاه منصور از قلعه را بعد از محاصره مسخر
ساختند چنانچه در مجلد رابع سمت گذارش یافت و بعد از تسخیر آنجا که پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و پادشاه منصور جنگ او از میان برداشت و بعد از رفتن
شاه منصور بقیه لشکریان ظفر یار در دو پیشه و تخت سلیمانش اختصاص یافته اغرللا مرز آتش غضب حضرت صاحبقران در گذارش آمدند و آنکیفیت بتفصیل در دفتر
چهارم مسطور است **ذکر نهضت فرمودن حضرت صاحبقران کامکار سعادت یار بجانب عراق** چون حضرت صاحبقران دست از دمشق گذارد بعد از تسخیر شیراز
و فتح آن مظفر در روز پنجشنبه هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخت و منازل در اصل طی کرده بقش جهان اصفهان را بفر جود
خود زینت بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانید بطرف قریه الموان توجه فرمود و مردم الموضع در از عادت اسلاف بعهد و ملت بدعت پیوند
در بقعه تحصن جستند لشکر فتح پناه بحسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در پست افکندند تا به بقعه در آمدند و مجموع مردم از محراب بانش و از رماح
فرستد و حضرت صاحبقران بشکار در الموان بسر برده روز دیگر بصحرای پرایان رانده فرس سپاه نصرت شاه ساخت و از آنجا کوچ بشکار فرموده از دشت
لشکریان غوکرد و آهوی بسیار را در خنجر مقاران ایل حضرات بیات سرای اغلک خانم و توقان آغا عم محترم امیرزاده میرانشاه و خانزاده و دیگر خواتین بر اغرق پیش گرفته در آن دشت
و صحرا بیت الانس حضرت پادشاه ممالک ستان استقرار یافتند و بکشتن گوزنیه نیازها بنقدام رسانیده از آنجا کوچ کرده و مسافت پیموده بهمدان از عبدالله
سمند ملتمسان رکاب نصرت انتساب عطف گشت و در حال این احوال امیرزاده میرانشاه اغرق را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمد و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین حاجی محمود شاه
و اوج قرا بهادر در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شده سعادت دستبوس دریافتند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی در
اصفهان رضا اقامت انداخته بعد از تحصیل اموال الوانیت باردوی همایون با نوای عظمی سرای اغلک و توقان آغا حضرت صاحبقران را طوی سکنین داده و تحفه خیر داده
ممالک و در نیمه با کوه و تیوار در مصاف تا صرود روم با امیرزاده میرانشاه لوگرکان ارزانی داشت و شاهزاده جوانبخت از سلطانیه و تبریز و دیگر ممالک سرای و پیش فرستاده طوی
مرتب گردانیدند و بزم عشرت انتظام یافته چند روز بلهو و سرور گذرانیده آنحضرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منغلای بطرف قراباغ
فرستاد و حضرت صاحبقران با امرا و لشکریان سلطان گلان نیز فرستاد تا از موضع کمندک بگذرند و در اثنای این وقت از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان
در میان کوهستان نشسته است و کوچ و حشم در موضع حصین و کوههای بلند برآورده جنگ قتال جدال دارد و چون رای اقدس شاه را این قضیه خبر داد از راه قلعه شیشی بر

سنقر بوق روان گشت و بعد از سه شبانروز بقولاغی رسیده فرمانداد تا سپاه مظفر لوا مجموع راهها و گریوه‌ها و مخالفان را محافظت نمایند تا کلمانرا حصنی حصین بود که از آب سنقر گذشته
در آن حصار رود دیگر دره‌های صعب المسلک نیز داشت قتال و جدال برافراشته و سپاه ظفر پناه پیش از شب خنجر در انداختند دشمنان ببالای کوه برآمده سنگ و تیر
بسپاه فرود آوردند برانگیزه کوکلتش در آن معرکه کوشش‌های بهادرانه نموده بشهادت فایز شد و شیخ حاجی پسر شاری ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کرده زخمی خورده باز گشت
و جنب بهان زخم درگذشت تا که چون جلادت لشکر نصرت اثر بشب مشاهده کردند همان زمان بر ترک اهمال و اسباب مخالفه و از کوه ایران عبور نموده روی بگریز آورده
و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفتند و غنیمت نامعدوده گرفتند شیخ نمور بهادر و سپاه منصور را سر کرده از عقب گریختگان شتافتند و بایشان رسیده بسیاری از آن بخت برگشتگان
بقتل آوردند و بقیة السیف بیم جان بیرون برده متفرق در آن کشتند و جمعی از اعدا در آن صدود حصنی حصین داشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین بتسخیر آن حصار مخصوص داشتند لشکر
جلادت آیین اطراف حصن را فرو گرفتند بیرون دری در آن حصار قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر کردند و اکثر اهل دم داشته از علامت برج باره بزیر انداختند و از حصار بزیر آمدند
و حضرت صاحبقران از آنجا نموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرمود و از آن منزل روان شده در کنار رفسی با عزاق ملحق شد و پیش از آن امیرزاده میرانشاه را بتسخیر سراب
نورغان و اوچ قلاع بهادر را بمحاصره کردن فرستاده بود ایشان بمرعیت اقبال حضرت صاحبقران هر دو قلعه را گرفته دشمنان را اسیر کردند و بعد از فتح نام موفور باز گشته بمعسکر
همایون پیوستند شرف دستبوس صاحبی کردند و درین هنگام خانزاده بنت سلطان امیر حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نمود و حکم واجب الاطاعت شرف نفاذ یافت امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده سلطان محمد بدان طوی توقف نکنند و امیرزاده میرانشاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف دربند کردستان رفته قطاع الطریق را در آن حدود
دست بید و در اهل مسلمانان بر آورده اند بتیغ خونریز هم ایشان قطع فرمایند دشت هزاران با مثال امر مبارک نموده خانزاده طوی پادشاهانه داده حضرت صاحبقران از
دشت قولاغی کوچ کرده باق بلاق آمد و در آنجا مبارک رمضان با طاعت ملک منان بپایان رسانیدند در سیم شوال مقتدای مشایخ از روزگار شیخ الاسلام عبد الرحمن
اسفراینی قدس الله سره بر بوذر زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتفاق داشت از طرف دار السلام بغداد باشارت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی
آمد حضرت صاحبقران چنانچه عادت پسندیده بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی الغایت کوشیدی بتقدیم آن بزرگ واجب الاحترام با عزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ
الاسلام اعظم ادای رسالت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که بنده خدمتکارم و در مقام طاعت و متابعت راسخ قدم ثابت قدم لا بارای آن
اندارم که تخلف در سلک خدام بهرام انتظام یافته سعادت پای بوس صاحبی کنم و در خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر چنان بود که اگر سلطان احمد جلایر از روش مبارک
ناسر باسم بنده حضرت رسد و زینت دهد عراق عرب برای سلم دارد و مرا حجت نماید و چون از این باب سخنی در میان نیامده لقد اخلاص سلطان احمد که رواج تمام
و بدلا و تحفه و مصحوب شیخ عبد الرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات نگشت و حضرت صاحبقران جانب ارشاد و آب را خلق خاص و زره و اسب بنعام فرموده حضرت الصاف
ارزانی داشت پوشیده شیخ الاسلام مذکور بر خرقه ارباب طریقت و شیخ الاسلام زین الملة والدین حدیث کنز در توجه فرمودن فرمان فرمای بلاد ایران
بجانب دار السلام بغداد حضرت صاحبقران چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید عزیمت آن صوب مصمم فرموده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
و امیرزاده میرانشاه و محمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرت اعلی سرا ملک خانم و قوان آق و دیگر خدمتیان بجانب سلطانیه مراجعت نمایند و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد
هر فردی از برای گرفتن و شیخ مرتب الاردو در روز جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران در یازدهم رمضان حفظ قاعده ملک و اجلال کوار شد

دخان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانیده در موضع یان سیلاغ نزول اجلال فرمود و از آنجا ایلوار و شبگیر کرده در نخستین گرمسیر بغداد رسیده بحکم حضور صاحب قران
با صهر و زر و مواقی فراخور ترکمان بکریز آمده و سپاه منصور این دو اوس او را در شهر رود العار مدد داد بجای فرمان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کار بغداد را
بر تعیین رایات چون اعلام بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم یحیی روح الله روحه و بعد ابراهیم مالک اشتهار یافته در آن حضرت شرایط زیارت بجای آورده به نذر و صدقات بمستحقان
رسانیده در آن کان و حیات بتعبیه استقبال رکاب که کبوتر بغداد فرستاده اند و از حال خبر داده اند بعرض رسید یا چون گرد سپاه از دور دیدم با مری در تاختیت
بر جست بشارت بان قیام بنمایم اقدام بمفهوم آنحضرت فرمود در تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد در میان خط رقعه نوشته در بال کبوتر بستند یا کردند مضمون آنکه گردی دیده
میشود و از صحرای لشکر بیگانه خبر داده چون تحقیق کردیم احشام ترا که بعد از سپاه امیر تیمور گورکان گریخته بجانب می آمدند سلطان احمد بخبر کبوتر اضطراب بخود راه داده
احتمال و اثقال از آب گذرانیدن گرفت و بخبر کبوتر دویم نسکیس نام یافت حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بتعجیل از پیش فرستاده بنفس همایون چون باز بلند
پرواز در حرکت آمد و بیست و سه فرسنگ راه شرعی را بیک روز طی نمود و روز سه شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر رحل و ثقل خود را از آب گذرانیده بعجله
بیرون زد و جلو گذشت و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب سد ایستاده بود و چشم براه نزول آسمانی نهاده ناگاه گورکه و کوس و تغیر بر خاستند
یا موقف جانب حمله رود شد و افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند و از هر طرف بغداد و از بالا و زیر گوارهٔ خود را بر آب زده میگذشتند و محمد را از آب
گذشته کشتی حاضر شد سلطان احمد را همس نام کرده بود بیرون آورده با طرف آب رسید حضرت صاحبقران در کشتی نشسته از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه
از موضعی در تبریز العقاب مشهور است با طایفه از دلاوران دریا هول آب را بسلامت بگذشت و مولانا نظام الدین شاعر عاذانی در تاریخ علیه مشتمل بر مضامین خطب حضرت صاحبقرانی
تالیف نموده است میگوید روزی در آن سال که در دار السلام بغداد بودم از مردم اندیار اصل این بنده بشرف تقبیل بساط جلال این بساط اختصاص یافت و حضرت صاحبقران نسبت
بمن صرف عاطفت و مرحمت بتقدیم رسانید و بزبان گوهر فشان گذرانید که حضرت اعتلای بر تو رحمت کنان از مردم این شهر و پیش آمدی ما آمدی عرض این
از تحریر استکفایت آنکه از سلطانی شرایط سیرت و حشمت در آن زمان که در بغداد از شرف بساط بوسی اختصاص یافته بیرون آمدم روی دجله را از کثرت لشکر منصور غرق
بر آب داده بودند از صحرا بازنشناختم و بمنجی شدم در آیا بخط بغداد در آب خاک پیش ایشان یک لشت داهی بغداد در مشاهده این امر غریب آنست تعجب بدان
گرفته شده و دانسته در حضرت مؤید عند الله است از خواجه نور الدین لطف الله مشهور بکاغذ ابرده منقولست در لفظ من از حضرت صاحبقران شنیدم در فرمود از من از آن روز
تقصیری واقع شده اگر در آن زمان در بگذارد دجله خود را بر آب زده میگذشتم سلطان احمد را میگرفتم القصه چون سلطان احمد از نهیب شمشیر لشکر فیروزی اثر بجانب کوران
شد حضرت صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادگان و امرا و توپچیان بتعاقب عنقی از عقب اشتافتند و چون بموضع لکور رسیدند ساکن اعلان و غلامان و سایر خواص مقربان از آن
زده معروض داشتند در حضرت بندگان ایشان در شهر یار کامکار بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند تا دولتخواهان از عقب سلطان احمد
جلایر شتافته بجنگ آورند حضرت صاحبقران التماس امرا و توپچیان بسمع رضا اصغا نموده از آن موضع بازگشت و بدار السلام آمده سرای سلطان احمد را بوجود همایون خویش
از رفعت اثر سپهر پرین گردانیده و خزاین و دفاین را از دوالی بغداد مانده بود در تحت تصرف منتسبان حضرت آمد و مراجعت بیشی این خلاف مشغول بعد از روز زاده
شبگیر کرده صبحگاهی بکنار آب فرات رسیدند معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بجانب دمشق رفته است

بهادر با دیگر امرا گفتند صواب چنان می‌نماید که بر آب زده بشتابیم و از عقب باغی شتابیم ایشان گفتند بگذار آب رویم و گذار سپر انگیزیم و برین رای اتفاق نموده روان
شدند و درین اثنا چهار کشتی با قشون و امرا در آن متفق بنشستند و اسبان بر پهلوی آن کشتی بسته روان شدند و مجموع لشکریان از فرات بدین نحو بگذشتند و در پی
مخالفان رفتند اموال و اسباب و اثاث و خیمه و خرگاه و نفایس متاع و لطایف اقمشه را در راه از غنیمت داشت و حسرت اندوخته بجهت بگرفتند و جهد نفرا از امرا و اعیان مثل اسلک
اغلان و جلال و حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان از رفتن باز ماندند و آن جمعی و نفر در دشت
گریختند جهت آب و بلا بسلطان احمد رسیدند و او در تعقیب بدو هزار سوار همراه داشت و از آن قوم هر بیست کس نامدار باز گشته حمله آوردند امرا از آب فرو گذشته بشکست آغاز
کردند و از زخم شمشیر جان ستان ایشان مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در پای آن جماعت گشتند گریختگان مصروف نموده حمله کردند امرا با دیگر خود
از اسبان انداخته دست بر تیر و کمان یازیدند باز دشمنان روی بفرار نهادند و امرای پای در رکاب آورده در عقب منهزمان اخر خلیده و سیم بار اخر چنان حمله آوردند
و امرا را رجال پیاده شدن نماند جلیان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر آویختند و زخم شمشیر و خنجر و پیکان خاک گرد بلا را با خاک لشکریان در آمیختند عثمان عباس در آن
روز داد شجاعت و بهادری داده آخر دستش بضرب شمشیر باز ماند و سلطان احمد در میان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم
ناحصور گرفته باز گشتند و در آن روز از قلت آب و شدت حرارت و گرمی حرکت امرا را عطشی قوی روی نموده چنانچه لعاب از دهان و مغز در استخوان نماند و مجموع مردم
در جستجوی آب بیقوت قایم گشتند اسلک اغلان و امیر جلال الدین حمید خلیفه را بحبس آب روان کردند ایشان بعد از احتمال مشقت و طلب مقدار و شربت آب فرو آوردند
اسلک اغلان یک شربت آب آشامید عطش آن تسکین نیافت و امیر جلال را گفت از غایت تشنگی روح از بدن من مفارقت میکند اگر آن شربت آب را حصه تست بمن ارزانی داری
غایت مروت و فتوت باشد امیر جلال در جواب گفت روزی از حضرت صاحبقرانی شنیدم که شخصی از عرب و دیگری از عجم مرافعت مینمودند از قضا در بیابانی مانند چشم قنبر
آن پیاده آب بیعوض از دست گرفته بدهکاری میکرد و بهمین محنت و بلا گرفتار شدند و عرب را یک شربت آب مانده بعجمی بالکل بخشید و دیده و تر در آن گفت که شکلی و جوانمردی عرب
شهری نام دارد اگر در این سفر آب دگذاری تا من ازین دریای خونخوار جان بسلامت بگذرانم غایت کرم و مساعدت باشد عرب جواب داد که با آنکه میدانم در اگر این
آب بتو دهم مانند ماهی بر تابه بیتاب شوم لیکن میخواهم که فضیلت عرب بر فضیلت عجم ترجیح یابد و ذکر جمیل من بر صفحات ایام ثبت گردد آنگاه آب را بعجمی داد و تا از غرقاب هلاک نجات
یافت و اگر فوت داحل عرب دگر نشنید از جان شیرین در آن سنه و اعوام سر بر دور برگشت امیر جلال بعد از ادای قضیه عرض کرد من فقه‌ها آن عرب میکنم و اعتقاد آب را
در حیات من باقی باز نسبت بتو از آن امید دارم و چنین حق عظیم بر اولاد و جوجی خان و اولوس ثابت میگردانم تا ذکر احسان این جنتی بر اوراق عین دهر زبانه پایدار
ماند مشروط بآنکه چون بپایه سریر خلافت مصیر رسی کلای حالات معروض داری تا این قصه بدیع در تقدیم چهره ثبت افتد اسلک اغلان آب را آشامید
و از آن بلیه خلاصی یافت و امیر جلال الدین برکت حرمت چنان در زمره اسلکان منتظم شد و حضرت باب را مرا بمزار متبرکه مشهد مقدس امام انس و
شهید کربلا ابا عبد الله الحسین بن علی مرتضی علیهما السلام مشرف سعادت آستان بوس استحصال مینمودند و خلد الله ملکه پسر سلطان احمد را با دیگر زنان و فرزندان
او اسیر کرده باز گشتند و چون بمولکت ایلی پیوستند اسلک اغلان و امیر جلال الدین با جرای آب دریا پایه سریر اعلی باز راندند صاحبقران دریا نوال زبان بحمد و تحسین امیر جلال
بگشاد و از حق صحبت و عقد کیست تدارش بجا آورد و دیار ره امیر جلال را مستلزم و مشعر قدر او را از فرقدین بگذرانیدند

رباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این نداء در دادند بیت وقت صبح است ای رب وصله و انفس هار ؛ ای پسر برکش
ما شط بغداد بیار ؛ وصله عمر است تر تازه و خوش میگذرد ؛ ساقی غم گر از آیه بعقبت مگذار ؛ و حضرت شهریار کامکار هزاران کس را بطراف و جوانب فرستاد چند روز
در مسکن عشاق و ملوک بعیش و سرور گذرانید و فرمان داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات ساقی زاده در تیه الشراب سلطان احمد بیاشامند بر بدیه و اوند ای ایران
نیز از آن طوش و محظوظ شده شوری در نهادشان بدید آمد و زردی آب سرست در شب افتاد چنانچه لشکریان بیک و دو دیده میگرفتند و بعد از انقضای
ایام لهو و شرب مدام صاحبقران کردون غلام فرمود تا مزار مهبط الانوار احمد و جنید رحمت الله را از طغیان آب وصله ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند و درین اثنا امیرزاده سلطان
محمد که بگردستان رفته بود و عرصه المملکت را از زد و خورد پاک ساخته و از آنجمله آن خصم مرد مشهور را در کوه سیم مخصوص شده بود بقلعه آن جبل انداخته معاودت نموده
در بغداد بعزم جلوس استقلال قرار داده چند روز شهزاده شاه اسمه بضبط اشیا و ضبط نواحی آن مامور گشته بدان طرف رفت از آنجا دی اعلی کسی متوجه حضرت امیرزاده
میرانشاه شد فرمان رسید نیز در فرمان چاشت امیرزاده از حلوان بجانب بصره رفته حکم واجب الاتباع منقاد سوت فرمان و معتقد سلطان احمد را با پسرش علاء الدوله
اصنع محمد فرزند اصغر بیشه را با خانه زاد کرد بسر هشت بر بند و بندگان رکاب بیون بموجب فرموده عمده خواجه عبد الله در لکاتی در دفع موسیقی سرآمد و علامت از آن کار بجانب
اشارت علیه با اهل و عیال در خان حفظ ملک استقبال متوجه دیار ماوراء النهر گشت و اهالی بغداد لشکر انه نفس و عرض از صدمات سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند
مال الامان قبول کرده بخزانه عامره فرود آوردند و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عمیم الاحسان شیخ سوده را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و کفاة بدیار بسجاب مصر
و شام ملک برقوق برسالت فرستاد حاضر سفارت آنکه پیش از این بواسطه من رعیت سلاطین چنگیز خان از رعیت و نوشیش بسیار با اهالی این دیار رسیده تا قبت هم
بصلح انجامید حلایق فارغ و مطمئن خاطر گشتند و چون پادشاه سعید سلطان ابو سعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده بسرای جاودانی خرامید خطبه و نوشش در ممالک ظاهر
گشت و انیزمان از قضای ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف بیت سبب از پیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنکه رعایت حقوق قرب جلدر کرده پس انجا
قاعده دوستی و محبت تا نکیه یابد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت و معموری عالم از آنجانب سیر غرغه در تردد آمد و شد نمایند و بعزاز تردد و تنگ نکرد
والسلام علی من اتبع الهدی

چون در دار السلام

بغداد باب بر اقطار بلاد و آنچه در دنیا پایه سریر اعلی در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحبقران مؤید پاک اعتقاد بود منضم گشت طایفه از تجار ایشان در آنجا پایه سریر
اعلی عرضه داشتند در این نواحی قلعه ایست که بنام دست تصاریف ایام هرگز بدان خاک ریز آن رسیده و دیده سپهر کجدار عرصه رکه سکون نصب نه در صحبت آنحضرت بدیده جمعی
مردم شریر نفسه بدان موضع پناه برده بنهب قاطع مال مسلمانان مشغول شده و پیوسته قافله مصرف هم بیرون شده و هم مسافران بجا رسیده و بهاجیب با جیوه انکه کرد آنجا فرو
نیارانست و از آن حوالی بدیار ری میگذرد چون پرتو رای عفت کشای آنحضرت بر بحر بغدادی انجیر اشارت فرمان داد که بر بان اغلان و بن صوفی و امیر جلال الدین حمید زمره
دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده بمحاصره قلعه کمرنیت اشتغال نمایند و ایشان بر حسب فرموده متوجه گشته بدان امر قیام نمودند و در آنحضرت آن
در سنه چهارم ذالحجه سنه تسع و ستین و سبعمایه از دار السلام بغداد در جنبش آمده بطرف قلعه کمرنیت روان شد و امیرزاده شاه رخ منقلای شده در اثنای راه بکردستان رفته
آمده و شخصی از آن بشیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد آنحضرت با جمعی از بهادران پیش آنکس بقدم رسید روی در آن پیشه نهادند تا کلیه بنزعرین جوشن و خود

از آن جنگ بیرون آمدند مبارزان بلند همت بر سر راه سپاه خان بنوک سنان بر زمین انداخته و جمعی دیگر وحوش و سباع طعمه بلاشت عروبند فتنه گشتی از آن جمع
روان شده بظاهر قلعه تربت نزول فرمود آوازه کوس و نوکر که و نفیر کوس کرهای کرت لشکریان حصار را احاطه و محاصره متعین شدند در خلال این احوال طلایه موکب
و حکم اردو بیک بیکشهای لایق و نفورهای مناسب متوجه درگاه گیتی پناه شد و بوسیله مقربان درگاه فلک اشتباه باعزاز هرات زمین بوس سرافراز شدند و سردار قلعه
تربت امیر حسین از همت راه روی دهر گزیر مطاوعت و متابعت پیش پادشاه اقدام نمودی از رعیت توجه رایات نصرت شعار خلایق و هر آن لشکر برادر ایلک خصوصا با روی
همایون فرستاده بعد اظهار اطاعت و قبول کرده حضرت صاحبقرانی احسان کرده فرستادگان را سیاب و خلعت داده فرمود باز گرد و با حسین بگوی در پاداش بخشش شاهانه
نازیده احسان ماضی تمام یابد چون برادر حسین نادر سیده پیغام گذارد و بنا بر آنکه از غایت بیم تاب بیرون آمدن نداشت و در تاکید اساس محاربه مبالغه منهمک و بیشتر بحصار
آماده رزم و پیکار شد و لشکر فیروزی اثر عزاده و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختن امر کن کان قلعه و خانهای خانهای آن بقعه را از آسیب سنگهای گران خراب گشت و روز
سیم امیر حسین مادر خود را با پیلان و دیگر هدایا بیرون فرستاده و از زبان پسر عرضه داشت که امثال بنده کمترا چه صدور بسپاه نصرت آیین در مقام عداوت و دشمنی نیستم
لیکن شکوه چتر فلک سای آنحضرت بر تربه در هر جای که رخنه در وقت جایدی بیرون آمدن ندارم اگر حضرت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر را از ستم و چون رعیت و حشمی کمتر
گردد شرف تقبیل پای همایون حاصل کنم حضرت صاحبقرانی نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده ملک و گناه حسین را بخشیدم برو بپرست و بگوی که از تو بخشیدم
و اگر در آمدن تقصیر و تاخیر نماید چون چندین خلایق در قلعه اند اگر آن ادخال بعد مادر حسین از سخن حضرت اندیشه ناک شده باز گشت و لشکریان نصرت شعار بتعقیب پیشه
حصار بیرون آمده بعد و سید خواجه پیر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود تعاقب زده بیک روز حصار را در بند انداختند و لشکر قیامت اثر بیرون را گرفته مخالفان بحصار اندرون
گریختند و امیر حسین را خوف از حشت زیاده شده و هم از جان شیرین بر گرفته بجد و جهد تمام بجبال و قتال اشتغال نمود و رنج و جب لاد و غان نقلاف و توجیان پیرامون قلعه را بهر ای
قوان و قوتوش بخش کشند و مقرر شد و جیش تقبیر بر نده و هر نقبی در عهده امیری باشد و جمله توچی مخصوص آن باشد بر کس بکار خود مشغول گشت و منصب این عمل آنکه
نقب امیر در عهده قانی بگوان آمد و شیخ ارسلان کارفرمای ایشان بدو نقب دیگر بر پا داشت و پنجره سلطان تیمور خان قرار گرفت و دیگر بر خواجه علی پسر خواجه یوسف ادوبای نوری
بروی مقرر شد و دیگر بر الله داد پسر امیر فولاد بر آن کس و امیر جلال الدین حمید و شمس الدین و علی هر سه بیک نقب اشتغال نمودند و بر آن اغلان و جلال الدین فیروز کوتی
بیک نقب مشغول شدند و بیاکار اندخودی و لطف الله بن بیان تیمور اقتوغا و حمزه تایان هر کدام بیک نقب مشغول شدند و امیر قتلغ حی بیکری بروی هر دو بیک نقب رفتند و آب خواجه
بوسی کمال هر دو بیک نقب اهتمام نمودند و جلال بادرچی و بیان قوچی بیکنقب و جرس توغی با زید هر دو بیک نقب و شمس الدین لوح فرد و سلاق قوچین و ابو القاسم
امیر جاکس هر سه بیک نقب و علی درویش برلاس و شیخ حسن و شاه نوار هر سه بیکنقب و توکل و یوسف چهره هر دو بیک نقب در کار شدند و سوتچک بیکنقب و قوتوش بوی توغان شیخ هر دو
بیک نقب و شیخ درویش آلی بیکنقب و امیر قطب الدین برادر قرا الدین حسن و احمد حجر سلطان و بوغتیمور قوچین هر سه بیک نقب و حمزه بیدوز و حمزه منظر هر دو بیکنقب و جهت بیک ادرات
و درویش بیک نقب و کمی داندی بروی بخشی بیک نقب و دیگر سلیک قوچین و موکلی خواجه و کیکی و موری بیک نقب و دیگر شیخ محمد اموی تیمور بیک نقب و دیگر امیر شاه ملک
بیکنقب و دیگر ایجی توغان بیک نقب و شیخ علی قوچین و لالم و اموی هر سه بیکنقب و دیگر حسن صوفی در سر کار و در سر اخ کردن سیک مشغول بودند و دیگر خواجه مسعود بنزداری و دیگر مراد پیر اطلی بوغ
قوچین بیک نقب و حاجی صراف کش بیکنقب و مجموع این مردم زیر رجاه منوب بیشتن بود در اندک فرصتی خاک حفره امیر حسین چون دید در هم اوضاع از آنکه بی مضطربت و کشیدن

فرستاده بجریده خویش انحراف نموده ملازمان حضرت صاحبقران در جلب فرمود و بغیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون فرستاده بقلعه رجعت نمود سخن آنحضرت بمیر حسین رسید
قلق و اضطراب از یاد داشته شخصی را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده و صاحب امید در دین عاطفت آنحضرت زد تا خون او را خلاص نماید باین التماس کرده برادر خود نیز در حقوق
رسالت کرده و بزبان تجزیه مسلک معروض داشت و ما خود را از کمترین غلامان حضرت صاحبقران میشماریم لا برادرم از غایت وحشت بادی آمدن بیارگاه شاهزاده بیم رسیده
نداردش هزاره جلد بخت برادر امیر حسین را بپایه سریر اعلی رسانید سخن او را عرضه داشت حضرت صاحبقرانی فرمود تا خود بیرون نیاید و از گردهای ناپسندیده خود توبه
نکند نمیخواهد بعد و اگر بشرط عفو نماید عفو و اغماض بر فاقت قابل او پیش نیاید و برادرش حکم اگر حسین بیرون نیاید تو بیرون جا باش و چون برادر حسین
بقلعه در آمد خود با یکدیگر گفتند ما تا حدود این قلعه حکومت کرده ایم فاسق کس بغیر هر چه خاطر خواه ما بود بر آن اقدام نموده ایم و از این اصرار بیندیشیده اکنون اگر بیرون برویم
سیاست جمعی در این اوقات احوال ایشان بنا حق تشنه ایم بر ما دعوی کنند تا چون از عهده آن بیرون نتوانیم آمد بسخال و عقوبت گرفتار شویم بهتر بغیر از این بیشتر تا مرتبه دیگر
باشد بکوشیم بیت بکوشیم کوشیدن مردانه وار ؛ که جان کوشش کنیم استوار ؛ مجموع دزدان و رای زنان که در قلعه بودند این رای را صواب شمرده بر تعبیه ایشان
متفق شدند و علی عصیان کوفته بر سر برف نخستین فشند و از بخارات آتش خشم جانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال نموده فرمان داد که تا کوس دلاوری که نفیر در فریاد و فغان
آورند و مردان را خشند بعضی از برجهای قلعه و مجموع آنرا بر سر چوبها که قلعه بودند پیش از آنکه آتش در زنند پیشتر دامن حصار رخنها استوار کرده فرمای داخلیک و جدال اشتغال نمودند سپاه
جلادت شعار فوج فوج متوجه رزم و پیکار گشتند و برج جهان مطاع نفاذ یافت و هر جا بحرف حشم بر سر برجها نهاده اند همه بلفظ پر کرده آتش در آنها زدند و در شب پیش مقدم بر سر نهادند
اکثر دیوارهای برج و قلعه پیشتر برجی که یک صوفی خالی کرده بود بالطف زنان پیشتر است کس از آنجا بجانب افتاده اند حکم واجب الاذعان صادر شد در دیگر دیوارها سیخکند و برجی را آتش
داده بودند بالکلیه منهدم گردانیدند امیر حسین و اتباعش از این شده و دو حرت بدانش مصاحب شده بقلعه گریه بر آمدند بهادران سپاه نصرت شعار از نوزده حضرت صاحبقرانی
و بیالا بر آینده و ما از روزگار آن خاک بدان برآمد حضرت صاحبقران فرمود چندان مهر باید کرد و راه گشاده شود و چون هم حصار گرفت باین مرتبه انجامید تکریتیان تضرع و زاری بسیار
کرده فریاد الامان برآوردند و مقربان و امرا را شفیع انگیخته زنهار خواستند شفاعت امرا بدرجه قبول پیوست و بهادران سپاه نصرت پناه چون این معنی فهم کردند بقلعه گریه بر آمدن و امیر حسین را
با هر که در قلعه بود دست در گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت و رعایا را از آن سیاهان خدا ترسه آسیبی بدیشان نرسد و گریزان را بر اهل
قلعه و فوشتن قسمت نموده سیاست کنند بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان را بسیاست رسانیدند و بر اقطاع الطریق نمانده در راههای گشتگان و جهان مسارعت جسته و خانهای
بدکردار را خراب کردند و بجهت عبرت علیه یکدیگر دیوار حصار را کنده انداختند تا بامداد روزگار معلوم عالمیان گردد و استواری القلعه تا بچه غایت بوجه ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار ذکر رایات کردن عرصه ممالک از قطاع الطریق و طایفه فتنه و فجره و عنوان بمبارک عبد امیرزاده های کامکار و بیقدار آیت ظفر نگار روز بشنبه غره ذی حجه
بسعادت و اقبال بجانب ماوراء النهر معاودت نمود و نشاط از خاطر خطیر بادشاه جهانگیر برزده فرمان داد تا از ملازمان رکاب نصرت انتساب بان قیام نمایند و بجهت فرموده
عمل نموده و هر که زاده آنحضرت بشر در قصر توقف فرموده روز دیگر حرکت بهم رسیده صعید فرا دان افکنند و پیش از این امیرزاده محمد کنار شط بر سطر رفته بود و طایفه از امرا مثل
موسی خان و شمس الدین عباس و غیرها از آب شط که گشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خود از دجله در گذشته آمده بجانب بصره توجه نموده و شیخ تیمور بهادر و ایوج قرا بهادر و
بشکر در خوشتر شاه بطرف دیگر و امیر زاده کامکار بر راس و جانب شاه جاکو را بجای و محمد در دیش بر راس و شیخ علی مرعوی و اسمعیل بر راس نیز بطرف دیگر توجه نموده بودند این مجموع شاهزادگان و امرا

ولایت باغی را غارتیده و حوصله مملکت از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی معلی شدند و چون عراق عرب بالتبع در حوزه تصرف بندگان درگاه عالم آمد آنحضرت خواجه
مسعود بیزداری بدیگلوست بغداد فرستاده وصیت کرد که در تعظیم سادات و علما و فضلا و صلحا و رعایت و عنایت و تربیت حال فقرا و بیوه زنان و بیکسان بلا دیده عازم
دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت شعار جهت ضبط بعضی از ولایات بالای آب بغداد و دجله ساخت و جسر بسته از آب گذشته از دروازه مرجعت
شایع کرد و اینها مخالفان از شنیدن خاطر فاتر شوند و سپاه نصرت شعار بخاطر اصیبط در آورده از هر جا یک نفر اختیار فرمود و عثمان بهادر را که در آن اوان از بغداد آمده بود
بضبط اعزاز باز داشت تا الوس را سرکرده از عقب بهادر و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج قلابها در نیز بر حسب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط
پاس پیشی آن اشتغال نموده از پا بیاینند در آب نصرت لایت بالای آب دجله شدند و بقلعه کرکوک رسیدند اهل حصار طریق تمرد و دوشته ابواب
مدافعت بگشودند و اهل قلعه بر اسم سیورغال نامزد امیر بایزید علی موصلی شد و در خلال این احوال قول او برات و پیرغاه و جهانگیر و سر دوران نواحی و مستحفظان قلاع الطوان
کوکرک توجه احداز سعادت پای بوس نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آنحضرت جهت زنان و فرزندان ایشان نیم دزد و حلی و زیور ارسال نموده با پنج هزار تومان
داشته برای دختران نیز خیر ترتیب داده و از آنجا نهضت نموده در ابرین فرود آمد حاکم آنموضع شیخ علی طوماسبکلو کشیده و طایفه خرمنکاری بتعظیم رسیده و حضرت از آنجا
روان شد کنار آب جبارات مضرب سرادقات جلال شد و از آن گذشته و بار موصل رسیده بار دیگر شد و زیارت یونس و جرجیس علیهما السلام
رفته فرمودند جهت عمارت هر سرافرازی ده هزار دینار رکنی خانان از نقد و جوه تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان مستحقان آنموضع رسیده و در این اثنا امیرزاده
میرانشاه در تسخیر ابن داوس و اشم و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری در آورده در موصل بعرض طاوس فایز شد و
بار دیگر والی حلب مذکور بشرایط فرمانبرداری قیام نموده حضرت صاحبقران را طوی پادشاهانه داده و آنحضرت از آنجا متوجه روحا شد و در اثنای این دولت
سلطان موسی و ابابکر بن رسولی فرستاده اظهار ایلی و ایلچاری کردند برای حضرت صاحبقران ظفر قرین میل ورود نموده چون بدان نواحی رسید پیش از آنکه ورود فرموده
بیایند و در لشکرهای آراسته در عقب ایشان چاره و اندیشه بسخر مصر و شام در خاطر خطیر یافته و آنحضرت از آنجا گذشته در راس العین نزول فرمود لشکریان را بغارت قاراحرات و اطراف
و غارت فرستاد و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته در اردوی همایون معاودت نمودند و در ولایت نصرت اشتمال از آنجا نهضت کرده بر دجله رسیدند کرکوک حاکم آنموضع بجهت
جان شهر را گذاشته بگریخت و بعضی از رعایا معاودت نموده پناه بکوهی بردند حضرت صاحبقران کامکار با فرزندان دولتیار و امرای عالیمقدار بر دجله در آمده در سنه شصت
از بناهای مزدوره و تمامت عمارت از آن سنگ تراشیده ترتیب نموده اند و قصه الف ابراهیم خلیل صلوات الله علیه الرحمن در آن دور بقعه وقوع یافته و چشمه و جزایر ملک
سنان در میان آتش خلیل الرحمن عرمان یافته هنوز دارد و آثار سیاهی بر حوالی چشمه تا غایت باقیست حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و توپچیان در آن چشمه غسل
کرده از آن آب آشامیدند و در ترتیب بیست روز بطاعت و طرب گذرانیده طوهای پادشاهانه مرتب داشته و جماعتی در اسم جلادت و شجاعت قیام نموده لاجرم صاحبقران
و جانسپاری بتقدیم رسیده غنایم موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافته و خدمات شایسته بجای آورده ملک و مال و اهل و عیال خویش را ایلچیان و همسفران و بنجاح
مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان و والی حسن کیف نیز در روحا روی عجز و انکسار بر زمین نهاده بلباس اطاعت بیگران پایه قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ارزن
در آمدن اهل نموده بود خلاف آنچه از متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقران فرموده و نوره بیت چاغی در میان در بیت که از ندیگر توجه نمایند و بواسطه انعقاد رایت نصرت

سلطان روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاخر بصوب ماردین در حرکت آمده و در اثنای راه بسبب نفع والی ارزن و حاکم ماس خبر بتعقیب حرکت روی نمود آمال کبیره اجال آورده
در سلک ملازمان آخرت پیوستند و اغایان و خدایش در عراق نوشته نموده بعهده موقف هایون پیوسته و چون موضع کلک در عقب و تنگی ماردین است منزل لشکر ظفر
قرین گشت و حاکم جزیره ملک عز الدین از عز رسم عبد جهان پناه زیارت و شناسائی دیده بنیاد حاصل کرده بعواطف پادشاهانه مستظهر گشته رایت شاهانه از اوج آسمان
بگذرانید و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود شهریار گیتی پناه آگاهی یافت با شوکت سزاوار و هدیه های بسیار از اسبان قیمتی و اشتران بهاروی با رودی اشرف اعلی
مهاند و مقصد زمین و زمان بتاب حاکم ماردین گشته و از سبب تاخیر در آمدن سلطان فرستاده و خدمتش در مقام اعتذار در استعفا آمده التماس عفو و مغفرت نمود اعلیحضرت
بخشش پوزش پذیر بر الطاف عنایت بر حال سلطان عیسی افکنده کرم و عطف خاص ارزانی داشت و از آن محل بمدد گشته حوالی ماردین مضرب خیام سپاه نصرت قرین
گشت ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر در قلعه خرما بتوی که در اسیاست جناب امیرزاده عمر شیخ بعد از فتح بغداد از ملکت رایه بر استه
شجاعتی موفور و ایالتی نامحصور داشته حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده را رفع مقدار در ضبط ممالک فارس و عراق تعیین نموده متوجه بغداد شد و آن در قرب پایتخت عظیم
صفات مملکت قدیم نموده ایلی و اولوس متفرقه را جمع آورده و مجموع ایشان مکرر خدمتکاری بر میان بسته خاطر بر باج گذاری و فرمان برداری قرار دادند و طایفه از قبایل متمرد
در آن ولا قلاع و بقاع حصین را پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جلد تخت برای پی روی حسن تدبیر بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع گردانید
و اعلی ماردکند رفتن کرده فرزندان را طلبیده بغیر امیرزاده پانزده نفر دیگر بعد از آن رفتند و در زمان شاهزاده مشار الیه بمرحمت و حمایت قلعه حصار شغی بود حضرت صاحبقران
سه هفتم بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر میرفت کسی از جانب آنحضرت آمده جزئی پیغام فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای فارس و عراق از راه کوه کیلویه و دزک
آمده بار دوی شهریار آفاق ملحق شود و امیر علی سلدوز را بحاصره حصار حصار بگذارد و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده عمل نموده
تیز رو شده و در موضع اسبان بوش صیاد داشته امیر بوجک را بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی بصورت قلعه قندهار خراب کرده شاه شیخ بوشغی گشت و شاهزاده
امیرزاده اسکندر و پیر محمد را بتوقف نموده امیرزاده پیر محمد را مصحوب خود گردانیده با سپاه پرخاشجوی از راه کوهستان متوجه دیار بکر شد و از گردستان گذشته بقلعه حصار رسید
و آنرا خرما بتو گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و قلعه فراوان داشته شاهزادگان نوکران فرستاده از ایشان خاطر طلبیدند و آنجا آتش سرباز زدند و نوکران
بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بر فراز پشته که در برابر آنجا بود برآمد یکی از گردان تیری بجانب او انداخت و آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته
بر در سر کشید و شتر رفت ناگاه از نخست قضا تیری گشت و یافته بر شریان تیر زبان رسید و تا آنحال مرغ روحش بجانب ریاض خلد پرواز آمد بعضی از نمودار حال
گفته اند که چون شاهزاده بقلعه خرما رسید بنظر ره حصار بالای تا برآمده و از آنجا بان قلعه بعنا دانا از قلعه تیری انداخته شد هرگ او خورد و تا آنحال بعد از بعد از فوت امیرزاده
مشار الیه در میان زنان قلعه را گرفته هر که در آنجا باشند یا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در روح سلطنت امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حسرت از
دماغ برآمد و آتش فرقت تا بلغ در دل و بیرون همگنان را بسوخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد بیاش را در سرداب بعمارت نهاده آری بر چوب دولت و اقبال تا
نکشیده راز شد با و حادث مقابل نگشت و بر سپهر عظمت و حشمت آفتابی در آنشان نشده عاقبت للامر بخشت کف گرفتار نیامد بیت چون شیر زهر چیست جز یار دست
چون دست زهر چیست بقصاص دست ؛ الکاره هر چه هست در عالم ؛ بیزار و هر چه هست در عالم است ؛ حضرت پادشاه گردون صولت اشفاق و مرحمت امیرزاده عمر شیخ

میکشیدند و با او مشورت نموده عازم دیار شام و مصر شدند ناگاه توقتمش بهادر باردوی همایون آمده مدفعه بالیه را بسمع اعیان حضرت رسانید امرا و ارکان دولت در
فکر و اندیشه فرو رفته نه رای کفش داشتند و نه روی حفش بیت مشکل همی آمد ما مشکل خویش ۞ بکفش شیلانم و نه حفش شیلانم ۞ عاقبت جز اخذ چاره ندیده و در
باقی بعوض فرمان قرمای آفاق رسانیدند حضرت صاحبقران در این اضطرار در این اضطراب و اصطراب تخود راه نداده و زبان گشته بیان کلمه
کریمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده و نام لایت و رسن در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد بهادر نهاده و او چون بهادر بر حسب فرمان همایون متوجه قرنقوت و امیر سلیمان
مصحف رسیده را با امرا الطرف بشیراز باز گردانید و خود نیز در رکاب ایشان برات عزیمت روان شد بعد از مدتی خواهش امیرزاده عمر شیخ بهادر را از اسیر برهانه
بتحقیق آفاق و سپاه و ملکه آفاق و فرزندان سعادت مآب امیرزاده اسکندر نقش الجناب را از شیراز بتبریز الحضرة و دلکش بعض کرده و در بقعه مزار محمد ثلث حضرت صاحبقرانی
است در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین کلار مدفون است و سبب نقش شیراز مرحوم در ظفرنامه و سیر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است
ذکر تعبیه حضرت بار دیگر و مقید شدن سلطان عیسی بفرموده پادشاه ملکش و توجه آنحضرت بجانب جزیره جهت

چون حضرت سلطان عیسی
بدرگاه عالم پناه آمد باج و خراج قبول کرده لشکریان بعضی بجهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمدند ناگاه طایفه از اولوس داش غوغا بر
سر ایشان آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای بر تحریک اطلاع یافته و سلطان عیسی را طلب داشته بزانو در آوردند بواجبی تفحص و تفتیش نمود از قدری کلمه او
بوضوح پیوست و حضرتش در وقت بیرون آمدن با برادر و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست ندهید و شهر را تسلیم نکنید و وصیت کرده و اگر من هزار بار بگریزم
فرستم و مبالغه کنم شما شفاعت قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید و من خود فدای شما و این مملکت میسازم بعد از صدور جریمه بروی مرسوم و جواب ایلچیان با صدور
قید او صدور یافت و چون از خراسان بعد و عنف در آن فرصت یافت میشد و گرمت چهارپایان همه بر حسب ارزاق طرف آن عاجز می آمد رای عقل گشای از انجا
شده و چون دو سه مرحله طی و قطع ناگاه هوا متغیر گشته ابر و بارندگی پدید آمد بنابر تیرگی هر طرف نوح باران خشک سالی در نظر بصیرت ملتفت و زمین آن ناحیه بعد از زمین
سست بود و چند روز مردم بیابان آن لای گرفتار شده قطار قطار شتران بار دار و اسبان راهوار در آن وحل فرو رفتند و زنان زنان بارندگی امتداد می یافت
تا بمرتبه رسید که بیشتر خلایق خیمه بر جای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و توپچیان نمدها و زیوها و امثال اینها بر روی
لای ریخته و راه سخت بکنه گشته و مدت بارندگی دریا نزدیک هم جمادی الاولی و خلاصی از آب و وحل در جمادی الآخر و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار
تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی بجهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام در ملازمت ملک غیاث الدین حاکم جزیره بود و سوابق زمین
و بس دریافته و مشمول نظر عاطفت و احسان گشته در طریق راهی نهانی و در راهنمایی راه دست درازی کرده مجموع آن بلاد و بلاکات را بر گرفته بجزیره در آورد و ملک
غیاث الدین حاکم جزیره بعد گشته بآن مفسد در حق حضرت صاحبقران ملک اعتقاد و دوستی نسبت بجهت احترام تحیت پیش ملک غیاث الدین فرستاده پیغام داده
که قلعه پیش فرستد تا قلم عفو بر جریده جریمه او کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع و بقاع او در زیر سم ستوران لشکر خود بنهیم قلعه گشای جواب جواب داده ملک غیاث الدین بر حصار
حصار و آب شط اعتماد کرده بعضی اغنام و مواشی و اموال خاک عشرت بیابانی اطفا پذیرفت بیان این سخن آنست که چون حضرت صاحبقران
داشت ملک غیاث الدین بر حصار و آب شط اعتماد کرده بنیه عفت از کوشش بیرون نخواهد کرد روز شنبه ثالث عشر جمادی الآخر اعزق را گذاشته بمنزل

با لشکر فیروزی اثر از دجله بعبور گذشته سپهر گرد و در وقت سحر بر آن روز بر لشکریان در خواب غفلت فرو رفته بودند و بخبر خبر رسید و ملک عزالدین حاکم جزیره در آن
یورش و آشوب بر بست یاد لشکریان افتاد و آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان از خزانه خود بیرون آورد ملک عزالدین بمشق بسپاهیان
از آن ورطه خونخوار بیرون برده بسلامت داخل مملکت عرصه بهجت و غارت گشت و چندین جزیره و قلعه را که خزانه شاهیان از نقد و چهارپایان پایمال شدند در آن حضرت
اشیا بعد از کوشال اعدا از آنجا نهضت کرده معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد و رایات اعلا را از غنایم و اجال و غیر آن که بموجب تعیین گشتند
و آنها را بجهت کشتی عدت و دو شبانه روز گذرانیده باردوی همایون پیوستند **ذکر رجعت پادشاه گیتی ستان بجانب ماوراء النهر نوبت دویم شاهزاده جهانیان**
سلطان را بسپاه کارکان را چون زمستان بپایان رسید و حضرت انجم بر بیت الشرف خویش خرامید شهریار دجر بعد از فتح جزیره پرتو السعادت بر اجلال لشکر افراخته
پیادگان را سلاح رخت و در غره جمادی آخر سنه ست و سبعین و سبعمایه لوای حشمت و اهبت بصوب ماوراء النهر برافراخت و امیرزاده پیرشاه کورکان برسم مقدمی آن
اردو شد و احشام و حشم آنشبان پایمال حوادث گشتند و دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بطرف ماوراء النهر فرود آمده باطراف و جوانب شهر
محیط شدند از آوازه کوس و نای و کرنا حضرت اقتدار روز دیگر حضرت صاحبقران کامکار با سپاه قلب و الف را بر الف متوجه حصار گشتند پیش از همه لشکر قلب فرود آمده
بر دیوارها نهاده بیالا در آمدند و سر بهادران دیگر از اطراف و جوانب عمل آوردند دشمنان را برانداختند و شهر را مسخر ساختند مخالفان از بیم جان روی بقلعه کوه نهادند
لشکریان را تا آب نزاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و پسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیاری از آنشکاف قالب تهی کردند
جمعی ظفر آثار بسلامت آورده در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و آن حصار بسیار در نهایت محکمی و استواری بر سر کوهی بلند قدر هشت مقدار یک آسیاب
از القلعه بشیب می آمد و شعرا و ابیات در منسوبات و منظومات خویش بمدح و حصانت القلعه اشارت کرده اند و آن حصار بقلعه شهیر تعیین فرموده القصه بهادران و دلاوران
سپاه فیروزی نشان از روز تا شب آتش رزم و پیکار افروختند و چون خسرو سپهر احتشام حجاب ظلام در روی کشیده دست از جنگ باز داشتند و در حوالی حصار توقف نمودند
روز دیگر بیالا رفته هر که بازدن قلعه رفته بود پناه بکمرهای کوه گرفته فرود آمدند و در باب حصار چون وقت سپری شد لشکر نصرت شعار بدیده گردند خوف و وحشت بر ضمایر ایشان
استیلا یافته بضرع و زاری آغاز کردند و بجان زنهار خواستند حضرت صاحبقران از بسیار زاری قلعه باز گشته باردوی همایون نزول فرمود و در مالی ماوراء النهر شوقات و تشویشهای
بران فرستاده باج و خراج مقرر شدند و از اتفاقات حسنه آن مردم آن سرزمین را مسخر کرده آن بعوده در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه از پیش سلطان غازان
خان بخدمت رسیده در دهم جمادی الاولی سنه ست و سبعین و سبعمایه امیرزاده شاه رخ را در قلعه سلطانیه حضرت واجب الطاعه بخشنده پیش فرزندان ارجمند ارزانی
داشته و منجمان نجوم بعزاز مراسم احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد بر افق شرقی منطبق بوده و صاحبش آفتاب در حمل بود شاهزاده
قرار داشته **بیت** اسد طالع آمد خداوند زور ؛ گزو دیده دشمنان گشت کور ؛ شرف یافته آفتاب از حمل کرد هنر از علم سوی عمر از استماع این بشارت مسرور
الاضلاع و مسرت حضرت صاحبقران گردون منزلت روی در ازدیاد نهاده خشم جهانگیر و غضب بیکرانش در غضب رسیده بعد از یکچند یافته دشکرانه این عطیه کبری از سر جریده ابات و دعا
گزشته بلکه ما را که قبل نموده بودند هم بدیشان بخشید و زمام حکومت اولوس در قبضه اقتدار سلطان صاحبقران بود و سلطان عیسی بهادر از آنجا عنان پیچیده در راه بخشیده و بخشیده
عازم بسری شد و شاهزادگان و امرا و تومانان و هر کس برای اردو گشتند و نفس همایون از راه سوار مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده پیرشاه را جهة

ضبط الولایت بالای آب دجله بر سبیل تعجیل رفتن حشم و خدم از آن آب گذشته در مرغزاری طیب نسیم از باد بهشت نشان میداد و نزهت فرمود بعد از آنکه متوجه الله بنا
شود گفتار در توجه حضرت صاحبقران بتسخیر قلعه حامد و تسخیر حصن حضرت صاحبقران گردون اقتدار سنور از آن مرغزار کوچ کرده بعد از پیش شاهزادگان کامکار امیر عمر شاه
گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانیدند که اهالی حصار قراجه طالبی و بخیر باستقبال رفته بمسجدی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند و آنحضرت در آن حال امیر جهانشاه
در مقدمه روان فرموده و خود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمدند و لشکریان از آب دجله در آن موسم بغایت تیز رو می باشد عبور نموده بطرف قلعه فرود آمده جانب
در طناب کشیدند و بحضار ایستاده در رفت با ایوان ممکن برابری و لاف همسری میزدند و در رایه با سد سکندر برابری میکنند بنای آن تا مرکز زمین فرو برده اند و بر آن
باروج عظیم برآورده و مجموع باره آنرا از سنگ تراشیده اند و ترتیب داده اند و بیکار استوار کرده عرض دیوارش بمرتبه ایست که دو ارابه پهلوی یکدیگر توانند راند
بر سر آن هم از طرف شهر هم از طرف مقدار قامت شخصی هزار سنگ تراشیده برآورده اند و بالای آنرا پوشیده برفوق آن گذاشته تا در وقت شدت حرارت
هوا همگنان برودت سرما خلایق در آنجا آورده توانند بود و در اندرون حصار رود و چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ معتبر با رود در آن رود و در آن قلعه است و در بنای حصار
حامد تا زمان محاصره حضرت صاحبقران از آمدن چهار هزار و سیصد سال بوده و در عرض آن اوقات هیچ کس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن الولید در ابتدای
اسلام بعد از مدت طولی محاصره از عمران آن شهر بیرون بر نهانه در آمده و بر آن موضع مستولی گشته القصه چون حضرت صاحبقران بحصار حامد رسید روز دیگر بعد از رسیدن
لشکریان را بر محاصره تحریص نمود و سپاه بظفر پناه چیرها و توپها پیش برده بجنگ اشتغال نمودند و هر چند از بالای سنگ میریختند پای ثبات و قرار بهادران جلادت آیین از
جای خود متزلزل نمیشد و آنحضرت فرمان داد تا عثمان بهادر رسیده خواجه بهادر و ارغون هر یک بر چی را لقب زدند در راه آمد شد چهار حشم ارغون پیش از آنچه بنصیب
برآمد و لشکریان از اطراف و جوانب عمل آورده قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور بازو و دست بر آن دراز نکرده بعد از دو روز بتسخیر خدمت لشکریان حصار
ریخته قتل و کشتن و تغیر و تطهیر آنرا غارت کردند و سپاهیان بخارا در تعقیب آن رفتند تا بیرون شد کس از آن نشان نداد و بموجب فرمان بیقیاس با تشیها و بتر با بالای
بروج فرشته و بخرپشته مشغول شدند و چون از عنایت الله تعالی بر انعامات فرصتی دراز و زمانی دراز و دیر باز بی بهره و بی نصیب میشوند اندکی از اسلحه شرفات آنرا خانه
هست از آن بازداشته و از آن موضع کوچ کردند و در این اثنا اوزبک بیاسه بر اعلی آمده عرضه داشت و پیش صوفی علی دیگر کون کرده است و بیکر یزد جهت فرمان در آن
حاضر شد و بعد از پیش بنده معترف شد جمعی را با او در آن باب اتفاق نموده بعید نام برد حال آنکه حضرت پادشاه خطبخش جرم بخش و مثال اخیر کات کرامات
از وی مشاهده فرموده بعید و دلیل عفو بر آن پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه و صنوف نوازش ارزانی داشته او را امیر قاسم حشم بعد و بر انعام
بعد از اوزبک و اخفاد پادشاه جهانگیر خان کسی بزرگتر از وی نبود و چون تجدید این اندیشه خطا از وی صادر گشت حضرت صاحبقران پسند او و پیش فرمانداد و بر لمع
واجب الاتباع خلافت هر جمعی را که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند ذکر توجه حضرت صاحبقران فرستادن بعضی را از اطراف و جوانب
حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر قلعه حامد متوجه تاش شد و در حلقه مهردان کوتوالان قلاع و سرداران بقاع صفه اطاعت در گوش افکنده با روی همایون
شتافتند و بعموم قلاع سر بر صحاف مصیر فایز شد و خراج و خراج قبول کردند بلکه از وجه تعیین مبلغ خطیر بخزانه عامره فرود آوردند و چون شهریار روی زمین از مسافت
بلکه نشت را مهما تغیر نموده و بخرجهای مقرر کرده امیرزاده محمد سلطان را جوانب براه جاجو روانه شد رایت ظفر پیکر از راه کواس براه صحرای هوش در حرکت آمد و امیرزاده

شرح ملازم رکاب حضرت شاه بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و اشتر بسیار در آن تنگنای بلند پیش آمد تلف شدند و از رسانیدن
آذوقه جمیع از تمام تنگنای دشوار در راههای ناهموار عبور فرموده و صحرای موش مضرب سرادقات جلال گشت و امیرزاده قهرمان سلطان و امیرزاده میرزا محمد یادودی
اغلی پوشیده حاکم بلخ شیخ حاجی شرف الدین در مجموع ولایت که جستان بحسن اخلاق منفرد و طاق بود و در آن موضع بشرف بوس استعلا یافت سپاه بادرخ گذرانیده
و از آنجمله اسپی که بود با تمامت اسباب نامدار و حکام ولایت اطراف بر سم پیشکش آورده بودند و بنده بر همه سعادت کرنش حضرت صاحبقران خدمتش منظور نظر اشرف
گردانیده ملک آن را با دیگر ضمایم و تعلقات بروی مسلم داشت و قاضی شیخ حاجی شرف را بخلعت طلا دوز و شمشیر زین مشرف ساخت و این صوفی را با دو پسر تا در بلخ
محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمود در پیش برلاس را با طایفه ارنسیا ظفر پناه بمحاصره قلعه الموت فرستاد و چون قرا یوسف و اسحاق را که از او آزرده بودند از کنار
قرار برقرار اختیار نموده بودند حضرت صاحبقران ظفر قرین ممالک ستان در این باب مشورت فرموده رایها بر آن قرار گرفت که جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده و
بر ثانی اغلان را با تشیع سپاه گردانیده اسامی اغلان را و جهانشاه بهادر با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در تعقیب دشمنان فرستاد و خود بتاختی
امیر و مقصود باشد بر روند و خان بازگشته در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و نفس همایون چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهت استیصال طایفه و تاختی
خویش داری شاخ خرخشه بدرگاه گیتی پناه بنا نهاده بودند و امیرزاده میرزا شاهرخ را با لشکر بهرام انتقام فرستاد و فرمود هر که بقدم اطاعت اقتدا پیش آید او را از پاس و سطوت امین
گردانند و آنکه تمرد ورزد و ولایت و اولوس وی را بباد تاراج و غارت دهند و از دقایق سیاست نکته فرو نگذارد و بعد از فلاح و نجاح از کوشال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در مرحله صحرای آن
سعی و اجتهاد مبذول دارد و بر لوغ جهانمطاع صدور یافت و اولوسجیان با طرف ممالک محروسه روند و لشکر بازرگانان جمع آورده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان بر جرب فرمان
روان شدند در اکناف و اقطار جهان استیلا عساکر گردون مآثر مشرق و مغرب گشت در ولایت قم ولایت از صحرای موش در حرکت آمده بجانب اردبیل تاختند و حضرت
اعلیحضرت سرا ممالک خانم و توقان آغا و سرآغایان و خدایتین و در سلطانیه توقف نموده بودند درین ولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی گشتند و چون خلایق اطلاع یافتند
کثیر آنجا بر بساط جلالت مناط شد و الی جدلی چون در زمره دولتخواهان قیام انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف بوس دریافت و کشتیهای مرتب کرده از آب جیحون عبور
اختیار و عرض عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده احتیاط در این ولایت را با دستور غال فرموده حضرت صاحبقران در آن بیابان میل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت اسباب
بمعبرات آن مشغول شدند و بعد از دو سه روز جمله بهم رسیدند آهوی بسیار و قوچ بیشمار گوی و گوزن فراوان افکنده و چون یازده ماه شاهزادگان و خواجه از آن حضرت
جدا مانده در سلطانیه اقامت داشتند و درین ولا خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق زبانه کشیده براه اردوی کلیسا در حرکت آمد و در اثنای راه ملاقات فرزندان
چمن آمال ممکن آن از نشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و از تذکر واقعه جگر سوز امیرزاده قهرمان شیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته
شاهزادگان و امرا و توپچیان مراسم تعزیت تازه ساختند و آخر الامر چشمها از گریه باز ایستاد و زبانها از ناله خاموش شد انشکوفه حدیقه سلطنت و اغصان
دوحه اقتدار ایشان فراموش گشت حضرت صاحبقران ظفر لقا بر تر انتعاش بر انتظام احوال مملکت از حشر و قمع و استیصال اعدا و اخذ غنیمت شتر چموز خواجه انور ابدالی و از
برلاس و محاصره قلعه النجق اولیتر اهالی قلعه مال قبول کرده هر چه داشتند از نفایس و ذخایر بیرون فرستادند با عیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد للامان بآسمان رسانیدند
مزاج حضرت صاحبقران منتصف بعدل و انصاف بود ایشان از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع بازگشته در میان کوچ کرده باز کلیسا نزول فرمود

ومعارف اقبال والی رزاقان طرفین که بواقی اصناف و نواحی اخصاص جمع داشت باعطا یا هدایا بارزوی سعی رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسید بعد از آن پیش پادشاه
و عاطفت بیکران اختصاص یافت **ذکر قلعه اوسنک باهتمام ملازمان رکاب همایون** و چون اکثر حکام و سرداران اطراف که بولایت
قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی بنیاز بجانب بارگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند و الا مصر پسر قرا محمد ترکمان در حکم قلعه اوسنک بعنایت خاطر خطیر شهریار جهانگیر
متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان در مقدمه روان کرده رایت نصرت آیت براه دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران هجوم سپاه شیراز امیرزاده محمد سلطان بدان
صوب رسیده لشکر فتح آن حال جنگ انداختند و بعد عزت هرات روز افزون پادشاه روی زمین حصار بررس را مسخر حشمت با خاک یکسان کردند و مصر با مال عیش
بقلعه کوه بخص متحصن بهادران ظفر مآل پیاده گشته و چیزها دور تا کرشنا الحال بکرها برآمده نزدیک بدروازه صاحب جوشن و خروش گوید بیاهم روان شد بکردار سیل
سوی مصر مانند دریای نیل ❊ هر کس که جنبد ز فرمان شاه ❊ بناوک زنندش در گرد قلعه ❊ سپه چون بقلعه رسیدند تنگ ❊ برآمد ز هر جانبی کوس جنگ
خروشی ز هر کوشه بگشتند ❊ عراده زهر سو بر افراشتند ❊ فراز کمرها بسان نهنگ ❊ سپاه انجمن شد باین جنگ ❊ چو مژگان خوبان و صف زرم ساز
یکی در نشیب و دگر در فراز ❊ از دیگر مصر پسر دانست خود را بکف پادشاه بنیاد بر سر خلاف مصر دانسته عرضه داشت که بنده و فرمانبردارم لاکن از مهابت خبر فتح
زمین بادی بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت لاکن یابم تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشورستان و ستاره
نواخته فرمود آنچه مصر دانسته متحمل است جا او بگوید هر آنسر جریمه اش که نشستم لابابد در بوی بیرون آید تا از غایت شاه حال او گردد و ایشان باز گشته بقلعه در
آمده این سخنان با وی نگفتند مصر از سر طالع ضعیف و بخت بد کلمات بیگوخان را بسمع رضا اصغا نموده با هم قلعه دست بتیر و کمان یازید و جنگ آغاز کردند و روز
دیگر امیر نظرش پیش رفته و مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرده گفت و این چه بود ای باطل است و بدماغ راه داده و با پادشاه هر سلاطین آفاق در مقام خصومت کاری
و عاشیه لشکر او آمده اند حلاف و نزاع مکنی و پیش نمی اندیشی و هم بچه سر آید کند و از عهده این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمدن از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیاده
شد باز پسر خود با سلمش و از خویشان نزدیک او بود و از دلاوران سرزمین بلزید جرأت و جلادت امتیاز داشت با اسبان باد رفتار بیرون فرستاد و ایشان بزبان
تضرع و استکانت در پایه سریر اعلا عرضه داشتند و مصر آنچه میرود و آنچه سابق الکتس نموده با نجاح اقران یابد حضرت صاحبقران داشت مصر و اعیه ندارد و در تسخیر
شتابد لاجرم بر لمع و اجب الادعان بجنس تا سلمش و اتباع او نعمای فتح و بهادران لشکر منصور در ظلمت شب بسیاری کمر رشته تا روز جنگهای عظیم کردند و در اثنای حرب
و قتال از حصار تیری انداختند و بران چیزی نوشته بودند مضمون آنکه میان مصر و تاسلمش چون نزدیکست استمهار ارباب اسقلعه و اصحاب این بقعه بدست اگر حضرت شاه تعهد کرده
منشوری تمام با حمال منازعان راه یابد و حال آنکه بر صغیر و کبیر پادشاه هفت کشور از تخت انتقمی پر نوازند احشه بود روز دیگر حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبیده
داد و در خدمتش سلکا بود و چون بپای تخت رسید روی بنیاز بر قدم همایون حضرت نهاد و از او نوازده بعبارت دلپذیر خون بدر خواهش نموده و عرضه داشت که اگر پادشاه
از سر کشش او در گذرد من بروم سعی کنم با شیشه و کفن بدرگاه شهریار زمین آید آنحضرت فرمود هر چند خون پدر تو رنجشی است بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش آید و حضرت
صاحبقران از روی ترحم و مهربانی عاطفت فرزندی از فرزندان را در پسر مصر پیشانید و حلیه یکهزار هزار دکان فرا در گردنش آویخت و دو باجی از علفای دانستان
نامه مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیات بقلعه آورد رهایی آن بقعه در خروش آمده زبان بدعای حرمت آمد بیوند بخت دانند و معظم بیزنگان

عتبهٔ عبیه را بقدوم اعزاز و احترام متمنی نمودند و مصر الحاجت را بطبقهای فاخر زر و جواهر داده باز گردانیدند لاکن از غایت دهشت بسر اسپی که بمقصد نمی برد و زهره نداشت که قدم از
بیرون نهد و خود بدیار گاه رسانند تا نقش پا بدین راه از آن مهلکه بر باد نه رود چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز نداشت حضرت صاحبقرانی فرمانداد تا لشکریان را که جهت
شدند و استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب داده بزخم سنگ خانهای ساکنان قلعه را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر بکشف دشمن از حصار بیرون
آمده روی نیاز و عجز بر خاک نهاد و بزبان استکانت معروض داشت که این بنده کان این آستان اوست چه حد آن باشد که در مقابل ضراعی لیقام آید لیکن از غایت حرمت
و حشمت و بردی استیلای دولت پای نیز دو اسحق جای اندازد و در آنکه پیشکوه ملازم رکاب جهانبانست این بنده زهره بشریان آب شود اگر مصر خوف و هراس مخصوص دهد
عجب نیست ع چه زند بپای پیلان احق نرخانی حضرت صاحبقران او را دلجوئی داده و اطمینانش فرموده گفت اگر پیرت بجان و مال دستگیری دارد باید که از خوف بخود
باشتباه و الا هر چه بیند از خوف بیند از عزم سرا ملک خانم و توقان آغا و دیگر خدایش مادر مصر را که تهای فاخر بخشیده کسی گردند و چون بعقب در آید کیفیت حال با پیر و میان نهاد مصر
از غایت شفقت داد و بار بر عصیان امرا و مخدوم فرمان و جب الاذعان بنفاذ پیوست و استلاء آن هنرمند در برابر قلعه عراقی ملتب ساخته و در اندک زمانی بدان اشتعال نفع
از انحصار بانام رسانیده و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را بتنگ آوردند و چون پانزده روز از رمضان بگذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصر بنا بکشته مجموع عیال را
از قلعه بیرون کرد و اگر کاخ و ایوان او را زخم سنگ با خاک یکسان کشت بیت آن مصر مملکت که تو دیدی خراب گشت ز آن بیت کرامت که شنیدی سراب شد
از کمال اضطراب و پریشانی باز مصر بابت حضرت امیرزاده محمد سلطان فرستاده زاری و تضرع از سر گرفت امیرزاده جهانبخت را بسراپرده اعلی رسانیده از آنجا مصر و سرکار
او که جهت معروض داشت آنحضرت فرمود اگر بدین سبب شتابد اسپی بر در راه نیابد و بر حسب فرمان حضرت پادشاهی باز گردانیدند و آنشخص مصر را ملاقات کرده آنچه
دیده و شنیده بود باز نمود و بزبان سکوت خدا هی گزارنده مصلحت در بیرون آمدن آن حرارت مصر نه در مرتبه بود هزار لال بصفت سکین باید و هیچ یک بر حم خویش مصر بیرون حرکت
الفرج میکرد و مبارزان سپاه ظفر نشان بر آن کمرهای بلند بر آمده در آن موضع بالا گرفتند و پیش از همه جای همت خواجه شاهین در هوای تسخیر قلعه پرواز نموده با تمش
در شب تاریک بکمر بلند بر آمده و در آن موضع مرتفع آتشی بر افروخت چنانچه عرق خجلت بهادران نصرت نشان در حرکت آمده و بهادران مخالفان اطلاع یافته سر راه
بر ایشان بگرفتند شب تاریک بود و کمرهای باریک جنگی عظیم دست داد و دلاوران زخم دار شده باز گشت و رعونت باطل نفع از دلاوران دشمن زدا زنده و از موضعی هزار
سیصد گز زیاده بعد بر آمدند و بدیواری رسیده زیر پاره‌ای سنگ خانی حشر بر سر چوبها باز داشتند و مصر بدین قضیه مطلع شده خود را غریق بیم فنا دید و نوکرانش چون سیل بلا بر خود
محیط یافتند از وی اعراض کرده و اسطه جنگ از بین افکنده راه گریز جستند و مصر در روز جمعه غره شوال هی از ملک برداشته مادر را بسر بار دیگر بیرون فرستاد و ایشان
بتعجیل قوایم سر بر اصرت مصر فایز شد زبان بدعا و ثنا بگشادند و آن عورت بیچاره روی را بر خاک نهاده و زاری و فغان با سمان رسانید و از سر سوز دل گداز برای پسران
حضرت مرحم پادشاهی حال او شفقت فرمود و خون او را بتو بخشیدم لا باید و همین لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین خلایق در گردن او خواهد بود
و مادر مصر آنشبانگ باز گشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد و در روز دیگر مصر با تمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده سلطان محمد التجا نموده و پیشانی بر خاک نهاده گفت اگر شاهزاده خون
مرا در حضرت شاهی بدست الغوط لیف سکونیدگی بجای آورم تا زنده باشم هر اسم ضم سلکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزاده جهانبخت مصر را اسیر حد کرد و بنیاد بارگاه عالم
پناه آورد و کلمات او را معروض داشته شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید و از سر گناه او در گذشت لیکن بر منع و جب الاتباع نفاذ یافت و سلطان عیسی

سلطان عیسی را در این موضع توقف نموده مهر امیر شیر فرستند ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل کردند حکم شد که تمامت آلات و ادوات حرب و جنگ که در قلعه بود بیرون آوردند و امیر را تفویض محافظت آنجا منسوب گشت **ذکر احضار صاحبقران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب گرجستان** شهریار گیتی گشای کشور گیر و خسرو رتبه فزای اکلیل سپهر بر بعد از تسخیر قلعه اوسیس نه روز در این موضع بسر حال گسترده داد و چون از لهو و لعب مسرت حال ادی نموده از آنجا حرکت نموده روز هشتم ماه شوال در اثنای راه جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب ماوراء النهر آمده مهمات ملک بجای آورده معروض داشت حضرت صاحبقران در حالی که نهضت روضه رضوان بود فرود آمده چند روز توقف فرمود و روز شنبه هجدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوایف عظیم ترتیب دادند و در آن طوی امیر طرغای منشور لالیت از آن باجان و نواحی آن بند پایه گردانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر زیرک حاکوس از این طایفه از پردلان پرخاشجوی بتعقیب اندین رفته بودند و بدانجا رسیده درباب محاصره جنگ بدیع نموده و حاکم قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که بهمه حال این حصار را بال این حوادث روزگار خواهند شد لاجرم حیله اندیشیدن طلب سندن و التماس نموده عهد کرده لشکر دست از محاربه باز دارند و از پای حصار برخیزند من بیرون آیم امیر زیرک التماس او مبذول داشته از آنجا برخاسته قریب باین موضع در محلی نزول کرد و امیر امیر بایزید مدتی آنکه امیر زیرک علام نماید آن هنگام از حصار بخیره بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون باردوی همایون منظور نظر عاطفت شد حضرت صاحبقران اندین را با دو بخشید و مال و صنعت خاص دیگر زین خدمتش ملاز کرد و امیر زیرک را باز خواند و در حذاء این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان ایلچی فرموده از راه اصفهان لشکر گران متوجه گرجستان گشتند و آنحضرت متعاقب همایون از جنگلی استان الاتاق عازم اصفهان شد لشکریان ظفر قرین از اطراف این هر کرا یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار با شاهزادگان عالیمقدار و امرای نامدار چون شهباز قاصد سینه در ظاهر آن صحرای دلگشا و منزلی بغایت خوش بعود فرود آمدند و از جمله فتوحاتی که در آن اوان روی نمود آن بود که اختر مبارک فال از افق جلال طالع گشت یعنی در روز پنجشنبه بیست و ششم شوال مسرت و تیمن و سعادت حضرت ملک متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت فرمود و ابراهیم سلطان موسوم آمد فالوی عظمی کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از اتصال این بشارت فرخناک مسرور گردانیدند و مدت بیست و یک روز بخشش و نوازش و کمر زرین نیز حضرت صاحبقران با کمال مسرت شاد و ماند از عزار قارص کوچ کرده در دشت مینک کمک فرود آمدند و در این موضع امراء موفور با گشته بعزم طبوسی فایز گشتند بار دیگر طوی عظیم ترتیب دادند چون از وظایف عیش و لوازم طرب فراغت حاصل شد شهریار کامکار از مینک کمک نهضت کرده بر سر تسبیح عرایض نزل فرمود **ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند بفرموده حضرت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان** در بیست و یکم ذیقعده سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمانداد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که عهد علیشاه اتالیق خاص و دیگر خدایداد با اغرق در مراقبت آنجناب متعلق نمایند و ایشان در این موضع توقف نموده شاهزاده منتظر قصد کرده بنواحی باصره سلطنت و حرم باصرت ترحیب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر احرار فضیلت جلال از خاطر انور پادشاه بحر و بر بر زده لاجرم خان عزیمت بجانب گرجستان و بغیر اقتفا طریق اشتهار داده و منعطف خرمه ایشان بمقابل جبال و مواضع استوار پناه بردند سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته و بارهای پایدان حصن دی رفت بتقدیم رسانیدند و منظور و منصور بدرگاه عالمپناه سعادت مقرون حضرت صاحبقران مکارم کردگار میرفت با تعظیم و معظم قرین بلاد گرجستان بعود ملک سلاطین آن شد بوسید و از آنجا باز گشته بولایت سکی آمده امیر حاجی سیف الدین را در آن حدود

بالاخص امرا بر سبیل ایلغار با طرف ولایت فرستاد تا هر که را این در آید از طلب عاطفت و عنایت برادری او مشرف سازند و هر کس که مخالفت نماید بسیاست او برانداز نمایند و ایشان
بامر فرموده مجموع کوه و دشت بجا غارت کنند و ایلچی آن نواحی سلاکو چاینت با دوی طغایون رسانیدند و امیر شیخ نورالدین پسر ربوغا را با لشکری سنگین
بکوهستان زوطان فرستاد و ایشان بکوهستان درآمدند سید علاء الدین حاکم ولایت ملک دمار را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهادند و شیخ نورالدین از عقب تا بلوچ
در کوهستان راه با غنیمت فراوان بارگاه خسرو صاحبقران بازگشت و اطفال این اجمال کس از جانب شروان آمده خبر آورد که لشکر تغمش با سیع ایشان علی اغلان و ایلچی
اغلان و جمعی دیگر از شاهزادگان چون نژاد و امرا بیدبهاء از دربند گذشته بعضی ولایت سراشاه گریخ گذارده و فرار بر دار آنحضرت بعد از حضرت صاحبقران فی الحال بجانب
ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از نظر فرقه ولایت ظفر لشکر رجز دار قرار بر فرار اختیار از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار مغان فرموده قبه
جلالت نشان با چتر یکون برافراشت و از آنجا سرعی لاجانب مرحمها و اولاد صغیر سلطانیه فرستاد سرا ملک و قوان آغا و دیگر خانیق و فرزندان آن عالیجاه بر جنب فرمان روان
شدند و منازل طی نموده و از آب گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند درین اثنا امیرزاده میرانشاه از خطه بیلاق نهضت نموده روی باردوی اعلا نهاد و چون موضع ایل
رسید حق سبحانه و تعالی نوزاد باصره او را بدیدار فرزندی زیاده کرد و نیز حضرت صاحبقرانی از خبر استماع نموده آن پسر را محمد نام نهاد و امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه عمه امیر موسی
حسین عبدالله و دیگر امرا و امیرزاده را گذشته با لشکر فارس روان گشته در مقام بزرگ جلوس برافراشت **ذکر احوال سلطان احمد بعد از عزیمت پسر بر سلطنت**
سلطان احمد جلایر چون از هیبت لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب میل نموده و اعیان و اشراف آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق در آن ایام فرمان فرمای
حضرت شام بعد از اکرام و احترام خدمتش مبالغه کرده آنچه بایستی از مهمات و مهیا داشتند و سلطان احمد چند گاه با پری لشکران عرب در ولایت حلب بسر برد و در آن
سر نیز برقوق ایلچی پیش او فرستاده خود را بهنیت و خدمتگاری خواند و پیغام داد که ملک و مال و حکم شریک دارد بلکه اگر مجموع از قلم ملک میگذشتند هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را
سر آب نماند و حقیقت نفیس و مکر مرصع داده عازم دمشق گشت اکابر بلده سلطان را بدالاره فرود آورده اسباب ضیافت ترتیب دادند و چند روز در آنجا نشست طاهر جمی
گرز آنجا و مهدوی سیاه بازی و رسم دست جانه طلاء در پیشکش کرده سلطان را قریب بدو دنیا موضع مهمی فرود آوردند و هر روز ملهمات غریب و ماکولات لذیذ پیش او میگذاشتند
و سلطان احمد برکات سپاه مصریان میداد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت مشورت ملتمس نمودند و بهایران قرار گرفت سلطان احمد با لشکر با متوجه حلب گردید
و ملک برقوق در خزانه باز کرده و سپاهی عظیم از آنجا گرد آورده سلطان احمد چون بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران ممالک شام از غزوه ایران
مراجعت نموده عنان عزیمت بر تخت قبچاق معطوف ساخته است و بنابرین مصریان را اعزاز خلاعی کرده باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شد و خانه معمور را گذشته
بطرف شرقی شتافت سلطان احمد در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه باردوی دیگر بر تخت عراق عرب ملک یافت **کیفیت رد لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بار دیگر بجانب ایران**
و وقوع محاربه با قتلغ خان در اواخر زمستان در سلطان محمد آباد سمرقند فرمان فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر مشهور باد که جهانگیر خطر نمود و قوتمش خان را مجرد
گوشمال دهد تا بار دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد و بواسطه اینمعنی بر توالشات بر احوال سپاه ظفر پناه در آن خطه تعیین را انعام و الکاک داد و حضرت عصمت سمات را با اغرق سیاه
روان گردانید و فرمان داد که ملک خانم و قوان آغا با اولاد صغیر را در سلطانیه بسر برند و دیگر خوانین در آنجا توقف نمایند و در عظم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه بصوب
خرم آباد با لشکرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراخت و پیش از این حضرت صاحبقران مظفر قرین شمس الدین المانی را که مرد چرب زبان و شیرین سخن بود بر گشت

در گذشت و دقایق امور واقف در عرض و عین حکایت مطلع و برابر اراده کلام رجب مقتضی مقام قاد از محمود آباد با مکتوب مشتمل بر وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان
فرستاده بود و از در بند گذشته رود ارتش قبچاق به توقتمش خان رسیده مکتوب خسرو آفاق رسید و سخن حضرت صاحبقرانی را از روی فرو گذشته دانا و کلال سخن رانی
تقریر کرده در رضا طرخان ماژوجای گیر آمده توقتمش خان سبب صلح و صفا نموده خواست که دست در دامن اعتذار زند و زبان بکلمه استغفار گشاید و خبر وحشت بزوال
خدای تسکین دهد الا امراء او که از دانش بهره نداشتند از تعنتی سر باز نزدند و آن بد آموزان او را بکلمه بر حرف از جاده صواب منحرف مرضی نداشتند تا در بیست و هفتم ذی الحجه
عزم رزم کردند و ایشان در دشت قبچاق و عادت تخم دمی و بی شور گشت و حکایت وحشت آمیز در جلب نامه نوشت و شمس الدین المانغی را از زرد جامه داده باز گردانید و او
کنار آب مئور بلوک بایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش خان را معروض داشت و از انجا بنا صواب اندیش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته عرض
سپاه در سپت لشکر فرمان داد و در آب سیحون در دامن کوه البرز واقعست و از انجا تا دریای خزر هفت منزل است و در محل عرض لشکر افواج سپاه مانند امواج بحر اخضر در جوش و
خروش آمده هیبتی در دست چپ دامن البرز کوه بود قبض در تیلاق محیط بر حیص بحر فرزم لشکری و بارانی گشت آن از زمان افراسیاب تا آن غایت در آن موضع بیکس
نشان نمیداد و حضرت صاحبقران مخوف و مصون تایید آسمانی برابر ایشان گردون خرام گردانیده از هیبت طلوع بر اعظم تا قرب ظلام پیرامن قمر و بر اطراف و جوانب لشکر عرصه
بنظر احتیاط در آورده و بهر فوجی که میرسید سرداران آن جماعت را نوازش و زبان بدعا گشاده چنانچه رسم است میکشیدند و آنحضرت شرف عزت و تحسین در زمانه میداشت
و بعد از فراغ از این شاهزادگان و امرا و لات و مونوتات بلوحی خود رفتند و از در بند گذشته بقوی از مهد دوران توقتمش خان ایشان را در ضیاع میکشید
رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب آن روز بر لشکر فرا گرفتند و از هزار یکی و از بسیار اندکی جان بیرون نبردند و در این اثنا توقتمش خان شخصی را در ناق نام را بر سر
فرستاده و او شخص چون بکنار اردوی همایون رسیده گشت و از دحام سپاه نظر بنا و دید سراسیمه باز گشت و بتعجیل رانده بلشکر خود پیوست و معروض خان گردانید و بهر تقدیر
از کان با سپاه گران آنجا رسید توقتمش خان از استماع اخبار پریشان و هراسان شده قرانچی را با طایفه از بهادران دشت قبچاق منقلای ساخته و روان گردانید
و آنحضرت در موضع رباط نزول فرموده شنید و قرانچی در کنار آب جوی منزل گزیده است و صاحبقران کامکار با دلاوران چیده قاهداران برگزیده مشیر کرده روی طلاوت
بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار و تیر از روزگار دشمنان برآورده و از انجا بتیر رفته آب سیحون بضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و تخت
توقتمش خان با لشکرهای گران در کنار ترک فرود آمده و دوباره دعوا بهایش داشته در استعداد و تحکم سعی بلیغ نموده بود چون از انهزام قرانچی و توجه صاحبقرانی
آگاه گشت پای ثبات و قرار او متزلزل شد روی بگریز نهاد و شهریار کامکار پادشاه ظفر شعار گذر را پیدا کرده از آب ترک عبور نموده و توقتمش خان بآب قوری
رسیده بود و او همچنان فرستاده بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران دریا نوال و بسط قمت را و سپاهیان کنار آب بطرف دلایت حرکت در حرکت آمده
تا ایشان از غفلت اندیشه آرایه و در گشته استظهار تمام کمر بقلع و قمع قاقان بستند مقارن اینحال قراولان بسر مع علیه رسیدند و توقتمش خان با شاهزادگان و چوچی
نژاد و بهادران دشت قبچاق در عقب لشکر منصور می آیند حضرت صاحبقران العود احمد بزبان مبارک راند و میمنه و میسره و قلب سپاه را آراسته باز گشت و چون مشرف
میان هر دو گروه بسمت تقارب پذیرفت شاه لشکر خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جمله عزم و احتیاط قیام برای معسکر همایون خندقی کنند و بجوانمردی
آنرا استوار گردانیدند و بموجب فرموده عمل نموده باشارت علیه در بیرون خندق نخستین خندق دیگر فرو بردند و حکم شد که آنشب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز بر ندارد

با مجموع وظایف سقط مرعی داشته از آشیان بر صور باشند و در آن شب از ایشان اغلان از نژاد چوچی خان چهره عدد بناخن پوشانی خوشیده بگریخت روز دیگر سلطان بهادر اتاغ
از کمین گاه راقی بیرون آمده یکواره در میدان آسمان از عقب روشنان فلک تاخت و شمشیر کین از نیام انتقام بیرون آورده شب را از مرگ بهادران هر دو
لشکر فا مداران هر دو کشور چون امواج بحر اخضر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو ضمیر اخضر تاثیر بر تشیق و تنظیم لشکر ممالک ستان کشور گیر آمد خشت
هفت قبی مرتب از آهنین و قبل بزرگ را بغیر وجود همایون زاده محمد زنجیر بر آتش داده دیگر دان صرف سکش و دلاوران مردافکن آنرا استحکام داده و بنفس همایون با تمام
اهتمام قوتوش از آهنین چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید بتلافی در آرند اگر آن اشتغال نماید مخالفان نیز از برابر شمشیرهای آخته و علمهای
افراخته پدید آمد نمرد از خروش و نعره مبارزان سپاه افکن زهره شیر فلک آب شد و از گرد سم هزاران شمشیر زنان رخ مهر و ماه پر تاب گشت و در این اثنا از جانب
جوانغار شخصی آمده سمع همایون رسانید از دست بندگی توقتمش خان همچی از آن هزاران کان مثل کوکجه اغلان و سپاه بارق و دیگر تومان مثل اغلاد و داود و صوشو
و اندرکو در مقابل بیره اینجا بیت آمده بجنگ مشغول اند و حضرت صاحبقران با قوتوهای خاصه و ملازم رکاب ظفر انتساب بجهت روی ایشان نهاده حمله کردند مخالفان از
صولت سپاه منصور بشکست داده روی بگریز آوردند و از جمله بیست هفت قوتوش جمعی در پای کجکان رودان شده زود دشمنان تجلی خود رسیده باز گشتند و از آن جمع فوجی از
تاقب نموده بعضی برخی را کشته و بعضی را بحضرت صاحبقران رسانیدند و قوتوشات متفرق شده ایشان پناه بحاشی پیش آمده و آنحضرت حمله آورده در این اثنا از جوانب
الوس ایوقار رایت حقوق لوای و احسان حضرت صاحبقران بکی تستان کرده و از سر جان گذشته فرود آمدند و پنجاه نفر از این امرا با ایشان مخالفت نموده از قوم سپاه
دیده و در آن شب نزاع جای باز داشتند و هر از آن و برادرش علاشه و توقتمش و بارچی اهیک غرابه از غرابهای اهل خلاف و شقاق را گرفته پیش خسرو آفاق آوردند تا سر
بر هم گشته و الله داد با قوتوش وفادار بلاد رسیده از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده شبه اغاز کردند و حسین ملک قوچین با بغوالیان
و امیر زیرک جاکو با قوتوش خود رسیده فرود آمدند و قوتوش قتل با ایشان منتظم شد و استوی نیز با قوتوش خویش پیش آمده در خدمتکاری کمر بسته و بنوک سلاق
سندان کمر زر جان دشمنان خشند و هر چند بهادران دشت قبچاق فوج فوج متعاقب هم رسیده و حملهای متواتر کرده کوشش های مردانه نمودند سپاه ظفر پناه را فرو نتوانستند
بیزاران مشغول بودند از جا بر نداشته گرمیهای خون در معرکه از قضای ملک چون جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان مانند گوی غلطان شد و امیر زاده
محمد سلطان با قوتوشهای خاصه بدو رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران با تفاق متوجه بر اغار دشمن شدند و زخم سلاق آتش انگیز و شمشیر خونریز دست بدست مخالفان
شکستند و امیر حاجی سیف الدین با هر که از قبل بر اغار بود حاضر صعب دست داده چه دست چپ مخالفان و قبل ایشان خیشی و بخشی خواجه بودند بر وی حمله آوردند و ایشان آمده
خدمتش از میان گرفتند و او هم دست از جان شسته با تفاق خود از اسب پیاده گشت و دست جلادت گشاده تیر باندازی آغاز کردند و دشمنان هر چند در عقب یکدیگر بدو
رسیده پیشتر و بیزار سر ایشان را از تن مردان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم سیکان جگر دوز باز گردانیدند و در اثنای این حال امیر جهانشاه با فوجی از سپاه ظفر پناه
بمعاونت امیر حاجی سیف الدین از کوشش در آمد و با تفاق خود را بر قبل دست چپ توقتمش خان زدند و ایشان را چنان راندند در هیچ جا هوس باز آمدن نکردند و تمور خواجه
قبوق نیز در وظایف شجاعت مقدم رسیده مقابل خود را از جای برگرفت و امیر زاده رستم پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بجلادت آتش آهنگ خون ریزی مخالفان را سوخت و نام
پدر مرحوم خود را در صفحه سپهر بر تخته اقتدار آن روز ثبت داد و ایشان از جمله مقربان مخصوص توقتمش خان با بهادران و دلاوران خویش در آمده زبان طاقت و کف دست

و امیر عثمان عباس را بمبارزت پیش خود طلب داشت و عثمان بهادر بنیروی دولت روز افزون ایشان را سرنگون زبون گردانید و دیگر بهادران و سرداران پیش اقبال
صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک متعال امیر عمر و ان را در هم شکسته بیکبارگی متفرق و پریشان ساختند و تقمش خان چون بتعیین داشتن کار نوع دیگر
و کار فرمای عالمیان قضا و قدر بر مفارقت ملک و مال تالف و تحیر خورده با شهزادگان جوجی نژاد و بهادران و امرای دشت قبچاق از آنمعرکه پشت برگاشتند و لشکر بهرام انتقام
شیخ لیکن از بنیام برآورده بسیاری از ایشان را قتل رسانیدند فرزندان و بسیار و امرای رضیعقدار مراسم شاه پرستی آورده و نوازش یافتند صاحبقران
گردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون ولایت نصرت لایت از آنجا حرکت آمده کنار آب قندی معسکر همایون گشت آنحضرت ایلچی نوازان
را در بزید عنایت از میان ارکان دولت امتیاز داشت از آنجا در آنمعرکه نوای صلا رسانیده بجانب جنوب و جانه طلا دوز و دیگر مرصع باو بخشید و مبلغ صد هزار دینار کلکی
برسم اولجا کاعنایت فرمود و غنایم و اموال بی انصاف حاصل شده بجا اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را پیش از آنکه آب اشاقه بوجود پای مبارکش
گرمی یافته بضبط اغرق تعیین نمود و امیر باوکا برلاس و امیر حاجی سیف الدین را در ملازمت شهزاده باز داشت و بنفس همایون با لشکر شیر شکار در عقب تقمش خان
تا بغاردون شد و چون بکنار آب لاچین رسید عنایت پادشاه بازمانده حال و سرداران خان قزی خان اغلان در ملازم رکاب ملک ثواب بودند جمعی از
بهادران اردوی را که در سلک ملازمان عتبه علی انتظام داشتند همراه او ساخته بجانب ارزو و دیگر مرصع و اشرفی از کنار خزینه را سرافراز گردانید و از آب اتل بگذرانید
و تمام حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خانزاده در قبضه اقتدار او نهاد و شهزاده در آنطرف بضبط سپاه پایه پیشی مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و
تقمش خان عرصه ملک را مطلق برگذاشته چادر بست و از بیم جان ترک خان و مان کرده بگلستان نامعهودی در آمد و خلص و مقربان او بهر طرف متفرق
و پریشان گشتند و لشکر فیروزی اثر این نوبت نیز در دشت قبچاق قتل و غارت کرده تا نزدیک بطلیات رسیدند چنانچه در یورش اول قریب بالموضع رسیده
بودند و امیرزاده میرانشاه و بعضی امرا در اغرق مانده بودند اغرق تسخیر کرده در موضع بولکر ازدق با دهری اعلام پوشیدند و چون نان غنیمت حضرت صاحبقران استرداد یافت
و اکثر شهزادگان نامدار و توپچیان عالمقدر در ظفر کرد در راز ملازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضا کرده امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر
شیخ را با عباس و برخی امرا در اردو نگاه داشتند و بعضی این عزیمت حکم شد و شهزاده میرانشاه را با شش هزار سوار شیراز معاودت نمایند و غیاث ترخان و امیر شمس
الدین عباس با سه هزار کس بسمرقند روانه شدند و اینجماعت را حسب فرموده روانه شدند و مسافت قطع کرده چون باردوی پیش نزدیک رسیدند در قریه باغبه از ترکمه در حدود اردوی
و عزیمت جوی دار و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بعزم توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد و میرانشاه در دراندیار مانده معهود
لشکریان انحدلی را جمع آورده امرا و سلطانان امیرزاده پیر محمد و میرانشاه در دراندیار مانده بودند شب بزاده بودند و چون جمعیتی تمام دست داده امیرزاده پیر محمد با سلطانان
و امرا روی توجه بجانب قراتوبه آورده در جوی نزدیک فرود آمدند در قلاولان قلاتوبه در قراوره است شهزاده با تحاشی بر سر ایشان تاخت تا آنکه از بیم جان
گریخته بدربندهای پیش قراتوبه رفته و خرمنش را از خوف شمشیر بهادران نیز شکار فرار نموده و امیرزاده پیر محمد بلغار فرموده تا دربندهای رفته و لشکریان را از عقب قراتوبه
بیکی پیشی فرستاد و ایشان تا دربند رفته از دو اثر نیافتند و امیرزاده پیر محمد باز گشته بسمرقند آمد و خانزاده را آزاد کرده و خلعت پوشیده خرمنش را و امیرزاده را
ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران و شرح وقایعی که در مولغستان روی نمود تا زمان معاودت میرزا انهزام تقمش خان پادشاه و هلاک سلطان

استیصال اوزبک دست داشت جوجی خانزاده جنبت سخت رایت نصرت آیت برافراخت و بجانب آب ازدی روان شد امیر عثمان عباس را در مقدمه فرستاد و امیر
عثمان در موضع سنگرنس بمک یارق اغلان و طایفه از اوزبک رسیده آتش سبی و نهب در خان مال ایشان زدند و معدودی از آنجماعت بکناره جان بکنار کشیدند
بی شمار و اموال از اندازه لشکر منصور مخرب بی سر بداری و پیشه با هم عزوات داشتند توصل جستند و غارت قاتلان بافته قرار نموده کنار آب بودند
و حضرت صاحبقرانی از آب ازدی باز گشته آهنگ اوزبک کرد و لشکر ظفر قرین از کنار آب ش اگر و بمک یارق اغلان محیط شدند و حضرتش چون عاجز و بیچاره گشت
فرزندان و متعلقان خود را گرفته بیک پسر از میان بیرون رفت سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران پایمال آوردند و آنحضرت جهت ایشان چتر اخراجگاه تعیین
فرموده و اسباب و پیش آنجماعت داشته نقد و جنس و اموال و اثاث فرمود و شدند و متعلقان از عقب بمک یارق اغلان کرد و امیرزاده امیرانشاه با دیگر بسیار از آن بازگشته متوجه
بر اطراف اوزبک جوجی خان شدند و بمقصد رسیدند بقیه المردم را غارت و جمع اوزبک و اوزبک جوق را نیز تالان کردند و پسران خوب و دختران مرغوب اسیر گرفتند و بخدمت
فرازان گرفته آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع قوچی قراصی را تاراج کردند چند قبیله دیگر را از خوف شمشیر لشکر عالمگیر ستان در کوه و بیابان سرگردان کشیده
ایلغار بایشان ملحق گردانیدند و حضرت صاحبقران گردون اقتدار چون شهر سمرقند که از مهمات بلاد ترکستان است رسید لشکریان مجموع الولایت را بیاد غارت
تاراج دادند و آنحضرت چون بعد از قطع منازل جهان را از اقاق نزول فرمود امیرزاده امیرانشاه و بلوک بلوین سوت و در آنجا حکم جهت انقطاع نفایس اموال و اهل مدت از ارباب
کفر و بدعت جهت اسیر کردند و فرقه ضاله را بجهنم دبس الحاد فرستادند و بنیاد اقاق و ارزاق بهضت نموده بر سمت قلان روان شدند بنا بر آنکه مرکز ش علف از برای دلاق
و حشم بودند در آن راه چهارپای سپاه را پای در آمده از دست رفت و اردوی همایون از آب دلای قراولان گرفته موضع فرمان محل اقامت سپاه ظفر شد
و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده امیرانشاه و جهانشاه با طایفه از بهادران بتاخت اطراف و جوانب مملکت مرکس شتافته هر کرا یافته کشتند و هر چیز را دیدند گرفتند و باز
گشتند و بلوک اطراف را پیشه و مغارات زمین بوس حاصل کردند و چون خاطر خطیر آفتاب اشراق و فرمان ده آفاق از مهمات اوزبک و مرکس فارغ گشت عنان عزیمت بجانب
البرز کوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس بواسطه تعلق عراق بحرکت آمد لامرد لنقشه دلا معتقب ملکه و حضرت صاحبقران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین
را در عراق گذاشته به قلعه عراب البرز کوه بالارفت و سپاری از پایه دیوان را که در قلعه و دیار و ها حکم تحصن نموده بودند بعد از محاصره بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور باغ نیلوفر
با عراق معاودت فرمود و امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی پادشاهانه داد و هفت شبانه روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند گاه دیگر توقف فرمود و شاه چهارپایان
بحال خود باز آمده لشکریان نوازش شدند و حضرت صاحبقران کامکار باز از اعراق جدا شده و بیغاء کرده بجانب قلعه کوه لاطاس توجه نمود و ایشان از سر دراز عظیم
ایشان و فتحکان البرز کوه بعد از سکان امواضع قلاع حصین و حصارهای زمین دیار بالای دکوه آتش حرب داشتند و وقت دراهم بای راه نمی برد و نوبا صرار از کمر آن ملکه نشست
و قلعه لاطاس قلعه بود بر کمر همین کوه واقع بیت رفیع منیع چنانچه طیر اندیشه هر چند پر و بال تیز و شهپر فات آن بر نرسید بلکه شبها از بلند پروازی فکر را در هوای تسخیر آن کمال
میمود حضرت صاحبقران نصرت قرین جمعی از قبیله کرتیت را که در سر کوه و کمر قدم بجا می نهادند طلب داشت و به تفحص و تفتیش طریق القلعه امر فرمود و چند نردبان بلند ترتیب
دادند و بر یکدیگر پیوند کرده بر کمر او همین نهادند و طایفه از پردلان بیاد بر آمدند و نردبانها را برکشیدند و بر کمر و بهمین نصب کردند و باز بمعاج بهادری مرتقی شدند نردبانها بالا کشیده
بر کمر همین نهادند و قلعه در آنجا بود دست از جان شیرین شسته از عقب نردبان بر آمدند و طایفه دیگر از دلیران همچنان کوه را از هم شمشیر ایشان بجان زنیها رخواستند می

بر قلعه جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته سر بر کوه محکم کرده دامنهای کشیده در برابر کوه فرود آمدند و هر گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه بر پس تیر و تفنگ
می‌انداختند کالبد غازیان از مرغ روح خالی میشد و دیگر بهادران دین دار متوجه انکار میشدند الی قلعه حدوث ارضی و سماوی بر حوض محیط دین و سایه و مخیر و بهوت گشته
دست ایشان از کار و کار ایشان از حد رفت و سلطان پادشاه هفت کشور برین نهج قلعه اشتهر حقه کولاد طاووس را مسخر کرده و از موقف جلال حکم نفیق اندوه گشته
نکوهیده خصال صادر گشت و هر دو از پای در آوردند و چون سمع همایون رسید هر دو ترکو پناه بقلعه کولاد برده است تا از چنگال شیران بیشه هیجا لان باید دست شیر آسا
در حرکت آمد و ترکو یکی از عظمای امرای توقتمش خان بود و بمزید جاه و اهبت و حشمت از امثال و اقران امتیاز داشت تا آنکه حضرت صاحبقران پیش از وصول بقلعه کس فرستاده
و ترکو را که بخیه پیش تو آمده است باید و او را عنقریب بر درگاه عالم پناه فرستی و الا هر چه بینی از خونریزی و لا و جدب و دفع ممنوع و دم شمشیر بر دل جنگی و از خبر و بسیار
و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکار اند تا جان در بدن باقیست قال میشاید و زنهاری را بسپارم از این سخن نابره غضب صاحبقرانی اشتعال یافته فرمان داد و لشکریان راه
قلعه او را که جنگلی پر درخت و سنگی سخت بود بدست یاری بر دارند مانند کف دست هموار ساختند و سپاه ظفر پناه سر فرسنگی درخت بریده راه خشید و سلطان خورشید
همایون در راه بموضعی رسیدند چندان حشمت و هر چند خواستند و آنچه در کار بند آشتند بکند آشتند و چون بحوالی قلعه در آمده هولناک بعد رسیدند اهالی حصار غدار
در پیش آمده جنگ آغاز کردند و بعد از ستیز و آویز بسیار مقاومت از پیش آخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و قتل و غارت کرده از
غارت تاریخ آشتند و ترکو که بخیه بجانب دریای البرز کوه شتافت و از برنجها راهبر زاده میرانشاه خبر دستیار کرد و ترکو را بکمینی کرده ایلم داد و سپاه ایشان از پیش
البرز بموضع لاسه آمده است صاحبقران گردون رفعت از مدرسه متوجه آنصوب گشت و چون بموضع لاسه مضرب خیام سرادق جلال گشت ترکو را در آنموضع دست و گردن
بسته بر درگاه یکیان آشتباه رسانیدند و از موقف سیاست فرمان نفاذ یافت هر یک را بکعب دو بزرگان رسانیدند و بعد از آن فرمود تا جمعی را در آنموضع حصین متحصن شده بعقوبت
غارت تاریخ و اسیر گشته گردن بحکم نفاذ رسانیدند و حضرت صاحبقران محفوف بتاییدات یزدانی معاودت نموده در اردوی همایون فرود و چند روز در پیش طاق و نواحی آن
بود و محمد اغلان پسر عمور خان و لدر تخانزاده در آن اوان بکوبک ایل پیوسته بعضی مخرجی سرحد متوجه قلعه سمسم شد و جمعی را که بخیه پناه بقلاع و مواضع وسیع سمسم راه بودند
از جبال خشید و یکدیگر از آتش غضب حضرت صاحبقرانی چنان برافروخت و تر و خشک اندیشه را پاک در هم سوخت **عربیه** وجب لمرضات الله تعالی جمع کلیسیاها
معابد صنم را خراب و ویران ساخت و مستحق ملک و دیان مخلصه را بکلی برانداخت و از آنجا باز گشته رایت سیاست برافراخت و بدان کوه آمد و رسید این دو اوس انفر مورد
تاخت و از آنموضع در رضوان سعادت و اقبال معاودت نموده متوجه پیش دهکده شد و در عایای آذربایجان پیش از این تقدیم رحمت و الفت پیش آمده بعضی از خوف و هراس
ایمن شد و این نوبت بعنایت پادشاهانه و سیورغال اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته بهلوان بیزد و اشتر اخت نهادند و در ولایت پیکر شهریار آفاق از آنجا
نهضت نموده لشکریان این حوالی فراقرا استاصل ساختند و حضرت فرمان فرمای باستحقاق چون بموضع بوراقم رسید در آنجا تشلاق فرمود و در آن یورت طایفه از مردم
مغل و جاین متقور قاری فرموق بر درگاه جهانپناه مشتافته و بعد از خدمت سرافراز گشته و در آن زمستان جمعی کثیر از ایشان را بالی چنان مسکن شد یعنی ماهی گیران بحر ارزنه
بعضی از آنها بر جا نیز آشتند و در توجه بر درگاه فلک اشتباه بتقصیر و تهاون ورزیده چون رای عالم آرای برین قضیه مطلع گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان نامزد فرمود
و آنجماعت را از رهای عظیم و تختهای قوی بسته بعضی کشتند مجموع جزایر را تاخت و غنیمت و خرسته بسیار باز گشته بمعسکر همایون ملحق شدند و در این اثنا فرستاده عزیزان

و بر حسب فرمان جهانمطاع بضبط و نسق چاچی ترخان اشتغال می‌نمود بادوی هایون آمده عرضه داشتی از دیباچه بر اعلام سیر مضمون آنکه محمد خلیفه شیر و اتحاق الغ در دار الکرامه هم اوزبکیه
کار کشتی شو حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و طایفه از امرای عظام را در اغرق گرفته بود جهت شدت سرما و گرفت برف ایلغار فرموده بعد از
قطع مسالک چون بچاچی ترخان نزدیک رسید محمدی طوعا و کرها باستقبال بیرون آمد و آنحضرت او را در عاطفت امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بحرف سرای فرستاد
و بنفس همایون در شهر نزول فرموده بعد از تحصیل مال تمامت ناطق و صامت آنعرصه را در عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیر محمد و امرا لشکر را از آب دنبه بر ادوی سخ گذشته محمدی را
رخ دستار زنان همان محظوظ گشتند و چون شاهزاده میرانشاه با سپاه بسیار رسید بملحقات آنکه لشکر تو قتمش خان در آن زمان در حضرت صاحبقران تسخیر عراق و فارس
اشتغال داشت بلوای آمد آتش در سرای قزان سلطان چرز بحر سرای اشتهار داده زده بعوند ایشان نیز مقبله سیاست دفع سرایر ایشان خصم و صحرا نشینان اولوس آن
بنوعی زیر و زبر شد و دیگر از این فراخت خبر یافته محمودسلطان چاچی ترخان را کوچانیده در آنشهر آتش زدند و خسرو آق باشکرا بهورت قشلاق معاودت فرمود در آن شهر
بنا بر ورشت ماجرا در آن مقدمه ممالک محروسه مثیر چاپایان شد و حضرت در میان لشکر بمرتبه رسید که کوچنده بدولت و پناه دیدار کیکا و یکی از آن بهادر چند
و کلمه کاو و بصد دینار کیکا بافت نمیشد و حاصل پادشاه بازش حال ملتمس شد حکم واجب الاطاعه نفاذ یافت و اتوجیان مجموع غنایم را در دوران یورش بهت آورده بر ایشان
قسمت کردند و سپاهیان از تنگی و قطی خلاص شد بعضی پیاده گان نوازش گشتند **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از احوالات**
ممالک چون تمامت ممالک دشت قبچاق و سیر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان حضرت صاحبقران سهمال آمد و دشمنان را کشته و آواره ساخته در آن ولایات اثر
نگذاشتند و آنحضرت در اواخر سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از توقتامش براه دربند رایت معاودت بر افراخت و چون از آب رکی گذشته موضع برتاس معسکر گشت شهریار
معاودت بار اغرق پیش گرفته با سپاه آراسته بیت عزاوی با کشور جهاد و بعد از دو صحبت بمقصد لشکر ستاره عرو الخصار را مرکز دور میان گرفتند و در این اثنا تومان
از غاری قوتوق با سه هزار کس معکس بلاد اهل شهر کشور رو آن شد تا آنکه ایشان پیش از این تاریخ اگر زادات بغرو جهاد کفار آن مواضع اشتغال مینمودند آنجرسیع اشرف عالیه رسید
آنحضرت با پانصد هزار مرد معکس نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده در سیاز العلیف رها کرده بعزم حضرت شهاب بالای پشته برآمده
بهمراه بنظر احتیاط در آورد و ذاکل خان چند پیاده سلمان را فرمود تا رکاب کران گرفته تا خنده و کار ایشان را بر تیغ خون ریز و پیکان دلاویز آخر حضرت
دو تومان از بیم جان پیاده بکوهی برآمده و بیشتر از عقب ادوقت بیکو به تیر او را از آن بالا بغلطانیده در سرش از زیر خبر کرده پیش حضرت صاحبقران ارسال نمود و جمعی را زنده بدرگاه عالم
پناه آوردند و آنحضرت از آنجا نهضت پسندیده و چون پیش از این بر بیت احداث مشتبات اخروی با کفار جهاد مینمودند اکنون بخلاف سابق چرا بلد ایشان آمده در مقام جدال شد پیش
آنکه بسهو و خطای خویش اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از سر جریمه ایشان گذشته همه را از حلق داد و فرمود بروید با عظمه در روی خود بگوئید و بدرگاه شتابید
از مانده احسان و خان انعام ما بهره تمام یابند و القوم دست دعا و ثنا گشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین اشکوجه را اقتدا سر حشر مجموع
آن بلاد دینان را بیم جهاد از هم گذرانید همه ایشان را متصرف شد و عدلی و نواحی از ناحیه و سپاه اهل کفر و عناد را بر انداخته شخصیت فلان کرفته و بمقارن اینجال امرای
قادی قومس و ادهم با علی و فضلا و حضاة بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان عجز و استغفار گشاده و طایف ضرعت بجای آوردند پادشاه دریا نوال نقوش زلات ایشان را
بزلال عفو و اغماض شسته همه را بجمع کرامت و مکرمت تشریف داده بسیار تازی خوشدل گردانید و بر عزاد جهاد تحریض نموده ولایات را داشته بر ایشان مقرر گردانید و این باب بر انجام داده

همراه حضرت انصراف ارزانی داشت و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شده و قطع مسافت کرده ظاهر قلعه ترکس را مرکز اعلام ظفر انجام ساخت و لشکر بجنگ قلعه ترکس
گرفتند گذر داشتند از آن موضع را بهمدار فرستادند کردی انبوه از مخالفان دین پناه بلوا و ضع حصین برده بودند و در شکافها و سوراخها در میان کوههای بلند و صعب
خزیده و آنحضرت همت بر استیصال همه ایشان معطوف ساخت و جمعی از بهادران صلابت شعار در صدد و قها نشسته و ایشان را از قلل جبال تا زیر کمر با دشکافها و رخنه
صفایه در آنجا منحصر شده فرو گرفتند مجموع آن گمراهان را زخم تیر و نیزه بسوراخ عدم فرستادند و اموال و اطفال ایشان را بگرفتند و لشکر فیروزی اثر در آن راه چند قلعه دیگر گرفتند
و تخصیص آن نظر بیش مشهود چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از لوث وجود مخالفان مرتد مصفا گشت ولایت نصرت انتما از آنجا بدرج سلسله کشیده در حرکت آمد و لشکر ظفر شعار
اهدال بسیار و دختران سر و قد لاله عذار برسم آورده مجموعان ماه رخ رو در اغرابهای شتر در غایت نشاط و خرمی منازل می پیمودند و چون موکب همایون عزیمت بولایت
لاکران رسید اهالی آنجا بقدوم اقبال پیش آمده روزه و جوشن پا افراز ده برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عواطف و عواطف خسروانه گشتند و اهل قلاع نیز لاکران حسب منهاج پادشاهانه
اختصاص یافتند و چون اردوی همایون بوی از در بند مکرر شد سلسله عمر کشی بعبارت و استحکام قلعه آنجا فرمان داد و استادان چابک دست بتعمیر حصار مکرر اجتهاد بسیار
بجا آوردند و حاکم شروان و شاهی شیخ ابراهیم در آن نوبت شرف کورنش دریافت ملازم رکاب همایون بعد بیشتر از این رخصت طلبیده بایران آمده بعد از تربیت اسب و خلعت
و سواری اشتغال نموده در ولایات ظفر نشان بجا رسید صفات لایق بجای آورده لوازم صورت نگاری بتقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل بر آب کر محل نزول سپاه
پادشاه دریا نوال گشت امیر شیخ ابراهیم حوی عظیم مرتب داشته پیشکشهای پادشاهانه کشیده عواطف شهریاری او را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده خواص
و مقربان او را بخلع گرانمایه سرافراز و بلند پایه گردانید و ممالک شیروان با تعلق و لواحق بامور آن بر امیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه در بند محافظت نموده
از سر حد ها بیگانه با خبر باشد و چند روز در آن دیار بعیش و کامرانی گذرانید بعد از آن در جنبش آمده از آب کر گذشته موضع اقامت مضرب خیام لشکر پادشاه جهان ساخت
گشت و در این ولا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط مملکتی که بسطام بتفویض شد بعزم قیام مراجعت نماید و از آنجا بعد از بغداد و از بغداد بآستانه صدر روم و فرمان
قضا جریان نفاذ یافته و چون از ضبط دشت المملکت بپرداخت بمحاصره قلعه الجق مشغول شد و شاهزاده میرانشاه را بسبب ترجیح فرمان عزیمت قلعه مفتوح و حضرت صاحبقران او را
در آغوش گرفته او را وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه را با پادشاه همراه او گردانید و وصیت کرد در محاصره قلعه اهالی نورزند و امیرزاده میرانشاه با دیگر بجانب شاهرخ
کوچ امرا و لشکریانش در اطراف آن نواحی داشتند بطلب ایشان رسول فرستاده بعد رسیدند بر اغراسیاب شاهزاده قلعه باغ و نخجوان را با دو پسر او بورت مرخص شد و خواص
لشکرش بوی بلدی و دیگر بای برای نواحی گرفتند و شاهزاده جوان بخت اهتمام احوال محاصره قلعه الجق مشغول شد **ذکر توجه عرب و عجم به سراح**

کیان در سلطان محمد میرزا بوسعید طهمسی در مدت عمر پیشه ظفر پناه خیال فاسد بدماغ راه داده بعضی خواجه تاشان خویش از خراسان در سابق و از زمره ملازمان
آن مظفر اعظم داشته و در آن ولا در بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و کلانتر ملوک را بقتل آورده از اکابر یزد نیز خلقی را از میان برداشتند و مال و اسلحه ولایت را در خانه
قابض اموال مضبوط بود و چند خروار رخت و اجناس را ملک خانم خزیده بعد از شهر بیرون برده تصرف نمودند و جامه سپاه و حشم بتر مردمان ایشان بهمدان استان
موضع دادند و جمعی کثیر از اراذل و اوباش در آن موضع مجتمع گشتند و امیرزاده میرزا محمد عمر شیخ در شیراز از این قضیه آگاه گشته تهیه لوازم و تربیت اسباب محاصره
یزد مشغول گشت شاهزاده میرانشاه از روی عنان اصفهان و دهستان خراسان و جرگ آن موضع متصرف دفع این فتنه شد و در ظاهر یزد جمعی عظیم دست داده سپاه اطراف

بجانب وی صرف اشتغال نمودند و چون پرتو انجم بر پیشگاه صغیر انور حضرت صاحبقران تابش فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با جهیز خواجه اقبوقا و دیگر
سرداران و بهادران بر اصوب شتابند و چون در حوالی یزد عنفوانی بوقت جهانبانی صاحبی شجیع حکم شد که سرداران اسپان خود را در میقات کوشت زد و خواص
اصفهان گرد آمده پیاده بانجا رفتند و بجا صرف اشتغال کردند هشت هزار امرای لشکریان بر حسب فرمان عظیم نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره نموده حسب الامر آغاز کردند هزار
امرای لشکریان هر روز نوبت بآن امر خطیر عظیم میفرمودند یکی از حوادث زمان چنین حضرت صاحبقران آن بود که امیر مرید برلاس که در روی تکیه بیرت پاکیزه سیرت بود بر حسب فرمان
آنحضرت بضبط بهادرند اشتغال مینمود و نوکری داشت بهلی نام مغولی که هر روز شیطان از وی تعلیم گرفتی و بعد از آن با خود اندیشه کرده این بهلی محمد امیر مرید را
بیست و چهار ملک سخته بر نهاد و مستولی گشت و اسباب مدافعه و مقاتله چهار سخته بتمویه نصب و ترتیب داده غرور بخود راه داده از خوف چون حضرت صاحبقران بعد از فتح
منازل بسطام نیز رسید سلطان علی دالی ماردین را از بند بیرون آورده بر تخت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مقرر و مسلم داشته او را بدان طرف گسیل کرد و در بسیط دامغان
نقاره زد که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرای لشکریان متعصب نهاد و شوند و بغزای بهلی ملک حرام زاد کمر کشش نهند و ایشان بر حسب فرمان با نصرت بسیط دامغان
در حرکت آمدند و در ولایت خرقان از سلطانیه بجانب همدان نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ را با امرا چون نهاوند رسیدند حصار را مرکز دار و میان کرده حرب پیوستند و بعد از
سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساختند و ارباب قلعه و دار و شیخ خوزستان را زیر و زبر کردند و بهلی کافر نعمت را گرفته با آتش سوختند و چون آنچه فتح نامه در اسبع شهریار کامکار رسید فرمان
عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه جلادت شعار بر تشتیه توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق را پاک نموده بجای دیگر توجه نمایند و کنار حصار قشیق مجموع بجوار
تا قضای سر مزار درگذشت تصرف آورند و ایشان بامتثال این امر مبادرت نموده رایات توجه برافراختند و چون بهمدان مرکز رایات نصرت نشان گشت ماه مبارک رمضان شرف
فرمود و روزانه داشت حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بصلوة و صیام و تلاوت قرآن مشغول شد و چون هلال شوال جلال نمود حضرت صاحبقران با اهل و اولاد صلوة و دعا بصحرا
صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان سلاجقه بجانب شیراز روان گشت و فرمان داد که امیر جلال جلید و امیر شاه ملک و امیر اغرلق و در کاب شاهزاده در مرز بروند و دست
بلاد و بلاد صدود که میراث اشقی که دانیه امیرزاده محمد سلطان و امرا بر حسب فرمان روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع جلال پیوست کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان
محاصره امتداد یافت مردم با وجود آنکه کشت بسیار و کرایه میخواهند از حصن شهر قریب سی هزار نفر از کرسنگی مردند و پسر ابو سعید طیبی و اتباع او را نیز قوتی نماند و آن محنت زدگان از زیر
خندق یزد بقصد گذشت و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصور را خبر نشد که بجماعت را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکرداران را بهلاکت آورده از پای درآوردند پسر
ابو سعید طیبی که رأس ایشان بود و امیر بیرو جنگ کشته گشت و چون بر ضمیر منیر پرتو افکند مغنی نبود و فقرا و رعایای یزد در آن حادثه آسیبی ندارند از کمال مرحمت
حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آن بلد را هیچ گونه از غارت و طلب مال تعرض نرسانند و بر حسب فرمان نوکر که در دار و غرنجا بود بعد از تسخیر با نوکران بشهر درآمد و چون لشکر یاغی
نکنند آشفته که قدم در یزد نهادند و یزدی اندیشه از روی بحر ایا نهاده بود بلاکان همه شد و بعد از استیصال مخالفان فرمانداد و حسب الامر خان مغلی قشلاق شاهزاده کمال مرحمت نموده
لشکریان را رخصت شهر و باوطان خود دادند امیرزاده پیر محمد جهانگیر از راه عراق متعصب شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با دوی اغلان و دیگران روی بخانه خود آوردند
و در بعضی از تواریخ مذکور است که امیرزاده پیر محمد ولد امیرزاده عمر شیخ بعد از فتح یزد بجانب شیراز توجه نموده چون بمقصد رسید امیر بوجک که ملازم او بود و از امرای شاهزاده بخشی عهد بود
بیاد پیر را اعلی فرستاده تصرف اقلیم و شرف اسب فارس نمود و حیدر اسب لهای دراز حضرت شاهزاده کرده بعد از آن بمحبت بوجک بقتل رسید و کل دو امیر را که از امرای شاهزاده

عمر شیخ بهوند بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیر محمد داشته بصحبت شیخ الاسلام جهنید که از دنیا مایل شده در سلک مریدان آنجناب انتظام یافته و درخواست خواجه و نیابت شاهزاده میکردند
با وجود اتفاق نموده رای عقل آرای حضرت صاحبقران در این حالت وقوف یافت حکم فرمود که امیرزاده سلطان محمد بضبط و نسق ولایت فارس و شیراز اهتمام نماید و
امیرزاده پیر محمد را بکمک و اتفاق خواجه بازوی همایون آینده و اشیان نیز همراه حضرت صاحبقران بزبان عتاب و خطاب با شاهزاده فرموده چند روز نظر التفات از وی باز گرفته
دیگر بار عنایت آمد و شاهزاده را رهاکرد و سر بجک را که کار ضبط حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بقمع بلاد و قلاع اندیار اشتغال نماید و خواجه سلا
قوش و معنی بریده امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاهزاده او را با خود باندکان برد و بالجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان حکومت
خوزستان را بطرف بموز رفتن شهر با امرا و عقربان مشورت فرموده و اجهاتقسیم فرموده بنفس نفیس از طریق دارابجرد در حرکت آمده امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی در دست داشت در آن
باغرق بازایستاد و امیر جانشاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت اشتیاب روان شدند و امیرزاده رستم امیرزاده عمر شیخ و برلاس بعد باتفاق امیر شاه ملک راه کاوزان
و قال جهنم کرده خوشحال و فارغ البال متوجه شدند امیر جلال جمیه دار غوش و چیتاچی دیوان تیمور و بیکلک راه جرم و دار غربت دیار باز نموده دادند که در برلاس از کرمان بجوی
رایت شوکت برافراشته ولایت کیج و دکران را غارت کرده و شاهزاده و امرا متوقف بطرف مختلف روی توجه بمقصد نهادند و در آن راهها از دولت و حکم و حشمت بر کرم
بقدم دلی در طاعت پیش آمد بسورنش اختصاص یافت دیگر از نیاز گذاری و فرمان برداری سپر چه پایمال حادث گشته مال و در عرصه تلف آمد و چون بحدود هرموز رخنه رسیدند
و در آن نواحی هفت قلعه با متن سنگ زندان و کوشک و شمیس و قلعه سینا و تورک و سوهان و جایان کرشه غارت و تاراج کرده از عداوت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت
مهمانان دریای دغا در جریده جران خزینه آب عنابی خوش حشت در رسیت آن لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی باد نهاده بعد از اخذ اجزای بی شمار و بی
تکلف و بلا بحری فرستاده در آن مقام مال چهار ساله هزار بار و هزار هزار دینار و دویست هزار دینار رشیده و بردی باقی بعد آمد و بر حسب مقدار و میسور خود نقد و جنس از منع
مذکور تسلیم نمود و همه را مغتنم شمرده سر انجام نموده در عقب بفرستاد و امیرزاده محمد سلطان مقصی المرام از آنجا باز گشته بجانب بادراعا النهر تاخت و کیفیت ملاقات او حضرت
صاحبقران در آن دیار بسمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی **در رجعت حضرت صاحبقران مستقر شرف و عز جلال خویش** حضرت صاحبقران
مالک استان دنیا از دهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند گردانید و در هر منزلی خوش و موضعی دلکش نزول
فرموده ایلچی فرستاد تا امیرزاده جانشاه نام محاصره قلعه الجق را در کف تسخیر امیر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد
و در همان روز صاحبقران کاملا رسیدن لشکر را مقرر فرمود و فرمان داد تا هر که اند خشد روز دیگر بر هم رسیده صید فراوان افکنند و بعد از فراغ از آن کار عبد الملک قراقاز که از الجق آمده بود
باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عبد الملک بر حسب فرمان تعجیل آمده در سلطانیه بامیرزاده رستم دچار خورده و در رکاب شاهزاده باز گشت و حضرت صاحبقران
لشکر بار الضراف داده از عراق جدا شده و چون عرصه دراین از سم سمندیان بوی غیرت فرای خلد برین گشت امیرزاده رستم بشرف پابوس استعلا یافت شاهزاده
علیه متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد و خبر اتفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی پیش امیرزاده شیخ روان کرده بود و امیرزاده لاجکر بلارستم
حلاوی برلاس و برلاس حاجی شاه مسوری با پنجهزار سوار بازوی همایون فرستاده و در آن حین از صرم سپاه احتشام بسطام رسیدند امیرزاده لاجکر بازوی اعلی قوی شد
شرف دیوس حاصل کرده حضرت صاحبقران صد هزار دینار لکی بشاهزاده بخشید و بیک حدیث که پیشگاه دماوند با سرعت سپهر بند جمع داشت بازوی دولت نشان را

بصفوف

بصنیف مواریش خوشدل ساخته امیرزاده هشت را پیش پدرش امیرزاده میرزا شاه بر تبریز فرستاده و خوشدل سبک رکاب کران گردانیده بشتاب هرچه تمام تر
رانده بود و با او میرسید در انجا سوری و همکشش آورده چنین عبوریست از زمین مسکن می نهادند و بهر ولایت و آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل داد و عنان انجا تفتیش عقوبت داد و
مظلوم از ظالم می ستانند و بعضی از انجمله را تنبیه می رسانیده و بعضی بعضی فرمان میداد و چون بخطه خراسان در آمد امیر اغبوغا برجنح استقبال باستقبال شتافته خدمتگزاری
و پیشکشهای سزاوار بعرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار پیشکش را بنظر کرده بکشتی از آب اموبه گذشت و ولایت خراسان بخیم سپاه نصرت شعار گشت و در آنجا حضرت
عصمت سرات سمران ملک خانم سلطان بخت بیگم و توان آغا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال آمده شرف دستبوس صاحبقران دریافتند
و اظهار رجعت داشت و مانند فرموده مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار از خراسان بخطه نیکش نهضت فرموده در آق سرای طاق کشیده بعزیمت عالی
نهضت بجانب چنانچه است رتا بدان مرغزار نزول فرمود و بعمارات مرغزار اندیا و پدر بزرگوار و فرزندان نامدار خویش و امیرزاده جهانگیر رفت و صلات و صدقات بارباب
فقرا و احتیاج رسانید و اعیان و اشراف اطراف و مملکت ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه آورده بوسیله امرا و مقربان بپایه سریر اعلی حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت
با رکان دولت و اعیان حضرت در اقتراب طاق نظر کشوده چند روزی بخرمی و انبساط گذرانیدند و رایت ظفر پیکر از انجا در حرکت آمده دار السلطنه سمرقند را محل نزول همایون ساختند
اکابر و اعیان و اصاغر الوسایت با نعامات وافره و تشریفات سمرقند شهریاری خوشدل و آسوده گشته و ملازمان رکاب سعادت شب بفرمان صاحبقران کامکار
طوبهای بزرگ مرتب کرده و نیز چون خاطر اورنش از عیش و عشرت باز پرداخت بر توالی مهمات بر انتظام امور مملکت انداخت و بتفتیش احوال زیردستان فرمود و مستحقین
ظالمان را کوشالهای بسزا داد و زیردستان و مظلومان را بنوازش و خراج رساله رعایا بخشیده همه را خوشنود ساخت چون اثنا بر تعالی امیرزاده محمد سلطان را بسری کسرت
فرموده بجهانگیر مرحوم گشت و چنانکه معهود و متعارف است ملازم جشن و طوی اشتغال نمودند و چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد صاحبقران سعادتمند در شال سمرقند اقامت
بالی فرموده و بباغ شال اشتهار یافته سرادق عظمت و جلال برافراخت و بعمارت قصری رفیع و دلکش داد و استادان ماهر و معماران صادق هر از خراسان و عراق
و از بلاد بعداد و سایر امصار و بلاد و از شهر شهر جمع آورده بطرح اورده بطرح و ممالک بصارت بر لوح مهارت کشیدند و چون بمقتضی خاطر خورشید سیر آمد و اتفاق دقایق
فی نجوم سعد و زمانه محمود حاصل شد رکوه بتاریخ جمادی الاخر سنه تسع و سبعین و سبعمایه بامیان چابک دست بنیاد آن نهادند و چهار رکن قصر ثابت ارکان را برافراشتند
حضرت صاحبقران سعادتمند اهتمام و فراغت بنفس همایون متوقف بآن میشد تا در مدت چهل و پنج روز با تمام رسید طاق ایوانش از ذروه کیوان و تغیر و اساس جدرانش
از اسس سکندر معتبرتر آمد ذکر آمدن میرزا شاهرخ بدار الحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران بمالک استان بشهر سبز در اثنای تغیر قصر
باغ شال حضرت صاحبقران مستوره خصال حکومت خراسان و سیستان فرزندان تا حدود ری بدار الملک سلطنت و دری برج خلافت معین الدین و الدین شاهرخ بهادر
ارزانی داشت و از امرا امیر سلیمان شاه و امیر مضراب و امیر جاکو و سید خواجه بهادر و شیخ علی بهادر و عبد الصمد پسر امیر حاجی سیف الدین و ملک جهانملک پسرش و امیر محمد خواجه
اولاد و غیاث الدین ترخان و از قوچیان نویان و کیکی توقتمش و قطغای مرک و غیرهم و از بهترین قوچی را بملازمت او تعیین فرمود و حکم کرد مجموع آنطبقه از امرای صاحب اقتدار
با خرسند و شاکر و بشکر کرده وجود بیرند شاهزاده با سپاه سرداران اکلیل و اورنگ بجوانبین وقت و اسعد سعادات آورد و در شبان سنه تسع و سبعین و سبعمایه از آب کرکنت و نهر
و مراحل قطع کرده از راه اندخود بحلول رسید و در انجا امیر خسرو قاعیان و اشراف عبد هرات بدرک زمین بوس مستعد گشته شرایط نیاز و پیشکش بجای آوردند و از انجا روان

شده و در روزی در هرغزار کهدستان در یک فرسنگی هرات نزول فرموده ماه مبارک رمضان سال در سنه ۱۰۰۰ از عاطفت و احسان او بر آنجا و اطراف خراسان
تا قندوز و در آن و حکام ولایت بدخشان آمده مشمول عنایت و احسان شده باز گشتند و شهزاده شیخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف برد از فر
قدوم او آن سرزمین پای افتخار بر تارک مقیم آسمان نهاد و بعضی گویند در جناب پادشاهزاده علی الاطلاق از آن مکان در ماه نوروز قشلاق فرموده در سنه بیست و یکم و ذکر
سال مذکور فرمانده ولایت دکن شهزاده جوانبخت را بطرح جوان پیری شکسته تاج و تخت کامت فرموده چون این شربت بسیج برگزیده الذی حکم دیا مراسید بیاسنقر
موسوم گشت حضرت صاحبقران خرم المثال از باغ نذل لوا شده رایت عزیمت بجانب شهر بلخ برافراخت و چند روز در چکار و دلکش بنشاط و طرب گذرانیده و از آنجا کوچ
کرده بشهر در آمد و در آن سرا نزول فرمود ماه مبارک رمضان را در آن بقعه بطاعت و عبادت قیام و صیام بسر برد و از آن محل رخصت فرموده بیلاق سلطان اویس رفته آمده در آن محل
امیرزاده محمد سلطان از یورش دانس و هرمز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جاهای زر دوز و اسبان تازی با زینهای زر مجلس عرض آئینه و مجموع شهزادگان را
حلقهای طلا زردوزی پوشانیده و حضرت صاحبقرانی بواسطه آنکه نفس نفیس شهزاده محمد سلطان را عنایت زیاد از خطر عظیم نگاه داشته بعد عاقبت سلگر بجای آورده از
باب استحقاق دود معضل این مجلس آنکه جلال الدین زردکوهی بزعم بعضی از اجداد امیر شیخی شاعر است در حین مراجعت امیرزاده شاه امیرزاده روزی بر سم خرمسکاری
پیاده در رکاب او میرفت تا بیک اجل در رسیده آن خون گرفته باعث شده و غیر کاردی بشهزاده زد چنانکه از زخم جراحتی بر اندام مبارکش پدید آمد و خود از پیچان
بطرف کوه دویده و بدره افتاده حیات طبیعی را وداع کرد بعضی از ملازمان شهزاده از عقب او شتافته او را در آن دره مرده یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و آورده
بر رسم سمند جهان نورد آن جناب انداختند **ذکر خواستاری دختر خواجه اغلان جهة ازدواج امیرزاده الغ بیگ** حضرت صاحبقرانی
شمع جهانبانی بر خواجه خضر اغلان بلوهات و عطایای بیکران اختصاص داده فرموده تا پیش پدر رود و جهة آنحضرت خواهر خود را خواستاری نماید و از برای اهتمام این مهم
و غیاث الدین ترخان با نفایس اسفه و ظرایف اقمشه با شمع جهان مراقبت نماید ایشان هر دو بحسب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار بازل در ظاهر شهر
هرغزار کاملکی و بهای عطر آگین طرب افزای جان و دل بعیش منزل گزیده و در این اثنا عرم محترم شهزاده عالیان شیخ بهادر بملک آقا رسیده و شوقات نامی
و سیکات گرامی بعرض رسانید و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صهر دریافت قبه سراپرده و بارگاه با دوج مهر و ماه برافراشتند و چندان آب و گوشت گشتند و خون ذبایح
بجوی رسید و چندان مسکرات در میان آوردند هر زمین و زمان سرانداز آن شدند و مدت سه ماه بعیش و طرب اشتغال نموده و شهزادگان بیکی سلطان را با پیش بجانب
هرغزار سنگ از دواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آن که جشن طوی در نوزده شعبان بنوی عظمی خانزاده بخشی هر چه تمام تر از راه بخارا بجانب سمرقند عزت ارزانی شد و در
پانزدهم همین سال یعنی سنه تسع و تسعین و تسعمایه معاودت بمبانی جهانبانی فرمان فرمود و بر کنار هرغزار کاملکی در نزهت و طراوت از روضه فردوس باغ بهشت نشان
میدان باغی احداث نمایند مهد سنت نی معتبر و بنایان صاحب هنر در بارگاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شکسته و ساعتی بایسته بر حسب اشارت علیه بنیاد باغی رفیع
وسیع نهادند و هر ضلعی هزار پا و صد گز شرعی در میان هر گزی از آن دوازده عالی ترتیب دادند و طاق او در هنری از کنبد گردون میگذشت و در عرصه نباتات و
اغراز اشجار و ثمره و گلهای خوشبوی دریاحین تازه روی نشاط بندند و چون غنچه هر نظاره آن مانند گل صد برگ گشاده شد باغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی
از بیرون گشت و با خاطر مطمئن خانه شب خواجه خواجه اغلان و شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستاری آن فرستاده بعد بر توالعات بر اتمام آن گفتند مخصوص بوی

رحمت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقران ملک سمات رایات نصرت لایات را در جنبش آورده از آب شیخون بگذشت و قریب بقریه جاس مضرب سراوی گردون
اساس گشته در آن موضع قشلاق اتفاق افتاد لشکریان خانهای زمانی جنبشند و از آن بوریا بر داشتند آنحضرت بقصبه نسی تشریف برد بزیارت شیخ احمد موسی مشرف
شد و آن شیخ از فرزندان خواجه حنیفه است و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در بر سه هزار اوبه ارتی و سبع رقیع طرح اندازند و بر حسب فرمان طاق سپهر اندازند بنیاد
بلند بادمنار که بنیاد مربع سی گز و دو طرف بکشند دو چهار صفه و دیگر دوازده گز چهار صفه دیگر چهار صفه دیگر با چهار صفه دیگر با چهار صفه و غیر ذلک از عمارات
اساس افکندند و فرمان شد که چهار چهار بنیاد سنگی بنهند در غایت تکلف و تراشیدند در غایت تعوش بدیع غریب بر آن افکنده شد و فرمود در صفا عبد الله صفدر در هستم آن استوار
نماید و در عرض دو سال بسعی صفای شاه ایلچی بانام رسید صاحبقران گردون غلام صلات صدقات بجا در آن اهتمام اهتمام کرده با رودی همایون معاودت نمود و آن
ایام مبشران آمده طلایه و صحن لقب خانم را بسبع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و اغایان خیر اسلام اعلی خانم و تهنیت امرا اعلام شده پانزده روز راه استقبال
شتافتند و مراسم نثار بجای آورده استبال کشیدند و در هر بورت و منزل نزول کردند آن کلبه سنه چین خانیت را طوی بها آوردند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول
سنه تسع و سبعین و سبعمایه در عین سرور در حضور با رودی اعلی بسته و حکم واجب الاتباع بهر تیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و علمای انام و اشراف ایام را که در ممالک
ماوراء النهر مجتمع بودند بپایه سریر اعلی حاضر شدند تا در خوبترین سنت عقد و بهترین زمانی زهره سپهر اهبت قرین بخوانند مشتری ثبت کردانیدند لقب خانم بنت حضرت خلیفه اعظم
را با بن شیخ شریف بسرای عصمت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان کردانیدند خواتین عصمت آیین و دختران سعادت قرین و امرای عالی تبار و توپچیان فیضیار
دست افشان در بنا ساختند از کثرت ضیاء درم و دینار نشاندند پشت کاوزمین خم گرفت و از بسیاری دو جوهر که پاشیدند دیده دریا و کان خیره ماند چند روز بعشرت و شادمانی
از خویش و کامرانی گذرانیدند چون اهالی مجموع اعیان و اغایان همراه مهد علیا آمده بودند از نثارات فیض انعام و احسان حضرت صاحبقران گردون توان نامه دریا گشت
و در این اثنا ایلچیان سمی حاکم از جانب حاری با تحف و هدایا و مشروقات آن ممالک با رودی همایون رسیده بودند امرا و مقربان را بسیلیک حشمت پایه تخت سکندر حشمت و فریدون
فر حاضر گشتند و پیشکشها بعرض رسانیدند مضمون رسالت ادا کردند در حضرت اشرف با خوشدلی بازگشتند و حضرت صاحبقران عالیجاه امیرزاده محمد سلطان را
بهزار تحسین و آفرین تحریک فرمود و منتظر منتظر نشان آنسر حد را ضبط نمایند و پیک سه ربوغا و امیر حاجی سیف الدین و ضرار و حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا
با چهل هزار سوار ملازم رکاب حشمت فرمان داده در گرد و بتره بوری و دو خندق اطراف شاه نیز دایشان روان شد از عقب قوران کرنشته نواحی ایشره را بورت ساختند و بحسب
فرموده مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند و در اثنای عهد حضرت صاحبقران گردون محل از بورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن مدت فرودش مانند
چند روز بعیش و خوشدلی گذرانید بجانب کش بنهضت فرمود در هفت فرسخی سمرقند بکوی رسیده در دهنه آن دو رود خانه جاریست و چون آن موضع را شایسته عمارت
دید فرمان حاجب الاذعان نفاذ یافت که در آن مکان عزم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم سازند در میان باغ قصری تکلف پرداز زند و در اندک مدت باغ و کوشک بر طبق مدعی
مکمل گشت در آن ایام نضرت لایت از آنجا نهضت فرموده براه رباط نام در حرکت آمد و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ از قشلاق استرابادی براه با تحفه درگاه
عالم پناه شتافت بعد شرف دستبوس صاحبقران فلک سکوه حاصل کرده هدایا و مشروقات بعرض رسید آنحضرت از کش کرنشته الی مالع را مخیم اقبال ساخته از
بورت قریم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت اما بقبه جوشن برافراخت **ذکر اسباب یورش هند فرستادن و توجه حضرت صاحبقران بدان دیار**

ضمن ملک ستان حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندهار و بقول دکاب و غزنین و قندهار را بسر جهد هندوستان با میرزاده محمد جهانگیر ارزانی داشته بعد چنانچه سابقا
اشارت بآن گذشت شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه صوب دیگر بلاد و امصار گشت و با امرا و قوشبیان مثل امیر سلف قندهاری و
امیر قطب الدین غزاده امیر سلیمان شاه و پهلوان محمد درویش برلاس و قاری ایتاق و تیمور خواجه اقبوقا و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران عشایر
آیین و بعضی سپاهیان موجب تقویت مشهور در حرکت آمده از دو غنیمان کوه سلیمان را غارت قاراج کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اجیر مستعلی شد
و از آنجا رودان شده و منازل قطع کرده بملتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر ساریک برادر بزرگ ملتو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروز شاه پسر او سلطان محمود
برداشته بپادشاهی نشستند و بر ممالک هند استیلا یافته و محمود روی بملازمت پادشاه اشتغال نموده و ساریک بضبط ملتان آمده بعد از قصه سپاه منصور ملتان را
محاصره نموده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و خبر بحضرت صاحبقران رسیده موجب آنشد که بجانب هند توجه نماید و در آن زمان غزنین اندیشه بالکرهای اطراف
و اکناف در بارگاه جهانپناه جمع آمده بعد متوجه جنگی گردد و بجای بتخانهای الملک معابد و مساجد بنا نهند دیگر آنکه پیش از این بمدح جلال پیوسته در اقطار
ممالک دیار مولتان و ابرستان و عبور و ثمان سپارند و در عرصه الملک از نوشت و جوش آورده میدارند و چون در آن ولا همت والا نهمت پادشاه مؤید پاک اعتقاد مصروف
و مصروف بر غزو جهاد و لشکر کشیدن بجانب مولتان و دیار اجراح نمود و با حواص و مقربان مشورت نموده مجموع ایشان هندوستان جهاد استان گشته و در رجب
سنه تسع و سبع مایه با سپاهی از دوران اشجار و مطرات اسحاب را فزون روی توجه بدان صوب نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند باز داشت
و چون راست نصرت آیت باندر آب آن حدود ارباب اندیار بپایه سریر عالمیقدر آمده عرضه داشتند که ما جماعتی مسلمانیم و کافران کفر و سیاه پوشان هر سال
از ما بر سبیل خراج مبلغی می ستانند و اگر در ادای آن اهمال میرود مردان را قتل میکنند و زنان و اطفال را اسیر میکنند آتش خشم و غضب صاحبقرانی از این سخن اشتعال
یافته و دفع آن کافران را تاخیر و تسویف جایز نداشته از سپاه فیروزی اثر از هر ده نفر یک نفر اختیار کرده با توقف سعادت و اقبال بر داشته و امیرزاده شیخ را با لشکر
در بیلاق غربان و دیگر بلکه داشته و بعد از شکر کرده متعین میراند و چون بموضع بان رسید امیرزاده رستم و بربان اغلان از طرف سیاه پوشان با جمعی امرا با ده هزار سوار
از جانب حصار چیر دستاد و آنحضرت از آنجا نهضت نموده بخاک رسید و فرمود تا قلعه او را که خراب و ویران شده عمارت کنند و اکثر سواران از امرا و لشکریان
اسبان خود را در آنجا گذاشته پیاده بالای کوه کنور بر آمدند و در شب تاریک می تاختند سپاهیان بزیر آن میراندند و در روز اسبان را بر بالای زیلوها و نمدها باز داشته
توقف مینمودند و با زور آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بالای کوهی که بغایت مرتفع بود آورده آنجا اسبی چند از بعضی امرا همراه داشتند باز گردانیدند
و چون کافران در آن دره منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا لشکریان از طلال جبال بعضی بطریق فرود می آمدند و برخی
بر روی برف چسپیده خود را بشیب روان میکردند و بعد از لحظه بر روی زمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چیزی از چوب ساخته و صفها بر آن تعبیه
کرده طلب بها بران و طلی بر یک از آن صد و پنجاه گز بود بر آن صفها نشسته و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن خیز نشسته چند کس از طرف کوه بمقدار طول ریسمان فرو میگذاشتند
و دو کس دیگر بر مثل آن در برف جای پای بهادران و محل ایستادن راست میکردند تا القوم فرود می آمدند باز چیز فرو میگذاشتند باز دیگر همین قرار میگرفتند باین طریق مینمودند
نوبت بهمین بدان کوه رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست مبارک گرفته و مقدار یک فرسنگ پیاده میرفتند چند اسب صد را طلب بها برگردن و سر بر عصا نشسته

از فراز کوه بشیب گذشته در آب سلامت از فراز کوه بشیب رسید جانه را که سوانشد داشت در عرصه تلف آمد و حضرت صاحبقران که تنها رسوار شده جگیران پیاده در رکاب همایون
روان شدند و کفار آن یا رجوع بالا بلند و عظیم الجثه می باشند و اکثر ایشان جمع اجتماع با هم اختلاط می نمایند و مقدم ایشان زاهد اشو گویند و اکثر ایشان اهل عزیزان فارسی و ترکی و عربی
و هندی و جمهور الطایفه بجز زبان خود ندانند و هیچکس بی تعب ایشان نزد ملک کسی و از آن نواحی آن طبقه رشد و بتدریج تعب القوم و تعب ایشان با وقوف سپر اگر در حرکت
شود آن قاعیان قلعه داشتند در آب عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آن طرف کوه عالی بعد از سر بغرفدان کشیده و سنگ هر دو هم و صعب بگرد آن طمع بریده و آن بدان
از دو صعب لشکر پادشاه جهانگیر بسیار ایشان نزد پیشتر آگاه شده بودند و رخت و اثاثه خود را بالای کوه برده بحضور آن کس با آنجا شوند رسید فارغبال نشسته چون سپاه پادشاه
سفار بر حصار ایشان استیلا یافته بغیر از کوکندی چند هیچ نیافتند کوکندان را گرفته آتش در خانه آن بادیه پایان زدند فرمان همایون صادر شد و دلاوران لشکر ظفر نشان
کمر اجتهاد بر میان بسته بالا رفتند مجاهدان قلعه گیر با وجود عیش سینه روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنان را رانده بمحل ضرع برآمد و در ایشان
مشرف بود و قاسطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را از موقف ایشان رانده در مقام ایشان بایستاد و امیر شاه ملک نیز با آن زمره قلعه گیر جنگها پیش راه و بسته
سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داد و در جنگ بهادران دین و غازیان سعادت قرین چهار ده نفر از بالای کوه بغیر شهادت فایز شدند و بغیر بهادر و خواجه مسکنا و خواجه شیخ علی
سالبر و دلاوس و کمال و حسین ملک توچی و امیر حسین قورچی کشتهای بهادرانه نمودند جانه امرای قاآن و قوتوش از اطراف و جوانب حمله آورده با جرات و جلادت بظهور
رسانیدند و بسیاری از ایشان دین را بیشتر جهان بگذاشتند و بعد از سه شبانه روز همه لشکر پادشاه هفت کشور با کفار الکوه جنگ کردند از روز برکشتگان پشته آمده و حضرت
قاآن قاسطان کیر را پیش ایشان فرستاده پیغام داد و اگر بخدمت مبادرت نمایند زبان بکلمه توحید بگشایند بنیر حکومت ایشان ملک تیرشه مقرر کرده و فرقه ضاله و اسطه ترجمان بر معنای این
کلمات اطلاع یافته بعد از سه روز همراه قاآن قاسطان بر درگاه عالم پناه شتافته و اظهار اسلام کرده زبان بتضرع و زاری گشادند و در جمله سبب کاینم و از مقتضی فرمان چگونه
تجاوز کنیم فی نیت پادشاه نامه ایشان را حضرت پوشیده نیز حضرت انصاف داد و چون نامه لباس ماتم زده کان نوشیده آن تیره دلان بر امیر شاه ملک شیخون
آوردند و حرب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار آمده کشته شدند و بعضی از آنجا عاجز خسته و مجروح جان بیرون بردند و لشکر اسلام از آن کوه بالا رفته انجام آن شرح بعمل
ایشان کیا شیخ بعد کشتند و فرزندان مخالفان دین را اسیر گرفته از سرهای کشتگان بر فرازان چهل منارها برافراشتند و کتب آن فتح نامه را در آنجا تاریخ در هان محل بر سنگ
بنگاشتند تا بلیادی روزگار و اهل الابصار در آن نگریسته دانند و آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا باسهل وجهی میسر شد و هیچکس ذوی الاقتدار را بعشر دولتش بسیار
دست نداده والله اعلم **ذکر فرستادن حضرت صاحبقران دین پرور محمد آنلا را به تفحص حال امیرزاده رستم و جماعت** را چون از
رفتن امیرزاده رستم و دربان افغان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور محمد آنلا را که عرجی سخن باطایفه از خانه بجگان
و چهار صد نفر از ترکان قاچکان بتفتیش حال ایشان روان ساخت و آنجماعت بر حسب فرموده بتعجیل در حرکت آمدند و بمشقت بسیار از زوهای باریک گذشته بکوهی
بلند پر برف برآمدند و سیر بالا بر پشت استوار کرده و بر پشت رسیده و خود را از آن کوه رها کرده بزمین رسیدند و از آنجا روانه شده بقلعه سیاه پوشان رسیدند و در آنجا از
کوهستان و مخالفان اثری ندیدند لاجرم بسیار رنجیده بجانب راه رفته بودند آن پاسیاه پوشان بعد که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته بایستگی شتافته بودند
و در دره های کشت ملکین کرده چون امیرزاده رستم و دربان افغان و امرای قوتوش و اسماعیل داد و سیرم و بجی و غیرهم با لشکرها بدان دره های کشت رسیدند بعضی گرفته شده بودند

و برخی غازی فرود آمده اسبان رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بعضی بر سر ایشان ریخته بعضی بر بریان اغلان از غایت جبن و بدلی جنگ نا کرده
نیزه کمان در خشکی ریخته بود و چون اعدای دین مشاهده کرده بعضی از مسلمانان روی بگریز نهادند از عقب رفته و بسیاری از آنجماعت را بدرجه شهادت رسانیدند و از امرای قوتون
شیخ حسن برچی و دولت شاه جاگی و آدینه بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسیده بعضی از آنجمله چهار آزادی سیاه پوشان را دیده روانه بدرجه رسید در جنگ
در آنجا وقوع یافت بعضی با سیاه پوشان تاریک جزیره چار شده بضرب تیر و زخم شمشیر و حمله نیزه سندان گذارده از روزگار آن خاک را بر دوره همه آشوب و مقهور ساخته
و اسبان لشکر اسلام و دولت حرب ایشان را که گرفته بودند از کفار باز ستدند و سالم و غانم مراجعت نموده بریان اغلان و سپاه کمین یکجا بهم ملحق شدند و از لشکریان هر کدام
و سلاح خود شتاب گرفت و هر آزادی و بریان اغلان سالکشت حصول چنان میباید در موضع فرود آیم و چون روز نوبت کوچ کنیم داد و از مستی و بدلی بعقبه برآمده لشکریان
باد و معدوم شده بعضی بعضی بیت یکی را که دیدی تو در جنگ پشت ؛ بکش چون خورد در مصافش کشت ؛ و الواقع از زمان چنگیز خان تا آن غایت از قوم قبایل همگی مستان
نوع بلا موسی اقدام نموده بعوض از نامند از حرکت نیم از و در جنگ ارزش صاحبقرانی کشته بعد حضرت صاحبقرانی عفو و اغماض را کشیده و از آن گناه تجاوز نموده همچنان حرمت
سید داشت و در آن اوان حضرتش را جهت انفرستاد و علاقی ما فات نماید تا در میان اولوس اورلا موسی دابر دی حاصل شد آنجناب هم این نوبت تقیید اغرب نموده از معرکه
بیکر بخشید یکی از پیر دلان باد رسیده سر از نشکه کشاد کشت شرم بیندازی و از مصاف بگریزی و غی اندیشی در مردم نزاع پیدا کنند و در آنجمله زمان بعیب نوکشت بیند عرب جواب
داد و در نزد من این صورت محبوب تر است و از نسب هاشم و خلایق همه لعنت الله گویند بهتر از آنکه کشته شوم و حق رحمة الله علیه گویند العصمة بالله شاه کشور بعد از قتل کشور و قتل آن
فرقه بد اختر جلال الاسلام و عالمیان را فرستاد تا راه بیرون از آن دره آماده کرد انتهی رزاعت آن پادشاه ستم پیشه را هنوز بر بعضی نا پرخاش زنده در آن دیار
از آن بنا نات بیش از آنکه اشتد جلال الاسلام و عالمی بر حسب فرمان تفتیش طریق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی موضع برف سوراخ کرده راه جهت حضرت و حضرت
صاحبقران که مسکن با امرای رضیع قرار در حرکت آمده از عقبات و جبال عبور نموده در جادک نزول اجلال واقع شد و آنحضرت جمعی را بحفظ و محاصره آن فرمان داده
تعیین در آن مکان با اسبان رسیده تا امرا و لشکریان در مدت چهل روز بقرار اشتغال مینمودند و از آنجا در حرکت آمده با غرق بدیوان پیوستند و چون
بریان اغلان را که با ده هزار کس پیش کاران نسبت با ایشان در کار غایت قلت بعد جنگ نا کرده گریزان شدند بمجلس فرخنده راه نداد و حضرتش را کنار حشمه
از نظر عنایت بلند اختر هر آزادی و در پیاده با چهار صد کس پیمان کرده محاربه نموده بود و بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده و اهل اسلام را گرفته بودند بارش بعوض
فرموده و قوتون جاغ را که با او در آن معرکه پای ثبات فشرده بعد بصنوف رعایت و عاطفت اختصاص یافتند ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده
شاهرخ را بجانب هرات چون حضرت صاحبقران داد کر از کشور در ضمان تایید ملک اکبر مراجعت نموده با غرق پیوست قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را از حضرت
فرموده بجهت انسان معاودت نمایند و کوشش هوش انسان و تمشد را بدرود و نصایح و مواعظ را آستانه داد و در آن کوشش کوشش و حفظ و عنایت بر روزگار جهانیان پیروزه و داع کرده
و بهرات روان گردانیدند و بنفس همایون سوار شده با لشکر منصور صوب کابل شد و بعد از قطع منازل بجگاه تا آن که از آنجا تا کابل شاخ فرسنگ است در هر غزاری و نوبه
روضه حسب بعوز می فرمود و چون فیض الاطلاق مخالفت از اشتعال سحاب کرامت حضرت صاحبقران همچنین ارباب از آب و نیاز سیراب قناعت بشد آنحضرت را
موقوف شد و از روضه آنجا کفر نهری فرماندا دو بر امرا و لشکریان حشمت فرموده و بمقتضی حکم قضا جریان جوبا بطلب شاخ فرسنگ در اندک زمانی جاری ساختند

بجوی ماهی گیر مرحوم گشت و از آن جنبه جوی قریه معمور بحر پدید آمده معمور شد و بعد از انجام آن مهم ولایت فتح آباد در حرکت آمده بکنار آب رسید و چون در آن
سرزمین مرغزار و در این محل نزول لشکر ظفر قرین گشت ایلچی بموجب تفتیق اغلان و نوکر ابدالو او را بسند رسیدند و از طرف چپ نیز رسل حضرت خواجه اغلان آمده بر این جمله
امر بپایه سریر اعلی حاضر آمده پیغام گذاردند و محصل سخن آنکه حکام ما میگویند که ما همین و حاکم ایم و از تبت یافته آنحضرتیم خواجه اگر پیش از این برهنه پا بخدمت و اخوای مرام مخفی
از دایره مناعت بیرون نهاده و چهره وقار بناخن مخالفت مجرا نشیدیم و مدتی در صحرا و بیابان سراسیمه و حیران میگردیدیم اکنون صورت فتح گردون ناپسندیده خویش در
آئینه خود دیدیم از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود پشیمان و نشیمیم و بلطف حضرت امیر و از عفو خدام بهرام انتقام او هراسیم اگر ملکانه گناه ما بخشند بعد از این پای از
جاده عبودیت فراز ننهیم و از مقتضی فرمان واجب الاذعان در نگذریم بیت بفرمان تو زندگانی کنیم : وز آن پس بدل کامرانی کنیم : و هم در این مکان بایزید اغلان
در دراق بورت با اقربان مخالف نموده از قبچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت آنحضرت بزبان عنایت و مخالفت در پیش نموده شد ایلغار و احترام
مرعی داشت و اسبان راهوار و استران قطار و شتران بار بردار و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت و لایق ارباب حکومت و فرمان باشد بخشید و داد و نظر کرد در ملازم موکب سعادت
لازم شد و هم در این سرزمین ایلچی شیخ نورالدین در اثنای پیش خیمه بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال و اسباب و خزانه از عمید اردو و جواهر و گوهرهای
مرصع و جقهای طلا دوز و نفایس اقمشه گرانمایه و اکرام اسلحه و آلات و ادوات و اسبان تازی با زین و شتران کوه پیکر و خوش منظر و استران زین رکاب با خرت و آلات
از بقچه و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر ظرایف لطایف دیده بینندگان از دیدن او خیره می ماند با رودی بایوس پیوست و کتاب حساب دیوان اعلی از آن شب نوز
در دفاتر ثبت نموده داد سلاق و نسخ پرداخته بمطالعه امرای عظام رسانیده از منبر جلوه خواهند شد جهانگیر بانتظام قیام ملعون خلایق بر کوه و سحر قیام و قعود نماز پیش آمد
پیش شیخ نورالدین بزانو در آمده آنچه آورده بود پیش حضرت صاحبقران گذرانید مانند سرای اغلان و ایلچیان خوش قبچاق و دیگر ایلچیان بدیده عبرت در آنها نگریسته بهنگام از تنبیه کان
خسرو آفاق و پادشاه علاء الاطلاق انبیه ملک دارد و در چندین اشیا قیمت او را در یک لوت بعرض رسانید و حضرت صاحبقران ایلچیان او را بانحاء گرامی و تاجهای
نامی رخصت مراجعت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل بوطن خویش باز گشتند و بعد از این ایلچی شیخ نورالدین زانو زده جمیع برهان اغلان و جمعی را که با او در عهد
اشتراک داشتند شفاعت نموده و عفو پادشاه بالتمس او را بشرف اجابت مقرون گردانید از سرکردگان ایشان در گذشت و هم در آن اوان سلطان محمد خان و میرزاده
محمد و میرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر جوبغه بقصد هندوستان روان شدند و پیش از این ملک خان برادر لشکر شاه اعلی بدرگاه صاحبقران با طایفه از رعایا آمده بود
و تظلم نموده موسی اوغانه در آن پیش همیشه از کس است بغایت شریر و دزد فاکس است برادر مرا در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت و قلعه ایرتاب را در آن حیثیت
و اهمال خود را به اسباب غارت قاراج داده است بقدری با اهمال و اسباب دراز کرده است و نصیب و حقار در تحت تصرف خویش در آورده همیشه بقطع طریق و حرکات ناشایسته
احترام نمیدهد و کسی و حوالی پرگنه او بسلامت نمی توانند گشت و هیچ یک از خوف جان بیرون نمی آیند و چون این سخن بسمع نصرت قرین شنیدم تو خشم نمودم نایره
غضب حضرت صاحبقران داد گریه استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت عالی همت بر دفع شر موسی اوغانه بدگوهر و اعوان و انصار او گماشته با ملک خان تو نهان پیش
تمام این باب نگری بصواب اندیشیم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانه فرستاده چنگ و قلعه ایرتاب را خراب ساخته و چون این خبر بسر هندوستان طالع شده
منتظر شیخ و دران باشد باید که بر سبیل رعیت بخزینه شتابی تا مستحق رعایت شاه مملکت بتو مفوض گردد و قلعه ایرتاب را خراب کنند و چون ایلچی پیش موسی رسید باد ای گرت

قیام نمود و شبی بر تب گرد اینب هرگاه کلبی پناه شتاف و بشرف بوس استعلا یافت آنچه همراه داشت بجهت عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بخلعت و نوازش
این دستور حشمت فرمود و لشکری در مراقبت توجه بتعمیر قلعه میفرستم تو نیز باید چشم خود را بانجا بپاداری و بر وقت در عمارت اهتمام نمایند تا آمدن ما باید و از آن مهم باز
پرداخته باشید و اگر جزوی کاری مانده باشد تا ما بر سیم بعمل کاری هر یک نام شود و موسی با کمال را با سه هزار کس مصحوب او گردانید بر سبیل استعجال از پیش رفتن
سر حشمت باشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شد نزد حضرت صاحبقران سعادت شد با نوی سرا ملک خانم و امیرزاده رانع بیک را در اردو
بسر میشد باز گردانید و بنفس همایون از چلگاه کابل با اهتمام تجمل روانه شده روز چهارشنبه ششم ذی الحجه سنه ثمانمایه بابرباب رسیده آن نواحی محل نزول حضرت
در هفت و امیر موسی از سر عمارت ایستاده هر روز هر بیست و سیصد نفر با صد سر ناکار میفرستند حضرت صاحبقرانی فرمان داد هر یک خان بجرم مردانه و معاون
شوند تا بزودی اهتمام سرانجام یابد و انصاری بود مشتمل بر مسجد و معابد دیگر عمارت عالی و بناهای متعالی و حکم شد هر ایرشاه ملک و عدل الاسلام در اتمام
مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه عریض عالیت چهارده روز حشمت و پیرا حشمت آمد حضرت صاحبقران در خفیه تو اچیان را گفته بود چون عمارت تمام شود کسان موسی را
نگذارند و بصورت خود باز گردند ایشان نیز از غیرت مشتبه بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت روزی بر آمد و حصار و خندق را احتیاط
نماید در زمانه هر ما امرا و ارکان دولت که قلعه میگشتند هفت نفر از حشم موسی در عمارت قلعه داخل داشتند بر بالا خانه پشت دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحب
قران بر ابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر بدیهه شعری بقصد آنحضرت آورد چنانکه از صریر تیر آب جهان نور بر میدود از کمال خوشی بیانی که تیری بحضرت صاحبقران رسید
حضرت آتش حشم جانسوز بر افروخته بحصار در آمد و امیر معاون حشم موسی و بکار دگر آمده بودند بگرفتند و آن هفت نفر را بر بالای دروازه غرز اندیشیدند یکی از ایشان
تیر انداخته بود از بیم جان دست بجلد بر تیر و کمان یازیدند و چند کس سلاح دار کردند تا کلوکی بستانی فرو بان نهاده بر بالا رفت ایشان را تجلی سر بیرون دادند
را با هر بیست کس از اتباع او گرفته طلب کرد پسر دند و دو با سه نوکر مجموع را قصاص برادر کشته از سرهای ایشان منار حشمت برافراخت و اجیب الاوغان نفاذ یافت حشم
مغاربیه و طایفه از سرداران قوم را از پای در آوردند و عیال و اطفال در سلال آن ظالمان را هر بیست مظنون ابرباب اخلاق و هفت پادشاهانه حکومت قلعه ابرباب دادند
حشم را نوبت ملک هرات را از نا داشت **ذکر توجه حضرت صاحبقران کامکار و دو صحن مملکت در قبضه اقتدار همایون** چون ولایت ابرباب
بر حضرت صاحبقران کامیاب بحال زراعت و عمارت آمد رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده متوجه خطه سوران شد و کوه و جنگل قطع فرمود و حدود اندیجان
نزدیک سپاه نصرت شعار گشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت هر امیرزاده خلیل سلطان و امرای اعرق از راه اختفا متوجه بالو شدند و آنحضرت با صد هزار سوار از عقب
فرموده بطرف قلعه روان شد و پیش از این امیر سلیمان شاه با لشکرهای خراسان مطرفه بودند و آن قلعه را عمارت کرده چون خبر همایون بسایه دهمین بر آن دیار اشراق
منهیان بمسامع علیه رسانیدند و قبیله ارسلان از اهتمام او غافل و سابق فرمان شد بود بر اردوی اعلی پیوستند پای از دایره مطاوعت و متابعت بیرون نهادند
اندر آن وقت هر امیرزاده بر حدود ولایات هند را غارت نموده غنایم را بجای بی منع بستند و اتباع سر راه میگرفتند و دست تعدی از آستین پاکی بر آورده چیزی از آن
اموال برده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر طریق هر اقدام می نمایند از استماع اخبار آتش حشم پادشاه هفت کشور نایره تغلب کشیده هم در آن روز بهادران اردوی
فیروزی نشان بجانب ایشان روان شدند و بعد از سه روز بموضع آن بدکرداران رسیده فرمود هر سلاحدار از آسمان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها در پیوند و آب

شهر عرصه را از لاشهٔ وجود ناپاکان پاک ساختند و در آن پرخاشجوی بموجب فرمان عمل نموده در تک و پوی آمدند و حشم ناصر و دوان تا صاحبان را
بتیغ یا دریغ از هم بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش جنگ قاتلان در خان خان انضمام زدند و بعضی از آن طبقه بهزار مشقت جان بسلامت پای بیرون
بردند و حضرت صاحبقران دین در رعایت هر گروه چنان توقف نمایند و لقیة السیف در آن اوقات نادر است در آورده بر در سیاست آوردند تا عرصهٔ ایذا را
از اصرار ایشان بکلیه ازمیده گردد مغاران و اخیال پیشوای آن جمعیت را بنام بریت صادق در خلاص نام روی نیاز بر درگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و فقر بر سر حشمت
مسکت بهادران با عتذار و استعفا رسانیده توبه و انابت را وسیلهٔ حشمت و چون فروغ صهبای نیت پاکی عقیدت در پیشگاه ضمیر انور تافت بر جرایم و اوزار عفو و اغماض
کشیده تا بلوغ عنایت و عاطفت او بر این بنده رفیع و محل بلند رسید و بعد از تغیر قلعهٔ نغر ابر سیاهان شیده بعد هشتم کلیات گرده انبوه و قبیلهٔ لشکر پراکنده
و بهت اند فرمان حضرت صاحبقران سعادتمند را بسمع رضا اصغا نموده از نده جرگ بپایهٔ سریر اعلا نشسته اند پیش از آنکه جبر از انکار بیه و صحبت آن دیار را از
بلاد و از امیر شاه رایه بر آن قوم قوی هیکل روز تا حشمت بود و مجموع اموال حشمت خان خان ایشان را بیاغارت قاتلان داده بود و زنان و دختران آن جماعت را
اسیر کرده در این ولایت نصرت یافت بانجا رسید امیر سلیمان شاه منظور منصور بموکب همایون پیوست مکنونهٔ کی او در قلعهٔ قبچاق یاقشه با انواع تربیت و نوازش مخصوص
گشت و در غرهٔ محرم الحرام سنهٔ احدی و ثمانمایه از دوی کیهان پوی از نواحی قلعهٔ نهال منفصل نموده و در حوالی قلعهٔ نغر نزول فرمود و حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا
امیر سلیمان شاه را با طایفه از سپاه و ظفر پناه بلوغ تا پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوالی قلعهٔ نغر را بشاه علی فراشی ارزانی داشت پانصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت
و از آن موضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل سلطان جلال الدین خوارزمشاه بعد از گرد فلاوان از چنگیز خان گریخته خود را بر آب زده دگر شکسته بود چنانچه
در مجلد پنجم سمت گزارش یافته فرود آمده و حکم جهانمطاع عالم مطیع صدور یافت و بر آب سمرقند سیاه بند فرمان بر دوران نه احال بر حسب فرمودهٔ عمل نموده و در بیست و دو روز
آن سرپایه و کشتی اند خبری معتبر بر آب ساختند و اسقاران اخیال سید محمد ندا را از ملکه و مدینه مکرمه بر سبیل آمده و بعرض رسانیده حکام و اشراف اندیار در مقام
انتظار امر صعود و هبوط در آن حضرت بخاب پایه و صعود بر آن دیار اندازه و در آن ممالک را در حیز حیرت و رعایت خویش آورده باز گرد نیز در محل سکندر شاه حاکم کشمیر را
نیز در آنجمله عرض عبودیت و نیاز آمده بود و نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و با سکندر پیغام داد و بایدار لشکرها در نواحی و اسلوب بموکب همایون پیوندد
در روز دوشنبه دوازدهم محرم الحرام سال مذکور صاحبقران گردون غلام از آب سند عبور نموده لشکریان بهرام انتقام تا سمت آب برگرفته برگرد جرا جرد نزول کرده و آب
چناب شطیب و عریض در میان اهل تاریخ عجیب و خلایق اشتهار دارد و از آنجمله سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از خان و مان با این جمعیت در آمده بعد
و در این اثنا رایان و پیشوایان کوه جود بلا حضرت بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بر درگاه گیتی پناه آورده ایاد خدمتگاری کرده پیشانی کشیدند و پیش از این بجنگاه امیر تیمور
طغاتوغا بر حسب اشارت علیه باوچی از جرگ منصور بطرف هندوستان رفته بود و از آنجا بسمت کوه جودی عنان عزیمت منعطف ساخته و همین رایان در چند روز نگاه داشته
و ظایف حضرت و اجب الحق بتقدیم رسانیده بعد لاجرم در پیوند عنایت پادشاه بازشد حال ایشان شمه مسرور داشته خاطر بنزل خود باز گشتند ذکر شهاب
الدین مبارک شاه و بعضی از احوال شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود بر کنار آب حمد کاین است و بکثرت حشم و بسیاری مال از رایان هند همتی داشت
و در آن اوان امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود هندوستان رسیده خدمتش گرفتار بود و بر میان بسته بر درگاه شاهزاده آمده و در سلک پیروان عتبهٔ علی اعظم یافته و به عاطفت

و اسب سپیکران دشت مخصوص گشته چنیرگاه بشرف ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت مراجعت کرد و اشیطان جهل و غرور در استحکام مقام و قلعه را
در نظر او جلوه نمود تا سر مخالفت و دوروی کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب مجاور قلعه باشاه بحر و بر گشت از حصین شهاب الدین مبارک
شاه آگاه شد اعلام بحر غضب او در حلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نورالدین با توان خاصه خویش روی توجه بدان جزیره نهند و شمشیر صاعقه کردار آتش در خرمن جمعیت
مخالفان زنند و امیر شیخ را بموجب فرمان رودی شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بجزیره رسیدند دیدند که شهاب الدین خندقی عظیم فرموده
برداشت پاره بلند برکشیده مسلم گشته آتش جلالی آن حصن حصین بچوب بهیمه و لشکر پادشاه صف لشکر ما منزلها و از آب گذشته آتش حرب برافروخته و جنگ
دست داده و زبان از توقیف و توصیف آن قاصر آمد و چون زمان بر سان درون مخالفان تیره و تاریک شد سپاه نصرت شعار بمنزل خود فرود آمده آرام گرفتند
و شهاب الدین پاده هزار سوار گزین پشتخون آورده جنگی عظیم در پیوست شیخ نورالدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار فشرده حملات متواتر و متعاقب کردند و بر جنب
ارجب و هراس بر خاطر مهندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار خود را در آب انداختند و بر غرقی مشغول بسیار کشتی نجات رسیدند و در آن حین حضرت صاحبقران
ظفر قرین دریا نوال طایفه را که در آن شیخون بمراسم جرات و جلادت قیام نموده بودند بانی و وقار بموقف خویش استوار داشته زخمدار شده بودند بخلعت و زر
مستظهر و توانگر گردانیدند و چون کشتیهای شهاب الدین بجرم و موتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه با چریک منصوره بر ایشان گرفته و آن مدار را
در میان آب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین و اطفال خود را در آب انداخته بصد مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک بر حسب فرمان
بجنگلستان درآمده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر پیش از مقرر فرستادند با غنیمت بسیار و برده بیرون از شمار و کشتیهای گرانبار از حیوانات و اجناس
مالکولات باردوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمد و پنج شش روز کنار آب روان شد آب ضاده در برابر قلعه تلی فرود آمد که آب
جاوه و آب ضاده در آن تلی بیکدیگر می پیوندند آنحضرت فرموده جسری بر آن رودخانه بر دو رمات سه روز پایه بر کشت خشت و پرداخته

ذکر رسیدن حضرت صاحبقران بقلعه دراب

ظفر مجانب شهر یار روی زمین با لشکر ظفر قرین از پل گذشته در کنار آب تلی در برابر شهر قلعه بارگاه سعادت انتما بقبه جوزا برافراخت حکام و رؤسای آن
بلد با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بدولت و سعادت استعلا یافتند و در همان روز حضرت اعلی خاقانا از آب عبور فرموده در صفر سنه احدی و ثمانمایه صحرای تلی
مضرب خیام سپهر احتشام گشت و نویسندگان زرین قلم بموجب فرموده مبلغ هر لک مال برسم اماننامه باسم شهر یار رقم زدند و حکم شد که اسلاف عظام و علمای
لام رز المطالب معاف و مسلم باشند محصلان بکار خود مشغول شده چیزی از وجه رقم باقی نماند و درین ولا مجموع چریک هر از اوراق اشجار و قطرات مطر را فزون بودند سیل
و بغلهٔ اصبح تمام داشتند بر لمع جا مطلع صدور یافت که هر جا غله یابند بردارند در ظلمت لیل لشکریان بهانه غله در شهر ریخته و سیلاب بلا بالا گرفته آتش در خانها
زدند و آنچه یافتند برداشتند و غارت و تاراج بردند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب هنر و تقوی جای مصون و محروس نماند و مقارن این حال بسمع همایون آن بر
گزیده پادشاه ذوالجلال رسید و طایفه از اعلام و اشهر یار تلی در مقام متابعت و اطاعت آمده بودند اکنون حصینان از گریبان طغیان برآورده شیوه مخالفت
شعار خود می سازند از استماع این خبر نایره غضب حضرت صاحبقرانی التهاب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد اکوتیمور با توانات بر آنجا عزیمت برند و ایشان نزد اکوتیمور
بنزد امیر هندو امرا لشکریان از قدامش بجنگلها درآمدند و قریب دو هزار هندو را بدوزخ فرستادند و باغنایم نامحصور باردوی کیهان پوی پیوستند و روز هشتم صفر سال

مذکور رایات نصرت آیات در حرکت آمده روز دیگر نواحی حال ده رکنا را آب پیمود و در قلعت لشکرگاه حضرت صاحبقران پلهال گشت و در این موضع حال رود خانه عظیم چاه
خوش حشر کلیه بران آب کرده است و حضرت صاحبقران با لشکری بی پایان با نهر بحر اخضر جوشان و خروشان روی بنصر بر آن نهاده بر بحر جیحون شیخ
نورالدین و امیر الله داد از آتش باقی و جوانغار از حشمت رایت امیر شاه ملک و شیخ محمد الموتیمور از نیت گرفت و علی سلطان توچی با پیادگان در پیش قول
آماده جنگ و جدال گشتند لوکری از عنایت جبر و غرور با هزار کس از جنگجویان هندوستان برابر سپاه ظفرش بکنار رکنا آمده صف آرای گشتند و علی سلطان
توچی و پیادگان خراسان در کنار آب و جنگ آتش حرب و جدال برافروختند چنانچه او با چند کس دیگر کشته و مجروح شدند و امیر شیخ نورالدین والده داد از عقب آن روز بکشتگان
در آمدند و زخم شمشیر آبدار و خنجر را نرا با آتش دوزخ فرستادند و آن نصرت نام بکتب انجام معلوم نشد در جان از آن در طبه پیروزی بر دیانه و باد دیگر کشتگان
راه جهنم پیش گرفت لشکریان اهل انجماعت را غارتیده و آتش در خانهای ایشان زدند و عمارت کردن ماثر زحمت تام از کلی دلای گرفته موضع شاه از دیش
نوز مرکز رایت واجب الاحترام منجم الاغر از گشت و این قریه است و در آنجا غله فراوان یافتند آنچه توانستند برداشتند و بر حسب فرمان جهانمطاع آتش در خانهای ایشان زدند
تا گیران از آن منتفع باشند و از روی کیهان پوی از شاه نوز کوچ کرده بر کنار آب پیاده در مقابل قریه معتبر فرود آمدند و در آن روز معتمد شاهزاده شاهرخ و سرداران ملک
از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانیدند و تحف و هدایا کات برداشت بگذرانیدند **گفتار در تسخیر مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بملک حضرت صاحبقران**
سابقا بسمت گذارش یافته که امیرزاده پیر محمد مولتان را محاصره کرده لشکریانش هر روز هر نوبت جنگ پیش بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه گذشت و شهر عرصه تنگ
شده و از تنگ و گرسنگی نماند و اهالی آنجا بالضروره مولتان را گذاشته شاهزاده بردند با استیلا گشت و عرصه داشتی مشتمل برین فتحنامه در سپاه تخت حضرت و سلطان
و در این اثنا باران بسیار در هندوستان از ابر سنگ گوینه چند روز متصل باریده اسبان امیرزاده شاه را به لشکریانش علف شدند و مجموع شاه و سپاه از مرون شهر
در آمدند و حکام و سرداران دیار هند هر پای در دایره اطاعت او نهاده بودند خیال فاسد در دماغ جای داده گردنکشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگان
را کشتند و در آوردند مخالفان را بشهر می آمدند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند شاهزاده بغایت متحیر و متفکر شد شب بروز می آورد و ناگاه ماه چهره ظفر
سپهر پادشاه هفت کشور از افق اندیا طالع گشت و از ملعان شیخ انتشار حضرت صاحبقران در باطن مخالفان افتاده و در دود حیرت بدماغ ریان بره رای راه
یافته در زمان دلای دشت سر بگریبان حیرت فرو بردند **بیت** از دوشان نکوشهر مردند ؛ سر با آب سیه فرو بردند ؛ امیرزاده پیر محمد از مضیق لشکر اندیشه
بیرون آمده با تیغ و لواحق متعهد از روی بیرون گشت و از چهار دهم صفر در لب آب سیاه لشکر بیرون پیوستند و شاهزاده بشرف استلام قدم حضرت
صاحبقران اورا در آغوش گرفته بزبان عطوفت پرسش بسیار فرمود و جید لوله دی و برادرش با یزید و محمد درویش طاجیانه در حین یورش خوارزم از امیر عجب شاه
گریخته بهندوستان رفته بودند و در آن زمان امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرمود از خصوص بخدمت او مبارکت نمودند و امیرزاده شاه را بیشان را نوید داده بپایه سریر
اعلی حاضر گردانید و التماس کرد در صحیفه جرایم اهل خیانت را بآب عفو نوشته گردانند و عنایت پادشاهانه خون آنجماعت بخشید و هر کدام بچند چوب یاسق رهائی یافتند
و در شنبه پانزدهم صفر رایات ظفر پیکر از آب سیاه گذشته در مقابل قلعه صحان نزول فرمود نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف داده شد و در آن منزل
امیرزاده پیر محمد طوی عظیم ترتیب داده تحفهای ناحی از اناجهای مرصع و مرکبهای زین و اسبان خوب و زینهای زر و نقره و نقش و ظروف و اواني مجموع از طلای احمر عرض

رسانده و نویسندگان دیوان اعلی هر روز بکتابت آن مشغول بعد و در همان روز و آنها سلام بگذرانید و حضرت صاحبقرانی در پایهٔ احسان و نوازش بعوایت آنها را برخاطر
دشت هزاران دامراد و زر و ملازمان عتبه علی تقسیم فرمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیر محمد و چهارپایان ایشان در پیشکش رفع شده بعد درین نوبت بعضی
پیاده و برخی بر کاوشته بارهای اعلا آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع حسان نهضت نموده قطع منازل کرده مرحله جهان سلام گزارت اقبال حشمت
و ارباب دیوان بعد پیش ازین واقع اطاعت امیرزاده پیر محمد بر چمن نهاده در مقام باج گذاری و فرمان برداری آمده بودند دشت هزاره هر فرکاب سلاح هزار
بدار و نگاه ار ممالک دشت ده بعد و در ان ولایت بر شکار رفع شد و اندک ضعفی بحال حصه‌ای راه نیافت چنانچه سمت گزارش یافت مردم آنولایت از خبث صحبت
با غلامان فیروزشاه متعلق شده فرسلاباب هزار سلاح مسلمانان قبض رسانیده و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام در ولایت خان و دهها بگوش صغیر و کبیر رسید آن
مشهوران پیاک از بیم جان خان کاز وداع کرده بخضا نظر فرستاده و چون صاحبقران پلاهال در ضمان شرف اقبال بموضع جهال نزدیک رسید امیرزاده ملک ارسلان
بمشورت تواچی سلاور اغرق که نشسته حکم کرد ایشان در اغرق براه دسالور در حرکت آیند چنانچه در حین زمستان بلیک هایون ملحق شوند و حضرت صاحبقرانی از جهال بر
استقبال باده هزار سوار جرار روان شده با یغ رو بشکر کرده خان عزیمت بصوب اجوان منعطف گشت و صبح بیست و چهارم ماه صفر خیر مبارک شهریار چهارم ماه صفر بصحرای
بر آن دیار رانده است و بیشتر ازین شیخ معمور و شیخ سعدک آن یک مبره رایی معروف و آن یک شیخ است فرامی موصوف بعد مردم اجوان ایشان را در همه ابواب بر خود
مقدم میدانستند اکثر خلایق از موضع سلاور جلا نرغیب و تخلیص نمود بعضی از اقوام مصحوب شیخ سعد بطرف نظر برخی همراه شیخ معمور بجانب دهات بعد لاجرم سلاطین
و علما بنا بر آنکه عنایت و التفات صاحبقرانی نسبت بخویش میدانستند پای وقار بر جای نوکل کشیده و دیده امید گشاده بشخص التفات نکرده بعد در منازل خویش
توقف نموده در ان بامداد و حوالی شهر رسیده رایت نصرت شعار از اقاق آن دیار طالع شد ایشان بر بارگاه پادشاه اسلام پناه آمدند و جمع بعنایت پادشاه بازنگرار گشته
و خویش بازگشته حضرت صاحبقرانی مولانا ناصرالدین حمزه محمد پسر خواجه محمود بهادر را بدارو غگی آنشهر تعیین فرمود مسئلات علما از تردد عساکر گردون مآثر کوفته و از زرد خاطر
نگردند ذکر تسخیر شهر بند و قلعه بطین و استیصال اهالی آنجا از رئیس ماسور قلعه بطین حصنی بعد در غایت حصانت و موضعی بعد در نهایت رصانت در میان چول
و بیابان واقع شده و هرگز هیچ لشکر بیکانه بدان جا نرسیده بدین سبب از احوال دسالور و دیگر مواضع دیار هند خلایق بآنجا پناه بردند جمعیت و لشکر عظیم در ان سرزمین
دده بعد بر تبه در شهر گنجایش و اند اشت لاجرم چهارپای فراوان و دعراهای مشحون بر خوت و قشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند حضرت
صاحبقرانی صباح سه شنبه بیست و پنجم ماه جمادی الاول در آمد و بزیارت مرقد شیخ فرید سنگ بخش قدس سره مشرف شده از روح پر فتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت نموده
در زرد و تنه گذشته و در خالص کوتلی از آنجا تا ارجهون دو کروه و با بطیری پناه کرده است فرمود آمد هر سه کروه یکفرسنگ شرعی باشد و آنحضرت در خالص کوتلی بنا بر تیمن گذارده
سعادت و اقبال سوار شد بقیه آن روز و تمام آن شب از حرکت نیاسود و چون چنان راه طولانی بسلامت را از ان قطع فرمود و در دیگر چاشتگاه رایت جهانگشای بظاهر بطین رسیده
از آوازه کوکه و کوس دوله در زمین و زمان افتاد و غلغله کثیر مجاهدان از اوج اثیر در گذشت و آنچه در بیرون شهر بود عرصه نهب و تاراج گشت و ولایت گرداگرد بطین مستقیم شد و
بعضی هندیها در آن کوه بنا بر حصانت حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایره اطاعت و انقیاد ننهاده سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت
بر تسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهر بطین را گرفته بسیاری از هندوان قتل رسانیده و غنیمت بسیار بر لشکریان افتاده هر طرف امرای توان و قوشون تورها و چغرها

و حران قلعه بردند و جنگ در زده خشته و داود طیبی با دلیران لشکر بهادر جدال و قتال گشت و بر در قلعه ایستاده بعد بهادران سپاه بتخصیص از قلعه بیرون آمده تا
رسید خلیفه و جهانگیر شمشیر کشیده کوشش های بهادرانه نمودند و چون قریب بان شد در القلعه مسخر گردد عبد هراس بر ضمیر داود طیبی راه یافته رسیدی بدان شجاعت بیرون
فرستاد و از آن دشمنان دیگر روز مکر خدمتگاری بر میان بسته دروازه بگشایند و بقدوم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران پاک ملاحظه فرستاده از خاندان نبوت
و جهان رسالت بود گروه مبتلی طیبی را بانجاح مقرون گردانیده و لشکر را از پای حصار باز خوانده از جنگ منع فرموده متصرف بیرون شد و در بورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر
داود طیبی بعهد خود و نمنجه بر لنج جهانمطلع مغلوب بود هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برده بدیوار قلعه آتش و سنگ و تیر خدنگ بر سر غنیمان میریختند ایشان را بر آن حوالت
کرده میگفتند ع هر چه از تو آید خوش بود خوای شفا خواهی الم دیگر داود طیبی و امرا ملاحظه احوال نموده مضطر و بیچاره شده بر سر بر جبا آمدند و تضرع و زاری آغاز کردند و
بزبان مسکنت و نیاز فریاد برآوردند ما صد خوشنا خلیم و از طریق صدق نیت و صفای طویت قدم در دایره خدمتگاری می نهیم ما بی دیر جرائم ما بی باشد بانه رقم عفو بجانب
بر سبات تا کند عنایت خسروانه تمنی ایشان بمرحمت مشتمل داود طیبی در آخر همان روز پسر فاسب خود سلاب تخشی نامی و پیشکشهای لایقی بیرون فرستاده پیرامون عفو
قبیح و جاه خطا دوز دیگر مرصع تمن زر سرافراز شده بموجب آن ترقیه پیش پدر باز گشت و در داود طیبی روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقران امید وار از حصار بیرون
آمده و شیخ احمد و بابا و مرافقت نمود و چون بر بارگاه عالم پناه رسید روی اخلاص بر زمین نهاده چون نوران خوب سه بعورت بازی بازنهای از بعرض شهر یا تحف کشور
رسیده و حظوظ نظر التفات گشته با نعام جهانی از دوز دیگر مرصع سرفراز مباهات و بابوج سعادت رسیده چون جمعی کثیر از ممالک هند بتخصیص از مالیوه و جودن قصه
رایات نصرت آیات شیخ پناه با تجا برده بودند امیر سلیمان شاه و امیر الله داد و بصنیعه در دروازه ها موکل شدند و حشم اطراف را از حصار بیرون آورده بارهای همایون رسانیدند
چاشنی کس از مردم جهانبوره در جوی سر فرو کابلی نوکر امیر سلاده بر مجرد هزار نفر دیگر از نوکران او شمشیر بعد بر حسب فرمان خیر بر آفاق بیاسق رسید و زن و فرزند آن جماعت
بدل رفیق گرفت را آمده بعضی از اهالی اوجیلی نیز از سوء اعتقاد روی از ولایت ظفر پیکر بر تافته بمیطین رفته بعضی بجزای عمل خویش گرفت را آمدند و کمال الدین زاده داود طیبی
و پسر او از نسبت صاحبقران گردون مشکوه و هم پاچای بخود راه داده با آنکه داود طیبی در اردوی نصرت قرین بعد و دراز با بسته ابواب زینهار و عنایت بر روی خود گشاده
آتش غضب صاحبقرانی زبانه زده بقید داود طیبی امر فرمود لشکر منصور بظفر نقب و تخریب شهر قیام نمودند بهادران نامدار بر حسب فرمان شهریار کمان بر روی حلاوت
بر تسخیر آورده محصوران جوی سیمین بلا را بخود محیط دیدند دانستند که مقاومت با قضا و قدر از حیز ملک بشر بیرون است برادر و پسر داود طیبی بقدم عجز و نیاز بیرون آمده بآستان
دولت نشان شتافته بیت با خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان بپوزش و اعتذار گشادند مقالید دیر الملک عتبه علیا سپردند و امیر شیخ نور الدین الله داد برای
تحصیل مال لاناه باندرون قلعه فرستادند تا با آن تیره سالی در جنبش دهد لاناه و ادای آن مبلغ آغاز نهادند از جاده مستقیم انحراف جسته مهم بجدال و قتال انجامیده
آتش فتنه بالا گرفت و پرتو تیر بر پیشگاه انوار قاهره بر لنج واجب الدفع افتاد و بهادران ظفر شعار روی همت بقطع و استیصال مفسدان بدکردار آوردند و ایشان بموجب فرمان
متوجه حصار شدند و مکمل اوصاف بر شرفات آن گشتند بیچاره برآمدند بگرد آن قلعه آتش زدند و بر عیال و اطفال خود بر مثال لغایم بردند و بر گرد اتفاق نمود عزم
جزم ازم پیکار کردند و ایشان جمعی بعد در نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل بودند و آن سگ دست و نصرت پناه در شهر تحلیه و آن طایفه در اردو کشته جنگ عظیمی
واقع شد بسیاری از غنیمان سعادت شهادت فایز شدند و امیر شیخ نور الدین با رزدلاوران ارباب حقیقت سلاح آزمای در اردو کران با شمشیرهای کشیده بگرد اردو آمدند و بر

بآن شد در خدمتش را در اندازند مرید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق روی بآن پاکان نهادند و چند کس را از معتمدان بر خاک هلاک انداختند امیر شیخ نورالدین سلاری را
در طرف خاصی دادند و آخر الامر بر مفتشی و ان حزبه لهم الغالبون با آنحضرت بر پرچم سلامت لشکر اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بادیان بدا اعتقاد به شیخ جهان کشته شدند و آتش
در انبیه و عمارت شهر زدند و مجموع را سوختند و از آن طایفه مقهور بغیر چند توده خاکستر نشان نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر با دوش و دستمه نفیس و اقمشه
مرغوب بموجب قرعه میان لشکریان قسمت و صرف داد و آوردن مرید و فیروز سلاری را از آنجا بر گرفته امیر شیخ نورالدین را از آن مهلکه بیرون آورده بعهده بصیغه زیبت و آرایش
اختصاص یافتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجهت بعضی از بلاد هندوستان** حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب قلعه اطیس خان عزیمت بجانب دیگر بقاع هندوستان
نافذ و چهار ده کروه بگزیل موضعی بلاد موسوم بکنار آب حوض بعجم اقبال ساخت و از آن جا روان شده منازل پیموده شهر سرسطی از میمن مقدم لشکر ظفر قرین
غیرت خلد برین گشت و مردم آن بلده اکثر از دین مبین بهره نداشتند و گوشت خوک میخوردند خبر توجه ظفر اعلام شنیده گریخته بعهده و فوجی از لشکر اسلام در عقب
ایشان رفتند و بسیاری از آن روز بر کشتگان را در راه باخته بیشتر جهانگیر بند و اموال را در داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند و بکری حرارت
در شرب سهمات چشیده رخت بفردوس اعلی کشید و حضرت پادشاه غازی بکنیت اعتقاد یکروز در سرسطی توقف نموده روز دیگر بجانب قلعه آباد در حرکت آمده بعد از طی منازل
و مراحل بمقصد رسیده سرادق جلال بر زده کیوان بر افراخت و اهالی آن بقعه نیز بوسوسه ابلیس بر تلبیس طریق ضلالت گرفته روی ادبار بعیدی فرار نهاده بعهده شهر را
گذاشته طایفه از مخذوله در قلع و قمع دشمنان بیشمار و شمار ایشان بعهده دریا گریختند و پس از آن مکرها نیز تعبیه آورده و اموال و جهات ایشان را غارت کرده باز گشتند
و حضرت صاحبقران مظفر لوای از قلعه آباد بسیاری و حضرت شعار روان شده بر دهی حوالی قلعه اسروی در آمد و چون در آن ایام رای صاحب وجه صاحب بر بقعه
در رسم استقبال بدرگاه عالم پناه بشتابند تا آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر فیض اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از
مردم آن ولایت را کشتند و برخی را به بندگی گرفتند و آتش در قلعه اسروی زده از ابنیه و عمارات نشان نگذاشتند و در آن حدود جمعی از بنده از طبقه و طایفه ایشان را احسان
گوینده استیلا یافته بعهده و ملای استیلا برافراخته از دیر باز بقطع طریق و راه زدن اشتغال مینمودند و چون از ملاحظه شیخ ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصه بهر فتنه
اضافت پذیرفت آن تیره دلان بدین در میان شهرها و جنگلها در آمدند و هر کس از دلاوران لشکر صاحبقران بر حسب فرموده بر آن جنگلها رفتند و آن مفسدان را کشتند و جمعی را
اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت کردند و چون ملک عقیدت صاحبقران مسلم شد بر تفرق جماعت بدکردار آن دیار طریق و ترفیه حال مقصور بعهده بر سیاست یاغی
باغراق و غنایم و اموال مرجع آمده بعهده بصوب سامانه رحال داشت و نفس همایون از موضع هند با لشکری از تجمل و تجمل افزون بعزم استیصال بقیه خارجیان و رد
صحرا و شهر نهان شد بعهده نیز فرموده در آن روز از آن قوم بد اثر خفرت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا گشتند و اموال و جهاز ایشان در تحت
تصرف مجاهدان دین آمده زن و فرزندان در سلک دیگر اسیران انخراط یافتند و مادگان و دختران ایشان با دهب از آن حدود و اقسام خیزان گذشت
و در اثنای حال طایفه از سب دارت عظام در آن قریه مقام داشتند بدست ری ملهم توفیق قدم امید نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و عقل خرد را همه را اسلامی حقیقت
پوشیده داروغه گماشت تا در آسیب آن لشکر بیگانه ایشان را محافظت نماید و حضرت صاحبقران در کنار آب دیگر در قریه سامانه بعهده باغرق بیوت در روز دوشنبه
هفتم ربیع الاول از بخارا خان در حوالی بیگلمه فرود شد شهزادگان و امرای جوانغار مثل سلطان محمود خان و سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین رضا

و غرهٔ شعبان برغای برلاس و شیخ ارسلان و تیمک بهادر و تیمور دبیر سر برداران و لشکریان در دست چپ و در سر غرازکان بین و برای تعیین رفته بود بر حسب فرموده در آمده
آمده بودند و دوران راه دمار از روزگار آن مردمان برآورده اموال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند و در این مرحله سبک همایون ملحق شدند در آن وقت حضرت شاهزاده کیقباد
در حرکت آمده مسافت قطع کرده موضع کیلیس را از آن مانه تا انجا پنج فرسنگ و در همین بود محمد خان سپاه ظفر انجام گشت ذکر توجه جیوش لشکریان بمقتضی امر والا جهت الاوغان و شکست
بعضی از دقایع حضرت صاحبقران چون شاهزادگان و امرای نوئینان و اطراف مختلفه روان شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند و بموجب حکم قضا جریان قزاق
امرای برلاس و جوانان و بزرگ بود جلی خود بوده در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده سلیمان شاه و امیرزاده کان یاد کار برلاس و امیر شیخ نورالدین
و امیر مصراب و قاری و تیمور خواجه و تیمور و دیگر سرداران در دست چپ سلطان محمد خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیم سلطان تخمین و امیر جهانگیر و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان
و شیخ محمد اکتوتیمور و امیر تیمک بهادر و دیگر بهادران در قول قتال سر رسیده و توپان کلان و امیر الله داد و علی سلطان توپچی و دیگر امرای توپان و قشون باشی و دیگر لوغرض چهار
فرسنگ پیش فرستاد و در همین جا اختلاف الرواتین پیش کرده متوجه راه شدند و در روز هژدهم شنبه بیست و دوم ربیع الثانی بسندی رسیدند و اهالی سمانه و کشمی و اسندی
و از ترس سپاه ظفر پناه که بحیثیه بودند رسیدند و اکثر اهالی متوطن بعضی از نوبه بود و آنچه اهل ایشان از نور توحید بهره نداشتند و بجماعت گمراه در صدد اثبات دالله اند
از بردان گویند و دیگری ابرهیم و بنو حشمت از آن تغیر نمایند و آنچه خبر دیگر باشد بزعم ایشان از زیر دان شان شنیده و هر چه شر دیدی باشد نسبت ابرهیم کنند القصه
اهالی القعه نیز از ایشان نزاع ایشان گویند مرکز خالی گذاشته بحیثیه بودند و خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی فرمود تا آتش در ای حصار زنند خشم مقوم و از آن اینمه و
عمارات اثر نگذاشته در آب ظفر پیکر از قبیع بود حضرت نموده و دوازده کروه قطع کرده به دهی شهر مالیت آمدند حضرت و در آن دیار و مرتفعی نیز پیدا نشد الا
در اندرون بناری و زیاده از شصت هزار من گندم بوزن شرع از آنجا برداشته و همین ارادی لکهان پی منزل بمنزل میرفت بر حسب مقتضی وقت بانا در هر مکان
در روز بیست و سیم ماه فرمان عالی نفاذ یافت و امرای دست چپ با عساکر سلطان فیروز شاه و از خود فرستگ دهلی بر بالای کوه آب که چون رودی بر برف میگذرد و بجریان
نمای موسوم شده تاخت کنند و جیوش سپاه و ملازمان درگاه جهان پناه بر مقتضی اشارت علیه از قریه کاهی گزین تا آن سرزمین در زیر سم چهارپایان جهان نورد آمد
و جمیع اهشام و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بتاراج دادند و در ضلال نصرت و ظفر بازدهی همایون سعادت مقرون حضرت صاحبقران گردون محل از آن شبنه
بیست و نهم ربیع الثانی از آب چون گذشته متوجه حصار نولی شد و از ظفر آرا در آن صوب بود و در همان روز بعد از قطع مسافت بر طاهر قلعه نزول فرموده پیش از امیر سلیمان شاه
و امیر الله داد و امیر جهان ملک حسب الحکم بپای آن حصار رفته بودند و بنا بر تردد کرد کشتی و توپان قلعه را مسجون موسوم بود محاصره جنگ مشغول شدند و چون هدای اندیشه از
هدای سم سمند موکب همایون پادشاه جهانگشای عطارد سری گشت بشتی و پیر بنزاد عقل صواب اندیش بود بقدم صدق و ارادت بیرون آمده دیگران از غایت سفاهت و جهالت
بسر مخالفت در روی کشیده بزم پیکار را حرار نمودند مثال حاجب الامتثال صدر دیاق و لشکریان بحیثیه بغی متعین شوند و از اطراف و جوانب بغی زده در عقب قلعه را سنگر کردند
دیگر از مسلمانان صبر اگر کرده بیشتر جهانگیر و خان خان موصوف و مشرک عرصه تاراج گشت الا اموال و دست حاصل آن آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را حشمه و دیوار حشمه
و غره ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی سوار شد بطلب آب چون در برابر جهان نمای آمده گذر ها سلاح احتیاط نموده با دوی همایون سعادت قرین و امیر جهانگیر و دیگر ملازمان
درگاه را در آن سرحد و جنب دهها تاخت و غارت علیه بیاد دادند و بنیز خشمه تا اگر هم محاصره انجا مدت لشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر را پادشاه گیتی گشای

باش بفرح علامت جهان نمای شده با مقصد بوارزم آزمای بدانصوب مشتاق و بعد از آن تاشی را موضع بنظر امعان در آن ثبت و صحرا و کمر بسته داخل فرمود و حسن
و جرال بکی لاتقیرات مقارن اینحال علی سلطان توقچی و چند نوکر لدای و بقرا دلی رفته بعیدند هر یک شخصی سلاح کرده آوردند و بعد از آن استعفا و قضا محمد سعف امیر علی سلطان شد بعد
در معرض تلف آمد درین اثنا بلوچان با چهار هزار سوار خوش نیزه گذار و پنجهزار پیاده بمراد آمده و بعضی از لشکر قبل از میان در خان ظاهر شهر بیرون فرامیده و نزدیک رسیده حضرت
صاحبقران از آب عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار سید خواجه و منیر بهادر با سیصد نفر بمعرض رفته و مشغلای مقاتله مخالفان مشغول شد جنگ کنان تا کنار آب
آمدند و در اینجا نایره محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحبقرانی لوجک بهادر را با الله داد بمدد سید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته بسید خواجه
پیوستند و بزخم سیف جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان چون ضرب شست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده نمودند
بیرمقاومت اندیشه از معرکه پشت دادند و در حین گریز بکمین جنگ و در انجام بیک زخم طوم و اکثر شیر فلک استوار میگرد مستقیم شد و ارباب فتنه از وقوع این صورت بنظر و نصرت صاحبقران
بجمال استدلال کرده یکدیگر را بشارت دادند و روز جمعه پنجم ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از معابر جهان نمای گذشته در جانب شرقی لوبا فرود آمد و در آن شب هزار کان
و امرا و قوشبان در تباخت رفته بعوند دریا یه سیر خلافت مصیر حاضر آمدند و شرف پابوس دریافته و بنان بسته هیبت دولت انحراف گشتند و شهریار کامکار روز
خاص و همگنان با عاظم و مقربان و خواص و تقرری دانا و حساب زمانشناس توره و یاسا ق سلاطین سابق در میان آورده شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و نبرد گذاری
را گزارش نموده و طریق در آمدن معرکه و بیرون آمدن از مهلکه دست بر مراسم حیل و جدال را بلباس دلکش جلوه داده و در همین مجلس شهزادگان دولت بعرض رسانیدند
هر از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و غیر ایشان اسیر شده اکنون در اردوی همایون مجتمع اند یکی در امصار با بالی دهلی سیر نموده باشند
سوند و دو مؤید اینمعنی آنکه در آن روز هر بلوچان با لشکریان و فیلان بجهان نمای آمده بعوند هندوان از نخیر لشکرگاه شنیده و بخار مسرت دست شست میکردند و نخل دولتخواهان چون
معنی بعود و متعجب خاطر پادشاه جهانگشای بحقیقت جام جهان نمای عالم عبارت آرا شده فرمان داد و تمامت ایران در دست ملازمان رکاب نصرت
اثر بانی تعیین رسند و اگر کسی در امثال این امر حال ورزد و در آن شبهه و احوال و جهات وی تعلق باشخص کیرد و این سخن رسیده باشد بیغ مسیت بکردن زنان
در آمده بر دست فیل صد هزار تمغوی خلقه استلانا صراالدین عزه در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر کوشندی و رنج نکرده بعود از آن هندو را از آن خیر
خواست و ربیع رجب الاتباع نفاذ یافت و از هر دو نفر یکنفر در دست توقف نموده بمحافظت جبال و حفاظ و ایران عزیمت داده و چهار پایان از آب صاحبی آمده قایم
نمایند و آنحضرت در همان روز روی عزیمت در شهر نهاله در کنار آب جون فرود آمدند ارباب تخم و اصحاب زرع و تقویم از اوضاع خلاف وقت در ضعف و طلب بخشش میکردند
و از نظرات سعود نحوس حرث میگفتند و در باب تاخیر و تعجیل جنگ سخن میراندند حضرت صاحبقران کامکار را نفس سدا عتبار و مقتضی اهل اشربه و التعدس لا یوثمون باشیت
و التدبیس علیهم ملتفت بالکنایات نشد روز دیگر بعد از ادای نماز بامداد فرمان اغاز دعا و احباب الاسد و بیست و شش بجانب شهر مصعف محمد بشکار آمد و بنقع و فرزندی
بشارت داد و بازیه بیشه طوفان در شب و پناه شاه اسپاه کشور هند بعد تقابل نمود آیه از سوره کهف بر آمد

السعادات عند صاحب بلیه اعتقاد بشارت از بال

محمد کرده از کنار آب جون نهضت نموده از آب عبور فرموده دیگر طرف آب محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان جهت رعایت خرم و حیات خنده لکنه نزد شیخ و در حیث

در حصاری ترتیب دادند و در پیش خندق کاوهیشان را پای دار کردن بسته در پس خرخیها بر او خلاصه

ذکر محاربهٔ پادشاه اسکندر قدر با والی کشور هندوستان

ذکر حضرت صاحبقران حضرت صاحبقران صباح روز سه شنبه هشتم ربیع الثانی بر توالی التفات بر ضمیر اقدس آن تاثیر بر اسب پیشی لشکر ممالک ستان جهانگیر اندخت و مقتضی رای صائب شعار بر بر اغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر بادکار برلاس و امیر سلیمانشاه دقاری و خواجه خلدان و دیگر امیران در پیش گرفت و جوانغار از دو فرصولت امیرزاده سلطانحسین و شاهزاده حسین سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران ترتیب داده بسعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک والیه داد و سایر نوئینان اعظم با قلب و هجر رایت حضرت صاحبقرانی از روح قلب و قلب مستقر سلطان الروح قلب ایدین زیب دلش شاه سپاه متوجه ارتفاع شد نزد از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطنت و طوغان گشت و همره در حین ضبط طغای خان و امیر علی موجه دیگر عنان دیار هند آمد و در همین ملک معین الدین و ملک بابا و دیگر سپهسالاران تدخی رایت جلادت برافراختند القصه حاکم ممالک دهلی با دو هزار سوار نامدار و چهل هزار پیاده کینه گذار عنان اختلاف الرایتین در هجوم آماده حرب پیکار بودند و خاطر بر مرگ قرار داده مع آلات و اسباب حرب و ادوات طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتقاد و عدم استظهار ایشان بمیلان کوه پیکر عفریت منظر بود و عرد آنها بصد دست میرسید و همه را بسلاح دلیم آراسته بودند و بر پشت آن افیال بابت تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر در هر صندوقی صد ناوک افکن در چرخ انداز قرار گرفته و تخش افکنان در عقب ایشان در هر پهلوی صف میلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده و لشکر ظفر قرین هر چند پیش از این معرکها دیده بودند و صفها شکسته و شمشیر سپه افکن را بزخم پیکان و نوک سنان خشم لاسپکر میلان ندیده بودند و از افواه داشته شنیده بودند لیکن بنا بر استیصال سلاح بران کارزار نوشتن بر نهج در حشان قوی در مضمون اصلاح ثابت فرخانه الله انهی صدق انکم مرحوم ارتیان بر دارند داشته و این نزا باشد راه پهلوی از پای در آورند و از استماع این اخبار مبالغه خلایق در این باب بعضی غرب بسیار در خاطر لشکریان پیدا شد و بعد چنانچه در وقت تعیین مواضع هزاران و احیان حضرت صاحبقران ممالک ستان از وفور شفقت و مرحمت و انسبت با هر فضلی و دانش داشتند ارباب علایم در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه فضل کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهما ایشان که خود بعد ایشان از دهشت الکفات حشت انگیز شنیده بودند بر نوع حرب دادند و در امکان و خدیش و عورات می باشند چون حضرت صاحبقران آن دغدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده نمود از برای اطمینان خاطر ایشان امر فرمود و پیش صف از چیرپای ساختند و در پیش او خندق کاوهیشان را پهلوی هم داشتند که در آنها جا بهشان بچرم گاو بر یکدیگر استوار بنهند و خارهای خشک بزرگ از آن ساخته بودند و چون میلان حمله آوردند پیادگان آنها پای میلان افکنند جناب فضیلت مآب مولانا شهاب الدین حاجی و بعضی از آنها حضرت صاحبقران که در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات او نظیر مزارد در این مجلس بیت

نه پست از ابیات فصاحت مآب او که در جنگ هندوستان گفته این بیت افتاده بیت پس آنکه بسی کاوهیشان بر ؛ برنجیر بستند بر یکدگر ؛ در پیش خندق فصیل بود ؛ و از هر یکی منع فیل بود حضرت صاحبقران با دل بود کوکب اقبال و دولت آنحضرت منوعی در امکان آمد و صبیح با مثال این امر گشت و در حین تلاقی فریقین شهریاران کامکار در میان لشکرگاه بالای تپه بر آمد و ورده ایستاده از اسب فرود آمد و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز پیاز آورده و دو رکعت نماز گذارد و بزبان تضرع و ابتهال تقع و استهلال کافی مسئلت نمود چون روی آنحضرت از سر خلوص نیت و صفای طویت بسوی تاخیر و تلطیف حاجت بر گشت و از عرایب التفاتات آنکه در آن زمان در حضرت صاحبقران دو کس نزد برای بیگانه حقیقی میگذارد و در خاطر امرا که در فراهم بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الیداد اقدام و اگر آنحضرت صاحبقران در تردد

دشمن که از زادهای نازه و عرض نیاز فارغ شده بود سلطان توجهی داشتن بخشی و موسی کلال را با مداد بر انعام روان کرد و جمعی دیگر از بهادران سلطان سه هزار امرای قزاقی دستگاه
ایشان را از وقوع انجالت و صدمه این کرامت دست و هلاک قوی گشته بر اقبال خویش و دولت با خصم جازم گشتند و شمشیر بمشیعت احشم در آیت شمشیر آخرت بهشت و بخشش بر دشمنان
تا خشنود و تا امر دی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند ملبس اشتمال و تخصیص این اجمال آنکه فراوان لشکر نصرت آل بوبکر بهادر و سید جنید را
داد و نصرت قادری و صابن تیمور بهادر و محمد درویش و سایر بهادران چون مخالفان سلاح دیدند و از اطراف انعام متحصن شدند و بکین گاه قرار گرفتند و چون قراول جمعی از ایشان
در گذشت شمشیر باکشیده باز دیگر گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و در قفای انعام امیرزاده پیر محمد بالکرخه بر تخته
بر دشمنان حمله آوردند و معاینت بخت بر مدد شمشیر رسید به پیش و بهادران بر انعام پیش رانده میرزا پسر و مخالفان را باهتمام خطای خان اسطر داشتند از جای برگرفتند
و تا از حوض خاص بگذرانیدند قدم از قدم ایشان برگرفتند و حوض خاص گوی است عرض بیق از محروسات سلطان فیروزشاه در غایت وسعت و مرغ نیز پرتاب بگذرد
با نظر نمی رسد و در موسم برسات چندان آب زلال در آنجا جمع میشود اهالی دهلی را مدت یک سال کفایت باشد و مرقد سلطان فیروزشاه بر کنار آن واقعست القصه در قفای انعام
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران نوبت بازوی دست راست معاندان را از جوانب و شکوه ملک معین الدین و ملک سایه
کوه آهن می بود در هم شکستند و امیر جهانشاه دشمن را تا لکهنتی کرده تا نزدیک دروازه دهلی عنان باز کشیدند و چون بهادران کشور هند از قلب سپاه پیلان را بسته حمله آوردند
امیرزاده ستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین مغلبی و روزشن تاتار سپاه کرد دانیدند و دولت تیمور نوجی و مسکنی خود را بر امرا توان و خوشی بر عزت
دولت روز افزون نور را بر صف پیلان زده پیل با تا از قدمی آن جبال با در خاک نشست رسیده و بضرب شمشیر خرطوم از دهای صف پیلان را با منه سر دشمنان
بر خاک مذلت انداختند سرداران کشور هندوستان بر صفحات روزگار خود بقدر قوت و قدرت پای وقار فشرده و دست جلادت برآورده کوششهای مفهوم لای قیمت
علامات بکشت ادبار بر درگاه خویش معاینه دیدند روی بفرار نهادند و از بسیاری کشته و کشته مامون داشته تمکن روی پذیرفت امیرزاده جنید سلطان با جمعی از
سن تا تیر زنان حمله کرد و فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت صاحبقرانی رسید سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و حضرت تا دروازه دهلی را تعاقب نمود آن بلده فاخره
بنظر احتیاط در آورد و در آنجا بازگشته کنار حوض خاص بنصب سرادق جلال اختصاص داد و شهزادگان و امرا و قوشبیان همعنان بسیار بسیار بعلا حاضر گشته مراسم
تهنیت بجای آوردند و در مجلس خاص امرای کامیاب رزان سپاه و دلاوران شیر افکن هر یمن دولت قاهره در همه حضور یافته بعد از تقدیم معروض لای علا ادای
گشت و آنحضرت از خلاص مقام الهی رفت فرمود و سلطان محمود و ملوخان را بشهر دهلی بر گزیده و بر فرزندان کامکار و دلگشت اعوان و انصار و خزاین موفور و
ممالک معمور مخصوص رسید بنده با او در رسیده ذکر بیرون آمدن سلطان محمود از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران طایفه از امرا و بهادران را از عقب وی
چون سلطان محمود و ملوخان از مهیب سپاه فلک شکوه با خاطرهای شکسته و دلهای مقرون بحزن و اندوه گریخته شهر را حصار حفظ ساخته از اعمال ناپسندیده خویش
و رنانا و زحمات سعی داشت پشیمان شدند و بنا بر آنکه غیر از آوارگی چاره نمی داشتند در همان شب خزانه برگرفته با بدن نیز دارای برآمده هر کدام از ایشان روی بدروازه بهانگاه از شهر بیرون
رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد آنجماعت تا نزدیک دهلی تاخته بعضی گریخته
گان را فرود آوردند و پسر ملوخان را اسیر گرفته با غنیمت بسیار مراجعت نمودند و هم در آن شب فرمان قضا جریان نفاذ یافت و بعضی از امرای عظام بضبط دروازه قیام نمودند تا دیگر

لکی از شهر بیرون نهضت روز چهارشنبه ششم ماه رمضان شرف انتساب یافت بدین شهر فیروزه نام علم فرازی برافراشت عمارت گاه و مرتب دروازه میدان بعد از دروازه
های شهر جهان پناه محمد تغلق بنا داشت و مجاهد گشت از اعلی سادات و قضات و علما و ارباب درس و فتوی و اصحاب تقوی روی بعتبه علیه مناقب شرف حسینی تابشته
و روی بنیاز بدرگاه آستان فرخنده نشان آورده سرافخار و مباهات باوج اسمان رسانیدند از اعیان ملت و نقیبان خاندان منسوب بشاهزادگان حشمت و امرا و ارکان
دولت نوشته رسیده دست در دامن استیمان زدند متمسک ایشان باسعاف و انجاح مقرون گشته و اهالی دهلی بجان و مال امان یافته اکابر و اشراف معظمی احرام بسته شدند
و نظاره بوقت پیکر بر بالای دروازه برآورده طرفه طرح دولت بلیغ مسکن آن حضرت رسانیدند و این فتح مبین در سنه احدی و ثمانمایه دست داد چنانکه هر یک از این
سه بیت از آن خبر میدهد بیت زفتح شاه رجمع بشمر تاریخ : نوید معین و خورشید بوجهدی آرای : نوبار اگر کنی کار هنرداران سکرد : بیشتر بایشان رسید سال
زآب نصرت بیاغ دولت شاه : بدان خاک حق شاه هند شد پا : و انچه از بیم و گریز کنان در شهر ها فتنه بر بارگاه پادشاه رهبر و رهن آورده و مجموع سپاه روی بخت
نهاده مانند جمعی از لان خواهند بیک بار خریاد برآوردند و صد و بیست فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت تصرف سنبکان پادشاه هفت کشور آمد و بعضی از آنها بیشتر از گاران
و امرا و سرداران و حکام اطراف ارسال نمود از انجمله در انجیر بیم بر تبریز بردند و چند در انجیر بیم بر شیر و انجیر هرات دیگی بر دوش پیش ابراهیم دیگی با دربایجان
نزد امیر ظهیر روز جمعه دهم ماه مطلقا ناصر الدین عمر بار دیگر با ارباب علوم و اکابر و اشراف بر حسب اشارت علیه بشهر درآمدند و سه تیر و باب سلطان محمود خان
خسرو صاحب قران امیر تیمور گورکان و ولی العهد امیرزاده پیر محمد سلطان رنب و دراشیش دادند نشیب ان بلاغت شعار تخیت آن فتح نامه را رقم کرده سرعان با درشار بهر دیار
رسانیدند و سکان دیوان اعلی بر حسب حکم جهانمطاع عالم مطیع بشهر درآمده مال لاما توجه کردند و محصلان غیظ و شدید بر مواخذت و مطالبه آغاز نهادند و در این اثنا
خاطر همایون حضرت صاحبقران جهانگشای بیاد آسایش مجلس عشرت و سرور شد فرمان داد بات قیان نیم اندام شرابهای ارغوانی در کشتیهای نیلفام
دجاجهای زرنگار رنگ بخشید و مطربان لاله عذار این نغمه در دادند بیت خیز و در کار سر زآب طربناک اندازه : شیر زانکه شود کار سر خاک اندازه : و مدران ترنم سرمای
حیات بخش از نشیمات عشرت و احسان و شهریار گردون رخش بیاض لالان شاهزادگان و امرا و توپچیان و بهادران و سرداران بحضرت و نصاب گشت
و نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و انصار بالا کشید و روز پنجشنبه شانزدهم ماه رحضرت صاحبقران داد گر با پری پیکران خورشید منظر بطرب و عشرت اشتغال داشت
طایفه از لشکریان بر دروازه دهلی جمع آمده متعرض رعایا می شدند و تمه از انجیر بیع اشرف اعلی رسیده زبان شده و امرا و ارکان دولت ایشان را از این حرکت
منع فرمودند لاجرم ارادت از لی بخرابی دهلی و استیصال رعایا متعلق شده بعوامل اسباب اندک فراهم داده بیان این سخن آنکه در این اثنا حضرت عصمت سرات علیا
آغا و دیگر خدیجه و آغایان بعزم ملاقات امیر امیر استون ملک جهان بعزیمت آگره در جهان پناه موقف بعوند بشهر درآمدند و چند کس در برات نقده و غله بر شهر داشتند
روی بآن بلده نهادند و طایفه دیگر از خرید و تهیه کردن جمعی از صحرا مات متعجب و حیات اثر گرفته بعوند و پناه بانجا برده بعوند در شهر بخشید و چون غلبه از دهام جمعیت
ظفر آورد و در آن بقعه روی نمود و اهالی آن موضع غرقه ترکان مشاهده کردند در شهرهای ادبی در سری و جهان پناه و هلا کهنه دست حیرت دراز کرده گرد کشی آغاز کردند
جابر و دکان و سیف و سنان در مقام حرب ترک آمدند حشمی بسیار از گبران آتش در اشتعال و اهوال خود زده خویشتن را نیز تا اهل و عیال سوخته شد و با جوهر جنگ
و جدال حرب و قتال نهادند و بدو فرصتی ایشان امرا و ارادت بسته تا لشکر بر آن شهر در نیامده خرابه کلا واقع نشود و لیکن با نزده هزار مرد کم پیش در آن شهر

دوران شب جمعه تا روز دست بغارت و تاراج گشاده آتش در خانها زدند و دود از خرمن ها بهوا برآوردند روز دیگر علی الصباح سپاهی در بیرون شهر مانده بعجله عزیمت
اصطبل در از دست داده روی بجانب شهر نهاده خلقی و آتش فتنه و شورش بلا بالا گرفت و اکثر عمارت جهان پناه ببلا راج رفت تا روز دوشنبه هجدهم از جنب دسی
و غارت هیچ تقصیری نرفت و او نا کسی از لشکریان و رازباده از نیت نفر برده بدست افتاده بعد و بسیاری از بیشتر پناه با تصمیم بلکه از مردان و کمک کرده
اسیر بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی مخصوص یاقوت و الماس و لطایف رقیقه و نفایس متعدد و خزینه قیمتی و اثاث و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقود و مجموع و مروی
نامعدود بخندان و معدود از هزاری یکی رفتن و کلک بیان نتواند گشت و بسیاری از کنیزان سرکشف پرین لب و کنار اسیر کرده بعجله خلق لهای از زوفره در پای داشتند
و عقد قبر داشتند و امثال آن خود هیچ کس منفک نمیشد و در نوزدهم ماه اسیر شد و ملک علی سلطان تیلچی با پانصد مرد مسلح بیشتر جهاد متعصب دهاشتند
مقصد این مجلس آنکه جمعی از اکبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی کهنه خزیدن و آن بقعه متبرکه را حصار حسنه منظر جنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از تمرد و عصیان
زدند و چون بعرض سدی عالم آرای رسید اشارت فرمود تا آن دو اشیا بیت بند پر بلاغ فتنه قدم نامیده و ایشان بموجب فرمان رفته بر تیغ سرافشان مجموع آن
دیار را سیاه کردند و در آن روز لشکر ضلالت دهلی کهنه سلاح رشید و تیغ السیف اسیر و دستگیر گشتند و فرمان اعلی نفاذ یافت و بعضی از اهل حرف و ارباب صنایع و پیشه
زادگان و خدایش و اقربای و سعادت ملازمت استسعاد دادند و قسمت نمایند و برخی سلاحه دیگر مخدوم زادگان و حضرت عالیات در استقرار عزت شرف خوانش فاخر مشغول
و ملازمت کنند و چون در خاطر خطیر آنحضرت همین معنی رسوخ یافته بود در دار السلطنه سمرقند مسجد جامعی از سنگ تراشیده و نصب و بلغ و جامع الادخان صادر شد
در طبقه سنگ تراشیده برای حاضره شریفه ضبط نمایند و وضع این سه شهر مذکور است چنانکه در سیری لوری بدر دارد و دهلی کهنه نیز مثل آن لاکور دهلی
کهنه بزرگتر است و از لوری سیری در جانب مغرب مایل بشمال واقع است تا مورد یا کهنه در از طرف غربی است مایل بجنوب و رزد و جانب باد و کشیده اند و پهنای بیشتر
از آنست و از دهلی کهنه بزرگتر است و از سیری سه دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جانب جنوب مایل بمشرق چنانچه از دهلی در جانب شرق
شهر است سی دروازه بیرون گشاده **ذکر نهضت لایات نصرت لایات بدیگر سعد جمع هند و وقوع غرایبات** حضرت صاحبقران
ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن بر بیشتر غزا متعصب دیگر بلاد هندوستان شدند و در وقت حرکت فرمان مطاع لاد و غاش شرف
نفاذ یافت و سالکان و علما و قضات و مشایخ در مسجد جامع جهاد پناه مجتمع گردند و یکی از مقربان بدارد و علی ایشان تعیین فرمود تا مکذارد و در جنبش لشکر و اهالی
بر حواشی خاطر آن جمع مجلس حاصل نشیند و چهارشنبه بیست و دویم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمایه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه مسلط نادر فیروزآباد آمد
و برکنار آب جون از سنگ تراشیده حسنه بعجله از و فور صدق و بنا زر بر کنگره طاق بگذارد و از آنجا در ضمان تا میدان نمودار شده از دروازه بیرون آمد سید شمس الدین
ترمذی و علاء الدین پانیپتی شیخ کوکری در پیش از این بفرمان سعادت قرین بکوله رفته بعجله رسیده عرضه داشتند در جهاد انهار حکم آنسر زمین و انواع اخلاص و
اختصاص بر جبین نهاده و کمر خدمتگاری و فرمان برداری در میان بسته روز جمعه بشرف لب بوس استسعاد خود یافته و چون قریب بعرضه فیروزآباد آن زمین اشاره
بنکو نهاد شد ایلچیان و طوطی بعجله در جهاد انهار در مصاحبت ایشان فرستاده بعجله بشرف عرض رسانیده و تعیین اقامت آن دو طوطی از زمان
قلعه باز مانده بعد در مجلس مکون بهند لهای بکر خدای و شیرین گفتاری قدم نموده و حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و سه فرسخ پیموده و چون موضع که معسکر

بایون گشت بهادر خان و پسرش قتلغش با تحفهای گرامی و شوقات لایق بزرگاه عالم پناه آمدند و طریق صلح و صلاح کرده ملازم شدند کی اسرا قلعه‌ی بجای آن حضرت
عاطفت شعار با سلامت استخلاص یافته قدر ایشان را از ارواح ثریا گذرانیده و از آنجا رانده شده بعبور از قطع منازل و طی مراحل موضع لاهجن نزول حضرت صاحبقران کامکار
گشت و در آن مرحله روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الثانی رستم بغای بوغا و امیر شاه ملک و امیر الله داد و رابد حصار بیرت فرستاده و ایشان از آنجا بمقام دربند دربالس
اوغانی و پیر اوملانی احمد بهادر سری و صنعی با طایفه از کبران در حصار رایت عنادی استکبار برافراشته اند و میگویند ترشین خان بهادر شیعه اند و پادشاهی متصف بارث صاحبقران
از نسبت عجز و تصوری که کرد ترشین خان کرده بود آشفته گشت صاحبقران بنده معان با ده هزار کس از سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر بیست و هفتم ماه بوقت نماز
پیشین بنظاره قلعه بیرت رسیده نزول فرمود و همان زمان فرمان داد و امرای توان و قوتش هر یک بر حوالیش بکفر خندق مشغول شوند تا هنگام طلوع در بیار
هر بیرقی و دیگر چیزی که بقلعه زده گرفته شد بهمه خلق آن شب بدین حال سراسیمه و مضطر گشته دست ایشان از کار رفته اثر حیات در آن تیره روزان نماند و دیگر
امیر الله داد با قوتش دیگر بدروازه آمده و نوکری از نوکران اوسر برنام و ننگ دنیای بی‌سپی بعوض کمند بر کنگره قصر از حشمه بالای باره برآمد و دیگر بهادران در دلاوری
را عرق غضب در حرکت آمده بادی صدق نمودند و در همان زمان رستم برلاس و اوغانی و پیر اوملانی سری را دست و گردن بسته بر کاه بکنتی پناه برده بنزد
دو صنعی در بیرجنگ تعلق آمد باقی کبران را بدوزخ فرستاده اند و زن و فرزندان ایشان را اسیر کردند و قلعه چنان بر ترشین خان از تسخیر عاجز آمده بود و چی از سپاه ظفر پناه
بیک لحظه مسخر شد و صعود در امثال این امور غریبه از جمله مسلم اخلاق حضرت داداد مرضیه آنحضرت بود و تعداد مسطور است و چون بلخ مع علیه حضرت صاحبقران
رسید در سفر دارالقلعه بیرت میگویند در آنجا در ترشین خان سوال نشد و مسخر زد تا بر دیگری چه رسد آنحضرت بزبان تحسین گذرانیده باری سبحانه و تعالی
فتح آن بر ما سهل ساخت آن کرد اند فرمان داد و در همین زمان باعث شعار تهدید نامه با هر حصار نویسند و بخاصیت را براه راست دلالت کنند یکی از آن نامه در قلم آورده
بعضی در میان سطور درج کرده ما را بر ترشین خان چه نسبت است و در اثنای عرض ملکوت چون آنکلمه مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت بهم برآمد و منشی
معاشت فرمود و ترشین خان بر ما سابق و فایق است و در جمیع امور رجحان او بر ما متحقق لاجرم همین عبارت پاک و حسن ادب بر اکثر معمور عالم مالک و سعادت ابدی فایز شدند
بکلمه چون هم قلعه بیرت فرصت یافت اشاره علیه صعود و پیوست و امیر جهانشاه با دو چی از سپاه و حضرت پناه بقصه بالای آب شوند و کبران آن نواحی را غارت کنند و ضبط
اغرق را با میر شیخ نورالدین تفویض فرموده از آن آب قرا کو در حرکت آیند رایت جهانگشا بیشتر غزا بقصه دریای کنگ شد و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون
و بعد از قطع منازل بیرون بعور رسیدند کرده کنار آن آب رفته ماتکذار پیدا کنند و بحکم چشت آن آب یافته لاچین بعبور همگنان بآب نازان نوشتر گشت
و طایفه از سپاه دست بوتکی برق زده بشنا و عبور نمودند و چون حضرت صاحبقران دریای سمند با در رفتار در آب راند امرا زانو زده بعرض رسانیدند امیرزاده پیر محمد
و امیرزاده سلیمانشاه با لشکر بلغار و تیپ سر در آب گذشته اند و اگر سلای صوابدید اقتضا فرمایند امروز در یک طرف آب تعلق نماییم آنسخن مقبول افتاده فرمان
صادر شد و بعضی از لشکریان عبور نمایند و از آن امیرزاده شیخ سید خلیفه شیخ علی بهادر و جهان ملک پیر ملک و دیگر دلاوران از آن گذر آب گذشته و حضرت صاحبقران
با او در کرده در کنار آب قرا کو نزول فرمود و از آنجا بجانب تعلق در بالای کنگ واقع است رفتند و در اثنای طریق مسیع همایون رسید نیز در بالای آب کنگ گروهی انبوه
مجتمع گشته است و رایت عنادی برافراشته اند آنحضرت امیر مظفر و علی سلطان توچی را با تنی چند از سواران رفته آنجانب گردانیده و رایت منصور بهادری دستور متعلق بود بمقاران ایشان

اندک نفحی در بادی مبارک پدید آمده اطباء معالجه مشغول گشتند در خلال این احوال منهیان معروض داشتند که جمعی کثیر از کران در جهل و عقل کشتی نشسته در روی آب مثال
پاره‌ای از آن می‌آیند و در آن وصول اخبار مضمون زایل شده حضرت صاحبقران از غایت حرص بر غزا و جهاد نفس همایون با هزار کس از بهادران نصرت‌لا ملازم
موکب عالی بودند متوجه دریا شد چون از وصول بحر مکرمت و احسان بکنار آب دریا صورت بحر البحرین بتعیین روی نموده بهادران نصرت شعار بعضی از کلوله
بدفع و اعداء دین مشغول و در دریا انداخته بوجه منعقد و برخی پایان ایرا گرفته بر آن خاک سلطان نزد بسلان کردند و از متهوران سپر بادر سر کشیده بسفر بر جدیت میراندند و جمعی
از اسباب خود را در آب رها چون شناوران بگذرند خود بمخالفان رسیده دست در گلوی کشتیها زده پای تحاشی به اندرون کشتیها در آمدند و مخالفان را به تیغ جهاد
بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده در آن مخالفین نشسته روی جلادت بجانب کران آوردند و بغیر از دو کشتی مشحون بجماعه مردم جنگی بر دست هندوان نماند و آن
آن هر دو را در میان یکدیگر بسته و با زور تهور و تیر اندازی شب دند و از طلاطم امواج بحر اجتماعی کثیر در غرقات فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن بدیه کشان
را طعمه ماهی ساختند و چون خاطر خطیر همایون حضرت صاحبقران دین در راز جانب مسافران دریا فارغ شد راست منصور بجانب نقش و برین در نهضت دو رسیده از
پیش الله داد و با یزید قوچین و التون بخشی و بقرادلی را فرستاده بعهده رسانید آمده خبر آوردند در آن طرف یکی از ملوک هندوستان مبارک خان نام سپاهی
مسکین جمع کرده خیال جدال در سر و هوای محال در خاطر دارد شهریار کردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام نموده به بیشه غزا شتافت
پیش از طلوع صبح تا بگذر از غرار دریای گنگ بگذشت و بگرد کرده را قطع کرده ملازم با مداد بگذارد و دلاوران غزا پیشه جبه پوشیده با اندیشه متوجه جانب خصم گشتند
و چون نزدیک باهی خودی رسیدند دیدند مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده مقابله و مقاتله را مهیا و آماده کرده استاده است و در آن حال با خیر پادشاه هوش
کشور گرفت و اعدای دین را تیغ کین آخته آمد بعد و سپاه دلگر اسلام در این موقف و مقام اندک و سپاه بر اغار و با طراف رفته اند بغیرت و در چه راه غزا آن بیشه پایگاه
در این معرکه استوار داشته دست توکل در حبل المتین زده سعی و کوشش خود را در میان نه بیم و بغیر از لطف الهی و حمایت پادشاهی فریاد رسیده بیت شاه اگر نه لطف
فریاد رسد ؛ بیدا بود و کوشش ما نا کار رسد ؛ و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این حال بچهار سوار از قوانات شهزاده شاهرخ و پیش از این به امید خواجه و
جهان ملک از آب گذشته بعهده و محقق رفته رسیدند حضرت صاحبقران کامکار زبان بشکر ملک دهاب گشاد و بشارت فرمود امیر شاه ملک و امیر الله و دو باهزار سوار
خاصه و ملازم رکاب ظفر انتساب بعهده بر سر دشمنان راهنمون و از گرفت و شوکت اجماع مطلق و غرفه بخاطر نگذرانند امراء و ارتباب پا نوقف با آن هزار سوار شتافتند و بی سبب
اعدا ماخلند و چندان خوف و رعب در ضمیر مبارک خان و جمع او استیلا یافت و پا ثبات در رکاب رای از موقف حرب بر تافتند و چند روز حیات طلبیدند بر نام و ننگ خود
کرده بجانب جنگل شتافتند و لشکر شهریار ظفر لوای در پی ایشان رفته جمعی کثیر آن بدیشان را در ورطه فنا افکندند و چهار و خال ایشان را اسیر ساختند و گلهای گاو
و از خیر جب پردن بعورت مسلمان اشاره و حضرت صاحبقران در آن بخط نزول فرموده با نزدیک خبر رسید و در دامن کوه کوبه بر کنار رجوه گنگ وقت عصر قشیله از
هندوان مجتمع شده اند بر فور صاحبقران با پانصد کس متعصب الصوب گشت و تاج چرب بکرش غنایم از دست و بهایم متحصن بعهده و چون در نهضت راه کوبه رسیدند در مقام از
اعداء ملت اسلام گروه بنوه دیدند با سر زد و بهتی تمام و از امرای توران امیر شاه ملک و علی سلطان با دو جوقت انصار و خدمان بر ایشان راندند و بشمشیر صاعقه کردار در تن
جمعیت ایشان زد و خرمن خلاف از باد آن گرفت و غلبه مغلوب ساختند و لشکریان با خرمن غنیمت استقلال نموده زیاده از حصه سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماندند و در آن حال کبری بر کبر

وکلیه ملک شحنه نام با صد هزار سوار و پیاده همه مدهوش از جان برگرفته و شمشیر کشیده منتظر موکب همایون شدند و آنحضرت با نفس نفیس بقصد اعدام فجره کفره اقدام نموده باشد بر
مبارک بر کف زنان مبارک افکنده عنان بآنجانب تاخت و چون شیخ کبیر نزدیک رسید با از ملازمان حاضر نادانسته معرض داشت و ابن شیخ کبیر کبریت ... در سلک سپاه کان
گاه اشتهار دارد و در اردوی همایون می باشد بنا بر آنحضرت صاحبقران ظفر قرین روی بکوه آورد و شیخه و بعضی از لشکریان اسلام را تعقیب رسید آنحضرت چون بر کیفیت واقعه
مطلع شد عنان عزیمت بطرف او منعطف ساخت و سپاه ظفر پناه آن کبر شوم را تیزی بر شکم و شمشیری بر فرق زده از پشت زین بر روی زمین انداخته دست و گردن او را بسته پیش
پادشاه اسلام آوردند و حضرت صاحبقران از وی احوال پرسیده و او پیش از جواب جان داد و در بلاد عت جبرات نیز ده در دره کوبله را از اینجا تا آنموضع دو کروه راه است حشم
از قبایل و عشایر جمع آمده اند از آنجا تا بمقصد بهمه ی تیر و تیشه ی پر درخت است چنانچه با صعب ارتفاعی آن بر دشواری میگذرد و حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آن روز دو نوبت
بغشه و مشقت از رزم و پیکار آسیب رسیده و تعب و درد بی چون می نمود و لحظه آسایش فرمایند لا طلب مرضات الله تعالی با طایفه از منتخبان خاص از امرا و قورچیان در ضمان
حفظ و عنایت ملک سبحان روی سلامت بران دره نهاد و چون طریق صعب المسلک پیش بود و کفار بر پیش آنحضرت و لشکر حاضر در غایت قلت در خاطر خطیر باشد منصور خصوصا منعم
را اگر در این وقت فرزند امیرزاده پیر محمد امیر سلیمانشاه برسند از لطایف صنع را باید باشد و حال آنکه سه روز پیش از این آنها نیز از اینجا حیله و دوازده جنبه غارت قلاع
اوغان و عنب جوس با ناموس در دست داده بود و متوقع بنجور در این اوقات بلوکات همایون بودند در خیال امیرزاده مشار الیه و امیرزاده مذکور گنجایش آن نداشت و حضرت صاحبقران
با طایفه آب جهور خواهد نمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده جوانبخت امیر دانشور بطریقی و بر ضمیر انور گذشته بود بتقسیم رکاب نظر شاب نیز گشته و سپاه با شطار نام اسکندر
شقاوت فرجام رانده بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآوردند و باغنایم بسیار موفور و اموال نامحصور موفق غزاه و دم معاودت نمودند و در انجمن بسمع همایون رسید که در بالای
از دره کوبله بیاز زده کوه راه سنگلاخ است بطفیل کوه دریای گنگ از آن بیرون می آید و گمراهان کشور هندوان سنگ را می پرستند چنانچه از آنجا که راه بدان موضع می آید
از جمعیت طبع و خری بدان کاوسنگ که جلاد است و نفع و ضرر از آن متصور است پرستش می نمایند و مردمان خصوصا سوخته همراه خصوصی آورند و در آن آب ریخته و این معنی آب سد
و سبله نجات و رفع درجات دانسته زر و غره در آن آب می پاشند و زنان در آن آب قدم می نهند و از آن آب سر خود ریخته سر را پیش میگردانند و این صورت
از جمله عبادات میشمارند و چون در اواخر سنگ مذکور جمعی کثیر از هندوان مانده بودند و اموال فراوان از مواشی و منقولات داشتند حضرت صاحبقران با شمشیر عنان عزیمت بدان صوب
معطوف ساخت و آن زمره زوال مقصور جنگ و جدال و جنگ و قتال بود در محل خوف توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بر آن دره رسیدند و از بر انفار امیرزاده سلطان
محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر سرداران سپاه از پیش قدمی امیر شاه ملک بیرامداد و در آن لشکر منصور حمله آوردند و گمراهان را بیشتر آن را بر شمشیر سپردند و جلادی بی بر
المهدی فرستادند و اندکی از آن در طرف جان بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصه آن ولایت از آن کشش و جهود شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان بغنیمت غازیان
و سرداران اقتدار بیت تصرف شد رجال روزنامه گشته از دریای گنگ بگذشت و در سر حضرت صاحبقران دریا نوال نازنشین گذارده با دای شکر پادشاه ذوالجلال در منازل
آن قوم شد در آن آوان کسالت فرموده بعد از آن ساعت سعادت شروع کرده قطع کرده در طرف آب از گنگ نزول فرموده بعد از ساعت قبه سراداق جلال اشتمال بوج ترکیا برافراشت

ذکر عزم مراجعت فرمان فرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع حالات صاحب قرانی چون اطراف و نواحی مملکت دلی از خشک و تر و بحر و بر تسخیر
پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت مصمم کرد آنچه از شنبه جمادی الاولی سنه احدی و ثمانمایه از آن آب گنگ نهضت فرموده حکم واجب الاتباع صدور یافت

در بوی بحال بودند و اغرق را بملک بالین رسانند و دیگر روز بلبس مع علیه رسیدند که در دهای کوه بوالک از اغرالک و دانکی از هر قسمت میشمارند جمعی کثیر از تهیدان بدگردار
گنوهیده لاثار با یکدیگر اتفاق نموده مترصد رزم و پیکار بودند بر ملتقی جهانمطاع ناگذشت در سپاه ظفر پناه و در اغرق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون اعتبار
فرموده بعد از قطع منازل بکوه بوالک فرود آمدند و در آن مرحله امیر حسین سلطان و امیر شیخ نورالدین بر اغرق مشی کرده شرف ملازمت دریافتند امرا و نوئینان بزرگ در خدمت
معروض داشتند که اگر سلای ممالک آسمانی اقتضا فرماید در آیت نصرت شعار در ضمان نصرت و اقبال معاودت نمایند تا منتهب گان بر دیم و دمار از نهاد اهل شرک و عناد برآریم
آنحضرت در جواب فرمودند که در ارتکاب امر جهاد دو فایده مقصود است یکی اعزاز اهل دینی و دیگر خاری چنانچه شاه دین و حضرت نظر بر ثواب آخرت و منفعت
غنیمت است پس نیز خواهان اینمعنی ام و در حال لشکریان بغنایم و اموال مشغول گردند و در مآل نعیم باقی و سعادت سرمدی برسم و بیرق لشکر مشیت ملاحظه حال مسکینان و زیردستان
از آیین مسلمانی دین پرور و خداوند معدلت گستر است و هم در آن روز فرمان قضا جریان حسن فیروز جنگ صدور یافت و امیر جهانشاه و از هرای جوانغار بعد و پیش از این نگفته
جهت غارت قلاع جبالی آنجانب رفته بیاید و بر امرا و بهادران نفضیت غزا و جهاد منتظر و بهره در گردد و خود متوجه گشته بملک بالین عزیمت گشت و آنحضرت در عقب جهانی الملک
بعزم کوه بوالک سایت توجه برافراخت و در آن دره رای بصیره سدی بدروزه بهر دو زمام چند هزار اجاش و جبال فراهم آورده و جمعیت محکمی جاهی بخاریند از بیم راه داده بود
نخست دامنه داد برافراشت از بر انهار امیرزاده بیرجمه و امیر سیاهش و دیگر خانان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بار به آن کمرابان نهادند امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
و قرابای قیس بعد دست از آستین جلادت بیرون آورده شمع و استقبال مخالفان را جهت همت ساختند و حضرت پادشاه فلک مشکوه در دامنه دره توقف نموده بجهت پاسبانی
لشکر با نزاقت طی فرموده و قتال حاضر شد داده و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم جهانگشای خسرو غازی در وزیدن آمد و صبح نصرت فیروز در دمیدن آغاز نهاد
و انهزام و تمیل بعضی گشته بسر بعضی نیم جانی بسلامت بیرون برده اموال ایشان از نقود و رخوت داد غارت و اسلحه بدست مجاهدان دین اهتزاز و از سوق غنایم حکم
قصاص بنیاد سوخت و از مردم زیر دست هر یک از ایشان بمصیبه و چهار صد کار کرده اند بعضی ستانند و بعضی از دستان لشکر هنر دهند و از میان عاطفت پادشاه بنده نواز
در صراد سپاه بتر محفوظ و بهره داشتند و زبان بدعا و ثنای خسرو دادگر بحرکت آمدند و در آیت نصرت شعار روان مرحله در حرکت آمد بار دوی همایون رسیده بنا بر
کثرت اعمال و اثقال زیاده از چهار کروه راه در شبانروزی قطع نمیشد و چون بعد از سفارت و مسالک از موضع کنه زکه گشته از آب جون عبور نموده دیگر از صدر و اموال
مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت و سمع اشرف اعلا رسید در این صدود و اهمیت از زیلان کشور هندوستان نام در بنادی لام حشری انبوه در ماهون و کوه
رز کرت ایشان بشکوه آید فراهم آورده است و بلکهای بلند و پشتهای محکم پناه برده و بغزه بدخت افکندن و جنگی بریدن بر آن موضع در آمدن امکان ندارد حضرت
صاحبقران غازی چندان توقف فرمود و روز شانزدهم در شب پانزدهم ماه مشعلها برافروخته فرمان داد و لشکریان بر بریدن درخت و پیراستن راه مشغول شدند در شب بفرمان
دولت راه فرون دوازده کروه پیدا کرده هم قطع فرمودند و صبح پنجشنبه رایت ظفر پیکر بکوه بوالک و کوه لوکه رسیده و در آنجا سرای آن بقعه و بیرون قلب
و جناح از آستین بزم و پیکار بنهادند لاد بر بیت حال در آواز کوس و کوره و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت مرتضی بلوش هندوان رده یافته هر اس و هراس بر ضمایر ایشان
مستولی گشت از میان بسترداری بعدوی کوزه نهادند لشکر اسلام اکثر اهل خلام سد بر بیخ استقام کمر زده بر چه داشتند از اصحاب فاطق همه را بکرفتند و هر یک از اعاد و اعوان
و بیت کاده و نفر دست برده بر سر جهانشاه و امیر جهانشاه و دست چپ بهمین او بعد بدره دیگر یا حشر بسیاری از منفعت شکر دیدند لاکن غنیمتی از مردم اوینه غنیمت و لشکریان بی حد است

در این نعره صدا را تاخته و حمایت حشمت بیست و چهارم ماه مذکور بمنزل بیلان پیوسته و روز جمعه حضرت صاحبقران دشمن لدار باز بکوه سوالک برآمد و از آن مرحله تا دیار بکر
نوبت پانزده فرسنگ بود و آن دره چنان بسیار و کوه استوار داشت و رای عقل شکست حضرت صاحبقران بر قطع دقیق کفار قرار یافته شبیخون در آن شب و جنگهای صعبات
لا تعد و لا تحصی دست داده از نیت پرستان و مجوس استقرار دارند و امیر جهانشاه و سپاه عرصان روز گرفته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد بر غنیمتی که همه دلک
نشد بعوند فرمان قضا مضا نفاذ یافت و امیر شاه را بلیه و لشکریانش بر آن موضع در آمده امیر و غارت کنند مقارن این حال صهاین تیمور از قسمت امیر بعوده آمده در پایه سریر اعلی
عرضه داشت در کثرت سپاه و آن بر تبه است و قوت ناظره از تشریح ادبار آن و تجزیه و تصور اعتراف ظاهر حضرت صاحبقران بنفس نفیس بایستاد و سپاه جلادت و لشکر جوانان
فرمود و مهم خود مشغول نمایند و ایشان تیغ جهاد از نیام برآورده جمعی کثیر از آن مشرکان را قتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بیپایان گرفتند و در وقت نماز پیشین این روز
از پیش امیر شیخ نورالدین و علی سلطان توچی باشی کسی آمده خبر آورد و از طرف دست بسلامت داده است در آنجا طایفه از کبران جمع اند و در تیر حسب و تجسس بیرون اند
مراعی و مواشی بسیار دارند حضرت صاحبقران که مسکن رعنان عزیمت بر آن طرف معطوف داشته فرمان داد و امیر شیخ نورالدین و علی سلطان توچی و سایر بهادران
بر آن جماعت حمله شعار را شنه دانیان بر حسب اشارت عیه رفتند شیخ جهاد بر آن روز بر کشتگان نهاده اند و بیشتر از کفار خرد و بسیار از قلعه کوهی و بر آن معروف
بود بر آمد تا بقرب شکوه آنحضرت هر دست مجاهدان غازی قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن کافران کشته گشته بقیه السیف مجروح و حشر روی گریز نهادند و آن کشور
قرین باغنایم روی زمین با گشته و روی نیاز بر سم سمند جهان نورد نهاده بعواطف بیکران و عطوف بیپایان اختصاص یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده
بودند و صحرا و کوه از جمله آن آسوده می آمد و حضرت پادشاه اسلام تا استحکام ظلام بر بالای آنکوه توقف نمود و از کمال مرحمت و اشفاق حکم فرمود در آن شب ظفر پناه هر که
غنیمتی بیناهه باشد او را نصیبی دهند و شب را در دی لیهان بوی در آن دره فرود آمدند و در آن جنگها و شبیخون حمد از بسیار بود چون شب بلشکر در می آمدند و در خوت
اشیا لشکریان می بردند و در مدت یکماه در میان کوه سوالک و کوه کوکه بیست غزوه معتبره لشکر اسلام دست داده هفت قلعه حصین در آن صرحود و نواحی گرفته شد
و در آن دیار در آن روز کاری از خبث وجود مشرکان پراسته شد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از آن قلعها شبخو بود از خویشان ملک شیخ کوکه که اهالی آنجا بر سبیله
جمعی از مسلمانان در میان ایشان بود قدم در دایره متابعت نهاده اند و ظاهرا کردن الیقاء بطوق بندگی و فرمان برداری بر آشتند لاجرم بنفاق ضلالت خبث از دل
از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود چون مال لاناب ایشان اندا خته از مجاری اوضاع آن کمراهان محاسن عنز نفاق نقش میرفت یا از بزرگان درگاه عظمی الطیف
انگیخته مقرر کرد اینه در اصول از وجه مال لاناب ستر فازل جامه کهنه و کلفی در انزک قیمتی داشت قیمتی در آن بر آن نهاده آن در بر شکستگان هر سلاح در داشتند مجموع بر دو
نا بغزو خشند بر این حسن ترتیب سلاحی در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت چنین نفیر کرد در سلک ضرام دشت و خازن در یا از آنجا
درگاه جهان پناه بود در آینه و بر آن دامنه بر بخشیان از جاده مطاوعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان را قتل آوردند و بر ذمه غازیان لشکر اسلام اشغام آن پادشاهان
شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کشور نوازی جلادت بر تسخیر القلعه آوردند و آن را فتح کرده و دو هزار کبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دو هزار اسیر گرفتند از خان و مال بسقف
آسمان بر بسته بودند نام شد سخن ظفرنامه در بعضی از تواریخ دیگر نیز بکتب دلاحه را بر این نهج آورده اند راقم حروف گوید هر گاه موروخان قابل شد و با بر صورت اهالی قلعه
اسکر خود در عوض مال لاناب دادند چندان مناسب می نماید که نیز می و این تفاق و شقاق و عدول از ناحیه کبران ظاهر کاهر بود والله تعالی اعلم بحقیقة الحال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی جهو روح و دیگر بعضی حالات و در آن وقوع شده است چون ضمیر انور حضرت صاحبقران در اکثر اوقات غزوات

جنود کوه بولاک بازپرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جهو برافراخت در اثنای مقابل قصبه یه بابه از اعمال آن موضع نزول فرمود و امیر شیخ محمد اکوتیمور و بشیر اسمعیل

برلاس بتاخت و به فرستاد و مردم بابه بغایت شجاع و دلیر بودند جنگهای استوار داشتند چنر بار در جنگهای مرتب شدند و آماده قتال و جدال شدند جمعی بدان دین خواستند

و پاتا چنر بدار دیگر شغل شوند و سزاء و جزای آن بدکردار را در کنار ایشان نهند لاجرم در آن حال از موقف جلال خبر آمد و بهادران بر جنگ بهادرت نمایند و چنان کوشش

نمایند در روز دیگر چنر از کنار یه و جهو بر اندیاراند از روز و هفتم جمادی الآخر صاحبقران ظفرنشان سپاه احتشام بر سمت کرده بخرام سوار شد و صف کشیدند بر یغا و جمعی

و قلب سپاه را شمشیر و دوازده تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره کوس و سوران ظفر قرین و یه را بکر انشتند و بگریختند و بسبب این آوازه

در پیش و جنگهای ما دلگرم شدند شیران بیشه اسپی خبر بابا برداشته و تعاقب جنگهای کرفتند و توقف ننمودند تا سپاه ظفرپناه از آب سوین و فرغ شاپای در قریه بهاند غله

فراوان بر سبت آوردند و هان روز از اهتمام در حرکت آمده چهار کروه مسافت بجهو فرود آمدند و در همان روز آنچه تیمور و بوغا و فولاد و محمد زین الدین و از دیار اسم ارسلان

پیش اسکندر شاه دلالی کشمیر رفته بودند و حکام و جیب الاتوقی باسم او برده با ایلچیان شاه اسکندر در منزل سعادت بطلوس فایز شدند و بعرض رسانیدند شاه

اسکندر احرام ملازمت بسته در دی بنا زبدرگاه عالم پناه آورده بموضع جهان رسیده بعد در آن مرحله سلطان زین الدین و از جانب او برسالت آمده بجوادی ملحق شد و

چنین تقریر کرد و امراء دیوان بزرگ مقرر فرموده اند و سی هزار اسب صد هزار درم از هر یک بزن دو مثقال نیم از ولایت کشمیر سر انجام نمایند و بجهة تقدیم تخیر

بازگشت تا بعد از شش این مهم دیگر باز بارزوی روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه نهند حضرت صاحبقران نصرت قادر بر دیوان الکاذر مقصود شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده اند

و زیاده از آنچه کنجایش ولایت کشمیر است از وی طلب داشته اند مقتضی عزت شعار آنست که هر چه در خور و سعت و شوکت مملکت بود از آنجا بطلبد ایلچیان حسن عبوریت و صفای طویت

شاه اسکندر معروض کردانیدند خاطر صاحبقران جهانگیر شد سی روز کار رای کشمیر شاه ایلچیان حضرت پادشاه اسکندر هیچ چنر باز نماند و بر وجهی احرام ملازمت بستند و در روز

چهارم ماه رسولان شاه اسکندر را در صحبت مصاحبت معتمد زین الدین حضرت انصاف ورود مقرر ابرانکه چون مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد و باید که آب بهم رسیده

باشد بعد از تمکین کردن ایلچیان سپاه ظفرپناه سر قریه معمور معتبر را ماتشند و خاطر خود را از علفه و غله چند روز فارغ ساختند و سپاه فیروزی لیوا از قطع چهار فرسنگ و جمعی

آن کشت زار بود در دره ملع جهو برآمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ جهو بجانب راست فرو میرود و در هر دو جمعی کران توی میگذرند

بلند و از مند بودند و کوهها و جنگلها در غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه روزگاران عبور بر آن موضع از محالات محی پنداشتند و آن جبال عیال و اطفال خود را بقلل

جبال فرستاده رای ایشان و طایفه از مشهوران پاپاک بموضعی ملاحظه فرمود فرمان داد در ایشان را بجال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند لاجرم بنوعی

تاخت نکنند سپاه ظفرپناه بر حسب فرموده آن دیه را غارت کردند و در وقت مراجعت بقصبه جهو در آمدند و قلعه فراوان برکرفتند چنانچه بالجمله ایشان آماده کشت و در نیت حضرت

شعار آنجا در حرکت آمد چنو کردن اقتدار فرمود و چند نوبت مرد حیله در آن کاه جنگلی بیدان شد توقف نمایند و آنحضرت در جهو بیست و یکم ماه از آب جهو عبور نمود و چهار کروه

راند و در مرغزاری که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ علفه خوار بود بر کنار آب جنار فرود آمد و چون از وی کیان پوی از زده جنوب بیرون آماده روان شد بهندوان رباه صفت

مصبور انکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگلها پای بیرون نهاده کاه بهادران جلادت آیین از کمین کاه بیرون تاختند و بدان مدبران حمله آوردند و سپاه ری از آن

خلیفه بر زمین اند اضافه بر لشکر تیمور لوچی و سیف ملک و سیف رای جمعی را که زخم دار شده بود با پنجاه کبر دیگر امیر دستگیر کرده بارگاه پادشاه اسلام پناه رسانیدند و بنا بر
مصلحت وقت زخم او در معالجه معتقد بعد از دو عشر و عشیر رای جهان بلکه توجه کرد اگر دو هزار کس در هر شب ایشان را بکشتن الجمع پیشان حرمت بلوغ شمس مسلمانی بخواه
و بر تشریف و اعزاز او فرار گشت علامت مهلک اعلا اشتهار کرده در هنگ خبر رسید هشت هزار کان دار را با طرف چهار رفته بعد شیخ زاده که راه اشد اخلاص آن از پرتو
تاج عیار بیرون نیامده گرفته اند اینجی آنکه شیخ برادر حضرت کوکری در گرد گرفت و بهای پورش بهر دستان تعقیب دستان فرخنده نشان فرزند بهرت فرزندش اخلاص
باشد و در آن زمان در میان دو آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخ رحمت طیب بولایت خورد و دیگش و سادری زینت داده در کنار آب سیاه
بار دیگر بشرف تشریف سرور بارگاه فلک اشتباه استیلا یافت و چون تمس او با جانب سمرقند گشت بعد از قطع منازل در لهاور در مملکت او بود قرار گرفت بطالع و کامرانی
بگذرد و در رقم تسلیم بر معاد مقرر گشیده باد جوهر خلف عمر وقت انتقاب و نسبت بهنگان حضرت صاحبقران عجب شعار روز کار را دبالا و خوش حشمت چه در آن اعدان
و معلا عبد الله صهر و برهنه دشت خازن و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند می آمدند بجال ایشان پیوند داشت و اشراف همیشه و مروت بجای نیاورد لاجرم خوبان
خوبغارت و بیت داخل خود قهر اداشت کرد مضمون دلش کفر تم ان خرابا شد بطور سوت و چهارم ماه در جنبش بنا کرده راقع کرده و منزل ما نزهت قرار گرفت و در آن
روز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند و اخبار شاهزادگان و دودمان و احوال و اوضاع ممالک خراسان و غیران بعرض رسانیدند و در روز بیست و چهارم بهنود شاهزادگان
مامور گشته بجانب سمرقند رهسپار شدند و صحبت سوبک هایون بیع اهالی اندیار روز صفدر و بک ارسلان اند هم در آن روز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از
فارس رسیده و هدایای حالات آنجای بعرض رسانید و پیشکشهای لایق از شمشیر مصری و غیران بگذرانید و در روز بیست و ششم ماه از آب جیحون عبور نموده بنهضت کرده
راه پیموده در بیابان قرار داده در روز بیست و هفتم بعادت اقبال رهنمون شد بر سر تا قصه حضرت صاحبقران فرود گرفتند و در آن روز بیشتری طاهر شد بهادران سپاه لشکر
بر آن صید تاختند و بیشتر از همه شیخ نورالدین شمشیر زن سینه اشتر را از پای در آورد و مقاران اینجال امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه و تیمور شیخ زاده
رفته قادیب با غنیمت فراوان و اموال بیپایان بلوک هایون پیوستند و انواع معموره و تبرکات بعرض رسانیدند هزار هست پادشاه بانه مجموع آنها را بآستانداران پادشاهزادگان
بخشید و در آن میان نظر بر کشش بر آورده داشت و شمشیر غنیمت پیکران کرد اینجا بجا خاص در کشش با نبد طلا که اهم مخصوص الحضرت بود اختصاص داد و هم در آن روز
حکم واجب الاتباع صهر و یاقوت شاهزادگان با حشمت و جاه و نوین سپاه و سران هر یک از رای معین بجانب وطن و مسکن خود باز گردند و تمامت محرومزادگان
و ارکان دولت از یمین عاطفت پادشاهانه در فرق هدایتش با کلیل خاص و میان مبارکش بکمر مرصع مرشح و مزین شده و از ملوک و اعیان ممالک هند و ظفر گرد در ملازم
رکاب شهریار جهان بودند همه را خلعت تشریف دادند و حضرت انصاف ارزانی داشت و حضرت را از زمین سیاه لنگ که بکنه و پیش آمدن ملک سیاه قرشه در حین ضعیف حضرت
فلک فرسای پناه بطلب راحت جهانگشای آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون در آنجا خوشگوارگاهی وسیع عریض بود جانب خوش منشی دیر اکرک و اکرکران
گرز پای و آهوی پشت و گوزن کبوتر و غیر ذلک و اصناف صیود مانند طاوس و طوطی و سیاه برغان در آنجا باقی شده خاطر خطیر حضرت صاحبقران صید شکار گردد
لشکریان مولود شده و چنین شکاری کنند در کلاب و دلب ملاهی از طوم و دهوم آنها اشتغال گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه شکار کرده
رانده و در موضع چهل ستون صحرا گشتند در آن زمان با انواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند اگر اشاره حضرت بعد از ملاحظه ربع بلوک اشرف داد ما است شرف نفاذ

در رضاء نفرضی با حصار رو بدو دو صفت کشمیر بعد تصاء الله تعالی در آنجا سمت گرد آرش پذیرد لکن رود ابلغ رفرمود حضرت صاحبقران کشورگشای که صوب

مستقر و سریر خلافت روز پنجشنبه سلخ ماه جمادی الآخر اعلی خاقان دین داد فرازغ گرگرون ماتر جدا شت روی توجه بر ارسطه عرضه نهاد و بر سبیل تعجیل از سرت کوه سیلا

قطع کرده موضع سرنت از توابع کوه جوجی نزدیک شهر یار صاحب جوجی گشت روز پنجشنبه غره رجب از آنجا رو داشت قلعه بر دو صد اسب خیام اقبال گشت و در آن مرحله در جهان روز

بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نصرت اثر آورده بمحل جلالی در آمد و شب بر چه تم تر از آنجا بیرون آمد و سبب تسمیه این چمن بمحل جلالی که از آنجا

باقی و چون از قریه بر دجه سی کرده راه قطع فرمود در کنار کلی آب بکنال مخوف بعادت و اقبال فرود آمد آن روز پنجشنبه دوم ماه در کنار دریای مهنر نفر قرم حضرت صاحبقران کلی نشستن

رسانید خیمه چون گشت امرا و ضبط قلعه نفرد با نوبدان صرحه نوادی تعلق با ایشان سپرد شت مش بر علی سلدوز و شاه علی قرای برحسب فرمان قضا جریان نفاذ یافت بسند

پلی از سه ماه و جسر و کشتی بسته بعد رایت نصرت آب از آن پل عبور فرمود تا وقت استعداد برکن آب توقف فرمود و بسر اسداد سلاح سر بیاز داشت و اغرق و لشکریان

عقب متصل بعد با هستگی بگذرانید بعد از قطع مسافت چون در حوالی باتو قبه بارگاه پادشاه اسلام پناه بارج مهر ماه بر اولاد شنبه بر علی بار روز دیگر سه در آن مرحله مژاده غیاثان

در قلعه باتو و آن صرحه بمقتضی بر بیع واجب الادغان توقف نمود بعد در الکفان تعبیه سپرده فرخنده نشان خاز گشت و یک نفر از اسب بخدار کاه بعمی عرض رسیده

حضرت صاحبقران سپهر حشم و پشت کاه زمین از حمل اعلام جم بیکرفت اسب زا بجهان بهاسدان بخشید و حکم کرد که کاه دان از هر کس رسید غضب کرده بعد بایشان

رسانند بر عادت و ضع در همین چنان توقف نمایند و لشکریان از آنجا بگذرانند و روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر مطابق فروردی ماه جلالی و روز نوروز بعد رایت نصرت شعار بجانب

نفرد حرکت آمده روز جمعه حاضر شهر مذکور قلعه نفران از غیر موکب منصور عطر آسای گشت و آغاز نهاد و در آن روز نوکران امیر سلاجقه ترک بامر جب فرمان بتجهیز تر با خبار

فتوحات ارجمند ایشان خاص در کشور هندوستان بدان خاص یافته بعد بمع ملکان و سلطان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز آثار عالی صدور یافت

در جمعه بر انجا و هند و شاه بلجی بر قبه لشکر آن ناحیه احتیه مژاده غیاثان بیاورند و پیش از این نگاشته گشته بیان گشت و حضرت صاحبقران ممالک ستان در بر آن

توجه بجانب هندوستان جهت دفع فتنه رفت و داد غیاثان و تمهید بساط امن و امان در میان مسلمانان بر سبیل ایلغار استاده بعد تا قلعه نفرد را بحال عمارت آورد بر سبیل

در تعمیر آن سعی جمیله مبذول داشته بعد از کنار قلعه چشمه آب خوشگوار خارج حصار رانده بعد در بنوقت سعی گشت ای قضای آن کرد در آن چشمه داخل حصار رشحه و جعل

اقضای توفیق و ارادت بندگی بلاغات اولاد و خفاء و مصلحت بلاد و عباد بر بنی مراد خویش مرجح داشته در آنجا توقف نمود چون عرض لشکریان حاضر معلوم نمود معروض رای اولاد گشت و جمله

اسباب احتیاج خانه چند خراد بعضی موجود است فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت در آن بعضها بر طایفه ملازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند سرداران سپاه بعضی طمع در آن

اسبان نموده نوکران خود را زیاده از قلع قمع بستند و بعد از آن حکم واجب الاتباع صادر شد در اضافت عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه مشیر مذکور داخل حصار رشحه و بر مقتضی

حسب تعلیق از اخشه فرغ بمرتبه رسید و امرا بر سبیل خویش بمقتضی فرموده خشت میکشیدند تا بنوکران و زیر دستان چه رسد و در سه روز انعمارت سنگین بلکه باقی

و بعد از اتمام آن هم نصرت قاری از نوکران امیر سلاده بر مجرا با صد کس از نوکران او و سه اغلان آن اخشار جبی خان با چهار صد خانه کوچ او نیک معروف شد و بعد فطنت نقعه

قیام نمایند و ضبط قلعه ارباب و مشهور آن شیخ حسن کلان غزاده ابر شیخ نورالدین مفوض گشت در ولایت نصرت آیات در حرکت آمده بمنزل قطع فرموده در

شنبه نهم ماه از حوالی کنید شیخ مبارکشاه رودان شد منزل گرمای مخیم اقبال خسرو با تخت تاج گشت و در این مرحله شیخ احمد داد غیاث بارگاه حضرت صاحبقران حاضر شد

شیخ مشار الیه از اعضا چیزی در قبا بای روح حیوانی بآن مبسوط است حاضر آمده با ملاقات و ملاطفت صنیعه صنیعه شد چنانچه راه و رسم ارباب فرقه است اصحاب فقرا و فقرا اسکیکه قدیم مدت شد
مفتوح در همان روز تکیه شیخ جبرئیل بموضع اسکیکه از قدوم فرمان فرمای عصر عزت سپهر اثر گشت و اندراش غریب مقدور وسع و طاقت لوازم خدمت تقدیم رسانیدند بیت
بر آن همایون درخت ؛ هر آنکه بر آن تفاق بر درخت ؛ هر آنکه بر آتش جان دهد ؛ هر آنکه بر آتش خان دهد ؛ در دوازدهم ماه از موضع اسکیکه کوچ کرده دیانه از راه
ملاحظه از آنکه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز معلا نعمت پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده نامزد و صحبت حق ملک و فرزندی بر سند و چشت آن روز از آن منزل در خیش آمده سپاه
کابل از اعلام رسم همه جهان جای مظفر لوای عصر سی گشت و بعضی از اغایان سدره طاقت ایغار و اسکیر مرتب شد بلکه نشست و بمنزل سلاباز داشت تا آن شاه آسمانی سپاه در آن جا خصه
نموده بجوی ماهی گیره معاودت بحضرت اصرات نموده بخوشی صحرا آمد و چون از آنجا رحلت شد موضع غربان محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان نصاب بر آن صدر باشد در آب
سر راه باجی بیقرانی در جر بر تب سر شمرد باندک فرصتی انعقاد یافت بانام رسید بعد از فرمان آن ترتیب بقعه حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده ترتیب در نسب قطع
فرموده فرود آمد و در آن منزل در بنا خشک الیتم داشت در دست پادشاه اسلام خرجه سپرا شده ملازمان رکاب فلک فرسای از خصوصات تا خاص گشته دست سلطنم از جنب ایشان ذکر
شاهزاده شاهرخ رسیده جناب ده بیل مع علیه رسانیده بجمعه و جمع سه روز در منزل توقف واقع شد بعد از آن از جوی کهنه پوی در حرکت آمده محفه نهضت در آن
دره امتزاز راه در سبکشیدند و چون در محفه در آن دست شیشه بمنزل کان صلاق الخلاص داشت حضرت عمر اشرف در حلاصه شاهرخ چاه در آن درج بعد بر کردن اگر خرابه از سبکشیدند
در اثنای طریق عقبه است سیاه نام و از آن دره تا آن عقبه بیست و شش کوه از آن عقبه تا آخر دره بیست و هر نوبت از یک آب عجوبی پاره ملفوف در روز پنجشنبه ماه ذوالحجه حضرت امیر تیمور
سر ایلک خانم و نوان آغا و سر خدیش و آغایان و پادشاه زادگان رسیده پیاکات بگذرانیدند و احوال سلامتی ایشان بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران
گورخان تدان کسی با غرق در ستاد و چهار تخمین بیاورد و در روز هفدهم ماه صفر که بعد بکلاز ایل شده و در روز پنجشنبه هجدهم ماه مذکور حسن و کاسیاب از موضع سراب نهضت نموده بمستعد
گشت و در قریه آخر ارض فرموده چندان توقف ملفوف در آن خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قبل از معسکر شهر یار آغاز گشت در آن منزل خواجه امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایای نقلان
دست در بهای لایق مرتبت داشته منتظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل جنبیده و منازل قطع کرده نیم شب بلب آب جیحون رسید ذکر عبور حضرت صاحبقران
از جیحون با طبایع سعد و طالعات باحضرات در روز پنجشنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمایه آن بحر مکرمت و احسان کشتی در آمده از آب گذشت در آن محل
مخدوم زاده کان امیر آن پسر امیرزاده ابراهیم سلطان و محمد خلیفه نشین تیمن عصمت و جلالت سر ایلک خانم و نوان آغا و بکی سلطان و سر شاهزادگان و آغایان و جمیع
اشراف و اعیان بلاد ماوراء النهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار فرخنده صاحبقران سعادت اندوز شد و حشر بیان بر عادت شاهانه گشت و دو درم اسم تهنیت بعرض رسانیدند
و دستکشی لایق کشیدند و درم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در هر مرتبه توقف نموده در روز سیم خانزاده علاء الملک در از اجله سادات آنجا بتقبیل آستان و شاهزاده
علو با سکینی کرده شوقات مناسب بعرض رسانیدند در روز پنجشنبه بیست و سیم ماه حضرت صاحبقران بر سمند باد رفتار سوار شده و قطع منازل فرموده موضع در اسخش معسکر همایون
گشت و در آن مرحله دری برج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبه الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل لامس فاضل مشرف شد و ملازم تهنیت بجای آورده تبرکات
بعرض رسانیدند و هم در آن منزل امیرزاده سرافراز شاهرخ با حجی و اردو در هم شده کم آشنه بعد بر دولت طلب هوس سرافراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایای کافه بر لاسعوش
پسندیده کرده بعد از تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافتند در روز پنجشنبه رایت منصور از آنجا نهضت نموده آنحضرت کش از معدوم همایون آنحضرت جشن گشت و در آن خسن عیش و

وصفای سیرت شهریار دین دار بزیارت قبرهٔ الواصلین شیخ شمس الدین کلاردشت برشیخ بزرگوار و پدر عالیقدر اشتاق فرمود و صدقات مستحقان و ارباب
احتیاج رسانید و از آنجا روان گشته بمشهد مقدس بیموده در کوهستان باغ ولایت در ظاهر سرخس در آن حین بانام رسیده بعزم اجلال فرمود و در آنمکان با نزهت
شاهزادگان و اقربا و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان بتهنیت گشاد و نیز وجهی چندان در و جواهر نثار کردند و رسم آزمایش از جهان برخاست و در
روز سه شنبه بیست و یکم شعبان با مبارکی و بکامیابی در آمد هزار اسطرلاب بیمن وقت و اسعد ساعت در آمد بیت - باز در آمد بشهر کوکبه شهریار با عزت فراوان شد از حرمتش
آن یار - بعد از استحکام تصدق و اخلاص تمام صاحبقران نوبهار دل اساس بزیارت قطب بن عباس بن حسن و بزرگ بر حسب معتقدان و مجاوران را بصلات و صدقات
بی پایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه مجد علیا توان آغا قدم رنجه فرموده و بعد از نثار نثار باغ جاز از فر مقدم صاحبقران بهشت نمونه گلستان نام
گشت و در آنجا بعیش و عشرت مشغول شده در طرب و کامرانی داد و از آن موضع فرح افزای بباغ نقش گرده نشاط مهمانداشت و بعد از آن حضرت خسرو خجسته آن باغ
بهشت عنبر سرشت بنیه فراسیه و در آن ایام سیلان از اغرق در عقب بعضی رسیدند سکان و یار ماوراء النهر مدت غریبی بنده بعد از آنکه مهیب و ترکیب عظیم تعجب
اشاعه داشت بهزار آن گرفته کمال صنع قادر بیچون در آنجا خواندند و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجمع شاهزادگان و آغایان و امرا و توپچیان و اعیان و
اشراف و اکابر اطراف ماوراء النهر بعطا و بخشش و اهداء تحف و تبرکات و مشروبات ممالک ستان فرحناک و شادمان گردانیده دست برادر بزرگ ملوخان را
در آنچه بتقدیر امیر دوستگیر گرفته بعد از زنجیر بیست و دو بکر اشعه و نفایس کشور هنر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد برای مجمع امرا در سر صحرای مغولستان قرار داد استقرار داشته
در مغاز رودان گرد دشت شاهزاده جهانبان امیر سلاده شاهرخ رخصت یافته متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع در مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه
جهانگیر بعزم فرمان داد روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی و ثمانمائه عمارت بر کاشانه قسم المعروف بمنصف از تشدید آفتاب و متصل بتقدیس زمره مهرستان صاحب نیر و اسلامان
سور در سر حتی بالسنه و بطالعی شایسته در بنای آن شروع نمودند و عمله و پیشکاران در هر کار فی خویش عجایب و نظر نداشتند و در انجمن عیش جمعی مهندس میدانشند و سنگ
تراشان ماهر و از صرصر و ممالک جمع آمده بودند و بیست نفر در نقش مسجد کار میکردند و پانصد کس در کوهها بریدن سنگ در دشتها و در شهر مهیا داشته بودند و جهت آن بسته بودند
برای فهم آوردن و نقل آلات و ادوات منصوب بنج زنجیر فیل را از دیار هندوستان آورده بودند بمرقد رسیده بعد تعیین رفت و سنگهای عظیم بکار در آن کشیدند
دستوری بر شاهزادگان و امرا و توپچیان و ارکان دولت و اعیان حضرت مقرر گشت و بر کس در امری و تعلق با و میداشت سعی جمیله بتقدیم میرسانید و در اثنای
این اوقات امیرزاده محمد سلطان را بموجب فرمان در سر صحرای مغولستان بعد از چند از خلاص و مقربان رسیده در خانقاه توان آغا بشرف پای بوس استعداد یافت
و بمراسم نثار پیشکش قیام نموده آنحضرت قرة العین سلطنت را در آغوش کشیده بر پیش فرمود و از کمال عتاب و اهتمامی بهزار فرمای شفقت قدیم در آن تقدیم گذشت
اکثر اوقات بر سر عمارت حاضر میشد تا بمیامن التفات همایون او شرفات عالیش از ایوان فلک در گذشت و باندک زمانی چهار صد و شصت ستون از سنگ تراشیده و حجر
از کوه بیستون نشان میداد فراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش بدیعش از تختهای سنگ تراشیده مرتب و پرداخته شد و چون غرض اصلی از تشیید این اوراق
تاریخ است ایشار و توصیف در تعریف آن بقعه شریفه بهمین قدر اکتفا رفت **ذکر اصابت عین الکمال بکمال امیرزاده میرانشاه کورگان و لشکر کشیدن حضرت**
صاحبقران دیوانش معروف له و در پانزدهم سنه ثمان و تسعین و سبعمائه امیرزاده میرانشاه کورگان از هوس شکار دامن کمر کشته بعزم آنکار بر سمند بادرفتار سوار شد و در صحرای مرو که رسیده

در جوار مزار پرنور تجریان بسیار فراهم آمدند و در اثنای سیر قاسم شاه‌زاده گردان فرار بقوچی باز خورده از فرار زین دفاع شد حرکت فرج از زنده پست گردانیده
از حکم بابا و دعای سبحانه نیرو گردان بر زمین افتاد و علی‌ای القدر این از شدت آن سقطه بیهوش گشت بعضی گفتند فرج را گرفته بقزوین زین رسیده و بعضی رسیده
و اسب رسیده شاه‌زاده را از بالای زین بر زمین افتاد و از سیاه قتل خرش عظیم از رهاد او برآمد امرا و اعیان روی بیابان شاه‌زاده کامران آورده قتل و اضطراب آغاز کردند تا قدر از
مدتی اندکی برخود جمعیت نیافتند از جمله از جمله بیاده افتاده بدست لشکر شبانروز خش برداشت پسندیده سلاط اوطاری و از صیبی مقصدی مطلبی او محی بجو یا بقصد یا بعید یا بخوری
جمعی از امرا دری داخل شهر حلی داخل شاه‌زاده خردمند در مملکت بلاد کوفه زانوی صبر بسط کرده بعد از مزیری بران متصور نبود راه یافت و بنا برین اکثر اقوال او بر نهج صدق
میشد و عرضی و سپند بدو قبول نبود که بجز و خیالی بخون پیکانی فرمان میداد و که از حرق اطراف تجلی نمودار می‌بخشید و بسیاری از امور که لایق مرتبه سلطنت نبود از الکتاب بنمود از آنجمله
ادبی مفصل بر تسبیان لشکر بجانب بغداد کشید در شبانروزی هر منزل قطع میکرد و مقصود آنکه سلطان احمد جلایر از آوازه تقدم رایت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش گرفت و چون بقصبه
ابراهیم بک رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد و طایفه از امرا و اعیان آنجا با یکدیگر عهد و پیمان بسته و اخبار آن دار بدو قدری اندیشیدند و چون همت عالیان رخصت نمیداد در پایه
مقصود احتیاط نمودند و بدان سخن التفات ننمودند و همچنان میراندند تا بطاغ بغداد نزدیک فرمود و بنا بر آنکه سلطان احمد سید است و در آن هنگام محاصره دار السلام بغداد لشکری از اردو چای قاراد
در آن اصطبل کشیده لب بجلد بدندان بجز گرفته جان خود محفوظ داشت چون ایلچیان تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان ایالی آنجا گزارش معروض گردانیدند عنان از دار السلام مراجعت
سپهر احتشام گشته بعوریش فرمود آنجا از آنجا مراجعت فرمود هر روز در کوچ فرمود تا بمقصد رسید چهار آنکه اندیشه صاف داشت شاه‌زاده کامران از آنجا برداشت دیگر از آنجمله
قاضی تبریز بعد از نوزدهم ماه بجز دو نهم بر علی بیک ارلات تحقیق نا کرده شکر بولایت او کشید صاحب مملکتش را از صاحبت قاطع بیاد تاراج داد و چون صیت اشتغال شاه‌زاده
بلوه سر در اقطار انتشار یافت گرجیان از جانب سیف سالار لشکر توران در ولایت خزیده بعضی در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردون غلام و دیش او بجانب بیستون
پای جرأت از حصار خود بیرون نهاده دست تعدی باذیال حمالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان سنجر و حاجی سیف الدین بموجب فرمان حضرت صاحبقران سعادت مسلمان
طاهر بر سلطان احمد جلایر را در قلعه الجق محاصره میکرد و در گرد قلعه دیواری کشیده بود و جز هیچکس را مجال خروج و دخول ممکن نبود و اهالی حصار بغایت بتنگ آمده بعضی از مضیق حیرت
افتاده و در این اثنا گرجیان حاکم گرجیان جمعی کثیر از گرجیان بدین راه بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه الجق رسید علی کسی با وجود نجاح زیور بواسطه لشکر شاه‌زاده دیت او را عاجز
بعضی بایشان الحاق نموده متعرض قلعه الجق شده مملکت آذربایجان در آمدند دست تطاول و عدوان بر آورده قصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از اراده مخالفان
آگاه شد بصورت از در قلعه برخواسته بتبریز رفت و صورت حادثه را بعرض امیرزاده میرزا شاه رسانید و انتخاب امیرزاده بایکر با طایفه از امرا سلطان سنجر و حاجی
عبد الرحمن سیستانی آن فتنه فرستاد و ایشان روی جلادت بالجق آوردند چون گرجیان لطف بر قلعه الجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده بایشان ملحق شد و طغیان را بجاجی
صباح و سیدی احمد و عاشق بی دسه از نامداران گرجی بیرون و بعضی گرجی از نامداران در عبارت آن بهادر است و چون مقصود گرجیان اشتغال سلطان طاهر بود بعد از آنکه بهر صورت بر شد
مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داده از جانبین بتسویه صفوف اشتغال نمودند و میزان محاربه اشتغال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از نامداران
گرجی بر انتخاب شاه‌زاده بایکر از جای برگرفته و در این اثنا سید علی از عقب بیرون ناخته متعرض شاه‌زاده بایکر شد و حضرت شاه‌زاده را با یکدیگر در سن عجیب بسیار معدود مقام مردی استاده
بیک چوبه تیر سیدی علی را بر خاک هلاک دیو رانده خشت و چون گرجیان غالب شده بودند لشکر تبریز منهزم شد امیرزاده بایکر مصطفی توقف میرزا بحرم خان بر تاخته خود را از غرقاب هلاک

ب صحبت رسانیده و اگرچه جان نثار روی بادشاهان خویش نهادند امیرزاده میرانشاه مایل بعیش و عشرت و شرب خمر بعیش نزد شد و از تشویش امور مملکت و شاهی دور زند از انجمله اشتغال
باحوال مملکت راه می یافت و چون حضرت صاحبقران تاج بخش کلی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده در مستقر عز و شرف قرار گرفت سمع همایون باستماع خبر هلاک اردوی
سعودی داشتند و این اثام محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از شهرش بسببی از اسباب بخشیده از تبریز بسمرقند رفت و در قصر باغ چنار شرط طالعش حرمت اعتقاد
استقبال فرمه حال ضعف دماغ موهوش بعرض رسانید حضرت اگر درین اوان رایت عالیه و صعوبت بران دیار نمیدارد و اظهار مخالفت خواهد کرد و بنحوی که اسباب
و حضرت صاحبقران از میثاق پوشش پوشش هندوستان هنوز نیامده بود پیش از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده بار دیگر بر توجه ایران جازم شده بلید حرکت
بهرام صولت باطراف مملکت فرستاده جاروب سپهر از لشکریان با استعداد بوشش خمسه بهرگاه اعلام پناه جمع آورده برای امیرزاده شاهرخ میرزا سید خلیفه و شیخ علی بهادر
و جهانملک دیر مجرد و اولاد برحسب فرمان هرات رخصت داده باشد هزاره شاه را همراه گفتند و بموجب فرموده شاه با لشکر خراسان عزیمت آذربایجان باید نمود و امیر سلیمانشاه بیشتر متعصب بر زنجیر
و چون این خبر بسمع فرخنده صاحبقران امیرزاده شاهرخ رسید فی الحال بجمع سپاه بصوب مآل فرمان داده و امیر سلیمانشاه و امیر سید خلیفه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکرها
پادشاهزاده جوانبخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در حاجرم اتفاق نزول افتاد تولک قرقرا از اردوی اعلا رسیده خبر رسانید
سپاه خراسان از راه بسطام روانه رایت جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت واجب لامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان
شب بیاتاق و در راه بسبب صعوبت طریق و علفهای جانگزای چندان چارپای در عرصه تلف آمده که زبان بیان از تعداد آن عاجز گشت بعد از تعب و مشقت انبوه به پیروزکوه رسیدند
و بهروزی فیروز از آنجا روانه شدند و حضرت صاحبقران بکوهستان امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا را بتعیین سمی ایشان برحسب
فرمان مشیت بر سورت بقی در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاهرخ بهادر را بحکومت اندکان تعیین فرموده و خسرو ممالک استان در هشتم محرم سنه اثنی و ثمانمائه بطالع مسعود در زمان
محمود پای در رکاب نصرت اثر آورده سوار شد و منازل قطع کرده و شرف زیارت اکابر و اشراف دین در یافته قدس الله تعالی روحه چون بسنا رسید در خاق امیرزاده کاه بر اساس
هر دار و غیر آنجا بعد فرود آمده و هشت را بلیه تر ترتیب اسباب طوی و جشن قیام نموده حضرت مقتضای تقدیم رسیده از آنجا روانه بعزیمت آکرا آورده چون سرادق جشن
محمی از فلک ضرام عالم گشت هم با حضرت امیرزاده شاهرخ ملک آغا و کوهرشاد آغا از همراه آمده در آنجا بعزیمت طوس فایز گشتند و امیرزاده سعود غیاث از آن
پیش بتاریخ سنه احدی و ثمانمائه ماه رمضان بطالع سنبله در همراه از ملک آغا متولد شد بعد بنظر کیمیا اثر پادشاه جهت گشتن رسید و امیر اقبوقا نیز از همراه آمده و شرف
پابوس دریافته صاحبقران او را بخلعت و نوازش خاص اختصاص داده و حضرت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا برخصت نموده و هشت هزار فارس الاعتبار
را جهت جام در آمده و بتقدیم صدق پیش رفته استمداد همت طلب نموده و امیرزاده رستم را از آنجا بولایت ارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاده و امیرزاده
باتفاق یکدیگر متعصب بغداد و تبریز و امیر بوتک با ده هزار ارس بموجب فرمان در رکاب شاهزاده روانه شدند و در آب صلالت ساط از آب بیش بود و بسطام در حرکت آمده از جوبر ری گذشت
و چون قریه الوبک از فر خرام و نزهت پادشاه سپهر احتشام عزیمت فرای ایلدن کیوان گشت جناب شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بموجب حکم شاه عیار از
مازندران متعصب عراق شده بود در آن موضع نظر رایت جهانگشای استطلال جست ذکر وصول امیرزاده میرانشاه بدرگاه گیتی پناه و دیگر شاری خواص و مقربان و نزهای
او بجهت رنج و بلا امیر سلیمانشاه بموجب فرمان مشیت بر امیرزاده میرانشاه بود چون بری رسید و از کلام فوجین قصه تشویش امیرزاده میرانشاه نیز داد تحقیق شد و چون

بر زبر ملاقات با امیرزاده میرزا شاه حقیقت حال معلوم کردند و قاصدی بعد از آن رفته در آنجا توقف نمود و امیرزاده بلابکو و امیرزاده میرزا شاه حقیقت حال معلوم کردند و قاصدی با سوغات
پیش امیر سلیمان شاه فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمان شاه متوجه آنجانب شده و بمقصد رسیده بعد از دو روز امیرزاده میرزا شاه را با سعد حوی چند روز از اردوی همایون گرفته و چون
راست بخشی شهر یار حسب پیشه از ولایت ری بگذشت امیرزاده میرزا شاه بدیوان همایون عرض کشت پادشاه کامکار روز نخست شاهزاده را با رندان و روز دیگر امیرزاده میرزا شاه
بر دولت پابوس سرافرازش را نوازش داده و پیشکش بعرض رسید مهتر لاجرم از جانب ملا مبشر علیه رسید بوجه طوخ نظر التفات نشد و تیمور خواجه اقبوغی و جلال الدین
مبشر بر حسب فرموده جهة تفتیش حالات شاهزاده بر زبر رفتند و تعذیب و کارکنان او را گرفتند و تنبیه کردند و دفترهای دیوانی را ضبط نموده اموال و دوابی که چهار له در تحت تصرف
عامره داشت و شاهزاده او را بجز و زنده داده بعد از آنجا بردن نشسته امرا و امنا نمودند و چون مکرر العرض رای همایون رسید بعد از فراغ میرزا شاهزاده بهوجب
و شرب مدام و صحبت ساقیان لیم اندام و سبب اختلال مملکت گشت بر تعرض جمعی از مردم اهل ترک و مرتکب بعد از پیوسته ملازمت حبس لزم میفرمودند مزاج
اشرف حضرت صاحبقران گیتی بانا و قضای آسمانی چنان متغیر شده بعد از درین ولا فرمان داده مجموع آن نزاکرشه بدار اعتبار رسانند و بموجب فرموده عریضان نزد شاه فرخ فرای
شاهزاده را مشغول معلا محمد کاچکه با وجود بحر در سلک عقل و نقل در آمیخته نظم و نثر و فن صرف و نحو از اقران امتیاز داشت و استاد قطب الدین ماهی و چنگی و عود بلبل
کوشه و هر یک در فن موسیقی و ادوار و زیر این بلند و در سر آمد ابنای روزگار بودند بکشتند چون آن شاه را بپای دار آورد نیز معلا محمد کاچکی بطریق سط پیره
ظرافت چنانچه شیوه او بود روی بقطب الدین ماهی آورده گفت چون حضرت استاد در جمیع حالات دادوات بر ما سبقت دارد اکنون هان طریق سمت تقدم مرعی بدارند
استاد قطب الدین فرمود چه محل هزل و امثال این سخن است معلا گفت محرم گفت فایده نیست و جلاد بخت قطب ماهی را آن در گردن افکنده بر کشید و چون نوبت بمعلا محمد
رسید این دو بیت بر بدیهه انشا کرد چنانچه حقش از اقبال بر سر گفتش او در آن حال متحیر ماند بیت پایان عمر آخر کار است محمد : گر با بدت دگر بدی حیف است : شیخ
منصور دلا گر بر بدت بپای دار : مردانه پایدار جهان پایدار نیست : در شیعان دانیزاد دست ساقی اجل بین سرشت چشید نزاکر چه بر پایان شاهزاده را نخست سیزده
و خواص و مقربان او را از علامت او نفی کردند لاکن در مقام سلطنت بر مجموع شاهزادگان مقدم می گشت و در یورش مشم مجموع اولوس بخطرا غرازد حرام دردی میکرد سیدی حجر
لدی لصرت اثما سبط نیز رسید مظفر نظری را صاحب اختیار عراق بخود از اضعفان آمده بتقبیل سط جلالت مناط مباهات برافراخت و بتبرکات و شوقات لا تعد و
لا تحصی بپایه سریر اعلا حاضر کرد و نیز اعلام ظفر فرجام از راه قزاقه و از دیگر بسمت قراباغ توجه نمود و در صحرای موقان و اجال شکار کرده در کنار آب ارس فرود آمدند و بر آن
آب پیشه بشهود منعقد و بورت عزما با نزار و حوالی حضور بنزاران قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده بلابکو و امیر سلیمان شاه بشرف زمین بوس شرف و سرافراز گشته و امیرزاده میرزا
میرزا شاه و مصاحبان ایشان آمده بعد هر یک بنزاخور حال پیشکشهای لایق بموقف عرض رسانیدند و چون پیش از این سیدی علی شکی از رات بر چنان اتفاق نموده بود قشلاق
انبق آمده بعد چنان شیر بحر مایه داده چنانچه گذشت درین ولا پیش سیدی احمد متصدی منصب سیدی علی بر پیش مقرر گشت ع از لطف تو بی منت تو میرسد نشد
ذکر شیخ ابراهیم در مقام حضرت کرسنبه بر سبب اسباب طوی مشغول شد و چندان کاوه و کوشند گشت که مصطفی چنان از پیش انگیخته آمد و تو اچنان زبان بگفتار گشت که دیده تا همه را
بخشیده اسلاکات تسلیم نموده دیگر باره بحج حسن مناسب آغاز بود و بعد از آن پیشکشهای از کنیزان ماه روی و غلامان عنبر بوی و خوجه جنس و جابوزان گزیده و نفایس اقمشه و نفایس متنوع
چندان بعرض رسانیده از خیر بیش و کمش بیرون بود از آنجمله شش هزار اسب کشیده و مقارن این احوال دیگر روز از اطراف و اکناف خبر رسیده دالت بر نوشت

در دهاء بیکر و نخست آنکه تیمور قتلق اغلان را بعد از انهزام و نکبت توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رخصت بعد و حکومت اولوس جوجی خان بروی مقرر
شده و از غرور دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد و در بنولا وفات کرده هرج و مرج بمملکت او راه یافته و ایل اولوس او متفرق شده اند دیگر آنکه ملک
برقوق در سلطنت مصر و شام بدار بقی بعد رحلت پسر ای باقی گشته و میان امرا و حواص و مقربان او حرب و نزاع و فتنه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش
فرج در ولی عهد پدر است چندان اختیاری ندارد دیگر آنکه تقتور خان پادشاه خطای در بدهها در بادیه کفر و ضلال و صحرای عناد و عوایت سرگردان مملکت از پیش سرای
بدانسرای نقل کرده و رعیت اغلاک پریشان و پراکنده و دیگر حضرت خواجه اغلان و رعیت حیات بمقتضای اولاد او شمع جهان اغلان دشت و جهان اغلان بسط
اهل عز و شقاوت مخالفت پدید آمده قصد یکدیگر دارند دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر بمغولستان رفته است و بفرط دولت روز افزون بر
مخالفان غالب آمده است و ایشان را سلوب و زبون گردانیده است در اثنای این احوال در یک بار در اردوی اعلی آتش بافت سعد و بهجت و سرور و نشاط و حبور
همگنان مرتفع گشت و تصیید این اجمال احوال امیرزاده اسکندر و قصه لشکر کشیدن مغولستان آنکه چون حضرت خواجه اغلان وفات یافت مملکت ایلهم برادرش شاهزاده امیر
در حضرت غنیمت شمرده لشکری بیشمار از ارکان و نواحی آن فراهم آورده باتفاق امرا بشت امیر محمد طغایوقا برلاس و بیان تیمور پسر ملک حسن و پسر حاجی شیخ و غیرهم با آنکه از سن
پانزده سالگی بعد از شیرخوارگی و سپس بجانب مغولستان روانه شد و چون شاهزاده عالی گهر بحدود کاشغر رسید امرا را بموجب فرموده در سر حرکت داشتند و شیخ
پیری بیک سردوق و ضرغام حسینی و امیر شمس الدین عباس و غیرهم بلوک او پیوسته در هیات اجتماعی متوجه آنجانب شد نخست بار کنت را غارت کردند و چون دانست
یافتند عرصه سرای قتش و کلکین حالی لکن و امثال این ولایت را تاخته و بعد از آن متوجه شد و مرا بموضع رسیده آنحضرت را مستعد رابعی و کوشش شد و ندانکه امیرزاده
شد را امیر با سپاه و امرا عنان بجانب او متوجه شدند و قصه عبارت است از سه قلعه در دیگر بکر دارد و اهالی آن نواحی اسلام ظهور شد ابد و محن و حادث فتن بیشتر بر آنجا پناه بردند
تا جان و مال ایشان مصون و محروس ماند القصه شاهزاده و امرا بمقصد رسیده بسط هر قلعه فرود آمدند و بترتیب اسباب حصار و آرای مشغول شدند و در ترتیب حیث شاهزاده
بجنگ و پیکار رخصت بر زمهتر داد یافت عاقبت سعیان آن بقعه دست کنان القلوم در ایلی و التماس زدند و آتشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار و اهالی خطای زاده
عرض و مال خود گردانیده از حصار اخراج مغوث دشت شاهزاده با بیشتر از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند و در بعضی تواریخ بخلاف این سخن
مذکور است و چون دوازده روز از محاصره حصار را قسو بگذشت ارباب قلعه بیک آمدند و لاجرم طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود و سپاه از
محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح ایشان گشتند باز دیگر اطراف رباغی گرد کردند و از این حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته فرمود تا عاقبت کرد منصور هم
سابق اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر قلعه نهاده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند عاقبت بقهر و غلبه بر آنحصار استیلا یافته و مردان مدبر ایشان را
زنان را و فرزندان ایشان را اسیر کردند و علای التقدیر امیرزاده اسکندر چون از مهم اقسو باز پرداخت طایفه از بهادران بجانب پای و کوسی و دهیلاق و قشلاق و قواج
مغولی بعزم دستبرد حرکت نمود و بر امثال منال مبارات منعطف و در حرکت آمدند و ارباب پی را از پای در آورده مردم کوسی را با انواع محن مبتلا داشتند و از آنجا
تا بنارم رخصت آنسرزمین را تاخته دشت شاهزاده جدا گشت بعد از این فتوحات عنان عزیمت بجانب حشم تاقت و از حشم تا خان بالیغ در دار الملک پادشاه خطا رفت و از آنجا
صدود پنج منزل است چنانچه مورخان تصیید او را در مصنفات خویش ایراد کرده اند و در ای دیگر میگویند از حشم تا حصار خطای بچهل روز می توان رفت و در آن

راه بغیر کرد و بیک بیت چیزی باقی نمیشد فی الجمله چون امیرزاده اسکندر بتایید ملک وزانش بیش رسید اما بی آنکه باشارت بخت اوی توجه بدرگاه آن شاهزاده ارشد تیمور
و بخت بیدار آورند و انواع تبرکات و اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و بعد عزت و دولت و اقبال حضرت صاحبقران با اهل قلاع و بقاع آن نواحی از شهر کوه
و اطراف و نواحی مصفی گشت و امیرزاده اسکندر بعد از تمشیت مهمات و تنظیم معاملات ملتمس آن سرستان در آن موضع بسر برد و از جزیرهای حسن نقوز برگزیده بر درگاه پادشاه زمین از
دستها و بیک نقوز دیگر از آن جنس با نه سر اسب پیش امیرزاده محمد سلطان رفت و گزوه حضرت شاهزاده را بسیه و ران ادوات بغرم پوشش جبه و مغولستان با لشکر با چند منزل پیش آمده
بود و چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر از سمرقند توقف کرده از پیش رفته و آثار جهانگیری بظهور رسانید اینمعنی بر خاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده سیلکات اردو کرده بیرقها
مراجعت فرمود و چون بهار شد امیرزاده اسکندر از کاشغر با بندگان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید و در اثنای راه
عرض رسانید نزد خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه کوچش تو در رود خدمتش از استماع اخبار اندیشناک باز گشت و حصار از کان در آمد امرا و در آن سرزمین بعهد
مشی بر محمد طغای بوغا و میر حاجی انصیوت را محصور بر محافظت داشتند و لشکر از کان را جمع آورده حصار را احاطه نمودند امیرزاده بیک ایلخان کشته از قلعه بیرون آمده در باغ
گلستان و از محمد ثابت شاهزاده مرحوم امیرزاده عمر شیخ بهادر بعوض فرمود امرا و نواب حواض او را گرفته محبوس خلد و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند و امیرزاده اسکندر
اندیشه حصیان داشت با نوکران خاصه او را گرفتیم و اوش برفرمان در آریم تا بهر چه حکم شود قیام نمائیم دشت شاهزاده کنزاد فرستاده تا امیرزاده اسکندر را در باغ گلستان با نوکران
خاصه بند کردند و قاضی جلال الدین را با بندگان فرستاده و او را بغزوه امیرزاده محمد سلطان با بندگان رفت و او را با نوکران بسمرقند برد و در کنار آب آهک قلعه تمش را بآب شاهزاده
رسانید تا برسیده و در اثنای حشر تا آنجا بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بیان عمر بیک را که لاتبک او بود با هشت دشت و نوکر امیرزاده مشار الیه تا قبل از تنبیه

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مظفر لوا جهة احراز مهمات

حضرت شهریار غازی بنا بر حب رت و عزت آن چنان در سال آمده بحضرت سیورغتمش
طاهر سلا از مضیق محاصره خلاصی داده با وجود پرده و لاکه قرابغ از آن محل لشکر فیروزی نشان بعزیمت غزنه کار کرجستان و کوشال آن ملاع و حق تعلیم داده بهر
ابراهیم و سیدی احمد را حضرت مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد و هر ده نفر ده روزه بردارند و بلازم رکاب فیروزی شب باشند و بقیه لشکر و اغرق در جای خود نقش
نمایند و آنحضرت با هشت هزار کان عالیقدار و طایفه از بهادران شمشیر زن نیزه گذار بعزم رزم جنت دیگر از آنسو در آن کرج بود ایلغار فرمود و چون کنار آب کرج گذاز
و صحرای راست بالون بعد علم تعجب بر چرخ برین برافراخت بموجب حکم جهانمطاع واجب الاتباع بر سر آن پل بسته و مجموع مردم بآب تا از پل گذشته و بهر شیخ ابراهیم و سیدی
و سیدی احمد با سپاه کشاد بر روی اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی که نشسته بطرف دره جنت که مسکن کبران کرج بود روان شد و مجموع اندازه از آنست بلاد اشتیاق
بعد از جاسوس و بیم از آنجا آسان آب گذار شوالشی نمود لاجرم فرمان نفاذ یافت و لشکر جلادت پیشه بر مره اره دبر دیشه بریده و منزل آماده
و مهیا ساخته تا لشکریان بسهولت از آن گذشته و در آن اوقات بیست شب از زمستان برف باران باریده جا و جهت بر دو گرفت تا مجاهدان دین و بندگان عرصه یقین
بجان میرانند تا مواطن کرجیان رسیده و بضرب تیغ انتقام روی زمین را از خون پادشاهان لعین فام گردانیده هر کرا یافتند از جنب اجل لان نداد و هر که پیشه در خاک
پنهان کرد دیده جنت و سیه ان الغوم با لجا ربعد از جنب شمشیر مبارزان اسلام شغال آب در کهف پنهان کرد و عاجز گردون تا نزدیک اره آب از عقب لشکر و غنیمت
و چهارپایان و اموال بر دست آمده عنان مراجعت از آنجا تافتند و چون صغیر و کبیر آب را بشرب خوردن موقع بعد و موتا آنجا عت یا تا آب آلوده می شد دفن میکردند از برای

از برای نقص عیش و حرم قاعده آن بدکردار آن ناکسان را از تیغ دین برگذرند و کلیه های ایشان را بازمین هموار کردند القصه در آن دیار و باری باز نماند از عمارات عالیه و اشجار
مثمره الا مگذاشته و جا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه بر عقیق جهان پایان حضرت صاحبقران مقرر داد و لشکریان نصرت اثبات انتقام در حوت دو طلب خواجه خضر
حسب پرون بعوبا غرق بار گشته و مقارن اینحال بخشنده پیشکش امیرزاده خلیل سلطان را بسری بر کل نام نهاده چند روز متعاقب پادشاه عالیشان دست هزاره کان و امرا و
نوئینان بعیش و طرب بگذرانیدند و در این اثنا یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امرا و امیرزاده میرانشاه در جنگ کرجان و جهة استخلاص سلطان طاهر بجلالی قلعه اخی آمده بودند
و تقصیری از ایشان واقع شده بعوبا رسیده اند و امیرزاده شاهرخ و امرا در دیوان بزرگ بآن مهم اشتغال نمودند و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال را پایه زیاده و
معروض رای شهریار جهان پناه گردانیدند و از موقف جلال فرمان صادر شد که حاجی اجیه عباس و محمد خواجه تاخر را چوب باستاق زنند و ایشان را چوب بسیار زده
بگذاشتند و داشته علیه تمش حمزه ابردی در آن معرکه پیش از همه فرار نموده بعوبا صدور یافت و عاقبت بشفاعت شهزادگان از زیر شیخ جسته او را چوب
پس پیش خورد و هر یک از این سه نفر بجرمانه سیصد اسب بستم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه یرلیغی داشتند بر قدر استعداد ایشان از پنجاه یا زیاده
و سیصد اسب بستم فرمود و مجموع این اسبان بر پیادگان لشکر قسمت یافت و امیرزاده بابکر در همان ساعت بطور رسیده بعوبا رسید و شاهرخ را جهة مراسم تشویش
عاطفت و احسان بیاپایان گشت در خلال این احوال بر بان اغلان و برکات تقصیرات از وی در وجود آمده بعوبا بواسطه ارتکاب گناهی عظیم و جهد و از وی بسیج هایون
رسید نیز بیاستاق رسید

سابقا سمت گوارش یافت که حضرت صاحبقران کردون غلام از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد شیراز فرستاد و تا باستاق متعلقه بغداد نهضت
و چون امیرزاده رستم در لوبک رسید با دو هزار سوار بموجب فرمان روانه شد بعوبا شیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر طوغی و دو و هفت پوست نیز و صد هزار دینار کسی بخشید
امیر سوکجک و برادرزاده اش امیر حسن جاندار و حسن جهاندار هر دو در شیراز ملازمت امیرزاده پیر محمد می نمودند از راه بهبهان و دشتردی بخراسان نهادند امیرزاده شاهرخ نیز
با امیرزاده رستم عازم آنجانب گشته امیر سعید برلاس و علیبک عیسی را با امیر عباس خویشی داشت بموجب اشارت او از بارگاه گردون اساس صادر شد بعوبا بضبط و نسق
امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بسوی توشتان رسیده تا رضی نمود و باز گشت و امیرزاده رستم و امرا مذکور بر اشرک سد غارت و تیغ غنیمت فرا دادن گرفته
و بغنیمت بغداد از در قلعه گذشته و در راه تا سمت احترام سالکا و قلعی بغارت و تاراج کردند در آن موضع رودسران نهضت نموده با دو باز گشت نیز تا قشلاق روزن و در آن
هنگام طغان آن موضع را امیر دیره گرفتند و چون بمنبر رسیدند امیر علی قلعه در از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان معارضه و مقاتله نهاد و عساکر
منصور بیک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را اسیر کرده گردن زدند و از صدمه تیغ و ظفر پناه خرابات تمام بلندی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بهانه
مرضی او داشت مراجعت کرده بشیراز در آمد بواسطه اغوای و جمعی مردم ناچیز که از ملازم رکاب شاهزاده بعوبا تصور بدت باطل بدماغ راه داده بودند
سموم فتنه و تدبیرات مشغول شد طایفه هم از ملازمان او از آن اندیشه های بی اصل امیر سعید برلاس را اعدام کردند و بحکم تفحص و تفتیش همان نوکران آنسخن را
در حضور شاهزاده و امرا باز راندند و امیرزاده پیر محمد در قلعه فهندز مصنوع طاق حشت و جهة احتیاط خود در آن بقعه مسکن شد و علیبک عیسی سلامی نظفت شیراز باز رود
و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این واقعه با دو دی اعلام در قشلاق بعوبا فرستاد و امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید و عرضه داشت را بنظر حضرت صاحبقران یرلیغ داده امیر الله

شیراز رود و بغداد بدو آموزد اسیت فرماید تا عرصه چنین مملکت از خارف و دیه اراد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ تخت نشیند و خطبه نامش را منبر کرده بارد دی
همایون رسانیده امیر شاه را بیرجب فرموده در حرکت آمده شیراز رسید امیر جهانگیر در دهکده شیراز شاهزاده مشغول نموده بعد معنا محمد حنیفه و
سید خنجر جراح در رستم فرستاد بر فراز پیشانی رسیده بنیز و موسی قوچین راست پای بریده و مبارک خنجر و محب تخت داده شیخ فرید را منبر کرد دانشمند فرمانده
ملک عرب امیرزاده رستم را بجانب عراق عرب فرستاد و در منزلی بعد از فرار امیر شاه هشت در منشور خان منصور با امیرزاده رستم رسیده سرش بزده چون بر مفعول
آن و قوف یافت در حال خان غربت بجانب شیراز تاخت چون جاندار و حسین جهانداری در رکاب شاهزاده شاه رسید بازگشت امیر بیجک براه چچال روی توجه بدار دی
همایون در قرلاغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته ببغداد رفت کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید خواجه منشی قلی در صفحات
نام نموده از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازه را بسته و در آن مستحکم بغیر دولت روز افزون قضیه بس غریب روی نمود و تنبیه اهمال آنکه خدمت صاحبقران ممالک ستان
زمام حکومت خوزستان و ضبط صرود از دار الکف کفایت و قبضه برادر ایشان امیر شروان بهانگیر بود داد و هر یک را جمع مال قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و از مغولان اولوس منش
شمس الدین دیهدار و غیره اعمال فساد و استبداد جمعی را از متوطنان حویزه قتل رسانید نیز با هزار سوار مکمل روی بغداد نهاده در نزهه خدمت سلطان احمد نظام
یافت سلطان بچشم اعزاز و احترام در دو گرسیه پایه قدرتش از فرقین بکرد انیز و اشرافی پیشیده و پنهان با امرای بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت
سپنداد نهاد و یکی از آنها را مبلغی خیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محفوظ خاص مخصوص ساخت و دو خاتون عمه سلطان را در سلطان ترتیب پیشه او بعد از صین مخصوص
نازنین نسبت سلطان احمد شرایط محبت بجای آورده خدمتهای پسندیده میکرد و از فرضهای آنکه مخصوص دیهی و هر کس داده بعد از پوشیده شدن صبح شد و بر
یکی از نوکران سلطان احمد کرده بهادر نام اشتهار داشت در آن ایام سلطان از خوف جمعیت توجه سپاه نصرت شعار صاحبقران سعادت یار در دارالسلام بغداد در آن شبه دهشت
بر ضمیرش استیلا یافت و اندیشناک گشته بود کرده بهادر سان صحیفه بعرض رسانید در آن مخصوص مبلغ ده هزار دینار بسم رافع مثبت بود تو هم سلطان احمد از بین
جهت یکده هزار شده نا اکمال کرده بهادر آنشب بند و بست خود کرد و در آن اوقات سلطان احمد امیر شروان با جمعی امرا مثل قطب جیدری بتاخت قوم ادوات
فرستاده بعد یاد کار خانچی را روان کرد تا امرا شروان را قتل رسانید و اسباب خویش بغداد آورد و امرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند
سلطان احمد خود را در طرطه بلا و غا دیده بعد از اندیشه دست در دامن حیله زده یکی از امرا و ارکان دولت حفیده در خوف می طلبید و او را امید داد که در دست مسکین بدولت
اولاد شمس در بر کشیده در تربیت یافته این در کاهست هیچ دیگر گون کرده با مخالفان من اتفاق نمایند اکنون مصلحت چیست بکس زانو زده معروض داشت هر چه سلطان صواب
پناه فرماید کنند عین صواب خواهد بود سلطان مسکین اگر ترا تربیت نمایم میدانی که تو مانند دیگران بر کفران نعمت و احترام نمانا با خاصیان بار شوی آن مسکین متضرع و زاری
کرد آن بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان سفیر سوار در اطراف ستان رسان و اعمال و جهات دخان خان اقاصی را بر اسم یرغال کمر و چون آن
بیچاره بر این صورت قیام مینمود دیگر را طلبیده بهمین نوع پیروی میکاشت و هر چه در تراشت در یکهفته دو هزار کس از مردم خود را در شهر زمان بر داشت مشغول و در دی
سلطان احمد غریبان و محرمان خویش را بهانه خود کردن زده از بالای قصر بزیر می انداخت فراشی پیش او رسید سلطان با دی قلق و غلغل و کشتی فراشش
کشته میگوید که دی من و تو که زنده باشیم هم دیگران سهمی است سلطان احمد در خشم شد شمشیر از دست نیفتاد فراشش بجان لان یافت بعضی از مورخان گفته اند در دفاع

که بچه‌ی مادرش بعد او را از خردی پرورده و بزرگ کرده بود شخصی را فرستاده تا باش بروی او نهاده باین طریق او را هلاک ساختند و دیگران و خدمتگاران که در حرم او
او بودند بیشتر بدست کشته در دجله انداخت و از غم برخی آتش در روی حرم را با دفاخوانون در کشتی آتش زده بهانه آنکه بواسطه سیر رستم و چون بواسطه آب رسیدند ملاحان
که در کشتی بودند باشاره امیر باکش همه را غرق کردند القصه سلطان پیر چون از امرا و معتمدان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه را بسته همه کس را از تیغ آبدار خود
بار نداد و چنانچه آتش خاص و بار جان می‌زدند و در میزدند و در خدمت کنیزی می‌پرداختند و از آنجا باز می‌گشتند و چون چند روز کار ریزه او بدین ریزه گذشت بیش کس
از محرمان و هر یک از ایشان را غلام تمام داشت و در اصل ایشان تا چیزی بود فرمود که هشت اسب از طویله خاص بیرون آورده بآن جانب دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب
گذشت و بالای هشت نفر سوار شده روی بخیم قرا یوسف ترکمان نهاده و مدتی با او در جان آتش بدر رفته بوده و بخدمت می‌پرداختند و خدمتگاران دعوتا بفراغ بال خوردند
و بنا برین هیچکس بر غیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرا یوسف ملاقات کرد غارت بغداد را و چون روی عزیمت آن آراسته بود در نظر او صیوه داد و در تجاوز
را با خود بدینه السلام برده ملازمان را بآب دجله منزل ایشان مقرر کردانیده خود بکشتی از آب بگذشت و از راه شهر بسیار شتابان شد چندان سلاح و اسب خوب در خزانه
و اقمشه مرغوب بقرا یوسف و ترکمانه داده و خورسند گشته و گذاشت و دست تعدی بمال رعایا دراز نکنند با برانکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران ممالک
ستان بغیبت خلایق و هراسان بعد جاسوسان برگشته تفحص احوال او مینمود و چون در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه مسموع آن شد که او رایت گردون اساس را شکوه
عزیمت سمرقند در دماغ اندیشه کرد و هر اگر خرام عالیتهام بولایت روم و شام در آینه راه خلایق و سد راه مسدود کرده و لاجرم با جلال و اجلال و نفایس اموال و اموال بغداد
داشت با قرا یوسف از بدینه السلام نهضت نموده از فرات گذشته عازم روم گشته و چون نزدیک بحلب رسیدند تیمورتاش والی آنجا و دیگر امرا مصر و شام با سپاه تمام
بعزم حرب از شهر بیرون آمده صف چپ آراسته شاهزاده نورالورد و شاهزاده حسام معظم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین فرخ و اتبوغا لشکرچی و دیگر امرا و سپاه بلاد
قصد و جنگ ایشان از پای درنیاورده بعد در آن یورش همراه سلطان احمد بغداد رفتند برادر قرا یوسف و پسر حسن سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان با حاکم
یعنی قرا یوسف ترکمان آن راه می‌پیمودند آنجا ترتیب صفوف از جانبین دست داده پاره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر گذشت آخر الامر عظمای مصر و شام روی بانهزام
نهاده در شهر متحصن گشتند و در آن معرکه اهوال و اسلحه فراوان بدست لشکریان و اقبال سلطان احمد و قرا یوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آنجا اعراض کرده بجانب
روم روان شدند و چون بدان نواحی رسیدند میان ایشان بتخان اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرا یوسف تکلف نموده سلطان احمد متوجه روم شد و چون شهزادگان
ایلدرم بایزید شنیده در سلطان احمد رسید بعزم استقبال پیش آمده و بهر دو پادشاه از اسب فرود آمده شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده یکدیگر را در کنار گرفته اسب کشیدند و قصر
سلطان را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بر پا کشته و اخراجات کوتاهیت را جهت خرج سفر او بگذاشت و جهت بازگشته سلطان احمد چند گاه پیش طرف کرمیان قصد
او را بسر طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داده بعد از فراغ از سور و سرور باز سلطان احمد بگاه تابیه در آمد و درین اثنا قرا یوسف نیز از نهب لشکر دست آن پادشاه
بروم برده ایلدرم بایزید جنگ و جدل گسترده فرمود تا مال آن را بروی هم دارند و امیر قرا یوسف از آنجا رخصت یافت از اخته بای در دامن فلاش کشید
چون فصل زمستان منقضی شد و اقبال بهار در رسید حضرت صاحبقران کردون غلام از قشلاق
قلاغ بیرون آمده بجنگ و سور فرمانداد شاهزادگان و امرا و کرنشان از طرف ایلچی جمع آورده در قصبه نوجه بجنب کرجستان با ایشان مشورت فرمود و چون چند روز

بسوار سر در گذرانیدند آنحضرت بر نواختهات بر احوال لشکر جلادت سمات پرداخته مجموع محترم زادگان و امرا و نوئینان بسر سپاه بر نزاد کلکها داده بیاد کیزا
سوار ساخت و از سر اهتمام و کین و ورزیان غنیمت سلاست فتح آیت که چنان بای جسارت از حد خود بیرون آمده بقصد القتل در آمده بودند بچه سبق اگر بیاد
ادوی جلادت بولایت گرکین نهاده و بعد از قطع مسافت صحرا بر بوع محلی نزول شهر بار تیغ سیاست و هر ش و همیشه خویش بدار عجله بنیاد کان آن برگزیده
ملک فرا نمیش میشمرد و از آنجا بسخان روم رسیده و بغرب جوس سر افکار شده زاد زده سکنه های لایق کشید حضرت صاحبقران کرد ون غلام بوانش و نوبت اقدام
نموده نگاه و نگر مرصع و تحقیق از بعث قاعت قابلش را بنیه در شب داده و بعنایت توفیق و علم و نقاره نسبت بیش را لیه از موقف اسلام صدور یافت ظفر ظفر پرگشت
و بهمت خرمنش از حدود روم دان نواحی اقدام در حضرت انصاف با مقدمه تصب بیش و محافظت اوزات کلیا بجه و تنبیه از تعرض و بیان نامور گشت و در ایت نصرت نشان
از آنجا در حرکت آمده و چون حدود گرجستان از وصول موکب همایون پای تخت را بسمان نهاده اعلی پیش ملک گرکین فرستاده و عاکر و اسطان احمد جلایر را بر گاه دانست
گرکین که از جاده مستقیم انحراف داشت چون بر مضمون پیغام اطلاع یافت در برابر جیحون بر وقت خدمتش مکفت فرستاده بازگشت و سخن آن بدکیش بدیع تخته پاشاه برگ
سخن در استیم آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشید و اغر قزاقر انگشته بتعجیل چه پیام ترزدان شد و فرمانداد تا لشکریان بولایت ایشان شرک و ضلال در آمده
دست بنهب و غارت قابیح و تخریب عمارت و قلع اشجار و قلع لاآرات نیز در ایشان بر حسب فرمان بنا بای عالی را باز مین هموار ساخته و در خان و عنها سلا
بامیوه های رسیده و خوشه کشیده را بنیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف صاحبان حوزه اسلام پناه بموضع حصین و قلاع رصین برده بودند و عقل ایشان
قلع یکی از آن مقالع بدیهای دراز از قبیل محالات بشمرده ملکان ملک غزا و جهاد در اندیشه و در اندک زمانی با نزدیک قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساخته و ایشان
اسلام در بنده بیش المهاد فرستاده و در بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صحت و حق نشسته و جمعی از اطبا بها در تخیر با استوار بیت ساخته و از آنکوه برای مغاره
در آن پاه و بنیان در آنجا تحصن نموده بودند فرو میکند انشند و ایشان در تحت بهتر و کمال کشت ده بیرکشت نزاهتمور و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران کرد ون توان جمعی از مردم
خراسان را بحافظت بعضی نامزد فرمود و بنفس همایون در دشت مغران فرود آمد گرکین پادین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده از میدان شیروی
بوادی گریز نهاده و سرداران و از ماوران گرج بقدم انقیاد پیش آمده لان خدمت شد و بجای امن جبر و معاید پیشه نهادند و بعد از فتح مملکت گرکین حضرت صاحبقران
با گنجش اعزق دیگر گذشته از دست مغران بر سبیل استعجال بجانب ده جانب رهانیده و اطراف ولایت بیاد غارت و تاراج رفته جانب پایه سرا
شتافت و جمیع حصار و معارک با تسلیم غلاب حضرت ملوک لشکر منصور در ولایت قتل و غارت کرده با غنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات باز گشته با غرض
نمی شدند و حضرت صاحبقران خدمه امیر شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه را بتاخت ولایت گرجستان و دلدار تاخت و خود براه سواد که امیر شیخ علی بهادر بدان راه رفته بود در
حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب جهاد و جهتها از اطراف کفار علمها برگشته و کلیسا ها ویران ساخت با آب و گوسفند پاشاره مراجعت نمودند و بازدوی شهر یاری چشید قرار فرمود
اقتدار پیوسته و در آن نواحی قلعه بعد در غایت ارتفاع و نهایت رصانت و چون چتر کلیسای سیاه و صحرای پر اندیشه بر آنجا بر تخت بر بلغ قدر جب للداد غازیان نقاب یافته
لشکریان بیاتا بحکم مشغول شوند و ایشان بموجب فرمان عمل نموده در همان روز بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران قلعه از آن قلعه انحصار امیر جهانشاه
و دیگر سرداران را با غنیمه تمام بطلب ملک گرکین و از جنگهای سرکردان سکنت فرستاده سپاه ظفر پناه فوج فوج در آن کوهها و دریاها پراکنده شدند و هر چند در آن سپاه جسته

کم یافتند لاطایفه از خواص و نوکرانش را دستگیر کرده در پردن اخیر شاه بعد مراجعت منعوند و با رودی هایون پیوسته حضرت صاحبقران از انجا روان شده و از آب گذشته
سعادت و دولت فرموده مقارن اینحال جمعی از تجران صادق الاقوال بر رای صاحبقران ظفر نوای عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران کرج حصار رزت
مانع در ما داشته پناه انجا برده اند همت عالا حضرت آنحضرت کمند تسخیر بر کنگره ها پرتاب کرده بر بالای کوهی واقع بود اند احشت و با مغاران روان شد و سپاه بیانجا
رسیده لشکریان ناهموار انقلعه را مرکز وار در میان گرفتند و به تدبیر اسباب محاصره از عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ در انداختند و روز هفتم بر مقتضی
برلیغ واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنگ سطانا در آن هنگام و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند و بعقبی پیوست و اگر لکن شقاوت قرین در قلعه پیوسته
نشسته است و در دروازه های آن آماده در جنگ و معارضات در روی خود بسته آنحضرت بر نصب منجنیق و ضبط راهها فرمانداد و بعد از اجتماع عساکر گردون مآثر الحصون و قلعه بقعه
نیمه سپاه را در اغرق کمانشته و با نصف دیگر بجانب انقلعه اغیار فرمود ملک اگر لکن از استماع توجه لشکر جلادت آیین با سوز و گداز از حصار بیرون آمده بطرف
اکار اگر بحث و جنود ظفر ورود با قلعه رسیده چکیده در کمند تسخیر آوردند و طایفه از بهادران بجنگ شبی اگر لکن روان شدند و بسیاری از اتباع و اشیاع او در راه گرفته
بقتل رسیده و اگر لکن و بعضی دیگر از آب ایغر و گرلان گذشته بغم جان از دست طلاه و غرقاب بلاک صبح نجات بیرون بردند و چون اگر لکن عاجز و بیچاره گشت سلطان طاهر
پسر سلطان احمد جلایر را از پیش خود براند و بجانب اردم خان پرتاقت و عاقبت ملک اگر لکن از در عجز و استغفار در آمده اسماعیل تامی را بدرگاه عالم پناه فرستاده
و اسماعیل اخلاقی را از حوادث روزگار با جدال او راه یافته بود و پایه سریر اعلا عرضه داشت و حقیقت اگر لکن بوکلنده های غلاظ و شداد رانده هدیه الحیات در
و طایف خدمتکاری و جانسپاری در ادای جزیه خراج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر این نوبت از سر خون او در گذرند بعد از این روی اطاعت از قبله فرمانبرداری
گردانند مراحم خسروانه عذر او پذیرفت و جرایم حرامیش را بآب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت الوس اردو برکار و از مرای عظیم الشان اگر چه جان بود منعطف گردانید
و بآن دیار نیز لوای شوکت بطرف منازل قراقتاق برافراخت و انقوم را غارت و حصارهای ایشان را نیز با زمین هموار ساخت و چون عساکر گردون مآثر آگر و آنست
اگر چه جان را غارت تاراج کرده آتش در لانه و بیشه کی دور خیان زدند و لوای لکنی لشکری معاودت نموده و مدت سه ماه بیلاق مسکی جهت زمین در عرضه جنت آمده
انجا مسیوه یاد است و جهان گشته طایفه از اگر چهان پا ایمان در موضع فرس گرد نشسته اند برلیغ واجب الاتباع از موقف جلال صادر شد امیر شاه نوین ایلدین
با جمعی از خاصان خوره دین مبین بر سر اعلاعین تا زنزه میرش رایه تفحص فرمان داده رای زمین روی توجه بانصوب نهاد بعد از چند روز آنحضرت بنا بر شره و حرص
که بر اوضاع زمام دمشک و قصد غزا داشت از عقب شیخ نورالدین روانشت علم ظفر پیکر برافراشت و چون منازل قطع فرموده بقرس گرد رسید امارت پناه از دهنه قلعه
از قلاع المشرکان مثله کوار مشحون سخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام بغارت عرصه کوه و هامون را از خوف آب طغیان لعل فام کرد و نیز از آب خسرو جهانگیر
مسطوف محفوف بتاییدات ملک قدیر از انجا باز گشته در اردوی هایون که بجانب اشرف علیه مسکی بود فرمود و درین اثنا ایلچیان فرستاده رسیده بر امیر مراد اکه
از جمله قیاصره اردم بعد و بیست ایشان را قلعه بعد بیست نیز و بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حضرت آمده صورت اخلاص او و تحفه های حکام و سرداران دیار
خود در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ایلدرم بایزید در آنوقت قیصر اردم بود بمیرشوکت و کثرت سپاه و عدت و صورت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و صدمه نگهداران جانب را قیصره از

صنیعه تقرب و امتیاز داشت و بخیه او را دست داده و هیچیک از پرانش بدست نزاده بنابرین اسباب تجارت او غزو و بنیه ابدیع خود را داده و پای جرأت و جسارت از حد خود
بیرون نهاده پیش خویش دالی از زنجان در زمره صرخکشان حضرت صاحبقران منتظم بعوایق فرستاده تا بعد از این مطیع و منقاد باید بود و خراج از زنجان در ارض
روم ذخیره و دفاعی سلاح صحیح کرده بخزانه عامره باید رسانید و دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طرش گفت و از رتبه او بعنایت بعید بعوض طرش صورت قیصر را عرض داشت
ملازمان موکب همایون کرد حضرت صاحبقران داشت در قیصر رام بال موفور و ولایت معمور و سپاه نامحصور معزز شده است و از جاده قویم و صراط مستقیم انحراف
جسته آنحضرت حمایت و تخت بنصیحت نامه نوشته و بزلال موعظت و نصیحت غبار طغیان و نخوت در بر حاشیه ضمیر او نشسته است فرزند و از باده غرور شب بیدار
گردید و از مقام تکبر و تجبر بموضع عذر خواهی آید و از میدان محاصره و منازعت بیرون آمده خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد و این عبرت ملاحظه باید داشت و این دارد و شهریار
سنوده خصال نیکوکار بنا بر آن بعد از آنکه سفیر اهالی روم در همت با انصاری و شکران و فرنگ حرب و جنگ میکردند در اعلاء کلمه دین و ترویج دین احکام شرع
سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین میکوشیدند و از جناب اسم سمنه سپاه منصور عرف فرزه و بقعه طوره یعنی پارسمانه و تعالی بر آنکس رحمت کند در مقام آنست
نشسته و از صرخه مرتبه و نیش بخاد و جابز نزاره و پا از پایه گردار فراز نهند بهرازان و رقم آورد و در لمه الکه و المنه در امروز بطالع مسعود و بخت فیروز نام حکام ملک و ملت
و در حضیره اعیش رو افتد و در لامی ملازمان بارگاه سپهر کیان پناه است و عرصه ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملک چون و در اوده قادر کی و مکنون و نخوت
خرنگاران شایسته و جانسپاران بایسته بملوک و سلاطین ایران و توران صنعت صلحه عبودیت ما در گوش دعا بشیه اطاعت ما در دوش دارند و سر در ران اطاعت
و گردن کشان آفاق از متحلی فرمان جهانمطاع و برفع درجه لا اشبع ما بعد از سر هوا در میکنند و بر ضمیر انور ما روشن است همه قوت خاطر کشی منتهی شیوه بان بهتر از در
سفینه مرادت و استغفار نشینی و در زورق حیات خود را از طلاطم کاسیاج بحر نجات غضب باز نا و چون در عنایت استماع میرفت و اکثر اوقات تو بغزای فرنگ
مصروف و همگی همت تو بر استیصال انصاری مبذول و نکت معقوده تا نیت عنان توجه تعرض بر انصوب از ممکن وقت بخیر فتی شاید چه خاطر خطیر تو نیت بمقتضی لزیه ان
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور عبور کرده و بار از مرور عبور کرده و دشت دی و دشت نصیب پادشاه کرده و اکنون دهستیه آشوب از دوش
لا و اجراد و خواه اعراض و انحراف نمای و بی جسارت بادیه خواهیت و جهالت زنبای و حدیث اترکوا الترک ما ترکوکم لصیب العین صغیر نزی و الجیب صغیر نزی و بلاد بر خوف
و مملکت خوف نشاد و السلام علی من اتبع الهدی چون مکتوب بهره و توقیع رفیع موشح و مزین گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخن دان پیش ایلدرم بایزید فرستاده
و ایشان بر جناح استعجال روان شده بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند لا ماده صفرا و سودا چندان بجوشش در آمده بود که بسخنان
نصیحت و موعظت تسکین نمی یافت در برابر سخنان وحشت آمیز بر زبان راندن گفت ما تهات مراد اعیه مقابله زود در سر و سعای مقاتله او بر ضمیر است و اکنون کار خون
خاطر جان است و اگر دو مرا حجت نمایند تا به بر تیز و سطا بنه از غضب ایرام بر بنیم تا دور گردون سپهر ؛ کرا هر دارد آزرگردون بهر ؛ بیا کردش چرخ تا باید را
کرد خواهد درین کار حذر ؛ فرستاده کان چون بازگشته کلمات قیصر بعرض پادشاه دلاور رسانید از این جذب ناصحه آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته پادشاه
فیروزی اثر عزیمت جانب سیواس تصمیم داد و چون ولایت نصرت شعار بحدود دیار رسید امیر الیه را در جهت آوردن امیرزاده بهرام پسر از رفته بود با دوی همایون سپرد
خدمتش را بموجب فرموده اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده بهرام پرسیدند و جواب پاسخ زده بنبرد داشته بگزارشتند و شیخ زاده فرید مبارک جنبه

امرا شش سیصد معلم شاهزاده بعهد پیاق رسیده بعهد حضرت سلطان سلیمان مکان حضرات عصمت مآب سرا ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزاده
کان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه رفتن مرخص و جهة انبساط مهمات ایشان امیر سلیمان و عمر امیر ضرار داد برادر بزرگ امیر الله داد و مولانا قطب الدین قزوینی
متعین شدند و رایت ظفر نشان با لشکری گران و سپاهی بیکران از آنجا در حرکت آمد چون بهادری ارض روم از غبار موکب فرخنده عطر آمیز گشت امیر جهانشاه
با گروه انبوه باردوی اعلی پیوست بالغیت و عاطفت خسروانه اختصاص یافت و بعد از چند روز توق ظفر از آنجا در حرکت آمده از آذربایجان مراجعت و حضرت صاحبقران در آن محرم
سنه ثلاث و ثمانمایه اغیار فرموده متوجه سیواس شد در این اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر خود را که سمی با تمور اتش و از عظمای امرای روم
بزیر شمشیر هزیمت و هزیمت انتساز دارد و با دیگر سرداران و بهادران منقلای سیواس فرستاده ایشان از استماع رایت نصرت نشان با خاطر پریشان باز گشتند
آنحضرت امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و بوبک سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دو از خواجه و دیگر منقلیان را بکمک پیشی فرستاده و امرای مذکور بعقبات ایام رانده و از
قیصریه در گذشته بلشکر روم رسیدند و آنجماعت را بر آن سحر آتش آب و قار اح در آن فلاحی و حرص خواهند داد با غنایم لا تعد و لا تحصی مراجعت نموده در ظاهر سیواس اردوی
گردون اساس علی شدند و شهر سیواس را از دیگر استوار داشت از آن سبب تا کنگره سنگی را کشیده مرتب ساخته بعهد هر یک دو گز و سه گز و چهار گز بیک گز زیاده
و عرض قاعده ایلدرش ده گز و بهای سر ایلدرش شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب خندق بحفر تا عمق بعد چنانچه بقدر ذرعی میرسید بزیادتی
مقدار یک گز حفر می کردند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی نهر قلعه نزدیک خندق نهر رود بود بقلب کردن صورت می بست و مصطفی داروغه قیصریه با چهار هزار سوار جرار
شمشیرزن نیزه گذار تیرانداز در اندرون شهر اسباب ازم و پیکار را مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و مدافعت فشرده استاده بعهد
داهیه جبار و تلاریخ مرا بنزد از شهر از حجرات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در اطراف شهر بقلب زدن میرسید بقچین بکار خود مشغول شدند و سپاه
جلادت شعار از اطراف و جوانب جنگ در آن اثنا داستادان ماهر با مرعراده و منجنیق نصب نموده مشغول گشتند و بعد از هجده روز بزخم باروی شهر و قلعه
از زخم سنگ اختلال پذیرفته و نقبها تمام شده بزرگ را بر سر چوب گرفته و شعله نفت در قورانه بقلب اثر کشیده فرمود تا آتش در آن سوختند زدند
در جهان اضطراب و دود دهشت و حیرت بالا گرفت و از دیگ بان شد در حصار بقیه و فتح مفتوح گردد و مصطفی از سر عجز و مسکنت بپای اضطرار و ابتهال بیرون آمده امان
و علی و ائمه دارس و فتوی و ارباب عمائم روی نیاز بر درگاه پادشاه گیتی پناه آورده و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت و از آن سامان بال لان ساخت نایبه و تصدیر
و سر پیاده دیان را غارت کنند قاراح نایبه و امیر کنند و از سپاهیان ایلدرم بایزید جهان را هزار نفری در جنگ جبر رت بالات جنگ بیش بعهد آنکه از ملت
مرض سکانه بعهد در چاهی افتاده خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار ساختند و از بنیه و عمارات عالیه و مشهور
در اثنای این اوقات بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر را با قرا یوسف از بغداد گریخته بعهد متوجه روم است و در این حدود می کند و آنحضرت صاحبقران از ابطال جلال
سپاهی ایشان روان فرمود و ایشان را غارت و شکست کرده با غرق خضر تنش رسیدند و خواهر بزرگ او سلطان دلشاد را و دختر شش را با زنان و متعلقان اسیر
و شکست کردند و سلطان احمد نیز جانب از آن در طرف خوارزم بردن برده به قیصریه پیوست
در آن زمان در حضرت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور گورکان بمحاصره قلعه سیواس اشتغال داشت اشرار ایشان

پوشیده و پنهان با دوی ظفر نشان می آمدند و اسبان لشکر با نزا دزدیده می بردند و بگونه از وحشت عاقبت نمی اندیشیدند و چون همه سپاس بر پنجی از خانه کشیده
رقم بر قرطاس قرار گرفت طوش را باز گردانیدند تا ضبط آن سرحد تمام نماید و عنان عزیمت بجانب استانبول منعطف گردانیدند امیرزاده شیخ را برسم مغلوبی روانه
ساخت و امیر سلیمان شاه با جمعی از امرا و از لشکر نصرت انتما در رکاب شاهزاده با نصیب در حرکت آمدند و چون شاهزاده و امیر سپاه ظفر پناه به استانبول رسیدند از آنجا
آنجا شهر اکثر آشیته رفته شاهزاده و امیر سپاه ظفر پناه از استانبول در عقب ایشان بتعجیل رانده و بآن جماعت رسیده جنگ در پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب
شمشیر آب از دو از روزگار مخالفان برآوردند و همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشان گرفته معاودت نمودند حضرت صاحبقران ایلچی را بمطیه فرستاده ایلی نامزد
بایلی و ایلچیان دعوت فرمود پیر مصطفی خان حاکم سیواس داروغه آنجا جواز عبور جهت خاتون ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب در ای بحر و بر افروخته گشت
در سبب ظفر بیکر بر اضطراب در حرکت آمد پیر مصطفی با اتباع خویش بمجرد استماع خبر مهم اشتغال راه گریز پیش گرفت و چون خبر رفتن او به مطیه و آن دیار رسید
بهادران صلابت آثار در بدو نوروز شهر را مسخر ساختند و اکثر جان پاهین را اسیر گرفته از مسلمانان مال لاتحصی بستدند و حضرت صاحبقران ظفر نوای امیر جاکشاه را با دیگر امرا و سپاهیان
بتادیب و گوشمال ساکنان آن خطه و نامزد فرمود ایشان بر حسب فرمان روان شدند قرا قلعه گاه خشه تا خشه آتش غارت و نهب در خانمان آن پادشاهان زدند و مغلان
و اولیات را اسیر گرفته و بسی از غلامان مسخر خشه با غنیمت فراوان بازگشته و در مطیه با دیگر ایلچیان پیوسته عاطفت پادشاهانه حکومت مطیه را با نواع و مضافات
بر امیر قراعثمان ترکمان مسخر داشت **ذکر اسباب توجه رایات نصرت آیات بجانب شام و شرح بعضی از وقایع حالات** حضرت صاحبقران
سپهر احتشام در شهور سنه خمس و تسعین سبعمایه بعزم تسخیر عراق عرب بتسخیر سادات و اهل کمال حسب و اهل نسب از آستانه بوسه جمعی بر بساط پیش پادشاه مصر و شام
ملک برقوق فرستاده بخدمت شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه در این اوراق ثمه از همین مرقوم کلک بیان گشت و چون شیخ مشار الیه بر حمه الشام رسید او را بآن
رسم معهود موقوف داشت جز مصر فرستادند برقوق بخلاف شرع و عرف او را ایلچی کشت و بنهبت بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر در آن زمان در مصر بود قتل آن بزرگ
رنجش فرزند او و خود جهت شیخ را با جمع بدار القرار فرستادند با آنکه حکایت کشته شدن بازرگان و ایلچی چنگیز خان بکلم سلطان محمد خوارزم شاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب
شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وحشت عاقبت نه اندیشیدند دیگر آنکه چون صاحبقران گردون قرین بعزم فتح اوزبکان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع
توقتمش خان مصروف داشته منتظر فرصت بود قتلغ شاه اتلمش و قوتلغین را بر حسب فرمان حکومت و ضبط قلعه اردبیل تعلق با و میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق
افتاد مشعر بر ملک خیر او در آن معرکه دستگیر شد و قرا یوسف خبر قتلش را بنزد کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقف اتلمش را جمعه سابق حسب ادرین
هنگام مطیه و استانبول در تحت تصرف ملازمان آستان دولت آشیان آمد حضرت صاحبقران گردون عظام ایلچیان پیش فرج را بعبور از وفات پرسش ملک برقوق
فرزند فرمای مصر و شام بود فرستاده و از دعوت و عیدی سخن رانده اتلمش را طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیده خبر اتلمش را بر سورت بقی موقوف کرده بنهبت جز مصر روان گردیدند
فرج شفاعت از مقتضی لاصبرها و بآن عادت در اخراج ایلچیان تعلیم بدار خود کرده تحصیل ایشان در قلعه فرستاد و از خبر حرب و معروض ملک ایلدرکشت شعله غضبی از
حرکت ناپسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت متفقی بود بعوق کشید و از منازعت قیصر اعراض نموده رایت ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراخت اهم اوراد
بهمه درین ولا در رایات نصرت آیات تخریب سیواس و استانبول و مطیه اشتغال نفرمودند ایلدرم بایزید اصلا در مقام مخالفت ایشان و مطلق معترض اذیال حشم منصور

نشد و هر چند امرا و نوئین بتکرار کشیدن درش بجانب رستم راضی نشدند و در آن باب هر لایق معقول اقامت نمودند پسندیده نیامد صاحبقران گورخان غلام خود را کشتار در
نهضت حضرت صاحبقران کامیابی و قلعه مهتی چون حضرت شهریار رستم حشم عزالامرا در تاخیر ورزیدن دیار رستم و اسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر خود نشان
و از اسب و مطیه و اسبان آسیب یافته بودند بسمع رضا اصغا نمود و فرمان داد تا اوغدای لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده مانند برق دیا مستعد یکدیگر روان گشتند و امیر زاده
رخ با جمعی امرا برسم منقای لوای صلابت افراخته متوجه قلعه مهتی شدند و چون بانجا رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه سپاه از عقب رسید
و در تپه رفیعه بر فراز نشسته فرود آمده و اطراف و جوانب حصار را بنظر اعتبار در آورد و آن حصنی بود حصین در میان دره پست و آب سرکوی بر قلعه واقع شده بود چنانکه حفاظ
شاهی از آن گریز آن نمیگذشت عقل از تصور آن عاجز و قوت واهمه در احساس آن متحیر و قطان و سکان حصار در رهبت آن مغرور و بکثرت ذخایر و اسباب بر دوام انتقام
اطاعت و فرمانبرداری هر از سر غفلت و جهالت در صدد مخالفت و طغیان آمدند و عزم کردن ما تر سپاه جمله بهمت شهریار در تحت تصرف در آوردند فاطق و صاحبت
الغرضه نهب و غارت قابل آمدند و از قبل و اسب شام بدری متعلق بام محافظت قلعه قیام مینمود و در عرصه میان قلعه سنجشی کرد آن سخته پیراخته بود و هر طرف که مینشست
سنگ می انداختند و در آن اثنا حضرت صاحبقران گردون توان جانب طرح باروی قلعه متوجه بود ناگاه سنگی گران از سنجش گشت و باقی چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت
بر زمین آمد و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد و از شهزاده بی حضور فرمان قدر پادشاه جمشید جاه خورشید فر فرمان داد و در اطراف و جوانب حصار را با مهابت لشکر ظفر اثر
شعاع اشتعال بر کشیدند بهادران اردوی گردون شکوه و فضای همایون دکوه از ازدحام ایشان تنگ بود شمشیر برلنغ واجب الادغان شد و در تپه موضع سنجش
نصب کردند و در همان مکان و سنگ مخالفان بر زمین آمده بود سنجشی برافراشت سنگی و از سنجشی انداختند بر سنجشی افزودن آمده آنرا در هم شکست و هر یزدی در لیست از
افزون امثال این امور زیاده از حد و چون صدور می یافت در خلال این احوال شهزاده رستم رسیده بشرف ملازمت مشرف شد و لشکر اولیات ضمیمه سپاه بهادر شده
گشت و مبارزان و بهادران جنگ در آمدند بتعجیل حصاری چنان استوار را از جمیع جوانب محوف ساختند و برج باره او را بر سر چوب کرده و معتبر از دو فرقه
آن مایه جهان لشکر در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کمان باستان فرخنده آشیان و نشانه بر زبان بخرد اسکندر عرضه داشت که بمکینه و خواهد ملک
اسب هم دار شکوه چتر سلطنت بایدی بیرون آمدن مزاحم عاطفت خسرو کامکار را شفیع میزنم و از سر خون این بیچاره فرومانده گناه کار در گذرد چه در کیش فارس
خون این مکینه در عرصه حشمت و جلالت بقاوت مزاحم و شهریار بلند همت فرمود و چون عقیده و قهر مستحق نام ضعف عفو و اغماض در تو پوشانم و اگر پیش از تحیر لشکر از
در این حصار و بمباشت دمنا زغت اشتهار دارد و بزخرم مردم کوته نظر جمعی بر تجربه لشکر فیروزی اثر لشکر در زمینه هفتم صفر از موقف جلال فرمان متحکم لامثال صدور یافت
و آتش در نقبها زدند و برجها افتادن آغاز نهاد از شهزاده آنحال ارکان ثبات و قرار متعلق بر این حصار را هدام و احتمال پذیرفت و پایه لشکر هر چه در
ملک متعلق بان میرسید از تلف آتشه و نفایس اسبه و اسبان را هدر و اسرای نظار در رکاب دولت و علی و مردم با فرهنگ بیرون فرستاده بمجمع عرض رسانید
و شهزاده جوانبخت شش برج بهادر را شفیع ساخت تا آنحضرت از سر خون آن سیاه کم بهاگذشت و هلاکات را قبول فرمود و در قلم عفو بر دلالت همه کشید و عنان
عزیمت بصوب قلعه ثابت معطوف گردانید و آن حصاری بود مانند ارباب دولت محکم و برج باره او بسنگی تراشیده مستحکم و خندقی در عمق سی گز و در عرض ده گز
گرد خاک ریزی مجوف سنگین در بیرون حصار کشیده بودند چنانچه سواری در اندرون وی توانستی راند و تیر انداز با کمر آشته و چون لشکریان در خلاف آن شتافت

بلغ الجاه

رسیده‌اند شهری چند مشحون بغنیمت و نعمت فراوان لالا کلان بر اشراف و ارباب اقتدار گرفته بودند و طایفه از صنایع و حرفه‌ور و از بسته‌ها بیرون و راست حضرت صاحب قرانیه
و صحبی برانند بر اراحت مفتح در دب پیش آورده شهر بسپردند و جز عرض و تسلیم چاره دیگر نداشتند **اگر توجه حضرت صاحب قران بجانب حلب و شام و تولد**
دیگر ان از حضرت صاحبقران فلک جناب در صدد جستن و عتاب بود رعب و هراس بر ضمیر تیمور تاش و از غیب پادشاه مصر بضبط دیار حلب متعین بود
بنوعی استیلا شد و قرار و آرامش نماند و در این باب استعانت خاطر نشسته پیش فرج حاکم مصر فرستاد و از آنجا حکم شد و مجموع عساکر و جنود شام با ذوی عزت تمام
روی بحلب آوردند و در سی عزت و معاضدت تیمور تاش اهتمام نمایند و برو فق آن است و چون امیر الامرا دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار فزون
از حد حساب و تعداد بیرون همه آراسته و مسلح با جوشنهای رومی و تیغهای یمانی بحلب آمدند و چون از آن سر ولایات عرب حمص و حماه و کیلان و طرابلس و کیلان
وغیره و اوله و ترکمان و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران و افواج منجنیق انجانب شدند و بانگ زنان سپاهی و هم از می‌بیشمار و انبوه بر آید در حلب مجتمع گشتند و بعد از این
اجتماع تیمور تاش قلاصی را عقب و کیست بهره اهتمام داشت با امرا و سرداران عرب منافق و مانع حضرت صاحبقران بر شهر و کرک و جنگ این پادشاه بیدین
عنوان است لشکرهای عظیم گشته است و قلاع حصین در حدود شام نموده و اکثر معموره عالم را بضرب تیغ کرده اگر مصلحت دانا و از در انقیاد و اطاعت در آیم و سرکار عالی
در پیش آورد و فتح تمام دارند و سیکه بر آن و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب مصوب ایشان فرستیم شاید از عنان تیغه از خصوص بگردانند و جان و عرض و مال سلامت
ماند جمعی از آن خسرو بهره داشتند رای تیمور تاش را سخن ثمر داند و جمعی از جهال متشر شدن دون و شال از این سخن سر باز زدند و از آن پیرا و اعراض مغتنم گشتند
من باب جانب هر که خوف و رعب بر خاطر راه دهد از ادراک مقصود محروم ماند اینملک بدیگر ممالک نسبت ترار و دلقاعی و انطایفه مسخر کرده‌اند از ملک تخت حاضر
بنای شهر و حصارها از سنگ رخام و در ولایت قلاع سنگین بسیار است اگر متصدی تسخیر یا از آنها شوند بسیار لهای دراز میشود و اگر خوف و خشیت شد از کثرت
سلاح بنزد و بسیاری لشکر و مردانست لهذا اگر در المشهور در این ثقات عظیم است کلاهای دمشقی است و شمشیرهای مصری و نیزهای عاشقی و سپرهای مالکی و در این ولایت
هزار قصبه و قریه است و اگر از هر موضعی یک کس بیرون آید جهانی از مردم برشود و مع ذلک پناه ایشان زاد کریاس است و پناه قلعهای سنگین گرد آن است
از حد هر کس بخود راه نبیند و اگر چه در اجتهاد بر میان بایست و بنای کار بر عنایت حضرت فرمیکار باید نهاد و طایفه که از عجمان در میان حلب بسر برند و بیک معاشی
و خرد دیگر است اجتهاد داشته لکشته انیهم را خرد ساختند و در جنگ تعجیل نکنند و ما انجا عنان احزب میشتابیم مبارزان عرب و جایلان ایشان طعنه بر اهل عجم زدند لکشته شد
جاسوس نیز داخله دار بر و مملکت هر سه سوال مهیا بعد از قیل و قال و مشورت میرال جلب و سوال اتفاق نمودند و از شهر بیرون نزدند و بنیت اقتصاد و اشتغال ربیع و از حصار
باز نهادند و انصاف انکه برین قرار اطراف ملحوظ نمودند هم بدرد و در رمی انجامید و از انجانب حضرت صاحبقران طایفه بسیار و منزل از عقب تعجیل و شتاب سطی در مهم
اندیشه بسیار میان دو قوت یافت و تعظیم ملحوظ توقیف عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و هر روز کوچ نیم فرسنگ میکردند و چون در عمق آمدند بر حسب فرمان پیرامون خوجه‌ها می
کنند و در آنجا با چیزها استوار میکردند و شد ابطا عزم و اصیب طا در هر منزل مرعی میداشتند مخالفان در بر طایفه تر بر خود و جهانگیر توقف نداشته بیه انشد لشکر منصور را
از ایشان نوبتی در خاطر بدید آمده و اینهمه تسکین و تاما جهه انجیت و چون جنال بسته و عزم منازعت در حرکت جهه قلت و شوکت و حشمت است دیر شدند لاران
سلای از عرب بصوب صحرا عرض نمودند و همه را استیلا و استعلا از شهر بیرون آمدند و لمدای نخوت اشما بر افلاک شد و در روز پنجشنبه نهم ماه ربیع الاول هجری توقف نظر بیکر حضرت صاحبقران

نورشید منظر سیه و صعوبی بر احوال صاحب اختیار امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش بقدر دهشم ترسیده و دانکه مخالفان در غایت کثرت بعضی امیرزاده
مشار الیه با اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه عداری را از پشت زین بر زمین انداخت و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد نوکرانش لاعلاج مردانگی بظهور آورده
و کس بدیگر فتنه اعراب از شدت هیبت صورت کلمه ان هذا لشی عجیب بر زبان آوردند و روی بگریز آوردند و در همان روز امیرزاده لاهیجی با شصت نفر از دلیران لشکر پیش رفت
و گروهی انبوه بیقیاس ایشان در آمدند حرب قوی اشتداد داده بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه برتافتند و دیگر طایفه از یاران
در برابر خصم راضیه بایستادند و هیچکس از طرفین قدم جرات در میان نهادند و روز سیم و خاقان مشتری اشتب آفتاب کیوان مکر تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه
کردار منهزم ساخت خبر و اخبار اسباب هیبت بر کوکب سپاه نصرت مآل و افراختن رایت حرب و جدال و حرب و قتال فرمان داد و بامداد شب سپاه بر نقاره بیاسا امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و سرداران صف شکن با لشکر اشتر و در قلب ایشان امیرزاده لاهیجی علم شجاعت برافراشت در جنوب سلطان
محمد خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان بیقیاس و امرای توان بصورت شیر شکار لشکریان قیام مینمودند و در قلب آنجماعت امیرزاده سلطان حسین رایت نصرت اثار بقیه
خوبان سپهر و جلب سپاه بفر شکوه صاحبقران فریدون فر جمجاه از آتش تاخت و از خلبه اسباب هیبت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر و ضمیمه فتوحات دیار هند شده
بعد بنوعی آراسته شد و دیده حق مخالفان از دیدن او تیره و خیره شد و در وقت بقیه صفوف فرمان قضا مضاء نفاذ یافت و آب توان کوه را جرار شکار بر بالای پشته
و بر جانب دست راست مصاف بعد از توقف یا بینه مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از آنجانب جبار زمان صاحب دیهیم
دمشقی و سرداران سایر بلاد شام با ساز و آلات تمام میمنه و میسره قلب و جناح آراسته و خاطر از جنگ و بدل بر آسوده در برابر پادشاه هفت کشور صف راست کرده بودند از
آواز طبل و کوس زلزله در ارکان گنبد نیلوفر افتاد و از بر انغار امیرزاده لاهیجی و از جمله انغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته هزار آشفتگی و پریشانی خلل در جهاد
بیشتر صورت و در قلب استقرار داشتند سپاهان با هیبت پیش رانده معاندان را آتش بر داشته شدند و تیمور تاش از شدت هیبت اینحالت سراسیمه شده عنان از مصاف کشیده
بر تافتند و از جانب دروازه مقصوره روی بشهر آوردند و اکثر لشکر مخالف متوجه طرف دمشق گشته و جمعی از دلاوران ظفر قرین بکمال پیشی ایشان رفته لشکر شیخ شقاوت
در اهل انهزام نهادند و از میان آنجماعت سر بر آورده جان بیرون برده تا صورت حال را بر مشیقان رسانند چون لشکر جلب آنکه خواسته و جادر حصار دیوار شهر
سر زمین از حاجی و در آن راه روی مقصود بدجال عبور نماند ارباب شیر دار آواز بام ریز از عقب ایشان شتافتند و بهر که میرسیدند کارش میساختند لاجرم از
غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریخته و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند و خندق با زمین سمت مستوی بدریا و دریا نزدیم رجب بر نیروی دولت قاهره مسخر
گشت و شدوس و تیمور تاش بعد از انهزام و صعود بشهر پناه تاخیر و تسویف پناه بقلعه بردند بر آن قلعه کوهی بعد مصنوع از سنگ خارا بر تراج سرما و ورزیده و جود داشت
پیرامونش خندقی در عرض سی گز و عمق چندان عمیق و بآب رسیده و خاکریز بقلعه از این خندق تا دیوار حصار صد گز بجمیع برسته شده و پای جاسوس خیال از ادعای
آن کنگره گرفتی شدوس و تیمور تاش پشت استظهار بر بنا و ثبات دیوار حصار و خاکریز دیگر باره رایت تمرد و استکبار بر افراشتند و از آن قلعه بجوش و خروش بر آمده بر بالای برج
رفتند و از شب آن خود کرده رعد اندازی آغاز نهادند حضرت صاحبقران بلند مکان بشهر در آمده در برابر قلعه قبه بارگاه سپهر اشتباه بر تراج جهان پناه بر افراشت و بر
بازوان بنوک سنگ انگشت شده هیچکس سر از مواج بیرون نکند لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکز دور در میان گرفتند و بنقیب بازوی قوی

توان در شب خود را خرق را غربال مثال سوراخ کرده از آب بیرون برده روز دیگر برخاکریز برآمدند و از کنگره دیوار حصار را سنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بر بدن مشغول
شدند از معلا نظام الدین شاه و از دریان قلعه صاحبقرانی از شب خبر بوشوکت و از کشت دران زمان لشکر منصور قلعه حلب را محاصره کرده بودند و اسباب قلعه بهم خوشحال
میفرمودند و یکدل کنان حصار بعلم دیری استاده بنظر اعتبار در اصحاب آن کار و جرات و حب راست سپاه نصرت شعار نگریستم ناگاه دیدم مردم قلعه با شور و غوغا جوشن
پوش تمام سلاح از دروازه بیرون آمدند و سطح بنا بر سر دیوارش در حصار مردم بالای حصار بود بر بیان خود شدند تا در شدی خاکریز با دهنه آتش آمدند توانند منفعه دهنه غرض کنند
از نیم برآوردند و روی بجانب نقب نهادند بشیوه با بهادران سپاه نصرت شعار و با ایشان بجوشند عنا اشتعاف الرد تبین بهر رایز خم تیز بر میز اخشند و اهل قلعه اکثر عرب را بسلاح
دهوت و جات آتش نفر معلوم شد بعرض جلال الاسلام حضرت سلطانی شد الیه را بیا به بیرا علی حضر آوردند و ترتیب دیث القصه ارباب حصار را بحکم آن دهبزد
بر شیشک شده دیگر همگی بلا رای نماند که از سلاح نگاه بکنند تا به بیرون آمدن چه رسد و در این اثنا فرستاده حضرت صاحبقران با کتوب بقلعه در آمد مضمون کتوب
آنکه حضرت سبحانه تعالی بعنایت ازلی و خزانه لم یزلی نام مهام حالیه نزد کفایت اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما کرده و بنیت حصار قلعه و حصار و
دار ملک حلبی و حصار مانع تصرف و تسلط لشکر ظفر شعار ما شوید بسیاری مردم و کثرت آلات بنزد دفع کفایت آتش خشم جهانسوز ما نمیگردد و اگر بجان و مال خود تعلقی دارید
بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آیید و تشبیه نفس و جنب و اموال و اهل و عیال سعی نمایید ارباب قلعه چون دانستند هر فرد نسبت بزنبیل کان حضرت صاحبقرانی بنسبت بال و نخل آن جبر
عزت و تسلیمات انگشت ندامت بدندان فرامت گزیده و شدند و تمنا نشان بسالت و عنا دار کار بر دار اشراف بجای عجز و ذلت بیرون آمدند و بر جست بارگاه شاه قلعه
روی نیاز و اعتذار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مفاتیح دیدن بنوب و دیوان بزرگ تسلیم نمودند و حکم جهان مطاع صادر شد و تمنا نشان و ایاز از کس از سردار ان
و سپاه بیان و در قلعه بعضی بر قاعات قسمت کرده بنه کنند و مضبوط نزد بنه کان درگاه جهت فرموده کار بنه شدند و تمنا باشد با خزاین قیم و جیبر را در قلعه
حسب بعد بلاد ان حسبه عجب بخشیده فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست و شرفات قلعه را به تمنا نهاد از زیر وحی سر بر آسمان میکشید بزمین افکنند و حضرت صاحبقرانی کار
اسب بوغا و دوات و از راه در حصار بست لشکریان سعادت بار گرفتار شد و بعد مقدمه پیش فرج حاکم اندیار فرستاده و پیغام داد در شدن و تمنا نشان و آنچه اسیر و دستگیر
فرج و خلاصی شب ان موقوف بر سیدن ایلش استاد و از وی بر جانب فرستد تا اسیران شد را آزاد کنیم و اسب بوغا را آزاد نمایم و بتعجیل حصه تا مترادان شد مقرر نمود
و آنچه روز بر رود و بیاید آنحضرت اعرق و اطف را در قلعه حلب گذاشت و سید بدر الدین ملک نیز را کرای دشت بان حاکم ایشان و موسی طوی بوغا را با جمعی دیگر امرا
بحافظت قلعه تعیین نمود و بعد از پانزده روز در آنجا توقف نمود و بعد عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت بتوفیق الله تعالی **ذکر توجه پادشاه منصور بدیار بکر**
حمص و تسخیر آن و شهر بعلبک با اهتمام آن پادشاه عالیشان دران اوان خاطر اقدس حسب حمص قرار داشت و استقرار اردوی همایون بجوار حضرت صاحبقران سعادت آثار میرزا
پیر محمد امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده بایکر و امیر توغلک و دیگر سرداران را بجمعی فرستاده و چون شاهزادگان و دیگران بمقصد رسیدند تسخیر شهر بر شد لاشم قلعه اندرون
شهر بنا بر حصار شد در صاحبقرانی داشت در خیر توقف ماند و چون رای عالم آرای صاحبقران عزم بنه قلعه گشای از قصبه حلب فراغت یافت تسخیر قلعه حمص را جهت
عالی همت خود علم ساخت یاران با صعوبت بر افراخت و چون هدای غیبی از کرم لشکر جهانگشای عطف میگشت اهالی آنجا از بالای قلعه جهانبان و لشکر پیشه منصور
شده کرده از مخالفت و عناد پشیمان گشته چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با بنزکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا و مشیر آمده بودند شفیع خدمت بجان

لان یافته و حضرت صاحبقران جمیع اموال و خزاین را در آن یورش آمده بود بر مخدوم زاده کسان و مقربان تقسیم نموده و چون مدت بیست روز از استقرار خیمه بارگاه و سرادقات
در آن مرغزار معروض داشته در وقت رحیل شد و بر سبیل سرعت سفر میکند و چهار پایان بغایت لاغر و دشمنان با ساز و عدت تمام در خانه خود نشسته اند اگر رای جهان آرای
صاحب قرانی میل بجانب صحرای طراس دارد این زمستان در آنجا بسر برد و در اوان بهار از تمشک داغستان روی باستیصال اعدا نهیم از این سخن هر چند مستحسن طبع صاحب قرانی
شد بیت ای خسرو بیش ؛ دران داوری فکر باو نیش ؛ صاحب آنجا شد و آرام شتاب ؛ و از زد بیخ زمین و آب ؛ در ایالت قم و لایت متصرف
شده و چون عرصه اندیشه بر مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب محض بنا بر نصیحت یکی از امرای عالیشان که پیشتر رفته بود بعد از اخذ و استرداد پیش آمده بخدمت بسته
خیام نهضت و بین واسطه از تعرض لشکر ظفر اثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تافت و بعد از قطع
چند منزل حدود ملک زاری محل نزول رایات پادشاه گیتی گشت و در آنجا بحسب فرمان قضا جریان دو فوج از لشکریان ایلغار کرده بجانب دمیرت روان شدند
و ملک همایون بعد از طی مسافت بعلبک رسیده خلایق از شاهراه حصار آن شهر و از سنگهای بزرگ بر افراشته نه علم تکبر و تعجب برافراخته چنانکه بر آن سنگ در
گوشه دیوار قلعه بعد از اصابت از طرف پشت آن سنگ بنظر راهی مساحت در آمده و از جانب دیگر شش نزده گز در افتاده و السنه خاص و عام در آن سرت و آن
بنا را بر اثر سلیمان پیغمبر علیه السلام دانسته اند و الله تعالی بحقایق الامور اعلم تسخیر شهر بعلبک بسهولت وجهی میسر شده لشکریان از مقدمه و قلعه گذشته
در آنجا بافشار مراسم شکر و سپاس بخشنده پاداش بتقدیم رسانیده بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر برکه ملک و جوغم
از امرا با سی هزار سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند **ذکر نهضت حضرت صاحبقرانی بجانب دمشق و شرح وقایع و حالات آن ولایت است**
چون زمستان در آمد و برودت هوای بعلبک در نزدیک کوه واقع است امتداد یافت حضرت صاحبقرانی کجکی از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد
در اثنای راه جمعی از مصیبت دیدگان بعد از غنایم نامحصور باز گشت بملک مضطر پیوستند و در اثنای راه دیار عرب بفر و جوه پادشاه جهانبان آراسته بود امرای دمشق خبر
آن اخبار را بعرض فوج فوج بسر اوفق و در آن هنگام فرمان فرمای مصر و شام بود بسر نیز و حرکتش را بر توجه بجانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریص مینمودند
تا از جاده مستقیم منحرف گشت در راه صعوبت کرده لشکری فراوان و حشری بایان جمع آورده با مجلس و زینت تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در
استحکام شهر و ضبط و نسق اسباب حصار داری مبالغه لا کلام مبذول داشت و در ترتیب نفس مکرر حیله آغاز نهاد **بیت** صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد ؛ بنیاد مکر
با فلک حقه باز کرد ؛ بیان این سخن آنکه فرخ شاه نامی را که بیاس فقر ملبس بود و بغایت سخنور و فتنه انگیز بود بسفارت نزد امیر تیمور گورکان فرستاده بود و در آن سفر
ادا شد تا در خدمت جنت و تخت زهر آلود داده بساق موزه در انداخت بر روی پیاده بر سر اسطبل مرکب نهاده و بمقصد رسیده و بدرجه بالای رسالت قیام نمود و چون
آن شاه ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داده بود نشسته آنچه در خاطر مذکور داشته بر آن قیام نمایند اغراق کلام بفر و ملت افزون حضرت صاحبقرانی صورت
کیه آن عالی بخواجه مسعود سمنانی و از نوشیدگان عظیم الشان دیدن اشرف اعلا بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهر آلود در آن تهای موزه ایشان
بیرون آوردند و سفیری مسموم و فرستادگان بعد از چاره صورت قلعه با صورت آشتی در میان نهاد حضرت صاحبقرانی مؤید بود و بحضور صلات و صدقات موفور با باب فقر
و احتیاج رسانید بزرگان کوهر افشان کوهر انبیا و هر چند اهل سعادت و نور دایمن مسطت از کشش معاف فرمود لا این شخص از کمال خبث و شرارت بدی اهل تصوف را متهم
دیبا

دیبا

دیار باکت و ابقای او را و هم دیگران را اقبال و موجب خسران و اختلال نمودند بجهت اجرام برانیغ واجب للادغان بمقام پیوست و از آن مدبر را الجا و از مهر آلودی او را خود داشت کار
سلطنت و جهد بلیغش را کوشش فرمود و در فیق او را کوشش بر برانیغ با نوشته پیش حاکم فرستاد و از آنجا نصرت لایت رفت و قطع منازل نموده منوجهای حرش اسپیه فتنه
بسیار مضرب خیام سپاه فیروزی شعار گشت و جهت رعایت عزم و احتیاط طالب قیان پیرامون اردوی بلایون خندق کنند فرمود و در آن استور در گرد اینجا و حضرت صاحبقران بنفس
مکان بر فراز نشسته برآمد و روح جاره شهر را بنظر اشرف اعلی رسیده و از رشت فرمود و قراولان بازی صادر گشت و هم از گرد راه و شتری مخالفان نامزد و بنا
فرستادن واجب للادغان امیر برنجک با دیگر بهادران پیش افتاده و از آنجمله صاحبان یتمور بهادر و ایه خواجه و بوکش قصد کردند و بیاد حمله آتش آهنگ حرش جمعی مخالفان
بسوزند و از دست حالت سید خواجه علی بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم با اتباع ایشان رایت مبارزت برافراخته و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رای نصرت
اثمار وزیده شد میان راه انهزام پیش گرفته و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و بعضی را اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شکوه فخر بر نخیل خون دشمنان و شدن و جمعی بنیان
و از جانب همراه آورده بعهد فرمانداد و هم را بیع سیاست بگذرانیدند و چون شب از پرده غیب اسرار بسر شب عرض روی نمود مخصوص ایلچی اکه امیرزاده مصلح بخشی را از دیگر
بهادری و دلاوری او در این اوراق گذشته در حلوای لشکر دست با فراد و اغرای تیغ مصاف فشانده از اردوی همایون بیرون آمده بمنتهی شهر دمشق شتافتند و این خبر
اقبال از مطلع اقبال و سیمان گرفت مقدم او را بمقدمه ظفر نیز انشاء و صحبتش را با آیین و عظمت هر چه تمام تر شبیه در آورده از اسم تعظیم و تفخیم فرو نگذاشتند و از ملازمان امیرزاده
و شخص امیر شاه ملک را از این واقعه آگاه ساختند داد و صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانید و چون روز نشد اردوی همایون کوچ کرده بکنار سنگ رشته صحرای
بطرف مصر و کنعان واقع است محل نزول خیام سپاه احتشام گشت و بر طبق فرمان لشکریان در گرد اردو سنگ مقدار بالای شخص بلند قامت برآورده و در پیرامون
خندق کنند و قراولان بهر طرف رفته طایفه از پرای پاس متعین گشته و بعد از دو روز حضرت صاحبقران علم بازگشت و پورانرا بر راست پیش فرمانفرمای مصر گشت
زبده رسالت آنکه کلمات و علامات عزم و عزم ما را در امور جهانگیری شنیده اید و دانسته و بر عقلای متعین مخفی نماند و غرض سلطنت ما در آن کشیدن لشکر و کشودن کشورها و
الکتاب مناز عت اسفار و التزام طایفه کشیر و ابلغ رعایت ناموس است ع و گرنه نیم نان ما را نماست ؛ منصور و از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت التماس و اطلبیدم نفرستادند
تا عاقبت حرم بان مسخر شد و از هر دیگر پوی منصه اجابت گشت و از این سبب پریشان و اختلال بسیار بحال ساکنان دیار شام راه یافت و هم ذلک اگر عشق
را بدرگاه ارسال نمایند و در سن مشابه و چه دانیز باسم و لقب تحفه با پیام را بنهایت مخالفت در نوردیده شد و راه مناز عت مسدود گردد و دعاوی کین در زمان سلطنت
و عاقبت بانتهی و الا سپاه ظفر پناه ما قصد رعایت سبی و نهب و غارت و سبیت عادت دارند بمبادرت از نسبی ایشان بمبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و ثغر شام بکلی
راه یابد طریق ملاذ و راه شیر کنان این چیز و از آن رسیده شیر ب نمودیم بتو حقی را کار بنه ؛ و زین هر دو راه آنچه خواهی بینند ؛ و چون فرستادن و بشهر در آمدن ایلچی مصر و شام بمخالف
سابق اعزاز و احترام بجای آورده در تفقد و تلطیف او کوشیدند و چون در آن دیار و بلاد آشتی زی و اعزاز سپاه روز زندگانی در نظر ایشان و شقی با کلام در دو
جمعی کثیر از انطایفه را پیش فرستاده حاضر گردانیدند تا بهزیهای خود قیام نمودند و بمصوبات از منجنات قوت و شوکت منصور گرده اند و فرانشته رسید بسبب قهر چون در حرکت
نه آتش ماند و نه آشتی زدن تا نوک آنکه در عمران و از انقضه پادشاه پورانرا بعضی الرام باز گردانیدند و در حقیقت اشراف اعیان ولایت را بیرون فرستاد که ذلیل در پیچ سر بر اعلی
معروض داشته و حکام دیار مصر و شام میگویند و هر جانب کان در مقام اطاعت و انقیاد یم و دو از طریق مخالفت و عناد یم قایم روز دیگر التماس را بنیستم و اسم خود و از آنکه جرام

ما بگذرد و بعد از این شما را بفرمانبرداری بجای آوریم و از مقتضی رای جهان‌آرای سر موی تجاوز جایز نداریم و اکنون بعد از صلح پادشاه امیر ارایم و عزم راه متابعت بلده العز بسر برم
حضرت صاحبقران اجابت نموده از صلح بخشیده باز گردانید و چون اردوی بزرگ ملت دو روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود در آن یورت از صلح زاده از غرض مناسب
عالی شرف نفاذ یافته در یورت چنان صلح غوطه را که در شرقی شهر واقعست بنظر احتیاط در آورند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در جهت نزول موکب همایون موضع مناسب
سیر کرده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چهارپایان را علف باشد و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه لشکر چنان بسیار در
وضوح و ضعف و تصوری در حال ایشان راه یافته است طلب ارتحال کرده بجانب شرقی متوجه شده اند با یکدیگر گفتند در فرصت غنیمت باید شمرد و کار بر
ما اگر در این ولایت بهیات از شهر بیرون رویم و از پس دشت لشکر جغتای در آمده بر ایشان حمله کنیم همگی را تمام اسیر بر سر افتاده از ما نده حمله مستغرق در ایشان
کردند و آن آرزو شبی عزت و جلادت با بر صفحات روزگار پایدار بماند این اندیشه با طلب و رای کاشتند مجموع چهار بان مصر و شام تیغ بر ایشان داد و دوی پوشیده از نیزه
غریبا بر سر گرفته و شمشیرهای مصری بر میان بسته مهار شد و پیادگان شهر در اطراف و اطراف از دور جمع آمده بودند تیر و سیف و سنان و کارد و خنجر و سر بر آشفته بکار بر
گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در بیابان گذاران نهاده و چنان حق از شهر بیرون آمدند و صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلق اجتماعی
داده و بیش آن در یک مکان همگی نشان نمیداد و چون قراولان از وقوع این حال حضرت صاحبقران استحضار را خبر دادند آنحضرت سپهر اشراق آفتاب اقبال شب میان بر
زوال رسیده بود و دولت از دود و مان مصریان اشتغال کرده است در عرده و تقی توکلی استوار سر خشه از گشت و روی جلادت بمعاندان نهاده فرمان داد در لشکریان
فرود آیند در سنگ داهل در اقتال سنا ترتیب داده خیمه و خرگاه برافراخته و شهریار دین دار با پنجاه کس از خاص ملازمان بیابان پشته برآمد و بلند و نیز
و عرض بنیاد شعوی گشت و بعد از رسالت ظفر و نصرت انی درگاه اصرت طلب نموده پای مبارک در رکاب نصرت اشرب آورده و از غریو کوکه و کوس و نعره پردازان
و صهیل اسبان زلزله در ارکان گنبد دوار افتاده الفرار الفرار اخاه و درین اثنا مرام جوانان رسیده بودند و حکم داد جلادغان صدا کشیدند و از برنغار امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابوبکر
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بمهر افعه خصمان آورده و ایشان باستقبال امر قیام نموده پای در میدان مقاتله و مقابله نهادند و از جوانغار امیرزاده خلیل سلطان و سلطان محمود
خان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکلی و یاکار و بالاس و شیخ ارسلان و علی خواجه و بالاس امیر علی سلدوز و دیگر امرای توقان و قوشون با لشکر ایشان مشغول شدند
و در مقدمه و سرا و قلب از امرای توقان امیر بوغا و امیر شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر و از امرای قوشون صاین تیمور و محمد آزاد و توکلی یاورچی و سایر بهادران
نصرت آثار رایت شجاعت و مبارزت برافراشته صف جلادی تیره زدن و تیغ رانی برآوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفت و همه دود از نشستن طاهر گشت
و میان جان و دل و سر و بدن افتراق روی نمودن گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت اثر وزیده لشکر تیره روز شام روی بانهزام نهادند و سپاه
سپهر احتشام شب و بیابان تا کنار عمارت دمشق را از نزد و بسیاری از ایشان را بتیغ و تیر گرز آهنین در خاک مذلت و هوان زیر خاک شد و چنان پیاده بر زمین افتاده بود که مجال ایجاد
راسبه بر حصار و حصاری آن شهر نرسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب امیرزاده سلطان
حسین و امیر سپاه شام بعین اسلام او اختصاصی تمام داشت در مقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد تو علاق و قوچین از جمله مدعیان رکاب شاهرخی
بدرسیده و عنان اسبش گرفته بخدمت و اطاعت خویش برد و چون بخیمه رفته صورت گرفتاری او در اسیر بایزید حضرت صاحبقران از سر بنزع جهانی مطاع بکیس و خیمه امیرزاده سلطان حسین

نفاذ یافت و بعد از چهار روز نعش را بشفاعت امیرزاده شیخ چوب یاسق زده بلند نشانده آنچنان در مقدم حجاب شد و بیارای رقص بمجلس فرخنده نشان نشست بعضی
روز جلوس شهریار از هشت کرور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده در اندک مسافت قطع نموده در دامن کشته نزول فرموده دیگر روز از آنجا عزم ارتحال شد حکم عالم مطاع صدور یافت
و شریف و وضیع بیکی دارا سته شده در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر از میلان شکوه منزه صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن و عذاب چهار پای جوی
کنان کوکب پیما رایه و لشکر و قیت اثر باین آیین و زیب روان شدند و نزدیک هشتن رسیده بمیدان موضعی مرتفع و بر شهر شرف بعجز بر آمدند و کوس کوکه زده
بوزن آن خرجه صفیان چون برمکث سپاه ظفر پناه و تا غایت بران اطلاع نداشته و قوف یافته و حرفشی مثال فرع اکبر و ملک در دشت محشر شنوند استماع نمودند سراسیمه
حیران شدند و بهزیمت رقم بدفع حصار بهرم مشغول گشته و لشکریان بر صاحب جوی از آنجا پیش رانده بر کنار جوی مغاک و حکم خندق داشت فرود آمدند و روز دوم و کلاه بر سپاه پرانی
از روی هایون حصاری ترتیب داده و دهد و زر عایت حزم و احتیاط جا بر جب بر نفع جهانطاع بعد از آن شهر خوی از جوی گرفته در برابر و ثمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند
دلالت در دولت صاحب کلاهی و دفعی همراه داشته لاازیم دستبردی از روز نشین مشاهده کرده بودند عجال حرکت را نشسته لاجرم بر جای خویش نقش نموده حرمی نشین نهادند و درین
اثنا قلی صدور شام با امرای عالیمقام مثل نوذار حافظ بلشک و شیرون دیگر خواص و مقربان دفتر انبساط شوکت مهد داشته رسیده و در دفع بعد فتنه عظیم بدی اشاره قصد نمودند
بعضی گفتند اگر چه از ترک شوری بحال ما راه یافت و طایفه از مردم ایندیار بر تقبل رسیدند و لیکن چون شهر و حصار برقرار است و سپاه بیرون نیزه گذار پیشتر مصطلح آن است که
استظهار بدیوار باز نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم بعضی عقلا و مجربان بتجربه دانسته ممتاز بودند از این تدبیر و تقدیر مجتنب نهر سر باز زده و گفتند اگر خصم بایشان باطل
خیال کاشته بازوی داد و ان خرد بیش در آن ساعت در آنجا آمد بر رعایت حضرت صاحب و حفظ کوچ میکردند بجهات اجتماعی از خطای ایشان در آیم و آنچه معتقد و مشهور
بود در گرد آن ایشان سعی و کوشش منجمع نمی بود و خاطر را بران ترتیب چاره است و امروز دستبرد آن دلیر بر تسکین دهیم و چون نازنین بس و کاری در پیش
ترک ولایت شام گفته در پرده ظلام با عیال خویش راه مصر پیش گیریم و درین شهر از خیلان رعایا گروه بنوده اند اگر چه حفظ مال و اهل و عیال خویش حیث از گشته و قصد
و حصار رفته و دارند خود مطلوب و الا خود را از غرقاب حادث بساحل نجات رسانیم همه را این سخن مستحسن افتاد فرج حاکم صدور شام را پیش حضرت صاحب حضور
کرده تعظیم و نستاد و آنچه دیر در خلاف شده رضای ما بان مقرون سخن و چه جمعی از جهال در رازل بران جسارت اقدام نموده بعد ما برهان عذر و معروض داشته ایم اگر رای عالی
صواب بیند لشکریان امروز دست از محاربه کشیده دارند تا فردا بپای اشتهار پیش آمده بخدمت رو عرض کرده ایم و فانا تیم اطلاع چون بیارگاه فلک اشتباه رسید و پیام گزارشه پیش شد که
داشت بلکه از اینجا بر طبق فرمان چرخ مصور عنان از معرکه بر تافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان ملک از پیم مهلک کوکب کرده تخرام جسبکام شام روی هزیمت بجانب بلاد
معرب نهاد فرمان فرمای مصر و شام با اکثر امرا و خواص مقربان و مخصوصان سلک حکایت کرده در نیمشب جمعه صلای غرقه در داده سوار شده و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورده
و چنگیز و در میان مردم عجم بجفاق شهرت داشت روز از ایشان روی گردان شده بتعجیل بصحبت تا ترسیش امیرزاده اشیخ آمد و کیفیت حال باز نمود شهزاده اسلام را
بحضرت الهی فرستاده و چون رای عالم آرای بر انتقاضه مطلع گشت فرمان در جهت لاد خان صدور یافت و امیرزاده لاجرم از خواص روز امیر جوانبخت شهر را مرکز دار و میان گرفته
تا کسی بیرون نتوانند رفت و از امرای با تمکین نوکر بخت داسر را و بدرق جهانشاه و قیلسطان و دیگر بهادران دشمن یاران و غلبه از خیزبان در حقیقت کمینگاه ارکان دولت شدند
و بسیاری از سواران پیاده حشر بر خاک هلاک افتاده و دیگر بر چه داشتند از مهمات قاطع بلند انشته دیم جانب هزار از مشقت بیرون بردند و روز دیگر از شهر و از گردون خرام سپاه شام

انهزام داده بقصبه تستر این حصن رفته فرود آمد حکم قضا مقتضی صادر شد و لشکریان بترتیب تمام در حرکت آمدند و از باغستان که گرد شهر را در میان گرفته بود بحسب مصلحت
مجتمع شدند و بخدمت مقرب الحق را و محرمات ملک طاهر ولی حصر بعد از برابر قصر قلعه بفرمود جوانب خویش ترتیب داد و شاهزادگان کامکار و دلاوران رفیع مقدار در عمارت طاهر شهر
نزول کرده تمام محلات بیرون را در تحقیق دمشق بعمارت آراسته در تحت تصرف آوردند و چنان اقتضا داشت که بدیع بر بست حصار گرد دور آخر اخبار از لشکر سلطان
چالاک از شدت الغاب آمد و صاحبقران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و صفای خواست بعزم زیارت سلسله دم حسینه رضی الله عنه و از ازواج طاهرات سیده کائنات و سید
موجودات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بعد زیارت بلال حبشی و منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قریش بعد سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانید
روی بقصر منزل همایون نهاد و در عقب هر اسی بر ضایر اهالی دمشق استیلا شده داشت و علما و شیخ و صلحا و اکابر و اشراف در دوسی اعیان بقدوم مطاع و عتق داد و جان
از شهر بیرون آمدند و بیارگاه فلک اشتباه رسیده و بیان بر عادت شاکر و ده بترکات و مشوقات پا اندازه کشیده مزد مال لا نهایت کردند و رخصت مراجعت یافتند
و جهت تفصیل آن وجه جنب دمشق اهوا شهر و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر آقه داد و از نویسندگان خواجه مسعود شمانی و جلال الاسلام نفس دمشق در آمدند و در بوره حمص
بر سر منبر مسجد جامع خطبه بنام پادشاه ربع مسکون خواندند **ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران مؤید منصور و دیگر فتوحات**
هر چند شهر دمشق بعد از فرار فرخ بیرون بی تکلف حسب و مشقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران فلک رفعت قرار گرفت لاکن دکو تواتر و مشهوری نکوهیده افعال بعضی
طایفه رز چندیان در قلعه بیرحمی بر دندان است خلاف و خدا بر افراخته شد و بنا رغبت و متانت حصار مغرور شده آتش ازم و پیکار برافراخته و اهل قلعه بعد در بهت استحکام
داستواری چنانکه از انگیزه ناپاس سنگهای بزرگ ساخته و بر دو چشمه آمده بود از جنبه دو عراده و چرخ سنگ بطلک بلوح کشیده و بزخاییر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و سلطان
در آن از حادث مصون و مامون در سهم نادک دلدوزه و تیرهای نقطه عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب حرب تعبیه و انعقاد اهل حصن را آماده و مهیا داشتند
هیچکس را مجال اولی دادند و پیرامون او گرد و حضرت صاحبقران کشور گیر از نشیب از زمین بر شجر قلعه چنین متین در صحیح کلاشته فرمانداد و شاهزادگان و نوئینان و بیگ
سرداران و دیگریان بترتیب پیش اقتضا و اطراف آنرا احاطه نمودند و سر کار بخش کرده بترتیب عراده منجنیق و دیگر آلات حصار گیری مشغول شدند و سه طوایف
چنانچه بر قلعه اشرف بود و بعقب زده آب خندق را بیرون برده و خندق را بنقبان آهنین چنگ بکندن مشغول شدند و از بالا باران جانبازان
گرفت و در عمارت از آن فاوک انداز آن و آتشبازان حرارت بخود راه داده از سر اجتهاد و مجاهدت و مفوض بایشان بود مشغول شدند و در اثنای این اوقات آب شب عیه
صدر دیاض و امیرزاده میرشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و امیر بهادر شاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنان کشیده و تدارک چهارپایان سپاه نصرت نشان
در حاجت کاب ایشان بعضی از اهالی شدند و بعضی فرموده عنوده در خلال این احوال بنقبان سنگهای بزرگ بایش می یافتند و سه که بران ریخته و بلیس گشته بیرون
آورده و در بخوبی برج باره و طایف سعی و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند و پیش از همه بروج بروج طاره هر کار خانون بخشی بود و بنزین مجموع بر جاها حرب شده بر
چوبها گرفتند و حسب فرمان آتش در آن زدند تا فرود آمد و در آن راه گشت و دو شد بهادران لشکر فیروزی اثر بیرها در کشیده بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقداری دیگر از دیوار
بزمین افتاده بخاری عظیم بر پشت و رب هشتاد کس در زیر آن از لشکر جلادت شعار ماندند و باستقبال قبضه قلعه رفتند و مخالفان فرصت یافته رخنه مستحکم کردند و نیز از آن جمع عظیم
بر خاطر ایشان استیلا یافته از جرات و جسارت خود پشیمان شدند بلکه اغلان کلمه عصیان یا ملای بیرون آمدند مراشته باز آتش در نقبهای دیگر زدند و جانب دیگر از حصار متوجه

با ضروره پرداد کوتوال و کلانتران قلعه دروازه باز کردند روی قلعه باستان نصرت نشان آوردند و مفاتیح خزاین و مقالید در ارباب ملازمان عتبه بوسه دادند و در اساس دولت اهل
حصار بعد از حسب مثال واجب الامتثال بیاساق رسید و اهالی بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد و از محصلی اوقاف حرمین شریفین اخباری معتبر در قلعه بعد چون رای عالم
آرای بران اطلاع یافت فرمود هیچ آفریده دست تصرف بران در از نکند و یکی از مردم ملک نام صدمن جو از انجا برداشته و خدمتش را باشاره شفقت سیاست چوب پس
و پیش زده بهای جو از وی بستدند و معتمدان با دهاش بموجب اشارت آنحضرت در صدر و سه خلعه آمده هر یکی از و بسه دینار کفر فرخته چه آخر سال بعد ولایت پرستان
و خرد و فاسپارکم یافت میشد و مبلغی خطیر از انبار حاصل کرده مجموع الجزام حرمین تسلیم کرده و جنبانان در تمامت ایشان بعید و جالک بعد بعضی از ولایت هر کس
برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر دیگر شهر ندکان در امر تقسیم نمودند باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر و فقیر و اسیر گرفتند و مخترف از ایشان گرفته و جمعی را شهر بادیگر بلده
داران برامر بخش فرمودند و خانه کج بیرون ندرسانند و همچنین حکم شد و ملا جلال الدین و ملا سیوان و هر دو از زمره اطبا بودند خانه کج بر اسطلنه بیرون نقل کنند
در خلال این احوال حضرت صاحبقرانی از قصر انیق بکوشک بخش و یکی از امرای عظیم الشان بعد از نقل نمود و در اطراف بخش هر یک بر مردم بهادر و بوس خصوصیه
عمارات تکلیف رفیع حضرت پرداخته اند و از برای احداث مسجدین رفیع جهان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که همت و مروت آن بنوده و بر سر مرقد خضر ایشان
خشتی چند برهم نهد و چون اشخاص بر ضمیر انور گذشت فرمود و بر سر آن مرقد بر تربت که در قبه علی مرتب است زر در آن شهزادگان امیرزاده بلا بکر و امیرزاده خلیل سلطان
و از امرای امیر شیخ نورالدین و عباسلطان و مکنا خواجه را فرمود تا در آن باب اهتمام نمایند و ایشان بامتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشته تا در مدت پنج روز
تو کنبد از سنگ بنیاد برآشیده و در رفعت و استواری از عمارت سرمان نشان میداد همت اسکان یافت و چون تقدیر ایام از بادی نقره مخصوص بود مقتضی حکم نام الملا
نقره در زرکاه بسته و بخلاص پرداخته بنگات صد مثقال و ده مثقال و کمتر از این نیز بقلب بلیون و اسم عالی مزین ساخت اکثر نقره در میان لشکریان بمرتبه بعد در آن
وقت تاریخ صدی در ضرب مبلغ ششصد هزار دینار لک خزانه عامره داصل شد و اشارت علیه بارسال فتحنامه و استدعا از قصه سکو که باطراف ممالک جهت غازیان
و رغایان دست شهزادگان و سایر اشراف و اعیان نامزد گشت و بشران فرمیر با صحایف ملاعب صیر و تحف و سلاکات دلپذیر بر روی بقصد ممالک ایران و توران
مقاتره و صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه با سپاه فیروزی جنب بجانب سامین دیار فرمود و قصه دلخواه و اوجی
را تا شهر ملکه بتاراند و ایشان خان بابا بتاراقه و مجموع ولایت را غارت قاراج کرده با اسیران و اموال بیکران و گاو میاب باز گشته و در اثنا عنیف این احوال
قرعه بهشت مبارک صاحبقران بدید آمده منجمان بمرض صعب گشت چنانچه از امرای ملازم از تیمور را بکنعان فرستاده و مقاران و صحبت شهزادگان و دولتیان از خدمت بصحت
تبریز یافت و در اثنای اعتلالات حضرت صاحبقران ایشان ضمیر را بر خاطر خطیر گذشته در مجلس خاص شمول لب دولت و علما و مقربان و خواص بزبان حجت بیان گذرانیدند
که بعد تسلیم ما برسد و در آن اوان در مرد ایشان با بیست نوبت و نوبت سعادات میسر از بهر تخصیص معاویه و یزید و نسبت اما و ابن عم و وصی حضرت مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و سبط مکرم او امیرالمؤمنین حسین علیه السلام از ایشان این نوع حرکات نامرضیه صدور یافت سکان شام با انجماعت در آن افعال ناپسندیده و اعمال
نسبت بدیه موافق بودند بلکه با قصی الغایت سعادت میفهمند و عقل در اندیشه این صورت را بسیار مستغرق و متحیر میشد و در چگونه طایفه از ذات افضل انبیا و امرا و اصفیا باشد چنین کدورت
دارد و آنحضرت از بیره صلات و عنایت ربانی تا قصه بر جستجه غایت و هدایت رسیده باشد بر جانب ایشان ستم و بگذرانند با دشمنان ایشان در سر نیز و بر کانه جور و ستم و ظلم

و تعری در باب طاهرین و طاهرات و طیبین و طیبات روا دارند آن بدانش عجایب و اکنون این نقش بلند تر بعضی رسیده چه اگر بخلاف آن بعضی از دیوان عدل ملک الملوک
و جمله ملوک و سلاطین بلاغ عبیت او علم بیات و فخار بر اوج فلک دوار برافراخته اند هزاران سزای این حسب حوالهٔ اولاد و احفاد ایشان در شهر آباد و اصرار و تحقیق مستحق اند
برخی و از مشهورات اینمعنی آنکه درین مقصد سال بعکس از ارباب تجلیل و دال ابا ضاع تیره خویش رخصت مبادت و بر سر مقبره دو حرم بزرگوار سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم
بیجها رو بلور طرح اندازند و از ابتدای رحلت ایشان تا غایت هر قران در هم نشین هم صحبت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بارواح و روش بعد بود چنانچه مشاهده رفت
و بعد از ادای اسکلیت و دلالت بر کمال صورت و محبت خاندان کرامت آیت داشت خلایق را بصفای عقیدت آنحضرت مجدد معلوم شده در روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنه
ثلاث و ثمانمایه سپاه ارجمند بیشتر غارت قابلاج روی قدر شهر آوردند و حضرت تسلط داشتند بسبب و نهب کشت و نیز طریق مدارا و کوشش پوشیده و با بالی تصرف
از پیر و جوان و قوی و ضعیف و اطفال و نساء و رجال با سیری گرفتند و آنچه بسبب ادعای مجردکان از زر و جواهر و زر و زیور بعد از آنکه حضرت لشکریان پادشاه
و دلاکهر اختلاف و تصفح همیشه و غارتگران اردوی همایون صفوف قبرسی و کتان روسی و اسکندریه و مصر و شیر گرفته بعضی از خشت و کاشی
انها مفقود پراکنده و محقق اهی حواجت و دوا نقره و زر و مرصعات از نمکدان و فرش با نمکدان و رصاص و غیره اثاثات از نشقه فخر الکی آتش در دمشق افتاد و طبقه طبقه
آن در چوب سخته بعضی و بر سر کرد در دغن ترتیب داده و بر طبقه سکنین بنا نهاده پاک بسوخت و پیش از این و این آتش در شهر می افتاد باد جنوبی و هم اکثر بر
اشراف عالم مردم در اطفای آن نابرکت و جمله محترق نمیگشت و آتش فرو نمی نشست و درین وقت از غایت پیش نه و نقرهٔ هیکلی بآن پیوسته و در اوان احتراق بسیار
حجرهٔ بشهر را آفاق رسید امیر شاه ملک را با فوجی از لشکریان آتش انکار بفرستاد تا صحن بنا امیه را از انحادثه صیانت نمایند و چون سقف او نیز از چوب بعضی
سعی و کوشش امیر شاه را بسبب تمنیا و شعلهٔ غضب پادشاهی چنان بالا گرفت و منار شرقی مسجد مذکور از سنگ افراخته بعضی تمام خاکستر گشت و منار عروس در آن
فصاحت بیان صاحب شریعت غرا علیه من الصلوة و التحیة و عمر داد و در زمن عیسی علیه السلام بر انخواهد بعضی و در زمان معجزات آنحضرت منار بیضا مذکور شده باد جهت آنکه اصحاب
از چوب و خاکستر بر آورده اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق بسوخت و آنچه در آن شهر بعضی تباه اف آتش نهب و غارت
در مجموع بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای پادشاه و جهانگشای عزم معاودت تصمیم فرموده از موقف عنایت اشارت علیه صدور یافت امیران دمشق و سر بر زدلات
شام را بر کشند و بر حسب فرمان جلال الاسلام بلخیان دمشق را جمع آورده باندرون شهر بیرون و در روز شنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحبقران کرده الاقبال
و سکنام و کامران از موضع و صلیت بکنار کنان و قلعت در عزمت آمد براه قاین دمشق و انشد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرمود و در آن منزل و ملوک بعد از فرود
جنان فاغ رضوان حکم شد و در مثال واجب الامتثال نویسند یا مشعر با آنکه امیرزاده محمد سلطان در دار صدر مغولستان بموجب فرمان نشسته بعضی از اولاد و حسینه ایشان
سر ایلوغ را بصفت بخود و نواحی گذاشته خفه منتظر باید سر را اختیار کرده در ایالت تخت هلاکو خان باد حواله شده و دیگر مغنی از آنکه جهد علی قوان آغا و فرزندان بجانب
اردوی اعلی رد شوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشت مصوب دانه خواجه ارسال نمودند و حضرت صاحبقران از آن مرحله نهضت نموده در منزل قطع فرموده
حمص از غبار موکب نصرت قرین مشک بار گشت و بنا بر آنکه اهالی آنجا در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جادهٔ اطاعت پای بیرون نهاده بعضی از غبور لشکر منصور
بایشان و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امرای عظام را با فواج لشکر قیامت اثر بجانب و اطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده لاجکر و امیر سلیمانشاه و دیگر

شیخ نورالدین بر مختصر فرموده با ده هزار سوار بطرف شهر تبریز که از بناهای سلیمان پیغمبر است روان شد تبریز تا خشم و انتقام را که گریخته بر فرشته بتازند و امیرزاده سلطانحسین
و امیر برندی با پنج هزار کس متعلقه صوب اغلاقیه گشتند و امیرزاده حسین سلطان و رستم سلطان بوقاچ برلاس و تیمور خواجه اخوقا و علی سلطان توقاچی و جکو سلدوز با
پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوسه برنگار فرات نهاده بعضی بهمراه امیرزاده رستم و امیرزاده لاکیر با سپاه بر اغار و جلادت ایشان متعین شده بعهده باشتر فرستاده
رفته در بیست هزار کوس از خشم و انتقام گرفتند و آنجا عشت گریخته خود را بملکه رفته آتش شد هزاران نفر مذکور با لشکر منصور از آنجا برگشته و از چین گرفته بکنار فرات آمدند
و بیاسین آب آمده شدند و امیرزاده سلطانحسین با سپاه جوانغار بانقلیه رسیده آنجا یافته بیاد تاراج و غارت دادند و از آنجا عنان بصوب حلب تافته و در راه امیرزاده
حسین سلطان و لشکر قتلغ و اطلس ایت او نیز فرستاده پیوسته با تفاق متعلقه قتلغ امرا و لشکر در آن حوالی بترکمانان رسیدند و اقوام یاغی گرد و نواحی آن
صف کشیده دست تهور بزم و پیکار گشادند و غافت شیخ حسین پسر کوسه در رأس در رأس تنگه بوکشته شده برادرانش از مقام شیرودی بیاسیه گریزها دادند
سپاه بهرام مقام شیخ لیکن از بیم پرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیده و غنیمت فراوان گرفتند و از آنجا زیاده از ششصد هزار گوسفند در شمار آمد چون پادشاه منظر فرمای
بحوالی حمی رسیده شیخ هرابالی آنجا از بخش و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عمارتها را که سپاه نصرت اثاثگاه توجه در آنجا ترتیب داده بودند لکن در آن رسیده شعله نوازش فتح بلند
شعله خشم جهانسوز بالا گرفت و لشکریان دست بغارت برآورده سلطان آن شهر را اسیر کردند و آتش در آن خانه و مساکن ایشان زدند و حضرت صاحبقرانی از آنجا نهضت نموده از
قطع منازل چون بحوالی حلب رسیده سید عزالدین هزارگری و اشاه بیگ سیتان و موسی توقوق و دیگر سرداران در قلعه حلب بعهده بموجب فرمان از آب گذرانیده
آتش فتنه در شهر زدند و قلعه عمارت را بر خشت ولایت نصرت آیت از نواحی حلب نهضت نموده و بچاپار رکاب بکنار فرات رسید در همین امیرزاده رستم و امیرزاده لاکیر
و امرای یراغار بملک ظفر نشان بمعیت امیرزاده حسین سلطان و امیرزاده سلطانحسین و امرای قتلغ و جوانغار نیز آمده بعز زمین بوس استحقاق یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت
همراه آورده بعهده گوسفندی در اردوی همایون عظمت بیکه بنا رسیده و چون در آن یورش امیرزاده سلطانحسین تا آذربیجان و مراغه بطور رسیده بعهده مراجع خسروانه رقم عفو
بر دوش او کشیده شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان و امرا که بحقوق رفته بعهده با اغنام بسیار باز گشته باردوی همایون ملحق شدند بر لنج جهان مطاع صید
باشد و از فرات عبور نمایند و از جهت گذر ایشان رخصت خاصه و کشتی از پیره آورده و نوچیان و لشکریان بملک سرشان از آب بگذشتند و بحوالی قلعه رقه فرود آمدند
بقدوم اخلاص پرون آمده بقدوم ملک و دین شهنشاهی لایق بگذرانیدند و مشیخی عزیمت خسروانه گشته حکومت آن موضع بروی قرار گرفت و از جنود لشکر منصور گروه ملالی بر حاشیه کشتیان
اندیار نشست و در اثنای این اوقات قراغان بارگاه فلک اشتباه آمده سلامات بحضور عرض رسیده خطوط نظر عنایت وی مختص شد و چون چتر از گذار شد بر کنار
از آنجا در حرکت آمده خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود شاهزادگان و امرا و ایلچیان بیخبر و زده راه جرگه آغاز نهادند و بر چشمه راس العین جرگه بهم رسید و شکاری بسیار
بر تیر و نیزه افکندند و در شکارگاه متعلقه رضا شد و اعیان و اشراف آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف اعلی آمده مشهود آنچه خاطر مراجعت نمودند در آن نصرت اشتمال از روی خاطر
نهضت نموده بحصار رقه رسید و عرض جمعی از ارمنیان بعد لاجرم فرمان قضا مضا بقتل پیوست و مجاهدان دین اعلی ضمیر از خشت و چوب کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشان را
غنیمت گرفته قلعه را منهدم کردند و نیز در این اثنا هندوشاه خواجه از سمرقند آمده خبرهای خوش رسانید و نوکران و اتابکان و خوانین همراه اردوی بزرگ رسیده بعهده تحف
هدایای ایشان معروض داشته اخبار صحت و سلامت باز گفتند و در آن ظفر فرمان روای آنجا با ردین آورده بهندوشاه خواجه و نوکران و اتابکان و خوانین همراه آمده بعهده

مکاتبات و پیغامات رخصت مراجعت یافته و سلطان بخش بکف اشتهار و زر و دراهم از زین و دیگر سرداران اطراف و اکناف هر گاه که پناه و توجه نموده از عنایت و مرحمت
و عاطفت کامیاب شدند و بعد از مسعود و مبعوث سیر اعیان و اشراف گشته و چون سلطان عیسی حاکم ماردین هر چند که به جانب فرمان در قلعه سلطانیه متعهد و مجبور بود بعضی در خلاف
و اطلاقات او عهد و پیمان در میان آورده مبانی او را با بیان غلاظ و شداد استوار گردانید بعد از مدت العمر شرایط حرمات متعلقه بر سبیل در اشرف خاطر مقدس
علیه علیا بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز نداشته و در این وقت هر ملک و فرمانی متوجه شام شد سبب چنان میفرمودند و بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و ذکر
بنا بر قرب جوار و عزوز اینجا را مستعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان و برادران را با حراز اسفالت تعیین فرمودی و چون در این امور رزانت باطنی و رای قاصر تقصیر کرده
بعد از قلعه بیرون نیامد و امر اسم استقبال بجای نیاورد و چون ظاهر ماردین از فرود جهت پادشاه دین و داد و غیرت فرای خلد برین گشت ضمیر مقدس تاثیر تفقد و التفات
بر حال او انداخت و ایلچی فرستاده حضرتش را طلب کرد و سلطان عیسی از کمال شقاوت پیغمبر عفت از گوش بیران بیاورد و گفت و در چهار دیوار خزینه از اهمال مثال
عزیمت دنیا برانگیخته محاصره و استخلاص قلعه ماردین بر طی زمان محصرات و عفوزاری و عیق اسبان لشکریان از انجا و همی شد در انجا بنوعی از وقف جلال بر لمع عالم مطاع
نفاذ یافت و منتجه و فرمانبرداری مجموع الخلق و در ورود و تصور او را با زمین عهد رخصت شد و در وحشت اولیات را قابل احراق بجوانش قهر و غضب سوخته و در رای ممالک
امیر قراعثمان را که بآن قلعه قریب جواری داشت بنیابت بیکران سرافراز گردانید امر فرمود و در محاصره سلطان عیسی تعویق و تکاهل جایز نشمرد و عنایت حضرت پادشاه
حسن کیف و یاشاه و زین و دیگر سرداران اطراف را بتعیین عموم ولایت روی باردوی گردون حشمت آورده بعد بی جهای طلا و زر و دیگر شمشیر زر اختصاص داده رخصت
رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب حضرت قرین بقلعه نصیبین رسیده بر لمع عالم مطیع صعود یافت و از اطراف آن زندانها بجانب مقابله در پیش آورده روی
استکانت بر زمین نهادند و بان بتضرع و زاری بی تاب دند عرق بخشش در حرکت آمده فرمان شد که هیچکس مزاحم نشود و این اثنا امیر الله داد ماموریت متعهد بر تسلیم
شود و در اسرار رحمی قامت از خواهش بی حضرت سر حیثیه قیام نمود و خدمتش بر حسب فرمان روان شد ذکر لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب کرجستان
چون از روی جهان بجای از ظاهر قلعه ماردین در جنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا صدور یافت که امیرزاده سلطان بخش و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شیخ و امیرزاده
لاجرد و امیرزاده جهانشاه و تیمور خواجه اغوقا و سید خدایجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متعهد قلعه الجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بقلع و قمع و استیصال
کرجیان نگوسیده احوال نهند و شاهزادگان ندکور با امرا و لشکر بحضور رایت شجاعت بر اضعاف افزاینده و در انجام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و ملاطیه
شام از ملازمان امیرزاده پیر شیخ محمد و اردوغه و از مقربان امیرزاده شیخ و امیر فرد شاه بتخصیص رات رنده شهریاران او و در دلایم بجانب حصار الجق بر
محاصره آن مبادرت نمودند و با آن قلعه با وجود قلت عمر و از پیاده قوتا بجایی رسیده بود که چرم کفش و قایه روح جهد نمی شد و بعد از مقدمات بالضروره دروازه باز کردند
و قلعه را تسلیم نمودند که تدل قصه سلطان احمد اغلنت بی را نیز کرده باردوی همایون فرستادند شاهزادگان و امرا بحوالی قلعه اوسنیک رسیده از فتح حصار الجق آگاه گشتند
لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در ولایت آن سلسله بغارت و قتل راح برآوردند ملک کرجیان چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت و از دور خبر
دنیا نزد آمده ایلچی فرستاده و من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هر گاه در لای نصرت انتمای عاطفت برین دیار افراز و بر اگاه سپاه آستان بوسی شرف
غبار رسم جهان بجای رسیده بنده پیر نام کس فرستاده شاهزادگان حضرت را اطاعت او را عرضه داشت آستانه گان پایه پیرا اعلا گردانند و دست از تخریب و نهب

کرستان باز داشته از مشکول و انحرالی توقف نمود و تا از حضرت صاحبقران چه فرمان باشد رسیده در خلال این احوال بیورلغ واجب الاتباع بنفاذ پیوست سلطان محمود
خان و میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر ضراب جاگیر و رستم طغا بوغا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شده و ایشان
ممثل فرمان شده روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در مدینة السلام فرود آمدند و در آنهنگام شخصی فرح از جنب سلطان احمد جلایر بحضرت
اعلی ملک قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر و جمعی غفیر از اتراک و اعراب در بغداد مجتمع شده بودند فرح مشقت فرجام خیاطام در متخلیه جای داده در مقام محافظت و مصالحت
آمده خاطر بزرم و پیکار نهاد و چون آوازه توجه لشکر جلادت مآثر و آن لواحق و احوالی اشتهار یافت امیر قاقشقار از منشط و جان احمد از یعقوبیه بیرون آمده بعزیمت ملاقات این
از دجله عبور نمودند و فرشته از حلقه و میکائیل از سپه روان شده در صدر صریر یکدیگر پیوستند و باتفاق با سه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت بنیاد گشتند و از آنجا
میرزاده رستم و امرا و لشکریان معدود شده خلاف را شکاری و دار و میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارت امیر احمد جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با خود جمعی
از بهادران و لشکریان نقیب رسیدند و غلبه از متخلفین خود را در آب انداختند و امیر علی قلندر با معدودی چند بهزار مشقت نیم جان بآب پایاز آن غرقاب بلا بیرون بردند
و فرح بیفرجام و پیش از عاقبت مدینة السلام خیاره و جوی نداشت با وجود تشنگی خیلی و با امرای سلطان احمد راه یافت و مدتی و عمی روزگار گذرانیده
در اکره عذر و بهانه میگفت و زبان تدبیر تقریر میکرد و سلطان احمد باین قرار داده و مبالغه و الحاح نموده و اگر حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه این دیار شوند و تسلیم
نماید رعیت ضرری نرسد و بغیر آنحضرت هر چند هزاران کان و امرا بیایند و مقام حاجت چگونه باشد و بغداد را بسپاه کس سپارد و بغیر مسیور ثبات قدم نموده مملکت بخاطر دارد
و من مخالف سلطان نمیشوم کرد از برادر کشیده حرارت و پرورده نعمت او یم عذر نامه بذیر عصیان مخالفت پیش نا شقاوت تسبیه علم قتال و جدال برافراخت و سپاهی از
رعایا و لشکریان را فریفته در محافظت شهر با خود بار حشت و در هر محل دریای سپاه از متوجه می آمد و فرح داعیان در کشتیها نشسته پیش آمدند و دست جرأت بیرون آورده
بمحاربه و مقاتله مشغول شدند **ذکر تردد و عناد مخالفان در دار السلام بغداد و توجه حضرت صاحبقران باوداد بر اصحاب و فتح آن دیار**
در آن اوان حضرت صاحبقران رفع اشطام از دیار شام مراجعت نمود و بموصل رسیده و بموجب فرموده براب دجله جسر از کشتی بسته شد و سپاه بیکشمار گذشته
از پیش امرا و نوئینان و بر حسب یرلیغ مطاع ببغداد رفته بعوند قاصدی آمد و صورت تردد و عناد فرح و کلمات درشت آمیز مخالفت شحنه معروض ملازمان رکاب همایون گردانید
و چون آنحضرت بر احوال اطلاع یافت از سپاه نصرت شعار اینچار فرموده و ضبط و نسق امور اعراق را در عهده امیر شاه ملک کرده امیر شاه ملک با ملازم شاهزادگان
و فرمود و بر راه جناب داود قلعی بر تبریز زدند بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه السطون کوبک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده بر کنار دجله
بطرف پایان آب در مقابل دروازه قریة العقاب توق ظفر بیکر سر بر زده عرق کشید و لشکر بهرام قهر اطراف و جانب شهر را احاطه نموده نقیبان آنجا
بمقتضی اشاره حضرت بروز جنگ بکار خویش مشغول گشته از شاهزادگان و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده جهانگیر سلطان و از امرا عظام امیر سلیمانشاه و امیر
شیخ نورالدین و امیر خرق جهانشاه و رستم طغا بوغای و قاسطان و سایر امرای نوئات و قوشون در سکار خفیر کس نقیبان بر خاستند و بهادران هوشیار کارگذاری
بصیرت و حلاوت ایشان باز داشته و فرح از برای تحقیق آمدن صاحبقران شخص معتمد را پیش از این دیده او بدیدن آنحضرت روانه شده بعد بیرون فرستاد تا باز در طلب
دین بعضی مشاهده کنند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده نه با ادای رسالت قیام نموده بخلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرده صورت حال را چنانکه طالب وقوع بود بفرح

و فرج با آنکه دانشمند راست میگوید از کمال شفقت و مهربانی مضایقت کرده او را بدروغ متهم ساخت و النصاف القصه را محبوس کرد و نیز تا با دیگران نگوید و در آنجا رایتی بالا شده
گیتی ستان اسرار نموده پیر با نرمی در سر کشیده بازوی تهور و جسارت بجاریه و مقاتله میکشد و در رفتن عنیف ایلچیان و قرار انصاف بقدر ترک باشد بر تحقیق خواجه مسعود
سمنانی و مقتلی آمد مرگ حضرت لیکن از تقدیر گاه سنگش سبب شد و به نزد حضرت صاحبقران النعمان تولجی را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاده و فرستاده با فرق متوجه بغداد گشتند
و نعمان در موضع بیست هزار ده شد رایه رسیده مجموع باز گشته چون هر لشکر بمکان بیال کشیده بدار السلام بغداد رسیدند و دو دو حیرت و دهشت بر ما بغداد بان راه
یافت و لشکران شهر بران عظمت و دور آن قرب و نزدیک بعد چون ملکین در صقه گرفتند و آنحضرت فرمانداد و در طرف بان آب قریب بقریه العقاب جسر بزرگی
و جلد بستند تیر اندازان و جلد و در مکان باز داشت تا هیچکس بر آب شوند که بحکم ضبط ردی آب بزرگان عالیجناب امیرزاده شاهرخ حوالت
و ایلچیان در مقابل سوق السلطان نزول کردند و مجرا آزاد و دمکری ترس با طایفه از سپاه بهرام صولت بنا بر اشارت عیبه بحراست متوجه شهر قیام نمودند تا بیست روز
بر نزول القصه طرف خروج و دخل بغداد چنان مضبوط گشت و مردی از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا بگریختن چه رسد درین اثنا احمد اغلنشاه که توان قلعه
النجی بود بعد از فتح خدمتش رایتهه بر گاه ملک آشتیاه و فرستاده بود چنانچه سبق ذکر یافت رسید و موجب فرموده متعین گشت و مرات القلعه بملک محمد ادبی منفوض گشت
و مقارن ایلچیان امیر موسی و از طرف ماوراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود جناب معروض داشت و مقطعه بعض بوزن صد و بیست مثقال هر از کان هر ضیل
حاصل شد و بعد بعض عرض رسانیده و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و هر از دیده با فنها بر گرفته فرمانداری رسی دکوشش مینمودند و هر گاه بر نقیبان از خندق
فارغ شده آتش در نفت زدندی و مقداری از دیوار حصار رهنمای مردم شهر شرایط چاپکدستی بجای آورده او را بیک دخت بخشه استوار گردندی و در آن اثنا خورشید
عالم تاب در برج سرطان نزول داشت و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که خرچنگ در عقرب گشته و سنگ خاره را مانند موم در گداز آمده آب شدی و دیگران
در چنین حال جبه پوشیده از بام تا شام بعض طرح و ضرب و استعمال آلات و ادوات و آلات حرب اشتغال مینمودند تا آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان زانو
زده رخصت خواستند و پیکار از اطراف و جوانب حمله آورده شهر را هدف تیر و تیغ ساخته و تسخیر در آورند حضرت صاحبقران کوه وقار پای تحمل و صبر طلب داشته همان امر
بهادر استان شد باندیشه آنکه مخالفان ملکین و از بادیه غوایت بشاهراه هدایت گرایند و از در عجز و مسکنت در آمده پوزش نمایند تا رعایا بلکه کافه بر ایشان تعرض قتل و اسیر نکنند
و مملکتی چنان با یرود بران نفوذ و نزول بر کشتگان سلطان منتهی نشده نداز کار شقاوت و ادبار عنان بر طغیان و عصیان اعراض مینمودند تا در شهر عزت دستگاه بدید آمد و بخرابی زان
زدند و در اثنای ایلچیان نیم روزی هر دم از شدت حرارت آفتاب و دفع گرسنگی تاب ایستادن نداشتند اکثر منازل خود رفته و بروج را خالی گذاشته جوهر
تعبیه کرده بعد از آن هزار گان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نورالدین و رستم طغا بوغا روی شهر بجانب دار السلام بر حضور آن بجا دار الصلح شهر
آوردند و نزد با بنها بر دیوار حصار رهنمای پیش از همه امیر شیخ نورالدین بمبارزت بیلا بر آمد و توق ظفر نگار بعنان و دو آبرا فراخت از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای قاآن و توشون و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برزق و قاسلطان و سایر امرای هزاره و صده حمله آورده دیوارهای شهر در
خندق ریخته و بر خود تغیر کشیده جهات نفع صور در آن ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنها کرده بشهر در آمدند و شهریان هم از
رستاخیز یعنی القیامه مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آن روز بمراسم جشن بکم و فرمود و دریا بان آب بر جسر فرمان بسته بودند و چون سپاه پرخاشجوی بشهر

کشیده

کشتیها به بغداد درآمدند خون کرمشکان حصاری شده و خشت و سنگ بر روی نهادند سیلاب بلا بخود محیط دیدند و راه خلاص نجات بجوشیدند و با فشرده خلق بیشمار
از جهت تیغ آبدار خود را در آب انداختند و بر آب انفرار فرشتند و گروه انبوه در کشتیها نشسته جمعی شتابان متوجه پایان آب گشتند و چون بجسر رسیدند از زخم تیر
دلدوز و تیر آنچه دیدند و نیزه آخر بر سر دشمن داشت جمعی از خصوصان بغیه در آمده بجانب بالای آب گریزان شدند و اصحاب قبضه کار از پی فرستادند و بر ایشان
تیر باران میکردند از آنسو هم بیکان جان ستان خصمان در آب انداختند و ابدان بیزرد و خویش را طعمه ماهیان ساختند و جمعی از ملازمان با آب درآمده فرج کرده بیرون
آوردند و در خاک مذلت و هوان انداختند و چون در اندک زمانی از سپاه حصاری لشکر جهانگشای جمعی کثیر در جنگ حصار راه پی درآمده بعضی فرمان قهر فرمان داد که
هر نفری سپاه در دو تیغ بیاسا انداختند آغاز نهاد و خنجر بر رستم خونریز و زنان چنگیز خان در میان آمده بعوت تازه حرب باز آراستند چنان گرم گشت و آن اصل
بر هم زدند که دلوک شمس که با سپهر حرب آشفته غضب آتش هی چنان بالا گرفت و آتش حرب و سر لیکن دهشت و ایشان بر حرب دلیران
بر جسر بر تیغ سلطان قبله روس مخالفان پرداختند و از آن سر با خیر الله ضرین منازل برافراختند و سلامات و صلاح و صلح و صلاح و خود را بر گاه کیتی پناه بنیاز
از آفات سالم مانده عاطفت خسروانه ایشان را نوازش نمود و مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را بیاسایند و خاهند رسید نیز باقی خلایق در معرض تلف آمدند و کار غنیمت بر کفن
با نیز طرف فیصل یافته بود و در مسالک رسیده فرمان قضا جریان صادر شد و بغیر از آنکه جرم اهل اردس و خوانق و سایر بقاع خیر مجمع را آب و ویران ساختند و هر کرمان
روی بآن حرم نهاده و عمارات عالیه را از اساس فنا و از اسلاق و نبوت باقی بقاع و دماغ زیر و زبر ساختند و از آن ابنیه ترین و تکلف اثر نگذاشتند و الحکم لله علی العباد
و در تاریخ مسطور است که بغداد در روز یکشنبه هفتم ماه ذیقعده سنه ثلث و ثمانمایه الفاق افتاد و زمان محاصره ترتیب بجمیع از امتداد یافته بود ذکر دخول جهانگیر شهر
منور نمس منور و روضه مطهر اقدس حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام حضرت خاقان منصور در عشر اول
ذی الحجه و اکرام سال مذکور پای عزیمت در رکاب سعادت آورده متوجه آن سنگ بجانب بالای آب رانده و در سر مزار ابو حنیفه کوفی رحمه الله استمداد همت طلب نموده و در آن
نواحی از اهل فسق و موسیقی را که از هر طرف آمده بود با اشتهار و دمنا شیر و دف و نیز پرباز کرد و انیز و بر تیغ مدحت الاسلام عنه بغداد بیت سلطان احمد خان و امیر سلیمان
و امیر شاه ملک و دیگر فرزندان حاسی الجماعت موجب تطریب شیعه بر سبیل تعجیل در حرکت آینه و ایشان با مثال مثال قیام نموده از حلیه کمر نشسته متوجه موسی
منور تبرک امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرستادند و وی نیاز بر آن آستان مالیده مجاوران و ساکنان آن بقعه شریفه را دلجوئی کردند
و سپاه ظفر پناه در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بعضی ولایت حله و واسط را غارت برده با کرایم اموال در ملازمت امرا باز گشته با روی عنایت پوشیده و حضرت
صاحبقران فرخنده پی از راه شهر و زور و قلاع متعلقه بتبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بهمت امراء عظیم قدر باز گذاشته فرمود تا استکی در عقب بیایند و بیست فردی از قوانین
و قوتش خود صاحب اشتهار و بنفس نفیس اختیار کرده شاهزادگان همه مکان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده حسین سلطان را ملازم رکاب نصرت ارتباط
حرب و کردان لمراه در آن راه بقطع طریق قدم پیش نهادند هر که از اردوی همایون جدا شده در بیابان می‌ماندند و چون صورت سیطرفی آن سفران بسمع علیه رسید فوجی را
در کمین باز داشت و همین ایشان در آمدند مهاران از کمین گاه بیرون تاختند و قریب ده نفر از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط در سر راه بیاویختند
راویان اخبار و ناقلان آثار و قصه‌پردازان حکایت گفته‌اند که درخت بلوط بسیار بار می‌آورد و بیک سال از دو انقضا رایات نصرت لایت چون بکنار آب حضور رسید حضرت

عالیات سرافراز گشتند و خانزاده و دیگر حرمهای محترم زادگان با اولاد و سعادت مند مثل امیرزاده الغ بیگ و غیره بر اسم استقبال اشتغال نمودند و بمقدم سه شرف دستبوس صاحبقرانی
زبان بر عادت مهمات از جنبش دادند و بر اسم نثار و پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون بیلاق آق یارت محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات
قضاة و علما و فضلای ممالک عراق و آذربایجان در بیت احرار شرف ملازمت از مواضع خویش مهاجرت نموده بعتبه رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده
خلعت عز و کرامت پوشیدند و در آن موضع توقف واقع شده هر روز تا وقت فراغ از نشیلان مجلس همایون بوجود علما و فاضلی از اطراف و اکناف عالم در اردوی گیتی مجتمع
شده بعتبه مشحون بود اگر اوقات در خدمت آیات تحقیق مرتب میشد علی و تدقیق میباشد می مصروف و مقرون گردانیده و مقارن این احوال امیرزاده رستم نایب
علیه منصور برزا گشت و فرمانشد در حسن جغداق در حسن چاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن ایام پادشاه سپهر حشم بتفتیح بلاد
شام اشتغال مینمود و امیر ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قراطیف ترکمان و از صولت سپاه گردون احترام گریخته و پناه بدرگاه برده بعتبه لشکر کشید و با شقام
تخریب سیواس از آنجا نزاع محاصره نمود و با طرش جنگ کرده بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه تعقیب نایب طرش بر تلوکران امیر قراطیف اشقه و ایلدرم بایزید بشتافت
سلطان احمد حکومت آن جا را بر قرار طرش ارزانی داشت لاجرم و فرزند او برسم نوازش فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و همینکه بسمع همایون رسید که ایلدرم بایزید بلاد
کران آمد و درین ولا حوصله اش آمد و از نزدیکی موکب فرخنده رسانید نه اوراق لاجورد از نزدیکی سپهر ایلدرم بایزید با منتهی ابتهاج از استماع
این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و برانگیخت و اجب الاوغان بتقاضای موت و امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گردانید و امیر
سلیمانشاه و امیرشاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای جهان در رکاب فلک جناب او در حرکت آمدند و امیر مضراب آتش شاهزادگان و امرا و نوئینان
در جانب کرجستان ارمنه بعتبه در سکنی توقف نموده ارسال نمود و در پیشگاه شاهرخ پیوستند و شاهزاده شاهرخ بموجب فرمان روان شد و در اثنای راه با علی گشته و چون قوی ظفر
پیکر شاهزاده جوانبخت بدیار رسید شیخ علی خواهرزاده طرش از پیش او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کردن ناصواب خویش نادم و پشیمان است و طرش شفیع خویش
ساخته است و حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر ذنات او کشیده و در آن سه جرایم حضرت او در گذرد و پیمان بسته چون مهم مصالحه باتمام رسید و برابر سی هزار تومان
او را که به نوا برده باز فرستند و طریق بلخ و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت یکی از ملازمان خود بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد
تا صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی از آنجا رو باوجان رفت و درین اثنا عهد علیا بلقان آغا و دیگر خدمتی و شاهزادگان امیرزاده
ابراهیم سلطان و امیرزاده مسعود قاص از ماوراء النهر آمده بعتبات ملاقات استعلا یافته و شوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از روزی چند حضرت صاحبقران سلطان
ارزادخان بجانب شیراز روان شد و در راه بر اسم صید و طرد اشتغال نمود و چون بمقصد رسید در دولتخانه نزول کرد البلاب رافت و انصاف بر روی ضعفا و رعایای آن دیار
بگشادند و کافه برایا جان در امتنان نوید داد و در ینولا خواجه غیاث الدین از هرات و خواجه سیف الدین تونا از مازندران بدرگاه عالم پناه رسیدند و عرض طبوس و دیا خشه
پیشکشهای لایق گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحبقرانی آن دو خواجه را بر همان نصب و منصب ایلچی جغتای مقرر
تا بر جلال الاسلام تقریر کردند و خواجه کان خراسان صورت واقعه را مع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش او را عزل کرده بنهر الکنند بر حسب فرمان عمل نمودند و حضرتش را بسمرقند
و از بقایای اموال و اقمشه خاصه و اتباع او مبلغی گرانمایه بخطبه موصوف شده و آوازه شد و حصص کردی از میان خویش کشیده بر خویش زد و چون از خم مرادانه بنهر دریا

در سه روز بموجب فرمان معاینه نمودند بهتر شد و آنحضرت در معسکر سرداری لشکر با تعلق دارد و در حرم مدخل نکند و حضرت با فرزند بعضی و سخن ایشان طایفه از مشتاقان
امور دیوان در بنده خواهند و از آنجمله یکی خواجه محمود شهاب بود و هم او بعد از وجوهی در فرود آورده بود در آنولایت به تسلیم و بیت سرای متوسط التعلیم قطع کردند و خواجه اسمعیل جدا
بزرگ در دو خواهر در ملازمت داشت و از همه کس چیزی حاصل کرد و مقرری و مستمری از فرج و مصادره فاضلی نمی آمد در آن حضرت تلاقی از بزرگ حضرت نموده در آنجا ماه
آنخواجه اسمعیل را بعد از تعریف بسیار بر مقتضی فرمان بر سر دار و بازار برکشیدند و دیگر فرزندی اثر از آب آرمین کشته بخان مضاف خانم خواهر آنم گشت و حضرت صاحبقران
با طایفه از خواص و مقربان بتفرج قلعه الجق در آن رودی شتافته بود و خرم و خوش و فراز و فرود آنرا ملاحظه فرموده بمعسکر ظفر قرین معاودت فرمود و از نیلاق از جانب آذربایجان
رسیده سعادت بوسه پای بوس گشت و از آنروز صورت پیاز داشتند در ایلدرم بایزید را بعرض رسانیدند و از زبان تقریر همایون آتش خشم آنحضرت بمنطفی دانیده
ذکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والاگر جستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت حضرت صاحبقران سعادت اندوز
بخجوان رسول آتش دل گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در آنجا امیرزاده سلطانخیش و امیرزاده لاچین و امیرزاده تیمور خواجه اغلو و دیگر امرا و اعیان را بر
حسب فرمان شهریار مظفر بود از حدود اسکلی روان شده با امیرزاده شاهرخ بچه بیوند باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس و اسرمایه افتخار و استظهار رسانیدند
و در آنجا واجبه صید و شکار از خاطر خطیر سر برزده و بعد از تنظیم اسباب آن چنان کوزن و نخچیر اعراض نشده و پشت که زمین از حمل او خم گرفت و چون از آن
امر فراغت یافته فرود آمدند شاهزاده جهانبخت شاهرخ بهادر با امرا و ملازم بر حسب حکم مراجعت نموده بعتبه بوسی بارگاه عالم پناه آمدند در آن حضرت شعر از آنجا روان
شده چون صحرای سکور محل نزول سپاه منصور گشت آیه پیر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بعرض رسانید و در آن مکان اعلی و برکشتن
رفته بعود باز آمده و ملک گرگین برادر خود را با هدایا و تحف سلیمان فرستاده و خراج و جزیه را التزام شده و بوسیله امرا و بسکوه دلکش پایه سریر اعلی حاضر گشته و در وی
مشکش بر زمین نهاده بادای پیغام قیام نمود زبده سخنان آنکه ما از جمله کمترین بندگانیم و از جرأت و جسارت خود نادم و پشیمانیم اگر مراحم خسروانه شامل دولت و عزت ما گردد
از سر جرایم ما در گذشته صد دریا قطره باب عفو و اغماض محو کرده اند بعد از این در دولت خلافت مدار مستقری و فرمانبرداری بجان استوار داریم و جزیه و خراج بموجب مقرر هر سال بدل
تسلیم کارگزاران دیوان اعلی کنیم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم عاقبت پادشاهانه در آن هزار آمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر
جرایم او در گذشت و برادرش را نوازش فرموده صلح خاص ایشان نیز مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و در وقت انصراف با دهقان فرمود که برادر خود را بگوی
که ترا بجان امان دادم و عنان عفو از این دیار بر می تابم شرط آنکه دیگر گرد آزار اسلام نگردی بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شماری و در ترفیه احوال رعیت ما چنین از
خود تقصیر و اهمال روا نداری بنا عهد ما الیک و حسبکم طلب لشکر با مرتب سرحد بمعسکر نصرت انجام رسانند و العهدة فی هذا الدار الیک و رای صواب نمایش تیمور
خواجه اغلو را بعرض رسانیدند با دیگر امرا و ملازم امیرزاده شاهرخ بعهد باتفاق در مشیق امور انمملکت صبر و احتیاط نمایند و بعد از چند روز منزل قراطلو بود محل نزول سپاه جهانگیر
شبی عزیمت پیشه گشت و از آنجا منهیان بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان و امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب ظفر مآب خود کرده بود بعد مقتضی فرمان از سر قشلاق
آمده چون بنشت بورسید امیر شاه ایلیه بواسطه عارضه چند روزه بجوار رحمت ملک غفور پیوست حضرت صاحبقران بنابر سابق حضرت او نیت متالم و متاثر گشت و زبان
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشوده دست در دامن تحمل و صبر زده یکماه در حوالی قراول توبه توقف داده شد و از دوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ

شده و چون اکثر زمین محل نزول سراق جلال گشت رزبرای شهریارکاسکار والا و اخفای عالیقدر را دارازنی بوریا با ترتیب دادند و درون آنخیمه سرزمین خیمه و خرگاه مادح
سریا و خیمه جوزا ایراد گشت و چون مقرر چنان بود در اوایل بهار رایت نصرت شعار فرمانده باستحقاق متوجه دشت قبچاق شوند شهزاده کان و امرا و لشکریان
روی بجانب دربند خیمه ساز دند و در اثنای حرکت بایشان بانه تاخت چریک را از کلک دادند و مقارن آنحال از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله نوئین و سفیران آن
زمین بمجلس مستعد گشته و از نوزده ارزبان خان خویش جواهر نثار محبت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده تکلفات دلپذیر و پایه سر بر خسرو کشور گیر در خیمه تقریر
آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز حرارت الملتهبه فلک فرو نشسته بعد تسکین بدنرفت و در اصناف این احوال مبشران بلس مع علیه رسیده نیز در امیرزاده محمد سلطان
سلطان با لشکری گران و سازی بهت پایان در بعضی بلاد خان از سمرقند بیرون آمده متوجه شده و منازل قطع کرده باق نام رسیده است مجموع
شهزاده کان و امرا مثل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و دیگر دراری سپهر سلطنت و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سایر اشراف
و نوئین بعزم استقبال استعجال نمودند و از خبر ارس گذشته عهد ملاقات تازه حسن شد و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف کردانیدند و چون شرف ملازمت حاصل گردید
شهزاده شاهرخ را بیه و تلطیف الحاشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شهزاده بعد از آن زانو زده پیلکهای و
حریم المثال بعرض رسانید و امرا که در رکاب شهزاده بودند مثل امیر شمس الدین عباس و غیره بتقبیل رکاب ارس کردن ارس مبادرت نموده پیشکشهای لایق
گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم ضیافتهای بزرگ حق شده و حضرت صاحبقران در انوال امیرزاده محمد سلطان را غرق بحر احسان و انعام گردانیدند پیشکش
بیارات الناج زر ؛ جهان کرد کاهش بزین کمر ؛ دار جمله چیزها بدو بخشیده نفرات تازی نقره و خنگ بعد مجموع با زینهای زر و بعد از طی لب طاجش و مورد اهود
سرور در ضمیر آفتاب اشرف خان منصور بر یه الشفات تعظیم مملکت امر خشت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنا بر جریمه که از وی صادر شده
بود چنانچه سبق ذکر یافت تبرکرده همراه داشت و در ینولا بعرض رسیده و چوب یاسق زده بند از پای او برداشتند مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله بر حاشیه نامه
خویش بر خود نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ او را سر غور رسیده چوب یاسق زدند و این سخن غریب است چه رقص او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت
بود یا غی گری او محقق نشد و حضرت هیچ یک از فرزندان را با وجود جرایم چوب یاسق نفرموده تا تمام شد کلام مولانا کمال الدین عبد الرزاق راقم حروف گوید در همه عمر خود
تر آنکه مولانا مرحوم نیز همچنان سر بر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده اند و حضرت صاحبقران امیرزاده سلطانبخش را که از حجله نشینان تخت سلطنت بحرم مولد
شده بود بنا بر تخفیف از وی در ولایت تشم صد و یاسق چوب یاسق زد و ایضا صحیح تر آنکه امیرزاده پیر محمد امیرزاده بن عمر شیخ را بواسطه جریمه از وی صادر شده
بر حسب فرمان چوب یاسق زدند چنانچه در این اوراق ثبت افتاد ذکر ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران لشکر را باطراف و جوانب در شهور سنه اربع و ثمانمایه
پیش از این سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته و گریزان شده پناه بایلدرم بایزید برده بود و در انوال حرارت توجه
قلع آن بیابان و بار دوم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد جلایر قصد به خاطر فراق قصد نهاد بجهت عراق عرب شد از زاره قلعه الروم بهمت آمد و از آنجا ببغداد آمد
با وجود آنکه بغداد با لکهی خراب و ویران شده بود بعمارت مشغول گشت و جمعی را منزه بنات النعش بر کشته بودند و در زمان خرنده بخدمت او مجتمع گشتند و چون صورت
این دنیا معروض رای صواب نمای گشت مصلحت بیکار عشر بر آن شد و پیش از آنکه مخالفان را رونقی پدید آید تدبیری در دفع ایشان کرده شود بکار بست و بعد از تقدیم

مسوّرات را بهمان قرار گرفت و چون فوج از سپاه ظفرپناه هر یک برای رفتن شوند مقصد این بود که امیرزاده پیر محمد و شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانگیر و ملک و امیر علی
نازی و دیگر بهادران سرمای بوس و سفان و حورستان و دوستان و سلطان مسور گشتند و امیرزاده لاجکر و امیر جهانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفرپناه نامزد و از اسلام بغداد
تهیه و تعیین رفت و امیرزاده حسین سلطان و دیگر وجوه و اعیان با جمعی و تنی از لشکر فیروزی اثر و غنیمت بعضی از ولایات عرب تابع و امیر براندق با جمعی از ارباب شجاعت و جلادت
بعزم تاخت و تاراج و دفع و رفع مفسدان اکراد و در حین مراجعت عالم گیر از بغداد دست جرأت بزردی در اوزنا و مرجب غارت و جهانگیر برآورده بعضی مرتبه در دوران
باب بغداد میرسیده جبر و جفا مرعی داشتند با آنکه قلب سپاه بعد و استحکام هجوم لشکر سرما شاه زادگان و نوئینان با مثال مثال مبارزت نموده هر گروهی براه خود رفتند
و در نواحی در بنو ماشی خان و اکراد بدنهاد بنا بر کثرت برف و شدت برد از کوه فرود آمده در صحرا نشسته بودند ناگاه سپاه ظفرپناه بر ایشان رسیده گروهی انبوه را بقتل رسانیدند
و فوجی از آن پادشاهان روی بکوه نهادند تا از آن غزوات خون جان بگذارند از کثرت برف و شدت برودت آن صورت دست نداد و عزم مراجعت نمودند و خان
سلطان برآوردند و چون ایلی و ایغار آنجا حکم سلطان ماسی داشت زیاده فایده بر آن مرتب نشد بلکه اثر اهمال بسیار بدید ایشان بر صفحات روزگار بعموم مالک
تاکجار پدید آمده مجموع عرضه شیخ پادرنج گشتند و بعد از آنکه امیرزاده لاجکر و امیر جهانشاه روی توجه به بغداد نهادند در اهمیت چنان مصمم گردند در مرغ و هم جنبه پرواز زدن
نشیب و فراز آن جبال طراز طی نموده ناگاه بدانجا رسیدند و سلطان بر تنه خاص بعد از اعانت اضطرار با پرهنی پا آزار خود را در کشتی نهاده از شط بغداد گذشت و از آن
طرف آب پیش سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بر اسبان با ورقار گذشته راه حلقه پیش گرفتند و مردم اینغار را شب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم
ایشان شد که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهانشاه بشتاب پیش پای در رکاب آورده تا حلقه عنان باز نکشید و بنا بر آنکه سلطان خبر دیوار حشمه و بجزیره خالد و
مالک رفته امیرش رسید هم آنجا توقف نموده سرعی را با ورقار بارودی و اعلا فرستاده صورت حال را معروض رای همایون پادشاه جهانگیر گردانید و امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده حسین سلطان از طرف چهچال رفته و در منزلی دست بغارت و تاراج برآورده اهالی آن نواحی و حدود را پایمال کردند و امیر علی قشمر و امیر قیس سلطان
احمد والی آنجا بود گریخته و از شط گذشته و ایل و اولوس آنجا را جمع آورده و از آنجا به حشمه پای جلادت بفشرد و امیرزاده حسین سلطان اشارت کرد و پاینده سلطان نیز
جهانگیر برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف آب رفته از شط بشتاب عبور نمودند و از دشمنان مخالفان در آنجا بنفس شریف در برابر ایشان ایستاده و چون پاینده سلطان از
شط گذشته پس نشست بعضی از آن فرار گرفت لشکری در مقابل ایشان ایستاده بودند خود را در آب زده بگذشتند و بیشتر آنها از خوف ثبات و چیست و بجانب آن جانب رفتند و امرا
غارت و امیر سیفیم و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در دنبال ایشان رفتند و ما را از روزگار خصم سگاه و خیلی برآوردند و همه را غارت و تاراج کرده و امیرزاده سلطان ابراهیم از شیراز بعزم
قشلاق سنبله و شوشتر شده بعد بانجا آمده بر حسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق غنیمت بسیار و اسلحه نمودند دیگر پیرامون جلد بگذشت و در سعیدیه بزیارت سید ابی الحسن
سره استعداد همت نموده و از آنجا بیرون آمده و دو روزه راه قطع کرده اعراب عبده را تاخت شد و آنچه بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت کرده بشوشتر آمدند و امیرزاده سلطان ابراهیم از شوشتر
متوجه شیراز گشت و شاهزادگان و امرا آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند و از اموال غنیمت فراوان در تحت تصرف ایشان آمد و در اول بهار بر حسب رای منیع
گردون اقتدار متوجه درگاه گیتی پناه شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و بهمین شاه حرکت آمدند و قریب بحر جمی در دوازده فرسنگی بغداد دارالسلطنه چکیده رسیدند
باتفاق روی توجه بارودی همایون آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بدان کشور در آن

اوزان در حضرت صاحبقران ممالک ایران در قراباغ اران بجهت فرستادگان ایلدرم بایزید هر گاه عالم پناه آمدند و بتقبیل سریر سپهر مسیر سعادت بنگاه فلک اشتباه سرافراز گشته و بخان دل
پذیر عرضه داشت تسنین اتصال و تخصص این اجمال است و چون قراپوسف ترکمان از دیر باز در میان مملکت سلیمانی دست تعدی دراز کرده پای جسارت پیش نهاده
بر عرکات نالایق مبادرت نموده در دفع آن بر ذمه همت پادشاه عالم واجب و لازم بود بعلیه حضرت پادشاه عرب بنیه قلعه گشای برای صواب نمای بر دفع فتنه و ضرر و طغیان
شرار اشرار مصروف و مصروف میداشت و چون ولایت قم الجام بجانب دیار عراق عرب و شام در عرکات آمد قراپوسف از بیم لشکر ظفر اثر مقرون بتجرد تاسف بطرف روم
گریخت چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان گشت و قیصر در صدد ترتیب او آمده اینمعنی سمع حضرت صاحبقران دین پرور رسید و از پنجه تجرید داعیه لشکر کشیدن بجانب
روم از خاطر انور آنحضرت سر بر زد و چون اینمعنی در اقطار و اطراف اشتهار یافت قوهی عظیم بر ضمیر قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب افتادند و از آنجا
دست بنج و علی و صلی مملکت روم پیش ایلدرم بایزید فرستاده از جهانگیری و کشورگشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که اینهمه هیبت و عظمت ملازمان آنحضرت را
روی نموده از خیره قدرت بشر بر داشت و امثال این امور بنا بر نهاد و نصرت خالق جز در شر بر نمیشود تا چنین سد مشدی مخالف و ریزش از طریق صواب دور می نماید اکنون صاحب
در صحت و صحبت و قحبت نصح ایلدرم بایزید را این سخنان مطبوع و مقبول افتاد و خود بتر خلاف دیگر اسان بود الجمله یکی از قضاة ممالک خویش با امیر سخندان چرب زبان نامدار مشتمل
بر اظهار لطف و یگانگی و مباعدت از وحشت و بیگانگی و بیغ از محبت و وداد و مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاده و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر خسرو صاحبقران رسیده بنده
مکتوب ایلدرم بسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض رسانیدند و بادای سفارت زبانی و مخفی بر تملق و استکانت بحوقیام نمودند و حضرت صاحبقران دین دار در جواب
ایلچیان سخن گذار فرمود و چون حالی شما بوسیله بقرای فرستاده و ادای فریضه جهاد از سر جهد و اجتهاد قیام می نماید ما بالطبع راغب نیستیم و لشکر بران دیار کشیدن چه اینمعنی مخل ممالک
سلیمانی و شاهزاده پادشاه دین میشود لیکن قراپوسف ترکمان هر بورت داده و جماعت از اشرار و متابعت او می ورزند و بقطع طریق و نهب و سلب و عرکات و تعدی مشغول میشوند
در وسط مسالک و معابر اخبار و اوبار واقع شده و آن سفاک بعلیه از آزار و باعث اسلام بر سر اکنون از بیم خونریز چنگ منصور ما گریخته و بدان طرف آمده و شما او را جای
داده حمایت در عین میکنید و اینمعنی بغایت مستبعد و اینصورت بسیار مستکره حالی چشم داشت و متوقع چنانست که حاکم شما یکی از زنده کارکنند تخت آنکه تمشیر را بروی حکم حضرت
و قضیه او در قفسه سر سازد و آنکه او را منبر کرده پیش ما فرستد تا بعد از پرسش و سبوت گناه بجزا و سزای خویش رسد یا او را از مملکت خویش بیرون کنند تا مستلزم
نزاع و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و وداد استحکام پذیرد و تا بعد از آن در غزای کفار مرتد صحبت و معاونت بجای آریم و طریق موافقت و معاونت مسلوک داریم ایلچیان روم
بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مصادقت و متابعت آمده و از مخالفت و مباینت صاحبقران شده پیش بقرا میورد اگر رضای ملازمان منصور چنین باشد
در آنچه خاطر خواه سبب گمان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خود بیاورد و درین اثنا مبلغی نگار از خاطر حضرت صاحبقران بطرح اوارسجا نبود بر زبان رضای این
عزیمت پای جنبه در رکاب نصرت اثر آورده عبور رشته داز آب ارس گذشته لشکر مور شمار و بیشمار و بیحد و اندازه را در عرصه آق قام و صحرا و جبال اندیار را در حیطه تصرف و بعد از آن
جرگه بهم رسیده چندان شکاری جمع شده و چون شاهزادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از اینجا گذشتند فارغ شدند خانه لشکر مقصدی آن در گشته هر یک بقدر از ایشان
تیغ و تیش سر بر سر تکه می بردند چون هم شکار با آخر انجامیده صاحبقران کامکار با روی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز بر حسب رسم عیدی طوبا پادشاهانه ترتیب دادند
و فرستادگان روم در آن طوی بخلعتهای نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشته در آنحضرت بایشان خشم و ملایمت نشان و بیگانگان توقف جنبانیم کرد و دادند بهار در زمان حفظ و تیمار

گردگاه راز از پیچ روان شده بگردد و روم ارمی الیم و اشتغار و صعوبت و ایا شا میکشم اگر از پیچ جانب جواب عرب رسید هو المطلب والا بیت به بینیم تا خود بهنگام چه باشد ؛ و باشد چه سنگ
و که باشد چه سنگ ؛ جا یزید چهانا با علی کری مامور گشت و با جمعی باسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید روند و حضرت صاحبقران مکتوبی مصحوب
ایشان بقیصر فرستاده و مضمون آنکه اگر تخلف و ابا رسد نیز مطابق واقع است بدانچه در باب فرار ایشان گفته ایم مقیم رسانیدی از امرای بزرگ خود را فرستاد تا در
اینجانب رسل پیام را بیان استوار گرداند و ایلچیان رسل در سایه مروج گشته بخیار صاف در صحرا پاشه فرود نشیند و مسلمانان با پیش در وقت سیر روز گاه اگر زنهار و بعد از امر اجتهاد
ایلچیان روم حضرت صاحبقران دریا نوال بخفر نهری عظیم متعلق شده بود و نظر بکیاثر آنحضرت در شکار گاه بران داشته بموجب فرمان تو چنان اورا برامر اوچ قیصر
کردند و در تپ یکماه جبا در حوالی آن دره فرستند بلکه بیشتر مکث شده و از آب جیحون بر فرار و طوار با غات دیبا طین معمور گشت و آن نیز بزنهار رسالت معلوم آمد ذکر
نهضت حضرت صاحبقران بجانب قراباغ با سپاه موفور و عساکر نامحصور شهریار گشته قدوم در توجه بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بایزید بغرض جهاد اقدام نمیتواند
می بود و چون از نهضت حرکتی صادر میشود صادق مزاج همایون بجهت آن باشد تا نه رخصت او نمیداد هر چند که از لشکر ظفر مآل تعرض صادر نگردد و چون روم مملکت وسیع عریض است
و والی آنجا ایلدرم بایزید لشکری فراوان داشت در مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و دران اوان از السنه افواه مسموع میشد در شوکت و عظمت ایلدرم بسر آنست در دوازده هزار
سپاه دارد و سپاه نصرت شعار از سه سال باز ایلغار و شبگیر کرده از پیچ جانب تعاقب او ایلغار روزگار اگر زمین بودند و آسمان لاغر شده بنا بر این حضار یا نوئین و امرای ایلدرم
روم را صعوبت نمیشمردند و چون شمس الدین المانی بواسطه زیرکی و خصوصیت لسان دریا سیر را علی مجمل الطلع و بیان داشت ایشان را باز داشته هر سنگام فرصت بعرض
همایون رسانند و امر امکینه در اباب توجه بجانب روم فکری الصواب بیاید کرد در محل تامل و اندیشه است و آنچه آن را بحکم علم نجوم مؤکد گردانیده عرضه دارید در مجلس نهم
در امثال لشکر جهانی را از روی آسمانی جلوه رسید و چون شمس الدین مذکور حضرت مصلحت اندیش را بسمع حضرت صاحبقران رسانیده و الکلام را بجنگ ارباب حکم بدین
حد شهریار سخن دان دقیقه شناس رسید در آنچه از امر العقل کرای مسلم داشتم لا تضیعه اوضاع فکر از کی داشتی و از کسی شنیدی شمس الدین المانی در جواب عاجز
شده و انکال جلال الاسلام زانو زده عرضه داشت در باب این بورش بالکاف رای اما و بجان میکنیم امید بعون عنایت الهی و قوت دولت روز افزون پادشاهی آنکه ایلدرم
ایلدرم بایزید را اسیر و دستگیر کرده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد و بگرد و نخوت اجا طرا منقرض گشته هر سنگام زوال حکومت و سلطنت او حضرت صاحبقران گیتی
گشای جهت دفع دغدغه نوئین و امرا و مقلای عبد الله را نزد نصرت آسا ملازم رکاب همایون بموجب داشت و از اوضاع فکری و مشکلات وادی استنفاد و ترمود و بلغه
نمود که آنچه از دلایل معلوم آمده باشد پا مداهنه باز نمای و در مخزن کنوز مقلای عبد الله دهشت در تقویم امسال بعرض رسیده اند این احکام ثبت است طی حضرت صاحبقرانی
در غایت دوست و از آن مخالفان در نهایت ضعف و بجهت اتفاق دو زبانه در برج حمل ظاهر شده بود چنانکه هر سنگام مرغ تا وقت غروب شفق از طرف مغرب پرواز می گشت
و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق پدید می آمد و مقلای مشار الیه نسخه از مؤلفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورد و در آن نسخه ثبت بود که چون دو زبانه
در برج حمل ظاهر گردد سپاهی از جانب مشرق بر دیار روم استیلا یابند و پادشاه روم را از آن نکبت سر زاقم حروف که بر در نامه که کسوف کلی در صدر مشتری واقع شد
و طغیانی عظیم ظاهر گشته تا رخ نمودند منجمان هر آنچه صحت عن الافات نگشته بودند در تقاویم و از آنچه مفرقه و تشویش ملتهب است در اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد
کمترین احکام محی الدین مغربی جهت اطمینان خاطر بعضی از ارباب حساب رسیده است در آنجا نظر رسیده و چون آفتاب در صدر مشتری بگردد و اکوکب سعد بر موضع کسوف سوی

باشد آیت و در فاهیت و از زانه از حکم بزرانه روی نماید غرض از ایراد این نکات آنکه برای علم صحت نقل در ظفرنامه و غیر آن مسطور است و درین اوراق نیز مذکور احکام در زمان
این کلمه بنظر احسن طاهر آورده معلق قلمی ارباب تواریخ یافته و از ملا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در نزدهم
رجب سنه اربع و ثلثمایه از یورت قشلاق روان شده دهم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرموده و در آن نواحی چند روز صراق مشت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید
و شمر و انجم از خانه مشتری بدان قرابه مقام بهرام را در بیت الشرف اوست بوجه خوشی شرف حرکت داد از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای سلکور رایت منصور برافراخت
و امیرزاده محمد سلطان حسب فرمان از آب کر عبور نموده کنار کنار آب روان شد و حضرت صاحبقران ملک قدر معلا عبدالله صدر را از برای مهمات اصفهان و ضبط اموال
آنجا فرستاد و هم چنین معلا قطب الدین قرمی را در سلک صدور انتظام داشت جهت تشیق امور دیوانی پیشتر ارسال نموده در آیات نصرت لایات از بردع و گنجه گذشته
صحرای سلکور از نزول اردوی اعلا غیرت افزای عشرت جای بهرام گور گشت و بعد از چند روز بنهایت صفا از آن حدود نواحی در عرصه تلف آمد فرمانهای باستحقاق
عازم آن طرف شد و چون کنار آب بنهر که سه صد گرجاست مقام اعلا ظفر پیکر گشت و در بیست و چهارم رمضان المبارک سنه اربع و ثلثمایه بارسجانه و تعالی از عجوبه
خویش اری کرامات امیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکا لطیف سلطان از کوهر شاه آفاق تولد نمود و انجم سبع خجسته حضرت صاحبقران رسید بادا
فرح و سرور سمت تصاعد پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان را از آن طرف آب در حرکت آمده جماعت لشکریان ابرزالا حشمه تشمیر و گزار کار ایشان را در حشمه بغنایم بجانب
در تنجیل باردوی ظفر اثر شب پیوست و چون شهریار نوید منظفر از موضع بنهر کوچ فرمود حضرت اعلیه سلطنت سرا ایلک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان
مثل امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر و امیرزاده الغ و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد کرام بجوب فرستاده
گشتند و آدینه برادر پنجشنبه قبلقی در ملازمت آنحضرت مقرر شد و چون به تبریز رسیده دست در کردن مقصود صاحبی کرد و چون خدای مسکنی نزدیک لشکر جوانغار و بیرغار
وقف گشت حضرت صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد و خلاصه پیغام آنکه هر چند لشکر نصرت شعار روی توجه باین دیار نهاده اند لاکن تا بدانست اعلام
کرده ایم اگر بنقل ما اعلام نمائی و قلعه که خراج عمله داخل ایشان است بعهده لشکر بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند و در آن مرز و بوم بغزای کافران خسران
لال اشتغال نمائی تا بقدر امکان معاونت و مساعدت عزیمت تو بتقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال رسل خبر آمد که قراپوسف از قیصر روی گردان شده
جریده از روم بیرون رفت آنحضرت با ایلچی حکم فرمود که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او در نزد ما فرستد تا قدغن در سستی موکد گردد **ذکر فتح قلعه روم و حصار کلاخ و**
تخریب عمارت آن و رسیدن ایلچیان از اطراف در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای مسکن بود سنبان سبع بایلوس رسیده زر در دین لوحی قلعه
محکم و استوار موسوم بروم و قریب بیست نفر که چون بدین بلد و موضع رزین پناه کرده اند و متعرض آنکه در دنده میشوند و اهل اسلام از ایشان تشویر میکردند و در آن
هنگام حاکم ایشان طغای شخصی را که حی بیک نام نایب خود کرده آشنه غنیمت نموده بود و چون انجم سبع اشرف اعلا رسید بر لمع واجب للاتباع صهر دیاق صاحبقران
نور الدین و امیرشاه ملک و بوری قوتا غا بوغا و دیگر بیزان بیشه دغا خنجر کین از نیام کشیده روی انتقام بدان صوب آورده اند و ایشان نفرموده عنی نموده روان شدند و پیش و صوب قلعه
ایلچی فرستاده بر مقتضی اعتقاد عزیمت اند پیغام داده اند و اگر مال و جزیه قبول کنید و در آن باشید و الا آتش غضب بشما رسد اگر چنان باشد حصار مسدود شده جواب بر دفع
صواب نداده اند و از ایشان داد طاعت سر باز زده اند و تهیه اسباب قتال و جدال اشتغال نموده اند و چون مجاهدان دین بنزدیک عرصه تعین بآنجا رسیدند بزم و پیکار و محاصره

حصار مشغول شده زر کرجیان مقاومت فرجام منع مقاومت سپاه اسلام حرکت اندوجی کردند در روز ششم چهره مقصود روی نمود قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام
انتقام مجموع کرجیان بدکیش را بدوزخ فرستاده حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه از عمارت اثری نگذاشتند و بعد از تسخیر و تخریب قلعه اطنای حاکم الموضع بعتبه
توجه بدرگاه عالم پناه نشانه مراحم خسروانه گشته جرایم او در گذشت و چون رایات نصرت نشان بقلعه اوبنک رسید چند روز در آنحدود توقف واقع شده اراده
از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدوم خاص معین منقضی شده خبری از روم نیامد و اینمعنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران پادشاه شده برزبان
مبارکش جریان یافت که نژاد و تبار عتبه‌داری عظیم در روم هر چند با ایلدرم بایزید از روی دقت و مدارا سخن میکنیم عرق ترکمانی او را همیشه از دوستی حضرت
در آمده هر چند بخدا هیچ لشکر با نجانب نکشیم و باندیار در تصور اسلام است تعرض رسانیم او بجرکاتی اقدام مینماید و بر دست تنبیه پادشاه داجب و لازم است که متوجه جانب
او شویم و جزای سزای خودسرانه و شیره کاری او را در گلوش نهیم و او از انجمله ایلچیان ما را نگاه داشته بازی فرستند و در این اثنا مهد علیا توان آغا مسعود و قص
پسر امیرزاده محمد سلطان را بسلطانیه باز گردانیده و چون خبر آمدن ایلدرم از روم از جانب رومیه بدیوان قلیه بوی گشت شاهزادگان و نوئینان در زمستان از قرلاغ اردوی بقراباغ
و جانب داغستان و قلعه بودند دشمنان را مقهور ساخته و این اخبار را تا خشم با غنایم اموال باز گشتند و از آنجا تا قرا دوبنک گرفته از نهیب بیوک ایلدرم پیوستند
و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کلاخ در خاطر خطیر خسرو جهانگیر بزرگ در آن حصار است باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگ پاره بلند واقع
شده و پیرامن او باغات و بساتین مشتمل است بر انواع گلهای ریاحین و آراسته در دامن او رود فرات و عشرت افزای آب حیات جریان یافته و از
بدایع و صنایع آفریدگار انگیزه هر سال موسم بهار صفاء طیور و نغمه عصفور در آن سرا و زمستان فرود می آیند و مردم آنجا را گرفته ممکنوه کرده در اراده شاه صوف ذخیره
میسازند و هر چه در آن سرا و زمستان میگیرند بالش بزرگ شده می پرند القصه چون بر توالیف آنحضرت صاحبقران بر تسخیر قلعه کلاخ اقدام امیرزاده سلطان محمد زاده زده
التماس نمود و بان امر مفوض گردید و هشت شاهزاده با پنجاه هزار تومان و قوشون و سپاهی از اوراق ایشان را فرمود و آلات محاصره و حفر
حصار را و دارات آذوقه و سلیغ را بجانب توجه نموده و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان باز آنجا رسید امیرزاده لاکر با امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان
و امرا و نوئینان را با فوجی از سپاه صادات شعار در عقب شاهزاده عالیمقدار فرستاده ایشان چون با امیرزاده سلطان محمد پیوستند بر اطراف و جانب قلعه محیط گشته بی مهره
اشتغال نمودند سپاه نصرت مآب همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه باز گرفتند و زنبورها و زرهای ترتیب داده طایفه از مردم کریت در ظلمت لیل بکمند بالا رفتند و بر
طنابها در آن بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد سلطان اسامی جمعی از بهادران ظفر کرده مقرر فرمود که بر آن زنبورها بالا روند مردان روزگار در آن شب تا بفرموده شهریار
و تنبیه نمودند و اهالی حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطرار رخت بدافعه آوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام مدافعه آمدند و در آن شب هم دهراس
تمام بر شاهزاده امیرزاده حسن با چند نفر دیگر خطا شده از بالا در افتادند و دیگر هر حیات تسلیم نشدند و قدم نمودند و دیگر در سپاه دشمن هنوز جنگ سلطان در اثر حشمت و اقبال قلعه و غنایم
معرکه رخ را آب و رنگی مولا خورد گشت امیرزاده محمد سلطان بهادران را بر جنگ و جدال و حرب و قتال ترغیب مینمود و امیرزاده لاکر را بتسخیر حصار سعی و کوشش
بسیار میفرمود و نوکران او پیش از همه ببالا بر آمدند و آخر الامر عرب که منصور از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بر جانب سلطان حصنی چنان
حصین را مسخر گردانیدند و چون آنخبر بسمع شهریار کامکار رسید تا کمال سرور شده متوجه آنجانب گشت و بآنجا رسیده روح جاره قلعه را بنظر اعتبار در آورده

چون سرقشه میان از بجا و حصار کلاخ شرف فرستک بعد تمام ضبط و حکومت حصار مذکور را در قبضه قدرت امیر جهان عادل آرزو بخان نهاده و از آنجا ضع مراجعت نموده
بتهیه اسباب محاربه قیصر متعلق گشت و در آن ولایت از ارباب بغی و عصیان و جاغان از بیم تیغ سرفشان عساکر فیروزی نشان که تحیه بعد پناه بجا
در مواضع محکم برده و امیر شیخ نورالدین و علی سلطان قواچی و دولتمور توچی بر جبه لاوغان روی قلع و استیصال بجانب ایشان نهادند چون از شکوه
لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضای کوه و مغاصه افکنده و افتاد و بیچارگان از سر عجز و اضطرار بپای اطاعت و انکسار پیش آمده زنهار خواستند و لان یافته جان از آن
غرقاب فنا و دوار بکنار کشیدند و چون چلچه سوس مضرب سرادق گردون اساس گشت حسن بی لکده و حضرت صاحبقران او را بر اسم رسالت فرستاده بعد
بازگشتن از قیصر روم بر درگاه سپهر اشتهار آمدند و چون اراده ازلی متعلق بخرابی آن مرز و بوم شد ما بعد ایلدرم بایزید بعد از سطوت و عزت راه مخالفت پیموده
و از جاده صلاح منحرف گشته بیغ جهای درشت و سخنان زشت آمیز در جواب فرستاده و در تسلیم قلعه کلاخ معاذیر نا دلپذیر منک جسته انجکه رسولان قیصر بوسیله
شاهزادگان و زنان بپایه سریر اعلی حاضر شده و زانو زده چند جانور شکاری دو سر اسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات وای ایلدرم بایزید
قصه باز راندند حضرت صاحبقران از استماع آن حکایات برآشفت و بیلاکات آزرده گردیده بزبان خشونت گفت بیت اگر رسم شاهان نگیرد بدی کشش بی
بدکردار بفرمود تا سرت را زش ؛ بر آن پیش لکی صد انا نخش ؛ و بعد از آن کنیس صورت غضب فرمود و چون که سعادت مساعدت نکرد تصویب سخن ایشان
نماید هر چند بخلاصه ایلدرم بایزید از جذب غفلت بیدار گردد تا بلاد اسلام از آسیب سپاه بهرام انتقام مامون و محروس ماند چون خدا تعالی نیت قاصر برای شر نشد
متوجه بر مزاج عادلی شاه مستولی است اگر کوچ قراتوف را بفرستاد و قلعه کلاخ را بلشکریان مالستیم بلغیم هم او و هم مملکتش از حوادث دوران سالم می ماند لاجرم داعیه
قلعه کلاخ با مشار الیه در تحت تصرف بیگان ما آمد اکنون با وی بگویید و چون سخن ما را بسمع اصغا نمود از مقتضی تمشی با تجاوز بر داشتن پای ثبات استوار دارد
اگر مرد جنگی بنشت پای ؛ من این سید مهذار جای **گفتار در عرض لشکر و مراجعت قیصر** چون عزیمت بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر اعلی فرمان
صادر شد و لشکریان در صحرای سیواس چنانچه بود آنحضرت بر بالای تپه و سراپرده ظفر قرین باوج سپهر برین برافراخته بعد بنشت عساکر منصور فوج
فوج چون دریا موج آمدند و کوه کوه مانند کوه در اطراف خود خنجر و تیر انداز و شمشیر زن و از فرق سر تا نعل لکد در آهن و هر فوج از آن افواج در مقابل حضرت ایستاده
تاج سر سیدند سردار ایشان پیش آمده و زانو زده آب میکشید و زبان بدعا و ثنای و تعریف میگشود و آنحضرت از سر عاطفت و ایشان بمفرمود و بر بیگان و بوسون
تومان تومان و هزاره هزاره و قوشون میکه گشته و چون نوبت بامیرزاده محمد سلطان رسید در آن زمره از سر قدم آمده بسپاهی عرض نمود و چشم کردن
بر هر مثال انجذاب بمقام بود دیده کوکب بر پشت دریا مرکب مانند آنکواکب بازنده و شاهزاده جدید بخت فرموده بود و هر فوجی از لشکر برنگ دیگر برآمده جمعی را مجموع
از کمان و تیر و ترکش و نیزه و حلق و غیر ذلک از علم و سخق و سپر اشیای شوخ بود و گروهی را بنیزه فرقه را کنید و زره را بنفش و تیر ایشان زره دار و پوشش
پوشش بسان بحر اخضر در جوشش و خروشش و امیرزاده مشار الیه سپاهی چنین بعرض گاه آورده صاحبقران سعادت قرین شرف اجلال ارزانی داشت و چون از آن
باد اوتا آخر بیشتر طبقات چشم خود در نظر فرمانفرمای طوایف امم جلوه دادند بر لمع جهانقطاع صدور یافت و فرستادگان روم را گرده تا آخر صف
رسانند ملازمان بارگاه فلک اشتباه بمقتضی فرموده شهنشاه عمل نمودند و ایشان را از نشاه لرزشت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل و آیین ایشان در دور حشمت

بیدغ برآمده خوف و خشیت بر ضمایر آنجماعت استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران دولاکهٔ رکولان قیصریه را بنور ارشاد فرموده رخصت بازگشت داد لشکر ایلدرم بایزید
بگوئید چون این غزا در سم جهاد در مملکت تو قایمست موافق مزاج بیشه آنند با ما را از عنبر لشکر منصور آسیبی رسد با اینهمه طریق مدارا و مسالمت میسپاریم
اگر متعلقان خاطرش را بفرستی و یکی از فرزندان بجانب ما روانه گردانی تا ما او را در قیصریه خود گردانیم غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم
اندیا بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفار و دفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین است چون مهم بر منهج معقول گزرد برکت امر عیسی دور آجل بروزگار همگنان داصل گردد
والسلام علی من اتبع الهدی و چون ایلچیان مراجعت نمودند منهیان بسمع اشرف اعلا رسانیدند در این حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بهاروک و در آنجا طایفه از
جبابان متحصن شده اند و بغارت حصار دوم از تمرد و استکبار آمیزند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین و امیر براندق متوجه آن صوب گردند و در تخریب قلعه
و تادیب کنان آن بقعه سعی مبذول دارند امرا بامتثال امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بآنجانب آوردند و چون بقلعه رسیدند نیران محاربه
اشتعال یافت و بقچیان بکار خود مشغول شدند و دلاوران حصار پنجه افشردند و لشکر نصرت شعار بر شیخ آباد در جنب قلعه راه را بر اقرار دوختند و عساکر را بازین بگذاشتند
شدند اگر بعضی وقایع و حالات سپاه منصور با ایلدرم بایزید و دیگر وقایع آن در حدود اسکوس جمعی مردم در بطوف مسالک آنجا بر وقوف
داشتند بعرض همایون رسانیدند که در راه توقات جنگلیست و دشوار و قصبه باکرهی آنجا وحشری گردون شکوه بتوقات آمده و سرایی گرفته و چنین از قراولان
و از جنگلی دیده بودند و نگذاشته گرد شده گرد و موقف ایلچی نگشته بنابرین خسرو فلک تمکین عنان ملک و قشلاق بطرف ایل منعطف گردانیده براه قیصریه در حرکت و سیر
سپاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه با تصویب روان ساخت و علاسطان توقچی را از عقب فرستاد تا نگذارد و لشکریان از قیصریه بیشتر روند و کل خزینه بیش
منزل از سیواس بقیصریه رفت و جناح عدل و احسان بر رعیت المملکت گسترانید و چند روز در آنجا توقف فرمود و طایفه از هر آنس لشکر گردون اساس پناه بنقیدو
سوراخها نمودند و ارباب جلادت تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول انزر آمد بموجب فرمان شهریار
عالمگیر در سپاه مورشد را باخذ غنایم آنزمان که اجتهاد بر میان بسته و بعد از آن فرمان شاهجهان بنفاذ پیوست که امیرزاده بابا بکر و امیر شیخ نورالدین بقراولی پیش
رفتند و آنحضرت با بقایای سپاه حاسده ایل کرده از قیصریه بجانب انکوره عنان عزیمت معطوف داشت و در منزل قطع نموده روز چهارم
قره شهر مضرب خیام لشکر بهرام انتظام گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند و بر حسب فرمان شاهزاده و نوین و سایر سپاه
منصور بنوبه فرود آمدند و بمراسم حزم و احتیاط مشغول بودند که خود خندق کنند و محکم سازند استحکام گرفت صاحبقران در تیسار امیر شاه ملک را با ده هزار سوار
بزبان گیری فرستاد و در ظلمت لیل متوجه جنب دشمن شد امیر عزت تمام قرب ده فرسنگ راند و قریب بصبح نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسید و در کمین گاه ایستاد
و چون قراولان دشمن از قفا بای پردان نهاده اند بر آنجماعت حمله برده چپ و راست صعب روی نمود و چون قیصر مطلع شده که عزوی از آنک از سپاه نصرت نزدیک آمده
پای جرات پیش نهاده اند بر خاطر او گران آمد و در حیرت بر خاطر او متصاعد شد امرا و سرداران سپاه خود را در محل خطب بعزت آورد و بسهام طلوع اشارت
طلبی رحیل کوفته متوجه قره شهر شدند و امیر شاه ملک مسرعی فرستاد و صورت حال و توجه ایلدرم بایزید را معروض رای صواب نمای گردانید و حضرت صاحبقران
و در اندیش الیاس خدیجه و شیخ علی بهادر و صدیق تیمور برادرش مراد و دانه و امیر حسین و چی و سلطان ملک پسر اوجه بهادر و دیگر بهادران در مجموع شصت نفر بودند بزبان

گیری فرستاده در هیرت ملک مراجعت نموده بشرف استلام بارگاه خسروانی آب اصفهان رسیده و چون روز نشر حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرای عظام بر سبیل
مشورت گفته در این مقام دو صورت بر لوح ضمیر نقش پذیر میگردد یکی آنکه در همین مکان توقف کنیم تا رسیدن مخالفان و دلاوران مردم آگاه گردند و چهارپایان استراحت نموده
از کوفت پران انیز دیگر آنکه بمیان مملکت یاغی در آییم و غارت کنان میرویم و باطراف و جوانب ایلغار میفرستیم تا ایلدرم بایزید از سر ضرورت تعجیل از عقب ما متوجه گردد و بعد از
قبول قال حضرت صاحبقرانی رای ثانی را مرجح داشته بسعادت و اقبال پای همایون در رکاب آورد و امیرزاده سلطان حسین را با دو هزار سوار در اردوی توقف و منتظر
دمیر براندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا نیز بجانب انگوریه فرستاد تا اگر از آنجانب دشمنان متوجه شوند سد راه ایشان گردند و لشکر سپاه در حسب فرموده با امرا
ملاقات نمودند در راه جاسوسان فرزند عبدالرحمن هر قدر چی پیاده بود پیادگان را سرگرد و بهادران در روز پیش بزنا نگری رفته بودند با فوجی از آنجا خبر ملاقات
و کس را گرفته یکی را کشته و دیگری را مصحوب خویش ساخته و در شب بسر فرصت با هزار سوار بزنا نگری آمده بود خبر از دلاوران سپاه ظفر پناه گذشته دور در پنهان شده
ایشان چون وقت ظهور رسید با کشته با مخالفان در چاه خوردند با آنکه هشت سد پیش نبودند یاغی هزار نفر بفراغ بال در مقام قتال و جدال آمده جنگ کنان بسوی قتیل
خود روان شدند روبیان چون از دور سپاه امیرزاده سلطان حسین مشاهده کردند بر جای خویش ایستادند و از هشت کس در ضمان سلامت بلوک بصفت شعر پرستیده و امیرزاده
مشار الیه نیز از عقب رسیده و امرا و پیادگان هر یک جهت بر لوح جهانمطاع در مقدمه بصوب انگوریه توجه نمودند بعد پیادگان در راه بجنگ جاه و احداث مباشر مشغول گشته
و امرا از پیش با انگوریه رانده تا مدت ایام دو اوس انجا را غارت کردند و غنیمت فراوان بر لشکریان افتاد و در ولایت قیم لاز بعد از سه روز با انگوریه رسیده و در آن
دلاوران ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای خود با انگوریه فرستاده تا بمحافظت قلعه آنجا حصاری و هر گرد و پهلو نیز دقیم نماید و یعقوب در استحکام قلعه کوشیده و آماده قتال
و جدال گشته بود حضرت صاحبقران دلاور بر کنیت عالم نورد سوار شده و اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار
روی حرارت بسنگر انتصار نهند و ایشان بر حسب فرمان پیش رفته و بر آنها ربه اشتغال نمودند و بقیه بنا زده و آب خندق بیرون بردند جمعی از ارباب شجاعت
مستعد و تفنگ انداز چی و عساکر شهسوار و غیرهم بر برجی از برج عروج کردند نزدیک بآن شد و آن قلعه مفتوح گردد ناگاه از قلعه دلاوران خبر آمد که قصد بالشکری از قلعه
عمود از عقب آمده در چهار فرسنگی رسیده است حضرت صاحبقران با روی همایون باز گشته و ایران و بالا رفته بعد جنگ کنان پیرامن آمدند بر حسب مثال محکم لازم
لشکر کوچ کرده و مقرر از آب شاهی شتر رفته و آب را از عقب گذاشته بنوره فرود آمدند و بنا بر رعایت حزم بر اطراف معسکر خندق کنند از تجاوز دشمن استوار خلیفه
و در محل لشکر روم چشمه خورد در دامن کوه واقع بود و در آن گذر آب غیر از آن باقی نمیشد چون راست روی روز انحفاظ پذیرفت و علم شب مشکفام سیاه ظلام بر صفحه
رایح سکون افکند صاحبقران بحکم مرحمت فرمان داد و در طایفه رفته و بجاست دقه از اردو آب آن آمانه طبیعت این صاف و شفاف تیره و مکدر گردانیده حضرت
پادشاه صاحب فتوحات در آن زمان و مردم بستر استراحت خفته بودند ایشان آمدند ایلدرم بایزید با لشکر روم بمنصه الموضع گشت و سپاه شاهزاده را از آنجا
رانده خود بالا برآمد و مردم خویش را احتیاط کرد همیشه و میره گذاشته و پریشان دیده حیرت دو دشت بر ضمیر او استیلا یافت و از سپاه بر اطراف متفرق شده بودند یعنی
با دو سه کشته حضرت صاحبقرانی بجانب قیصر رفته شد و امیرزاده میرانشاه نیز با امرای دست راست و امیرزاده سلطان حسین با عظمای دست چپ روی بالطراف نهادند
و مجموع لشکریان متوجه آن کشته لشکر ایلدرم بایزید بود و میان راه کاری دارد در میان گرفتند و قیصر بعد از آن روز هر نوع بعد سپر مخالف در روی کشته پای تجلد بفشرد و بهادران

دام و در نخست مطالب نام و نشان بعوند محافظت خود و جمله داجبات شمرده اند بسبب هم اصغر و اقتاب از راه اضطرار مانند بحث دولت خویش از آن بالا بنهضه شب گشته
پای در دریا و بر قرار نهاده حکم اندازان بر ایشان تیر باران کرده اند جمعی کثیر را بر خاک مذلت و هوان انداختند و بسیاری از گریختگان از تشنگی بقدر ران سپرده چو
خورشید در ششم درجه اسد بعود و موانعت گرمی و در آن مرحله آب ناپیدا شد و چون فحی چنان و از طراز موضعات جزا فتر از توانند بعد روی داد و حضرت صاحبقران
مؤید منصور در عین گاه مراقبه و سر در از آنجا مراجعت کرده با اردوی همایون از ارض قره موبا ادای شکر و سپاس و اهب بیت و بخشنده بطیب تمام منهزم شدگان
و امرا و نوینان بتعقیب قوایم سر بر خلاف سر بر صحرا شتافته و از نوزده نیان به تهیه انتقام نماند ارکت دند و در جمعه نوزدهم ذیحجه سنه اربع و ثمانمایه بتلاقی یقین
و انهزام قیصر دست داد و چون روی میان منهزم گشته و قیصر از معرکه بیرون جسته خویش را دستگیر کرده دست بسته بدرگاه حضرت صاحبقران فرستاد و در تدارک مخاطرات
و چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت و منعه تا دستهای او گشاده او را بحضرت آوردند نمود و او را از اندیشه خویش رحمه الله شنیده و سید احمد خان چنین
گفتند و در بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم و با از خواص بعرض رسانیده قیصر را دست بسته بر کاس کرمان اسب آوردند حضرت شد و او را در آنجا بمجلس عالی
رسانیدند استادگان پایه سریر اعلا بفرموده نشستند و چون چشم خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد نخست کلمات درشت از آنحضرت صادر یافت بعد از آن فرمود تا
او را گشت دند شرف صوبس ارزانی داشتند انگیه چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطابخش در حرکت آمد ایلدرم بایزید را از فرط خویشتن شد بالا و
بزبان عتاب و سخنان بر وفق بود خطاب فرمود هر چند ظهور خیر در شمه منوط و هر بوجا بر اراده خالق بشرست و هیچکس را از باده حیات چی شب لا ارزد و در انصاف
راستی و اعلام اسباب سبب انحیث و بود و سیده خود بوده اگر باز خوانت گشته بارها پای از قصر خویش بیرون نهادی و در چند قصه سعادت منوی و هر بیت اعتبار
بدان نشیدی و لشکر بجانب تو نکشتم و من تحمل میکردم و انچه وظیفه مسلمانی و بجای می آوردم و بسا دار شهر و سپاه منصور غبار ملالی بر جبهت مسلمانان و غازیان این دیار
نشیند و در خاطر داشتم و اگر بصحت نشنوی و در جزیره تا هر از تو التماس کردم منفعت گذاشتن و لشکر فتح و کوهر بر آمد کنم و این چیز از تو دریغ ندارم و این همه کنم که ترا
معلوم است و اگر قصه بر عکس واقع میشد و استیلا و استعلا و تسلطی هر بار بسیار نه دفعه تا بی بلا ارزانی داشت نصیب تو می آمد از آثار سخط و غضب تو چه ملاحظات و بلاها بنا
و متعلقان بسر رسید لیکن بگذار ظفر و نصرت پادشاه داد و کر حواله من کرده و بیاره تو داده و تو و بنشیمان تو جز خیر و نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آزرده دار و در دغدغه
ضمیر راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکنده بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت ذالوا خطا کردم و هر نفس شرمساری مندی نشینم و اگر مرا
حسرت و انه رقم عفو و اغماض بر ذلات نسبت مجرم کشی من و فرزندان تا زنده باشیم پای از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهیم و بدانچه مقدور و ممکن باشد و
ملتفت صرف نگذاری و جانسپاری بجای آوریم حضرت صاحبقران پوزش پذیرا در اضعت داشت با نه پوشیده و خاطرش را بوعدهای جمیل مطمئن کرد و نیز قیصر چون انعام
لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از ادای دعا معروض داشت که فرزندانم موسی مصطفی در معرکه باین بعوند و از جهة ایشان دغدغه عظیم بر ضمیر مستولی است تا معلوم انکه
فرمان عالی نفاذ یابد و تفحص حال ایشان نکنند اگر زنده باشند بنده را سبب تازه بر الطاف و نوازش منظم گردد و متمنی قیصر مبذول افتاده و نه اگر حال تو چنین بر
اشاره علیه بر اطراف و جوانب روانه شدند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده بدرگاه عالم پناه آوردند خاطر پادشاه بانه فرمود قیصر زاده را بخلعت خاص سیاه است و پیش بدار
فرستاده چه در آن اوان قریب بمنزل گشته خرگاهی بجهة قیصر نصب کرده بعوند و حسین بر اس و بایزید چهره بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران مالک

بحفظت و مراقبت او قیام مینمودند ذکر تاخت امیرزاده نامدار سلطان بخش و امیرزاده عالیقدر سلطان اسکندر و امیرزاده عالیجاه سلطان سلیمان شاه

چون شهریار رفعت کشور از میدان رزم منصور و مظفر گرده در مرغزار انگوریه نزول فرموده یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و امرا بعضی سلطان
تواچی بیرون دهکاشتگان دیوان اعلا بموجب اشاره علیه تحصیل و توجه مال لاناد انگوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده محمد سلطان بر سر دهکاشتگان
بجهت توجه نامه و امیرزاده بایکرد و امیرزاده جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با غرو بکش در رکاب نصرت قرین ادرار دانه شوند و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بضبط مال
انولایت قیام نماید دشت بزاده محمد سلطان با دیگر امرا و نوئینان تا کنار اسفیه و بلغار اسکندر مشهور است تاخت کنند و فرمود امیرزاده سلطان بخش و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمان شاه و امیر رستم طغا و سید خواجه و شیخ علا خواجه بهادر و پیر علی سدوز با دیگر امرا و بهادران و سرداران متوجه جانب قرسه و آق شهر و علاییه و غیرها
گردند مجموع بر حسب فرموده علیه عنان عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از مثال این قضایا فراغت یافت بر ربع مصطفی چهار
رجب قبح نامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تقریر کشیده منشیان بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات درین باب سعی بلیغ نموده مصحوب ایلچیان
قرمسیر بممالک ایران و توران روان ساختند فخر و پیش خواهش و آغایان سلطنت بیرون فرستادند و یکی بدار السلطنه هرات نزد امیرزاده عزارسال داشت و یکی بجانب
کابل پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و همچنین ترکستان و کاشغر و دشت و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق
و عجم و کرجستان و ارمنستان و کرمان و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و مصر و فتحنامه ارسال نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین
سمنانی مستوفی مال یزد بود و همی از اموال دیوان اعلا در عین بازار یزد میرخت و در حین اتمام بخش قبح بیزد رسیده او را داروغه نام کردند و باین اشتهار یافت و بالتکلف
در همه روی زمین بر از خازنان آن تکلف و آیین کس نشان نمیدهد و بر ربیع واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران بر سر ترکستان رفت و در محاصره
آن نواحی مراسم احتیاط بتقدیم رسانید و امیر مبشر و امیر تیمور تواچی بلازمت رکاب بجانب آن موشده و چون در آن ولا امیر قادر در هرات بجوار رحمت ملک غفور پیوسته بود حکم
و امیر مضراب نیز در موکب شاهزاده مشار الیه در آن دیار توقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل نمود و حضرت صاحبقران قرلیتیا را از نواحی انگوریه در ضواحی خطا تا بنیر
افریدگار رخصت نموده بعد از قطع شش منزل بسوی حصار رسیدند و بیلای قلعه برآمده اطراف و جوانب را احتیاط فرمود و چنگه و انجار از نزد موکب همایون
بگذشتند و در آن عیف ایلچیات حضرت صاحبقران گردون توان دوست پرور امیرزاده شاهرخ را باده توان لشکر بطرف کلک و حصار داشتن بکشیر
فرستاد و بعضی همایون منصور کوتاهیه شد و چون بر انجا رسید شهری دید در غایت خوشی در بنایی مشتمل بر چنگه و دلگشا بوهای خوب بسیار
مقرون بچشمهای انجوشکوار لاجرم مدت یکماه در انجا توقف نمود و ارباب و اهالی آن بلده طیبه باشارت علیه صنف لاان پوشیده مال لاناد بخزانه عامره فرود آوردند و
مبلغی خطیر از مال تیمور تاش در دکوتاهیه بود ضبط شد و رای صواب نمای ممالک آرای بعزاز و صحبت کوتاهیه امیر شاه ملک و عبد الکریم چاچی سیف الدین و دیگر امرای شاهنشاهی
آیین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف کوره و خواجه ایلی و دشت روانه ساخت و چون تمام ممالک روم تا بکنار دریای مغرب چون کفه سپاه پادشاه گردون کشت
و قیصر و بعضی از دولت داد پا بند دو در از گردن در آمده چرچیان انتظام یافتند و رای شهریار عرب و عجم انتظام یافت و فرمود مجلس بزم بود شاهزادگان خورشید
کلیس و خواهش زهره جبین رشک ذوالجلال و امرای عظام و نوئینان عالیمقام دریا پیر سر شهریار سپهر احتشام با دب تمام بنشستند چنان که رخ سیم اندام بادهای رنگین

درجه‌های زرین و قدحهای بلورین افکنده مغنیان خوش آواز و نوشان شراب ارغوانی بسیع مستعمال کشیده ارزاق بیش از پیش رسید و در خلال این احوال سپاه
نصرت مآل با طرف اقطار تاخت برده جهان خشمت بر ست ایشان افتاد و رسم آزادی از میان برخاست **ذکر جنگ و غارت شاهزاده جوان**
بخت بفرمان صاحبقران و تصرف در ممالک و غیره چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحبقران و بخت بجانب برسر رود نشیع شتافت نزدیک چنان مقیل راه از
سی هزار سوار مامور بملازمت در رکاب آنجناب بودند زیاده از چهار هزار کس ادبار برسیده پیش از وصول شاهزاده سلطان حسین بجانب قلعه بعود از غزاین برانگیخته
از روی دست تعدی بر دیگر قلعه تو تف بردند و جمعی از اعیان مملکت بکوه کش که بر سر دامن آن قلعه است و جماعتی از ارباب حشمت و ملک صاحب دیوان که بجنبه
بودند از آنجمله شیخ شمس الدین حاری و دیگر اکابر و ارباب عزایم از شهر بیرون رفته بودند عساکر منصور تعاقب کرده همه را دریافتند و رسم غارت نسبت
بایشان از کمین وقت بفعل آمده در صحرا و کوه بیشتر جزوی رسیدند و پیش راه رفته پیش ایشان نورالدین آوردند و دو دختر قصبه در کنار شهر مخفی گشته بودند دختر سلطان
احمد جلایر را ایلدرم بایزید بجهت پسر خود مصطفی خواستگاری نموده و در بر او تمنا داشت و جمعی بر سر پیشه فیروزی اثر افتادند و در آن اوان هر دو ایلچی فرخان از بیم
لشکر حضرت صاحبقران گریخته بجانب حلب و بر عرب رفته و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان بر سر رسید آن شهر بیاغی و مناری مسلم و مسخر شد و بر سر شیخ
نورالدین بقعه در آمده خزاین قیصر را مشحون بود بزر نقد و گوهر و جواهر و جنس بیقیاس در تحت تصرف آورده و از نویسندگان دیوان اعلی علی بیمناه و شیخ
الدین نوه تاج صیبی را بر صفات وفا ترتیب کردند و بعد از انضباط احوال لشکر ظفر قرین عرصه آن ولایت را بجاروب غارت تاراج برافشاند و بلیه بر سر
هر از چوب و نا ترتیب یافته بود سر باوج ثریا کشیده بود بیش قدر و غضب بوضع شد و بعد از رسیدن بقیه سپاه در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب
بحر روان شد و امیرزاده بایزید را با هزار سوار از جانب دست راست بطرف ارنیک فرستاد و از شهرهای معتبر روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال
و مسکون بسوری ارمنک برآشیده در نهایت رفعت و استحکام و بر دو دروازه آن بحره است و در آن دو دروازه است و انحصار نزدیک بغا را کشیده است و آن را استنبول
واقع است و امیر بوجاق را با فوجی از چریک شمشیرزن نیزه گذار بسوی دست چپ بصوب کاسب و دریا بر دو جانب حشم و امیرزاده بایزید چون باین رسید اسلام چلبی
با آنکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهر را که آشنا از آب بغا را گذشت و با شریعه گریخت و لوح و متعلقان او بذل امیری گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر
از نهب و سبی ارمنک و آن نواحی پرداختند امیرزاده بایزید کیفیت حالات آنجا را بعرض حضرت امیرزاده محمد سلطان گردانید و او در آن اوقات مرغزار مخالف را
خیام اقبال گردانیده بود و شاهزاده شاه ایلچی بعد از استماع خبرهای خوش صدر کس جلد را تعیین کرد و بر بارودی اعلام و اعلام وقع ارنیک و کیش اسلام چلبی
جلال رسید و امیرزاده بایزید سراق سلطان را باستقبال بر درگاه سپهر اشتباه فرستاد و میان برسر دکاتیه در دو مرحله است عقبه ایست بغایت سخت و پشته بسیار در حد
از آن تنگ اشجار کلبی و دیوم بر کام از تنگی آن راه بیرون شدن دشوار میدانند و چون فرستادگان شاهزاده بآن پشته در حوالی چهار فرسنگ بعود در آمدند حاصل
شاه بایزید بر ده بعود فرصت تعبیه داشته از اطراف و جوانب بر ایشان ریختند و الحق جای اندیشه در میان آن سست شده دست و دلاوران از کار باز ماندند
لیکن بر یزدی و دولت قاهره محمد قرمشی بسوری و ابراهیم واحد و فخرالدین و محمد حضرت و خضر بالقیه الصدق نفر هیچ دهم و هراس بخود راه ندادند بعزم ثبات و وقار ایستاده
دست دلاوری جلادت شعار باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بکشادند و حاضران را منهزم گردانیدند و تعجیل تمام راندند در کتابه بعزت جلوس فایز گشته بملاکات گذرانیدند

و امیر شیخ نورالدین از خسرو این قیصر طلا و جواهر و در صحرا کرده شمس الدین الی نفی پرده و خدمتش با جمعی از هر یک خود را بدده مرتبه افزون از شفقت یاد رستم میداشتند با اردوی
اعظم فرستاد و نیز در کاغذ تعیین قوایم سر پر سلطنت خلاف مصیر سرافراز گشته آنها را بموقف عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالع کوچ کرده از آن
دیار مراجعت نموده در بر سر فرود آمد و امیر موکب در کاغذ بنی انجم اسکان خراب بود تسخیر ملک رسانیده و مال را غارت قاراج کرده در بر سر بلوک شهزاده سوت
و پیش از وصول او امیرزاده بایکر با غنایم و محاسب هم از ضبط او عاجز آید بغیر ملاقات امیرزاده محمد سلطان استعجال نموده شهزاده امیر از آنجا کوچ کرده بمعسکر
سکه شهر متصل است بر سر فرود آمد و امیرزاده بایکر با شرت شهریار فلک قدر دهر جهین قیصر را در حباله نکاح آورد و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر
زاده اسکندر و امیر سلیمانشاه در رستم طغا بوقا و دیگر سرداران و امرا در جانب دست چپ بر سم اغار شتافته بعوض لیک ترکمانان را غارت کردند و دشت و قرا را
بگرفتند و با حال آنجا مال لاتحصی حواله کردند و جمع و اوقرم حمید را اغار تیمور چنان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند و لشکریان از راندن اغار عاجز گشتند و شهر باقه و آنسرا نیز مسخر شد و
ارباب مملکت مال بستدند و امیر سلیمانشاه در توقه لشکر اقامت نمود و از آنجا سپاه ظفر پناه خان بگرفت و جمع اردوی همایون فرستاد و امیر سید خواجه شیخ بهادر
با اتفاق شهزادگان و امرا مذکور بطرف ولایت دابیل توجه نمود و جمع اولوس تا کنار دریای رفا رسیده جمعی کثیر را بقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین
با خزاین و دفاین قیصر و زن و فرزند و متعلقات و کنیزکان چنگیز اوبرزه عالم پناه آمده تمامت را بموقف عرض رسانید مراحم خسروانه شامل حال زن قیصر بود و خسرو انس افزای مخصوصه
و سایر متعلقان پیش او فرستاد و در مکارم اخلاق پادشاهانه انعام رفت سالها در کفر و ضلالت بسر برده بود و زمره اهل ایمان و عرفان انتظام یافت و زبان بکلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله گشاد و نیز در شیخ شمس الدین محمد جزری و امیر شیخ نورالدین همراه آورده بعد بفرمان حضرت صاحبقران دولت بسیار استعجال شرف حضور آورد و ملازم رکاب
حضرت آسمان جنبه گشتند و امیر محمد پسر مازا که از دوازده سال باز بحکم ایلدرم بایزید مجید و محبوس بود از حکومت بلکه از حیات مایوس درین وقت با اردوی اشرف اعلی
رسانید غایت شهریار دین دوست حضرتش را با فرد مکرم محفوظ و مجموع و مکرم گردانید و حکومت مملکت قرا را از قونیه و لار انده و اقسرا و اطاریه و علایه باضافات و علاقات
با دار زانا داشت و ایالت آنشهر را ضمیمه آن کرد و مدتهای مدید ولایت مذکور در تحت تصرف امیر محمد داماد او بماند چون مدت یکماه حضرت صاحبقران حجاج در کوتاهیه
بعد دراز در عین نعیم فاز بگذرانید در ضمان قاهره و حفظ عنایت پروردگار بعزم ارتحال از آنجا برآمده و امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین عباس را در شهر قونیه و نواحی اغرش
تعیین نمود خود متوجه درگاه کیتا پناه شد امیرزاده بایکر و امیر سلیمانشاه و امیر موکب ملازم موکب عالی اردو بودند و در اثنای راه با اردوی کیهان پوی پیوسته جنابش جهان
پیمای پادشاه مظفر لوای را توقیعات دیده بنیاد حشمت و بخشش لایق بنظر کیمیا اثر رسانید نیز درین اثنا فرمان قدر قضا جهان تیمور و مراد برادرش از چنگ آنها
صادر شده بود فرماندار اشارت علیه نفاذ پیوست و پسر جهان تیمور و سایر برادرانش را که هر جا باشند در عقب او در فرستند بر حسب فرمان مستقیم اقدام نمود چون این مطلع امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده بایکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در بر سر و شهر قونیه عزیمت نمودند و رایت علیه بجانب مستقر الخلافه آمده بودند از آنجا بازگشته در عهد
لشکریه و نواحی اتون مرغزاری با نزهت مضرب خیام اقبال و دولت خجسته گشت و نخست سیاست تعلق خواجه فیروز بنده او در حکومت اشرفیه تعلق یافته بود فرمان قدر نمود و در آن
فرای جهان فزا کلم پادشاه تاج بخش ممالک ستان مجلس بزم را چار استه در گلستان ارم و ملوذ در روضه رضوان آمد تا چنان خورد و نوش با رقص رهای جوانان
انجمن آن در قدحهای بلورین ریخته ابی شوین و مکوین را شراب شراب نمودند و چون از شراب در دماغ شیخ و شاب برآمد حضرت صاحبقران کاسه قیصر را طلب داشت

تا پیش بخچه در روز میدان رزم خیمه دلیران مشتبه بوده گردند در ایوان بزم مهمانیات دلبران مشتبه نماید و حاضرش از منزل وحشت بمقام انعشت گرایه چون ضرب تیغش از دران
محبس در آورد ند با نوع نوازش و معاجیه جراحات سینه اش السیتم پذیرفت و لکیه آمال و لانه او از نقود الطاف و اعطاف خسروانه حمل گشت و باب زر کاره سهای
مالامال و سکنامی عنبار ملال از حاشیه صفیرش محشر و بوعده لام الوفا تعویض مملکت روم بنیج و محمد ادریج و احت تبریز یافت و بعد از طی بساط لهو و عشرت رایت
فتح لایت مصوب بتقوی در عرکت آمد **اگر سفارت شیخ للاسلام شیخ شمس الدین محمد** حضرت صاحبقران نصرت قرین ملا بدر الدین محمد
پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را بر سالت نزد دلا مصر نامزد فرموده بسفارت انکه بر نصرت الهی و عنایت پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان ما قرار
گرفت باید در سکه و خطبه ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زینت و تزیین یابد و دلش را در زبان بزرگاه عالم پناه ما رواج کرد و درین باب تعاقب جایز ندارد و یقین
داند که رایت نصرت آل مرا از مراجعت از دیار روم متعلقه مصر و ولایت و صرد و مرز بوم خواهد شد بیت چه در هر دشتم حکم تو دانی بعبر از زین و هر اعتبر من اند در چه کس
دیگر را با فتحنامه روم مصوب شیخ زاده مشار الیه گردانیده و در ان اوان که تا بهه مرکز اعلام ظفر پیکر صاحبقران نصرت عطیه بعوجنش را با پلی کری چند جاقرستاد از انجمله
کس بقسطنطنیه مشهور است بسلاطین پیش حاکم اندیار تا کوتام ارسال نمود و جزیه باج طلب نمود و دیگر پیش اسمان چلبی با شرفیه گرفته بود و در کل حصار و از
محرمات پیش بعد در برابر اسلامبول نشسته بعد از مدت حشت خلاصه پیغام انکه بر بارگاه گردون احترام می باید آمد و مال باید فرستاد و لا سپاه بهرام انتقام تعجیل تمام متعهد بجانب
خواهد شد و درین اثنا فرستادگان اسلامبول آمدند تا که رسول فخر دان همراه ایشان کرده بود و علوی بسیار و تحف پیشکش مصوب او کرد و نیز عرض نمود که اگر پس بکار
بندگان درگاه گیتی پناهم مبالغه و مصالحت ملازمان علیه بسته و چشم بفرمان واجب الاذعان پادشاه گیتی ستان گشاده باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخاصمت
بپردازم حضرت صاحبقران جزیه بر حاکم اسلامبول مقرر فرموده فرستاده را خلعت و نعمت داده رخصت مراجعت ارزانی فرمود و چون موکب همایون بموضع تلی رسید قاصدان
در اسپش اسمان چلبی معاجلت نموده غرب جلبس دیافته از شیخ رمضان زاده در زمان حکومت پیرش اعلام دم بازید شغل خطبه و قضا یا می منصب وزارت جمع داشت
با سوقات و پیشکشات از فوری و جانوران شکاری و غیر آن در مراجعت ایشان فرستاده بعد و عرضه داشت که این بنده چنین از کمترین بندگان سرحد بارگاه
و کریاس گردون اساس بیشتر روم و چون کرم و لطف خسروانه شامل حال پیر بی حال شده او را در مجلس عالی شرف جلوس ارزانی داشت و بجرم لام او را باکرام و احترام مقابلت
کرد و نیز بنده را بعنایت شهریار دوستی زهر دار کرده امیرداری و استوارت هر کاه در اشارت علیه نافذ گردانید پا تا خیر و توقیف بستان در آستان شاهنامه تا از عواطف
و مراحم پادشاهانه حظی وافر و نصیبی کامل یابد حضرت صاحبقران سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و در جواب فرستاده پنجه نگاشته قلم تقدیر جی قدیر بعد بظهور آمد تا اکنون از گذشته
نگوییم که بطرف نزاع در نوشتیم پادشاه قصیرزاده با دغدغه و اندیشه تمام اجانب کرده تا غبار کدورت از آئینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخاصمت در مرآت موافقت ادای
و از عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بکرد انیر مشهور و سر افراز حشت جاری فرستاد و سلطان محمود خان را با امیر شاه ملک بتاخت بعض ولایات
ارتقه بود و بسطه عرض مرضی بر حمت ان نگری پیوست از استماع اخبار ایشان خبر بایشان فرستاده شهریاران ادایمی داد و آخر از رسیدن فرج اسد در مقام خرمن و اندوه بایشان گشت و زبان بکلمه انا
لله و انا الیه راجعون گشاده و انتقاد قت ضروری نهاد امیر شاه ملک در بایزید امرا و لشکریان مخصوص رخصت بعوجنش کرد و ای بقیه دعوت الیه ابغیاره تیز دو عزالیه بیش غیاث
حاجی در حسب گشته شدند و در انجانب در میان کرده انش تاراج و اموال را کار زاند و مجموع ولایت من بیت و اهل مکه را مقتضی بعض الله ایشان خراب و ویران گشت

جامعال و آنچه بیرون از تخمین و قیاس بازگشته باردوی گردون اساس پیوسته و در اردوی کیهان پوی پیوسته و در اردوی گردون اساس در سعود و سید خدیو شاه
بهادر و پیش از این بتاخت ایلی این رفته بود چنانچه رقم زده کلک بیان گشت و در این اوراق مسطور آمده بعضی از لشکریان همراه او بعد بنا بر حرارت حضرت هندی
آنجا بگذاشتند در حالت ملوده و از مرض صعب گرفتار آمده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم رنجه فرموده بمیامن حضور موفور السرور آنحضرت جبابا از نو باقی در عرض
حالات در آن نواحی چشمه بود و آب او در هر مکان اندکی در رنگ میگذرد و بعضی لشکری می شد طایفه از آن لشکریان از آن آب نادانسته آشامیدن در جای سر داشتند
و الحکم لله العلی الکبیر **ذکر شبیخون آوردن الیاس سوباشی با طایفه از تابعه خود** شهریار کامکار با شاهزادگان و نوئینان رفیع المقدار در باب قشلاق
مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان دامزاده نوئینان رفیع القدر در رفته معین در شهری از شهرهای روم زمستان بسان ارسانند و پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد
در بعد از غارت طاراج ولایات در سرهای اعلا در شهر مغنی سپاه قشلاق کنند شاهزادگان از تمکاشهر رضا نهضت فرموده بمحل لیغ رفت و در آنجا چند روز توقف فرموده
از آن موضع کوچ کرده بمال لشکری آمد و آتش نهب در آن ولایت زده بمرغزاری نزول فرمود و چون پاسی از شب بگذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از خاصان و در آنجا
اقامت داشته شبیخون آوردند و فاداری گریخته اهل رفته بعد و خبر دیر رسید مخالفان ناگاه در اردو در رخشید و چون بعضی از سپاه بجهون رفته بودند و جمعی بر سر غنیمت غنیمت بودند
شاهزاده بنا بر رعایت حزم گذاشته از اردو بیرون خیمه همیدا امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان
ملک و مغفور خلد و شهرستان بدان انجا عمت را از زوال حیات بپرداختند و امیر جهانشاه در بدن مرغزار فرود آمد تا از اغرق شاهزاده از عقب رسید و چند روز
در آن منزل توقف داشت شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک را با سپاه بجانب دشت داد ایشان آن شهر را با قلاع و مضافات در عرصه آفات و هلاکات آوردند و شاهزاده
مقیمان سلاحی را تا حشر و کار ایشان پرداخته بمغنی سپاه رفت و تمام زمستان در آن مکان گذرانید و معنی سپاه در دامن کوهی که قعت آبهای رودش رشک چشمه حیات
و هوای عنبر آثار فرش و دلکش رسم و کات جمله قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر خوابغار و ولایت کرمیان الی تعین رفت و شاهزاده زمستان نزدیک الیغ برالغ
کلک برالی اصل اقامت انداخت در آن حضرت شاهزاده سعود در موضع کوهی آمده بشهر در حیز رسیده در آن شهر فرمان از آن بلاد قیمه تعبیر کرده اند و آن شهری بعضی شهرهای
منوفه از آستره و مرین و بعضی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین در زمین افتاده بغیر آنکه مال لاتا بستانند تعرض با هالی آنجا نرسانند نیز در ولایت گردون تاش
از آب سند اس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل پیران بن تاش امیر محمود اسفندیار را بدرگاه پادشاه گردون اقتدار نیز فرود شرف تقبیل بساط بوس استعلا یافته
هزار اسب موفق عرض رسانید نیز غنایم شهریار و دیگر نوال شاهی حال ایشان شده با فرد دیگر مقرر و موفور گشتند اسفندیار را ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار کرده امیرزاده
محمود را قبول کرده با مصلان باز گشت و چون ولایت فیروزی بنزول حصار رسید چند روز در آنجا قرار گرفت و طلاشکان دلیران اعلی را ارباب انجا مال لاتا حواله داشته
بوصول پیوست و در آن موضع بسر قلعه رسید و در آن موضع کوهی است دویست نفر از همچنان نهب و قتل متعرض او میشوند و استماع آن خبر آتش غضب فرمانفرمای
عرب و عجم التهاب یافته است رت و سعد در بعد از نماز شام و جمعی از سپاه خون آشام آنکوه را در میان گرفته و چون ضرور کرده و تخرام از برای دفع ظلام ایشان آن روز
لشکر بهرام انتقام از آن پاکان از گفته اشد و در این اثنا ملا عبد الجبار خوارزمی که از اهل نصرت است ملازم موکب حضرت صاحبقران دین پرور بود بعد از رضه بنهضت
نموده بشهر لاس تنق آمد و روزی چند در آنجا اقامت فرمود تا مال لاتا بجمعی موصول گشت و از آنجا متوجه شهر بنره نوشته و از شهر بنره بلاد روم است ایشان آن

بلده را بنور طلعت خویش نورانی گردانید بال لالا بحوالهٔ رفت و درین وقت جمعی از همراه امیر محمد جهت تحصیل مال رفته بعسکر آمدند و نقود فراوان و اموال و اجناس بسیار آوردند
پیشکشها از امیر محمود نسبت داده بعرض نظر کیمیا اثر آنحضرت رسانیدند تا انعام محل توقف ارادهٔ کیهان پوی گردون احترام گشت **ذکر دادن جزیه و**
تاج بصاحب تخت تاج در تصاعیف ایالات سبع بدایون رسیده و در کنار دریا قلعه ایست از سنگ تراشیده از آن حصه اند پرداخته بغایت متین و محکم و مرغزار آن
محوفت بجوی پایان و در اطراف و نواحی آن متصل است خندق عمیق فرو برده اند و گرد بر گرد ابنوه از شهوران افرنج در آنجا مجتمع اند و این قلعه را از مرصوصات داهالی افرنج بر شهر
آنرا از موضع متبرکه میدانند چنانچه از سر ولایت بقصد زیارت بدانجا رو نهند و صدقه بآنجا برند و اینمعنی از معظم طاعات و عبادات دانسته و بسبب قرب آب
ناصش و دور از انحصار قلعه ایکرست پرسه گوی بهند در اباب هر اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا نیز از میر گویند و همچنین سکان این هر بقعه اسباب محاربه و مقاتله
مقاتله جمعیت و چون سر طرف از میر بیا متصل است مخالفان این همین گشتند مالک و ملبوس و اسلحه و آنچه بالحتیاج الیه ایشان باشد می آوردند و چون سکان از میر
مسلمانان پای ثبات فشرده با اعدای ملت بیضا بعد مرام جهاد و کوشش می نمایند اهالی افرنج از میر گیر آن معمور داشته هزار کس را جهت محافظت قلعه بکس از احکام اسلام را
تا غایت مسخر نشده و اطراف بآن در آمده و از بر آب علامت تا اکنون سکان آنجا جزیه و خراج و مالداری تاج بهمین صاحب تخت تاج نداده اند و مراد از
ایلدرم بایزید چنو نسبت لشکر هر این قلعه گشته فا مراد بار گشت و خرجش نیز هشت سال بمحاصره از میر مشغول شد و بجا نرسید و مسلمانان از سکان انحصار خبر داشتند
و چون صورت حال از میر گیران بر صحیفه ضمیر منیر صاحب قران آشکار شد فرمود در امیرزاده پیر محمد خلف امیرزاده عمر و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران
اقلیم مؤمنه و بطریق سنت اهالی ایشان فرستاد و آنجماعت بقصد آن امر شریف نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا صدقه بلیغ
نوازش و عنایت یافته باشد بانه اختصاص یابند و بالعرض فایض و واجبات دین حنیف شرعی و القدم بالقدم و الا پیش نمایند لا در صدد ادای مال باشند و جزیه بر ایشان مقرر
گردانند و اگر مقاومت از ایشان گیرند اهل ضلال شده پای در دایرهٔ مطاوعت دنیا و بعت نهند بکلم صاحب شریعت غزا شیع جهاد و غزا بر ایشان حکم سازند و اصحاب سنت
اهل فتنه را برانداز ند امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین با دیگر امرا بر حسب اشارت آنحضرت در حرکت در آنجانب مسارعت نمودند و تخت اعلی به از میر فرستاده از وعده
و وعید و امید سخن راندند و بجز خوف خشم جزیه نشنیدند و نوشش سردار القوم با ناموس با طراف و اکناف ولایت افرنج کس فرستاده و لشکر طلب داشته بعد از مبارزان و
و سپاهیان آنجا حشری انبوه و گروهی دریا شکوه جمع آورده در گرشت و خاید و تحصیل اسلحه و اسباب حصار و دری با قص الغایت کوشیده و امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت قضیه را انهاء کردند و چون پرتو انجم بر پیشگاه صفیر انور تافت اعزق سلاح در دامن کوه شهر نزه تو بگذاشت و بنفس همایون در قلب
رسانید و عین بارنامه کتابت در شنبه ششم جمادی الاولی سنه خمس و ثمانمایه با لشکری دراز گشت روز محشر ثانی میرداد متوجه از میر گشت و بحسب فرمان امیرزاده محمد سلطان
و با سپاه دست چپ و قشلاق منغ سپاه و امیرزاده و پسرش امیرزاده لاکر و سایر امرا و نوینان و اعیان و اهالیان بعد از روی قصبه باز میر نهاده اند و چون خبر خروج لشکر
سلطان و صعود بدان دیار اشتهار یافت چریک منصور از جانب حصار و بخشکی اتصال داشت حسب آغاز کردند فرمان شد چریان امیرشاه ملک مردان کاردان را که معمور
طرف دریا و سر راه کل قلعه در آب بود سر کل قلعه در آب بود سر پای بنیاد و استوار ساختند و بر بالای آن چوبها افراخته بطریق جسر استحکام دادند
و در ایام چین و سپه منصور بر ایران استاده بعبر افتاده و مقاتله قیام خواهند نمود و پرداخته آمد و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد و شد مخالفان مسدود گشت و بکلی راه

آن ماند بر بوسیله کشتی خود را بساحل رسانده و بهادران نظر بر پنجاه کرشمه بر بالا برآمدند و بجرأت مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
سیرانشاه را اعزاز فرار قشلاق منتشر ساخته بعهده امیر شمس عباس گماشته بملک اعلا شتافتند و امیرزاده محمد سلطان آتش برافروخته و آتش غایت سعی و جهد
ممهد داشته بموجب اشارت عیسی بهادران فیروزی آثار بیک ادای جلادت بزم و پیکار آوردند از جانب مجاهدان دین و سلطان عراق عرفان ایقین بر خرم شکان
الداوزفاک جایز نوز قصر هلاک دشمنان را و مشرکان را اخذ میشد و از آنجانب بیاکان ایشان بنزع روح و فا روده قطع و سنگ معاقبت مندلی می اندختند و هدف تیر عشق
سیان بر دو فریق بزمان محاربه و قتال اشتغال داشت بالجمله در آن اوان روزگار بر سعی و کوشش مخالفان مخیمه بر چشم بحساب نقص عاقبت آن روز بر لشکر خان ماحظه کرده
لطف از گریه نمی آورد و چون بقیان سنگها بیرون آورد و رخ چاره بر سر چو بها گرفتند چشم جهانسوز شهریار جهان افروز بر حضرت داد که بقیها را بهیمه لفظ ابا نشسته
آتش زدند و دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار حصار افتاده در چنگ اجل زبون شدند غازیان دو همه با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه
نهادند و بازوی اقتدار گشاده و دشمنان را مقهور و مغلوب ساخته از خندقها در آمدند و بخوای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر که از آنجا عقب نشسته ایشان را در آوردند و بعضی
چند از فرقه ضاله خود را بکشتی از خشکی بدریا هفت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و اثری بخبر نام نکنار نشد و از بعضی سعی صنع ایزد کشتی بزرگ را از آب گرفته
دو دهان دارد و مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بمردمشرکان از میر منجیه ایجاب شده بود و چون نزدیک رسید بلب برج جاده
داخل قلعه اثر ندیده و غرق عرق دریای حسرت و ندامت گشته کشتی باز داشتند اشارت علیه بنفاذ سوخت سرهای بدکیشان و بر شیع جهاد از بدان جبر اکرده
چندین بطلان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بیراهنیشان بچشم بر صورت حال ایشان مشاهده کرده جانب دخانه بادبان مرجعت برافراختند و مردم امان
که بر مسافت دو صباح الخضار اطلاع داشتند و خصوص قیصر روم انگشت بحیرت بدندان گرفتند چه از ابتدای محاربه تا زمان تسخیر بیست روز بنفع مؤلف ظفرنامه افاض الله عمره
شرح الغفران گوید و مرحوم داستان را در اثنای بعضی اسفار بر امیر مسلمانان عبور افتاد و یکی از خیالان طریق عاصی قصه مذکور بمناسبت مقام در سلک نثر انتظام داد و در
آن وقت این نظم بطریق محمد طی که یادگار نیشه بیاد آید از خاطر سر بر زد ؛ بیت ؛ از امیر خراب گشت از امیر ؛ عبور نمود جهانگیر ؛ دلقلعه رشیخ دشت نگشت ؛ بگرد ش نمیکند
تسخیر ؛ در جنگ هفت سال قرمیر ؛ بنشد بر آن بخار تغیر ؛ بگرفتش دلکه نشس زنیلا ؛ بازین شه بدو حشه یافت تیر ؛ اسب کمال کامکاری ؛ بازوی قوی دست
داشت که عالیگیر آدروان کف دهلا از جانب قیصر روم و در خلال این احوال مذکور شیخ رمضان پیش از این از پیش مسلمان چلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود
بار دیگر بیامد و اظهار کف دهلا که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امرای رفیع قدر آنچه را بموقف عرض رسانید و صورت ایشان و مشاهده
و امیدواری مرسی خود بغایت کامل دعا عطف شاهی حضرت صاحبقرانی بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و صفیر رکاب اشرف شهریار آفاق بر آن اشارت
و تقدیر احوال اجلال پذیرفته قیصرزاده را اجازت و حکومت امر تقویه را با قرابه و مضافات و ضمایم و تعلقات را در قبضه تصرف او ارزانی داشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع در آب
بآب تکمیل یافت و شیخ رمضان را با صحبت فاخر و اسب با زین زرد اسر و کمر مرصع ارسال نمود هم در آن چند روز از پیش دیگر بسر قیصر عجب چلبی ولی نعمت آن موسوم بقطب الدین
باستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان بردار و امیدواری قیصر رسانده را بوسیله امرا و مقربان دریا پیشه پادشاه گیتی ستان عرضه داشت
داد و نیز مشغول لطف احسان بی پایان آمده در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه کوچه هیک رفته راه از میر هم بگذرد و دریا واقع است توجه نماید و آن

حصین را که جمعی از رنج پناه بدانجا برده اند برای عبرت لشکری فرمایند و چون شاهزاده با مثال امر مبادرت نموده بقصد رسیدن کنار حصار شتافته
ظفر مشاهده کرده بعوند بازوی اقتدار آن از کار باز مانده اعیان قلعه بعزم صلح اعتصام داشت بیرون آمدند ملزم باج و خراج شده بجان امان خواستند
شاهزاده بجزیه ایشان مقرر فرموده محصلان بسیاری آن وجوه مستوفی شدند امیرزاده مشار الیه با لشکریان همراه آمده بعوند بر حسب فرمان بازگشته
در منزل سپاه باغرق خود پیوست و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیه گران امیر باز پرداخت بدولت نقصه و التفات بر تفحص حال رزمیر مسلمانان
دایت نزا با نوع خلع و اصناف اسطه اختصاص داده در باب غزاوجهاد و صیتها فرمود در آن حضرت شاه از نواحی امیر رخصت نموده باردوی همایون
همایون پیوست و از آنجا بمکان رفته چون صحرای لاریش مضرب سراپردهات جلال گشت رسل حاکم جزیره سه قلعه مصطفی از آنجا خبر داد سه نام در سلک ملوک
زمین انتظام داشت بیاری گردون مصیر رسیده و از زبان سه پیغام سنجیده جان معروض داشت پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید حضرت صاحبقرانی درباره او
لطف و احسان مبذول فرموده رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم بنجم امثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و قیاسلطان ترجی و دیگر سرداران
اغیار کرده این مرز را غارت کنند و ایشان بتوقف اندک شده در وظایف نهب و تاراج تقصیر ننمودند در بلده النشته از ممالک آل لاما بشد مراد از آنجا منظر
و منصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و ولایات لعنت لایت از ایلات لیق در حرکت آمده و چون بچلکه تغوزاغ نزدیک رسید امیرزاده محمد سلطان از آنجا بیرون
بیرون آمده بعورانیب چهرات پیش رانده شرف پابوس ایاق حکم شد و با لشکر بر اغارت ختش از دست چپ با مکور برود و در تصیر بلیک ایلچی پیوند
امیرزاده جوانبخت در سفر نوغ توقف فرمود تا جریک رسیده و حضرت از آنجا بولایت سلطان حصار رفت و طایفه از خانخان در جبال آنجا توقف نموده بعضی
بعرب تیغ ابدار جنبو ظفر شد و راه دیگر حصار پیش گرفت امراء خسروانه نام ایالت کوتاهیه را و سقوغ نوغ و قراشهر و اندس را زاد و لعل قدرت یعقوب چلبی بهادر
ارت با دیر رسید و از ایلدرم بایزید که بجهت بیشتر رفته بود بعد از آن دیار ظفر گزارد و ملازم رکاب فیروزی اثر گشته و اعلام ظفر بخیم از راه انغ یزلی در جنبش آمده
چون به دهستان آن زمین لاحق شد امیرزاده شاهرخ را از دولت قلعه خویش مقصر شده بود بتقسیم قوایم سریر خلافت مصیر استعلا یافت و اشارت شهریار جهانگیر
پیوست و لشکریان روی جلادت بتسخیر حصار آنجا آوردند و ارباب حیلت و قتال امثال مثال کرمت سیاست و سیاست مردان و امیر خلدان و دنان از حصار بیرون
عبور گشت و در تاریخ واقعه جلال الاسلام گفته اند که ماه رمضان جمعه رجب طیب روح و طاب شده ذکر طول و عرض و شرح عمارت دار الملک
در مملکت حمید دریا چه ایست طول آن بیست و نه فرسنگ و عرضش چهار فرسنگ آب عذب و خوشگوار در آن چند رود خانه میریزد و از چهار جانب بیرون می رود و در اطراف
آن باغات بسیار است و اب طیب با سازمنتی بر انواع گلها و اصناف ریاحین دلگیر و دریای مذکور شهر مینوی از سنگ آهنین احداث کرده اند و با کری در آن شهر کرده
سه جانب آن متصل است بآب و یکطرفش بکوه پیوسته و در آن نوزده قلعه بفلک ربا تعمیر کرده اند و در میان آن بحر دو جزیره است در یکی بگلستان مشهور و دیگری بسنبل
مذکور و در آن بسیار است قلعه را است حشمه از دهانه عالی الکشای پرداخته و مردم آنجا و نواحی اهالی و آنچه مایحتاج الیه ایشان بود در آن قلعه نگاه داشتی و در هوا
صنفی کثیر در آنجا مجتمع شده بعوند با عتماد دریا و از جمیع جانب محیط بآن فراغ گشته و چون صدر این اجلال بر آئینه ضمیر خسرو با اهل جلوه گر آمد خیال تسخیر
آن قلعه از خاطر عاطر سپرد و مثال واجب الامتثال صدور یافت که براه افتاده در حرکت آید و چون در آن اوان ایلدرم بایزید از نهج استقامت منحرف شده

بواسطه مرض صعب بر دست مستولی شد لطف شهریار بهنگام پرور اطبا حاذق همچون مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم قصر گردانیده تا بعد ادای معالجه روی قیام بیاسایند
و ایشان را با عزت روانه آن شهر ساخت در آن حضرت شعار از انواع رایات اعیاد شهر محفوظ بیمن در جهان کوه و صحرا سه شنبه بطلب هرالکری در نزد قصر موجود دیگر بعضی
بر لمع سطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شاه نورالدین و امیر شاه ملک و شاه سلطان تندچی و بوتک بهادر و دیگر امرا و
سرداران و ایشان دو جوه سپاه متعلقه شده و بعضی بکوه برآمدند و برجی از دامن کوه بر دوازده نشانه و حصار را مسخر حشم لشکریان شهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر
بشمشیر تیز و گروهی انبوه خصم در آب افراخشید و پناه بآن دو جزیره بردند و بر لمع سطاع صعب دریافت و عنده بنیرز و کشتیها از جیب و پشت کاوب آب رسانند
و فرمان بران با مثال مرتب در آن نهضت و مجموع شهزادگان و امرا و نوئینان کشتیها در آمده روی بقلعه بنهادند و او را مرکز عدو و سیال گرفتند و کوس و کرنا کوفتند
و اورن قدر خانه سکان حصار را فرش بهده جرات و صعب رت لشکر نصرت لاد مدهوش و متحیر گشتند شیخ بابا بر کلاشر ایشان بود دست از جان شیرین شسته بیرون آمده
انجا علم شهزادگان و امرا برده ایشان را تسلیم ساخت و بکمان لیان یافت و فرمود فرمان شد او را خانه کوچ نقش نماید و قلعه بسین در خوره تصرف بنیکان درگاه
آمده اهالی و جهات آنجا بلشکریان بیجب فرموده تقسیم یافت و در این اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان بیرنیز باشارت شهزاده مشار الیه آمده جز از آن دو قرقه تعین
سلطان ریکوز قاتلوش در زاستماع آنخبر با خوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران از آن شوش و پریشان گشت و لا زاستعجل دستاده و تخصی داشته اوان کند تا صورت حال
چنانچه هست بعرض عرض رسانند هر بنفس هایون متعلقه آن شهر شده و عبور رایت فتح آیت بر لشکر گوارغا و اردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد و شاهزاده
جهانبخت طوی عظیم آراسته کشیدند و امیرزاده سلطان حسین و امیر سیاست و نیز خرمات شایسته تقدیم رسانیدند و در اثنای این اوقات امیر محمد قرقیه بر رکاب پناه
سرشت و انعام تحف و هدایا از نقود و اجناس بعرض عرض رسانید و طفت خزانه که او را از نیز قصر خاص داده بوده بجای بهر ان نصب فرموده چنانچه تمکن گزارش
یافت مجموع خزانش بدو صرف نمایش اختصاص داده باز گردانید و از اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود **ذکر انتقال و ارتحال پادشاه سعید**
و در روز پنجشنبه چهارم شعبان سنه خمس و ثمانمایه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید از دست ساقی اجل در آن شهر شربت زهر چشید و مرض حاد صعب الملتفت قصد
روم او از دست تصرف او رزند بر روم بیرون باز گشید حضرت صاحبقران از استماع آنخبر دو اقعه بلا در آن نیت محزون و اندوه ناک و متالم و پریشان گشت کلمه
عزت الله یعشق الغرام بخاطر انور گذرانید نان مبارک لکلمة لا اله الا الله را چون گذرانید چه عزم او داشت و چون تمام ملک روم بخوره تسخیر لشکر ممالک ایران سلطان
جهانگیر در آید اسباب سلطنت و قصر آماده داشته خبر کسر حال آن نموده مجموع آن مرز و بوم را بخشش در زمانه در دنیا بار دیگر بکبر اصنام و قلع عقیده اتفاق نگرفته و چون
نگاشته قلم تقدیر مخالف آن بود بار داده ملک حی قیوم رضا داده و چون رایت نصرت آیت بکرد و اقتدار رسید از پیش امیرزاده پیر محمد سلطان از خدمت آمده
تقریر کرد و اصلاح فتح طبیعت شهزاده را سهل داده بعیش شهاد و از نصاب عمر بخاد و اخلاط مرض شهزاده بصرع بخامیه اخیر شب بر اشرف گران آمده حضرت طرا حضرت بعیادت
گران شد و از خدمت را دو اسبه باز گردانید تا پیش از رسیدن موکب هایون از مجاری احوال بهال و اهمال خبر فرستند و چون خبر دست قرین نصرت بهادر
خان تا بیرالی بال شهر نزدیک رسید بهادر ماندگان قصر را تفقد و اطلا نموده خلعتها پوشانید و عیسی چلبی و الله چلبی او را بخلعت گران بها و کمر و شمشیر مرصع در کش بند
و بار خلاصه افراز ساخت و صهر ابو سرزه اعلی و بر لمع مرشح مایه منقبا کرامت نموده فرمود تا قصر زاده بر دو نفس را که در آن شهر بنزد شیخ محمود بر سبیل لاشه گرفته اند

در محفه با بن سلطان بایزید برده در عراق تا مزار آنجناب از برای استمداد حمله بعوند دفع کرد عجبی چنین بود حضرت صاحبقرانی اغراق آن کشته
از آنشهر بر جناح تعجیل بجانب اردوی همایون شد و در آن راه حضرت پیک ابراهیم که از امرای ترکمان بعوند با آنجناعت محرف شده بکری و لاله
ایلکه زده تحصن نموده اند بنا بر این حکم شد و لشکر جلادت شعار رو بجانب کوه مانند فاستیصال آن روز بر کشتگان تمام چهارپایان بسیار زر جرم چاکران زمان کرد اطراف کوه را
فرو گرفتند و بر جمع بیکان آبدار آتش در خرمن آن ناکسان زدند و بعضی کشته شده جمعی بگریختند و اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال آنجماعت بذل اسیری
گرفتار آمدند و هم در اثنای طریق دو لشکر آنجناب بر غارتی از اردوی شاهزاده آمد و جزا در آورد و مرض آنجناب اشتداد یافت حضرت شهریار با دو تن دو از تعجیل براند و بعد از دو صحبت
بمقصد رسید بالین رنجور آمده نور حضور از زاویه دیده دیدار آنجان نالان تابان یافت و حال لطف تر داشت و حضرت صاحبقرانی را مدار عظیم بر باطن مستولی شد و شاهزاده
در محفه خوابیده هم در آن روز کوچ فرمود چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس قالب پرواز کرده روی بمرکز اصلی آورد و اسفندیار مول
ناگ در دهم شهر شعبان سنه خمس و ثمانمایه روی نمود مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و سه سال بود بنابر آن مقال حضرت عزیز المثال با تحقیقات مترنم گشت بیت
گیاهی ز خاک تو بر جان جاک ؛ بگل رسید بجان تو ای دل غمناک ؛ تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در خاک ؛ تو عین آب حیاتی چه میروی در خاک ؛ صبر و قرار رو
اضطراب بیک بار از ضمیر برآورد شهریار ملک عنکبوت کوه وقار رخت بر بست و غنی شد تا ملک با کلبه از حضرت بیاد آتش پرون رفته و ضجیج و شیون مردان و زنان
ماتم و شیون بگردون سیاه پوشیده و پاس و نگاه کردن اندام آتشه از فریاد و فغان زنان و نفیر امیر و زیر صبحه صبح روز محشر برخاست حضرت صاحبقرانی دریا نوال
داغه جان کسی بقضای باری سبحانه و تعالی رضا داده بنان همایون بکلیه لا کسه و لا الیه راجعون گویا کرد امیر فرمان داد و بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده
را در دریا بیت مشحون برحمت حی لا یموت نهادند تابوت را در محفه تعبیه فرموده با سمران بار کردند و ایلچی خلیفه و شیخ علی بهادر و امیر کیان دوازده سوار در دو اسپه بلاد
تابوت گرد آمده فرمود و چون بایمیک رسند گوهر دریای مغفرت را صدف از نوس زنند و تابوت محمد نهاده دلبس دارد و شاهزاده را بسلطانیه برند هزار بعد از
سفر تابستان و عیه السلام در آنجا دفن است بسپارند تا بعد از آن بسفر شتر نقل کنند خانه حواص و ملازمان با محفه تابوت جلا بر سر استوار کرده در آن وقت
و جماعت مذکور بر جنب نموده روان شد حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با غرق گشته کرده از صحرای آنشهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهاد و در اثنای
طریق بعد از ایام عرضه داشته حکم شد امرا با اردوی همایون از آن پس بوکاری پیرون آمده ترک توجه و زاری کنند و مجموع جلایر سیاه پوش و گریبان
بعوند ملبس ماتم در آورده بدند و بان افغان و خروش در کام کشیدند **ذکر فتح روم و گرفتاری پادشاه** بیت چون زمان پادشاه
گیتی ستان بمصر رسیده آتش را طلب داشته و فرج صنف بر فوق الملک الملقب بالملک الظاهر تصنیع فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید ترکمان و مهابت او در خاطرهای
امرا اندیشه قرار داشت استماع نمود و دو داشت و حیرت بر دماغ او راه یافت داشت و منازعت با اصحاب و مخالفت با صحابت تا نیه و نصرت مثمر خسران
کنت است و مثمر محنت و ندامت آنا فرستادن آتش و در اسباب تقیه بر خاطر کرده بعوشیاری گشت و بعد از تقدیم مشورت با خاص و عوام و مقربان حضرتش را از حفظ
بیرون آورده بمجلس طلب و در توقیر و احترام او اسراح و مبالغه نموده شرایط و جوانا و عذر خدمتی مقرر نمود و در تمامت ولایت مصر و شام و روم بر وجه دنانیر با اسم تعقیب
شهریار را اقتباس حشم مجیز و آفرین کرد و امیر و آتش را ایشفع حشت جاد ارکان احمد و اقتبه نام او را بدرگاه عالم پناه فرمانده لازم و فرستاد تا صورت معزت والی خود را بعز

عرض رسانید و تصدیقات لایم گشته او را در خواست نامه نیز دخان خود را بتقبیل تاج و خراج مؤکد ساخته در باب فرمانبرداری و طاعت گزاری و همعهدی برادر و برسم
پیشکش اموال مکثر از نقود و جواهر و در خوت نفیس اسکندرانی و شمشیر حاجی ابدالی و غیر ذلک با ایلچیان روم در آمده و پیشکش
مراعت نموده پیش از ایلچیان بارگاه فلک اشتباه مشتاق و جنب رود احوال مضمون شدت خوف و هراس و اما و ارباب و ایالی انحلک آن شرف عرض پادشاه
سپهر احتشام رسانیده رسولان بارودی اشرف اعلا پیوسته و بوسیله امرا و نوبیان عز تقبیل عتبه طالب مناط دریافت و کیف و بلا معروض داشته و دخان قرابه
سیع بابوس رسانیده عرق شفقت و لطف خسروانه در اهتزاز آمده بزبان گوهر فشان گذرانیدند چون او در اصل حراست همین سایه و اخلاق و اشتمال بر ارکان اقامه
مراعت و مصالح و حفظ او بر دولت عظمی پادشاه بانه ما از جمله واجبات است اگر در سلوک جاده متابعت و مصالح و حفظ راسخ قدم باشد بفنون رافت و مصنوف حمایت
مستوق و مستظهر گردد و به پیشی مهمات ملک و ملت و حفظ حدود مشرقین زاد هدایه شده فا دیگر یا چیب و منفی قیام نمایند و بجا آسیده در دنده پا و عرض و خوف
نزد و توانسته گرد فرستادگان ذخیرا با نواع نوازش مغرور بسرور فرح باز گردانیده تخفیف و کرمشان بجواهر و زر ارزانی نموده و بنوید عواطف پادشاهانه و خسروانه
فرج را در زمره خدمتکاران وفادار و طاعت گزاران جانب را نظام داد چنین گفتند بزرگان چه گرد باید کرد **ذکر فتح خواص و عام سعت با مرجنگیز**
خان پادشاه از قدیم باز قوم قراتاتار حدود و گرشت ایشان بهفتاد هزار خانه در آمده بود و حدود و دیار خانی اوزکار گرفته اند و بر اکثر اقدام و جنایت غالب اند
بحرمت جاه و زنگانی میکرده اند و میان الجاعت و مغول خصومت مدید شده چنانچه تفصیل در تواریخ ترکان مسطور است و چون حق تعالی چنگیز خان را استیلا و استعداد
بخشیده حکم کرد که تمامت القوم را تا کودکان شیر خواره بکشند چه در آن ناف نشئه و فساد ایشان نهایت انجامیده بعد لشکریان پادشاه جهانگیری بر حسب فرموده همه
همه بودند و چون در اصل حرامت چنگیز خان و شمشیر از آن نیز معنی و غیر معول از آن قبیله و خوان خواسته بعضی فرزندان مولد شده کودکان خود را پنهان داشتند و
چون صورت غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شدند بعد از آن فرقه هم در زمان سلطنت او بمرتبه لارت رسیدند القصه در آن زمان منکو خان
برادر خود هلاکو خان را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر او گردانید و چون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن شد آن قبیله را بقدر شرارت
و در جبلت داشتند در حدود روم بولایت داد بنا بر آنکه بعد از وفات سلطان سعید بهادر خان در ممالک ایران پادشاه صاحب وجود نماند ایشان تمرد و گرگشتی را
شعار خود ساخته و دو فرقه شده هر صده را بهوای هوس خویش بولایت احشام کردند و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین ابدال بر سر سیواس و آن
مدعی استیلا قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در مملکت خود منازل تعیین نمود و چون در آن ولایت احتیاجات و ضرورت ایلان چنان می باشد
با زرگ و فرقه خود و بزرگ القوم بولایت مال و غنایم و جمال شد و در آن هنگام حضرت صاحبقران گردون اقتدار بر قصد لشکر جرار و غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر
آنحضرت سر بر زد و قراتاتار را گوجانیه در میان آن جنبه جای دهد و از آن سرداران آن قبیله بارگاه گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را نجح
خلاد و زی و شمشیرهای زر دار انواع نوازش دیگر محترم و معزز گردانیده و عرضهای جمیل بر زبان نگذرانیده و چون عکس آن شاه منصور معروض قوم مذکور شد ایشان خود را
امین و مستظهر داشته در بولایتهای خویش بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت رسولان حاکم مصر بارودی اعلا رسیدند مظفر ای سه روز در شهر توقف ملعوفند تا ارباب
کیاست و عقل از شاهزادگان نامدار و امرای رفیع قدر و ارباب تعلق قراتاتار بدار الخلافه مشورت فرمود و رای عالم آرای بکوچانیدن القوم قرار گرفت و چون قرب چهل هزار

خانه‌زاد بیعقند و مردم متعین در میان ایشان بسیار رای صحابت شعار هشت هزار کان دامرا و ایشان هر یک برای روانه شدند اطراف و جوانب اقوام را چنان احاطه
نمایند هر یک بجا بیرون نتوانند شد و در رعایت حزم و احتیاط طرب بهانموده و مقصود در مطلق ضرری بایشان نرسانند و بر مقتضی اشارت علیه همبر جهانشاه با دیگر امرا
و سپاه بر انغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان توقات و لاسیر در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران جوانغار بطرف قریه و سیوس روانه شدند و بعد از آن
حضرت صاحبقران صاحب قرین با بقیه جنود فیروزی لوا را بیغار کرده عنان عزیمت بصوب صحاری و اراضی قصبه ارلان و سیوس قرا تاتار بعنوان منعطف شد
و امیرزاده شیخ و امیرزاده سلطان حسین را بحفظ طرق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر اثر شب بعد از قطع منازل از آب
قره شهر عبور نموده نزدیک بسور تهای ایشان لشکر فرستاد و در اسای انجاعت اطیب فرصت و اکمال دوسر دار قرا تاتار اجی تیرک و مردت بیاید سیر اعلا
حاضر گشته حضرت صاحبقران بمراحم خسروانه خاطر آن دو شخص را مطمئن داشته کرد و نیز وضع حلا دوز و دیگرهای زرکار بخشید و بجهة تاتار تا اجلین خاطر ایشان موکد گردانید
کرد در دیار گاه شاهنشاهی عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و ندانند مدید است در آبا و اجداد شاه بفرمان سلاطین گزشته از توران زمین در یورت قرلیم و ادای ایشان
ایشان بوده و پیروان آمده اند و در دیار عزیمت از کار کنند نیز و اکنون بعنایت ایزدی از آنجا تا اینجا در حوزه تصرف سنبکان ماست و حکم یکولایت دارد و ظهیر الدین محمد بابر
من للایمان نصب العین مقرر است حشمه بجانب دار الخیر با اسباب و اموال و عیال و اطفال خود در مراعات ارادی اعلا توجه نماید و مدت العمر در ظل عنایت و حمایت باز
ماندگان لشکر از موابد انعام و احسان محفوظ و بهره ور شوند ایشان بعد از ادای لشکر و سپاس و دعای و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که بامر و امر الهی حضرت
پادشاهی را از دو فرد اخلاص و کمال بجان و دل مطیع و منقاد هم و بنسبت کان گرام دولت بر ارزان باشد و در زمره خدام شهریار انام منتظم یافته حیات جز از فرمان
رسانیم و حضرت صاحبقران بکلمات کلامشان قوم تاتار را از انگلیز باد کرده بنا بر احتیاط و حزم حکم کرد در اسطه ایشان را گرفته بقدر خاص بسیار نزد و اقوام را حق حق و کرن کرن
سه حصه برای قاق تقسیم کردند و بر ربع مطاع صدور یافت هر یک از ایشان که نشسته و چهارپای نخرد تا موجب سبک باری ایشان نشود و فکر کرده نشود و از جمله تکلیفات
و اخراجات مصاف و سلم در آن بود و تهای ایشان را بر آبهای آتش و چشمهای خشکوار و علف و رودهای مناسب فرود آورند و سی چهل هزار خانه‌زاد با جلاشی و مواسی مغرور
بر خرقه و تکاشی ملازم اردوی اعظم روان شدند **ذکر مراجعت پادشاه جمجاه جهانگیر بجانب سمرقند** چون تاسعت ملک ایران و تخت الصاف
و تسخیر لشکر پادشاه جهانگیر آمده و قلاع و دفاع و امرا آن بوم از آنش سپه گردانیده اعیان و دفتر و ارباب غنا و استکبار رهاند گشت رای آفتاب اشراق تخت پرتو التفات بر اجابت
بجانب مملکت آذربایجان و عراق از آنجا بتصاعد المملکت بر اسرا انجام داده متوجه سمرقند شود در ضمان حفظ قاهره ملک و اقبال در حین کامرانی و اقبال اندک شد
و ایشان بجانب سلطانیه ارسال رفت و حضرات عالیات سرا ملک خانم و قتلق آغا و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان بجا بعد بمتعلقه بخانه
شوند قلعه دو سنگ بهانه صاحبقران گلستان قیصرشان قصبه رسیده داشت در اثنای آنجا بر رعیت امراس بخود راه داده و پناه بنقبها برده اند لاجرم فرمان قضا جریان صادر گشت
و علاء سلطان تواچی با طایفه از چریک منصور متعلقه ایشان گشته و چون نزدیک بانجماعت رسید مرا ایشان از خوف سر و بیم جان آهنگ حرب کردند و علاء سلطان از مشاهده
و مرور شدند بقیه بوطن میکردند ناگاه تیری جانگزای بر شست هر یک آمده و اکثر جان تسلیم کرده و لشکریان او پایمال کان زابرست آوردند و برادر علاء سلطان هم ایشان را تیغ و شمشیر
از پای در آورد و موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کاملک امیر قتلق عثمان ترکمان را خلعت داده بجای خویش روانه کرد و چون مرغزار آذربایجان از وصول

موکب حضرت شاه غیرت فزای روضه رضوان گشت بهرش خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بمیرزا پیر و چون اعلام ظفر انجام حضرت در حصار از آن موضع در
حرکت آمده یکمنزل قطع فرمود ملکات ملکانه بهرش را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانی را در حق توجه اعیان و حمایش
از سلطنت نیز آورده باز گردانید میرزا فرخان نامدار بتعجیل رانده بشتر بیاید میر و چون از روم از عرض ترکیب شهریار ملبس مقدار رایت نقاب زرین بنگشاده و در ایام
دارای سپهر سلطنت و حشمت امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده الیکس و امیرزاده سعد وقاص بارودی همایون رسیدند
و حضرت صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده بزبان عطوفت و لطف پرسش نمود و از رایت امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت و قوت پیرایشان
شاهزاده محمد سلطان تازه شد و چون خواهش و اغیان بر حسب فرموده از سفینه متصله گشته بعهد و تبریز اسباب تعزیت ترتیب داده در حرکت آمده بقلعه اردبیل
رسیدند چند روز در آنجا توقف نمودند و چون رایت حضرت شاهرخ بر وصول بدان دیار اشارت خانزاده را از واقعه هایله فرزند مغفور میرزا آگاهی دادند بانوی عظمی
از استماع این پیغام کرسی نشین زد دست در دامن بر زمین زد ؛ لیکن مرده چه میکند لیکن را ؛ بسیار طپانچه بر زمین زد ؛ حضور از فراق بر زمین زد ؛ تمامت اغیان آن
حرمها را لباس سوگواری و نوحه و زاری آغاز کردند و عزای سکینه داشته کورکه دکوس را پاره کردند تابوت خالی را در او سنگ مسبب استوار کردند و کفن آغشته بخون
خانزاده آوردند و آن میرزه عظمی چنان در گریه و فغان آمد و خون از هر سنگ چکیدن گرفت و چون روز حاجت تروح روح از خدمات کلام الله کرده طعام دادن آن
سادات و علما و مشایخ هر از اطراف آمده بودند در مجلس متعدد بمصحف و موعظت و نصیحت زنگ ملال از خاطر خاطر سپهر مآثر شهریار سپهال زدودند و چون خزن
و اندوه آنحضرت بالجمله تسکین یافت و طالعیت در نوردیده شد دیر توعیت و انتعاشات پادشاهانه در وجهات ارکان آنجناب مجدد اتفاقه آنحضرت همه را
بنظر اعزاز و احترام و اکرام نگریسته باحسان و انعام سرافراز گردانیده رخصت انصراف کرامت فرمود

شرح احوال شهریار دین دار در عزم جانب آن حسبان

عزم فرموده در عین تسلط و کامرانی بنا بر عهد و پیمان و ملک ارکین و رسل گذشته با بندگان درگاه پادشاهانه فلک تمکین کرده بعهد واجب چنان
ملتمس و دین هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آمده پیشانی نیاز و اخلاص بر جبهت گرایش سپهر حشمت نهاده زبان بر ثنا و تهنیت گشادی و چون باس سعادت
موفق گشت عصبیت دین و غیرت خداوند باعث آنشد که شهریار عزم جانب آن حسبان فرموده در عین تسلط و کامرانی رایت جهانگیر و جهانبانی برافراخته
بطرف مغول با سپاه بر انغار و جلو تعاقب روی داشت و در این اثنا سلطان غیبه و اما روبین از تعاقب عمری پیش از این فرموده بعهد ملوک همایون پیوسته پشیمان
شده و یقین داشت که جراحت ملک و محنت او را جز لطف و احسان آنحضرت درمان ممکن و متصور نیست لاجرم با وجود خوف و بیم آن از فکر و اندیشه بر دیم میان
اهل فارس بشتر و کریاس روی توجه بارودی آستان اساس نهاد و چون بر سید دست در دامن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر زده آنجناب را شفیع جرایم خویش
ساخت و شاهزاده مشار الیه حضرتش را بر درگاه کیهان اشتباه آورده و دست بر سر برهنه کرده بعذر از حضرت بر شیمه گناهکاران در آمد و نیز بدل حق شفیعش بعذر از عاقبت
و سرزنش رقم عفو بر جریده ولات اندیشه بعواطف بیکرانش نوید داد و در خلع تاج چیزی که بارودین و پیشکشهای سزاوار بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران گذرانیده
رسانید و مشمول انواع عاطفت و احسان گشته بتاج و خلعت دیگر مرصع نقاب خرید بازده دو بیک گشته و بزید قربت اختصاص یافته مخمره حضرتش را نامزد مظفر الدین
لا بیگ شد و در خلال این احوال بیرا قبوقا گرجی با کرایم اعدل بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیله محصول و مستریان شرف تقبیل سرادق جلال دریافته

و جانوران و غیران بموقف عرض رسید و بخشش کوشش بسیار در ملک گرگین رباد و خلعت میسور زیر روی توجه بتقدیم آمال و کعبه اقبال آورده پیشکشهای لایق گذرانیده
ملحوظ نظر عنایت گشت از هر جانب سرداران اطراف و اعیان و اشراف اکناف بارگاه گیتی پناه می آمدند و بانواع مسرور خاطر شخص شاه بازنگشته در احوال
مسلکت بر نوالعلت ضمیر آفتاب تاثیر صاحبقران جهانگیر بر صفحات روزگار امیرزاده میرمحمد ولد امیرزاده مرحوم عمر شیخ بهادر تاخته او را بصنوف تربیت و دلنوازش سرافراز گشت
و بتجدید حکومت دار الملک شیراز را بخدمتش ارزانی داشت و لطف الله بیان تیمور دولت شاه برلاس را بملازمت او تعیین نمود از سیاق کوه زرد متوجه اردوی کیهان پوی
گشت و چون بخدمت رسید از اعمال جرفادقان نزل فرمود و آتش حضرت صاحبقران لشکر خبر آورد در اصفهان و انیز بتوادیم اغرق خود را بدیار بخدمت و خویشتن
بورود جرد و بعد از قلعه ارسیان و خراب دیران بوالشقلمای دهیم در خانه امیرزاده میرمحمد منتظر شیراز بوده رسیده با امیرزاده رستم ملاقات کرده بر اوان
جانبازی یکدیگر را در آغوش مهربانی کشیده اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده میرمحمد منتظر شد قلعه امیرزاده رستم را گذاشته بضبط اصفهان و نشاط و خفیه ارد و جرد
رفته در باب عمارت قلعه مذکور کسی را اهتمام نمود و در تشخیص ایالات و اعیان تعمیر نمود و از اصحاب بلاد اسلام است و بلکه مطرح نظر و از ایلچی خلاق شده بجوار
آستانه مقدسه بیجنه چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر سر زد و نشان عظیم بشهامت و سرداری امیرزاده بلا بکر حواله رفت و لالی عرایب
بالقاب و ملقات و ضمایم اضافات پیشکش امیرزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرای عالیمقدار مثل بایزید سلطان برلاس و حسین برلاس و تیمور بهادر سلطان
سنجر سیف الدین و دو تیمور بیجه ایناق و دیگر بهادران بر حسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده نامدار اختیار کردند و اشارت نفاذ یافت و امرا عساکر بصوب دار السلطنه
دار الامان و دیار دین و دیار بکر بجای شاهزاده نامدار حاضر شوند و از تعلیق بعث و سلطان عساکر آنجانب کردن نیز چند و شاهزاده را از فرمود و از زاده دیار بکر در آنجا بعقیده مقرر
صفاهان و شیراز از طرف و فلاحی را سیاست بلیغ فرمایند و چون پائیزدی نماید بعراق عرب گرایند و تخت بی قع فرا تیف ترکمان اشقالغا بدیه در آن زمان
دار الملک استیلا یافته بود و چون از آنهم خاطر جمع سازد مردم بعدالت و زراعت و تجارت و تحریص کند و خود با دارائی در اسلام بغداد از سر جهاد بر دارد و از خوبی
معمور گردد و چنانچه سال دیگر باراده ملک دارد کرد قافله حجاز روانه شود و التوفیق والتایید والامان عند الله العزیز الحمید

شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب

شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است که در از صدمات عساکر نصرت اثر کرکیه پناه با بلدام با یزید برده بود چنانچه مرقوم گردید و در آن وقت
غربت حضرت صاحبقران به ممالک روم قرا یوسف لطف الکفران نعمت قرقیه منفرد است تسلط با حوال و چهارپایان مقیمان قرقیه دراز کرده غنیمت فراوان جمع کرده در اراضی
آب فرات روی نهضت بنهاد و در حوالی چول و بیابان بیت قرار گرفت اشم نزاکه و اجناد بعضی قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت کرده و گروهی انبوه از هر طایفه بیعتش
رو جمع آمدند و سلطان احمد حاکم بغداد و تمامت عراق عرب بصوب حکومت حله و بعضی ولایت عرب به برخورد سلطان طاهر ارزانی داشت و در خدمتش در حصه اقامت داشت و سلطان
احمد از بغداد بخدمتش پسر خود سلطان طاهر را آورد و آقا خیر زاده که در زیر دستش و صاحب عساکر بود بر او بگرفت و سلطان طاهر را از آنجا بمتوجه شد با امرا بر اوبش بمنزل محمد
سیاب و امیر علی قلعه و سکیشی و در خشه و اجناد نیز اعلامی سلطان احمد را نشسته مشورت کرده باتفاق باغی شدند و در نهضت لاجرم گرفته بانطرف آب آمدند سلطان
احمد چون برین حادثه اطلاع یافت جبر برید و در کنار آب گرفته در مقابل پسر خود امرا نشست و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده التماس نمود و باغی سعود داد و را
با مدد فرستادن نیز داد و قرا یوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان روان شد سلطان احمد همه و جهات اجتماعی از آب گرفته هر دو سپاه صفها راست داشته و

عظیم وارد شده بشکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت فراوان گرفتند و سلطان طاهر را در وقت فرار خود پیش آمد خواست و مرکب از آن جوی بجهاند با اسب و جبه
در آب افتاد و شعله حیاتش منطفی گشت و ترکمانان بال سلطان احمد طمع کردند و خصمش انصورت لا بعوات دریافته در ظلمت لیل سر خویش گرفته در راه بغداد پیش گرفت
از مردم حلله آنچه بدست آورد و در عقب سلطان احمد نهضت شد و چون به بغداد رسید تا الحال لشکر را مسخر خود و سلطان احمد از بیم جان در آن شب محقق گشت
و چون شب درآمد فراخش ماهی سلطان احمد را از بغداد بیرون برد و از آن برد و آتش گرفته فرستنگ قطع کرده در راه کاروی بدست آب افتاده سلطان احمد
بر آن کاروان شد و هر دو بکرت بیت فرشد و ساق غرا در آن جا بود در مقام خدمت آمده چهل سر اسب بکشید و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه آنچه دست مکنتش بآن برسید
پیش سلطان احمد بکرد آنید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد پراکنده شده بعضی شب متفرق و دیگر بیستار و عاصی و جز هم بکرت آمده بعضی در خدمت آمده
مجتمع گشتند و سلطان احمد وداع نموده زانجا بیستان نوبه بجانب شام تاخت و امیر یوسف بر نام عراق عرب استیلا یافته و بنا بر سابق تاریخ چون شمه از حال
قرا یوسف و سلطان احمد ثبت افتاد خامه مشکین رقم بر سر داستان اصلی رفته باز می نماید و چون امیرزاده بایکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه بصدور
سوبت و امیرزاده رستم از دور بجرد در حرکت آمده بامیرزاده بایکر ملحق شد و لشکر ارس توی و از همدان و یمن و گرجی از نواحی و بندر شاه رستم بر بند باتفاق در دو فرسخ از
مسعی جمیله بمیدان در آمدند و چون امیرزاده بایکر بر جنب فرسوده و روانه جانب دار السلام بغداد شد بار دیگر سپاه شهر الله حاکم انجا را با دیگر سرداران در فرسخ
و نیز کرده با اردوی همایون فرستادند و در این موضع یا نیمه سلطان بر لاس لقد حیات بقابض ارواح سپرد و امیرزاده بایکر اغرقرا گرفته و اینار کرد و متصرف دفع فتنه قرا یوسف
شد و امیرزاده رستم از دور بجرد بر آن آمده صرف نموده در حدود حله با امیرزاده بایکر سوبت داشت بزاد کان مذکور با امرا و لشکر منصور بعد از ملاقات از فرصت بگریخته شد و در
حله بکنار رود فرات و مغاب قریه سیب بقرا یوسف رسیدند و ایشان زیاده از سه هزار کس رسیده بودند قرا یوسف غلبه نموده و چون اختیار نداشت و جنگ را مستعد و آماده ایستاده
بود و چون امیرزاده رستم بجنب سن از امیرزاده بایکر بزرگتر بود امیرزاده بایکر گفت که در قلب لشکر شاه و قلب نامیه امیرزاده رستم در جناب نموده و من بر جنب حکم جهانمطاع به
موکب آمده ام اگر مصلحت باشد در قلب باشیم و هر یک از طرفی در آییم و نقش برین قرار گرفته تخت امیرزاده رستم از آب عبور نموده و خود را بر خلاف زده آتش حرب افروخته گشت
و یاغی بر در قرا یوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی بقصبه بیستان نهاد و جمع امیر و حشم او در قریب پانزده هزار خانه در بعضی با اهل و اولاد و اکثر
و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف و استیلای بیستان و اقلا و نوکران امیرزاده رستم زن قرا یوسف را با اسکندر و اسپند با تولی دلواحق امیر کردند و بعد
غرا از حکومت اعراب بر بدنقش و میراث بار دیگر سرداران و نمیرداران آن نواحی که تا غایت کردن از متابعت و انقیاد کشیده بودند مغلوب و مقهور شده و در اثنای
تعمیر سفلان ملازمان امیرزاده بایکر و امیرزاده رستم سر بر آر قرا یوسف را با اردوی همایون آورده صورت لقمه از جمیع در معرض داشته چون خاطر امیرزاده بایکر از جانب قرا
یوسف و دیگر معاندان جمع شده از سر فراغ بال همت علما نهضت بعمارت بغداد و اعمال انصرف داشته بتدارک خلل مشغول گشت **آمدن مولانا سخنوران بجانب**
بان بارگاه گیتی پناه حضرت صاحبقران ملک ستان موکب گیتی گشای حضرت شاهزاده صاحبقران از حدود ارس نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده بمملکت جرجان
در آمد و بیشتر از توجه رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی و همیشه طریق صرفکاری و رضا پسندی سلوک میداشت بر جنب بان روانه شده بعد از اخذ و مخارج و ولایت آن ضبط
کرده و چون ملک گیلان در حاکم و والی آن زمین بود قصبه لشکر اسلام اطلاع یافت خلق و اضطراب بر صفحه خاطرش مستولی گشت از دیلمان رسید و مرغ روح از قفس کالبدش

در حیران آید لاجرم ارکان سخنوران چرب زبان با همگنان همه در احوال فرزندان درگاه جمشید کاطار رفته اند صاحب عرضه داشت اگر این بنده خاک رفته در آن اعراد و سرانجام
برداشت و ذوق تمام بنفس همایون متصل انجام یابد گردد اگر عرض اطاعت و امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریار است بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر است بر شرایط
بسال پیاپی خیر و تسلیم بخزانه عامره بسپارم لاکن پیشتر سلطان بس مهم است و در نیولا یا بدی آن ندارم و شرف تقبیل حضرت سرادق جلال دریابم اگر حاضر شوم
حضرت صاحب حیدران مصلحت نخشید ما نیز سلطان را در این دو دیگر حکام معاوضه بارگاه سپهر اساس شتابم بنسبت نوازشهای سابق و لاحق گردد آنحضرت بکلیات دی نوشت
نفرستاده رفتم قبل از نشاط رحمت دریای آن کشید و در جلب فرموده باز گفتن بگوشه رفتیه و تجمیل و شرف للاسلام شفیع جبرائیل و تام اثبات شیوه نسبت قرار داد اگر
بجهات خود تعلق خود تعلق داری باید هر چند زاد تر تجربت باشتاب بعد از صحت بارگاه ما حال از دو بیرون بیش قبل ملت اسلام یا احرار بکفر و ظلام و بر تقدیر اول
عنایات پادشاه بیشتر حال تو گردد و جهانیان آنکه تعجب بر زبان تحیر گیرند و اگر توفیق رفیق تو گردد و بر حسب فرموده صاحب شریعت غرعلیه من الصلوات اما یا
جزیره تو معرفت نام و ترا مستوفق و مستظهر باز گردانم و عرض و مال تو با یال حوادث و نوایب نگردد و در جایا و حملات از لکاثر و نوایب دوران سالم و در لان مانند
اسلامیان در دین و کیش با تو همراه خواهم چون اتجا بدین درگاه آورد و شنیده باشی هر از مایده احسان با بجان محفوظ گشت از تشخیص عیب سازد و در آمدن بهانه و تعلل جایز
مدار و هر چه بگوید خود مسموع نخواهد بود بعد از آن هر اطلاع حضرت را حجت باشد بازگشته و در اثنای این اوقات داروغه تبریز بیان توجیه با نیکان و عدل آوردند با یاران
بارگاه فلک اشتباه آنچه جاوران و اسباب موقوف عرض رسیده در جانب عرصات علیا شتابند از قبل خلیفه علی سمنانی ضابط اموال دیوانی نمایند بعد از رسیدن شدند
فرمان دادند و هر خشم از مجموع آنها را با شادکان پایه سریر اعلی قسمت فرمود و چون وقت رفع حصول گرد حبشان بعد از ای صورتهای تجزیه نمی فرستد و مقرر خواهد
دین علامت آنکه زمین برگیرند و خود را قوی تر حمله مخالف از سر گیرند لاجرم بر حسب اشارت علیه پیش نور الدین و دیگر امرا بسم هیغا روان شدند و بلوای تسلیم کرد در
آمدند و در باب شقاق و عناد اسفرف و پیرانکنت خلیفه در پیش نور الدین چندان تمکن در زیده و لشکریان علفها را بگرفتند و برداشتند و امرا و سپاه بعد از آن مقرون بسلامت
غنیمت منصور در بارگاه پادشاه ضیغم دادند شرح توجه خان جهان بجای بصوب تسخیر حصار قلعه در دوازده کرجستان میان
دو دره عمیق زیغ بلند و قعیب در این موضع مرتفع کوهی از جمیع جانب و هموار معبر سلاری منکسه و بنیاد آن سر بر اوج سپهر در کشیده و از جانب او کوه بسیار متصل
گشته با ارتفاع از آن کوه در گرفته چنانچه گردان بقرب لاسکان را فرا گشته در آن کوه جز بزبان بار اسیان و نضد آن قلعه آنکه راه صعود ممکن و متصور شود آن
کوه بجز یک راه باریک بیچ از طرف هیچ نزارد و در پیرامنش بلاسطه دریای زرف مضیق ممکن از طرف لشکر و نصب خیام شوان باشد در بالای کوه آن چنان قلعه حصینه
بعضه در دوازده ویران نشده و حوضهای عمیق عریض و وسیع جهت ادخار آب باران و فیض آسمان مرتب داشته حاکم آنجا شخصی سرال نام و سی نفر از خطای
فادران و گردی انبوه از کرجیان با او موافقت داشته چنانکه خوک و گوسفند در آن قلعه میچیدند و همه چشمهای ایشان هر از کثرت در شدن می آمد و هموار شراب و شیون
لاتعد شراب بود و چون صغیر صاحب حیدران همانگاه بر صورت القضیه اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون القلعه حیرت صعب در اسطه علاوه دوران
عناد و مخالفت بود در بیرون چندان آب باقی تا بقوت چه رسد و سپاه و ذرک بنا بر قرب مخالفان توقف در آنجا نمی توانستند کرده آنچه از ترتیب یکصد عنفه
و علوفه جای آن بود در فرمانه بنا بر این امور ظاهر بین ثم القلعه را از محالات شمرده و نهضت رایت نصرت آیت بر نصیب استقبال نمودند و اهل

کیست حمل بران میکردند و حضرت صاحبقران چون نفس بلا بدان قلعه نابدشت بلا و رخت و حیرت از وصهی شد و اتش براهی شقاق و عناد استیلا یافته و حصار بسته
و اگرچه چنین جسارتی کرده شش و کرشش بلدم چون بوسی تون جست نه بلکه روز جمعه سلخ محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمایه سوک بلاون بطرف بر قلعه اگر کس نرسید و از باب حصار
برسم پیشکش ارزاق هدیه بیرون فرستادند و بان تضرع باطراعت برگشت خود چون دانستند و پیران سال خورده با تمیز چون کهکان نارسیده بجوزه میوزاد اضی خواهند
راست مترددا استیلا برافراخته و مستحق سعادت بزرگی ارزاخشید حضرت صاحبقران فرمانداد و امرا و نوئینان و خیقداران در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند
و دشت رست عسکر نقلاقش و امیر شیخ جمال در برابر دروازه حصن رفیع رصین نزول کرد و دیگر امرا و افسران هر یک از دو جانب قلعه دیگر بنا کردند بنابرین تصور آنکه اگر
فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان در اطراف آن کشته عرصه قیام نمایند و امیر شیخ جمال بدولت روز افزون در مدت سه روز قلعه برافراشت
که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه هشت قلعه نقش فرسه صعود و نصب عراده منجنیق در اطراف سرحدی بلند برفراز جبل فرسه مان عراده و منجنیق
برج بارهٔ قلعه و دور اطراف بعد چنان فارغ بال نشسته و غرغره از نمرنجا طراوه نمیدادند با یکدیگر می نگشتند مصرع رستنگ جا شرح سپهر را چه خطر و چون نهضت بدین
نهج بگذشت از خوم کرکیت و دروش کوه و کمر بر غبار رجال و نعوق دارند سپاه جنگ نامی در شب جمعه بیست و دوم شهر مذکور بر طریق اختفا روان شد و
بالای آن سنگ زده و در جانب جنوبی قلعه بعد برآمده محصور رفت و دیگر بر سر کرشه بالای آن سنگ برآورد و در آنجا بر راه بنشانه بگذاشت و پس کس را از اهل قلعه بر آن حال
اطلاع نیافتاد روز دیگر بیک برگرفت شبانه راه پیمایی پیر را اعلا تغیر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم در ایشان شاهبانها فشند و نردبانها را سری در یک طناب
و سر دیگر در دیگری استوار کردند و بر صعود و عروج بالای چنان کوهی بلند بران سعی در جنب فرسه مان بیک نفر دیگر از قوم بگرفت بشب بیشتر
بیست و سیم ماه با طناب دراز قدر نردبان بدان نوع بست بالا کشید از کمر بدان کوه برآمدند در ساعات فراهم شده بر نردبان بالا کشیدند و از اتفاقات سنه و دولت
عبادات از آن در شرح آن قلعه بالا کشیده بعد چون نردبان ترس بآن دیوار استوار گشت امیر شیخ جمال در پایان قلعه ایستاده پناه مرد از مبارزان و دلیران خطه
خراسان در آن حمی ایشان در حمیس نامی حضرت صاحبقران مثبت اصحاب بعد از جمله از خراسان بیک از بر بالا فرستاد و پس عزت اقبال شهریار دریا هی که چنان آن
بجذب عفت غنوده بعد و چون روشنی صبح صباح در آفاق منتشر گشت که چنان تیره از نور سرا زیر خفت بر کرشه در حرکت آمدند و یکی از خراسانیان پا اختیار
با دراز بلند بگرفته بر خاتم بنا و سر در اصعف عبد الخیه اند با صهلوت و نشاط و مجموع نفیر جی از جمله سپهرکان امیرزاده شاهرخ را بقلعه نفیر کشید که چنان بد و فعل
از آن حال در چنان ایشان بگذشته بعد اطلاع یافتند سر سپه از هر طرف بشتافتند و پای مخالفت فرموده صورت مقابله و مقاتله برگشت و شهر یاران دین دار بسیار پای عالم پیمای
سوار شده و از دور گرفتند و در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالای آن رفته بودند شبیخون و مجموع لشکریان قلعه بگیر بزرگ کرده ایزرس بنزد و سوران آن آخته از که فرود کوفتند
و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان تنگ تاریک بود زیاده از سه نفر بهیوی هم نمیتوانست آمد تا بخت پیروزی پرداز سر کشیده پای تهور بیشتر داد و نفر دیگر با دو
بر نیزه و کمان باز نیز ناگاه از دشت و قدر تیری بر دهان حاصل بر آمد و از رخت از زخم بر زاد دست از خرچه باز پس افتاد و اگر چنان پیش آمده بر برگرفته و عبد الله پسر دار عرض عصبیت دین
دار در حرکت آمده با بیشتر ابرار صاحب عفت کرد و از روی بکفار نهاد و داد مردی امرا کاذاده ده و دوازده زخم خورده بازگشت و بعد از روی از اتراک مجموع نامی محبت دست باز کرد
گران سنگ پیش افتاد و از ناموری در کرچنان بعد و شد و معاصدت او بشت کرم بعد بشت و بعضی از آن پناه دلاور بر بالای برآمده بعضی روی بر دو از خود

و انجا نیز مورخ عرب رقم کشت و عاقبت بیشتر فتح و ظفر را رایت جهانبان در نیمه سپاه نصرت قرین به نیروی طالعت قاهره در دروازه کشیده و قلعه چنان را بر شکم از وصف او فلکی
بهم در روز بیشتر بیست سیم ماه مذکور مسخر ضبط شد و چون کار از دست و تیر از شصت رفته بود که چنان فرمان الله الملک یکبار سپاه نیز و لشکر فروزی اثر جمعی را از بالای کوه برج بر آورده
و زان حکم قلعه دیگر که از کوه و دست تسخیر بر کاه جلال آن مجموع مردان و اتباع سیت کبار از اینه زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده عاقبت خزانه زنان زال
بیشتر ابراهیم و لاشرو ان بخشیده و بر حسب حکم جهانبان مطاع آتش در عمارات و منجنیق و طوری رسیده خمه بیخ زدند و فرمان فرمای عشاق اقلیم در کنف حرمت لا تبال مراجعت نموده
باردوی همایون زود آمد بیکبار دیگر مبارز از اراده در انتساب بجهت رهبالا رفته بیخبر بکر و صنعت دارب و اشتر و خیمه و خرگاه مولوم بجد و صنایع دقعا رهبالا رفت بعضی دیگر اسباب
تجمل و حشم بلا نیاز و دقا نکرد و انیده و خرمت قلعه بیکار از اعیان خراسان موسوم بقلعه قوان بجهانشاه تورانی اشتهار دارد تعویض فرمود و طاغیان از خراسان بیان پیش او
بگذاشت و فرمود اهل الخود و دواجی را در بیخ خوصرف کرده نگذارند و بعد از این که چنان پیرامون ولایت مسلمان کردند در خلال این احوال ملا قطب الدین قمی شیراز
با مجموع نویسندگان اندیار بر درگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از شرفات و برکات بعلی حرض رسیده نیز و متعاقب آن شاه چاچی سر فراز پیش امیرزاده رستم رسیده
کشیده و از اصفهان خلیفه منظور نظر آمد از نقود جواهر و اجناس دواب و اشتر و اشتر چندان گرد آمده در دیده عقل حیران مانده و صاحبقران دریا نوال اکثر آنها را بر امیرزادگان
و امرا و نوئینان قسم نمود و از کرمان ابوبکر بن کاس و احمد و دو بضبط مال آنجا رفته چند باردوی اعلی پیوسته و غرب صدوس دریافته مراسم پیشکش بتقدیم رسیده نیز و از ارزان
دولت مستقل ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین در هر دو مقصدی بضبط رفته بعضی رسیدند و سید حمزه و شیخ محمود کاه نسخه پیش و عرایض دعا شرف قبر حضرت صاحبقران
و دفاع خرس حشه و پیرداخته اوست همراه ایشان بعد بکم شیخ محمود شاه الیه در وقت عبور از پیش آب کرکه در خوابانیده رفته در گذشت و در آب افتاده غرق بحر رحمت شد
پرسش آن کتاب با تمام رسیده بتحسین قوالی سر بر خلاف مرصع استعداد فت و شمول نظر عاطفت و احسان آمده و در دو عشر یزد و یوسف ضیاء ضیاء الدین اجل الدین
الدین سالار سمنانی بموکب همایون پیوسته و همچنین از انجا رو اقطار ممالک محروسه حکام و شحنه داران بر رسیده بدیار تکفیر کنز رهنیت بتعقید اشعات پادشاه نامه سر افراز گشته

شرح توجه امیرزادهای کامکار بجانب ولایت گرجستان چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر افراز از قلعه کرکین فراغت یافت بعزم تسخیر گرجستان طوی
با عزیمت عظیمت جانب انجا را تصمیم داد و در این شیخ نور الدین داماد شیخ جمال و دیگر امرا و نوئینان را با سپاهی از قوون از قطرات اطراف در مقدمه روانه ساخت و حکم کرد که ولایت
گرجستان را تا انجا در نهایت حملات ایشان غارت قابل لحاظ کنند امرا و لشکریان بر حسب فرموده در حرکت آمدند و چون بمرز یک کیلی ایشان جنگلیان بعد شیراز
بیشه و غار در جنان پریده راه جنگ شدند و بقدم صدق پیش رفته دست بنهب و سبی برآورده غلغله و تکبیر در حاس کمین سپاه مرا انداختند و حضرت صاحبقران از عقب نهضت نموده بیان
گرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور در تنگ تصبه و مرغزه و دیر معروض عرصه تاراج و غارت گشت و کلیسا ها را از سنگ انداخته بخاک یکسان آمد و از گرجستان هر که
بدست افتاد از پایش در آوردند و بعضی کفار بر کوه مغاره ها و درها و کوهها و زبان بالا رفته بعوند و متحصن شده از موقف جلال مثال بدرجه الاد خان صعود و پناه صعود و تهدید
بگیر و ایشان استوار جنگ شدند و در هر صعود و تلیکه و نفر و یک نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طاغیه و بر بالای کوه ایستاده صعود و تهدید را نابرابر مغاره ها فرو میکشتند
و از آن بهادران بر تیر و شمشیر پا و نعره جنگ میکردند و محسن و چالاک از صعود و بردن جسته خود را در مغاره ها می افکندند تا آنکه در هر مغاره چهل پنجاه کس زیاده بعوند
و بر همه غالب می آمدند و مردان از کشته و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده و اموال و اثقال آنجا غنیمت را بسیار بهنب تاراج میدادند و بدین نهج بر مواضع مسخر گشت و لشکر و دوازده

خانمان ملت مرضیه را منهدم گردانیده بقاعات ایشان را از اثاث دین برانداخته و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشته و در جنان را مفتوح ساخته و بدون اعلام
لکفار نهایت ایجاد بیدار روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سپاه بهرام صحبت از گذشته باردوی اعلی ملحق گشته و روز سه شنبه با دیگر ملازمان موکب فیروزی نشان سوار
شده صید فرمودند و چون جمعه هجدهم ماه مذکور داعیه لطف از خاطر خطیر خاقان موید منصور سر بزد و در آن صحرا و بیابان نخجیر پایان گذشتند و چون
کار فراغت یافتند باردیگر بر سر قتل و غارت آن قشله و پیش از این سه روز در اردوی کیهان پوی امیر بودند کس فرستاده اند و از لکین زر اکاهی
داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت حضرت سر افراز باز آید در احتیاط از هم پاشیدن ماه و آتش نماند ملکه لکین از خبر مستشعر شده و جمعی از معتمدان
خود را بدرگاه اسلام پناه با پیشکشهای نفیس فرستاده و بیچارگی لکین چون باردوی خجسته اثر روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده عرضه داشتند
هر آینه در مقام رعایت گزاری و دفع ناپذیرد است اگر همین اهتمام و عنایت شاهنشاهی شود و صورت غضب انحضرت تسکین پذیرد و او بر فور تعهد و جاهت و استقرار در خوت انجمن
میسر گردد ارسال نماید باج و خراج مرسوم شهور و سال بسال بخزانه عامره رسانند امرا حضرت خجسته در وقت مناسب از نوازده سخن ضراعت امیر ملک لکین پایه سریر اعلی
عرضه داشتند و در آن باب تفحص شیع رانند چنانچه در تواریخ مسطور است و بآن هر یک بمضمون هیچال ترم شد مصرع بمن بخش لکین میلاد را حضرت صاحب قرانی
هر یکی همت او بر مصالح اعلام دین منصور و مصروف بود شفاعت ایشان را بشنود و الکلمات الیسیر و اصغا منفعت امرا درین قضیه بعد و اصحاب رسم و شوری رجوع کردند و همه
اهتمام در مجلس همایون باتفاق نظر قرار دهند و چون اجماع جزیه قبول نمودند و متعرض مسلمانان نشوند و حکم شرع آنکه رعایت از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و تعرض و غارت
اینطایفه را عرض رسانند نیز اقرار الامر حضرت صاحب قران بموجب فتوی ائمه عظمی و مجتهد ملک لکین را قبول باسلاف مقرون داشت و امیر ابراهیم بدر یکی از شقاوی او بجوار
رحمت ایزد کریم جنابین فرستاد که نزد امیر بیان پاس و امیر حضرت اضافت داده و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت و صید و شکار روزگار گذرانیدند ایلچیان تحفه و هدایا
نمودند و هزار سکه زر سکه بالقاب همایون شهریار را داد و هزار اسب نفایس اقمشه و غرایب امتعه و دانه طلا و نقره و یکقطعه لعل آبدار خوش رنگ سنگ چهار مثقال نیز عرض
رسانیدند قبول جزیه و خراج بعهود و میثاق مؤکد ساختند حضرت صاحب قران دین در رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع منازل سپلس رسید و مجموع ایرغا و کلیب با اردوان
صدود و نواحی بعهود مرد و انیرند و چون از آب کر گذشته و مرحله پیموده گشت جبه اصراف علاوت سیقانا خان غنیمت قرلاغ از آن منعطف گردانیده غرقرا کرده انگشته
از پیش روان شد و چون حدود سیقان از تزلی موکب همایون رایت افتخار بر اسان برافراشت بعد از دو هفته اعراق و لشکریان رسیده هر یک از فتح و ظفر و حشم موصوف
فرود آمدند و در ای آفتاب اشراق بر تو التفات بر ضمیر سیقان انداخت و آنشهر از دیر باز خراب و ویران شده بود که از آنچه و علاوتش خشت بر جای خود نمانده بود اقصه فرمان
واجب الاذعان سیقانا بموجب خبر و معاودان اوشن صغیر طرح شهری بر کشیدند مشتمل بر اوری عریض و بسند و دقیق و چهار بازار و سیوت و دو سرای و خانات
باغچه و بستان و غیر آن در مدت معدود و زمان محدود اساس شهر انداخته بموده در هشت هزار کان در هر قسمت نمودند لشکریان با تمام تمام بکار عمارت اشتغال نمودند
مجموع آن ابنیه و عمارات بدار خشت پخته در یکماه با تمام رسید نیز دور باروی آن مکه بزرگ که دو هزار و چهار صد گز بود و عرض قلعه اش یازده گز و مقدار ارتفاع
دیوار پانزده عرض و عرض خندق سه گز و عمق آن سه گز و در عرض باره جهت پاسبانان خانات حشم و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه برجی معتبر برافراشته شد و دروازه
کشاده کنگره و سنگ اندازی ترتیب دادند و شهری چنین با وجود بودن جلوه گرشت بارندگی شدت سرما در مدت یکماه چنانکه مسطور شد خشت و پر داخته آمد و آری

صوابخانی

صدا بنای قضای آن گرد و از زرد در رسم جهود ولی برید مشهور آب سیقان از آن گوید و شوره از فضایش از اراضی آن گرد و نواحی معمور و مسکون گردد و جمع قرای قضا
جریان نقایا فت دشت هزار کان و امرا و نوین بکفایت آنهم قیام نمودند و نواحی چون مشت چو پر اسپ کردن قلان قسمت کردند و در اندک زمانی زمین رودان
و جبری جاری طمی انعقاد رشتن و سنگ و عرض بازده گز مرتب و آماده گشت **شرح انعقاد مجلس علما و فضلا و تفتیش معارف یقینیه و ملکات و اخلاق**
حمیده و استماع لطایف دران اوان در اراضی سیقان مرکز آب فرازی نشاط بعد اعیان و اشراف ممالک توران و ایران بر سنه هزار و شصت
شش هزاره مرحوم محمد سلطان سعادت و نیشت فتح دیار روم از آنجا رو انتظار احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته بعد مرور دکاه شش هزاره ستوده خصال جمع آمده و اسکلهم
بارعم در مجلس فرمانفرمای لانام از علمای نامدار و فضلای روزگار مجمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر ما بر بحث و تفتیش مسائل دینیه و معارف یقینیه و ملکات ملکانه و اخلاق
حمیده و انه بعد لطایف لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله رازی کلمات ارباب علم و دانش و تصنیف عول و جدل و مرتبت بر دانشمندان بحر شد و حضرت صاحبقران
عرایت شعار تحمد تست بحث بجود و کثار بیکر در آن حضرت بغیر لاجرم با اهل فضل بیش بحث طلب و معمور در ادامه مشت بقه و قرن ماهیه علمای ملت سلاطین ارباب حرارت سلا
ضیمتهای مشغله کرده اند در امور مستحق مرغبت و تحریص نموده و از رضا کل کمیده منع فرموده اند و از این حصر شما اسپ آشنا نمی کنند و از صلاح و فساد و در عقبت
اسپ باین کمینه آب شیخ متعلق الحکمه معروض داشته هر آنکه در امنه پادشاه دین پرور معرفت گستر از موعظ و نصایح امثال و اشعار دارد هر کس را از جرای حکما
و قوانین عظمی از آنحضرت تعلیم می باید گرفت و حضرت صاحبقران صافی سریرت از انکلمات اگرچه مطابق واقع بعد اعراض منعه و مرا امثال آنچنان و بر آنکه شان
و آنچنین کمینه اصلا خوشی نمی آید و غرض از این حیث جذب قلوب شیخ بلکه مقصود آنست و از شهر یک و از ناحیه آمده آید احوال دار و علکان و مشوش و کشکان
رعایا و زیردستان معلوم کنم و اگر از زیردستی جفا بر ایشان رفته باشد بتدارک آن مشغول شوم علما و فضلا بیان بر عادت شاکر دند و هر یک از آنچه از آب
و شیخ مملکه خود مشاهده کرده معروض داشته حضرت صاحبقران رحمت پرور طایفه از اصحاب دین و تقوی را هر بزهد و تقوی موصوف بعد اهتمام فرمود
ارباب زرا با اینمتر بن در جنب دیوان بقصری از اقصار ممالک محروسه در ستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم بستاند و سمکه را از کوشال و دلشی
بسزا دهد و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و بازگشته بعرض رسانند عالیان باین عدل طف امیر مدار گشته در مهمات این دلاف پهلو بر شر اهتمام نمودند
و در صبح و شام بر عادی هرات از زوزن پادشاه اسلام قیام نمودند و دیگر از قایع از زمان آن بعد و امیرزاده عمر از آنجا رد نشده و قطع منازل و مراحل کرده باراضی
سیقان رسیده و در روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانیه بشرف بابوس آنحضرت استسعاد یافت و بسبب طلب امیرزاده عمر آن بعد و ایالت آذربایجان و
تیغ و لواحق برای دردیت آنجانب گردد و دیگر از دفع آنکه از نوکر هر کس سرش از نهاد نداد آمده سر ملک غیاث الدین حاکم کوچک را در بسته راه بر زندان و راه ضلالت می بعثوند
بارگاه کیتی پناه آورند و عرضه داشت از نشش کنند و بگاه آنکه از لار عیب را دو بخشید دیگر از دق تشخیص عزلت آنکه شهر یار جهان فرمان داد و مرحوم قطب الدین
قرمی را پیش از این با عمال فارس باردوی همایون آمده بعضی بشر کنند و سبب قتل او آنکه بسبع اشرف اعلا رسید همه ملاحت را الیه در حین توجه بارگاه عالم پناه مبلغ سیصد
هزار دینار کیسه بعت نثار و پیشکش از رعایا و محترفه شیراز گرفته است و قرم از عالم انصاف زدن نهاده و حکم شد چنین ورد پیش آنکه خرمش را باز داده است صد هزار
بر دو آن وجوه را بر جان اهل رسانند و نوکرش از غنا و حرکات ناپسند از صدا شده و ضرری چند بخلایق رسیده از حق پیدا زیر و بخرکر حال ضعف بر زاده

داشت راه علیه صدور پیوست و علما صاحب و همراه ملا قطب الدین قرمی و نویسندگان از فارس آمده بعد و صورت ظلم از ظالم ملا صادر شده بعد دبیر علیه خان
منصور رسیده مصوب ایشان شیراز باز گردد و خاطر نشان مردم آنجا کند و هر ظلم ملا قطب الدین بارتکاب آنجا رسانده بعد دران باب مستحق بعد و رضا داشت
خسرو کامکار بان مقرون بعد حضرت صاحبقرانی خدیجه ملک سمنانی را بایشان جهت ضبط احوال فارس روانه شد و چون آنجا عتبه بوجب برلیغ پادشاه بزرگ زاده
اعظم بران آمده بر سر شیراز رسیدند ارغون را از حصار بر کشیدند و روز جمعه در آردی انبوه از مردم شهر و دستار مسجد عتیق جمع آمدند و صحن جامع مسجد از ایشان پر شد بعد
ملا قطب الدین را در پای منبر سنگین بازو دلانه آهنین دو دست خضاب شده چون صاحب خطبه ملا صاعد بپای منبر آمده لخان شهر یار صاحبقران را از موقف الصف و صف صدور
بعد سمع خلایق رسانید بیت خرابه عدو فتنه را از ترک تقصیر کرده برین نسخ بزبان گذرانید بیت اگر خراب شد آن مملکت شاه بدان : ور نزد مردم دانا گناه ملا نیست
و از اطراف و جوانب مسجد جامع غلغله و شاه پادشاه رعیت پرور عدالت گستر نوشیروان سکان صحن عالم علوی رسید و در مدت دو ماه سیصد هزار خلایق را همراه داشت
آورده بعد در حضور حضرت دامان مملکت معمور و کشور بخداوندان احوال تسلیم منتظر و در آن باب خطوط نوشته بیک حاجی خضر حبس موشح گشت و بعد از آن شاهزاده
جوانبخت پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ بهادر ملا قطب الدین را به بنده دو دست خود دانه سیم شمرده گردانید شرح توجه و تصمیم عزم تسخیر ولایت ری با مرحضرت صاحبقرانی
و چون خاطر خطیر ما مبانی جهانبانی بتسخیر حضرت صاحبقرانی از عمارت سیلقان فراغت یافت عنان عزیمت بجانب قزلاغ تافت و چون بانجا رسید پادشاه زاده
کان و امرا و سران سپاه در فوجها با شیر بموجب فرمان خود پرداخته بعد نزول فرمودند و لشکریان نیز در منزل خود فرود آمدند و امیرزاده رستم را پیش از این فرمان
واجب للاغان فرمان یافته و الطیس صدور یافت و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده رستم متعرض ولایت دلوس ملا کوخان به امیرزاده عمر در قزلاغ منعقد خواهد شد ظاهر گردد و از راه قلاعی و سنگ
متعرض گشت چاردوی همایون بسمت شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان منهیان بمسمع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی در جیب برلیغ خاقان سعادتمند ضبط خود فرود
کوه دماوند رفته بعد دم از طغیان و تمرد و عصیان میزند و شرف تربیت حضرت صاحبقرانی را بر طاق نسیان نهاده دم از کفران نعمت میزند و اشخاص برای اشراف کران
آمده از موقف جلال مثال لازم الامتثال صدور یافت و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده رستم متعرض ری شوند اگر خبر یاغی گری اسکندر ملاقی باشد بیادگان قم و کاشان و در
جزین را جمع آورده از عقب او برند و سزا و جزای الکفر نعمت در کنارش نهند و ایشان بموجب فرمان روانه شدند و امیر شیخ ابراهیم شیروانی بارگاه حضرت صاحبقرانی
آمده سر دری فدا کردن آورد و التماس کشیدن و رخصت یافته دو بخش و بر اسطه و غلامان خوش منظر و کنیزان ماه پیکر و مشوقات دیگر بعرض رسانید و بگذرانید کشیده مطالبی
اسعاد امرای رفیع مقدار از نقود و اجناس را اسعاد کرده بیده در آن زمستان هر جشنه بهانه طویهای عظیم ایشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب میپرداختند و در اثنای عیش
اسخیالات از عراق عرب نوید آورد پسر سلطان احمد را بر شده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بعد کمی رضا رسانش دماغ جوانی نوشکفته بیاد رفته بصر در تهیه مال قاتش را بچه بیاد
بالا کشیده بعد گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه الرحمه و البرکات بر سید و حضرت صاحبقرانی استوده خصال از خرگاه بر سم استقبال بیرون آمده و جناب سید
جهت اقامت رسم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آنحضرت سید را بدیدار او خوش گشته هر دو بسیار بگریستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء النهر اعیان
و اشراف دولت و عساکر خانزادگان آمده خدیجه عبد الاول و خدیجه عضد الدین و خدیجه افضل کشی و اولاد شیخ الاسلام کشی و عبد الرحمن و عبد الحمید و دیگر بزرگان آن دیار و سر بلاد
امصار بارگاه پادشاه سپهر اقتدار آمده مراسم تعزیت شاهزاده نامدار متقدم رسانیدند و بزلال نصیحت و موعظت بر فرق آنحضرت الهاب داشت تسکین دادند و چون

خاطر خطیر خاقان جهانگیر تحقیق مرید دین مبین تمام داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای از تشیید امور ملک فراغت روی نمودی فضای لام در مجلس واجب الاحترام
پادشاه اسلام جمع آمدندی و بمباحثات شریف و اعاظ لطیف و متعلق بلیت متعلق بود مجلس آراستندی و چون پیش از این رسیده کان بر امیر آباد کوی حکم
حضرت کرمان تعزیر کرده بودند بمسمعی نیم دور فرموده در این مجلس سر عظمی توان آغا و فرزند آن حضرت بعد از دو سه روز در جبله آباد کوی کرمان در آمد و نظم را بصد توان کمیکه قطع فرموده
آباد کوی فرزند ادای وجه مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر خبر بیات وقایع آنکه در آن اوان نوشیروان میرزا آغا را برای تحصیل اموال آذر
آذربایجان به تبریز فرستادند امیر محمد بولاد را که جمله امرای شش هزاره جوانبخت شیخ بهادر بحکومت ری روان کردند و در این اثنا ضرر معاهیم ملک آغا را حرم محترم
امیرزاده میرزا محمد جهانگیر با سه پسر امیرزاده شاه ابو خالد و ابو داود و سلطان بایزید وی بایون رسیده بشرف ملاقات فایز شده نفایس شهر و بستان بموقف عرض رسانیدند

ذکر لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب ولایت آق بوقوش و تسخیر ولایت آق بوقوش

چون حکام ممالک کیلان بجهت ارسال رسل و هدایا کف اکتفا نموده و از
تیر خسرو جهانگشای استقلال بخشیده و دیده امید دوارا از خبر رسم سمند جهان پیمای موقف عزیمت باشد بانه بلوغ جهان مطاع متوقع موسم و در ماه و چین و بدل محمد بهادر سلطان
علا تواچی و بایزید نوردی و بهبول برلاس با فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب کیلان در آمده در آخر بقتال کشتند و ایشان بامثال امر مبارک نموده روان شدند
و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قوشون از چریک منصور متعصب آنصوب گشته بنزول نقاح رود و فرزند ارجمند شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان با توان خود امیر جهانشاه شیخ
ابراهیم و اسم صفا و اعاظ سید جلال شیخ علی بهادر و دیگر بیران مثبه و خاص خاص رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند و شاهزاده جوانبخت و سرداران پای تخت بجوب سرحد
در عراقیت آمدند و بنزول نقاح رسیده توقف نمودند و چون حکام کیلان از توجه سپاه فیروزی لا آخر خبردار شدند اضطراب بر ایشان قصر کلی و دفاع ایشان راه یافته
کس فرستاده مبلغی گرامند بر اسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کس فرستاده صورت قضیه را بعرض همایون رسانید و در این محل قبول اخذ و جمعی بنا بر فرمود
جهت تحصیل اموال کیلان رفتند و سید رضا که از اکابر آنجا بود بسبب و زیر علم و دانش منفرد و متفرد بود و امیر محمد داشت از ملوک آن سرزمین بحشمت و تمکین امتیاز داشت
با موقعات سزاوار ترتیب داده متعهد درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر سرداران آنولایت دانند با هر یک متعهدی با هدایا و تحف بسیار ارسال نموده بعد
چون انظار عزت بجانب بارگاه جلال رسیده همیشه کمر اندوز فرمان باطهار اطاعت و انقیاد بر کشت و خسرو براه نمونه سعادت و اقبال و اموال باج و خراج را الزام فرمود عاطفت
خسروانه بمحمد را بصنوف نوازش و ترتیب سرافراز گشت و بنا بر آنکه سید رضا که از اهل بیت بود صاحبقران پاک عقیدت حکایت هر تربیت او بنوعی مشروع بلیغ
در سایر ملوک کیلان ممنون مشاهده باشند لاجرم از مال آنولایت هر قریه پانزده من ابریشم بعد بوزن شرع و هفت هزار اسب هزار دینار مقرر شده بعد آنچه
مملکت سید شد را لیه و امیر محمد میر سید مصطفی و آنچه بدیگران میر سید ثلث بجانب سید و ثلث بخشیده و محصلان بر حسب فرمان دست از مطالبه نصف و ثلث مال و مرقوم رقم
تخفیف شده و بعد بازداشتند بیقاران ایجاق مهر صاحبقران سهمال سمی نامی را از خویشان امیر عباس بضبط قلعه کلاچ فرستاده از جمله وقایع زمان قتلان قشلاق بیلاق بعد
از سید برکه مرض گشت صاحبقران اطباء در معالجه آنجناب بر بیض نمودند فایده بر آن مترتب نشد و صحیفه حیات آن سید بزرگوار منطفی گشت مرغ روحش از قفس کالبد بجانب گلزار
عرش پرواز نمود حضرت صاحبقران از وقوع این حالت بغایت مضطرب و متالم شد آخر الامر کلمه کل نفس ذائقة الموت را حصت العین مشاهده نموده و در عروه و تقی
صبر و تحمل و اصطبار زده و از سرت عقیده صبر و رضا قرار نفس او را بنده خود برده بر سبیل لاشت و خاک نهاده و در آنولایت شهریار شد حال امیرزاده اسکندر آمده تا ایام لاتعدان

دهنا دند و بر دو جزا و مواضع برای حسب الاضمام و تحفات و تبرعات و مضافات در قبضه اختیار او نهادند و چون فصل شتا با خر رسید و اردوی سلطان عیسی حاکم ماردین با ایل
و تحف تمام بر درگاه پادشاه اسلام آمد و چنانچه پیش تر عصمت الله نامزد امیرزاده بایزید با خود همراه آورد و ملک عز الدین سلطان رسیده پیشکش نزد آن بوقف عرض رسانید
و درین اثنا حکم لازم الاطاعه صادر شد که هر وجه و عین الوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند بر سبیل پسری را با برادری با کوچ بسر فرستند و بجهت کوچ
ایشان جمعی تعیین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود مدت یک سال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته برای ترویح روح او ختمات کلام الله مجید و مراسم
عظیم دادند و بعد از آن شاه شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر زد و آنحضرت بر اسب شد بزرگان کرام و امرای عظام در صحرای آق نام جرگه زدند و بعد از سه شبانروز
هر جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از شکار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت ذات عظما و اکابر و فضلا سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را
بتکلفات و شوقات روم و ارمن چندان داد که در متخیله ایشان و بلاد چهار دیوار کور ایشان نگذشته در حضرت انصاف ارزانی داشته انجاعت و خشنودی کرد و در دی کوه بوده خاطر
بلواطن و مسکن خویش مراجعت فرمودند شرح نهضت شاه کشورگیر سلطنت مصیر بر آستانه سمرقند چون درین یورش تحسبه اثر در متخیله پادشاه ملک کشور مصور بود و بر گشت عزم مراجعت
بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر انور سر بر زد و در اثنای بهار و اوان سیاب مشرقه اشراب آفتاب رای مستقر عز و شرف خویش نهادند و آنحضرت شکار در چهار دهم
رمضان سنه ست و ثمانمایه از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر آب آرس جسر بسته بعبارات دولت عبور نمود و در عقب آن بحوالی قریه
نعمت آباد از قرای بهارلوس است و از متحدثات همت آنحضرت نزدیک قریه مسعود در اقحمی امیرزاده شاهرخ از غزل نقاح معاودت نموده بلوکات یوان بهرت و درین
اثنا ملازمان عتبه علیه بجهت بشارت پادشاه مظفر لوا ترتیب اسباب طوی و تهنیه بالحاح جشن فاخر نمودند و ذی طنطنه خسروانه حکومت ملک آذربایجان با تواب حاضر
روم با امیرزاده عمر بن میرانشاه تفویض نمود و بر لمع داجب لامع مال مبلغی خاص ارزانی داشت و فرمانداد که شاهزادگان و مقتدیان ایالات فارس و عراب عرب و عجم
باشند از حکم او سر نه پیچند و بجا روی حاضر شوند و لشکریان پرانش در ملازمت او و مکر بتبریز و امیر جهانشاه در کنار دشت شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب
با زین زر اختصاص بخشید و امرا و اعیان را نیز تشریفات فاخر و انعامات وافر مغتنم و موقر بخشید و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان عیسی حاکم ماردین و ملک عز الدین
شیرو کوسه دیر کچی و شیرک و جایق و بسطام همه را بخلعت دلکش و زیور فاخر نموده ملازم رکاب امیرزاده عمر کرد و امیرزاده و صاحب سیاق آنکه آق توجه نمود فرمانفرمای آفاق بعون ملک
خلاق از آنجا کوچ کرده بشکار اندخته صید فراوان افکند و مرغزار آب آغش را آنجا جای بلدورد کوه نیز از فرز مرکب همایون رنگ سپهر بلند گشت و چند روز در آن مرغزار
توقف افتاده ماه مبارک رمضان با قراباغ میرسد و چون هلال فرخ فال روی نمود مولانا نظام الدین سینه و بعضی مورخان در دشت می تقریر کرده اند بقرائت خطبه عیدیه و
اقامت صلوات مفروضه قیام نمود و حضرت پادشاه دریا همت بعد از ادای فرایض و نوافل و بخشش و انعام اشرفی بطریب سرور و عیش و حضور مایل شد و فرمانداد تا جشن شاهانه
و بزمی خسروانه بیاراستند والله اعلم ذکر عروج امیرزاده های عالیمقدار با بهلوانان و آغاز حرب از اصحاب قلاع ایران
بجهت شرح و صحبت اشتهار تمام در دو یا قلعه کوه دو شکوه فیروز کوه است لاستحکام آن در افواه و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطور اند بود و چون رایت نصرت شعار بحوالی
انحصار رسید لشکریان جلادت آثار از انواع و اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کوه را که زده سوراخ اند اختند و فرود آمدند و بهادران کوه شکوه بقدم جرأت پیش رفته شبیخون
دادند و بتهیه اسباب حصار از عراده و منجنیق اشتغال نمودند و این حصار را نیز اضطرار خاطر بزرم و پیکار قرار داده پای همت و حوصله پیش رفتند و دست به تیر و کمان یازیده

بسیار شد و بی در دی کشیده نمود و چون شب درآمد از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص و از امرا شیخ محمد و جماعتی و طایفه دیگر از بهادران در عقب یک یک بقلعه کوه برآمدند
بجای بار رفتند مخالفان چون بر خیال اطلاع یافتند بدرقه و مقاتلان ایشان بشتافته دنیزه حرب اشتغال یافته از بهادران لشکر فیروزی اثر معدودی چند زخم دار شدند
و چون آفتاب جهانگیر از پس کوه سر برزد بهادران رزم آزمای قلعه گشای بر اسب دلاوری سوار گردیده فرو گرفتند و لشکر با جبال برآمدند و در دی جلادت تسخیر حصار را در دند پسر اسکندر شیخی
و جمعی نامزد رایان و توپ رو در قلعه بعد از شب بدره ایشان مضطرب و پراکنده شده از غایت خوف و دهشت طایفه را بجهت بارگاه گردون خصمی فرستاده زبان
استکانت از حضرت صاحبقران اسکندر مکث گنجور چشم امان خواستند و مرحمت پیکران حضرت صاحبقران شاه حال فرستادگان شاه همه را صفت پوشیده بعنایت
پایان نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت بقلعه درآمدند پسر اسکندر بیک پیر معتقدان و منتسبان او که آنجا بودند بپای ضراعت و اطاعت بر بارگاه عالم پناه شتافتند
و وجهی از سپاه ظفر پناه بحصار کنان آن بقعه را بکوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بر دروز موجود شده در تصرف بندگان دولت قرین آمد و حضرت صاحبقران
زنگ توزاد را جمعی بکوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده دیهم فرسنگ رفته بر غزاری فرود آمد و شهریاران کامگار حضرات عالیات سرا ملک خانم و خانان
آفاق را با رواری سیر صفت امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد وقاص از راه سلطانیه بمیدان روانه سفر کرد و امیر و در این اثنا مهیمن
مسمع شرف اعلا رسید که قراتاتار جاری شده فتنه انگیخته اند بیان این سخن آنست که یک گروه از امیر تاتار و اتباع ایشان بعهد خواجه سکری بر پیش شده بود و خاطر هراسان
سرزد کیان طغیان عصیان برآورده اند و در ایزخمی موم از مرکب انداخته راه گریز پیش گرفتند و در دخه کرن دیگر در از عقب ایشان می آمدند سکری پیش در از قندار
و تخیرات داده بعیش خشت و خاصه پیش را با مذرون و امغان برد و مردم کارزار بعد طایفه از مشغول شدند و دیگر گروهها از اصفهان جنبر دار گشته بر سر راه غزاز فتنه بر خاصه
در گرد دند و امیر شمس الدین عباس شاه ولی پسر امیر بوجک و اتلمش و غیرهم از امرای قوشون و موکل گروهها بعهد بر بیخال اطلاع یافتند شیخ خوارزم از زمین بیرون کشیده قوت
سر بر آر ایشان از اندرون و بیرون و امغان بر ما که بازار آمدن شدن رفته شدند و جنبر فوج از آن قوم بجانب جنگلبان استرآباد مانند برق و باد گشته باز ماندگان
را امیر شمس الدین عباس با خود برد و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای از نیاز دشت آگاهی یافت بیان قوچین و خاصه بیر سیف الملک صاحبی سیف الدین را و دانه
خلیفه رستم بولاد و قاری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ برلاس و تیز با طایفه از لشکریان لکتیش قراتاتار بجانب قزوین
روان شدند و چون این ناتار بعضی کشته و برخی گریخته و زمره همراه امیر شمس الدین رفته بعهد امیرزاده مشار الیه با ملازمان تا دامغان رفته باز گشتند باردوی همایون پیوسته
شرف حضور جهان قدر یافتند بیان قوچین و دیگر بهادران در تخت از عقب قراتاتار رفته بعهد از بسطام و عقبه لشکر دو گرفته در موضع قراتقار یکی رودبای قلزم با ملازمان رسیدند چاکر
سپاه منصور با نصد مرد پیش بعهد معاندان گروهی انبوه با ایشان جنگ کرد و هزار نفر از آنجماعت را بتیغ انتقام گزرانیده فرقت و دو هزار خانه دار از قوم تاتار بر دست
آوردند و بیان قوچین از آن موضع باز گشته روی لاجه باردوی اعلا نهادند و شاهزادگان و خواجه پیش از این بات رسانیده بجانب بسطام کشته بعهد بسطام رسیدند
اغرق امیرزاده شیخ از ایشان جدا شده براه تیشه بر عازم هرات گشت و حضرات عالیات سرا ملک خانم و خانان آقا با اغرق بزرگ براه جرجم و اهوس در هرات آمدند
ذکر توجه موکب همایون حضرت صاحبقران بارامنی الجم دره و عبور از بیل آنجا حضرت صاحبقران فتح و استیصال اسکندر را هم دالی داشته عزیمت خراسان بجانب صاحبقران منعطف گردانید
و امیرزاده شیخ را که در اقوالاندک مرضی روی نموده روانه هرات کرد و امیر دلکر بانشر چنان در زمرا اردوی اعظم باشند و لدی ظفر پیکر بجانب جلاده مقرر

اسکندر بر اثر بود در حرکت آمد و چند روز لشکر فرخنده پی بسیاری از کوههای بلند و دریای ژرف طی کردند و چون بعد از قطع راههای دشوار سپاه فیروزی شعار بالای کوه
برآمدند اسکندر کافر نعمت با صد مشقت روی بشقاوت بجهنم دره نهاد و موکب همایون بکردار در جلادت توقف نمود و روز دیگر از عقب اسکندر شتافتند و در آن راه دره آب عمیق
بسیار درخت بنا بر ابر و منبع همچنین در آنجا پیدا شد باران کی پوشیده در آن موضع واقع میشود زمین از آن نور منور شد بهره عاطل و بیرالای و کلست و در آن دره
آب عظیم بغایت تیره و بیاب داشته از آن عبور متعذر کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجهنم دره اشتهار یافته و پل بر بالای آن آب بسبب نعمت
جناب شقاوت مآب از آن پل گذشته از اخراب ساخته بود و چون گذشتن از آن آب متعذر بود طاعت گزاران بهشت فرمانده جزو دلکش بر آن رود پل بسته و
تخت جهان برادر بقراد اسقر بود با پانصد مرد عبور نمودند و بعد از آن یوسف برلاس و حضرت سید شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطانحسین و امیر شیخ نورالدین بر تخت از عقب
یکدیگر بگذشته و امرا و آن گزیده جنگجو بره راه پاک پیش رفتند و از پای اسکندر را از جاده صواب منحرف گشته بود بهر طرف میتاختند و حضرت صاحبقرانی از آن پل گذشته و بمنزل
قطع فرموده ببالای پشته پای از حشم نزل فرمود و سرداران و بهادران را با طرف دویدند بطلب اسکندر روانه شدند و غیر چنان اثر ایشان صادرات تا از آن بعد از
آنجمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان پادشاه روی زمین دریا قوچین و شاه جلال برلاس و صهر برلاس و شیخ درویش آلی و دیگر بهادران ضیغم اقدام
در همان جنگل در کنار دریای قلزم باسکندر بیخی رسیدند و اسکندر با دویست پیاده و سی سوار و دلاور از قبول جنگ پیران آمده هفتصد از زرم و پیکار گشته و شیخ درویش آلی و هم
و هر اس بخود راه داده بهانه لشکر منصور و باسکندر رسیده بعضی بیست نفر پیش نشستند و با دست بردند شبی عزم مردانگی در معارک شد و ایشان گشته بعضی بهوا
اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نژاد اهل تاریخ مقرر شده و قبیله او از نسل پیران و پرانش نیکو و جدش کودرز و مادرش بانو گشسب دختر رستم دستان و فردوسی
اسکندر الله فرا پس آنچنان در داستان از زبان پیران گفته بیت ب پیر خنجر از کمر برد ؛ هم اکنون بیخ زمن جبرد ؛ القصه آن بیت بهادر از هم عنان باز
خواست خنجر کاسیب پای بجلد نشرده و دست بر تیر و کمان بازیده و هر دو برگ نهادند و اسکندر چند نوبت با دلاوران خویش در صف نیزه و کف پیش رانده حمله آورده
و پیران بنیه پیش از موقف خویش زد و پیش تیر باران کردند عاقبت اسکندر و جنبی از این بفرود لشکر قاهره از لشکر روی بر تلی تافت در آن حال بنا بر کفران نعمت
پیش اندک کردی راه هزیمت شتافت بیت بکفران نعمت دلیری کرد ؛ در حشر جایش سکندر نخورد ؛ سکندر ره بد رستم روزگار ؛ ز کفران نعمت ضیغم بکار خوار
و قراولان لشکر فیروزی اثر از آنشده و اسکندر در آن جنگ بکدام طرف گریخت معارف ایچال یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی عبدالله از عقب رسیدند
و بلاق در اردوی اسکندر ریخته است بغارت قابل در دراز کردند و غنیمت بردن از حد تخمین و قیاس گرفته و بسیاری در آنجا توقف نمودند و میر بوجک و امیرزاده رستم و امیرزاده
و امیر سیاه بعد پیشتر آمده با ایشان پیوستند و از جانب چپ بجستجوی آن ذات در حرکت آمده و بیزاده او هم ایشان رسید امیر علی بهادر امیر اسکندر در زمان متعلقان حضرتش را اسیر
گرفت و در این هنگام امیرزاده سلطانحسین و سید خواجه و شیخ علی بهادر با هفتاد نفر از قراولان رسیدند مردم بهادر جماعتی در جنگل از پای اسکندر در آمدند هنگام استوار از جنگلستان
آن پهلوان پا وقار را در پای افتادند و با او دویست پیاده و پنجاه سوار بعد با ضرورت دست از جان شیرین شسته داده قتال گشته دست بغارت برآوردند و بسیاری از آن امیرزاده سلطانحسین
بر ایشان حمله کرده بطریق صرفه در پیش روی باز پس نهاد و مخالفان دلیر گشته و سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیده در پای امیرزاده شد و ایشان را از آن حضرت
نموده تیغ انتقام در ایشان نهادند و اکثر پیادگان را از خاک اندر افتادند و از سپاه نصرت شعار و فادار رقم تیغ بر داستان رستم داستان کشیدند چه بعد از آنکه سلطان ادهم بصحرا

از دیوان بیرون افتاده بجنگ سپاه کرد و اسکندر مکتوب مشعور بجانب گیلان رفت در آمال حال او اختلاف بعضی گفته اند و تراث راه صبه قلی جان بیرون بقابض ارواح تسلیم
نمود و برخی بر آنند و جمله سلامت لباس ارباب تصوف و خرقه ارباب تعرف اشتهار کرد و در اول اصحاب جالینوس اقربت امیرزاده سلطان بخش از آنجا بازگشت و از کنار دریای
قلزم با میرزاده بابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و باکره بنوه بجستجوی اسکندر بعهد دو چار خورد و بالفاق کنار کنار آب دریای قلزم بجانب گیلان رفته
بعد از قطع پنج فرسنگ خود را آمدند و چون در اظهار آبادی اسکندر نشان نیافتند مراجعت نموده با روی بیابون پیوستند حضرت خسروانشاه نهزادگان و امرا را خواست
و عتاب فرموده چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان کرد و نیز باز بطلب اسکندر همراه بجانب گیلان فرستاد و بخلاعت سرافراز ساخت نوروز در میان
جنگل دلای دلی و اراضی آن کار دشوار شد و در آن ایام متصل دیده ابر بر خاک اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محمی فرود آمدن بلیه فتنه و معاش
این محنت در حق فرمان حضرت صاحبقران رسیده و باز گردند ایشان بر حسب فرموده مراجعت نمودند و در آن منصور از فرزند پشته مذکور بحضرت نموده از پل بر آب
جیحون در بسته بجوار دیگ القبه نور از قلعه استمرار بشت فرود آمدند و در منزل لشکر نصرت اثر پسر اسکندر و برادر زاده او را با جمعی از متعلقان او گرفته بعد بارگاه سلطان
سپاه آورده عاطفت خسروانه از سر جرایم ایشان گذشته همه را بحال لایق بخشید و بشکام از پیش شاهزادگان آفتاب احترام امیرزاده بابکر و امیرزاده سلطان بخش
و جناب طلارت مآب امیر سلیمان شاه قاصدی آمد و خبر آورد که بکنار آب جیحون در رسیده ایم و پایاب عبور از آب آنجا متعذر است و استعداد پل بستن مرا از ایم راه عبور
مجرد آزاد و یوکلی باورچی را بلاس کشتی بان آن جیحون فرستاد تا بران آب پل بستند شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نموده بخدمت شتافتند و مدت بیست
و یک شب در آن مرحله توقف نمودند و رایت نصرت نشان در آن منزل بجانب گیلان بطرف قلعه حصی در حرکت آمد و بجایگاه کلاره دشت رسید چند روزی در آن صحرا
اقامت اختیار و مقارن این حال حضرت صاحبقران سهیل امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علا را در میان ایشان و اسکندر بشیخی عزوت قیرم بوعوظ نظر عنایت
کرد و بنیروی ارزانی داشت **شرح عزیمت خسروانه و بادشاه فلک اقتدار بجانب بادراه النهر** چون از اسکندر بشیخی ماند آب جیحون
بجز نام و نشان نماند و قرابا اعیان و انصار او در قصبه لشکریان بادشاه فلک اقتدار آمدند عزیمت خسروانه بجانب بادراه النهر تصمیم یافته فرمان صادر شد و امیر سعید برلاس
و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر بوتجک را ملازم رکاب امیرزاده بابکر گردانیده بتعیین فرستاد و امیرزاده اسکندر با مادر
شده بهمدان رفت و همچنین اشارت علیه صادر یافت و سید عزالدین بهزارگری و سید علا با مبلغ نامبرده و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده بعد از
چند کوچ بپای دماوند در ارغون آنجا قصری بنا کرده است و بلوک ارغون اشتهار یافته نزدیک موضع از آنجا متحیل با حوض و مقربان رد آن شد چون فیروزکوه بحضرت
سرادق ظفر فرجام گشت امیر سلیمان شاه را بخلعت طلا و کمر مرصع نوازش فرموده بحکومت ری و فیروزکوه و آنحدود و دیار باز داشت و میان قوچین راه دارد و غیر آن بموضع
و بقعه خسروان و ضبط آنجا قیام نماید و از آنجا بحرکت آمده بمیامن رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را صلات و صدقات داده و بر بادشاه
و نصرت آستان ملازم رکاب بلاد بعد حکومت استرآباد با توقف میداشت و بیشتر بشارت علیه بآنجا رفته بعود و معاودت نموده در تنجیم بارادی اطلاع یافت و کشتیها
موضع عرض سنبره از آنجمله نه و قرآب کشیده و بعد از اخلاص بخلعت خاص رای بلاد ولایت خوانده و هم در مطالعه دانه خلاصه و از عقب قوم تا نارفته بود رسید و چون
آنجا عرض مشهور با رسید احتشام گردانیده حکم شد و سرداران آنجا نزاع کرده بمرقد بردند و چون قریه حقدار و اصحاب صاحبقران سهیل جنت مثال گشت

حسن صوفی بوجان از پیش امیرزاده شاهرخ رسیده و در کرام مکان شاهزاده عالیان بملوک هالون سوسته اجرار حرارت طاعوس نامنهود آنحضرت اورا بالاغ بازگردانیده فرمود که
زود متهیه گردد چنانچه از کنار آب جیحون بر سر دریت ظفرنشان از قریه جیران در جنبش آمده وطی مسافت نموده بیست بوز فرود آمد و روز چهارشنبه غره رمضان سنه سبع وثمانمائه
از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و روز جمعه بیم قصبه جام محل نزول ظفر فرجام گشت و از روح مقدس زنده پیل احمد استمداد نموده بارکت و شگون نام بوده شد و بعد تمام رانده
چون کنار جیحون نزول معسکر ظفر و فتح خاقان بلند مکان گشت امیرزاده شاهرخ از هرات تشریف آورده دیده امید از مطالعه طلعت چون خورشید فروزان
وقت و چشم روزگار روشن گردانیده پیشکشها کشیده همت خود را نه همه را بخواص و مقربان بخشید و قبوقاد قرابوغا چونقربانا را در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی
سر از گریبان عصیان بر آورده بعضی را با احترام جسارت بهر گونه حرکت ناملایم اقدام نموده بهمه دست و شیخ بهر دو را که حضرت بزرگ گاه بیگاه پناه آورد و بعد از ثبوت گناه بقربان
پادشاه اندیشه شخص را بر دار باطل در آنجا بعد از حق پاد بخشید و در این اثنا خواجه احمد طاسی بضبط اموال خراسان و مصدر اعمال آنجا مقرر شد و آن در مدت چهل روز
دست توان یکجا تحصیل کرده حضرت صاحبقرانی اهبت در حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانید و چون رایت فرمانفرمای ایران و توران
بکنار آن رسید ملوک خواجه قبوغا را از سمرقند بر سم استقبال شتافته بعد ملوک هالون ملحق شده و عزم طاعوس دریا شد نه سراب را عبور گشید و چون کنار آب
مرغاب محل نزول شهریار کامیاب شد خسکنو از دروغه خواقان بیشه شکایت منعقد و بموجب فرموده پای اورا الوان کردند و سرگون چاه بخشید و در اثنای
راه دارو علفان قری و قصاب بلدان و امصار پیاپی رسیده اسبان را هموار گشتند و ملازمان رکاب فیروزی مآب الاغان مانده خود را میگذاشتند و در آن اوان
آسوده بوده شده تجمل را نیز چون خاقان ستوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی باغ بعزت قرار آدینه مسجد نزول اجلال فرمود و اشرف شهر مذکور بر استقبال
پیش آمده هم در آنجا شاهزاده بنا از بزم حضرت بارگاه صاحبقرانی سرافراز نهادند و ملوک هالون از آنمرکز حضرت نموده بکشتی از جیحون بگذشت و در تمدن بخانه خانزاده ملک
نزول فرمود و خانزاده مشار الیه بطاعت و خدمت چند بخیر از همت او می سزید فیم منعقد و از آنجا بکش رانده اقبال از فر قدوم آنحضرت جشن گشته بر فور زیارت
شیخ شمس الدین کلار حرمش سره و پدر ارشد و فرزندان و اقربای عالی نژاد رفته سکان و مجاوران را بالصلات و صدقات خوشنود و شاد کرد و چون از آنجا در گذشت
آمده بعد از چند روز باغ فراوانیه و قصر جهان نمای مرکز لوای نصرت اشتمال گشت در آنجا خواجه یوسف ارغون و امیرزاده قیدو امیرزاده جهانگیر را با رودی اعلا آورده آستان
زمین بوس یافته پیشکشها گذرانیدند و محمد علی لکی خانم نیز با جماعتی امرا بتقبیل بساط جلالت مناط فایز شده مشروحات بعرض رسانیدند و در آنجا ایلچیان
سمرقند فرود آمده نشان بارگاه گردون اشتباه رسیده ناصیه اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصد
باغ خیار نزول فرموده از آنجا بسمرقند در آمده بمدرسه امیرزاده محمد سلطان و رباغ تیمور رحل و پرداخته بعیشند و مشورت نظر کیمیا اثر گشته بعزم تشریف بر دیار بالقصد چند روز رفته
بساط عیش و عشرت ممهد داشت و چون خواجه و آغایان و شاهزادگان را از غرزن کوه شیر براه ماخان و ماورد و مرو بر حسب فرمان رفتن شده بسمنور رسیده بعیشند و آنجا
در بیشه جای بنیاد داشتند بعد از چند روز رسیدند سرا ملک خانم باغ چنار را منزل ساخت و توان آغا باغ بهشت را و مزاج در آن ربع اعتدال انحراف پذیرفت بعد از گذشتن
مرض بصحت بیتر بر یافت و آنحضرت در آن مرض باغ بهشت بود و چون کمال شهر رسی بهم رسید باغ شال رفت و در آنجا جهت فرزندی که از بیگ متولد شده بعد جشن باغ
مرتب ساخته در آن باغ شال باغ بلند نصب فرمود و از آنجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را مقدم فرخنده تزیین داد و امر فرمود که مقصل مدرسه شاهزاده منصور گنبدی جهت مرقد

مورخش اصداف نامیده و معماران و چابک دستان در اندک زمانی از رخام منقش پر ساختند و نقاشان بطلاء و لاجورد و شنگرف مزین ساختند و خانهٔ چنبر در جوار مدرسه بعد ویران کرده
با غیر ارادهٔ منهدم رضوان نشان میداد و مرتب کرد و همین نزد چون بمسجد جامع و معماران عالی نقل آنحضرت با حداث و عمارات آن امر فرموده بعد گذارکرد و در کشش اکه در بیت عشرت
ایات عالیات سرا ایلک خانم و قوان آغا برادر ده بعد بواسطهٔ کوچکی و کاهی نه پسندیده اشارت علیه بنفاذ پیوست و در ایران از نزد دستیر در خیفر اسلیمی احتمه
با یون لیکون را افراز نمودند و خواجه احمد دوکه در وسعت و رفعت آن ابدال و زیره و بعوسعت و فخامت گشت و در خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال از کمال تصنع
و عدالت و نسیند کان و عمارات را اگر قشر بنز گرد و بعد از تحقیق و تفتیش هر کرا از ذخیره بخش رسیده بود ادای مبلغ فرمود از آنجمله محمود داود و محمد عجمه را در مدت شش ماه
ثم آیت بشش خطیر زرات تمام بفرمودند در عین جشن در ارکان کل قلع شد چنانچه شمهٔ از آن نمونه حکایت بیان خود بدست فرمانداد تا تحقیق برسیدند در این
اثنا ایلچی ایلکو از دشت آمده بعد بوسیله امرا و نوینان تقبیل سریر خلافت مصیر بجای آوردند شوقات و تبرکات همراه داشت بگذرانیدند هم در انوار آرایش حالم از دشت
ایلچی رسیده و ملاکات فاخر و شوقات متکاثر بعز عرض رسانیده و از آنجمله پردهای مصور معروض داشت هرگز نظیر او در هیچ ملک نه صورت نگرفته بود پیش از این حضرت
صاحبقران بنوعی فرمانداده بود که در باغی در جنوب باغ شمال با مرد واجب الامتثال ساخته بودند و حصار هر یک از آن چهار دیوار تقریبا هزار و پانصد گز نشسته
بود بنایان شام قصری در میان آن باتمام رسانیده در این اوقات کوشکی با اشیانه بعلی ایشان ساخته و پرداخته شد در روزی هزار خشت بر سر خود ایشان
این کوشک از جمیع قصرها در دیگر باغات بر عالی برافراشته بود بلند تر و بزرگتر آمده بود و چون رنگ زمینه عمارات شام از سنگ رخام می باشد و آب روان
در منازل و مساکن ایشان شیوه تمام دارد و هنر مند آن آن دیار در سنگ تراشی و مخصوص کاری و اختراع خود ورات جاری بدیع طرحی دارند چنانچه هر کاری و رخام
سبز آن از آبنوس و دیگر آن سنگ زنگ ایشان جهان خوردی فارزکی در فرش دیوار پرداز نمایند لاجرم از سنگ مرمر در داخل اعتصار رنگ منظر صور پرداخته آورده کمال صورت
و عمارت خویش لطف کرده و فوارهٔ بسیار ضخیمه ترتیب داده طراوت یافته و حضرت صاحبقران مقرون بعیش و کامرانی با قصد کسم فرمود و بترتیب طوی پادشاهانه
مثل دادن جشنی با زینت و بهاء آماده و مهیا گشت و امرا و نوینان بهوازم نثار و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان ایلکو در آن طوی حاضر بودند و این مثل مشهور است در عید پادشاهانه
پیش شد دگر ترتیب طوی پادشاهانه و تهیه اسباب جلاد امیرزادهای کرام عظام و خواص و عوام چون زوار خسرو سلطان در زنجان رسیده و تا پیر بر صفحه ضمیر
نگاشته بود و بعد از فتح ممالک شام لشکر بجانب دیار خشای و بلاد ایلک شتافته و بر خلایق جهان و غزا و کسر او مال و اصحاب قیام نماید تا بنحوی سبب عفران بعضی جرایم
و آثام در دادن جهانگیری از ضرام بهرام انتقام صدور یافته بود لاجرم در این اوقات در مقر دولت و مستقر سلطنت قرار گرفت خواست پیش از آن پرداختن و بر بازوی بقاء
انفرد و در دراز بعضی از شهزادگان نامدار را با کرایم شیخ دنار در سلک ازدواج کشیده چه بقاء نسل خلاصه ایجاد و تکوین موقوف بر این معنی و صیدیقین است القصه فرمانداد
و طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند و اشراف اطراف و اعیان اکناف و اصحاب عشرت و ارباب مکنت و اقتدار بقریتی حاضر گردند و از شهزادگان
چنگیز خانامری اعلان قاش تیمور اعلان بعرض حضرت صاحبقران رسانیده نیز رسانیده چنان می نماید در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده
شاهرخ از هرات نیز بیامده رای صواب نمای در جلب ایشان چنین فرمود و پیر محمد باید لاشاهرخ مصلحت بیند چه مجموع مردم ماوراء آذربایجان و عراق و جمعیت
قوی هم استظهار و رجال داکوده خاطر نزد ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد بسته غزنین شد و موضع کالکش از برای جشن و صدور و احتیاج از دیگر و در تعیین یافت و از پشتیبانی غزنین

ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه از خرابی شهر یاری بمکین آنمرز بین جشن آمده از برای منزل بایون چهار سراپرده بر پیرامن صحرا مسمون گشته و سرخرگاه بارگاه
برافراشته و دوازده پای کیتی آرای و ظاهرش از سقرلاط اخضر رنگ و داخل رونش از مخملهای مون فرنگ بعد از طنب بهای ابریشمین و ستونهای مجسم و خیمه‌های زرین جمعی بسیار
از خرابات بیلکه بر پای کردند و آن دوازده پای چنان وسیع بود که سایه استانش بر دوازده هزار کس می‌افتاد و از برای خوابش دشت هزاران کان و دلستان
و نوبتیان و عطای چوبان خیمه و خرگاه و سراپرده بارگاه برافراشته بودند و در وسعت رفعت موازی سایه بان نه سپهر برافراشته بودند و در امکنه از آنجا و اطراف خراسان
و ترکستان و غیر آن چندان خلایق جمع آمدند که دیده گردون پر از دشت بدیده کثرت ایشان حیرت مانده و در این اثنا مسکین بوغای صاحب قران و از امرای بزرگ ملک بزرگ
بعنوان تفتیش نفس و حفظ کلام سبحانه و فصاحت بیان و لطافت لسان و وقوف بر لطافت علمی و وثوق بر قوانین شعر و انصاف بصفات ارباب تحقیق و معرفت اقسام
لغات و صحایب تدقیق و ایقان استیناز داشت از پیش پسرش ملک فرخ حاکم دیار مصر و بلاد شام رسید و از نواح کنف دهلی از نقود و جواهر و اقمشه فاخره و امتعه
سلک نوع همراه آورده بود بوسیله خواص و مقربان بعرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شتر مرغ علاوه آن مشوقات و برکات که دهنده و میرزاده جلیل سلطان
هر دو صدر و ترکستان بود و در وی توجه براه آورده و بجنبش گاه آمده شرف بطبوس دریافت و میرزاده پیر محمد جهانگیر بطلب او کس از پایه سریر خلافت مصیر رفته بود
در این وقت بیامد و حضرت صاحبقرانی در او را در آغوش مهربانی کشیده جراحت فرقت برادرش محمد سلطان تازه شده و شاهزاده بمراسم نثار و پیشکش قیام نموده نقود و اجناس بنظر کیمیا
خاصیت گردانید و خواص خسروانه در آنجا طلا و دوز دکر و دانه بر افراز کرده و همه خواص ملازمانش را جامه پوشیده و ایشان از لباس کوکاری و روز و روشن
شب تاری در برداشته بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی و جمعی مقرب عوال خراسان متعین شده بود چهار روز و چهار مقرب احوال فراوان بخزانه عامره رسید و پیشکشهای لایق
بکار آمده و در آن هنگام فرح و سرور با رزم باده بود و بساط طرب خاطر و صفا بر تافته هر طایفه از محترفه مناسب شغل و حرفه خویش بعبهای طرفه غریب ابداع و اختراع نمودند
مجلس انس زمان مملکت انتعاش یافت و حضرت صاحبقرانی دین پرور بر مضمون کلمه شاکر تواند اکثر از منظور حشمت زمانه ارباب تشریف و اصحاب معرفت و اقسام
مشاعر بسعادت مخصوص و بانظرات سعود مقرون اختصاص را کردند و در آن وقت مسعود هنگام مجمع بحسب اشارت علامات و اقتضات سعادت و ائمه رسم
و فتوی داخله زهد و تقوی بمجلس حاضر آمدند و میرزادگان بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و میرزاده میرانشاه و از اولاد شاهزاده عمر شیخ و میرزاده احمد و شاهزاده پایسنغر
هر یک را بکلیه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت با بیش شرع مطهر و ملت منیف عقد بسته شد و در آن مجلس جشن مثال لام الله مستور و خصال شیخ شمس الدین
محمد جزری بعد از رعایت شرایط عقد و تصحیح مقدمات آن بقرائت خطبه نکاح اشتغال نمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی نصاب سمرقند ملا صلاح الدین
بعد از دم و دینار بسیار و گوهر بیشمار نثار کردند بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد ؛ ز بر چهره‌اش دستها مانده شد ؛ حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمد
خواص و اعیان و گلستان نقاب بهار خواجه و چمن چهره را بر خوان مرصع زینت بخشیده و هر یک بجای خود قرار گرفتند و ماهرویان زهره جبین با طراوت گلی و لطافت
نسرین آن بزم بهشت آیین را بفر حضور خویش تزیین دادند و دشت هزاران کان و امرای بزرگ و نوبتیان دست دولت و چوبان و اکابر درگاه بر دوازده پای فلک فرسا
نشسته و بر طبق از امرای هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار بمقدار یک بیتر بیاب از دوازده پای دولت و اوری محمد جلوس اختیار نموده بدان بهرام
صولت با صفتهای طلا و دوز بر زینهای مرصع سوار شده و طایفه صحرا نشین بقرم بیرس نیز و طبلان کوه پیکر را با انواع تکلفات و تجملات بر پشت استر بجای خود نشسته و از

و ایشرهای مرصع و دارای زر و نقره چنان ظاهر شد که از انعقاد نطق از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف نمود و شرف مالکیت و شرفیات بر رتبه رسید در اسبع جمع و عشرین
از میان برخاست و پیشکش از زر و نقره و گوهر و صیغه و دیگر اغنی و جغرنبای دانش و جوش و خروش بر پرانده و در آن جشن دلسوز موفور السرور حضرت صاحبقران مؤید منصور
ایچین مصدر شام و دیار از بلاد همه و شش دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف اطراف و اکناف و مجموع امرا و نوئینان و سران سپاه و مقربان درگاه را
بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مسرور و خاطر گردانید و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران این پرور بر توالیفات بر امور مملکت و لشکر و در اجرای امر معروف و نهی منکر مبذول
نمود و چون ایام عیش و عشرت بنهایت رسید بخلوتسرای نیاز در آمده مراسم بکر و سپاس ملک کارساز بجای آورد و در مجلس المنعم المفضال بجمیع الدوقات و الاحوال نوازش
یافتن امرا و شاهزادهای عظام بجشن دختر نخست حضرت صاحبقران عقیده داشت فرمانداد که تواچیان شمار سپاه را هزار هزاره بوجهی تحقیق نمایند و هر جا هزار قلیل زیاده
بشمار زیاده نکنند و در دفاتر ثبت نمایند و چون اینمهم بثبت رسانیدند امرای عظیم الشان نسخه توقیعات ایشان بسیاق نمود و بجهت یراق و استور بیاید و مجموع تواچیان و نوئینان
بموجب فرموده عمل نموده و حکام ولایت و سرداران اطراف بعد از قرار ایشان سپاه بمقتضی برلیغ مطاع جهت گرد آوردن هر یک باسامی و اقطاع و ممالک محروسه بمقتضی فرستادند و حضرت
صاحبقران خلاف شاهزادگان بجانب شهر توجه نمود و در مدارس هر جا میرزا ملک خانم نزد فرستاد و رای امیرزاده میرزا جهانگیر را بابت و صنعت دیگر و فرمود و مشورت
رخصت داد و بر ایشان مراحمت شاهانه و تحسین مجموع ملازمانش را بسب و جامه بخشید و امیرزاده سیدی احمد شاهزاده عمر شیخ و هادیش حرم محترم شاهزاده میرزا
بعود و خود در این قریتی بمصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه او روان گردانید و ایشان براه هرات متوجه شدند و شاهرخ و ایلچی مصر را نیز مخصوص و مکرم و اعزاز کردانید
و اندان مواعید کرم و احسان بخلعی و انعام مخصوص و بهره در آمده دستوری یافتند و بکشور خود باز گردند و ملا عبد الله کشکولا جمعی رفیق او جشن و نکو پا بعوض سه گز طلی جهت گرد و منظوری
آن برآب زلالی شد بخط موید ملا شیخ محمد پسر خواجه صاحبی هنر گر بزرگی در حسن خط و کتابت نویسی آمد و از کاغذ بعد بلا مصر ملک فرج در صحبت ایشان روان کرد
و چون فرج پیغام داده بود و سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بنزد کرده هم بر اثر شد و بارهٔ ایشان بتقدیم رسیم حضرت صاحبقرانا در جواب نوشت سلطان
احمد جلایر را بنزد کرده بغیر سیته و قرا یوسف را بنزد بهرا کرده و آنحضرت کف دهلیا و سکیات بیکران هر یک از آن خراج مملکت بعوبار بسی فاده ارسال نمود و سایر ایلچیان
را از بود و انجمن دشت قبچاق و اطراف آفاق آمده بعنوان معروف بنوازش و احسان بمواطن خویش باز گردانید و بانوی عظمی ملکت آغا را بنا بر فرمان از هرات در این قریتی صاحبقرانه
بعد اجازه انصراف فرمود و بانگ باز گشت و خود معاینه سلطان را با آبی و تجلی عام پیش شهر هرات امیرزاده اسکندر بهادر و روان فرمود و در این ولایت بیکران حکومت ولایت
باشکشت و برام دیگر و اشیره و ولایت جنبه را تا سرحد شاهزاده جوانبخت ایل بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت چاراز کان را جشکت طرار و کشتر بالاوی
حاش دارکف کفایت و قبضه داشت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و در آن باب بفرموده شهریار اعلی جناب نشان همایون مال مفتوح شد و از امرای شاهزادگان
مشار الیه پیر محمد طغای بوغا و شیخ بهلول سیورغال قبوق و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکریان نواحی را فراهم آورده باشکشت و دیگر گاه جمع جنبه ظفر پناه بودند و حضرت صاحبقران کاران
از مدارسه میرزا ملک خانم نور شده در کوک سرای از مخترعات معمار همت عالی نهضت آنحضرت بر دولت و اقبال نزد اجلال فرمود و امر عالی بنفاذ پیوست امیر بهرام شیخ لشکر
احتیاط کرده باز بنده و مخصوص سپاهی در این هنگام ملازم رکاب شد و چند بعد امیر شاه را بتخصیص نموده بموجب ثانی در درگاه ملکی قرار یافته بعوض معروض داشت و از اندوز
ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و مازندران و قزوین قرا تاتار و ایلات نزاز از دم آورده بیست هزار سوار و پیاده نامدار در درگاه از اردو جمع شدند چنانکه در ظفرنامه مسطور است

و سواد اوراق از حضرت فرمانده باستحقاق المخصوص بعنایت الملک الصمد میرزا سلطان احمد خلدت ظلال سلطنته بر ما نشینه در خراسان لشکر صاحبقرانی پیش
و در آنجا ثبت شده در علوفه خوار خاصه آنحضرت در حین توجه بکاب خاقانی سیصد و شصت و دو هزار و پانصد و دوازده مرد در شمار آمده و همچنین از آن صاحب حشمت اسماعیل
در مجموع سپاه عالم اتباع حضرت پادشاه کامکار در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بعد القصه حکم لازم للاتباع فرموده شاهان خجسته نهاد بتوجه سیورغال امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و رضا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای توان و دوتوتن با لشکر بیاد ماشکشت هر چه و هر اولوس قشلان کشند و امیرزاده سلطان
حسین با بعضی از سپاه جوانغار در سر و صحرای آنستان بیابان رسانند و هر چه را از زنان باقی مانده میگیرند در زمان توجه چنگیز خان بممالک ماوراء النهر در آنستان
در آن دیار مانده و مقدار آنش چنان خراب و ویران شد در تخت در سپه آنجا تا در شهور سنه اربع و ثمانمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن نفرمانداد و همه آن
دست در آنرک فرصتی حصاری استوار مرتب ساختند و طاعت گزاران اهالی آنحدود و حوالی را بدانجا نقل نمودند از آنجمله ارغون شاه بمحافظت سمرقند مامور گشته خواست خراسان
شیخ چوپه حواله رفت در ولایت ثم لایت در پست و سیم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمایه در آفتاب در اواسط فرص بعد روی توجه بقشلاق اقولات نهاد و بموضع قرا بولاق نزول
فرمود و از اطراف و جوانب سپاهی افزون از عدد کوکب در جنبش آمدند و باجه توق اقتاب امرا آن از قرا بولاق نهضت نموده براه ایلان اوتا روان شد و چون بعد از
طی مسافت به وصول بتاق آمد احشم خورشید آفتاب عالمتاب رای در نقاب سحاب کشیده برف عظیم بارانی از طوفان زمان قیام نشان میداد و بسیار
و باری مثل دوزخ سرمای قوی پدید آمد حضرت صاحبقران در زمان تابستان از آنجا بورشد و بتخت رانده در اقولات فرود آمده شاه مخدوم زاده کلان و امرا و سپاه
و عمارات و قوتها پیش از این باشارت عیه در آنجا حشم بود در آنجا فرود آمده قرار گرفتند و در آن اوان خورشید در زمستان خانه جدی بود و شدت برودت
بمرتبه بود که اگر کوه اثر بکیفیت آن بر خاطر گذرانیدی اکمال صیقل آنجا پذیرفتی با وجود آنکه زمان بزمان سرما قوی تر میشد در روز بروز هوا گشاده تر از شهر مرض هوا
بوجه دیگر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بباشکشت رفت و امیرزاده سلطان حسین صاحبقران اسی نامزد شده و یکی از دیگر در ایام قشلاق حادث شده و در آنستان
آنکه بدان اسب طاغ داد اقامه قصه شاه ملک بود بیان این سخن آنکه امیرزاده خلیل سلطان دختر امیرزاده علی را که در حبله نکاح داشت امیرزاده علی
خواهرزاده اعلی حضرت صاحبقرانی بود از قضای ربانی و قضای آسمانی امیرزاده خلیل سلطان باشد و ملک در سلک بقا در زمره فکان امیر حاجی سیف الدین نظام داشت
تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاهزاده بوی افزون بسمت تزاید می پذیرفت تا چنان تا ملک دیگر بار از قبضه اقتدار او بیرون رفت و در زمان عنفوان لاله جهان گشت
شاه ملک را بزنا بخواست و چون حرم امیرزاده خلیل سلطان از آن حادثه آگاهی یافت صورت قضیه را در سمرقند بعرض حضرت صاحبقرانی و آنحضرت شاه ملک را
فرمانداده شاهزاده نوشی حشم را در اینا فرستاد و پس سبب آتش خشم جهانسوز افروخته تر گشته فرمان قضا جریان صادر یافت و هر بار شاه ملک را بیاسیان کشیدند
و در بیرا کردن تا خبر حشم او بجهت بهانه نوشتن بخوبی بنا بر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر بعضی الحکم در توقف اقدام باز در اقولات بسمع خسرو جمجاه رسیده
امیرزاده خلیل سلطان خدمتش را انهمه همراه میداد در بلغ مطرح صهد یافته بر برات رفت و در اپا در دشخه سبب تقرب انوت امرزمه و محمد علی شاه ملک خلع
و از حرم نگرانی خاطر شاهزاده مشوش در پیش آن خاطر گشته در باب استخلاص او چاره اندیشید با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک قرار داد در چاپاسیر اعلی حضرت
و از سر شاه ملک آن شاهزاده حامله است و چون آن صورت معروض رای صواب نمای گشته حکم شد در ابهان آغاسی سپاه را بعد از وضع حمل کودک را محافظت

نامه و ترتیب لشکر داشت و ملک را بیکی از ملازمان دهد و هم در اقطاعات از جانب خراسان خواجه شیخ علاء الدین را از پیش امیرزاده شیخ ابراهیم رسید و خبر مسافرت شاهزاده و استقامت
مملکت را بسمع علیه رسانید نیز رای عقل رای امیر براندق را بر آن نسبت نشکست و از آنجا تا بهر سیر بلغار لشکر قیام نماید و در آن استان از آبها و گرد و نهاد مشغول اندیشه
ماکولات است بر ضرورتیات از اطراف و جوانب می آورند و اسباب جاده و راه و هر دو ولایت تحمیل میشود بعضی بدرگاه و اعلا میرسد نیز در شهر بار دریا هر مجموع آنها از آن بزرگان
و امرا و نوچیان و مخصوصان و مقربان و ملازمان حضرت شب و روز می بخشید و چون رفعت و حشمت پادشاه ملک و فاهیت امرا و سپاه بر منبر رسیده بود و از آنچه متصور
میشود و ارباب دولت از مضمون کلمه داد و تم امر و ما لعصه بعاقبت خالف و هر آن می بعضند و از بیم زوال دولت و دیار لطفه بر احتیاط می نمودند **در توجه حضرت صاحبقران**
بکاب از آنکه آفتاب در اوج خرمی بود و شدت برودت هوا بمرتبه بود و زمانه از مفارقت آتش خرج نفس سرد میکشید حضرت صاحبقران
پاک اعتقاد در حوض فرادوجاه دامن گیر شده صبر نفرمود و صورت مسئله مکرر شد بعزم تفحص و تفتیش ملک آنجا ملک ایت غریب برادر حشت و عنان نهضت کاب
خطا از زمام منعطف ساخت و در آن اوان فرمان داد امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر براق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمود و دیگر
برلاس و رستم طغا بوغا و برادرش پیر محمود و از شیروان پیر بوغان آغا و عبد الکریم چاچی سیف الدین و پیر غاسکلی بوغای سلدوز و صاید سعید سلمه و ارسلان و سعادت تمور تاش و دیگر امرا
و وجوه و اعیان و ارجب فرمان در نواحی ماشکشت و بهرام و اشت هر جنبه فشان کرده بودند و چون آفتاب بمنتصف حوت رسید و جنبش آتش بر باقی نوبه نمایند و امیر سلطان حسین
تیمور بیک نسبت و صاحبقران رفته بود تا خبر و اعلی در اصل بهار رسوار شود و موکب همایون بعد از قطع منازل و طی مراحل از آب شیخون بر بالای یخ عبور نموده و از نفس سوده در آن
از اطراف و تنس تا آمد خروجت کاردیان و عراقیان و غیر آنک از کنارهای شیخون و چون بر روی تا سکه نشسته در دو شیخون بنوعی سینه بود تا دست گرمی کنند بر آب سر بر نمیدند
و حضرت صاحبقران کاسکه از شیخون سوار شده و دو چهار شبانه روز از هم ارجب در آن خانه مردی بیک را بجز حضور رب از بیت بخشیده شد هزاران دوا و خوص هر یک
بمنزلها فرود آمدند و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه در سرای و از برای نزول همایون معین شده بود در روز دوم از فرط بخاری آتش در گرفت و در سقف خانه ها
و رنگ خراب روی نمود و از آن جنس زیان فروش نیز از آن حدوث این امر پیش ناخاطر و ضیع و شریف زیاده گشت و چون در آن اوقات مردم جذاب آتش سینه نیز بود و تو
حدوث دو فوج حادثه ناگزیر آنحضرت بر خاطر پریشان در آن زودی تا قشه تیر رسیدن و حضرت صاحبقران با مثال موسکال را فرستاده و تفحص نمایند و راه و دیگر چنان
و تدوین گرفت بانه داد با مثال امر عزت نموده و حساب ساخته کرده باز گشت و معروض داشت و اصل عبور ممکن نیست دیگر در جانب سیرام عقبه فلان بسیار کار شده بود و حرکت نمود و بر
راس سیر در آن عقبه و تیره بالا برف نشسته است و در این اثنا قراجه ارتش قوتش خان هر از دیر باز در دشت و صحرا سر گردان میگشت بر کاسه سلطان پناه آمد و از آنجا
و حضرت صاحبقران در دیوان خانه بر مسند عز الملکین قرار گرفته و از اولاد و احفاد چنگیز خان تا بزی اغلان و باش تمور اغلان و جکره اغلان در جانب راست نشسته بودند و دیگر طرف
بغیر و جوانب هزاران و دلمشه امیرزاده قاق بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان ایت در نیت پیرامون بود و بر طلب امرا و عظام مثل امیر بردی بیک و امیر شاه ملک
و خواجه ایلچی و غیرهم شرف صحبت دریافت و پیغام توقتمش خان را بزبان نصح و مسکت و تنزل و اسکات معروض داشت و امیر و جزای کفران نعمت حضرت صاحبقران
کاسکه بر صفت آن کار خود دیدم و حشت انگیختم و مرارت بخشیدم و مدتها شده در صحرا و بیابان پریشان و سرگردان میگردم و از خوف اعدا کیان نعمت بغیر اجل منتظرم
زود اگر مرا حم خسرو انه و ملکات ملکانه از سر این بیچاره بگذرد دیگر از دایره طاعت و انقیاد پای بیرون ننهد و مدت العمر بشرایط خدمتگاری و وظایف جان

جانسپاری پیام نامه‌ی عرض کریم شهریار عشرت اقلیم قرابه را از نوکران قدیم تو قتلمش خان بود بلطف عمیم بنوازش داشتن مقصود در جواب فرستاده و همه دارم و بعد از آن بوی نوشتن
قبچاق داروغه جوچی خان را از سرایت کردن سنان خان مصنفی سه حشه با سپاهم در خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر چنان بود و هم در آن چند روز
از امرای کبار بنا بر خشت نموده خواهش داغیان در برسم مثلیت آمده بودند باز گردانده قرابه را از حضرت انصراف ارزانی داشت پیلاکات کرده مرحومات
با او پیش قتلمش خان فرستاده لیکن بکلاشته قلم تقدیر بکلف ایشان از نشر و تقدیر بود الحکم لله الملک العلی القدیر ذکر وفات پیش حضرت صاحبقران دار کمال
بجانب روضه رضوان حکم متبعه بر جمیع بندگان جاری است و هر مبرا صبر بر همه دعاکاری جمیع سرو قامت بر جوب رحیات بالا کشیده و از نبات ملک محی نشده و خجه رخسار
در چمن زندگانی نشکفته و از صدر صدر حادث پژمرده گشت هر که رخت هستی درین فرزانه کاخ منظر آورد روزگار رهنوردی که وقت از قصد وجود او بر آورد و هر که علم شهرت
ثریا بر افراخت باندک زمانی دیو یحیی خدمتش را در دور رخ جان انداخت بیت بنا مدکس درین فرزانه منظر ؛ در نهد مرکش آخر رخت بر در ؛ زرفت کنی بر آسمان پای
بعد زیر زمین عاقبت جای ؛ سرت گر باش مگر ده بالین ؛ در آخر کاسه گردد مغالین ؛ غرا نا هر عروسی را آورپا ؛ زپا هر نو بهاری را بعودی ؛ گلم خنده زد
بر طرف گلزار ؛ ورنا مداز گلابش گریه زار ؛ نه زد آسمان لاجورده لس ؛ ز تابوتش نه نعوش نیز انس ؛ بر دیده بیزه از بوستان ؛ و اسپ نه چند از خزان
عرض اسکندر تمهید این مقدمات آنکه در آن اوان در حضرت صاحبقران سعادت یار از دار السلطنه سمرقند بیرون آمده بخطه انزار رسید و بنا بر کثرت برف و صعوبت
مسالک رصد اقامت انداخت و در آن دیار بسر طاعتش و کامرانی بگذرانید در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه مزاج همایون از جاده اعتدال بر جهت اشتغال بعضی
بی محرف بر ذات پسندیده صفات عارض گشت و حضرت صاحبقرانی زبان نخجسته بیان باعتذار و استغفار گشاده از جمیع سنایی و معاصی از صدق نیت و عزم درست
توبه فرمود و زبان زبان رحمت آشنا و محی مانند تا چند مرض مختلف جمع آمده چنانچه از مطالعه دیگری آن یا زیاده مثل مولانا فضل الله طبیب بالکه دم مسیحی داشت و در علاج
بر دو جنب مولوی مخصوص بسیار بی تمیزی نشد و چون شهریار دانش صغیر مقیم داشت و مرض علاج پذیر نشد در سفر آخرت گزیر توفیق قطع رشته علایق دل بر آن ار
با گزیر مهالکه خواهش عشق آمیز و عظای امرا را طلب فرمود در باب تشیع امور مملکت و ملت و توطیه مبانی دین و دولت سخنان بر زبان آورد و حکم اندیشه و بر دیر تعلیم
همه را بر صفحه خود نشیند و ورق آسمان بگذارد و آن کلمات پسندیده و صایای ارجمند را بدین پایه بنیاد شرح و بر مجرد جهانگیر و ما عهد و قایم مقام سنت و طریقه آنکه شاطر
مطاوعت مسلوک دارید و از منازعت و مخالفت او مجتنب باشید تا سبب تفرقه حال برابر نگردد و سعی چنین سالک نمی‌نشود باید امرا حاضر همین را بعد از ایمان
مؤکد گردانیده سران سپاه و خانه بنیاد را از فرمان سرتیچیده از خزانه الدین و امیر شاه ملک و سایر عذر و مقربان و بر سر بالین صاحبقران بودند
در گریه و اشک و زبان بر عاشقان گشاده و گشته و مجموع لام زنگانی ماندن در یک لحظه حیات صاحبقرانی با تا تلف درش رسمی در بر آن از حیات باشد پای از دایره خدمتگاری بیرون
نهیم و بقدر مقدور اعتقاد و لوازم جانسپاری بجای آوریم چه خلاف رای ولی النعمت موجب حادث نکبت و فقر نعمت و بعد از آن عرضه داشته و از فرمان شوکت و شاهزاده
خلیل سلطان را و امرا را طلب داریم تا بعادات ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند و از ایصال ما نیز وصیت را استماع ایشان از زبان تعاقب
بسعادت حضرت صاحبقرانی فرمود و اصلی نزدیک زمان کجایش آن نزاد در غایبان حاضر کرد و نزله اکرام الحمد و بیست آورد در خاطر نمانده مکرمات قرة العین شاهرخ
در محو نشستم و یک نوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم و بمیرند بیت چه کنم چون خدا نخواهد ؛ انکه پادشاه روی بغزنین نهاد و از اشرف و ملازمان رکاب نصرت شتاب بعهد آورده

کوشش اکرون ایشان را بعد از فتح سپاه است و بعد از فتح بلد بکردن دولت نبود و از نماز خفت هم تخفیف نمود و چون دو هفت بتمام رسید مرض بنوبت استیلا یافت و قوا تا حطیم
ساری شد و اشارت علیه صدر و یافت از مولانا هیبت الله از میان معدلی حفاظ و بقرات کلام بجون مشغول بودند بیرون آید و بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید طیبت
نماید و چون نانه از غیبت حضرت اعلم نسبت بایشان سپاه پوشیده میان شام و حفص چنین نوبت کلمه طیبه بزبان خجسته رانده بجانان جان را سپرد انا لله و انا الیه راجعون و ایشان دیگری
و چه عظیمی در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد مولانا بهاء الدین جامی در تاریخ وفات آنحضرت گوید تاریخ سلطان مغفور اکثر خرج راهی خرد کرد ؛ از خون عزا روی
زمین گلگون کرد ؛ در هفدهم شعبان بروی علیین تافت ؛ نه اکمال از مهدش سر بیرون کرد ؛ بر ابر هم در گیر امیر اعظم مورخان زهبان ؛ از شوی بهشت و بخت بهشت ؛ خورشید
بهشت فاتحش ؛ سر بر تبش نموده است و بهشت ؛ با ده قایم مقام او بر بهشت ؛ شیخ خرد اندیشه سرشت ؛ مدت زندگانی حضرت صاحبقران شهادت سال بعد
و زمان سلطنتش بیست و نهم سال و دو ماه و شش روز بود و بنده زاده بیلاکار کرده است چنانچه تفصیل آن می ایشان از عمر دقت باشد شیخ بخیر
و مکیش و خراکرد زمین ؛ چه ؛ در سیه نامه داد آه خلایق ؛ بزاده ؛ در انتساب و رای اقتاب اشراق خاقان میگوید که در پرتو التفات از حال متعلقان
این کنند از رق پوش و دلدار باز اکرش غلامت و از قیامت شکار گشت ناله و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر بگوش سکان خاکیر عالم بالا رسید شهزادگان افسر عزت بخاک
مذلت و هوان افکنده امرای خاص که چون چاک زده خناب سرشک بر رخ رهای خونین روان کردند خواهش بزخم ناخن رو بهای خراشیده و تنگ بر جرخ سینه
پاشیده از نوحه و زاری و لوازم تعزیت و سوگواری بنا نهادند بیت سران ملک بر اهن دریدند ؛ دم جان ستوران را بریدند ؛ بر آه ناله داد آه از چپ و راست ؛ زمرد و زن
عزا نامه برخاست ؛ و چون روز شد از سر تحسر قاصد روی بتعزیت و تعقیب میت آوردند و بنا بر مصلحت هیچ دست ؛ جزای نفس اشتغال نمود و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم شش
و دو جهات امر مشروع شروع نمود و چون از اهتمام باز پرداختند اعاظم امرا شش بر دی بیک سارو قاغا و برادرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خضر بوغا و دیگر خواص
و مقربان با هم اتفاق کرده سوگند خوردند و عهد و میثاق بیکدیگر کنند و از مقتضای وصایای حضرت صاحبقران مغفور در تکذار میرزا و میرزا پیر محمد جهانگیر را و لیعهد ساخته تخت بعرفه
باد سپاه نزد نشسته و تمشیت امور و عزل و نصب نزدیک و دور در قبضه قدرت و سعی عباد در آن باب باراده ملک وهاب باشد و چون بستور عزم رفتن
بکاب خاص مفتوح نشد بعد ارباب اختیار و اغایان را از تغیر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند تا دشمنان بزعمی بر کیفیت حال اطلاع نیابند بهیات بهیت کوف کل
در وسط السماء بحجاب پنهان ماند و لاء طوفان نوح در این دو هیچ چگونه بوضوح نه پیوند و القصه امرای عظام بعد از تقدیم مشورت با خواهش در جب الاحترام کس فرستاده میرزا
صبی سلطان را با امرای دور تا سکشت بعوند از آن قلعه ها بیرا کاه کرد و بنیز و بیکلر را پیش امیرزاده سلطان بخش رفته نزد کرده پیغام دادند و مرض حضرت صاحبقران ظاهر شده
با بدو جریده متعلقه او و حضرت تو چین را با نوشته بکاب غزنین روان کردند و امیرزاده پیر محمد را از حضرت آنحضرت و دولت عهد قدیم و قایم مقامی او خبر دار کنند تا بر جنح
تعیین متعلقه تخلف نه نمود شاهد و شهزادگان و حکام در ممالک محروسه بعوند مکاتبات ارسال نموده از وقوع انحادثه آگاهی دادند و در محافظت بلاد و ترفیه حال عباد
و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغها کردند شیخ تیمور و چین را بجانب هرات پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند و دعا درویش و بیک بچه اشتهاء داشت متعلقه بیرزا گشته
امیرزاده شاهرخ امیرزاده میرزا را از صورت واقعه خبر داده و در امور بجانب بغداد پیش امیرزاده بایسنغر مستاق و دیگری بطرف انس و عراق در حرکت آمد و بعد از ارسال
رسل شهزادگان و اغایان و امرا در آن زمان بعوند شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن آن صاحب خانه موسس را از محفه از شهر بیرون آوردند و در همان شب از آب

از آب تجنه بر روی آب گذشته و در دو منزلی آن از آن میان شهر فرود آمدند و در آنجا باز عنان تملک و تمالک از دست رفته جزع و فزع بسیار کردند چه خصوص خرابیش خود را در آن
آوردند و چون نوحه و زاری آغایان از صدر گذشت امرا پیش آمده بزلال صحبت و تسلی خرمن دادند و ایشان را از آنجمله تسکین دادند و بعد از آن امرا بحضور خود پیش داغایان
پوشش خانی شورت مغفرت با یکدیگر گفتند و چنین باشد و لشکر خیل عظیم در آن استعداد و آن استکاه ایشان ایستاده در نمی یابد با نیز و مقصد باز گردند و مجموع آغایان همراه
و حاضر بودند رفتن جانب خانی را صواب شمرده و رایها بران قرار گرفت و در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان و صاحبقران او را با خود بخانی می بردند و ایشان نیز
زاده خلیل سلطان در آن وقت بیست یک له بود و ایشان هزار کان حاضر بزرگتر از و پس بودند و او را بپادشاهی برگرفته متوجه دیار ترکستان گردند و بعد از آن مراسم
جهانداری استیلا بر سعادت نموده بموجب وصایای حضرت صاحبقران مغفور علی ما بینه مصرع تو تخت هوس داری رفت رضا بخشد : و چون وصیت مذکور بر نهج مسطور قرار گرفت
نفس صاحبقران مذکور را صحبت خفیه و یعنی دعا و تاجیس و زمره از خواص متوجه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند بر تعجیل رایت و در راه سنگ بر خبر باشید و ایشان بران امر مبادرت
نموده در حرکت سرعت فرموده بیست و دوم شعبان تابوت مجوف رحمت حی لایموت را از سر بیرون نمیرفته و در گنبدی در جنب آستانش دار آرامش تعیین یافته بعد
بر نهج شرع شریف دست تعزیت بخاک بر گرفتند و بعد از ارسال جنازه مغفرت پناه حضرت صاحبقران بپادشاهی حضرات عالیات سرا ملک خانم و توقان آغا و ملک خانم یادگار جهانبانی
و امیرزاده الغ بیگ بجانب سمرقند روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا و نوئین بیشتر غزا و جهاد سرکشان خانی رایت جهانگشای برافراخته و چاشت بارد
بدولت و اقبال بوارد شدند و از آب سیحون گذشته و لشکر سنگ رانده و در جانب شهر از آن آب فرود آمدند و از آنجا ایلچیان بجانب حضرت راست پیش امیرزاده خلیل سلطان
و امراء عظیم الشان در تاشکند و شاش هدیه بعهد فرستادند و با نمودند نفس محفوف برحمت رحمان و مغفرت رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و خواهش و
آغایان نیز از عقب متوجه آنجانب شدند و امیرزاده خلیل خانی و مضی عزیمت پادشاه جهانگشای تصمیم یافته و آنجانب بطرف دشت چپاق پیش امیرزاده سلطان بخش فرستادند
و از صورت قضیه مذکور اعلام کردند و پیغام دادند و با لشکر نوحه نموده نوعی ساز در موضع چوکلک ملاقات نمودند با یلغار متوجه غزا نوئین و جوکلک قریه است در نهج
دشتیکا از زرکی بجانب شاش ذکر وقایع و حالات امیرزاده سلطان حسین میرزا و پراکندگی عساکر گردون مآثر چون خبر وفات حضرت صاحبقران
مغفور بامیرزاده سلطان بخش رسید لشکر دست چپ را در باد بجند پراکنده ساخت و سبان بعضی از ایشان را گرفته با هزار کس دو اسبه بتعجیل سمرقند روان شدند تا بتدبیر خود
در شهر اندازند و اعلام کنند و شهر بند برانداز و ایلچی بجانب او رفته بعد از دو روز باز آمد و خبر آورد و بنا بر آنکه وقت عجب بود و خوف هراس بر ضمایر ارباب استیلا
و چون امیر شاه ملک بر حقیقت قضیه اطلاع یافت نشسته بضبط سمرقند اغوا نشد و فرستادن شعر بر آنکه امیرزاده سلطان بخش با دو ایلچی تلقی آغاز کرده لشکر را بهم برزده
با هزار کس دو اسبه متوجه آنجانب شده است باید در محافظت شهر سعی جمیله مبذول دارد و او را باندرون راه ندهد و اگر میسر شود خود نیز گرده بیرون گذاشته در اردو
حضرات عالیات کس فرستاده و از مخالفت امیرزاده سلطان بخش آگاهی دادند و التماس نمودند هر یکی را رسیده باشند و تلف نیابند و مابقی نیز از عقب میرسیم
و بخواجه یوسف نیز سرعتی ارسال نموده پیغام دادند در محافظت محفوظ قلعه رعایت حزم و احتیاط سعی دارد و از تعجیل چه بیشتر شهر را سنگر در دست امیرزاده سلطان بخش
خود را بسیله نفس در شهر افکند و آتش فتنه را التهاب دهد و آنجانب نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا در آن نشست بعد ایلچی با نامه روان کردند و شکایت امیرزاده سلطان بخش
در میان آوردند و باز نمودند در جنبه مخالفت امیرزاده شاه رایه پوشش خانی در نوخواهان جنب انفس در بار باز برگشت : و اندیشه کار با دگر گشت : اکنون صواب

است و شاه با مجموع لشکر بموضع اوکه چراگاهی فراخ و علفزاری معتبر است باز گردید و از قبل توجه بالضرورت نایم و بعد از دولت قاهره و صحابای حضرت صاحبقرانی بنا بر رسیدیم و آنچه صحت
داغ دانا و مخصوص وقت زمان باشد بآن عمل نمایم و چون از ارسال دو سه فرغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک عزم رفتن بجانب عزم
جزم کردند و امیر بردی بیک سارو بغا با لقاق همگنان در انزار توقف نمودند و شاهزاده و امرا از ظهر شهر نه کوچ بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان بخش
تمام جبه پوشیده در حرکت آمدند و خان توقیه بجانب سمرقند منعطف شد چشمه از آب سیحون بگذشتند و مقارن عبور ایشان بگذشت و سه شتر خزانه باز در آب فرو رفت و
در تب سیحون فرود آمدند و چهارپایان جو خورد و شاهزاده و ملازمان از آنجا شبیخون کردند و از جمله غرایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی و از انزار و شرح بعد و خبر مخالفت امیرزاده
سلطان بخش باشاهزاده خلیل سلطان و نوبتان بلکه جمیع افراد شنیده و بعد از استماع این قصه اشت و خبر تا در از واقعه حضرت صاحبقرانی داشتند سمت اضاعت بر واقعه امیرزاده
احمد ولد امیرزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر باد کار شاه از امرای امیر شمس الدین عباس و امیر برانداق و دیگر سرداران بدانکه کس فرستند و با حضرات عالیات
شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک مشورت کنند و امیرزاده خلیل سلطان را اسپاهی برداشتند و دیگر در شان ملک را نابوده انگاشتند و چون خبر سعی امرا
و سپاه با امیرزاده خلیل سلطان در اشتاء راه بحضرت عالیات و شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید یکتو پا بر سپهر بشیر و سر زنش در قدم آورده بشتاق
فرستادند و امر پسندیده مخالفت فرمودند حضرت صاحبقرانی چه آنحضرت فرمودند بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قایم مقام باشد و با مطلقا بسعی دیگری بهمدستان نیستیم
و طریق مطاوعت و متابعت امیرزاده خلیل سلطان مسلوک نخواهیم داشت و ما را تقوی چنان بعد از اگر دیگری از نمیفوله سخن در میان آورد بر خرد و فی او مشغول شویم و از شاه با جمعیت
و کار دانا امری و خلاف وصیت حضرت صاحبقرانی باشد صدور یابد زینهار در با خیالات فاسد مردم نادان بهمدستان نشوید و چهره مروت و فتوت را بخاک
بر عهدی و بیوفائی مخراشید و خاک بر آزرمی در دیده مرادی بپاشید تا از بدنامی و شقی ایمن باشید و چون این نامه بامرا رسید از گرد در خفیه پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت
با جمعی از کار از اشت و قبه بجوی امیر برانداق را دانسته و در مقام ملاقات آمدند **ذکر وقایع و حالات حضرات شاهزادها و امرای عظام و عزم کردن ماتر**
چون موضع اقبالات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات گشت امیر برانداق جهانشاه و از جانب ماتشک رسید و بعد از اقامت مراسم کورنشی و تقریب
مکتوبات امیر خداداد حسینی و امیر شمس عباس و در خلوتها با امیر شیخ نورالدین و شاه ملک رسانید مضمون آنکه این مهم یعنی سعی امیرزاده خلیل سلطان را بجهت استقامت مملکت و
استقامت دولت پیش گرفتیم چه ما نشنیدیم و اگر در این زودی ملک را حاصل شد و ملک را صاحب بطی سپرانشد خلل زاید و فتنه بسیار اشد و هر تدارک آن نزد ارباب صحت و وقت دشوار
باشد و بر شما روشن است و هر گاه در عرصه ممالک و ما کنها نباشد بر خصمان در شطرنج حشمت و رزمی عزیمت کنند و اینک سر کشی آغاز کرده پای از حد خویش بیرون نهند
و باطراف ولایت تعرض رسانند دکان چنان بود و شما در این امر همدستان باشید و چون دانستیم و حضرت صاحبقرانی بخلاف این وصیت کرده از کار دیگر در خویش نشستیم
و هر چه شما در باب امضای وصیت آنحضرت مصلحت بینید مقدم رسانیم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک چون بر مضمون نامه امرا کاتب الصغیر امیر برانداق اطلاع یافتند
باری بغیر اجتهاد بغیر سوده و با نفت خود را نخواهیم داد و بحکم امیرزاده خلیل سلطان کردن اطاعت و انقیاد نخواهیم نهاد امیرزاده برانداق قتل انگیز را استحسان نموده از
حضور شاهزادگان عهد کرد و سوگند خورد و از متعلقی و صحابای حضرت صاحبقرانی در نگذرد و بجز امیرزاده پیر محمد جهانگیر هیچکس را در عهد قایم مقام آنحضرت نشمرد
بدان سبب امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بار دیگر با امرای عظام شمس خداداد حسینی و باد کار شاه و از امرای شمس الدین عباس و دیگر سرداران داعی بمکاتبات

ترتیب دادند و اسب نزد بر نقش عهد امیرزاده خلیل سلطان تحریص و ترغیب نمودند و مکتوبات بالامیر براندق نسیم منعقد و پیغام بانا درستاد که نصاب را از قوت صدور یافته بهر حال از
آن ناحیه و مذاهب درگاه امیرزاده پیر محمد را از جمله سعادت بزرگ دانسته دو نوعی سازند و امیرزاده واقع بیک امیرشاه ملک و طایفه از لشکریان بطرف دست راست از راه در
حضور امیرزاده ابراهیم سلطان با امیرشیخ نورالدین و جمعی از بهادران و سرداران دیگر طرف از طریق توجه نمودند و هر چه کرده تعجیل تمام راندند تا پیش از ظهور خلیل بسر خود آمده
بر توابعات ضبط و ادارات ملک اندازند و چون بعد از قطع منازل بموضع اوبدین نزول فرمودند و بمشورت و صواب دید همگنان امیرشاه ملک از پیش راند و چون بمحلی
سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل سلطان اشارت از امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک منع نموده بمحکمه راننده رند در دقایق
حصار رخنه فرو نگذارد و درج باروی استحکام داده در مقام مدافعت پای ثبات فشرده بعد از امیرشاه ملک از دروازه شیخ زاده بر سر آن بدر دروازه چهار راه شد و امیر
خواجه یوسف ارغونشاه دست بر سر داران سمرقند انجا بعد و حفظ و تشدید واقع شده ارغونشاه و امیرشاه ملک را در شهر نگذاشت و بهانه ملک را جسته جواب دادند
من بموجب فرموده و نشان حضرت صاحبقران مغفور صاحب اختیار ام و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را عهد و قایم مقام آنحضرت است هرگاه در پادشاهی او اتفاق نمایند
و حضرتش را بر قدوم خویش انتظار فرمایند زنهار و بیش از کم مطاوعت بسته دروازه کشاده شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون دانست ارغونشاه بوعدهای امیرزاده
خلیل سلطان فریفته شده همچنین دروازه باز نخواهد کرد با چشمی پر نم مشحون بانده و دلم باز گشت و چون از آب کوهک عبور نمود دید در حضرت عالیات شاهزادگان
سرای علیای بلا در رسیده اند صورت حال تقریر کرد و آنچه از بطون ارغونشاه دریافته بود باز نمود از قصه این قصه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شده بسیار
بگریستند و بعد از نوحه و زاری انجا نزول کردند و خواجه و امرا صالحی کرده امرا مصلحت دیدند و متفقه بخارا شوند و امرا و حضرات عالیات سرا ملک خانم و قوان اغا و آب آن داشتند
و امیرشیخ نورالدین سمرقند رود و امیر خواجه یوسف ارغونشاه را بر سر داران با حشمت و جاه و رانصیحت کند شاید دروازه شهر دری قبت را بهادر صواب دید ایشان قرار
گرفته امیرشیخ نورالدین از برف و باد سرما سیر استغفار نموده روان شد و چون بدروازه چهار راه رسید مردم اندرون را بزبان رقق و مدارا پند ها داد و هر چند در اصلاح
مزاج ایشان کوشید بجایی نرسید و بجز جواب نامصلحت از انجماعت نشنید و حضرتش گفت بیا بید تا در صلح و صلاح این امر بخصوص یکدیگر سخن کنیم و سلوک طریقی اختیار
کنیم و موجب ضرر و مذمت نباشد و همین ادا اصلاح قبیح نمایند و دروازه بکشاد و امیرشیخ نورالدین نیز با ضرورت پای بیش و مقصود مراجعت نمود و بعد از آن رسیده و بخیمه چادر پیش
شاهزادگان و خدمتش باز راند شرح وقایعی که بموجب وصیت صاحبقران مغفور حضرات امیرزادها خاطر نقش آورده اند و خود بنه آورده اند بقاعدت
گزارش پذیرفت و امیر براندق در اصولات تخت شاهزادگان و حضرات عصمت سرایان رسیده با امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک در باب تشیب حضرت صاحبقران
قران مغفور عهد و پیمان بسته با مکتوبات این دو امیر پیغام ایشان بگذارد و انجماعت از معنی و با امیرزاده خلیل سلطان کرده بعد بجانب پشیمان شدند و با تفاق گفتند این حرکت
از آن بیکنجه است و حضرت صاحبقران حواله او فرموده و تغیر و تبدیل بوصیت امیر کبیر راه نخواهیم داد و مجموع در آن باب عهد و پیمان بسته و در مجلس عهدنامه نوشته و هر کس مهر خود
بر آن نهاده و امیرزاده خلیل سلطان نیز بر مقتضی وقت بر حسب ضرورت بر آن صورت رضا داده و آن صحیفه را بخط و مهر خویش موشح ساخت و اتمش را با عهدنامه و مکاتبات امیرزادها
برسالت پیش امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک روانه داشته تا از انجا بتعجیل شتافته و از آب شاهزاده و با عهد امیرزاده پیر محمد رسد و امیرزاده خلیل سلطان در این قضیه
اتمش را طلب داشت با او گفت و نیاز مندی با امیرزاده پیر محمد بر سان و بگوی و شد را بعهد و قایم مقام حضرت صاحبقران دانسته و میدانم و بنا بر مقتضی وقت بر این کار رخصت نموده

بعیم اگر چند امیرزاده خلیل سلطان بجهت اطراف باتفاق توجه آنسخن میکنند لاکن معنی چنان شیعه جال عروس ملک بعد از هیچگونه چشم از مطلع فتح و دلال او بر نیمه است از اراضی
خود رخصت نیافت و بر آن اسان عنان عزیمت او نهد بیت عروس ملک و هوش بریده اند بیشمع ؛ مگر بیشمع تدان قطع مهر او کردن ؛ جمعی از امرا خود خلیل در سلک
ملازمان شاهزاده بودند در آن اثنا بشاهزاده همراز و هم آواز بودند در صنعت باد انگشتند و من غلبه سبب هر کرغ غالب شد بعد از آنسخن مشهور است در خیر بیت دانش مذکور و از ملک
بعرا بالیسین غنا و رخصت خشمت باید شمرد و هر چند زود تر خود را بسمرقند باید افکندن و بر تخت کامرانی نشستن و در آنجا باز گران در موقف تسلیمات در میدهد و از رخصت خود
گرد و پشیمانی نمود ندارد و در خیر امیرزاده خلیل سلطان از امثال این سخنان رنج یافته ناچرم اسبان و شتران حضرت صاحبقران را و شاهزادگان و امرا و اران نوعی و حمل بار
مجموع را بر امرا و نوچیان و خواص مردم عراق و بادیه پاشد بنفاق زر کاه میکردند تقسیم نموده و بیک از زر و نقود در خرج و اسلحه لشکریان و در آنجا و بعضی مصرف شده باشد و
باد و باغی از مقامات سلطنت صحرا روی توجه بدرگاه و بخانقاه سمرقند نهاد و چون قریب آب سیحون رسیدند از مرحوم و قرار چنان یافت که تخت امیر براندق پیش از این از پای برکشتی
بالای شد هر خیمه بسته بعهد بلشکر از آنجا عبور نماید و آنگاه شاهزاده عبور نماید و بعد از آن سرا مرا بگذرند و امیر براندق پیش از این در خیمه با امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین
عباس کشته بعبور من در خیمه اندرم و بیشاهزادگان و امیر شمس الدین و امیر شیخ جهانگیر و امیر نورالدین و امیر شیخ جهانگیر کرده ام و ایشان در جانب کشته بعهد و بانیز از مقصی و مصیبت حضرت خاقان
بهرور عمر می نخواهیم جست سلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم اندارم و از موکب او تخلف نمایم و بر طرف اق فرک رویم امیر براندق در رسم طغا بوغا و علی الکرم
چاپی سیف الدین سیحون رسیده از پل بگذشته و امیر براندق بقطع جسر امر فرمود تا از پای ایشان بکنجیشی که از آب رودان شده اند گرفت ابیات رت اولاب پیش
از خشت و نا و غیر آن پریشان شد و نفرت از عقب شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا از عهده عهد هزار عنکبوت داعی تو بر دیرون آمده باشد و از آنجا
امیرزاده خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اق فرک رفتند و چون شاهزاده مشار الیه از خلاف امرا آگاهی
یافت بر عزم خاطر بکنار آب آمده و پیش جسر امر فرمود لشکریان در هم آنجا پیوستند و از امیر براندق بهزار امیر برآمد و در آن روز دیگر شاهزاده و دلاور با مجموع لشکریان از پل بگذشته و چون امیر
براندق بحوالی دلدیه رسید سید جلال ایرجی را دید در آنجا و از قبول شاهزادگان و خواهش کرد بجهت بار حری امیرزاده خلیل سلطان بیرقت و جلال قصه رفتن امیر عثمان
در راه خراسان از خوشه او را در شهر تقریر کرد امیر براندق از نقض عهد و پیمان بیندیشید و نا الحال از آن راه در آمده بود باز گشت و روی توجه بدرگاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد
و خلیل و منصف بموکب شاهزادگان رسیده بنان مصرت برگشت و تجدید عهد قیام نموده با بیان مغلظه مؤکد گردانید و رستم طغای بوغا در راه از امیر براندق تخلف نموده بعد
و قبول حضرات عالیات و شاهزادگان حمیده صفات رسیده صورت حال با نمود و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع از عهد نامه در مصاحبت ایشان به امیرزاده بهرام فرستاده
بعهد فراموش کردند در ابطال شرط را فرستاده متوجه سمرقند شدند شرح توجه امیرزادهای عظام و شاهزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم
سلطان بسمرقند چون خبر تجدید امرا و سوفا با امیرزاده خلیل سلطان رسید و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر جکو خوش صاحب اختیار
اغایان و خدایش کرد انیز و بگذشتند و هم با تمر تبه رسیده صعوبت چنان می نمایند و در رکاب شاهزادگان جوانبخت عازم بخارا شوم و در شاد در صفات تا شیر ملک با نمره تمر شد
و در آن از آنجا بملازمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر شتابیم و اگر توقف رفتن کرد چنانچه باید داشت بعد از چند روز که فرقتان همان شکن قیام نمایم حضرات عالیات و امرا صحرا
نیابت ادرین رای استحسان نمودند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک از مجلس خواهش بیرون آمده و تقریر بر حضرت خاقان منصور را صحبت آن زمره و تشریف امیر شمس الدین و قبول

و توکل قرق از حسن چهره اول و از سدن خدیجه و استوی و شمس السالفی و موسی و کمال و فیروز و نیما و از هرمز و الحقیق اسم و رسم او و دار بود جمع آورده و هر رسم شورت با ایشان در میان نهاده
هر داعیه ما چنان شد که بخدمت امیرزاده برخورده بحکم و مصلحت ولایت عهد تعلق با همیدار داشتیم بشرف ملازمت او دریابیم رای شما درین باب چه قرار میکند انجماعت متفق الکلمه جواب دادند
چه عاشقان بوفا جان نکشند در پایش ❊ امیر هرات را نیز در قدم بیشتر ❊ اشتغال بمثال صاحبقران بلا مهمال در حیات و وفات آنحضرت از جمله واجبات و در کل احوال از مغفوله
مفترضات و در اجرای فرمان واجب الاذعان از مضمون کلمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تجاوز جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را حاکم دیگر شاهزادگان را محکوم
انگاشت و بر خواص و مقربان حضرت صاحبقران نیز با ایشان در آن امر متفق بودند و چون عزم بخارا التصمیم یافت و شاهزادگان عالمقدم امیرزاده الغ بیگ را از برادر بخارا
و دیگری بزرگتر بود حضرات عالیات بوداع کرده با جمعی ملک جانه صبوری چاکرده متوجه بخارا گشتند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بیک بر دو خدمتان در رکاب ایشان
روان شدند و در عشر اول رمضان نزدیک مقصد رسیدند و رسم برلاس را و از آنجا روانه بخارا گردانیده بودند و برادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و در خارج
شهر سمرقند بر علیه الصلوة والسلام امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و رسم برلاس با هم جمع شدند و در رمضان مذکور از آنجا بر آمده بعزیمت بخارا در آمدند و بعد از آنکه بخارا
آن مشغول شدند و چنان قرار یافت که شاهزادگان و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یکدروازه بر شهر گشوده است با نصف قلعه تعلق با میرزاده الغ بیگ و امیر
شاه ملک داشته و دیگر دروازه بیرون دروازه بر جانب بیرون بازار است با نصف قلعه متعلق با هم رسم زاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین بود و رسم برلاس برادرش
حمزه داشتند و لوقی فرقاد و دیگر امرا در آن در شهر قرار گیرند بیت خسرو کرفشد و بیجان سر و تن نوشته ❊ کرفتن بگذارده قرار گیرند ❊ و بر رسم مذکور هر کس بطرف خویش
و ضبط در دب و غیر آن مشغول شدند و از آنجانب حضرات عالیات را و دیگر شاهزادگان چون با سنقر و ایجل و سعود قاس و سیورغتمش و غیرهم با نوکران خاصه و تومن و طبیب
و علم صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه و کبود پوشیده و شعار عزا جویده اگر چند با ناله و زاری و آهین کوکوری بر دروازه چهار راه ایستاده بودند و چنان از درون تو هم
بجایگاه بخود راه داده ایشان را از پیاده طریقی بخود راه ندادند و ایشان با خاطر مجروح و دل پر ایشان و داغ امیرزاده شاه رخ در تب بآن دروازه قدم فرود آمدند و پیش گرد
صبح روز قیامت نشان میداد و در آنجا گزارنده چون چشمه خورشید با چشم خونفشان طلوع نمود دروازه باز کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان و عرق بشهر در آوردند و
جانشین امیرزاده محمد سلطان و سر فرخ حضرت صاحبقران آنجا بعد از خلاص ایشان گشت آغایان سر باز کرده و سینه خراشیده غلغله در زمین و زمان افکندند خویش و شاهزادگان
و امرا در شهر بعد و زنان آنجا بر کشوده در روی بقطران انداخته و نمد در گردن افکنده جمع آمدند و شاهزادگان و امرا و ارباب علم مثل خواجه عبدالاول و خواجه مظفر
الدین و علم بابا و امیر سید شریف جرجانی و امیر برک و اشتمدی و غیرهم تغییر لباس کردند و چون تغییر از شکیب با چاره ندیدند بعد از چند روز لباس طهارت و آن شکوه در نوردیدند
دیگر بیرون آوردن شاهزاده عالمقدر از ضبط سلطان امرای حواقتدار و خلاف نامدار را از شهر بیت امیرزاده خلیل سلطان با امرا از آن شکست رانده چون
نزدیک مقصد رسیدند امیر خواجه یوسف با شاه پیش از شهر بیرون آمده در قریه تیزار و از آنجا تا سمرقند چهار فرسنگ بغرب طبوس بر افراشت و جمع اکابر و اعیان
آن بلده فاخره از اشراف و اعلی و اقصی در استقبال شتافتند و چون کنار آب کوهک بضرب خیام سپاه نصرت بزرگ گشت از خوف و باشتاب در دب قلعه شدند
و مقابله خزاین بخدمت شاهزاده و مجموع لشکریان شاهزاده خلیل سلطان پیرامون حسب صاحب اعظم بدرالدین محمد شاهزاده شاه رامیه را در شب نزدیم رمضان سنه سبع و ثمانمایه
و آفتاب در برج حمل بود رایت عزم شرف بر افراشته بود شهر در آمدند و خشت بجای کاز بخت تصرف در آورد و ملاحظه و صحبت حضرت صاحبقران نه انجمن کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر

که پسر میرزا محمد سلطان بود برادرزاده میرزا داد پیر محمد بخانه برداشته داسم او را عالمگیر مشهور شد در اعلی مناشیر مینویسند در میرزاده خلیل سلطان پادشاهی و منازعی در تشبث امور سلطنت در
اعلی مشرب شروع نمود و در تاریخ جلوس اینمصرع گفته اند کرتاج زر بسر خلیل زد بعد از دو روز بخانقاه و میرزاده محمد سلطان او تربت حضرت صاحبقران در آنجا بود و اکابر و
ارکان و اعیان و بزرگان و اعیان و امرا و نوئینان و تمامت اکابر و اشراف و بزرگان و اعیان و اطراف و بزرگان و متعینان مملکت با کس بر کاری در گریه و زاری
آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا شاهزاده عالمیان نزد و صدقات فراوان با ارباب استحقاق و مستحقان رسانیدند و در آن چند روز چندان آش بر دادند و ندوه خلق جمع و از مغز کوسفندان
مدت الحیات رخت بر بست و شعرا و فضلا قصاید غرا در مرثیه حضرت صاحبقران مغفور گفته و مطلعش این بیت و افلاک خرگاه خاکی که سلطان نشست ؛ تخت گوهر خاک
بنشیش چو سلیمان نشست ؛ و چون روزی چند از جلوس شاهزاده بگذشت و از این غربت شخصی گشت فرزندان شاهزادگان و خواتین و نوئینان با غرو ملکیش را از گرفت
غرا بیرون آوردند و تمامت همه را تحقیق ها خرد جهای طلا و زیرین دهند و خواص و مقربان ملکه شوهر خاتون را با نعامات وافر خشنود کردند و نیز در تختها ارکان سپه و لشکریان را زر
زر و گوهر و انگشتر و زمرد و طاعت گذاران فرمان پادشاه هر کار رسیده شد اتلاف و اسراف بر مرتبه رسید و نقود مضروبه بتراز و و یک تقسیم می یافت و از بخزاین بلکه بقدر
می بردند تا در اندک زمانی گنجهای گران مایه گشت و مملکت حکومت میرزاده خلیل سلطان در عرصه زوال و معرض انتقال آمد چنانچه شرح آن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی
ذکر اولاد و احفاد و پسرهای حضرت خاقان مغفور حضرت صاحبقران دین و دار در جهان پایدار سی و شش پسر و پنج دختر و اولاد و یادگار گذاشت میرانشاه
و امیر شاه و لگا بود با عمر پسر و پنج دختر لگا بیگ بیست و سه سال بود و پسر امیر مکه سال عثمان چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ابوبکر دو ساله
شش ساله و شاهزاده جوانبخت شش ساله محمد جوکی سه ساله خان اغلان دو ساله بازدی یک ساله از پسران شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده نفر چه از میرزاده محمد سلطان
پسر مانده بود جهانگیر بیست ساله معدود قاص شش ساله یحیی سه ساله و میرزاده محمد جهانگیر در سن بیست و یک لگا بود با عمر پسر بزرگتر از همه چند در سه ساله خانه شش ساله بجز معدود قاص بجز
قیصر جهانگیر در سن بیست ساله و از نژاد شاهزاده مرحوم سلیمه شهید عمر شش چهار ساله پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش ساله با یک پسر عمر شش هفت ساله رستم در سن بیست و چهار
ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان بیک ساله اسکندر بن عمر شش بیست و یک ساله احمد شش ساله سیدی احمد پانزده ساله با بقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور در این
سال انتقال پسر و پسرزاده بود در دیده هست از شاهزاده جوال ایشان را و شش و آینه تحت ارباب مخالف از شمشیر مصقل ایشان بیرون بود ذکر رسیدن خبر واقعه بابله :
حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات چون خبر واقعه بابله حضرت صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات رسید گوهر دریای سلطنت و خلف صدق حضرت آدمی
افتخار بوجوده العدل دار الرفاه معین السلطنت و الخلافه شیخ بهادر افسر خردی از سر صفت شهریاری از بر بند اشت بیت نیان و گوش بکن حدیث گفت و شنید ؛ کرام
سه که چه در گوش این شد آن آورد ؛ خبر بحرت و حرکت بر صحن سینه مبارکش و افواج خون در نهاده در ضمیر انورش تنزل خواص حضرت و عظماء هرات چون خضوع
و خشوع را بر زمین ادب بنهاده معروض داشتند که در دنیا که عمل حادث و نزل و زلالت در حق او کمان ثبات و بقا خصلت جلود در جهان از فتنه محالات و ثبات در آن از
مقتضی ممتنعات از حضرت صاحبقران گشت کامرانی را وداع فرموده لسما الحمد الله فرزندان از جنبر او استعداد ملک و دری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم داشتند بیت
کر اندر انیض رحمت گشت رشد ؛ جهان بر دور باشش باد باد ؛ در او بطاع شد باشش رضا ؛ سپس این ناچیزان را بقا ؛ حضور صاحب دولت اعلی شان
نظر گاه دعای بیک خوبان ؛ معین ملک و دین شاهی که فرش ؛ نام او بیزد نور بخش ؛ ستاره پایه تخت بخش ؛ فلک را بوسه که سم بخش ؛ جهان را تا ابد شاد

جهان باد ؛ بدانچه امید دارد کار آن باد ؛ رسم جهان گذران را اگر بر ارزاکور بد اورا تقرر رهو پرنا مدار قایم مقام و سر در تار شود و اگر اصلی را اگر ندی رسد فرع بجای او سر
درخت برآمد چون شد بلند ؛ بیت ؛ گر آید ز گردون برو بر گزند ؛ چو زان جایگه بگسلد پای خویش ؛ بشاخ نو آرد بدیهای خویش ؛ هرچند زود تر بمفاوز سر در مشرب
تهاو دست دریافتن گشت و دو مرغ صلی را دو اما دو اما خرا جانب دیدند چون در دام اطاعت و ازغان آورد حضرت خاقان سعید بخشان سنجکان نیک اندیش را بعرض
اصغا نموده بر نوع اسعات بر تشیید امور مملکت بر آمد و سر بر خلاف مصیر بفرجه هایون مرتبی و بخش سرحد در کان دولت و اعیان مملکت را بعنایت بیزاخ خسروانه سرافراز
ساخت و منشور واجب الاحترام در صحبت مردم دانشور با طراف و اکناف ممالک محروسه دیر و بخیر فرستاد و سرداران صدور و حکام ولایات احکام عالم مطیع را بقدوم ملتقی پیش آمده
شد بسط عدالت و لوازم عبودیت آورده و ندگردن گشتن خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان بکر جانب ری بر میان بسته بقبضه قبضه اقبال و کعبه آمال شدند
و در ارزنگ فانی حضرت بارگاه فلک اشتبه چیده گاه جبه را آن شد و در تمام ولایت های مذکور خطبه بسکه بنام خجسته و القاب همایون زیب و آرایش یافت بیشتر
فتنه در جنب و تیغ عدل در غلاف قرار گرفت چهره مصلحت عالمیان بروجه احسن روی نمود و رخ مراد جهانیان بروفق دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس فرخنده نشان
و ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات حرسها عن الآفات و النکبات و اتفاق اقامت و مقیمان حضرت بالا صعود این دولت دیرپا از بارگاه حقیقی تعالی ارتقا و حوت
مسئلت نمودند کنان اقلیم بر ادای تخصیص قاطنان خطه خراسان در نهاد امن و امان غنودند چون ملک از سحاب رحمت شهریاری تازه و سیراب و بیان شد چهار
باغ مملکت از غایت مرحمت شهریاری ریاض آمد الحرکه ؛ ذکر توجه حضرت خاقان سعید امیرزاده شاهرخ بهادر بتنظیم و تنسیق دار السلطنه
هرات و اندوخی آن ؛ حضرت خاقان سعید بعد از تمکین بر سریر مملکت ابد پیوند خدمت در پیش از آنکه خلط بقوا عمر مملکت حضرت صاحبقران مغفور راه یابد تشکیل لوازم و تمهید ارکان
سمرقند بر اقلاز و خاطر همایون از آن طرف جمع ساز و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی و ترخان و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خلیفه را تنسی از ضبط و نظم
دیار خراسان و مسطر ملک ایران تعیین فرمود و اعلام ظفر و پیام از دار السلطنه هرات بجانب سمرقند در جنبش آمد و چون بشهر رباط رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین را جهة احضار
لشکرهای بارغش روانه نصوب گردانید و در آن منزل حضرت خلیفه و شیخ حسن توجین را بطرف ماوراء النهر فرستاد تا اخبار اندیا معلوم کرده بپایه سریر اعلا مراجعت نمایند
چون موکب همایون از آنجا کوچ کرده بدره زنگار رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان با تفاق اعاظم امرا و اشراف سلطنت و جهانبانی
بر نهاده است و بر مسند حضرت صاحبقرانی تمکین تمام نشسته و در کنه و خزاین گشاده و صلای عام در داده است حضرت خاقان خدیو دولت و مغربان بارگاه
حشمت را خدمت حشر بمقتضی کلمه و شاورهم فی الامر فرقه مشورت در میان نهاد اهل بخرد و دانش پیش نخ نگشته عاقبت را بهاء بر آن قرار گرفت و چون عزم ظفر
پیکر عازم دیار ماوراء النهر خرم و اصلاح تقاضای آن میکند در دار السلطنه هرات امیر عزیز و مستقر شرف بزرگان ایلخانی عمارت و مرمت یابد چه از آن زمان که پادشاه
ممالک ستان قطب الحق و الدین امیر تیمور گورکان از نزل ثم کرده پا در دروازه مانده است و با دولت چنان استحکام ندارد و چند حلاوت دلنشین کرده و حکم لزوم
للدفع انتظام نیافته بود امیر جلال الدین فیروز شاه قبله الاسلام هرات را از طبیب هوا و عذوبت آب و برعایه آفاق و بلدان فضیلت در جهان دارد و نه الدوم معدن علما و فضلا و مخزن ارباب
صدق و صفات آبادان و معمور سازد ؛ بیت ؛ گر کسی پرسد ز تو کز شهر بهتر کرام ؛ از عجایب راست چندی گفت اورا گوهری ؛ از جهان را بجود دریا زان خراسان بیش خسرو
در میان الصدف شهر هری را گوهری ؛ دیده شاهی در رحمت روی شکر باد بر زبان طرافه گفته ؛ بیت ؛ شام رمضان خوشست و گلگشت هرات ؛ با نعره و شکر و عود و شیش

صعوبات ❊ خوشتر بیش بتاریکا بازار ملک ❊ چون آب حضر نهان شده در ظلمات ❊ القصه امیر فیروز شاه بهرات آمده از تعمیر و تزیین قلعه فاخره عالیه اهتمام نموده پرسید و نماند از
هرات از شهرهای قدیمت و باشد بان انگشت در عمارت اردوش او اهتمام نموده اند چنانچه از نقش این باغی معلوم میشود بیت لو اب نهالی است هری را سپهر ❊ کشت بدرد
بنای دیگر بنیاد ❊ بعد پس از آن عمارت دیگر گو ❊ هم اسکندر رومیش همه او بیاد ❊ بر عمارت بق بلاج و فایق آمد و این اثنا امیر خلیل سید بموجب فرمان عالم مطاع
ولایات دشت قبچاق و دیار بلغار و بنجر را توجه نمود تا از آن صرود با خبر باشد و فتنه طوس را جهت شاه بیک قربانی آسیب قهر بنگان حضرت صاحبقران
خراب و ویران شده بود معمور گردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بکنار شیخ زاده نامه بدار سید امیرزاده از جانب مادر الهی آمده و حضرت او را در شیخ
زمین و حضرت خواجه و شیخ حسن و قبچاق در یکجا بسمرقند رفته بعهد رسیده و جنب را بمشروح بعرض رسانیده حضرت خاقان سلیمان مکان خمره قرار پیش امیرزاده حضرت سلطان
فرستاده و بزبان عطوفت پیغام داده چه بزرگوار که در اعتقاد راستی و درجه ایزدی پیوست و تو امروز بجای فرزندی و مثابه برادری داری و از نشانها و دیده عکس از جمال شریف
عزیز تر و هر چه منتخب باشد از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست لاکن حسن دیگر مرزوکار و معرفت مقدار عرض کرد تشبیت مقطعات اسود و دوف بر دقایق لشکر کشی در مهم جهانگیری
و جهانداری و حلی تمام دارد اگر بعضی امرا الوسطه بعد صرف و تخاقت و تصرف فتنه و آشوب بجا شی حملک اتفاق نموده اند بدان اشعات نشانها و از نسبت بصیرت پیش آرند
تا هر چه مصلحت وقت و صلاح دیار باشد بدان اتفاق افتد و اردوی همایون از آنجا متوجه گشته بکنار جیحون از نقش فرمود بر حسب فرمان پادشاه و در خلال این حال
شاه ملک از جانب بخارا آمده بعرض رسانید شاهزادگان بعرض رسانیده و آنچه از سبب زیر مسرت در تاج خاطر اشرف اعلی گشت و اطلی امیرزاده حضرت سلطان محمود
ظفر نشان رسیده معروض رای خاقان مغفور سلطان گردانیده و شاهزاده بیکبیر و ابیت و مطیع الحضرم و الوس و مرام ایشان در خراسان مقیم اند و یقین میدانم و حضرت شهریاری
خراسان را خالی نخواهد گذاشت و پس بعد شایسته و بایسته از این بنده نخواهد بود الطف فرموده معاودت فرمایند این بنده مال و خزاین ارسال نماید و در وظایف عبودیت و طاعت
داری تقصیر و اهمال و خلل رای نگردد حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده حضرت سلطان را با پنج هزار تومان داشته عنان عزیمت بر جانب منعطف ساخت و امیر شاه ملک را بنیابت داشته
داشت شاهزادگان را طلب داشت و چون رایت نصرت شعار بحوالی لنه خود رسید امیرزاده سلطان حسین قوچی بیگ بجوار راه داده از اردوی اعلی فرار نمود و در این اثنا خبر بنیاد رسید
و امیرزاده حضرت سلطان با لشکری گران از سمرقند بیرون آمده بکنار آب زرافشان و معبر الوسطه و الکاس امرا در آنجا بعهد نجاز آورده اگر انشته و در رکاب بهروشاه اعلی
از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین لشکرهای با دعیش را سر کرده شرف پیوستن دریافت و حضرت خاقان سعید بهرات رسیده شد و امیر بیرقتاش
از امیرزاده حضرت سلطان مفارقت نموده بمنزل آمده و حضرت امیر شیخ نقاش برلاس و امیر برکس و امیر ایسف خواجه را روانه آن صوب گردانید در این اوقات از پیش امیر شاه ملک
از این بر حسب فرمان در پیش از این بضبط کنار آب رفته بعزم عهد داشتی بپایه بر امرا رسیده و از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغون شاه آمده
اند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نور الدین نیامده در باب مصالحه با ایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود امیر شمس الدین عباس بخدمت آید تا با شیخ نور الدین پیش حضرت سلطان
رفته هر چه شرط عهد نکنند وفا نموده آید و از آنجانب باردوی همایون آمده شیخ نور الدین پیش امیر که موجب صدر افتاد چنانچه مستلزم موافقت طرفین نماند بعد در میان آورده شد
بلطف بیکرانه خسروانه نوید ها داده و در تشیید قواعد و اوتاد کید بنیاد اتحاد و تعهدی بلیغ نموده بر طاعت مصالحه تمهید پایه چنان مقرر شد و امیرزاده حضرت سلطان حاکم کلم را با بعضی از خزاین
پیش امیرزاده بیرقم جهانگیر فرستاده و خزینه خاص و امیرزاده ابراهیم سلطان را با خانان و نوکران آن شاه در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلی آورده

و از آنجانب چون پسر امیرزاده خضر سلطان مسلم باشد بر جنوب اسپ سلطنت باشد امیر شیخ نورالدین بازگشت و نیت عالم را در پایه سریر اعلا عرضه داشت و حضرت خاقان
سعید بر آنچه امیر شیخ نورالدین معتبر کرده بود رضا داده حکم شد که امیر شیخ نورالدین و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین از حجون جهور نمایند و بعد از سه ایام جهات معاودت نموده بهاروی
همایون باز آیند و در رضا خفیف ایشان بالات امیر سلیمانشاه و حضرت صاحبقران مغفور در حین مراجعت بورش روم و در دوری گذاشته بجهت صرد رستم زاده فیروز کوه بوی
ارزانی داشته از صولت سپاه امیرزاده امیر شاه دست از حکومت کوتاه کرده و منتظر درگاه عالیه شده و تخییم قوایم سریر خلافت مصیر استعلا یافت و بعواطف پادشاهانه از ارزانی
بکار و نوبتیان رضیعه دار ممتاز گشت و امیر محمد مشکوم در ضبط و نسق ولایت سرای مهده و دلاوری او مفوض بود چون بر قرار سلیمانشاه اطلاع یافت او نیز ترک ایالت امیر مین
گفته بلکه نام سر بر اغا رسیده با یکهزار سوار روی براه نهاد و چون بهرات رسید گروه آنجا توقف نموده دیگر روز عازم اردوی همایون گشت و بمقصد رسیده امیر سلیمانشاه
و امیر جهانملک بنا بر کینه دیرینه از خدمتش در سینه داشتند سخنان ناملایم و زاوی تعرض رسانیدند و در کشتن آنحق گرفته سعی نمودند تا پاسبان او فرمان واجب الاذعان
صدور یافت و ایشان بمقصد رسیدند حضرت خاقان سپهر مکث بعزم معاودت هرات رایت و رایت را بر آن خواسته امیر سلیمانشاه بمعروض داشت و قوان در آن نزدیکی زاده
و در آمده اند اگر فرمان عالی نافذ گردد روزی چند در صحرا خواند خود و شیرغان گذرانند تا از رنج راه برآسایند نیز تعلق او بمنزل رضا حکم شد و چندان توقف نمایند و امرا که بسر خود رفته اند
و آنچه آنکه در خدمت ایشان روی بدرگاه گیتی پناه نهاده اند و پیش از این فرستادگان امیر سید خواجه با اردوی همایون آمده بودند و خبر آورده اند که خواجه سلطان نوبتیاری با جمعی
سربرآوران پای از صرفه خود بیرون نهاده اند و در این ولا امیر ضراب از هرات آمده بود و بعرض همایون رسانید و از گذشته رجب فرموده بود و امیر سید خواجه شاه و در آن نزدیکی
شاه رایت و هشتم انقضیه بدار السلطنه هرات رسید طی عنایت و عاطفت بر مفارق جهاد و سکان آن دیار را نثار شد در بیان مخالفت خواجه سلطان نوبتیاری و حالات او
در آن زمان امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال داشت و بنهان بسمع او رسید که نیز خواجه سلطان نوبتیاری خوف بادی در حصار حضرت رجب
قلاع را بر طاق نسیان نهاده با شهر جمعی سربرآوران بیمقدار گردنکشی و سرافرازی میکند و در ملک داعیه تازی دارد و امیر سید خواجه چون این خبر شنید با پیشتر دلیر امیر الیک
توکل بوده با مقدار سپاهی در داشت با همه جنگ مخالفان در حرکت آمده تا در مرغزار زادگان مرکب شتابان باز کشیده و در آنجا روزی چند توقف نموده با طراف و اکناف
جهت احضار لشکر با سرعان فرستاده و در این اثنا امیر ضراب با دو هزار و آن دو امیر با تفاق شش صد سوار جرار بر سم مغلی بجانب سبزوار فرستاده اند و خواجه سلطان نوبتیاری از بیم سپاه
آگاه گشته در آن سرحد کار زار مردانه نامزد و ترکان کرده در نواحی جرآباد هر دو فریق بهم رسیده نیران محاربه و قتال اشتعال یافته و بسبزواریان غالب آمده اکثر ترکان را
بقتل آوردند و چون امیر سید خواجه بر این امر مطلع شد با دو هزار سوار بر تعجیل تمام اعلیه رفته و بجنگاه رسیده شهای پاسه دید و کثیر از مخالفان نیز بر دار آنجا منهزم گشته
و طایفه از مردم با عافیت بجانب پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخم دار شد و نیز تا آن غایت امیر سید خواجه را نیز زخم رسیده و او نیز بر عنهای خود در اینجا داشت
و روز در خفیه مرهم و نشتر می نهاد چنانچه همگی از خواص و مقربان او در این حال اطلاع یافت القصه بعد از سه روز چهار دیوار قلعه جاجرم را از نقب و حفر تا نیز چنین زده و خانه بزور
ساخته و برج بارو را از هم شکسته و خاک را فراهم کرده و امیر سید خواجه بعد از فتح مفتوحه فرود گشت و سکان آنحدود و اهالی آنجا بالطبع برده بجهت سر حاضر اردوی کشیده فرستاده
باغات آنجا خراب ساخته و درخت از بیخ برکنده لشکریان بآن هم مشغول شدند مردم فرومایه دات و عقل را شفیع ساخته امیر سید خواجه از سر جریمه آنحاضر گذشت و بدین روی
اکتفا نموده از آنجا متوجه مرغاب شد مرغاب را در تحت تصرف آورده روی بنیرور نهاد و بظاهر نیرور فرود آمده فرمود لشکریان که دخل خندق کنند و چون ده روز از محاصره نیرور بگذشت

ناگاه خبر رسید و پرپادشاه بطرف خراسان گرده بولایت جوند درآمده است امیر سید خواجه از جنگ میرزا در دست باز داشته متعهد پرپادشاه شد و چون خواجه سلطان نفع از سکنای قلعه
بیرون بیت به پرپادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک بیکدیگر رسیده از جانبین صفها آراسته گردند امیر سید خواجه در قلب و امیر مضراب در میمنه و امیر چوغار در میسره و نوبت
شیخ سلطان دلاگر در میسره منزل گردانند و از آنجا پرپادشاه در قلب بایستاد و خواجه سلطان نفع میرزا در میمنه توقف نمودند و میسره را بوجود بقیه از
بهادران و سرداران مازندران آرایش دادند خواجه سلطان نفع از برای حمله آورده چوغار امیر سید خواجه برداشت و امیر مضراب از چوغار امیر سید خواجه پیش راند
و بر چوغار پرپادشاه را از توقف خود برگرفته از عقب قلب او درآمد پرپادشاه از نهیب صلابت و مردانگی میرزا در میدان بیشتر روی بیابان گریز نهاده و بدیرست گرفته اند
بجنگ ارچه رخش ز بهزد زیست ؛ گریزی هنگام فرو زیست ؛ سلطان نفع میرزا را چون معلوم شد که پرپادشاه گریخت امیر خان از معرکه برتافت و در جنگ گریختگان
رفت و قتل بسیار کرده بکاب میرزا در معاودت نمود ذکر توقف و حالات شاهزادگان کامکار و عزم کردن ماژر و توجه بعبوری هرات و دیار
سبقاند نوشته در حضرت صاحبقران کامکار بسبب خاطر از جهت از دورش عقد سلسله تخت هلاکو خان را با میرزاده عزیز امیرزاده پیرانشاه ارزانی داشت و برادر کبیر امیرزاده میرزا
لاکبر بن پیرانشاه را بحکومت بغداد گذاشت و بنا بر التماس امیرزاده لاکبر فرمود از پیرانشاه در بغداد پیش او باشد و هر چند امیرزاده لاکبر برادر بزرگ بود چون سن تقدم داشت لاکبر بر او
تقدم نشده بود در هنگام ولایت بسیار در آن حدود بکار امیرزاده عزیز صاحب شوند و در هر کجا که از شورت و صحرا بدیدار در نگذرند و سلطان فرزندان و عزل امیرزاده پیرانشاه
برشاهزاده شاهرخ گران می آمد اگرچه داغ او را از تربیت صاحبقران جمهور بنجوی چون امیرزاده لاکبر کبر سن باشی عقد جمع داشت متابعت امیرزاده عزیز برادر کوچک بیشتر
می آمد و چون خبر حادثه صاحبقران میرزا بامیرزاده عزیز رسید رسل بنا بر وجوه دنا نیز را بنام لقب خویش بوشتی سرحد دراز پیدا و برادر چندان حسد بر نگرفت و این سخن در خاطر
امیرزاده لاکبر میگذشت و با وجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچک چگونه دعوی سلطنت کند و چون خبر ناگزیر پادشاه گردد نیز امیر تیمور گورکان قلعه قلعه از متعلقان امیر جهانشاه
جاگیر ایران داشتند و چنین نوکر معتبر امیرزاده عزیز از میان برمی باید داشت تا با مستقل امر حکومت اشتغال نمایند و امیر جهانشاه در اکثر اوقات بر شب مدام کشتی و
از تنگ دیدلام غاص بیوی لکیات ارباب فتنه و فساد فریفته شده در صباح شب دوم رمضان با ماغی در غایت خوشحالی بارگاه راند و جمعی از غلامان مخصوصان شاهزاده
در حاضر یافت نقیب آورد و ملا قطب الدین ادبی در راه و رسم نیابت داشت و در آداب و تشخیص شیخ محمود چی و جمعی از خانان پسر تیمور گورچی از آنجمله بعضی در آرایش این
جهانشاه روی بر آورده بنهاد امیرزاده عزیز بای ثبات فشرده اینان خانه و بجز کان را سر حمله فرمود تا آرایش شدند و آنگاه امیر جهانشاه گردانند و لحظه بلحظه شاهزاده
و چی را بدو ایشان سفر نشاند و امیر جهانشاه چون داشت که مبادا از پیش بگریزد در راه گریز پیش گرفت از امرا عزیز تا بان و بابا چی و برادرش و پسران امیر شیخ محمد امیر خضر الوراق
و ایشان بعد از پیش عاشق از عقب او شتافته و جانب لار تا پاره از نازیکر از دیگر فرستند و با غوای جمعی بابا چی پسر شیخ محمود چی متعلق بعضی پیر امیر جهانشاه را گشت
و چون میرزا عزیز از این صورت خبر یافت بنان بسر انش کشید لاجرم آن فایده نداد و عزیز کلاف تصنع مردم پسران و بازماندگان امیر جهانشاه بنهوشت و در باره ایشان ترحم مبذول
داشت و درین اثنا میرزاده لاکبر از کرمان بغداد مصر شده بالکر با قصد بیلاق همدان گردد ایلچیان فرستاده درین باب از برادر خصوصت طلبید میرزا عزیز ایلچی میرزا لاکبر را
بعد از پیش سپرگان اخلاص بخشید و فرمود چون در قلعه ایله امیرزاده رای نموده است آن برادر باید در نحوی متعهد اینجانب گردد تا سبب دیگر مشورت کنیم با تفاق بر ضبط
ولایت مملکت را وجه احسن سازیم و چون فرستاده مراجعت نمود پیغام میرزا عزیز با میرزاده لاکبر رسید نیز خاطر خویش با وقف بادیست اظهار روان شده متعهد اردوی برادر شد

امیرزاعمر شیخ با امراء جاغتی کرده مقرر نموده بود و چون امیرزاده عمر شیخ را بالا بکر بر سند اسکال او را بگیرند و بهادر امیرزاده بالا بکر با روی برادر رسید و در دیوان خانه فرود آمده
جمعی از امراء و بهادران در روی او بخشید و امیر بوجب دست در کاکلش هزاره زده او را عاجز کرده بیند و بهادر قطعه بینی از نقره بر پایش نهادند و بعد از آن وقتی حشم کرده امیر
بوجب و سلطان بخر شیخ از امرا کشتند و امیرزاده بالا بکر از میان برمی باید داشت تا قشه تکین با بدامرا عراق و سلطان و خاق غرض بجهت شد در اشتام ایشان
داشت محبوس ساختند و بعضی از مردم غلاظ و شداد را بروی گماشتند و چون امیرزاده میرانشاه از گرفتاری میرزا بالا بکر خبر یافت عازم خراسان شد تا کاوش
خان کیران بار نشید و در آن وقت سید امیر خواجه بدفع خواجه سلطان لغلی بزرداری اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه امیرزاده میرانشاه بخراسان آگاه شد
فرمود تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر جهانملک و امیر فیروزشاه با پانصد هزار سوار باستقبال شتافته اگر امیرزاده میرانشاه در اعتقاد سلطنت و ملک گیری و یاغی گری داشته
باشد بدادت و سعادت قیام نمایند و اگر بنابر مقتضی وقت طریق ایلداری و برادری پیموده باشد آنچه اظهار مهمانداری و خدمتگاری باشد بجای آورند و مکتوب مصحوب
ایشان کرد و بنیه مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را ملکی داده و راه و رسمی مقرر فرموده امروز صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد آنحضرت ضبط
ملک خود را متعلق باشد بنوعی قیام نمایند و ظهوری بدان راه نیابد و بیگانگان مداخلت نکنند و اگر چند واسطه حرکت نادانسته فرزند عمر عبدالله لعمرک لعمه و حصن الیوم خبر آن نداده و ملک
اذربایجان و گرجستان و ارانست و خلاف ندارد و ولایات ایران و توران و ارمنه و گرجیان در تصرف بندگان اینجانب است اگر بر پیش امور ممالک الشقاق اندازند
بصلاح نزدیکتر می نماید و لعمر الحجر و جناب شهریاری بمزید کیست و دفع عقل از سلطان جهان ممتاز است و بخش امیر تیمور باب فتنه عمر نخواهند نمود و اینمعنی موجب پریشانی
خاندان قاآن تا دودمان خلد بهشت بیت بر شیشه خویش نزن سنگ ÷ با کشتر خویش کن جنگ ÷ بر اینجانب مخفی نماند در این مبالغه و مصالحه میرزا
از جهت عجز نیست بلکه غرض نام و ناموسست و اگر عیاذاً بالله چهره موافقت بمخالفت خراشیده گردد سرشت غرب اخوت بخاک و خاشاک منازعت پذیرد آتش فتنه
بنوعی در التهاب آید و اطفای آن از نظر آید و رجا واثق در این باب تا ما بنزد فرمانده و طریقی و وسیله بهبود و مقصود باشد سلوک دارند تا در نزدیک مجال اعتراض نیابند
ترک تاجیک زبان پسر زنش دراز نکنند و چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد و احفاد در مملکت بدیگر مداخلت ننمایند و آنچه حواله ایشان شده و خواهد
نمایند تا فدع خبر و برکت بر ارکان دولت ایشان داصل و متعدد حصل گردد و الحمد لله و الصلوة علی نبیه با لشکرها در حرکت آمده در سبزوار با میر خواجه سید حسین بیاق اردی بصحبت
بکابوش نهادند و میرزا میرانشاه در آنجا بود و پیش از این خواجه سلطان لغلی بزرداری در معرکه سید خواجه کرکیشه در عقب پادشاه میرفت و چون شنید که امیرزاده میرانشاه
بکابوش رسیده آنجا بر کاه او برد القصه سید امیر خواجه و امیر ضراب بجهت تشویش هزاره مشار الیه مستعد گشته پیغام حضرت خاقان سعید معضود بعرض رسانید و امیرزاده میرانشاه
سخنان مهذب بذیر گفته عقیدت و نسبت با آنحضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرد و امرا بعد از ادای دعا و ثنا معروض داشتند که برای عالم آرای شهریاری
مخفی نماند اگر بنیت عالی نسبت از رابطه اطاعت و انقیاد باستقبال نکند بر همگنان واجب و لازم باشد که در ادای پیشکش و لکال او بکوشند و بمنع و زجر او کاهلی و تعلل قیام نمایند
غرض از تهیه این مقدمه آنکه سلطان لغلی بزرداری حقوق و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته بخلاف صدق و صفا در بعض السلطنت داخل شده بود و در مقام سرکشی
و یاغی گری آمده و چون اسباب بلاد اطراف و جوانب خود مهیا یافت بدرگاه حضرت سلطنت پناهی نشتافت و اکنون در اردوی هرات اگر جزای عمل ناپسندیده خود
نیابد دیگران را بر نوند و سبب فتنه و تشویش گردد امید مملکت ملک نه آنکه او را بسپارند و اینمعنی سبب زیادتی محبت و صدق نیت آنحضرت خواهد بود و الا این بیگانگان او را

بدست سپاه زرمحل و متصور شد هر یک دیگر متعلق او را بنده اعتماد سلطان شاه و سلطان محسن پسر پرباشاه و رباط لقیه از اقارب عصیان با پسر سید خواجه پسر اند و او بر قوت ایشان
نشستی خود سنیه و سلطان را منهزم کرده در حلقه هزارت گرد انیده دان بقیه بنزد اربا یزا بیع باب بلکه رانیده در نصف عیف ایخالات میرزا ابابکر از حبس رهایا یافته بعد از چند
روز اچی پس امیرزاده میرانشاه و فرستاده داخل راه بندگی کرده پیغام داد و چون سلطان لقیه پناه با آورده بعوض سنیه و او را بر همین شب نیز طریق مروت مسلوک نداشته
دیگر مردم را بر مبالغه ما اعتماد نا نزد بعد از تقدیم مشورت میرزاده میرانشاه و خواص و مقربان روی با ذربایجان نهاده اند اوزن سپاه و لشکر و کردن ن ارسنان بجانب
چنین میرزا ابابکر کرد ارسنان میرزا عمر فرمود امیر برحسین برکاس اغرق و خدیش او را داشتم در او آورده بعد از آن سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و امیرزاده عمر از ایل
و نقیره اطراف بهدان رفت قاراعلی فرزند بجه بعیش عشرت گذرانیده سر در آن سر ده و کردن ن ارسنان بجانب اردشاه قصه شکستهای گذرانیده بر احکم خسرو
اختصاص یافته و در این اثنا خبر آمد که چون پای از صحرا خویش بیرون نهاده اند و بخوان و کجه را غارتیده دست بخون و مال مسلمانان دراز کرده اند و اسلام جالیر با جمعه
حکومت اردو پس و چند منصب دیگر با علاء کلمه عصیان بمبارزت نمود با میر شیخ ابراهیم دایما شروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته دیگر خبر رسید که سلطان احمد
از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف خواجه اسحاق بیرون آورده است و عمر شیخ بتخت حاضر اردو و قراحیف از حبس رفرده ملک سیان خود بدشت برای
امیرزاده عمر بگشته و مصوق شد و لشکر با از خوجه را کردانیم بلکه صعب چنان میسازد و هیات اجتماعی دفع یا از متمردان را و جهت همت زیم و چون از آن کار فارغ
شویم بدیگری پردازیم امیرزاده عمر اصلا بتر امرا را التفات نمود عمر بابان و تولکی برکاس و برحسین جمله را با دیگر سرداران بجانب قمر و ذلان کرج نامزد فرمود و بحکم را
با فوجی از لشکریان بنیه او فرستاده تا ولایت را نیز از دست سلطان احمد انتزاع نمایند و بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بران حدود رسید بسمع او رسید که میرزاده
قریه نیز از اعمال مراغه در پیشی تقوی شکار رسیده با یا نام دارد و از ارکان صحرا میکرد و چنانچه در اثنای وجود و سلاح خاک و کلوخ در ارت و می افتد بر بنات بدل
می یابد امیرزاده عمر فرمود و در پیش او همیشه حاضر گردانیدند و از کیفیت حالات و ارکان سؤال کردند در پیش انکار نمود و عمر الله امر او را نوید دادند و بجهت نوید نیز
زاویه مرتب ساختیم و نصف مال قریه را بزاویه وقف میکنیم و بنزد او بر گرفته در زمان ارکان شرایط مبالغه بجای آوردند با با در حضور قاضی مجد و یا از قضات دانیت
اذربایجان بعهد نگرد و سلاح متعلق شد و در آن اثنا مقرری کلوخ در کف او نهاده اند و جدی تمام بر با با جاری شده بجای کلوخ از دست او افتاده با شد و بعد از آن بیهوش
حالت قاضی بعرض رسید نیز و این شخص از اهل عشرت و فتن از مباح میرزا عمر حکم کرد و با با را کشتند با با چون از حیات مایوس شد حکم نصیب با از دنیا برشت سوالات
بعد تصفیه از ما از خود مقبول از احشت لا زوال دولت این پادشاه نزد دیگر بیند بعد از من چه وقت خواهد شد و در روز چهارشنبه برای محرم سنه ثمان و ثمانمائه
با با منقضی گشت و از عمر آب الفاظ کنه در آخر لیمین از دو با با را کشتند میرزا ابابکر در قلعه سلطانیه محبوس بعد از بنده رهایا یافته قلعه را متصرف شد و خواص او موجب انهزام
تصور دولت امیرزاده عمر آمد پس انسخن اشک و حرمتش می خواست و امیرزاده ابابکر را از میان برگیرد لا بجهة رعایت خاطر والده محمد بیگ و این امر در عهد و شعبان محرم
فرمانده او در شرح مسمم در خفیه بخورد او دهند و چون سر شب ناگوار پیش شاهزاده نامدار آوردن از آشامیدن امتناع نمود خاص خزانه چی و جمعی قورچی قورچیان کار
بعهد انصورت بعرض امیرزاده عمر رسانیده عمر جواب چنین آمد که او را در شب تهیه هلاک کنند ملتفی از کیفیت قصه امیرزاده ابابکر را خبر داد و پیش از نیمه شب از کردان خاص شیر
در میان علف پنهان کرده پیش او برده بعد خاص و جمعی هر دو از در حبس امیرزاده ابابکر بسر شراب خوردن شده تا چون شعوبان نفس شیخ اقرام نمایند او را در

بر نزد باش اعاز کرده و اسنطه را بدان غاضی اتفاق و حضرت اسکندر میکشیدند امیرزاده بابکر فرصت غنیمت شمرده بهانه رعاف بخانه در آمده بنزد ابلق خود گشت و با شمشیر بر تنه بران
دو دیده هر دو عین را بالکل قطع ساخته دردی اشقام بسرای عاضی نهاده و در زیر زبان بر در رود خرتش زمین بعود دین پوشیده بیک هزاره اتفاق نمود و امیرزاده بابکر
ده کس از مردم خاص قلعه آورده قلعه را متصرف گشت و خزاین و اموال را امیر بزرگ بهمه مدد امیرزاده عمر از قلعه بسطه بیرون گرفته و مبلغ ده هزار تومان نقد در آنجا باقیه بر
ارزال و دیگاش و آلات و اثاث تقسیم فرمود و روز دیگر جهت علاء الدوله اش و سر خدایش و امیر پرحسین برلاس با دو سه قلعه بسطه بیرون از صحت قاطع صاحب شحنه روی عظمت
را بجانب ری بهانه تا بیرون شاه پیوندند و در همان روز امیرزاده بابکر خروج کرد لشکر کرج بر عمر تاتار و در سرای امیرزاده عمر غالب آمدند و چون این اخبار بشاهزاده عمر رسید
خوف و رعب غریبه بروی مستولی شد و در حال دم روانش نماند و لشکریان او دم بدم تلف و منهزم گشتند و امیرزاده عمر از آنجا بر بعوغان بجانب بسطه بیرون تاخت و چون بمقصد رسید
از امیرزاده بابکر گریخته شد امیر عبدالرزاق و حسن تمور و اسمعیل جهودار را با جمعی بکمین بیرون آورد و ایشان در سوق بلاق بامیرزاده بابکر رسیده شاهزاده حضرت اورا
آسیش جلادت بیرون آورده کار زاری کرد و در آن شبیخت رستم دطوس مطموس گشت و اسمعیل جهودار را دستگیر کرده با جمعی دیگر از خاص و خاصه بازگشته بخانه
موجب زیاده تاهراس امیرزاده عمر شد و قلعه بسطه را بر لوای بیرون داده از آنجا بازگشته در بسطه نزول فرمود و در آنجا شیخ خروشاهی در حضرت صاحبقران مقصود
بواسطه شاهزاده و اصحاب دیوان صاحب دیوان صدر تمش مولانا محمد قوشچی را بحرف ولایت و رعیت پروری مشغول شدند چون محلات و اراضی شاهزاده مانند
روضه رضوان بود صدر ظلم و بیداد پژمرده گشت چون ولایت روی بانحطاط نهاده بدرجات عقل ناصعب آید و از مؤثرات اعمال آنکه چون میرزا عمر از بسطه کوچ کرده
در منزل بجانب تبریز رفت نخست خبر رسید که لشکر بایلار همراه امیر بوجک بطرف بغداد برفته چون خانهای ایشان در ماوراء النهر و ایشان را رسم بر استقبال بایلار گذاشته
بودند در راه یاغی شده اند و در روی بوجک را غارتیده و روی براه آوردند تا از آنجا بجانب خوردند دیگر خبر آمد که بوجک برلاس در آن معرکه کرچ چون روی گردانیده
بود بر نده آمده و اظهار عصیان کرده با طایفه از سپاه منصوریه و چون لشکریان عزیمت خانهای خود داشتند باز کردن ایشان متعذر میشود جنگ عظیم واقع شد و چون
سلطان بخزانه خود و سپاهش پرتاب شد نزول داد و در آنحال مراجعت نمود و درین اثنا خبر رسید که بسطام جاکیر لشکر نالش را و اخشم تراکمه را جمع آورده دم استقلال
میزند امیرزاده عمر حسن خواجه را با فوجی از بهادران بجنگ بسطام نامزد فرمود و در میان اردبیل و کوه نالش باو رسیدند جنگ عظیم دست داده تمور امیر گشت بعد از آن امیرزاده
عمر منصور جاکیر را در بسطام دار تسبیح کرده بیخ او در نشاط و منصور بسطام را تسخیر کرده بیخ او در نوردیده بسطام بیست و در تالش ایل امیرزاده عمر و امرا در سیلاق و تیماق
کردند و پایه عظمت زده رایت جبروت برافروختند لاد در تصرف ایشان بزیر و تبریز و بسطه بیرون آمد جانشینه بعد العظمه بکر بابه الواحد القهار و در اثنای این اوقات
دو الخواجه ایناق بغداد و دیار بکر و عراق عرب را طوعا و کرها بسلطان الحاق کرده بسطان نفری از ترک با روی امیرزاده عمر رسیده و امیر بوجک نیز با چند پرشان بخدمت شاهزاده رسیده
پیوست و چون متواتر شد و بسطام جاکیر امیر و اراده تاراج آورده پیش امیر شیخ ابراهیم شد از قرا و هزاره و کجه و اوج اغلان با شمشیر انبوه از آب گذشته بر
شیخ ابراهیم علی شدند و از آن طرف امرا سکاکیز در سلک خرام و نظام با قشلاق و ملک کرجستان نیز ایلچیان پیش حضرتش فرستاده و امرا از اعانت الحاق زد
و مخالفان منبعه سیقان و از محرمات حضرت صاحبقرانی معذور بودند و بهرام شاه و اسقط اندبار بعد از وی بغداد نهاد و لشکر بیکانه آنشهر معمور را خراب کردند و امیرزاده عمر
ایلچی پیش شیخ ابراهیم روانه کرد و بسطام را با دوی من دست داد و بعد از وی منتمک حسنه جلایر داد در حال آنحضرت استان بقراباغ تشریف خواهد آورد و این بیکنه امیر منصوب

بر نیش بادی اعلی خواهم رسانید میرزاده عمر از این سخن در غضب رفته متوجه ابراهیم شیخ را رایم شد و از آب ارس گذشته بموضع ماناز فرستاد و میرزا ابراهیم بسطام
امیر فرمان و سیری احمد بیگ از بزرگان آب گذشته در آن پناه ساخته مقیم جنگ و پیکار گشتند و امیرزاده عمر تعجیل رفته از دیگر آب گذشته و بعد از آن بعد از مقدمه
هم بعد خبر رسید که امیرزاده ابراهیم شاه و امیرزاده ابوبکر از حصار در خراسان مراجعت نموده بجانب عراق عجم در آمدند بیان این سخن آنست که روز در بسطام بهمان آمدند و
بیان سکنش و سوری فرستاده لشکر بازار شهر گذاشته و همه نیز از سبب آنکه پیش بعضی از ملازمان امیرزاده میرزا شاه غارتیده بودند و این دلایل سبب گروه گریخته بودند
همگی در سمنان متفرق بیابان از آغاز رسیده بخراسان آمدند و امیرزاده میرزا شاه و امیرزاده ابوبکر امیر بر حسین بر اس را بر قلعه شهریار فرستاده خود نیز از عقب روان شدند و قلعه را
متصرف شده در آنجا نشستند و امیرزاده عمر بجانب ابراهیم شیخ و امیرزاده ابوبکر اغرقرا در سوق باق گذاشته با دو هزار مرد بسطام نیز رفت و قلعه سکفت جنگ آمد و امیرزاده عمر
با ابراهیم شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده مراجعت نمود در این اثنا شیخ خسرو شاهی و دیگر یاران بعرض امیرزاده رسانیدند که چیزی از متمولان بقرض باید گرفت و بر آب رسانید
آنچه باید نوشت و لشکر را بخراج اصحاب حاجت و چون دولت امیرزاده عمر علی شد بعبور آن رضا داد و شیخ خسرو شاهی و بیان قوچین و دیگر طالبان به تبریز رفته
امیر داد و از مبلغ چریک قان عراق بقدر کرده و اکثر اکابر تبریز رقم مفارقت بر حال خان خان کشیدند و امیرزاده عمر از راه اردبیل رسیده در آنجا خبر استیلای امیرزاده ابوبکر متحقق
شدن او شنیده و چون از تبریز تحقیق پیوست عزیمت بسطام نمود و حاجی سیف الدین و عبد الرزاق و غیرهم از امیرزاده عمر گریخته پیش امیرزاده ابوبکر رفتند عمر بیان و خواجه
اردبیل ترتیب کرده با سر بدران را امیر از بیرون صادر حشت امیر بیان قوچین و شیخ خسرو شاهی و داود خان جبر ایران شدن امیرزاده عمر شنیده ملاحظه بظلم از رعایا ستانده بقوچین
و شیخ ظالم بنفس بر فرموده امیرزاده ابوبکر مصلوب گشت و میرزا ابوبکر میرزا امیر شاه را بجانب ارزن نشانده بیاد شاهی برداشت و چند روز بعیش و عشرت گذرانید و میرزاده
عمر از جانب کاردو و بمراغه رفت و سابق بر اس و طایفه از مردم سلدوز عازم تبریز گشتند و علیکه پیر خلق را بر اسم متعلق با الصوب و دستها و عمکیه به تبریز رسیده ترکمانان
اغاز ظلم و سپاه کردند و در سنت اصحاب ناموس کوشیدن گرفتند و در غایت تعجیل بیاد در آورده القاق نمودند و خواجه پیر علی را حکم صد هزار دینار داده بود کشتند و ملاح و دیگر شهرها
مضبوط حشت و در مقام حاجت بایستادند و امیرزاده عمر اسب و ستاده شهریان را نصیحت و موعظه بر زبان گفتند و امیرزاده عمر شاهزاده مات اگر شهرهای آمد تا نفی
بیش لا ترکمانان راضی گذاریم امیرزاده عمر را این سخن موافق مزاج افتاده ترا که را رخصت جنگ داد و ایشان مملکت اسب روی بشهر نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه
عبد الحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکمانان را بشهر راه ندادند و در این اثنا خبر رسیدن امیرزاده ابوبکر بتحقیق پیوست و امیرزاده عمر بجانب اخرزان
شد لا بکر علی لسبک لا استقلال بر تخت سلطنت و در بعضی تواریخ مسطور است و چون امیرزاده ابوبکر بسطام نیز رسید بنا بر کمال رغبت و از امیرزاده عمر
در خاطر داشت خواهش ایشان را باز از دل و دامن بخشید چنانچه سمن یافت و اهل الجماعت را در معرض عفو و شفقت آورده امرا را نیز شنیدند و از امیرزاده عمر روی گردان شدند
و بخدمت او پیوستند شاهزاده همه را معتمد حشت جا خود را نشیند و اگر اهل و خواهش ایشان را محافظت نمیکنیم اکنون ایشان همی اعتقادی بعمر و چون شتاب کردیم و اهل الجماعت
در معرض عفو آمد هر گاه و فرصت یابند بمکافات مشغول شوند حال صواب آنست و اجماعت را از میان برگیریم تا خاطر بیکی فارغ گردد و بصورت ناصواب با عمر بیان در میان
آورده نه اهل با حضار را مرای بیوفا فرمانداد و زبان عتاب گشوده بامیر بوبکر فرمود که ای ناصواب تو صورت و محبت با برادران بگذرانیدی و عزیمت تبدیل
باشد و اگر پیش من سعی کردی و دست در کاهی زده مرا بیکناه معتقد گردانیدی و از تدبیرات خطای تو انواع کدورت و نفرقه در پیش ملک و ملت راه یافت و اکنون از سوء عمر

و پیوند دوردیدی و غرض اشتهار گذاشته با امرا با بی‌نیاز آمدی و فرمان شد تا از منقول و جهات و ابقاء ذات تو از قبیل محتشمات این مملکت و فرمان داد تا در اسباب ریاست
و انتظام بر دیگران مبسوط شده است فرمود و جمیع را قبیل آوردند چنانچه هفتاد و دو کس از امرای امیرزاده عمر شربت فنا چشیدند و چون خاطر امیرزاده بایکر از دغدغه اعراض
باقی پرتو التفات بر تنظیم امور مملکت امرا گشت و در این اثنا خلاص و مقربان بعرض او رسانیدند که امیرزاده با وجود استحقاق شاهزاده در شیوه جهانستانی و جهانبانی قصور ورزد و
سلطنت بر دیگری اطلاق کنند و اختیار غیری داشته باشد بیت چون بیتر بخوبسیه کش باشد ؛ فرزند خصال خویش باشد ؛ زهرهٔ بزرگ باشد بعد ؛ فرزندی
من خداوند بعد ؛ امیرزاده بایکر بسمع رضا آنچه را اصغا نموده طوعاً تسلیم فرموده خود بر تخت نشسته بدر را خلع کرد و با غلام اینال رسی در این باب طرف و جهت
فرستاد و امیر پیان بجانب اشارت شاهزاده با جمعی بر تبریز رفت و در نود و دو باشی و پیش از این ترکمه را در شهر تلف گذاشته بود بحضور آنکه هنوز امیرزاده بایکر در ایت و اطاعت
از پیش خود بر تبریز آمده آند امیر پیان را مانع شدند و امیر پیان از شام غزان فرود آمد و خبر یافت که امیر دولدای و خواجه بردی بلاد بیرسند و او را قوت صبح شده روز دیگر شیخ
و شیخ قضا قاضی علاء الدین با دو هزار از جانب مخالف مبسوط شده نزدیکند و در همین روز خواجه بردی خبر آورد که امیر دولدای با یوچی از مردان رزم آزمای نزدیک بیرسند امیر
پیان توقف نمود تا چهار صد کس بطرف این خلاف توجه نمود و تا لقای سپاهی سپاه او را دیده راه انهزام پیش گرفتند و مقارن اینحال امیر پیان نشسته و شیخ قضا با جمعی
از شهر بعادت انجا حق بر آن خدمتش زنگ کلفت گرفته روی شیخ قضا بسبب نهاد در صورت لشکریان ترک صف امیر پیان روی شیخ قضا بسبب ام خورده پراکنده شدند
و امیر پیان با گشته بشب غازان آمد و روز دیگر دولدای رسید و تبریز بیان دانستند و امیرزاده بایکر هی آید لاجرم باستقبال بیرون شتافتند امیر دولدای را تعظیم و احترام بسیار
آوردند و امیر دولدای خواست که شیخ قضا و خواجه عبد الحسین قزوینی را و طایفه از شیخوبان را بگیرد امیر پیان مانع آمد و در شب در شهر توقف نمودند و بعضی بر اسب را در دغدغه گذاشته
بمراغه رفتند و امیرزاده بایکر متصدی آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دوازدهم رجب سنه ثمان و ثمانمائه بعظمتی و حشمتی هر چه تمام از دولتخانه تبریز نزول فرمود و شهر را
با قفل و زنجیر و صلایق بعدل و انصاف نوید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم بر تبریزیان واقع شده بود مظلومان را استمالت دادند و بعد از این الجدب توجه بسمت
باشد و جمعی در باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آوردند و مقولان در دزدیلاقات داشتند پای در صفحه ظهور نهادند و در آن زمان از امرا امیر برلاس و صاحبقران و جمعی
نامبرده در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم امیرزاده بایکر نبود و جمعی از زرزال و اوباش بنیابت او بکردند و از عهده حکومت داری و پاسبانی سپاه و رعیت بعضی نمی
توانستند نمود لاجرم طبقات خلق و اجناس خرم خوش و ظلم و بیداد را غازنهادند و دست تعدی با هل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مظلومان از ظلم و از آن
برات بعد دیگر تبریز و از رسانیدند شاهزاده رسید و در اندک جمعی در تبریز پدید آمده قلم تخصیص و توجه از قلمدان بر نفسی کشیده بنام هر کس بنفسی انفرد و مصلحان بر کشاشند
و بزخم چوب شکنجه مطالبت مینمودند و در روز ظلم و شب بعض متعنی می بودند و بصورت تاتیت و دویم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان و از شدت برودت
خون در عروق منجمد میشد و برفهای عظیم بارید بعد امیرزاده بایکر جمعی از ظلمه را بقتل رسانید تبریزیان باز داشت و خود بواسطه اخبار ناملایم از جانب عراق استماع نمود از شهر بیرون آمده
روی صعوبت بمرغ امیرزاده عمر و اولاد و احفاد امیرزاده عمر شیخ بهادر ذکر استمداد مغول بمیرزا عمر از اولاد و احفاد شاهزاده مرحوم سعید عمر شیخ بهادر
میرزا عمر بعد از شکست و پوی دکر و فرار در ولایت آذربایجان و عراق و فارس گرد از اولاد و احفاد شاهزاده سعید شهید عمر شیخ بهادر آمده و مغول و شاهزادگان و امرای آن
در این عنوان مسطور گشت خاطر بسعادت امیرزاده عمر قرار دادند و بهدایت اجتماعی بر سر اغرق امیرزاده بایکر در ولایت ری بعد رفتند و مردم او را غارت و اسیر کرده

بجانب اصفهان باز گشتند و چون خبر بوحش میرزا بابکر رسید از تبریز با سپاهی خون ریز روی باصفهان نهاد و شاهزادگان و عظام نیز با لشکرهای خود
باستقبال روان شدند و در آن نواحی بر خورده فریقین را اتفاق ملاقات افتاده حرب صعب دست داد و نخست سپاه میرزاده بابکر شکست یافتند شاهزاده
شاه رالیه چون دید در ارباب طلب غارت تاراج مشغول اند و جمعی قلیل پیش شاهزادگان مانده اند از کمین گاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و همه را بکشتن
و مستغرق در پریشان ساخت و شاهزادگان محاصره اصفهان قیام مینمودند و در ظاهر اصفهانیان بدین نکرمت قوم در دایره اطاعت نهادند سه روز توقف نموده روز چهارم
با جمعی از بهادران بکوچه باغها در آمده مردم شهر پای مخالفت و محاربت پیش نهادند و از طرفین خلق بسیار زخمدار شد ابراهیم کرده مراجعت نموده شب تا روز اجتهاد
پاس داشتند روز دیگر امیرزاده بابکر غنیمه و اسیر و قتیب و جناح از آستانه با مجموع لشکر روی شبیخت بشهر نهاد و بکوچه باغها در آمده نیز آن محاربه اشتغال یافت و بر دیوان
از خلق اصفهان قریب دو هزار نفر بقتل آوردند و سه سر دار را اسیر کردند و اگر امیرزاده بابکر ترحم نمودی غالب آن بحر از شهر بقیه دهر مستوحش شدی صبح چون
خاوری از سیم کواکب از آن سر از بین حلق نیلوفری بر آن آورد و دست و حصانت اشرف بادی شاهزاده رسیدند و منقلب شدند و هر چه از اعرض شاهزاده
باصفهانیان رسیده باشد بذمه و خطبه و سکه باسم لقب همایون او موشح ساختند و جمعی از مردم بر جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت نمودند و شاهزاده امیرزاده بابکر از آنچه مرضی او بود
شد و دهشت صولت آن شهر را بجانب بستانیم و آنچه مدعای باشد از آن بستانیم با مداد لشکریان را نوازش و نزد با نها بر داشته روی بشهر نیز اصفهان نهادند
و خلایق چون نقض عهد امیرزاده بابکر اطلاع یافتند ترک ایشان نموده بمحافظت خود مشغول شدند و از زد تاب جنگهای مردانه کردند و در این اثنا امیرزاده بابکر شنید
که شیخ حاجی محاصره سلطانیه مشغول است بولایت خود رفت و بتعاون ایشان توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز نیز شنید و چون میرزا غیاث پیش داشت از پیش امیرزاده
پرمحمد و برادرش جهانگیر عازم خراسان شد انگیخت ملاقات او با خاقان سعید و تربیت کردن حضرت شاهزاده شاه رالیه او در آن مقدار
خواهد شد انشاء الله وحده العزیز ذکر وقایع اولاد شاهزاده غیاث شیخ بهادر بعد از واقعه ناگزیر صاحبقران مغفور و انجام بر رکاب خاقان سعید آوردن
در واقعه ناگزیر حضرت صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه امیرزاده پرمحمد را ارشاد داد و امیرزاده غیاث شیخ بهادر بعد بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش
میرزا رستم بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان و چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران بشیراز رسید و از خبر ارتحال امیرزاده پرمحمد بالطف الدین پسر ابراهیم
و امیر جلبانشاه بر آن کس و دیگران مشورت کرده از هر کس در تعظیم امور مملکت خویش رای طلب بعضی نکنند و تقلید امیر مظفر شاه بیعت امیرزاده غیاث کنند و جمعی اظهار کردند که پادشاهی
میرزا امیرزاده شاه بدان استان تولیم القصه هر کس بقدر فهم سخنی گفتند امیرزاده پرمحمد رعایت مردم بوالف و آن را بجا باز نموده فرمود که چون حضرت صاحبقران مظفر والده ما ملکه
آغا را با امیرزاده شیخ بهادر داد و صلهٔ رحم را بدان پیوند تاکید فرمود سبب چنان نمیباید که او را بشوهر با شیخ خود دانسته سکه و خطبه بنام و لقب همایون آنحضرت موشح کنیم
شاید در این قرار ناخوشنود گردد اگر چه ذوالبسه از جای دیگر صادقه روی نماید نصرت و سعادت انشاء الله در آن ندارد و دعا بر صواب دید امیرزاده پرمحمد آفرین کرده ایشان بر آن قرار
گرفت و شاهزاده شاه رالیه فرمان داد تا منشیان بلاغت شعار مکتوبی با خلاص انار و فرستند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود و بنیت سبب آمده است بیت

همه بنیرگاهیم و شیخ شهست ؛ من در ستم اسکندر ابر کهست ؛ و در مملکت خویش خطبه بنام نامی حضرت صاحبقران خاقان خوانده و سکه نیز زده مکتوب را در مصحف حمیت
هوشمند بخشیدن در بوالی عرب زبان بخراسان فرستاد تا صحیح چون بمقصد رسید بوسیله امرا و خواص شرف بابوس دریافته کیفیت حالات را بعرض رسانید و حضرت خاقان اولاد

سپاه را فرمود و داشتن امیرزاده پیر محمد خان دلیر بروج پرور بر زبان گذشته بیان آورد چنانچه هیچ یک از مشق دیار ره فرزند محض نکوید و هم از آن حین ایلچی از پیش حاکم
کرمان امیر ابو بکر رسید ایلچیان مسکوکات هرچی آورد و عرضه داشت در تمام ممالک خطبه و سکه بنام و لقب همایون از آن پیش یافته حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و احسان
اختصاص داده باز گردانید و چون فرستاده شاهزاده پیشتر از سید الشیخ الطف و احسان حضرت خاقان سعید بعرض سایر میرزا پیر محمد آنسته استشهاد تمام مهمات ملکی و نصفی
تا چهار نموده و محمد سید بلاد و ملوک را با حضرت حاضر پیش داده رخصت یزد عبد الرحمن ایلکدای فرستاده و در طلب داشت و دیگران را با جانه طلا داده نزد در رخصت ایرقوه سلطان محمود
ارسال نموده و در این پیشتر از طلب سید و ایشان همه لشکرهای سنگین و دلگرده متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد در شان هر دو ارده رخصت لطف بیکران مبذول داشته شاه زاده سلک امرای
بزرگ انتظام داده و حکم فرمود که مجموع سپاهیان فارس و عراق و بعضی هست در عرفه کشیده از دیوانی جمعی بیرون آیند و علوفه از دیوان گرفته ملازم درگاه باشند و پیر ابو بکر کان
جمع آمده و اسبهای ایشان در دفاتر ثبت گشت و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاده و امیر ابو بکر را بمحبت و حسن خویش طلبیده امیر ابو بکر بدین سخن التفات نفرموده
شد مردمان بجا نرسید و در این اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده خواست نظر عنایت گشت و بعد از دو روز رخصت انصراف یافته و نه الواح امیرزاده پیر محمد را لطف عام
و کرمی تمام در باره صدر رحم و مرحمت چون تسلیمان در نصب کمال و درجه قصوی بود و ضبط و ضبط بشایه بود از عکس قبره گاه بکذاف حکم از رعیت عنیو ایشان شده
برادر ایشان را میرزا رستم و میرزا اسکندر و امیرزا ابا بکر آنسته ملازمت او میشدند و مقرم انجناب در عراق بود اعتراف داشتند و در نامه امیرزاده اسکندر از صحبت شاه میرزا اخبر
همدان را گرفته پیشتر از رفتن میرزا پیر محمد خود میش را بحکومت یزد فرستاده و چون امیرزاده محمد بعزم تسخیر کرمان او را بحکومت برادر خود امیرزاده اسکندر با لشکرها از یزد بیرون آمده
بدیک برادرش پیوست و بسم منتظری رودبار شد و در راه شیبه و طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال شتافته اند و در یکمنزل گاه مکر و حیله نشسته امیرزاده اسکندر بیخبر غفلت
بر سر ایشان رانده و گروهی انبوه را بقتل آورده جمعی کثیر اسیر و دستگیر گشتند و دیگر کرمانیان را از ابرای آن نماند و دیگر ایشان از دروازه بیرون نهشتند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته
خرابی آغاز کردند تا عالیجناب سیادت مآب حقایق اشرف سرور ارباب نقطه و دایره امیر سید نظام الدین نعمة الله وزیر دار الملک کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نمود
همین نفس اسید عالیمقدار رحم بر صلح قرار یافت و امیر ابو بکر پیشکشهای قیمتی سزاوار بیرون فرستاده لا انفک مبانی نهادند بیرون کرمان از تعرض لشکریان حکم سپاهیان
لوحا کرده بود و امیرزاده پیر محمد امیرزاده اسکندر را بوزارتش نموده بجانب یزد فرستاده و خود پیشتر از بازگشت و چون قضایای اولا و احوال شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر در این اوراق مذکور
گشت بیان خواهد گشت حالا بر همین قرار اختصار اقدام عبث نفرمایند **ذکر مخالفت نمودن امیرزاده سلطان حسین و کشتن بعضی از امرای عالیمقدار سلاطین و دفاع آن**
آن امیرزاده سلطان حسین اگرچه بجمال نسب آراسته بود لاکن حماقت زیاده غرور سرشت داشت و هرچه در باری الوای او وارد می‌شنود بلا اندیشه بدان عمل مینمود و چون در حوالی
از ارادوی حضرت خاقان سعید بیچاره قرار نمود چنانچه مذکور گشت متوجه ماوراء النهر گشت و در نواحی کش با میرزاده جنید سلطان پیوست و بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص
یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیر محمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده جنید سلطان جمعی از امرا مثل امیر الله داد و دارغه خواجه و تیمور خواجه یوسف را ملازم رکاب امیرزاده سلطان حسین ساخته بکنار
جیحون فرستاده تا از آن جانب بر خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ میرزا سلطان حسین پیدا آمده با حضار امرا امر فرمود بهانه آنکه مهمی حادث شده بمشورت ایشان احتیاج است
و خود بر در خرگاه نشسته بود هست لاکن مسامع پیش خود باز داشته چون امرا حاضر شدند فرمود ایشان را مقید کردند امیر تیمور خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر الله داد
و امیر ارغون شاه و دیگر و سعادت لرزه بر اندام اعتقاد زانو زدند و زبان تضرع و زاری گشاده کوکنه خوردند و مدت الحیات ملک باشند و بعد از آن الطیبان و غلط ایشان

خون همراه آن خشیده ملکه ایشان نزاب و محرم خود حشت و چنانکه حرم محترم میرزا محمد سلطان را از همراه خلیل میرزا امیر محمد غارت کرده بود بعد از آن بنوکران او
و امرای سپاه طوغ و اکر با او امرد نوازی او را مطیع و منقاد شدند با لشکری آراسته روی عزیمت بسمرقند نهاد و امیرزاده خلیل سلطان چون از این صورت آگاهی یافت در خزانه را
بشکست و جنود ظفر نژاد کلکاه فراوان داد و در آن خرد بچه سنه سبع و ثمانمایه از سمرقند بیرون آمد و در نواحی کش بموضع چکه لنگ هر دو فریق بهم رسیدند پیش از
تصویب صفوف امیر الله داد و از خوش و دیگر امرا بحسب الضرورة ملازم رکاب امیرزاده سلطانحسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت
نمودند و این واقعه دشمن محرم شان و ثمانمایه دست داد و امیرزاده سلطانحسین ناچار فرار بر قرار اختیار کرد و امیرزاده خلیل سلطان منظفر و منصور روی بآنجا سمرقند نهاد و امیرزاده
سلطانحسین از چون عبور نموده در حوالی اندخود و شبرغان با امیر سلیمانشاه و سوت و میان ایشان بمبادی چون تلاطم ایشان تاکید یافت در این اثنا امیرزاده پیر محمد را بجای پیش
امیر سلیمانشاه و فرستاد و سلطانحسین دشمن بست و از روی چند حرکت از معتبر طباع سلیمه بیت صادر شده و طایفه انکه در آن پیش من فرستی تا قاعده و در برقرار ماند و امیر سلیمانشاه بدین
کلمات التفات نمود و آن حمیت شاهزاده افروخته گشته ناگاه بر سر ایشان شبخون آورد و امیرزاده سلطانحسین از سر تیزروی بجانب کریز نهاد و این همغرکان روی بهرات
آورد و در دیار حضرت خاقان سعید سر افراز گشته منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که ملکی بسیورغال امیر سلیمانشاه باشد و عمالات اوقت صهر مرزا و ضیاء الکیا و اسباب
خوب باو دادند و حضرتش را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا بیرمضان بآن سید خدیجه پر شدند و این صورت در اوقت حادث شد و امیرزاده امیرانشاه در حدود کاشمر
بود و چون امرا امیر سلیمانشاه و از کیفیت کردند حضرت خاقان سعید در باب سلطانحسین مشورت فرمود و خواص مقربان از حرکات ناملایم حضرتش در دیوان شام تا غایت و فتنه
زبان بشکایت دهند و همگنان اگر این نوبت عفو و اغماض شد حال او را دمبدم داده حادثه روی نماید و دست تراز از تسکین او قاصر آید مردم عاقل چگونه از روی غافل باشند و بکه
بکیفیت روی اعتماد کنند و بالجمله سعادتمند سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نمود و بقتل امیرزاده سلطانحسین فرمان داد و نوشیروان برلاس الشروجوب جلد را در بیرون
درب عراق بر ریاض جاودان فرستاد و الملک الحکم لله قاهر القهار ذکر مخالفت امیر سلیمانشاه و فرستادن اتابکش خاقان سعید و قتل آن
امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطانحسین آگاه شد بنا بر موضعه بادا داشت مکتوب و ایشان مغیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد
و اگر آنحضرت بخدمت من نوکر باشم باید داشت هلاک را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را تعیین فرستند و از استماع این الماس بیمالکه آتش خشم پادشاهانه زبانه کشیده
باحضار حاکم کرد و آن ماثر فرمان داد و عزیمت جانب مشهد و طوس تصمیم یافت و اعلام ظفر فرجام چون بسابق قشلاق رسید نوکر امیر سلیمانشاه آمده عرضه داشت امیر اتابک
عبد الصمد را خصمت داد و بدانجانب رود و در وقت توجه فرمود و امیر سلیمانشاه بکوی و بیشه نسبت این خاندان در مقام دولتخواهی و جانسپاری بوده و حقوق خدمت نوبرده است
را نسخه ایشان زیاده از آنست و بر شرح و بیان احتیاج داشته باشد حضرت صاحبقران ترا بیشه در زمره فرزندان و برادران انتظام میداده و عقیده ما در باره تو در این
سمت تصاعف و تزاید دارد و باید که با دغدغه متوجه گردی و از هر که شکایت داشته باشی در حضور باز رانا تا بقور رسیده آید امیر عبد الصمد رفته پیغام خاقان سعید رسانید
امیر سلیمانشاه فوری چند با مسموع تقریر کرد و در آخر کلمات عرض کرد امیر جهانملک بیاید تا با او مشورت نموده یراق رفتن کنیم و بجانب قلعه کلات متوجه شده هنوز حاکم
حشت و حاجیه از اسباب خلاف و خاصه پیش او جمع گشته و آنحضرت از قریه جوجرد بلغار فرمود و چون ماجه طوق خضر بیک بود و صحرای طوس و مشهد را خشت امرا و در
سر حد خراسان نبودند میرزا امیرانشاه و بجانب عراق گریخته کردند و خود در این دو بلوک هلاکت پیوسته و امیر عبد الصمد نیز از پیش امیر سلیمانشاه آمده سخنان او معروض داشت

و امیر جهانملک را حسب فرموده رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده خاطرش را بوعدهای وفا نموده چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مظفر را بجانب کلات فرستاده و خان
ایل از پیش امیر مظفر که در حدود مرو بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از امیر قتلغ تیمور حضرت صاحبقران کرون اقتدار اسب نزاد روم بسمرقند فرستاد امیر مظفر بعد از تحقیق
باین سر حد آمده اند و عزم وطن خویش دارند حضرت خاقان سعید و نجم امیر سعید خواجه و امیر شاه ملک و جهانملک با جمعی از لشکریان امیغ را گرفته سر راه بر ایشان بگرفتند امرا
بر حسب فرمان روان شدند و امیر سید خدایداد در اثنای راه سلطان قتلغ تیمور پادشاه را از سمرقند که بجانب ماوراء النهر رفت که پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت سلطان قتلغ را با قوم
پیوستن بجانب امیر زاده رفتن منع نموده و در هشتم جمادی الاولی سنه ثمان و ثمانمایه بر اسطه هرات نزول فرمود و این اثنا اطلغ شاه قطب الدین از اهستان آمده عرضه داشت و ایشان
قرا شاه و علی شاه غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سرگروه گشته در اهستان دیگری آمده اند چون خبر رسانیده حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر حضرت شاهرخ بصوب
فرستاد و امیر شاه را بجانب فراه نهضت فرمود تا بیان باغی را که قشلاق بیاس رسید نیز و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که صنیع آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر متفق بلاد شد و میرزا الغ بیگ
و امیر شاه ملک بجانب خواجه اشرغان رفته بضبط آنجا و قیام نمایند ایشان بر آنجانب توجه نموده چند کس را بزبان گرمسیر از اطراف آب فرستاده و فرستادگان عیسی خواجه را
پیش حضرت خاقان سعید و عیسی را نزد امیرزاده پیر محمد در اقتبه الاسلام بتعویذ کرده در اثنای تعیین ایالات امیر سید خدایداد مهمات قلعه کلات باز پرداخته بهرات آمد و چون کارهای
بزرگ از دی صادر و در اندک فرصتی صعود و نزول شد بعد از تکریم امیر پادشاه و پاپاکان سر برار چنانچه مذکور شد منصب امیر الامرائی یافت و باشارت صعود و مهمات خراسان
و کیفیت شروع نمودن کرشت از دی ضبط مملکت آورده معروض داشت و با غایت سعادت آورده که سیری بر گاه عالم پناه نمایند و حکم شد و امیر شاه ملک بجانب کرمسیر و خواجه اشرغان که
داشته باشد از پای در آورد و چون فصل زمستان نهایت انجامید ایلات نصرت نشان بجانب سیاق باغیس در حرکت آمده در غزل با طاهر بیه امیرزاده پیر محمد و امیرزاده خلیل
سلطان بسمع علیه رسید و در اثنای موضع مترکار رفته خانیکه دختر امیر لکخر و دو فرزندان از جمله امیرزاده پیر محمد و امیرزاده خلیل سلطان و بیک و عزم محترم میرزا الغ بیگ بصوب از جانب ماوراء النهر

رسانیده حضرت خاقان سعید چند روز بنجر مرغزی عشرت نام گذرانیده

ذکر محاربه و مقاتله میان امیرزاده خلیل با امیرزاده پیر محمد جهانگیر و دیگر وقایع و حالات آن

دران اوان امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک بموجب فرمان بجرود اند خود و بشرغان رفتند امیر شاه ملک بکنار آب جیحون رفته با لشکرهای آراسته بلب آب آمده
و جمعی از فلاوان لشکر سمرقند از پیاده امیر شاه ملک بسته بود بگذشتند و بجرات تیان جنگ کردند و در لحظه خویش امیر شاه ملک بقتل رسید و رسل و رسایل در میان آمده صلح و مصالحه
قرار یافت و امیرزاده خلیل سلطان بر دار الملک خویش مراجعت نمود و امیر شاه ملک نیز باز گشت و امیرزاده پیر محمد شاه ملک را بنزد پیش خود طلبیده و چون خویش بر انجا رسید دو شاهزاده
مثالیه از امیرزاده خلیل سلطان شکایت سیکران در میان آورد و خواص و مقربان امیرزاده پیر محمد را تحریک نمودند و شاهزاده ما و بسعادت تخت باد رسیده بحضرت میرزا خلیل سلطان
و حضرت صاحبقران چنین فرموده است بلکه امیرزاده خلیل سلطان پسر خورد است و این شاهزاده دعوی تفوق میکند و بعد از خیره قال اطلغ پیش امیرزاده خلیل سلطان فرستادند
امیرزاده خلیل سلطان جواب داده اشاره کرد امیر جوانبخت عنایت فرمود اکنون بمن ارزانی داشته امیرزاده پیر محمد و شاه ملک بسرا امرا و درگاه دولت از جلال بیگ شاه

و خان تالک و تمالک از دست ایشان رفته با سپاه گران انگیزه پایان از آب گذشتند و امیرزاده خلیل سلطان با جماعت خراسان گشته و جماعت دیگر
بر افزود لشکریان را بجز امیر عطا با مشهور و آمده خاطر کرد و امیر خسروی انبوه جمع آورده و از مرکز ولایت روان شده هر دو گروه در حوالی نسف بیکدیگر رسیده در برابر هم صف آرای گشتند
و بعد از مهیه اغراق و در طلب راست شمع آیت او مجتمع بعضی بر امیرزاده پیر محمد حمله آورده قلب او را از جای برداشتند و بجهت آلات روی گردان شده بر اطراف و جوانب متفرق گشتند
میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک چون دیدند کار از دست رفت ایشان نیز روی از معرکه برتافتند و رحل و اثقال فراوان بدست سمرقندیان افتاد و امیران صاف را
امیرزاده خلیل سلطان در خلعت و رعایت و خویش جای داد و جناح رحمت و عاطفت بر ایشان گسترد و کان ذلک فی یوم الاثنین دویم رمضان سنه ثمان و ثمانمایه و بعد از استماع
این خبر حضرت خاقان سعید غازی بجانب اندخود و بشرغان معطوف ساخت و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک از جنگ رسیده بشرف بساط بوس دریافتند و اشارت علیه صادر شد
و ایشان یکماه در ولایت باغیس توقف نمودند با کسان ایشان فرمودند و بر حسب فرموده کار نمودند و چون اردوی همایون دیاری قوشون فرض فرمود و امیر جهانشاه و حضرت خاقان
سعید را در پیش امیرزاده خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده مشار الیه رسیدند و از زبان او عذر خواهی نموده گفتند در خدمتش میگوید در باب عهد و پیمان با ملازمان
حضرت خاقان سعید استوار ایم ب گر پیش بار دور گوی آنکه ؛ گردن نهادیم اگر کم نه ؛ و چون امیرزاده پیر محمد پای حلاوت پیش نهاده بولایت ما در آمد و بعد بالضروره با او جنگ
کردیم و حضرت بخشنده همیشه ما را ظفر و نصرت بخشید و آن پیوند تا بیدار آستانه مرید چوپانی قربانی را با نوکران امیرزاده خلیل سلطان پیش او فرستاده پیغام داد در میثاق ما نیز همچنان
برقرار است و ما بر محبت بدستور استوار و پیمان در بودیم و همان خواهد بود لا سلیمان شاه و از غوث و مملکت ما در آمده اند و میخواسته در صدری تمام بر رعایا ستم نمود و چون سپاهی سپاه
ما از دور دیده اند آیت اهزم و خوانده گریز را بستر گزیده اند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید و فرزند خلیل سلطان با پنجاب آید تا احوال کشور بازدانیم
و چون عهد و میثاق بگذشته محبت و اتفاق تازه کردیم و اگر خود یا پسر امرای کبیر را بفرستند تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و از آنچه قرار یابد از آن سر موی تجاوز جایز نداریم
و مرید چوپانی قربانی با ملاقات نوکران امیرزاده خلیل سلطان فرستاده پیغام حضرت خاقان گذارده و دو تخوار چه جنگجی با خود آورده با ملاقات فرضه داشته و امیرزاده خلیل سلطان میگوید ما
مغرور کرده ایم و امیر الله داد و امیر ارغون شاه بکنار آب حاضر نمودند و آنحضرت هر کرا اصلاح دانستند بفرستند و حضرت خاقان سعید امیر مضراب را باین مهم مامور فرموده و جناب قاضی قطب الدین
عبد الله لاری را همراه او ساخت و درین اوقات اردوی تخت در میان قراقان و ایلدار توقف نموده بود در خلال این احوال امیر جهانشاه ملک و امیر شاه ملک
سخت بود و دشمنان را برانداخته بالنعمت فراوان و غنیمت بیکران بملک سعادت نشان پیوست و چاپک دریا به پیر را علما عرضه داشت و امیر شاه ملک میگفت من از جهت
بگیر و بخیر میدانم از رکاب نصرت قرین کشف نموده ام و میگفتند از خدمت آنحضرت در غضب شده بود شاه ملک میگفت من از جهت بگیر و شاه ملک چه هر آن باشد و امثال این
سخنان میگوید تا اکمال نوا چی پیش او فرستاده پیغام داد و مقرر شده بود که یکماه در باغیس توقف نماید و اکنون چند روز از میعاد گذشت و ظنیه آنکه بر فوز متوجه دار السلطنه
گشته از راه یکه انگ متوجه اردوی امیرزاده پیر محمد خواهد شد ذکر مخالف با غی شدن سید خواجه بن علی بهادر و جزا یافتن حضرت خاقان سعید و وقایع آن
سید خواجه بن علی بهادر چون منصب امیر الامرائی یافت و مهمات جزئی و کلی رجوع باو شد داغش خلیده گشته خواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از امرا را ذکر
ایشان بر سبیل تعصب موجب تطاول میشود بهادر نوعی که میتوانست بغرایب جا خود متعلق شد و در زمان شام سنه ثمانین از عرصه ملک بر آورد شد و متوجه عالم گشته و چون مهر و ذره
بر رای آفتاب اشراق خود آفاق روشن گشته هم در آن شب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده متعاقب امیر عصیان روان شد و علی الصباح در صحرای ارک

سید خواجه و مخالفان رسیده در حضرت میگذرانده در میان ایشان راندند و فرموده و چرا با علی شیر ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهادند و بنا چون نیش مقرر حضرت
کشته حضرت خاقان سعید انیس عقول و رلات الجماعت پوشیده از سر جریده ایشان در گرفت و فرمود تا نورد شدند و در ملازمت رکاب حضرت اشتب بازگشتند و چون
بدان رسیدند خاقان سکونت کرد و در بر قتل مخالفان اهتمام کرده بیشتر بشهر در آمدند طایفه از مفسدان در مقام شر انگیزی بودند با میر سید خواجه گفتند اگر نه امشب پادشاه را از اعاق
دور دهد هر یکی را بصعوبت هلاک کنند و زیاده بران مزیدی متصور نباشد باز اتفاق نموده عازم جام و طوس شدند حضرت خاقان سعید عزم اشقام جزم فرمود و عاران ایجال و تکلف مقرر
نواچی از پیش امیر مضراب رسیده خبر آورد که در کنار آب شهر رسیدیم امیرزاده حسین سلطان بوجوه دفاع کرد و همگی را مرخص ساختم حکم شد که امیر مضراب بر حضرت شاید و پیش
پادشاه ترا پیش از من رعایت در پیش خواهد کرد باید که پاد خوجه بخبر شتابد که از گرفته گرفتیم و بر حضرت
سیر را اعلام آید
ترا از بود آنکه شتیم بنا عنایت دعا عقل استوار است و موجب قرار امرا با سید خواجه ملاقات کرده هر چند در آن صحبت کردند فایده نداد در سر گشت و درین اثنا خبر آمد که امیر مرحوم
عزم در آمده و دست تعدیات قاچاق برآورده آنحضرت امیر پیس بن اقبوقا و سعی مرکز را بدفع شر او نامزد فرمود و ریسم و دیگر سنه ثمان و ثمانمایه از دار السلطنه هرات بیرون
آمده بصوب طوس حرکت فرمود و مرغزار بشر نوخیم را بقال گشت و امیر مضراب از آنکار چون آمد و بوکب هایون پیوست و از جانب طوس فرستاده امیر یوسف خلیل در دفع آنکار شتافته
مکتوب سید خواجه را و میرزا اسکندر بعبارت نوکر خود برادر یوسف خواجه بجانب عراق رفتن داشته آورد مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود عراق را جهت ملازمان مشخص
سازیم و چون این سلاز از زوایای خفا بصحرا بیرون آمد آنچه صلاح از جانب سید خواجه تمام منقطع گشت و معتمدی از آنکه سید خواجه باز نمود برادر خلاف مضمون
و سپاه گردون احترام در غاغ محرم اکرام سنه تسع و ثمانمایه بجانب لاب مقام نهضت نموده آنحضرت بزیارت شیخ معتبر شیخ للاسلام احمد جام آمد و چون نزد جرجرد مضرب خیام
سپاه نصرت اشتباب گشت پادشاه مظفر لوا مردم انقریه را با انعام بیکران اختصاص فرموده صدقات و صیغه قات را مستحقان رسانید و چون توجه جرجرد مضرب خیام سپاه
منصور گشت نوکر میرزا اعزه را پسر را عرضه داشت در انجانب اجرام ملازمت بسته است لا بنا بر عزم اخراجات سفر با هنگامی آید حضرت خاقان سعید فرمود حرا بدان
فرزند دیرا در است هیچ چیز از ملک و خزانه و لشکریان و ولایات داد و دولت نیز از وی دریغ نخواهد بود آنحضرت را با دیگر توقعات بر احوال سید خواجه نوشته او را
با یکی از نوکرانش در رار و بجوش او فرستاد و بعنایت و لطف خسروانه نوید داد و بنکاح عصمت او وعده داد و چون شقاوت از ناداشی کردی بجوکر حاصل نشد
از میان گشت و جوش منازعت را از بر بگذشت و چون بنا بر آنکه صورت اضرار و مقاومت و استکبار او معلوم شهریار عالیقدر گشت آتش خشم زبانه تلهب اثر کشیده از روی
انقریه جرجرد در حرکت آمده بموضع بانوته نزول فرمود و در انجا بمرحله جلال رسید و سید خواجه خان عزیمت بجانب قلعه کلات تا قصه است بدانجا که در آن
حصن حصین تحصن نماید و درین ولا بر همچو نا بخت و اقبال از آنکه نعمت روی گردان شده پناه بدرگاه عالم پناه آوردند ملکات ملکانه صنعت عفو و اغماض ارزانی
داشته همه را در ظل عنایت و احسان جا داد و ولایات نصرت شعار چون بمشهد مقدس رضویه علیه السلام و التحیه رسید حضرت خاقان سعید شرط زیارت
بجای آورده مراسم عظیم و تعظیم و تکلف نموده فقرا و ارباب صلاح را بنیز و خطا بنوخت و از آنجا عازم مرغزار زاد کال شد و در آن فضای دلگشا خاطر انور بکار
جهانبانی و اعلام از آن بعد صورت پذیر گشت و خواجه علی نصر الله ترشیزی در اولیات دم از محبت و ولای سید خواجه میزند آنحضرت امیر مضراب را بدفع فتنه آنکار فرمود
خواجه علی نصر الله از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافته بگریخت و امیر مضراب جهات و مملکات او را گرفته بر حسب فرمان روی بهرات نهاد و در ای آفتاب اشراق بر تو التفات تفتیش

احوال سید خواجه اند احتمال تحقیق پیوست و چون حضرتش بحوالی کلات رسید شتافته و امیر علیکه و دیگر امرا با لشکرهای مرخص امر و عازم اردوی همایون اند و مضیق حضرت بخشش دغ
آمده باد جوشد کار ما گرفت غربت اختیار کرده روی بازگشتن نهاده و نیز از توجه خویش امیر عبد الصمد و امیر شمس الدین ابوج فراهی را در ابیورد پیش پادشاه
فرستاده بود و از آمدن خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکر بیکران ضمیمه سپاه ظفر نشان گشت حکم شد و توجه بر توجه بر شاطر بیک گلنده
دفترهای سلطان ایشان بعرض رسانند و بعد از اتمام این مهم دست در یا نوال پادشاه ستوده خصال در بخشش آمده امرا و سرداران سپاه را با ارکان لشکر بیکران و بشارت سلطان
با انعام و احسان فراوان نوازش داد و بعد از فتح خویشان بیرشت هلاک از جانب غ آمده نیز بسعادت بوس استعلا یافته و در میان سلاق حضرت خاقان سعید منکو تیمور با مرا
و با ادب رسالت ترین دعا بود پیش پادشاه ارسال نمود و مضمون سفارت آنکه سید خواجه را از حضیض مذلت بادج عزت و دلارت رسانیدم و زمام اختیار
ملک و مال در قبضه اختیار آن نکوهیده خصال نهادیم و بحکم آن لسان لیطغی آن راه آشفته چون ابواب ترفع و کامرانی جمع در سطاس شد استقلال حکومت چنان بر دماغ او
استبداد یافت و با فیون نصیحت علاج نپذیرفت و از جهالت و غرور بتعرض تزلزل و حرارت مشغول شد و چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشت بیت نادیده زهر ابر تشیر
بگریخت چنانچه دیده از شیر ؛ و اکنون چنان مسمع عدیده رسیده و بتعجیل انطرف گشته چشم داشت آنکه چون محبت بر اشتعال سحاب موافقت تازه و در رود و ارباب تمرد و عناد
و حقوق و انعام را رعایت کرده اند بحدا ملک خویش راه ندهد بیت ارباب عقل را بجوهر میان اختلاط ؛ با دوستان دشمن و با دشمنان دوست ؛ و لعمر الحق و الذمه و قوت مراعات
و اخبار حرمت مکافات اعمال صالحست و اگر عیاذاً بالله چهره موافقت بناخن مخالفت خراشیده شود امواج بحر غضب چنان متلاطم گردد و سفاین امن و سلامت مرتکب شده در جهان
نایاب شود و آنچه در امکان غیبت است بروی ظهور باید و حسرت تدارک بدامن آن رسد و سیف الدین طغمای مقتب مقبول و چون منکو تیمور بجانب مازندران روان شد حضرت
خاقان سعید را جهت حرارت هوا توقف در معسکر شیرکلات و اتساط کامرانی مغنون حضرت خاقان سعید در صحرای سمنان و دقیق آن در صحرای
سمنان هوای گلگار از خاطر خطیر پادشاه گیتیستان بیرون رفته و فرمان واجب الاذعان صدور یافت و توجه چون جاروبکشان رسانند و هر دو چی از مقدم دولت خود
با عزم شکار حرکت کنند و دشت صحرا در نوردیده و صف بر صف و پیش از آن صید گاه رسانند حضرت کرازان بموجب فرمود عمل نمودند و افواج حشم و طبقات خدم از دنبال
خود در جنبش آمدند غلغله و خروش در زمین و زمان افتاد و شهریار اشیر شکار بر همه ماه گردون رفتار گذاشت و شاهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار و وزرای عطارد شمار
و سپاهیان بهرام اقتدار در رکاب ظفر انتساب آنحضرت روان شدند سواران بهر طرف بتاختند پشت گور و سرین آهو بر عقاب پوشیده گشت بیت
بگرفت گردن آهو باز در بر سینه طیهو گشت باران بسوی گور بگنگ چون شهباز در فضای دیو نژند شد همه آهو ابر فرود دین از پر باز و باشه و شاهین
فضای هوا و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی ماند و دم خاک از خون جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت در این اثنا قاصدی از پیش امیرزاده عمر رسیده معروض داشت
که شهزاده میگوید که از نزد و برادر و سر خویش نومید شده ام و بغیر از درگاه عالم پناه و پادشاهی ندارم و بمراحم خسروانه امیدوارم و ایضاً فرستاده بعرض رسانید که امیرزاده عمر
جهت ضعف مراکب و فقدان مراکب و مضیق اند بنده دیگر مانده در حرکت سرعت نمیتوانند کرد و شهریار بمنزل همت فی الحال مصوب طی کوتهای خاص و اسبان
را بهمراه دو فرستاده و فرمود که هوا در فرستاده و عمر شهزاده بعجله بالحق او و نوکر انش مرتب و مهیا داشتند بیت سراپرده و خیمه و سیم و زر ؛ قطار و مهار
کلاه دیگر ؛ و اسبان تازی و اشتر ؛ سبک روز بگذشته دریافتی ؛ و میرزا عمر چون بسرور رسید آنچه مطلوب او بود آماده دید و بر جناح تعجیل روان گشت و در غار بیع الله سنه

رشا نامه در سباق سمقان بموضع خلیفه قنبر مغتنم قوایم سریر خلافت بصیر مستعد گشت و بنظر عنایت و حسن عاطفت از شاهان و شهزادگان استیناس پذیرفت و مجموع
خدم و حشم و اتباع و اشیاع او و بیاهای فاخر و اسبان راهوار و دیگر اقمشه بهره ور گشتند و روز بروز امکنه تیمور ایمان و بر بساط پیش پرداخت و رخصت بجوبار زمین داده پیاده
اچی با عرضه داشت مصوب او گردانیده بمضمون آنکه چون ملازمان بارگاه فلک اشتباه و اینولایت را بمسلم دارند و بجرایم جمعی را در پناه بانی آورده اند بسبب نگشتند
در ولایت بایون بر اساس طنه بمرات توجه نماید بنده و مکینه اخلاص را با فرزند خویش بفرستد و در مدارت ثابت قدم باشند چون مهمت پرداخت بمشمنی بمرات
گشتی بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شد و هر روز جهت شدت گرما و کمی قوی را قطع مسافت مقصود و در رفتن مشارع مقیمه بقصد معنون عساکر گردون مآثر
خاقان سعید بصوب مازندران و تسخیر مقصود قلاع و بقاع اینولایت سلا در اصل خزان و حشم و سپاه کان سایه و صهبی بر رجع میزان افکنده پادشاه
کامران بمشکاه مازندران در آمد و در اسطرابع لله غرمبدی قتلی اسپهبان در آمده نزل فرمود و با بزیا جولان از قتیب بر پادشاه انجا در دارد برگشید و چون هم استراباد را
داد با بعوض خاقان سعید بالقصه التفات نمود لشکر شه جهان کار بخصمان ضعیف حیف باشد رشو مغفت حیث و جدال تنگ بازان بعوا ارزد و عصوا گشته
عاریتران بعوا ارزد و گرند شغال سپاه ظفر نشان بجانب استراباد روان شد و قزاقان در خراسان بیکدیگر رسیدند و بر پادشاه با سپاهی فزون از قطرات امطار
در اوراق اشجار ظاهر استراباد را معسکر حشر بعد چون نوک بایون بموضع سپاه بلاد رسید چنانچه قاعده لشکر کشی است علم شد و رایت قیان بر آن اردوی اعاظم نصب
کشند و مردم بالکفار مشغول بودند ناگاه بر پادشاه با سپاهی چون غنچه دلاله در ربع فیروزه فشان لعل پوشیدند و ما شمر لشکر خود بر سر نهاده بیکدیگر در دو تیغ از غلاف کشیده
از پنجه پا اندیشه بیرون آمدند بیت چو آمد با سپاه از خانه بیرون ؛ زمین لشکر بیرون شد سبو گردون ؛ میان گرد پیدا بود لشکر ؛ چه در منع تنگ ما شمر حشر
چنان آمد همی لشکر با نبوه ؛ که گرد از دشت گرد دشت راه ؛ بر پادشاه در قتل بود شمس الدین و شیر غازی و دیگر سرداران در جوانان را امیر سید خلیفه و امیر عبد الصمد و سید شمس
الدین در یراغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور زنگ خنق کمزن گرفته در برابر ایشان صف آرای گشته از یراغار امیر زاغ بهادر و امیر لطیف خلیفه
جهان ملک صلحای مردانه کردند و از قتل و اسیر غازی خان و سایر قاخانیان و در اثنا رسیده مورد دیده ما رجم پر دو خشندی روی بر شمنان بر نهادند و از یراغار امیر زاغ
و امیر شاه ملک و امیر موسیکه بر تیغ آسمان ارشد را بصیر در صحیفه کوهرش چهره نمودی فرو نهادند و هر دو لشکر چون دو کوه فرو آمدند و دو دریای مواج بهم رسیدند
تیغ و تیر و گرز و شمشیر نصب گشت هم مشغول شدند بیت بجنبید مرد و سپاه گران ؛ تو گفتی شد کوه و پشته روان ؛ دو دریا چو بیک آمد آن سپاه ؛ یکی ابر گوئی بر آمد سیاه
و باران او بود شمشیر و تیر ؛ و از گشت عالم چو دریای قیر ؛ ز پیکان پولاد و پر عقاب ؛ سیه گشت رخشان رخ آفتاب ؛ ز قبضه بسی فرق بر پر چم آب ؛ دشت
آهن گوز و زبده پر پادشاه با صد گونه حسرت آه خان از معرکه بر تافت و چون برق باد بجانب بلخ و جنگلی شتافت و هزار مشقت از نشست و ادم خود را بجزا رادم کشند
و سید خلیفه و عبد الصمد راه دراز شیراز پیش گرفتند و شمس الدین ابو الفرج و سید صدر و خواجه زاده سید خلیفه التجا بدرگاه عالم پناه آوردند و بعنایت و عاطفت اختصاص یافتند
و تمامت مملکت مازندران در تحت تصرف پادشاه کامران آمد و لشکریان از کثرت غنایم کان و دریا و بحر استظهار گشتند و از دیگر اطراف و اقطار بلاد
و امصار شیوع یافت و پادشاه سعود تشعشع خرم جهان نسوز از زلال لطف و احسان لشکر تن داده رقم عفو و اغماض بر جرایم لئام و اهالی جرجان کشید و سید عز الدین مرزا و جرجانی که از
بارث ذات ملکارم اخلاق و محاسن صفات بهره داشت و بحسب ارث و استحقاق بحکومت دار الملک مشغول بود و در خود را با کشتی پادشاه با زیبا پیرا شاه

و بوسیله امرا و نوئینان سعادت بصحبت فایز شده انچه آورده بود موقف عرض رسانید در مجموع ممالک خطبه و سکه بنام و لقب همایون پادشاه زمان و خدمت خانان
سعید معلی جلال الدین لطف الله صدور رسالت سامی نامزد فرموده و در چه جب فرمان بر انصوب رفته شد ایلچی سفارت بجای آورده و ایلچی آنجا مرتضی
سید مرتضی میانه احمد و چاپار مؤکد بایلان ساخت در مدت ایلچیات راه موافق جایز دارد و در رعایت و خدمت بسیار فرموده بعلمای مذکور را خشنود گردانید فرمود و همچنین مولانا
ابراهیم صدر باشارت علیه مصحوب برادر سید غیاث الدین بهزار جریب رفته بایلچیان نیز بیاق بسته شد ایلچی ملکاری بجای آوردند و چون دیار نامزدان
مفتوح و مستخلص گشت و دوران دیار مخالفان و منازعان عاطل و باطل بانه زمام حکومت اندیار را در قبضه اقتدار همایون زاده عمر میرزا امیر انشا نهاد و سرادرا با فرمانروایان
از خرق فرخ قرین بکنار رهنمود شاهزاده را بر مسند شاهان دو قطعه قرار گرفت و همچنین ایالت دارالملک خوس و بشتان و اسپوردن و بیان را با بازرنیت بود و شهر از مجمع
مع ضمایم و ملحقات بدری سلطان شیرزاده ایلچی مفوض گشت در آن اثنا نهضت آیت بزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و در این اثنا مبلغ علیه پوست و امیر سوسکیه
در کوچ خود بخوارزم فرستاده و خوشنود منتقب انعام نیت خدا بنمود لاجرم فرستادن قضاجریان نقاق را در اعتقاد حضرت هرات رسانیده بندگان درگاه بدان موجب عرض
حضرت در چهارم جمادی الآخر بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در آن ایام در بلاد خراسان غوغا در شهر هرات حضور قضا و عسر ادای نمود و هرگز ترتیب بآن طرق نشده بود چنانچه
گندم بوزن شرع به دینار رسید و ضایق آنان بپایان رسیده و بیان لان یافته ذکر کشتن علاء الدین و چاپار جوانان و کامرانی امیرزاده پیر محمد خلف
صدق امیرزاده جهانگیر و دیگر وقایع میرزا پیر محمد خلف صدق میرزا جهانگیر بر علاء الدین از خصایص خمسه بوح حقیقت رسیده پایه قرب و منزلت او در ازدواج عشق و محبت
دان مدبر ازلی در تشیق امور ملک و ملت بر سبیل استقلال شروع در پیوست و چنان صاحب حشم و حشیم مطلق شد و دیگر هیچکس را وجود و اعتبار نماند و شاهزاده بکار تنظیم مصالح مملکت
اعراض نموده و مجلس رزم و میدان رزم بگزیده با دلبران پری پیکر بگلبانگ عیش و نشاط و حرامیان و صبوح و اعتقاد و عیوق فرا بصبوح پیوست و بتعیش سبب زیاد ملک بر علاء الدین
شد و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب مناهی و ملاهی از حد اعتدال در گذشت اشتغال اعتدال در نشئه خطیر سلطنت بدید آمد و هوس استبداد و خیال استقلال در دماغ
بر علاء الدین جای گرفته جمعی از معتمدان شاهزاده را بطریق رشوت بفریب با خود یار ساخته بکلمه و دفع لعهد ان العهد کان مسئولا از خاطر پاک محو کرد و در چهارم ماه
مبارک رمضان میرزا پیر محمد در سراچه مهد شیخ لایت استغفار فرخته و آن پادشاه غرور با طایفه از اشرار بر آن سراپرده شاهزاده زده هم در آمدند و آن جناب را با جمعی از خدمتگاران
و مقربان سرشت سعادت چشیده نیز در دار ضیافت عاقبت را نچشیدند بیت ماه تمام ملک بزیر نقاب شد ؛ آنجا که دولت و حشمت سراب شد ؛ سروی ز بوستان نگاه
شکسته شد ؛ برجی ز آسمان سعادت خراب شد ؛ ماتم سرای گشت سپهر چهارمین ؛ روح القدس بتعزیت آفتاب شد ؛ و میرزا سید احمد میرک در شیرخان بود از بلاد قطغن جانب خراسان
متوجه شده بدرگاه عالم پناه آمده و شیخ حاذق از معروض استماع کان پایه میرزا عاکر دهنیه فراق خون و الم در فضای سینه ملکه حضرت خاقان سعید بارگشت و دفع و دهر اضطراب
بسیار کرده عاقبت بعض رضا داده و گردن تسلیم نهاد الامر و التفویض و دلالی فکر و تدبیر مصاحب امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بر تعرض فرمان قاضی واجب الاذعان و ملازمت
میرزا سید احمد میرک بجانب غزدان شدند و مغاران بجال مبلغ جلال رسید و در اسپهبد غزدی جمعی از غزیان و بستانیان فراهم آورده در صدد غزو نقشه و اف شتافتند و در آن حضرت
در عشر آخر رمضان متجه استوار شد و امیر جهانبان در حسن جا نزول امیر جهانبان ملک را بلاغ شد اسپهبد نامزد فرموده در ادای شکال مبلغ غزو و قبال خود مراجعت اسپهبد چون از توجه دو پادشاه
ظفر پناه آگاهی یافت عنان بیابان فرار نهاد و امرا جهات او را غارت کرده مخالفانش را پاس رسانید نیز در دیات مضبوط حشم باز آمدند و پیر علاء الدین بعد از قتل امیرزاده پیر محمد بر مسند

نازد شم نشست و مملکت وسیع عریض در تحت تصرف آورده و هر آنچه کردن افزای کند عاقبت سر خویش باز نکند و بر دی پوشیده نشد و اگر شهر در اوده
و خرسیب و بلاد را انتظام می نباشد و اش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید را اشتغال باشد خواست و بر سر آن هر یک شان لشکر کشد ناگاه خبر رسید میرزا عمر
میرزا امیر ارشد از راه طغیان و عصیان عازم خراسان شد بیت ای مردم از جفای تو در اغی دگر ؛ عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر ذکر مخالفت و عصیان
امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه در ولایت مازندران و دیگر ولایت ات چون میرزا عمر بر سر مملکت مازندران لشکر کشید خواجگان
و ملازمان خود را با نفاذ و سیع و غلات سنجیده و طوایف مختلف در طی رایت او مجتمع گشته و خانه او تجهیز بنظام و انتظام می گرفت و لشکری را بجرود دری فرستاده
و هزار خانه در مغول را با اعزاز میرزا الابکر بعهده کوچانیده با مازندران آوردند و شیخ حسن محقق و جمعی دیگر از ملازمت امیرش هلاک شدند سعید مزار خدمتش اعتراض نموده میرزا عمر
پیوسته در گشته و سپاهیان خراسان از امیرش هلاک آزاده اند چون خبر فلکفرسای سیه و صحرا اندیشه بر آمد و مجموع ایشان از امیرش رایسه و دیگر
شده بر سبیل طلب و اشتیاق بر نهج آینه و بسبب انتفاع از اهیه تسخیر خراسان از خاطر میرزا عمر سر بر زد و حقوق پای و احسان حضرت خاقان فراموش
کرده رایت خلاف را فراخاست بیت ز آب گرگان گرفت داد و تیز ؛ در خراسان فکند رستاخیز ؛ امیرش هلاک از نجاد اکاهی شد و شهر بخال
سرعت تیز برق و باد پیش نوشیروان گیتی بهزاد فرستاد و چون خبر بخدمت میرزا عمر بسمع علیه رسید یکی از مقربان در خلوت با حضرت خاقان سعید گفت و در آن زمان
و میرزا عمر بر درگاه عالم پناه آمد حکم ؛ قابل اعتماد است چه باید و بر او در دفا نمی نزع با که وفا کرده با ما کند ؛ و شاه بحرمت من الطاف نظر سعید و عاقبت ملتجی این داد و آنحضرت
در جواب فرمود با او بد نکردیم و شفاوت و مذلت و سعادت و سطوت در قبضه اقتدار اوست حق جل جلاله مملکت از هر که ستاند و بهر که خواهد دهد تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بنده را در این چه اختیار است بقای حضرت ملک ملک خدای لاجرم همین حسن عقیدت و صفای طویت شهریار را
حلقه اطاعت در گوش کرده و دعا نشیه متابعتش بر دوش گرفته از آنقصه حضرت خاقان سعید در چهارم شعبان مخوف تابستان در حضرت الهی پای در رکاب نصرت
است بسته آورده از دار السلطنه هرات لشکر بی بنه بلات کشیده و میر بادگاه شاه از صحبت او در تحیه با امیر مضراب سوت حضرت خاقان سعید و معه امیر مضراب با لشکر با
در کنار آب مرغاب نشسته و حالا در آتش قهر است منتظر رفع میرزا عمر است در این اثنا صحبت عیاخانزاده از جانب سر قهر رسید و میرزا عمر جوکی بهادر را همراه آورده و فاتحه این سفر
و چنین مژده روی نمود و آب کیست و خراسان بحضرت و ظفر یاد شاه گشود و صحبت شد نزد آنحضرت نیز نقاط نموده طوی عظیم ترتیب داده ایشان نزد از هرات
گردانیده و اعدام ظفر و خام متوجه جام شد و در نواحی بردیه فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و چون تسویه صفوف داشت چگونه تواچی و قبیه میرزا عمر با مشهور بجوی صفهای آراسته
بجهت خاقان سعید بهادرت نموده و دیگران در آن صورت مشاهده کرده اند در اطراف و جانب پریشان گشته و میرزا عمر با نفرانک و خوف سپاه روی بیابان فرار نهاد و مقتضی
الحق بعون الله حضرت خاقان سعید غالب آمد و غنیمت بسیار بر لشکریان ظفر نشان افتاد حضرت پادشاه بستود و حال لشکر و سپاس ملک ذوالجلال بجای
آورده امیران را در طی عنایت و احسان خویش جای داد و این فتح نامه را در روز دوشنبه تاسع ذیقعده سنه تسع و ثمانمایه روی نمود و فتح نامها بقطار بعد در مصر ارسال شد
و عرصه خراسان از آسیب این فتنه و اسلام گشت و خاص و عام از آسایش و آرامش و پریشان بوسایل و مطمئن گشت و از روی دوستی همایون بجهت مژده این فتح عازم
هرات شد و مهتر عمر بر باط قوان آغا و قرب بقصبه کرویه است رسید و او را انجا دید مهتر لکان لکان پیش مورد رفت و هفت میرزا انیز مرا برای همین کار فرستاده بود

پای تن بر داده بدین زودی مستعد لزوم وقت و بعد از این سخن روزان با دو گروه در رفتار زیاده تعجیل نموده و حضرت سلطانی داده از راه چکل بشهر در آمد و خبر فرار امیر و خلایق از نقد و جنس
چنان بمعتبر عزاز دادند و مات الهوا بنا بازگشت و حضرت خاقان سعید تجهیز میرزا الغ بیگ را بحکومت بعضی از ولایت خراسان فایز نمود و شاهزاده هم از صحرا
متوجه طوس شده و ولایت نصرت آیت عازم سرخس شد پا بهرات گشت و امیر جاکو حاکم آنجا از منزل نوکران امیر مظفر اب امیرزاده عزاز در جدلی مرغاب که قشه بعضی بار حمی کشتن
و بنزی گران بر روی ظفر نشان رسیده مراحم خسروانه محفوظ و مصیب و جراح ملازم ساخته در روز دوم بهرات گذاشتند شاهزاده چون بتعوز با حارس ضعیف
بر قرب علیه کرده مداوی بسعی طبیب و جراح حاذق بهر شفا دادند باتفاق عجب این نزاشتند بیت جهان بیاط خراب است در گذر سبب گمان مبر که بکشت کسی شفا مقصود
و در آنجا بصحبت حضرت آوه بنان لطیفه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله گشوده جان شیرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و در بیت و پنجم و تعقیب ایلاد از مزار فایض الانوار لام فخر
الدین وارزی فیض گردید و حضرت خاقان سعید در اوین ذیحجه بمستقر عز و شرف خویش باز گشت و در شش عشر ایلچیان امیر شیخ لقمان بر رئیس امیر حسن جاجرم را
بزخم فتنه محمد ملک صالح بر اسمعیل سهیلی غوری و در زمان ملک حکومت غور تعلق با صیرا داد و سیه اشت پیش از این با سر زمین رشته بعضی قاصد آمده عرضه داشت امیر اسمعیل
را اعتماد و رعایت کرامات از دین بر رعایت حزم و احتیاط نزدیک ایشان رعیم بهر چه اشارت شعبان شنوده آنحضرت بمسیه ایلچی فرستند محمد اسمعیل را کشت
و ملک صالح گرفتار گشت اسپ منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده ملک صالح را بدرگاه عالم پناه آورد خسرو شجاعت سیاست حکم بصلب او فرموده حضرتش را بجای سرنیز
ذکر توجه و عزیمت مغفور خاقان سعید بجانب جهة انتقام و تنبیه مغفور پیر علی تازه و قتل او آنکه حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمایه
با لشکر ما از ییلاق باغ خیس جهة انتقام پیر علی تازه متوجه شد و چون خطه از خود از قدوم شهریار روی زمین رشک خلد برین گشت بمسیه علیه رسیده نیز در آن عزاز بالکاه بر آمد
نموده تا بیست خطبه پیش آمده است و در سر خطبه بشتیه موکب همایون از زندگی نهضت نموده چون بر دکه رسید از جانب تاداد خطبه و چین و بعضی نوکران میرزا پیر محمد عزیمت
داشته چون پیر علی تازه از توجه سپاه ظفر شعار خبر یافت خان به بیابان ادبار و فرار رفت و آنحضرت امیرزاده سید احمد و امیر احمد بایکاش و ارلات و امیر نوشیروان
بر رئیس سلیکان حضرتش رفتن فرمود و آباد رسیده پیر علی با فوجی قلیل و نیروی طویل از میان بیرون رفته و اهل و اثقال لشکر مقهور بر سر پیر علی منصور اشتاق و از جمعی
پیر علی تازه بعضی هر کرا توفیق رفیق گشت پایه سریر اعلا شتافتند و خلق لان بافتند و چون بجای جز سلطان بیه غنایت بر سر اهالی تاله اخشامر که
سلیکان پیر علی تازه رشته بودند و در از ولایت بیرون کرده منظر و منصور مراجعت نمودند و در این اثنا سلطان محمد پیره کجیر و خشلانا و خواجه پیر علی پیر ایلچی حاکم سرای بخارا
فرستاده بوسیله امرا معروض داشتند حضرت خاقان سعید امیر شاه شیخ را روانه سمرقند کرد و امیر دارا از آنجانب امیر الله داد را فرستاده پیغام داد و بر همان عهد و خاتم و پیمان
بر دست امرا رشته با امیر الله داد ملاقات کرده آنچه گفتنی بود بگفتند امرا مراجعت نموده بعزت صحبت بوس سرافراز گشتند و میرزا خلیل سلطان مصحوب امیر شاه شیخ ایلچی فرستاده
روانه داشت و تجهیز مقدمه الشکر و صحبت نگیر یافت و در اثنای این اوقات بمسیه جلال رسید و امیر پیر علی تازه را که روانه داشت فرمان عالی شرف نفاذ یافت
و امیر مرغاب و امیر ولی برلاس و امیر شیخ لقمان متعصب الصعوب تنزد حکم شد و قلعه هنرداران تا از حضرت صاحبقران در برابر سلطنت بخرابی آن قلعه نداده
بجهت بحال عمارت باز آوردند و قلعه مذکور در ترک تازه معمور شده و عنایت خسروانه لایت ولایت تا امیرزاده که خلف صدق میرزا پیر محمد جهانگیر بعد تفویض فرمود
امیر شمس الدین ابو جرا بهادر و تولکی برلاس را پیش باز داشت و فرمانداده امیر جهانملک چنان بدرنا توقف نمود میرزا پیر که بر سر حکومت مستقل گردد و در این اثنا

بعزم معاودت در حرکت آمده در شبرغان نزول فرموده اشارت علیه بهمت اطلقه صهر دیاقت و جانب پادشاه از خطه استرخود را بامیر احمد ترخان برادر محمد علی گرفت و
اغا ارزانی داشت و موکب همایون قصد مراجعت نموده در یازدهم ربیع الآخر دار السلطنه هرات را بوجود میمنت شرف و تمکین بخشید و امرا و در حقیقت بر خانان رفته
بعضی بعد از طی منازل و مراحل او را دریافتند ذخیره قتال و جدال را بر او خشه بر خاطر پادشاه جلادت پیشه و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرد
چاره جز فرار نیز در خود ندیده امیر تیره و چشم امی جزه روی بعقبه نهر کشی نهاد و امرای عظام مظفر و منصور با غنیمت نامحصور مراجعت نمودند و از وضای الهی امیر شاه
لقاء مرتو کرب حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر عبد العزیز را در ملازمت آنحضرت بیاد کار گذاشت و دیگر امیر عبد العلی در سلک معتمدان آن
درگاه انتظام داشت و امیر جهانگیر بایسنغر صحبت و ادب تمام نموده و بعضی معتمدان را بجانب متوجه دار السلطنه هرات گشت و الله اعلم بالصواب

رسیدن اخبار بهرات و فرستادن امرای نامدار بجانب جلاوار بطلب حضرت خاقان سعید بجانب ترکستان

چون شهریار روداد کرانه بورش بلخ در ضمان تابیه و نصرت ملک حی اکبر بر دار السلطنت
هرات معاودت فرمود و فرستاده بمغیث السلطنة الدین امیرزاده الغ بیگ کورکان آمده عرضه داشت امیر پادشاه را از صدمات چرکس منصور که بجهت جوار زرم
رشید بعجز گردیده از مردم جوانا و توکلی و غیر ذلک جمع آورده روی باستراباد نهاده است و اکثر آن بنده با جهود تفقه آن اشتغال دارد و شمس الدین علی بخشید
قارون که کوتوال آنجاست در مضیق دهشت مانده خطر عظیم دارد و چون پرتو شعور حضرت خاقان مؤید منصور این حادثه اشتهار حکم فرمود امیر مضارب با فوجی از لشکر
ظفر اثر بکمک میرود همستان در آن نواحی قشلاق کنند و از آن حدود بیک باخبر باشند و ابوالفتح میرزا و ابراهیم سلطان بسط هرات باز داشت و امیر شیرک را نیز بجانب
ایشان باز داشت و موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت نموده موضع بشر توکه جناب فضایل مآب سید فضل صدر زادگان پیوسته از آن مشرف و منوط بود که بهای
او حرف میم لفظ باز بر زبان می آورد و لب ادمی گشت بر شش نزول همایون گشت و در قصبه اکبوبه فرمان واجب الاذعان صهر دیاقت و جمعی از امرا و لشکریان رفتند
شدند و امیر حسن جانزاده و امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر شیخ علی بیگ و امیر عجب بیر برادر زاده و محولات در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید راه جام و مشهد اقدس را نموده و بیرون
ملک در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد مقدس مشرف و موظف زیارت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا قیام نمود و در مشهد
برادگان رفت و میرزا الغ بیگ در قصبه جرجان بتعقیب لامت فایض فایز گشت و در موضع خواجه قنبر و بیرشیخ لقمان بر کس و امیر پادشاه و برلاس و امیر شیرک کوکلتاش
با چرکس با عنیف و سرخس و مرو خاخان با رودی فرو زنش پیوسته و در بین ولا ابو مسلم بسرادق فرار از جانب مازندران رسیده بعرض سامی پادشاه
از دور زده لوا ظفر پناه قرار بر فرار اختیار کرده ندال و در بجانب استمداد کرده بحث و موکب همایون در حرکت سرعت نموده و مرقد بوده با چرکس طوق ظفر پیکر شیر با شکوه
از اثر اهتزاز طی شد و دیگر باره ممالک مازندران در ضبط و تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمده محفوظ و مضبوط گشت و کوتوال قلعه استراباد را تولیت قلعه شمال بلاد
عراق بر شیخ سلطان مقرر شد و امرا براق و میرزا و خسرو کلتاش قشلاق در مازندران کنند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر غیاث الدین هزار جریب سعادت ملازمت
استسعاد یافت و جهت فرمان خطه دامغان باسم سیورغال بخواجه شمس بوشنج رفت و حکومت دیار مازندران نیز بلکاشکان امیرزاده الغ بیگ مفوض آمد و چون خاطر خطیر
خسرو جهانگیر از انتظام امور ملک بشیق اعدل رعیت باز پرداخت در آب معاودت برافراخت و کشاورزان از جانب سرخس در آمده در تاسع ذیقعده دار السلطنت
هرات از مقدم فرخنده آنحضرت زیب و آرایش یافت

ذکر مرد و عصیان امیر جهانگیر با قوم خود در سیزدهم و نامزد تقریر انتظام کلی از حضرت خاقان سعید

امیر جهانملک بر مملکت از قبیله ارچان بعد از صعود حسن بلدارت حضرت شاهرخی قیام مینمود و واسطه حسن عبدیت او از بروز تقرب در اتباع اردوی اقبال عقب می‌رفت
و مرتبه او می‌افزود چون امیر سید خدایداد از درگاه عالم پناه و در اثنای توجه او بر جهانملک قرار گرفت در اوراق دفتر و قبض و بسط مهمات ملک مشار الیه بود بمفعول علیه
گشت و از نشاء شراب دولت جنبی عظیم بر دماغش راه یافت ناز از جاده استقامت بیاد عنوانه کرا بیرون می‌آمد تا حضرت خاقان سعید بر تاخت دیگر از اسباب
عصیان و دیگر امرا آن بود و خواجه غیاث الدین که لاله صاحب دیوان ممالک بود نسخه تقریری بر ترتیب رسانید و با هم تشریف هر یک از برگشتگان دولت و قرار شفقتی
در هر قضیه اشتر مرغی و در اکسیر زر و در هر جوی را غرض و در هر کاهی را کوهی در دفتر خویش ثبت نمود و در این ولا اتراک مبالغه کرده هر دو یکی از آنجا خاص شده بود و در این عشیار کرد
و در آن سال اجناس قحطی تمام داشت و چون اقامت تقریر او بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه و از خود بدرگاه نرسانیده سوم تشنه مرسوم
عزز دیوان حوالهٔ خوش لطافه رود و با عرضی باید کشید و مع ذلک سبب خواجه کاتب منقضی باشد و جمعی امرا نماند از بران قرار دادند و نسبت بحضرت خاقان سعید قصدی
انگیختند چنانچه امیر جهانملک با اقربا و امیر حسن جانداد و پسرش یوسف خلیل و سعادت و الله تیمور تاش و سلیمان بن تیمور تاش و سلطان بایزید عثمان و ندک و غیرهم در این اثنا
با یکدیگر عهد و میثاق بستند و چون بعد آنحضرت در حفظ حیات پادشاه از این حادثه معلوم فرستاد امیر مضراب را در آن اوان از سیستان آمده بود و چون
این قضیه طلب داشت امرای عاصی دانسته در صورت توضیح ایشان بسمع اشرف اعلی رسیده خواهند شد با لشکری در آن اوان نامزد سیستان شده بود و بر ایشان
در این امر با جود متفق ساز و با حضار این عزیمت بجانب جهانملک توجه نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران ظفر گرد و ملازم رکاب نصرت بودند بورشت امیر مضراب
عاصیان را دریافته چنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر روی ایشان رسید و امیر مضراب را بسیده در آن شهر در آوردند و آن متمردان بیکبار از کار باز گرفته ابر آب شده انگشتم
و نامزد ایشان گشته بعجز و خوف جوف بلوک جنبه می‌پوشیده و عاقبت الامر ملک بجام روی با تزلزل نهاده هر یک بطرفی جسته و لشکر منصور ایشان را تعاقب نموده سعادت
بر دولت و برادرش احمد خلاص شدند و جهانملک و ندک گریخته باخان افتادند امیر حسن هر دو را گرفته و بعقوبت جسته را نه هرات گردانید و بیشتر قاصد آورده و حضرت خاقان
سعید را از تخیر اکاهی داده آنحضرت ایلچی فرستاده و بر کار باشند کار ایشان را آخر سر زد و فرستاده در پی دختران با هل عصیان رسیده فرماندار و هم آنجا ایشان را
سرشت فاحشه نیز داد امیر حسن جانداد و پسرش یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان در سیورغال ایشان بود گریخته امیر حسن صوفی ترخان و کوسی کمال بر دو پسر اتفاق نمودند
و ایشان نیز از پناه بان بیرون آمده پیش میرزا رستم بهادر رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفته بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان بجان امان یافت ذکر فتنه و فساد انگیختن
پیر غایب و جزا یافتن خاقان سعید و در نسبت بعضی امرا را بمدافعه او و وقایع آن پیر غایب چون از صدمات لشکر منصور جان از دست طاقت بکار گرفته
بر دو باز در مقام فتنه و فساد آمده با بایزید بیرار امرای را با خود متفق ساخت و در آنجا بان پیرخان استعداد نموده لشکر با پیرانکند جمع آورد و در بحیره تسخیر ملک از باطن ناپاک آنسو برزد
و میرزا فهمید که بر حسب شیب او اطلاع یافته ایلچی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده صورت حال را باز نمود و آنحضرت امیر بهادر کاشی و ارلات و خضر خواجه و عثمان توچی
و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران بطرف غ روان فرمود و پیر غایب از کثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور گشته قدم جرأت پیش نهاده و هر دو فریق در نواحی
قریه لاسان با یکدیگر باز خورده حسب جرأت از آنجا بیلدت پروان آورده نایرهٔ حرب را التهاب دادند و شب کفران نعمت و صفات احوال پیر غایب از
آن معرکه بر گذشت و هر چه همراه داشت بصدمت بگذاشت و اهل و عیال خود را بولایت خویش گریخته و در آن پیر غایب از جا مشورت نهاده با یکدیگر گفتند که این

خیر باشد و در میان خواهد بود یا پادشاهان خواهد زیر و زبر شد و الم با خواهد رسید و خلیفه اگر پیش از وقوع حادثه هر تدارک آن مشغول گردد شاید او را از خود باز کنیم
بجرم اتفاق نمود و خدمتش را بگرفتند و سه پسر معزز او را در حبس گاه داشت و زبان جرا کرده پرگاه کردند و بر درگاه عالم پناه فرستادند امیر داشوب فتنه انگیزی و فتنه
ذکر غربت ملعون میرزا عمر بجانب عراق جهت اخبار خدا خشی و تردد طغیان امرای سرحد آذربایجان در غیبت میرزا عمر چون چون میرزا
بابکر در پیشینه امیرزاده عمر و دیگر شاهزادگان اعراق او را در کنار گرفته بود اند محمد دوانی زین الدین قزوینی و محمد اشقی را جهت محافظت تبریز نگاه داشت و بجانب عراق توجه
نموده ایشان مبلغی خطیر برای عمارت برج باره و زراعت های بیچاره ستانیدند و شیخ قصاب و تمغاچی شهر بود صبی و علم ترتیب داده سر بکلاشکان میرزا ابابکر فرستاده
و در رعیتان باطراف فرستاده و دیوانیان تعیین نموده مال بر مردم شهر و ملوکات حواله داشت و بعد از چندی بر ملازمان خویش قسمت نمود و چون چند روز از خطوب مقدم
گذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی از آب کر گذشته متوجه آذربایجان و خود هر زادگان امیر بسطام از روی روی کوه شده پیش امیر شیخ ابراهیم فرستاده
و از حال خویش سخنان ناملایم شنیده بعرض او رسانید و عزارت بسطام در خاطر شیخ ابراهیم جا بگیر آمده عزیمت تبریز نمود و در اواسط ذیقعده در شهر نزول فرمود و امیر بسطام
با جنگ و جدال ولایت گرفته از راه سراب بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست و سیم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام پادشاه جهان پادشاه جهان خواند و نزد
داعی امیر ابدکو بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل رفته شد خواجه قزوینی و خواجه محمد اشقی و خواجه محمد دوانی از روی کرخیه با میر شیخ ابراهیم پیوسته
سر در آن متعرض محمد دوانی شدند لاجرم آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر بستانند و دیوانیان باطراف ولایات فرستادند تا اموال اشجار نمودند و هر چه حاصل شد بر ملازمان
امیر شیخ ابراهیم قسمت کرد و کلاشکان امیر شیخ ابراهیم با مردم آذربایجان زنزکانه بر وجه احسن کردند و از قانون نصفت و عدالت عدول نمودند و در ماه محرم سنه تسعین و ثمانمائه
خبر رسید که اوزون حسن و ترکمانیه پیش سلطان احمد جلایر جمع گشته اند و او را بر توجه بجانب تبریز ترغیب مینمایند بنابر استعداد یورش اشتغال میفرماید امیر شیخ ابراهیم
اخبار بیت استماع فرموده با امرای خود مشورت کرد و در اینجا بر آن قرار گرفت که از مملکت آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابراهیم فرمود که ما با این خاندان طریق
اخلاق مسلوک بوده و آذربایجان محقق بآب و جهاد سلطنت و بنا بر آنکه ضعفان بر ما بیرسند ما آنجا آمدیم و ایشان را از جنگ تمام خلاص دادیم و اکنون بجانب شروان
توجه نمودیم و برادر سلطان جهانگیر منصور و پسر منصور را مقید داشت پیش سلطان فرستاده و در اواخر ماه مذکور سلطان بیرون خانه تبریز نزول فرمود و خلایق اظهار فرح و سرور کرده
شهر را آیین بستند و سرداران ولایت بخدمت او شتافتند و مردم را گمان آن بود که چون سلطان احمد مدتها کرت غربت کشیده و اکرم بسر و در روزگار چشیده
ترک حرکات ناملایم کرده باشد و زر افشانده و قضیه برعکس نتیجه داده است القصه چون قاضی علاء الدین بجانب قلعه الجق شده پرسید و چرا این موضع را از مسکن اصحاب خود
کرد قاضی مردی فصیح و دلای سخندان بود بر فور در جواب گفت که چون امرا و عساکر بر ولایت استیلا یافتند این موضع حصنی بغایت رصین بود نخواستم که پناه ایشان باشد اکنون در صورت
مورث تخت تصرف بیگانگان آمده اگر رخصت باشد بر روی قلعه را آبادان سازم و سلطان را بمکلفات مصدق مزاج افتاده باب از سطری چند بر خود رقم آورد و مضمون آنکه
امرا و سرداران ولایت بخواب و قاضی و سرداران و مریدخوی و سرخیلان اشتم برانند و قلعه الجق و در شان او اهتمام ساخت خراب شده و اعتقاد قاضی علاء الدین را
مقرر کردیم که القلعه را بکمال عمارت باز آورد و خلیفه آنکه از جمیع ولایات مصر و هر چه با تخاج آبادانی انتخاب باشد و هر چه قاضی مذکور بر نهد و امر و نواهی او در این مطلع مشغول
باشند و سبب خرابی قلعه الجق از آن بود که چون بفرمان حضرت صاحبقران زمان القلعه مسخر شد و ایشان علوفه خوار مقرر شده بود فقط آنچه ما نیز ایشان را همه وقت بر پیشه نهم

میدادند و چون نوبت سلطنت بمیرزاده عمر رسید و خلایق را از عمر قلعه الجق آسیب بسیار رسید قاضی علاء الدین پیش امیر جهانشاه رفته بجاه هزار دینار قبول کرد و چنان نمود
و جهة مستحفظان قلعه هر چند که مبلغی خطیر می‌باید داد اما چون عاصی از آن بیش اگر مخصوص شود قلعه را خراب نکنند امیر جهانشاه بر ذلیقه شده و از دیگر تخریب قلعه فرمان داد
فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام اکناف بخدمت او و تمکین حضرت سلطان احمد از امور ملک اطراف نقاوت می‌دادند و بر همه تعیش و عشرت
و بگوی و بازی و صحبت پسران زیبا منظر مشغول بود و هم تجربان شد و مکتوبی بجانب میرزا ابابکر ارسال نموده اظهار صداقت کردند و شیخ حاجی را از قبل سلطان احمد جلایر بجهة
قلعه سلطانیه اشتغال داشت مکتوب را و در او کرفته پیش فرستاد و سلطان در حال شیخ علاء الدین را با امیر علی عرب و معتبر حشم امرا و فرزندان دیگر ولایت را بطرف
داده و بخانهای خود رفته و شیخ حاجی را رخصت الاوطان داد و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان احمد در ولایت آذربایجان را گذاشته بهمراهان مصاحبت نمود و ذکر
رسیدن میرزا ابابکر بتبریز در این اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله و لایق بسیاق تاریخ چنان نمود که بکیت حبس و خلاص شدن ایشان از قید پادشاه مصر
در سیدن بمقصود و کار باز نموده آید و من الله عصمت و التوفیق **ذکر استخلاص سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از حبس و قید پادشاه مصر و شام**
ملک فرج و آمدن ایشان بحضرت آذربایجان و تبریز چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از حضرت صاحبقران ممالک ستان پناه بر پادشاه مصر
بردند و آنحضرت بر مقتضای یافته خبر بملک فرج فرستاد و او را کرده در دعوی اطاعت و محبت با صاحبقران پادشاه و سلطان احمد را تنبیه کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و قرا یوسف را بسفر ایران نیز
صدا کرد و انچه شمه از تنبیه سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بملک فرج حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد جلایر و قرا یوسف را تنبیه کرد و ایشان را در برجی
از برج قلعه باز داشت تا میان ایشان آمد و شد و اختلاط واقع میشد و در آن هنگام قرا یوسف را پسری متولد شد و او را پیر بوداق نام کرد و سلطان احمد پیر بوداق را در دامن خود
از آن حشمت بفرزندی قبول کرد و دایه و پیرایش خود نگاه داشته با ایشان مشغول گشت و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرا یوسف انواع حکایات روی مینمود روزی سلطان با او گفت
که اگر قبا من عن ضمیم القلب راحی بعوی و معاملت با تبریز نمی انجامید و قرا یوسف نیز از صحبت مزاج و شرعت غضب سلطان داستان را نه داد آخر الامر با یکدیگر عهد و میثاق
بسته و اگر از آن ورطه خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند و ملت العهد با هم متفق باشند و تبریز از قرا یوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچیک متعرض مملکت دیگر نشوند
آمد شد ایشان در قید حبس روزگار میگذرانید تا خبر واقعه حضرت صاحبقران منفور رسید و از توهمی در داشتند ایمن شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که او را در محل حبس صاحبقران
کنیزکی حاضر شد و آنحضرت از آنکه بنسبت در ناموس داشت یک انگشتر بر دست او آورده در انگشت دیگر کرد علی الصباح قرا یوسف واقعه را بسلطان احمد
در میان آورد و سلطان احمد چنین گفت و تعبیر جذاب نوشت هر قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران پادشاه جهانی شد و در خلال این احوال خبر بمصر رسید
ملک الامرای دمشق حکام بلاد شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان عصیان بیرون آورده است و شیخی حاکم نیز در آن ناحیه ظلم است فردی از هر جزیره با خبر کرد انسه دم از استقلال
تیز بند سلطان مصر با امرا و خواص شورت فرموده و چون اطراف و نواحی پریشان بود و امرا مخالفت میورزیدند رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد و قرا یوسف را از حبس
بیرون آورده ترتیب تا نیز و ملک فرج آن دو را در اطلبیده بصنوف نوازش اختصاص داده مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با پانصد مرد ملازم و فرستاد تا
تخت هزار کس از اسب و اسلحه و زر بخدمت سلطان احمد و قرا یوسف دادند و بجز خزینه کان و سالور و سیکان از مردم سلطان احمد که در مصر بود سلطان خزینه مصریان گشت
داد و بعضی از ایشان بنوکری مصریان و برخی بخدمت مشغول بود و قرا یوسف با پانصد مرد چنانکه خاطر او میخواست اسب و جامه و زر و جبه داده مرخص داد و آمده حشم و مردم خود را بنظر

و از مصر اسپ نیز عرضه داشته و از اشرم ترا که دیگر سپاهیان در مصر شده و ملازمت را سزاوار اند اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید پیش بر ملک فرج
شده بمهر رایات و صلاح مرفه داشته و خاطر گرد اسپ و هر روز در قرا یوسف کوار بیشه جمعی کثیر در عنایت از آنکه ملازم رکاب او بجهند و غلبه از دهام ترا که بر سر شیشه
اسکوه در خاطر اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف بیشتر از دیاد می پذیرفت و چون ترا که مردم پاباک و پاسر دیار مشرقی از التوم در ضمیر ملک فرج
و امرای مصر پیدا شد روزی امرا و ملک فرج بمیران رفته چکان با حشم آغاز کرد خبر قرا یوسف نیز با طایفه از ملازمان خود پیش رو سلطان خنجه بایزید و دولت و قوچی
و دلو موسی و دیگر جوانان جلد بیمان کار مشغول شد نزد سلطان مصر در مقام اخلاص آمدند و بر ترکمانان بنظاره ایستاده بعضی امرای مصر در مبالغه ایشان در لطف و ملاطفت
محلق بنزاع شتافتند و ترکمانان در بنظاره ایستاده لذت از اسب پیاده شوند و بمیران را از سنگ ریزه پاک سازند بر ترا که انبوه مشتاق آمد چنانکه امرای مصر در این باب
مبالغه نمودند تخیه نیکاه دار انسان فرود نیامدند و در آخر کار طرقا یوسف سیه در مقصر گرفتن او کوشش و دوار زدند تا الحال سواره نزد سلطان مصر رفت و لشکر با مردم عرب
با نیولایت آمدیم و پادشاه دریاه ما عنایت دعا عظیم فرمود و اکنون رخصت پادشاه بوطن خود میرویم و هر جا هستیم دعاگوی سلطانیم قرا یوسف بعد از ادای این سخن از میران
پردن رانده روی بوثاق خود نهاد و ترا که در عقب او تاختند و چون بخانها رسیدند اهل و عیال خود گرفته روی بولایت شام آوردند و بعد از رفتن ایشان گرد انبیز فرو نشست سلطان
باشد و طایفه چنین بر خصت سلطان از مملکت بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی بتکاپو روانه نمایم ملک فرج فرمود که امیر طایفه قومی مشهور و پاکند و دست از جان
شیرین شسته اند صلاح نمیبیند که هیچکس از عقب ایشان رود و بگذارند و بمیل کن و مواطن خود بروند و ترکمانان فرار اور روان شدند و از حدود مصر تا کنار فرات متصل طریق
و امرا بر حصار فرستاد و کوتوالان قلاع سر راه را بر ترا که گرفتند قرا یوسف و نوکرانش در اندک مدتی غالب آمده مخالفان منکوب و مقهور گشته و ترکمانان هر چه در راه می یافتند
غارت می کردند القصه قرا یوسف بعد از قطع منازل و مراحل بر دیار بکر در آمدند و میان او و ملک شمس الدین حاکم استخلاص و تفتیش در آخر دو مواضعی تمام روی نمود و قرا یوسف
خصمه با دوازده چون میان ملک شمس الدین و حاکم دان و سلطان ملک غزالدین نقاری تمام بعد ملک شمس الدین اخراج کرد تا قرا یوسف بدان دو سلطان لشکر کشید
و دولت و سعادتش و احوال الولایت را بجا رونق عادت قاراج بوجه دایمی و اهل ترکمان و خویشان و ایل هم با او پیوستند و قرا یوسف قلعه ارزنجان در تحت تصرف آورد
و کوکب بخت او روی بمرتبه شرف نهاد و آن زمان در صدد از آن قشلاق کرد لا احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرا یوسف مصر با زاری اختلال ماند و سلطان
و آخر او در دور دراز با نزد قرا یوسف بجزیرت و صدارت قطع کند لاجرم بطریق در ویشان و اهل فقر در آمده بود پوشیده با معدودی چند از مصر بیرون آمده روی بشام نهاد و از
بدیار بکر رسید و از دیار بکر کعبه رفت و در کوشه نشست مردم از زال و اباش آمده شیرازه کردند و حشمش روز فتنی بود و شب فتنه و تا بعاز از نزد خود طلبید
و بخانهای جمعی از ایشان خوشنود و بنوعی مسرور شد تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانید و از آن زمان سلطان احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و چنین روز چنین در بغداد
اعتبار یافت و در نواحی ایلاق حاکم الموضع و اهل توقف در آنجا ماندند لاجرم دست از حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفته بمیرزا اغرلو پیوست و بعد از یکهفته از رفتن او بخدمت
سلطان احمد در بغداد در آمد فی الجمله مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء سبک الخیر توجه منعمان میرزا ابا بکر بجانب
تبریز با سپاه گران و هزیمت منعمان سلطان احمد جایر بجانب بغداد و دیگر وقایع آن سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون از رفتن توجه میرزا ابا بکر بجانب
شنید ولایت را گرفته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد امیرزاده ابا بکر بیده روز در الملک تبریز را در قدوم خویش زینت داد و آنجا بظهور رسید و مستقر

بیگانه و بیگانه طاغول بقیه مردم بترسیده خویش گرفته باطراف و جانب متفرق شده بودند میرزا ابابکر همگی را دلداری داده و اعزاز کرده و استمالت با جماعت عالم و دانشمند
فرمانداده و بسیج و ذخیره متعرض رعایا نگردد و مردم بیگناه و دوار از دولای بی‌خطر و دوار و کی بی‌پیر اشد نرنا انجمله هنگی و هر بزرگ پیدا آمد میرزا ابابکر داعیه آن داشت و در حقیقت سلطان احمد بغداد
رود و اکمان بسیج و در سنه نیز در قراباغ یوسف کی بستان را غارت کرده است و قلعه او بیک از دست دولدای انتزاع کرده و کردی انبوه از ترکمان و غیر ایشان پیش این جمع آمده اند
در روز بروز لشکر و جمعیت او در تزاید بود و شاهزاده چون از تیزی و حوالی آن زیاده حاصل نیز نا انجال را خبر شنید بعزم رزم قرا یوسف سر و داران ترکمان را طلب فرموده
بر سبیل مشورت با ایشان گفت که ما را بر نیج آباد و هیراد حوالیش سوک بدید کرده و طبیعه انکه متابعت یکی آورده باستان بهیاق و قشلاق الماق اوبه و در
قشلاق دیار بکر و کنار فرات و حالا که بهیاق و قشلاق ما نزدیک است مضبوط است حشر بر استوار بدران خوکنیم مقرر کرده ایم لاجمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکر بهمین جهت
رسیم پیش ما جمع آیند و چون مردم تجربه جمع آیند و قرار استقراری پیدا کرده اند ما را بلشکر جنگی محاربه و قتال در رسیده است صلاح آنست که بدیار بکر رویم و بر حضور
در آنجا روزگار گذرانیم امرا و سرداران ترکمان گفتند اگر نوبهار رفتیم و بهار آن شاه عالی شاه حضرت صاحبقران کامکار ایشان را بضبط دارد آن داروغه
تعیین نموده در قید حیات انتظام میرا شده مقابله و مقاتله با آنجماعت مصلحت نبود اکنون از آن امرای صاحب جمعیت کسی نمانده و میرزا ابابکر طایفه از ازل را ترتیب فرموده
و عنان اختیار ولایت و مملکت بزیر داده و از قوانین جنگ و رعایت نام و ننگ مطلق وقوف ندارند هیچ غم نیست و میرزا ابابکر شاه و شاهزاده است و بیگانه
و دلاور است لاشیزاده قات با فعال پسندیده اشتغال میسازد حالا که انبوه در ظل رایت فتح آیت جمع اند ایشان مردم کار دیده و سرد و گرم روزگار
چشیده مردانه پای و قدم ثبات فشرده در دفع مخالفان سعی و کوشش نمایم و انچه طبیعه مردی و مردانگیست بجای آریم و در دوران روبگردان نخواهیم شد و دعای قرار
اختیار نخواهیم کرد و طرف نصرت دست حق است اگر هم بر وجه دیگر روی نماید بر دعای عالم حقیقت واجب باری تعالی بر ما رسیده باشیم قرا یوسف از سخنان امرای قوی
مهیا شده لطف بسیار کرده و سرداران را استمالت داده گفت هر چه خیال بیارزانا دارد از ملک و مال همه ایثار شما مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده و منصه
میرزا ابابکر شدند و از امرا در میان فریقین ملاقات بعمل شد لشکر جنگی چنانچه شیمه ایشانست لاشه جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشرده و دل
از جای نبردند و در هنگام ممانعت و مدافعت حکم بایستادند قرا یوسف بنفس خود کوشش می‌نمود و در میان صف اعدا در آمده بسیاری کشتن کس از دست
راست و چپ نظر از جانب چپ و دوی او بخشید تا صد کس را از اسب بزیر کشید و دانا نیز بر اسب خود زده خود را از آن ورطه بیرون افکند و از دو مقابله و مقاتله از جانبین
تا وقت عصر همه روز بعد از آن هر دو گروه بمنزل استراحت و صحت نمودند و همی عظیم از سپاه و جلادت سپاه جنگی بنا بطرقه ترکمان راه یافته بود و دیگر بار در بر ابر هم
صف آرای گشتند و از طرفین دو مردی و مردانگی دادند و دیگر بار میرزا ابابکر جرات و جسارت نموده چند نوبت صفوف ترکمان را در هم شکسته در سر ترکمانان
و چون صفهای ایشان شکسته شد باز حمیت کرده بر جای خود قرار گیرند روز دویم و سیم و خوف ترکمانان زیاده شد لیکن اظهار تجلد نموده تا نماز شام بملک جنگ و قتال
مشغول شدند و شور حرب گرم گشت و در این روز میرزا ابابکر توهمی بخود راه داده لاشه ضعف و فتور بر صفوف احوال او ظاهر شد و ناشه روزهای گذشته در جانب ایشان
تمنوه و قرا یوسف بکنار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده با آواز بلند گفت که بواسطه عداوت ما و دلکش خونهای ناحق بسیار داده شد و میشود شاه
آنست که ما هر دو بمصاف در آییم اگر ایاب سبحانه و تعالی یاری دهد ملک و مال ایشان شود و دیگر بندگان بیگناه از رنج و محنت خلاص شوند میرزا ابابکر استماع

اصلا از جای خود نجنبید و پیش نیامد و بعد از زمانی اسپ و کنجه در هم آویختند میرزا ابابکر در یورت قرار نگرفت و اسباب و تجملات پادشاهی را غرقاب کرد و اشتر با چند کس از جلالان
جلد همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته گشته و بسیاری در آب ارس غرق شدند و از کثرت نفایس اموال و جهات و بهت لشکریان ترا که
اشتر از عقب او فرستد میرزا ابابکر از کجا بیشتر برند رسید و سپاه او دست بغارت قاراج برآوردند و بهر موضع عبور نمودند همین شیوه مرعی داشتند و بیرزا رسیده بجهت
سبب مشغول شدن و انواع غرایب و بیداد آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب و اشهر که بجهت بعد و صحرا آتش اسپ بر افروخت مردم میرزا ابابکر آتش را دیده تصور کردند
و قراوسف بکنجه بیشتر آمده است بامداد بیرزا که اشتر بکنجه و از مردم بیرزا جمعی کثیر بکنجه کشته شدند و میرزا ابابکر متوجه سمت بیرزا شد و در اثنای این اوقات شیخ زاده
اعظم الشیخ ناصر العالم خواجه سیدی محمد کجی بر سبیل استعجال بجانب اردوی آمده قراوسف از آمدن شیخ زاده خبر یافت و حکایات و کرامات پیرانش بنظر کرده
از بارگاه بیرون آمد و شیخ زاده را با عزاز و احترام در آورده بر خود مقدم نشاند و اظهار شوق و نیاز کرد و باز از احوال شهر و خرابی و ابادانی آن تفتیش نموده خواجه سیدی محمد
شمه از نوایب زمان و حوادث دوران بیرزا رسیده بود در ضمن حکایات با میر باز نمود و شیخ زاده در همین جا بجانب بیرزا رغبت و تحریص نمود قراوسف در مکالمه
حکمت و از خصوصت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان بسیار مانده من عهد کرده ام و رباب ایشان خصومت نورزم و آنچه میان من و میرزا ابابکر واقع شده از جانب او بعد
نزاع طرف مرا سلطنت و حکمرانی شیروان و ارسر ترکان خود هم رفت عاقبت شیخ زاده بحسن تقریر و حکمت طریق نوعی سخن رشت و قراوسف جمعی بضبط و حراست
بیرزا تعیین نمود و بعد از آن حکم فرستاد تا نوشته شاهزاده سیدی قرب پیرزاده و هیچ آفریده از حکام و دار و عمال از صواب دید او بیرون نرفتند و او نیز گذرانید
و هیچ آفریده ظلم و زیادتی واقع نشود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت رعایا به بیرزا رفت و در حوالی بیرزا قشلاق کرد و در جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمایه
بمطالعه بارگاه امیر قراوسف آمد و منصب امیر الامرائی باقی و عجایب حکام ممالک و حافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین و ملوک از وجه
گرفتند و خدمتش نیز با لشکری در عقب معاش پسندیده پیش گرفت و وضع شریف را رعایت نمود **ذکر هزیمت منصور میرزا ابابکر از سپاه زانکه و توجه بجانب دربند و شهر یار و کوش قلعه و از آنجا بجانب همدان و در آذربیجان توجه منصور**
میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شد بنزدیک سیدی چند
روز در آنجا بگذشت شبیخون پیاپی و چاپی در قلعه شهر یار باقی شده قاصدی پیش میرزا اغربا و نزدیکان فرستاده است که برادرت از سپاه زانکه انهزام یافته غراب و بیدل
در قزوین روزی شب بسر رسند جمعی بمدد من فرست تا باتفاق بر سر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شریف بیک را در قزوین گذاشته عازم شهر یار شد و بر این قلعه
فرود آمد قلعه با صده مشغول گشت و امیر پیان بپای حصار پیش آمده جنگهای مردانه کردند و سپاه شاهزاده روی چاپات بحصار آورده بعضی را بکرفتند و محصوران از
از کار رفته لان طلبیده قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بصرف پیروزه پیان و چاپی را بسپاه رسی نیز با نوکران او در الکاء و بلاد و قشلاق لان از زرع یاکرفتند و امرا با بعضی
بکرستان و نشتاد و ایشان بر اضوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف دربند و همدان توجه نموده و در تیولاغ کیوک بعرض شاهزاده رسیدند و بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته
و شاه را از میان برگیرند و میرزا امیر شاه را بر سر سلطنت نشانند میرزا ابابکر با عمر کیوک خبر شد و اصلا اعتنی بآن نکرد و من از مقدمه آگاه شده ام و از جمله امرای بر عهد توکل
ارس اوغا و پیر حسین برلاس و اسمعیل انکه آتش نزاع گرفت و جهاز این سه کس را بعد داد و خواسته و نوشیروان و پیری را بگرد ایشان بخبر فتنه بگرفتند و کرمکان را در
حاضر کرد و بنده و از غیب حال کما یجب و بینی آنست را مطلوب ارس گشت و اما عمر شیطان راه باشد پرسید که کرا بجای من نصب میکردید جواب داد و میرزا امیر شاه را گفت

از سوانح خبر داشت و تکلی میکند که دو نامه میرزا ابابکر آن سه خون که خود را فرستاده بود یکی را بولایت فرستاده بود و را مصحوب خویش سرخشت و از امرای بیرش هر که از آن
خبر داشت بزمان بخبران فرستاده چنانچه دیگر از ایشان از سر بیرون انشد و هر کیک وقتی خود را بآب ارس از اصل انجرا دیزند خبر داشت هر یکی را اگر مرصد و مدارک
خراج مملکت معمور بود از نامه داشت و میرزا ابابکر از سر زمین در کرین بعزاق ارغون رفت و چند روز در آن موضع باز رخت عیش و عشرت بکار بردند **ذکر لشکر آرایش میرزا**
ابابکر و عزیمت مغول بجانب آذربایجان و محاربه با سپاه ترکمان و وقایع آن چون میرزا ابابکر از قرا یوسف رنجیده ان شد و بقصبه سلطانیه در آن صرف
لشکرکشی او بود از ولایت در کرین و قزوین و همدان خود را آراسته و معمور ساخت با سردار آن جوانب قربانی نوروز و عبد الحسن و با چهار هزار مرد از حضرت خلیفه سلطان اعراض
نموده بعضی بخدمت میرزا ابابکر آمده در باب مهمات کار مشورت فرمود و ایشان قرار گرفت و در موسم حرکت لشکر با متعلقه آذربایجان شوند و ولایت را از تصرف ترکمان
بیرون کنند و در اثنای این حال میرزا امیرشاه و میرزا ابابکر با سپاهی از قلمرات با آن متوجه تبریز شدند و بیراغه رسیده قرا یوسف چون از این قضیه اطلاع یافت امرای عراق
و حضرت او همینمعنی طلب داشت و زبان رق با ایشان خطاب کرد و من از قوم ترکمانم و بیلاق من الرمان تست و قشلاق دیار بکر و سر حد فرات و شحنه سلطانیه
نسبت نزاره و اکنون این غربت یعنی میرزا ابابکر در روی توجه بلا آورده است بنده حضرت صاحبقران است و حقوق آبادی و نعم آنحضرت در ذمه ماست و اگر شاه را میل بجانب
ما باشد چگونه غریب و مرا نمیشاید و خاطر من اصلا بدین سبب غبار تکدر شاهد دست در آن بدین نخواهم و کمال اصلی خود با زرم و شاه با میرزاده خود تلقی شهر امرای عراق
باتفاق آوازه برآورده در این چه حکایت و سفیر ما میرزا ما زنده ایم از ملازمت شاه جدا نمیشویم و دست از دامن تجاوز نمیداریم ما عراقیان پیش از همه بلا بشرت حرب اقدام مینمائیم
و جانهای خود فدا میکنیم و آنچه بزبان شاه گذشت حضرت صاحبقرانی و برادران میرزا ابابکر در ذمه ما حق ملک دارند و استت لا میرزا ابابکر برادر خود که همیشه کوکان با چیزی
مال و استعداد و لشکر آراسته در ولایت گذاشته از مملکت بیرون کرد و امرای بزرگ قبیل او در آن ارباب ناموس و لشکریان با رزال بخشیده و از بخل ظلم و ستم بدو حصه
نمی آمد و جمعی را بر بیشتر لازمت رسیده است و در مغایبت ما آورده جاری اند و هرگز در هیچ حساب نبوده اند و این در سم جنگ نمیشه اشتر سر در آن عراق منتشر
و برادرانش منتظر و منصور و جلال الدین و ترک و برادرانش یاد کار شاه و جالیق و عمکه بر عالم قوم سدد و ذهبیم کرکندان عظیم بزبان آورده اند و در این قضیه صادر قم
جا میرزا بجهت و موافق قرا یوسف بواسطه تکیه امرای عراق و اتفاق ایشان در امرای وفاق نیابت خوشدل شد و از سر استظهار تمام تهیه اسباب حرب و جدال
اشتغال نمود و خاطرش با امرای عظام و کلانتران اخشم در شب غازان نزاعی فرمودند و جوانان و بیراغه و قتی بر تب حضرت و از مردم شهر و دیار چشم آبوه فراهم آورده
و بر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنا بر تصور آنکه میرزا با جوانان کار خود را بر قلب لشکر
او خواهد زد از موقف خود ایستاده بعوتش دیگر پیوست بهیئت آنکه اگر قلب را بمدد احتیاج شود خود از سر بصیرت مدد نماید میرزا ابابکر خود متعرض قلب نشد و با طایفه
از بهادران اعتمادی شان بجانب بر اغار خصم و در عهده ضبط ترک و برادرانش یاد کار شاه بعوتاقه و ایشان پای وقار را استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین
جمعی کثیر کشته و از خمار کشته عاقبت ترک ترک افتاده روی بگریز نهادند و میرزا ابابکر ایشان را تعاقب نمود تا از آن دیار رسید و لشکریان ترک بر نیزه تعبیه کردند
و امیر سطیم و دیگر امرا که در جوانب لشکر قرا یوسف بودند و در آن وقت میرزا ابابکر بر بر اغار سپاه او حمله آوردند و جمعی را در باب سپاه بر اغار بهم ایشان بوده بحال
از جای برگرفته و مردم چوبانه با چون طاقت ضعف و فتور بر صفات احوال خویش ظاهر دیدند طایفه خود را کشته و خسته یافته عنان از معرکه برتافته و فوجی از بهادران

ترا که متوجه قتل میرزا ابابکر شدند و میرزا با باجی و با زمره مردم جلد در پیش قلی استاده بودند در مقام مدافعت آمدند و از دلاوران ترکمانان چند نفر را بزخم تیغ و برخی از تفنگ
کردانیدند و چون از مردم قتل بسیار ایشان بیکس فرم بردن نهادند زنان مخالفان شمشیر شدند باباجی بای از معرکه بازکشیده بقتل رسید و بسطام بیک برادر امرای عراق از
قفای قتل درآمدند و جنب سپاه و میرزا میرشاه در آنجا بود کشت با جمع مردم بهر طرف متفرق گشتند و در این اثنا غلام امیر موسی و گروهی از لشکر قلی یوسف میرزا بمیرزا رسیده
فادا شده شهزاده را زخمی کاری زده از مرکب بر بنده انداخت و بعد معلوم نشد و متفرق گشت و لشکریان روی بپوشیدگان حرم میرزا ابابکر آوردند و او همراه در
عصمت جلال و پیش علاقش خویش و دستاد و غلام ترکمان و سر میرزا میرشاه را از نزد قراپوسف آورده بعد بفرموده او متوفی گشت و سر شهزاده شهید را با پیش شهزاده در آن حال دفن
کردند و بعد از مدتی شمس غوری استوان او را با دوراه النهر برده در قبه الخضرای کش مدفون کشت و چون در اردوی همایون شهزاده کس نماند با باجی کاردوی شهزاده
گریز همچون کرفت و میرزا ابابکر بعد از سرعت از عقب ترک باز کشته با سه چهار کس در سمرقند رسید و از مردم خواجه نیز با چار از عقب آنجا کشتن رفتند شده قراپوسف
و همه کس در عقب او از حق مال فرزندان و غنیمت پایان بر سپاه ترکمان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بعد ترکمانان نادانسته آنرا بهای اندک و قیمت
ارزان فروختند و هر امیری و بحیث جمهور ترا که افتاد او را آزاد داده راه بردن شدن نمیدهند قراپوسف از آنجا هیچکس طمع نکرد و همه را بدیگر خانیات نوید داد و چون
اسباب سلطنت بردن از صدر و حساب نصیب ترا که آمد قراپوسف خاطر بر پادشاهی قرار داد و شاه و سپاه بتوجه ییلاق آلتمان شد و بسطام و در آن حال از
جلادت بظهور رسیده بعد تجربه ترتیب عظیم یافت و چون در ییلاق نزول کرد در باب خطبه و سکه از نیشهر نمیخواستند و خاطر قراپوسف چنان میخواست که فرزند خود پیر بوداق بمسند
نشاند لیکن از دور و نزدیک اشرم میداشت و دیگر قراپوسف رسولان با تحف و هدایا و تبرکات و نفایس و از اردوی امیرزاده ابابکر گرفته بجهت برای ملوک و سلاطین با طرف امان
روانه کرد و یکی از معتمدان خود را با پیکان شهزاده در نزد سلطان احمد جلایر بتبریز فرستاد و پیر بوداق نیز شخصی مصحوب قاصد پر خود کرد و انیره و علیره سلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای
پادشاهانه در رسال مخواطبان پیر بوداق چون بدار السلام بغداد رسیدند مصنوف نوازش و انعام یافتند و ایشان را بکرد و خرسند و موفق مرخص شد و جواب مکتوب پیر بوداق
از روی محبت و صحبت و انس نوشت و او را بتجربه فرزند خواند و جهت او چتر و دیگر اسباب سلطنت بیست یک از غلامان خاص رسم داشت و دستاد کان ترا که در صحبت ایلچی سلطان
احمد باز کشتند و چون اهتمام سلطان احمد درباره پیر بوداق معلوم قراپوسف کشت اظهار شکست کرد و در باب سلطنت فرزندان حسن حسینه او را تحت نشاند و در جمیع ممالک و تنقیح
بوی بهداشت خطبه و سکه باسم پیر بوداق موشح ساخت و در مینشیر و احکام فرمود و چنین نوشتند و پیر بوداق بعد بن ابو نصر یوسف بهادر نوازش و ادب نشستی و هر کرا پسری یا برادری یا سعودی
بفرمان حکم ملازم پیر بوداق کشته بود و هر کرا بموضعی مانده بعد و قراپوسف رقم سیورغال بران نکشیده بود بدیوان ادبا کشتند و انصاف انکه پیر بوداق را حسن صورت و بهای
سیرت جمع بود و چند روز در این خاکدان دنیا بدیگاه طهمتن کرفتار بود و هیچکس صدری نرسانید و در علم و کم آزاری و بردباری بیکو شیوه پادشاهان مردان و ملوک کیلان
و فاما کرجستان و حاکم آذرستان و سه در آن حسن کیف ما ردین ایلچیان فرستادند و بیشتر رهدن کرده زبان تهنیت کشت خود مژده جلوس بر اورنگ دیگر
قاجیک رسید قراپوسف پیش سلطان احمد قاصدی فرستاد و چون آنحضرت تجربه پیر بوداق را فرزند خواند و برای وی چتر و دیگر تحفه پادشاهی فرستاد و باجب فرمان
واجب الانقیاد دلاور و غازی حکومت مملکت آذربایجان باو مفوض داشتیم و خود در مقام لشکر کشی و تدبیر امور ملک و دولت شهزادگان کمر بسته ایم و چون صورت حال بدین نهج
بعد واجب بنحو و بعرض رسانیم باتدارای عالی حکمت ذکر انتظام و استیلای قراپوسف در ولایت آذربایجان و تقدم بعد از انهزام میرزا ابابکر و کشته شدن

میرزا میرانشاه • یا از وقایع آن است که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف سلطان را بکوهستان عراق عجم فرستاد و او بدانجا رفته قلعه سلطانیه را از کلاشتکان میرزا ابابکر باشارت
و تدبیر قاضی شهریار در گرفتن و بعد از آن تحت تصرف در آورد و بعد از تنسیق ایمالک بجانب فرمان روی بدانجا نهاد و این خبر پاشاه او جمع شد نیز دیگر آنکه با باجاجی
چون از معرکه قرا یوسف خان بر تافت بقلعه کاه در آمد از آنجا حکم رحلت داد میرزا قرا یوسف با آنکه محاصره قلاع را سنگر بود و از برای ترکمان برهانیه را با محاصره قلعه مذکور فرستاد
و بدانجا رفت و در مقام تسخیر قلعه آمد و از آنکه این قلعه گیری از نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک را مهیا نشده بود هر روز بر ضا و جمعی از آنکه در کنار خندق صف کشیده تیری چند
انداخته شده در شصت قضا ناگاه تیری کشاد یافته بر روی پر ضا آمد و جراحت اشتداد یافت و بهمان زخم در گذشت و بعد از آن قرا یوسف برادر قلعه آمد و چون دید
حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شد و پیوسته میگفت که مردم قاضی چگونه حصار را حصار کشند و از اطراف تیر باران میکردند و دیگر قاضی علاء الدین پسر
سلطان احمد جلایر چنانکه مذکور گشت بعد از قلعه الجق منتقل گشت و در آنجا مدتی اوقات گذرانید و سینه دسر داران و کلاشتران بعضی در بیشه در حدود قلعه و قلعه
بعد کوچ چنین باز روان قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز بیغداد رفت و در تبریز حاکمی صاحب جمعیت و جمعیت قاضی را بیت استبداد و استقلال بر افراخت و بنا بر آنکه قرا یوسف
میرانشاه را استخلاص بهیچوجه از قلعه مقصود نیست نشانه نوشت که قلعه مرضعی چند از نزدیک بآن دفعت مسلم باشد بقاضی و بعضی ولایات قلعه الجق با بخانه الجه
سیاه داشت بغیر از خود از اتا داشت و چون قاضی علاء الدین از مردم متعین بجوان بود از خلق دل گرفت از آن منفرد و ممتاز گشته با اولاد بالا گرفت و همه قرمان بجوان رجوع بود
گرفته و هر وقت که بیاد میشد بطوع و رغبت و بجهت تسلیم میفرستادند و در آنجا نان مال فساد جمع آورد و هر روز جمعیت قاضی زیاده میشد و نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت
با برادران حکم حاکم طایفه از اتراک از آنکه را در این حدود بورت و مقام دارند پیش خود می باید آورد و بسیار رحمات از ایشان میکشید و از اتا چکان میکشید بر مقاصی اصرار قاضی را
برانداخت و از اتراک و ترکمانیه در این حدود بورت و مقام دارند و پسر برادران و اقربای او را چاچی قورچی و جمال الدین و شهریار و غیرهم انجماعت را خانه کوچ بقلعه در آورد
و کاتب قلعه را بایشان سپرد و علوفه و مراسم همه را بموجب و خواه مقرر داشت و چون مدتی بر این قضیه گذشت دوستداران شاه زاده گرفته و وزیر و مشیر قاضی را چنگ انداخته
از ایشان در ملک و مال مدخلی نمیدهند نایره بغض و حسد در خاطر قوم اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند و روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع شوند و در آن قلعه
گرفته قلعه را تحت تصرف در آورند و مقرر کردند و چون میلان فریاد کنند هر کس که باشد دست بصلاح برد در چهارشنبه شخصی با قاضی حکایت کرده بعضی از ترکمانان جمعیت کرده بعضی در خفیه
حکایتی میکنند قاضی با برادران حکم کرد فردا جمیع ترکمانان را جمع باید کرد تا هر که قابل باشد بگاه در آید و این شرح فتنه را از قلعه بیرون نکنیم و در حین روز بوقت ظهر
در قاضی در جانب بعد ترکمانان بر در خانه او جمع شدند و بعضی نعره بر آوردند و شیهها کشیده قوم پیش نهادند و چون نزدیک خرقه بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی در مردی دلیر
پر هنر و بهادر بود با شمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریار تیری در خانه گذاشت چنان بر سینه او زد که از پشتش سر بر آورد و شاه محمود برادر دیگر پای بیرون نهاد چاچی
قورچی هم در اسپ چوبه تیر آخر حرکت و مقارن این حال قاضی از جانب بهار شده با شمشیر در برابر اعدا رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره کردند و جمیع نوکران
قاضی علاء الدین کشته گشتند و احوال ایشان را در میان هم قسمت نمودند و با یکدیگر مشورت نمودند که لشکر را با ضبط قلعه مشغول باشند و از عهده آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت
آنست که قلعه را با سکندر پسر قرا یوسف سپاریم و خود علاقه او دیگر نمیدهیم و از آنجا با بورت شش فرستادند همین در آن شب کس بسته های فرستیم تا خاطر جمع شود و شهر
با طیب سکندر در آمد و تفتیش او رسیده حال عرضه داشت سکندر را با آن مقدار مورد پیاده در داشت بر جناح استعجال در حرکت آمده بقلعه نزدیک گردید و در احوال این حصار مرغزان

که شبیه لار شبیخون بر صفحات اوزکار ایشان ظاهر دیده و هر یک از آن سرداران را بمنصبی تعیین فرموده حاجی را قورچی خود حسب الشهر بار را بارت دیوان نصب فرموده
دولت را راه نیابت و نزبی از زمانه داشت و صورت فتح قلعه البخی را معروض امیر یوسف گردانیده صورتش لایلت قلعه را با سکنه تفویض کرد ذکر توجه ملعون
میرزا الابکر بجانب یزد و کرمان بعد از انهزام از سپاه ترکمان و وقایع آن در سنه احدی عشر و ثمانمایه میرزا الابکر از تبریز چون بر سمت
یافت راه یزد متصرف ولایت کرمان شد و چون بر آن حدود رسید رایتی پیش سلطان اویس بر آید که حاکم آن ولایت بعد از استماع ورود و طلب و چهار پایان بازیم
نوشته ما بلدیم غایب بمصلحت نزد دیگر باشد سلطان اویس درین باب با امرا مشورت فرمود همگنان نگفتند و اگر او را بنا بر ایم ولایت از زیر دست برکنند و میرزا الابکر را در سر
تاخت شهزاده را بر خلوت ایشان اطلاع داده بشهر ستانه امیر برک در فغان با ردوی میرزا الابکر رسیده طرفا نظر عنایت و التفات شد و از کمال عاطفت شاهانه
شمه اعلام سلطان اویس گردد چون میرزا الابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون رفت و شهزاده را با عزاز و احترام تمام بشهر آورد و قصر را
جهت نزول او تعیین نمود و چند روز بعیش و طرب گذرانیده میرزا الابکر سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت و عنان تحکم و تصرف را قبضه اختیار او بیرون برد و صفحه
لا یجتمع فحلان فی منزل و السیفان فی الجمله بظهور پیوست و میرزا الابکر گرفتن سلطان اویس را بر صفحه خاطر نگاشت و خدمتش همین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روزی که یاسان
طلبی جنگ زده بر این قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا الابکر در حالت فرود آمده بعضی حوال آن نیافتند و با ملحق نوشته تا روز دیگر در آفتاب بیشتر لشکر کرمان بر در
قصر صف کشیده ایستاده بعضی آخر الامر عهدی در میان آمده هیچکس قصر شهزاده نگذارد و نیز با آنکه در ولایت غرابه کنه عنان با قلیم دیگر منعطف صرف دو میرزا الابکر
از قصر بیرون آمده با معدودی چند از در دروازه امیر اکبر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و بمقصر رسیده میان او و شاه قطب الدین و اهالی آنجا مهوت و عهود استحکام
یافت و اینمعنی سبب آنکه حضرت خاقان سعید شاه برخ بهادر سلطان بر انصوب لشکر کشید چنانچه از آن شمه رفته کلک بیان خود بدشرح آن عنقریب الحقیقه
چون میرزا الابکر از ولایت کرمان منهزم شد سلطان اویس دیگر بار در آن مملکت متمکن گشت و لشکر بجانب کرمان سرایت و کم و بیش فرستاده و از آن سپاه طایفه
که بجهت لشکر فرستاده بعرض میرزا الابکر رسانیده شهر کرمان خالیست چه لشکر با امیر رفته اند اگرچه شهزاده در حرکت سرعت نموده عنان عزیمت بجانب منعطف
میسازد شهر زود مسخر میگردد و میرزا الابکر از برق سرعت سیر استعفا نموده از آنجا بیستان متوجه شد و در عشر جمادی الآخر سنه احدی و عشر و ثمانمایه در آن لحظه از نهضت سلطان
اویس آنجا رسیده متحیر گشته و از غرابت اتفاقات مقارن اختیال لشکریان در جانب کرمان رفته بعد از رسیدن دو تو هی در کرمانیان بر آمده در چهارم ماه رجب سلطان
اویس با لشکر جرار روی بجانب یزد نهاد و در آن شهر مذکور فرقیس را ملاقات داشت و قراولان دست بجنگ و جدال یازیده و امیر برک از امرای کرمان کشته شد
رعب و اضطراب کامل کرمانیان راه یافت و میرزا الابکر در محاربه توقف نموده هر دو گروه در مقابل یکدیگر فرود آمدند سلطان اویس فرمود تا پرهن اردوی او خرق کنند و چون
شب شد میرزا الابکر شبخون آورده تا کنار خرق آمد و از پیچ بیشتر آفریده از جای خود بجنبید و میرزا الابکر فرمانداد تا تیری چند بلشکر گاه مخالفان رفته حمله بالشکر و از
دیگر علی الصباح میرزا الابکر بتیر سپاه خود را در برابر سلطان اویس بر شت و خود با فوجی از مردان کار دیده بر در خانه بایستاد و چون هر دو گروه در هم آویزند از کمین گاه
بیرون آمده دست بردی نمایند و سلطان اویس عاقل از این معنی بر آنجانب رفتن نداشت و با لشکر روان شد میرزا الابکر گمان برد که از کمین او راهی یافته اند
کرمانیان بمقصر دی متحصن گشته توقف ضمیرش سنوا گشته هم از آنجا عنان بر تافت و تا خیرف در هیچ مکان از نزد عقلی رخصت توقف نیافت کرمانیان بشبیخون شتافتند

از نیام بیرون آورده روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتیبا فراخا کردند و چون شاهزاده بخبر رسید او نیز هم بر پیوستند و سلطان روس لشکری در مصاحبت
برادر سلطان بخسین و علاء خیرت کرد و نیز و بعد از مجاربه میرزاده ابابکر منهزم باز آمده سلطان بخسین بخبر آن کس مشغول شد با لشکری از آستانه متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از مدتی و تعیین
و مجاربه جانبین کشته میرزا ابابکر افتاده و شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافت سر بر راح از نعش کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود انا لله و انا الیه راجعون احکم العقد نامه دکر
احوال اولاد امجاد شاهزاده مرحوم مغفور عمر شیخ بهادر بعد از وفات صاحب قران مغفور و حالات ایشان

ملتهامیان برادران بنا بر وصیت و امر
حضرت آستور بجوتا بانت بمغولان و قوای ثقات حاسران انجمت بر حضرت انجا میر و هم بخجر بال شد و میرزا ابابکر میرزا اسکندر را مغیر کرد نیز در اردو بمعتمدی پرورده خشنه
او را فرمود شیراز بر اندود و ارکان تیغ و مضافات بر دیش میرزا ابابکر آمدند غیر غرقوچی در دغه نامین هر بلا بمود میرزا ابابکر عازم اصفهان شد بلکشیش بنیاد بخوش عمارت
و تضییع عمارات و زراعات فرمان داد و چون میرزا رستم انجور بوک بجنگ پیش نیامد و میرزا ابابکر از نزدیک اصفهان در حین که مراتب فارس بجانب شیراز باز گشت و میرزا اسکندر را
بجانب آن فرستاد و او در چهارده حبس بنیاد لشکر از راه بیابان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت او را فرزندی عظیم داشته باستقبال برادر روان شد
و میرزا اسکندر را بعظمت هر چه تمامتر بشهر آورد و میرزا ابابکر از اجتماع و اتفاق ایشان آتشناک گشت و نوکران میرزا اسکندر را در شیراز بجوند متغیر کرد و نیز میرزا اسکندر
سعی نمود و میرزا رستم بر تهیه اسباب لوازم فارس افزود و هر دو برادر در مراقبت یکدیگر با لشکرهای گران عازم شیراز گشته میرزا ابابکر حکم کرد و از خصم
نیز حضرت الدوله دیلمی تا دامن قلعه ماران تا کنار حوضخانه رحمی کنار است مضبوط ساز نزد و نور خواجه را باسم سفارتی فرستاد و هر دو نیز فارق و مقارن ایلچی
میرزا اسکندر را بشهر ایشان عاشب علیه الصلوة و السلام رسید در قریه کلهر خوفه در آمد و سپاهی سپاه جمهور خواجه میرزا ابابکر بیست میرزا ابابکر و نوفه دیده
بر سپاه ایشان تاخت و همه را مغرق و پراکنده ساخت و میرزا ابابکر خسته مجروح تا امرای قوات و قورتمات و هزار جات کنار آبرا کرفته ضبط کنار آبرا استوار نمودند
و میرزا اسکندر بعصبیه کنار آمد و میرزا رستم نیز با لشکر قمی رسیده در از قش کنار آبرا بتحری تمام بحال ایشان راه یافت در زمان آخر آمده ابری سیاه نیم در هم بدید
میرزا اسکندر فرمود اگر آب باران بارد از کنار آبرا مشکل توان گذشت بهر طریق باشد هم در این شب از آب عبور باید نمود با مضای این عزیمت جمعی از
لشکریان را در کنار آبرا مشهورترین کنار آبرا بعبور در مقابل عمده سپاه فارس بعبور باز داشت و فرمود تا نقاره زدن بسیار کرده در از کنار آبرا بجهت آب زده چون باد
از آب بگذشته منتظر باشند کنار آبرا بخبر شنیده مجموع روی بگریز نهادند و میرزا ابابکر با جوجه چنین جوی عظیم محمی نازک بعبور از منتظر باز نمود عازم شیراز شد
و باران چنان قوی گشت و از طوفان نوح نشان میداد و هر دو لشکر در عقب یکدیگر تا شام بشهر رسیدند میرزا رستم از برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن
بنا بر کثرت کسی در صحن و باران کاشته بدامن کوه رفت و اکثر ایام از صبح تا شام از وقت قتل تا شکام ظلام نایره حرب و قتال افروخته بود چون زمان محاصره باز
داشته لشکری بجانب کرمسیرات بر دفع مجموع انوتایات را در عرصه آب قاراح آوردند غنیمت گرفته آب بعاصمت بطرف اصفهان برافراختند و بعد از چند گاه
میرزا ابابکر را داعیه انتقام پیدا شد و لشکر با نزا کلکش و دوران دارد آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بکرشت اتباع و انصار مغرور بعد آمدن امیر حسن جاندار
پسرش سیف علی از عراق بصحبت عزم راه شد و در آن ایام میرزا رستم بواسطه دیار حاجون در اصفهان داشت بعد از شهر بیرون آمده در موضع کنار نشسته
بعد چون خبر توجه لشکر فارس در آنجا رسید جمعی شاهزاده را بمصالحه ترغیب نمودند و میرزا رستم از روی عجب حکم هر قافله شیراز از برای ماشوقات بزرگات می آوردند

و چون میرزا پیر محمد نزد بیک سید میرزا رستم را غرق آب گذاشته و دو منزل پیش رفت و از برای مصاف محاسب اسپها را فرموده فرود آمد و قراولان جانبین یکدیگر را
دیده بیرون گذاشت هر اس آنشب تا روز پاس داشته در روز دیگر علی الصباح میرزا پیر محمد تعبیه سپاه و ترتیب نموده و صفوف لشکر را آراسته در بغداد را
معهده خیانت و پر اس و طاهرین امیر سیف الدین باز گذاشت و قلب را با میر سعید پر اس و شیخ محمد جوان و صدیق بیرد و از دو جوانب مقرر شد و قراجه
حسین شرب دار با طایفه از امرای نامدار و مردان روزگار باز داشت و میرزا رستم قلب را باهتمام سلطانشاه و قاضی احمد ساعری مضبوط و مرابط گردانید و در جوانب
صدار اغلان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برابر امیر حسین جانداران با فوجی از بهادران نیزه زن شمشیر گذار قرار یافتند و چون سنوبه صفوف دست داد میرزا رستم پیش
دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و میر دو لشکر مانند باد و صرصر روی بهم دیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده اخر الامر شیر از آن غالب آمدند و اصفهانیان عنان
مطاوعت بعزم انهزام برتافتند میرزا رستم بکاشان آمد و امیر حسین جانداران و پسرش یوسف ضیاء السلطان نشان محمود و جمعی قاعدان بعقوبه و میرزا رستم ایشان را در کاشان
گذاشته خود متوجه خراسان گشت و میرزا اسکندر نیز عازم الصوب شد و چون میرزا پیر محمد انتظام خود کشیده حکم فرموده دیگر تکلیف متعرض نوکران و متعلقان
میرزا رستم نشود اصفهان و شاه امن و امان شتافتند فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند و میرزا پیر محمد با لشکر چند روز در مرغزار کندمان نشسته تا لاغر و فربه شدند نزد امیر حسین
جانداران و قرنزان از روی عجز و اضطرار پیش میرزا پیر محمد آمدند و مقارن اینحال ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر گریختن ایشان رسانید میرزا پیر محمد ایشان را
سبز نموده محمد قبچاق و عیسی لکاول را با زمره بزبان ساخته مصحوب ایلچی اعزاز خراسان کردانید و در اثنای راه اهل قبیله با هم نگفتند حیف باشد ترک مجتبا باشد
و سنبه بازگشته و محافظان را بسته گرفته سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از مغلبه کاشان و جوقان و امثال آنجمع فرمود عازم اصفهان شد و غلات آنجا بود
آنکه آفتاب از خرمن وطن گرفته بود بسنور برف و حصار دیا بنده بود و چون قدوم شاهزاده جوانبخت بادراک اصفهان اثر نماند و دیگر باره شهر مفتوح شد و میرزا پیر محمد فرمود
در قریه‌های ملاد خراجی را در آب گشته و حکومت اصفهان بفرزند خود قرشیخ داد و جمعی از امرای امیر سعید پر اس و شیخ محمد جوان و قاضی را بملازمت او مقرر ساخت
و شیخ بیک را بحکومت کاشان روانه کرد و خود و حسین غرغاز شیراز باز گشت و روزی چند بقراغت بگذرانید متوجه بلاد خوزستان شد چه امیر خانه سعید پر اس
و شیخ زاده و توکلی و حکام آن نواحی بودند دم از عناد و نافرمانی میزدند و میرزا پیر محمد را منوطع را بهمن عبدالله بدنگی و عبدی خلیفه داده و ملا صنع الله
پیش از امرای سرکش با عهدنامه روانه کرده پیغام داد و در مقام مطاوعت آینه و خوشنودی و طمع از نسبت بشاهزاده تخلف بدارند و چون فرستادگان پیغام شاهزاده بگذرانیدند
امرا با هم مشورت نموده قرار دادند که باستقبال پیرون آیند و میرزا پیر محمد در پیش و فرستادگان گشته فرود آمدند و امرا با قزلباش و تیشهای بخدمت شتافتند و شرف بوس دریافتند
و بصنوف نوازش و عواطف سرافراز گشته و شاهزاده در اسپهان رود شهر شتافته بالاتر از قلعه فرشته و چند روز بخرمی گذرانید عازم در قلعه شد و از آنجا
متوجه جزیره گشت چهار دانگه سرداران در دست و چشم داغ اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبدالله کشتیهای ذاخر و فرستادند و شاهزاده بیش از ملک خوزستان
را مسخر ساخته هر بغداد تاخت و بعضی امرا بنا بر خوشنودی خود و کرمانجو شده برحمت ایزدی پیوستند و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود و دیگران کرده عنان عزیمت
بجانب شیراز منعطف گردانید ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از انهزام از پیش برادر در رفتن بجانب خراسان میرزا رستم از
جور حادثات دوران در آمده و بغرب طبوس حضرت خاقان سعید فایز شد و بعنایت و عواطف خسروانه از سایر شاهزادگان امتیاز داشت و در باب بعضی از ابواب جرایم

عزم او بود شجاعت نموده متعرض او شد و بالجمله در سعف محروس اختلال و خاطرش ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الامارت خراسان شد و در میان توس و طبس چند
روزی بر سبیل اختفا بگذرانید و چون زمانه خواست و بنای آن زمان بر دولت بود در خلوت بیرون از راه بیابان بجانب نیشابور خان رو آن شد و چون بخبر ورود او بولایات رسید
جمعی بی‌دولت شیفته و میرزا قتیبه که در آن اوان متوجه شد دلگرمی فراهم آورد و پیش از آنکه جلال میرزا اسکندر را مقام یابد روی برخ او نهاد و نسر بقین بیکدیگر رسیده جنگ پیوست
و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی از بادیه‌نشینان متفرق شدند و شاهزاده جلال بخت تغیر و ضعف کرده خواست که از چون عبور کند آن بیکسان خلاص
چهره بر روی اختفا تمام داشت بگریخت و بنا بر آن عزیمت فرسخ کرده در صحرا و بیابان میگشت تا بحوالی اندخود افتاد حاکم آنجا امیر سید احمد برلاس خان در حضرت صاحبقران خاقان
سعید آن ولایت را بدو ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورد و آن حضرت بسته بتقدیم رسانیده صورت واقعه را معروض
استدعا کان پایه بیرا اعلا کرد انیز و میرزا اسکندر را نیز منتهی بود و از پرده غیب صورتی نماید و چون پرتو منشور حضرت خاقان سعید برین قضیه افتاد مصحوب امیر سید
احمد نشان مرحب للاوغان فرستاده در مستفضان طریق و شفاعت آن اصلاح معرض متعلقان میرزا اسکندر بگزدند و بگذارند از مرد تا هر کجا در خاطر باشد حقیقت بر دود و از عنوان
دلایات و لطف شکل خود و در ابد رقم داده و اورا بسلامت بگذرانند و سفارش نامه نیز همراه نوکرش را بسر دربار میرزا اسکندر از موقف اعلا میرزا پیر محمد ارسال نموده
شده بود بعد از تمهید مقدمات و نصایح مشفقانه و بیان فضیلت رعایت صله رحم و اتفاق بیانات در آنجا ثبت گشته و مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را با پدر پیوند
عنایت و شفقت فرموده نزد ناحیه از نواحی مملکت را با وسلم دارد و در باب شرایط اخوت بکشد تا مرعی گذارد و میرزا اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت خاقان
سعید اطلاع یافت با خلاص خود مشورت نموده عازم فارس شد با میرانکه شد برادرش علاء الدین اخوت ملاحظه کرده رنگ کدورت از ناصیه ضمیر انورش بزدایند و بلطفی
لا تثریب علیکم الیوم عفو فرموده از جرایم درگذرد و شفقت و ترحم فرماید و شب و روز مرتبه می‌پیمود و صحرا و بیابان قطع میکرد و از رنج خطر غنی آگاه نیست و شبی بر مضان سکنا
میکند تا شام از کشت اردکیر بیرون گذشته متعلقان را در بیرون گذاشته پیاده بشهر در آمد و بخانه خواجه حسین حصیری رفته در وقت افطار میرزا پیر محمد رسید
دست از طعام باز کشید و او را با عزاز و احترام طلبیده انواع تفقد و دلجویی آورد و اسباب پادشاهی برادر بر تب داشته فرمود و در حلقه مورد استان بخاطر مضان
آقا و خانچی شاه شجاع بود بخبر و خوبی فرود آید و میرزا اسکندر را با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده در منزل سعادت و اقبال قرار گرفت **ذکر لشکر کشیدن**
میرزا پیر محمد جهت تسخیر دار الامان کرمان و کشته شدن او در راه بعد از حسین شرب دار و اشتر از جاعت میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خان
با لشکر کران متوجه تسخیر دار الامان کرمان شده و منازل و مراحل پیموده چون بموضع دو چاه رسید سید حسین شرب دار و شاهزاده او را از رتبه طلبی بر مراتب
رسانیده بعد با طایفه از اشرار صورت غدری بر خاطر گذرانیده در نیم شب از اطراف و جوانب فرگاه شاهزاده در آمدند آنرو چپ و راست را بی‌ادب
نه از خدای شرم داشته و نه از خلق آزرم و میرزا اسکندر بدان وقت از واقعه عظمی آگاه شده با دو رفیق سر خویش گرفته در راه شیراز در پیش و بعد از دو شب بدان
شهر رسیده با تیمور خواجه و قایم مقام میرزا پیر محمد شهر بعد ملاقات فرموده بکتیب حال باز گفت امرا و در شیراز بعد بند کمان بردند و از حرکت شیخ از میرزا
اسکندر داغ شده است و چون ملازم از دو طرف متعاقب رسیده انجیوان شده بعد تقریر کردند امرا و اعیان و کلویان فارس میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشته
و خواجه علاء الدین محمد را اسیر در پیش اصحاب ناموس فارس بعد از نصب پادشاهی در بیرون و قایم مقام سید حسین شرب دار و اغرار بعد از آن جرات و جرأت و شقاوت و خواست

برادر خود علی را بوثاق اسکندر فرستاد تا او را بزنجیر بسته بخدمت برد و خود همان یرق دیاد بطرف شیراز رفت بعد و در همان زمان امیر عبد الصمد بجانب یزد روان شد
با تمام امرا اطاعت و انقیاد اظهار کرده در ملازمت او کمر بستند و امنعون با لشکر عظیمی بر چه تا متر بطرف شیراز آمده در میدان سعادت چتر بر سر آن پادشاه دولت برافراشته از جانب
شهر جنگ در انداختند و حسین شربت دار با دوازده سوار دستان رفته با کلویه علاء الدین محمد نفس لشکر و جوانهای مرزم کشت شنیدند و در آن روز که از درب سوار دستان
بشهر در رفت و خلیفه حسین انجیر شنیده پریشان خاطر و بدحال گشت و متوجه ولایت خود گشت و سایر امرا لشکریان میل خدمت میرزا اسکندر کردند و شاهزاده و شعو
که دروازه سوار دستان برگشت دند و در آن شب سرداران سپاه و اعاظم متحیر شهر در آمدند و انغرار نا لکجار یغ شربت دار با چند سفنک بجانب کرمان فرار نمود و روز
دیگر میرزا اسکندر جمعی را صحبت با حسین مواعدت نموده بعد از میان برداشتند و میرزا اسکندر بر سریر ایالت فارس متمکن گشت و امرا ایشان را میرزا ابراهیم بر رسم معتادی
رهنه کرد اینمره بعد از استماع این واقعه از هم فرو ریخته در عقب یکدیگر عازم شیراز گشته و از آنجمله امیر صدیق در راه حسین شربت دار را گرفته و یک گوش او را بریده با خبر و نشان
جان فشانی نزد میرزا اسکندر فرستاد و بعد از آن امنعون را بمزار شیخ سعدی فرستاده سر آوردند و در آنجا دفنش نمودند و بعضی از بردت دریش
او بر آشیده بر کاردش نزد کلاه دریش ابسر نهاده پیش امیرزاده اسکندر آوردند شاهزاده از روی پرسیده چرا قصد برادر و مخدوم من کردی حسین جواب داد
که اگر نسبت با قصدی دفع شد نزد خود بر بنا بر میرزا اسکندر کار کشیده و بر دست خود چشم راست او از حدقه بیرون آوردند و فرمود تا زخم چاق او را بدان کشتند و میرزا
مخدوم دل دم کش را باصفهان فرستادند و بعد از آن نا پاکش را بعد از دو سه روز در آن بخشه بعذاب کشتند و مجموع امرای میرزا ابراهیم با پای در دایره اشتیاق میرزا اسکندر پیوستند
الا دارو و خنجر یزد و داد با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بهادر بود تر آغاز نهاد و امیر شیر الصمد طاهر را گرفت و میرزا اسکندر بر خیال اطلاع یافته امیر عبد الله
و امیر شیر الکریم و خلیفه محمود خوارزمی را بجانب یزد فرستاد و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید که حادثه در خاطر تلخ کس نمیگذشت در دولت اصفهان
روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان مقتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه چون پدرش بفرمان حضرت صاحبقران نیمه شهر بر دند او بر پایه تشاهم رفت
و در آن اوان از آنجا باز گشته پیش امیر قرا یوسف آمد و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشته چند روز در تبریز بعیش و عشرت گذرانیده بالحاق بصلاح جهانگیر و دولت
احمد صاحبی عازم اصفهان شد و میرزا عمر شیخ بن میرزا ابراهیم و امیر شیر الصمد بر پاس امیر جلایر شاه و در اصفهان بعد باستقبال شتافته و جشن ناگزیر بتوجه او گشتند
و امیر فاضل از امیرزاده عمر شیخ جدا شده در کولی از تخت میرزا اسکندر رسید و صورت حال را معروض داشت میرزا اسکندر امیر صدیق و امیر کوکبرت و امیر سلیمان
در عقب امرا جنگ نا کرده بانجانب میرفتند فرستاد و خود روی بدفع سلطان مقتصم آورد و بهر دو سپاه در حوالی اشکار بهم پیوسته و بدین سبب مخالفان دلیر گشته و بر
قفای میرزا اسکندر آمدند لا ملازمان رکاب اسکندری بنصرت باری حضرت داوری دو دو از دو دوان مظفری بر آوردند و مخالفان عنان از معرکه بر تافتند و اکثر اعیان
عراق و آذربایجان امیر دستگیر شد و سلطان مقتصم شکسته و منهزم بجوار اصفهان آمد و در دو جوشا پیش آمده خواست که از آن جوی جهاند دشت شاهزاده مردی کرد
بعد خود را نگاه شد داشت بر قفا اخلاص و بهادری از عقبش رسیده سر او را از بر جدا کرد شعله حیات دانش فتنه او فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد
ساعدی عصابه بنصب پیشانی بسته با رعایای چهار دانگ دو دو دانگ اصفهان نمود و آغاز نهاد و بدین قدر سطر الفتح خرابی بظهور اصفهان راه یافت و در این اثنا
میرزا رستم بر حضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسید و قاضی احمد ساعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافته و میرزا اسکندر از نیمه خبر یافته

امیر عبد الصمد را و از نیز نزد خلاص شده بعوانه فرستاد و دیگری از امرا با جمعی چرپا و قاق رفتن گرد انیده چون عازم شیراز شد و جمعی از امرا امیرزا پیر محمد را
ناگزیر متوجه یزد شد و بعضی از امرا را امرای میرزا اسکندر صهریق و لکومرث و دیان با ایشان رسیده جنگ کردند و اسکندریان غالب آمدند و امیر عبد الصمد
با ایشان بسوخت و دیگران که عمده راه خراسان پیش گرفتند و چون انجا رسیدند میرزا رستم تحریک نمود تا از جانب خدا نسته بعراق آمد چنانچه مذکور شد و ایشان
نیز همراه بودند و امرای میرزا اسکندر پیش از این بجانب یزد در قصبه بی صدره اشتغال داشتند عاقبت در آن باب مبالغه نمودند تا یزدیان بسمک آمده امیر عبد الصمد را
رخصت بیرون آوردند و بجمله رسی صحابی پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را که نشسته همیان طاهر و کوتوال قلعه یزد در سر در ران یزدیان بعد لا بکر نام مجتهد بدیوار آمد
و لا بکر طاهر را در قلعه قایم مقام خود کرد انید و بسبب از اسباب بیرون رفت و طاهر پیش امرای میرزا اسکندر و بی صدره یزد آمده بعد خبر فرستاده عرضه داشت فرمود
غنیمت با میر نعمت امرا ایام ایز در قلعه رخشید و جمعی کثیر از اهل قلعه را قتل رسانید و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف ضیغم را بکومت ایجا تعیین فرمود
اسکندر بر مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان پیش حضرت خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید
شهید بنا بر ترفیه حال رعایا در امور مملکت داری شروع نمود و مهمات را بحکم نظام داشتن طرحی گرفت اکنون التماس آنکه از برادران هر کرا مصلحت دانند نزد
عراق فرمایند تا مدد معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جمجاه میرزا بایسنغر انشا کرده با امیر طهمتن و علی دوست بر اسباب پادشاهی معزز و محترم
ساخته روانه عراق عجم گردانید و میرزا اسکندر از نشاط لطف بزرگانه و عنایت سبحانی لا یزال کوه ما بر تبه جهانبانی رسید و منصب عالی اوصاف با خلاف رسید چنانچه کمال
مقابله امر و نهی مملکت فارس بر بخشاه سلیمان علیه السلام موسوم است با تعزیز اشتغال یافته بمقتضی لان شکرتم لازیدنکم شکر منعم و عقلا دشمن عابر منعم علیه واجب بجای پاید آورد
تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و با مضمون سنشد عضدک باخیک را ملاحظه کرده بنا بر تمنی میرزا بایسنغر را که لاز شد و بجانب زنا صاحب اوطاهر و ملا بعد بان
صوب روانه گردانیدیم و خلیفه آنکه طریق عاطفت مسلوک دارد تا عقد الفت انتظام یکدیگر و اخلاص ملاقات ایشان پذیرند و لله الحمد و المنه در انعقاد مشتمل از امثال این
وصایا بیشتر است و جاذق و برادران و خویشان را در خلاف راشت و شفقت جای دهد و از تمنی در ثبات دولت و بقاء سلطنت اثر عظیم دارد و مکاتبات مسلوک داشته الجواب
مرسلات مشروح گردانند و از روزنامه باشد اعلام نمایند تا در اتمام آن لازم آنستم بنده علی اشرف جاجت موصول گردد انشاء الله تعالی ذکر محاربه منعمان میرزا رستم
و میرزا اسکندر و مراجعت میرزا اسکندر بشیراز و آمدن میرزا ضیغم سلطان باصفهان و گرفتار شدن خلایق بیدی قطع و فتن میرزا رستم بجانب آذربایجان

میرزا اسکندر چون بوجه ضبط مملکت فارس منعمان نشیه بتسخیر ولایت عراق عجم گماشت و امیر عبد الصمد و امیر صهریق را بجانب اصفهان روان فرمود و ایشان بطرف دارالامان
رفته قلعه از آن مضبوط ساختند و میرزا رستم از حضور با لشکر با منتخبه آنصوب شد و بی صدره قلعه اشتغال نمود و چون بر تو شعور میرزا رستم از توجه سپاه ایران نیز با پیشه
با سنقول ایشان شتافت و از آنجا عزیمت چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشته پناه بقلعه دستجرد برد و میرزا رستم برادر خود میرزا بایسنغر را در آن نزدیکی بعراق
آمده بود ملتفت نشد پس منعمه با خود یار ساخت و با تفاق محاصره نمودند درین اثنا ناگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بقصد رزم رسیده میرزا رستم عازم اصفهان شد و میرزا اسکندر
نیز متعجله آنصوب شد و میرزا رستم بسه فرسنگ استقبال نمود و لشکر منتخبه بحر اخضر بهم رسیدند و بعد از آنکه از جانبین مطاردها و محاربه نمودند میرزا اسکندر بموضع اشکاه
از قصبه سعود و در آن وقت میرزاده ضیغم سلطان با ده هزار سوار بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل بشایا مرقوم شد و کیفیت آمدن میرزا ضیغم

میرزا خلیل سلطان پیش آنحضرت در رفتن او بجانب عراق در این اوراق مذکور خواهد شد انشاء الله و درین اثنا میرزا رستم از بسکه بنا استعداد نمود و میرزا خلیل سلطان بعزم
مصالحه برادران بجانب اصفهان روان شد و هر چند کس فرستاده از امیرزاده اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر در یکطرف اصفهان مقام داشت
و میرزا خلیل از طرف دیگر بشهر در آمده و در آن ایام از جانبین محاربات قوی بظهور پیوست و مردم بجان شده در اصفهان غرت و غلای عظیم روی نمود و از تعدد جیران
قوت اسبان از دوا یاقوت گشت و میرزا رستم بالضروره دلایت گرفته روی بآبادی قراباغ نهاد و میرزا خلیل سلطان پای تجدید نشرده در شهر توقف نمود و میرزا
اسکندر بچنان بر سر نزاع و جدال بود درین اثنا طایفه از لشکر کرد شبی برخصت میرزا اسکندر بازگشتند و حضرتش نیز ترک محاصره نموده بجانب شیراز در حرکت آمد
و شش اصفهان بسبای غلا بمرتبه گرانی رسیده بود و نطاق لطف از احاطه اغاجز گشته گویند در ایام محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان بر بالین در دیده رسیده در آن شهر
باب مزروع نموده بود و پیش خرزه آورده و خلایق حضرت تعظیم رسانیده میرزا خلیل سلطان خواست که در پیش او را حاجت نماید بسر نشد لا بزبان خرزه خوانی نمود و آنچه در بیچه
پاشاهنشاه راست و شاهزاده در کجهای عالم را نقطه رسیده در آن زمان نماند خبر دادند فرمود اما الاصبار و میرزا خلیل سلطان لذ اصفهان بری رجوع نمود و صورت
واقعه را معروض رای خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بحوالی تبریز رسید امیر قراباغ قریب ده فرسنگ استقبال نمود و اعزاز و احترام هر چه تمامتر از آن شهر در آورده
بزیارت طلایهای عظیم فرمانداد و آنچه وظایف مردت و حسن تربیت بود بجای آورد و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق بگذرانید و از برای نزهت شاهزاده سرای حضرت
مهر گرد هر چهار سرای تبریز بتعیین رفت و ذخایر ایشان مهیا و با تجاج هر روز مقرر گشت و میرزا رستم و امیر قراباغ در خلوت با هم صحبت میداشتند و در باب
تنظیم ملک هر نوع سخنان میگفتند و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و قراباغ در جلب میکوشید و در عراق عجم اصفهان و دیار خراسان و آذربایجان
و تخت قراداغ در دایره روم و شام است تسخیر این دو مملکت بسهولت میسر میشود و در دیار بابا در تخت تصرف ماست مثل برادر و اعزه و اقربا و خویشان هر کدام حاکمی
سپورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان آنجناب بر آن قاعده کرده بر سبیل اتفاق روی جلادت بر آن شهر نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم و چون میرزا
رستم را تعلق تمام با صفهان بود همچنان در توجه باصفهان بضرب اصرار میفرمود آخر الامر قراباغ ترکمانان را فرمانداد و در رکاب میرزا رستم روان شوند و میرزا رستم بر تخت میرزا
عثمان را پیش قراباغ بگذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد امیر قراباغ میرزاده عثمان را تعظیم تمام مینمود و هنگام بازگشت در هیچ کس مقدم نمیشد و در
راه تا آنکه میرزا رستم را گذاشته دیگر نخشید و میرزا رستم با خلاص خویش عازم اصفهان شده خواجه احمد صاعدی و صاحب اصفهان را ملک بود با اشراف اصفهان
عراق برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر در آوردند و حضرتش در قصر شاه در اصفهان کامران و کامکار روزگار بگذرانید و چون خواجه احمد صاعدی
بکلف بدی شاهزاده در قصبه قشلاق با مدعی ملتمس میرزا رستم در قتل او با خلاص مقربان مشورت فرمود همگنان گفتند چون عزیز دیگر خواجه بیمار گشته
خواجه آمد در آن زمان کار او با تمام رسانند و بلوچ سعین و روز مقرر هم خواجه را آخر ساختند و اصفهانیان بعد از قتل خواجه میرزا رستم هر دو کس فرستاده میرزا
رستم تاب مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمایه بپابوس حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و بلوغ التفات و استعطاف
اختصاص یافت و آنحضرت آنچه با تاج الدین شاهزاده مشار الیه بود باو ارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر در فارس و عراق و عجم فرمانفرمایی
علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر کرده بنیه باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده دار الملک سلطان ملک شاه تخت گاه حشمت

ذکر توجه مغول سلطان

در آنجا

احمد جلایر از بغداد بآذربایجان و محاربه نمودن با قرا یوسف ترکمان و کشته شدن سلطان احمد و وقایع آن

در آن زمان امرای
عراق از عمر شیخ برحمت کرده با آذربایجان فرستاده سلطنة الدولة پسر سلطان احمد جلایر را بر خود حاکم ساخته و بگاه پیش او جمع شده تا آورد زیادت و شکستی بگذشته
و چون بحوالی استرآباد رسیدند علاء الدولة قاصدی در خفیه پیش پدر پادشاه حاکم آنجا فرستاده و از آنجا عزیمت عازم ولایت آذربایجان اند و تعصب و جنبش و جلبه خزاین
همراه دارند فوجی طامعه پدر پادشاه در حرکت آمده با لشکر بسر راه اسب رفت طایفه از آنجا عزیمت گذشته و هر چه داشتند با خود برداند و جماعتی مانده بعد از فرصت از احوال
و انتقال شتر و مجموع آنرا گذشته با اهل و عیال پرداز شدند و علاء الدوله پیش پدر پادشاه رفت چه بموجب اشارت حضرت صاحبقران مغفور خواهر سلطان علاء الدوله
در حضر سلطان احمد جلایر بعد پدر پادشاه در حبالهٔ نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استراباد بفلاکت روزگار گذرانیده بمقصد حضرت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف
در مقام تربیت او آمده حرمتش را بالتفات مکلف آسوده خاطر گردانید و چند وقت ملازم بود آخر الامر امرای عراق بعرض رسانیدند که علاء الدوله
پیش پدرش سلطان احمد رفته و در آنجا مستلزم فتنه و پریشانی است قرا یوسف علاء الدوله را پیش خود طلبیده و گفت میان ما و پدر تو بملاحظه ایمان مؤکد با تغییر تاکید
در مقام مجمع دمدمه شده و تو در کمال غربت گرفتاری صلاح چنان می‌بینید که بخدمت پدر مبادرت نمائی و در نهار در تبریز نزدی در ازل دادیش بخشش نوع
خواهر گشت و انتفاع موجب فتنه خواهد گشت و امیر قرا یوسف علاء الدوله را در آغوش کشیده و آب و جامه داده و تکلیف کرد و خود بجانب خوی روان شد سلطان زاده
چون از ولادی قرا یوسف بیرون آمد با عوامی مردم بدآموز همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بدانجا رسیده طایفه از اراباب شراره پیش او جمع شدند و چاوش
رکاب دار از قبل قرا یوسف حاکم تبریز بعد از شنیده حال سوار شد و پیش علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه چنان است که تو به تبریز نیائی چرا مرتکب این
امر شده علاء الدوله جواب نامناسب داد و چاوش کوچک او را بنزد کرده پیش قرا یوسف فرستاد و حضرتش از جرأت علاء الدوله در غضب رفته او را بقلعهٔ خوی فرستاد و در قلعه
در چاه زندان سلطان زاده را محبوس نگاه دارند و در اثنای این اوقات بجهت سلطان احمد در استحکام سعی می‌نمود و مال فراوان در آن باب بر آن اداف و بعد در
عمارت مدینة السلام صرف میکرد و بیان این سخن است در وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیاری از زر نقد و طلای خود را در صندوق نهاده
بمعاونه معتمدان خویش بموضعی که هیچکس گمان آنجا نمی‌برد پنهان کرد و در این نوبت بدار السلام آمد آنها را بجنگ آورده شهر را از آنچه بود مختصر ترک حشت و خزانه عتیق در این
آن فرمود تا حفر کردند چنانچه از آب شط بخندق می‌آمد و باز بشط متصل شد و چون از عمارت برج باروی قلعه باز پرداخت رسولان پیش قرا یوسف و پیر بوداق خان فرستاد
با تحف و هدایای بسیار و پیغام داد و در بهار آنچه بواسطه ضعف مزاج و رقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق همدان اتفاق نزهتی خواهد افتاد قرا یوسف در حضرت سلطان احمد
سلطان غیاث الدوله پسر عراقی بمزاج نیکو داد و پیغام توجه بجانب همدان نیز متاز گشت و گفت میان ما و تو عهد و پیمان در قلعه شد هر قصه مملکت یکدیگر نکنیم نقض خود عهد نکنیم
اگر مرتکب این امر نشده بمشیت مملکت دانی نوبت اهل سلطنت را زیاده احترامی نکرده و چون بهار شد قرا یوسف به ییلاق آلاتاق رفت و از اطراف سلطان احمد نامه
نام و از دحام به ییلاق همدان آمد و همدان متصرف لشکریان سلطان جانگیر بود ایشان در قلعه متحصن شده و سلطان احمد بآستان در آنجا که رنجیده با تردد قوتوس مکمل
از آستانه متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم برادر سلطان بود بجهت روز از آمدن صدره کرد و کاری از پیش نرفت سلطان احمد کسانی پیش معصوم فرستاد و در آن نوبت
دعای عاقبت پادشاه نیز داد و معصوم بدانستن آن اعانت کرد سلطان احمد گفت صبر باید کرد تا حقوقش آید و مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی در بغداد بغدر معصوم

شده و بعضی مفسدان عروس مملکت را در نظر او جلوه داده‌اند و صورتش شیفته و فریفته گشته سلطان را اجمال نوشته‌اند و عازم دار السلام شد و چون بر الحمد و رسید غنیمت
مخالفان از هم فرار بحث و ایلیس مذکور و پسرش و جمعی پایه خشمه و فساد بود گرفتار شدند و درین زمان سلطان نیز بازگشته بتبریز آمد و قرا یوسف در تبریز
قشلاق کرد و بعد از آن بنا بر غرض قراختان بولایت آذربایجان و والی آنجا پسر خودش بعد از تلف لشکرهای گران متوجه آذربایجان شد و پسر خودش را در
بعضی جهت محافظت مملکت در آذربایجان بگذاشت و سلطان احمد غنیمت قرا یوسف را غنیمت شمرده از مردم او برات در آنکه هر سر از متابعت قرا یوسف گشته بودند
و سپاه عراقعرب و خوزستان و لرستان و دیگر ممالک گروه انبوه و لشکر گران شکوه از بغداد و همدان آمد و از آنجا متوجه تبریز گشت و شاه محمد پسر قرا یوسف
از آذربایجان بتوی رفت و سلطان احمد باز بیست و نهم ذی الحجه در غره ربیع الاول سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه بشهر آمد و همه بندگان از شش هزار آن در تحریر افتادند چنانچه در تصریر
شتر خیمه و خرگاه و سراپرده بارگاه و دیگر اموال و اثقال او بیکشیدند و جلهای اسبان و استران بیشتر از تختهای شاهی بود و در آن نفور اسب و اسم کوتاه بیاهای
زر و طلا جهای مرصع پیش پیش می آمدند و بر بالای سرش چتر مرصع زربفت داشته بودند و مرغی از طلاء احمر بر زیر چتر ترتیب داده و دوری مقابل بیضه عنقا صفوری در دهان
مرغ تعبیه کرده و امرای عظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و از عقب ایشان پیچکان و صاحب حسنان و ملازم بودند با جامهای زربفت هر یک نوعی از
صلاح در دست گرفته میرفتند و بر دست راست سلطان شاهین و صاحب اختیار ممالک بود قدم بر خاک میزدند و در دست چپ او بغداد اقا نیز پیاده
میرفت و از پیش روی سلطان مقدار یک تیر پرتاب یک اسپ سرا از شهر بود و در آن روز شهر را آیین بسته الوان زر آتش سرخ بودند بهر چند قدم در رشت
از سرخ و نقره و عنبر مسکوک بر سر او می پاشیدند و هر چند گام و سینه‌های پای اعزاز پای قیچی بر زمین می افکندند و سلطان بعد از تاج داشت و دیدها از نظاره
آن خیره می‌کرد و بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دار الخلافه تبریز نزول فرمود و جمعی از مراد و غنیمت شاه محمد ولد قرا یوسف رشته بودند و جمعی با خوی با دو سه نفر و بعد از آن
فرمان داد که دست از مال ربه باز داشته هر یک بطرف و مقصر ایشان بود فرستند و چون قرا یوسف بنا بر طلب پسر خودش و مردم آذربایجان و خلق آن شهر در تسلیم شهر
تعلل مینمود و اخبار داشته و قرا یوسف را از میان برگیرند شهر را بولد خودش مسلم داشته باز گردند و قرا یوسف بدین غرض راضی نمیشد و اتفاق زمانی صورت گرفته عاقبت سادات
موالا و اعیان و اشراف از آذربایجان بیرون آمده لشکر را تسلیم نمودند و خطبه و سکه بنام و لقب پیر بوداق خان مشوش گشت و اندیشه را با تقدم و لواحق بر اسم سیورغال الدین
بنیاز اقای خویش برخورد و از سپاهی گری بغایت متعقد بود و از اندازه داشت و چون دو روز از فتح آذربایجان بگذشت سیوغ قرا یوسف گشت و سلطان احمد در تبریز نزول
فرموده امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه هر جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان مشورت و معاودت امرا و اعیان سپاه بر محاربه قرا یوسف با سلطان احمد
اتفاق کردند و در باب تکمیل خویش بوکندان بر زبان آوردند و قرا یوسف یک یک را بوعده‌های چرب خوشدل گردانید و مقرر چنان شد که بجهت منزل به تبریز آیند و از آنجا
روان شده بر قشه بود و در قریب شبیخون غازان بود و سلطان احمد در آنجا توقف نموده بود و سپیده دم در منزل فرود آمده بتهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول
شدند و صباح روز آدینه قرا یوسف از یورت خود سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته روی بشبیخون غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری متوجه او گشت
و از ثلاثه فریقین را جنگ عظیم واقع شد و از طرفین صف شکن و قلب شکن و سینه‌ها عاقبت زنگانان غالب آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند و باطراف و جوانب گریخته
گشته و سلطان احمد در معرکه تنها مانده ناچار عنان گرگ خان بگردانید و در وقت فرار زنگانی مجهول با او رسیده دست داشته و ضرب زده سلطان را از اسب بینداخت و اسلحه و جامه و قیچ

پادشاه را گرفته او را بکشت سلطان بسوراخ باغی که آب از آنجا بیرون می آمد در رفت و از غایت دهشت هم آنجا نشست تا بر پیشه که از عقب وی می آید یا نه از خاصان
نگفتش و از آن شهر بیرون آمده دیر بالای درختی رفته بلجاه بخفاه میگرد و در آن حال سلطان میگذرد و از معرکه بیرون رفته در وی بگریز آورد و آن یک پادشاه غالب آمده
بزیر آمده پیش سلطان رفت و زبان برکشید و گفت این چه حالت سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن ما مردم ما در این شهر بسیار است چون
شعوبه و دزد و چاپلوس از ایشان بستانیم و رعایت نیک کنیم و همین در بغداد رسم ملوک یعقوبیه را بتو از آن داریم و همین حمله عهد کردیم پس نگفتش و از آنجا رفت و او بخوابگاه رفت
و بخوردن مقال مشغول و از امور آنکه و حشمای مخفیه نخواهد گفت الغرض بدین نهاد خوردن آغاز نهاد و چون از آن کار فارغ شد شهر را گفت در میان ما و بغداد یعقوبیه بر سر قرار
یعقوبیه است و غالب نفعی از آن بما نخواهد رسید و شیر است که چون شب در آید مردم پیش سلطان جمع شوند و دیگر تر اعلاقات با او دست ندهد و صیصه ی چنین از دم ما
بجهد و از زمان شما نه معزز و اکنون مصلحت آنست که پیش قراویسف روی و کیفیت حال باز نموده بوجهی سبب استانه نگفتش و از آن زن معتقل شده متعلقه درگاه
پادشاه بشد و از آن زمان میراخوان و خاصان را سلطان جمع آورده بود و از ایشان نقص میکرد و سلطان احمد چیزی اب همراه داشت و چیزی اب با خود همراه داشته
باشد و چیز دیگر بهت سپاه ما افتاده و ناگاه پیر نگفتش و زبان تاشی بمجلس قراویسف در آمده و گفت سلطان احمد در موضع نزدیک پنهانست اگر پادشاه خداوند
جمعی را بسر او فرستد قراویسف گفت این چه سخنست باید مرا دو چیز در سنگ قطع کرده باشد پیر نگفتش و زبان قتل خود اضرار نموده عرضه داشت و معتقدان خود با پیر فرستاد تا قلعه را
بسپارم قراویسف مردم اعتقادی خویش مثل دروز و پیری شیرنجی و محمود ایاق و ستلش را همراه نگفتش و زبان کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ بیرون
آوردند سلطان سر برهنه با یک پیرهن قبای خلق در پایش انداخته و طاقه کهنه بر سرش نهاده و خودش را بر کفش اب پیری شیرنجی سوار کرده بمجلس قراویسف
رسانیدند امیر قراویسف پای خود نشست سلطان را بر پهلوی خویش نشانید زبان عتاب برگشاده با سلطان خطاب کرد و اصلا بر قتل و فعل تو اعتماد نیست بارها بقرآن مجید
و اسباب بزرگ الهی کوشکند خودی و قصدش و مملکت من بخلاف گفتی و قراویسف هر حکایت در دل داشت اظهار کرد و حرکات ناشایسته در گذشته با عاتب
از وی صادر شده بود باز نمود بعد از آن او را از مجلس بیرون انداخته در صف نعال نشاند و پیر بوداق خان در آمده گفت برگ نشست و امرا و اعیان با سلطان
بگفتند در مملکت توبه نزد گاه پیر بوداق خان میرسد و تفویض مملکت آذربایجان و باسم پیر بوداق خان باب آن را نشسته و تکلیف کردند و سلطان آن سخن را
خوش نشد و بگفتند در ماه محرم در ممالک آذربایجان گذر نشستیم و تو آمدی بتعقیب آن را از دست او اشراع منعوی اکنون نیست قریبی خود مع مصاحبات با ما بیاید و او فرمود
در آن باب نشانه دیگر بخط خویش در قلم آورد مضمون آنکه فرزند اعز اجمر ابقاهم الله در بغداد مستخلص قلعه است و قلعه کرتیت بر آنست در کنگاه بغداد بفرزند اعز ارزانی شد
غیاث الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم باید در ارزانی توجه او گاه شود و اکال با یراق و پیشکش باستقبال بیرون آید و مفاتیح قلاع و خزاین با دستیار بر دارد
مخالفت مستند و اگر در آنجا حرمتش را تعظیم و طاعت و انقیاد مغنی نماید و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قراویسف و امرا هم در مجلس جلوس کرده شاه
محمد را نامزد در اسلام فرستادند امرای او برات و سه چنان اعراب و غیر آن از مقتضی در آن تخت امیر شده بعوندلان داده و در رکاب شاه محمد روان شد نزد قراویسف
با سلطان احمد گفت هر باد چه اگر نقص عهد داشتی و تقصیر جان و مال من لشکر کشیدی من ترا نمیکشم لا بطعم روی سلطان آورده گفت در خاندان سلطان اویس
تو خراب کردی با زمانگان در کار دولت او را کشت و از توبیخ کاری در لایق باشد صدا در شد و نخواهد شد و ما نخواهیم گذاشت و امیر قراویسف را بفرمود تا بخانه ی خاص

خود برخواست و شمشیر از میان کشیده پیش قرا یوسف انداخت و گفت حیات این شخص موجب فتنه و فساد است اگر او را زنده گذاری هزار فتنه و شورش روی خواهد
در ای عراق متفق الکلمه نگشته و لان دادن سلطان احمد بسعی مصلحت بیش آن ترکمان صادق جواب داد و اگر هزار کس چون تو در لشکر من باشد دغدغه بر خاطر
خطور نخواهد کرد و من بوعده خود وفا کرده ام و قصد او نکنم و اصلا تکلف بوعده خود نمی خواهم کرد و بسطام معروض داشت که این شخص چنین خون ناحق کرده و خصمان حاضر نیز اگر تو قصد او نکنی
حمایت هم نمی کنند قرا یوسف ساکت شد امرای عراق مستمش را نگشتند و سلطان را بعد از شیخ علی برادر او بود بیرون خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان برادر
مرا بناحق کشته است و بسطام بر صدق مقال او گواهی داد و از بسیاری مبالغه عراقیان قرا یوسف قتل سلطان احمد با ایشان عهد استان شد و خواجه جعفر با چند کس دیگر
بنگاه مستمش رفتند و بسطام بعرض رسانید و با آنکه سلطان احمد دیروز بعزم فرستاده ایاش و از اول میگوید که سلطان زنده است و چندان مبالغه میکند که عکس در آن
روی نماید قرا یوسف بسطام را گفت و امثال این امور منسوب برای تست بسطام فرمود که تعیین سلطان را در مدرسه شیخ بگی نهاده اند و صورتها بر او پوشیده نیز داهی بیرون نامه
روز آمده سلطان را بر آنکال میبرند و بدان تیر پران آن کشتگان کشیده یافت و بعضی از فرزندان سلطان احمد در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شب را چشیدند
و سلطان علاء الدوله را در قلعه محبوس داشته بموجب فرموده قرا یوسف براه عزم فرستادند و سلطان احمد را بخنجر مقتول کرده در عمارت دشتبیه در پایین برادر
سلطان حسین در بیخ عمارت کشته شده بود بدفن رسانیدند و دنیا جای آفاتست و قتل مکافات در سپاه ارادات خاندان هم در ایام بجزای اعمال سیئه خویش
گرفتار میشوند و چون خبر وقعه سلطان احمد بمسامع علیه شاهرخیه از خواجه عبد القادر چند سال در خدمت سلطان میبرده بود گوینده رسیده در باب تصبیه و تسلی خواجه
خواجه عبد القادر این بیت عربی گفته و در شعر اشعار ظاهر و در ده بعرض حضرت خاقان سعید رسانید بیت عبد القادر دیده هر چه خوبست ؛ با دور سپهر نیست جای شبرو ؛ گاه بهر
بجوانگاه ؛ تاریخ وفات کشته قصه پرتو تصبیه شاه مجهود الدوله قرا یوسف چنان بود که بعد از قتل مرقت بدار السلام رسید بعد از آن سال دشتبیه و اولاد و ضعفا سلطان احمد را
در بغداد محصور کرده ایشان در شب پیشتر نشسته بگریخت و بر ساحت عراق عرب استیلا یافت و در آن مملکت مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع آورده و با
بیگران ازدواج و خطبه اسکندر بنام خویش بیشتر رخت و دیگر پیش پرنیامد و قرا یوسف بعرض بادگرد ذکر پرتو التفات انعاش خاقان سعید بر حال شاهزاده
های عظام در تربیت اسباب حلوی بادشاهانه مقرون و تقلیل و حالات آن در شهور سنه احدی عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر حال اولاد و احفاد آن خشت و مقصود
با اسباب حلوی تعظیم ترتیب کردند و موضع باغ شهر را در تربیت بقعه اصیل الدین در نفس دار الملک هرات واقعست از آنجا داده نسبت باشاهزادگان
غیاث الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر ست خان مقدم رسانید و میرزا ابا بکر از سیستان گریان آمده و شاه قطب الدین و الی انجا دم از وفا
و اتفاق میزند و این معنی موجب استرضای حضرت خاقان سعید از شهر باغ شهر یا مشهد قدر فرمودن میرزا بجهت حضور لشکر فرمانداد و در اعلام ظفر انجام در شهر جمادی الاول سال
مذکور از دار السلطنه هرات بیرون آمد و چون راست نصرت شعار بقصبه اسفراین رسید بر جب اشارت کاسکار سپاه جلادت دثار زرهای داودی در برد
خوهای مضبوط در سر دلهای کی نا دیا زوی بعرض کاخ خود کشیده و جنبه ظفر پناه از اسفراین در گذشت و الا انجا اسکندر بیگ لنگین بصبت قلعه دو خبره فلاطان
و مدد اهل سیستان مغرور گشته سر طاعت در کشیده و بپای اطاعت نیز نیامد و سپاه و پیرایه منصور مانند قضای مبرم بر طاهر بعقاب از قصد کردند هزار مرد جلادت از مردم
هرات و پادشاه اسکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود بهادر و محمود شمس و محمود سبزوار و غیرهم با ایشان متفق بار و مجموع دلاوران آن سرزمین

پشت بدیوار حصار نهاده بایستادند و جمعی از سپاه منصور متعرض محمود شاه مغولی و یوسف غراق و خضر داد و جمعی از سرداران دیگر حمله کردند و از دیوار بالا گذشته بیاده بیان
باغی در آمدند و مبارزان جانبین در هم آویخته بگرز و شمشیر در یکدیگر آویختند و خانان چون دستبرد لشکر غنیمت اثر مشاهده کردند در قلعه فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت
در نصب عراده و منجنیق و کمان بقب استیام نمودند بکنقب بعهده امیر شاه ملک بود و یکی بعهده امیر مضراب و یکی بعهده امیر ترخان و یکی بعهده امیر حسن صوفی و ترخان
و دیگری بعهده امیر علیکه اوکلتش و یکی بعهده امیر جلال الدین فیروز شاه و دیگری تعلق بامیر نوئین داشت و دیگری بامیر فرمان شیخ و یکی بامیر سید ترخان و دیگری بامیر
شیخ و امیر محمد شرف و حلیفه از سرداران سپاه ظفر شعار از اطراف و جانب حصار خندق و نقب میکندند و مردم قلعه نیز کوشش بهادرانه مینمودند و شبانه
روز آتش رزم و پیکار افروخته بود و اهل حصار چون بلایت هزیمت و ادبار بر چهره حال لشکر نصرت شعار مشاهده کردند چاره جز اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر
یالتکین و پهلوان شمس در اردوی سر لشکران قلعه از روی بخیر تخصیص تضرع آمده امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر شاه ایشان را بیش عفو و پیمان امان
سر را عاطفت داشت بخشش همه خواهش نمود و التماس همه بانجاح اقتران یافته شد اسکندر و آن سرداران قلعه بخیر شتافتند و ارباب جرایم بلا
و عواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون خاطر خسرو جهانگیر از دغدغه قلعه فراغ شد رایت فتح آیت بجانب حصار اقبال برافراخت و پهلوان شمس در دار
حجره اصلعت پیشتر بمعارف بستان برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاده و او را ترغیب و تحریص بر جلادت و مصاف و عزت فرمود و پیغام داده که اگر
شاه قطب الدین بخلاف گرفته بدرگاه عالم پناه آید جز عنایت و عاطفت دیگر آرزو او بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و لکن با آنکه شهید را با قصد عرض و مال
و جان او نزاع و اگر نصیحت او را بسمع رضا اصغا نماید و از جذب غفلت بیدار گردد شاید که امری نسبت بسپاه و رعیت الوس از ملک غیب بخیر ظهور آید
و در شریعت و عدالت جایز باشد و چون آنجا عزت سپاه فیروزی شاه حصار را امر کرد و در میان گرفتند و اهل قلعه در مقام مدافعت و مقاتلت استوار
بایستادند و از جانبین جنگ در پیوسته شد و لشکر منصور از آب از نیان باز گرفتند و ارباب قلعه باب چاه روز کار میگذرانیدند و چاه چون نقب زده آب چاه را
نیز باز ستانند شاه نصرت و ظفر حصار و مردان کار غرور در سر داشت پیشنهاد اسکندر بر این نهاده از سر غیرت تا صید حضرت خاقان تیمور تمش
سبز خط داشته لشکری از پای حصار بازخواندند و در یاره شاه عنایت و عاطفت را از اندازه داشت و اما باقی حصار و قلاع دیگر در آن نزدیک بعد دست و دامن آن
زده لان یافتند و چون الوس مسخر و مفتوح شد سوک هلاون در جنبش آمده مرغ خاطر لشکر نصرت شعار گشت پیشتر شاه قطب الدین با آنکه خزینه بسیار داشت
و آتش خشم جهانسوز زبانه بعنان ایز کشیده و شعله قهر فرمان داد و سبزه های بستان را در عهد رستم باز بسته بعنه لشکر شتافتند و همه راه و بیابان سوخته و بر
و غارت در الوس بر آورد و از مساجع و مزارع اثر نگذاشتند با وجود آنکه در آن مملکت غله فراوان میشد در آن سال نانی و دقیقی از آن دودمان بر آمد و غرابا
سپاه از لشکریان در آن بیابان صدمه دیافت و میرزا رستم در الوس از عراق آمده بعد و امیر مضراب بر جنب قشلاق بر الوس رفته همین طریقه سلوک داشته
و چون لاریه عنایت در آن مملکت مرتبه رسید و از هر طرف بر آن مقصور بنظر حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرموده و ایالت الوس را بشاه اسکندر بهرشاه علاء الدین
و اندر فرزندان از ناصیه او ظاهر و لایح بود ارزانی داشت و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه از اسطخر هرات از فر و جوه خجسته اردو آنحضرت رایت سپهر کشت و در این اثنا ایلچی دامیشک خان
پادشاه جتای رسیده بعزت حضرت صاحبقران مغفور رسانید و بصنوف عنایت و عاطفت و نوازش مخصوص گشته رخصت انصراف یافتند **ذکر حال شاه زاده**

عالیمقدار میرزا خلیل سلطان پادشاهی آن و دیگر حالات و وقایع آن زمان

بر خردمندان بصیرت و هوشمندان صحیفهٔ سیرت
مخفی و محجوب نماند و هست بسته کامر خطیر خطهٔ سلطنت و شغل خطیر خلافت و منصب لاجمیر شهریاری و عروج بر معارج جهانداری پایهٔ بلند غایت رفعت و مقارنهٔ تأثیر
سعادت خیالیست محال و باطل و اندیشه ایست کاسد و مهمل که خاطر گزرانند و بقاء آن بجز و لشکر رجال و سپاهی اموال بدون در اوده ذو الجلال میسر نمی شود و تصور
نمیباشد چه از اسباب لشکر و جهانبانی و معدات ملک و ملک ستانی هر میرزا خلیل سلطان نزاد است دارا بود و اکثر آنرو دست تا آن غایت مشکل و سامان
بخشی را میسر شده باشد و در زمان اشتغال در تحصیل حضرت صاحبقران پایهٔ بال بدار القرار اکثر امراء نامدار و نوئینان رفیع قدر از هر دو طایفه تشکیت یاد بودند و بیشتر لشکر فرمانروایی
اثر در خطهٔ آن اقلیم مجتمع و چون در آنجا و از اولاد و احفاد حضرت صاحبقران بحسب سن از وی بزرگتر نبود خدمتش را بپادشاهی برداشته و جمهور امرای طبقات
دهشم در رکاب او عازم هرات شدند و چون بحدود آن بلده پاک نشر رسیدند اهل و اعیان صاحب اعتبار و محافظت دفاین و خزاین تعلق بایشان
میداشت با ائمه و ارباب علوم بر رسم استقبال بیرون شتافته و مقالید و مفاتیح گنجها را تسلیم کشتگان شاهزاده نمودند چنانچه شمه از این سابقه مذکور شد و در
اوان شهر بمعموری و دلبا دانی سرحد شهود و در رسم مسکون همکس نشان نمیداد و هفت اقلیم عالم را کبرا و اعیان و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و دیگر
طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خراسان نامدار و سلاطین دو اقتدار از قلاق تا اقصی بلاد روم و از هندوستان تا نهایت شام و از
دیوم و از خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و بغداد و فرنگ و دیگر برکات و شهوات و پیشکشهای ملوک و حکام روزگار و دیار لکفر و اسلام در آنجا متقابل یافته
بود و خزاین نقره و اصفر و طلا و احمر و دانهای مرصع و جواهر نفیس و اسلحه قیمتی و تجملات پادشاهی از تیاب و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و تیر و کمان و سیف
و سنان در خزینه موجود بود و هر گز عشر عشیر آن در خیال جمشید و فریدون نگذشته بود و در خیال مخیله قارون در نیامده بود و ملک خراج سه و شش سال مالک محروسه
ضمیمه آن شده با آنکه تجملاتی چنین با آنهمه اسباب آماده و خرم و چشم فراز دادن از سوار و پیاده مکلف حشم و حرام و مشقت داد که تجملاتی چنین با آنهمه اسباب
ناگهان بدست میرزا خلیل سلطان و خلیفه در اندک زمانی سر بهیچ باز نهاد و دست هزاده مشار الیه دست اسراف و اتلاف برگشاده از آنهمه زر و گوهر
زیور و دیگر جواهر آنکه است جمعی لایحصی که شب بسته یکدینار نمیخوردند هر یک از بقط بلبر دند و هر فردی از افراد که از ایشان مستحق صدقات بودند در آرزوی یکدینار میمردند
اگر اعمال را بحث دادند و در تمام ایشان سبب زوال و اختلال ملک و دولت گردیده شدند و از جمله آنچه ارباب دولت و اصحاب مکنت و از ارتکاب آن اجتناب واجب
و دانست و شاهزاده از آن احتراز نمود یکی آن بود که فرمانگان را بر کشیدند و بر مرتبه لایق رسانیدند و خاطر امرای بکار و نوئینان رفیع قدر
از آن حرکت ناپسندیده رنجیده از دیوم و دیوغرد و رماغ آن ملک آشیانه کرد و سبب اشتغال میرزاده خلیل سلطان آن بود که سبق ذکر یافت و هر بایی از سرداری
با میرحاجی سیف ابیرشت همالک نام تعلق خاطری پیدا شد و پنهان از حضرت صاحبقران آن عفیفه را در نکاح آورد و مدتی بجزو دیده و پاس ترس و بیم از دو صهال او
خطی بلکرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید بیک رشبهه غنج و دلال او شد و عنان تمالک و تملک از دست رفت و بمقتضی شد و در دین و خاطر خود
عرض نموده از صواب دید آن ناقص عقل بکار و زجاز نمیداشت و میرزا خلیل سلطان با عوانی سلطان شاه ملک خدیش و سرداری حضرت صاحبقران در آن شب یاد تیز
مادری داشته بر سبیل تکلیف بطاعت داد و در خدمتگاری آن استان مراشته و تمنی علاوه رنجش ارکان دولت و اعیان حضرت گردید بلکه طبع و جمیع و شوق از شاه

زاد مشهور گشت و آنچه موجب اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بر سر ضرب رسید شکوهی نامزد آن خاندان و بانگ عروس آن آوازگان

ذکر توجه مغفور حضرت خاقان سعید بجانب ماوراء النهر و فتح و نصرت عساکر گردون مآثر و آمدن میرزا خلیل سلطان بدرگاه فلک اشتباه

چون حضرت خاقان سعید ماه مبارک رمضان را در دار السلطنه هرات بگذرانید و بیست و هشتم عید در آب آزدز سعید قدم مغفور خود را بجانب دیار اشرف و نیش رایت اقبال برافراخت آنحضرت فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بحفظ دار الملک بگذاشت و جلال الدین فیروزشاه را بازداشت و مغفور امیر لطف الله بیان تیمور و حمزه قشوقو بر سر سیستان رفته بلوازم عزم و احتیاط مرعی دارند و بنفس خجسته عازم ماوراء النهر شد و فرمان مطاع بالاستقبال با حضار عساکر منصور و شرف نفاذ یافت و در اندک زمانی سپاهی فزون از چند و چون در ظل رایت همایون جمع آمدند و چون اخبار میرزا خلیل سلطان رسید آن نیز از سمرقند با لشکر فراوان بجلادت آمد و در آنجا خبر یافت که ضرار داد حسین در زمره مخالفان انتظام داشت بکنار آب خجند رسیده شاهزاده شاه را بسر میرزا سر داد و داروغه شاه را با سه هزار سوار نامزد اصحاب کرد و امیر دیوانه و لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل یکدیگر فرود آمدند و در جنگ تعیین میرزا نیز بدرای میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده طلبیدند شاهزاده با چهار هزار سوار را بمغافله سپرده تا بقریه شیرازه رفته در آنجا فرود آمد ضرار داد حسین بر خیال اطلاع یافته روز خود را بمخالفان مغفور شب همه شب و روز همه روز دیگر بر جناح استعجال شرف پیوسته هنگام نماز پیش بقریه شیرازه رسید و از جانب چغانیان در میدان آمده بنیران محاربه اشتغال یافت و طایفه لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان شیراز پناه برد و فی الحال شاهزاده قلعه را بهزیمت آورده و قلعه محصن مغفور امیر ضرار داد در حد لی قلعه فرود آمده قلعه را در میان گرفت و شاهزاده مهر بر شاهزاده لاعلاج مهر مغفور امیر ضرار داد با طرف دار قطب روایت بیخبر شتافته تا ممالک ماوراء النهر مسخر او گشت و آنجا دیده غیب در بیست و هم ذیقعده سنه احدی عشر و ثمانمائه وقوع یافت و چون پرتو منشور حضرت خاقان سعید در ولایت بادغیس بر این حال مدلل افتاد لوای توجه بدیار ماوراء النهر برافراخت پیش از این حضرت خاقان سعید امیر بوکسر را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود ضرار داد حسین چون بر وی ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر بوکسر روان کرد و ایشان در بلخ ملحق بموکب اعلی پیوسته و بعرض رسانیدند امیر ضرار داد میگوید که آنصورت بنا بر خدمتگاری آنحضرت زنجیر صدا شد اکنون بهر چه فرمان دهد عمل نماییم حضرت خاقان سعید چوبین قوچین را همراه نوکر ضرار داد فرستاده آنچه در پرده غیب فرستاده بود مستر بوط هر شد و متعاقب ایلچی میرسیم هر چه رای مصلحت باشد بتقدیم خدمت رسانیدند امیر ضرار داد با توقف متوجه قبله اقبال گردد و عنایات خسروانه مشمول حال او است و در هشتم ذیحجه بکنار آب چیحون مخیم معسکر همایون گشت و امیر شیخ نور الدین داود قرقوجه بجانب ماوراء النهر بحضرت پادشاه گردون اقتدار قرار داد بعود بدرگاه و ما بجهة توقف ظفر شعار اقامت اندیار طالع گردد بدین بارودی همایون خواهیم سوخت و این دلا شاه بر دو عمره و نیش بجا آمده و چون خبر توجه امیر درگاه عالم پناه رسیده از سمرقند با مغفار بر سر امیر شیخ نور الدین تاخت و مردم او را پراکنده و پریشان ساخت و امیر مغفور امیر بوکسر حضرت شاهرخی بغیرزی و فرخی از چیحون عبور نموده و در این اثنا میرزا احمد میرک و میرزا اسیدی احمد امیر ضرار داد را بشب تسخیر ولایت حصار فرستاده بعد تعیش هم در آنجا متوجه درگاه سلاطین پناه شده شرف پابوس دریافته بنوازش پادشاهانه سرافراز و بنیاز گشته و در خوارزم بسمع پادشاه رسید و چون رشته امیر ضرار داد حسین از دار آمش زلف عروس ملک منقطع گشت میرزا خلیل سلطان را بهزیمت غنیمت شمرد حضرت خاقان سعید در ضمان صرف قاشیه پادشاه چاشنه با لشکر با متوجه دار الملک سمرقند شد و بنیر امیر علیکه کوکلتاش جهة حفظ و ضبط خزینه و اموال غنیمت روان فرمود و میرزا جهانگیر و امرا و ارکان دولت بدرگاه

و داستان بزرگان شهر بر رسم استقبال تا باطام آمدند و بالتفات پادشاهانه اسلام سرافخار و مهر بانی بلاج سعادت رسانیدند و در غرین و ذالجه از این قوم خسرو دین
تختگاه حضرت صاحبقران مغفرت قرین پای شوق بچرخ برین نهاد و ظل رافت و عنایت و حمایت آنحضرت بر رؤس اهالی اندلس مبسوط و ممدود گشت و چون
حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد با ارباب بغی و عناد روی بمنوستان نهاد و حضرت خاقان سعید سکندر مقدار ملک جمشید بجای آورده در اواخر محرم سنه
اثنی و عشر و ثمانمایه امیر خضر خلجی و امیر حسن کاوه و خواجه را فرمان داد و بمحمود بیگ رفته عطف اسپ بیان متوجه حق شوند و از آنجانب بر خبر داده معاون یکدیگر باشند و ایلچیان
ترخان را پیش خداداد حسینی فرستاده و پیش از این بعرض رسانیده بعضی و ما آن همی در مستعدی شدیم غرض امیر خضر ای راست طالب از انکار مفهوم و بما طریق
اهتمام و عنایت را نسبت بر بندگان قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم داشته باشد و حسن وفا و شیمه صدق و صفا معلوم شده قاعدت امیری و اتفاق
و موجب احتراز و اجتناب از خلاف نیت باشد اکنون بیاید و مستعد انجانب گردد تا از مایده احسان بنصیب وافر محظوظ و بهره ور شود و چون لدینا ترخان بدین طریق
گزاشت خداداد ابنه کشیدن بخوبی سر بر افلاک کرده حضرت خاقان سعید از تجدید مصاحب و غضب و رفع فتنه آن حق ناشناس را اهم مهمات داشته کاشتن عنان
در حرکت آمد ذکر توجه مغفور رایات همایون حضرت خاقان سعید بعزم یورش منوستان جهت دفع فتنه امیر خداداد حسینی و انتشار بعضی از ولایات گشته بدان
امیر مذکور بدست شمع جهان حضرت خاقان سعید عزم یورش منوستان عزم کرده رایت جلادت بر نصوب آن داشت در دفع اقوام خداداد حسینی از قلعه غرین
رحلت و از سمرقند بیرون آمده چون قریب هزار محمل اعلام در بار گشت میرزا شاهرخ و علی ترخان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بر حسب فرمان بر رسم مقدم روانه شدند
و میرزا امیر ملک احمد و برادرش میرزا بقرا و امیر سلطانشاه برلاس و امیر حسن صوفی نامزد خدمت گشت و حضرت خاقان سعید آنمنوصور مخالفت سپاه حیات عنان گشت
و از پیش امرای منعقدی خبر آمد که امیر خداداد حسینی میگوید که امیر شیخ نورالدین با پنجهزار سپاه بیاید تا بچه صحت و قت باشد بتقدیم رسانیده شود آنحضرت امیر شیخ را بسیار نوازش
فرستاده و این اشارت صورت بست روی نمود در آینه خیال اسکندر نقش بندی بر نقش آن بنحو کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه منوستان محمد خان
استمداد نموده و او بر دور خود شمع جهان را بمعاونت فرستاده امیر خداداد در خرم و خوش دل شده خزان فارغان باستقبال شمع جهان بشتافت بیت هر چه کمان بر
و خالیست ؛ شیر بر ملک خویش باشد ؛ غافل باشد چنانکه نسبت با برادر محمد خان و طایف حضرت و لوازم حضرت فرستاده کالجب و ملتفی تقدیم رسانیده و لاجرم
آخر الامر با خدم و مقربان خویش در میان نهاد و خداداد حسینی مردی حق ناشناس بود چه با وجود چنین عنایت و عاطفت حضرت صاحبقران دیباره اقتحام بر سر بندگی
بحضرت خاقان سعید بنوع معاش میکند و خرم حسین شقی با وجود او در میزان خرد جان دارد و بر فتنه او اتفاق نموده حضرت را بگرفتند و بر پیشانی او را از بین چهار آتشه
پیش امیر شاه ملک فرستاده بیت سری که گردن از امر تو کشیده گردنش ؛ بر آستان تو آنک کشان کشان آورد ذکر توجه مغفور رایات همایون بعضی از ممالک
عظام و فرستاده بعضی از امرای نامدار را باطراف و اقطار ممالک داراوران سر خداداد حسینی و پسرش را بدرگاه فلک اشتباه خاقانی چون ممالک ماوراء النهر
در تحت تصرف لشکریان حضرت خاقان فلک اشتباه و از یافت پرتو التفات بر احوال میرزا امیر ملک احمد بن شاهزاده مرحوم شهید عمر شیخ بهادر و در اندک طریق
جانشین امیر سلطان مسعود داشته بود امرا حشم و نام حکومت او رخنه را در کف کفایت او نهاده و برادرش میرزا بقرا و امیر مضراب بیگ را بجان دادیت فرستاده مقرر ایلچیان
ضبط و نسق امور آنجا با رودی همایون بیاز کرده و امرای منعقدی سر خداداد و سرش امیر داد در قلعه غرین هر چه بر بیرد همراه آوردند و بصیغه نوازش سر داد کشیده

امیر شیخ نورالدین بر حسب فرمان عازم خدمت خداوند بود و چون شیراز ممنوع شد معاودت نمود و از پایه سریر اعلی عرض کرد که مغولستان بولایت درآمده اند
و از ایشان فرمایا و فتحی اگر حضرت فرماید بیورت خود باز گردم و دست تصرف آن جماعت را از ممالک کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داده مشروط بر آنکه
باز آید و مسعدای قرار گرفت و از آن تجاوز ننماید و امیر شیخ را بسیه تعیین نموده روان شد درین اثنا میرزا جلال بیورت و میرزا اخی سلطان بعراق رفته خدا داد نکه با آن بر باخود
متفق ساخته بطرف الان قلعه و قصبه بیر عبرالخالق پسر خداداد مذکور پیوسته و حضرت خاقان سعید امیر شیخ ملک را با دیگر سرداران بر آنجانب فرستاده ایشان را
بدست آوردند و بنفس همایون عازم سمرقند شد و میرزا اخی سلطان از امیر شیخ ملک التماس نمود که راه من باز دهید و از این مضیق بیرون آیم و امیر عبرالخالق بر خزینه
فرستاده شد از قلعه برخیزید و من متوجه درگاه عالم میشوم امیر شیخ ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نورالدین در آمدن تعلل نمود
حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قمی و امیر تکلی را در زمان حضرت صاحبقران مغفور بمقصدی معظمات امور بعوند پیش امیر شیخ نورالدین فرستاده و مقرر چنان بود
که بزودی مراجعت نماید موجب وقف صیت اردو و جلب لطف و عنایت پادشاهانه درباره من بسیار رو داده بود و بنسبت از تقصیرات خود منفعل شده اگر مرا درین
ولا از آمدن معاف دارند و چون سدیت خاطر شان بخراسان مراجعت نماید بخدمت رسم مقارن ایشان میرزا اخی سلطان از آن کوه آمده با امیر شیخ نورالدین
پیوست و مولانا قطب الدین و تکلی بازگشته سخن او را معارض کرد و نیز حضرت خاقان سعید عمر شیخ نورالدین را سمیع نداشت و شفاق عزیمت بجانب اسطوخ
و دار و قصبات ذکر قریم میرزا اخی سلطان بجای نام آمده کیفیت احوال و صورت تمرد و تخلف او را معروض داشت حضرت خاقان سعید فرستادهرا با الطاف
بیکران مستظهر ساخته باز گردانید و شاهزاده باز بجای کار فرستاده و با آنحضرت عهود و پیمان بسته از امرا هر کرا فرستاده همراه او بعادت نماید حضرت خاقان
سعید امیر شیخ ملک را و امیر حسن صوفی و امیر علیکه کوکلتاش را فرمود و متوجه جانب او گردند و از حضور بجای کار پیش از قسم یاد کرده مدت الجوه هر چند فرزند
سلطان کنم و امر اسفرزد محترم دارم و اگر قصد او کنم بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب اغراض در شان او نشنوم امرا این عهود از آن حضرت شنیده
متوجه جانب ایرار گشتند و میرزا اخی سلطان و امیر شیخ نورالدین در آنجا بعوضند و چون بنواحی خزر در رسیدند امیر شیخ ملک در کنار آب وقف نموده امیر حسن صوفی
و امیر علیکه با نزار رفتند و بعرض او رسانیدند شاهزاده مستظهر و آسوده خاطر در اردوی همایون نهاده در موضع اوزون نرف تعیین لاش شاخ صاحبی کرد و امیر
عباس آنس داشت و از خاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیه معاودت بجانب خراسان میرزد و ولایت ممالک ماوراء النهر در آنستان بفرزند سعادت مند خود
نوزا صبره صاحب معین الدین میرزا انع سپرد کوکلتاش ارزانی داشت اگرچه شاهزاده در باب عزالت و انصراف آنچه بعوده احتیاج به پند و نصیحت نداشت حضرت

گوش و همیش او را بر مواعظ مشفقانه و نصایح پادشاهانه سپارا است ذکر انتقالات مغولستان خاقان سعید و بیاره فرزند خود معین السلطنه و الخلافه میرزا انع
سپرد و ضبط و ربط ممالک ماوراء النهر در لف کفایت و قبضه درایت او کرد آنش و کشش و کردن او را بدرر نصایح او آنش

چون ظهیر آفتاب اشراق نظر بر آفاق از معظمات ممالک ماوراء النهر باز پرداخت شاهزاده را بدار الملک سمرقند و تنظیم امور ملک و ملت و صیت و معدلت
خوشدل داشت و مان روی توجه بجانب حصار نهاد و خاقان سعید رایت مراجعت بصوب دار السلطنه هرات برافراخت و ولایت حصار و ما نرا میرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بایسنغر سپرد و خال ارزانی داشت شاهزاده روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور فرمود ممالک خوارزم و کاشغر و ترکستان

بفرزندی در گذشته و آن سنگین بود میرزا قیدو و فرزند از جمله میرزا ابو محمد جهانگیر عنایت فرموده عروس الملک بزیور معدلت و احسان بیاراید مضمون کلمه الملک یبقی
مع الکفر ولا یبقی مع الظلم را بنظر کمتر آورده چون ملک را از خار ظلم ظالمان و عدوان پاک سازند و تیغ را سبب ستم ایشان شناسند و از طریق بوست
و عدالت در گذرند و بعد از آن رای جهانگشای عالم آرای بعزم گذر مقصی افتد و ملوک متنفذ و ملک ستان ناحیه کابل و پیرامون و حوالی هرات و جمعی
کامی بر فرزند عالیشان متعالی مکان خویش میرزا ابو الفتح و میرزا ابراهیم سلطان در دار تامت الوس جغتای بلکه از مجموع بلاد ایران و توران بفضل و مکارم
اخلاق و محاسن آداب نظیر و عدیل نداشت عدله فرمایند بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت و شاهزاده در دار السلطنه هرات قایم مقام حضرت اعلی خاقان
بموجب قصد اردوی اعلی گردد و انتخاب امثال مثال نموده بر مرکب استقبال سوار شد و در شش نزدیم رجب در خطه اندخود رسیده سعادت دست بوس دریافت و بضبط
قلعه و باسم انتخاب موسوم شده بموجب فرستاد و در وقت وداع زبان بخشیده بیان حضرت خاقان سعید با بمقبول مسرور شد بیت نماند کسی که باید دار همان
به و نیکی بجای کار ❊ و چون این حالات بحسب ارادات سرانجام یافت خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنه هرات اعزاز فرمود در شش نزدیم ماه شعبان
مستقر دولت و شرف رسیده آن بلده طیبه بزیارت روضه رضوان یافت **ذکر آمدن امرا و سه در آن اطراف و اکناف بدرگاه**
فلک اشتباه و اختصاص یافتن بانواع نوازش یکی از آنجمله آن بود که سید علی ابن امیر سید قوام الدین و صالح امیر سید ری بپناه درگاه عالم پناه آورده منصب ایشان بجمعی که
حضرت صاحبقران مغفور بهشتم مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آن ملک را بر آنجناب سید مرتضی برادرش را میسر ارزانی داشت و در این ایام و حضرت خاقان
سعید در ماوراء النهر بود با امیر سید علی و پیغام داد و حضرت صاحبقران مغفور دولت ایران را مسلم برادر امی را بر او مسلم داشته و تو اکنون در آن مضایقه میکنی و طریقه آنکه اهل اعتبار
و آنحضرت مؤکد گردانیده راه مذهبی و با برادر منازعت نفرمایند و تیغ موجب بروز کدورت ضمیر اشرف خدا باشد و بحمد الله و المنه و ما امروز با شاهزادگان و امرا و سرداران ملک در حوالی آن
نشسته ایم و خاطر از جانب جمع است و ضبط الملک ظاهرا صلاح بنهضت رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی تخت نشیند و لشکر با در حدود آن
مجتمع اند و اشارت عالیه امتثال رسد و چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی با طایفه در استراباد رسیدند مرتضی را هر چند نصیحت کردند فایده بر آن مترتب نشد عاقبت
امیر سید علی طایفه را در استراباد خفه مقتول ساخت و بطریق شیخون متوجه سمرقند شد و سید مرتضی را بیرون کرده بار دیگر در آن دیار تمکن یافت دیگر امیر سید علی
بر خاطر شاه بهاء الدین برادر او را قبیل رسانید بموردی اسپه بکعبه آمال آورده با فراز نعمت زمین بوس فایز گشت و حضرت خاقان سعید او را نوازش
فرمود و بوعده‌های جمیل امیدوار ساخت دیگر آنکه از طرف خوارزم ایلچی و الی آنجا رسیده و پیشکش گذرانید بنابر آنکه شیخ ماوراء النهر بود و آنحضرت بعد از بازگشت
او را از حضرت انصراف ارزانی داشت و همچنین فولاد خان و امیر ایرکو بهادر و دیگر حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده پیشکشها و رسم جانوران شکاری
آورده بمراسم تهنیت فتوحات و تجدید دولت ماوراء النهر و ترکستان و دفع شده بموجب تعظیم رسانیدند آنحضرت همه را اسب و خلعت داده با فرمود که بعد از
و از برای فولاد خان و امیر ایدکو موسم ییلاقات دشتهای که آمده سند اوردو پادشاهان و ذوالقدر باشد تعیین نمود و امیر حسن کاری که بفرمایش حسن
تقدیر انصاف داشت فرمان داد و پیش فولاد خان رفته و بجهت شاهزاده جوانبخت میرزا محمد جوکا مخدره از خانزادان خانه دودمان چنگیز خان خطبه کند و امیر حسن کار
بموجب فرموده عزیمت نمود و دیگر آنکه طایفه از ترکمانان در موضع اغرکه و دهستان بر بلیر و در قشه از پیش پیر پادشاه قرار نموده بودند و در نیوقت معلوم

ایشان بجوب لاینفش دولت بسیار همه را جمع نموده بصورت قدیم باز آورد و خود بشرف ملازمت مشرف شده زبان باعتذار و استغفار بگشاد و مرحمت بی دریغ
عفو بر دولت الحاضرت پوشیده ایشان بفراغت خاطر و راکب خود قرار گرفتند دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار خود نادم شده عرضه داشتند اگر
آنحضرت از جرایم ما درگذرد و بحجة الحلیف خاطر این بندگان جناب ارشاد مآب ولایت پناه شیخ زین الدین خافی را ارسال نماید همه ایمن شده حضرت
شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت اشتیاب را رخصت فرمود و بجانب رواند شده چون نزدیک بمقصد رسید اعیان ولایت
باستقبال بعبارت مملو شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ شمه از عنایت و عاطفت آنحضرت را در نسبت بمردم سیستان معلوم داشت و بعد از
راندن اکابر و اعیان راهی بلخ اندیار شد و محمود برادر شاه و قطب الدین و قاضی سابق و غیرهما با شیخ در اکابر سلاطین پناه آمدند و جناب ارشاد
مآب آداب شفاعت ایشان فصلا مشیع تقریر کرد و عرض بخشش جنایت در حرکت آمد و رقم عفو بر جرایم ایشان کشیده همه را بعاطفت بیکران اختصاص داد و شاه نصرت
شاه محمود را و امیر بوجه اطلاق فرستاد و همراه اکابر سیستان پیش پیش فرستاد و شاه مسعود ملازم رکاب بنصف شب گشت دیگر از وقایع آن فصل
و خاطر آنجناب تا مرحضرت خاقان جهانگیر متصدی تغییر ولایت بر دشت رواند یار در زمان چنگیزخان بانش قدر پرش تو تا جان سوخته بود و بغرخاک و خاکستر آن
و عمارات آنجا نمانده با معدی این امر فرستادن و حاجیان نقاد یافت و از مجموع دیار خراسان و دور و نزدیک روی بدان اقلیم آوردند خلایق بسیار
بر حسب فرموده کار بنده شدند و باستام امیر عمکه کوکلتاش و امیر موسی و امیر مشفاق ولایت ایران و بیرانه در ارتک نامه بکمال معموری و آبادانی رسید **ذکر محاربه**

امیر شاه ملک با امیر شیخ نورالدین و غالب شدن امیر شیخ نورالدین و گرفتاری امیر شاه ملک و توجه ولایت بدیار ماوراء النهر امیر شیخ نورالدین

بتوجه ولایت مشیخت و تحکمات نشانها با جمعی از مشهوران پایگاه روی بطرف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک با لشکر بار از شهر بیرون آمده بر دو سپاه در موضع غزنل
باغ بهرسیه نزدیک صفها آراسته است به تیر و شمشیر بر دادند و امیر شاه ملک را مخالفان از جای برداشته و هزیمتش از معرکه خان بجانب قرایه و از آنجا بکوه
فتراه میان کشش و سمرقند است پناه برد و امیر وفادار بر دست دشمنان گرفتار گشت و چون بکیفیت این قضیه بسمع علیه رسید فرمان داد و امیر مضراب امیر بوغا
برلاس بای دار کاب آورده متوجه شوند و امیر بوغا و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف خواجه بایزید و تمس دمانتران رشته از آنجا و بر خبر باشند حضرت
خاقان سعید و لدر شیخ خوجه غیاث الدین میرزا بسنقر را در دار السلطنه هرات بکومت تعیین نمود و موکب همایون در چهارم محرم الحرام سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه بجانب ماوراء
النهر نهضت نمود و در آن موضع عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی آمده معروض داشتند که در روز دوشنبه شش نزدیم از آنجا خبر محاربه امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
بشهر رسید و یکی از ملازمان امیر شیخ نورالدین فلان نام بدروازه آمده پیغام داد و سمرقندیان فرستاده را به تیر و خنجر چنان زدند و دیگر باز پیش نیامد و در روز جمعه
امیر شیخ نورالدین بر سر شیخ زاده آمده و با سمرقند خواجه عظام الدین و اولاد شیخ زاده مشورتی بوده هر چند فریاد برکشید هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروازه آهنین
رفت و در خواجه عبدالاعلی و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند و سخن گفته خواجه عبدالاعلی جواب داد ما مردم طالب علیم و حکومت کاری نداریم حاکم بمیرزا
شاهرخ بهادر است قرة العین خود اینچنان گذاشته بعد از مصالحات شاهزاده مجال توقف ندید اکنون تا رخصت حضرت شاهرخی نشود شهر را بکسی نخواهیم
گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند در بزوی ولایت ثم ولایت متوجه انصوب شود تا ایشان را از تعرض مخالفان

این گروه اند حضرت خاقان سعید سمرقند فرستاد تا بشارت وصول تیر غلک فرسای سمع اهالی آنجا رسانید و چون چنگیز مرکز اعلام ظفر فرجام گشت
نوکر امیر شاه ملک عرضه داشت آورده امیرزا الغ بیگ در کنار تکلف نشسته دانی بهمت در مصاحبت امیر نوشیروان برلاس متوجه سمرقند گشت و چون امیر شیخ نور
از دروازه سمرقند بازگشت عزاده خود امیر شیخ حسن را فرموده بجانب آب رفته حصار کرکین را محاصره کند و درین اثنا امیر خداداد حسین پسر خضر امیر
شیخ نورالدین بولایت خود رفت و از جهت حشمتش امیر شیخ پریشان خاطر گشت و وی را در اعتبار داشت تعیین رسانیده بر تمدرقه در ولایت بلخ بیرون گذارد
چون رسیده امیر شیخ نورالدین عبدالکریم حاجی سیف الدین را با بعضی از سرداران در برابر امیر خداداد بازداشت و سلطان بایزید را بجانب کلف فرستاد
تا سر راه میرزا الغ بیگ را نگاه دارد و خود با امیرزاده محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بقصد آنکه شاهزاده بیگ نیز و چون بمقصد رسید
متوجه چاه نموده شهریان همچنان در مقام حمایت بودند چنانچه امیر شیخ نورالدین پریشان خاطر و پراکنده دل ایلغار دلگشای کان کلی گذاشته و درین وقت
رایت فتح آیت بکلف رسید و میرزا الغ بیگ آنجا بود و سلطان بایزید احوال را تقاضا کرده اشتهار نمود و عبدالکریم حاجی سیف الدین با دیگر امرا در برابر امیر خداداد
نشسته بودند بکرتیه بحرکت آمدند و امیر شیخ نورالدین از رسیدن لشکر فیروزی اثر خبردار شده تجدید نمود و از نواحی سمرقند متوجه کش راب شد و امیر شاه ملک بود و از پیشتر
سمرقند جمع آورده از عقب امیر شیخ نورالدین روانه شد و خزینه عطیه عنانی کرده بر امیر شاه ملک تاخت و سمرقند را با زر پریشان و متفرق رخت و اموال و اسلحه ایشان
غارت امیر شیخ نورالدین افتاده سبب زیادتی غرور او گشت و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور آید امیرزا امیر شاه ملک احمد با پانصد سوار از ولایت خود بیرون آمده
و با امیر شاه ملک پیوسته رای توجه بجانب اشرف اعلا آوردند و میرزا الغ بیگ فرجان و ولایت کش را جمع آورده مجموع آن ولایت بحکومت پیوسته و کرده انبوه در
اردوی گردون شکوه مجتمع گشت و امیر شیخ نورالدین نیز با سپاهی افزون از حسب همه پرخاشجوی و رزم آزمای متوجه لشکر شهریار گیتی گشت و در راه هر دو
فریق در برابر هم صف کشیدند و امیر شیخ نورالدین در شان امیر بشیر هلاک شده او را از میان برداشت و نایره حرب بالا گرفت و امیر خداداد و ملازم امیر
شیخ بهادر فوجی میگرد و میرزا امیر شاه احمد پیش رفته او را از جای برداشت و فرجان نیز آثار جلادت بظهور رسانید و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آنجا معرکه
کرده مبارزان حق و جهادان قلب را از آن جرات و قوت تازه پیدا شد و یکبار روی بر عنان نهادند و بضرب تیغ انتقام رخ جمعیت ایشان در هم دادند و امیر شیخ نورالدین
از میان معرکه عنان برتافته لشکریانش متفرق و پراکنده شدند و جمعی بر همه انجمن رای بر سم سمند کرده تخم خاقان سعید مالیده بدنبال آدم خویش متعرض گشتند
و آنحضرت همه را نوازش نموده عنایت فرمود و این فتح همین روز دوشنبه ربیع الاول از کمین غیب بعالم ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطبه سمرقند از مقدم حضرت خاقان
سعید منتهی بهشت گشت و سمرقندیان از هیبت حوادث لان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشته و آنحضرت امیر شاه ملک را با لشکری گسیل کرد از نواحی آن
فرستاد تا هر کرا از اتباع امیر شیخ نورالدین یابد سیاست کرده و چون مهمات ممالک ماوراء النهر بتجدید رونق طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب

حدود ختلان توجه نمودن ولایت ختلان از سمرقند بطرف دارالسلطنه هرات حمله غزنی للاوقات

حضرت خاقان سعید در هشتم ربیع الاول
از سمرقند نهضت نموده در اوایل ربیع الآخر بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت اوزبک ایلچی امیر آیدکو بیاسیر را عاشقانه بخدمت طلب
مستعد گشت و امیر غیاث الدین از ولایت سرای فرستاده قاصد امیر سید شاه کاو و همچنین از قلعه فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز متعاقب یکدیگر رسیدند

و استخلاص حکام خود را بسبب امرا و مقربان مفوض میداشتند و درین اثنا پیرک از اصحاب اختیار ممالک کرمسیر بعد مودود از ولایت بیرون رانده هر دو سعادت هم بارگاه
عالم پناه آمدند و امرا کبار در دیوان اعلا معاملهٔ ایشان پرسیده چنان بوضوح پیوست که نخست غبار فتنه از جانب مودود بتیغ بلا حرم برابر مطلع صدور یافت
و حکومت کرمسیر تعلق به پیرک داشته باشد و مودود بملازمت رکاب نصرت اثر بقیام نماید و بعد از مفاوضات آنحضرت بجرانسان چاه مدرسه شریف و نقوش
معارف پناه در سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه بر طرف شمالی شهر در برابر قلعهٔ اختیار الدین بحکم طرح انداخته بعجله باتمام رسید و اکنون در تاریخ هجری سنه ست و تسعین
مسمی شده در غایت صفا و معمورست و درین سال ملک اردوخان مؤید منصور در جانب شرقی شمالی هرات بعمارت باغ سفید فرمانداد و حدود آن دارالامان
چاهکبرست در ازنک فرسخ در غایت نظافت و تزیین تمام شد و بیشتر از آن سال های دراز در آن فضای وسیع باغی بوده موسوم بباغ سفید آمدن شاهزادهٔ

عظام بارگاه فلک اشتباه و رسیدن رسولان اطراف و اکناف عالم و دیگر وقایع و حالات هر دیار حضرت خاقان سعید در استخلاص سنه

اربع عشر و ثمانمایه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بهادر از جانب فارس و عراق آمده شرف بوس دریافت
سبب آنچه آن بود که میرزا اسکندر ممالک را در تحت ضبط آورده مصطلح چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد ارث و اکتساب استحقاق باداشت
و آن دو شاهزاده بمنصب خانی شدند و در اواخر محرم بموکب همایون پیوستند و درین اثنا قاضی مولانا در از جملهٔ مستعفیان آندیار بعرض رسالت آمده و انواع
کشف و مبرات آورده بوسیلهٔ امرا معروض داشت که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون مرتب شده و بعضی ولایات میرزا مخصوص گشته رخصت
انصراف یافت و در خلال این احوال حمزه نوکر میرزا الغ بیگ آمده مفتوحات معتبر آورده بعرض رسانید که امیر شیخ نورالدین بمغولستان پیش محمد خان رفته و او
برادر خود شیخ جهان را بلاد امیر شیخ را تعیین نموده و ایشان با لشکر بقرب سیوم رسیدند و مقاران ایغال از جانب کرمان نوکر سلطان ابوسعید امیر آمده
خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس و عراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده و در آن ولایت خراب بسیار میکند و بازاغلی میرزا الغ بیگ
رسیده خبر موحش رسانید و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافت لشکریان ییلاق بادغیس را اجازت داد و در تابستان خورد و بزرگ آنحضرت در سیم صفر از
السلطنت هرات نزهت فرموده باغ زاغان را نموده در روضهٔ رضوان ساخت و درین ولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شیراز رسیده پیشکشهای پادشاهانه پیش
آنحضرت فرستاده رعایت و عنایت فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملک بطرف مغولستان رفته و اندیار را غارت و تاراج کرده تا بحد

فرادان مراجعت نموده التجا نمودن شیخ نورالدین به محمد خان حاکم مغولستان و بالمغولان آن دو توجه نمودن ولایت تاشکند بجانب ماوراء النهر و دیگر

امیر شیخ نورالدین با اندکی مشت ناخوش یافت هم از حکومت بلخ نیز اشتباه لحظه بر راهی میگرفت و هر زمان خود را بولایت میبرد و چیزی نوبت از صدمات لشکر سمرقند
منهزم شد و چون کاری از پیش نبردی خبر شده پناه بمحمد خان برد و از او استمداد نمود و محمد خان با لشکر فراوان متعهد ماوراء النهر گشت و بخبر بسمرقند رسیده
میرزا الغ بیگ صورت حادثه را معروض استماع کان پایهٔ میرزا اعلا گردانیده و حضرت خاقان سعید با حضور لشکرها فرمانداد و در روز چهارشنبه سنه اربع عشر
از باغ زاغان مخیم نزهت فرموده از آنجا پای سعادت در رکاب اراده رفتن گشت و منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا خاصه میرزا الغ بیگ
آمده خبر آورد که مغولان بجانب خجند باز گشتند بیان این سخن آنست که چون محمد خان بیان تیکا و صوران رسید امیر شیخ نورالدین با دو پسر با خود بحدود مغولستان

امر مردم بجریده با فتنه مشورت نمود و گفت چه صلاح است و ما برای شیخ نورالدین با مردم ذوقوت و شوکتی فرستیم و معلوم شد که ظفر و نصرت نصیب کیست در اینهایی
معلوم شد قرار گرفته چرخان اچی حافظ نام پیش امیر شاه ملک فرستاده پیغام داد که ما و تو عداوت با یکدیگر نداریم و روی بمنفعت بر اصحاب انگیزه اغراض نفسانی
با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و شیخ نورالدین عداوت است ما او را حمایت میکنیم امیر شاه ملک اچی را زر و جامه داده و خوش ساخته باز گردانید و نوروز بخشی را بپیشکاری
و برکات بارش با نزد پیش چرخان فرستاده و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت درین اثنا ملک بیرم نوکر میرزا الغ بیک رسیده بعرض
رسانید که میان شاهزاده و امیر شاه ملک گرد و تا وقت حضرت خاقان سعید جنت مکانست منزل دادن ملک بیرم و رفتن بجانب سمرقند فرمود
شده چند روزی در آنجا چنگو توقف نمود و امیر سید قیاتر خان بموجب فرموده بشمی نموده با بخارا رفت باز آمده معروض داشت که بعد از تفحص و تفتیش چنان
بوضوح پیوست که از آن زمان حسن و عقد اوراق وقت صحبت ممالک ماوراء النهر در تفکر است امیر شاه ملک بعد دفع شیخ نورالدین متوجه مغولستان
شد تا هم بجا رسد و از استماع این خبر حضرت خاقان سعید ملک افسر را عازم سمرقند شد تا الملک را بتجدید دولت و طراوت دهد و چون بقشلاق
رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت و بر چون پیشه و ملک اغا در پیش و یکم جهی الاهی بخور فرموده و چون موضع قشلاق ضرب خیام سپاه نصرت
انجام گشت میرزا الغ بیک کابر و اشراف رسیده سعادت بوس دریافتند و حضرت چون جان باش در آمد شهر سمرقند در آمد و امیر زادگان و امرا
و یارصاحبقران نامدار رشته صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانید و هر غزار کان کل محل نزل سپاه پادشاه دریا دل گشت و بعد از
چند روز ذکر امیر شاه ملک رسیده بر امیر شیخ نورالدین رار بند **ذکر گرفتاری و کشته شدن امیر شیخ نورالدین بدست ملازمان امیر شاه ملک**

حالات و وقایع آنکه امیر شاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ نورالدین عزم مغولستان کرد حدت و برسیون رسید امیر شیخ نورالدین آگاه
شد و اضطراب آغاز کرد و بدلیل ارشاد بزرگان چنگیز خانی و امرا و تومن حسب دلخواه نمود و چنان نگفتند و میان او و امیر شاه ملک صلح افتاد و بعد از فتنه و بال
امرا با امیر شاه ملک در باب مصالحه امیر شیخ نورالدین سخن گفتند امیر شاه ملک ایشان را از پیش روان داشته خود متعاقب بصوران آمد و قاصد پیش
امیر شیخ نورالدین فرستاده پیغام داد که اگر بجا و خواهی عرف گفته بعد از خواهی مشغول شوی با تو صلح میکنم و الا میان ما و تو جنگست امیر شیخ نورالدین
شاه ملک با او گرید و قصه رفت امیر شیخ نورالدین نیز بیرون آمده یکدیگر را از عنان گشاده پرسیدند امیر شاه ملک لشکر و برغالیان نزدیک است
و حضرت صاحبقران مغفور ترا بمثابه تربیت کرد و مرتبه‌ای بر آن مقصور نمود چه از فرزندان صحیح ترا عزیز میداشت و یکی از عنایتهای آنحضرت و دیگر تو بمنزلت
فرموده است و ترا از زمره امرای عظام اعظام دود و خود انصاف ده و با وجود اینهمه حقوق از تو نسبت باین خانزادان چه بار مرتکب واقع شد اکنون الماضی لا یذکر
و گذشته اند بزرگان و از گذشته نمیتوان گذشت اخلاص قدیم پیش من معتقد میشوم و از جانب حضرت خاقان سعید گرندی نتوانند بلکه همه لطف و عنایت مشاهده
کنند امیر شیخ نورالدین گفت رشته چون بگسیخت نمیتوان بست لیکن بیان گره بماند هر چند امیر شاه ملک استغاثه منفعت فایده نداد امیر شاه ملک خشم
روز طلب نشده و هوا گرم گشت از برای ماشیان و خوانا بعزت تا بیاشامیم و خواز در قلعه دور رفت امیر شیخ نورالدین همچنان ایستاده بود و او را بدین
فریب داد القصه امیر موسی کاوه امیر خواجه چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بگفتار آورد امیر شاه ملک با امرا گفت و گفتند بت دیگر این پیروزی را نصیب نگشتند

و اگر خود پیش آنحضرت نمیرسد با فرزندان و اردوان ملکیه باری تو کرنیک خود را بفرستند تا با ایشان را تا هوسی باشد امرا و شهزادهٔ امیر شیخ نورالدین در تب بدو قلعه مواری آمده
با ایشان سخن میگفت در خیال امیر شاه ملک در مقام نورش هرقتاق آمده با او گفت و تو مرا بجای برادری بلکه بیشتر اگر امروز قدم جرأت پیش نهی و بیخبر در
خاطر آمده اقدام نمایی بدو چهره نصرت و نظر در آینه مرا بصورت کرایه و ذکر دلاوری تو در السنه و افواه سایر و دایر گردد فام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی
ماند باید در چون امرا پیش امیر شیخ نورالدین باز کردند تو نزد او روی بیک چون نزد او رسید پیش طبیر و در اغتنم جهان نگذارد از آن بیشتر آورده در هرقتاق
وضعت نگاه داشته متوجه در حضرت شد چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی افتاد او را آورده پیش صیبه هرقتاق پیاده شده چنین نهضت زانو زده امیر شیخ نور
الدین خم شده او را در آغوش گرفت و چنانکه دستهای هرقتاق بر پشت امیر شاه رسید هر روزی داشت حضرتش را در آغوش فرو گشید و چون
امیر شیخ نورالدین بر زمین افتاد از او بر زمین سینه او نهاده شمشیر او را از غلاف بکشید و نوکر امیر شیخ نورالدین در پا او در بیرون قلعه بعد از دو فرسخ استاده بر سر هرقتاق
تاخت و شمشیر بر بازوی هرقتاق فرود آورد و از زانوی امیر شیخ نورالدین نگاه داشته شمشیر بر او را انداخت چنانچه بهای اسب بریده شد اسبان رم خورده بلکه شمشیر
بر روی امیر شیخ نورالدین فرود آورد داشت او را بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با پنج دلبعضی گفته اند که کاسه سرش بر بود و امیر شاه ملک را از دور با جمعی بنظر مشغول
بعد متوجه شد نه هرقتاق چون دید که او را رسید بر خواست و بیک ضرب شمشیر سر امیر شیخ نورالدین بر خاک مذلت انداخت و امری چنین بر دیده بزرگی
دولت حضرت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد و امیر شاه ملک هرقتاق را که بر چنین مهمی خطیر اقدام نموده بعد تربیت و نوازش بسیار فرموده بکشت العمر
ممنون تو خواهم بود هرقتاق گفت چه بغارت از این بالاتر و اصنای محروم صاحبی شد فام این بیت در میان الوس باقی ماند و بعد از این واقعه امیر شاه ملک قلعه
صور را محاصره کرد و در این اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و پیغام با امیر شاه ملک آورد که مردم قلعه از تو متوهم اند باید در پیش ما آنها را دیگری را فرستیم تا بخدمت

استمالت دهیم و امیر شاه ملک بر حسب فرمان بارگاه عالم پناه مراجعت نمود پادشاه گردون اساس از دیار ماوراء النهر بصوب هرات آمدن کردن

و امرای عظام بارگاه همایون چون ممالک ماوراء النهر در تسخیر و از وجود اعدا و طغاة صافی شده و جمیع ولایات محفوظ و مضبوط گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت عزم هرات
و گشت بر آن داشت و در روی همایون از کان کلی رجوع کرده بکوک کشیده آمده در آن منزل میرزا امیر کرک احمد بیک محبت پیوسته شرف بوس دریافت و بعنایت
مخصوص شد و امیر شاه ملک بتقبیل بساط جلالت مناط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سرافراز گشت و هم در آن منزل شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیک گورکان حاکم عظیم
ترتیب داده پیشکشهای ارجمند بنظر پادشاه رسید نیز در این اثنا ایلچی عزاده شیخ نورالدین شیخ حسن از تصور آن رسیده صورت احاطت واقعه خود را عرض کرد و حضرت
خاقان سعید توکل جرده پیش امیر شیخ حسن و در بعضی از تواریخ ویرا برادر شیخ حسن تعیین کرده اند و نوشته و اگر در این قسم صادق نیست اقارب پیش فرست در سیاق
کلام مورخان چنان فهم میشود و بعد از واقعه صاحبقران مغفور لازال الرحمة بر ما نه امیر شیخ نورالدین قاآن اغا را در حبالهٔ نکاح در آورده بود چون خاطر شریف میرزا الغ
بیک از ملک ترک بخاری داشت چنانچه شمه از آن بیخ مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت و امیر شاه ملک عازم خراسان شد و موکب همایون
از کوکب کشیده بنهضت نموده و سه فات بسوده در دار السلطنه هرات نزول فرمود و بعد از چند روز مهر علیا قاآن اغا را سیر و در حضرت شاه بطرم و احتشام تمام بر منبر
و قصبه کرکوبه از هرات تا بدو جا پانزده فرسنگ بعد بنوار بود و در آن ظاهر داشت و حالا از آثار حضرت علیا در آن سه زمین ابواب البر موجود است پیش از توجه ولایت ماوراء النهر

حضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا حسین سلطان آمده دو هزار سوار با دو داد حجی از آنسو در آن مشی امیر حمزه فتوقو و سنگ فولاد و حضرت و غیرهم را ملازم رکاب او گردانید
و فرمود در اسباب پادشاهی شاهزاده مرتب ساخت و بر ربع جهان منطاع نظام یافت هشت شاهزاده بود بیت عرا قجم داد از بابچی رود و از آنجا در ممالک و فتق
به پیر مرحوم او میرزا جهانشاه میداشت هر جا که بگیرد از آن او باشد و هر جا رخ خاطرش بگیرد بیت سلطان و میرزا حسین سلطان روی بعراق نهاد و چند روز در قزوین
نشسته بنا بر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و درین نوبت در بری رسیده بعارضه دو سه روز راه دار القرار پیش گرفت و از دو
اینجا و شب حشمت ملک و سپاه چاک و جگر پاک بر دو اهل خراب شد و بنای محنت بنیان خاقان سعید بکلیه لانه و الا الیه راجعون شکست و دستور کوش از صدمه
صدمه کوس رحیل شاهزاده حسین سلطان فایز نشده بعد از حفظه از تال والده اش مهد علیا خانزاده در شرفات قصر گردون و دماغ و ضیع شرف بجمید
و آن بانوی عظمی در شهر مقدس رضویه علیه السلام و التحیه وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار کنار کشش سر دفن پیشنور دانش پر از نور باد ذکر ترجمه مغفور
حضرت خاقان سعید بجانب مشهد و طوس بعزم زیارت آن حضرت علی بن موسی الرضا و ادای نذر عظمی چون آفتاب عالم افروز از کدی نوکت و عظمت بجانب بیت الشرف خویش
شتافت و خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن فرمود و موسم غبرا اقتضی آن زیارت مشهد مقدس رضوی در ارباب عرفان و تحقیق از برج حافظه داشته اند مغتنم
رسانند و بر مضمون این عزیمت نهم ماه ذیقعده موکب همایون از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و درین اثنا بلبل مع جلال پرست در موارد کرمیر در تنبی
بر درگاه عالم پناه آورده بود و بعلی درج در رکاب نصرت مآب روزگار میگذرانید و درین اوقات فرصت غنیمت دانسته عزیمت کرمیر مقصود و نهضت آن مغفور
حال سرعی بجانب هرات روان گردانید و بنیاد کیفیت حال او چنان بود که چون حکومت ولایت به پرک اش رح او بود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت مورد بیت
بر فرمان ملازم شد و مدتی از درگاه بقلعه گذرانید و همچنین در حال یافت روی بکرمیر نهاد و در منزل عاقبت باد جان در اسر ایشان علیا تیمور بعد از شکار
گاه باد و چار خورد و علیا تیمور از و پرسید در باب چگونه اشتهای جلاب داده بر حسب اشارت علیه بولایت خود میرام علیا تیمور گفت درین باب نشان بایزید مغفور
مورد تیغ لکین از نیام برآورده چند تن از باد جان راز خدا در حشت و بعضی از ایشان را بر جاده شهادت رسانید علیا تیمور فرار نمود و مورد از باد اقاحت تیمور پسر علیا
تیمور از عقب او در آمده تیری چنان بر پشتش زد که از سینه او بیرون آمد و عاقبت باد جان نوکران مورد در آن حیرت خانه بر آورده هرات گردانیدند و چون آن حضرت
بمشهد رسید فرمود تا تخت بر اسلیم رست بجای آوردند و در نیولا سید غیاث الدین حاکم هزار جریب از حسن عقیدت و صفای سریرت بپایه سریر اعلا آمده سرکشی
لایق و از چنان بزرگ سنه و در خور چنان پادشاهی باشد بگذرانید حضرت اشرف ضمن یافته بعنایت پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد و بر در حسن
جاگیر از فرازگاه رسیده بملاکات و تبرکات سنه از در بکمی عرض رسانید و شمسی نظر عاطفت و احسان گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته آنحضرت در
کنف نصرت قاهره از دستقال بر دولت و اقبال براه مازندران بشکارگاه روان شد و در روز جمعه عاشر محرم خوش هی و محرم بمقر عز و جلال نزول فرمود و بتعارف
و صحبت جمعی فرقه سی در دار السلطنه هرات جزاده و ایلچیان دانشمند خان پادشاه و حشمی نزدیک رسیده فرمان عالی نفاذ یافت و شهر در اوقات آن سبز
در ارباب حرف و صنایع صناعت و مهارت خود ظاهر گردانند و تنها از آنچه هنر و بعد از امثال مثال واجب الامتثال امرا و اعیان بر رسم استقبال بر آن شتافته
مغفرم رسولان را بر خود مبارک داشته اثر تعظیم و احترام تمام بشهر در آورده و انسکام زیاده و چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شهای صحبت جان افزای عروسی

حضرت خاقان سعید فرمود تا باغ زاغان را بایشان باغ جنان بیاراستند بسادات بهرام صولت هر کس را از مقام و محل خود تعیین فرمودند و حضرت شرف مانند
خورشید طلعت بهزار کوکبه آیین و حشمت بر سریر رفعت برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف پابوس آن سریر و مکتوبات سلاطین را
بگزرانیدند و سخنان دلپسند خان و محض خیر و نیک اندیشی بعرض موقف عرض سریر و مکتوبات پادشاه اختیار را بزبانهای مختلف گفته بعضی در همه مشتمل بر
سلام و تحیت و ستایش و محبت آنحضرت و سفارش بیرزا حسین سلطان و غیر ذلک معروض داشتند حضرت خاقان سعید وفاق آنرا بگزرد در بین ادراک
فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموعرا باسعاف مقرون ساخته اند حکم کرد و امرا ایلچیان را طوی دهند درین اثنا ملک قطب الدین دانی استماع و شنیدن عرض عبودیت
متقاعد بود اعتماد بر لطف و رحمت حضرت خاقان سعید کرده بر دار السلطنه هرات آمد و امرای عظام را در باب آمدن و جرایم خود شفیع رحمت آنها عرضه داشته و امرا جهد
ملک قطب الدین درین مدت در خدمتگاری تقصیر نمود الکون زبان باعتذار و استغفار گشاده باتباع و کفن پرنهاده آمده است از عنایت و رحمت پادشاهی
چنان نسزد که او میر باز گردد و ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جرایم و زلات او کشید و ملک قطب الدین سعادت دستبوس و قربت بعواطف خسروانه مستفاد گشت
عذر زبان را در خطا رسید ؛ آدم از آن عذر بجای رسید ؛ و قبل کرد هر سال باج و خراج بخزانه عامره رسانند آنچه از مال گرفته بود باشد او را نماید
عاطفت پادشاهانه ملک را باب قطب الدین ارزانی داشت و چون حمایت ایلچیان خان سرانجام یافت رخصت شد و معاودت نمایند و شاه بخشی بیم

رسیدن ایشان را داشت ذکر فرستادن امیرزاده ابراهیم سلطان و بعضی از امرای عالیمقدار را بعزم تسخیر ولایت بدخشان و حاکم آنجا شاه بهاء الدین بوده

شاه بهاء الدین و اسلاف بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده و مقدمی ارسال نمایند تا مال ولایت باو تسلیم نموده آید و فرزند خود را
ملازمت فرستد و آنحضرت امیر خرمه فتوح را روانه کرد و نیز دست رایه مقصد رسیده شاه بهاء الدین از وعده پشیمان شده بعود و تشبث حال و خیال داشت و بکودرا داده
الغیاث الحکم نمود و امیر خرمه باز آمد و کیفیت حال معروض داشت آنحضرت فرمان داد و امیر خراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروز شاه بیرزا رسیده شاهزاده
و رطلی رایت امیرزاده ابراهیم سلطان لوای جلادت برافراخته متوجه بدخشان شوند و امرای مذکور بیرزا رسیده شاهزاده و ایشان ایشان صفوف انعام و احسان
منبر می داشت و بیرزا ابراهیم سلطان امرا و لشکریان عزیمت بدخشان نمودند و از راه بقلان بایشان آمدند شاه بهاء الدین بجانب قصبه ولایت بدخشان گریخت
و امرا و لشکریان از عقب او روان شدند و بیرزا ابراهیم سلطان با لشکر پیاده از کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین از آوازه لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای بلخشان
و بیشه های بسیار در حصار گریخته بود و در نظر عقل محال نمود که بیکانه با کجا توانند رسید و اجال و انتقال شاه بهاء الدین بر لشکریان اقامه
و سپاه باز گشته بوسط بدخشان در آمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند و پیش از این هر گاه سلاطین پناه آمده بود حکم
او در ولایت بیرزا ایلچی باشد و درین اثنا مبشر مع عید پیوست و عرم محترم شاهزاده جوانبخت انتظام یافت کارکان بدرگاه آسمان آستان حضرت خاقان سعید
از غایت محبت و دوستی و نسبت با اولاد و احفاد داشت و خود در الصدف گوهر بزرگ شرف و حسب از سعادت حسن و کرامت آن دو جنس فرزندان مخصوص
لکنار مرتبه کرد و نیز بندگان آن بانوی عظمی را بحشمت و عظمت تمام بهرات رسانیدند در عاشر جمادی الاولی سنه خمس و عشر و ثمانمایه بکاکا خانزاده بطوی سعد قرم از ایام
عرم بصحرای اجمه بهاء و طوی بعظمت ترتیب دادند و درین سال امرای عظام بموجب یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند و پسر امیر آیدکو صاحب جشیار ولایت آن

شهر را که انگشته الوایت بسیار ممالک محروسه انضمام یافت و امیر شرف ملک چند روز در آنجا توقف فرموده برای ازین دعوت و در این مهمات و امیر تیمور
را صحبت داشت داده و مردم کاردان بمحافظت مملکت باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوازش بیکران اختصاص یافت و بعد از چند گاه خوارزم مع ضمایم بخدمت
امیر شرف رایه مفوض گشت و تا آخر ایام حیات نفس با او میداشت و در سنه ست عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را شرف مصاهرت خویش
سرافراز کردانیدند و چند روز شاهزادگان و اغایان بجشن و سور حضور میبردند در این ایام چون خبر استیلای قرا یوسف ترکمان متواتر بسمع جلال میرسید عزیمت
تسخیر ولایت عراق و آذربایجان در خاطر خطیر میرسید و فرمان جهانمطاع عالم مطیع باطراف ممالک منتظر میشد و لشکرهای فیروزی نشان بدرگاه پادشاه
ممالک ستان حاضر میشدند و در اندک فرصتی چندان پیاده و سواره مجتمع گشته در هامون و کوه از حمل آن تنگ آمده و چند زنجیر فیل از سمرقند آورده بحضرت و خدمت مقرر شد
همه زنده پیلان کردون شکوه ؛ برهنه دی چه دریا بهنگی چه کوه ؛ حضرت خاقان سعید در پنجم شهر رجب از دار السلطنه هرات با چتر همایون و اعلام سعادت مقرون نهضت
فرمود و چون موکب عالی بحدود قاقرز نیشابور رسید رای در این اقتضای آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از آن عزیمت خجسته او را آگاهی فرماید نقش
دیوان اعلی نامه را باین عبارت دبیر کلک نبت آورد ذکر ارسال نامه حضرت خاقان سعید بجانب میرزا اسکندر و ضبط و ربط ممالک فارس و غیره

نقش بندیشت جانب فرزندی اعزی ضد ملکه سلیم ملا کلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل الهی و یمن دولت پادشاهی احداث مملکت و اکثر ممالک بر نهج
استقرار یافته و در این ولایات جاری است استمداد پذیرفته هر زمان از بارگاه صمدیه و درگاه احدیت نعمت تازه و دولتی بی اندازه منت ما می آید و حشمت ما روز
می افزاید هر مراد که در خاطر میگذرانیم دولت مساعدت مینماید و در روزگار موافقت میسر میآید و حالا همت بر تطریق جمع و تمزیق مشق قرا یوسف ترکمان و ضبط و نسق ولایت
آذربایجان مصروف گشته عزیمت آن است که زمستان در مازندران گذرانیده شود و چون طبیعت بهار رخ نماید رایت شاهی افراخته شود و پیاده لشکر با اسبان
سیم سیکر رخ بعرصه آورده فرزند بنیه خصم را شکسته دو هیم دانسته بر دی باد و نیم چه از آن زمان باز که نازله نامه برادر مخدوم پادشاه بحضور شهید بوقوع پیوسته از آن
انتصیه فرض عین بر عین فرض داشته ایم لاجرم بسبب بعضی قضایا در ممالک واقع شد چنانکه جناب فرزندی را معلوم است توجه بانطرف میسر نشد و مردم گماشته
و ائمه ممالک خوارزم و خراسان و دامغان و کلپایگان و مملکت مادر را الخور با نواحی استرآباد و مازندران با ساحت طبرستان در تحت تصرف ما است و خاطر از جانب
جمع حق تعالی استقام ارزانی فرموده صد هزار سوار هر یک ابر عنان ابرق درخشان دارد روی همایون بلاد منتشر است و پس از دیده با این خاندان در عقد لایش از اختصاص
مصون اند این جرأت عنفوان قرا یوسف نموده و حالا بهوای استبداد در سر پرورش نگرده چنان از سنبوه مخالفت مستقام است و طبقات عقلا و شرفا
نقلا از شدت و جانبت و دفع او در تقسیم مفروضات الکا با یکدیگر را بسطوت کشیده هزار یم و جلاده اتحاد نسپریم در جنب منافع و دفع مضار هست ترک و تمت ملک نشویم
دشمن قوت گیرد و طمع او در ممالک زیاده گردد می باید در اقل بهار با لشکر با متوجه شد و در صدد دوری اتفاق ملاقات شد از امرا هر که را اصلح دانند بفرستند تا در
نموده هر چند مقرر شود با تمام رسد و چون نامه تمام شد و شرف اختتام یافت در صحبت ابو سعید ملک ارسال نموده آمد و آنحضرت در اوایل بهار بای همایون
در رکاب سعادت آورده و شد و شکار کنان و صید افکنان بیرقها بجانب مازندران در آمد و اکابر و اعیان آنجا انتظار ملک روی توجه باردوی همایون
آورده امیر عز الدین از هزار و جرید امیر حسن کا از فیروزکوه و امیر سید علی از آمل و ساری و دیگر حکام گیلانات بدرگاه عالم پناه آمده مجتمع گشتند و علی اختلاف طبقاتهم

باقی دارد

بالغات و تشریفات مفتخر و سرافراز شدند و عمدت ایشان با جانب اقتران یافته بعد از رخصت ایشان بحال و انتقال خود فرستند **ذکر رسیدن مکتوب**

خاقان سعید میرزا اسکندر و کشف مضمون آن و دیگر وقایع آن ابو سعید ملک چون مکتوب حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر رسید نیز ولایت فارس و عراق و دارد

در جمع چنین حقد و در خاطر یاد داشت و گذرانید تا نگرشتم بعد عاقل از آن بعض اهل ایام حضور او در معرض خطر و بلا آورده بکرشت مال و منال و فتح ملک بپایه سریر اعلا فرستاده

جواب نامه صواب بعرض حضرت رسید نیز خاقان بدان سخن التفات نفرمود و فرمود که اگر خصمی آید لشکر بفرستند میرزا اسکندر از تحیات نفسانی و تسویلات شیطانی

اسم و لقب حضرت خاقانی را از خطبه و سکه و غیر آن از آن آتش داده بعد بیفکند **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار ؛ همه آن کند کش نیاید بکار ؛ و

رایت استبداد و استقلال برافراخت ؛ و طبل طغیان و گردنکشی برافراخت ؛ در راهها سد و در مضبوطات و در معموره نواحی ریاه و حرکت لشکر فیروزی از بعد آنکه

زدند و اغنیا بدان ماند در سیبی را با باشش باز در زند و از بین راه شهران پای ساکن کرد و نیز پیاکات بر صرها فرستاده تا شیوه بغی و عناد او در خاطر او داده صحی

قرار داد و از آنجمله کاغذ اسلام را بجانب سیستان و هشتارود گرمسیر نامزد کرده چند سر اسب تازی با زینهای زرین و طلعتهای فتح بجهت سرداران ولایت فرستاده

دلش نهاد رسال نمود مضمون آنکه یا رب سبحانه و تعالی از دیوان توانا الملک من تشاء سلطنت ممالک بر و بحر بما ارزانی داشته بعنایت ازلی و تقسیم هر روز مراد

و تیغ در نزاید باشد و صلا بحکایت و تمامی نعمت مصروف برآشته و بادی در اطراف صبر ما امیر بزرگ و صاحبقران بود محفوظ و مضبوط کرده ایم و در اطراف و اشت

دنیا زیاده است بیک جمله ما را تاب نیاورد و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنا بر آن نوشته بود پیش از آن جانب فرا یوسف لشکر باسکندر متوجه یکدیگر شده

بودند و فرا یوسف بنا بر مرضی در داشت بازگشته بود شاهزاده این صورت را از جمله فتوحات عظیم شمرد و دیگر میرزا اسکندر در مشارق کرده بود و آن زمان حضرت

شاهرخی با طریق خویش و سپهری مرعی میداشت ما نیز رعایت جانب ایشان مرعی میداشتیم اکنون که با لشکر گران بطرف نزدیک آمد ما نیز اصفهان را مسخر کرده

ساخته ایم و معمور شده و در اوایل بهار هشتاد هزار سوار جرار مرد افکن نیزه گذار در ظل رایت نصرت شعار مجموع شوند با برادر ایشان را با وفاق باشد و تا نواحی هرات

سواران بتاخت فرستند و چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت کابل و زابل و بعضی از خراسان بر سم سیورغال میان ایشان تقسیم خواهیم نمود آن مثل در میان

مردان مشهور است **بیت** چنین گفت رستم ضراوند رخش ؛ بدشت آهوی ناگرفته مبخش ؛ القصه کاغذ اسلام عازم سیستان شد و در باجا اشتران نوکران در رفته

طبل او را دیده و شناخته پیاکات آنجا منتظر در آورده و صورت قضیه را عرضه داشت کرده بر دار السلطنه هرات فرستاده و کاغذ اسلام متوجه آنجانب شد چون آنخبر

برسد او را منبر کرده فرستند و چون کاغذ اسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داده شاه قطب الدین ذاکر الحال کس

نامزد کرده تا او را گرفته و حضرتش را پیاکات و بترکات و کمیجات بهرات بردند و از آنجا او را با روی بدیوان رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را

با خود بنشان شاهزاده بدید و حکایت مخالفت شاهزاده و تا نعایت نسبت مکتوب و اقرار میکرده حمی بر سخنان اصحاب اغراض میفرمود مصروف گشت و با وجود اینحال

آنحضرت حدت و شیوه عفو و اغماض کار نبرد و بعد بعد و معارضه در بنا بدار امرا عرضه داشته و میرزا اسکندر طرفه خلاف خود در عالم انداخته و جهان از آسیب را آشفته خواهد کرد

در این باب اهمال و تغافل داشتن و دست دشمن دور و نزدیک محل بر عشر اجابت نیافته مبادا از این عمر خلل زاید و دست بدیر از اندازه آنحضرت خاقان

سعید در جواب امرا فرمود آنچه شما میگویید مقتضی امور مصالح ملک و ملت است لاکن فرزند اسکندر از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نموده و نصیحت

[illegible] از کوشش پیران آوردی کردار ناصواب خویشتن شود و در مقام اعتذار و استغفار آید و اگر خصم دشمن باشد از دست او چه برآید بیت اگر بصلح بر شود که
با دشمن ره وفا پیش گیرد به از جنگ است ؛ و ما را نظر بر آنست که رعایای حضرت خاقان ابد الآباد بی بلا بی رنج و عنا گزرند و دست فرسود جور و جفا نشوند امرا بدعای
شما گشاده دند و بر قتل خویش اصرار نمودند الجمله چون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصحوب چنان دید که بغیاث السلطنة والدین با سنقر میرزا را بدار السلطنة
هرات مراجعت نماید و شاهزاده بر حسب فرمان از چلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از قطع منازل بمقصد رسید و بهرات
از مقدم همایونش علم نقاط فرق ثریا برافراشت ذکر توجه مغفور خاقان سعید از دولت قشلاق مازندران بجانب تبریز چنین در نسخه قرا یوسف
ترکمان و وقایع آن چون خورشید عالم افروز از خانه برجیس روی بمنزل بهرام نهاد و عالم افسرده را بار دیگر از نسیم فروردین نظام داد حضرت صاحبقران از مازندران نهضت
نموده بجانب ری روان شد و چون موکب همایون در اصفهان نزول فرمود اغلی امیر بسطام را بسطه منیه رسید الطاف و عنایت نمود و در این وقت حضرت در جواب مصحوب
در حسن عقیده او اطلاع یافتیم و ظنیه آنکه پسر برادر خود انتزو را فرستند تا اعتماد بر سخنش مشرف بعود فرستاده را عنایت فرموده باز گردانید و چون رایات قشلاق بکوهرزی
رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر را اصفهان گریخته آمدند و معروض داشتند که در حین توجه ما بجانب خالیه از لشکریان عزیمت مصحوب داشته بیان این سخن
آنست که در زمانی که در روی اعلام قشلاق مازندران بحوالی صحرا و حکومت ساوه تعلق یافت کس فرستاده التماس مغفور داده و عزیمت حضرت خاقان
سعید یکی از ملازمان را روانه آنجانب گردانید میرزا اسکندر بر خیال اطلاع امیر یوسف چلبی و امیر جلبانشاه و عبدالله پروانچی و سعدالله و خیرم ارسه دار ایل نامزد ساوه
فرمود و چون حضرت خاقان سعید از این قضیه آگاهی یافت فرمان داد تا امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر دولتخواجه ایناق و امیر جهانشاه و امیر جهانشاه
با ده هزار سوار بحضرت و معاونت نصرالله متوجه ساوه شدند و هر یک بر حسب فرمود عزیمت آنطرف نمودند و چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد مراد خاقان مطلع
شدند با یکدیگر طرح مشورت افکندند و گفتند ما چگونه بنده زاده حضرت صاحبقران معذوریم اگرچه از میرزاده اسکندر بنده آنحضرت لا بر قتل و نهب و اعتماد این
دو نعمت و با بجانب لشکر کشیده فرزند صاحبقرانست و فرزند از بنده بولایت عهد اولی باشد خصوص چنین شفیق صدق و فرمان فرمای اکثر ربع مسکون امرا چون
امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگری را از خود بخوبیت پادشاه مشفق گذارده اتفاق نمودند و بدرگاه عالم پناه نهضت نمودند و چون یوسف چلبی را در روی
و ثوق نداشتند و بنا بر آنکه با جماعت ملک در موافقت حضرت خاقان سعید موافقت نموده اگر بخیه بعراق آمده بود چنانکه گفته بودند با امرای حضرت بهر چه رسیده
و هنوز آنحضرت در صدد دوای بعوده فتحی چنین نامداری سعی و کوشش لشکری روی نمود و چون رایت نصرت شعار بسوی مهمی بر شهریار اختر از جمله منتسبان
میرزا اسکندر امیر سیاه و امیر عبدالله پروانچی سعدالله شرف بطبوس سرافراز گشته و موکب همایون چون بساوه رسید امیر صوفی ترخان و دیگر امرا با ایشان
لشکر میرزا اسکندر با وقایع تربیت و نوازش اختصاص یافته مراحم پادشاهانه از سر جرایم یوسف چلبی درگذشت و او با ایشان تضرع و استکانت بعذرت کرده باعتقاد
اخلاص تمام ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و بتلافی لایم گذشته و تدارک ما فات مشغول شد و خاقان ملک افتخار در صحرای ساوه میل گشت و فرمود بعد از
تقدیم مراسم آنچندان امرا حشم در آن دشت و صحرا و باب نسوز زند و دمدمها از طوم و خوش و طبور و عصور و سرا در گذرانیدند توجه مغفور خاقان سعید بجانب
اصفهان و محاربه مغفور سپاه نصرت نشان با میرزاده اسکندر و هزیمت مغفور آن و دیگر وقایع آن چون موکب همایون بحوالی دار الملک اصفهان

رسید بساع اتم و در دو فرسنگی شهر است ترقی فرمود طایفه برهمنی بحث بسیار چون سید اردوی بر نشیب کنه میل اردوی اعلا نمودند و از سنگ عیسی
و خرم انتظام یافتند از انجمله شیخ محمد خویش امیر عباس که بخیمه شرف جاکوس استعلا یافت و در عقب او شیخ علا قزاق با سیصد سوار بهوک نظر قرین پرست
و در مقام انتظار طایفه از مردم چشم بعرض همایون رسید نیز در جهت خانه ها در پیران دروازه اشتهاب اگر عنایت فرموده حکم کنند جمعی از بهادران بزرگ
بشرف معاودت مشرف گشتند لیکن در این مقرران از گرفتاری رهانیده با بنده فرمان قضا جریان نفاذ یافت و امیر مضراب و امیر الیاس خواجه و زمره دیگر از ارباب
جلادت و شجاعت متعصب بجانب تونه و خرم آباد اردوی اعلا رسانند دلاوران سپاه منصور را مانند برق و باد در حرکت آمدند و چون قریب مقصد رسیدند
قزاقان لشکر میرزا اسکندر و شیران بیشه وغا بودند در برابر صف آرای گشتند و هر دو سپاه پرخاشجوی رو در اردوی آورده میرزا با بقرا چون از برادر مرحوم آزار
داشت تیغ لیکن از نیام برکشیده مانند دریای جوشان بر میرزا اسکندر حمله آورد و امیر چیلانشاه برلاس و لطف الله بیان نمود و خضر خلیفه و علیشاه و محمود آزاد
و دیگر دلاوران و دهی و مردانگی دادند اصفهانیان چون قزلباش و دلاوران سپاه منصور بدان شدت بدیده نمودند از محل خود رایت شدند و پناه بمحلات بردند سپاه
خراسان که بحکم نزاع تعاقب نمودند لطف الله بر سر پیشاده او را دور شوانشند گردانیده و خدمتش چنان جنگ کرد و از اخی صعب با او رسیده شمشیر لشکر داد خود را
اصفهانیان روی از معرکه برتافته خراسانیان حشمها را با اردو رسانیدند و میرزا اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خویشتن شده حال کشتگان و مجروحان
لشکر استماع نمود و دو حیرت و دهشت بکلخ دماغ او تصاعد نمود با خلاص و مقربان در امر صلح و جنگ مشورت فرموده را بهایران قرار گرفت و حرب کشند
با اتفاق لشکری افزون از تصرات اصطرار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمدند و دست بکشش و کوشش بر آوردند بیت هر کرا بخت رهبری نکند ؛ کوشش و جهد
بادی نکند ؛ حضرت خاقان سعید فرمانداد تا طوایف سپاه روی بر رنگه نهادند و جواب خصم بیغ چون آب خنجر خونریز دادند و میرزا اسکندر چون چهره فتح
و ظفر در آینه شمشیر مردان پادشاه بعقب لشکر ملاحظه کرد و علامات عجز و انکسار و دلارات ضعف و افتقار بر صفحات روزگار خود دید داشت و با کوه دست در کمر زدن
جا کردن شیره گردون کار خردمندان بیشه لاجرم با گردان لشکر عراق روی از معرکه پیچیده بر انگیزه هر دو پریشان خاطر آهنگ چهار دیوار شهر کردند و از عرض زن
از عقب بر نیامیزان افتاده و زخم تیغ صاعقه گردار جمعی کثیر را سر از بدن جدا ساخته و میرزا اسکندر نزدیک بصد و شصت تن عاقبت بصد گونه مشقت جان بسلامت
بیرون برده خود را باصفهان رسانید و بهوک هایون در ظاهر اصفهان نزول فرمود در اینمقام شیخ دودی از قلعه شهر با ردبایزید بسطام از حصار سلطانیه
با اردوی اعلا پیوستند و بعنایت سعادت مخصوص گشته در سلک دولتخواهان انتظام یافتند با وجود آنکه اصفهانیان را کشتی فاحش رسیده تا که از دروازه بیرون آمده
با سیصد سوار فدا با دو آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خلیفه در برابر قشم اخم صعب خود و حضرت خاقان سعید فرمود تا چنان دیوار شهر را بطنب پیمودند
برامر انجش کردند و لشکر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر کسی بیرون نتوانند آمد در نسخه این کفته بدلای بیشمار بدرگاه خلک افتاده ارد
ابلاد امرای فارس و اطراف عراق اطاعت و انقیاد چون خبر توجه لشکر فیروزی اثر از اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلویان و رعیان ولایت فارس و شیخ محمود عراق
در دارو خانه میرزا اسکندر بعد در عواقب امور نظر کرده با یکدیگر گفتند که اگر لشکر نصرت شعار بر دیار اصفهان استیلا خواهد یافت و پیش از آنکه طایفه از سپاه
ثابت بهیچ متوجه این جانب شوند ما را کس باید فرستاد و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش عرضه کرده تا کاری بموقع کرده باشیم و سعی بموضع پیش برده در اینهایرین قرار

پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر عبد الصمد و شیخ علی و سایر متعلقان و مخصوصان شاهزاده مشار الیه گرفته و خطبه و سکه بنام همایون شاهرخی موشح و مزین ساخته و پیشکش
سزاوار بارگاه شهریار فلک اقتدار فرستادند و آنحضرت کلبه بخش الطف لطف الله بیان عنوان را ضبط احوال و حکومت و مملکت تعیین فرموده امیر جلایر را
فرستادند تا میرزا اسکندر و پسران امیر عبد الصمد را بارادت رسانیده و درین اثنا لوکزی از اولکزی سلطان شاه چهره و معتمد میرزا اسکندر بعد و هبوط بر حق تعلق داشت
و بالغت جهود گشته و از راه وفا بیرون نهاده بر رکاب گیتی پناه آمد و هر روز با صفهانیان دهنه تازه و نشست با اندازه میرسید و با وجود اغلاق تجلد نموده در هر صبح
از دروازه بیرون آمده جنگ پیش می آوردند تا مدت محاصره به پنجاه روز کشید و دوران لام از اطراف حالات اخبار شروع بمیع علمه بوت تخت الکه میرزا اسکندر
سبک قاصدی فرستاده معروض داشت که میرزا امیر رک احمد لطف رضا شکر کرده امیر موسیقی و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را تعیین رسانیده آنحضرت از استماع
آن خبر متاثر شده فرمود که حالا قصد عراق پیش نهاده همت بر تسخیر آن ولایت و چون مستقر جلال سعادت نموده آید ندارک کرده شود دیگر نوکر کلبه بخش الطف الله
آمده عرضه داشت که امیر لطف الله بیان بتمور لکان آنکه امیر جلایر شاه بر اساس خروج خواهد کرد و آن قصد رسانیده بنا برین حرکت نارسیت آنحضرت کلبه بخش الطف الله
تا دو را عزل فرموده امیر سید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین نموده فرمان داد تا ترخان مشار الیه تحقیق آن گمان بد کند و دیگر آنکه از ولایت قمر قاصدی سلطان
دختر سلطان اویس آمده اظهار اطاعت نمودند و آنحضرت ایشان را نوخته باز گردانیده و دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبد الله پروانچی و علاء الدین پسر خود را
متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت را بوجه ضبط نموده و امیر داد اس را در مقام اطاعت و انقیاد آورده عرضه داشت درین باب بپایه سریر اعلا فرستادند
درین اثنا محاصره اصفهانیان بسمع خاقان گیتی ستان رسید و میرزا اسکندر از کردار خود پشیمان گشت و داعیه آمدن دیگر بار خطبه و سکه بنام خاقان ذی الجناب
گرامی آنحضرت از آتش زهد انجر ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چه میخواست که بهار زمستان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف گردانند تا صحبه رحم بجای آورده
شاهزادگان را استاصل نگردانند و ضرر ممالک را از قریم و عموم رعایای اندیشه آرا پایمال حوادث روزگار نگردانند و بجهت تالیف انجمن ملا غیاث الدین سمنانی را در نصیحت و
تقوی اتصاف داشت بشهر فرستاده تا میرزا اسکندر را مصالحه را سانح سر نخواهد بگوید و رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است ملا غیاث الدین
بشهر در آمد و میرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی بگذرانید و میرزا اسکندر بر خلاف متوقع از وحشت و خوشت و مدت و منقصت و مشقت و دشواری خود
و حقیقه مهمی نگذاشت و ملا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم فرموده میرزا اسکندر فرستادن شیخ سمنانی را جهت عجز و قصور
کرده لاجرم بر خود قرار داده در هجوم اصفهانیان و مخالفان را جز بر تیغ خونریز فیصل ندهد و بغیر تیر دیگری بسفارت نفرستند و بعد از چند روز میرزا اسکندر لوکی قرقرا را از منصب
امیر الامرا داشت بالا سر سراب پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود که آنحضرت عفو فرمایند تا مرخص بخدمت رسم شهریار دارد و اگر فرزند اسکندر پیش پا
آید او را گرامی داریم و اگر بطرف یزد و جهان رود هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد او در خدمت خبر رسانیده خاطرش راضی نشد و همچنان بتردد و اسکیت رفتن مصروف بود
هر روز بین الفریقین جنگ و قتال بر روی میفتاد اگر سپاه بصرف شد و بعد از سعی و کوشش سپاه بر بالای دیوار می آمدند اصفهانیان بزخم ناوک مهلک دور ایشان را
از آنجا دور میکردند چون مدت محاصره ممتد شد حضرت خاقان سعید همگی همت را بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشته در بامداد ثانی جمادی
الاولی روز غره صبح روز بعد فرمانداده سپاه فیروزی نشان بهمت اجتماعی روی جلادت باستیصال مخالف نهضت سازان و دلاوران جوشان و خروشان

از بین پیل در حرکت آمدند و از آوازه کوسهای و غریو کوس غلغله در زمین و زمان افتاد و نعره بر دلان باوج ثریا و قبه جوزا رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت
بیرون آمدند و از استعمال تیر و کمان و سیف و سنان هجوم بدست و گریبان رسید از روز تا شب میان ارواح و اشباح و بحر صلاح بقرقه در آمد و از بسیاری کشته
نفس بر راه بیرون آمدن بسته کرده عاقبت بیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت قرعه خاقان سعید اقلیم و زیدن اغاز نهاد و رایت دولت مخالفان منکوس گشت
سپاه منصور بر بها نهاده بالای دیوار آمدند و میرزا اسکندر با سفیران و خواص خویش روی بقلعه آورده در دار کار بود بخت بخت اهی خلاف لباس طلایه شید
و بهادران روشن ضمیر بر سر دیوار تا روز شب علی الدوام تیر انطفاع آفتاب می بودند و در آن شب امیر عبد الصمد گرجی بلوک چلاوین بود و از وقوع این حادثه
عنان تمالک و ثبات از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صدمه خوف و هراس نا قلعه را گم انگشته و ملک و مال را کان لم یکن انگشته از بیم شمع
شیر دوی بیاد دیه گریزها و لشکریان دست بغارت قاراج برآورده چیزان جواهر و نقود و اوانی و سیم و زر و لطایف اقمشه و نفایس امتعه از اسب و جمال بدست آوردند
و رسم آن دیار زمین بر خواست حضرت خاقان سعید فتحنامه بجمیع ممالک ماوراء النهر و ترکستان و کابل و هند و غزنین و قندهار و دهستان و خوارزم و خراسان
و طبرستان ارسال نموده لشکر الهی و سپاس دلخواه نامه شاهی مفتوح رسید و میرزا اسکندر چون عروس مملکت را طلاق داده بود جهی از رجوع ممکن نبود از قلعه
بیرون آمده طایفه اوزبک بنفوذ و حشمتش را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و چون او را بمجلس همایون در آوردند امرا و ارکان دولت بآن سؤال برگشت زبان چند
از و سخنان پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و دهشت بر روی ستوه مالکشته سر خجالت در پیش افکند مراحم پادشاه صله و مرحمت
او را به برادرش میرزا رستم سپرد و او را بشفقت اخوت مرعی داشت و در رد ملک و خوطه دیگر پیش آورد و زمانه نقش دیگر بر آب زد و میرزا رستم فرمود تا بر آن جهان پیوست
میرزا اسکندر را بمجلس آتشین رسانیدند هر که این واقعه را شنید جوهای خون از دیده روان کرد و گوش هر که خبر رسید بلغاف قت لوبا صدره خویش رضا داد و ملک سلطنت

شاهزاده عالیمقام با ختام انجامیده و نوز خلافت او سر بخلاف کشید بعضی ممالک یکم ماریدید ذکر لشکرات و تعقد نمودن پادشاه هفت کشور در باره اصحاب و اهل

در عالمای اصفهان و حکومت الوکات را بمیرزا رستم ارزانی داشتن

بعد از آنکه چنین فتحی بین در طراز فتوحات سلاطین کامکار قدم بعبور رسانیده

حضرت خاقان سعید لشکریان را از غارت قاراج منع فرمود و طی مرحمت و احسان بر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حریم امن و امان مأوای داد و ثلث مال از
بایشان بخشید و صد هزار دینار اکیا در هند هزار اسب بتر که فرموده بعد بفقرا و ارباب احتیاج رسانیده و بضبط ممالک قیام نموده بعضی از لشکریان را رخصت داد که بخراسان
روند و خزاین خاصه را مشحون بعد بزر و جواهر و جواهر و اوانی زر و سیم و اصلحه هندی و مصری و چینی و فغفوری و اسلحه نقره و فاخری روانه دار السلطنه هرات گردانید و چون
میرزا رستم مدتی دیر باز در ماوراء النهر و خراسان آثار اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و بسبب آنها حکومت بعضی از عراق فتح کرده پادشاه دولت نوازی نام ایالت ولایت
اصفهان در قبضه اختیار او نهاد و مجدد بر سر حکومت و ولایت ممکن گشت انسیت با رعایا و بر خلایق طریق رافت و معدلت پیش گرفت و جرایم بعضی مجرمان را
در پیش از این از ایشان صادر شده بود نابود انگاشت و رعیت را از جور و بیکار پرهیزکنند و متفرق شده بودند از اصلیت معدلت او روی باوطان خود نهادند و میرزا رستم
تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و بجنین آنحضرت نظر عنایت و عاطفت بر حال میرزا بایقراء در ربان جوانان آمد میران بر دلها و پهلوانی
بود در اسره بایرش علامات مردانگی و علامات فرزانگی مشاهده می افتاد و حکومت ولایت همدان و قلاع بروجرد و نهاوند و ملک آن را بآن جناب تفویض فرمود

و مجموع ایلکنر از رسم سیورغال بادار زنا داشت و حضرتش را بهنصاف و انصاف صحبت کرده شاهزاده متعین شده بولایت خوزستان و ولایت ولایت میرزا الجیبن
میرزا میرانشاه و حکومت دیار رقم را بامیرزاده سعد وقاص و هر یک ثمره شجره سلطنت و جهانبانی بعوض تفویض فرمود و ممالک را بجاجات ملازمان شاهزادگان مذکور
باز گذاشت توجه ممدوح بولایت حضرت ولایت بجانب دیار فارس و آمدن رسولان و سرداران ممالک و توابع آن بدرگاه فلک اشتباه

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تشویش مهمات ممالک عراق فراغت یافت خان عزیمت بجانب ولایت فارس یافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بضبط
و رفق باز داشت و چون بالجبر توقف نظر لکنار از آن شیراز طالع شد رهای عنایت بر سلطان اندیار و پیش از این بخبر مات لایقه بارگاه عالم پناه جنت بعضی بر
عاطفت اند احشت و حکام ارکشان و دیگر اعیان و سرداران باری فرخنده نشان شتافته بشناخت خضوع و اطاعت بر زمین عبودیت نهادند و بعنایات
بیکران اختصاص یافته رایت افتخار باسمان رسانیدند و نوبهن کامکار رفیعه از امیر مضراب بهادر بایالت ولایت موسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار کوره ملازم او
باشند و در این ولا امیر شاه بعارضه مرضی مبتلی گردید و بعد از چند روز مرغ روح بمنزل پرواز نمود و نعش کالبد بگنبد عرش در طیران آمد و حضرت خاقان سعید
بازماندگان او را نواخته میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرموده مهمات منزل را بضبط مملکت و حکومت آن تعیین نمود و اتفاق و فتق امور آن دیار از نگاه خبر تا نگاه حواله میرزا
برای آن زمین و نگرد و بهن او کرد و فرمود که استدامت دولت موقوف بر سعادت پیر عهد و خدم است تا رعایت آن جانب فرا خور حال هر یک مبذول دارند و آن مستحق
مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه امور جمهور و احکام صدور و شعور است و هر چند شاهزاده بنا بر قابلیت و در جبلت پیوند مذکور بعد در تشیید امور شرعی و ملکی اصلاح بر ارشدی
نداشت و آنچه را آنحضرت نیز سید اشد لا شفقت پدری بعثت بر آن شد که چند در باب جهانگیری و جهانبانی بزبان گوهر فشان بگذرانید و جای اندیشه بر ابراهیم نقطه
از این بر صفحه خورشید نگارد و نا انگیخته شاهزاده جوانبخت زمین حضرت بوسیده و جمعی ممدوح از مستحقین و صحابای ارجمند سرمایه تجارت و جانبازی دارند و انبساط و اهتزاز بحکومت شیراز
استقلال نموده اعیان ولایت فارس چون مالک گشت در ذات دولت و اقبال و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده قرار گرفته دست دریا موج بمنزلت و بارگاه سپهر
احتشام او رجع و ملاد خاص و عام گشت و صیت مناقب اخلاق پسندیده و اوصاف مرضیه او در آفاق و اقطار عالم بانگ زنان اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان
سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس و عراق جمع نمود عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد و از تختگاه فارس بدار العبادت یزد آمد و از آنجا براه بیابان
معین ان روان شده مراحل طی کرده در بیست و دویم رجب بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و سرداران امراء عظام تاج الدوله برادر کیومرث و زرستمدار و نصرالله
و نصرالله صحرائی و ادریس پسر سلطان توقچی از غزنین و غیرهم بدار السلطنه هرات آمده از موارد انعام و احسان حضرت خاقان مخصوص و بهره ور گشتند

ذکر تردد و کشف میرزا امیرک احمد و توجه ممدوح جانب میرزا الغ بیگ بدفع آن حادثه و فرار ممدوح میرزا امیرک و جناب میرزا الغ بیگ

الغ بیگ از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا امیرک احمد را طلب داشت و او توهم نموده هلاک میدید و در لتوا هم لا از مزاج میرزا الغ بیگ آگاه است اگر از توجه بخدمت و فتحی و تعهد
معتقد و خواهم بود میرزا الغ بیگ با یزید برداچی را معرف و معتمد او بجانب بازماندگان پیش میرزا امیرک احمد روانه ساخت پیغام داد که سخن منت هر عهد و خواهد بادا و در میان آورد باید
وفا نماید امیر با یزید بازماندگان پیش او رسید و هر چند سعی نمود بکار نیامد و آنچه لا وعده کرده بود بعد از چند روز پیر خود بخدمت فرستاد امیر با یزید باز گشت و آن ماجرا عرضه داشت
وعده بر آمد و پسر نیامد و جناب الغ بیگ بجانب بازماندگان عزیمت نمود و میرزا امیرک احمد قلاع الکوه را محکم ساخته خود پناه بکوههای صعب المسلک بعد میرزا الغ بیگ قلعه

اشتهار در حصین تین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانیده اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و گوتوالی قلعه را بر پا بنده بلخی داده بطرف اندکان روان شد و چون بدانجا
رسیده شنید که میرزا امیرک احمد بکوهپایه دور دست رفته و دصحی با دمکن بیشه لاجرم رایت سعادت برافراخت و چون از بازگشتن بخانه بیشه لشکر مغلی بدود آمده بصوب
عازم اندکان شد و امیر موسی و امیر محمود تابان و امیر غیاث و چین و دیگر سرداران با هنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند و بجوالی اردوی رسیده چون از حال باغی خبر تحقیق
نداشتند پیاده اختیار بغیر از نمی کردند و از نشر رایات عزم عاقل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر داشت و ناگهان بر سر لشکر اندکان تاخت و امرای مذکور و دیگر پهلوانان
را بقتل آورد و امیر رستم پسر امیر سیاست و جنگ کنان باندکان در آمد و میرزا امیرک احمد گرفته بولایت خود بازگشت و چون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا امیرک
رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هرات تشریف آورده سعادت دریوزه حضرت خاقان سعید مشرف گردید و حضرت
انواع عطوفت و رعایت درباره فرزندان سعادتمند خویش ارزانی داشت و درین اثنا پرتو التفات بعنایت اهتمام حضرت خاقان سعید بر جهات و اذکار و بر سر خلاف
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر تافت و ولایت طوس و مشهد و ابیورد و سبزوار و جرجان و جنوشان و نسا و باورد و استراباد و شاهرود و بسطام و دامغان
و منسوبات بدیوان اجاز گشت و این ولایت را بر شاهزاده شاه رخ مسلم داشت و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه فرمان قضا مضا شرف نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین
که ملک فخر الدین مرتضی بدار الشال هرات از آن حصه بود حضرت صاحبقران بخرابی انفرمان داده بحال عمارت در آرند و بموجب نسخه محضر هزار مرد در آنجا کار
کردند باتمام رسید و العهدة علی الراوی **ذکر حالات میرزا امیرک احمد و رسیدن مکتوب حضرت خاقان سعید و عزیمت آن بجانب کاشغر**
و دیگر حالات و اخبار آن چون میرزا امیرک احمد امرا را گشت چنانچه مذکور شد توهم زیاده گشت و عزیمت کاشغر نمود و حرامت و از آنجا پیش محمد خان رفت و حضرت خاقان سعید خبر
عزیمت او شنیده نوکلی نام نوکرش را با رسالت نامه بخدمت وی فرستاد بر منوال که احال الله تعالی بقاده فاضلوا السعادات الابدیه و حصلی المرادات السرمدیه و دوام
سلام و تحیت و رسانیم آن از محض فیض اشفاق باشد بر بیاض نفحات خفاده گزارش یابد بیشه مهربانی و مجیا محبت جاودانی نماید همچنانکه خاطر خطیر و مجلس منیر مستغنی احوال
شناسند اشتیاق و آرزومندی ملاقات عزیز فرزندی فوق الحد تصور کنند توفیق ذوق تلاقی مقدر باشد در شش نزد هم ربیع الاول از دار السلطنه هرات اتفاق یاد داشت
سوانح بیزدانی و اصحاب لمه الحمد و المنة حسن استماع میر حیدر میان او و فرزندی الغ بیگ و اخوان نامعتبر اهرف و صهور تا منتهی نوشتن بلاد و عباد باشد روی غفلت و تخیر
در مملکت عراق بار رسید و بسبب بعد مسافت بتدارک آن نپرداختیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که فرزند عازم سمرقند است بتعاقب بر اثر و عزیمت نمود
چه کمال اشفاق اینجانب نسبت با برادران و فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد و فوق کل مدد اعتقاد شامل آنکه از آنسو استطلاع رسانم بتوجه شوند تا بیاید فرزندی باشد
باشد و بصورت ارزوی صله رحم و غمخواری مسلمانان رفع اشقاء از تکلف و تصلف حصر شد بر مکرر حضرت صاحبقرانی جمعی که ملازم اند شاید و استوهم شده و فرزندان الغ بیگ
و حرکات نامناسب از ایشان صادر شده مجموع قوم را ایشان زده و چرخه همه را عفو فرمودیم الماضی لا یذکر خفا و ثم حقی که همه را در پناه رافه مادی خواهیم داد
و التوفیق من الله المنان عزت چون نتیجه خرد بایند بود در حال این احوال امیر قرا سیف از خواص و مقربان خویش مراد داشته باقی و بعقبی و کیاست و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف
مقرر در ولایت آذربایجان بیان خاص و عوام اشتهار تمام داشت بر درگاه عالم پناه فرستاده و بوسیله امرای کبار مکتوبی که همراه او بود بعرض رسید مضمون آنکه اگر خاقان
سعید قلعه سلطانیه را بما بخشد و از آنجا دارد آنچه از ظلمه اخلاص و دولت خواهی باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی تخلف فرا بوقت آنست که از آن

حضور ایشان فرستاد و چون بدان حضرت قیام نماید سلطانیه را بتصرف سلطانیه بدو تسلیم دارد و ایلی را بورانش فرمود باز گردانید و مقارن این حال خبر رسید که میرزا الغ
حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق اورا بحکومت مملکت ری تعیین نموده بعد عارضه چند روزه درگذشت بیت در بغداد نشست بعقبی شاه
در بغداد شهزاده الغ شاه ؛ حضرت خاقان سعید از واقعه میرزا الغ بیگ پریشان خاطر گشته خاطر شد و بجای او میرزا اینکیر را بضبط ری فرستاد و امیر قرا یوسف جلایر و امیر
غیاث الدین و امیر عجب نیز مقرر شدند و در حدود ولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه جم سریر گشت میرزا ابراهیم امیر جهانشاه را
فرستاد که با امیران اسن خواجه علی شد متوجه ری گردند و باتفاق امرا در آنجا رود اگر قرا یوسف بعزم ممالک محروسه کند بمقابله او در آمده مانع گشتند و هر امیر با مقابل مثال اعتبار
نموده بمقتضی فرمان بجای آوردند ذکر تسلط و استیلای قرا یوسف ترکمان در ممالک آذربایجان بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر
سرگذشت هر کاه او بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر قرا یوسف را بیت استبداد و استقلال برافراخت و گردن کشان ممالک هر کجا بود دست تسخیر و استیلا
او را در میان اکثر روا قران سر فرازی گردانید مؤید اشتغال آنکه امیر بایا جاچی که در دوی و امیرزاده ایلکر نوینغ تا چهار فرسنگ به تبریز میرفت و غارت میکرد با نواع
و جرات دیگر اقدام مینمود آخر الامر پیش قرا یوسف کس فرستاد و من از سر اخلاص پیش تو می آیم قرا یوسف هشت هزار تومان غنیمت مردانگی و پیروزی
او را فکر کرده است اگر بایا جاچی در دعوی خویش صادق است من او را و آنچه تربیت کنم و آثار آن با قطار بلاد و امصار رسد و مردمی خود را بر غایت
ظاهر گردانم و فرستاده او را با آنحضرت باز گردانید و بایا جاچی با توقف با برادران و فرزندان بخدمت او شتافتند و قرا یوسف ایشان را نوازش بسیار نموده طویلهای
عظیم داد و در مجلس خاص لاغ گرفت و قلعه کاورود را با توابع و لواحق و شش صد قریه و مزرعه دیگر برسم سیورغال بدو ارزانی داشت و حکم کرد که بایا جاچی مادام که در
اردو باشد در دیوان مهر زند و بایا استصواب اراکین دولت آنچه مهمی خصوصی باشد امرا هر چند در این باب سخنان گفتند دیگر عنایات و تعصیبی که بایا در
شان حال بایا جاچی و برادرش جاچی محمد و متعلقان او شد القصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بقصد قرا یوسف متوجه تبریز شد بود امیر شیخ ابراهیم اتمداد و منعم
و چون میان ایشان اساس دوستی مؤکد بود شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را با جمعی بخدمت سلطان احمد فرستاد و شیرانیان در روز جنگ و تب بتبریز رسیده فرصت
آمدند تا زمانی از رنج و تعب راه بر آیند اتفاقا طایفه از ترکمانه که بجانب ارمنیه رفته بودند از برای جزوی نفع خود کشته بقشلاق کیومرث رسیدند و دیدند و فرقه بفراغ بال نشسته اند
و اسب را بعلف آراسته ترکمانان شمشیر کشیده بدرغه کاه کیومرث رفتند و غرگاه او را در هم شکسته خرگاه او را گرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده از حدود کیومرث
غارت کردند و اموال فراوان بر دست ایشان افتاد و ترکمانه کیومرث را بعد از حشمت پیش قرا یوسف بردند و چون خبر ولد او بامیر شیخ ابراهیم رسید کیومرث را بکفایت
و بدلایل فراوان پیش قرا یوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و متعهد شد و اگر پسرش را بسلامت باز رسانند مبلغی خطیر ارسال نماید امیر قرا یوسف نخست
زبان عتاب بر گشاد و ممالک شروان در جوار تبریز واقع شده و امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت و صداقت میورزد و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت می آید
هر صورت باری در نظر عقل بدیع می نماید اکنون ممالک آذربایجان با مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تحت تصرف ما میباید و امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت
باشد و واسطه مودت و اتفاق شیخ در حیز ممکن باشد کوراست فرزند عزیز او در ابر حسب و خواه در شروان بجانب شروان کسی میکند امیر شیخ ابراهیم باید در اتفاق و محبت
محترز باشد و طرق مصافات و موالات مسلوک دارد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت با انجام شد و از لوث و بند آزادی کیومرث برداشته او را بسلطانیه

ن خبر نداشت در همین اثنا نیز بصلابت و عطا با سه هزار حشم بر دور از خشت انصراف اورا نداشت و چون چند گاه برین قضیه بگذشت قرا یوسف شنید که امیرزا اسکندر از
اصفهان با لشکر آراسته بیرون آمده است و داعیه دارد که در تعرض ولایت آذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسطینه رسید و بواسطه رصانت قلعه
آنجا دست نیافت لیکن آتش نهب و غارت در آنحدود و نواحی زد و از آنجا چون بحوالی همدان آمد اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند قرا یوسف نیز مراجعت نمود و بتبریز گذشت بنابرین اسعد
الحق خواندهٔ شان مراجعت بجانب تبریز منعطف گردانید و چون سایهٔ وصلی بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم با لشکران توهمی بیاد گاه در رود
و بخود راه داده و فرزند خود گیو شاه را بعتبهٔ محبت دوست قرا یوسف در خاطر او را سخت تعلق آورده و حشمی انبوه از ولایت شروان جمع کرده و پیران سیدی لشکر را
با خود متفق ساخته است و گوشه‌ای حالی که گرجستان با دو هزار سوار با دو پیوسته بعزم جنگ پیش آمده است قرا یوسف اینخبر را از مخفیات اذکار خود دانسته
با حضار لشکر فرمان داد و با طراف خبر فرستاد که هر که با ما یکدل و یکجهت است باید در این معرکه حاضر شود و امیر قرا یوسف در آن زمستان متوجه جانب قراباغ شد
و حکم شد که باجاچی راه اردو پیش را محافظت نماید و از آنحدود با خبر باشد و لشکریان روزان و شبان و مرغان با امیر قرا یوسف پیوستند و سپاه توان فراوان
نیز باو ملحق شدند و قرامان از مردم خمسه هفت هزار سوار جمع کرده برسم منقای روان شدند و قرا یوسف با لشکری فزون از مور و ملخ از عقب قرامان در حرکت آمد و امیر شیخ
ابراهیم با امرای خضم و سه دران حدود بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بود چون ترکمانان در مقابل باغی رسیدند پای ثبات از آب بگذشتند و قرامان و خواهر
زادگان بسطام میان یورت باغی در آمدند شیروانیان کر بخیمه ملک گرج را از جا در آن پای ثبات مختل شد و قرا یوسف در اکمال مشاهده کرد اثاث البیت ایشان
تاخت و کرچیان را در میان گرفته اکثر آن بی دینان را بقتل آورده و ملک گرجستان گریخت و بعضی سرداران روی بگریز آوردند و در تعاقب امیر شیخ ابراهیم خواست
که آب خندق در برهون از دوی تنگ بجهند بجهاند در آب بیفتاد و دست او گشت و ترکمانی بر او رسیده آب دجامه اش بستد و امیر شیخ ابراهیم از مهلکه قتال
خلاص یافت و ترکمانان کشف و قطع کردن و اسیر شدن کرده و در آن پیش قرا یوسف برد و فرزندان او مثل عضنفر و اسد الله ضیغم و منوچهر و عبد الرحمن و اضر الله و دارکان و
دی چون قاضی بایزید و امیر موسی که با اولاد امیر دو اسیر گرفته شدند و بجنس لوشنده و منجم و دیگر ملازمان شروان شاه را گرفته پیش امیر قرا یوسف آوردند و آنچه از اموال
و اعیان بودند بر حسب فرمان مقید شدند و چون غارت لشکریان شروان در آنجا زیاده بلا و تعدی نمود قرا یوسف حکم کرد که اثر تعرض نشنند و مردم گرجستان
گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانید و ملک گرج را در مجلس حاضر ساختند و چون از لشکر او اثاث آن قوم و مردم و غضب مشاهده کردند بر او دانستند که بیت بوی زد و قرا یوسف
سیکفر بیت دیگر هم او را بانام رسانید و قرا یوسف شیخ ابراهیم را و اولاد و اتباع او را بمقید و معزول بتبریز برد و چون اهالی تبریز از دلاوران شروان لشکر راضی بودند
از ایشان در مجلس قرا یوسف راهی داشتند ملوک و حسن معاش او بعرض رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم پادشاهی شیرین سخن و عیش بعد بصحبت ارباب حسن و ملاحت
تمام داشت و پیوسته کلمات نرمانه از وی با امیر قرا یوسف میرسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کس بخدمتش فرستاده او را باموال جزیل وعده داد و امیر قرا یوسف مردی
صاحب کرم و مروت بود و همی بعد از سر جرایم عظیم بسهولت میگذشت امیر شیخ ابراهیم را از دو تعلق و خفر خواهی در آمده که درست قرا یوسف بصفا بتبریز رفت امیر قرا یوسف
و ملاطفه که در زمان یزدجرد شهریار در خزانهٔ آبادان داده موجود بود و مرتبه از قلاع آورده همه را فدای نفس و عرض خویش کرد و قرا یوسف در مقام عنایت آمده بحکم
آنکه از امیر شیخ ابراهیم انواع حرکات نامناسب نسبت بدولت صادر شده او را بگوشه نشروان روان سازیم هر آینه صیت مردی و مروت و کرم و احسان

در انتصار رفاق آشنا یابد حسن اتفاق و مکارم اخلاق با بر عالمیان روشن گردد و این سخن را قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص میگفت و مقارن این حال
که از زبان شیخ ابراهیم بعرض رسانده در خدمتش میگوید و حسن بن سیاه در دو میکند اگر چه خدا از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکی حواله فرماید بدرجه اندکی
تسکین یابد بیت اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک ؛ از آن گناه در نفعی رسد بغیر چاک ؛ و این شخص امیر قرا قاتک بر بود اق بعد از امیر ابراهیم
نگاه میداشت قرا یوسف در سعی که او را در مجلس حاضر زند و چون والی شیروان او را در آمد از باب حسن و جوان ساده غرور او را بواجب فرموده رفع دادند و امیر شیخ
ابراهیم چندان کلمات دلپذیر بر زبان آورد و قرا یوسف شیفته او شد و هم در آن مجلس فرمود بند از پایش برگرفتند و او را بهیوی خود نشاندند و امیر قرا یوسف بر او
را نیز طلب کرد و او بر حسب فرمان آمده امیر شیخ ابراهیم کاسه زرد و درین اثنا حاجی قصاب و اصحاب و اعیان بیرون نثار را آورده با امیر قرا یوسف ملاقات کردند و نگفته
هر چه شیخ ابراهیم از نواب دیوان قبض کرده است متضمن بشویم و آنرا ادا نمائیم مشروط بانکه حکم شود ارباب حوالات در عوض زر جنس بگیرند و امیر شیخ ابراهیم
مبلغ هزار و دویست تومان عراقی قبض کرده بود قرا یوسف التماس ایشان مبذول داشت و در دیگر ارباب حکومت شیخ ابراهیم نشانده نوشته مضمون آنکه ما حکومت
ولایت شیروان را از صدود سکاکا در بند باب الابواب از بلاد و بقاع و قلاع بدستوری در امیر شیخ ابراهیم مصنف بعهد او در زانه داشتیم می باید در آنچه افزوده در
دو ولایت بکلاف حکم رفض نکنند و امیر شیخ ابراهیم دار و غلطان و ضابطان بولایت شیروان فرستاده و از دیوان قرا یوسف برات بر حاجی قصاب و جمعی از اصفهان
شده بعهده می نوشته ایشان رخصت داده قصه بمصلحان می دادند و برات بمجلس پیش امیر شیخ ابراهیم می بردند و نوشته از او بر مال ممالک شیروان میستاندند
و در اندک زمانی آن دو جواد امید و امیر شیخ ابراهیم در آنستان حریف و انیس قرا یوسف بعد و چون فصل بهار رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود متوجه گشت
رسیدن عرضه داشت میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلا و دیگر وقایع و حالات ایشان در عاشر ربیع الاول سنه ثمان
و عشر و ثمانمایه عرضه داشت میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلا خاقان رسید مضمون آنکه امیر بسطام جایگر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه شنیده پسر
خود را در آنجا گذاشته پیش بنده آمده او را در قلعه مضبوط نگاه داشته ام هر چه حکم شود عمل نمایم آنخبر بر مزاج اشرف گران آمد فرمود بسطام ترتیب کرده مات چون در ضمن
قصد او کرد و پناه بولایت ما آورده نزد او را نگاه بدل و لشکر مدد او کنیم اخذ و قید او در نظر عقل بغایت بدیع می نماید باید در چون نوشته با او رسد یا توقف بسطام را
مطلق العنان گردانیده او را بولایت ری گذارد و مقرر شد و او دیشر تو اجی پیش میرزا سعد وقاص رود و درین اثنا طایفه از مردم مغفله عاقبت بادشاهزاده را نگفته
چشمکشی میان بسطام و ری بسیار بر آن میشد و بخدمت قرا یوسف روی پای بر معارج سروری و قصری نهی و دولت العمر از تو مخصوص خواهد بود میرزا سعد
وقاص بنخ انجاعت و بعثه شد و قتل خواجه را بضبط و نسق اعزت در قم گذاشت و بسطام را که قلعه باسیصد سوار و قدم در بیابان او دیار نهاده و چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف
شاه الطاف اعزاز و احترام بجای آورده باشاهزاده گفت بیت تو سرای بسوی خویش آمدی ؛ بسوی خانه خویش آمدی ؛ و باستطلاع میرزا سعد وقاص قرا یوسف طمع در
ولایت عراق عجم کرد و بسطام را بدانجا بنیاد داشت تا حرم محترم میرزا سعد وقاص با دربایجان رسانند و چون شاهزاده اقا بیگم بنت میرزا امیر شاه با نوی عاقله بعهده
حاجی فرج نزد امیر رسید با خود اندیشید و سعد وقاص غلط فاحش کرد در پناه بدشمن انجا نهاده ان بروا اگر ما بانجا رویم ناگاه نزاکه قصد ما کنند و حال ما در میان
مردم بیگانه بکار رسد و بدین سری در خاطر گذرانیده نوکران خود را مکلف کرد و چون نزدیکان رسیدند همه را بگرفت و جمعی در بند بر تحریک ایشان میرزا سعد روی بعراق آورد

نهاده بعد تعقیب رسانید و در پس آن مقدمه از مصاحب نوکر خود بشیراز رارعایت نموده بشرف نوکری میرزا رستم را همراه او رخصت جانستان نامزد فرمودند **ذکر احوال میرزا**
رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا و توجه سلطان میرزا ابراهیم بجانب فارس با سه دارا و وقایع آن چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را
تعقیب میرسانید حضرت خاقان سعید اختر برادر را به برادر کوچک او بایقرا سپرد تا خدمتش در ظل شفقت او می داده از حال وی مطلع باشد و میرزا اسکندر
با وجود اخلاقی که در اردوی نموده بود پیوسته با خود خیال تغییر مملکت می بست و در مقام فتنه انگیزی قدم مینهاد و چون بواسطه رفتن میرزا اسعد و قاص بجانب باغی ملک
قم و کاشان تا صدود همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت غنیمت شمرده با برادر خود میرزا بایقرا گفت و بعد از این در این شهر اقامت ممکن و متصور نیست چه مظفر
مظفر میرزا اسعد و قاص با لشکر ترکمان عنان زیر پیدا خواهد شد و از آن مجال گریز نخواهد ماند و جمعی را بر آن داشت که میرزا بایقرا را گریز کردند و عازم شیراز شوند و میرزا
بایقرا سخن غرض خواهان شنیده باتفاق میرزا اسکندر از راه عقب بجانب اصفهان گریخت بکیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید و عقد جمعیت ایشان
گسیخته گردید و جمعی را بسر راه فرستاده و در میان در حوالی جرباذقان بمخالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد بیکه از زاده احمد صدر میرزا اسکندر بدست
لشکریان میرزا رستم گرفتار شد و او را باصفهان بردند و میرزا بایقرا را بدینموجب اندک مدتی در غربت پیدا شده چند روزی در کنار آن توقف نمود و چون
خبر مخالفت بایقرا و توجه او بجانب شیراز بسمع میرزا ابراهیم سلطان رسید بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر در شیراز بودند چون بیرون خواهد رفت و دروازه
دیباشیق را گرفته بند کرده مصحوب سعیدی روانه خراسان گردانیدند و ایشان چون بکنار حیش رسیدند و از برقوه و ماد در شهر سلیمان آمد رسیدند بنا داشتند که
کشته کنند بیش میرزا بایقرا فرستند و شاهزاده را بر تاخیر و توقف ملتمس کردند و بر تعقیب تحریص نمودند میرزا بایقرا را چون هوس جانگیری و ملک ستانی در سر بود بادی
جلادت بجانب ملک فارس برافراخت و میرزا ابراهیم لشکر با مرتب حیثه باستقبال از شیراز بیرون آمد و در نواحی مصلی شیراز بهم رسیده صف کشیدند و چون
نوبت حرب گرم شد بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان در روی بانقرار نهادند و خدمتش نیز در تیغ دریا فت عنان بجانب شیراز تافت و بشهر درآمده دروازه
خود طوطی را غارت و روانه خراسان گردانید و از خزانه آنچه توانست برداشت و تا ابرقوه در اسبع منازل توقف نمود و میرزا بایقرا صبح جمعه بیرون رفته اصفهان آمده تا
چشمه کوره باستیا و دست درازی و دشتاری رسیدند و کلیان شهر بنا بر ضرورت بتقدیم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را با عزاز و احترام بشهر درآوردند
و چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر بتهیه آن فتنه بود از میان برداشت الملک البقاء لله الواحد القهار **ذکر وقایع و حالات**
مخالفت میرزا بایقرا و فرستادن لشکریان و امرا بدفع آن حادثه و بعضی وقایع و حالات دیگر چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسمع
علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عزیمت عالمگیری قضای آن کرد و پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک مهم نموده آید بامضای این عزیمت امیر جلال
الدین فیروز شاه را با بهادران کینه خواه از راه بیابان یزد بعراق فرستاده تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خلل سعی نماید و امیر غیاث الدین
شاه ملک را بجانب ری ارسال نمود و با امرا و دیگر صرفه مند پیوستند تا باتفاق طریق فتنه و شورش عراق تدارک کردند و فرمان قضا نفاذ شرف نفاذ یافت
و میرزا شیخ لقمان برلاس بعشیره و بعلان و فتنه و لشکرهای نواحی جمع آورده با روی اعلا رسانید و چون خبر ظفر ورود بدرگاه عالم پناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید
در غرهم جمادی الآخر پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در مزار متبرک حام از فرستادگان فرا بوسف جارت کرد و احوال

عجم را از باسکان معدوم کردند درین ولا قاصد میرزا الغ بیگ از جانب هرات آمده معروض داشت که محمد خان از حاکم سمرقند بعالم بقا خرامید و نقش جهان بیزه خواجه اعلا را
بجای او نشاندند و چون اعلام ظفر فرجام بحدود سمرقند رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر علاء الدین علیکه بهادر بسر آمده بعنایات سرافراز شد و از برای
نسق لشکر بولایت خوشم احیت نمود امیر حسین کاز قلعه فیروزکوه با اردوی گردون شکوه آمده سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر جهانگیر از طرف ارد بیل رسیده حالات آن
باسکان و قرا یوسف ترکمان مشروح معروض میداشت و فرمان نفاذ یافت و امرا در حدود ری مقیم بعهد بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد حضرت امیرزاده
در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شده در کوشک از باشان ملحق شوند و هر دو فریق از سپاه ظفر مآب در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند بیت بدین گونه
رفتند تا قصد زرد ؛ ز گرد سپه شد هوا لاجورد ؛ میرزا ابراهیم سلطان چنانچه مقرر شده بود با لشکرهای بی پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا الغ بیگ از توجه سپاه ظفر
پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه افتاد لاکاهی خود را بسرحد میداد و در مجلس پیوسته آنحضرت بنفس همایون آمده باشد و میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز
رسید میرزا بایقرا چهار دیوار شهر را پناه حشم و بموجب همایون حضرت خاقان سعید بحدود قم و کاشان رسیده از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع قاصد
میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا در شیراز بر ممانعت در روی کشیده و متحصن گشته و از استماع آنخبر فرمانفرمای بحدود از موضع جهان آرا بسمت ایلغار
توجه علیا بجانب فارس نهاده و بعد از طی منازل و مراحل بتوجه همایون فال سایه اقبال بر ظاهر شهر شیراز انداخت و در سه حشر عرصه بازار سعادت میدان سعادت محل نصب سراپرده
سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایات نصرت شعار خبردار شد حیرت و دهشت بر ضمیر او استیلا یافت و دیگر باره بحضرت غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر
فرستاده التماس نمود و در پایه سریر اعلا بان حجت و شفاعت ادا کرده شاهزاده جوانبخت متمسک او بذیل داشته بعرض خاقان سعید رسانید و هر چند امیرزا
بایقرا حرکات ناشایست و بایست در وجود آمده و لا تا عاصی و معاصی گشته مشمول مضمون العفو عند القدرة از بهترین ملکات است بوضوح پیوندد و اکنون اگر حضرت شفیع
او را بشفیع و کفیل بزرگ کاشته عالم پناه زمین ادب آورد آنحضرت با عمی و سعی فرزند سعادتمند خویش را با سعاف و انجاح مقرون داشته از ذلات جرائم میرزا بایقرا درگذشت
و خدمتش بیکشنبه پنجم رمضان با صد توان جلالت و شهریاری از شیراز بیرون آمده اشرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت و آنحضرت بوعده وفا فرموده میرزا الغ بیگ را
مؤاخذات نفرمود و لا دو سه کس از مفسدان بر آموزگار معروض آتش خشم جهانسوز گردانیده خاص از برای نفع عام بیاری اختصاص داد و ذکر بعضی وقایع و حالات حضرت
خاقان سعید در دیار عراق و فارس و دار الملک کرمان و فرستادن میرزا بایقرا را بطرف هرات چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی و کمال انفعال
مجال آن نداشت که دیگر بر ملازمت خاقان سعید سرتوه حصول اقبال نماید و اقامت او در مملکت مقرون بمصلحت بیشتر رای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن کرد
که او را بجانب کرمیرود هرات فرستند تا روزی چند مصاحب میرزا الغ بیگ باشد و خدمتش را بمعتمدی سپرده روانه آنصوب گردانیده موکب همایون بشیراز آمده حکم شد امرا با لشکر
بنده در عهده ضبط و انتظام ایشان بعنف خوار باز روند و درین اثنا حکام استان و سرداران کوشتان بدرگاه سلاطین پناه آمده و ملک کرکین و اهالی ولایت بکنف رعایت
بیشمار موکب سعادت قرین پیوست و آنچه آورده بودند بسیاری از امرای کبار معروض گردانیدند و خدمات لایق قبول یافته منظور نظر عاطفت گردانیدند و آنحضرت همه را بعنایات بیکران
مسرور و شادمان ساخته روان ساخت و باوطان خود روانه شدند و تا ماه مبارک رمضان در شیراز لنگر انداخته و چون هلال شوال از خنجر حضرت خاقان سعید الصبح بیشت
اقامت صلوات عید بموجب مصاحبت شد بیت خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد ؛ غریب را وطن خویش می برد از یاد ؛ و چون ولایت عراق عجم با دیگر فرمانفرمات حضرت اند زیر نگین

یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت را بسرداری صاحب وجود حواله فرماید و رعایا را از کنف حمایت دریا در ظل رعایت آورند کاتوانند نمود و بعد از
تقدیم شورت قرعه اختیار بر نوین رفیع قدر امیر سیاه الدین ایلیس خواجه بهادر حاجی آقا رستم را افتاد و نام مهام آن دیار در قبضه عزت و تسخیر او قرار گرفت و بر
مطاوع منفعه آنجا مبلغ مال و متوجهات مملکت قم و کاشان در دی و دستار تا صد و پنجاه تومان را در وجه اخراجات لشکر پادشاه در ملازم او باشند بصرف کنند و آنچه مقتضی مهم عراق
در نگذرند و بسیاری اعتبار معاش چون کنند هر یوم یقوم الحساب بالخیمه جواب بیرون توانند آمد و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از جانب فارس و عراق فراغت یافت
تصمیم زیارت حضرت مرشد آفاق شیخ اسحاق کین شیخ ابواسحاق قدس سره متوجه کازرون شد و از روح مقدس آن بزرگوار بسیار کار بر مشایخ آنجا را استمداد
نموده براه کهکیلو و بکر عزیمت شیراز نموده و کره بعد اخری لایت لو زیت را بفرزند سعادت مند خویش میرزا ابراهیم سلطان چشم و چراغ دودمان حضرت صاحبقرانی بود رجوع فرمود
و بعد از زیارت حضرت نشان از تخت گاه سلیمان بجانب دارالامان کرمان نهضت فرمود **ذکر عزیمت خاقان سعید از عراق فارس بجانب دیار کرمان**
جهة مقرر در حصیل بعضی از متمردان و سلطان اویس دوقاق کرد در این نوبت حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت ایلچیان با اصرار
سلطان اویس میر امیر ایلکو بکرمان فرستاده و او بنا بر آنکه از تعرض شیراز و ولایت خراب شده بود و در خزانه آن نمانده در پیشکشی سرانجام نماید و در اثنای حکم تعلق نمود و دست
در اموال مشایخ و رعیت زده بهزار زحمت اندک پیشکشی لایق ملازمان حضرت بخود ترتیب داده در آن آبادی بایلون فرستاده و ذکر سلطان اویس آنحضرت را در موقف
عرض رسانیده عرض داشت بسبب توقف ملازمان او و غیر این بخود و تهیه اسباب سفر از رعیت گفت و بدیار لار و سرا و در ملازمان آستان فرمانفرمای بر آنجا باشد
مشغول گشت و عنقریب بدرگاه پناه خواهد آمد آنحضرت از کمال لطف و کرم رقم خود را خاص بر جریده جریده پادشاه سلطان اویس کشیده عازم عراق گشت و در
نوبت دوم حضرت خاقانی بمملکت فارس آمد و از ولایت از دست تصرف میرزا بیقرا انتزاع نمود سلطان اویس در خواجه آقا چه را با هزار آقا چه بتخشیم اعزاز و احترام در روی میر
بدرگاه پادشاه اسلام روانه کرد و چون در نزدیکی شیراز رسید پیشکش را بجانب حشم و اشتران در بیرون از سعادت زمین بوس حاصل کردند و آنحضرت از احوال سلطان اویس استفسار
نموده جواب دادند در همین چند روز میرسد و چون زمان آمدن سلطان اویس از غضب پادشاه استداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را در عقب او فرستاده
و اخبار کرمان رسیده سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شده و ملازمان او از تخصیص مال بدرجه عزت رسیده بودند و نوین خیلات قاشی بلاغ راه دادند
و در آنجا نظر نشان در بیرون از بردن آمده بسوی میرجان رسیده بزیارت قدوت الملک لیکن راه دادند شیخ کرمانی در استمداد همت نمود و بتوجه آنحضرت در آن زمان
متواتر شده سلطان اویس و مخصوصان و مقربان او در ورطه حیرت و دهشت افتادند و آخر الامر عالیجناب سیادت پناه تقوی شعار ارشاد مآب امیر شمس الدین محمد
سره را جهة شفاعت بارودی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید شمس الدین را اعزاز و احترام بجای آورده سیورغال بشفیع اهل کرمان زبان گشاده و تعقیب نمود و از آنجا
عزیمت مقار لشکر یازا از خرابه کرمان متوجه شد و عزیمت عراق نمود و بجانب بهدوجی و پادشاه سلطان اویس را اعلام نمودند و تشتد و جمعی از امیر فرقه و بعضی
باز صلبند و از قصبه سلطان براه بیابان روی بهراسان نهاده و بعد از طی مسافت و سیر ملک در اواسط محرم سنه تسع و عشر و ثمانمایه در دار السلطنه هرات از این مقدم خویش شاه کرمان
ارم کرد و سیده در سال مذکور غیاث السلطنه والدین باسنغر بموجب فرمان خاقان حضرت اشیا در دیوان اعلا جهزه و تا نهایت عرصه دیوان بوجود او شرف موقف خاص بین الناس بی عشق نمود
شرح بعضی از حالات امیرزاده عظیم کرام و مخالفت ایشان با یکدیگر و قتل بعضی از امراء و آمدن میرزا امیرک احمد بدرگاه پناه چون میرزا امیرک بن میرزا امیرک

کرمان بلند مخالفت کرده امرا را بقتل آورد و حوالت بلوچستان داد و حضرت خاقان سعید استالت نامه‌ای از هرات و چند نفر مردم معتبر کرمان اقبال موجب
حضرت خاقان سعید از کرمان بهرات آمد و شرف تقبیل لامس خاص دریافته ملازم شد لاسیما شاه ملازمت میرزا الیکبر بن میرزا ابابکر داخل ملازم داشته بلکه بیگ
بشرب خمر اشتغال مینمود و نوکران خشمه الیکبر چهره عروس مملکت را در نظر ایشان جلوه داده آتش داده بودند شهزادگان نیز بنظر قبیح در آن میگریستند و صورت
استقبیه را معرض سمع علیه رسانیده در اثنای تفحص اینحال و تفتیش اشتغال عرضه داشت از جانب میرزا ابابکر میرزا بعد از آنکه میرزا ابابکر از مردم بیعت تصدیق کرده
کرده و مهر بنده‌گان و توقف با قشر ارباب کوشش دفع در بیت المال فرستاده‌ام و میرزا ابابکر را در این جانب مضبوط نگاه داشته‌ام بر وصول فرمان کوشش نهایت و میرزا و امرای کرمان
دولت بعرض پادشاه گردون مکان رسید نیز مضمون مقارب بوضوح پیوست و جرات و جسارت شهزادگان از حد اعتدال در گذشت و اگر در این باب اهمال
رعایت در مخاطر اشرف چندان ملال رسد و از آن آسان دست ندهد و بوجوه مقربان درگاه ملک و دوام شهزادگان حضرت خاقان سعید بدان اشعار مفرح
و فرمود میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ بکاتبه رفته و میرزا ابابکر را از آب پیران گذرانیده تا در دولت بهتر قرار گیرد و میرزا الیکبر را در کشتی نشانده تا بحضور طلب شد بیگ برادر
دیگر چند نوبت بر حسب فرمان ملازم شده و همه را از حدود ممالک محروسه بیرون بردند و بگرمسیر عزیمت مستبدا کرده‌اند میرزا الیکبر را از ممالک نفی کرده و دیگر از آن
شهزادگان اثر و خبر پیدا نشد و هیچکس از ایشان نداد **ذکر رسیدن سید شمس الدین محمد بن بدرگاه پادشاه سعید و عرض معروض بعضی وقایع**
مختلفه دیگر حالات عالیجناب نقابت مآب سید شمس الدین بن محمد مستعد شده بود و سلطان اویس بن امیر ابابکر را بپایه سریر اعلا رسانیده از کرمان بدار السلطنه هرات آمده
معروض داشت رای انور خاقان معدلت گستر گردانیده و هر چند سلطان را نصیحت کردم در روی تقبیل اقبال و آستان خجسته مآل او در مقتضی نشود و در اشتراع اخبار آتش خشم
جهانسوز اشتعال یافته فرمان واجب الاذعان نفاذ پذیرفت و امرای عظام مثل امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی و ترخان و امیر فرمان شیخ و غیرهم و در کرایت تحصیل
موجب تطویت بشود و باطلاق و اماستیان شاه قطب الدین و شاه اسکندر نیالتکین با لشکرهای آراسته مقرر کرمان شوند امرای مذکور شاهان با چهل هزار سوار
نامدار عازم آنجانب گشته و در منتصف شهر ربیع الآخر آنجا لشکرهای مرانسان و بیستان بکرمان رسیدند سلطان اویس با وجود آنکه هر روز علیق اسفاق و اوراق
بازار قسمت میکردند و در خزانه صد دینار نگاه نداشت بر مزید استکبار اصرار نمود و رعایای بیچاره را باستکراه برج باره امر فرمود و در شهر نهض نموده رایت خلاف و جدال
برافراخت و امرای عظام با سپاهی چنان عظیم و هر کرا لشکر و تیپ با آب کرمان نیامده بود و در ماه جمادی الاولی ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین بارهٔ قتال آراسته
گشت و مدت هشتاد روز محاصره امتداد یافت و تمامت ارتفاعات و اشجار و نواحی که در بیرون بود رعایای مسکین در اندرون باره کشانیده طعمه تیر بیرحمی و امرای کرمان
هر یک بر دروازه نشسته بعضی بر برج بر نوکران خود قسمت مینمودند و بر خم چوب از صنایع و محترفه و اهل بازار از فرج محافظان بر برج بر نوکران خود قسمت مینمودند
میگرفتند و دیوانیان سلطان اویس هر کس را از رعایای کرمان می‌بردند محصل برای میکشتند و ایشان پیش ترکمانان چنان زبون و بیقدر بودند و از دنا مقصود بازار
دست نیم می‌شنیدند و مجال دم زدن نداشتند و بجز از حواله کردن در رعایا را در دیوار نداشتند و بعضی دیگر از امرای عظام بلند انشده و للآخره اهل شهر بستوه آمدند و سلطان اویس
شخصی را پیش امرا فرستاده و از خاقان سعید خون بندگان کار تخفیف محنت آستان خجسته نشان میدارد تا بدین کیفیت حال و تضرع سلطان اویس را عرضه
داشت کردند و بپایه سریر اعلا فرستادند و آنحضرت ترحم نموده فرمود سلطان اویس چند نوبت مقرر کرده بدرگاه می‌آیم و بیگ رو جمعه دفا نمود با این همه اکنون اگر در قلعه خویش

صاحب دست و بازش با هر موافق یکی از معتمدان خود را پیش او فرستد تا لشکر خود را بی اثر نزد محاصره کنند و الا امرا از آن شهر برنخیزند تا لشکر تسخیر بر شرفات کرمان بیفتد از آن امرا
چون رخصت مصالحه یافتند جریش سلطان اویس فرستادند و مصلحت نمودند جمع امرای کرمان در آن می ماندند شیخ حسن و آن کین انجمن بیعت و معتمد اعتبار تمام مصحوب
ما بنا بر رکاب فلک اشتباه آید تا انعام را قراری دهد با سلطان اویس عهد و پیمان بسته شیخ حسن را بیرون فرستاده و امرا از ظاهر کرمان بر خواست نموده در اسطفه هرات
گشته و بعد از قطع معاودت ملک بمقصد رسیدند و شیخ حسن بوسیله آستان شرف پابوس حاصل کرده کشتیها را بگذرانید و التماس نمود حضرت خاقان سعید با خوانی عدل
عهد کرده رخصت دادند سلطان اویس پیش آمد تا او مبدا تعرض جایی بدو پیشنهاد استکانت بر جاده شقاق گردن منقاد نهد و حضرت قسم یاد کرد و از سوگند پاس سیاست
بگونه تعرض در حمت سلطان اویس نرسانند و هر که از این حدود آید او را منع فرماید و فرمود که سلطان اویس منقصه انتیاب کرده و از برادران و فرزندان کرمان باشد و الا
دفع او بر ذمه پادشاهانه لازم آید تا بنا بر آن شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده بود شنیده بسلطان اویس گفت و حضرتش در روز دهم شوال بعزم
دمال گشته و چون بسرحد خراسان آمد در منازل و مراحل آنچه بایستی و احتیاج الیه او بود آماده یافت بعد از چند روز با دیار سعید بعد از رخصت حضرت خاقان سعید مستعد گشت و آنحضرت سلطان
اویس و ملازمان او را بنوازش همه را در جهاد دین و دمان ماذی وارد و در این سال در ولایت کرمان بخوره تصرف نهضت کاه حضرت خاقان آمد آن سنه تسع عشر و ثمانمایه نوکران
میرزا اغلو و حضور انجا رسیده و حضرت خاقان سعید را معلوم شده امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع انجا و نامزد فرمود میرزا اغلو در دشمنان ظفر یافته بجای خود مستقل گشت و هم در این
سال سید فخرالدین در منصب وزارت خاقان سعید را باستقلال داشت و از نخوت و تکبر بر تارک گردون قدم می نهاد بنا بر سعی خواجه احمد و ظهار قبایح اعمال و بیعانیت بیکاره
جواب تخت میرزا با شعر از وزارت معزول گشت با مراض مختلفه مبتلا شده بعد حیات از قبض ارواح بسر و تفصیل حالات سید فخرالدین در تواریخ مذکور است و در ایراد
آن زیاده فایده بر آن متصور نیست **ذکر آمدن شاه بهادر بهادر الدین بارگاه ایلچی بسلطنت مغول از آنجا بدوران خود و بعضی حالات ایران**
در پایه سریر ایران شاه بهاء الدین بیکانش در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشر و ثمانمایه از جانب بدخشان بدار السلطنه هرات آمد و از برادران و قرابتان خویش در پایه
سریر اعلی کتابت کرد در بیان احوال بدخشان و هرج و مرج آنملک و قصه شیخ بازاند خاطر خطیر آنحضرت در مورد الهامات ملک قرار بود و معرض آن شد
و ضبط و نسق ولایت بدخشان را بیکی از شاهزادگان صاحب وجوه فرمان رجوع فرماید و بعد از تقویم مشورت قرعه اختیار بر فرزند صلبی آنحضرت شهریار گلگار بزرگ منش
میرزا اسپند غنچش داد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت اضعاف ملکه را در اعلا درجه کمال برتر و جهاز جهیز نام مهام عرضه بدخشان را از ولایت عظیم الشان در آنکه کفایت
و قبضه در آنست مخدوم زاده عالیشان نهاد و با وجی از لشکریان روانه آنصوب گردانید و مملکت بدخشان از قرطلق انهر سپهر خلافت و بر سلطنت در بدخشان شد و
مردم انجا از حوادث روزگار و جفای چرخ دوار آن یافتند و شاه بهاء الدین بیکانش هم نیز با چاره حاجت کرد و بعد از غنیمت میرزا اسپند غنچش با ندک زمانه آخر بخت
رکن السلطنه والدین علاء الدوله از افق ولایت طلوع شد و نقش هنرکار خانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمایه بحضور شیخ بدیع الروح استیلا یافت **بیت** طلوع فرخ
تابنده حق زبرج جلال ❊ بر آسمان شهی اختر همایون فال **ذکر رسیدن میرزا الغ بیک از سمرقند بدار السلطنه هرات بعزم پابوس خاقان سعید در سیر**
ایلچیان حسنی مغیث السلطنه والدین میرزا الغ بیک کورکان را اشتیاق ملاقات حضرت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافته از دیار ماوراء النهر عازم خراسان شد و چون
در صحن بخیابان سمرقند رسید کبت بلوین او بدیار خراسان رسید با نوی کبری کبرا بود و آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان در اشرف خراسان

بستان ساختند و شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و جناب ایلچی در نوزدهم ماه ربیع الآخر بدستبوس اقتدار سلطانی فایز و داد آخر مستعد و منتظر گشت و حضرت خاقان
سعید در محل آن جهان از بستان های پادشاهانه ترتیب داده در اواخر ماه ایلچیان خاقان را از پیش زمین بخشگاه آمده بعضور طوی سکنی داده و بر امرا بخشیهای فاخر
و اسبان راهوار ارزانی داشت و مجموع ایشان را غرق بحر احسان گردانیده و جهة دانیال بیک خان حاکم خاقان بیلاکات و تبرکات اختصاص نمود و با جماعت سپرده در
انصراف ارزانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان اویس بن امیر اویس که از جانب کرمان آمده بعضور طوی سکنی داده و بر امرا بخشیهای فاخر و اسبان راهوار
تفقد نمود و در عاشر ارکان جناب سنقری کماشی بجای آورد و بعد از آن عازم سمرقند شد و میرزا محمد جوکی بهادر را همراه برد

ذکر یورش حضرت خاقان سعید بجانب ولایات

کرمیر و حصار و قشلاق مغول در ولایت

در شهور سنه عشرین و ثمانمایه از جانب کرمیر خبر رسید که پسر عنیف مشهور ملک محمد بوجب فرمان حضرت خاقان با هر یک
ناحیه از نواحی آن دیار بودند با هم نزاع میکنند و از جهة منازعت آن دو منغصت رعایا در رحمت و مشقت و آنحضرت امیر حسین صوفی ترخان را با فوجی از لشکریان برای تسکین
آن فتنه بجانب کرمیر روان ساخت چون امیر مشار الیه بآنحدود رسید شیخ و شاه اویس پسر سلطان نواجی با صده غرنتین مغولیت و سلطان بایزید پسر عنیف بر بعضی
از ولایات کرمیر استیلا یافته و طایفه از متعلقان مردم ولایت را از زاری و حسد بر مراد کشیان آورده حضرت خاقان در بسیار صلاح دران دید که قشلاق در آن دیار کند
و چون میرزا اقبال و میرزا ابابکر را بجانب هند رفته اورا بدین صوب فرستاد حضرت خاقان سعید در اواسط سنه موافق منتصف رجب خیمه خیمه و عزیمت بسمت بلدان
زده در آن منزل بشرایط دعا و استفتاح قیام نمود و بیان روز کس از پیش میرزا اقبال در آمد که امیر سید بلغیر امیر سید آنحضرت فرستاده میرزا اقبال را باز گردانیده با دو هزار
داده و ما بجهة دفع هزاره و دار غانیان متوجه انصراف شده ایم باید که کمال بیاید و چون میرزا ابابکر با دوی همایون پیوست حضرت خواجه برخیب و نموده ملازم شاهزاده شده
و در اسیم هند برد و در آنوقت نثار از پی مالان در جنبش آمده بعد از سه روز بقصبه اسفرار رسیدند و میرزا ابابکر در آن موضع با دوی اعلی ملحق شده و بعد از یکهفته از آنجا
کوچ داده در چهاردهم شعبان کنار آب سیحون و جهة قشلاق مقرر شده بود عسکر پادشاه زمین گشت و در دوشنبه امیر حسین صوفی ترخان از جانب قندهار رسیده امرای
نامدار بر سبیل ایلغار مورد شده روانه شدند و چون حضرت خاقان سعید بمخالفت لشکریان بالزام حجت بکار است تعرض نفس و غارت هزاره و دار غانیان و حشیار و زرسیان
ایشان شدند مانند اشرار در ورطه محنت و بلا افتادند و مولانا صدر الدین ابراهیم را منصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاد تا رؤسای آن طایفه را بعقوبت کشند
بجهت رسانیدن مقاران اموال و دواکین و ترتیب کرده حضرت صاحبقران مغفرت قرین بعد منتقص محرم در لشکر پادشاه همایون آمده بشرف ملازمت مشرف شده شمشیر
و اسبان گردیده و میرزا اسپند غنمش با امیر ابراهیم امیر جهانشاه و امیر نوشیروان از جانب برغشان رسیدند و موکب حضرت خاقان در حرکت آمده بیست و دوم ماه شعبان
ظاهر شد با هر کرا اعلام فیروزی آثار گشت و امرای شاهزاده جهانبخت میرزا با سنقر سوغانشاه و بجانب هزاره بر سبیل ایلغار روان شدند و از دین شاهزاده ابراهیم صدر رسید
معروض داشت و کاشران هزاره میرسند و همین سبب امرا در توقف ماندند و سیم ماه مبارک رمضان احسان غزنین بر رکاب عالم پناه آمدند و از جانب میرزا اقبال
رسیده خبر آورد شاهزاده فرار نمود و آنحضرت در نهضت رسیده باشد و هیچکس از عقب او نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده عرضه داشت که در کابل از دم میرزا اقبال
کی ماند حضرت خاقان سعید میرزا ابراهیم را بر آنصوب روانه کردانید و فرمود که اگر اقبال پیش آید و صلح کند غزنین را با او گذاشته مراجعت نماید و الا بجانب ممالک متوجه شود
و بعد از دو روز میرزا اسفندیار و میرزا اقبال و میرزا ابابکر آمده بغایت پادشاهانه اختصاص دادند و امرا و سرداران هزاره و اسبان نامدار و فرستاده و باج و خراج قبول کردند و آنحضرت در ضمان

بهرات اقبال یکاسب اعزاز فرخنده و در آن زمان میرزا سلطان ابراهیم که از آنحضرت بسمت گردن فرازی و سرکشی بود در جهت فرمود و رای آنحضرت بر س

چنین روزی از سعی حضرت خاقان سعید بدار السلطنه هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان انجا علم عصیان برافراشته دم از عصیان میزنند آنحضرت سعید
قرار داد بر رسم رسالت و سفارت و ایلچیان بصوب فرستاده دست رایه بدخشان رشته با شاهان ملاقات فرمود چندانکه وعظ بر ایشان خواندند و وعده و وعید دادند مفید نیفتاد و ابرام باز گشته
صورت اصرار انجانب داشتند و لشکر معروض داشت و آنحضرت فرمود و امیر شیخ بهلوان برلاس و امیر ابراهیم جهانشاه و امیر محمد صوتا ترخان و امیر فیروز شاه و امیر حمزه بلکرباسی
قشه رو بقلعه و اوهنگ و راجع آورده در رکاب نصرت انتساب شاهزاده بزرگ شان میرزا اسپوغمش عزیمت بدخشان نمایند و امرای مذکور روان شدند و چون
رسیدند شاه بهاء الدین در آن وقت در پیش شاهان بدخشان بعد از جانب بدخشان آمد امرا با او گفتند که شاهزادگان بدخشان قول دادند که اگر قصبه میکنند از مال الولایت
چنانچه در زمان حضرت صاحبقران مغفور مقرر بود بگزارند عامه سپاهی ما شفاعت میکنیم و حضرت خاقان سعید حکومت المملکت را بتو ارزانی دارد شاه بهاء الدین گفت
در اوقات من بطاعت و عبادت مصروف و مشغول است و برادر و پسر من صاحب اختیار مملکت اند امرا ایلچی پیش ایشان فرستاده برادر و پسرش جواب مستقبل بصوابدید ندادند
امرا کیفیت واقعه را معروض استماع کان پایه سریر اعلی گردانیدند فرمان عالی نفاذ یافت و شاه بهاء الدین را بهرات بردند و امرا بجانب بدخشان روان شدند و حاجم خان نوکر را
بقطع راه سنه معاودت نمایند امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان گشتند و میرزا الغ بیک بخیر از سوار بلبود فرستاده با ایشان ملحق شدند و چون نوبتیان با لشکریان
بموضع کشم رسیدند پسر شاه بهاء الدین را از قلعه بیرون آورده صاف میکرد و سیلاب بلا در پرخوش محیط دیده از گرد در خوش پیشان شد و جانب دیگر آب
هرات است بجانب خواجه تاج الدین حسن عطا را از اعاظم ارباب عرفان را بجهت شفیع سخنهای در دایره اصلاح و التیام نهاد و جانب قوة العرفا با امرا ملاقات
فرموده صورت مصالحه در میان آورد و امرا صورت شفاعت انجناب را معروض بندگان خوابیم سریر خلافت مصیر کردند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول منفی
فرموده از سر تا قدم بدخشانیان در گذشت و رقم عفو و برجرایم و عصیان ایشان در کشیدند شاهان بدخشان بعد از مال معهود در آن عامه رسانند و امرا حسب فرموده
حکومت بدخشان با دیگر پسران شاهان قرار گرفت **ذکر مخالفت کردن امیرزاده قیدو بن میرزا میرزا محمد جهانگیر و گرفتاری او بدست ملازمان خاقان سعید و قتل**
و حالات آن چون میرزا میرزا محمد جهانگیر بعد از هر غایت و جمعی خانیان کشته گشت و حضرت خاقان سعید گشتگان او را با نواع عقوبت و نکال سزا داده حکومت هرات
پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعیان و انصار او را بسپارشند آنحضرت مملکت هرات را تا بلاد سند تا حدود هندوستان مسلم داشت و علم دولت او چنان بالا گرفت
و پیش والیان هندوستان و مستاجه پیغام داد و اگر دوام دولت و مملکت و حکومت میخواهی از حدود شوح تا مولتان با یدا و سکه و خطبه جام و نقیب ما شوی و اندیشه و حجه
آنکه بدین جرأت قیام نموده در آن هنگام و موکب عزیمت آن دیار میرفت شهر ها رفتاق فرمود میرزا قیدو احسان و انعام حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای خود
گرفت و در شرایط مباعدت جستن طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نمود امرا مامور بآن میرزا قیدو بعد از شش ماه پس و سطوت ایمن گردانیدند
تا او بدانجهت روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و شرف دستبوس دریافته غلط نظر خاطر گشت چنانچه گذشت چون چندگاه در دار السلطنه هرات باعزاز و احترام بسر آمد شام
گذرانید جمعی از مردم مفسد بدو طریق سوء ملات شیطانی و خیالات خام در دماغ شاهزاده جای دادند و از ضعف طالع و بخت بد در شب نوزدهم رجب از دار السلطنه
هرات عازم قندهار شد چه اعیان و انصار شاهزاده در اندیشه بسیار بعضی دهان غشت خبر داشتن شاهزاده عالم میرزا قیدو بمسمع علیه رسید فرمانداد و میرزا ابا بسفیر
با چند بن بهادر بیگ بیگ او متوجه شود و انجنین امیر حسن بهادر ترخان و امیر فرمان شیخ بموجب فرموده بر اثر او رفتند و میرزا قیدو نیم شب بقریه توران رسید بوسیله دار و غنه بشهر

محی آمد نوکران شاهزاده خواستند که اسبان پویه را بگیرند میسر نشد و پویه داشت و میرزا قیدو روی گریز داد و قاصدی همان برق و باد بقصبه ابیورد فرستاد و از گفت آنچه
اعلام داد و میرزا قیدو صباح بادر سیده معلوم کرد و ایشان از حقیقت حال آگاه نبودند و بسرعت هرچه تمام تر روان شد و خلیفه نظام الدین که صاحب اختیار نفس
باو میداشت با طایفه از عقب در آمده و شاهزاده رسیده جنگ در پیوست و میرزا قیدو زنان زنان بدفع او مشغول شد و هر دو گروه جنگ کنان میرفتند تا بقصبه
تایاد رسیدند و میرزا قیدو در پناه دیواری تمکین کرد تا خواجه از دور گذشت ناگاه از کمین بیرون آمده بر ایشان تاخت و مجموع را پریشان ساخت و خواجه نظام الدین گرفتار
شده میرزا قیدو بجهت قریه شیراز رفت و مردم آنجا نیز دانسته بعضی ملک قطب الدین سر راه بر ایشان گرفت و جنگی مردانه کرده بهلی را و عزاده او بعضی از آن
میرزا قیدو اورد و میرزا با سفر بسلام جانب بقصبه ابیورد رسید و از شدت گرما و حرارت غلبه شیده و از جمعی و قدری شده بعضی هراس بکاخ اشرف راه نداده و بی
از عقب مردان روان گشت و میرزا قیدو در آنجا در قریه شیراز توقف اختیار بعضی منقلای میرزا با سفرها خطر یاد رسیده و بهیوان محمود و زنان لاد بر راه و بهوانه بنظر میرسید
و ناگاه در آنجا شیخ آیت میرزا با سفر به وصلی بر معرکه آمد احشت میرزا قیدو و تغیر و سراسیمه شده از آنجا فرو آمد و بتقدیر ملک قدیر رضا داده دست بر میدان داد و میرزا شیخ زنان
از آن سبب پیش آورد و مخالفان بعضی گرفتار و برخی روی بپویه آورده بازگشتند و میرزا با سفر حکم کرد که هیچکس را تعرض نرسانند تا صدر جهان را و خیر باقی و بعضی
از سپاه نیز و شاهزاده عالمیان بعد از ظفر و نصرت مصالحت نموده میرزا قیدو در ابیورد گاه عالم پناه آورد و حضرت خاقان سعید مسکن و مساکن بجای آورد و میرزا قیدو را در قلعه
حسین الدین محبوس ساخت و تا مدت دلایا تا تعلق بر شاهزاده شاه اسمعیل داشت از کابین و غزنین و هند و هرات و غیره و غیر ذلک بر سم سیورغال میرزا آورده
از زمانه داشت و انجناب با طبل و دبدبه و حشم و عسکر و خدم متوجه بصوب مشهد مقدس حلاوت و صاحب ضبط مملکت گشت **ذکر عزیمت میمون خاقان سعید بجانب**
مشهد بقدم بارت مرقد منور متبرک رضویه علیه السلام و دیگر وقایع و حالات آن حضرت خاقان سعید بنا بر حسن عقیدت و باعتقاد آن طیبین
طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت جانب مشهد مقدس رضویه علیه السلام و التحیه عزم فرمود و بارادت تمام پای همایون در رکاب نصرت اثر آورده
روی توجه بصوب مهاد و چون بآن موضع مبارک و مقام متبرک رسید شرایط زیارت بجای آورده صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران آن سیر و خیرات
استادان باشاره علیه از طلای احمر حجره بعضی فرمود و در آنجا منور آن گشتند و پیش از این بانوی کبری گوهرشاد آغا در جوار قبه امام انام علیه السلام مسجد جامعی بنا نهاده
بعضی در این اوقات باتمام رسید و آنحضرت تکلیف و تزیین در نظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نموده شرف حضرت ارزانی داشت و حضرت خاقان از
مدت اقامت در بصوب جهانبانی و سیر آن در طرف شرقه بنا نهاده و آنحضرت در مشهد طوس بمزار زیارت گاه بر دو شیخ آنجا فایز گشت و از طرح تصرف در بارا بهم تمکین
و درویشان تعظیم رسانیده و از آنجا بدار السلطنه هرات رسیده روان شد و مقارن این حال باز دیگر ایلچیان خان با تبرکات و نفایس روح افزا رسیده و مکتوبات از جانب
دمیتک خان در بیان از محبت و دوستی و اتحاد و بعد رسانیده و شیر نواب در جنب از این بر حسب فرمان مصحوب ایلچیان حضرت بقا آمده بودند با جانب آنحضرت
در نیلا با این جمع باز آمده و دیگر از وقایع آن بود که در شیخ جهان حاکم منوشتر از حضرت خاقان سعید جهت میرزا محمد جوکا بهادر خواستاری نموده بعضی بعضی در پیوند و مصاهرت
با آنجمی و از بیش نام بدار السلطنه هرات رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا خواهی عظیم ترتیب فرمود و در عرس مسعود زنان محمود با آیین دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره
برج خانیت را با آفتاب سپهر سلطنت عقد بسته شد و چون ایام جشن و سرور و لهو و سرور در نهایت انجامید حضرت خاقان سعید جمعی را در رکاب مهد علیا آمده بعضی بصوب قزوین و از آنجا

خوشنود می‌شد و در آنجا حضرت انصاف پادشاه مراجعت نمودند و فرمانفرمای خراسان و عراق بلکه اکثر معموره آفاق از ترکستان و در عرصهٔ بادغیس قشلاق فرمود و با خواص
و مقربان مشورت نموده رایها بران قرار گرفت که بعد از تهیهٔ اسباب یورش جهت دفع قرا که متوجه آذربایجان شوند

در لشکر کشیدن خاقان سعید بجانب آذربایجان

بدفع قرا یوسف ترکمان و بعضی از وقایع و حالات آن یورش

باعث بران یورش آنکه پادشاه جهانبان صدیق را پیش قرا یوسف فرستاده در ابراز اطاعت و موافقت
قرا محمد و صدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد و از قرا یوسف آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده اجازت معاودت یافت و بپایهٔ سریر اعلا آمده بعرض رسانید
قرا یوسف چنان استبداد و استقلال در دماغ داد و خود را در آن مملکت از سلاطین ذوی الاقتدار میشمارد و گردنکشان اطراف بر خط فرمان او نهاده اند
و حصون حصین و قلاع متین پر از حشم و ذخایر فراوان در آن موضع برده و آن بقاع را بمردم پر کرده و از آن زمان میرزا معز الدین میرانشاه را
دغدغهٔ بلیه روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید سکینت و لشکر بآذربایجان کشید و قرا یوسف را از آن مملکت گرفته شمالی سیراه فاما بسبب حوادث و وقایع ملک
محروسه روی نمود این عزیمت در تأخیر و تعویق افتاد و درین ایام خاطر خطیر جهانگیر از دغدغهٔ خانقان جمع بود و چون ملک از خار تعرض این غوغا پاک
چون خبر صدیق بسمع جلال پیوست اندیشهٔ سابق تازه شد و در اثنا ملاقات با عروس ملک آذربایجان هر لحظه از ورود ایلچیان بر منصب ظهور صورت
آمده فرمان قضا نفاذ صادر شد و خواجه تاج تفحص سپاهی لشکر مشغول شدند و عسکر گردون مآثر بمیعاد مقرر در موضع معین جمع آمدند و بآستان علیه ابواب خزاین مفتوح گشته
مالا موفور و نقدی نامحصور از مواهب و مراحم منحنده و اقاق رفت و حکم شد که ملازمان آستان و رکاب آشیان بترتیب مصالح مقاتله و مجادله و اسباب محاربه و مقابله
اشتغال نمایند و هزار دست جبه و درجبه خانه موجود بود فرمان عالی نفاذ یافت که بوقت یورش بخشه پانزده هزار دیگر مکمل شود و از قضایای ماوراء النهر و خراسان
و کابل و زابلستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد عالم و در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه از شیشه و نیزه و بانه اسلحه سپاهیان را در
حیز استعداد آمده بعنایت و قت خریده بعسکر همایون رسانند و بر بلوغ جهانمطاع مقرر بود که میرزا الغ بیگ بر قرار بوده بضبط و ربط ولایت ماوراء النهر مشغول باشد
و آمده هزار سوار از لشکرهای اندیان را بحضرت شاهرخ فرستند و میرزا اسپند غمش نیز بدستور سابق در ولایت کرمسیر و قندهار را قائم نماید و امیر سید احمد خان بحکومت
خراسان مقرر شد و حضرت خاقان سعید در پانزدهم شعبان از دار السلطنهٔ هرات نهضت نموده در موضعی بازنت تا قلعهٔ فرمعه بجهة حرارت هوا و اجتماع لشکر چند روز
در آنمکان بلغزد توقف نمود و امیر جنایت الدین شاهملک از جانب خوارزم آمده غرایب طبوس و دیاف و تحفهٔ تبریز باتفاق حسن صهوه بموسم سنقلای روانه شدند و موکب
ظفر نشان چهارم رمضان در مراق امیر میران بعد از جنبش آمد و از حالات خوارزم و سوای ماوراء النهر پانزده هزار سوار و پیاده تا زیک بر اسم سمنه تا ملازم شدند و
دوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت جناب ولایت مآب اخی حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از آنجا در ضمان حفظ و حمایت
یزدان روانه شد و در حرکت آمده در هشتم رمضان موکب منصور بکنار رکنان از نهر تیرجون نموده و میرزا بایسنغر مقدم مقدمهٔ سپاه فیروزی از گذشته بیست و نهم ماه بقصبهٔ خواف
از اعمال موکب همایون عزیمت ارزای تختگاه فریدون و کیقباد گشت و حضرت خاقان پناه بزیارت شیخ سعد الملة والدین الحموی فایز گشت و در آن فرخنده مقام بوظایف
عید صیام قیام نمود و ششم شوال در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در سر قرار غرقاب سراپرده اقبال برافراخت و از روح مقدس آن بزرگوار عمر
بارگاه سبحانی شیخ ابو الحسن غرقابی استمداد نموده و هفتم شوال میرزا سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمة الله حاضر شده مراسم نیاز بظهور آورد و عاشر شوال طاهر اوغلان

مصنف جنایم سپاه ظفرنشان گشت و در آن منزل چند روز بخیر فتح و در ولایت مازندران بعد هر یک بصیانت کرسی بارودی همایون رسیده لشکرهای خوارزم و دشت
و استقبال و داماغان و جرجان و مازندران بلوک اعلا پیوسته و چهارم ماه چتر ظفر لشکر سایه و صحن سلیمان اند آن حضرت شرف زیارت سالک راه
شیخ رکن الدین علاء الدولت سمنانی بجای آورده در آن منزل لشکرهای سیستان و فرات محسنان و عرصه کرمیر و هشت هزار نفر بین و کلیه ضمیمه سپاه فیروزی
شدند و در ثنای این وقایع امیر الیس خواجه با سرداران قم و کاشان بعزم بین بس فایز گشتند و در بیستم شوال از دره تنگ بجرد و دری
فرستیب در این فرود آمدند و در آخر دوشنبه هزار و چهار جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بعنایت و عاطفت خسروانه سرفراز گشت و میرزا رستم
از طرف اصفهان و امیر چقماق از صوب یزد و امیر عنایت از کران بارودی معلی گشتند و چنان سپاه و مردم جمع آمدند که حساب و شمار از تعداد آن
بسته و آمد آمرای تو اچی چند روز احتیاط سان لشکرها کرده دویست هزار سوار در خیر شمار قرار گرفته و هر امرای ایشان بموقف عرض رسیدند
و از آنجا نیز امیر قرا یوسف با سپاهی جرار همه شمشیرزن و نیزه گذار در مقام خداداد اسلحه را صلاح منفعت اصحاب رای در منهاک و فارس میدان
جنگ در مقام تجربه لشکرها خداوند هر کس را خیال در سر داشته در ضمیر پیدا شد چه امیر قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری و استعداد حسب الامر صاحب
داشت و سپاهی از روم جوی بر خاشجوی با اسبان آنچه در طی راه او جمع بعضی و هر یک منصور راه و در بعضی با اسبان لاغر و ضعیف چنین رفت
دیگر قطع می بایست کرد و فصل زمستان نزدیک رسیده بعد لاطایفه دیگر کرامات شاهده کرده بعد نوروز پیش از دی حرکت ظاهره حمامات کلیه و فصل بایی تشکیل
علاء سپس السهوکیه تقطع و فصل پیوسته موجب دلخواه و احوال آن سرانجام می یافت هیچ و خرخره کنا طراشان میرسید و بیشتر از این امیر شاه
الدین شاه ملک ذکری از پیش خود بجانب امیر قرا یوسف فرستاده بعد پیغام داده که مرد خرد سمنه پادشاه لب قدر دیات آنچه مقرر شود احترازی از جانب دارد
سبب اگر مشی آنچه از انجانب صادر شده موجب ملال خاطر اشرف گشته باعث آزار و استغفار رفع آن میتوان کرد و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خان
سعید بیکس او را بیپا ناموسی ملاک نسبت نخواهد کرد و طایفه انکه تبدار ک مافات سلطنه و قزوین و کنجاف رضای شهریار با بکش است بر وی مسلم دارد
امیر قرا یوسف تقویت بازو شجاعت لشکر و کثرت اعوان و انصار و اموال و خزاین موفور و الیه حکام صدر و دیگر نقود چنان مقرر بود از اشتغال انکلیت
در غضب رفت و فرستاده را در تبریز محبوس کرد و هند و از ممالک آذربایجان و ارزان و موغان و توابع و لواحق اعراق عرب لشکری بسیار و سپاهی
پایان جمع آورده بمقابله و مقاتله قرار داد و حضرت خاقان سعید چون جرات و جرات دشمن معلوم کرد بالکلیه از اسباب ظاهری برگرفته روی خضوع و نیاز
بدرگاه ملک کارساز آورد و بعد از آشتی مناجات از بارگاه مجیب الدعوات بزبان تضرع و تشرع فتح و نصرت مسئلت نمود و از سرنوشت عنایت پادشاه
شنیده فرمانداد و حفاظ و قرا ملازم پایه سریر اعلا بودند و دوازده هزار بار سوره فتح ختم فرستادند و بعد از آن شهریار ملک بخش گیتی ستان امیر یوسف خواجه را
با هزار سوار روانه طرف قزوین کرد و اینده و قاسم و حاکم آنجا بود شهر را گرفته بتوجه سلطنه نیز شد و امیر یوسف خواجه چنان بر حمت و احسان بر سر کنان اندیار گشته
همه را امین سر حشت و آنکه بر دو اعیان اولیت بدرگاه گردون اشتباه شتافته و دولت پابوس دریافته و حکم واجب الاطاعه نفاذ یافت و لشکریان بقزوین فرستادند
و تعرض بر رعایا نرسانیده و قاسم چون بسلطنه رسید صورت حادثه را بعرض امیر جهانشاه بن قرا یوسف رسانید و حکومت آنجا با و تعلق داشت رسیده امیر جهانشاه

بجمع و ترتیب اسباب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام تام فرموده لشکرگاه و همه بقلعه آوردند و ترا آنکه درهای سراپاردهها و گاه نهاده جبرئیل بقلعه کشیدند
و هرکه اسباب داشت بحصار درآمد و باقی بطرف گیلان و طارم رفتند و ترا آنکه خاطر بجانب دیگار قرار دادند رسیدن موکب همایون حضرت خاقان سعید بعراق
عجم و رسیدن خبر فوت قرا یوسف ترکمان و عزیمت مغفور راحت نصرت شعار بجانب آذربایجان در آن زمان که ماهچه رایت آفتاب اشراق سایه گستر
بر مملکت عراق انداخت امیر جهانشاه بضبط و انتظام سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسید و خبر رسانید که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان
جان شیرین در روح نازنین را وداع فرمود و ملک فال را لشکرکشان حضرت خاقان سعید بازگذاشت و از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه شده قلعه
سلطانیه بیرون آمده با توابع و لواحق روی بر تبریز نهاد و شخصی از قزوین با رودی همایون رسید و همان کاغذ معروض داشت و در همان روز قاضی سلطانیه
بسرای لشکرگاه جهان پناه شتافته واقعه قرا یوسف شخصی در مجلس واجب الاحترام والمحمی تقریر کرد و چون این خبر سمت وضوح یافت حضرت اعلی خاقان بمراسم لشکر
بزودی قیام نموده رایت توجه بجانب سلطانیه تبریز برافراخت و غیاث السلطنه والدین میرزا بسفیر را روانه تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه گوکلتاش و خواجه محمد
مشرف برای ضبط احوال دیوانی در رکاب نصرت انتساب میرزا بسفیر روان شدند و بمقتضی فرمان شاهزاده جوانبخت ابوالفتح میرزا و ابراهیم سلطان
از سمنان بجانب مراغه در حرکت آمدند و دیار زوهم و تبریز و ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت و رعایای سلطانیه از مخالفت تعرض لشکر قاهر
از سمنان از قلعه بیرون نیامده بعد حضرت خاقان سعید بسیار از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاده از حصار بیرون نیامدند تا مجموع جنود ظفر ورود بگذارند
و بعد از آن بسکنی خود قرار گرفته در معموری شهر و بازارها سعی نمایند و آنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه تعهد رعیت گماشته از سلطانیه نهضت نموده بارد بیل رسید و امرا
و سوغان روان شده در هشتم ذیحجه از آب آرس عبور و معبور و روز دیگر در قراباغ از آن پورت قشلاق فرموده آمد و از آنجانب چون امیر قرا یوسف در روز پنجشنبه چهارم ذیقعده
سنه ثلاث و عشرین و ثمانمایه از دار فنا به سرای جاودانی رحلت فرمود ترا آنکه از غایت دهشت متفرق شدند و بتجهیز و تکفین او پرداختند و میت را در آن خرگاه
وفات کرده بود بحکم آنکه سر خویش را گرفتند امیر الامرای امیر فدا و خدم پادشاه محبوب زین خواتین امیر قرا یوسف بعهد فکر کرده یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت
نشانند و دیگران بخدمت روی آورند و چون امیرزادگان مثل امیر شاه محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر ابوسعید بیک در دولت بعهد و زمان گذاشتن آن
نداشتند ایشان بجانب تبریز رسیدند و غزان پاشا پسر امیر مصر برادرزاده قرا یوسف قزاین را برگرفته متوجه قلعه اوسنک شد و امیر فدا و خدم پاشا بجانب قلعه الجق
رفتند و حسن بیک برادرزاده دیگر قرا یوسف بعراق و طرف دیگر نهاد و امیر بایزید که مبین آن داستان مغفور امیر الیاس خواجه و محمد حکیم بیران سعید پوشیده این نسخ
عقد جمعیت ترا آنکه از هم فرو گسیخت و این بیت در تواریخ امیر قرا یوسف گفته اند بیت وفات میر یوسف شاه تبریز ؛ کتب شد بتاریخ کامت ؛ القصه باز جهانگیر
موکب همایون در نواحی ری بعد از این قضیه در اوجان روی نمود و ترا آنکه چنان پریشان شده بود که در اردوی چنان با عظمت نماند و از باش در خرگاه امیر
قرا یوسف آمده هرچه یافتند غارت کردند بحدی که جهاز مرده آنجا بیرون کشیدند و صفه جلد از گوش او بیرون آوردند فاعتبروا یا اولی الابصار و چون آن واقعه
داد اکابر و اشراف تبریز ذکر امیر شاه ملک را از حبس بیرون آوردند و عذر خطای نموده شرایط و بطوا بتقدیم رسانیدند و جسد امیر قرا یوسف را از راه تبریز با حبس بردند و در
جوار مرقد آبا و اجداد او بخاک سپردند ذکر قشلاق فرمودن حضرت خاقان سعید در قراباغ از آن و آمدن امرا و گرد گشتن بدرگاه سلاطین پناه و آوردن میرزا بسفیر

باباجی کاردی سلطان غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر در پیش از توجه ولایت همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود و متصرف شهر و بقعه به تبریز رسیده
در دولت خانه نزول فرمود و اشیاع امیر قراچیف مانند کوکب از طلوع آفتاب ناپیدا شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساط امن و امان گسترده خطبه
سکه بنام و لقب حضرت شاهرخی زینت و آرایش داد و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنغر
همگی همت عالی نهمت بر رفع حال رعیت گماشته بر سر استقامت قرار گرفت و در این ولا حضرت خاقان سعید در قراباغ از آن نشاق فرمود و از آن
عزایم بخیر بخت پادشاه عالم مبادرت نمودند که امیر باباجی کاردی در برادر خویش را بدرگاه عالم پناه فرستاده خود بنا بر سبب کشف ادا نکرده زمان میرزا اغر
امیر جهانشاه جایگیر را بقصاص پدر خود کشته بود و این اوان توهم کرده پای وقار در دامن تمکین کشید حضرت اعلی فرمود که ما چون رقم عفو بر جرایم او کشیده ایم سبب
کشف او چیست حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کاردی نموده باباجی را بهر نوع که باشد بیاورد اعلام رسانند و شاهزاده از قلب مرستان بانصراف دلان
شده بنفاذ هر قلعه کاردی رسید و امیر باباجی در موافقت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود میرزا بایسنغر معتمدی پیش باباجی فرستاده از رعیت و مرحمتی
و از حضرت صاحبقران نسبت به پدر و قبیله او صادر شده بود یاد آورد و از دخانه خلاف و عناد تجدید رفت و مردم امیر جهانشاه قصه او بر زبان نیاورند و امیر باباجی
در اطاعت فرمان شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنغر در شان او انواع رحمت و تعظیم رسانیده و امیر شاه امیر در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنغری
روی بارودی اعلی نهاد چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمره امرای عظام انتظام یافت **ذکر آمدن امرا و ایلچیان اطراف و سلاطین و اقتدار**
بدرگاه حضرت خاقان سعید و بصنوف نوازش اختصاص یافتن و اشتاق نمودن در قراباغ ذکر فارسی نصه
حضرت خاقان سعید در نهم ذالحجه احرام بنیت اقامت زمستان در قراباغ زمین فرمود ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان نفوذ و ولایت موفور و نفایس و ذخایر کائنات
نامحصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از مایده احسان پادشاه گیتی گشای حظی وافر یافتند و حضرت خاقان سعید در اضحی در آداب و شرایط قیام نموده صدقات
مستحقان رسانیدند و حکام ممالک را بنوازش و انعام مخصوص و سرافراز گردانیدند و در همین روز پادشاه بیک و غیر ذلک و از مصر روی کرده آن شد که بعد بدولت پابوس
رسیدند و امرای عراق و ترکمان هم در روز عید آمده شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در رابع عشر ذالحجه امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم
شروانی در صفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش احرام قبله بسته بموکب اعلا پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید
و چون علامات مردانگی و ولایت فرزانگی در بشره او ظاهر و لایح بود بعد از انعام دیگر تحف و صنوف انعامات دیگر محترم و مفتخر گشت و بوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص
موکد ساخت و برادرش امیر منوچهر و شیخ غازی و ولادری اتصاف داشت بخاطر اسم سمند جهان پیمای پادشاه بلا هلال را دیده اقبال کشیده و همین روز سید احمد
غلشکاری از ولایت خویش رسیده بزکات لایق معروض گردانیده و به نشر نعمت کرامت مخصوص شد مقارن این حال امیر موسی بن سید احمد قزلباش
و دیگران نامش بیورت قشاق آمده پیشانیها بر خاک آستانه دولت ایشان مالیده سر افتخار بر اوج آسمان رسانیدند و روز دیگر احمد شیرزاد پسران
قزلباش از ولایت گنجه بدرگاه بارودی اعظم فایز شدند و باصناف نعم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قراقیف مثل خلیفه جعفر
تبریزی و غیره و ایلچیان ملوک گرجستان بقراباغ آمده اجتماعی عظیم دست داد و در اوایل محرم امیر عیسی که کوکلتاش امرا و اعیان و اشراف بزرگ بدرگاه عالم پناه رسیده بود و منوچهر

مذکور ابدالوی خوجی از پیش پادشاه مغولستان بولک خجسته بوست بسخن حاکم خوعوض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان و برحسب فرمان
متوجه مراغه گشته بود اردوی بارودی اعلا نهاده در چهاردهم محرم ملازمت خاقان نامدار و پدر بزرگوار دریافت و در اواخر ماه مذکور ملک غیاث الدین و الکفیل حسب
و کمال نسب و حالات خاندان و رفعت و دودمان انصاف داشت از اردو سلطان متوجه آستان فرخنده نشان شده انواع برکات و شرف توجه
رسانید و قابلی فیض آمد و درین اثنا داعیه شکار از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر زده در آن صحرا شکاری فراوان انداختند و یکی از وقایع دیگر آن بود که در
صحرا دوازده تیر باشکال هندی دلت بعد کفران نعمت و اشعار خوشحالی از غضبان نیز دوا مراد جهت سواری لباده رفته بعد خدمتش را گرفته آوردند
بنا انکه خطبه و سکه بنام فرا و یغ کرده بودند حضرت خاقان سعید از سر جریمه او گذشته دیگر انکه حاکم باب الابواب بارودی ظفر قرین نصرت آباد آمد
و متمنی عنایت پادشاهانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام بلاد و سرداران اطراف بحوالی انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته برحسب فرمان بادشاهی
خویش باز گشتند و چون موسم بهار و استوا لیل و نهار اردوی منصور حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون بیلقان رفت منصور
منهیان بعرض رسانیدند که عساکر بهادر و نوکر قدیم میرزا بهادر بعد برحسب اشارت عیه بضبط ایل داوس خود رفته بود امیر اسپند او را گرفته است میرزا ابو الفتح
ابراهیم سلطان دابر شت بملک بایت هزار کوار بجانب تخوان بر صورت قدیم پیران سعید و اصحاب لشکر تکان بودند و امیر اسپند را در اطراف نشان میداد
فرستاد و درین اثنا نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت واقعه را بعرض رسانید و آنحضرت او را نوازش نموده باز گردانید و دختر میرزا ابابکر بن میرزا بایسنغر
میرزا شاه را نامزد او کردانیدند و بعد از انکه مادر امیر خلیل الله را شروان بتجهیز تمام و اسباب آن آمد طوی عظیم ترتیب دادند و آن محرره با آیین شایسته مهد بیرون
شد و عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قراکرک بعرض رسانیدند که یار احمد قرلان با غلان کلمه عصیان بسیار نموده نوکران امرا را در کنجه
بعضی غارت کرده است رای عالمگیر شاهی میرزا بایسنغر را بدفع او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد از کنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه
اسفرزن برد چه حاکم آن موضع کاوس خویش یار احمد بود و قلعه است از روی سنگ خارا در میان بیشه واقع و آب پاسبان رود نیز در آن روان و برج باروی آن
مانند سد اسکندر در نهایت استحکام میرزا بایسنغر از راههای دشوار گذر گشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز
نهاد و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر حصار معاودت نموده در منزل حسن خانه بولک اعلا خاقانی پیوست و روز دیگر یار احمد را
سر برهنه و دست در گردن بسته پیش آوردند آنحضرت ترحم نموده بنظر عنایت در روی کرنیت و زیاده از این بادی عتاب نکرده خود را با اعتماد کردی لاشه تنش را
بامیر جهانشاه پسر دند و بولک همایون از موضع حسن خانه نهضت نمود و چون بکنار آب اقشه فرود آمد قاصد ابرشت ملک رسید خبر آورده امیر اسکندر با امیر قرا عثمان
محاربه کرده و قرا عثمان از هزیمت یافته است در ولایت منصور در یم جای للاهی از آب اوس عبور نموده در پای عاشیه کوه نزول منصور

ذکر فتح قلعه بایزید و کشته شدن بعضی از مخالفان با مداد ملازمان شاهزادهای عظام میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و برشت آوردن اموال و غنایم بحضور

چون رایت فتح آیت بچکه و در آمد بیع اشرف اعلا رسید در محل قلعه است موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان شید و خیمه فراوان و نفایس فراوان فرستاده
و بعد از آن امیر اسپند از آن متصرف شد و مردم خود را در آن موضع نشانده است آنحضرت در پیت در یم جای للاهی بحوالی قلعه نزول فرمود و مستحفظان را با یاد و اعتماد

گرد حرم این نوکر امیر اسپنه بیرون آمده معرض داشت و امیر اسپند خواتین خود را با ذخیره و اموال در آنجا گذاشته و آنجا عت با جان در بدن داشتند خود را خوش
نخواهند داد و حضرت خاقان سعید فرمود در ترا است که عورت نمود و سعادت ملازمت رسیدی و او در آن حال جواب امیر محمد چه سخن های دراز نظر کرد و در مقام
رکاب ظفر اشتراب بود و لشکر فیروزی نشان مرکز دار قلعه را در میان گرفتند و سپاه با نهایت برافراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمایر ساکنان حصار
استیلا یافت و مخفی ایشان خیره و راههای ایشان تیره شد و در قرب جوان لشکر منصور دامن کوه و شهر بند مخالفان بجوانب اسبان و ابنارهای غله باز
ستانند و روی جلادت به تسخیر قلعه نهادند و بیرون از سر کشیده متوجه بالا شدند و چند اکثر ساکنان حصار و دلاوران سپاه فیروزی شعار از خندق و سنگ
و دیگری بجای ایشان بالا برخاستند و بر کمر کوه و قلعه بجوار رسیده چنین قلعه را بر سنگ خارا ظاهر شد ملازمان میرزا با لشکر منصوره آنجا بر آمدند و طایفه از
جریان سپر از سر کشیده قصد برجها کردند و اگر که را از زخم تیر و سنگ آسیب رسیدی او را پس کشیده پیش میرفتند و بهر شقه و بجوانب فاخر برای بالا رفتن صعود پای
بروج رسیدند و برجها را اوراق کردند و فوجی ستاده بضرب پیکان بیکنده اشتند و کسی سر از پس برجی بیرون کند و بیک عت جا جریان بروج را بشمشیر رفتند
و خلق فاحش از دیوار قلعه ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری بسیار کنان آنسر زمین هم شدند و دلاوران میرزا همچو کوه پای ثبات بالای کوه رفیع
برآمدند و بر نزدیک دروازه رسیده دست بر دکان کشت و دندان کنان پشت دروازه بعضی مجروح گشته فریاد و فغان برآوردند پیش از آنکه ایشان را پیش نشانند بالفاق
طایفه از لشکریان شجاعت شعار بالای کوه رفته بعضی خود را در حصار انداختند و قلعه اخنین حصین و شهباز همت پادشاهان بر کنگره تسخیر آن پرواز کرده بعضی
از صبح تا وقت نماز پیشین مفتوح گشت و چریک ظفر شعار غنایم بسیار گرفتند و دختران آفاق بزم بیاق آنکه تا قرار فصل تابستان طبیعت زمستان اشکار بیکرد و در آنشد
در هشتم جمادی الاخری در این بجا صحت و اقبال نزول اجلال فرمود در روزی چند در آن منزل توقف نمود **از محاربه مغول مسلمان پادشاه زمان و زمین آخر**
خاقان سعید با اولاد امجاد قرا یوسف ترکمان و کشت یافتن ترا کمر بغضب و رحمت بخشیده پادشاه حضرت خاقان سعید
آخر غزا آورده در بجی نمود با پنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاول پای عزم در رکاب عالم ستانی آورده در اوایل جمادی الآخر در پای اغلاط بر جانب چپ اغلاط گشته
در کول شتری فرود آمد و امیر عثمان شیرین را بطبقه عالی جوار فرستاد و موکب همایون از راه چپ متوجه اغلاط گشته در کول شتری فرود آمد و امیر عثمان شیرین قلعه عالی جوار
کرده بود در آن آنجا قدوس و زاهد را بر کاکیوان اشتباه رسیده و در روی کیوان پوی از خواص اغلاط گشته در غزا و رخم زنی فرستاده چند روز در اطراف آن گرد آمدند
امیر محمد کرد اغلاطی بخدمت رسیده و اغلاط مسخر گشت و امیر اسپنه در صحرای کوش آورده توجه عزم کرد و من نامزد شده و از آنجا بدیار برگرفت و امیر شمس الدین راه
نمونه بخت و طالع سعد بموکب اقبال او روی بر جانب تسخیر نهاد و امیر عبد الحق حاکم قلعه بوش عزیمت بوش صاحبی کرده حصار را تسلیم نمود و امیر
و بموجب فرمان حضرت صاحبقران حاکم قلعه او بیک دانگر در شده بود و در این ولا احرام ملازمت بسته شقیق لایق فاضل سرافراز شد و ملک محمد پسر ملک غزالدین صاحب
حیثیت آن دو سلطان بعد باستان دولت آشیان آمد و امیر عثمان پسر قرا عثمان با سردار آن قرملوت با روی همایون پیوسته و ظاهر اغلاط مرکز دار السلام ظفر ایام
گشت و شش نزدهم ماه جمادی الآخر دولت اقبال از منعم آنحضرت عزیمت قزای خانه بر چپ گشت و در آنجا امیر بایزید پسر دیگر امیر قرا عثمان رسیده از اوزبک پاسپس
سپاه بغرق فرقدان رسیده و حضرت خاقان سعید با غرق فرخنده و آن ملاق بوسته حکم شد و فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری

متوجه علیکه چاق و سید احمد ترک توندوان پایاکان را در اطراف مخالفت و گرد نخوت کرده اند کوشالی فرستاده و امیر قرا عثمان در آق یلاق بارگاه فرمان ده آفاق رسیده
شبگیری با دشت بانه بگذرانیده و تخشیهای شاهوار و اسبان راهوار و افسر علم و سریر عواطف و عواطف محمود سلاطین ذوی الاقتدار آمد و در آن موضع سرداران
و کلانتران ولایت بصنف عنایات بانواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف بأوطان ممالک خویش یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم بود و در آن
موضع سرداران و کلانتران ولایت بصنف عنایت و انواع صلات اختصاص یافته ظفر و ظفر بجانب تبریز روان شد **مشورت مغول حضرت خاقان**
سعید با امرا و نوئینان و باب رواد قرا یوسف و قرا عثمان و عازم جنگ ایشان گشتن در اثنای راه سمع اشرف اعلا رسید که آن
قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی فزون از چون و چند متوجه تبریز شده قریب خلاط و عاصی جوار رسیده اند آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه در ایران
مشورت فرموده امرا و نوئینان باتفاق قرا عثمان معروض داشتند که تا دو قرا عثمان و قرا یوسف بکنار ستاصهی نگردند اسمعیلک روی در راه چی نیاید حضرت
خاقان سعید سخن نیک خواهان را بسمع رضا اصغا نموده در شهر تبریز بجانب ارجیش معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر قرا عثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر شدند
از شهر و ولایت هالان چون بارجیش رسید مسموع آنحضرت گشت که امیر زاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و علیکه خاتون و سید احمد ترک از آن حدود
دایل داوس ایشان فرا غارتیده اند و پیر علیکه را که در این اثنا بجمعی اقربا از دار السلطنه هرات رسیده اند بخیر و خوبی مسرت دار بنیاد حضرت خاقان سعید گشت و امیر
قهر خواجه چهره و جمعی امرای مغلی را که بجوبا قرا علی اسکندر جنگ کرده هر کس را از ایشان گرفته بارگاه اعلا آورد و امیر زاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک نیز منظر
و منصور رسیدند و دو قرا یوسف چند ایلچی فرستاده سخن صلح در میان آورده فایده بر آن مرتب نگشت و حضرت خاقان سعید عزم اردوی عزم فرموده
و بجانب ترامکه روان شد ایشان نیز شبیخون آمدند در موضعی بجانب نرخلی کرده بر اردوی خود در الجنق و جبر و خبرهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساختند چنانچه از
شمشیر زبان تیزه گذار از اعراق حضرت خاقان سعید جدا شده پای شبیخون نهادند و قرب دو فرسنگ راه را طی رجلادت و مردانگی نمودند از آنجانب حضرت خاقان سعید بر نوع
اشفاق بر پای شبیخون لشکر اند اخته و بر اغار و جوانغار را بر پاک اندازان و بخش انگیزان گرد آورده فرموده در پیش قلب باز داشته **بیت** به پیش زنده پیلان بر نشسته
پاک اندازان ؛ چو عفریتان انگیزان بار بر تهای خاکستر ؛ پیش از این ترکمانان آواز پیلان شنیده بودند و از آن هراسان گشته فیلان جهنم آثار بسیار خشمناک
گستوان پوشیده اسپان بر آن حمل آغاز نهادند بعضی کاروان بقوت جوالهای کاه باز میکردند و بجهاد پیلسهای ایشان زانو نشانده اند اجلگه چون صفوف آراسته
شد از طرفین حملهای شد گرفتند و در آن روز با مداد تا وقت غروب آفتاب نایره حرب و جدال و حرب و قتال اشتعال داشت و خون آتش چون باران از تیغ میبارید
و چون سلطان شرقه آتش آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و فرمان داد تا در پیش لشکر چه کنند و از تعرض در جانب
همه شب بهادران پاس داشتند روز دیگر از سر انجم پیر شبخیز از اوج سما پا بر آورد و بیاشقام سیاه رنگ آیت لعل بیکر افراخت حضرت خاقان سعید فرمود
لشکر کشیده گذار بعزم حرب و پیکار بر آراستند و سپاه قیامت اثر از جهت شمشیر شان کوه آهن آب میشد بر اغار و جوانغار آراسته روی بدشمن آورده اند
و قرب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان با ساز و عدت فراوان در میدان جاهین و مبارزان طرفین مانند بعضی شطرنج صفها آرای گشتند
و هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان چون باد صرصر بر یکدیگر حمله آورده اند و در این روز میرزا اسکندر بن میرزا اغرش از جوانغار در میدان رانده کارزاری کرد و در دست اسپ استم

داشته باز را بر اطراف نشان نهاد و امیر ابراهیم بن امیر جهانشاه و امیر مردی و مردانکه داود سپاه خسرو جهانگیر پرحسن سعد را که استظهار اعتماد سپاه ترکمانان بود امیر دستگیر کردند
و حضرت خاقان سعید فرمود سپاه کردن لشکر گره تا گره خیمها برافراشته و خرگاهها زده فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکمانان آمده عرضه داشتند و اولاد و قراباغ
خاطر بر جنگ قرار داده و همی بر مرگ نهاده اند مضمون اینمقال نصب العین ضمیر گردانید بیت نه مرگ از جنگ بنه خود ترک : در جنگ او کند او ترک
و چون کشش و کوشش بر صدا فراز رسید و خورشید عالم افروز نگاه کاه مغرب فرا رسید و تا نه لباس کوکبی در پوشید مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور بر اسپ
پس قیام نمود تا طلوع صبح مرقب سپاه نگهبان بودند و از حال ایشان آگاه بودند روز دیگر خورشید خاوری با خنجر زرنگار در عقب مواکب کوکب دامن میدان
منوری تاخت حضرت خاقان فرمود هر یک بحضور سلطان بلغرم رزم سلطان نامور شدند و از آنجانب لشکر ترکمان هم بر زده و صف بسته در برابر آمدند و بعد از مقاتلت
و مکان شمشیر و خنجر بر یکدیگر نهادند و درین اثنا میرزا رستم و میرزا ابراهیم و امیر جهانشاه و از بزرگان آثار صلابت و مردانگی بنوعی ظاهر شد که روان رستم و اسفندیار
از آن کارزار خیره ماند و امیر شیخ نعمان بر اساس و امیر مخالف ترخان از دست راست حمله آوردند و زلزله در قصر تمکین و وقار دشمنان افکندند و بر اغار مخالف حمله
آوردند امیر کوکلتاش و امیر فرخ شاه و امیر فرمان شیخ حمله کردند و ایشان جای خود نگاه داشته امیر اوغه و خواجه محمد شرف سمنانی تیر باران کردند و از
حملات ترکمانان نزدیک بود چشم زخمی بسپاه منصور رسد و مخالفان چنین قطار شتر را نه بیغ را معقوله ظفرنامه حضور کردند تا حضرت پادشاه بر هر یک جنبه فرمان
تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند و بعزم اداء نماز چاشت بعد از آن حضرت فرمود شده از اسب گردون خرام فرود آمد و بتاز و نشین نام و مضمون کلمه اکرب حضرت
سرخت و پیشانی تعرض و نیاز بخدا نهاد چنانچه معهود است بر زمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا از بارگاه احدیت و درگاه صمدیت ظفر و نصرت مسئلت نمود
چون پیشین داشت بر اسعاف ملتمس و قرآن یا قشر تزوی بهدف اجابت کار کرد پای سعادت در رکاب همایون آورد و در مستقر قلب اراده اکرف و در اسوقت
امیر شاه ملک و عازم آنحضرت بعوتهای بصیاب اندیشید و فرمود تا نقاره بشارت زده آوازه در انداختند و اسپند کرمان شد و مضمون کلمه اکرب حضرت
بر لشکریان جان شد و امیر اسکندر را از استماع آنخبر کار از دست و دست از کار رفته پای ثبات و دقاش متزلزل گشت و میرزا بایسنغر از آن آنان بر کشتی بر
جنوب ظفر در آمد سید مانند شیر بیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی با انصیب روی نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود تا چنگزار و آورد آستانه بدارش هزار دشت بنوک
همایون در ضمان و حفظ ملک چون در حرکت آمد و قلب و اغار بیک بار روی بر شکستن آوردند و بزران قاربه اهتمام بقیه جوهای خون در معرکه روان شد و بدن
ارواح و ابدان مبارزان بنوعی مفارقت اختیار کرد تا قیام سرعت و سعت قیام امکان نداشت اولاد امیر قراخلیف و لشکر ترکمان هر دو بغرور در دماغ ایشان
ماوی گرفته بود چون آثار هزیمت و اقبال بر صفحات احوال سپاه نصرت مآل شاهد گردند و تسلط و اقتدار ایشان معاینه دیدند کشته خاطر و متوجه شدند و از ملک
مال برگرفتند و هر چند خواستند که باز بیش لشکر نگشتند میسر نشد بقصود دست روی فرار جاویه نهادند و تا نه بیشه از باد صرصر گیتی تر و از صدمت شهب زمین پرواز گریزان باشند
گریزان شدند و بسیاری از آنکه در غیبت تقدیر امیر دستگیر شدند خورشید فیروزی دهد روزی از مطلع سعادت طلوع نمود و حضرت خاقان سعید این فتح نامه را
در طرز فتوحات خوانین روزگار و سلاطین گردون اقتدار توانند بود از محض عنایت الهی بود و اشکر لادی پادشاهی کشاده فرماند و ایشان بدان عشاق
بر اعتلای رفع نامها در سلک تحریر در آورند و اینچنین فتح میسر آنها را بعراق و آذربایجان و آذربایجان و خراسان و کرمان و خوارزم و ماوراء النهر

در گستان و سر بر ممالک محروسه بوده و لشکر منصور همال موفور را غنیمت یافته بیت ز بس عادت رود آن از بهشت ؛ غنیمت شمرد در عرصه دشت ؛ و این فتح
در جمعه در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع لشکر دوری مقصود و در جنگ کوچ فرمود و در اثنا راه نظر کیمیا خاصیت داشته بر ایران ترکمان شام از
طلال کرم و در جنبت یاوری مذکور داشت بیت بخشود بر کشی کارشان ؛ ز شمشیر خود داد زنهارشان ؛ و فرمان علیا باطلاق انجاعت شرف نفاذ یافت
و آنحضرت براه خوی روان شده متصف بشعبان بدار الملک تبریز رسید و ایالت انجا هم عادت قرار داشت همین معدلت و احسان حضرت خاقان ایران
در آن حصون و مامون ماندند شرح مفارقت میمون حضرت خاقان سعید از مملکت آذربایجان بجانب خراسان از حضرت مغفور امیر اکرم ترکمان
ولایات و حالات خوش رای صواب انجای پادشاه جهانگشای آنحضرتی مفارقت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نموده از صوب کیمان پوی در حرکت آمد و در اثنای منازل
خاقان سپهر آستان در سلطانیه از حکم و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرمود و من بعد اسلحه ارزانی داشته اجازت انصراف داد
و خاقان ظفر قرین در صدر و قزوین لشکرهای فارس و عراق را اجازت داد و بر سر کن خورده و میرزا ابراهیم سلطان از دار الکرین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب
اصفهان رفت و همین حکم کردن ایزد و کاشان بر حسب فرمان بولایت خود باز گشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت شکار کرده از مملکت
ری بگذشت و امیر ایلچی خواجه را با لشکر جلادت آیین در صدر و دری و قزوین بگذاشت و لشکر ظفر قرین در اواسط رمضان بمملکت خراسان در آمد و بر سر خاصه
شاهملک اجازت یافته از راه استراباد بخوارزم شتافت و چون آنحضرت بمشهد بود رسید بزیارت قبر شیخ داکار بر آنجا توجه فرموده و از آنجا بمشهد مقدس
مقدس امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا استمداد نمود و نوزدهم شوال در اسطرلاب هرات از قدم آنحضرت نهضت ریاض جنان آمد و چون در مستقر دولت پایدار
قرار گرفت ایلچی خضر خان و الا دهلی بدرگاه عالم پناه آمدند و پیش از یورش آذربایجان خضر خان کس فرستاده التماس نموده بود که ایلچی بر سر خاصه میرزا
بدرگاه فرستند تا موجب انتظام روزگار او شود و در مملکت هند مستدرم زیادتی ناموس و احترام او گردد و حضرت خاقان سعید ملا میر خواجه را بحسن تعزیر و دلجوئی
پذیرفته و ایلچی رسیده را صید کردی روانه آنصوب گردانید حضرت خاقان ملا ای مشار الیه را رعایت بسیار فرموده کتابهای پادشاهانه مصحوب جناب مولوی ارسال
نمود و قاعده دولت خود بآن حضرات شیعه مشید گردانید و از جمله غنایم آن دیار بدایع صنایع حضرت آفریدگار بکار گردن فرستاده و جواهر غریب شکل
عجیب هیات پیشکاری دستها شگفته بیشتر در میان پیشانی داشت و از مهابت و صلابت پوشش اصلا حوادث جوار چه بران کار نمیکرد و از آن پیرهای مسلم
سبز رنگ را که چه بجنبه کاوات لاکو بیند در باغی جنگ کند و غالب آید و محمد طیب چراغ از آن بر حسب فرمان واجب الاذعان بر سر سلطان عالم صادر شده
بعوض بآنملک رسید سلطان شیخی حاکم آنجا وفات یافته بود مظفر قاتا بکی رعیت آنجا بر رقیم نمیخواندند ایشان فرستاده را انواع تعقید و جلاد کردند و عرضه داشت مصحوب
او کرد و نیز مضمون آنکه اگر ولایت فتح ولایت بآنملک توجه نماید آنچه وظیفه خدمتکاری و جانسپاری باشد تقدیم نموده آید و محمد طیب در اواخر شوال بدار السلطنه هرات
رسیده صورت اخلاص و عرضه داشت مظفر قاتا را معروض رای پادشاه کامکار گردانید و سلطان قوشچی را هم از قزلباغ بر مقتضی فرموده متوجه دشت قبچاق شد و بعد هم از آنجا
شاکر و خشنود بازگشته در راه بعقیده بدار السلطنه هرات رسید و بکیفیت محبت و دولتخواهی خان مملکت را بشرف عرض پادشاه هفت کشور رسانید خاقان سعید منصور بر سند
ذکر وقایع و حالات معین السلطنه و الخلافه میرزا رانع بیک در دار الهرات و رسیدن اخبار بهجت افزا و رفتن میرزا محمد جوکی بجانب سمرقند و اتفاق بیکدیگر دار

جنبر

السلطنه هرات و دیگر وقایع جناب سلطنت مآب میرزا الغ بیگ گورکان پادشاهی حکمت اندوز و دانش آموز و شهریار و دادگستر هنرپرور بود بدانش و اخلاق و حشمت
و فهم و جمع داشت و در جمیع علوم به تخصیص علم ریاضی عربی نظیر نداشت تفردات او در هیئت و آخر تصنیف و جداول بر همگان دانش و خامه شکین شمامه بذکر طلعت
کامیاب رسیدی تحریر الکتاب اشتغال نمودی لاجرم کرات سماوی ایشان درین اوراق بنظر میسر باید احضار بجرد نام بزرگوار این طبقه نامدار اشتغال نموده می آید همین
دانستن بود در اواسط محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمایه میرزا الغ بیگ از داخی جغتای در آنجا قشلاق کرده بعد از السلطنه سمرقند آمد و در اواسط صفر جمعی از بلدان
خاصه و بلاد بیرشت بملک خوارزم شده بعهد مظفر منصور بدرگاه عالی رسیدند و در دهم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در اول ربیع الاول ملک خواجه
صدیق بهادر از جانب کاشغر آمد و عرضه داشت و ایلچی خان نقش جهان را و خان جنت بوقتلق آورد و در میان مغولستان فتنه و آشوب و شورش گشت میرزا الغ بیگ
معتمدی بتفحص احوال امرای مغول فرستاده جمعی از مغولستان که در قلعه سمرقند محبوس میداشت اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراء النهر گشت
و چون از جیحون بگذشت میرزا الغ بیگ طایفه از خواص و مقربان را برسم استقبال نامزد فرمود ایشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند
و در رکاب او بازگشتند و در آخر سعد در یکمرج دو دو کوهر قیمتی در یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد و میرزا الغ بیگ چند روز متعاقب بدان
حضرت قدم نمود و بر جهای پادشاهانه سیاه راست و درین ولا معتمدی و تحقیق احوال مغولستان رفته بعد باز آمد و شرح پریشانی اندیا در اسمع اشرف
رسانید و میرزا الغ بیگ خاطر از آن جانب فارغ ساخته میرزا محمد جوکی را مال و تفنگ فراوان داده و بالطاق عازم عراقین شد نزد از سمرقند بیرون آمده بیست
و هشتم شوال در کشف تا بلده اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید در رسم جانور ترهیند بولایت هرات رفته بود و چون بدولت و سعادت
مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال بتقدیم رسانیدند و در باطن بر داد بتقبیل لامع فایض فایز گشتند و آنحضرت در شان فرزند ارجمند صفوف نوازش
ارزانی داشته طوی پادشاهانه ترتیب نموده رخصت معاودت داده متوجه ماوراء النهر گشت در روز پنجم ذی الحجه بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود و از وقایع ماوراء النهر
آن بود که در هشتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه بیگم بنت میرزا محمد سلطان و عم محترم میرزا الغ بیگ گورکان بعد از عارضه چند روزه بروضه رضوان خرامید و شاهزاده
کامکار با وجود کمال تمکین و وقار عنان اضطراب را رخصت داده قطرات عبرات از فواره دیده روان کرد و قانت حیات در عروه وثقی زده زبان بکلمه لا اله الا الله و انا الیه راجعون گشاده
و صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیده شب اسلام و ختم کلام ملک علام بجای آورد دیگر آنکه در سنه ربیع الاول براق خان پیش از آنکه بر سریر
خلافت و اخراف از جاده اسلاف چنین گاه بر حسب اشارت خانه و اجتماع بر محمد شیخ خان دانا از میان اولوس بیرون آمده التجا بدرگاه بیگمان آشتی میرزا الغ بیگ آورد و اسباب سلطنت
براق خان ترتیب داده خدمتش را بجانب مملکت فرستاده در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که حضرت امیر خدا داد قصد پادشاه کرده میان مغولان و ترکان افتاده
میرزا الغ بیگ لشکر با جمع آورده بقصد عزم فرمود و میرزا اسکندر بهادر و ابوبکر را در سمرقند داده و خود گذاشته در باغ دلگشا نهضت نموده بموضع قراطلق رفت و در آنجا نوکران حضرت
داد از جانب مغولستان آمده شرف پابوس دریافتند روز دیگر نوکران صدر الاسلام و از عظماء امرا جمعیت بعد همراه صدر الاسلام نوچی آمده بوسیله امرا بسیار کشش و عزت
داشت بگذرانید میرزا الغ بیگ از آب خجند عبور نموده سقاران ایشان خلاف رد ملازمت مهد علیا مهر لقا رضا نکرده حضرت امیر خدا داد قصد پادشاه کرده شیخ جهان و جهیر میرزا
محمد جوکی بخراسان فرستاده سید ذکر نزد مبارک درین اوراق بر سبیل اجمال رفته فلک بیان گشت میرزا الغ بیگ برای رعایت آن جهت بستان خانه

رفته و دو مان سمرقند خانه مرار شده او را با بیش تمام بگذرانید و از آنجا کوچ فرموده موضع یورلاق خیم دولت و اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک آمده
و خبر پرآشوب بلاقوم جنه عرض رسانید و یا از بخارا رسم از اطراف رسیده و سوانح مخرب بقی عمر میرزا الغ بیگ را بتهیه مسافرت برانگیخت و خواجه ترخان
و دیگر امرا را بجانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای روح افزای دلگشای مراسم صید و شکار رقم نمود و در هفتم رمضان از رود سیحون گذشته و منازل پیموده دهم
شوال در کنف نصرت و اقبال بقرعه قدم خویش خطه سمرقند را جنت مثال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم ذیقعده در اطراف بخارا از خدمت شمعه
و دیگر روز نوکران امیر شاهرخ از طرف خوارزم آمده جانوران پیشکش گذرانیدند و جانب الغ بیگ شتافتند و هم ذیقعده بمدرسه و مقابر حضرت علامت آن خطه بعد از زیارت
بخارا در آمده و طلبه علوم و سکان آن بقعه شریف را عنایت و رعایت فرمود و بعد از چند روز در آنجا بکام دل گذرانیدند عازم سمرقند شد و در قریه کرمینه امرا و اعیان
کاشغر و خطه بعضی بلوک بدایون پیوسته و بیست و سیم آنجا از طلعت خجسته اثر شهر سمرقند بهشت مانند گشت و در اوایل سنه اربع و عشرین و ثمانمایه ایلچیان خطای
در پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و زمره پیش امیر شاهرخ بجانب خوارزم مسافرت نموده و مجموع بازگشته بسمرقند رسیدند و از جمله خانان
و نوکران حضرت خاقان سعید امیر شاه دی خواجه و از میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال
و از میرزا اسپوز غیاث ارتداق و از امیر شاهرخ تلک ایزدان و از شاهان برغش خواجه تاج الدین در سفارت خطای نامزد شده بودند همراه فرستادگان
و ایلچیان خان حاکم خطای بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیگ ایشان را عزت و رعایت و عنایت بسیار فرمود و ایشان در غره صفر بجانب خطای مراجعت
نمودند و بسیاری از بخارا و مردم اطراف و اقطار آنسفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان گشته و در خلال این احوال میرزا الغ بیگ در وسط فاخره سمرقند بنای
مدرسه عالی و خانقاهی رفیع فرمانداد و از مستغلات و مزارع و قری چندان بر آن وقف کرد که بعد از استیفاء ارباب وظایف از مدرسان و طلبه علوم و شیخ
و حفاظ و خدمه آن و بقعه شریفه و حقوق خود هر سال مبلغی خطیر فاضل می آمد و در خزینه اندوخته موضع محفوظ و مضبوط میگشت و همچنین فرمان اعلی نفاذ یافت که استادان
چابکدست تصدی بنا نهادند و همه عمله رصد بطلمیوس ثانی و حکماء حاضره حکماء یونان معلم غیاث الدین جمشید و جناب فضایل مآب مولانا معین الدین کاشی بودند
و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و رصانت باتمام رسید و از تتبع رصد زیجی مرتب شد و از ارتفاع جریده کواکب نوشتند و اکنون مشتر
منجمان تقویم از این زیج استخراج مینمایند و دیگر وقایع آن در خبر شمع اوزبکان در نهدام لشکر ترکمان در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیگ خواهر خود را که دیده اختران
دیده او بود صفت والده بزرگوار بانوی نامدار گوهرشاد آغا زوجیت پذیرفته و در آن زمان با فرزند خود میرزا محمد جوکا در خراسان بود حضرت شاهزاده از دولت پیشه در اوایل
بنا بر مصلحت که متعلق بعالم انتخاب کرده خراسان فرستاده و ایشان بعد با بانوی عظمی بر اصوب قدم رنجه فرمایند و بهوج عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دار السلطنه هرات
روی براه نهاد و میرزا محمد جوکا در آن اوان ملازم بود چون حضرت شاهزاده اعلا از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیگ اسباب استقبال ترتیب داشته روان شد و در
ولایت بخارا بسعادت ملاقات فایز شد باتفاق متوجه سمرقند شدند و در منتصف ماه ربیع الاخر بدان بلده همایون رسیدند میرزا الغ بیگ در باغ چار سنگین نزول
داد و چند روز بآداب طاعت یافت شاهزاده اسپان با زین زر و قطارهای شتر و اصناف نفایس و تحفات دیگر پیشکش بانوی عظمی کرد و چون مجلس
عیش و سرور و حضور بهجت انجامیه مهر عالم آرای خراسان شد میرزا الغ بیگ جهت اعزاز و احترام تاج بخط بام شریعت نموده بعد از آن بانوی گوهرشاد آغا

جناب را بمبالغه تمام باز گردانیده میرزا محمد جکا برلاس و برلاس را وداع کرده در رکاب والا عصمت مآب عازم عراق شد و میرزا الغ بیگ لشکرها جمع آورده عزم
جانب جبه عزم فرمود و رایت جلادت برافراشته از قراباغ امیر اسکندر را بر سر ملک داد میرزا یزید را بر سم منغلای روانه ساخت و بعد از چند روز
ملک اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص و دوستی مغولان بعرض رسانید و میرزا الغ بیگ معاودت نموده در مستقر عز و جلال قرار یافت
قزل فرستاده و پیش از وصول مقصد از مژده ولادت فرزند سعادت مند میرزا عبد الرحمن خوشدل و خوشنود شده بعد از آن بر بعضی از ان بر بعضی رسیدند
چند روز بسیار طاقت طاقت کرده بعیش و خرمی گذرانیدند و چون از حبس عشرت فراغت روی نمود بر توابعات بر ضبط احوال مملکت اندیشه کرده
در پیش امرا بلیغ از رشته بعضی خبر آمد و در اوس منغلی منقاد شد و سپاه ظفر پناه پیوسته و متعاقب آنچه کلاشرای الغوم با دق اغلان و سارق اغلان و صدور
از اسلام بسمرقند آمده بشرف پابوس استسعاد یافتند و همه را بحسب مناسب فرود آوردند و میرزا الغ بیگ بترتیب طوی پادشاهانه فرمان داده
به تشریفات فاخره و انعامات متکاثر نوازش فرمود و در نیولاب مع علیه رسیده امرای مغولستان بیک پسر قرالدین را بتبت آورده اند و دیگر پسرش با میرزا
لطف بیگ از حضرت شهریاری میرسد پسر قرالدین چون بر بارگاه جهان پناه رسید بتبعیت الطاف و اعطاف بنهایت اختصاص یافت و در این اثنا صوفی
اغلان از پیش براق خان آمده بقاغار و پیشکش بسیار آورده و مقبول افتاده ابو پولاد تیمور از طرف دیگر رسیده عنایت پادشاهانه شامل
ایشان شد و بتاریخ سادس ماه شوال مع علیه بیرت و بشیر محمد اغلان و سارق اغلان با گروه انبوه از خیل جبه گریخته بجانب الکال پای اردو
در رکاب سعادت آورده و تا اسکیر گرد جمعی امرا جبه بانه گریختگان فرستاده خود باز گشت و امرا الاتاب قزاق را گرفته بعد از چهار روز بپای سریر آوردند
و میرزا الغ بیگ اقم عفو بر جریمه گناه کاران کشیده همه را رعایت و عنایت فرمود و صدر الاسلام و ملک الاسلام را بجانب کاشغر فرستاده و بشیر محمد اغلان را بسبب
پادشاهی بخشیده بجانب ولایتش روانه ساخت و بنفس همایون جبه و نشیمن عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از آن شکار دیرانه باز شاهین
و شغفار فراغت یافت اردوی همایون بر ستور پیشین در ظاهر بلده فاخره قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب تبت رسیده و خشنود گشته معاودت نمودند و آن
زمستان دیار عالا طاق خسرو آفاق را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعد از سوم گشت و میرزا الغ بیگ چون فصل شتا را در نواحی بخارا گذرانیده در بهار سنه
خمس و عشرین و ثمانمایه عازم خراسان شد و بعادت دستور خاقان استسعاد یافت و مراسم تفتیش و از آن داد و بابکان بجای آورد و در این اثنا از
داعیان بمرشد شیخ الاسلام خواجه نظام الدین و خواجه عظام الدین و خواجه ابو الفضل و خواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیگ بعهد و در اثنای
این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد آمده برادران عالی گهر بدیدار یکدیگر لطف و مسرت ملحوظ و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور
آمده بود حکم جهان داشت میرزا الغ بیگ طوی پادشاهانه و جشن خسروانه ترتیب داشته اعیان حضرت و ارکان دولت را بعاطفت لا تعد و لا تحصی فرمود و مدت
مدید تا موعد دو ماه در خدمت حضرت خاقان بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب ولایت بلخ و اغلان معطوف گردانیده در مستقر عز و شرف
قزل فرستاده ذکر طلوع اختر اوج خلافت و سلطنت امیرزاده عالم ابو القاسم بابر و آمدن امرای عظام و سلاطین و ذوالفقار و ایلچیان نامدار بر بارگاه
حضرت خاقان سعید شاه محمود و در اغوشت با سعید الطاف و اعطاف پادشاهانه حضرت خاقان سعید روی امید بدرگاه آورده اند و در سیم صفر سنه خمس

وعشرین وثمانمایه بدار السلطنه هرات رسیدند و آنحضرت از اعزاز و احترام و شفقت از دقایق مراعی نگذاشت و ایشان را در چرکه ملوک جا بداد و فرمان داد که امرای عظام
صحابت شاهانه بر حسب و خواهش حشم و پرداخته آمده به تشریفات فاخره سرافراز گشتند بر حسب اشارت علیه بولایت خویش باز گشتند و حضرت خاقان سعید سنه ثمان
در دار السلطنه هرات گذرانیده چون موسم بهار رسید بطرف زاده و محولات در حرکت آمد و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر بملک پدر بهمراه رایات
نصرت شعار بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود در نهم ربیع الاول بنظر دولت فرود آمد و در شانزدهم رجب سنه خمس وعشرین وثمانمایه حق سبحانه تعالی
میرزا بایسنغر را فرزندی ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابو القاسم بابر بهرام آمد طالع فرخنده اش میزان بود و آفتاب مشتری زهره در حلال از عالم نزهت
عبارت از آن شد و خانه عز و شرف و حکومت و سلطنت بدان مقام داشتند و کاشتگان چند روزی بهمه باشرت علیه بمهیه اسباب جشن و سور اشتغال
نموده طوی عظیم کردند و حواص و عوام انام در وضع و شریف ایام بهبود سرور بسر بردند و چون خاطر خطیر از آن کار فراغت یافت رای صواب نمای به تشیید مهر ملک
ملت پرداخت و امیر یوسف خواجه و امیر سیدی علی را با سه هزار شمشیرزن نیزه گذار بعراق عجم فرستاد تا معاودت میرزا الیاس خواجه بجای آورده
از حدود ولایت بیرون باشند و در آخر ماه شعبان نوکران امیر خضر امیر شیرانی و امیر سیدی علی لشکر بیاری سریر اعلا آمده عرضه داشتند و بدلایل
عرض رسانیدند و سطوت رایات ایشان از عنایت شهریاری گران بار شد و رخصت مراجعت یافتند و بوطان خویش باز گشتند و در غره رمضان
سال مذکور جهان از طلعت بهجت افزای میرزا محمد جوکی بهادر روشنایی پذیرفت و کلهای مسرت دست و دامانه در حصار آمال از شگفت و شاهزاده طوی با طول
و عرض ترتیب نموده در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام فرمود و در سال مذکور ایلچیان در بجای فرستاده بعهد باز آمدند و خواجه غیاث الدین نقاش از دار الخلافه
میرزا بایسنغر مامور بآن شده و احوال و اوضاع ولایت خطای را از تعیین و تعظیم زیاده و نقصان نوشته روزنامه نگاه دارد و بعرض رسانید و بنظر عظمت نمود
آنچه مسموع و مشاهده او گشته بود و شرح معروض داشت و ایراد بعضی از آنها در خاتمت کتاب از مسرت وقت مأمول است و هم درین سال اغنسنه خمس وعشرین وثمانمایه
ماه رمضان از جانب عراق و آذربایجان خبر آمد که در آن ترا ملک دلو احمد با لشکری بسطانیه آمده و حوالی و حواشی آنرا از دواب و مواشی تاخت و تاراج جمع آورده
بعد بطرف تبریز بر دو بار دیگر با گروهی انبوه عازم سلطانیه شد و این نوبت نوکر امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفت و چون ضعف و قلت قاضی اشتهر نمود دلو
احمد بآب مقاومت نیاورده پرنده از معرکه بگریخت و از اتباع جمعی کثیر قتل رسید و طایفه گرفتار آمدند و اموال و اثقال دلو احمد بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت
قبچاق از پیش محمد خان پادشاه دیار دشت عالم شیخ الغان و فولاد بهادر که ملک دشت آمدند و اسبان خوب و جانوران مرغوب و دیگر تحفه و تکلفات بر سم پیشکش
آوردند و بوسیله استادگان پایه سریر اعلا بعرض رسانیدند در همین وقت حضرت خاقان سلیمان مکان اراده آنحضرت ایلچیان را بکاه در زرد و دامن و دیگر
مستظهر و سرافراز گشتند و برای محمد خان تبرکات پادشاهانه و ملاطفات فرمود و در نیز دهم شوال در حفظ و حمایت پادشاه دو جلال آنحضرت از دار السلطنه هرات نهضت
نموده بمتوجه ولایت فراه شد و حکام ولایت قندهار و سیستان و کابل و زابل تا حدود آب سند و نواحی هند با پیشکشهای پادشاهانه بمتوجه آستان فرخنده دولت شتافتند
و بتقبیل مسند بارگاه جلال استسعادی یافته خدمات شایسته بجای آوردند و آنحضرت در باره ایشان انواع عاطفت مبذول داشته مجموع را بموجب دلخواه باز گردانیدند
و چند روز در آن عرصه جانفزا نشاط و شکار گذرانیدند و چون از آن کار فراغت حاصل شد عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف ساخت و در هشتم ذی الحجه بآن غازیان

از فرمقدم شهریاری شبه روضهٔ رضوان گشت و انتشار زاهم در آن مکان بیابان رسیده و چون فصل تشتا بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید بر سم تزیر پیندان
متوجه سرخس شد و میرزا بایسنغر بمشهد توجه نمود و از حدود مملکت تا زندان تا قصبهٔ ولایت ترکستان سرداران و کلانتران در آن مقام آمده بشرف زمین بوس
مشرف گشتند و آنحضرت چندانکه خواست در صحرای سرخس بصید و شکار اشتغال فرمود و چون از آن مهم فارغ شد افزود بزیارت قدوهٔ ارباب طریقت و حقیقت
شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفت و اولاد و گرامی جناب ارشاد و پناهی ضرابات شایسته بجای آوردند و حضرت خاقان سعید در بارهٔ ایشان انعام و اکرام بسیار
داشته از سرخس معاودت نمود و در تنزهات باغ سرخس چند روز اقامت فرمود و در اواخر ربیع الاول امیر خضر خواجه بردی را با لشکر سنگین بجانب مملکت مرو روانه
داشت تا از آن حدود هیچ یک بر جز باشد و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر بطرف طوس و مشهد رفته بعد از زیارت امام هشتم بجای آورده بجانب مرو غزار
زادگان عزیمت نمود و روزی چند در آن فضای دلگشا بجا و پرهیندن بود و در اینمدت اشتغال نمود و چون سطح هوا و عرصهٔ صحرا از دخان و طیور خالی گشت شاهزاده
عنان مراجعت منعطف ساخت و در قرلباغ باغ بادغیس با رودی اعلی پیوست و روز دیگر بر جانب آن رفت متوجه دار السلطنه هرات شد و باغ سفید را از این طلعت خویش غیرت
فزای صد ارم گردانید و حضرت خاقان سعید چند روز در آن ییلاق باغ بادغیس توقف فرمود و در این اثنا نوکران امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشت آورده سیورغال
آنکه براق ارغون خان از روی محمد خان را گرفته است و اگر او بس او را مطیع و منقاد شدند و آنحضرت در اواخر جمادی الاولی عزیمت مراجعت نموده بدار السلطنه
هرات نزول فرمود مقارن این احوال خبر رسید که امیرزا محمد جوکار را پسری از زنا داشت و امیرزا ابا موسوم گشت و امیرزا ابو بکر بن میرزا محمد بن میرزا جهانگیر بن میرزا
امیر تیمور گورکان را بدار جنان سپرد آری بیت در این ماتم سرای آبگون ؛ نکی ماتم بود گاهی عروسی ؛ حضرت خاقان با بهاء شاهزاده مرحوم شریف راه باز
ماندگان را بسوخت و در دوازدهم رمضان امیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را بعز مصاهرت آنحضرت شرف بخشیده پادشاه زاده را اسیری کرامت فرمود و او را محمد سلطان
نام کردند و طوی عظیم ترتیب نمودند و چون هلال فرخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت خاقان سعید بسنبل و داد آب روز غیبه اشتغال نمود و پنجم ماه مذکور بر اسم شکار
متوجه ولایت شیخ داگر سپید شد و یازدهم باز آمد و امیرزاده بایسنغر نیز بعزیمت قرشی عزیمت مملکت دوانت نمود و چنانکه شرط گزارش یافت آنحضرت در زمستان
در قراجغال در مقر شرف و اقبال بیابان رسیدند و چون موسم بهار رسید و سبزه در کنار جوی و دامن صحرا بدمید حضرت خاقان سعید بخیمه صید ملک عالم سرخس
شد و چون میرزا بایسنغر بعد از جا نواز انداختن و نخچیر افکندن از زادگان توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرد و در غرهٔ جمادی الآخر باغ را از طلعت خویش
جنان سرخس و میرزا بایسنغر بعد از جا نواز انداختن و نخچیر افکندن از زادگان عزیمت دار السلطنه هرات کرد و در این اثنا امیر ایلچی و از امرا و عظمای شاهزاده بوجود آمد
یافت و در پنجم ماه جنت لاله پناه امیر حسن صوفی و امیر احمد علی گوهرشاد آغا بعروسی از این سرای فانی العالم جاودانی آورد و در آن بیشه رفیع مدرسه با نوی عظمی مشید الهی
بدون گشت و برای ترویج روح او بکرات حسنات کلام ملک علام مقدم رسیده آش و طعام مستحقان انام دادند و منصب و راه و اسم امیر منعوت
حضرت خاقان مؤید منصور با میر محراب ترخان پسر او که در مجلس بزم و بخشش ابر گوهر بار و در میدان رزم و کوشش ثالث رستم دستان بار بعد از زمانه داشت

ذکر لشکر کشیدن شاهزاده جوانبخت معین السلطنه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب دیار جتیه و مغولستان بعزم رزم با امرای نامدار و دلاوران نصرت

شعار و ذکر وقایع دیگر در آن اوان و سه در آن جتیه از منازل و مراتع خوکریزان و بهر طرف بیابان و دشت المغرکیان انجا بدرگاه میرزا الغ بیگ گورکان آورده

بلوغ بخت همه را در ظل حمایت و عنایت خویش مادی داد و ایشان مدتی در کنف رحمت مستردانه در راحت و آسایش بسر بردند و بجز این نعم و مواهب کرم از درهم و دینار
و صنعتهای فاخر و ثیاب عیش دار هر ایشان را هموار با نفس آشکار و منازل او بخشش فرح افزای اختصاص یافته و آخر الکلام بمقتضای و البلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه و الذی خبث لا یخرج الا نکدا موی نیت بدی شرارت طبیعت ایشان باعث و محرک شد و بعد از صلح بمواطن عهود و صلح را مقابله کردند بر
این سخن آنکه در پسر عالمگیر بیاعتقاد ظاهر از درگاه اظهار دیگر داشت بسوی او اشتاق داشت و اسکندر پسر عالمگیر شاه تواچی بموجب فرمان از عقب او رفت و چون
اسکندر را مستعد یافت میرزا رفیع سپهر کوکب ارسلان را هم بدین مهم فرستاد و بعد از مدتی فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که صدر اسلام بعرض رسانند
و برداشت در فصل بهار قاصدی بدرگاه سرور فلک اقتدار فرستند و در باب جریمه پسر عالمگیر که چند مبلغ علیه رسیده را که تمکن بنده قبول شد فبها و الا بجز
تسلیم و انقیاد چاره نیست فصل بهار آمد و قاصد نیامد و علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر و لایح گشت و چون اشوم مرتبت شقاوت و مقهور تعرض جناب
شهریاری بعضی از رعایت جناب بنده عاصی و مطیع بر هم عبور و تهم مرضیه از جمله و جهالت مشتاق بس باجناحت ناشناس ناسپاس بهارت خود پیشه آنکه
بیخ غیس الایام ان بعض قوما کالذی کانوا بهار زمستان گزشته فصل تیر ماه روی نمود از رسیدن قاصد و اطلاع یافتن قیام تمام حاصل آمد و آنجناحت و نقض عهد
مترم میکشند رای صواب نمای بر استیصال آن مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت جناب خسروی بر توجه بدان جانب تصمیم یافت خواجه را بجانب ایشان فرستاد تا صورت
قضیه را تفحص بعرض حضرت خاقان حمیده خصال رساند و آنچه رای صواب نمای دیگر یافت صواب بیند بدان اشارت فرماید و خواجه بیاسر آمده ادای
رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن پورش را صواب شمرده فرستاده را باز گردانید و خواجه بشرف حضور اقبال باز نمود و میرزا رفیع سپهر از روی ایشان طرایق شطط
برافراخت و بدلایل فسخ و سستی صحیح بر تهیه اسباب لشکرکشی اشتغال نمود و چون عزیمت تصمیم یافت و اسپک و قیض را بدارالخلافه هرات فرستاد تا حضرت خاقان
سعید را از توجه بجانب جنت اعلام دهد و میرزا رفیع سپهر روز چهارشنبه یازدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین و ثمانمایه سواق لوسی را آفت داد امر حوت بعد بقال بخش
در رای صواب نمای سعادت در رکاب ملک مآب اراده کوار شد بیت آنکه چندگاه در حوالی اسب هر خیمه توقف یافت و چون لشکر با تجمع گوندان بخش فصل آمدگان
عنان بی بیت اعدا منصرف گردانند و فرمود تا سپاهی در آن نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا اخیام اقامت زده بعضی بزودی در حرکت آیند و تواچیان و ایلچیان را از آن
شد تا چریک بر ولایات را چون ترمد و تونداک و صفتیان و فرغانه و کشش و اسبجاب و کنکر از اتراک و صحرانشینان و غیر ذلک جمع آورند و در اندک زمانی بر
سمرقند در حاصل آب سیحون لشکری جمع کردند و با سوان و کوه از گشت آب بستوه آمد و جناب شهریار کامکار سر داشت که از آب آمد چنین دریای لشکر نخواهد آورد
بنابرین فرمان نافذ شد و همه عساکر گردون مآثر با تمام در ولایت اندخان اقامت نمایند و میرزا بجانب دیار استراباد روان شدند و جنب سپاه در حاصل سیحون
باشند و برین نهج افواج عزم در موضع مقرر در آمده جناب شهریار عالی فرمان داد تا نقاره ها جمع آورده بعوند بر لشکریان تفریق کردند و هر فوجی از افواج سپاه
علفه و علوفه مستوفا رسید چنانچه حکم اقامت و سفره اورا داده و چهارپایان اورا در باب نقاب تصمیم و عبق کاه گردید و حضرت دانش پایتخت چریک منصور
گشت و حکم قضا مضا نفاذ یافت و امرای تواچی در آن لشکر تفحص مبلغ نمایند و ایشان بفرموده عمل نموده هر جا حضوری بعرض رسانیدند و آنچه عذر
در باب ارباب تقصیر نازل شد در معرض سخط و عقاب و نکال و عقاب آمدند و میرزا رفیع سپهر ابواب خرابی گشت و عمل گردون مآثر را کلک داد و امراء کلان

و قوشون علا احلاف طرف تهم نصیبات بنواخت و همه را مشرح مصدر گردانیده در ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و زره
و جوشن بر وفق اوضاع هم برابر کاوه اقسام مهمات یافت بمرتبه و قسم بسته آمد و درین اثنا بادق اوزبک بر اق اغلان و در دشت قبچاق و در آن نزدیکی بر سر رضا
نشسته بعتبه بدرگاه فلک اشتباه میرزا الغ بیگ و چند دست شغفار با اسبان را همراه و دیگر مهمات و تبرکات بکنار آنجا از خلوص بر اق اغلان بر مسند لاوه جلوس
خویش بشارت داد و این تبشیر موجب زیادتی مسرت و ابتهاج جناب الغ بیگ شد و در مقام پورش پادشاه با همال آن صورت بفال گرفت و بادق چند
روز در اردوی همایون توقف نموده رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری او را با نفر و کمر و خلعت اختصاص بخشید و اجازت داد و در شش اغلان
و نورک برلاس و آن یک از امرای قبچاق بعنا نزد دشت قبچاق و مهمات بخدمت بر اق خان رفته مراسم تهنیت جلوس بمقدم رسانند و تحف و جنبه و هدایای
پسندیده چون خلعتهای طلا حلقه و ثیاب دیبا حلقه تاج و کمر و کشتیها و شمشیرها با بند زر و اسب و استر و خرگاه و خیمه بارگاه و دینار و درم و کوس و علم و رکاب خانه و فراش
خانه و دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و اصناف لشکر و پیشکان مانند رکابداران و قاروچی و نقاره چی همراه ایلچیان روان فرمود ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ؛ و بادق و در شش اغلان و نورک برلاس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و در خلال این احوال جنگه و بغرطرخان و کمال زکا معروف و مشهور
بعد از جانب خراسان رسیده معروض داشته حضرت خاقان سعید بکوچ بر شد لشکرها جمع آورده در شهر هرات نشاط کرده اند و داعیه آن دارند که بولایت جنگه
معنی روند چگونه درین امر با مشورت کنند و بر ارزای اصابت شعار استطلاع نمودند میرزا الغ بیگ در جواب فرمود که شروع درین یورش بر حضرت خاقان
اعلا بنحو چه حمزه و دیا بیگ را جنبه استجاره پیش ازین بدرگاه عالم پناه فرستاده شده بعد ایشان بعبارت مراجعت باز نموده و آنحضرت تصویب این اندیشه فرموده
و نشان بدیوان موافق قلی خویش همراه کرده اند چنانکه نگفته و حضرت خاقان سعید توجه شد را بدانجانب از طریق صحاب بعتبه مشرف کرده جناب شهزاده جواب
داده و آنچه از داع شده بنا بر اشارت رای صواب نمای بوده مقتضی الشروع ملزم این عزیمت با مضاء خواهیم رسانید و تاخیر و تسویف درین کار موجب ادای شعر
و بعد ازین نیت و تجهیز و آمدن تا بدین مقام در نزدیک ترک و تاجیک با ترک رای و قلت ثبات و تلون مزاج دارند و دیگر بر صهادرات اقوال و افعال ایشان اعتماد نتوان
نمایند و نشان حضرت اعلا خاقان را اشتمال بر استحسان این عزیمت با چنگه فرستاده شد و چون چنگه باز گشت امیر یوسف خواجه پسر شیخ علا بهادر را حضرت خاقان سعید
پیش میرزا الغ بیگ فرستاد تا شهزاده را از آن یورش منع فرماید و یوسف خواجه در آن باب از زبان همایون آنحضرت بر لغه مقصود میرزا الغ بیگ داعیه اعاده انکلاف کرد
و با چنگه در میان آورده بود بلکه دیگر نفس معتقی صفحه آن کرد امیر یوسف خواجه جواب بصواب شنیده دم در کشید القصه بیت چو خورشید بر زد از برج حوت ؛ بفرمان
حی الذی لا یموت ؛ جناب سلطان با توفیق حضرت سبحانی رایه جلادت کاب جنبه بر افراخت و صبح شنبه بموجب بارک الله لنا سبتکم و خمیسکم در بیست و هفتم شهر شعبان
سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بدلالت طالع همایون بدو کنده نقوم از نشاط شاهی بعزم جنگه بر آورد گشت بیت شه عزم خطه برخواه کرد ؛ تا فزاید دین و دولت را رواج
ثابت الاقوال و مضمون الوا ؛ مستقیم الامر دا مول الفلاح ؛ دولت اندر پیش و فیروزی انیس ؛ نصرت از راست و عزت بر جناح ؛ لشکری را کوه از حمل آن آسوده
آمد و مرکز زمین از ثقل آن از جای خود جنبید از برای عبور کنار جیحون را اختیار فرمود و چون قلب سپاه باشکنت رسید همه و میسره با یکدیگر ملتقی گشتند امرا و بهادران
و مبارزان و دلاوران از اطراف ممالک محروسه باردوی همایون پیوسته و میرزا الغ بیگ بمقتضی وشت و هم ذلک امر عظیم و شان دادن امرا و ارکان دولت جمع آمدند

فرموده در این امر شورت کنید آنچه مصلحت خرم و احتیاط است بجای آن قیام نمایند ایشان نگفتند رای پادشاه و اصوب هر چه است فرماید بقرآن بصلاح و نجاح خواهد
بود میرزا الغ بیگ فرمود در این ایام استماع افتاده جمعی از جنبه مقدم ایشان ابراهیم پسر قتیمور بزرگ از اقوام گرایه و انجا تیمور نبیره بدون از قشیله سلدوز و ایران تا این
کوچک و بنه خود از یک یکا طراز مقام ساخته اند با خاطر آنکه بعد از آنحضرت صاحبقران مغفور بیع ملک قصد ملک ایشان نکرده و بیع خان میت خانه ایشان
نموده فارغ و این و مسکن مطمئن نشسته اند مصلحت چنان می نماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بغیر بر سر ایشان تاخت برند بکار حرب و کر و فر
امرا با جمع هم اینگر را صواب شمردند و بر مقتضای این رای اتفاق نمودند میرزا الغ بیگ لقمان توچی دیری و ملک شاه و ابا بهادر و ابوبکر بهادر و بوکه بهادر را با ده هزار سوار
همه مردان کاردیده بسته کار و زار بر سبیل اغفال بجانب الشوم فرستاده و صاحبقران مغفور مطلق آتش میکند تا دشمن آگاه نشود و باید بر زودی مراجعت نمایند
تا ایشان تصور نکنند سرداران قتلغ بهادر تا رایت منصور برسد و امرا چون برق خاطف روی بمنازل آنجماعت نهادند میرزا الغ بیگ با لشکر از عقب روان شد و امرا
عظام بحزم و احتیاط تمام مراصد می نمودند و از احوال آنقوم تفتیش و تحقیق واجب و لازم میدانستند و چون چند منزل قطع کردند استطلاع احوال ایشان جمعی را از بیابان گری
فرستادند و قراولان لشکر منصور در این امر رفته بعد از ناگاه بجایهای بعضی از مخالفان رسیده و اکثر اسکان صورت را بگرفتند و بسبب اشتغال بغارت
و تاراج غفلت واقع شده یکی از ایل آنجا فرصت یافته بگریخت و ابراهیم تیمور را از رسیدن سپاه آگاهی دادند و اکثر با انجای تیمور و ایرزان از خوف گرفتاری
شدن عیال و اطفال حمد را با انقدر اموال و مواشی که بر گرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در قول ایل خاصه کشتند امرا چون روز شنبه یازدهم
ربیع الاول بقزل کوز رسیدند دست بسیر و غارت عام بر آوردند و غنایم بسیار از اغنام و اموال و دواب و انعام و سایر اجناس فوق الحد و الحصر تصرف آوردند
فرمان جهانمطاع العود احمد خوانده موضع اشیره را مقام مسعود دانستند و بقصد انجا بازگشتند و تصور ایشان آن بود چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاد و بهزار حیله خود را
از ورطه هلاک و بوار خلاص میسازد بخویش را در مهلکه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه داخل نمیدارند و ابراهیم تیمور از فرط حیرت و خفت رای بعد از انهزام بجانب شیراز نهاد
اختصام منعود در موضع بقوم در رسیده جهانشاه چون آنصورت مشاهده کرد خواست که او نیز فرار نماید لا ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده نگذاشتند و این جمعه
ما را پریشان ساختند شاه و ما بجوابی خواهی خواهی کرد چنانچه در عقب او برویم و بر دی شیون زنیم و اموال خود استرداد نمائیم و مردم خود را از ذل اسیری خلاص کنیم بر جرب
ناحی باشد و باین زمانه و افسون جهانشاه و قوم او را مغرور گردانیدند و همه را در نبرد با سرکردان مرضیه باتفاق یکدیگر عاقبت در عقب امرا کام عزم
نشاده و دندان طمع تیز کرده و با جان خود در مقام شیراز آمده بخیل روان شدند و امرا باز گشته با تصور رسیدند در ناگاه سپاه دشمن ظاهر گشته همه جنگ
و مستعد حرب و قتال شدند و جوانغار ایرزان جای داشت و در برانغار ابراهیم و انجای تیمور در قلب جهانشاه قرار گرفته بعد از آنجانب میرزا و میمنه آراسته و صفها
راست کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند بیت همه گردن کشان گرز افکن ؛ همه نیزه زنان تیغ گذار ؛ همه دانند حیلت را بتدبیر ؛ همه بسته حرب را بتجار ؛ اعدا
حمله آوردند و بر لشکر منصور تیر باران کردند و ایشان ناوک دلدوز دشمن را بسپر رد کرده دست بشمشیر و تیغ و خنجر و نیزه بردند و زخم شمشیر آبدار و دمار از آن جماعت
برآوردند و آتش سنان شهربار باز بادی نخوت از دماغ مخالفان بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بخاک هلاک انداختند ابراهیم تیمور با دو پسر و یک برادر
زاده جان بر آورد هلاک نهادند و انجای تیمور را نیز با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار حرب باز پرداختند از کشتی اهل طغیان و عدوان مزارها ساختند

دیگر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بزرگ که بکیوان رفعت فرستاده بودند و بر حسب فرمان عزیمت اشرف منصور در این واقعه در روز دوشنبه نیز دهم ربیع الآخر رخصت داد

نوازش یافتن امرای نامدار و نوئینان رفیع‌قدر از دقوقات آن دیار بنصرت و تأیید آفریدگار و بعضی از وقایع این یورش

چون وصول رایات نصرت شعار جناب الغ بیگ بمقبض لکی مکان دولت موضع اشرف شد امرای نامدار بقصد تأیید قرین نصرت و ظفر قرین قدیر بقرب سریر سعادت نمودند و میرزا الغ بیگ ایشان را بنوازش و عاطفت هر یک را مشرف ساخت سپاه بکر اطراف جناب سلطنت پناه و حلب ایشان لشکر بنان اعتذار بکنار در آورده همه اینها از حرکت او از افزون و شایع اقبال و سعادت رکاب همایون بود و بعد از این رای زرین شهریار ظفر قرین بر آن قرار گرفت

چنین لشکر بولایت دشمن در آمد باید و طریق حزم و احتیاط مسلوک دارد و بیت

بباید دشمن بکین آورد ؛ بهنگام آب کین زیر زمین آورد ؛

نعقبت بر آن آید از کمین ؛ سرش بر فضای دهش بر زمین ؛

و در روز دوم اشرف جهت تعبیه و ترتیب سپاه توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قول و دست راست و دست چپ مبارزان روزگار و صفدران کارزار را بیش یافت و از جمله مردان مرد و دلیران نبرد و در آن نوبت ملازم موجود هر یک بمقام و محل مرصوب شدند

ارسلان خواجه ترخان بعد و تکلمیش و شیخ بایزید و داود و داچی بوغا و ایلچی پسر بنگ خواجه اوزبک و داویس قوچین و ابراهیم پسر امیر آیدکو تیمور و خواجه یوسف پسر امیر الیاس و خواجه مراد قوچین و چقماق و ایلکدای و اسکندر پسر هندو بوقا و پهلوان قطب الدین برادر وفا در دست سلطان ترخان و عاصی بیگ و سلطان ارزیس و شیخ ابو سعید و فرمانشاه و لاجین شیخ و محمد برلاس و محمد اتلش و ابابکر و قوغلیک و سلطان احمد پسر تیمور تاش و دیگر بهادران و مردان

بیت

همه جنگ جوی و همه رزم آزای و تیر اندازی ؛ همه مبارز و آهن لباس و جوشن ساز ؛ یکی به تیر فلک سوز بر سان ارش تیر ؛ یکی به نیزه زدن بر مثال رستم زر ؛

و چون تعبیه لشکر بانتظام یافت و جای هر کس در موضع مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون با خورشید امرای معظم با صد و پنجاه مرد بر حسب فرمان بزبان گیری از پیش ایشان شدند و شخصی از مردم آن دیار گرفته با دو دی همایون رسانیدند و چنین تقریر کرد که جهانشاه در الغ بیگ لشکر است میرزا الغ بیگ با امرا مشورت فرمود که لشکر کدام صوب جهت دردی آورد و سپاه بجهت قوم ایشان موجه است و توجه نماید بعضی امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب التوکل بر صفحه اسلام و ملک اسلام روند و بر حق لشکر چون نیز مجرم اعلان علم بی نیازی افراخته دم از طغیان و عصیان میزنند اگر تخت متوجه التوکل شود ادبار نماید و بر سعی و طلب جرأت و اصلب فایده بر آن مترتب نشود مهم ادا هم و ادا است عاقبت برین رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف پسر امیر الیاس خواجه با پنجاه هزار سوار بر خواجه شاه روند و موکب همایون بنا بر آنکه دامن ادبار شقی معمور مستور گردد و در اطراف آن قهر بالشکر نامحصور غیر معدود و بیشمار از آب جیحون نموده براه کوتوجه فرستد

ذکر آمدن و غارت امرا نامدار و نوئینان رفیع‌قدر بر ایلی داویس جنبه و معنی داوری و خنایم فراوان و آنچه و اسیر با پایان و ذکر فتاری جمعی سرداران

حکم واجب الاتباع نفاذ یافت و ارسلان خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و تخت او را بالتمام و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند از رتبه وجوه از رتبه اطاعت آرد و طوق و خضوع و صفت اخلاص انقیاد دادن و گوش کردن و بر قضیه تعبیه درگاه عالم پناه در موضع دولت و اقبال است اقبال نماید شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند و معترض مایل و ملوس او نشوند و اگر عیاذا بالله بر خلاف و تمرد اصرار نماید جمع او را متفرق کردانند و لشکر او را رخصت دهند و از اتباع او هر کرا یابند قتل رسانند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال آنجا تخت در معرض نهب و تاراج آورند ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع آهسته بر آن سوار شدند

و جهان شاه چون از توجه سپاه و آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز برتافت و در سلطان خواجه اندیشیده اگر در عقب او روان شود بسهولت و آسانی جمع
بارگاه سلطانی دست نداده و عزم و احتیاط را کار بند شده مراجعت نموده و در اثنای راه شنید که قومی از ایلات بادین از ایلان گریخته اند بر جنبه آن بر پیش رفته و چون
از آمدن سپاه آگاهی یافته اوقات را در مبارزت جانب و حصار اطراف معلوم است پناه تحصن حصه بدیع تحصن نموده اند در سلطان خواجه ترخان و امرا متوجه
آنجانب گشته و بعضی از مخالفان را کشته و فرقه را اسیر گرفته و پیچه داشتند از اموال و دواب در تحت تصرف آوردند و چون ترخان مذکور از آنکار پرداخت منظور منصور
رجوع بدرگاه جهان پناه گشت و در آب لکهنیک مجمع شرف بوسه مشرف گشته و از جمله اسیران حاضر خواجه اغلان بعرض فرمان شد و او را با غزاز و اکرام
بدار السلطنه سمرقند بردند و میرزا الغ بیک از این منزل با یزید اغلان و چنبل اوچون اندکی پیش باشند تا جمعی در کناره های راه مقیم اند و در نشوند و اگر بیند و مراد قوچین
با لشکر بیک منزل در عقب باشند تا گذار دشمن و حصین جماعت را معلوم پیش باشند ایشان را با قوم وقت مقاومت نباشد و مراد قوچین رضه بر سر و فرمحمد در راه
از جوانب آگاه باشند و در سکون و آرام اهتمام کنند و چون ایشان روانه شدند میرزا الغ بیک از آنجا کوچ کرده چند منزل قطع فرمود و بموضع بوا نغور رسید و از آنکار زمان
شد و چون در آنکون و تربت زمین واقع شد مراد قوچین با یزید اغلان در زبان کبری رفته بعوند رسیدند و نگشته و موجب فرمان جهان مطاع جنگ باشان
فرستاده و دشمنان از استشعار توجه موکب گیتی ستان چنان صحرا و بیابان طی کرده که بخبر بعوند در هر چند سعی نمودند متلفق از ایشان نیافتند و هر چند معاودت و مسلک
نمودند در آن دیار دیار پیدا نشد بیت کسی کز ترس نمی خواهد ی ٭ در سنگر آشیان باید ی ٭ ز بیم صحبت روا رو دی ٭ در کام شیران نهان
باشدی ٭ و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافته بعوند رهنگان از آنجا قدم فراتر نهادند از آنجا قدم فراتر نهادند بیت اگر عقل داری و فرهنگ باش ٭ کمی بر
خلاف شهنشاه کار ٭ و چون بیک آید ندارد صواب ٭ دگر بد بود او شی در عذاب ٭ القصه چون بیت چو خورشید بر زد سر از برج گاه ٭ بگردون برآمد خروش
چگاه ٭ خورشید آسمان سلطنت بر غزاز آتش را در ظلمت ایام خانه جهنم آرامگاه جنود ایشان بود گزارش شعار و جلالگاه اعلام از دیار گردد و پیش گردیدند
و در اثنای این اوقات لکهه از فراص خبر رسید و بر بالای کنگره سپاهی سپاه شخص بدید آمد میرزا الغ بیک با اکابر نفس بر آن رکن خوب با خواص قشیان روی بایشان
آورد و در آنجا عنت بر او بر ایشان گشته و جمعی از بهادران در صحبت مخالفان سعی نمودند و بایشان رسیده نزدیک بود که بیرون از آتش گرد و دمی فرشته بیهوده چون در مرض
خوش بعوبشان و بیوسکان اضطراب داشت و تا غایت بیش به تسخیر هیچکس نداده و بیسع بادشاهی کردن ایشان نهاده آمدند و سخنان امیر مشرف را بعرض رسانیدند
مضمون آنکه مدتها مدید و عهدی بعید است در میان قوم جنبه روزگار میگذرانیم و عزیز در تنق درق ایشان صرف میکنیم از جمله اجال تا اکنون اعتضاد در روزگار بطلعت
شاهد نکردم و از زاوه زیکان پرتوی و آگاهی هیچکس ندیدم و لکه اند پرتو میکنان نگیرد هر که سنبه اشین است هر چند این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودم
سخنم نشنیدند و حال بنده جز درگاه عالم پناه ملاذی و ملجا ندارم و نمی باشم و نخواهد ورزی با بستان دولت آشیان و لکه آمال و اماني و قبله اقبال امیر است آورد و خواهد
از زلال و اوزام او بار این مشت جاهل خلاص دهد میرزا الغ بیک پیغام امیر خدا داد را بسمع رضا اصغا نموده داشت و بالطف و اخلاص و کفایت از نقض اغراض
لاجرم فرستاده را بنواخت و امیر خدا داد را در آن قضیه حجت و تحسین فراوان ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده در بابادی نزهت و معدن حسن ملک قوچین را امیر
حالت نموده و در معاودت با حرمت مصحوب شیخ درویش کوکلتاش در اردوی همایون بعوض پایه سریر اعلا تفرز کرده جهانبانش و در ایشق دولت و عزیمت اندازه

در صدد ازالهٔ اسلام و ملک اسلام علی گردد میرزا الغ بیک چون از خبر استماع نمود فرمود سلطان اویس برلاس با سه هزار سوار بجانب ایشق کول روی آورده سکنهٔ تاش را
در سر چشمهٔ ایرت جهانشاه گذاشت لکن هزار مدد تا شوانند در صدد اسلام و ملک اسلام بودند و سلطان اویس موجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا هر چه فرمان شود
بدان عمل نماید و میرزا الغ بیک چون خبر گذاشت در شب بدایر خداداد در نشستند و روز دیگر از آب جاردون عبور فرموده در ضمیر آفتاب اشراق ارشاد امیر خداداد
بسخن مردم بد آموز بد اعتقاد عمل نمایند و از جادهٔ استقامت تجاوز نمایند بنابرین ابوبکر را که از ترسیت با خان در ملت بود فرمود با هزار سوار از جهت اهل
امیر خداداد بنشینند تا اگر او در توجه تعلل آورد و بوعده وفا نکند در تنبیه سلاطین بهتر و قهر بیاورد و ابوبکر بر حسب فرموده بدانجانب شتافت و همگی ایلچیان برای تاش
بر بناق در حرکت آمدند روی کوک سپاه در حرکت آمد از قلی فرمود ذکر اطاعت و اتباع و منقول امیر خداداد و عزیمت مغول بر درگاه ملک اشتباه و در
بعضی امرا و اعوان و تابع آن چون ایلچیان نصرت لایت در منزل قرار گرفت خبر رسانیدند امیر خداداد دستقبل مهم و رحلت و راه نمونا بجنب ملک بسمت تبریز
گاه ملک اشتباه است میرزا الغ بیک چون از استماع این خبر مستبشر گشت و جهت عزت شیب در رعایت محل نزول مقتضی انزال آن شد علامت زمام استقبال
فرمود امرا و بزرگان و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون موکب کوکب پرتو از صرصر قزوین در رکاب همایون روان گردیدند امیر خداداد در اثنای نظر جمال
و طلعت شهنشاهی اتفاق بقدر زمین بوس در آمد از جناب شهریاری سود داد و در استعظیم و ترتیب تلقی فرمود و خدمتش را همراه بارگاه گردون اشتباه برد و بصنوف عاطفت
و فنون مراحمت شرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخره مفتخر و موقر گردانید امیر خداداد در ایام شیب صلابت و زمان شباب ملاحظه فرموده و زبان لشکر
گشاده بعد از احسان در تحسین نثار کرد و در این اثنا شخصی خبر آورد و صدد اسلام و ملک اسلام در کنار آق قاش نشسته اند لا عزیمت آن دارند که پیش بر جمر اغلان روند
و فرمان نافذ شد که جمر اغلان و اسکندر سمرقندی و غازی شیخ ابوسعید و تولک و توران و داود و پیر ایلچی بوغا با سه هزار سوار بمقدمهٔ ایشان شدند و سلطان اویس برلاس
در لشکر بوده بود و در ملک دانش را محافظت مغول با امرای مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال صدد و ملک اسلام امرا بموجب فرمان روان شدند
چون بکنار قرشه دیگر آمد و بعرض رسانیدند صدد در ملک بعزم ارجری بر جمر اغلان از آب یکه گذشته حکم قضا نفاذ یافت و چون ایشان بر جای خود قرار
گرفتند رضا از عقبات بخواست مفید بیت با یدر امرا در حرکت سرعت نمایند و از ایلات بدلون بکنار کنار پیش بیاشند هم بر جمله قرار یافت و در این اثنا امیر خداداد و مغول
در قوم این ضعیف و قحی بسوت لنه و در تنسان برایشان شاق گذرد اسبان لاغر و اوس بد حال دارند اگر حضرت شهریار بتاناو آستانی متوجه سمرقند گردند ضعیفه الطاف
کرده و میرزا الغ بیک عنان او عنان داشت و حضرت شیخ بیرامش را فرمود تا با قوچی از سپاه ایشان را بسمرقند رسانند بر موجب فرموده عمل نموده آمد و جناب شهریاری
بیست هزار سوار از بهادران بزبان بکنیز فرستاد و شیخ برلاس که کلانش را از جمله خویش امیر خداداد و بجود ایشان کرد و انبوه دلیران سپاه روی در آن بیابان
نهادند و در راه جمعی از مخالفان که بجهت عزم اردوی همایون داشته بودند در راه جمعی ایشان را گرفتند و در منزل الجق بارگاه آوردند و چنین تقریر کردند که قوم ما در دو اتاق
قیاس خود بخبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان گشتند و وجوه و اعیان که بجهت در شعاب و جبال شعب تحصن نمودند در اثنای راه جمعی را دیدم که
در بیشهٔ جمر اغلان در کمین نشسته اند و لشکرهای اطراف و نواحی ولایت خوشلو جمع آورده و کوچ و کلکه و بنه و اسه و احمال و اثقال از آنکه آن آب یکه گذرانیده اند و جمعی
خاص از برای جنگ بیکار ایستاده اند میرزا الغ بیک چون از استماع مغول بیاب بیرنه سپاه ظفر پناه مشغول گشت و فرمان نافذ شد که امرا بکنار پیش دو دسته و قفه نمایند

تا رایات ظفر آیات ایشان رسید و موکب همایون در حرکت آمد و پایان الحق شده و سپاه در مقدمه بعجله بهم پیوستند و هم درین منزل علم شد و آتش سپاه در نفر
تاج محمل آتش فروزند و این آتش بزبان معنی از غیاث روت و چون زبانه آتش علم برکشید زمین از کثرت آتشهای آسمانی در حسن گشت و روز دیگر از آن
منزل کوچ کرده در منزل بزرگ جمکان نزول فرمود و جناب شهریاری فرماند اورا سیف السلطنه و عبدالله خازن با پانصد کس در شب بر کوهی در امرا بای
تاغ کوبند برانند الکاه کنند در کیض بیت که منزلگاه جنه بعد با آتش افروخته اند ایشان بر حسب فرموده بتاغ رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آن منزل
کوچ کرده در کنار آب لنو فرود آمد و جماعتی بر بالای تاغ رفته بعجله آمدند و عرضه داشتند در شب بالای کوه رفتیم و چندانکه نظر بر کار کشتیم در کیض پناهی جا آتش ندیدیم لاجرم
جانب تخیل آتش سپاه دیدیم که دیده بر قانون ما در سمت کر برافروزند و در اثنای این فخر بر از قرار حیرت بسیار در سپاهی سپاه مخالف دهم و چون اخبر استماع اخبار لشکریان
جنه عزم داشتند طاحنه عریض عمیق در اردو سمت کر کنند و چون اخبر استماع اخبار اخبار آن استوار ساختند و در اواخر روز لشکر جنه فوج فوج مغلی در آن سمت رسیدند
نماز شام چو خورشید کنند گردان ؛ بکوه رفت و فرو رفته زخیم گشت نهان ؛ مخالفان از مغالبه در راست سپاه منصور بجانب دست چپ روی آورده اند و از پیش لشکر
گرفته در پس پشت او نگاه نوشت بکوه باز نهاده اند و چون بحوالی کوف ظلام در پس پنبه فام در برافکند سپاه منصور آن حرکت را سم مراقبت می داشتند **ذکر**
محاربه نمودن حضرت شاهزاده کامکار میرزا الغ بیگ کورگان با سپاه جنه و مغلی و انهزام دادن مخالفان را بتایید و نصرت یزدان
روز دیگر شهسوار گردون خرام بعزم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغ بیگ از دروازه بالای کوه سپاه جنه کرده کوه پیدا
آمدند و دست چپ راست بدلیران معرکه وغا و مبارزان بیشه هیجا آراسته در قلب میر قوچقار اغلان و یوسف اغلان معین شد و میر در دست راست پیش جرانس
و ابو بکر بیگ و سواجی ملک و آنش میر نوکان مقرر گشتند و صدر اسلام تا رضی کرده در معرکه حاضر گشت و میرزا الغ بیگ چون دید لشکر مغل بسیار گرد آمده اند
تا جنب میمنه چون مقابل سپاه جنه بعد اخاص خندق برجای خود گیرد و مردم قلب با هزاران در پس خندق باشند و دو توتوق نهاد بر دست راست معین کرده شد بعد
از آن جمله نوزده توتوق بعهده محمد آتش دیانزده توتوق بعهده یقان تواچی و نه توتوق دیگر در عهده سلطان ارپس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق باشند مجموع
برلاس و در میسره بعضی بود و در میمنه سلطان ارپس باشد و دو توتوق بر دست چپ معین شده بعضی از آنجمله نوزده توتوق بعهده سلطان ارخان و عاصی بعد
و نوزده توتوق دیگر بعهده تیمور ملک مجموع این توتوقات را فرماندار شده از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جنه باشند پس ایلخان بر دست راست لشکر منصور گرد
و قلب و میسره از دست راست بر دست چپ گشته و برین نهج شهریار عالیمقدار سپاه را تعبیه فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر بیاراست از میدان پیشگاه
در میان آمد و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از تزلزل باد موج زدن آغاز کرد سپاه جنه بر فراز کوه داشته در ولایت همایون در حشت و هامون مخالفان
با جوج کرده در قصد آنکه خود را بر سد سکندری زنند از بالا روی بر نشیب نهاده اند میرزا الغ بیگ بعد از عرض دادی نیاز بارگاه ملک کارساز نصرت و نصرت منت نمود و فرمان داد
لشکر بکنار حمله کنند ایشان بیرمادر سر کشیدند و سنانهای آبدار و شمشیر بلاس آب در دست گرفته در روی جلادت بدشمن نهادند و بهادران دلیران جنه هزار
روی بگریز نهادند چون صدمات سپاه منصور بر ایشان بده کردند اکثر از کمال خوف و هراس مغرق و پراکنده گشتند و چون رجاء از جمله خضر مغرب و مغرب چه دردی
بگریز نهادند عساکر منصور تیغ شجاعت آخته در عقب ایشان تاختند و بسیاری از آن گروه را از پشت زین بر زمین مذلت و بوار انداختند و طایفه را بذل اسر

مستبد شد و امیرانرا پیش پادشاه آورده بموجب حکم معروض شد بیک کشتند و میرزا الغ بیک با آن لشکر بسیار جهان آفرین گشته امرا و ارکان
دولت و بهادران را از اطراف و اکناف فرمود و دست و پای ایشان آفرین خواندند و فرمود که اگر دشمن بکشتی و حشی باقی آید در پیش و بعضی از آنها در آن جنبه و از آنها که بیرون رفته بودند
با دیگر بخارا بیدار بلغ راه داده دست تعرض بخواهش ممالک محروسه دراز نکنند و اف دشمن را غارت آنها نهند حالا مصلحت چنانست که روی باستیصال ایشان نهیم و در اصل
و اثقال و جهات و اموال آنجماعت را از آب کمه گذرانیده اند در تحت تصرف آوریم بر مجموع امرا این رای استحسان داشته برین عزیمت جازم شدند میرزا الغ بیک اسکندر
بهادر و بهادر را مصحوب اغرق بروشنی فرستاده بنفس همایون از عقب سپاه جنبه بر سبیل ایلغار روان شدند و موکب همایون کوه و هامون پیموده موضع کولکانس مخیم لشکر گشت
ارسلان خواجه قرخان و ابو ابلیث و ابراهیم پسر ایلکو تیمور خان با سیده بعضی الوس جنبه را غارت تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جنبه را در خوابانیدند و کولکانس بنا بر اطاعت
و کوههای شاهج برده بودند گرفته و کشته و غارت کرده و در آن دیار دیار نگذاشتند و چون نواحی کولکانس از ارجاس و اجانس مخالفان پاک کردند میرزا الغ بیک از آنجا
عزیمت بجانب قوش و مغرد از اسکاه کوچ داغرق بود در حرکت آورد از قبل اقبال لشکر در آن عزت سعادت راضی و بعد از چند روز در الکخان و لغرز قبه بارگاه مادح و مهر
رسانیدند و این اثاخبر رسید در جهان شد پسر قرالدین و محمد بیک حمید از مضیق ایشی کول و از بیم سپاه ظفر مآل بدانجا پناه برده بعد از خود را خلاص داده و بعد از محاربه بسیار
شده اغرق ایرمش را بیه را غارت کرده اند میرزا الغ بیک چون از کیفیت حال وقوف یافت فرمود تا ارسلان خواجه قرخان و اسکندر بهادر و بهادر
و ملا وطی بقیه از دیار آن متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان بجانب جهان شاه روان شدند و بعد از آن امرا یک کس که بخشه آمد و تقریر کرد و جهان شاه
رتاع او در آن بود و بطرف آتش روان شوند و چون شنیدند که پادشاه ظفر منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان بازگشتند و باز بجانب ایشی کول رفتند
و میرزا الغ بیک در روز کس پیش امرا فرستاده پیغام داد و حال چنین است باید امرا در فرقه شوند و سرهای راه بر ایشان گیرند بنفس همایون متوجه ولایت
سمرقند شد و در اثنای راه شنید که در تنگه چون خان بوده سه قطعه سنگ ایشب بوده در چشم هیچکس حسی مثل آن ندیده و گوش بسیار آفریده مانند آن جوهری
ندیده و نوبت پادشاه چنان رسید و بلا ارسال نموده و تعجب کرده در ارتیاب نفس و ادا چنان خواهند مبلغ صد هزار دینار بیکبار برسری ارسال نمایند تا چند آنکه حکم آن سرهای
از سر سنگها در گذرند ایشان راضی نشدند و حضرت صاحبقران مغفور چون بران ولایت استیلا یافت حکم فرمود نواب و حکام اشکفان با توقان آن سه قطعه سنگ را
بسمرقند نقل کنند و ایشان یک قطعه را رد کرده دو قطعه دیگر بچنان برجای خود نهاده و خاندان صاحبقران کامکار بعزیمت بران مصروف داشته اند و سنگ
چکر را بسمرقند بردند کاشکتان و ملازمان غلطکی حضرت و حواصی را با دو تا رحکم و صیت کردند و سنگها در غلطکها نهاده اند و بعزیمت اسپان و گاوان آنها را بر روی زمین بغلطیدن
در آمد و فرمان شد در هر دو یک امیر قوان با هر دو خود بنوبه همراه سنگها باشند تا در مضایق اعانت نمایند و نقاب سنگ بران مقرر کردند و هر جا که دو نهاد غلطکها بسبب ناهمواری
راه و دشواری گذر و از ناهمواری زمین و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از آن فراغت یافت با لشکر سپاه در جنبش آمد و طی و عرض بیابان بمراعات اقدام مرکب می پیمود و چون
ماه منزل بمنزل حرکت میفرمود تا حال امرا و امرا شده بود و بموجب امر جهانمطاع دو فرقه شده سرهای راه بر جهانشاه پسر قرالدین گرفتند چنان معبور ارسلان خواجه
بعضی امرا براه نعوم روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر بهادر و بهادر و ملا و دیگران براه دیگر در مملکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد و جهانشاه و محمد بیک از راه دیگر فرقه
لاجرم بر عقب ایشان روان گردیدند و محمد برلاس و اسکندر بهادر و ملا از حال جهانشاه خبر نداشته و بغرز الغ بال فرستاده و از دشمن چیزی بر نگرفتند جهانشاه و قوم آن از بجنبه لشکر

خبر یافتند بی‌بیم محمد برلاس و اسکندر می‌کردند و ایشان از سر غرور و حرکت مرعوب نمی‌شدند و تصور آنکه مبتلا و اسکیا روند اوس جتره جهانشاه از دو طرف لشکرگاه
گردیدند و راه فرارش گرفتند و همچنان در کمال اهمال و غفلت پا بغیر همیشه و میره و ترتیب پل بستند فتنه ناگاه سپاه جتره از فرون از حصر و قیاس در رسیدند و لشکر
لشکر مغرق گشته امرا و چی قبیل در برابر آمدند و از طلاچاک خنجر و شمشیر هیاهو بر صحت صیغم متصم گردید و قول قالان و دبر ابر امرا بستادند و بدو سپاه و عقب گریختگان رفتند
در اسان خواجه ترخان از مضمون خبر دار شده چون برق خاطف در حرکت آمدند و از آب برسقال گذشته روی جلادت بمرک نهاد و اعدا چون سپاهی
سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای هزیمت در رکاب آوردند و عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق بلدقات یکدیگر مشغول شدند و محمد برلاس
و اسکندر بر خلاص از آن ورطه و نجات از آن معرکه زبان بحمد ملک ذو المنن و الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بگشادند بر اسان خواجه ترخان مدح و تحسین
و ثنای آفرین نثار کردند و هر دو گروه باتفاق یکدیگر از پا جهانشاه و سپاه جتره در سر آمدند و ایشان بطایف حیل ایلغار بردند و چون شبهای نیم هر چند پردازی میکرد از مکر
نمیگذشت در ای صعب المسالک داشت و چندان لشکر نداشت که احاطه توانند کرد ناچار امرا در پایان کوه توقف نموده کیفیت واقعه را معروض استادگان پایه
سریر اعلا داشتند میرزا الغ بیک در قلعه ایش تکی و حضرت صاحبقران پناه کرده بود سغام داشت لقمان توچی و ابو اللیث و ایلیس و چین و ابوبکر را همراه با ده هزار سوار
نامدار بدو ایشان فرستاد تا رسیدن انواع سپاه جتره خان انهزام منعطف ساخته و هزیمت غنیمت لشکر و سپاه فیروزی اثر هر چند در عقب فرار گشتند از ایشان
خبر دانشان نیافتند و چون از دو صحرا بیاخت پاس مدام پاس صاحبی شد با الضروره مراجعت بمقر منازل نمودند و بمحمد برلاس و اسکندر بهادر
بوغا و شاهوا چند روز بجهت تسلی شفقت و دوران یورت در زیده مجبور و در مقام عتاب و خطاب آمدند و مزاج میرزا الغ بیک منحرف شده چند نوبت با ایشان بزبان
سرزنش و دوان آب بیغام داد و عاقبت امیر خدا داد و اوراق شفیع ساخته پادشاه از سر جرایم ایشان در گذشت و در آن راه بصید و شکار مشغول نموده فضای جهان
از آهن دشت و صحرا را از وحوش و طیور خالی ساختند و چون قطع منازل طی و اصل کرده موکب همایون نزدیک بسمرقند رسید و شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات
و حضرات و مشایخ و علما و موالی و حکام و دارو غلغان باستقبال سعادت مشغول شدند و شرف دستبوس صاحبی کردند و در قریه باغ شیراز از کلیدین دولت و شهریاری و نوبه و ملک و جهانداری
شاهزاده عالیشان میرزا عبد الله رسیده جهانبخش خورد الصحبت والله ما از روش کرد بیند و جناب سلطان از دور آغوش عطوفت گرفته از انجا دوان شد و در دهم
ماه شعبان بتوفیق همین مستعان در باغ جنان نزهت فرمود و خلایق در طلب امن و امان روان شده و ریاض دین و دولت طراوت و نزاهت آن گرفت اعاظم و اشراف
اطراف و اکناف با هالی و کشف روی بر درگاه عالم پناه آوردند و چون بفرمود تسلیما اسباب عیش و نشاط و مناسبت فراهم داد و مرحبات سرور و مسرت مستعجلات
صفحه دستگیر گشت جناب شهریاری بترتیب و ترتیب عشرت اشارت فرمود نواب و کامکاران بر حسب فرمان در کاخ کلکین بزم دل مقصدی این امر شدند و حلوای
ترتیب دادند و زبان بیان از تعریف و تصویف عجز و قصور معترف شد و چون روزی چند بکامی دلخواه طی بردند و میرزا الغ بیک کرکان بر توالف بر جول مملکت آذربایجان
و ضمیع و شرطه اعلا اختلاف مراتبهم مطلق بیکران و اهل بلا پایان بخلاف

ذکر مرد و عصیان براق اغلان در ممالک اوزبک و تصرف در ممالک مغلق و غلبه مغول بلاد شهریاری بعد از فوت آن

دیگر بیت لقا بسمت که از آنش یافته براق اغلان بمحمد میرزا الغ بیک آمد و بخانب آذربایجان ترتیب فرموده
بجانب ولایت اوزبک و نشاط داد و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه برادر وی محمد خان پادشاه اوزبک و نشاط داد و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه استخلاص قبیله براوس

دست باشد و چون حال براق اغلان استحکام یافت بی جهت از حد خویش بیرون نهاده بحدود اسفراق آمد و پیش میرزا الغ بیگ کس فرستاده چنین همت سرکشی
از اوس خان نمی‌کردم باین دیار رسیده امیدوارم که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق بایراجارت ولایت سغناق در آمده بود نیز بمنع
همیشه و امیکرد و سغناق را جهت من از اوس خان عمارت کرده و بحسب شرع عرف اکنون من میرسد بنابرین سبب اهلی براق جوابا بر صواب نشینند و درین زمان
از رسل خواجه ترخان حاکم آن صوب بعد از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشت و نوکران او در نهاب و اسپ بسیار میکنند و در تخریب ولایت در غیب سعی
مینمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغ بیگ عزم سغناق جزم فرموده لشکری عظیم ترتیب داده عرضه داشت بخراسان فرستاده کیفیت احوال را در پایه سریر اعلی حضرت
خاقانی باز نمود و آنحضرت از آن جنگ و سبب ویرانی عالم منع فرمود اما میرزا محمد جوکی را با لشکری آراسته بسمرقند فرستاده تا بحکم اصلاح ذات البین برادر بزرگوار خود ملاقات
نماید و چون میرزا الغ بیگ براق جنگ کرده متوجه سغناق شد و میرزا محمد جوکی بسمرقند رسیده از عزیمت آنجناب وقوف یافته بی اهمال از عقب او در حرکت آمد
و لشکریان ماوراء النهر و خراسان را بیکدیگر پیوسته و هیچکس را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزاده عالیشان آید و میرزا الغ بیگ از در تحقیر نموده دیده
التفات پیش راند و براق اغلان پای ثبات در قلعه فشرده مستعد جنگ و پیکار گشت و بحسب اتفاق در آن معرکه کوشش‌های مردانه نمود و براق فرموده تا چریک را در هجوم
بیگ بار حمله آورده آتش حرب افروخته شد و وقوع دست و گریبان لشکریان میرزا الغ بیگ برگشت و پیش مغلوب گشته و از مخالفان چندان بیگ بر خاک افتاده
و ایشان هم از جان برگرفته روی بگریز آورده و چون سپاه سمرقند را هم بر آمده دیدند لشکر او را نیز قصد کردند و چون امرا دیدند که کار از قبضه اقتدار و اختیار
بیرون رفت عنان میرزا الغ بیگ را گرفته از معرکه بیرون بردند و پهلوان محمد سوغانداز از ملازمان حضرت خاقانی بعد بحضرت خاقانی بعد بهمراهی میرزا محمد جوکی بدیار خصوصیت فرموده
مکرر در روز جنگ بحرکه رسیده دلاوری و شجاعت بظهور رسید چون صعوبت حال شاهزاده مغلوب شاهزاده مشار الیه را بسعی و اهتمام بسیار از آن ورطه خونخوار
بیرون رفت و آن شاهزادگان با لشکر گریخته و ارباب احترام بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند و آنچه داشتند نصیب دشمنان آمد و مملکت ماوراء النهر چنان آشفته شد
بعضی مردم گوشه اندیش خود را در دژهای سمرقند بستند و بر قلعه داری پیش گرفتند و اکابر و اشراف از بیم آزار بی‌غمی راضی نشدند و لشکریان براق
اغلان باطراف و اکناف ماوراء النهر و ترکستان دست تطاول و تعدی دراز کرده تخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب و اسیر کشتن فرو نگذاشتند و آنچه
موجش را بسمع علیه حضرت خاقانی رسید نیز فرمان داد تا اوس سرپرست ترکستان اشتغال نمایند و در فصل آنحضرت بدان موضع گشته آید آنچه در حیز تحریر و نوشتن
عساکر منصور دارا را باطراف و اکناف و خاطر خطیر حضرت خاقانی بعیادت شاهزادگان در اواخر جمادی الآخر امیر فرا یوسف بن خواجه امیر شیخ علی بهادر
بر حسب فرمان با لشکری بجانبی رفت امیر موسی و کمال در دار السلطنه هرات وفات یافت و حضرت خاقانی بعیادت مصیبت زدگان رسیده امیر موسی فرزندان
باز ماندگان او را باعنایت و نوازش فرموده راه و رسم او را با اولاد او معوض نموده در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه هزار فایض للاوزان اعتقاد التفات حضرت پادشاه
اسلام عمارت یافت الموضع عنبر که در احمد و حدود شیخ الاسلام و المسلمین خواجه عبد الله انصاری کمت نفس سره الله طراوت و رونق تمام حاصل شد و درین زمان حضرت
خاقانی از ترکستان از دار السلطنه هرات گذرانیده و چون موسم بهار رسید بر اسم جاتوز پر امیدن عنان عزیمت بجانب سرخس تحریک داده و چون بدان جا رسید خاطر
اشرف از آنکه در اعتکاف بزیارت قدوه ارباب عرفان و مرجع سلوک امیر سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نموده و علم معاودت

از خواجه کجیک و بادغیس در آمد و میرزا با لشکر و ابراهیم سید انگارد جانب بر بندان با جنب سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان در دار السلطنه هرات گذرانید و در سیم
بهار به ییلاق بادغیس متوجه شده بشرف دستبوس حضرت اعلی خاقان استسعادی یافت و آنحضرت عازم هرات شده منتصف رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در سال
مذکور امیر اعظم غیاث الدین بشربه هلاک رفت و بیت و اخبار بخراسان رسیده حضرت خاقان بسیار غمگین و دلشده ملول و محزون گشت چه امیر شاه ملک در
صفحه اخلاص ذاتی ضمانت ثابت کرده بود و آنحضرت حکومت خوارزم را که سالها بامیر شاه ملک تعلق میداشت بفرزند او ارزانی داشت امیر ابراهیم سلطان
کابلی باقی غروب دا فول رسیده و اخبار هرات سوار شده حضرت خاقان سعید از استماع واقعه فرزند ارجمند چنان متغیر و پریشان
خاطر گشت که زیاده بران امکان نداشت و چون چنین میدانست چاره بجز تحمل و اصطبار نیست زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده و جهت تزکیه روح او
حسنات کلام ملک علام بجای آورده و اشک و طعام بفقراء انام و محتاجان ایام داده و ولایت او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و در این سال شیخ
الاسلام اعظم مرشد طوایف امم شیخ محی الدین غزالی الطوسی در سلطانیه در مجلس شریف ابد و زانوی ادب می نشسته و بهر خصوصت او دو شخص حوض می
پیوستند و چون جنید و نسبت زیاده گرمی کرد بجای آورده بود هم در راه حج دعوت حق را لبیک اجابت گفت تاریخ وفات قطب جهان شیخ محی الدین طوسی
میانه صلبت و میانه رمضان ؛ و از معظم وقایع این سال کار خوردن حضرت خاقان سعید بود چنان است که آنحضرت در جمعه بیست و سیم ربیع الثانی بر رسم
معهود و عادت مألوف بمسجد جامع هرات بشرف رحلت و بعد از ادای نماز و عرض نیاز عزیمت بیرون آمدن کرده ناگاه شخصی اندیشه احمد نام از مریدان ملا
فضل الله استرابادی بطریق داد و خواهان کاغذی در دست در اثنای راه پیش آمد حضرت اعلی خاقانی اشارت بیکی از ملازمان کرده او را تحقیق کرده بعرض
رسانید احمد مذبوری پیدا نشد بعد قدم پیش نهاده کاردی چون قطره آب در دست بکم پادشاه بکو نهاد زده و سلطان فوقین در این حال از آنحضرت رخصت خواسته
حاصل کرده بیغ تیز او را هلاک کرد و اینهمه دست برابر چون شمشیر در احمد نهاده پاره پاره پاش ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق بآسمان رسیده و چون عنایت
عنایت الهی حاجب و نگهبان باشد و دار گریبان این زخم کارگر نیامد امرای عظام امیر علاء الدین عیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه پیش از آنحضرت
بیرون آمده بعد از مسجد گوره ایستاده و اینجا اندیشه روی نمود و خنجر دوران امیر جلال الدین فیروزشاه را طپیده امیر شاه را بمسجد در آمد و از شدت هذه الحال حیران بماند
حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند امیر فیروزشاه گفت که اسب باید سوار شد و الا فتنه عظیم روی نماید چه مردم روز حیات و ممات جان بالله نزد واقع شود
و آنحضرت پای در رکاب آورده سوار شد و شاهزاده بهیبت فرود کوفته شد و شهر یار جهان از سلاه با نسلار بباغ سلطان شریف بود و طبیبان و جراحان بصلاح
مرهم استغال نمودند و ایضا از فضلا در تاریخ الواقعات گوید تاریخ سال تاریخ هشتصد و سی بود ؛ روز جمعه پس از ادای صلوة ؛ بوالعجب حالتی پدید آمد ؛ در حرات شهر
شهر هرات ؛ کاردی در سب طوچی فرزند ؛ خواست تا شهر خی زند شرات ؛ میرزا بایسنغر او را بشخص احوال احمد استفسار کرده از قتل او پشیمان شده بود
و از جزهای او کلیدی یافته شد و عیب ساز الطاف و تجسس بجای آوردند و در پنجه خانه متفقین دیدند و شخص خانه بآن کلید باز میشد و اهل تهمه بعضی شخص باین جمله در اینجا
طایفه روزی میکرد مردم بسیار پیش او می آمدند و از آنجمله ملا معروف خط بغدادی با او خط تمام میکرد و این ملا معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر میگفت لکنی در
جواب خلیفه سلمان گوید بیت ؛ رخشیم نزک تو بر بر غره کاندر است ؛ در دل سینه نشست آنچنانکه حل میخواست ؛ و بغیر شعر و خط بقوت تمام دیگر متصف بود و او در بدایت حال

از سلطان احمد جلایر روی گردان گشته پیش میرزا اغرشیخ بهادر آمد و یکی از متعینان بعد میرزا اسکندر از مقرب ملا بابا بدو هر روز پانصد پست بنویسد و داد چرب زبانی عمل نمود
و بعد از چند گاه در روز هیچ نوشته پادشاه نخوانده سبب تعطیل از دی استف و منع ملا گفت و نخواهم بود در یکروز هزار و پانصد پست بنویسم و کتابت سه روز نکنم میرزا اسکندر
فرمان داد تا سر بان بارگاه برای نشستن یکی کس قلم برنشید و ملا نوشتن آغاز کرد تا از دیگر هزار و پانصد پست بنوشت و پادشاه استحسان فرموده بصد تومان انعام
او را مخصوص گردانید و در آن وقت حضرت خاقان سعید بعراق رفت و قلع اصفهان میشد آنحضرت ملا را بهرات آورد و فرمود تا در کتابخانهای خاص بکتابت مشغول
شود و افاضلی چند که مطرح و شریف سخن میبودند مثل غیاث را پوشیدی و تا قیه تا بنده بان رنگ بر سر نهادی و الف بند بر گردن آن پیچیدی و چون آن مستعد ظریف بر آن طاقت
و خدمت تا امیس داشتند و ملتمس نمودند جناب مولوی نهایت بزرگ منش و حوصله در بود چنانچه گوید میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش ملا آورد و التماس نمود
کتاب شیخ نظامی را جهت او بنویسد ملا زیاده از یکسال کاغذ نگاه داشته نا نوشته آنرا باز داد و میرزا بایسنغر از تنگ ظرفی رنجیده و انصاف آنکه جای داشت و هر کرا اندک
مراتا باشد با امثال این نوع حرکت ملتفت نشود القصه در آن اوان ملا معروف را متهم ساختند گرفتند و ارباب طمع از جمعی در پیش امیر دو بعوند از ملا اخذ کردند
و ملا را چند روز بپای دار آوردند آخر الامر حضرت شیخ الفقیه صدر الدین محبوس گردانیدند و خواجه عز الدین خضر زاده و ملا فضل الله استرابادی را با جمعی دیگر متهم
بعوند در آن امر گرفته تعذیب آوردند و جهتهای ایشان را بدادند و در افواه و السنه افتاد و احمد لکاهی بلکه عالیجناب سادات نقابت مآب میر سید قاسم تبریزی خویش
سره میر خضر جامی مخدوم و ملا بابا فرزند عزیز آنجناب بصحبت قاضی داشته چون میرزا بایسنغر از قضی اعظم تحقیق کرد تا در خاطر داشت آنجناب را در موافقت احمد
مظنون گردانید و اشتهر داده باین گفتگو در باب اخراج و جلاء وطن آنجناب سعی نمود تا حکم فرمود جناب سادات پناهی از خراسان متوجه عراق شدند و وقت
شنیدن خبر جلای سید بزرگوار غرنا بخ از سلطنت آنکه مطلعش این بیت است بیت ای عاشقان ای عاشقان ای عاشقان ای عاشقان ای شد از جهان ؛ مرغ دلم طیران کنان بالای آسمان ؛ و مقطع این بیت بیت قاسم سخن کوتاه کن بر تخت و عزم راه کن ؛ لشکر بر طوطی کن مرد از پیش کرکس ؛ و همچنین عزم راکب ماوراء النهر فرمود بیت نمیدانم
چه افتاد است نسبت از خدا ما را ؛ کزین درگاه میرانند دایم در بدر ما را ؛ و امیر سید قاسم علیه الرحمة و الرضوان چون بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ پا بلکه بهای آنجناب
شد و ده فرموده بغایت مرید اعتقاد او شد و در اعزاز و احترام چنان جهان عزیز مبالغه نمود و ذکر صحت یافتن حضرت خاقان سعید از زحمت کار و توجه نمودن رایات
همایون بجانب ماوراء النهر جهة استقرار آن اعلان حضرت خاقان سعید از آنسبب در زحمت کار و صحت یافته جهة استقرار عراق اعلان عزیمت جانب طرف ماوراء النهر تاق و میرزا بایسنغر را
متوجه نمود و موکب همایون براه نیز در حرکت آمده از جیحون بگذشت و میرزا بایسنغر جهة التماس میرزا الغ بیگ و فرمان واجب الاذعان بجانب تخت خراسان
بازگشت و بشتابزدیم در اردوی مخدوم زاده عالمیان غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بهادر و خواجه قنبر کنیزک ایوردی را و خواجه صاحب وجود معتبر بود در ضبط ماوراء النهر
در گذشته صحیح شد و هر چند تفحص و تجسس نمودند قاتل را معلوم نکردند امیر یوسف چند چوپانی را بدان امر متهم میداشتند و میرزا بایسنغر از ظاهر بابا جنید
استقبال روان شد و در بیست و یکم رمضان بهرات رسید باغ سفید را از فر مقدم خود غیرت فزای هفت آسمان ساخت و در این اثنا شاهزاده بابر عرض صحت
مبارک بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شدند و حسن تدبیر بجای آورده در اراده ملک قدیر موافق اطباء مرض زایل گشت و چون موکب همایون از صحت چون در حرکت
آمد اکابر و اشراف دیار ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف ملازمت یافتند و در یا نوال را در یافته پیش تقدیم رسانیدند و آنحضرت در عین حشمت و جلال در

در عیدهٔ الاقبال سمرقند زمین سعید و بزرگان اکابر و مشایخ آن دیار رفته مستحق و مجاوران را بنوازشات و صدقات و اعانات بنواخت و در سیر ولایت جهان تا آرام گرفت
و ضمیر آفتاب آفاق متوجه تسخیر ممالک آفاق گشت و تخت از محاربهٔ براق اغلان نقش مقصود بغیر آن حضرت رسیده از کنجینهٔ بخارا و سمرقند و تقصیر
جمعی امراء ماوراء النهر ثابت شده آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان چوب باستاق رفته میرزا الغ بیگ را در مقام عتاب و عقاب آورده و تنبیه بسیار
نمود و انجناب چند روز احتیاط را اعتبار نداشت عاقبت شفقت ابوت در حرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند را از حضیض ذلت باوج عزت رسانید و زمام اختیار ممالک
ماوراء النهر در کف اختیار و قبضهٔ اقتدار او باز گذاشت و از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنهٔ براق اغلان منطفی گشت و لجام ناکام طمع از انملک آن راه گریز پیش گرفت
و بحسرت تمام هر از حکومت برداشته آوارهٔ دنا پیدا شد چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایت ماوراء النهر و ترکستان را بوجه مضبوط رخت سامان معاودت بجانب خراسان
برافراخت در پانزدهم محرم سنه تسعی و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنهٔ هرات رسیده و رفع زاغان زمین اجلال فرمود و درین اثنا بار سیم نوبت میرزا محمد جهانگیر را پسری
ارجمند ارزانی داشت و میرزا بایسنغر موسوم گشت و چند روز ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طوبهای عظیم ترتیب یافت **ذکر توجه ولایت بدون**
خاقان سعید بجانب آذربایجان جهت دفع و قلع اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان و وقایع آن در اوایل محرم سنه اثنین و ثمانین و ثمانمایه بسمع علیه رسیده اسکندر ترکمان
بار دیگر رایت عصیان برافراشته با لشکر انبوه بعراق در آمده و سلطانیه را در تحت تصرف در آورده و پسر امیر الیاس خواجه را حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان
بوفور ارمغان بدین حضرت خاقان سعید مقرون با حضار لشکرهای ممالک فرمان داد و چندان خلایق در جنبش آمدند و وقت محاسبه هم از تعداد افواج قاهره و
و غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و امیر شیخ نوقان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش و جمعی که در مقدمه روان شدند و آنحضرت روز پنجشنبه پنجم رجب سال
و سعود از آن اقتباس سعادت مینمود از دار السلطنهٔ هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر شهری و بهر سیده بزیارت مشایخ آنجا رفته از آن دلهای مقدس
ایشان استمداد مینمود و گوشه نشینان آن موضع را از زیادهٔ جود و احسان و اکرام خلعت بهره ور و منتفع ساخت و باطراف صدقات و صلات خاطرهای شکسته ایشان را
بنواخت و چون ممالک ری مرکز اعلام ظفر فرجام گشت چند روز در آن دیار توقف نموده بسط اقامت گستردند تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران و تورانی
بلوک بدون پیوسته دو صد هزار سوار نامدار در ظل رایات نصرت شعار جمع آمدند و در آن نصرت را با بستگان شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان قاصد بجانب
فارس فرستاد و انجناب با سپاه بیقیاس متوجه اردوی گردون اساس گشت و در عرصهٔ ممالک ری بعادت ملاقات فایز آمد آنحضرت خاقان سعید بدیدار شاهزاده
نامدار و لیکن روزگار در همه اوصاف و اطوار اظهار استبشار نمود و در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده بنوازش معاشرت و از آنجانب نسبت بلشکرهای رعیت صدور رحمی یافت
و شخصیت بمسمع جلال پیوسته بعد حرمت و تحسین ارزانی فرمود و امیر قتلق از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر عنبر شیرین از کرمان با اردوی اعلی ملحق شدند و چون از آنجا
از دیاری نهضت فرموده در بیست و یکم رمضان سنه ثمان و ثمانین بحوالی سلطانیه انداخت و لشکر اسکندر رقعهٔ سلطانیه را گذاشته گریختند و حضرت خاقان سعید
غرهٔ شوال در مقام باد آب سنن روز عید قیام نمود و امرای کبار و نوئینان رفیع قدر بر تربیت حوی و اسباب انعام مفتخر و چون از شاهی اعظمه فاخره باز داشتند امرا را
بتشریفات مشرف گردانید نیز از آنجا رایت اردوی کیهان پوی در جنبش آمده در نواحی هر موضعی بزیارت ایوب انصاری رحمة الله اشتهار دارد نزول فرمود و چند روزی در مقام قرار
و آرام گرفت از آنجا روان شده شب غازان عسکر همایون سلطان ممالک شد و از آن موضع رایه گردون اساس متوجه گشت خوی و شماس مضرب خیام اردوی گردون

اسکندر رو در فرار نهاد و بر اثر منهزمان اسکندر بقهر و قتل می‌داد اگر چون مولک بدین در ظاهر اسکندر تزلزل فرمود خبر متواتر شد و میرزا اسکندر با سپاهی
سنگ دل آهن دل در آن کوه ایشان را نزله در مقاصد کوه اقامت با منزل جنگ و عزم پیکار رسید حضرت خاقان سعید به ترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال
نمود و برای انتظار امر کرد اعلام ظفر نشان اعلام ابو الفتح میرزا و ابراهیم سلطان کرد بیند و لشکرهای فارس در رکاب حضرت اشرف شاهزاده کامیاب بود و جوانان
جوار الطیب بود و منتظر شبی عنایت اسطرلاب الدین میرزا با سنقر را آتش داده و فرمان داد و لشکرهای خراسان و مازندران در ضلع عظیم پیکر بجانب مجتمع
باشند و قلب بزرگ بر فرود و فرمود بهت پادشاهی کرد انقطاع کیکان ارتفاع رسید و آتش پذیرفت میرزا محمد جوکا با چندین هزار سوار دلیر و جنگ‌آزما
می‌در پیش مقرر شد و ملازم هیبت لشکر باشند تا اگر جمعی را استیصال بود و فتنه معاد شد میزند و از آنجانب امیر اسکندر همینه و میسره و قلب و جناح را بنوعی سپاه
دیده نظر کرد و تماشای الخیره ماند و آن دو سپاه رزم جوی دست از جان شیرین شسته و همه از جان جان برگرفته در دوی همدیگر آوردند و لشکر
چون اصلاح بحر اخضر در جنبش آمدند و حضرت خاقان سعید فرمود در میان میدان سراپرده برافراشتند و از سمنه کوه پیکر فرود آمده روی نیاز و پیشانی خضوع
بر خاک نیاز نهاد و از اخلاص زبان خضوع و خشوع گشود و از بارگاه صمدیت کارسازی و نصرت همیشه شامل آن شهریار دولت بود و چون خاطر
خطیر و ضمیر آفتاب تاثیرش کامل گشت در آن اسان عنایت گشوده شد و تیر دعا بهدف اجابت رسید بر لکیت کرد و نخرام با سلطان رستم سوار شد و میرزا ابراهیم
سلطان بر یزاغ با مردان صف شکن و صف شکنان مرد افکن روی جلادت در میدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر اهنگ مدافعه و مقاتله شاهزاده
نموده در برابر شاهزاده آمد و از صدمات سپاه فارس لشکر ضعف و انکسار بر وجنات روزگار او لایح گشت امیر اسکندر چون بر حال برادر بر وجه بلوا شاه پیدا کرد
و مطلع شد و سعادت او مرکب در میدان راند و بدفع و منع دلیران شیراز شمشیر انتقام از نیام بردن آورده و در آن روز امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که شیر دلان
معرکه از دست دشمن بر دست بازوی او آفرین خواندند و کار از زخم پیکار امتداد یافته تا خورشید جهانتاب رخت در نقاب کشید و آن شب تا صبح صدق
از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اندک و بیش دقیقه نامرعی نگذاشتند روز دیگر آتشه خود و لمعات خنجر آبدار عرصه آفاق را در آتش داد و نظر طالبان
کرده انبوه همه بیشتر بیت و شیب شکوه در برابر سپاه منصور همه صف آرای گشته و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند عاقبت نسیم فتح بر پرچم
رایت اعلی حضرت خاقان وزیدن گرفت و اعدا از تیز دادن آویز عاجز شده راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت برین فتح شکر نعمت والای قادر مختار بجای آورده و
بر طریقه سپاس و ستایش طایفه و صیغی قیام نمود و فتحنامها باطراف ممالک رایت سکون فرستاد و فرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکا را بگرفتن مخالفان روان کرد
و جمعی امرا و بهادران را ملازم رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالیجناب کرد و نیز دلیران نزاد از روم و صحرای هوش دشمن را در رانده لشکر صلابت و مردانگی بنظر رسید
مؤلف ظفرنامه فاضل محقق و کامل مدقق مولانا شرف الدین یزدی در آن مجلس ملازم شاهزاده جوانبخت و در مقدمه افسر و تخت ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان
بوده است میفرماید در آنچه در کمال جرات و دلاوری و شجاعت و بهادری مخالفان شدید الباس در ظاهر سلاس شده اند اما در رای العین دیده شد حقا و
حقا که از افواه الفاظ استماع اخبار عنعنه بهیچوجه تصدیق آن نکردی و از کمال قبح آن سر بازدی بیت زاهن ثبات شاه ابو الفتح بجنگ چون شد

زجهان برود آسمان هی سنگ ❊ اینمال زلوهای سکاس بر سر ❊ گر راه صد اشج دهد از دل تنگ ❊ و انجناب در تاریخ واقعه عظمی گفته بیت اسکندر زمان چو
عصیان ورزید ❊ دارای زمان سزای او داد چو دید ❊ از بیخ ابوالفتح چو بر بخت بجنگ ❊ تاریخ شد از فتح ابوالفتح پدید ذکر بعضی از نشر یادش شاهزادگان
عظام و امرای عالیمقام و قشلاق نمودن رایات همایون در ولایت آذربایجان و توجه نمودن رایات در فصل بهار بجانب خراسان چون آتش فتنه اوزبک و ابو سعید
انتشار پذیرفت حضرت خاقان سعید از رکابت عزم انعام عزم خویش چون امال شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارباب سیاست و شجاعت را بر شرایط مختاری
و جانسپاری قیام نموده بودند سر بسر و سراب کردانیده پایه قدر ایشان را از اوج ثریا و ذروه جوزا بگذرانیده در نوبت در اردوی اعلا در ظاهر سکاس قرار داشتند از جانب
ماوراء النهر قاصد میرزا الغ بیگ رسیده بعرض رسانیده بیان سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنگ سعب واقع شد و سلطان محمود براق اغلان
غالب آمده او را تعاقب رسانیده و بدین اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا اسنجر بن میرزا محمد جهانگیر
و میرزا عمر شیخ بن میرزا ابرهیم بن میرزا عمر شیخ رحمه الله از مقام فاذلبرای انجا نالیده بودند حضرت خاقان سعید از نوبت شاهزادگان متحیر و پریشان خاطر
گشت و ترجیح روح ایشان را حمایت کلام مجید بکار آورده طوع بمقتضای آن کرده و موکب همایون در رسی محرم سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمایه از ظاهر سکاس در حرکت آمده
بجانب قلعه الجق روان شد و چون چتر همایون فال سایه وصول بر آن دیار انداخت حضرت مولوی ملازی فلک منطقة البروج و معادی معادل النهار بالحق در
اضطراب افتاده نثار و بخشش فرستادند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشش فرموده شان عزیمت بجانب نوبت قشلاق منعطف رحمت و در نوروز رمضان
بقرلاغ نزول فرمود و درین اثنا امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف باردوی اعظم رسیده بشرف ملازمت پادشاه عالم مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمده و آنحضرت آن سرزمین
در قرلاغ قشلاق فرموده رسل موکب فرستاد و روم و مصر و شام بر رکاب فلک اشتباه رسیده بنعام و اکرام اختصاص یافته خوشدل و شادکام رخصت فرمان مراجعت کردند
و پادشاه گردون قلان حکومت ممالک آذربایجان را با امیر ابو سعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید و خاطر اشرف
از زحمات انجا فارغ شد عزم معاودت بطرف خراسان تصمیم داده در هانزدهم شعبان از یورت قشلاق حضرت فرمود و روز دیگر از آب ارس گذشت و میرزا ابا بکر
به تبریز رفته عمارات نزاکه اخراب ساخت و اردوی کیهان پوی در هفتم رمضان بسطامیه آمد گاه مهیم را در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در روز
عید بصلات و صدقات اشتغال نمود و حکام فارس و عراق استمالت میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم بهادر و شاهرخ بن امیر جغتای و دیگر سرداران اجازت مانیه
بولایت خویش رفتند و در آن نظر شان بجانب دار السلطنه هرات روان شد و میرزا ابا بکر بسفیر رسم ایلغار بر آب ارس گذشته و در دو روز
پنج روز قطع کرده و در هشتم ذی الحجه بباغ سفید فرود آمد و در سال مذکور شب پنجم شعبان عالیجناب اقدس مولانا جلال الدین یوسف ابهری در دار السلطنه هرات از اقامت
دنیا بمنزل عقبی رحلت نمود و همچنین درین سال قدوة ارباب عرفان و حدیث شیخ شمس الدین محمد جزری وفات یافت و هم درین سال سلطان یکم بیگ
حضرت صاحبقران مغفور از نیشابوری غرور بدار فنا در دار الثبات بلور ثعلی فرمود موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع معاودت در ملک هشتم ماه محرم
سنه اربع و ثمانین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و در سیولا از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانیده لشکر اوزبک کرده بنوده قصد خوارزم کرده اند
و امیر ابراهیم پسر امیر شاهملک بات مقاومت نیاورده و بکات و جنوق رفت و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصار داری هرات رخصت یافت و انعام و اکرام

عاجز شده از آنجا خوارزم را مسخر ساخته غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب هرات بازگشتند حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر گشته طایفه از امرا
و سپاه دران را بر نصب نموده ایشان بموجب فرموده مقصود روان شدند و بر پس ایلچی در آمده مخالفان را مستحق و پریشان ساختند و درین سال
قدوه ارباب عرفان و کمال و سرور اصحاب تقوی و اجتباء امیر سید نجم الدین تغمده الله برحمته سره العزیز وفات یافت هم درین سال عالیجناب فضایل مآب اسوه المحققین
و افضل المتاخرین مولانا رکن الملة والدین محمود اکواذی مرجع علماء اعلام و ملاذ کبرای انام بجوار حق شتافت اعلیحضرت خاقان بملازمت آن مؤید بتایید ربانی افتخار داشتند و در ظاهر دار السلطنه
هرات بفراغ بال جان گذاشت و آنجناب را در علوم عقلی و نقلی تصانیف بسیار است و دیگر شان بدایع شعار پیوسته از مفتوحات خاطر فیض آثار او فیض می نمایند و در تحقیق
از خدمت مولانا پرسیده چرا شما ابن منسوب بید در جواب فرمود که ولادت از آدم علیه السلام باین ضعیف رسیده بخواهم و اگر سلسله بر آب ابو البشر باشد و دیگری در
دست نبود آخر عمر کس بقدر رحمت او است **شرح فرستادن پادشاه گردون توان میرزا بایسنغر را بضبط و حکومت مازندران با امرای نامدار و سلاطین**
عالیمقدار و آمدن اخبار از اطراف و جوانب و دیگر وقایع آن رای صوابنمای خسرو مرز ایران دوران اقتضای آن فرمود میرزا بایسنغر در ولایت جرجان و
در ایام سابق تکشاه سلاطین ذی اقتدار بجهت شایستگی که بنا بر فرمان امراء عظام شش امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوناتر خان برادر امیر جلال الدین فیروز شاه
و امیر محمد بیرم الله امیر الیاس خواجه ملازم رکاب سلطنت اشتیاق بالکز بیکران در شهور سنه خمس و ثمانمایه بصوب مازندران روان شدند و بمقصد رسیده چند گاه
در آن مملکت بدولت و اقبال گذرانیدند و درین اثنا امیر محراب ترخان در امراء دیوان همت نقدم داشت و در سنه ست تخشیش بر سعی زاهده و حاتم طائی نزد
ارباب جود و تمیز راح مشهور از دار دنیا رحلت نمود و مقارن اتیان ایلچیان از جانب خراسان رسیده مبلغ علیه سر بیزه اسکندر برادر خویش
امیر ابراهیم را در مملکت آذربایجان نصب فرموده حضرت خاقان سعید بجوار کشته است و دیار استیلا شده بهمان بخار رفته اشتغال میفرمود و درین دلاویز حاضر
برانیدن و گشاد کردن بر ضمیر انور مستولی گشته آنحضرت در اداء طاعات و اعمال صالحه باین عزیمت توجه دارالسلام سرخس شد و بلم اسم الخار شرف بر جب دعوه
قیام نمود و چون از آن هم ملالت و سرت حاصل آمد بجانب هرات مبارک توجه فرمود شد بطلب زیارت علماء و ملاذ اصحاب سلوک و میر سلطان ابو سعید ابو الخیر الجنید
بنتی بجای آورد و در خلال این احوال امیرزاده الغ بیگ از قشلاق بخارا مخصوص آمده بر خدمت سعادت آنحضرت فرمود و توجه ولایت کشت و درین اثنا میرزا
بایسنغر در ملک جرجان قشلاق کرده بموجب فرمان از خجند میرزا سلطان محمد را با دوی اعلام فرستاد و حضرت خاقان سلطان سلیمان ملک نامزد شاهزاده را در آغوش مهربانی
کشیده از حالات و کیفیات اندیار آسوده فرمودند و آن منبر تمنی بسیار دادند اندک سال جلب الکمالات بعبارت دلپذیر ادا نمود چنانچه آنحضرت آن تقریر را تحسین فرمود
و موجب زیادتی عبارت و محبت شد و هر گاه در شاهزاده از دور بسر اشتری حضرت خاقان سعید فرمودی در بایسنغر رسیده در آن قم آیت از صورت فرس و حضرت در جنبش
آمده و در اوایل ماه شعبان حضرت پادشاه گردون توان در ضمان تایید ملک منان بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول فرمود میرزا بایسنغر از دار
مازندران بازگشته بدولت ملازمت استیلا یافت و درینولا از جانب سمرقند میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغ بیگ کوکلتاش آمده حضرت خاقان سعید یکی از معتمدان دولت را بجهت
عزاء رسیدن بدار آنجانب فرستاده و درین سال جناب فضایل مآب حقایق نصاب صفی الدین علی اصفهانی در علوم حکمی و تصوفات مؤلفات دارد در دار السلطنه هرات
رحلت فرمود و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمایه امیر جنید الله ولد امیر شیخ ابراهیم و امیر زاده پیر علی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف را از دیار بکر بخدمت پیش آورده بعد از خدمت

کرده بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت او را تربیت فرموده در جرگه شاهزادگان منتظم گردانید روزی آنحضرت بتماشای کمان رعد استادی فرهنگی کرد حشمت بعد و چهار صد
سنگ از آنکمان بیرون می انداخت سوار شده در حوالی کوه بادلی کاکه که محل سنگ اندازش بود شد پسران مجتمع گشتند و آنحضرت سوار ایستاده نظاره
میفرمود ناگاه میرزاده یادگار جوانی در غایت صباحت و نهایت ملاحت با رخسار زیبا و عارضی جانفزای پیدا شد و خلایق از بفرج کمان رعد اعراض
نموده روی توجه بر این صورت نازک اندام نهادند حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر حقیقتش متغیر گشت و چون بدرگاه فلک اشتباه رفت
فرمود میرزاده یادگار را خبر کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدارس رفیع و عمارت منیع در باغ مهد علیا که هشت دانگه در شمال شهر بر سر پل انجمن طرح انداخته بود
باتمام رسید و شرح تزیین و استحکام آن بقعه شریفه بتحریر راست نمی آید مکرر ای العین مشاهده افتاد و این سال امیر خلیفه و یخه را در حکومت ولایت سبط سمرقند
و قزاق و غیر ذلک از سرحدی تا حدود تبریز بموجب اشارت علیه مفوض و بی گشت و همدرین سال از جانب شیراز بشیری آمده بمسمع اشرف اعلی رسید
که حضرت ولی العهد ابراهیم سلطان میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان را میری ارزانی داشت و میرزا شاهرخ بیگ مولود گشت و در سال مذکور میرزا علاء الدوله از بیگ سلطان
بیگ دختر امیر بادگار شاه ارلات را بنکاح مجلات و طویهای بفرخ و فال مقرون شد و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانگیر بن میرزا جهانگیر صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان
را بعز مصاهرت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع فرمود دیگر آنکه میر محمد درویش دراز و نگاه هرات با و مفوض بود از این سرای پر ملال ارتحال
نمود و حضرت خاقان سعید منصب او را به پسر رشیدش سلطان ابوسعید ارزانی داشت و در اواخر این سال از جانب اوزبک بچال خبر آمد که امیر باباجی بهادر ایشان محمد
دلوز را بسفر آخرت رسانید ذکر اوضاع و حالات میرزا بایسنغر و شرح بعضی از اوصاف حمیده آن پادشاه با اهل و ارتحال بعضی بجانب دار القرار
غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر شهریاری بود قدرت لاریب و کامکاری بود جاهش و قدر در بعضی حالات و ذکاء و نور حدت و ذهن از دیگران ممتاز بود
بمتابعت رای رزین و استعانت فکر دوربین صنف اقبالش مزین و مجلا بیت سر از کوی بخت اختری برزده ؛ بهیئت اختری فال اختر زده ؛ عرب دری از
زمان دولت او در خانه هیچکس را جز بادبار نمیگرد و عمارت گیتی در ایام حشمت او شهباز بجانب نهود پرواز نمیکرد بیت رسم انصاف در جهان آورد ؛ عدل را
سر بر آسمان آورد ؛ در مجلس بزم ارای بعد گوهر بار در میدان رزم راسخ کارنامه رستم و سفندیار در چمن دولت و اقبال خویش چو نهال بر داخل شده
و صیف ارباب صباح و اهل سوال را جز بهمین عنایت و اجابت نمیخواند و با همه صفات حمیده و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز او مصروف علم و ادب
فضل و کمال بود و از نکاح ارباب طبقه طبقه اهل و اغفال نفر معوی صحبت سفای انجناب نسبت با صحاب هنر در اطراف بود بجز خشم گشت و مانند صحبت
جهان پیمای با دانا و فاضل اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان دیگر از ایجاد و اقتدار دیبا و در مصاحبت روی بدرگاه پادشاه سپهر رفعت آورده از موائد خاقان
کرم و انعام بخط تمام بهره ور و محظوظ آمده در ملوک و سلاطین با هیبت و شوکت و اتساع عظمت و ملک و دولت و شکوه شهریاری و اشتهار بهوا جهانداری انجناب نسبت تحریر عزان
تعجب آفریده و بمن اعتقاد و حسن اهتمام آنشهریار عالمقدر از مولانا شمس الدین هروی است که مولانا معروف خطاط بر تبه رسیده در مصران جهان بسیاری از
خطوط او نوشته با قوت متعصم پیشه بهای گران میفروختند و مولانا جعفر تبریزی و شاگرد او مولانا ظهیر در شیوه نسخ و تعلیق از تحریر و کتابت خلیفه امیر علی کشیدند
و مولانا شهاب الدین عبد الله تحصیل علم نموده در آن کشور بحسن خط علم شد اند بیان اقتدار ایشان در مذاهب و تصویر کار بکار رسیده در هندی ایران منصور منصب

مجلدان وزارکران و دردگران و خاتم بندان در نازکاری و لطافت صنعت چنان سعی کردند و در خانهٔ خیال شبه تمکین القصه شاهزاده عالیجناب الصاف بعضی تصنیف
و خطاطی کلک ابریشم مدام سعی تمام داشت و مانند لاله نانی پیاله بر منبر و صبح و اسحق و جیوق و اصبح متصل میشد از فخری صادق القلی سرایع اقدام جوی میرزا بایسنغر
سبق رشد و تیز رسیده فرموده تا نظر اصحاب طالع در زایچهٔ طالع همایونش نگریسته احکام نویسند نجوم گیران بموجب فرموده عمل نموده آنچه از اوضاع فلک و اشعار سعود و نحوس معلوم
کردند در عرض معروض داشتند نیز میرزا بایسنغر از آنجا عرض رسیده و عطیه چند خلاصه بجهت ایشان جلاب دادند بیت عمرت دراز باد و چنین عطیه بخش از
هر عطیه را دهد عمر خوشتر است ؛ ما امیدواریم که مادام الحیوة شرف قبول ملازم ذات خجسته صفات خلاصه بعد و هرگز غبار ناکامی و ملال بر حاشیهٔ ضمیر انور نشیند
که مکارم نخواهد نشست شاهزاده باز از آن منع اسعف نموده و بخشان همین جواب گفته میرزا بایسنغر فرمود در صورت راست و درمیان آرید آنچه معلوم شده از قضیهٔ عطیه باز
بگویند و بیش اندیشه نکنید و چون الحاح شاهزاده از صراحت اهل تجاوز نمود و اطفال دقایق آسمانی را چارهٔ ملازمه معروض داشتند و ایام زندگانی پادشاه بچهل سال خلاصه
میرزاده بایسنغر از این سخن غمناک گشت و بعد از آن مضمون این بیت عمل نمود بیت چون نقش غم از دور بینی شراب خواه ؛ تشخیص کرده ایم مداوای هر دردست ؛ تا مرارت
شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب پدید آمد و اطبا حاذق هر چند منع میفرمودند مفید نمی افتاد و از صبح نشاط و دست عزایم طاعت جرعهٔ کم نمیکرد و غذا الغیب
اندک شاهی میکرد تا ضعف و هیچ استیلا یافته در صبح شنبه هفتم جمادی الآخر از نیاکدان دنیا روی بجنت المأوی نهاد مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال و چهار ماه
بود حضرت خاقان سعید از استماع این خبر ماتم خاطر و پریشان میگشت و فکرت صحرا داشت و حیرت بر ضمیر انور آن حضرت استیلا یافت و در آن صبح
صبحهٔ روز محشر و این طاق نیلگون مجمره علامت و بیت پیش از نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر گردید حضرت خاقان بیع سعید فرمود آنچه فرموده فرمانداد تا بامر شرع
مبین تجهیز و تکفین شاهزاده نازنین پرداخته و چون نعش غفران مآب تکمیل یافت در همان خانه زنگ در دند آنحضرت بدماغ تو تفقد نموده امرای عظام و اکابر و اشراف لام
نعش را برداشتند و در آن اوقات دار السلطنه چنان معمور بود زیاده از این در قوت تخلیه نمیگنجید از درون باغ تا مدرسه گوهرشاد آغا حالا ملاقی شاهزاده است و ازدحام
است و بعد از ازدحام بر تیرداری مشهور هر کس قریب پاک بودند و مجموع خواص و عوام تعیین کرده سیاه پوش شدند تا بوت شاهزاده را در میوه و مجمع نهاده
با آیین و عظمت هر چه تمامتر بدر بردند و در گنبد علیا آن بقعهٔ شریفه با تندکی بخاک سپردند اناض الله علیه بیت الغفران و اسکنه فردوس الجنان و مدت چهل روز حضرت
خاقان سعید در باغ نشست و بمراسم تعزیت قیام مینمود و ذات عظام و علمای لام و اشراف و سادات و ارباب دولت و اهل مجلس همایون حاضر میشدند و هر روز تمامت علما
بجای آورده اشیاء متعلقه کنان امرا و نواب بیرام میدادند و شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند و از آن جمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع بندی پس از غزلی در مصحف
مطلعش اینست مرثیه چند انکه چرخ گشت بدوران روزگار ؛ نقش وفا نیافت در ایوان روزگار ؛ و بند اینمرثیه آنکه بند مرثیه شاهزاده بایسنغر عالیجناب کو
جمشید را چه آمد و افراسیاب کو ؛ و یادگیر از فاضلی در تاریخ وفات شاهزاده بایسنغر فرموده تاریخ سلطان سعید بایسنغر محترم ؛ گفتا بگو بهای علا جزم ؛ مرغ خرم
و تاریخ وفاتم اینست ؛ باز ایجهان غم دراز بدم ؛ و چون چهل روز بدین واقعه بایه بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری را چند خلعت دیده بدستور
سابق جامهای نو پوشیدند و آنحضرت فرمانداد تا متروکات شاهزاده را علما فرض اکبر در میان ورثه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله
و قطب الدین میرزا سلطان محمود و معز الدین میرزا ابو القاسم با برهاد و این هر سه شاهزاده پای بر مسند سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود ذکر خواهد شد

انشاء الله و حضرت خاقان سعید دولت یار را از سر غل جناب میرزا بایسنغر بهادر بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و فرمود در دیوان بزرگ بجای پدر و برادر
و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر را عهده امر لزم تعیین فرمود و میرزا محمد جوکار بموجب فرمان بگرمسیر رفته بعد وفات برادر استماع نموده بازگشت و بتعجیل
ناسی فرض ذلک الفاجعة تالم و فغان بر داشت حضرت خاقان سعید او را بنصایح پادشاهانه تسکین نموده تا دو بعد از وفات شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر
بچند روز مولانا معظم اقدم العقدة العلمی ذا العلم مولانا فصیح الدین علامه فی التحقیق جامع ماهیین بعد در دار السلطنه هرات وفات یافت و او را باین آن نام لکه در گاه
بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس الله روحه دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ شاه السلطنه
تعزیت بتقدیم رسانیده چندان توقف نمود امرا و بیگلستان رفته بعهد مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند و هنگام بهار پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت
بصوب خراسان منعطف کرد و اینجا از اکابر و اشراف سمرقند خواجه حسام الدین و خواجه افضل الدین رکنی و خواجه فضل الله ابو اللیث ملازم میرزا الغ بیگ بحراسان
آمدند و نوروز با هم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بر سریر تمکین و کامیاب مفتخر و سرافراز گشت و آنحضرت فرزند سعادت مند را دیده حراست زمان
غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر تازه شد و چون ماوراء النهر نیز بشرف ملاقات استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام گشته با عزاز و اکرام مخصوص آمدند
و میرزا الغ بیگ چنانچه رسم تعزیت باشد آیین عظیم ترتیب نموده جهات کلام مجید را بجای آورده چون هلال عید صیام جمال خویش را بخواص و عوام نمود حضرت
خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب شد با نوعی عظیم کوهر شد و آغا الکاء و تکلفات پادشاهانه مهیا فرموده بعد چند روز بوسیله اطعام خواص و عوام
قیام نموده آمد و حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیگ را با عزاز و احترام تمام مقرر ساخته و اکابر ماوراء النهر را در آن فرو آخر حضرت اصناف ارزانی داشت هزار دینار
سوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمایه خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد اندخودی بمنصب وزارت حضرت خاقان
سعید مشرف گشت آنحضرت زمام دولت و عقد امور دولت را بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و او در میان مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی اشتهار داشت و در این اثنا
امیر خلیل الله شروانی از نسبت با خاندان کواکب اخلاص بواجب اختصاص موکد داشت از محمود آباد آمده بعرض رسانید که پرتی بیگ پسر میرزا
خلیل مرحوم در سنه ثمانمایه مضمون آنکه اسکندر قرا یوسف چون بر مملکت شروان مسلط و فرمان روا شد قصد تسخیر آن کرد و اکنون بتخریب بلاد و تعرض عباد مشغول است و آنحضرت
اعلی خاقانی بر تو توجه و التفات بر دفع این حادثه نخواهد تافت و مجموع ایلات و اویران خراسان و حشم و دار حشم و نسل ایل نخواهد گذاشت باقی رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت
رای ملک در آن دیار بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشد **شرح توجه ولایت خاقان سعید بار دیگر بجانب ماوراء النهر جهت دفع فتنه امیر اسکندر و**
قرا یوسف ترکمان و وقایع آن چون سلطنت اسکندر بار دیگر بر مملکت آذربایجان و اذربایجان و تعرض لشکر ترکمان بر بلاد شروان بسمع پادشاه عالم
پناه رسید آنحضرت بر مزاج اشرف گران آمد و عزم اتمام جزم فرمود و امرا و ارکان دولت عرضه داشتند که صلاح در توقف و مصلحت در تعجیل است امیر علاء الدین
فیروز شاه در خلوت بعرض رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته کار دین راه کمال شده و عجز و ضعف بکمال لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رایت نهضت
و حشمت بهر طرف که باشد بر افراشته و بهیچ وجه تاخیر در این کار پیش جا نباید داشت و حضرت خاقان سعید ثوابه بدو نخست امیر مشار الیه را اسبع قبول ملحوظ و چنان جواز
اقصی بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان و عراق و فارس و کرمان بجای معین لشکر هازدی توجه بدرگاه فلک اشتباه

مخاوده در ضمن اعلام حضرت انجام مجتمع گشته و سپاه بیقیاس از اطراف و اکناف بمعسکر بر القوه و اطراف جنبش آمده و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بضبط و حکومت
دار السلطنه هرات مقرر ساخت و صاحب اعظم امیر علیشان و خواجه رمضان توغا را تنسیق امور دیوانی بلکه آنست بذوق بکاه و دیم ربیع الثانی از استقر عزیمت و دان شد و
اثنای راه چنانچه معهود آنشهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اولیا الجا شتافته استمداد همت نموده تا باین چشمه چشت فریدون بکوه دری رسیده و در آنجا
حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و در آن ایام برف باران و شدت سرما بمرتبه رسید و راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مراسم تهنیت
و تبریک حضرت خاقان سعید قشلاق در علاقه ری نماید و باتفاق آنصورت بالعرض همایون رسانیدند آنحضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نموده فرمان جهانمطاع صادر شد
تا لشکریان فرمایند بسته بر آن قشلاق گشتند و سپاه ظفرپناه بموجب فرموده عمل نموده در آن زمستان از ابوار و شکر خاص شدند چون اسکندر ترکمان از آذربایجان
بیرون جست کلاه شران و باردوی بزرگ فلک اعتبار آورده و امیر صنیل الله شروانی نیز با روی اخلاص شده پیشکشهای پادشاهانه بعرض رسانید و صدر
او عز عنبر با قبه و دیلم و اکرام و اعزاز و احترام مخصوص گشت در این اثنا امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف بر هوا سعادت و اقبال متوجه گجرات آمال گشته بصدر شرف عتبه
و آرایش اختصاص یافت و در آن ایام پادشاه خجسته پی با تمکین فریدون و آمد در قشلاق علاقه ری اقامت داشت میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان در ملک فارس
حاکم علی الاطلاق بود بعد از رضه چند روز بهمت بلند گشت قبیح روح الشهزاده خجسته سعادت را نفس کالبد بجانب شرف رحلت پرواز آمد رحمة الله علیه باین واقعه عظمی در
چهارم شوال سنه ثمان و ثمانین و ثمانمایه روی منحوه السعادت منه بحسن و مکارم اخلاق آخر مثال سرآمد ملوک آفاق بود خاتمت و اهتمام اسپاهی فضل و کمال
داشته و پیوسته محبت و صحبت ارباب لغه کلامی بر لوح ضمیر میگماشت و همین شغل آن پادشاه بهنر پرور معلمای اعظم اقدم فدوة الفضلای العرب و العجم مولانای شرف الدین
علی یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته چنان نسخه را در از مرد ایجاد در این فن تاریخ دانست اما بوسیله هذا همه کس در تیب بان نشان نداد و یادگار گذاشته القصه چون حضرت
خاقان سعید از این واقعه جانگداز در شیراز حادث شد خبر یافت آتش در خرمن ثبات و وقار زد و قلق و اضطراب بسیار رفع و شد شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و دست در
عروة الوثقی سلسله بازوه ش تعلق زد و سبحانه نهاد حکومت مملکت فارس را بخلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبد الله با وجود آنکه در صغر سن ارزانی داشت و نام او
را ثبت بقبضه ارادت دلکش گفت شیخ محب الدین ابو الخیر باز داشت و مقارن این حال امیر ناصر الدین جاودشاه بن امیر اغرلو شاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه بعد از
میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق یافته بود اقامت در قشلاق ری روی بعالم آخرت آورد نعش او را بهرات برده در جنب پدرش دفن کردند در سیم رمضان ملک هندو میرزا
رکن الدین علاء الدوله را بدار السرور رسانید و میرزا بایسنغر مرحوم گشت و جای سکینه زینت کردند **شرح فتنه طاعون و وبا در مملکت**
خراسان بخصوص در بلده طیبه هرات و حالات آن در دار السلطنه هرات بلطایف هوا و عذوبت ماء آن بر بلاد دیگر ممتاز و مستثنی است پیش از این واقعه عظمی
و فتنه کبری از طاعون و وبا و مرگ مفاجات بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بوده و امثال این امور در آنجا بوقوع نپیوسته ناگاه در سنه ۸۱۱ تاریخ بدین آن از اعتدال
خراب بسقام میشد اهل سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه و ماه جمادی الاولی سوانح اوضاع عفت طاعون در شهر دیدن و بلوکات بدید آمدن گرفت و بر بدن هر کس از این
ماده فاسد چیزی ظاهر میشد در جوف زمین او را پنهان می بایست گشت خلایق را چون هر کس مصیبتی مثل آن پیش نیامده بود در مقام دهشت و حیرت بماندند و روز بروز این
مرض سمت ازدیاد می پذیرفت تا همین دو روز شیوع یافت ناگاه که بر بست محرق که خارجی آمد و مقدار انگشتی کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای ابدان بدید می آمد و بعد از یک دو روز صحت

رحمت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر با دوابکات و ذری و نصبات جلاء وطن اختیار کردند و اکثر سادات بازماندند شخصی بود از اشراف هیر نام در دار السلطنه هرات در ادراک
صورت پوریای سفید شد و از نصابای حنفیه گرفته و آینده خبر دادی و پیش از وقوع بسر و محنت نزد حاکم محکمه شرع رفته بگفت القاضی میان ما نان دوش در واقعه دیدم
و جمعی از تکیان باین شهر در آمدند و آب دهن بر روی مسلمانان می افکندند و هر جا که آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر روی من نیز انداختند اختیار از نصاب
صورت در آن روز با دیگران در سفر آخرت سوافت مفقود و صعوبت ایشان بمرتبه رسید در یکروز از اصل بلده و بلوکات ده هزار کس فوت شدند و العهده علی الراوی
گویند حکام در دروازه ها کس گماشتند تا تعداد موتی کنند چهار هزار در آمد در یکروز از شهر بیرون برده نشد پس از آنکه حالات بر شیخ الاسلام زاده
بدر آورده و در این اثنا جناب ولایت و ارشاد شیخ عثمان پناه گرفت دستگاه شیخ زین الملة والدین الخوافی در پس دفع ابا عاقر مسعود و بعد از خواهش بر زبان
مبارک آنجناب طعون ظاهر شده برحمت ایزدی پیوست و از بعضی ثقاة استماع افتاده در آن اوان جناب حقایق پناهی سر دار باب وصیت و عیان شیخ بهاء
الدین عمر قدس الله تعالی سره در بعضی عبارات کارزگاه از زاد داشت و در آن روز در شیخ الملة والدین الجوانی و فاز مسعود بخدمت شیخ بهاء الملة والدین عمر رقیم و
آنجناب در مراقبه بعوناگاه سر بر آورده بزبان خسته بیان گذرانیدند و غضب الهی در این اوقات بمرتبه ایست که هر کس در خلاف اراده بسیار دارای در حق
و هر که زبان سبک بد مضمون لطف کلی سر بر روی صحرا می آید و چون از آن مجلس بیرون آمدیم شنیدیم که بر زبان بلاغت ترجمان شیخ زین الملة والشریعة والدین
المرض طاری گشته مشرف بهلاکت و آنجناب در شمال شهر در جنوب عیدگاه مدفون شد و جناب دستور اعظم الوزرای ذو العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار
مورد الانوار عمارت عالی حسنه و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف نموده و در این تاریخ در سنه تسع و تسعین و ثمانمایه هجریه نیز آنجناب شیخ فضل الملة
والدین بمکارم اخلاق و محاسن آداب و افعال مرضیه و حسن معاشرت و لطف طبیعت و وجود حسن تصنف و محاسبات در آن بقعه متبرکه شیخ متوفی است و نصاب فضیلت صادر
دارد و صاحب دلبیغی حی پرداز و سفره دعوت پیش و ضیع و شریف مغایرت می اندازد و تخلیص الله تعالی منه القضیه جمعی از مردم شهر و با رعایت آن در آن غرفات عاشورا
فرو رفتند دیگر از آن قاضی الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله اللامی بود و فوتش در ماه شوال انتقال نمود و در مزارگاه مدفون شد و مولانا صفی الدین قاری
الخوارزمی قطب جامع هرات بود در صنوف علوم مصنفات در دیم در این ماه وفات یافت و او را نیز در گاه بخاک سپردند و همچنین جناب مولانا نصاب مولانا زاده
شمس الدین محمد بن اللام الحکم قدوه ارباب تحقیق و اکمه اصحاب التوفیق العالم الخبیر باتقان الکبیر و صغیر مولانا صدر الملة والدولة والدین التفتازانی در سمن
و تعقیب سرای جاودانی رحلت نمود و جناب افتخار الوعاظ و الناصحین مولانا جلال الدین قاضی محب مردم را از بیرون رفتن منع میفرمود و از آن در طرفه نیز بیرون
رفت و خواجه عبد القادر از جمیع فنون خطی داشت و در علم اوراق موسیقی سر آمد اهل زمان بود مدت با ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده و سلطان
پیوسته او را بچار عزیز خطاب میکرد و در پیش نقش دقیق بدیل و نظیر نداشت و در این ولا عالی شهرستان بدن او بعلت طاعون از عمل معزول شده روی بعالم عقبی
نهاد و همچنین دیگر اعیان و اشراف هر ذکر ایشان مفصل در سخن اسراف میشود حسب مفهوم نظم سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابه و ویرانه شهر هرات و ضمایم و توابع
آن آشکار و بر فوت اکابر و اصاغر آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف او بغایت ملول و محزون شد و حکم فرمود و مکاتبات در از جانب خراسان آید همگی سر آن کنند
و بضبط لوحه حیرت نمایند تا موجب پراکندگی خاطر و ضمایر نشود و همچنین امر بسته بحضرت آنند و بمعتمدی سپارند و بر موجب فرموده عمل نمودند و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد

در مرضی ممالک اسلام و سر دودمان امیر نورالدین محمود استاد بشر و خادی عشر امید سید شریف بجا نقد زندگانی را تسلیم قابض ارواح نمود حضرت خاقان
سعید مسیرت و سیورغالات سید مرحوم را با اولاد گرامی او ارزانی داشت و همچنین مبلغ علیه بهوت و امیر الیاس خواجه در قبضه زادگان او بر رسم سیورغال نفق
باید داشت بنا بر عرض مرض توقف نموده بعوفت شد و آنحضرت موضع زادگان را بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود **شرح نهضت رایات همایون**
از قشلاق ری بجانب اذربایجان و تبریز و دیگر وقایع و حالات حضرت خاقان گردون توان در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین
و سلطانیه و زنجان گذشته در اردوجان نزول فرمود اعیان و متعینان تبریز بعزم استقبال موکب همایون پیوسته عواطف امراحم بیکران شامل حال ایشان گشته
و حضرت خاقان سعید بطرف تبریز میل فرموده بانستان دو تیر ماه در آنجا بدولت و اقبال بگذرانید و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شد و بر یورت و حصول
نصرت اعلام در آنجا بفرق ساکنان اولاق بگستردند و اسباب اقامت قضلی شتا از قوریاها و غیر ذلک ترتیب دادند و در آن یورت امیر بایزید و از اعیان امرای
ترکمان جو بخدمت حضرت خاقان سعید مبادرت نموده ملتفت و عنایت بی پایان مستظهر و شاد و مال گشت و بعد از رسیدن او امیر شیخ محمد و امیر شیخ محمد فرزند او
از غم خود امیر اسپنردی گردان شده آنجا باستان و آستان آورده آنحضرت در باره او کمال تفقد و تلطف بظهور رسانید و در خلال این احوال میرزا احمد جوکار از
قشلاق ری بر حسب اشارت در عقب امیر اسکندر رفته بعد از شهر اذربایجان رسیده و دختر امیر قراعثمان را باذن و رضای والده خود و بنا بر فرمان بادشاه گیتی
همایون بهوت و تقبیل قدم سر بر اعلا استسعاد افتخار عرض داشت و چنانکه تفحص نموده شد از اسکندر اثر و خبری پیدا نشد حضرت خاقان سعید حکام و سرداران و امرا
اطراف آمده بودند حضرت انصاف ارزانی داشت و امیر نصرت الدین حسین حاکم شیروان شد و امیر علی ایناق بشکرگرفت و امیر بایزید بسطام بوغان و امیر سعید بیانش
مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بجانب مغان نهضت فرمود و شیخ نورالدین محمد بن شیخ رشیدالدین حسین که از روزگار بدیار روم پیش سلطان مراد فرستاده بود و در
دو هزار بیست ولایت وسیع بدارزانی داشته و لوای شوکت بر افراخته و اسکندر ترکمان هر چند که جرأت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع
خرابی و فساد و ظلم و بیداد بظهور میرساند و چون موکب همایون بمقصد او حرکت مینماید چون پیش او پیش باد صرصر فرار میکند توقع آنکه چون بدیار شما رسد او را گرفته دست
کرده بدرگاه فلک اشتباه فرستند و در اثنای این اوقات از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابوالخیر اغلان ناگاه از جانب دشت بخجند و اینولایت رسیده در سلطان
ابراهیم والی امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و رعیت بالضروره شهر را تسلیم کردند و لشکر او در بلاد خوارزم را غارت عام کرده بوطن خود بازگشته و در سواد حضرت خاقان
سعید بجانب گرجستان ایلچی فرستاده امیران مسلمانان را از ظلم آنجا طلب داشت ملک گرجستان بقدم انقیاد پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر
خطیر حضرت جهانگیر از تنظیم امور ممالک اذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از ترکتازی و رعونتهای طبیعت پنهان گشت آنحضرت عزم مراجعت تصمیم داده در یازدهم شوال
سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه بسعادت و اقبال از قراباغ از آن نهضت نموده بطرف اردوجان روان شد و از جزیره ارس بعد از حسب فرموده بر آب ارس بسته بعبور
شد و بسیاه عبور نمودند و در هشتم شعبان سال مذکور خواجه وفات یافته آورده اند و روزی خواجه سید احمد بخانه ملا فصیح الدین خوانند و چند روز در دیوان میرزا ابابکر
میرزا آمد ملاهای شش رایه طبقی چند تاج بدیر حاضر کردانید خواجه سید احمد چون در ماکولات تکلف بسیار میفرمود و از آن طبقهای فصیح الدین آورده چهار ای یاد
غیر از مردم خود خورند و چنین خورند و دست خلیفه بر طبقی رسیده بمقداری آش بر دستار خوان ریخت و روز دیگر هر دو زیر دار حاضر شدند ملاهای فصیح با حاضران

در این روز خواجه سیدی احمد بوناقی آمده دستار خان ما را از آتش چرب کرده بنده خواجه است الیه در جواب گفت که معلا را خاطر جمع باید داشت و چنان از دغش بر سر آتش
نبود و بر بخش آن دستار خان چرب شود و چون خبر فوت خواجه سیدی احمد بخراسان رسید معلا فصیح الدین خواجه شهاب را از هوس وزارت غنیمت شمرده بر حضرت
اردوی اعلی شد و نوکران میرزا علاء الدوله هر از جانب عراق با خود فتنه معلای شاه را بیم می آمدند و در ولایت ساری با دو چار شده خود تمشی را بهرات باز گردانید
و حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار میر جهانشاه نهاده او را با اسب و زین زر دار و دیگر چهار رقبه طلا دوز و دیگر شوقات و نفوذ
سرفراز و محترم گردانید و نوکران او را نیز بشرف نیابت فایز سرافراز و مفتخر ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان روان شد و میرزا علاء الدوله بیغ فرموده بر دارالسلطنه هرات نزول اجلال
از صدور آذربایجان بهرات رسید و میرزا محمد جکا متعاقب آمده در آب سیاه خاقان هشت کشور منازل در حاصل نموده دوم ربیع الثانی بدار السلطنه هرات نزول اجلال
فرمود و مدت دو سال آن توسن همت را بیاقت و اشراف اعیان خراسان بخش مقیمان مرکز دولت و مقر عز و سعادت یعنی بلده فاخره هرات مراسم بخشش و نثار
بتقدیم رسانیدند و درین سال میر غیاث سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه در دیوان میرزا محمد جکا مقدم بر امرای دیگر همیزد و ازین دار ملال ارتحال
نمود و حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته امیر فیروزشاه را تعزیت رسانیدند و بموعظت و نصیحت خرسند و اندوه او را از امید گردانیدند و درین اثنا والی
هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت و استظهار برادر کهتر خود ملک فخر الدین تورانشاه از هرموز بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلا آورد و تحفی و زیبا تمام و
استعداد و لا کلام از نقود و جواهر و نفایس مرصعات متلالی و نقود و جلال بسیار و اقمشه بسیار و اسبان راهوار بهرات رسید و بواسطه امرا و ارباب صحبت دریافت
و بعد از چند گاه ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه ملتمس او را بعرض رسانیدند و حضرت طلب مدد لشکری روی بدین
درگاه آورده است حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین آمده طبل دهم و خیل هشتم بادار زانی داشت و بتشریف کرامت و اعزاز اختصاص
و نوکرانش را بدینار و درم و ضیافت سرافراز ساخت و بمثال و احکام بحکام فارس و عراق و کرمان ارسال نمود و با لشکرها متوجه هرموز شوند و جزیره جرون را مع توابع
و لواحق از دست ملک تورانشاه انتزاع نمود و پادشاه سیف الدین را بر سریر حکومت بنشانند و آنحضرت الی هرموز را دوم نوبت تا خبر دگر و صرف انعامات و دیگر محترم
و مکرم ساخت و مجموع ملازمان او را عنایت و رعایت فرمود پادشاه سیف الدین را در هفتم ذی الحجه اکرام و خلعت فرمود و با همه شهر و احکام خرم داشت و دان متوجه فارس و عراق
شد و مجموع سرداران ولایت بمضمون فرمان جهانمطاع مطیع شده لشکرها جمع آوردند و باتفاق متوجه هرموز و عزم آمدند ملک تورانشاه چون از توجه سپاه و اقبال
جهانگیر آگاهی یافت و سیلاب بلا بر جزیره جرون محیط دید چاره جز آن ندانست که بذل اموال آن قلعه را تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس بجوکان راه در حین جرون
و خزینه آن بود و قلعه عرض و ملک خویش سپرد و بحسن تدبیر لشکر حیات خود را از غرقاب جان رسانید و چون رای او بر تنعیم قرار گرفت و حکام
ولایت فارس و عراق انجا بات بسته و کلمات بالسته تسکین دادند و بعضی از ارباب علم و امرا که پادشاه جهان پناه فرستاده در آن شهر کان بر دار السلطنه هرات رسیده و
کان دولت را بوسیله حشمت کلمات ملک تورانشاه را در هشتمی بود بر سلک و اسکلات بعرض رسانیدند و خلعت و عرضه داشت آن بود و اجداد و اجداد سیده
امیر دار و زمره خوانین و اعیان و اکابر آن خاندان عظیم الشان احترام داشته اند و محترم در دوم پادشاه سیف الدین نسبت بیوه بزرگوار بطواف بیت الله الحرام
مشرف شد و زیارت مرقد مطهر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورده عزم دیدار حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نهاده دست انجناب را از تصرف ملک تورانشاه

گردانیده دفاتر ظلم و بیداد در این دیار مهدود و مفقود نموده بنهاد و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان آمده ناله و فغان باسمان رسانیده و روی از اطاعت و انقیاد
آن بیداد گر تافته در اطراف و نواحی بغی عام بر خاست نزد یک بآن رسیده و ملک سورت مارا بیکلیکان و دران مدفن نایبه اشراف قابلی در دست عرب
زیر برز کوار التماس کرده بار دیگر بامور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت و انتظام نداده چون انجناب از مباشرت شغل طوس بکلی اعراض نموده بتوجه
درگاه اصرت اشتمال مکتفی آن حرم بنیاد اشارت فرمود اکنون بنده جانب با قبال حضرت خاقانی صوابدید بزرگوار نمایند و در اتفاق لشکر مسکن و مقر را اهمیت
داستادگان پایه سریر اعلا با ضعاف دلالت دستور مشتری باج گذارد فرمان بر دارم و هر چه دارم از ملک و مال بجناب حضرت سپاسدارم و بسبب کینه و دوری
دیرینه را بخونخواری قبحی فرسا بنده و شخصان فرخنده انعقاد و بایدر آن معامله بتقدیم رسانیده قبحی نفرمایند و ایلچیان با عرضه داشت ملک تورانشاه و جواهر
بیشمار و در را بدرگاه عزت و نفایس سفاین در بر سنام و پیش فرستاده بعد نظر کیمیا اثر رسانیدند و امرا و متحرک بعد بالصال صلات و برکات تسکین
حضرت خاقان سعید چون بر مضمون سخنان صداقت آمیز تورانشاه اطلاع یافت بر وی ترحم فرمود و فرستادگان همایون بجانب عراق و فارس فرستاده لشکر بادشاه
تسلط از تخریب عرصه مرز و بوم باز دارند و گوشه از نواحی و حوالی هر مرز را مصلحت و تمشیر بر دوان پادشاه سیف الدین گذارند امرای فارس و عراق در مال سپاه از پادشاه
تورانشاه بر سبیل ارتشا گرفته بعد بهانه جوی حسبه دیگر تعرض بولایت او ننمایند چون فرمان واجب الاذعان از جانب خاقان بایشان رسید صلاح
دران دیدند در ملک تورانشاه قلعه طرزک را بتصرف پادشاه سیف الدین گذارند و آن قلعه از باقی قلاع هرمز بآب و هوا بهتر است ملک تورانشاه قلعه طرزک را در خور
رعیت قلعه تسلیم نمود و منتقل شد در نسبت با برادر در مقام دلجوئی و خاطر نگاری آمده از مراسم اشفاق آنچه توانست بجای آورد و پادشاه سیف الدین در طرزک خوشنود
دم در کشید امرا بصورت مصالحه را عرضه داشت پایه سریر اعلا گردانیدند و حضرت خاقانی سلیمان مکانی استخلاص سپاه فرمود **ذکر حالات و وقایع هر دیار در زمان**
حضرت خاقان سعید و تربیت منعوم شیخ حسن جانداری و اولاد او یکی از جمله قضایای آنحضرت در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه امیر شیخ حسن
جانداری را تربیت فرمود و امیر حسن جانداری زمان صاحبقران فلک اقتدار در معارک و مواقف آثار شجاعت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت حضرت خاقان سعید او
را زنانش را امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی و ملک اعاظم امرا انتظام داشتند و چون در فتنه امیر جهانملک صورت عزیز روح ضمیر نداشت بدین سبب عرایض عجز و ابتهال
ایشان نماند لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شمه از آن بجهت سمت گزارش یافت و چندگاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان ملازم بوده از آنجا
متوجه کعبه معظمه شدند و شرف زیارت بیت الله و زیارت بیت الله دریافته باز گشتند بار دیگر خود را بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان سعید از جرایم یوسف
خلیل و برادرش شیخ حاجی و امرا میرزا اسکندر را در گرفته همراه آورده بعضی در گذشت و راه و رسم ایشان را از آن بقا داشتند بایشان اوزانه داشت و در سال مذکور
آنحضرت لازمت دیوان رکن السلطنه والدین میرزا علاء الدوله با میر شیخ حاجی تفویض نمود و حسب عقد امور در خانه شاهزاده را بعهده کرد و انه باز گذاشت و صلاح ملک و مال
انجناب را برای ازین و دگر در بین او منحط و مربوط گردانیده و در این سال امیر شیخ نقاش بر کاس در دیوان قوا چی بنسبت امیر للامرا داشت و زمان حضرت
خاقان سعید بنیابت معظم و حکم میر نیست اسب زنگانه را پاره و طوماریت راطی کرد و آنحضرت بعد از غضب امیر مرحوم را به پسر رسید او امیر بر لقوال عنایت فرمود
و بعضی امیر ملک حسین و رئیس دیوان سیوان دیوان بعد با میر شیخ نقاش در سفر آخرت موافقت نمود پادشاه حاجی او را بدرد بی ترحم حسین داده در جهادی الاول

این سال امیر با محمود بن خواجه راستی بجای راستان و در زمانه حضرت خاقان سعید نوبت سیم در آذربایجان بود که توما قتغمش جمشید را الدین به بابا مسعود تعلق میداشت
و او جوانی بود بغایت قتال و پاک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در جنگ برده ستوران رعیت میکرد شبها بر نوکران بش صحبت میداشت و انواع حرکات
ناشایسته از وی در وجود می آمد گاهی از حصار بیرون آمده بیازار ملک میگشت نوروز ملکه مشتری باد از طبل و نقاره و شراب بیخود و گاهی به بیستان و خیابان عزیمت مینمود
در خفی و آمدن بشرب خمر و انواع مناهی و ملاهی مداومت میکرد و تباهی و بدکاری بصفات روزافزون او ظاهر و لایح بود و حکام هرات را از بیم امیر عیلکه و بابا
مسعود با او عرق خویشی داشت تمتع و زجر و دفع مینمودند بابا مسعود جهان را از نور خود بازپرداخت حضرت خاقان سعید کوتوما جمشید را الدین را به برادر
او موسی میرک مفوض داشت و خدمتش جوانا بغایت چابک و مردانه و بر حرب حمی از آن داشت چنانچه در اغلب اوقات بحضور پادشاه و امرا از دو طرف قبق می تاخت و بیشتر
آن بعود هر نوبت تیر او بغرض میرسید و درین سال امیر یادگار شاه ارلات از امرای عظام بعد و میرزا رکن الخلافه والدین علاء الدوله و امامی در جهان فانی را وداع
کرد و شاهزاده مشار الیه بمراسم عزا قیام نموده و در سال مذکور بفرموده حضرت خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا اسپوغش حضرت عایشه بیگم صبیه میرزا بایسنغر
با آیین دین نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح آورد و چند روز بعیش و عشرت مربوط گشت **شرح توجه معنوی حضرت خاقان سعید بجانب مشهد منور**
و مرقد مبارک حضرت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه السلام در سنه اثنین و ثمانمایه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز و تمکین بجهت ربع اثانی بعزم زیارت سلطان خراسان
متوجه مشهد مقدس شده عنقریب بهرضیت همایون در سمع سکان این گنبد رسید و از شرف نوکران نامدار میرزا محمد جوکی و میرزا اعلاء الدوله و از امرای کبار امیر عیلکه و کوکلتاش
در هرات توقف نمودند تا در همین ماه میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت و اقبال ملاقات پادشاه نمود و برادر بزرگتر میرزا الغ بیگ فایز گشته بصنوف نوازش
و اشفاق اختصاص یافت و میرزا اعلاء الدوله نیز بر حسب اشارت عیلکه عزیمت قشلاق استراباد فرمود و امیر عیلکه رایت توجه بجانب مشهد مقدس رسید و در آن
ولایت بعبادت و زیارت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت را بجای آورد و امرا و اعاظم شیخ الاسلام احمد را اعزاز و احترام
نمود و ایشان نیز مراسم ضیافت را چنانچه سزاوار بود بجای آوردند و آنحضرت شیخ الاسلام را احسان و انعام فرمود و از آنجا موکب همایون نهضت نمود و بعد از آن رسیده
حضرت اعلی خاقانی تهیه اسباب شکار پرداخت و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از آنهم فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت
و منازل می کرد و چون بمقصد رسید در شهر بهجت آباد و معارف آنحضرت اصلاح فرموده بطوس در آمد و روز دیگر باستان امام هشتم علیه السلام رفته
و عتبه علیا را مرقد آن پاک زاده است بوسیده و سادات و مجاوران را بصنوف انعام و خوض احسان مسرور داشت و از آنجا بجانب آمده
عزیمت بطرف مستقر دولت آورد و ملا کمال الدین عبد الرزاق در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر چند بریان و بلغ اسباب
دعوت بنوعی کشیده و دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردانید از آنجمله قریب صد طبق جوشیده حاضر شد و آنحضرت صحبت خلقه را با لطف پادشاهانه
نواخت و از آنجمله لوای ظفر انتما از خطه جام در حرکت آمده در چهاردهم جمادی الاولی هوای فضای هرات را بغبار سم سمند جهان پیمای شهریار عرصه بقای عطر گشت
و در همین روز امیر عیلکه کوکلتاش بجانب ورشه بیرون آمد و منظور نظر یکبار خاصیت شد و درین سال میرزا الغ بیگ قاصدی معتمد بکرات بسلام و مستقبله مخدره خویش
صبیه خانزاده بیگم در عهد علیا کوکلتاش بیگم در عهد در تربیت ارسال نموده بود طلب داشت و بنابرین التماس بجانب بلوی کبرا با آیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاده

فرستاده و در سال مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر از صبیهٔ حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پرداخت بروضهٔ خلد آشیانی و بعد از آن حضرت
گردید و عزای سکینهٔ داشته و در این سال جناب مستطاب ملا جلال الدین لطف الله از صدر صاحب وجوه بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت باو التفات داشته مدام
داشت براه عزیمت رفت و دیگر استاد قوام الدین معمار بنا مدرسهٔ جمعه علیا گوهرشاد آغا بود و در این سال از خرابهٔ دنیا رحلت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید
امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الوس ساخت و در سنهٔ ثلاث و اربعین و ثمانمایه سلطان مصر چقماق الملقب بملک الظاهر ایلچی جنگ بود نام بارگاه
پادشاه گردون احتشام فرستاده اظهار محبت و وداد نمود و سبب آنکه پیش از وصول بر رتبهٔ سلطنت سلطان چقماق در خلاب دیر حضرت خاقان سعید سلطان
دور اگرفته و بر تخت سلطنت مصر نشاند و سلطان چقماق از غایت فرح و سرور بیرار شده و از فرط شادی طاقت آن نداشت که در جامه نگنجد لاجرم این راز سربسته با هیچکس در میان
نهاده با وجود آنکه قرار داده در بارگاه دست در گردن مقصود حایل نکند پای از دایرهٔ پادشاه ظفر نوا بیرون ننهد و بقدر امکان در ازدیاد محبت و وداد سعی نماید و در آن
هنگام فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار بدار القرار رفت چقماق سپهر خوار بود چون انتقال ملک اشرف بر مؤید شیخ ایلچی امرای دارگان
دولت ملک اشرف در تعیین پادشاهی نافرانکم و از عهدهٔ دارالسلطنه و رعیت پیران توانند آمد مشورت نمودند و خرج اخشیک داشاق بر سلطان چقماق اتفاق
صنادید مصر و اکابر شام و عظای ایام بادی بیعت کردند و او را ملک الظاهر لقب دادند و چون سلطان چقماق بر سریر سلطنت بلاد عرب ملکی یافت امیری
با خود قرار داده بود یاد آورد و در اظهار وداد و اتحاد نسبت بحضرت خاقان سعید با اعظم اعیان مملکت مصر مشورت فرمود و چون از زبان دولت جنگیز خان سلاطین و
عظاء مملکت تا آن هنگام با خوانین ترک شیوهٔ معاودت می ورزیدند و مقربان و خواص سلطان چقماق این شیوه پیرایت داشتند اکثر مانع آمدند و بنا بر آنکه سلطان
در دست پادشاه عنبر مکان پایهٔ اعتبار بود و رای مردم قبیلهٔ سلطنت زادگان فکر استحقاق نمودند با رضای غرض و در خاطر او بود عزم فرمود و جنگ بوغا را از خواص
او بر بندگی بست و سخن گذاری انصاف داشت برسالت تعیین نمود و او را با تبرکات لایق و شوقات مناسب و در خورد و سلاح و خزان ذوی الاقتدار و شهر
یاران ملک مقرر باشد و در نظر عزیزان گردانید و چون در صحن خانه بوقا در آن نزدیک بسمع اشرف اعلی رسید آمدن او مذاق مزاج همایون آمد امیر حسین اتابک
سلدوز و زمرهٔ مقربان بانتظام داشت برسم استقبال فرستاده و رسول مصر بدار السلطنهٔ هرات رسیده او را در باغ امیر شاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز بارگاه
فلک اشتباه بر سبیل امرای عظام تقبیل سریر پادشاه و فیض استسعای قدم و شکوهها را بعرض رسانیده و بفرمان مقربان گشت و حضرت خاقان سعید از احوال مصر
استفسار نموده لطف بر صدق و اخلاص فرمود و بر حسب فرمان ایلچی را بر دست راست بجایگاه جوجیان رفع الشان نشاندند و در آن روز طوی عظیم ترتیب نموده بعد
از اکثر خانهای کاسهای طبقهای مجسم از طلای احمر و مرصع پر دهنشد و جواهر ثمینی از بیوت ایلچی بعد از شاهی در طعام صاحب اعزاز و اکرام و بساط خوبان گشت میرزا محمد جهانگیر میرزا
علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طبیده طویهای مکلف ترتیب نمودند و اسبان را بهوار و جنعتهای شاهانه شاه هوار را زانو داشته و همچنین
امیر عبکیه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروز شاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق صنعت و فن دلواز هنر نکته معنی گنجانیده و ایلچی بعرض همایون رسانیده
سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه مغفرت نشور التماس نموده ارسال فرمایند تا بولایت حجت آگاه رسیده اجازت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین
رازی و شرح تلخیص خواجه و جمع صغیر بخاری و شرح کشاف ملا علاء الدوله بهمدان در ذهب شافعی با وجود آنکه مجموع این کتب در خزانهٔ مجموعه حضرت

خاقان سعید فرمود و همه را بخلعت خسروانی نشسته و جبرئیل کشیده مکمل ساخته و بامارت علیه ستادکان پایه سریر اعلی ملوکانه با عظمت ترتیب دادند و جهت پادشاه مرحومه و غفران
و سپاه کاتب تعیین رفت و ایلچی را در هجدهم ماه رجب بمجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن امیر ایلدوس را که در سنه
ثلاث و اربعین و ثمانمایه سلطان مصر جقماق الملقب بملک الظاهر ایلچی جنکیوفا نام بدرگاه پادشاه گردون حشم فرستاده و در طی آن نامه فرموده بود که سوزنکاری
حضرت چهار شهر رجب است از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان دیده و احوال را معلوم کرده باز نماید حضرت خاقان سعید ملتمس او را همه داشته حکم
بآن بلاد فرستاد و پیش از وصول ایلچی آن شهرها را آیین بستند و مبلغ صد هزار دینار کپکی از آن چهار شهر بر سبیل مصادره بمولانا حسام الدین مبارکشاه پرداختند
را از ترتیب مالیخولیا ایمن بودند بعد فرمود که بر رسم رسالت بمصر رود و بترکات و هدایای سلطان جقماق و آن پادشاه کاتب را بوی تسلیم نمود و اسباب توشه جهت
ساخته و کار را پرداخته بجانب مصر و شام روان شدند و در این سال جناب میرزا علاء الدوله احمد بن دولتشاه قراجه زرگر کرامت فرمود سلطان ابراهیم
مرحوم گشت و این خطبه در شب سیم شعبان بصدور پیوست و قلم سحرکار بمقتضی فضل جهت تاریخ او بر صفحه روزگار نبشت و تاریخ موت سیم از شعبان و چون میرزا
سیورغتمش در حاکم ولایت کابل و غزنین بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات کرد و بعد از ابادکار کرد میرزا سعود میرزا قراجار و حکومت آن ولایت بر پسر
بزرگتر میرزا سعود مقرر شد و او بتکلیف قاعده و توزیر نیت و رعیت آن ولایت را از ظلم و بیداد شاهزاده بجان رسیدند و میرزا قراجار بمقصد و مقصود رسیدند میرزا سعود
السلطنه هرات آمد و چند گاه در مقام حجاب مانده بمجلس همایون آمد شد مینمود و عاقبت بعنایت و عاطفت مفتخر گشت و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بر حسن
رفته با مرحوم سید کشاف رقیم نمود و چون خاطر اشرف اعلی از انکار نزاع خشت یافت بدار السلطنه هرات مراجعت فرمود و در این سال جناب فضایل مآب شاهرخ دوران
و انام هر دو مذهب مولانا عماد الدین عبد العزیز مشهور بملا زاده را بعزم زیارت بیت الله الحرام کرد و بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نمود و در اثنای راه بر
ایزدی پیوست دیم در این سال امیر زمان شیخ در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید اعتبار و اختیار تمام داشت احسن الله بالعالم بقا کشید لاوران ضمین
در دامغان از آن آزاد مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت مکلف با ترتیب در سنه اربع و اربعین و ثمانمایه سید مرتضی محتسب بعرض رسیده و اشخاص بکلمه از
مکتش جهای شراب شاهزادگان عالیمقدار میرزا اخرجوکی و میرزا علاء الدوله عاجز گشت بلکه رسید بخیجهای ایشان محال نمیشد بدانجا که شال و زرد با صبا
آنحضرت بنفس شریف سوار شد و هر جا شراب یافت بشکست و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ الاسلام اعظم هادی طوایف الامم قدوه ارباب طریقت و مرور
اصحاب حقیقت صدر نشین بارگاه فلک اکبر شیخ بهاء الملة والدین عمر از وفور صدق و نیاز عزیمت سفر مبارک حج فرمود و طایفه از خدام و اندان سلوک و
طریق و دیگر افاضل و اعیان خراسان و همقولان آن دیار مواجهت نمودند و امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادت منشان در آن حضرت منقبت اشتغال تمام داشتند
خواستند و از آن کفه قصر قصبی فرمایند میسر نشد دیگر از وقایع آنکه در سال مذکور امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش در عرصه بارکش از او تجاوز نموده فرمان یافت امیر مرادی
خبر عاصی و بغی و جهات رسیدی و ظلم ستمدیده و ظلم کشت او در سال از صد هزار دینار کپکی نشسته بود حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم را به پسر او
شیخ ابو النصر از ارزانی داشت و خدمتش در دیوان اعلی بجای پدر ثبت و امیر علیکه در لیکند در سر خیابان ساخته و پرداخته همت علا نهمت ایشان بود
و در این سال امیر ادریس بن امیر اقبوقا در خدمت سید علی اعراض کرده بعزیمت زیارت حرمین شریفین دریافته بر رحمت ایزدی پیوست و در خطه خوارزم بود

جنابان بخاکش سپردند و درین سال امیر اویس بن امیر قوقا قاصدی از طرف استراباد بمازندران و بارسید خبر آورد و لشکر او در تبریز بخبر رسیدند و چنین اشتهار
خلیل در موکب ایشان و بای ثبات نفرده شهادت یافت و درین سال خبر آمد که ملا حسام الدین مبارکشاه بر راه لت مصر رفته بود و در قریه از اعمال آن بجانب بهشت
شتافت و حضرت خاقان سعید بر وجه اورا بادی دارا زانه داشته در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملک آغا حسب بقا
جناب میرزا عمر شیخ در حباله نکاح داشت میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از و متولد شدند و بعد از شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عصمت مآب
بخواست و میرزا اسپور غمش از وی در وجود آمده وفات یافت و در قبه الاسلام غزنین مدرسه و معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد و دلش بخلد برین شاد باد
باز آنحضرت از مفارقت انیس قدیم و جلیس دیرین بغایت ملال بر خاطر نشست و خطرات عبرت از فرازدیده بر رخسار دلش روان شد و تعزیت تسکین داشت و در اواخر
و پنجم سال مذکور منار فلک الدین در دیار عراق بشرق مدرسه نصاریه بود بنا و دوازده کس در صحن مدرسه بخلاب روضه بود مدفون آنجا دیگر بیرون شدند چنین اشتهار
نموده که فلک الدین از امرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و عبد الواسع جبلی بنام او قصاید غرا آورده و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمایه خواجه شمس الدین سمنانی در سلک
اهل فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز گشت و امیر علاء شفاقه از دیوان معزول شد و بنیمغ بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین محمد خوافی
بعنایت و نوازش آمد چه امیر علاء شفاقه در جمیع مهمات دیوانی خواجه میر حشمت متابعت مینمود و خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه مینمود **الحکایت مضمون امرای**
فارس از وداع امیر شیخ ابو الخیر بجانب سریر اعلا و ارسال خواجه معز الدین ملک سمنانی بدان ولایت امرای مملکت فارس بکتابت
نامه باستادگان بایه سریر اعلا ارسال مینمودند مضمون آنکه مجموع رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و بفریاد و فغان باسمان رسیده و میرزا سلطان علی که
را در هیچ امری از امور مداخلت نمیدهد تا با مراجعه رسد حضرت خاقان سعید چون برین مقدمه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سید را از امارت با حشمت
بود و بغرض ضبط و سیاست امتیاز داشت بحکومت المملکت فارس فرستاد و چندگاه در ولایت فارس بآن امر قیام مینمود و چنین آن ظلم و ستم از وی صادر شد که از ذکر
و حصر طالب شیخ ابو الخیر شدند و درین اثنا نفیر مظلومان و نفرین ایشان مؤثر افتاده امیر سید بی بجانب غزنین رفت و کفار دادرا از شیراز بخراسان آورده و در
مدرسه مدارسه و مشهد مقدس سوخته و پراکنده بود دفنش کردند حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود و ایشان برای ارسال
خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و حضرتش با نصوب روان شد و چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر پای استبداد بحیرت گردید و چاره جز آن ندید که هزار دینار
و نقد و جنس از خواجه ملک باز ستاند تا بتدریج خود را در مملکت خراسان اندازد و حضرت حکومت فارس را بامیر دیگر از دیوان اعلا حواله سازد و عاقبت قاصدان بر آستانه
هرات فرستاده تحف و هدایا مصحوب ایشان جهت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس مینمود که ارباب سریر اعلا طلب دارند امر اعراض نمیرسد
و چون مدتی مدید شیخ ابو الخیر مهام خاص مملکت فارس بوده و در امور ملک شریک و جهیم داشته و چون حکم شده در تصفیه تحقیق نکنند مرتب چنان میسازد که حکم شیخ از
دیوان اعلا قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچی فرستاده بحضرت خاقان سعید در ارای امرا سخن افتاده بطلب او قاصدان روان فرمود و چون ایلچی
بشیراز رسید شیخ ابو الخیر مانند شیر بیشه شیخ ابو الخیر مانند جره باز پرواز آمد و چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا از شهرهای سکنی کشیدند و بسیاری بخاطر شیخ فرود آمد
پس حضرت اعلا خاقانی مشرف شده تحف و هدیه کات چنین اگر از اینجا و عمکنان آنرا عظیم شمردند و از کثرت مضافات مشتبه امرا و ارکان دولت متعلق الحکم بر خود میسازند

و وجود شیخ در مملکت فارس چون ملک در طعام طایه و حمامات جزایر و جزیره و کشتی و باقی ولایت خوزستان تا حدود بغداد با حسن بیگ پیر اوغلی شیخ نیز دارد
سخنان امرا و اقربای مزاج اشرف اعلی آمده زمام اختیار را بدست در قبضه کفایت او نهاده و شیخ حضرت مراجعت یافته متوجه دار الملک شیراز شد و این نوع طرح
اساس حکومت انداخته در قلم دو زبان از تحریر و تقریر اقتصار است و خواجه سعد الدین سمنانی در جرگه امرای عظام انتظام داشته در دیوان میرزا عبد الله مهر زد و درین
سال بازوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند شده سبب این عزیمت آنکه میرزا عبد اللطیف در بدایت حال در ملازمت خاقان روزگار بسر برده در این سنه جشن و
اربعین و ثمانمایه بخشش نموده رخصت خاطر بطرف ماوراء النهر فرمود و موجب رنجش شاهزاده آنکه مقیس زبان گوهرشاد آغا تحریک او از میرزا علاء الدوله داشت
و از کمال دولت او بحال دیگر فرزندان نمی پرداخت میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نموده خبر آمدن او یافت حضرت خاقان سعید از قشلاق جکرکوته
بسطاق شده چه انس و الفت تمام نسبت باو داشت و جهت دفع شاهزاده از مغایرت مهد علیا دانسته پیوسته از عموم محترم اظهار خاطر ناخوشی مینمود و میفرمود فرزند
ارجمند مرا از من جدا کردند و مهد علیا از طریق اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار کرد و چون آوازه عبور مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت میرزا رفیع پیر اوغلی
استقبال روان شد و شرف دیدن والده بزرگوار حاصل کرده در ملازمت حضرت مقیس از آنجا بشهر بازگشت و بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را با مقیس و تحریک باشی
در ملازمت والده بزرگوار بخراسان روان گردانید و ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید از
وصول فرزندی بکمال مسرت بعنایت مسرور داشت و مقارن این حال مخدوم سلطان بیگم بنت حضرت و در حباله میرزا ابراهیم ولد میرزا ابو سعید سلطان بود وفات یافت
و در مدرسه والده خویش گوهرشاد آغا مدفون شد و درین سال جلال الدین برادر ملک علاء الدین حکومت یزد از این دار الملک انتقال نمود حضرت خاقان
سعید معتمد را با تصویب فرستاده تا ملک علاء الدین را غرامت نماید و همدرین سال مولانا شمس الدین محمد آدم که بعنایت زاهد متورع بود بمعاطبه پیران بیاطع و وقوع نمود و از آنجا
افتاده در روز دیگر روی توجه بروضه رضوان نهاد و درین سال خواجه نصر الله ترشیزی و خواجه علاء الدین صاحب دیوان بعد از هرات وفات یافت و همدرین سال بسبب آن رخنه
در دنیا صیت میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم شهرت می افتاد حضرت خاقان سعید او را بند کرده بقلعه سیمنان فرستاد **ذکر تمرد و عصیان ملک کیومرث**
رستمداری و توجه رایات نصرت آیات بجانب آن ولایت جهت دفع فتنه او و احاطت بمعون در این سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه رایت نصرت
نصرت آیت بطرف مازندران و استرآباد نهضت فرمود و سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری و همیشه طریق خدمتگاری مسلوک میداشت و حرف عبودیت و فرمانبرداری
بر صفحه ضمیر می نگاشت و درین ولایت تولیدات شیطانی کردن از حقوق سابقه بجهت باغلان کلهر عصیان مبادرت نمود و چون مملکت رستمداری از آنجا و چون خلا
بود جمعی از مردم خود را بتصویب فرستاده و خیال تصرف و ضبط ولایت در ضمیر او جای گرفت و چون اخبار مبنی بر عزیمت حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت عساکر فیروزی
نشان در ظل رایت خاقان ممالک ستان روان شدند و چون موکب منصور از ولایت تیش بواعبور فرمود نزول و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث
افتاد و عرضه داشتها در صحبت قاصدان با امرا و ارکان دولت فرستاده اظهار متابعت و مطاوعت نمود و تضرع و زاری خواهش کرد و رنوشی سازنده حضرت خاقان سعید
از سر جریمه او در گذرد و امر صورت بیچارگی و عجز کیومرث را بموقف عرض رسانیده آتش خشم و غضب آنحضرت را بآب ملایمت فرو نشانید و بعد از تلافی حسن مقال و
تقریر دلپذیر تسکین دادند و دیگر باره ضبط و ربط مملکت عراق بادشاه و سپاه دار ان سپاه شورت نموده را بهادران قرار گرفت و باید که از شاهزادگان نامدار

متوجه آن دیار گردید و در آن زمان مقام شکنب گشت و از این اتفاق نموده میرزا سلطان محمد میرزا با بیشتر را حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ بهاء الدین عزیزی را رسیده
این واقعه را بخدمت امیر جلال الدین فرستاد و گفته بود امیر شاه را میل آن است که در خاطر خطیر داشت در موقف و شورت تفویض مملکت عراق بیکی از اولاد امجاد در میان
آمد امیر فرمود شاه داعیه مخدومی را در میان آورده عرض رسانید و در باب فرستادن میرزا سلطان طهماسب استام منشور رای اقالیم لشکری و ولایت سلطانیه و خراسان
و ری را بهر سپهر سلطنت ارزانی داشت و تمام اصفهان و ممالک محروسه و ندکوره را بحسن درایت او باز گذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان طهماسب را با نصب لشکر کوه
و رایت معاودت و در آن بجانب سلطانیه اقامت افراشت و امیر فرمود شاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا بصحرا رفت و در آنجا شاهزاده امیر بیکو نام را نقشه و دلوله نموده
باز گردانید و خود عازم عراق شد و چون بمملکت رسید اعمال سلطانیه و اموال دیوانی را بصحبت چاکر خود در آن اتفاق و گردش آن اطراف و دیار گماشته
کیوان آشیانه شاهزاده آورده بخدمت اولوس جیشه و در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید سلاد عیه آن شد و جامه جهه پوشش خانه کعبه معظمه
ارسال نماید و آنچه بر حضرت سلطان مصر میرسد لاجرم رای صواب نمای اقتضای آن کرد که تخت قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و حالا آنجا را از ماند الضمیر خویش
آگاه گردانند و خدمت امیر فرمود شاه در صاحب صبیه رملک بعوارسیده شمس الدین محمد زمزمی را بسفارت مقرر ساخت و امیر شاه را میل اسباب سفر پرداخت
و ده روی توجه بمصر نهاد و آن سرقت و ورود و دراز نموده بدانجا رسید و از نواحی صبیه تا ظاهر حسب فرمان سلطان آنجا مکان حضرت بعوبنسبت رسید شاه را میل
بجای آوردند و سلطان جمعی از مقربان را باستقبال آنجناب فرستاده تا بعواطف و مرحمت خسروانه سید را ملاقات کرده مطیع و مستظهر بشهر در آوردند
القصه چون سید شمس الدین محمد زمزمی بمجلس پادشاه رسید مکتوب و پیغامات را بگذرانید پیغام حضرت خاقان سعید رسانید سلطان مصر از احوال شهر
باری عصر پرسش نمود و مستقبل شد و هرگاه در آنحضرت جامه الکعبه ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی بلیغ مبذول دارد سلطان چقماق فرق الحمد و الشکر را ادا
و اعتقاد کرد و جناب سیادت مآب را رعایت و انعام فرموده اجازت مراجعت داد و در مرضی شاه را میل بازگشته و پایه سریر خلافت مصیر رسیده بحقیقت احوال و اوضاع
و ولایت را معروض داشت و در این سال استقلال امیر جلال الدین فیروز شاه و دخل او در امور مملکت و مال از حد اعتدال تجاوز نموده و هر کرا امیر جلال میل داشت
هیچکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبود و هر چند اینمعنی بر مزاج همایون آنحضرت مهد بمخولات میل تعلق می ورزید و در موقف تسلیه علاء الدین محمود را بعنوان قضاء مبارک داد
و آستانه بعود پدرش سید زین العابدین سالها در آن دیار بنیابت حضرت صاحبقران مغفور و شیخ بهاء رقیام نموده روز بروز نسبت او بعزیزیت و دولت
شهریاری سمت ازدیاد می پذیرفت تا محسود امرا و ارکان دولت گشت و امیر فیروز شاه السید را بضبط ولایت تا بعقبین فرمود و سید هر چند استعفا نمود مفید نیفتاد
و حضرت خاقان سعید نیز میخواست که سید را بمنصب بهتر از آن معین گردانند و چون امیر فیروز شاه در آن باب مبالغه داشت سید آن رضا داد و سید
متوجه آنجانب گشت و بحسب اتفاق در آن سال میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبه الاسلام تبریز شد و امیر مع علیه سید و نواب و کارکنان امیر جلال
الدین فیروز شاه بر ولایت استیلا یافته و اموال و اجناس بر آن اعیان و اصحاب منشور و سید مشغول اند و از عهده امور آنجا بنحوی نیاید حکم واجب الاذعان نوشته
و سید علاء الدین مغفور سر رسل بلاد مملکت را در حضور میرزا محمد جوکی تفصیل رسانید و شاهزاده را از امیر فیروز شاه خبار ملال بر حاشیه ضمیر انور نشسته بعوبنسبت میرزا
محمد جوکی و سید علاء الدین شخص قضایای بلاد را در سر حد و اجتهاد مشغول شدند و در این اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان طهماسب از ولایت سیوه رغال

زیاده بر دو پنج سال نمیتوانند در عتبات از نواب کامکار اشکشان او در خدمت اند و آنحضرت جهت تادیب فرزند سعادتمند حکم کرد که سلطان بیزد و قزوین بسر برند تا
اوباشد و در دیگر مواضع فصل نکنند و خواجه شمس الدین محمد کنجی را جهت ضبط احوال سواد صفی در آن شهر ده بار نشسته بعضی بعراق فرستادند و کنجی
اینجا خواجه صفی الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ مجد الدین ابو الخیر بنا بر اشارت علیه حضرت خاقان سعید در مجموع ممالک فارس بمنصب علی
فرمان روا شد **ذکر صحت یافتن حضرت خاقان سعید از عارضه چند روزه و ارسال مفتوح جامه کعبه را بصحبت شیخ مجد الدین شیرازی و مولانا شمس الدین محمد الدین بهری**
در شهور سنه ثمان و ربعین و ثمانمایه مزاج همایون بیمون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسر صحت اختلال کشید و روزگار با صحابت عین الکمال بارشد دین
عارضه بر مزاج همایون فایض گشت و مرض صعب روی نموده حضرت خاقانی سر بر بالین ناتوانی نهاده اطبای حاذق و حکمای مدقق در معالجه بر صحت مفتوح نزدیک
نفس عیسوی در مداوا مبذول شدند و مرض بهیچگونه دفع نمیشد و دلها هراسان و خاطرها پریشان گشت در این اثنا حضرت مغفرت پناهی لام و شهوای شیخ
یام شیخ عمر و از زیارت بیت الله الحرام بازگشته در قریه صفه رحل مقام داشت از جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز متوجه باغ زاغان شد بیارگاه همایون در آمدند
و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بیمار و دیده مبارک باز نمیکرد چشم بر کشاد و زبان بخشیده بسلام شیخ جاری کرد و اینده شیخ پس از ادای جلالت سلام دست
مبارک برآورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسئلت نمود و تحفه خلافت و خاقان سعید پاک اعتقاد از آن فرموده ارباب افتخار خبر صحت داشت
حضرت شیخ دستار از فرق خویش برگرفته بر سر شهریار ضعیف دار گذاشت بیرون آمد و مرضی بان صعوبت بیمن نفس حضرت ولایت منقبت روی انحطاط نهاده
در اندک فرصتی زایل گشت و خلایق حیات تازه یافتند و صدقات بارباب حاجات رسانیدند و خاقان سعید چشمه کمان بعد از کمال صحت خواست که آنچه
مخزون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامه کعبه را بصحبت کسی که قابلیت رسالت مصر داشته باشد و اجابت بیت الله جامه تواند پوشید ارسال نماید
و چون آن خلیفت بر قامت هر کس راست نمی آید بارباب اختیار مشورت کرد جناب ولایت مآب شیخ مجد الدین شیرازی و حضرت قضایل مآب مولانا شمس الدین محمد الدین بهری
از برای این شغل خطیر اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بموجب صواب دید امرا فرمان داد و جامه کعبه را در دو رای بعلامت تزیین داده بعد بهارات آراده
و در خزینه محفوظ گردانیده تسلیم ایشان نمودند و نواب کامکاران جهات جناب شیخ و حضرت مولوی را سه خلعت پوشیده و دو بزرگوار بطرف مصر روانه گشت
آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند و بعد از آن بحوالی مصر رسیدند سلطان وقوف یافت طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ایشان
مفتوح ایشان را در موضعی لایق فرود آوردند و چون سر از خیمه گشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعمال و احوال ایشان نگریسته از احوال حضرت
خاقان سعید استفسار نمود مکتوب آنحضرت طلب داشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرد و ایلچیان را بوثاق بازگردانیده هر روز جهت اعزاز ایشان مستعد
خطیر مقرر فرمود و اکثر اوقات سلطان ایلچیان را مطلبیده و احترام تمام مبذول داشت و از اوضاع ولایت فارس و عراق و خراسان و سایر ممالک محروسه می پرسید و مفتوح
بر مزاج امرا و ارکان دولت گران آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه بیرون آمدند و دروازه دار مصر اخبار سلطان بگرفتن ایشان فرمانداد و در نزد دروازه
روی بوثاق شیخ و مولوی نهادند و هر چه در آنجا یافتند بغارت بردند و جامه کعبه را غارت کردند و سلطان از تحرکت باشت بیت خبر یافته قلق و اضطراب مفتوح و ذهن
ارباب خشم و دست ملازمان رنجانیدند و شیخ و حضرت مولانا زاده را طلبیده زبان بمعذرت بگشاد و در سوگند خوردن از آنچه دست خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان را

بجا

بر جانب جیلان ترتیب کرده قلوری سپاه بفرمود و قاصدی همراه ایلچیان روانه کردانید و همه را حکم برای سفارش ایشان بحکام حرمین الشریفین نوشت و شیخ صفی
را و توجه که مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق ضرام الحجاب سه را جامه پوشانید نیز و بجانب ایشان بازگشته و آن راه دور دراز را پیموده بجایه سیر
اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید بر حال ایشان نظر عنایت داشته از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرموده و مقارن این حال
عبد الملک ناحی از امرای قوشون و از حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود زانوزده نظم منثور و جناب شیخ و حضرت مولوی از انعام پادشاه مراتب بعرض رسانیدند
آنحضرت فرمود این همه را دیوانیان بپرسند و چند روز در این باب گفتگو واقع شد و عبد الملک را خوشنود ساختند و بحضرت ملایم مزاج اشرف اعلی در
خلال این احوال سید جمال الدین از تحقیق معاملات ولایت فارغ شده بهدایت آمد امرا و وزرا سید را بمجلس همایون آوردند و چون میرزا علاء الدوله
سبقت کرده بود بخشش و نوازش در خاطر داشت سمت تصدیق پذیرفته بعد از این میرزا محمد چوکار بنفس شریف بامیر فرزانشاه در مقام معارضه و گفتگو شنیده آمده
و در نگاه و جزوی مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بر مصلحت وقت از امیر فرزانشاه جواب شیخ را نسبت بالکای او از تصرف فارغ و تعقب ایشان در اولاد منکشد
استفسار نمود امیر فرزانشاه را بکی در جواب میگذشت و امثال این سخنان از روی توان پرسید و در اثنای قیل و قال برخواست و دست بر دامن زده از مجلس همایون
بیرون رفت و چند روز در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آنحضرت مولانا یعقوب پرداچی را از میان اکفا و اقران بمزید تقرب اختصاص داشت پیش امیر فرزانشاه
فرستاده پیغام داد و از چنین امری واقع نشده و موجب ملال خاطر امیر باشد و داعیه آن بعد از امراد کلاه او در آنچه تصرف نموده اند باز خواستی بود اگر گذرد
چنین گفت پادشاه را در میان سخن گرم گشته بیرون راندند مبارکش باد و الا باید که از سخط و غضب پادشاهی بر حذر باشد امیر فرزانشاه از این پیغام از آنچه استشمام
استشمام نموده از کرده پشیمان شد و شکر اندوه و ملال بر صفحات ناصیه او آورد و از این غصه رنجور گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او شرف تعقد
و وجود پس از لحظه کاری روز بروز مرض اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آنجناب از آشیانه قفس کالبد بجانب گلشن قدس و چمن انس خرامید و او را بنگ
مدرسه و در راه خیابان خفته و پرداخته اند مدفون گشت امیر فرزانشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده فعال بود و در رعیت پروری و عدل گستری در اسوس
جهانی عدیل و نظیر نداشت و پیوسته ملازمت اهل علم و ارباب دانش اشتغال میفرمود و در توقیر علما و اهل فضل و دقیقه مهمل نمیگذاشت و اثر انعام او بر وجه اتم و اکمل
بسر داشت و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین میرسید و فقرای معمور و اسباب و مزارع مستغلات فراوان جمع آورده و در عرصه ربع مسکون
چیز زیاده از چند و چون بنا کرده و فرزندان شایسته بیادگار گذاشت حضرت خاقان سعید بلازمت دیوان و اختیار ملک و مال تعلق با میر مرحوم داشت و بلد
رشید او امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث الدین سلطان حسین بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف حمیده و سنی آراسته بود پیش
از این بچند سال در دیوان محترم زاده عالمیان میرزا علاء الدوله مهرزده در غایت حشمت و اقبال و کامرانی میگذرانید درین اثنا شخصی از محافظان خزینه عامره یکی از
مخصوصان خود را در امانت بسپرد و از بخشش امیر نظام الدین احمد رفته تقریر کرد و خانان در زمره خانیان آمده مبلغی خطیر از خزانه بردند و حالا زان جمله وجهی از آنچه
در حوض خلال نشسته بود امیر نظام الدین احمد آنکس را بعرض همایون رسانید و آنحضرت فرمود تا خزانه را بنگرند و امرا بنا بر اشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند
و خانه سپاه را از آنجمعیت خالی گشت و چون شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه بجای لالای خویش در دیوان بزرگ مهر میزدند

در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید میرزا سلطان شاه بر کاس را در مدبری کار دیده بعد و سر و دو کرم یاد چشیده و در همه بر کاس از آن اکبر اعظم ترکی بعوض
دیوان ملک و مال شباب ایشان گردانید **ذکر وفات حضرت شاهزاده بایسنغر و قرار میرزا محمد جوکا در ایام شباب و کامرانی**

سر سبز نشست و بستان ❊ کاز زیبا فتاد از خزان ❊ سرای بجز نخواست از جای ❊ کاخر بزی بزدش زیبای ❊ هر نازنینه را نیاز نیست ❊ هر شمع
مراد را گداز نیست ❊ در دهر کاست صبح گاهی ❊ لکش شب زیب سیاهی ❊ این سفله و نام شد بپوشش ❊ گیر همه کینه است هوش ❊ مؤید ایل
و مصرف مغال فات یافت میرزا محمد جوکا و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه وفات شد و اپادشاهی بعد در کمال اهبت و در غایت شوکت و ملک و لا آسمان عشرت
و مرد انکار از صفحات روزگار او واضح و انور و خصوصا فرزندان کار از جناب اولاد کرام دلایل جهانگیری را و همین فرمان روائی هم در زمانی صحیح و دوران نشو و نما از نسیم بخشش
دستایل مشام جان بر سید و چشم سلطنت از دولت در چهره او معاینه میدید و شاهزاده بایسنغر در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر می برد و انیخ را دولتی قوی و دوری
عظیم میشمرد و آنحضرت را در شان فرزند ارجمند عنایت و شفقت لا کلام بعد الا والده انجناب صحیح علیا گوهر شاد آغا مزاج پادشاه را بکمال خود میگذاشت و در تربیت
و اقبال او میکوشید و برادر زادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا اغبر اللطیف در امور ملک و مال اختیار تمام داشتند و از تجربه سپاه خزان دانسته بر عرضه
ضمیر او ناخوش آورد و هم بخزان شد و مرض او در ذات بیمال او حاضر شد و چون آنکه میرزا محمد جوکا بامراض متقاده ممتحن گشت از غایت غربت در سیع مقام
آرام نمیگرفت و پیوسته در محفه نشسته و از ما در پدر دوری جسته در اطراف بیرغیر تا در حدود سرخس بدیر بدن شریفش رسانید پیر عاجز آمد و روی از این
سرای پر غرور بر تافته در روضه سر در همنشین جوار قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر حضرت اعلی خاقانی از زیب و فیض مشعر و مستوحش گشت
و اضطراب عظیم آغاز کرد و آخر الامر صحت در عروه وثقی سلطنت زد و بان لکه استرجاع بگشود و نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات آورده در گنبد مدرسه مهد
علیا گوهر شاد آغا در خوابگاه میرزا بایسنغر بعد دفن گشت و در تاریخ در بسم سیورغال نقش بمیرزا محمد جوکا میداشت بدو پسر ارجمند او میرزا محمد قاسم و میرزا الاکبر تقسیم
رفت و بمنزل کات انجناب کلا فرض آنکه میان در ذمه قسمت یافت **ذکر عکس یافتن شاهزاده جوانبخت میرزا سلطان محمد بر سریر سلطنت عراق و دولت**

جشن و گردنکشان بارگاه او و تمرد امیر حاجی حسین میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق عکس یافت گردنکشان عراق و تمرد در آن
آفاق پای در دایره متابعت او نهاده بر گاه فلک اشتباه پیش شاهزاده و تسلیم کرد امیر حاجی حسین دلیر با حسین همدانی از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق
پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن استحقاق چند نوبت ایلچیان فرستاد و او را استدعا نمود و بغایت میکران فرید و امیر حاجی حسین التماس نمود جمعی از امرای
شاهزاده پیش او در روند تا بعد از مواثیق و عهود بیشتر بالعهد ایشان متوجه حضرت گردد میرزا سلطان محمد طایفه از خواص مقربان درگاه پیش او فرستاده بعد از ایمان
بر حسب خواهش او در فرستاد بوجوه که کرده بود وفا نمود و امرای شاهزاده بنا بر مصلحت او بر انصوب رفته بعهد در قلعه همدان محبوس گردانید و با جوار
مکتب جریده جشن بزرگ میرزا سلطان محمد از انجا در کمال مودت او بعد مخالفت از آن آن لشکر بی سبب همدان لشکر تا رعایا بایل حوادث نشوند
تا امرا عرضه داشتند در دفع جسارت و بدا او و با حاجی حسین اهمال و اغفال ورزیده زید تحمیل و خلاف روی نمایند و دست بر از دامن تدارک او قصد اید شاهزاده
نخش بیک از ایشان بسمع رضا اصغا نموده دفع شر حاجی حسین بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار در حرکت لشکر با بعد نوروز جنب از بهر

فرمود حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه و فراوانی اعوان و انصار خویش مغرور شده بسرعت هر چه تمامتر لشکر نصرت مآل را استقبال نموده میمنه
و میسره و قلب و جناح آراسته در میدان مقابله و مقاتله آمده و نداند که در تصور آنکه شاهزاده بنا بر صغر سن و قلت مباشرت رزم و پیکار رویم بخود راه داده عنان
از منهزم گیر تا بدیر سلطان محمد سلطان با طایفه از مقربان و خواص پیش از آنکه بر اغار و جوانغار رایات پیش کند روی جلادت بحاجی حسین آورده انبوه او را در آورد و بنیاد حمیت
و دولت قاهره متزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او در انداخت و هنوز بیک عنان تاختن نکرده و مخالفان را منهزم ساخته خاطر شریف را از مخرج آن شاه
باز پرداخت و حاجی حسین را بلب حسرت و اندوه رخ روی براه فرار نهاد و لشکر همدان در کوه و بیابان پراکنده ایشان کشته و حاجی حسین متمکن و مخرج نیست
نوکر مغلوک که بخیمه بقعه همدان رسید و با ملا قنبر بازمانده بازمانده دست در بر سینه ملتمس او نهادند و خدمتش را بحصار راه ندادند و چون از جانب ایشان
بخیر توقع میداشت بحصول نپیوست در کوه و بیابان نهاده و اسباب همدان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آورده و مفاتیح در دست تسلیم ایشان کردند
و چند کس از بهادران بیک اتفاق در کمر کوه آویزان حاجی حسین را بجنگ آورده خدمتش را با دوی میرزا سلطان محمد رسانیدند و بر جرم فتنه جاه منصب حاجی حسین را
بسر غم او در ملازم موکب همایون بعد بردند تا در موضع چهار باغ همدان بجان وضع در پیرامش را کشته بعد خصاص منعوت حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات عراق آگاه
گشت بنا بر سبق حضرت حاجی حسین امیر با حاجی ایتمش را از میرزا محمد نه پسندید و در محور مرتب چنان بود که بجهت حاجی حسین را سلطان محمد عرضه داشت پایه سریر
اعلا نموده و چون گرفتار گشت او را با بنی بجی بایست فرستاده و بسبب قتل حاجی حسین بر حضرت علا از شاهزاده بر حاشیه ضمیر انور حضرت خاقانی نشسته و چند
این فتح از جمله درگاه شاهزاده علاء و ملا و خلاص و سر در آن عراق گشت و در اطراف اعیان و اشراف احرام ملازمت رکاب او بسته و میرزا سلطان محمد
ابواب جود و احسان بر هر گزیده بنوع بخشیده و در حین دولت بخرج شاهزاده و خانگی و غلاب و اصحاب کفایت مضطر و مضطرب گشته و در عیت از مؤاخذت و مطالبت
تا درجه در زحمت افتادند و درین اثنا حضرت انگیزان عراق استیلاء انجناب میکردند و مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکلی منحرف شده و ضعف
او بمرتبه استیلا یافته و مجال حرکت و نهضت حال نمیداید فرصت را غنیمت باید داشت و آنچه مکنون ضمیر انور و خاطر اشرف گشت بظهور رسید و امرا و ارکان
دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصه اصفهان صالحست و پا ضرورند و امیر سعادت مند والد امیر خداوند شاه برادر زاده امیر فرخ شاه در دار الخلافه بنده
و خدمتکار و ایضا صفهان دار الملک اصفهان شاهزاده را استدعا مینمودند منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند و در شب سوم سنه تسع و ثمانمائه بنا بر
طلب ملکان رایت فیروزی نشان بجانب تختگاه سلطان ملک شتافت و بعد از ورود اصفهان برافراخت و در روضه انجا امیر سعادت را گرفته مقید ساخت و احوال
فرزندان همت دفتر شاهزاده منسوبات و تمامی آمده مجموع آنها را بر سپاه و نصرت شعار تقسیم نمود و چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر ممالک را در جهت
همت ملک بهفت رخت والا بر اصفهان را استمالت داده و نوازش فرموده با لوازم و پیاده پا بشهر ری بجانب شیراز در پرواز آمد و چون آوازه توجه شاهزاده بسمع
سلطان عبد الله رسید حضرت خاقان سعید بنا بر آنکه در جنب صحرا عرفه انجناب بنوع جاری شهر را ضبط منعوت و اسباب حصار و داری مرتبه داشته و اصلا
اصفهان شامل بر رکاب پادشاه ظفر لوا بر آن سلطان فرستاده حضرت خاقان نصیحت بنیت ناخوش و ضعیف بعد لآثار مخافه علامات شوخ و خشم بر اجناب شهر یار
عالمیان در ظاهر بلاسح و الاسلات زیول و ضعف و ضعف بر صفحات روزگار او موید او در دشمن و مقتضی منعوت انحضرت را بنفس شریف متوجه و حرکت اصفهان و کرت بجهت

و شکیبکر و لوا را حشیار فرماید و لیکن دو چیز باعث بر آن شد یکی غیرت فاموس سلطنت و دیگر مبالغهٔ مهر علی گوهرشاد آغا که با نوبت بعد در کمال احتشام و دعا

حشمت **ذکر توجه رایات نصرت آیات خاقان علی الاطلاق بجانب فارس و عراق جهت تمرد و عصیان میرزا سلطان محمد** ملک تاج

بخش پادشاهستان چون خبر پریشان دیار فارس و عراق شنید و چنان قرار یافت که اطراف ممالک محروسه دانسته بیاچار رسانیدند و عساکر گردون مآثر بجا

معین متوجه دار السلطنه شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از تخمین و قیاس در ظل رایت گردون مآثر بجا معین جمع آمدند و پادشاه دارای اسکندر بخش

فرخنده تاج و تخت کیان ❊ فرزانه افسر کاویان ❊ در شهور سنه خمس و ثمانمایه پای سعادت در رکاب نصرت اشراب آورده از دار السلطنه هرات نهضت

فرمود و میرزا علاء الدوله را در مرکز عزت مستقر شرف خویش قایم مقام گذاشت و امیر محمد جهونه ترخان را با ساریت دیوان خراسان باز داشت و چون اردوی

کیهان پوی در بلدهٔ فاخره نیشابور نزول فرمود ایچان امیر جهان شاه ترکمان از دیار آذربایجان رسیده بوسیلهٔ امیر اعظم سپهدار پادشاه

بمجلس عرض رسانید و زانوزده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که در آن اطراف در بارگاه عالم پناه آمدم بسوگواره بعوم و بمن عنایت و عاطفت

با نهایت آنحضرت اکنون سه دار و سر در صد هزارم در چنان خود را در زمرهٔ چند و خدم میشمارم و بمن مدبر احسان و لطف در تن خود دانسته امیدوارم

آنحضرت ایلچی را نوازش بیکران فرموده باز گردانید و مولانا جلال الدین للاسلام را بر رسالت کیلان تعیین فرمود و امیر سید ناصر کیا داماد لاهیجان در زمان امیر احمد

مغفور از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر قلعهٔ مسطنه نموده بود جمعی را از کیلان بمدد امرای شاه رخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده

بودند و اتفاقی موافق مزاج همایون آمده و مولانا جلال الدین را الشهیر بقاضی بچه سمنانی بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر الدین کنار بنا بر التماس حضرت

خاقان سعید لوای افتخار و مباهات بنده سعادت بر افراخت و قاضی بچه را رعایت بی اندازه فرموده گفت و حضرت خاقان سعید من این میگویند که او

باتفاق امیر محمد رشت بظهور رسیده ام اگر آنحضرت عنایت فرموده که جهت استالت او فرستند میشاید قاضی بچه بازگشته در سمنان باردوی همایون

پیوست و ملتمس امیر سید ناصر کیا معروض داشت و دیگری متوجه جانب ولایت امیر محمد رشت داد و نیز باتفاق خاطر فیض بهره ور آمده در ایالت آنحضرت

لایت چون بولایت ری رسید امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابو الفضل و امیر احمد ولد امیر فیروزشاه هزارجب فرموده برسم

منغلی بلشکر روان شدند و حضرت خاقان سعید بکنار آن رسیده میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شد ترک محاصرهٔ شیراز کرده و ملک و مال و اهل

و اثقال را گذاشته و از اسباب دنیوی هر چه برداشته باردوی پوشان عزم داند که مردمی از عنبه و خدم بجانب استان رفت و حضرت خاقان سعید از راه

شیراز منظر و مضمور دست افراز بازگشته در اصفهان نزول فرمود و طایفهٔ از سادات در دست اصفهان و اصفهان استدعای شاهزاده منصور بعهد

مقید ساختند و اکثر ایشان در خط هرات و در اواسط رمضان بر حسب فرمان تعین آمدند و کشش سادات موافق دولت پادشاه اسلام بنوعی بجانب خاقان

مآب فایق است مطلع نوبت این بیت بر شاهزاده میخواند بیت بر مادر خود و اختر و بخت تو جوان ❊ آن به که برو نوبت خوبا تو جوان دهد ❊ و مستفید حضرت

خاقان سعید بعراق فرمود آمد مولانا لطف الله در این سخن را از روی عقل و قیاس لکم نه از طریق دلایل بجزمی در وضع ملکی چه شاهزاده نهال است بر چوب پای سلطنت بالا شده

و عهد است از اتفاق خلافت طی گشته و بحسب ظاهر چنان ملتمس و از صدر قهر پادشاه جهانبان این اند و بمن دولت و عنایت بر چه گفت و زوال رتبه و اگر کی از آن

معروض داشته باشد از آن محض افراد عین حقیقت بایست داشت میرزا عبد اللطیف در مجلس همایون زبان بکلمه بانشرا الشعر مولانا نسخه فرمود حضرت
خاقان سعید جناب مولوی را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و شاهزاده بحسن تدبیر مولانا را از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانید و شاه را بمدینه در آن حضرت
حضرت خاقان سعید در زمستان آن سال در بلاد دری گذرانیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که امرای عظام سلطان شاه برلاس
شیخ ابو الفضل و احمد امیر فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده متردد باشد بزور بکلفت بیاورند و امرا
متعاقب روانه آن صوب شدند و امیر شیخ ابو الفضل را دیگران سبقت نموده بانجا رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده و نصایح سودمند و مواعظ دلپسند خاطر شریف
میرزا سلطان محمد را بدین بیان گردید و بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذر خواهی نماید بتدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا اواخر دلچه از دولت
فسلاق توقف فرموده گاهی از دور دیده تشنگی بلقای میرزا سلطان محمد میکشیدند و ناگاه صورت روی نموده توقع خلایق بنحو **ذکر وفات حضرت**
پادشاه باعدل و داد خاقان سعید شاهرخ بهادر و پریشان لشکر درگاه و وقایع آن لگام اقتدار روی بر منظرات ارتفاع نهاده از مخیم شرف
بانتاب نکشت و لگام بارگاه عدل و داد بر نشیب شاه شرف روح را در باغ و تخصیص خوف گرفتار نیامد غرض از انتساب اعتقادات آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان
سعید معموری مملکت بغایت رسیده و خوشحالی سپاه در غایت نهایت انجامیده اسباب استغنا و کامکاری مجتمع بود و در صباح ناگاهی مخیم و مرتع تخت
گویند در بهنگام فسلاق در دولت ساری دوازده هزار روکان در اردو بازار بسیار آمد القصه صباح فردای حضرت خاقان سعید از خمر ساقی اجل شراب مخالفت
خورده و بر استر کوه پیکر نشسته عزیمت قلعه طرک نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر آنجا حاصل کند و استر را هموار در اثنای رفتار مانند توسن لاغر رکشته آغاز نهاد و چون
بنا بر تقدیر آن حضرت بجانب عدم دوانه شد و آنچه حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته بود در آمد و آنچه تقدیر پیش کشیده مضمون انتقال داد نمود **بیت** شد وقت مرگ کار حکیم
هم نفس سفلگی شد و هم سم ؛ شد وقت در انجهان جمال ؛ بهفده هفته و سال ؛ و حضرت خاقان سعید بمخیم در آمده و اندک مدتی راه قطع کرده این بیت
در دیده چنان آسیب یافت و بغیر از ادای شهادتین مجال دم زدن محال نمود شاه و سپاه از راه بازار بازگشته پیش از دو پهر بارگاه فلک اشتباه در اثنای
طریق طوطی روح شهریار دریا مقال بجانب گلشن بهشت و حدیقه انس در پرواز آمده باغ فلان انجمنا رفیق گشت و از این منزل پر ملال بجنت سرای
سرور ارتحال نمود **بیت** درین ره خواه سلطان خواه درویش ؛ بآخر عقبه مرگ آید پیش ؛ درین صحرا بوی خرمی نیست ؛ کیا پا بیقا ترا دل بی
و این بلیه عظمی صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه الحرام سنه خمسین و ثمانمایه روی نمود و عمر آن حضرت شصت و دو سال بود و مدت سال از قبل حضرت صاحبقران مغفور حکومت
دولت چهل و دو سال در اکثر بلاد سکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در روز واقعه هایله و حادثه نازله از شش هزار کان عالیشان در اردوی
اعلا بجز میرزا ابو القاسم بابر و میرزا عبد اللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا الغ بیگ و میرزا بیسنغر و حضرت خاقان سعید بجوار حاضر نبودند و از امرای عظام بغیر از امیر الامرا برلاس
تمکین نمود چون مجموع ایشان بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند با نوی عظمی گوهرشاد آغا میرزا عبد اللطیف کس فرستاده و ایلچی را سرداری نماید و تا انضباط
اردو قیام باید نمود و کذا آنکه در شهر فرقه بحال خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان گیتی در اردو شایع شد و قیامت روز
قیامت در دشت محشر پدید آمده آه کرم و نفس سرد دمیده و زیر اصغر و کبیر با روح ایزد اکبر رهبر آرامیده و میرزا عبد اللطیف از جانب یرلغ بی طوق نظر شاه آمده

امیرزاها بر با خواص ملازم عازم خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان بهرای انجانب روان شد و چون عبور ایشان بر اطراف بازار بعد لشکریان دست بغارت
برآورده از هر کرک چیزی می ربودند و هم سپاه از خبر ضبط بیرون رفت و طوفان بلا بالا گرفت میرزا عبد اللطیف گرد از رو برآمده چند کس را سیاست فرمود و آن
فتنه را اشتغال یافته بود تسکین داد و آن روز بضبط و دور را با سپاه مشغول شده و بعد از سه روز نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده عازم خراسان شدند و در
واقعه میرزا عبد اللطیف رسانیدند و در مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصه غدری دارند و چون شاهزاده خوشنود مزاج بود و محبت با نوی عظمی میرزا
علاء الدوله معلوم داشت در ضمیرش جا گیر آمد و بغایت مرتوم و متفکر گردید و مفسدان محل خیانت یافته او را بران داشتند و مهر علیا و ترخانیان و امیر نظام الدین
احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کرده و هر کرا از وی توهمی داشت بنوع فرمود و آنواقعه در سنه ۹۱۴ چگونه بیان خواهد رفت و شاهزاده اردوی بزرگ را
سپرد بفکر و سوای سرداری در دماغ مستکم گردانیده روان شد تا بسمنان رسید و در آنجا دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و خواجه شمس الدین علی
سمنانی در شب اصل آنواقعه با یلی از اردوی حضرت خاقان سعید بیرون فرستاده بودند بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب حکم بر دستور سابق در دیوان میرزا عبد اللطیف
مهر زدند شاهزاده مانند حیدر بزرگوار بر خویش صدق نیاز آیش آورد و بزیارت معرب بارگاه حضرت سجاده شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفت و از روحانیت
آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت نموده متوجه دامغان شد و از روغه بعادت نام شقاوت فرجام در دروازه شهر استقبال بلایا بر خاک دوخت بقعه
قبض و ملازم رکاب همایون بودند و بآن نازنین قریبه داشتند هر چند او را نصیحت کردند مفید نشد و قطع عزیمت در اردوی شاهزاده بر تبه بعد و هر کرمش آن
در هیچ نان نشان نمیدادند و عبور از دامغان بیراق منصور بجهت جرم میرزا عبد اللطیف فرمان داد و لشکریان دامغان سلامرگزار در میان گرفته و اطراف
شهر افواج سپاه فرود آمدند و در شب نخست امیر پیر لقمان بر لاس از میرزا عبد اللطیف روی گردان شده متوجه دار السلطنه هرات گشت و شاهزاده بعد از مجاهده
دامغان را مسخر ساخت و فرمان داد تا چرکس منصور دست بغارت قابلاق برآوردند این مشهور است و اگر کرد دهش باید هر آنچه در این کار دست رسیده
در بند بهانه می بودند هر چه در ولایت دامغان و اسم شیخ بران اطلاع می یافت ربعه خون سعادت کرچه رنجیده بود بشفاعت قربان بخشیده و جناب شاهزاده از
دامغان بر بسطام آمد و در آنجا از مجاوران مزار حضرت سلطان العارفین استمداد نموده همنهیان بعرض رسانیدند چون میرزا ابو القاسم با برادرش بقعه
ترقی و نفوذ از جانب جرجان قاصدان رسیده حضرت طلب داشتند و چون ایردبا با سرا بهرات و کیفیت حال چنان بود و حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از امرا
توان ولایت جرجان میفرستاده تا از سرحد دشت قبچاق بر خبر باشند و آن سال از امرای عالیمقدار در آن مملکت امیر هندو که اقامت داشت و چون خبر انهزام ایشان
بسمع او رسید از ضبط اسپ یدلوان و اموال و دهات امرا اشتغال نموده و قاصدان را بر راههای راه فرستاده تا هر جا امیرزا با برادر چاره خورند انجانب را متوجه شد
امرا بهر ترغیب و تحریص نمایند و چون شاهزاده بر استماع التماس امیر هندو چند منزل استقبال نمود شد بطرف منکاری کلاچک و منغی تقدم رسیده و مفصل کلهای ایشان
معروض گردانیده و خیمه و خرگاه و سراپرده بارگاه و سایر اسباب سلطنت را بگذرانیده و بغایت مستحسن و مقبول افتاده مملکت را نزد ان در قبضه اقتدار نواب مملکت و اولاد شاهزاده
شاهزاده جهانبان فرمان کرد تا میرزا عبد اللطیف چون بر ایشان اطلاع یافت به پیر ابشم آمد و تخت خلافت را بطرف ماوراء النهر توجه نماید جا از آنجا برگشته
بطرف بسطام نموده و در اثنای راه بمسمع میرزا عبد اللطیف رسید و امیر سلطان بر لاس و امیر سلطان بایزید بر لاس و امیر طیب میرزا و سلطان محمد رفته بعد مراجعت نموده

نموده بدرگاه پیر سند و همین شیخ ابو الفضل در عراق توقف کرده میر نظام الدین احمد بن امیر فیروز شاه از راه ترشیز بهرات رفته روز دیگر امرای برلاس با اردوی شاهزاده رسیده
بدستبوس فایز گشتند و میرزا عبد اللطیف از نیشابور بشتافت و ترخانیان همچنان معتقد و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند چون شاهزاده بنیشابور رسید شنید که میرزا
علاء الدوله الباب خزاین گشاده و لشکری فراهم آورده و جمعی از سرداران بجانب مشهد رضویه علیه السلام فرستاده است **ذکر فرستادن میرزا علاء الدوله**
میرزا صاحب را با جمعی از امرا نامدار بجانب مشهد جهة استخلاص مهر علی گوهرشاد آغا و امرا ترخانیان ؛ سابقا سمت گزارش پذیرفت
در آن اوان از حضرت خاقان سعید رایت توجه بر افراشت میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هرات بجای خود باز داشت و چون آنحضرت رخت عالم دیگر کشید
گوهرشاد آغا و ایلچی همچنان مثال و سبب بهرات فرستاده و ایلچی بعد از آن بمقصد رسیده میرزا علاء الدوله از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب
الباب گنجهای جهان و انزد حشمه کارگذاران بیوتات و چندان با ایلچیان قاشیقچیان داد و در خزانه خیال هیچکس نمیگنجید و از اراده میرزا علاء الدوله و اعتقاد
او نسبت بحضرت گرامی نزاعم بزرگوار خود میرزا الغ بیگ فرستاد از در مصالحه و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبد اللطیف نسبت با مهر علی گوهرشاد آغا تغیر
چهره کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمد و جمع آوردن لشکر مشغول گشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر می آمد که امرا سپاه از تلون مزاج
شاهزاده بستوه آمده اند و اگر از دور سپاهی سپاه ظفر پناه پدید آید جمله روی گردان میشوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامان ندارد و چنانچه میرزا
علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صاحب را و از امرای عظام امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای تعیین فرموده بر جنوح استعجال متوجه شدن
شدند شاید وقت بعجلی نموده شاید در پای مردی ایشان مهر علی و ترخانیان از قید و حبس خلاص کردند و امرا در بلده مشهد میرزا صاحب را بر خبر آمده از آنجا متوجه
مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه و سرداران و اوباش از شهر خراسان در گذشته گرد آمده بجان رسیده اند میرزا صاحب و امرا
از جانب مشهد بجرد نیشابور آمده و اندیشه بر قضیه انهم کاشته با یکدیگر قرار دادند که در وقت ظلمت لیل بجانب اردوی میرزا عبد اللطیف رسم شبخون تازند و خاطر
از آن قضیه فارغ سازند روز صبح شنبه سیزدهم ماه صفر چون آتش نیران و بلای ناگهان در قشیلق میرزا عبد اللطیف در آمدند مهر علی و ترخانیان را از حبس خلاص
کرده و از زاد و بیرون آورده بر غوشیدند و صفها راست کرده بورن انداختند میرزا عبد اللطیف از حادثه خرخ و فلک ناپایدار شب همه شب بهوش بر سر امر حرب
نهاده بود و بخواب غفلت فرو نرفته آوازه جوش و خروش بگوش او رسید سراسیمه از جای خود بر خاست و از لشکر انچه میرسید جمع آورده متوجه میگشت و از جانب چنین
در محاربه سعی و کوشش نموده آتش فتنه التهاب یافت ناگاه از ضعف طالع و بخت بد آب شاهزاده بسر در آمده و مردم بسر در آمده هزیمتش اختیار کردند و امیر چند بوته
جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده را اسیر کرده نیز زد و کوهی را شفاعت آشنایان و خویشان بکار لان دادند و اردوی شاهزاده بیاغارت قاراج
رفت و مخ کلاه تدبیر تدان بوضوح پیوست چه در همان چند روز میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد مهر علی گوهرشاد آغا و ترخانیان را اعزاز کرده بند فرموده بعد
الحکم و العظمة لله تعالی و تقدس القصه میرزا صاحب و ترخانیان مظفر و منصور همراه حضرت عصمت پناه و نعش مغفرت مآب پادشاه گزیده خصال بجانب دار السلطنه هرات
بازگشت و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال و حشمت و اقبال در سعد آباد جام حضرت مهر علی گوهرشاد آغا را استقبال نموده و در آن موضع بعد از ملاقات
آنحضرت مشرف گشته و بدیدار یکدیگر مستبشر شده شکر نعمای الهی بتقدیم رسانید نیز در حکم جهانمطاع صادر یافت که میرزا عبد اللطیف را بشیوه بزرگان از جانب

چنین در آورده بیاید بر تخت سلطنت رسانیدند و میرزا علاء الدوله از در پرسید چرا انهمه بدی چرا کردی شاهزاده جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم زیرا که
کس تا دفاع نشد شهریار کامکار رایت عفو بر عثرات میرزا عبد اللطیف پوشیده فرمود تا جبه او خرگاهی خاص ترتیب دادند و مستحفظان بر شاهزاده
گماشتند و اعلام ظفر انجام از سعدآباد بعزم دار السلطنه هرات در حرکت آمد و چون در مرکز غرا شرف نزول اجلال فرمود ادرت و دهشات دادگر بر اشراف
بخدمت او توسل جسته در اسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه اختیار الدین سپرده در آن موضع مانند لعل در سنگ محبوس
گردانیده دنیش مغفرت مآل را در مدرسه مهر علی گوهرشاد آغا و خواجه بیرزا باسنغر مدفون ساختند و بر رسم و آیین سلاطین گردون احتشام عزا داشته دانش
و صوم دادند **ذکر رسیدن قاصد میرزا عبد اللطیف بسمرقند و رسیدن خبر واقعه هایله خاقان سعید و توجه مغفور میرزا الغ بیگ بجانب خراسان**
چون قاصد میرزا عبد اللطیف از سمرقند رسید و میرزا الغ بیگ از واقعه ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار نمود آخر الامر خوشدل در زمره انسان
بوقی الصابرون اجرهم بغیر حساب جای داده زبان بکلمه لا اکره فی الدین گشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خلافت پیش از آنکه اختلاط احوال
ممالک محروسه را باید عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و در آب جهانگیر بر سر چشمه خرمان
برافراخت و چون سلطان مصر خیام عساکر گردون مآثر گشته بمسامع جلال پیوست میرزا ابو بکر ولد اکبر میرزا محمد جوکی بهادر بعد از فوت پدر از حسب فرموده پادشاه
هفت کشور و بارخشان و ارتنگ اسرای سپهر غال او بجود و کمال شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادری اتصاف داشت حسن شیار و چشم بنوه جمع آورده
داعیه استبداد و استقلال در خاطر آورده و میرزا الغ بیگ اندیشه بر آن قضیه گماشته و رسل و رسایل بجانب او بسیار داشته و عهدها می چسپ داده شاهزاده
ساده را رام گردانید و پیش خود برد و از شرف مصاهرت خویش امید در رخت و میرزا ابو بکر بر صبح و شام بعظمت و حشمت تمام بملازمت علم بزرگوار خود قیام مینمود لاجرم
اولاً مدد و عصیان و استکبار ظاهر و لایح بود بعد از وجه آن بر رفعال و افعال میرزا الغ بیگ انکار بلیغ مینمود و زبان زبان بطعن و اعتراض میگشود
و درین اثنا امیر برلاس در دیوان میرزا ابو بکر بر خیزند در خلوتی بسمع میرزا الغ بیگ رسانیدند شاهزاده داعیه غدری در خاطر داشت و امیر را با خلاص خود در میان نهاده
نقش جفا و قطع صله رحم بر لوح ضمیر منقش کرد و چون رعایت حزم و احتیاط بر ذمه همت پادشاهان صاحب رای ثابت عزم واجب و لازم است میرزا الغ بیگ
بتفتیش حال میرزا ابو بکر مشغول شد و بعد از تفحص بمنع تحقیق پیوست و شاهزاده در مقام شقاق و نفاق گشت و دور از منزل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه
التهاب یافته خرمن شش را بنیاد کردند و سمرقند و نشاط بنفس همایون از چون عبور نموده قبه الاسلام را لشکرگاه ساخت و چشم میداشت و میرزا عبد اللطیف با دو هزار
از راه نسف و بابا دود بملوک همایون پیوندد و چنانچه شاهزاده را در حلالی بر رشته تخیل گذشته بود ناگاه قضیه گرفتاری و حبس و زندان از چند شیند بغایت مغموم
محزون گردید و همگی همت و تدبیر خود بر استخلاص قرة العین گماشت با اعیان امرا مثل میرزا ابراهیم اکوتیمور و امیر ابو بکر بیان نمود و امیر با یزید درین باب مشورت
فرمود و در آنجا بران قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در مصالحه در آید تا شاهزاده را از آن حبس خلاص و استخلاص نماید و از پی آن چون میرزا علاء الدوله از عبور میرزا الغ
بیگ آگاه شد در کجی داشت دور از بر از و ما صحاب را باز و حشمت کرده چندان نقد در میان خلایق پدید آمد هر فردی از افراد جنس پیش از آن بده دینار
سیفرد خشید و کرک بخرید بصد دینار رسید القصه میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب داشته از در دار السلطنه هرات مراحل منزل پیموده از آب مرغاب عبور نمود

میرزا الغ بیگ معلا بر احمد صدر را برسالت فرستاد و مضمون پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله مرا بجای اولاد صلبی است و هر گز خواهم که ملک او بر خاطر نگذرد شاه
عبد اللطیف را فرستاد اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یگانگی بتحریر تاکید یابد و در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله میان خود و دشمن قوی بخیر ماند و میرزا
الغ بیگ صلح و مرور مقرر انکه فاصله میان طرفین چنگ چنگیز باشد **ذکر مصالحه میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله و خلاصی میرزا عبد اللطیف از**
حبس و زندان و وقایع آن میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیگ بدار السلطنه هرات معاودت فرمود و میرزا عبد اللطیف را از حبس بیرون
آورده و تعهد و تجدید نموده هر دو شاهزاده در مجلس خاص نشسته با یکدیگر عهد و پیمان بستند و با هم خلاف نورزند مشروط بانکه نوکران میرزا عبد اللطیف را در واقعه
نیست بود گرفتار شده بودند و اکنون در زندان هرات محبوس اند بگذارند و از خزانه تحفه و هدایا لایق دهند با دراه انهم فرستند و مهمات برین جمله قرار یافت
و میرزا علاء الدوله ملا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته با وی میرزا الغ بیگ هر دو نفر بود فرستاد و میرزا الغ بیگ از آمدن فرزند بجان پیوند و مکه
جان بیگ فرخناک و خوش دل گشت و او را در آغوش شفقت و عطوفت کشیده از بند و زندان پرسش ممنون شاهزاده با تنعیم مترتب شد **بیت** شرط
ادب آنست که در حضرت خورشید ؛ گوینده ما خوشتر تا رسیم نیرسیم ؛ و در بیت نیز و میرزا الغ بیگ بر اسم سوء حال میرزا عبد اللطیف ارزاد داشت از چون
عبور نموده در مستقر جلال خویش توقف فرمود و میرزا علاء الدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع گردانید بر جناح استعجال روان شد و بجانب مشهد
رایت جلادت برافراخت و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت جنوبشان با لشکری چون دریا متموج جنگ و پیکار گشت و میرزا علاء الدوله مشهد رسیده وقت
فرصت و جمهور سپاه با لشکریان نامور را بجنگ او فرستاد و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای گشتند بیک خواهان اندیشیدند و اگر در میان
اخوان منازعت قایم شود لیکن و میرزا الغ بیگ و ملازمت مملکت است از مصالحه پشیمان گردد و فرصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر اوزبکان
با هم متفق شوند آسان دست بکردن مقصود حاصل نشود بلکه ایشان چهره مطلوب او در نقاب حجاب ماند و مراد خویش فایز نگردد و از ما نیز هر دو سبب یکدیگر خوری
شد خوری در مقابل هم صف کشیده بودند امرا و بیگ و ایشان در میان میدان فرود آمدند در باب مصالحه سخن گفتند و کلمات انجاعت و حقیقت قال الطبعه بر صفحه
اطناب کشیدند و آخر الامر مرهم بر صلح قرار دادند آرام گرفت مشروط بانکه میان مملکت او در ان عرصه جنوبشان فاصله باشد و تا کیه بیمان مصالحت عهد و پیمان در میان
آورده و لشکریان از قتل و نهب خلاص یافتند میرزا علاء الدوله در حال اصلح ثم بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و در منزل و مقام خویش قرار و آرام گرفت و از
ان طرف نیز میرزا ابو القاسم بابر با لشکر خان بکران بصوب دیار خراسان و جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مرکز عزت مستقر و آرام فرود آمد
ذکر بعضی از حالات و اوضاع میرزا ابو القاسم بابر در ولایت استراباد و مازندران و اما انجا میرزا ابو القاسم بابر چون رایت احتشام در استراباد
در استراباد توقف جلال فرموده استماع نمود که در ولایت ساری شمس الدین رقیه از رقیه فرمان برداری پیچیده است و پای از دایره صفکاری کشیده چون بر نوشتن
بر صفحه ضمیر انور نقاش فرمان همایون باستحضار سران سپاه و امرا و مقربان درگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امیر مسند و ارباب جمعی از منتسبان و دلاوران
بر سم منقلای در حرکت آمدند و میرزا ابو القاسم بابر با بقیه جریده منصور از عقب ایشان بر سمت ساری روان شد و اما انجا چون علاء و بلا مدانست حسب مراد
خاطر بر جنگ نهاد و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور نزدیک بیکدیگر رسیده دست بنیزه و شمشیر و خنجر بردند و در ان راههای تخت و پیشهای پر از چوب

از ما زنهار ایشان از کمین بیرون جسته در برابر شیخ منصور قزاق بیامد و مسالک بر سپاه پادشاه ممالک بسته شد چند روز نیز شهرت داشت که نیز قاید لشکر
منصور از بیم فرو نخشید و منهزم شدند و امیر خراسان و امیر یاجوج منصور را گریز انگیز باز خواندند از جمله سخنان آشکار شیراز انجام سلوک از پای درآمدند
و سپه غیر از پشت و پناه سرای بود چند بزرگ کاری خورده و خسته و جسته حوصله بلاغت رسانیدند و بعد از دو روز خوبان آن زمین و وفات یافت و بقیه السیف
بیشه و حصنی را حصار شدند و میرزا ابو القاسم با برخان ایرد با دو رعیت امرا و چون شب درآمد از خصمت بیم و گرفت کلی و دو حصن محل حرکت نماند و موکب
همایون در همان محل رسیده بود از فتح و معدودی از شب گذشته موجودی چند با دوری علا آمدند و بشرف عرض رسید نیز در مخالفان پیش بندند و
متعاقب ایشان جمعی رسیده سوابق کرده اهل لشکر شیخ منصور در صحبت جنب که بخشیه بیاپوس شهر با شرف شده معروض داشتند امرا و پادشاه شوق
گشتند اکنون مناسب چنان نماید که پادشاه تخت گاه مراجعت نماید میرزا ابو القاسم با برازین سخن برآشفت و هشت علاء امرا و بهادران را چشم زخمی واقع نشد اگر
از آسمان تیر باران بظهور آید و از خصمان سنان روید تا سزای بدکردار را در کنار ایشان نهم مراجعت حال دیگر شب در منزل گذرانیدن علی الصباح بعرض رسید
چون اندک مرتفع قطع فرسخ از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان رسید نیز دشمنان در مانند نبات العش پراکنده شده بودند و بیاس جمع گشتند
اگر خبر همایون فال سایه اقبال بر سر این کوهکان آفتاب خداوند اندازد امید در حیات این غزوات بلاد کار جنب نجات رسیدن میرزا ابو القاسم با برازین
استماع این خبر چون آتش بر افروخت در حرکت مراجعت نموده نماز پیشین با مراجعت بقیه آن روز در آنجا توقف واقع شد و روز دیگر پادشاه جهان بیان بعزم ازم
روان شد و هنوز در سنگ نرفته بود خبر انهزام مخالفان رسیده از وقوع این شمع میمن مراسم شکر الهی مقدم رسانیده و لشکریان غنایم بسیار که مجموع
سپاه و اکابر گشته بودند و حاکم سرای مخفی و متواری شد لاد ران حین در مقام اعتذار و استعفا آمده شخصی را بجا بدیر امرا فرستاده اگر پادشاه عنایت
فرموده از سر جریمه این بنده گذرد مدت العمر بر جاده عبودیت مستقیم باشم و میرزا ابو القاسم با ملا شمس الدین محمد بخاری صدر را بر سر لشکر رسید
شمس الدین محمد ارسال فرمود و ملا شمس در قبه جنب سیاه تاب لطف را فرستاده و تضرع نمود و ملا محمد صدر با لشکر صورت عجز و مسکنت او را بعرض رسانید و با
معتمدان سید را همراه آورده و میرزا ابو القاسم با برادر صدر و عنایت انجناب آمده التفات و تفقد بسیار کرد و چند روز بنده میرزا بغیر مقدم خویش فرمود
و با یکی از امرا بک را پیش امیر سید محمود فرستاده و محذوره از جمله نشیمن تن عصمت و احترام بنمود و جناب سیادت پناهی اتیغ را فوزی عظیم دانسته متعین شد
و چون اسباب مهیا رزد بر وقت اشارت علما نافذ گردد نوبا صدره خاندان سیادت را در حجره عصمت زیست یافته بعد ارسال نماید و میرزا ابو القاسم
با برتامت و دانایی سید امیر السید شمس الدین محمد را زنا داشته بسبب استمرار در حرکت آمد بار دیگر خطبه و سکه بنام و لقب همایون آراسته شد و شیخ منصور را
در جهاد خطا کرده خیر غیر واقع بسمع اشرف اعلا رسیده بود مخاطب و معاتب گشت و در خلال این احوال فیاض باطن بخشنده پادشاه جناب میرزا بابر را
فرزند خورشید طلعت مشرق پادشاهی که امت فرمود و میرزا شاه محمد انعام یافت و طویهای عظیم و جشنهای بزرگ ترتیب دادند و در این شهر آوده در شهور سنه
اثنین و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد ذکر مراجعت میرزا صاحب و میرزا عبد اللطیف در موضع آب مرغاب و منهزم شدن میرزا صاحب
سبب بعد ذکر شده که از شهر ایلچی صاحب قرانی شاهزادگان آن بود و میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را در واقعه بیش بود گرفتار شده بود بعد از سنه

در خزانه عامره آنچه لایق و مناسب دانند ارسال نماید و میرزا علاء الدوله را بکثرت خزاین و اعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شد و طاب بادمکرد و میرزا عبد
اللطیف چنین نوبت قاصد فرستاده که مرا از اطلب داشت و میرزا علاء الدوله انسخن را کان لم یکن انگاشت و آن التماس را از شاه پیش داغ
او نیز داشت و مع ذلک میرزا صاحب را با طایفه از امرا بجانب آب مرغاب فرستاد تا از خزود بر خبر باشند و چون آمدن میرزا صاحب مسموع میرزا عبد اللطیف گشت
و حال آنکه او را از واقعه نیشابور صورت اشتغالی در خاطر بود تا خبر در فرستادن نوکران علاوه مورث گشته ناگاه از تیغ اعتبار کرده بر سر میرزا صاحب تاخت
و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان کرد و اینکه میرزا صاحب را چندان مجال نشد و پای در رکاب آورده خود را از آن مهلکه بهزار مشقت بکنار کشید و میرزا علاء الدوله
پیوست و کیفیت حادثه را باز نمود و میرزا علاء الدوله از استماع آن خبر بر آشفت و بر فوز نوکران میرزا عبد اللطیف را در زندان بعنوان تعزیر تا پنج سال نیز داد چنانکه
قصد رفتن بجانب لشکر با جمع او در آمده متوجه بلخ و بدخشان شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج چاردی بلخ اهتمام نموده قاصدی را بخدمت میرزا الغ
بیگ در آن جانب را از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیگ ایلچی نزد میرزا علاء الدوله روان کرده پیغام داد که اساس محبت و تاکید یا قشه در استحکام آن باید کوشید تا از
بروز محبت و داد و سمت از دیاد پذیرد اگر از عبد اللطیف حرکت ناپسندیده صدور یافته و ظنیفه آن بعهده اعلام آنجانب پادشاهانه مؤدب گشته اکنون صلح آشتی
و عبور نماید و لشکریان را از خراسان مملکت منع نماید چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت جزم فرمود و لشکریان آنجانب ولایت از خود و بدخشان
را غارت کردند و مردم را اسیر گرفتند و چون از نشابور بر دولت هرات هجوم لشکر بادغیس و سرخس مجال خشت بخشش بخود از خود خاست بجهت نقل کردند و بنا بر آنکه
پس قیان و لشکریان از اسب خاص حصار متحصن بودند غیر از گندم بر بیان قوت دیگر میسر نمیشد القصه آن قلعه فتوح نام نهاده بعد از تکمیل حلقه فریح در هر گردش
در بلاد نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنه باز گشته در مستقر خویش نزول اجلال فرمود و بقیه ارمنستان را در منازل دلکش بفراغ بال بگذرانید
و چون فصل شتا بنهایت انجامید و موسم بهار در رسید و بنزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ بدمید میرزا علاء الدوله جهانشاه فرزند ارجمند میرزا ابراهیم بر تربیت خط
عظیم فرستاد و باغ و راغ را سان زلف عروسان بیاراسته و چهار طاقها را بسته و اسباب عیش و عشرت بروی خوب گشت و هر دو حکم جهانمطاع نفاذ یافت و طایفه
ترخان باشند و هیچکس را بر ارتکاب منهیات و ملاهی مواضعت ننمایند جناب پادشاه و مقربان بارگاه و افراد لشکریان بلکه مجموع ترک و تاجیک خراسان در آن
اوان در دار السلطنه هرات حمیة اللافات بعهده میشاط و خرمی گرد اسباب عیش را مهیا داشته ناگاه روزی مقتضی صیغه خوش مضمون گرفت بیان این سخن
آنکه روزی در مقر بعهده آن عام و هنر و ضیع و شریف و شاه و گدا در آن مجلس در هر دوری یک جام مملو باشد از نیش بر لب نهند که آمد خبر آورده میرزا الغ
بیگ بنفس خود با لشکری زیاده از تخمین دوازده قاضی در دو فرسنگی اندخوت با سپاه نزول فرموده و ایلچی و لوری را با تمام تهدید بملاقات میرزا علاء الدوله در آن
وقت بساط عیش در نوردیدند و بکار رزم پرداخته از مجلس عیش اعراض نمودند ذکر لشکر کشیدن معین السلطنه و الخلافه میرزا الغ بیگ گورکان
بجانب خراسان و محاربه معین با میرزا علاء الدوله و منهزم شدن میرزا علاء الدوله چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را در بفرستادن ایشان وعده
کرده بود از خراسان و دفاین حضرت خاقان سعید بسر حد ایشان فرستاده لشکر کشیده بجانب بلخ و بدخشان رفت و آن مملکت را زیر و زبر کرد و هیچ یاغی نگشت و متعرض
میرزا الغ بیگ را باعث بر آن شد که بجانب ایران لشکر کشد و مقتضی الملکات فی الصیغة واجبه عمل نماید لاجرم باعث کرامه در آن هنگام بعزم تسخیر خراسان

از آمویه عبور نمود و میرزا عبد اللطیف با لشکر بلخ و بدخشان و امرای دهستان و بلخ و داماد خود و شرغان و فاریاب تا حدود آب مرغاب بجانب پیوستند
با تفاق دو میرزا علاء الدوله را و جهت همت مرحمت نمودند و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت و رنج نکشت و در افواج حشم و طبقات خدم را از
بیشمار داد و چون اسباب سپاه بشماره عدد ترتیب و تنظیم یافت به دستور زمان حضرت خاقان امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابو سعید را بحکومت دار الملک هرات تعیین نمود و قلعه اختیار آن را با چهار هزار قوان بقدر از جمله هجده هزار مانده بجهت با قاچی و دارغه معتمد آن نظام داشت سپرد و ملای احمد دیوانه را از ترتیب
باجگذاران و لشکریان و ابو و محمد اختیار قلعه مشهور بکنج قارون داند و حشمه کاوس و زیدون بعد فرستاده در مستقر دولت خویش بحضرت نمود میرزا الغ بیگ
با جمیع هر چه تا مقر روز و شب تا منزل فلک دوار در حرکت آمده در شیکر دابوار منزل آنکه و چون قرار در سیر عزت نمود بمنازل می همچو تا از آب مرغاب گذشته
در تپه بر تاب رسید و میرزا علاء الدوله چون از کوتل شبانه عبور نمود خاطر خطیرش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا در آید و از جمیع در بلخش
رجوع یافته از محضر صهال خود را بشهر روان کرد تا جناب ارشاد و آب سالک مسالک صلاح و سداد ملک مسالک اخبار و عبده صاحب ضمیر انور شیخ
بهاء الملة و الدین عمر الفاتحی نماید تا قدم رنجه فرماید و در مصالحه سخن گوید تا باشد رهین اثبات و اعانت و اعانت بمتر که چند هزار کس از قصد خون مال یکدیگر باز ایستند
و چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام یکدیگر از زبان همت همین افتاد و جناب شیخ الاسلام الاعظم با مریدان و معتقدان روان شدند و یکی
از آنجمله والد سعد ادراق بود و جناب مخدومی ابوت با آموزی بیست هزار دینار رایگان از رخت همراه خویش کرد و بیند و این ملکیه و چون صعوبت حرارت نموده
بعرض رسانید و قرار در طریقه محترقه است اگر مسلکی را دیده بیت بدانجناب این ملکیه را دشنام داد و فرمود طریقه محترقه باشیم و مریدان او چند و پس از دو
جناب ولایت پناهی دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و روی توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغ بیگ جوانغار را بمیرزا عبد اللطیف سپرد و برانغار را با مراد بایزید
و در سلک استلام میرزا عبد العزیز انتظام داشته تفویض فرمود و بنفس همایون در قلب قرار گرفت و چند دستان از بهادران نامدار را در خلد آیین قلب جای
دادند تا اگر احتیاج افتد آماده کار و مستعد روزگار باشند میرزا علاء الدوله از جانب میرزا الغ بیگ چشم امید از فروغ شیع میرزا صاحب و اتباع او روشن بود و جوانغار
از ملعان سنان میرزا حسین سلطان منصور و زین و خود در قلب آرام یافته چند امیر توان با لشکرهای جهان پرسوان و تجلی جهان بودند و در وقت گران دو لشکر شده
بر خاشجوی و در برابر هم بایستادند میرزا ابراهیم عبد الله شیرازی از صف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیگ رفت و خاطر شریفش مشوش و پریشان شد با جمعی
ایلچی دیگر انوار بر جنگ ترغیب نمود و بر انجام دنگ تحریص مسعود و آن دو لشکر نامور بر یکدیگر ریخته و خاک معرکه با خون مبارزان آمیخته عاقبت الامر صف
و شور بر صفت روزگار سیاه عرصه آن ظاهر و آشکار گشت و سه حصه بیان خیزه شد جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله را از جای برداشتند و شاهزاده بقدر تیمور
در قلب اوفتاد نمود و چون دید که هم نوع دیگر است و نیز از معرکه عنان برتافت و میرزا الغ بیگ بتاخت و نصرت بآنها اختصاص یافت میرزا علاء الدوله از جنگ
بیرون رفته متوجه قلعه اختیار شد و ابواب فرار این گشاده اموال فراوان علاوه بر آن و نوکران و دوازده نمود صلح بعزم ملازمت برادر مهتر میرزا با برادر با بیتر
بهاء و چون آنجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران بدیدار یکدیگر آشنا و رامشت نمودند و میرزا با برادر متعهد و دلجوئی میرزا علاء الدوله زبان گشاده گفت خاطر جمع
باید داشت از هیچ چیز از ملک و مال و لشکر و زر و نقد و جواهر و اسب و غلام و برادر و امیر محمد صوفی ترخان و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید

در دغه و در هرات بعهده چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابوسعید در اثنای راه گرفتار شد و دیگران سلامت رفته
باین رسیدند و چون کوکب بخت میرزا الغ بیگ بدرجه شرف رسیده مظفر و منصور گشت لشکر و ارکش مخالفان منهزم و متفرق شدند و اموال و ارکش ایشان بتصرف و عساکر
منصور از ترکت غنایم موفور شد نیز میرزا الغ بیگ لشکر نعمای الکای آورده فتحنامها باطراف آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف درین معرکه لاجلادت
و شجاعت بنوعی بظهور رسانیده بود در دست دشمن اوزبک گرفتار شد میرزا الغ بیگ فرمان داد همنشیان باعث تعاصد دی این فتحنامه از بنام فرزند
دلبند او میرزا عبد العزیز نوشته و بتعجیل بمزاج شاهزاده گران آمده کدورت بیکران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون از موضع ترتاب کامران و کامیاب بجانب
دار السلطنه هرات نهضت فرمود و سپاه بیمرقند در منزل چیل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب ایشان را غارت عام کردند و سیر ارباب
حساب مرحومی مغفوری ابوی حکایت کرد که جمعی ترکمان در صحرای چیل دختران پیش آمدند و از مهار قطار شتران را رخوت و اقمشه بر آن بار کرده بعزیمت ارض بلخ بودند
با ایشان هکم و این اشیا سیدی عزیزه از ملازمان و مخصوصان حضرت شیخ زمانش تعلق میدارد جواب دادند ما آنچه با را بر ترکمان میریم بعضه میرزا الغ
بیگ هم در منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرده فرمود تا الاغان شیخ بزرگوار را باز دهند و تعظیم و احترام نموده بتعجیل بمیرزا الغ بیگ بیارک بیاند شرح
حالات و زوال دولت او بشرح مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی میرزا الغ بیگ عازم مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شده بر حالات و حضرت و علی
در اشراف دار السلطنه هرات باسم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیگ بمیرزا عزت ملک با حضرت آفتاب عدل و احسان بر اطراف و اقطار ممالک خراسان
تافت و فقیران و زیردستان را از کشف عاطفت و مرحمت خویش بادی داد و امیر جلال الدین محمود ولد امیر سلطانشاه برلاس در همین بیت و الغاق
و در حوالی مرغاب از امیرزاده علاء الدوله روی گردان شده بعهده بخدمت میرزا الغ بیگ رفته در تاریخ فتح مذکور گوید بیت منظفر الغ بیگ کشور گشای
در در سلطنت ماند از ایشان عجیب ❊ چو لشکر بسوی خراسان کشید ❊ بیرشش فتح و فتحی غریب ❊ خرد از پی نصرت لشکر ❊ بیان فتح ملک الغ بیگ
و امیر جلال الدین محمود را بلطف طبع و عزت ذهن در میان ترک و تاجیک اشتهار داشت و بسبب میرزا الغ بیگ بخراسان و اغراض دولت میرزا علاء الدوله
تحقیق امیر سلطانشاه برلاس بعهده از عزایم حکایات و میرزا عبد اللطیف در قلعه اختیار الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله در باب اعزام و اقبال و اخلاص بیشمار
مشورت فرمود امیر شیخ حاجی عباس و در زمره امرای عظام انتظام داشت لغت رای من است امیر میرزا عبد اللطیف را بیرون آرند لاتحت کرده و در آن بیرون
امیر سلطانشاه برلاس باشد و چون ارادهٔ ملک تیمور و مقتضی تقدیر بخلاف آن بود برای امیر شیخ حاجی عمل نمودند آخر الامر امیر سلطانشاه بسیر شد و بخدمت میرزا
الغ بیگ با فنون و مدد بخراسان آورد و آنکه چون میرزا الغ بیگ بر سند جهانبانی برآمد قلعه پیرنور در شرقی شمال هرات واقع است دارد آنجا شهر
و دروازه در سنگ تحصین مرتب باشد و در آن اوان مشحون بزخایر فراوان و اجناس و نقود بیپایان بود یا از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت آن قلعه
ملتزم شده و بخیال حصار اختیار الدین بهمت آقا حاجی بیگ از احتیاط داشت بعضی میرزا عبد اللطیف را در حبس بلاد طریق اختلاط و اشتغال
مسرور میداشت و از لوازم خدمتکاری قیام مینمود مفتوح گشت و اجناس بیحد و مبلغی خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ دولت توان
نقد در تعلق بخاصه میرزا عبد اللطیف داشت و در آن حصار مخزون بود با آنکه میرزا الغ بیگ از فتوحات و غنایم خراسان بسی چیزها بفرزندان و جمعی ندادند و در آن دولت توان

نیز مضایقه نمود و این صورت که جب زیاد ناخوشی دگر در بیت میرزا عبد اللطیف گشت و میرزا الغ بیگ بر نواسعات بر حال او رفت آب مصلای قطب الدین
احمد لاهجی از اشتر عرش منصب فرمود و میرزا دیار علی ولد امیر اسکندر ترکمان که امیر خلیفه اوزبک شده و انا اورا بحرانستان فرستاده بود و اسطه لاز
فشکره پادشاه و ناخیه ادشت بده میفرستد کرد سلطان ابو سعید را در عقب او فرستاده و میرزا الغ بیگ بجانب مشهد مقدس
رضوی علیه السلام و اجمعه در کنف دولت و اقبال نهضت نمود **ذکر توجه نمودن دولت میرزا الغ بیگ بجانب میرزا علاء الدوله میرزا**
ابو القاسم با بر و مراجعت بجانب میرزا علاء الدوله چون بمیرزا ابو القاسم با بر پیوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیگ مواضعت نمودند و جمعی از گریختگان دیگر
سپاهیان با ایشان ملحق شدند و حقی کثیر در خلف رایت شاهزاده کاملی مجتمع گشتند و طایفه از امرا و بهادران هم قشر و در عقب ایشان رفته
بعضی بجام رسیده از اجتماع آن دو پادشاهزاده آگاه شدند و عرضه داشت بجانب میرزا الغ بیگ فرستاده کیفیت حال باز نمودند میرزا الغ بیگ چون بر مضمون عرضه
داشت مطلع شد با لشکرها در جنبش آمده و بمشهد مقدس رسیده شرایط زیارت و استیلا و استعلا بدان موضع منیع بسعی و کوشش آن بلند بعد بسعید
مینمود چون بمیمنه بر رای انور روشن گشت که قلعه خبوشان بتقدیر باز بلیه نمیشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت در بیت توجه بجانب آن دیار
برداشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا ابو القاسم با بر رسیده تکلف و بدلا بلیه عرض رسانیدند میرزا الغ بیگ اظهار
عنایت کرده ایلچی را بصنوف نوازش اختصاص داده باز گردانید و متعاقب ایلچی روان شد تا اسفراین عنان گیران باز نگشید و میرزا عبد اللطیف
و میرزا عبد الله شیرازی را با کرده اینوه بسطام فرستاده و فرمانداد و میرزا عبد الله با شتر ابادر آید و آثار کشته و قتل در بطور رسانند میرزا الغ بیگ تا بلیه اشتر قلعه
معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف در سر بسطام اقامت داشت چون از مراجعت پدر آگاه شد بر فور باز گشت و در مضاوات یا تقریب میرزا الغ بیگ چشمه
رو در خاطر مقرر بود بر رفت و از مخبران صادق القول منقولست که میرزا الغ بیگ تا آنکه بسطام برفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابا بر العراق در آمده در سلک ملازمان
میرزا سلطان محمد انتظام می یافتند و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه بمرض صعب گرفتار شد قشه آنکه آن سلطان میرزا الغ بیگ کردند و حضرتش تا رض می نابود
را از خواص و مقربان را روا نداشت شاهزاده را بمقر اند اخلد و بمشهد آوردند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیگ ظاهر شد و معالجات اطبا خاطر
بمعالجه میرزا عبد اللطیف قیام نمودند شاهزاده بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی بر کرده صحت کامل یافت الحمد لله تعالی **ذکر خلاص یافتن امیرزاده**
بابا رغا و سلطان سعید از زندان قلعه سرو و کشته شدن اهل قلعه در آن اوان میرزا بابا رغا و سلطان ابو سعید در قلعه سرو توقف داشتند
بعضی شخص از کسان سلطان ابو سعید بوهانی در میان کلاخ تعبیه کرده پیش او فرستاده و آن دو عزیز بسبب بوهان بند رازپای خود برداشتند و چند تن را با خویش
بارسا حشیع در اهل قلعه نهادند و بعضی از استخلاص کشته بقیه السیف لان خواستند در اخلاص مکر حضرت بانانه یار شدند و امیرزاده بابا رغا سلطان
ابو سعید را رخصت داده از قلعه بیرون فرستاده و اهوال نهایت در قلعه مخزون بود تصرف نمود و بطیع رزگردی ابوه پیش او جمع آمدند امیرزاده بابا رغا دست
سخاوت گشاده بلقا پادشاه و جنس بسیار بمردم تفرقه کرد و تسخیر شهر هرات را بعزیمت برداشت و بولایت کرخ در آمد و امیر بابا زید و ایلچی در مشهد حاکم بود
از وقوع این حادثه آگاهی یافته سرعان پیش میرزا الغ بیگ فرستاده تدبیر دیار هرات را محفوظ و مضبوط کردند و حکم فرمود هر الاغی در داشته باشد بعزم امیرزاده

بارغا بیرون رود و مردم تا چنگ چنانکه مکنت خیال میرفتند بر اسبان سوار شده روی بکرنج نهادند و چون بران حدود رسیدند بارغا صحبت حق را بر
تاخت و دیه را غارت کرده هرچه داشتند بگرفتند لا یمکن رایکان تعرض رسانیدند و از جهات حق هرات احوال اعیان امیر بارغا منتظم گشت و بقصد شهر
رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را آسیب از وی رسید طایفه از اوباش و لئام و جمعی از نوکران امرا و اعیان لئام یا اعتبار را احترام بحضور در صحبت او مجتمع گشته
و صدمتش از سر جد و اجتهاد هرچه تمامتر جنگ و مجاهده آغاز نهاده و امیر بایزید با تفاق قضات و اکابر و اعیان در امر حصار داری سعی و اجتهاد تمام مینمودند و از جمله شاهزادگان
جگر دوز ترکان سمرقند و اهل کند اشتند و مخالفان بر آن خندق کردند و کافه رعیت نیز در محاربه و مقاتله بجان میکوشیدند و بقدر وسع امکان سعی جمیله بتقدیم میرسانیدند
لحظه از مراسم جنگ و پیکار فارغ و غافل نمی بودند و در صدمه کاری و جان سپاری تا هر دو تقاضی و ارزیدند بدین طریقه چند شب تیره و روز روشن در
چشم شهریان بدین دیره می نمود بسر بردند تا روزی بارغا با لشکری بیاشار در برابر برج سمرقندیان جنگ پیش آورده بکنار خندق آمدند ناگاه جمعی از ترکان
سپر بادرسر کشیده توره بارا بر دست گرفته بفصیل برآمدند و بیست و هشتمین در دیوار شهر بشد و هم در هراس بر ترکان استیلا یافته از روی بازو بگشادند و تا چنگال از هم
فرو بگشادند و دیگر چین فرقه از تیر اندازان تا چنگ پای تهور پیش نهادند و بر مخالفان و تجریب دیوار مشغول بودند تیر باران کردند و یکان سر در آن باغی را از آب
خندق میگذشت با تیغ جهنم فرستادند و بقوم پاک چنگ بار را گرد آشته در خاک ریز ریز آمده پاک بگرفتند تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمره از مدبران خود را
و اخطار شدند و از زخم شصت تقدیر چیزی بکوشش بارغا نیز رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیگ امیر اسمعیل صوفی ترخان برادرزاده کوهرشاد و اعیان
با دیگر امرا بمدد شهریان رسیدند بشب از دروازه درآمدند و اهالی هرات را قوت و تمکن زیاده شد بارغا هر چند جهد کرد نتوانست در گرفتن مقصود و تمام کند
و دو اتباعش عاجز و متحیر فرو ماندند و درین اثنا میرزا الغ بیگ از شهر بازگشته بجرد هرات رسید بارغا از صدمات لشکر منصور قرین دنیز و بیم بالغ
سپاه بایزید از دور شهر بر خاست و اعیان و عوام در پیش او جمع آمده گرد بر گرد پریشان شدند و میرزا الغ بیگ در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و
بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با بارغا یاری نمودند مهم او بدین مرتبه نمیرسید و چندان جنایت کرد و آتش خشم جانسوز اشتعال یافت و حکم شد که
بیرون هرات را بر امرا قسمت کرده غارت کنند و در آن هنگام سرما بمرتبه بود و خون در بدن منجمد میگشت لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند و در آن هنگام
دیه رنگ آشته و بعد از سه شبانروز بالطبع علی اسم الله در دست رکاب ملازم دریای مرحمت شهریاری در بلوح آمده فرماندار و سپاه دست از آنکار باز
داشتند و مردم بیرون گریان و هریان در آن سرمای قوی بر عاکوماد شاخوانا میرزا الغ بیگ متعلق شدند و اضطرار در آن اخر و مضان واقع شد و در روز عید شخصی
از زرعیاه هرچه از اهالی خود نا دیده شد روزگار داشت بتاراج حادثات داده که سنه دیگر در سال میرزا الغ بیگ میدیر دیگر از پادشاه عالم عرش
عیدی مسلمانان و در دیشان را ادای حق تعالی بر عهده دولت حق برکت کند و میرزا عبد اللطیف و چون در شهر مانده بود حاجت صبا در مقام توقف نمود و
چون اوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر شنید با لشکر و در تنگ بجانب هرات روان شده بر پیرامن کوه رسید میرزا الغ بیگ عزیمت سمرقند جزم فرموده بعضی
عفران پناه خاقان سعید را با نصب بیت رفتند و طایفه از اهل هنر را که چنین بیاد ماوراء النهر فرستاده و فرماندار بعضی از بدایع را نیز نقل کنند و از آنجمله
چند زوج در قلعه حضرت خاقان سعید از تیر زاده بود بر مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا منصوب کرده بموجب فرمان بماوراء النهر نقل کردند همچنین خزاین و

[illegible] فرزندان بحسب فرمان واجب الاذعان بآن طرف بردند و جناب میرزا الغ بیگ سلطنت هرات را از بیم زوال و اختلال آن بنحوی از مناهی خلاص ملک
مامون و محروس میرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و شاهزاده مشار الیه بعد از روزی چند از صدمات سپاه میرزا بابر در تاریکی فرار برقرار اختیار کرد چنانچه بعد از
تحریر چند سطر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر توجه و لشکر کشیدن میرزا ابو القاسم بابر بجهت تسخیر دار السلطنه هرات و مجموع بلاد خراسان و محاربه با لشکر**
میرزا الغ بیگ میرزا بابر چون در حدود و سطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ از آنسو بیم ایلغار نموده بازگشت هرات و سلطنت خویش همه دارد و لواء توجه از عزیمت
او برافراخت و تسخیر هرات بلکه مجموع بلاد خراسان را وجهه همت ساخته و بعزیمت هر چه تمامتر در عراق آمده و در الوار اشکر اسیکونه تقصیر جایز نمیدانست با لشکری
مانند شیر ژیان سخت جنگ و چون بیگ زمان روز در آنهنگ مشهد مقدس آمد و امیر هندو را با فوجی از بهادران نامدار بجانب مرو فرستاد چه در آن اوان اطراف
نموده بود و میرزا الغ بیگ از آنراه عازم سمرقند گشته و فوجی از نامداران را بطرف هرات روانه داشت و نفس همایون عازم نهضت شد و امیر هندو که منازل پیموده بمرو
نزول رایات حشمت و دوران زمان اسپهبد دوار بر توابت و سیار از آتش یافته بجلالت اردوی میرزا الغ بیگ رسید امیر ابراهیم ایلکو تیمور را در بر سر لشکر بعزم
و مقدمه حشمت و غنیمت فراوان بجنگ آورده بسیاری از آنگروه چیره باز گردانیده و مراجعت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا الغ بیگ بر سر امیر هندو شبیخون نموده
لشکریان بعضی کشته بعضی و بعضی مکند شدند و قوم اوزبک رسیده دست بغارت قالیچه برآوردند و سپاه سمرقند بهزار جان کندن و مشقت خود را بآب سیحون
و میرزا الغ بیگ از آنستان در هر کجا قشلاق فرمود و نفس خاقان سعید غفران مآل را بآیین تمام و دلانه سمرقند گردانیده و در کنبد حضرت صاحبقران غفران مآل
مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی آیات را بجانب هرات فرستاده بعد منازل پیموده در قصبه و شیخ نزول فرمودند و میرزا عبد اللطیف خبر
ایشان شنیده و بعد از حکومت پانزده روز در ظلام لیل الفرار نموده نفر بزبان آورده با جنبی خود روی براه نهاد و لشکریان میرزا بابر در پس ایشان پای
خواجه دهند که بعد بهرات درآمدند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و یاغیان از قلعه تیره توران شده در ظاهر قلعه دار السلطنه هرات رسید و چون پای
خلایق و خیل مستعرض مردم گشت و از رعیت چیزی بسیم ستانند طبع خلایق از حرکات ایشان متنفر شده شب جمعه هنگام سحرگاه طایفه از ارباب تعیین
یاغیان از جانب دروازه عراق بشهر درآوردند و امراء میرزا بابر پناه بقلعه و حصار اختیار آنجا بردند و روز دیگر بعهد و میثاق بیرون آمدند و از قلعه رفته
مبلغی خطیر از مردم بزخرف و تعدی ستانده بعضی برگرفته فرار نمودند و یاغیان روز دیگر حاکم بعد با رعایا و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرده و از شب جمعه از آنجا
منادی شخصی بعد در این اثنا عبد الغفار کابلدار از اردوی میرزا بابر بطریق مکر و خدیعه پیش یاغیان آمده شیوه مزیدی و فتنه مستکاری پیش گرفته و در آنشب در ایات هلاکون
نزدیک رسید و عبد الغفار آنرا معلوم داشت و طلبهای کران بران نزدیکان ده لوح پیمودن گرفت و تا صبحدم بنای دوش بر بردند و علی الصباح فوجی از قزلباش
لشکر منصور همه جوشن پوش و نیزه دار با بیشهای کشیده از دروازه ملک درآمده بباغ شهر ماقشدند و یاغیان ایشان مست گرفته و دست و گردن بسته در لشکرگاه
خیابان بخدمت میرزا بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد بحسن و بخت میمون و طالع مسعود زمان سعد نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یاغیان را در
چهار سوی دار السلطنه هرات آورده بشهرستان عدم و نیستان و فقر در سر کوچه خیابان و بیغوله و در آخر دیگر سنه اثنتین و خمسین و ثمانمایه بوقوع پیوست
و میرزا بابر بر سر ایجاد بنا بنا نمی و مناری مکمل نمود و امیر هندو که از جانب مرو باز گشته امیر ابراهیم ایلکو تیمور و بعضی از ارباب حرف را گرفته باز گردانیده و در آنروز خون

ابراهیم را در خواست نموده و ملتمس او پسند افتاده میرزا ابوالقاسم با برادر بزرگ که از بخشون عواطف پادشاهانه و صنوف عوارف خسروانه بسوخت و پایهٔ قدر او را
از ایوان کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان رواج شایسته وجوه و نامی باسم همایون رقم زد و میرزا علاء الدوله از آن زمان در
معرکهٔ میرزا الغ بیگ روی گردان شد تا این احوال در خراسان مفتوح گشت در طی عشرت میرزا ابوالقاسم با برادری داشت و میرزا ابوالقاسم با برادر
آستیلا بران دیار سر کار تو نزاع بسیار غال میرزا علاء الدوله از نزاع داشت و آنجناب دلدار شیخ خوجه میرزا ابراهیم را با جواهر و نقود در آن هنگام از
قلعهٔ غالب بیرون آورده بعد بعد انصوب فرستاد و این دلاور در اسطنهٔ هرات در تحت تصرف میرزا ابوالقاسم با برآمد و جمعی مردم شریر حاسد در حبس
اندر پادشاه آمد شد مینمودند بعرض میرزا ابوالقاسم با برادر سیند نزد میرزا علاء الدوله داعیهٔ شرکت و جدال دارد و پیوسته حرف استغنا بر لوح ضمیر و خیال
مینگارد و بکم من تتبع تحیل این سخن مؤثر افتاده میرزا ابوالقاسم با برادر مسعود میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساخت و جمعی کثیر را بتون فرستاد تا میرزا
ابراهیم را بگیرند باز کرد و آنجا عقد رفته مولانا احمد بیک حبیب عظیم کرد و زخمی قوی بدست او رسید رفته سلطان بیگ را که همیشه میرزا ابوبکر عراق بعد جهد عظیم گرفته
شد داغ کرد نیز و میرزا ابراهیم سلطان را با خزاین پادشاهی همراه داشت پیش میرزا ابوالقاسم باز آوردند و جناب شهریاری صندوقها جواهر و طلا
مانند و دانشیده بر ملازمان قسمت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس ساخت و در اثنای این اوقات امیر هندو که در امور ملک دال بغایت صاحب اختیار
بود لاجرم میرزا ابوالقاسم با برادر اشتغال بیش عشرت برای ضبط مملکت نداشت اکثر امرا بسیار جور و ستم کردند و بخلاف عرف و عقل از آن جمله
در وجود می آمد و امیر هندو که بر بیت ضعف دل بسته آراسته از حوادث و اوضاع امرا متنفر و مکدر شده رخصت طلبیده چند روزی به ییلاق باغ بیس رود و اجازت
یافته بدانصوب روان شد و امیر ابراهیم اکو تیمور را محبوس داشت با خود همراه برد و در این ولا از پیش میرزا عبد اللطیف در دارغ بعد قاصدی آمده خبر رسید
که میرزا الغ بیگ لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسان است لیکن ما بتوفیق تخم ایمان کاشته و از آب عبور کنند و ما بعد از این با ایشان طریق
محبت و مواخذت مسلوک خواهیم داشت **ذکر مخاصمهٔ میرزا عبد اللطیف با جناب میرزا الغ بیگ گورکان و سرنگر گشتن پدر و پسر جهة**
فرس ملک و دیگر وقایع و حالات آنجناب و از آنچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف منظر اسعان نگرسیده حکم کرده بودند پدر را از قرسیر آنجا رسد
و انیخیه را میرزا الغ بیگ نیز در نظر اسعان میرزا عبد اللطیف نگرسیده میرانست و همچنین خاقان سعید و اهالی بلاد هند مکتوب پیاپی داشت و فرستاده بود و ثمرهٔ از صورت
در ضمن آن درج فرموده غایب حضرت خاقان قصیده قصد عبد اللطیف را از عالم نجوم یا از ارباب ریاضت و جوکیان معلوم داشت و اعجوبهٔ الزمان مولانا محمد اردستانی
از این باب با شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانچه روزی میرزا الغ بیگ در حین توجه بکابت خراسان میفرمود و عنقریب مجموع ممالک محروسه حضرت خاقان
سعید در تحت تصرف خواهیم آورد و مولانا محمد گفت اگر عبد اللطیف بگذارد و این مولانا محمد اردستانی در طالع در بیت و غیر ذلک از نوادر زمان بعد و کلیات عرب
بدیع از وی در اخبار امور مخفیه و قضایای ابنیه مشکلات از آنجمله مسود اوراق از جناب اقدس آب مولانا علاء الدین و نشی چند کلمات شنیده و هر یک از آنها
موجب استعجاب میشود در این مقام از جهة اختصار بر یکی از آنها اقتصار میرود و مولانا قوشچی فرمود و روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ انشا نموده مولانا محمد
در آمد و آنجناب با او گفت رباعی کش و از آنچه در ضمیر است اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نمود و گفت سؤال از حرم است و دیگر هیچ نگفت پادشاه

و دعا و شبی محرم ماست آنچه کاغذ عرایض پسر پادشاه بکوی و جناب مولوی گفت و پادشاه از دو خاتون و در جبلهٔ لطف و دار و دیگر امیر کبیر و دختر خان
طلاق میدهد امیرزا الغ بیک از طلق دختر خان و بزید و عفاف آراسته بود بر صفات حمیده مزین و محجب و نیکو خصلت و ملاطفه از وی صادر باشد تا بطلاق
چه رسد استعجاب نمود و بعد از چند روز امیرزا الغ بیک خاتون را و ملا محمد رقم قتل بادشاه کشید و بعد گشت دختر خان چنین لطف و رسوت و شماتت کرده امیرزا الغ بیک
زجر الهی او را طلاق داد و القصه امیرزا الغ بیک بواسطه حکایت در قلم آمد انشاء الله تعالی بحال میرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را بردی مرجح میداشت و در خاطر جوابا بغض
الغایت میگوشید و شیخ بر مزاج میرزا عبد اللطیف دشواری آمد بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و لشکر خراسان چند امرا از میرزا الغ بیک صادر شده و موجب کدورت
خاطر میرزا عبد اللطیف گشت یکی جدول قتل بنام میرزا عبد العزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از در بست توان نقد و شش هزار ده در حصار شهر ایرین داشت قبض باد نداد و این مصیبت
سبب تعاقب گردید کلک بیان گشت دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد و هرات او را در سه شهر باغی گذاشت بقصور آنکه شش شهزاده بیست و شش کشار
خواهد شد و خاطر از جانب او فارغ گردد میهات تدبیر انسان دفع تدبیر یزدان نشاند گردد علت عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که چون خبر مرگش از دار السلطنه
هرات بعد از رفتن میرزا الغ بیک بکابل بنا در ماوراء النهر بنا بر توجه میرزا ابو القاسم بابر بطرف خراسان پیدا شد و بر میرزا مخوف شد بنا بر آب گذشت
و قاصدی پیش پدر روان کرده از وصول اعلام میرزا الغ بیک نشان داده مضمون آنکه بنا بسوء حال رایت پادشاه باز گردد و بعد از آن مملکت قایم نماید میرزا عبد اللطیف
اعتنایی را فوری عظیم شمرده معاودت نمود و برق و شق و حسی و عقد و هم الولایت بر توابعات افکند و در این اثنا میرزا الغ بیک در خفیه نشان بمیرزا امیرانشاه
و از اخفاء حضرت صاحبقران مغفور بعد از هلاکت و تاخت و شبخون با امیر دلاوس خود رام داشت ارسال فرمود و او را بر اخذ و قتل میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص
نمود میرزا امیرانشاه بنقض میرزا الغ بیک فریفته شده و اعوان و انصار خویش جمع آورده متوجه جنگ و پیکار گشت میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر و خصیصان
میرزا امیرانشاه بتعجیل نمود چه او پیوسته با آن جناب در مقام هواداری و جانسپاری و دختر منش نیز با لشکر فراوان توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از تعاقب و تفتیش
سبا زران در جایش و بهر کان در تابش آمدند و اسباب حرکت گردان شد و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار و اسیر گشتند و قابو میرزا عبد اللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق
و پراکنده شدند و میرزا امیرانشاه بقتل رسید و نشان میرزا الغ بیک در وقت ضبط و تحقیق جهات شهزاده متحقق بود میرزا عبد اللطیف احتیاط و بالکلی از جانب
پدر مایوس گشته خود را از آن جناب دانست یکهزار شد بلکه با جمع آورده رایت مخالفت و عناد برافراشت و فرمود تا صندوق تفنگ گشته منادی کردند و بعد از این
بجهت تفنگ متعرض کس نشود و ما آن رسم مذموم را از میان برداشتیم و بیان چنار اسر سعادت آغاز نهادیم و باعث این خبر آن بود که میرزا الغ بیک در باب
تفاخر استام نام بمبالغه عظیم داشت و امیر دلاوس و از میرزا الغ بیک متفرق بود در خطه رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و با لشکری فزون از حد و چون آماده
حرب گشت و جناب میرزا الغ بیک با سپاه ماوراء النهر و ترکستان زیاده از ریگ بیابان بلکه بر مبتهج کنار گشت و میرزا عبد اللطیف در این جانب چون کذار
بر بسط فرمود پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند و آب در میان فریقین حایل بود و در اندک مدت چند نوبت از بالای چاپان لشکریان گرد نشستند و محاربه منعقد و در اکثر اوقات
کسان میرزا عبد اللطیف غالب می آمدند نوبتی میرزا عبد الله شیرازی بر حسب فرمان از آب گذشت و آتش محاربه را افروخت و بدست لشکریان شهزاده گرفتار
گشت میرزا عبد اللطیف در مقام مرحمت آمده او را بایلان داد و چند روز بر این وضع گذشت میرزا الغ بیک از کنار آب نهاد عزت از کار جنگ را از برابر میرزا

عبد اللطیف کوچ کرده و ادوات و اسباب پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب سمرقند نهاد مجمل این مفصل آنکه میرزا الغ بیگ در وقت توجه بجانب دشت
میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز را در سمرقند بر نیابت گذاشته و بنفس همایون متوجه کنار چون گشت و در کنار آب طاب اقامت بجهت اجتماب کشید
و میرزا عبد العزیز در سمرقند حرکات ناپسندیده آغاز نهاده دست با بی اعمال امرا درازی کرده امرا اضطراب نموده بحضور تا عرض رسانیدند میرزا
الغ بیگ چند نوبت نهانی بسبب تهدید و وعید بولدار غرفرستاده دست بزاده همچنان افعال خود اصرار نموده اعتنا بحکم و اشاره پدر نکرد و امرا مستوحش
گشته نزد پدر باز آمدند و میرزا الغ بیگ را گرفته به پسر سپردند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابو سعید میرزا امیر شاه بن حضرت صاحبقران بر
تیمور گورکان لاحقه بر بانه و نقض باطل بیرانه خروج کرد **کنار در خلوت میرزا سلطان ابو سعید بعد حادث این ارغون و نهایت کار میرزا**
الغ بیگ گورکان و حالات آن لاریب پادشاهی و انوار عنایت الهی همیشه از آنسو همیون ناصیه همایون میرزا سلطان ابو سعید گورکان
صاحب دولت بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیگ مینمود و از اهوال و افعال و اجناب قوانین آداب سلطنت و آیین سیاست معهود و دایم الاوقات حرف سلطنت
بر ضمیر انور میگذاشت و مانند سرمستان شیوه غرور پرورای عیش و عشرت داشت و در آن هنگام چیزی و پیرایه صاحب رضه و مشاقشه گسترده بعضی از
ارغون را با خود متفق ساخته و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز از خود فرصت و ملک جنگ صحرا نیز ناگاه در جهت رویاه شهر خزید
و دم در کشید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت اثاث بقبه جوزا و اوج ثریا برافراشت میرزا الغ بیگ چون بر این حال اطلاع یافت
آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شد و در حیرت دهشت بلخ دماغ مبارکش منفصل گشت و بعد از تعذر مشورت میرزا عبد اللطیف را
بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بران صوب رسید میرزا سلطان ابو سعید از بیم هیبت و صولت سپاه نصرت اثر ترک محاصره کرده
بصورت ایل ارغون رفت میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده بقبیله الحضرای کش آمد و لشکرهای آن لوحی را جمع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیگ
با سپاهی چون حرکات فلک نامحدود از سمرقند بیرون آمد بحدود قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سپاهی سپاه میرزا عبد اللطیف بر آن راست و میرزا
الغ بیگ بر فرار گشته قرار گرفت و آن دو لشکر خون ریز و هر گروه فتنه انگیز از دو سو ظاهر شد و بعد از آنکه زمانی بمحاربه و مقاتله مشغول شدند
میرزا الغ بیگ ناگاه با آنکه عجز و فتوری بر صفحات احوال سمرقندیان لاح نشد از آن شبه برآمده روی براه فرار نهاد با هزار تاسف و تلهف میراند تا بر
دروازه سمرقند رسید حالت و شهر در آید میرزا شاه قورچی از خاک برداشته و خاک بر سر او بعد و کوتوال قلعه از دخل مانع آمد میرزا الغ بیگ با چشم پر نم و دل
پر غم و درد و حسرت و الم روی بشهر خجند نهاد و چون بشهر خجند رسید میرزا عبد العزیز مسعود حسین چند ملازم بعهد از امیر حاجی محمد خسرو در آن هنگام داروغه
میرزا عبد العزیز نشیند و رفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیگ حکم کرد اگر پادشاه در مصاف در تیر بقریه دمشق خلاص شد تا بی سبب نشیند فرمان آید مجموع لشکر
میرزا عبد العزیز میگریختند و مسعود حسین حاجی عجب شیخ میگوید در زمانه فرار و نشیب ایراز زمانه چیزی بعضی را از آن جانب فرود آورد و تحقیق همین را در این کار
خانه احتیاط نیست فی الجمله میرزا عبد اللطیف بسمرقند آمده بسریر دولت ملک یافت و میرزا الغ بیگ چون بشهر خجند رسید القصه بعد از آن مشغول از آفات
در سوان مصیبت بدون رسیده حالت و چند روزی در آنجا اقامت نمایند کوتوال آنجا ابراهیم پسر بولادکه مملوک میرزا الغ بیگ بود قصد او نمود گرده پادشاه

بر خیال اطلاع یافته از آنجا بازگشت و آنکه قصد برادر ایشان کشتن بسمرقند برد و میان آنجناب و فرزندان مهربان او میرزا عبد اللطیف انواع سخنان بظهور آمد
و قلم مسکین رقم از ایراد آن خوشا معاف معذور داشت و در آنوقت میرزا عبد اللطیف بیرون حضرت صاحبقرانی برداشته بعد و عباس نامی را در محاورات خاقان
زاده عرضه داشت که میرزا الغ بیگ پدر مرا بعرض رسانیده است خاقان حکم کرد که آنچه مقتضی شرع بود بجای آورند مجموع سمرقندیان فتوی نوشته میرزا الغ
بیگ را بقصاص در آوردند آن جناب قاضی مسکین و باشان عبدالله نشدند از آنجمله میرزا الغ بیگ پا براق با میرحاجی محمد خنزر پیر دند و ادراج برنهاد میرزا
راقم حروف استماع نموده رخصت مسکنم در رکاب میرزا الغ بیگ از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب در عزیمت سرور و فرح اسب میرانند و بهر کنه طلبیات
میگفت و چون اندک مسافت قطع کردیم ناگاه شخصی از عقب دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز دیدم و در پیش میرزا عبد اللطیف رای داشت که
خبر است لشکر خاقان بر آنجمله است و میرزا الغ بیگ در محاربه با آنها باشد فرود آید و چیزی توقف نماید و براق ایشان بر وجهی اسپ دیده خود را بر رکاب
و زنگ و جنگ بعد است کرده نحو جلاد دم و با سمع و اطاعه میرزا الغ بیگ از من پرسیده که چه میگوید حال باز نمودم میرزا الغ بیگ چون خبر توقف شنید
زبانش از گفتار باز مانده و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا یافت و در آن نزدیکی قریه محمد صدر بود در آنجا فرود آمدیم و چون هوا تنگ برود تا داشت
میرزا الغ بیگ در مواضعش او آتش کشند و کی بیند و بعضی نوکران با و مشغول شدند ناگاه شراره از آتش بر دامن او بود رسید و دامن خرقه
در دید بلا آمده میرزا الغ بیگ برت و نیش آن آتش را منطفی ساخت و با آتش خطاب کرد و سن هم بیلدنگ یعنی تو هم دانستی و حال چون ایشان حاضر
گشت و میرزا الغ بیگ در آن زمان اضطراب بسیار نموده از حال میرزا عبد العزیز پرسید و از حکم خنی خویش آشفته و غمگین و در آن تنگی بیاد آمدم و
در بین اثنا ناگاه عباس با شخصی دیگر آمدند چون چشم آنجناب بر عباس افتاد بخواب جای برخاست و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص همراه عباس بود
بوستین الطلا میرزا الغ بیگ را از دوش او بر بود و عباس بیرون رفت تا رسیدن بیاورد و من در خانه را از بخیر کردم تا پادشاه عیسی برادر عباس
بازگشته آنجناب سلاح بیرون برد و ترتیب مشغول میرسوخت بنشد و هر کس بگوشه رفتیم و آن پادشاه عالی را بر جهد و سیر
و از آنجا بازگشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف برادر خود را میرزا عبد العزیز پیش از فتح بر دید و سه روز گذشته بود در تاریخ واقعه میرزا الغ بیگ گویند بیت
چو عباس کشتش بر تیغ جفا ؛ بود سال تاریخ عباس گشت ؛ القصه آن شاهزاده بیخبر بادشاه هر آنچنان و چه را و بود تعبیر آورد و بدنامی ابد
حاصل نمود و با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی بر نداشت مصرع چون کافر در دلش نه دنیا و نه دین ؛ در هنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برادر
و پسرش امیر جلال الدین محمد پیش میرزا عبد اللطیف می آمدند امیر محمود بن بوق و امیر سلطانشاه صیدی و سلطان یوسف برلاس و امیر اسمعیل صوفی
ترخان در راهی با ایشان باز خوردند و پسر و پدر را زخمهای کاری زدند امیر سلطانشاه در اثنای طریق براه آخرت رفت و پسرش بعد از دو
روز وفات یافت و چون چند روز بر این قضیه گذشت میرزا عبد اللطیف با امرای مذکور در وقت مخالفت با پدر اجلال سپاه کردند بر کمال شده
مجموع اقتدار سایه نمود با سه سر نشسته انفاس و سیات اعوان از آنجمله میرزا عبد اللطیف از جمع جلایر خاطر جمع ساخته در ضبط ممالک و فتح
اقدامی نمود و هر سال لشکر او در تابستان بتاشکند شهر می آمدند و بعد از چند سال رود امیر یا شد رحمی برآمده و در آن زمستان بصید و شکار ولایت ماوراء النهر

از بیم صولت و سطوت او بنیاد ماندند و میرزا عبد اللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابو سعید را از میان این ارغون بیرون آورده و او را
پیش خود نگاه داشته بعرض رسانید اگر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان در ضمان نامه رحیم رحمان و موجب دیگر
وقایع و حالات آن در آن وقت میرزا عبد اللطیف بتهیه اسباب معاودت والد بزرگوار اشتغال میفرمود حاکم سیستان شاه حسین و عشیره لاوجاه
او به اطاعت داوغان اینجا ندان عظیم الشان مفتخر و مباهی بعنبر اهل اصناف کرده بخارا استبداد و استعدال بر مانع خود راه داده باستماع آنچه آتش
صفت خشم شهریار بیرحم میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل شد و فرمانداد تا سرداران اقطار بلاد خراسان با لشکرهای گران از طرف سیستان فرود آمده
مجتمع گردند و چون اندک زمانی از دعای دست داده بود که در بیش از نفس جوشن در آن خم گرفت و خسرو فیروز بخت از دار السلطنه هرات بحضرت آمده بود
تیمور گرده قاصدی با لشکر خیس پیش امیر سند که فرستاده و او را بصیغه دامیرش را سیه عرضه داشت و میرزا عبد اللطیف در دلایت تا لشکری جمع میکند
و این سر را خاطر گرانش مصحوب میشد میرزا بابر بدان در آن منظر شارت تا عرصه اسفرار رفت و از آنجا امرا نامدار را بجانب سیستان بدان حشم حاکم
تیمور داشته با کوه دست در کمر زدن کار فرمندان شد مصرع سر عیسی خود از آن دست ؛ و دیر است و گشته اند بیت هر که با خود بازو پنجه کرد
سر عیسی خود را بخم کرد ؛ لاجرم در مقام عجز و اضطرار آمده از کرده پشیمان شد و دست بر سینه انگشت و بدست مسکنت و افتقار در دامن شفقت او بخت و میان
چنان سلاها بیان مؤکد کرد اینده و بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خاکساری بجای آورد و بال لشکر مدد کند و بمقتضی رای انور و امثال و اجب الامتثال
در نگذرد و تحفه لایق و پیشکشهای لایق مناسب مصحوب ایلچیان چرب زبان سخنران کرد اینده و امرا و مقربان سخنان ضراعت امیر ملک را در محضر
معروض داشته و پیلکات و تبرکات از راه موقف عرض رسانید بر لطف اصل و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه ملک کشیده و الدت
و حسرات او را نابوده انگاشت و عنان عزیمت بجانب مستقر سلطنت و خلافت منعطف گردانید و چون امیر سند که از توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب
سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم ایلکی تیمور را بطرف سمرقند فرستاده و او در اندک فرصتی پیش میرزا عبد اللطیف گرفته بردند و او را حبس نمودند و خود
با ظفر کلمه عصیان مبادرت نموده چون از دریای سیحون گذشت میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از سپاه ظفر پناه را در طلب دلایت امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان
ابو سعید در ورطه در عقب امیر سند که فرستاده و سپاه ظفر نشان باو رسیدند و از جانبین بسیاری از آن در میدان آمده شمشیر صلابت آختند امیر سند که بسیاری از آن
معارک دیده بود صف شکن و روز نبرد و شمشیر زن در هر جنگ و در اصناف سنگ تیر بیشتر بان بغیر و تیغ کشیده صفها بر هم زد و امیر سلطان ابو سعید در دخترا از خیمه قوی
رسیده بران زخم از گرفت و آن لشکر از بیم صولت امیر سند که متفرق و پریشان گشته مردم او را از پا در آورده بکشتن افتادند و حضرت نیز با معدودی چند از مصاحبان ماند
و دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند در این اثنا امیر شیخ علی بهادر و امیر سند که بهم باز خوردند و در هم آویختند و خاک معرکه را بخون پردلان برآمیختند و امیر شیخ علی
بر بزرگی دولت قاهره امیر سند که را غالب رسانید و سر او را بریده کرده پیش او را پایمال حلاوت کردانید و چون جمال توقف بنوعی تحقیق بازگشت و بهار رسید امیر سند که
جهت عزیمت سیر کار فرغانه از دروازه ملک آنجا کشید و میرزا ابو القاسم بابر از جانب سیستان که مباب دکه سکاران مراجعت نموده در مستقر عز خویش نزول فرمود
چون خاطر خطیرش از جمع جلایب جمع بود طاعتش و شاطر بکتر اینده و از دست قیان سیمین ساق گلی اندام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چند روزی

بفراغت گذرانید بیت خوشتر از عیش و صحبت و گشت بهار چیست ؛ و در خلال این احوال قلعهٔ علاء در تحت تصرف کشتگان میرزا علاء الدوله بود سعی و جهد
امیر محمد صالح و جزاره بر علی و خورنده بعد مفتوح گشت و نقود و جواهر و ذخایر فراوان بدست ملازمان میرزا ابوالقاسم بابر امیرزاده داد و در این دفع انجناب و نشستهٔ میرزا
علاء الدوله چون خبر توجه سپاه ظفر پناه شنید از آنستان بجانب عراق رخصت خواست و برادر خود سلطان محمد تفویض نمیخواست کرد و خبر فرستاد و ان برادر
در مقام نزد توقف نماید در ما عازم و جازم خراسانیم و در هنگام عزیمت با نظرف ملاقات ملاقات خواهد شد انتهی ذکر آمدن میرزا سلطان محمد
بعراق و فارس و رفتن میرزا عبدالله بخراسان و محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا جهانشاه و حالات آن میرزا سلطان محمد
چون از واقعهٔ بلیه خاقان سعید خبر یافت بالعور از نواحی چچال و خرم آباد روان شد در یورت آنحضرت نزول فرمود و از آنجا بجانب اصفهان رفت و در
ضبط و ضبط و بعزم تسخیر دیار فارس راست جلادت برافراخت و شیخ مجد الدین ابو الخیر و شمه از احوال او مذکور شد بانجناب پیوست و ترغیب تمام کرد
و میرزا سلطان محمد با تصویب چند گاه روز کار گذرانید و در این اثنا امیر حاجی محمد غاجیرین با سپاه کرمان بیوک میرزا سلطان محمد پیوست و عاقبت میان
میان فریقین سمت تقارب پذیرفته آتش حرب برافروخت و میرزا عبدالله هر چند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد منهزم گشت و خود بقلعهٔ اصطخر رسید
و چند روز در آنجا بنا گاه می روز کار گذرانید و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند میرزا سلطان محمد بعزم فارس
بشیراز در آمده و از اشراف مملکت فارس سید نظام الدین را باستدعای میرزا عبدالله پیش او فرستاده پیوند یاری کرده بهمچنین قصد شاهزاده نمود
مرضی شاهزاده بقلعهٔ اصطخر شاهزاده را محصور و مشهور کرد و سید را در آنجا بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و انجناب بوجه وفا نمود و هفت شاهزاده هر شهری از
شهرهای فارس و عراق در خلاف کسی مخدوم بخراسان بود و میرزا عبدالله با میدی حرب میرزا الغ بیگ پادشاه او را در عراق طرف اصفهان
بمقصد اسباب سفر داد بعنایت امیر سلطان محمد بحصول پیوست و شاهزاده عازم خراسان شده و میرزا علاء الدوله کلاچیب و بیتغی رعایت نموده و او را در دار الخلافه
میرزا علاء الدوله روی گردان شده بمیرزا الغ بیگ پیوست چنانکه مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده لوای آفاق سر بر خط فرمان او
و خاندان امیر سلطان جهانشاه ترکمان در اطاعت صاف کرده و لشکر فرستاده و سلطانیه و قزوین را مسخر نمود و میرزا سلطان محمد چون از قضیهٔ میرزا جهانشاه آگاه شد بر ترتیب سپاه
مشغول گشت و نشان همایون حضرت خاقان سعید مغفور رقم فرمود بآن یساق و امیر جهانشاه بعنایت پادشاه بانه اختصاص یافته بر آن جمعیت استماع اقدام
او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مداخله نموده اند بحضرت بیعت بیعت بیعت و بیرات بدیوان اعلی گذارد و بولایت و حضرت
خاقان مغفور جهة آن تعیین فرموده قاعت نماید و در حدود ممالک محروسه مداخله نکنند و الا میدان قتال و جدال تعیین نماید بآنچه در مشیت پادشاه تعالی باشد
بظهور آید و مهر فیروزی در روی نشان زده در صحبت قاصدی بر دقایق نفارت مطلع بعد ارسال نمود بنفس نفیس با لشکری از اوراق اشیا را فزون از عقب
قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه از مضمون نشان اطلاع یافت از ثبوت و جلادت شاهزاده نمود با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد
و چون هر دو طرف بقلعهٔ مرقد سمت تقارب یافت از طرفین و سلیس انگیختند و سخن محاربه و مصالحه در میان آمد خشنود و هم بر آشتند و دوستی قرار گرفته اساس محبت
و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد یافت و میرزا سلطان محمد مستقر شرف بازگشت و جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد

میرزا سلطان

بهادر بجانب خراسان و وقوع محاربه میان او و جناب میرزا ابوالقاسم بابر و وقایع آن میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان در سر داشت
حضرت خاقان سعید و مقصد را پیش شاهزاده بعد در خاطر خطیر داشت و فارس و عراق را مضبوط کرده نیز در آن دیار را در احاطهٔ تمامی نماند و پیوسته میرزا
سنگ بجانب ماوراء النهر رفته و اعیان را سخت تر گشت لاجرم فرمان داد و از ممالک محروسه سپاه بیکران در ظل رایت فیروزی جمع آمدند و لوای
عزیمت بجانب خراسان افراخته از بسطام گذشته ایلچی پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاهی داد و میرزا ابوالقاسم بابر نیز سپاه خراسان را فراهم
آورده بتعجیل تمام از دار السلطنهٔ هرات نهضت فرموده در نواحی جام آن دو سپاه بهم انضمام خون آشام بهم رسیده نبرد داد کشش و کوشش دادند و خوارزمشاه
داده و از جانب میرزا ابوالقاسم بابر امیر خداداد بیت شکر عراق گرفتار گشت و ابراهیم جان نام خود را ظاهر کرده در همان روز از اسب افتاده و حضرت امیر خداداد در جبلیه
شهریار بصلاح و سداد میرزا ابوالقاسم بابر بعد الفتح لشکر خراسان گشت و میرزا بابر از آنجا که بیرون رفت و لشکر فارس و عراق چندان لطایف افشرده
نفایس استعداد و اسباب را حمل و استرات قطار بر جواهر و زواهر و ضلع فاخره و اسلحه و خرگاه کرده و در خزانه خیال بسیار آباد احداث نموده بود
میرزا ابوالقاسم بابر باعث نفرت بجانب قلعهٔ الاکر در آن نزدیکی متوجه گشته بعد از تحمل بسیار در راه باو رسید بقلعه در آمده و میرزا سلطان محمد بتسخیر
و تیر میرزا بخاری را جهت تسلیت رعیت بدار السلطنهٔ هرات فرستاده در آن قلعه آمده جناب شهریاری تاج بخش ملک سلطان
در بهترین اوقات و خوشترین ساعات بخرگاه آباد احداث نموده و اعلام خویش را بوجود همایون زینت و زینت بخشید و بعد از تنظیم امور و تهیه اسباب عزل و داد و معاملات
از آنجا بعیش و عشرت و سرور بهجت پرداخت میرزا ابراهیم و له میرزا علاء الدوله و در حبس میرزا ابوالقاسم بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر شاهزاده
و در پیش پدر فرستاده و در این اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسیده مکتوبی را همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ماوراء
النهر مبارک باد میرزا بابر بجهت این شیوهٔ صحبت مرعی داشتیم و او برادر شما بود و لاد بر جهانیان معلوم است و در زمان حضرت خاقان سعید ما چه ترتیب داشتیم و او در
چه مرتبت بود ایلچی بوسیلهٔ امرا شرف دستبوس حاصل کرده مکتوب را بگذرانید میرزا سلطان محمد صدر الدین محمد صدر بخشی را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف گردانیده
پیش او فرستاده و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود و در آن زمستان میرزا سلطان محمد در خراسان بود و در دار السلطنهٔ هرات قحط و غلا بتعظیم
روی نمود چنانچه صد من گندم بسنگ بمبلغ چهار صد دینار رایج رسید و جوع و غلای چنین بوضوح نپیوست و یک کس از گرسنگی و فقدان جان داده باشد
و بخلاف قحطی و ارزانی نرخان در خراسان واقع شده بتفصیل آن حال صعب در این اوراق نمرده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذکر رفتن
میرزا علاء الدوله بحکومت کرمیر و جمعیت میرزا ابوالقاسم بابر و استیلای او بر استراباد و لشکر شدن امرا عراق بر سر میرزا
و بیان وقایعی چند در آن اوان میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالف حضرت خاقان سعید اظهار کرده امیر حاجی محمد عزیزین ضمن با حضرت
موافق بود چون بعد از وفات آنحضرت پای بر مسند جهانبانی نهاد امیر حاجی محمد باو پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز خصم او در ترقی بود تا در امور ملک و مال
هیچکس را بغیر او اختیاری نبود و چون مملکت خراسان در حوزهٔ تصرف و تسخیر میرزا سلطان محمد در آمد حاجی محمد مطالبت و مواخذت ترک و تاجیک سپاهی
رعیت مسعی شده بر تبه و هر چه میرزا ابوالقاسم در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود باهم علوفه داده استرداد نمود و هر چند دستوری بجناب غیاث الدین برادر خود خواهی

و او نیز در جرگه امرای ترک و تاجیک میرزا و دیگر نوین و جوه و اعیان او را از این عزیمت منع میکردند و میگفتند ای امیر سبب اختلاف مملکت مشهور میشود
بدین سبب خاطر با از عزیمت میرزا سلطان محمد مغرور نشده خلایق طالب میرزا ابوالقاسم با برگشتند و فوج فوج گریخته بارودی آدمی پیوستند و کیفیت حال او
آنچنان بود که چون خدمتش از معرکه بیرون رفته بعقبه علا در آمد چنانکه مذکور شد امیر محمد صالح ضبط قلعه العقبی با دیده بصیرت خدمات پسندیده بجای آورده
و میرزا ابا برازانجا بیرون آمده با برادر خود داود و خواجه قنبر کنیزک خواجه شهاب الدین عبده و خواجه کمال الدین حسین در شهر بطرف قزاق رفتند و بعد از آن بجانب
جانب شهر باری اطراف استراباد شتافت و لشکریان میرزا سلطان محمد را پریشان ساخته بار دیگر بر مملکت استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان
رسیده بعضی در دولت آستان ایشان نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید که زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون میرود عزیمت بر دفع میرزا ابوالقاسم
با برگماشت قاطر اشرف از جانب میرزا علاء الدوله بجانب میرزا علاء الدوله جمع شد و او را بجانب کرمیر بکلات الجا روانه فرمود تا شیخ در صورت تعظیم با برادر بزرگتر بمقدم رسانید
و چون میرزا علاء الدوله را بجانب کرمیر رسیدن کرد فرمانداد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا و سرداران و لشکریان بمدافعه و محاربه امیرزاده ابوالقاسم با برادر حرکت
آیند امرای عراق با آن عظمت نام و غرور و اسبت را کلام و لشکر آراسته دیده بهوم از نظر راه ایشان خیره شده و آئینه گردون از مراکب ایشان تیره گشت
رایت جلادت برافراخته بجانب استراباد روانه شدند و از آنجانب شهریار شیر شکار با سپاه کینه گذار از جنگلی عزیمت بیرون آمده روی بر دفع و استیصال آن
طایفه اجلال نهاد و آن دو لشکر شرخوی بجنگجوی یکدیگر رسیدند و صفوف راست کرده تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان مثل ارغوان
گرفت مرکز زمین از جثه نفس مقطع کشتگان باوج آسمان سمت نوازی پذیرفت و اجل صدمت بر گریبان اهل دراز کرد و شمشیر بیدار رسم سرافشانی افتاد
نهاد و آخر الامر لشکر عراق از تیر زدن بر عاجز آمدند و امیر حاجی محمد از بکر و تخت پای بر تارک افلاک نهاد و دیگر سرداران و امرای قزاق دستگیر شده
بقتل رسیدند و لشکر فاخش براهی عراق راه یافت و غنایم محصور بر سپاه خراسان و استراباد افتاد و هنوز بتفصیل احوال اطلاع نکرده
بعقبه غلغله در اردوی میرزا ابوالقاسم با برافتاد و میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا شمس الدین محمد معما صدر استماع نمود و میرزا ابا برجنه مقدمه
عمو از نقد و جنس و اسبه نفیسه از غنیمت لشکر عراق بس ارزانی داشت و آن صندوق رحیمه انتظام یافته بر سر صندوق نشسته بعوم هنوز اعمال آنرا
برنداشته و ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد هشت یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرای عراق بعزم رزم میرزا ابوالقاسم با برجانب استراباد
روانه شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شد و امرا بیشتر رفته از عود و عود میرزا ابا برآگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت بایه سریر اعلا نمود که
بندگان را طاقت مقاومت با میرزا ابا بر نیست اگر جهت همایون فال سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد و دلخواه آن فیصل یابد
و میرزا سلطان محمد چند روز تاخیر کرده آخر الامر اغرق را بعهده دستور الوزرا اعظم خواجه غیاث الدین برادر احمد خوافی باز گذاشته ایشان را در حدود طوس
منوط و مضبوط گردانیدند و از آنجا در عقب امرا تعجیل روانه شد و در اثنای راه لشکر بجنگلی رسیده و مهورت حادثه را بسمع شهریار رسیده بنده و آتش
خشم پادشاهانه مشتعل شده چنان بر عزیمت راند و از غیر از مستصحبان و ملازمان کابت نصرت اثبات ماندند و مانند قضا و مرگ در اردوی برادر تکمیر فرود آمد و کرمانیان
میرزا ابوالقاسم با برچون حروف تهجی پراکنده و متفرق گشتند و میرزا ابوالقاسم با برطرف قلعه علا گشتند و چون شب شد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مخالفان

شب بدو کری لکه بده باشند و در هر شب حرکت شب بر اردوی خفتگان بر تافته و در راه خبر یافت که اغرق اردو بران شده و مردم سرخویش گرفتند و
بکیفیت حال چنان بود که چون میرزا اسطخر از صدور و حوادث اعلام کرد خبر فتح امرا عراق باردوی همایون رسید و اغرق بوغی بهم برآمد و خواجه غیاث الدین
پیر احمد از صنبط انقاجر آمد و هر کس از بیم جان بطرفی بیرون رفتند و در حقیقه بسیار در فوا و السنه افتاد چنانچه مردم و متعلقان شهر یار در موت و حیات میرزا سلطان
محمد متردد گشتند و در زاویها متواری شدند و بخاب چون عود نموده بهرات رسید از آن همه خلایق که گرد آشته بود متفرق ندید و متحیر گردید و چون خلایق از سلامت
پادشاه خبر یافتند یک یک و دو دو از آنجا بیرون آمدند میرزا اسطخر بعضی از آن مردم را تعقیب رسانیده پیرایش زایکان لان داد و در این اثنا شنید که
میرزا علاء الدوله از کرمسیر بهرات آمده و ملک شاه و بعضی از متعلقان و متنسبان آنجا بر آمدن تعرض رسانیده و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه جهان
متواتر و متزاید گشت با خاص و مقربان خویش مشورت کرده و فرمود مردم خراسان با تبع خلایان میرزا علاء الدوله اند و او در هرات متمکن گشته
و لشکر او بران شهر مستحکم است و آوازه دراز آزایم و میرزا عبد اللطیف با سه هزار سوار بهرات رسیده و آن مملکت را در تحت ضبط آورده و متوجه جانب عراق توجه
شهر خود روم و شهر یار خود باشم + رای همه بران قرار گرفت میرزا اسطخر بجانب عراق گرد میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت توکل
و عظمت با یوان یکدل برافراخت و خاطر بر حکومت خراسان قرار داد و در این اثنا روزی چند خبر رسانیده و در جانب قصبه و نسخ سپاهی دیده اند
و بجهت این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و معسکر خود را خشه سرخویش گرفته بجانب پیش رفته و بعضی از مردم قاآن نوکران شاهزاده را تعرض
رسانیده و چون معلوم رای شهر یار عالی جناب گشت و اخبار اصل نداد روز دیگر شهر معاودت نموده و بعضی از آن حق فضلی را تکیه پیاده نشیند
و میرزا علاء الدوله کوتوال قلعه اختیار الدین را بملا احمد یمنی داد و چون خبر توجه میرزا ابو القاسم با برمتواتر گشت بجانب عنان عزیمت بجانب ماوراء النهر
میرزا بابر بعد از توجه میرزا اسطخر بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات گشت پای بر سند جهانبانی نهاده و بضبط و امر مملکت و رعایت ایشان بعضی
را آورده همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین و بعهده دار ملا ملا یمنی مقصور گردانید و مدت چهل روز لشکریان بمحاصره قیام نموده و کار بر آنها تنگ
عاقبت میرزا بابر از سر رحمت و حمیت در باب تسلیم قلعه بملا یمنی بسیار پیغام و ملاطفت مشار الیه در جواب این تعلق و حیض بر میشود و حضرت بها الملة و الدین
عمر با تفاق امیر سید ناصر الدین عمر و تیش میرزا بابر را بوکند دهند و بهیچ وجه تعرض باهل قلعه نکنند و در باره ایشان مفید شد و دیگری اگر قصد بخیانت کند نگذارد
ماتسلک من حصار اجتهاد کرده بیرون آید و آن جوان کار در مجلس میرزا ابو القاسم با بر حاضر نشد تا بجانب عهد و پیمان بابر مؤکد گردانید و ملا احمد از سر تون
داستان رهای اعتذار از حصار بیرون آمد و قلعه را تسلیم کاشتگان پادشاه نمود و میرزا بابر بانچه کرده بود فا نمود و ملا را در تنگنای خرج و لان مادی داد و در عایت
بسیار بحال او نمود **ذکر فتنی میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا عبد الله و سلطان**
محمد بن میرزا جهانشاه و در تاریخ و حالات آنکه میرزا عبد اللطیف بلفظ طبع متوان و بدقت ذهن موصوف بود و بعضی بلفظ نفس مفرد و بکمالات انفس از اقران
منفرد از روی ذره العلما ملا شمس الدین محمد جرجی از جوت و تربیت شاهزاده سخن مستکف را قم حروف جرات نموده از جناب استفهام نموده و شاه را
انجیخ معلوم شد در نوبت بدارس الشریف الزاما داشت و در بعضی نسخ در طلبه بلطف لعه اشتغال میخوانند کلمه افعل را بلفظ زشت تغییر کرده بودند و بزبان مستبشر شد

در این صورت چگونه تواند بود میرزا عبد اللطیف بکشد و شخصی را که ادی پسندیده کرده و در عرف میگوید در فلان کس نیک است مجموع حضار خوره بال مدح و آفرین
او بکشد فرو بکشند بیت آفرین بر طبیعت تو کمال ؛ خوش ترا صبح بیت تحسین ؛ و آن پادشاه بهشته صفت اهل اسلام کردی و در مجلس ایشان باب
نشستی و با جوانی لات بغایت شوخی بعد با سیاست و بگناه از ترک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص و مقربان او مجال سخن و اعتراض در
مملکت با و نتوانستند بگفتند و بجهت سنگجوی او بعرض رسانیدند و در این ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب قمع و استیصال او طرحها می زدند
با آنکه سمع نزدیکان او میرسید مجال دم زدن نداشتند و انتخاب در اوان سلطنت این حمزه را شیخ نظامی علیه الرحمه در قصیده بزرگ بدین صورت پدر خسرو
کشته بعد بکشت و هوسته بخواند بیت پدر کش بدین پادشاهی رسانید ؛ دگر کش بدین بخشش و بنا بید ؛ القصه جمعی از سطوت میرزا عبد اللطیف خائف و هراسان
بعضی با نوکران میرزا عبد العزیز قرار دادند و بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از میان برداشتند و هم رقم سلطنت باسم میرزا عبد الله شیرازی کشیدند و ادای بر
اندیشان در دفع میرزا عبد اللطیف الغ چنار بطرف شهر می آمد و از کمیز تیز بجانب او انداختند و آن تیر تا نه تیر قزل کارگر آمد و میرزا عبد اللطیف دست در یال
اسب زده فریاد برآورد و الله الله اق سلطان تیغ تیز رسید و معدودی چند را دو بعضی از تیر بدن آن حال پریشان گشتند و انگروه با عاقبت نا الحال خود سلا
با در سینه نیز و سر از بدنش جدا کردند و بیش از صید خلاری و زاری بخاک مذلت افکنده بگذاشتند و سر او را با فر جمشید و فریدون می آمد
از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ آویختند و آنچه با پدر او بر او در بنا به او رسید مدت سلطنت او نشده بعد از شیرویه پدر کش و معتاد از سنگسار با بزرگان
همداستان شده بر خود سلامتی کرده معاتبتی آوردند و شش هفت ماه بیش نبود با حسین بخت میرزا عبد اللطیف را بر تیر زدند در تاریخ انواع واقعه گفته اند بیت
با با حسین کشت بشش جمعه بیش بر تیر ؛ تاریخ قتل گشت در با حسین گشت ؛ و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر آن عزم شد
که بجهت بیعت را فرستند و در ماه نوروز هشت هزار ده را کشتند و در آن آخر حیات میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند که بجهت بیعت را رفته بود در میان روز
هشت هزار ده را کشتند در آنجا خروج کرد و مردم دار و غره و قاضی از هم میرزا عبد اللطیف امیرزاده سلطان ابو سعید را گرفته در مجلس بیعت باز داشتند و جمعی مردم
سفله گناه اندیش خواستند و چراغی در حق غرد علا برافروخته است منطفی گردانند و کوچک و بزرگ و شرف و اوج عزت رسیده در حضیض مذلت و هبوط گرفتار شد
و روز دیگر در اطلی رسیده خبر قتل میرزا عبد اللطیف بنی دار سنه هم بخاطر عاطر رسانیده بعضی بپای ادب پیش رفته و انتخاب را بر میرزا سلطان نشانده
و بقدم خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابو سعید بعد از آن سعادت مند بسلطان سعید شهرت خواهد شد با وجود بدایه حال و عدم استقلال ملک بکار او عزم
در رای عالی نهضت بصوب تسخیر سمرقند آورد و میرزا عبد الله نیز بعزم رزم و پیکار کمر بست و میان دو پادشاه محاربه صعب واقع شد و میرزا عبد الله و سلطان سعید
در اطراف و جوانب سرگردان میگشت تا از آن مرحله بیرون در آمدن مقصود حاصل گردد چنانچه مرقوم رقم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و در این اثنا میرزا عبد الله
شنید و میرزا علاء الدوله از خدمات سپاه میرزا ابو القاسم بابر منحرف گشت و میرزا عبد الله چون از حال طالب عروس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر بلخ
تافت عاقبت آن دو پادشاه بسط محاربه را بعالم در هم پیچیدند و میرزا عبد الله بسمرقند رفت و میرزا علاء الدوله از چون گذشته بجانب بلخ نهضت لشکر بان
نواحی را در طی رایت خویش مرتب ساخت ذکر توجه شهریار کامکار میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بلخ و ولایت ماوراء النهر

بدخشان و رفتن میرزا ابوالقاسم با برجان بر جمعیت میرزا علاء الدوله اطلاع یافت میرزا دیس بیگ را بکوتوالی قلعه اختیار الدین نصب فرموده با لشکر خراسان
بطرف قبة الاسلام نیشابور و در قلب زمستان از سنت بر دولت همراه سمند را میان آتش هوا اقامت کرده انتشار داشت منازل و مراحل عبور
گرفت و میرزا علاء الدوله چون از قصد رایات ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت و میرزا با قبة الاسلام
نزدیک فرود آمد و از کثرت برف جبال حرکت و قلت رفاه متعذر میشود با وجود مانع چنین عنان عزیمت بجانب میرزا علاء الدوله منعطف ساخت و اسباب
جمعیت او را بکلی برانداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در مکاشف کوهی غزیره دوم در کشیده بعود خاطر بر
عزیمت قرار داد و میرزا با برکوچ و اغرق میرزا علاء الدوله را بدست آورده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای ایالت ولایت
بلخ و شبرغان و خلم و بغلان و دره ایراق ضمایم و ملحقات بسم سیورغال بمیر پیر دویش بهادر ایشیک آقا و بیرداش امیر علاء ارزانی داشت و ایشان
مدتها بر اسم جانسپاری و خدمتگذاری شهریار جهانبان قیام نموده بعهد و ناموس و حقوق آن دو بیر از دست بشیعت و بکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات
رضیه و سمات مرضیه از امرای زمان و صدر دیده و سلطان امتیاز داشته قبة الاسلام در ایام حکومت ایشان در عمارت و در عراقت بجایی رسید و عزت فزای
مصر جامع گشت و ابر بر دویش بر علم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم هرات شد و در ایام
غیبت پادشاه جهانبان در دار السلطنه هرات امری و مقصودی متوقع همگی بعد ظاهر گشت تفصیل اجمال آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب بلخ دویس
بیگ را بکوتوالی قلعه اختیار الدین باز داشته چنانچه سبق ذکر یافت و بخارا رسیده و خزانه بدماغ آن ناپاک آن بد اصلی بر نهاد تصاعد نموده اسباب حصار داری
بوجهی ترتیب نمود و دیده نظر که در آن خیره ماند و بر دروازه حصار رنگ عمارتی حسن و گاهی در آنجا می نشست و جمعی کثیر از ملازمان و سپاه ریان با شمشیر و سپر
و خنجرهای تیز و دیگر اسلحه سر کشیده پیش او می ایستادند و گاهی در آن موضع شراب میخوردند و بعضی از اصحاب ملاحت و ارباب صبیح حسن و جمال را از پای حصار
میگذشتند بزور و تکلیف بمجلس خود میطلبید و شراب میداد و غلبه بالکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنه هرات رسید و در باغ کهنه نزول فرمود و دویس
بیگ همچنان بر خصایص و خیانت و دویش اسرار نمود بر ظلم و بیداد و فسق و فساد بیشتر مشغول میبود بعد از وصول رایت همایون بدان شغل اشتغال نمود و چون
قلعه اختیار الدین حصاریست در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بزخایر فراوان بعد امرا و ارباب تسخیر آن تحریر کردند و آخر الامر بیست روز
خود بجهت رخلا هم آمدن و شبی پادشاه بوعی چون نیش آمده و بیشتر اهل سنت را که بینه کان را بقلعه فرستاده ما متعاقب میرسیم و حالیه از بهادران بقلعه رفته نگرد
و ایشان تا آنجا رفته قلعه را خالی یافتند و میرزا بابر رسیده و دویس تا بدیر حصار آمده از جمله پرلان شیخ منصور در آن آویخت و دویس خنجری بر وی زده او
در خندق افتاد و هلاک شد و دیگر دلاوران خود را بدویس رسانیده او را بیرون آوردند و سرش از بدن جدا کرده بر خاک مذلت و هوان افکندند
و بعد از دو سه روز برادر دویس گریخته و مراد ترکمان و مقرب او بودند قلعه را تسلیم نموده و ایشان را بجهاز روی هرات آورده بقرمان شحنه قدر کردن زدند
و در این اثنا که از قصور و خیانت امیر علاء الدوله بعرض میرزا ابوالقاسم بابر رسیده و جناب پادشاه نزدیک شهر رسیده و در دامن کار از دست میرزا بابر
فرمود تا بشخص مشغول شدند و باوثاق اسکندر بیگ بردند و در آنجا بیرون کشیده بالغی نوکرده و شاه منصوری بنظر میرزا بابر رسانیده و حدیثش فرمود

تا جمعی میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط سازند و شرح خلاصی انجناب از مکر عورت اوقات ماموت ذکر محاربه نمودن میرزا عبد الله با ابو الخیر و سلطان
سعید و اختصاص یافتن آن دو سعادت مند بلند مکان و دیگر وقایع و حالات آن سلطان سعید و ابو الخیر خان با لشکری گران از جانب
بلخ گشت و جمعی غنیمت جانب سمرقند نهضت و چون در آن راه لشکر او در تنگ از شدت حرارت هوا منفرد میشدند خان فرمود که سنگ پاره در عقب آن نهاده
بآن کار مشغول شدند و چند روز ابرهای تیره فام و بارندگی و سرما پدید آمده و حجاب سحاب مانع رویت جمال خورشید جهانتاب شد موکب همایون در دشت و صحرا
همواره بقریه اشیرز و در جانب شمال بجهار فرسنگی شهر واقع است رسید و از هیبت توجه نازنینان زمان بفرج فوج لشکریان میرزا عبد الله با اردوی سلطان
سعید جمع پیوستند و جمعی از قصر میرزا عبد اللطیف گرده بعد و از میرزا عبد الله غنیمتها دیده و قرار مفت نشاخته بسلطان سعید ملحق شدند و میرزا عبد الله با سپاهی متفکر
از آب کوهک گذشته در برابر قرشی و هر فریق بعد از یک پیشی بر اغاز و قتل بمحاربه و قتال اشتغال نمودند میرزا عبد الله چند انکه طاقت و توان او بجای
ثبات و قرار نمیگذارد دست راست دست چپ او نام گشت و کار از دست رفته قلب نیز مانند و رایت مقلب گشت دانشمند صاحب جلال جلد از حال
گرفته روی با نهزام نهاد و در حین گریز قوایم باد پایش در آب و گل در پیش آمد تا بزانو فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را گرفتند و پیش سلطان بردند و آنحضرت
فرمانداد تا در همانروز در حضرت تشریف العالم آخرت فرستادند و بنوعی قصه در عشر جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد و چون سلطان سعید بقرشی نهضت نمود
و لشکر او در تنگ سمرقند استیلا یافتند انواع خرابی از ایشان بر عیت رسید و از چهچه در آن چند روز اندیشه مند بود چون تزریک بدروازه سمرقند رسیدند
سلطان با یکی از امرای اوزبک در باب اهل آنحضرت مرسوم بود در منع از حفظ و حراست پادشاه آگاه نبود و گفت اسبان را آب دهیم و بعد از آن هر جا
مصلحت باشد تاخت کنیم و امیر موافقت نموده الاغان را در جوی و در پیش دروازه بیاسانیدند ابدال اوزبک امیر آب میخورد و یکبار سلطان هنوز سیراب نشده بود
و آنحضرت از جوی بیرون آمده تا بانه بر یراق برق رفتار زده تا دروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد و هم سلطان سعید دروازه با لشکر بسته تا اسب و اوزبک
سلم با نیم برفور در دروازه را بسته دند و پادشاه خود را در شهر انداخت و در دیوار بر دوان گذارد و لیکن آن شب را سپردند و بضبط برج چاره قیام نمود ابو الخیر در بیرون
مبهوت و متحیر ماند سلطان سعید پیش خان لشکر فرستاده پیغام داد و در این ولایت از آن دوری چاره نیست و خان تشخص خویش در آنجا توقف نخواهد نمود
بجهت ارث و استحقاق ولایت بمن میرسد اکنون حق بمرکز خویش قرار گرفت اگر چند آن توقف نمود با حرب قیام نموده لوازم و ابو الخیر خان صلاح در
مصالحه دیده بخان ملایم و در برابر گشت و سلطان سعید در استرضای او کوشیده از نقود و جواهر و ضع قیمتی و اسبان رهوار و شتران و استران قطار آنچه مقدور و
میسور بود بیرون فرستاد و خان خوشنود گشته مصلحت در مراجعت دیده روی بدار خوارزم و در مقر عز و مستقر شرف خویش در آمد گرفت و چون جناب رفعت مآب
شیخ الاسلام خواجه ملا در راس رئیس اهل عالم بود و میرزا عبد اللطیف صداقت عظیم داشت و پادشاه از اشاره او تجاوز نمی نمود شیخ در حالت میرزا عبد الله
بالغراض انجامید و سلطان سعید پادشاه شد بر جناح استعجال از سمرقند روان شده بخراسان در آمد و میرزا با بر در آن زمان متصف از نزد آن شد
و خبر استیلای سلطان سعید بر ماوراء النهر از خواجه ملا شنیدند نشان فرستاده و انجناب را بر روی اعاصب داشت و نزدیک بوصول امرا و ارکان
دولت بر حسب اشارت آنحضرت باستقبال او شتافته و چون بهمین اثر رسید پادشاه بر پای خلافت ایشان را تعظیم و اجلال بجای آورد و از جلال

النهر

الشهر آشفته رفته معود مدتها جناب خواجه ملانا در خراسان سفر و محرم روزگار گذرانیده و تا آنزمان در بستهای سلطانیه متوجه وطن خویش گشت **ذکر توجه نمودن**
سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان و خوف آن بهادران و حرب آنجناب با میرزا بایزید و از پای درآمدن و وقایع و حالات آن
ورنیش چون هوس تسخیر خراسان بار دیگر بر ضمیر انور میرزا سلطان محمد استیلا یافت و چنین بهرام صولت با طرف ممالک محروسه فرستاده و لشکر جمع
آورده فرمان داد تا در بلده هراة کماشتگان موجب فرموده عمل نمودند و موکب خسروانی از بلده طیبه شیراز بعزیمت فتح خراسان روانه شده
باصفهان رسیده میرزا ابو القاسم بابر در دولت سلطان فیصل این احوال شنیده خواجه ملانا ابراهیم را بسفارت پیش میرزا سلطان محمد فرستاد تا آتش فتنه را
در تجدید آگاه گرفته بزلال موعظت و نصیحت فرو نشاند و بر وجهی در صلح داند در اصلاح آن کوشد و چون مصاطره بفیصل رسانند جناب شیخ الاسلام بموجب
فرموده فرمانفرمای لام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از مراسم تعظیم و تبجیل بالبعد من هذا التقبیل و تفقد فرو نگذاشت
و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانید و آنجناب بشرایط رسالت قیام نموده بآیات و احادیث حسن صورت مصاطره را بنظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان
محمد بین الرأی العقلی تردد نموده خواجه ملانا چنین نوبت اینکه کرده التماس صلح مکرر گردانید آخر الامر قرار بدان داده محضر ولایت از مملکت خراسان و اصفهان و
عراق باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون در قلم میرزا بابر موشح و مزین گردد و برین جمله از جانبین عهد و پیمان بسته خواجه ملانا بازگشته مقتضی اعتبار داد
شاهزاده فیروزی اثر پیوست و میرزا بابر اشتهار بر صلح کرده باز نزدیک رفت و مردم خراسان جهة اقامت زمستان در آنجا فوجها ترتیب دادند و در این اثنا
خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده و از بسطام و دامغان گذشته باسفراین رسید و از استماع این خبر لشکر تغیر و تشویش میرزا ابو القاسم
پدید گشت سپاه لشکر بفضای ضمیر انور تاخت آورد و بعد از تقدیم مشورت مصاطره خیلی بجا به قرار داد و چون بیرخشمناک بسبب افزون از عرکات و در اطراف
رزنجکی از نزدیک بیرون آمد و چون میرزا سلطان محمد بجانب اسفراین روان شد و اردوغان با طرف و جزایر ولایات خراسان فرستاد از آنجمله امیر
عبد الرحیم و دلدای را بضبط ولایات رواز نمود حسن بیک رایه چون با نخود رسید ملانا احمد یکی از عالمان تعلق با و میداشت با تفاق ترکمان و اردوغان
بعزم رزم عبد الرحیم از موضع خویش متوجه شدند و هر دو گروه بیکدیگر رسیده آتش پیکار برافروختند و لشکر خراسان غالب آمده و عراقیان راه گریز پیش
گرفتند و عبد الرحیم سر در ایشان بعد از پای درآمده سر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر فرستادند و چون در مشهد امر چنین فتحی روی نمود
خراسانیان بر فتح و ظفر دلشاد شده و حیاتا تازه و توتیا باندازه یافتند میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه اوست از اسفراین بازگشته روی توجه بسمرقند
نهاد و آن دو سپاه بیکران در موضع بخاران بهم رسیده صفها راست کردند و میرزا سلطان محمد شیخ اشقام از نیام کشیده شمشیر صاعقه کردار بر هم زد و میرزا بابر
بجلادت مستوار تر بزان محاربه می افزود حشم بیاران هر دو طرف در میان میدان می تاختند و بر تیغ شمشیر کار یکدیگر می ساختند امیر نظام الدین احمد دلدای و امیر صلاح
الدین فیروزشاه از جوانب حمله آورده بر یغار لشکر خراسان را از جای برداشتند و میرزا احمد در دست راست بود ماند او سلطان را رمانده داشت از پای درآورد و در میان
ساری او در یغار بعوند راه فرار پیش گرفتند و میرزا ابو سعید بیرم از لشکر عراق مفارقت کرده پیش میرزا بابر آمده عرضه داشت که میرزا سلطان محمد قاصد قول
بزرگست و شیوه احتیاط در آنجا مرعی باید داشت و بسمرقند ایلچی میرزا سلطان محمد بر سمند کوه پیکر نشسته و لوای جلادت افراخته با طایفه از دلاوران کامگار

قبل تا حدود لشکر قلب از پیش جمله او گریزان شدند و در پیش سپاه قلب در آمد و عساکر منصور از اطراف و جوانب قوم پیش نهاده عراقیان را از مدد و یاری
و زمانه طوبی کشش و کوشش مبارزان جانبین از خیز قوت بصوای حضور آمد و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و لشکر سپاه
عراق افتاده راه فرار پیمودن گرفتند و میرزا اسطخر را اسیر در میان معرکه بگرفتند و خواجه تنش را حمی گران رسیده گرفتار گشت و او را هم در حصار کلاه پیش میرزا
ابوالقاسم با برهان سرداران سواره ایستاده بجا آوردند و آنجناب منظور و منصور بنظر زبان طفل و سرزنش برگشت و دفعتا از جانب مرو و قشه بجوان آن
آمده قصه خون مال مسلمانان گوی و دیگر آنکه برات ملک گشته و دیوان رفته هیچ تراشیی حاصل نشد باز لشکری بدینجانب کشیدی و بدین سان گرفتار گشت
میرزا سلطان محمد در جواب نعمت ای برادر امور مملکت را امثال این قضایا روی نمیباید و میرزا با بر بسعی و اغوای جمعی مردم گناه اندیش و پردای نام و ناموس
دیگران و خویش برانگیخته تعبیر برادری چنانکه بشجاعت و مردت و سخاوت از ابهر شمس او فرزندی بسیار و فرزندی بسیار فرمان متولد نشده بود فرمانده دوز
بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی و چهار سال بود و سال حکومت گردیده سال بحضرت خاقان سعید جمعه و خصال و بهزار
دیگر باستقلال و نعش غفران مآب آن شاهزاده را بهراز اسطخر هرات رسانیده و در گنبد مدرسه مهر علی گوهرشاد آغا مرقد میرزا بایسنغر است دفن کردند بیت
بجاه ارچه بر آسمان تخت بود ؛ بجا خلد عاقبت رخت بود ؛ از غرایب اتفاقات و بدایع حالات آنکه حرم محترم آنجناب آغا بیگم خانم در فراق موسس قریبا
سر دار نشسته بر دردهای پیش میکشید تا در همان دو سه روز شربت ناگوار مرگ چشید و میرزا بابر بر این فتح نامدار مفتخر و مباهی گشته شکر نعمای الهی
بجای آورد و فتحنامها باطراف ممالک ارسال فرمود و طنطنه کوس عظمت و جبروت بسمع ساکنان ملک و ملکوت رسانید و چون خاطر جمع
ساخت بهم دیگر برادر خود میرزا علاء الدوله را در اسفید همراه خویش داشت پرداخت و فرمانداد و جهان بین او را بعمل آورد و از نوزبا جده باطل ساز
و بتعظیم آنکس در این کار رسانیدست بتحریص او بود میرزا علاء الدوله بطایف حیل آب در چشم آورده بلکه را محکم بهم داد آن مغفل سلیمان آشین بلهای
آنجناب کشید و میرزا بابر و طبیعت و کرم و سخا و حسن و فاضل مذکور بود برادران ترحم نفرمود و شیوه و خطا رحم خود را در سلک بیرحمی و مسعود بیت و میرزا
عبد اللطیف و سر برشتهٔ کان پاک انتظام داد و اگر عذر برادران پذیرفت در قلم لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی و در میدان دین و دنیا سبقت بکار خلافت
و محاسن اوصاف ربوبی و در روز جزا موجب رفعت جاه و اخران شهادت ابوی لا یرتوا ثاب و توحیش از نا تا بر که نا بد و برکت سعادت و عنایت بلم
یزل تا تا گرد باید ذکر نهضت خسرو علا الاطلاق امیرزاده ابوالقاسم بابر بجانب مملکت فارس و عراق و معاودت آنجناب و مکش شدن ایلات بلوان
بجنگ هرات و بیان بعضی وقایع و حالات در روی نموده و بیرون آمدن میرزا بابر چون خاطر از جانب خراسان جمع فرمود عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید
و بدان سبب و میرزا اسطخر از راه ری آمده بود و خلافت ایلات نماند و بعد از تقدیم مشورت راه بدان قرار گرفت که بدیار ترشیز رفته از راه یزد متعلقه
مملکت عراق توند و این تخت ری بود خارق قانون توجیه کرده و در قانون راه عراق از پرده تقدیر بیرون افتاده و میرزا اسطخر شاه ترکمان اصبهان را در راه
و حمل عبور سلاطین کردن اقتدار نبوده و حملی بر ضعف و فتور سپاه پادشاه کامکار فرمود و دیگر خط آن بود و میرزا بابر در کتوبا بعد از واقعه میرزا اسطخر
باز بآن سامان فرستاده و خود بر پشت زد و بر انگیخت نمود که منصور میرزا جهانشاه شد و در باب تجهیز لشکر خراسان داشت و بجانب سلطنت او بود و فرمان

واجب الاتباع بر آن نشان بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یافت و در باب خطبه و سکه سخن راندی و در اطاعت و متابعت خواندی و از هر دو جانب
کلمات در میان آوردی تا شایع کلیه بر آن ترتیب گشت و از آنجمله چون موکب همایون بسطام و بلده توس رسید و غله در آن ولایات نایاب شد بعد از رعایا غله را
بهای اعلا در صدد بیع می آوردند و میرزا بابر و مصاحبان و لشکریان هر جا غله یابند تصرف نمایند و سپاه و رعیت بهای غله جنس در خانهای مردم رفته آنچه از نظر
ایشان می آمد برمی داشتند و از پیش و پس و فقیر و فرو نگذاشتند و در پیش قم آیت از بلده توس در حرکت آمده و منازل طی فرموده بدار الخلافه یزد رسید
و در آن بود اشراف از اطراف بدرگاه عالم پناه رسیده شرف ملازمت بجای آورده و از امرا میرزا سلطان محمد ولد امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر نظام
احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پابوس مشرف شده رتبه یافتند بر ولایت دیوان اعلا متعین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین میر احمد و مولانا
یعقوب سعادت ملازمت استعداد یافته بتصدیق غایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار الخلافه یزد روان شده و قطع مسافات نموده به شهر
شیراز نزول اجلال نموده اکابر و اعیان فارس مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال آن
ولایت تافت و میرزا با چند روز در آن بلده حسب نشان با خویشان مصاحبت و مجالست اختیار فرموده بسط عیش و انبساط خاطر عهد داشت
و چون داد لهو و سرور داد از بزم عشرت و عشرت بارگاه سلطنت عراق میرزا سلطان محمد در موضع جاجرم در آن اوان رد فعه میرزا سلطان محمد در موضع جاجرم فوت داد میرزا بابر
ولایت عراق و فارس را بامرا عنایت فرموده هر یک را بجای فرستاد و از آنجمله بسر ده را با میر شیخ علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را با میر درویش علی بازنگ
گذاشت و ایشان از راه ری متوجه قم شده شدند و امیر شیخ علی با رعایا بمصالحه و مواضعه از خوف گرد انیده و بی رکاب از غایت اضطرار بجمعی از ترکمانان
در آن نواحی بعضی توس جستند و ترکمانان مانند بلای ناگهان در منزل شیخ علی بهادر نزول کردند و در اکرفته پیش میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ده
در تحقیق کلیه مملکت عراق گشت و ایلچیان بشوق حرب و جنگ بیست ترکمانان آمد و ایشان بعد از قتل و غارت متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی بازنگ
با رعایا بخان معاش پسندیده نموده بعد از جهت آنکه قم متولد و منشأ او بود العصه امیر درویش علی بازنگ در حصار بوجاحه در شهر محصن شد و در آنکه بمحاصره
مشغول گشته درین اوقات میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال داشت و در آن ممالک بخدمت او توسل جستند و از آنجمله امیرزاده الوند ولد
امیر اسکندر فرا یوسف بلوک فلک احتشام بود و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه در پادشاه عطا بخش و عاطفت پوش در شهر شیراز بمبادی
دلنوش مشغول بود خبر قتل سوء و گرفتاری شیخ علی بهادر و محاصره امیر درویش علی را شنیدند و توجه دست بر دفع فتنه ترکمانان گماشته امرا عظام را بجانب
اصفهان روان کرد و دیار آن را امیر سلامغر الدین سنجر تفویض نمود و بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در اثنای راه ایلچی
رسیده از تقریر او بسمع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده و جهه میرزا علاء الدوله خروج کرده و حلقه شورش او مجتمع گشته اند بیان این
سخن آنست که بارسی بانو دلقطا جهان بیگم میرزا علاء الدوله را از آب مسیب لکفا داشته چون میرزا بابر از خراسان بعراق آمد آنجناب حضور الطایف جلی خود را
در شهر مقدس بکار ابت مرغاب انداخت و از آنجا به بلده فاریاب رفت و در آن مملکت بهمت عظمت و سطوت بر افراشت و آن ولایت ویرانه
و الوس ارلات بعهده امیر باکاشاه و اس در پیش ایشان مادام الحیات بواسطه مقتضای هر شاهزاده شد و اسیه سر لقا خود مباهات بفرق فرقدین میرسانید

امیرزا علاء الدوله مجموع مملکت را خاصه خود میدانست بلکه ملک خویش می انگاشت و امیر سلطان محمود ولد امیر بادگار شاه و سایر امرای ولایات بر سلطنت شاهزاده
عالمیان اتفاق نموده کمر خدمتگاری او بر میان جان بسته و مضمون این بیت سعدی تا نا وصف میرزا علاء الدوله آمد بیت از زر میان نه بندد بر آب آتش
در صنعت کمان در بست بسته اند میان ؛ و بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نمود رای بران قرار گرفت که نخست بجانب
بلخ روند و خاطر از امرای هزاره آسوده فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بطرف خراسان معطوف دارند و با مضای این عزیمت با لشکرهای آراسته
متوجه بلخ شدند و امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزاره آسوده سپاه فراوان آن نواحی جمع آورده و عنان شجاعت بطرف قوم اولات تحریک داده چند
هر دو گروه در برابر هم رسیده شمشیرها از نیام برکشیدند و سنانها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از ضربهای کشتگان در معرکه جویبار روان شد و قلب لشکر
از تیز و آویزی عاجز شده راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان محمود اولات رعایت نام و ننگ کرده پای ثبات و وقار بفشرده تا رمقی در بدن داشت جنگ
میکرد و مردمی افکند ناگاه از شصت و هفت تیری بر هفت اندام آن هزاره آسوده امرای هزاره آسوده مظفر و منصور گشته غنایم نامحصور گرفتند و میرزا علاء الدوله با طایفه اولاد
گردان شده بعضی دیگر مردم در اثنای طریق با دشمن شدند از راه لنگر امیر غیاث الدین متوجه دار السلطنه هرات گشت و در شهر مذکور و بلوکات متعلق
فتنه و آشوب برخاست و امرای عظام کسلام و از جنب میرزا بابر در ولایات بحکومت قایم میشدند مثل امیر ادیس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ
و امیر جنید از موخان بدفع میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیش از همه شاهزاده را در نواحی هرات دریافت و میرزا علاء الدوله با طایفه معاونت
نیاورده در ضمان سلامت بیرون رفت و لشکریانش متفرق و پراکنده شدند تا لشکریانش بهرات هم میرزا علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش تمام
شد و میرزا بابر چون بر قصه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندید و در روز پنجشنبه شش نزدیم شهر رجب از کنار رود عنان عزیمت بجانب
مرکز دولت و مقر سعادت خویش منعطف ساخت و در بیست و دویم ماه مذکور راست مذکور در تفت یزد نزول اجلال فرمود و بجناب فضایل مآب حقایق آیت مولانا
شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده رز و فواید مجلس او بهره مند گشت و مولانا بیلاق از بلده یزد روان شده چون بتون رسید انوار آیت از توان خلاف
بارنشید امیر غیاث الدین سلطان حسین در رکاب نصرت اشتباب از آن نهضت فرموده سایه و صحبت بر عرصه دار السلطنه هرات مبسوط گردانید و در آنجا نقش
حال میرزا علاء الدوله کرده چنان بوضوح پیوست و حضرتش بعد از فرار المنعم که امیر پیر درویش عازم سیستان شده و از آنجا بجانب عراق رفته با میرزاده جهانشاه
در ولایت ملاقات فرموده و ملحوظ نظر اعزاز و احترام آمده اکنون در آن بلده بشادکامی و فراغبال روزگار میگذرانید و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع اعدا
جمع شد بر طبق تمهید نموده و مجلس بزم و طرب بیاراست و از دست ساقیان گل اندام از شام تا صبح و از صبح تا شام راح ریا و شراب ارغوانی نوشیده
تا ملتو است در آن دیار مواد یا غمی و خرمی میکوشید و چون خبر وفاق از مملکت فارس و عراق نهضت نمود و انواع فتن یاد در آن دیار روی نمود و یکی از آنجمله آنکه
میرزا اسکندر بر حسب فرمان منبط ملاده فارس با دقتلق گرفته بعد از صدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل زمین فیض مزین میرزا
ابوالقاسم بابر مستعد گشته و دیگر آنکه بر ولایت فارس و عراق استیلا یافته بشب بیست و هفتم رغت ملک چنانکه بعد از هشتاد سال از دست اینخاندان بیرون
رفته چنانچه مفصل این اجمال از سابق اسلام گذشته و هنگام بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه ترا که بعد از فتح شاه منتظر بلده هم شدند و آنشهر را محاصره کردند

داهالی قم مبادرت در مدافعه و مقاتلهٔ مرعی همیشه بجای آوردند عاقبت طایفهٔ از ارباب فتنه و شر بلشکر بیگانه یاری داشتند شدند و آن بلده طیبه را بتسخیر
درآمده دادند و مستحفظان قلعه چون در رعایت حفظ بعهدهٔ لان خوشنشد و از آنجا نیز تسلیم نمودند و دیگر آنکه از اولوس ترکمان لشکر گران عزیمت اصفهان
نمودند در پیش نقیب الدین ورزنه و خواجه محمود جهور و بعضی از کبار جهار و آنکه با مخالفان موافقت نمودند و مفتح در دست پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر برای
تجرید آن آوردند و چندگاه ارباب ابرقوه از هیبت و شکوه ترکمانان نیز بشیدند و از متابعت ایشان روی برتافتند و بحصار شهر در
بود میرزا بابر امید و ار بعهدهٔ دور دراز بابر کشیدند و در جواب ترکمانان بخزاین شنگ و تیر از ایشان چیزی صادر نشد تا آنکه دست از محاصره باز داشتند
و تا بابر ناچار و غریب و جبال اشتغال داشت عاقبت رعایای بیچاره بمحنت عسرت و بلاء عظمی گرفتار گشتند و چون از بلا و نا ساز کار ایشان بجان و از بیا
گشتند کار و انجامت باستخوان رسیده لاجرم بیرون آمدند و ترکمانان بی باک بشهر در آمده دست بغارت قاچاق برآوردند و بهیچ
سبب انکار نکرده کرده اند و از مردم آنجا بقتل رسانیدند و قصهٔ استیلای ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه خمس و سبعین و ثمانمایه روی منفتح
و چون میرزا ابوالقاسم بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد و هر بار دیگر لشکر بجانب عراق کشید و سزای بدکاران در کنار ایشان نهد لاجرم
بر احضار لشکر بها فرمان داد و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان برگشاد و در این سال حضرت ارشاد منقبت ولایت مرتبت مقتدای ارباب
کشف و علوم مرشد طوایف نوع انسان شیخ بهاء الملة والدین عزالدین سرای در دار ارتحال نموده بجوار ملک حی اکبر پیوست و میرزا ابوالقاسم بابر
سفر حادثه در مسکن آنحضرت بعد از فوت اسم پرسش مرعی داشت و نفس غفران مآب را بتعظیم و اجلال تمام فرموده تا بر جناب آن رسید نیز در آنجا از بکت کرد و آن
خرام فرود آمده بسر تابوت آن بزرگوار در آمد و چند قدم بر خاک نهاده و بجهت باتفاق حضرت و خادم والد راقم حروف بر آنحضرت نماز گذارده و در جنب مرقد
مدفون ساختند و پادشاه درجهٔ خطاء و کار ریز مختار را وقف آن موضع شریف فرمود و بر حسب اشارت علیه بر سر قبر معرش شیخ در آن زمان عمارت رفیع
دادند و در این سال خواجه میکو بسرت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بغضب میرزا بابر گرفتار گشت و بزجر و تکلیف مبلغ دیوانی از او در گرفته و اغراض نفس
بر مزاج استیلای فتنه و دیگر اسباب ناتوانی روی نموده بدار الجنة شهر هرات رسید و در دار الخلافه حضرت قطب سادات شیخ زین الملة والدین الخوافی
مدفون شد و در شهر هرات مرقوم بر سر آن مزار عمارت عالی ساخته و املاک خرب و مستغلات مرغوب بر آنجا وقف نمود تغمده الله تعالی منه و رضی عنه و بر ارباب الخیرات و اهل
ذکر نهضت میرزا ابوالقاسم بابر از خراسان بجهت استیصال قوم ترکمان و قشلاق نمودن در ولایت جرجان

چون میرزا ابوالقاسم
بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت نهضت و حشمت برافراخت در اواسط فصل تابستان بجانب دار الجرجان روان شد
و در مراحل و منازل بهمه و در مغفور بفتح و جنوشان نزول و حلال فرمود و چند روز در آنجا توقف نمود و در اثنای راه از پیرامون عیب صورت و غیب روی نموده منفصل این مجمل
آنکه میرزا بابر در وقت یورش عراق میرزا خلیل را بحکومت دار العباده یزد باز داشته و حضرتش چندگاه در آن ولایت رایت ملک برافراخت و چون شام ترکمانان
بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و ملوک هرات بیرون پیوسته میرزا بابر او را از آنجا عطف عنان کشیده
فرمود و ملک قال از توابع نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفهٔ از مردم فساد جوی فتنه انگیز میرزا خلیل را از آن داشته بر نسبت میرزا بابر عداوتی اندیشید

دند انشته رهای بر سر سروی نهادند هر کس را دست بند و انعام فرار داد و در هنگام شرب مدام و لایم خوش و صحبت شد چنان سیم انعام از خانه
چنان صلوت شد که هر چه خواهند از پیش میرود و دست بردی نمایند و از محرمان این راز شخصی در بر انجاعت دمی نه بود صورت مکر بدسکالان و بدخواهان
میرزا بابر رسانیدند و پادشاه و مقصود تحقیق این امر نازک امرا و ارکان دولت مشغول شدند و بموجب فرموده شنوده بعد از تفتیش بوضوح پیوست که آن سخن
راست است و غداران بد آموز را گرفته تعیین رسانیدند و دیگر از قاتلان میرزا عبد اللطیف در همان انتظام داشته و از بیم سلطان سعید گریخته آمده بودند
و میرزا سلطان علی متعهد و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان او نیز براه عدم روان شد و میرزا بابر میرزا را از تربت و عنایت فرموده اسباب سلطنت
او را مهیا داشته بدلالان کرمان فرستاد و بعضی بر این عبور از انقضای ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان عسکر فیروزی نشان گشت و در اثنای
این سخن حاجی جمع آوردن لشکر متوجه قندز و بدخشان گشت تا حدود بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده و بشرف پابوس مشرف شد و چون
زمستان نزدیک بود بعد از تقدیم شورت قشلاق مملکت بامتداد آن گشت و در پانزدهم ذیقعده صحرای وسیع سلطان آباد و اشرابه آنحضرت جای ملک
احتشام گشت و سوگند این در آن زمستان در ولایت جرجان اقامت نموده ملوک اطراف بخدمت سلطان نوشتند جمشید از انجمله قرده ایلچی
و فخار آل طرد با سین امیر سید محمد الکریم و لاغ جد حاکم ولایت اسکی و سری بعد با روی نظر قرین سوت و شکوه پادشاهانه گزارنیده و طرح اطراف
احترام گشت و همچنین سه دست هزار جریب بخدمت رسیدند و میرزا بابر همه را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان آن
رسید میرزا بابر از ولایت قشلاق کرده کوچ در شرعات جرجان بر سبیل معهود ناگاه از جانب غ ایلچی رسیده خبری متوقع بنود رسانید بیان این
سخن آنکه امیر برادرش و برادرش امیر علی هزار اسپی گاهی از چون گذشته با لشکری گذرانیده و تفویض ولایت سلطان سعید سلطان ابو سعید میرزا
و بجانب چند و بنی عفو و اغاض فرموده عاقبت اندیش ختم جانسوز اشتغال یافته از آب آمویه عبور نموده بطرف غ روانه شد و امرای اسپ رایت جلادت
افراخته و خویش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار فخر قاسید نصیب سلطان سعید شد و امیر برادرش و برادرش امیر علی هزار و قتیل رسیدند
و مملکت ایشان در تحت بندگان درگاه آمد و سلطان سعید در ظاهر بلخ بعیش تمام آرام گرفت و چون میرزا بابر از این استماع نمود دفع آن فتنه را بر تسخیر
عراق دانسته از عرصه استرآباد مانند برق و باد در حرکت مراجعت نمود و بجهة ترتیب اسباب ایشان ماوراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه جهان الدین
اسمعیل سمنانی را از اعظمای ارکان دولت بجهة برای تحصیل مال نوشته ضبط سپاه و استخراج سپاه رود بدار السلطنه هرات فرستاد و جمعی امرا را مصحوب
او روانه ساخت و خواجه مشار الیه بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبه بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزینه خیال داشت در اندک فرصت از ارباب تشخیص گرد آورد
و مبلغی خطیر بطریق موصول شد و میرزا بابر بجلگه بادغیس آمده خواجه جهان الدین و سایر امرا را بدولت پابوس استسعاد یافته و منصب آنچه گرفته بود بعرض
عرض رسانید نیز و عنایت یافت و آنچه مجموع آن وجوه را بر امرا و لشکریان قسمت فرمود و در این اثنا مسموع علیه پیوست که در آن اوان میرزا علاء الدوله
از جانب ماهرات پوشیده و پنهان آمده بود و جواهر نفیس ابدار همراه داشته و در اثر قرار حکم کرده انشاء امرا و دیوانیان بجستجوی یافتن او مامور شدند
بدخشان و در ابدار و گوهرهای شاهوار مکر جهت برهان سبب بیزدی دولت و افزون از جواهر قیمت و بهای آن در وقت سخنه و متذکره بیش قومی

در بلخ

در میگذرید بدانسو شد و بمجلس شهریار رجوع انجمت جهان بخش رسانیدند و بجانب بلوشه چشم در آنجا مکرر نشسته فرموده در اینهاست عزیمت آنحضرت را بروی پوشیده
حرم و حالیه محرم بعضد ارزانی داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای بخود بر میرزا ابو القاسم با برادر شهر هرات بجانب ماوراء النهر و ذکر**
وقایع و حالات آنجا بعد از حمیت لشکر با میرزا ابو القاسم با برادر بمقام سلطان سعید از دار السلطنه هرات نهضت فرموده چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر
نصرت اثر بگشت از جانب بلخ خبر رسید که سلطان ابو سعید از گذر عرمه گذشته بماوراء النهر خویش فرود آمد و میرزا با هر سرعت نموده نهضت
شد و در آنجا بصحبت عالیحضرت غره شهر ذی القعده روزگار دولت مقربان بارگاه آفرینش رخواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره مشرف شده
بانواع نصایح و موعظه مستفیض گشت و هر چند خواجه بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان پل کشتی از جسر عبور میسر نبود و کشتی یافت
نمیشد فرمان جهانمطاع صدور یافت که امیر پیر درویش ترخان و امیر احمد و امیر سلطان بخش اولاد امیر فیروز شاه و امیر شیخ ابو سعید برسم منغلای توقف
آب شاشه نشسته بنظر رسیده رود جیحون از رود ها مرکب شیعوان آن آب از تنگ و آب سامسای و آب قشقر و آب دیش و آب کاف
نهایت المقصد امرا بموجب فرمان بالطرف روانه شدند و موکب منصور بعقب ایشان در حرکت آمده و غره رمضان از معبر قنقر بقلعان عبور فرموده و بکنار
آب تنگ آمده چند روز در آنجا توقف و منعم و حکم واجب الاتباع صادر شد که اغرق بسوی بالای آب رفته از معبر جسر و پل کشتی بیاب میلان گذشت
عبور نمایند و چند کشتی در گذر معبر آب تنگ بر درگاه شهریار بر فراز جمع آوردند و درین اثنا میر پیر سلطان برلاس و امیر احمد را از عظمای امرای سلطان
سعید بودند گرفته بر درگاه عالم پناه آوردند و میر پیر سلطان با عزاز و احترام تمام اختصاص یافته در دیوان اعلی مقدم مجموع امرا مقرر و امرا و ملازمان در موکب همایون
بودند بعضی بپل و بعضی بکشتی از آب گذشتند و میرزا با برپای در کشتی نهاده مقرون بسلامت و نصرت از آب بگذشت و از آب دیگر عبور فرموده در سامسای
نزول فرمود و پادشاه از آب دیش هم در گذشتن آنها بود بسلامت بگذشت و فرزند دلپسند بموده بولایت حصار در آمدند و از آنجا بجانب ترمذ ملک در آمدند
و در آنجا خواجه نظام الدین فرموده در مکه از اولاد صاحب هدایت بود بالاتفاق ملا جمال الدین شیخ همه تبریزی برسم رسالت رسیدند و امرا ملاقات
کردند و حدیث مصالحه در میان آوردند امرا در جواب سخن و حشت انگیز نگفتند ملا شیخ آواز زنی بلند با حدیث داشت فرمود برادر آورده علا الملک
الاسلام سخن مانده و مراد در اصل آن بود که داده اند حضرت فرمایند تا بگویم گفتند بگوی ملا تقریر کرد میرزا سلطان ابو سعید میگوید من مملکت را بشما بخشیده
گرفته ام آسان از دست نخواهم داد پای ثبات و قرار استوار داشته از هر چیز هراسان نخواهم گشت امرا از کمال شر خود را در شت کرده تعجب نموده آغاز
شری کردند و دوستان را مصیبت حمله و لشکر منصور کوچها در باز و در ارمیکرد و لحظه از سرعت و حرکت نمی آوردند و درین اثنا حکم جهانمطاع صدور یافت که
جمیع سپاه در صحرا ماه بعرضه گاه حاضر شوند و بموجب فرمان در روز وعده اردو لشکر و طبقات حشم بر اسبان کوه پیکر برآراسته با شمشیر و کمان و خود و جوشن و کمر
زرین و خنجر بعرضه گاه در آمدند و بر کس بمحل خود قرار گرفته پادشاه همه را بنظر احتیاط در آورد و میرزا ابو القاسم با برادر با دو آب عید قدم نموده فرزند
و ملا احمد بسلطان با دولت سوار نامدار برسم قراولان روان شوند و ملا شیخ الیه تا قلعه بر بند آهنین آشتهار در دهان یکران با گشیده و علامات اردو
خراب شده کمال دلاوری بظهور رسانید و از روی کیهان پی قطع منازل در اصل بعزم موقاچی روز هم شهر شوال در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال در

و شکستگی سمرقند از فضل جلال و مشهود از برایت و حمل در صدود و اوراء النهر ناعیت نقل در ضابطه جده سمرقند هیچکس از مقابل نیامد بنابرین سپاه خراسان الضرورات
و سمرقندیان مطلق داعیه جدال و قوت مقابله و مقاتله ندارند و بدین غرور هر کس از دلاوران لشکر منصور را داعیه شد و خود بدار و از سمرقند رسیده و کاری
از پیش برد ذکر نهضت سلطان از بلخ و فرار مغول و خاطر و تحصین روز کار بلخ قرار دادن سلطان سعید چون شنید
و میرزا بابر از جنگی بازندران مانند شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت بلای تولک بر اولاخشت و امراء و ارکان دولت از وقف دست طاع مسرت در میان
از اخشه را بها بران قرار گرفت الغرض احمد خواند سمرقند باز گردید و سلطان سعید بطالع مسعود بخت همیون از جیحون عبور نموده لشکریان را اجازت داد و جهانبانی
خود روند در اثنای نهضت شعار را بجانب مستقر شرف در حرکت آورده بدار الملک خویش نزل اجلال فرمود و چون بسمع عیه پیوست و میرزا بابر از
آبهای عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید آنجناب جانب را پر حصت شد و راهی مقطعه و اختیار خواجه ناصر الدین عبید الله و خاطر انور را محیط انوار الهی و حمل در دو
نا متناهی بعد قدم پیش نهند لاجرم در خلوتها بصحبت حضرت خواجه شتافت و از حل این قضیه و رفع مشکل دفع حادثه نازل استطلاع و استکشاف نموده و در این
اثنا ارباب دار بابا سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان ملوکات استغاثه پیش خواجه زاده بردند و بالتماس گفتند و سلسله الحرد و ملتمس از دیگر شهر و خیره و از
جمعیت و اسباب و اسلحه جنگ مرتب کار معتی در این هنگام باشد در مدافعه و دفع صدمه بکوشیم و شهر خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه شرف
محبت و رزانه داشت و فرمودند در حضر بنا در نهند و دل بعنایت حضرت کردگار بسته بجانب لشکر خراسان پرداز نمایند و بشارت حضرت خواجه سلطان
سعید فتح عزیمت ترکستان فرمود و زمان داد و در اثنای فتح بیش و سنگ هر کرا استعدادی بوده باشد بشهر در آید بقیه خلق از اطراف و اکناف بیرون صنع
و دست زدند و بموجب فرموده عمل نمودند و حکم کرد و هر کنگره هر کس محافظت نماید یک ترک و چاچی و دو هر چی خم آب و دو سیخ روغن و هیزم فراهم آماده
دارند تا بوقت یزان محاربه روغن داغ بر فرق ارباب خلاف ریزند و بر حسب حکم در میان هر دو برج صحنه و ناستکم ساخته و در میان آن فلاخن و تیر
توان انداخت و در روی باره چوبهای بزرگ و در آهن بیکنجه بطنابها بسته و بوقت احتیاج فلاخن کشت و دو دون دندانها و بخشند و هر تیری و هر دو میان
انداز زند نخست بی اندازه سیده استوار گردد و شهریان آن را بردارند و سلطان سعید در هر برجی دار و غنه التعیین فرمود تا تیر اندازان در برج بعوند بسنگام
احتیاج کار فرمایند و در هر برجی از مبدا عنیش بهنگام طلوع شمع بعد چون امیرزاده بابر بسمرقند رسید و بقریه خشرجه و در یک فرسنگی سمرقند نزول
فرمود امیر حسین و مولانا احمد لب دل و سید ساده و قرم کابا و محمد و ملک لال جوکا و جمعی دیگر از دلاوران و طالب زیبا و تا شهرت دام و نگ بعد از
جلادت افراخته و شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند و از دیگر بوردن رفتند و سمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمدند و آتش پیکار افروخته گشت و در
لحظه از شهر بدر رسید تا حرم مخبر بان شد و امیر حسین گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و آن راه چنان شکست بعد از رفتن و در از پهلوی هم متعذر نمود
و لشکر سمرقند از عقب رسیده و مولانا حسین و جمعی دیگر را از امرا امیر گرفتند و بعضی دیگر تعلق آمدند و امیرزاده دست دگران بسته پیش سلطان آورد و نخست
از امیر حسین زبان سرزنش احوال باز نمود و رعایت شان او در موضعی جدا باز داشت و الکاه بحال دیگران اسیر پرداخته تفتیش حالات و مولانا
و مولانا و جمعی دیگر از امرا نموده گفت بید چاشت و ابطه ما گرفتاران میان شاه برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج همایون آمده سلطان سعید عمه محبوب را

رعایت فرموده در محافظت ایشان غایت مبالغه بجای آورده و آنخبر باردوی میرزا بابر رسیده صفایق بهم برآمدند لاجرم بعضی بهم گرفته در اثنای حمله بیوی میرزا بابر زخمی
نشد روز دیگر بیشتر رفته جانب عیدگاه قبه بارگاه بادوج مهرگاه بر افراخت و هم از آنکه در راه میزان محاربه برافراخته و کوشش‌های مردانه نمودند و در آن روز چنین
ضیبی بامیر جلال الدین بیک رسیده و پهلوان حسین دیوانه در آن معرکه نار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و دیگر روز از قرار نشسته جهت
سر از جیب آفاق نیز بیرون کشید ❊ همه دامن چرخ در خون کشید ❊ عرصه میدان شمشیرها کشیده بجانب شهر تاختند و از آنجا که مرحوم انوار خلد
و از آنکه در مناصحت خاکزیر داعی در جهان چون خونریزی افتاد و منازعت و محاربه میان هر دو فریق قایم بود و جنگ رفته و آشوب در فضای هوای کارزار
سطح درین اثنا بر دو تا عظیم دست‌ها قوی بهم رسید آنچنانچه اعضا و جوارح از کار باز ماند و درین یورش شتر سپاه و چنانچه از هر دو جانب
تا ظاهر سمرقند زیاده از صد هزار شتر عرصه تلف گشت و اندکی مانده بعوض شده بعورت بست و خاطرهای سلامت و ملازمت و یافت و چون
نواحی سمرقند بکار دست تاراج رفته شد و اسب قیان بیخ شش فرسنگ در رفته غله می آوردند امرای شهر بر بخیال وقوف یافته پیشتر از سمرقند بیرون
میرفتند و اسب بزار گرفته می‌گشتند و در باره هر کدام عنایت میکردند کوشش و رنج بریده میکردانیدند میرزا بابر بر بخیال اطلاع پیدا کرده طایفه از سرداران و بهادران را
تعیین فرموده هر جا اسب قیان و لشکریان بطلب غله رفتند آنجماعت ایشان را اسیر کرده بر اثر باشند نوبتی امیر ایلیس ترخان و امیر سلطان حسین بایزید قوال
روان شدند سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران را در عقب ایشان بیرون فرستاد و جمعی آمده غنیمت مخالفان را بعرض میرزا بابر رسانیدند
میرزا بابر بر امیرزاده الوند دلد امیرزاده اسکندر ترکمان زاده امیر ابوالخیر حسین ترخان را و امیر حسن علی و امیر بهلول را بعد امیر ایلیس ترخان و امیر سلطان حسین
روان ساخت و امرای مذکور پیش از دهمی بآن دو امیر بلکه سمرقند باز خوردند و تیغها برکشیده سنانها برافراشتند از طرفین آنچه آنجا شجاعت و مردانگی
بعوض تقدیم رسانیدند و قبیله خراسانیان غالب آمده امیر عبد العلی و امیر احمد فضلی و دیگر اعیان سمرقند را گرفته دست و گردن بسته بر درگاه عالم پناه آوردند
و در معرکه امیر بهلول جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیری در جنگ واقع نشده دیگر امرا و بهادران و مبارزان نار شجاعت بظهور رسانیده بعوض
صورت قضیه معرکه را بر سبیل راست معروض رای اشرف اعلا گردانیده بهلول را گناه کار ساختند و بهلول از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند
شد و تخت و مسند بنعمت و دهشت بیرون رفت درین اثنا از جانب باغ شال بانگ و فریاد برخواست و جمعی از بهادران متوجه آنجانب گشتند و بدین
بهانه بهلول بوارشده حقوق و نعمت فراموش کرده بجانب شهر توجه نمود و بر آرش ایوب تا دروازه سمرقند باز گشت و باردوی همایون آمد و یکی
از شعرا حضرت اعلا را خطاب ساخته در شان بهلول و حرکت ناپسندیده او گوید بیت ای تیر تو در دیده اعلا میمن ❊ در حضرت تو باده چون میمن ❊ بهلول که
در اسپاه تو رفت چاک ❊ کم گیر بغداد و کهن رنجیده ❊ و میرزا بابر قوان بهلول را با میر مبارزان پهلوان حسین دیوانه رزانا داشته و منصب اعلا و
لازمت دیوان اعلا گردانیده و ولایت ترشیز را بسورغال امیر بهلول بعوض با میر حسن علی و سمرقندیان در آن معرکه دست بردی نموده بعورعایت فرموده
خاص را بمجلس همایون آوردند و میرزا بابر همه را بعاطفت بیپایان امیدوار ساخت و فرمود تا مشغولان معتمدان و تعهد ایشان نمایند و بعد از آن روز عمومی
سپاه سمرقند از شهر بیرون آمدند و میان هر دو لشکر جنگ عظیم اتفاق افتاد و همین روز محشر ظاهر گشت ذکر وقوع مصالحه میان دو پادشاه عالیشان

در معاودت موکب ظفرنشان میرزا ابوالقاسم بابر بجانب خراسان در وقایع آن

چون زمان محاصره حرب چندی روز امتداد یافت
و هر روز کرده از جنگ و جدال و حرب و قتال بسته آمدند متوجه سلطان و بیک ایشان قوم پیش نهادند و سخنان حرب داشتند در میان آوردند و بعد از گفت و شنید جمع
برانقرار یافت که امیران جانبین را اطلاق فرمایند و رود چون میان هر مملکت فاصله باشد و برین جمله از طرفین عهد و میثاق بسته مبارزان بایلیان موکب
ساخته و از جانب سمرقند امیر خلیل و ملانا احمد بیک و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند بتشریفات فاخره خلعت بادوی همایون فرستادند و از آن
طرف نیز امیر عبدالعزیز خان و امیر احمد بیک و خواجه نظام الدین مودود و ملانا شیخ الله تبریزی را باحترام تمام و انعام و نوازش باز گردانیدند و چون کار
صلح و احترام یافت میرزا بابر و ظاهر سمرقند بسط عیش و آب طرب گستردند و خواجه محمد لنگر از شهر طلب داشت و در اثنا خواندکاده هزار دینار کپکا و هزار مثقال
طلا با و انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراشت و در اوایل ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمایه با مجموع لشکر از هیجکدام در اصطبل
عبور فرمود و جمعی در آن ولایت شرایط جانسپاری بتقدیم رسانیده بعهده مراتب علیه و مناصب سنیه اختصاص یافتند قتیبه لکلدین که از اهالی بلده
ایراست بر اسم سیورغال نامزد امیر شیخ حاجی شد و ولایت سیاه دیه بجناب امیر علی فارس مفوض گشت و دیار اندخود بر امیر شیخ ذوالنون و برادرش
امیر احمد مشتاق قرار گرفت و تصبه بشرغان با بارگاهش تعلق پذیرفت و عرصه قیه بر نصیب امیر برلاس سلطان آمد و حق هدا فعلی و چون کاب نصرت
اشتیاب بکنار آب عاب رسید جناب میرزا سلطان سنجر در آن منزل از کرمان رسیده و شرف ملازمت دریافت و کنیزک خویش در ایام مفارقت
ردی نموده بود تقریر فرمود و علوظ نظر اعزاز و احترام گشت و موکب همایون فال مقرون بسعادت اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود
و اعیان و اشراف آن ولایت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و لشکر الهی بجای آوردند و الحمد لله تراوف الآیه و تراوف نظایره **ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان**
بر حسب فرمان و فتح آن و دیگر حوادث در آن وقایع که اعتبار سرکردان در وقایع آن
در اسیستان شاه حسین از طریق
بآب اجداد خویش در همیشه غنیمت اعتماد آن برادرش و حضرت بهادر و عصبیت اندوه آن در گوش داشت عرض داشت نموده بر زاد خود خویش نسبت داد
اعزاز و احترام نسبت بخدام عالیمقام پادشاه ملک احترام کما یجب و ینبغی بجای می آورد لاجرم از موقف جلال فرمان داد و حسب الامتثال صدور یافت امیر
خلیل در بوذرنجش و اشتغال آن سیر امرا اختیار داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان نهضت و جزای افعال نکوهیده ملک حسین را باز رساند و بدانش
خشم جهانسوز خرمن حشمت و جمعیت او را بباد دهد و امیر خلیل بموجب فرمان عالم سیستان شد و در این اثنا ملک علی رسید و میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید
و در حین عبور موکب همایون از جیحون بیابان او که رفته و خزاین بسیار کرده و در وقت معاودت آنجانب در آن سیستان پنهان شده سر برآورده و فکر
فتنه و شورش در دماغ داشته شیخ ذوالنون او را گرفته منتظر اشارت عالیات میرزا بابر حکم کرد و در حضرتش را بادرا النهر رسانیدند و مقارن این حال خبر
داشت امیر خلیل رسید و مدد طلبید و شهریار جهان امیر ابراهیم ترخان و جمعی از امرا و سرداران و فرمود ایشان بامیر خلیل ملحق شدند و بیکبار
روی بتسخیر سیستان آوردند و اهالی آنجا و شاه حسین اسباب حصار در ری مرتب داشتند و خاطر بتحصن قرار داده بعد و شهر را محکم ساخته و جمعی از امیر
ملک میرزا و معتمد هرات پیش آمده با فر لشکر نصرت شعار آهنگ جنگ و پیکار کردند و مغلوب گشته کردی انبوه از آنجا تعبیه ساخته با کرکه بخیه در

در چهار دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفر نشان بر اطراف ایشان محیط شدند ملک دانست که وقت مقابله و مقاتله ندارد و مردم ایلات نیز از آن متنفر بودند چه
سیاست و قتال با نفراط داشت لاجرم چاره جز فرار ندید و دست از مال و ملک شسته و پناه بجنگلهای دلایت برده و شبها بر خود حصار خشت تا ملک
نیز در تصرف افسار امیر حسین آمده در آن دیار متمکن گشت و بعد از چند گاه شاه حسین طایفه از اتباعش فراهم آورده متوجه تسخیر شهر شد و سعی و کوشش بسیار
نمود و روی بقرار نهاد و چون چند روز برین قضیه بگذشت سر راه آشیانه هلاکت و هوس بعد بر رکاب امیر حسین آورده و آن بارگاه عالم پناه فرستاده
و پیامی و منازعی امیر حسین بگوش آن موضع شغلی گشت انگیخت قتل شاه حسین و برادر بزرگترش قطب الدین حسین استماع افتاد ایشان بعزاز
انهزام از صدمات لشکر فیروزی اثر با سه چهار نفر بی سب کچی مکران روان شدند و در اثناء راه شاه حسین یک نوکر جلد خود را از اسب فرود آورده
با کمر او را با یکی از مخصوصان خویش در باره او اهتمام مذموم داشت و او آن نوکر کینه در دل گرفته از عقب ایشان روان شد و نیم شب بدیشان رسید همه را
مانده در خواب یافت و سر شاه حسین و ملک قطب الدین را از تن جدا کرده باز گشت و بخدمت امیر حسین روان شد و نیم شب رسیده یکی از اردو تابع
حراست آن در خلال این احوال روی نموده و استیلای مازندرانیان بر قلعه ... و اشراع آن از دست ایشان بیان این سخن آنست که صفت
قلعه ... با امیر با حسین تعلق میداشت و از جنب خویش داروغه در آن حصار استوار تعیین فرموده بود و امیر با حسین در دست مازندران چند سال در آن
رشته و فساد و تغیر متفق گرفته و بعضی را بقتل رسانیده با تاراج دست برده و در قلعه ... محبوس داشت و داروغه آنجا مقرر کرده بود و هر شب شخصی از مکان
قلعه محبوس را طعام داده بمحافظت آنجا عمارت قیام و اهتمام نماید و ساکنان القلعه یک بیست آمده بودند و از آن مردم در شب تعهد گرفتار آن لوه
بود سخن بخزد گرفتاری خویش با ایشان نگفتند اشیا را از طرف تست اگر با اتفاق ما اتفاق نمایند همه کس برابر تو باشند و سخن خروج در میان
آورده با یکدیگر عهد بستند و ذاکال نیمه شب بر گرفته و شبها برکشیده بر سر داروغه رفتند و آن خوشبخت همه شب شراب خورده و در خلال غفلت افتاده ناگاه از
هوش و غوغا سر بر آورد و خود را در چهار دیواری آن حبس مازندرانیان آورده بر آن بست آورده کشتند و بعضی را در ایشان نوبهم سپارده داشتند قبل از آن
و دیگران از حضرت اخراج نمودند و قلعه را مضبوط گردانیدند و میرزا با برادر استماع این واقعه مطلع و مخزون گشته لاجرم کمال و فارزیاده اظهار ملالت نمود و فرمود هر ماه
داروغه با مردم معتمد پسندیده میگردد و از ارتفیر مطلوبی با عظم مصالحت گرفت گشت اگر کسی بیاید در آنجا و مازندرانیان را استمالت دهد و بدین هم خلوص علاء الدین
استرابادی با نصوب روان شد و ایشان با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد کردند لاکن مواقف کردگار نداشت و چون
بعراده تحقیق و تحریر دیگر اسباب تسخیر قلعه مقدر بود اصحاب بینش چشم بران داشتند و مدت دیر با زیچه کار نکند در ملکی عنیف و لطیفه روی نمایند
خاطر از آن مرجع کرده و در دین دلا جلال الدین محمد داروغه مشهور با نوکران امیر با حسین بنواحی قلعه آمده بعد و بترتیب زبان دند پرات دیگر اشغال منفعت
و کس بقلعه فرستاده پیغام داد که با داروغه باغی کری ندارید و بیهده شب چنین نمیباید با یکدیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان در میان آریم و اگر هوس سرکشی
در دماغ شما است جنگ را آماده باشید مازندرانیان لطف را اطاعت و انقیاد کرده از طرفین دروازه معتبر کرده بعهد و در قلعه مجتمع گشتند و ذکر امیر با حسین
و جلال الدین محمود مازندرانی نزدیک یکدیگر با هم سخن گفتند و شرط عهد در میان آوردند مازندرانیان بر بندی قرار داشتند و مردم اینجانب در سپاه دست دراز

گرفتند تا بدستور لکف بر کف نهاده و همانا چنان را بایان مولد ساز زند جلال الدین محمود و رفیق دستهای مخالفان گرفته بهر قوتا برداشتند بجانب خود کشیدند و ایشان
به نیروی حرارت قاهره بهایان افتادند و در هم آویختند و نوکران آنجانب بمدد رسیدند و آن دو مازندرانی را قبض رسانیدند و دست ایشان را بدرگاه
پادشاه ممالک ستان فرستادند و سایر مازندرانیان بر عصیان و طغیان اعتراض نمودند و پیش از جلاب جلال الدین محمود اهل قلعه چند خروار
روغن بطم و سداد گرفته بحصار آورده بعضی غلامی با الاغان بیرون میفرستادند اینکوی از تکلفات مازندرانیان بگوش رسیده بعد با غلام هفت شمع
بیرونیان رسان و فلان برج محاذات دهده روز سوراخ طبقوان کرده حالا هشت روز است من در آنجا کاری میکنم و منتظر باشید و در شب چهارم از این
تاریخ سوراخ خواهد نمود و چون اثر روشنائی بینید دغدغه بپای قلعه بیائید و بر بالا برآیید و غلام از قلعه در آمده از آن کال مردم بیرون را آگاه ساخت
بیرونیان منتظر صبح میبودند تا شب موعود چراغ نمود قاریکی شب محشت برشد و مردم بیرون نردبانها نهاده مانند دهای شتاب عزم بالا کردند و از
آنجا ضربها کرده کشته دیگران را برآوردند و مخالفان دانفشاندند و بعضی بلند خود را از قلعه بیرون افکندند و جان بسلامت بیرون بردند باز
ماندگان بر تیغ قهر و سیاست کشته شدند و سرهای ایشان را بعبرة الناظرین باطراف ممالک فرستادند و حضرت پادشاه بانگ نوازی قلعه بلاد بستور معهود بسر پایان
رزانی داشت و جلال الدین محمود احوالش بیکران اختصاص داد و در اثنای این اوقات سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید کفت ای پادشاه
بخدمت میرزا ابا برفرستادند و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته و حضرت شهریاری رفتن سمرقند را برای انجناب مفوض کردانیدند و خواجه شمس الدین را
حوس مسکن و دیدن اولاد و متعلقان دامن گیر شده و مفارقت ایشان رضا داد میرزا ابا برای سفر انجناب کرده با انجناب تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند
گسیل کرد و خواجه مولانا در هرات بعز و حرمت زندگانی میکرد بر جمیع ارباب علم و اشراف مقدم می نشست و در نصاعیف ایجالات امیرزاده الوند ولد امیر اسکندر
ترکمان و میرزا ابا برخدمتش التعظیم بسیار میفرمود و بلفظ برادر خطاب میکرد و روی گردان نشده بطرف سیستان بیرون رفت و از آنجا بجانب کرمان عزیمت نمود
و با لشکر ترکمان از دو فعان دست میداد و بعضی شرح حالات بموقف عرض میرسانند و دیگر وقایع آن بود مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنه هرات اخراج نمودند
مولانا شمس الدین محمد الکه مولانا شمس الدین محمد عرب مردی پسندیده اخلاق کم طبع بود هرگز بمزخرفات دنیوی و رسم و رسوم اشتغال نداشت لاینحل و حاده و کتاب
بر ضمیر او استیلا داشت و سوخته زلو کوچه بازار پیاده سیر میفرمود و هر کس در پیش حال او میشنود سخنان فریبنده بر زبان می آورد و خوبان کلمه کار
و جنان مرتبه در ارباب حکم و فرمان و معتقد او باشند و مدتها در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه سلوک داشته باشد هزاران کان بیاری و حضرت میرزا
و چون نوبت سلطنت میرزا ابا برسید مولانا را در خاطر بگذشت و حسن چلبی بخدمت او بارها زیاده التفات فرمایند و انجناب خود هیچ گونه متعلق با حوال مولوی نشده مولانا
از غضب در صدد آن آمد که مردم را از میرزا ابا برمنفر سازد و بدان میرزا علاء الدوله همیشه در گردانند و از سر جبر و جهل در تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله
و مذمت میرزا ابا برسخنان القا میکرد و بجانب آن بیک ایشان را دعوت میفرمود و از ملازمان آن بیک بخدمت میفرمود و در این اثنا شخص سید عبد الله در آن سیاهان
از ترکستان بهرات آمده با مولانا همداستان شد و در خلال این احوال شخصی بر اسم جاسوس از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود برای سید و مولانا مکتوب آورده
گرفته و بنیخ عشق ایشان شد و مولانا را بسیستان روانه کردند و سید را بجانب اندخود فرستادند و جاسوس را بر دار کشیدند و جناب مولوی دیگر بهرات

نوشته و دیگر از وقایع آنکه سلطان معین از سمرقند خواجه جعفر بارکان را با هدایا و تحف و دیده ابن عبارت از زبان الخیر آمی پذیرفت برسالت پیش میرزا بابر
فرستاد و سخنان محبت آمیز محبت انگیز از زبان و بالغت خویش بعرض رسانید موجب تاکید و تشیید مبادی مصادقت گشت و ایلچیان سلطان محمود خان
اوزبک روم رسیده بنوازش اختصاص یافته بعد از چند روز بحضور رسیده در خراسان از کار کنار بهیر و مشغول نظر انعام گشته مقتضی المرام و رخصت انصراف
یافته و اقتصادان اولاد امیر طهرش نیز از اندرنجان روم رسیده بنوازش مخصوص آمدند و بعضی امیرزاده اولوند نیز آمده شرح وقایع اورا با مخالفان دست داده
بعرض رسانیدند و پادشاه امیرزاده اولوند را بوعید خوف مشهور حبشه ایلچی از حضرت رحمت از انا داشت و درین اثنا عرض داشت امیر جنید
رسیده مضمون آنکه جنگ تیمور از سمرقند متوجه گشته است و در آن مکروه نیز اطاعت منعقد امیرزا بابر فرستاده امیر جنید را شمشیر و کلاه نوروزی و
کلاه نوروزی داده و در برای امیر شرف الدین تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال نمود و درین اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از
بیخ استقامت انحراف جسته روز بروز در تزاید بود تا بیکس را بجات الجانب رسیده داری خاندان و اطبا بسیار نفس در تداوی بیقضا نمودند تا مدت مرض را
شکست لا یحصی از ضعف و نقاهت ظاهر بود گاهی در محفه نشسته با طراف و جوانب سیر میفرمود و در نیولا سبع اشرف اعلا رسیده و در قلعه علاء سفلی خطیر از دو هم
دو نیز در موضع معین مدفون شد و امیر شیخ ابوسعید معزز شد و بقلعه قلعه نقش نماید و امیر شرف الدین رسیده را در قلعه کارکرده بعد عمارت حبشه بمشهد رفته قاضی
بعضی از آن دارت را مصحوب خوقلعه علا برد و دیر چند نقش کنج کردند جز بر نام امری بران مترتب نشد و در اواخر جمادی الاولی سنه سبعین و ثمانمایه جناب ارشاد
مآب هدایت شرب ملا سعد الدین کاشغری مریض شد و در زمان اشتداد مرض واقعه نقش کرده مراد در اقامت ری و حضیض سفر عقبه محیر خلد و بنی بنا کرم
اطفال و اولاد صغیر دارم اقامت در آن حضیض را کردم و بعد از روز بخلافه جناب ولایت مآب بسر عقبه شتافت و در تب بزرگوار شیخ زین الدین
خوافی در صحرای حیدر گاه مدفون شد و هم درین سال از جمله لاله قدرت الهی روز با بیظاهر گشت و از جانب مشرق هنگام سحر تا نزدیک طلوع صبح درخشید
بعرض و طویل و پهنا منفعه و بعد از چند روز در جانب مغرب روشن بود و سکون او در برج ثور و طالع هرات در هشتم خانه خوف و خطر عبارت از آن است روی
نمود و از آن خوف بسیار در افواه و السنه ایراد سایر گشت و میرزا ابوالقاسم بابر و سلطان علاء الدین محمود شمس جناب سید رکن الدین اعلا و مولانا حسین
زکریا بحکم آن اشتغال نمودند و بجهت رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند و اثر زلزله با بیظاهر جنگ خون ریختن و مقاتلت سلاطین در وقوع رحمت و بلاهای گوناگون
در رحمت و طاعون در این بلاد ظاهر نخواهد شد و عاقبت مجموع این آوازها بیظاهر در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امیر غیاث
الدین ترخان و امیر خضر ترخان و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و امیر شیخ تیمور که بجانب ولایت استرآباد رفته بودند از آنستان بکنه نشیه بازگشته و
بشرف ملازمت پادشاهی لایق گردانیدند و میان شیخ امیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید مدار ملک بر این درک بود و صورت نزاعی روی نمود و هم بدان
منجر شد و آن امیر روم خود را مکمل بحبشه بیاغ سفید آمدند و عزم روم جزم کردند و میرزا بابر بقیه مرض داشت و اگر ضعف از ماهیه بایون او ظاهر بود
القصه میرزا بابر شیخ حاجی و امیر شیخ ابوسعید را بصلح امیر بدار الملک داده و بزلال مواعظ آتش فتنه را با بیاد ملک اثر کشیده و بعضی گرد آمدند و سعی مذکوران
در دو همدان اسعاد تمندان اشتهار جنگ باشیخ و کدورت اصحاب بتدریج رفت و بعد از این قضیه میرزا بابر بلکیا بر طرف شد و پای مبارک در رکاب آورده و با لیک

عرعلنگ فرموده و پهلوان سید علی را تیر انداز و پرتاب انداز تیر پرتاب انداخته از میان پهلوان قطب الدین بلند رانیده و مشتمل انعام فرمودند و احسان بی پایان گشت

میرزا ابو القاسم بابر

در بیست و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد مقدس باغ محمدآباد را رحال نموده و ماه مبارک رمضان در آنجا بآیین صوم و صلوات قیام نموده چون هلال فرخ فال شوال منور جام زرکفار در نظر اهل استبصار جلوه گر آمده پادشاه بجانب عیدگاه بحشم فرموده نماز عید بگذاردند و بمنزل همایون معاودت نموده چون شهریار
رعایا جانب مردان لیام از ارتکاب شراب توبه داشت از اسباب لهو و سرور و عیش و نور بغیر از مجالس خبر نامرسن نگذاشت و تمام در آنجا بعیش و
اقبال گذرانیده و در اوایل ذیقعده از آن موضع بصوب مشهد مقدس حرکت آمده در چهاردهم ماه مذکور رایت منصور در چمن باغ مشهد نزول اجلال فرمود و براق سلطنت
در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسین جاندار بطرف نسا و باورد رفته از آنجا و اهالی خبر باشند و امرا محترم در غره محرم
سنه احدی و ستین و ثمانمایه عزیمت نموده و در این اثنا در اخشتی در میان امرا بعد و میرزا سلطان سنجر آتشگین داده در بیان آمد و اخیر موافق مزاج
نیامد و امرا را غضب فرموده و مقربان در بیان ایشان نزاع کرده قرار بران دادند که بگنبد سلطان الجق و الکس روند و عهد و پیمان بندند و از جانب
امیر خضر داد و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر حسین و خواجه جمال الدین محمد نایب و ضمه امیر بخش لام هشتم عید اسلام
آمدند و عهد و میثاق بسته و بیعت العهد بیکدیگر بندیدند و در مقام عزت و قرب هم باشند و پیمان را بایمان غلاظ مؤکد گردانیدند و میرزا بابر بطرف رفح و سرور
فرموده شرف صحبت ارزانی داشت و امرا نامدار طوعیای با صفدار ترتیب نموده التماس کردند و پادشاه قدم رنجه فرمایند و شهریار نیکو اخلاق سر به
عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت آغاز احسان و اشفاق ایشان را بنور حضور خویش مزین و مشرف ساخت و در این ایام میان امیر محمد خضر داد و امیر شیخ
حسن بمرتبه رسید و غل بهم اتصال داشت بر سر مزرعه نفاق انزاع واقع شده هم بدان رسید و بدیوان رفتند و چون امیر محمد خضر داد از مقام مصارعه
از امیر حسن برنجیده است و در حین مباحثه امیر حسن را دشنام داد و چقماق بر سر او زد و در وقت امیر محمد خضر داد امرا دربار کاه جهانپناه حاضر بودند امیر حسن را از روزه
بموقف عرض رسانیدند و میرزا بابر غضب فرموده چند چقماق بر سر روی امیر محمد خضر داد و زده و امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو سعید در خلوت پیش آمدند
و ایشان نیز لت خوردند و میرزا بابر اکثر ایام بمشربات دلکش مشهد مقدس و کوهبندگان خوش آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و صاحب حالت ملازم بودند
در روزی بوقت نصف النهار پادشاه جم اقتدار در محل دلکشای جانفزای فرود آمده بود امرا بکرباه ریان خورشید رخ در حضرتش خوردند و اکثر
حضرت و ملازمت بسته گناه در ریشه زدیده موی ریاروی بر فرازستگاه برآمد و سید و جانب آن بندگان درگاه و ملازمان پادشاه بودند معنی غریب
مشتمل بر پاعتبار دنیا اغاز بد و ترجیع این بود بیت انیمه طمطراق کن فیکون ثمه بیت پیش ای حسنون ❊ و مجموع ترجیع در بادان
منقلب بخلاند و زیاده از پنجاه بیت بود و خاطر بار اهل ملاحظه المنصوم متاثر و محزون گردانید و بعد از خواندن از نظر ناپدید گشت چنانچه کس نزانست و علی کرشمه
در منزلت قدوه اهل عرفان و مسلک ارباب ایقان با علی خوش مردان قدس سره بمشهد آمده شرف ملازمت میرزا بابر دریافت و بجانب او بتعظیم
احترام غایت مبالغه بجای آورده و در تعظیم مهمات او بر حسب دلخواه حکم فرمود و علی بجانب او است و شب شیخ صدر الدین الرداسی نیز بمشهد تشریف آورده

پادشاه بحضور شریف او تبرک و تیمن جست و آن اولاد خوارزم و در پیش صاحب جمال او زن صهونه و سه ابهای دراز در صحبت خواجه الوغ بیرون بود بعد قدوم رایت
فرخنده شهد مقدس رسید و در پیش ابو سعید بزم پادشاهانه ترتیب داد و پادشاه با تمکین او تشریف آورده او زن صهونه را حاضر ساخته و شهزادها نیز بر
او دستخوان پرسید و از کلمات صاحب عرفان وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد پادشاه شد آنحضرت میرزا بابر در آن ستان با صهونه کرز اینده در اقرب ایام
سفر چند روز نشاط جاوید اینان کرده تا چنار زادگان اقتدار ناگاه با اعراق شکار محبوب طبع شهریار بند مقدار بعد از شکست و خاطر انور متغیر و متاثر
گشته در هر روز مساعدت فرموده بعد در زمره نوبندگان انتظام یافته چون از جانب زادگان آذربایجان فصاحت پیش باین بیت مترنم گشت بیت
بهمه کاری شدم از توبه شراب خجل ؛ از کس مباد گرد ناصواب خجل ؛ و در هر روز فرمان داد در مجلس بزم آراسته دست عیش و طرب جهان جشن و چند
روز پادشاه کامکار در شهر با اعتقاد از دست فیان سرو قامت قامت لاله عذار جرعهای خوشگوار کشید تا از جام جام شربت نامکار چشید ذکر
واقعه بایسنغر شهزاده جوانبخت میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنغر و دیگر وقایع آن قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه هر کس باعتقاد هر
نفس انیقه محقق و مقرر است و پاینده جانی ذات پاک خداوند جهان است و بس بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ؛ آنکه باقیست خدا خواهد بود ؛ شنوید
انتقال ارتحال و انتقال شهزاده والاجاه میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنغر است و شرح این واقعه باید آنکه جناب جهانبانی و مفارقت اولاد صاحبقرانی
میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بنشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در قصبه نسا بعقلداری مرقش قطع فرموده و بیاتوقف در جاذ ارام گرفته بعد از منزل
بایسنغر بمجلس بزم آرام کرده و چون خاطر بگذشت مزاج همایون از جاده اعتدال منحرف و در غضب بعضی امرا آمده بخشم بر خلافت و اهل مجلس بیرون رفته
با هم گفتگو شده از خواص شهریار روی شده و سرانشده از دست ساقی اجل مطلی گران خواهد نوشید و دیگر بهوش نخواهد آمد و در چاشت هر روز پادشاه
منکشف شد و زنان ارتحال و انتقال از این سرای پر ملال است با ادای شهادتین زبان برگشاده از جمیع تمنای توبه فرموده در قبضه حیات بمقتضای حضرت
لا اله و فا الیه راجعون و ضجیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و فرع و دوز اکبر روی نموده روز بنه محشر در این مرحله و در ظاهر شد و روز دیگر بجهت تفتیش آن
جناب بر نعش این مهین بر داشته و نعش مغفرت مآب را باین تمام برافراشته بدیار بسطامی در حضرت خاقان سعید در جوار روضه فایض الانوار امام هشتم علیه السلام
ساخته بعد بردند و بخاکش سپردند و طلبهای صادق بعینه ظن و تیقن استیصال سمی سموم اصرات میکردند و از کتابت جواب حضرت امام علی ابن موسی الرضا را
مؤید جهتی ایشان میکردند و در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبد الحق در فرماید تاریخ آفتاب ملک بابر خان نماند ؛ کاچنان خورشید تابان
در خور است ؛ در ربیع الثانی و فصل ربیع ؛ لاله رخسار خون دل پرست ؛ چرخ را حکم جگر پاچاک شد ؛ دیده را از اشک اختر پاک است ؛ این
چه حالت و چه تاریخ حیث حق ؛ موت سلطان مؤید بابر است ؛ و سعد اوراق را این حرمت در آن ایام در خاطر فاتر گذشته و در این مقام ثبت افتاده
بیتی در شیر سه ملک جهان ؛ ناگاه شاه در دلش میبی جان ؛ هر کس ز تاریخ وفاتش پرسید ؛ بر گوی که شه نهاده شه بابر خان ؛ از بدایت سلطنت
میرزا بابر در هرات تا آخر ایام حیات او مدت دو سال بعد و حکم مطاع او مدت هشت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران بنفاذ می انجامید ذکر
جلوس سلطنت میرزا شاه محمود بجای پدر مغفور و وقایع و حالات آن در هر روز میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او

میرزا شاه محمود را در سن یازده سالگی بسلطنت برداشتند و امیر حسین علی برادر امیر شیخ ابوسعید را با تلقان ادبهرات فرستاده و در هر روز شیخ زاده پیر قوام و منصب
صدارت فاخر بعد باتفاق پادشاهان عنان گردیده بودند کوشالی بسزا داده شهر را مضبوط ساخت و امیر حسین جاندار و رشت بورسپور غال دولو بشهد آمده بشرف دستبوس
شاهزاده مشرف شده و مراسم غرابای آورده و روز دیگر هم بدانجانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب هرات عرضه داشت فرستاده مضمون آنکه در آن روز
و چند واقعه باطله بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم شب هنگام از بند حبس خود خلاص و عازم جانب مرغاب شده و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد شد
انشاء الله تعالی امرا عظام بعد از چند روز بوظایف عزا قیام نموده در رکاب شاهزاده عازم هرات گشتند و در آن روز از پیش امیر باحسین قاصدی رسیده
پیغام آورده ولایت جرجان بمن و ولایت قابر مضبوط است و بنده مکنیه در مقام فرمانبرداری بهرچه حکم شود بدان عمل نموده آید آن در این اثنا از پیش امیر شاه ابو
سعید ابرخس رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه جانسوز شهریار مرحوم محبانست که با توقف متوجه شود و بواسطه آنکه شنیده که امیر شیخ ابوالفضل با سپاه
پیش میرسد دو سه روزی توقف نموده و چون شاهزاده و امرا بکام رسیدند از جانب تون فرستاده امیر سلطان حسین بوکه هایون آمده پیغام امیر شاه را بعرض
رسانید و خاطر از جانب آن ولایت جمع دارند و بغایت مضبوط است و بنده در مقام جانسپاری و خدمتکاری سر صد فرمان ایستاده و در این اثنا شیخ زاده
از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان سنجر نخواهد آمد چه داعیه سرکشی و استقلال دارد و سه بیت لک فرونی آورده از جانب سلطان نیز خبر رسیده
امیر حسین و دار و خدمه ولایت بعد چون شنیدند میرزا با برخت زنگانی برای جاودانی کشیده چنان سراسیمه و پریشان گشته و از حفظ میرزا سلطان ابراهیم
غافل و ذاهل مانده شاهزاده مرخصت تشنیع داشته و در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفته و بر سر باره آمده و بطایف حیل خود را از دیوار سلطنت
هرات بیرون انداخت و بتفتیش علم گشت و سعادت بخانه میرزا احمد ترخان رفته و بمیرشاه بقدم شاهزاده ارتباج داشته رفته بود بعد از میرود و مقدور نثار
و پیشکش بتقدیم رسانید و اجتماع بزرگان دولتخواه و انبوه از خدام حاضر شده و شاهزاده و امیر احمد ترخان از دیوار بیرون آمده و این گروه مختار را لشکرگاه گشت
و در این اثنا شنیدند و از جانب مشهد کرده انبوه میرسند و امیر احمد ترخان و امیر ابراهیم و امرا ترخان چون بر آن گرد اعتمادی نداشتند بعد از تقدیم مشورت عازم
جانب آب مرغاب و میمنه و میسره گشتند و بمقصد رسیده لشکری نام در طلب رسیدند آیت جمع آمدند و امیر علی امیر حسب العلت و اشتاق آنکه میرزا سلطان ابراهیم
گرانشده و رفته در این دلا مستقی خطر از دی حاصل کرده از شهر و مطبوعات نیز اموال فراوان گرفته شد و در این دلا میرزا شاه محمود رسیده در بیست و ششم ماه جمادی
الاولی بباغ جهان نزول فرمود بعد از چند روز باغ زاغ را مستقر سریر سلطنت ساخت **شرح برج و برج و احوال ولایت خراسان بعد از**
میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و دیگر وقایع و حالات آن در این سال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمایه افواج فتن و امواج محن در
حرکت آمد و قواعد ملاد و مطاد و زوایا در ولایت خراسان بتخصیص در دار السلطنه هرات بازی گشت و چندان عرصه از پادشاهی با فرد و ثلث حالی ماند و برج و برج
بر احوال مملکت راه یافت تخت بدار و فاسد شد آن بود امیر ابوشیخ سعید چون از مشهد و ولایت ابرخس بهرات رسید فرمود تا سرشار کنند و در هر لا مستقی
سکنی تعیین نمودند و بعضی امیر شاه را بسر دو العصر سم بدر کرد و خواجه کلان سرش و خواجه علاء الدین معلنا خواجه بدیوان شدند و اظهار کفایت کردند اولا محصولات بلوغ خراسان
مساجد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقرا و ارباب استحقاق پس بستند و ثانیا آنچه از سرها گرفته بودند و یکی را نه جمع کرده تحصیلات نوشته و تحصیلات طلاع شد

وچون وجهی و عظمتها خود مجرا کرده بودند و کلیه از دنیاران پرستارند تا رگ پاید پرستیدند و مصلحان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی کریخته و برخی بشکنجه گرفتار و مرد و زن
بسیار صبر و مجاهد نهاده دست بدعا و زیارت برداشته و هر چند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند و صدمتش در باب طلب عنفوان ترمیشد نالهٔ و فریاد
مردم بجانب فلک نهم رسید آخر الامر بر دعای مظلومان بر هدف اجابت کارگر آمد و رعایای بیچاره در همان دو سه روز بکمال حال لان یا ثبیه تیقن
انتقال آنکه امیر شیخ حاجی بنا بر مصلحت ملک در بیست و یکم شهر جمادی الآخر سال مذکور میراث محمود را بنا غ زاغان بشهر آورد و در دار الامیر منبسط شده فرمود
تا در آفاق منادی کردند که از دیه سر شد هر کس فرض جمع افزوده ملزم و آنچه داده باشند استرداد نمایند و همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید در شهر با
بندغارت نکشند و جمعی کثیر از ملازمان جناب ملک تا پل تاراج یا قشه بود از هشت نیم جانب بیرون بردند و بعضی امرا از کنار دار امیر شیخ ابوسعید و خواجه
دستک را و ملک بعضی شهر در آمده با امیر شیخ حاجی موافق نمودند و امرا ترخانه اگر چند از منازل خود بیرون حرکت نکردند لاجرم با امیر شیخ حاجی
موافق بعضی داشته مردم شهر پاس داشته و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر حسین و با طایفه از بهادران مثل قرم کابا وغیره و همه مردم نامی بعضی بشب
همه شب بر نشست و تمام روز خود مشغول بودند و قریب بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از بهادران نامور از دروازه دو برا دران بیرون و امیر شیخ حاجی
با غلبه انبوه و دست و کوه از ازدحام و کثرت آن گروه بسته می آمد در عقب مخالفان روان شدند و امرا ترخانیان نیز با اتباع و نوکران از استرداد
شیخ در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود که زبان خامه از تعریف آن قاصر و تصور اعتراف نمیشود و هر دو فریق را در شمال کوه مختار اتفاق ملاقات
افتاد و امرا عظام و خواص و عوام از اطراف و جوانب امیر شیخ ابوسعید و نوکران او در آمدند و دهشت و حیرت ایشان چنان استیلا فرمود که هیچکس را
مجال آن نشد که دست به تیر و کمان و صمصام و سنان دراز کنند و در شب آن گروه بعزم شب حال امیر ابوسعید شده و نتیجه ظلم و بیداد بروزگار او
مسلط گشته صدمتش را از سبب فرود آوردند و سر او را بطلب مغفرت فرو نمی آوردند و از بدن جدا کرده عبرة الناظرین از دروازه ملک بیاد بخشیدند
خاطر همگنان جمع شده با دار السلطنه هرات را ابتهاج و حضور و انشراح تمام موصوف گشت و در صحاب تعلق صحبت با باب استحقاق رسانیده از مقطعات
وقایع این سال قتل امرای ترخانیه مفصل این مجمل آنکه در اثنای این حال مسطور شده و پیوسته خبر بر سیده لشکر سپاه همه جوشن در زیر عالم در ظل اعلام ظفر
فرجام میرزا ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده جهان تسخیر دار السلطنه هرات در رود و در آن زمان زمام اختیار مملکت میرزا شاهرخ مسعود در قبضه اختیار امیر شیخ
حاجی بود و ترخانیان و امیر نظام الدین احمد با امیر شیخ حاجی در باب صلاح این دو شاهزاده مشورت کردند و بر آن اتفاق کردند که هر چه رای صواب نمای
مهر علیا گوهر شاه آقا قرار فرماید بر آن عمل رعایت نسبت با نوی عظمی با آن دو شاهزاده سمت تسوی داشته و مزاج آنحضرت بین هر دو بود و میان آن
دو قرة العین صلح واقع شده و جنبه سرانجام این مهم ترکان شاه ریکا از معتمدان مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امرا مکاتبات بر دو این اثنا جمعی
از مردم شهر و فتنه انگیزان در خاطر امیر شیخ حاجی می نشانیدند که میل و محبت مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا ابراهیم سلطان بر ترخانیان
روشن و معین است و ترخانیان بنا بر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان را نخواهند گذاشت اکنون این قضیه بدیده امعان باید نگریست و ملاحظه باید کرد
که هم بکجا منجر خواهد شد و امیر شیخ حاجی متوهم شده بر دفع امرا ترخانیه بکلیه گشت و القوم مجتمع از غرور کثرت و اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار و خدم بیشمار

بخاطر میرسید و تصاریف روزگار حادث این دهاء رقصد ایشان توانند کرد و امیر شیخ حاجی پهلوان حسین دیوانه را مقرر کرد و هر وقت ترخانیان جمعیت
مشورت بکوشک باغ زاغان در آیند با نوکران دست بردی نمایند روزی امرا ترخان با کنار نشسته و امیر احمد فیروز آنجا بود و چون وضع مجلس را دید
داشته و فتنه متوجه ایشان خواهد بود پیران اندیشه چون از غیبت منهو نوکر امیر شیخ حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امرا ترخان کردند
و امیر ادریس ترخان کاردی در دست و بران کوشت پاره میبرید از بیم جان آن کارد را بشکم امیر شیخ حاجی زده و در آن مجلس امیر ادریس ترخان
و پسرش یوسف ترخان و امیر خضر ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخم کاری رسیده بهزار مشقت جان از آن ورطه
خونخوار بیرون برد و امیر شیخ حاجی از زخم کارد بر روی او افتاد و جمعی از کشته پنداشته و امیر فخر ترخان پناه بپهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از آن
بیرون آمد و آن ناجوانمرد خواجه خیر الحق رسیده بجوانب خواف و سبزوار غال او بود و امیر نظام الدین احمد در آن مجلس بیرون رفت و
بسرعت مسافت می پیمود و از راه زیارتگاه عازم توس شد و برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود در اثنای راه بپهلوان حسین پیاده باز باد و خرزند
و جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید و امیر احمد بسیار صفات حمیده و سلوک پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از
ملکات روبه و اعمال دینیه متجرد و امیر غیاث الدین ترخان و معدودی احمدیه از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشیدند و متوجه درگاه میرزا ابراهیم گشتند
و امیر شیخ حاجی چون مرتکب آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین در آورد و مهد علیا گوهرشاد آغا نیز با مستصوبات ایشان در آمد
و در مدارس خاقان سعید ساکن گشت و امیر شاه را بسبب زخم کارد و امیر ادریس ترخان ضعیف مزاج و نالان بود بعلاج جراحت اشتغال مینمود و درین ولا بوسیله خبر
میرسید و میرزا سلطان ابراهیم عازم جانب هرات و میرزا شاه محمود و امیر شیخ حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضیلت مآب معالی آب
قاضی قطب الدین احمد اللاری بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشتند **ذکر وقایع و حالات**
میرزا ابراهیم سلطان در اوان سلطنت در اوان اختیار میرزا ابراهیم سلطان چون خود را از مجلس امیر حبیب بیرون کشید با احمد ترخان
و طایفه از خواجه خوابان بکنار آب مرغاب رسید و تخت جمعیت داده بعد از آن بقرقه و پرلیش بکمال انجذاب راه یافت و بار دیگر پای
بر معراج سروری نهاده اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب نظر اثر از صوب آب مرغاب نهضت فرموده بجانب دار السلطنه هرات روان
شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل صباح روز سه شنبه هفدهم رجب در تیپ باغ مختار رسید و میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب مشهد تافت و امیر
شیخ حاجی بطرف حصار تیره و تشتاف و در همین روز میرزا ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرموده و طایفه از بهادران
سبکتاش میرزا شاه محمود و طایفه در عقب امیر شیخ حاجی رفته فوج اتلی ملک قاسم ولد امیر اسکندر ترکمان و دولت کیلان طغانا و قزلان و حاجی خلیل و مراد
حاجی عبد الله را که بر درگاه پادشاه رسیده نیز ملک قاسم و قزلان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر کشته سیاست
گرفتار آمدند و فرقه دریم با امیر شیخ حاجی رسیده چرا صعب واقع شد و زخمی وی بدست امیر مذکور رسید و خنش مجروح و بدحال بقلعه تیره توار رفت
و میرزا سلطان ابراهیم بموافقت ملک غلام تخت گاه آباد و اجداد عظام خویش قرار و آرام گرفت و خواص و عوام را در ظل رأفت عنایت و عاطفت خویش مادی داد

در تاریخ جلوس او گفته اند **نظم** شاهی به عدل و مستکبر ملک ❊ چون دولت و بخت یار ملک ❊ نشست چو بر سریر عشق ❊ تاریخ جلوس
بر سریر ملک ❊ و میرزا سلطان ابراهیم روزی چند راه شقت حرکت بر آنکه خواجه شمس الدین محمد جاجرمی را بشرکت خواجه سعید الدین محمد ابهری منصب وزارت مرافق
ساخته و ایشان مال اردو سی و زر لشکر داده و عرض چند روزه مشخص کرده اینده درین اثنا میرزا سلطان ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در حدود جام بوده
میرزا شاه محمود پیوسته اند و عازم تسخیر دار السلطنه هرات شده و از آنجا توجه سلطنت نموده نیز گاهی بمسمع علیه میرسید و میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود از
هرات برآمده خشت و قرابه را از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بعود اشتر دار و خرگه گذاشت و چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیلی داشت حضرت خواجه
قلعه اختیار الدین را بعهده کارداری او باز گذاشت و در حین توجه بجانب جام میرجیب در زمان صبی شاهزاده از دو تقصیرات در وجود آمده بود مرتکب نکول
از چاه او نخشید و او باغ و حاجات بیزی تسلیم نموده و خواجه وجیه الدین اسمعیل بسالهای وزارت میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله گرده بود درین دولت از
میرزا شاه محمود روی گردان شده بشاه بارگاه فلک اشتباه آورده بیم میرزا سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکست و دلت فرادان در قصبه بوستان
مقتول گشت القصه آن دو پادشاهزاده در طلب ملک در حوالی رباط امیرشاه بهم رسیدند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر
صف کشیدند و قاصد جان هم شد خاطر هر کس و کشته شدن قرار دادند و چون انعام و بر انعام میرزا شاه محمود آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم را از خاطر
برداشته و دیگر یکدیگر را تعاقب نموده چند فرسنگ راندند لاجرم سپاه منقلب شد و در پی امیر احمد ترخان با جمعی جولان جنگ جوی ملک خوی
حمله بر قلب میرزا شاه محمود آورده و از آنجا آن شیر بیشه اسفندیار دیای دغا پای ثبات و وقار خان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود در معرکه روی گردان
شده عنان عزیمت بجانب شهر تافت و بسیاری از اعیان سپاه و وجوه درگاه او گرفتار گشته و چندان غنیمت بر نطاق نطق از احاطه انعام بر آمد که
سپاه منصور از دست میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده بود از ملک مال برگرفت و امیر احمد ترخان غالب آمده در عقب گریختگان بجانب مشهد رفته
شد و چهار روز دو شنبه آن خبر بدار السلطنه هرات آمد و میرزا شاه محمود خطبه کرده بعد از زمانی مردم هنوز رسیده نگفته میرزا ابراهیم بدار السلطنه هرات رسید و
فردا علی الصباح رایات همایون مقرون بخیر و صلاح و فوز و نجح نزول اجلال خواهد فرمود **ذکر عزیمت سلطان بر تسخیر ممالک خراسان**
خراسان و وقایع آن سلطان سعید از آن زمان در سر سلطنت بود و اراده تسخیر خراسان در خاطر انور داشت چون خبر وفات
میرزا بابر بمسمع اشرف آنحضرت رسید آن داعیه تاکید پذیرفت و درین اثنا امیر شیخ حاجی از حکومت بابا و محقق بعود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض
گردانیدند در عرصه خراسان از پادشاهی و دولت خالی است اگر عنان عزیمت بدین طرف منعطف گردد و بیا بکلف مجموع آن دیار در قبضه اقتدار و اختیار آید
سلطان سعید را بعد از استماع این کلمات حال تاخیر و توقف نداده لاجرم لشکرها را بیراق داده عزم تسخیر ممالک خراسان بر جمیع بلاد و امصار ایران بزم فرمود و از
دار الملک بیرون آمده بسرعت روان شد تا از جیحون عبور نموده چنان بتعجیل میراند که باد صبا و شمال یکدم سمند جهان پیمای خسرو اسپهبال بر نسیم رایات
همایون منازل و مراحل می پیمود و روز بروز در هرات نزول اجلال فرمود و قاصدی فرستاده از آمدن خویش اعیان و اشراف را خبردار و چنانچه سبق ذکر یافت در وقت
روز قاصد بدرگاه جناب شیخ الاسلام اعظم شیخ بحار العلوم و العلماء مولانا قطب الدین محمد تفتازانی را میرزا سلطان ابراهیم انجناب را برسالت پیش سلطان سعید فرستاده

بعد التماس مصالحه نموده و جواب شنیده بعد از مدتی بدار السلطنه هرات هر چه مقتضی وقت باشد بجای آورده خود آنجناب باز آمده و بدروازه ملک رسیده
با تفاق ملا احمد علی و داعیه سرکشی داشت پس دروازه را برکشید و جناب شیخ الاسلام در بیرون دروازه حیران ماند و درین اثنا خبر آمد که میرزا بدیع از اعظمی
امرای سلطان سعید است و نزدیک دروازه ایستاده است ملا احمد علی قضاة و عمده اکابر را طلبیده گفت سخن انتم و شهر را محافظت کنم و بنا بر عزم عزیمت
روزگار را از آن خیال درگذشتم و اینک کلید دروازه شما دهید هر کس خواهید تسلیم نمایید حصار شهر را الدین خانه و السلطنه من است و اعتماد کرده بمن بپرده
تا رمقی در بدن باشد از کسی نخواهم داد و از هیچ اندیشه هراسان نخواهم شد جناب قاضی قطب الدین احمد الملا ناد سر اشراف و اعیان بدروازه ملک
رفته و در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمد و کرده بنوه از لشکر سمرقند شهر در بخشید و دار السلطنه هرات مفتوح شده اهل حصار از اطاعت و اتفاق امتناع نموده
و چون موکب سعادت نشان در شوال قریب سال هشتصد و ثمان و تسعین در رمضان تابید ملک منان نزدیک قصبه مسعود آباد و قضاة و اکابر و اشراف و موالی و اهالی بر سم
استقبال بیرون آمدند و در طریق نثار و پیشکش بجای آورده بعادت تقبیل ارض خاص سرافراز شدند و روز دیگر شهر بار علی الاطلاق از دروازه قبچاق باندرون
بلده فاخره خرامیده و باغ شهر و تختگاه قدیم سلاطین عظیم القدر بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان و معتبران بارگاه سلطنت را پیش ملا احمد علی فرستاده
او را بعاطفت بیکران وعده داد و حضرتش را با طاعت و انقیاد دعوت فرموده ملا احمد علی در جواب گفت و میرزا ابراهیم ولی نعمت منست و اینموضع ملک
سپرده اگر در محافظت و رعایت اهمال و اغفال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردد و دیگر او را و دیگران را نیز بر من اعتماد نماند تا مخدوم من در دست تصاریف زمان
هر کرا بدان عرض او مرسد در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید کرد و مرا درین کار معذور باید داشت و حضرت باید و تعیین اندوه اگر از
آسمان شیخ بارد و از زمین نشان روید از آنچه حکم نجاوز نخواهم نمود و السلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بعد بموقف عرض رسانیدند سلطان سعید بر فرز
رفته با جهد علی گوهرشاد آغا ملاقات فرمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید باغ زاغ را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون ملا احمد علی بجوابهای درشت
مبادرت نموده بود دانش خشم جهانسوز اشتعال یافته بتسخیر محاصره فرماند و دایم قلعه پای در مقام مدافعت و مخالفت نهاده در محل صحت و مناز عت استمرار داد و ممتد
مدت چند روز نایره قتال و جدال التهاب داشت و بیرونیان را مجال آرامش نمیرفت چون آن قلعه بسبب ذرعیت و رفعت و استحکام در حصانت و در آن زمان در
کار زرد و ذخیره بسیار مشحون بود هر چند دستور اعظم خلاصه شمس الدین محمد صاحب دیوان در رفع آن سعی مفرط بجا آورد در اثنای این اوقات مفسدان
بسمع جلال رسانیدند و قاصدان میرزا ابراهیم سلطان پیش جهد علی گوهرشاد آغا تردد می نمایند و جناب ملک و لشکر تحقیق نموده باز میگردند مبادا از صورتی
روی نماید و تدارک پذیر نباشد و از اتفاقات استماع افتاده و در آن ایام سلطان سعید ایلچی بقلعه تیره نزد ارسال نمود و میر بشر چاچی را طلب داشت و مشار الیه از قلعه خبر
فرستاده و میر بشر چاچی بهشت هزار هرات بعد قبل رسانیدند و این کمتر نجاتش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات آن بانوی عظمی نهایت ندارد
و از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه در هرات یکی آن بود که سه سال و سه لشکر تعقیب و تعدی از رعایای بیچاره آنجا بیکدل گرفتند تخت میرزا شاه محمود
و روم میرزا سلطان ابراهیم و سیم میرزا سلطان ابو سعید و درین دلا میر بشر چاچی از قلعه تیره آمده شرف ملازمت سلطان سعید حاصل کرده و بر عواطف خسروانه سرافراز
گشته و میر بشر چاچی در حین بیرون آمدن از تیره کلوتوال قلعه را بمعتمدی تفویض فرمود و بعد از آن صورت بس عزیز در حصار روی نموده بیان این شرح

و جمهور از آب جیحون با خیمه بر کل نام روزی نماز دیگر گذشتی بدر قلعه آورده و دخنی در داشت قلعه و چون روز بنماز شام اختتام یافت التماس متردد شب آنجا
باشد التماس او بمبذول افتاده دیگر که جمعی را در بایشان موافقت داشت بر یک را بکمند بالا کشیده و چون داشت و از دام بر سر رسیده مردم قلعه را
با ایشان تا بمقاومت بشب شبخون بر کشیده بر سه کوتوال قلعه رفته دادرا بزخم چاق چند زخم زده از حصار اخراج نمودند دیگر که چنان قلعه حصین و حصین در
ربع مسکون نظیر و شبیه نداشت و بجنگ آورده چون زمام اختیار قلعه بیزه تو در قبضه اقتدار دیگران آمد و تسخیر قلعه اختیار الدین در مجلس تعویق افتاد و جناب
تا ملایم از جانب ماوراء النهر رسیدن گرفت و سلطان سعید با امرا شورت منعوری بران قرار یافت در ولایت نصرت شعار معاودت نماید و خلیفه
و در ممالک محروسه راه یافته ترک فرمایند **ذکر مراجعت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنه هرات بجانب ماوراء النهر**
و دیگر وقایع آن سلطان سعید چندگاه در دار السلطنه هرات اقامت نموده بنا بر مصلحت ملک عزم مراجعت جزم فرمود بعد از نصب معاون نصب قاضی قطب الدین احمد الملائی
را با دیگر اعیان طلب داشته فکر مکنون و مخزون خاطر آن بود در دار السلطنه هرات آنجا که ساخته در ینجا اقامت نمایم اکنون این شهر را بشاهزاده سپرده
و امیر دارم و بعد از توفیق حضرت آفریدگار در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان مقرون بسعادت و نصرت و اقبال در تاسع شوال از ظاهر هرات نهضت
فرموده جانب حوالات بسطام قضی القضاة و الوف مصاف داشته فرموده تا منادی کرانده بر آفریده برعایا عرض رسانند پای عزیمت در رکاب
نصرت شتاب آورده بسرعت تمام در حرکت آمد و امرا را بشیر بر سبیل ایلغار فرستاده تا جناب قلعه میرزا عبد اللطیف را بزخم تیغ آبدار فرو نشانند و امرا در نواحی
تا بادغیس رسیده و جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ شد برادرش میرزا محمد جوکا جان از آن معرکه بیرون برد و سلطان سعید در آن منزل بفراغ بال و فراغ خاطر
فرموده و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا احمد بن محمد و قاضی بهادر در حصار اختیار الدین بعضی از قلعه بیرون آمده شهر را روی بخرابی آورده بود با امیر منصور
و با دیگر آن سلطان ابراهیم در ولایت خاف با عزیز بود از پیش سلطان سعید بی نصیب عجز یافت و اظهار استقامت نمود و مقدمان در زمان سرحد بیان
سر بر آورده بودند سیاست فرمود و چون عرصه دار السلطنه هرات از سردار صاحب و جوخا بود امیر احمد ترخان را بدانجا نشسته تا بتدارک فصل
و زلل ملک و مال مشغول شد و امیر شاه ایله در عید اضحی جهت ترویح روح مهر علی گوهر شاه آغاش بزرگ ترتیب کرده و جماعت کلام ملک غلام بجای آورده و
قرار اطعام لاکلام داد **ذکر روی گردان شدن میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم سلطان و دیگر وقایع و حالات آن**
چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم روی گردان شده بمشهد فرود آمد چند روزی در آنجا توقف نمود و از آن موضع بجانب استراباد شتافت و امیر باجین برادر
شیخ ابو سعید در ولایت جرجان حاکم بود باستقبال شتافته و خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت شاهزاده را ترتیب کرده اسیر و میرزا ابراهیم از
جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که اصحاب و شمال از همراهی اجازه ماندند و از راه نسا بادرد و قصه شتر بهایون فال سایه اقبال
بگرد و ما نزدیک آن آمد است و میرزا شاه محمود نیز با سپاه ناچیز و از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب و قتال قرار داده و در خلال این احوال قصه نادر که در خاطر بیمار
در ملازمان آن درگاه هزاره نگذشته بود آنکه غیب ظاهر شد بیان آنکه است که امیر باجین از حکایت نخوت و استکبار بر تر از اطوار امرا زندگانی میکرد و میخواست
با بر تر از حصه کفاف و اقران خود نیز است و بعد از فوت میرزا با بر تعظیم و تجرد روی با زیاده نهاد و از حرکات بادار سرداران و گردنکشان مازندران اندوه خاطر بود

بسته از امیر جهانشاه استدعای تسخیر ولایت استراباد نمود و میرزا جهانشاه نیز خیال طبرستان و خراسان می‌پخت و در آن وقت میرزا سلطان ابراهیم عازم
دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه نیز بر عزیمت دیگر تعریض میرسید عبد الکریم متوجه آن صوب شد و از راه عقبه صندوق شکن و رفتار خیال انتباع آن راه بر دل
نمی‌برد بجرد جرجان درآمد و میرزا شاه محمود با حسین از استماع انتشار سراسیمه و متحیر گشته دست در دامن فرار زده پریشان شدند و میرزا سلطان ابراهیم از
شنیدن دعوی میرزا جهانشاه مطلق متاثر نگشت و همی بران کرد در این سخن از جمله مکرهای با حسین است و از همان منزل در انتظار باز رسید ایلغار نمود و با
فرستگی ولایت استراباد در هیچ مکان توقف ننمود و نیک خواهان و بندگان شفیق معروض داشتند و در هیچ موضع چندان توقف باید نمود که اغرق بیوند و خبر
ترکمان بتحقیق انجامد و میرزا سلطان ابراهیم گمان برد که امرا از خوف و جبن میگویند لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نموده جمعی از بهادران را بفرار ایلار پیش
فرستاده و از آنجا بسمت پرگنه دلای مستقیم بر گذرهای تنگ و کوره راه از آن وحشی دشوار گذر و دا گر بجانب راست و چپ از جاده مستقیم میگذشت غالب آن باشد
در کمین فرو رفته هلاک شود در چنین راهی سپاه ترکمان خود را بفراولان لشکر خراسان نموده عنان باز کشیدند خراسانیان بتصور آنکه ضعیف اند پیش راندند و لشکر
ترکمان جمعی از جنگلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و از سر جمعیت آن جماعت را منهزم و پریشان ساختند و در همان حال میرزا ابراهیم با دلی مقرون بامید و بیم از عقب رسید
و چون دیده کار از دست رفته است و تیر از شست جسته ناچار عنان یکران از میدان ستیز بر بیابان گریز منعطف گردانید و ترکمانیکه از قفای خراسانیان در آمدند
و تیغ بلا دریغ در جفای نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان را بمنزل امیر خداداد دادند و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یوسف پسر امیر سید خلیفه
و غیرهم را بر خاک هلاک انداختند و امیر ابو سعید سیرم پسر دیگر امیر سید خلیفه را گرفته پیش امیر جهانشاه بردند و میرزا جهانشاه بزبان طعن از وی پرسید و آن اهانت
در دعوی بهادری میکنی و با سپاه لگری بخواری بر سر چون من کسی چنین آید جواب داد در حرمت پادشاه توی بعود بخشی مرحمت نمود پادشاه زاده خود
رای سخن نیک اندیشان نشنید تا این زود پیش ما آمد و دلا صواب چنان بود در این باب فکری بر اصلی کرده شود میرزا جهانشاه از کمال تعصب امیر ابو سعید فرمان
داد و آن بیچاره از عقب یاران روان شد و پادشاه بر تعبیه کرفتاران ترحم فرموده و در باره ایشان عنایت از رعایت بمنزل داشته همه را ایشان داده و در زمان
سلامت بکاین خراسان فرستاده و در باره ایشان رساده و اما ملک سپاه شکسته و مجروح و خسته می‌آمدند و میرزا ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته
نیشابور رسید و جمعی در آنجا با او پیوسته و در شب سه‌شنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه هرات نزول فرمود و امیر احمد ترخان را بموجب فرموده ضبط هرات تعلق بود و آن شب
استقبال اشتغال نموده نثار و پیشکشها از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان راهوار و استران قطار و نقد و جنس و آنچه مقدور میشد بگذرانید و آنگاه بر دو امرا
و خلایق خدمتگاری بتقدیم رسانیده و ملا احمد حاجی از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت مناط فایز گشت و چون او با سپاه بسر فرقه متفق نموده و بر صدری
کارهای بزرگ شده و حفظ قلعه بکان کوشیده بود چشم آن میداشت در بزیادتی عادت نعمت پادشاهانه اختصاص یابد میرزا سلطان ابراهیم همه را کان
لم یکن انگاشت بلکه مبلغی بوجه علوفه و انعام از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته از پایه استحقاق پادشاه و اصحاب رای پسند و دیگر اهالی نیز نسبت
بوی بجای آوردند و در این اثنا یکی از ثقات بقلعه درآمده باملا گفت و شاه را خواهند گرفت باید در شرایط احتیاط بجای آورید ملا احمد از این سخن خایف و
هراسان گشته در سنه ماه صفر خلاف کرده بی دروازه هرات را بر کشید و میرزا سلطان ابراهیم از استماع این سخن مضطرب گشته سوگند بزبان آورد

در باره ایشان بدی در خاطر نداشتم بلکه میخواستم در باره او عنایت و عاطفت بکنم ان مبنده می دارم و امیر احمد ترخان و جمعی را پیش او فرستادند تا در ازاله شبهات
کوشیدند و در دفع شهر علاوه کوتوال قلعه کردانیدند و هر چند مبالغه نمودند ملا یکنوبت دیگر بیرون آید و لقاء او از ضرورت بالکلی موجب پادشاه
میشود ملا با کلمات فریبنده التفات نفرموده پای ثبات در دامن وقار کشیده من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک رحمت آنگاه لیکن مصلحت خود در بیرون
آمدن نمی بینم و چون پادشاه امرا را پیش شد ملا احمد گریست و با خون دخن فریفته نخواهد شد و شاهزادگان روی ملازم شتر دنیا دای خود دست از دامن
طلب او باز داشتند و قلعه چنانرا طوعا و کرها متصرف او گذاشتند و از برای ملا و نوکران در محافظت قلعه قیام مینمودند علوفه و مرسوم تجدید میشد
و در ضاعف این حالات امرای میرزا ابراهیم مصلحت چنان دیدند که با سلطان سعید از در مصالحه در آیند و میان مصادقه را با هر دو اصلحت مؤکد سازند و از برای اتمام
این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد هادی طاب الله ثراه شیخ بهاء الملة والدین عمر و جناب عرفان مآب ایقان نصاب خواجه محمد کوسری را از اولاد
مشایخ عظام شیخ الاسلام احمد جام نامی بدانه و ورع و اطلاع بر دقایق و خواص علم تصوف و امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از آن در آن روز روشن
ضمیر در آفتاب و ماه آسمان نور از باطن ایشان مینمود بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند و الله سعادت و اتفاق را ثالث بزین کردانیدند و فرمانداد بنده در آنجانب
بیع رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورد و آنجا عقد و قلب دوستان هر دو سپاه بر آن جاری می باید روان شدند و بقصبه الاسلام نیشاپور رسیده سلطان
سعید را اسم تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و داعیه خدمت و مواصلت میرزا ابراهیم را بزبان گوهر فشان تقریر
کردند و متعقب شدند در اثر چهره ازدواج روی نماید خطبه اسکه در دار السلطنه هرات بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد سلطان سعید در جواب شیخ
عظام فرمود که میرزا سلطان ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از دیر باز داعیه ازدواج با او مکنون ضمیر انور است و هر ولایتی که خواهد با و تسلیم دارم لا شرط
بانکه اتفاق نموده لشکر نرگلا را خیال سلطنت بر این مملکت در سر دارند دفع لکنیم و اگر نخواهد با ملاقات کند کوکب لیکن باید در روز مصاف مواقعت نماید و سخن
برین قرار یافته سلطان سعید نسبت با مشایخ عظام شیخ الاسلام و اکرام تمام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نور الدین
محمد بهرات رسیده حالات را بسمع میرزا سلطان ابراهیم رسانید و از غرایب اتفاقات در این سال اعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمایه چند پادشاه
فرزند کشت و حاکم هر جهت در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایت آذربایجان و عراق با لشکرهای آفاق و عراق روی
باسفرار نهاد و روزی چند بطاعت احمد کردانیده میرزا سلطان ابو سعید قبه الاسلام نیشاپور را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از آنجا قشلاق
داورک آمده در ولایت ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا اسفندیار در مرو پرورای دیگری نداشت و میرزا شاهرخ بعضی
از امرای پدر را در طوس بسر میبرد و ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل از آنجا تا قصبه اسفراین در قصبه احمد آباد آورده بود و قلعه اختیار الدین
سلطان احمد ایل را بسته او برا داشته همگی را در نظر می آورد و قلعه سرخس را امیر عبد الله داشت و قلعه غلامان را امیر باجس داشت و ولایت جوین را امیر حسن
تیمور ضبط مینمود و قلعه طبس را امیر ادریس بن امیر خدا داد داشت و با چوکنه خنه تحفظ و حراست خود می پرداخت همین جهت در پیش نامه در دفتر ایشان اقلیم
غالبا کم روی نموده باشد ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم سلطان در مشهد انجناب و باز گشتن او و بندگی مردم

از هجوم لشکر ترکمان بتهمی رفت میرزا علاء الدوله در مدتی مدید از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بایسنغر از اقصای ولایت
روزبک بجلگه خراسان در آمده قاصدان پیش میرزا ابراهیم سلطان فرستاده از وصول خویش اعلام داده و بمقتضی کلمه الملک عقیم و مقوله لا ارحام بین الملوک و اغنیا بر خاطر
شاهزاده گران آمد لاجرم رخت رفته سلاکات و ترکمانات مرغوب در صحبت رسولان سخن دان چرب زبان پیش پدر بزرگوار روان کرد و چون مرقد میان شاه
شاهزاده نزدیک شد میرزا سلطان ابراهیم باستقبال استقبال فرموده در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت و دیهیم برج دوده دوری سعادت
در یکدیگر دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را در آغوش عطوفت مهربانی کشیده از دیدن قرة العین قرین مسرت گشت و ماند که دید و پدر بزرگوار در
نامداری سرگرم خویش در میان دور باب امور ملک و حکایات تعلق شد مقرر بر آن شد و میرزا سلطان ابراهیم با لشکر بادر تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله
روی بجنگاه بلاد آباد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از جانب قریه سنق سمان مانند خورشید جهان گرد پرتو التفات بر حوالی دار السلطنه هرات انداخت
سادات و علما و قضاة و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند و بموکب همایون پیوسته شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و ارباب قبه از اطراف
و اکناف سنق چندان از دحام واقع شد که در هیچ عید و نوروز کس عشر عشیر آن یاد نداشت و میرزا علاء الدوله از سر جنابان خرلان در آمده
و بعد از سه مهر عیال گوهرشاد آغا رسیده فرود آمد و بلوازم زیارت اقامت نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در آن موضع دلکش با پری پیکران خرد و بیش
بعیش و حضور و لهو و سرور گذرانید و حظی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام ملا احمد بدل در زمام اختیار حضار اختیار الدین ملکیه مجموع شهر
در قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بتعجیل قدوم را بخیر فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس او پسندیده فرموده بحصار تشریف برد و ملا احمد آنچه در ایام
سابق از نفایس و تبرکات جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خزانه مانند بسته او در محل خویش افتاد و میرزا علاء الدوله در باره ملا اشرف تحسین و تحریص
ارزانی داشت و بوزارتش سپارش نمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله بسر شاه رامرگرد مسلفی بر عهده داشت رقم فرمود و سنوزان وجوه وصول نیافته بود و سعادت
ملک شاه اختیار کرده بیان این سخن آنکه در اثنا مطالبه میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصدی پیش او رسیده پیغام آورد و لشکر ترکمان نزدیک
و محل توقف او وقت تعرض آنکه ما و شما روی با طراف نهیم اکنون موکب همایون راه براه لشکر میرغیاث الدین عازم کیه الملک شد انجناب باید خود را از مضیق شهر چند
زود تر خود را بیرون افکند از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین تاسف و اندوه و غم از وطن مالوف ارتحال نمود سادات
و قضاة و اعیان و اشراف و اکابر و خواجگان و کلا و تجار و متعینان بی وضیع و شریف و دانا و غیر و ضعیف و توانگر و درویش و عزیز و شهری از بیم سپاه ترکمان
چنان سراسیمه گشتند و نزدیک بآن رسید و بهین از زیر سر نشستند زمره از خود بهره داشتند دست ابی و عیال خود گرفته راه دور و دراز پیش گرفتند و فرقه در
دماغ ایشان آشفته تر بود آن از متعلقان فشاند و سر خویش را گرفتند و بعضی نازنینان سایه پرور از آفتاب حوادث پیاده و بدحال گریزان شده و در
و سنگ قطع فرموده پاهای ایشان آبله کرده در کوه کرسنه و تشنه آرام گرفتند یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه
بوضوح پیوست بیتیان و یتیمان و لوندان در نود و لاش در بیرون شهر سر بر آورده دست بغارت و تاراج آینده و رونده دراز کردند و سوداگران و دیگر اردو میان محروم
نماند و هیچ روز قیامت انگیز اشکار اشد ملا احمد بدل از عهده اندرون شهر پیش بیرون نمی توانست آمد و چون شورش و تفرقه مسلمانان از حد اعتدال در گذشت
تا گاه

ناگاه از جهت دکاکین روح افزا نسیم عنایت وزیدن گرفت و صبح امید از مطلع سعادت آغاز نهاد و بقیه مردم که باقی مانده بودند بفراغبال در منازل خویش آرام گرفتند
و میدان جهان این سخن است و چون میرزا جهانشاه بقریه کاریز رسید خبر جلاء مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد چنانچه واقع بود شنید بر
قاصدی استالت ناصحانه بهرات فرستاده رعایا و پیادگان را بعدل و داد نوید داد و امیر پیرزاده بکاری را از امرای میرزا سلطان محمد بهادر و کاشهر تعیین نموده
روانه داشت و رایت نصرت شعار را افراخته با هشتصد کس در هرات آمد و چون در بخانقاه حضرت خافان سعید زمین بوس نمود و بقعه اعاظم در شرف صدور در دار السلطنه
هرات مانده بودند بمراسم استقبال و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه جمیع را رعایت و عنایت فرمود و جناب مولانا عبد الحلیم محمد و والد مولانا جلال الدین فایق را بمستقبل
شتافته در اثنای راه بپادشاه ملاقات کرده بعد از آن میان بعاطفت بیکران اختصاص داد و بر حسب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از لشکریان و
لشکریان بشتاق اگر فلان نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را بنیاد حیله تعرض نرسانند و درین اوان در دار السلطنه هرات در قبضه اقتدار ملازمان
میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد دل فرستاد تا معلوم کند و خاطرش در چه مقام است ایشان بقلعه رفته مشاهده کردند و مولانا بتدبیر حصاری استحکام
میداد و دیگر و سنگ و سلاح قلعه را تنظیم نمود قاصدان بازگشته صورت حال را بعرض رسانیدند و از استماع این خبر لاغیر در بشرا پادشاه ظاهر شد و
فرمود امرا و اعیان و لشکریان و پیرامن قلعه از درون و بیرون شهر دیواری بارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوار رخنه بعدد تیراندازان باز گذاشته
و در هر موضعی مناسب بعد جمعی قادر اندازان بایستادند و بزخم ناوک جگر دوز دشمنان آتش افروز مینشاندند و هیچکس از اهل حصار سر از برج بیرون نمیکشید
و بقیه بکار خود مشغول شدند و لشکر ترکمان از سر جهود و جنبها بمحاصره اشتغال نمودند و آتش حرب را التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد دل و سایر
دیگران قلعه استیلا داشت چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هر چند سعی مینمودند و تیر بجانب لشکر ترکمان اندازند مطلوب نشد آخر الامر مولانا احمد دل
از چنان جباری در مقام تضرع و زاری و فرمانبرداری آمده طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و آنجناب صورت عجز و بیچارگی را در
پای سریر اعلی باز نمودند و با جمعی عبارت و جمعی را بکان لال بخشیده و مولانا احمد از قلعه بیرون آمده در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه بر سریر
هرات متمکن گشته حکم فرمود امثله و احکام حضرت خافان سعید را مصحوب مجری دارند و روزی چند در شهر هرات در آن کهنه استان بسر برد و آنجا سپاهی و مهمات
عقل از تعداد و عد عاجز بود بجانب هرات رود مینی میکرد و والد او امیرزاده مجری در مقدمه روان شد و آنجا ملک لک خانه ضرب خیام سپهر احتشام گشت و در آن موضع
ایلچی میرزا اسفندیار از جانب مرو رسیده صورت موافقت آن پادشاه عالی همت را بموقف عرض رسانیدند و در محل امیر خلیل الله شروانی نیز آمده بود تحف و هدایا
گذرانیدند و میرزا جهانشاه فرستادگان را باکرام و احسان ممنون ساخته باز گردانید و درین اثنا امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه از جانب کرمان بیک ظفر قرین سوت
و سواد ملک حشمت مضاعف گشت و درین سال اعنی سنه اثنین و ستین و ثمانمایه مولانا جلال الدین یازید بود لاهر سن شریفش از نود گذشته بود و صحی بدان
نیز است و از خوارق عادات مشاهده می افتاد و از عالم رحلت نمود و درین اثنا بمسمع جلال رسید که میرزا علاء الدوله در ولایت غوریان و میرزا سلطان ابراهیم
در ولایت غور با بالا میان پدر و پسر نفاق و رنجش خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نموده کشف این امر مبهم آنکه امیر خلیل الله پسر میرزا علاء الدوله نفر
نام داشت و والد او محمد خلیل شیخون پسر میرزا بهادر در قول میرزا سلطان ابراهیم بود و بر جهات در عرصه غارت و تاراج آورد و میرزا سلطان ابراهیم گشت و نزد

فرستاد و میرزا علاء الدوله در جواب او در فراهاد غلام مرسل داشت و از برحاشیه ضمیر اینجانب عبارتی نشسته بود بدین سبب این آشفته بود و از خجلت میان پدر و
پسر بقصد از الم عرض یکدیگر گشته و از جانبین لشکر با زینت داده با هنگ جنگ قدم پیش نهادند و مسافت میان هر دو فریق یک منزل رسیده امرای ترخانی
سبب نفرقه دیرینه میرزا سلطان ابراهیم شده بملک میرزا علاء الدوله پیوسته و میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطرار پناه بدرگاه پدر علاء الدوله برده
و هنوز بحسب شاهزاده فرمانداد و اوقات بسر بسطت بحث لوگ گرفتار گشت و درین اثنا میر عبد الکریم خواجه ترخان و بعضی بود شاهزاده بر سلطنت پیش سلطان سعید رفته
بعود باز آمد و صورت فید و حبس میرزا سلطان ابراهیم در نظرش مکرر میفهمود و بعضی از امرای ترخانی شیوه ناجوانمردی نسبت بشاهزاده بظهور رسیده بعوض متابعت امیر
خلیل را عاری عظیم شمردند با میر عبد الکریم خواجه متفق شدند و برخود گشتند و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم سفر خود تولک راست برافراختند با دیگر
کوکب طالع شاهزاده از حضیض نکبت باوج عزت و شرف رسیده و چون تفصیل این احوال بسمع میرزا جهانشاه پیوست سرعی را در صحبت
شاهزاده بمتابعت میفهمود باستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و آنجناب را شجره اقبال و ثمره لال بار آورد گشت و از برق سرعت اسیر استفاده نموده فاخر بادی در حرکت آمده و در عید اضحی باردوی اعلی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امرای عظام با عزاز و احترام تمام ببارگاه در آوردند و پادشاه شرایط
تعظیم و توقیر بتقدیم رسانیده آنجناب را در محل مناسب نشاندند و ایلچیان سلطان سعید جلال نجم الدین عمر و جلال یوسف خطا را در آنمجلس حاضر کردانیدند و میرزا جهانشاه
با فرستادگان پیوسته سلطان ذو الاقتدار اختصاص و مرحمت کرد و خوشنود بوفاقهای خویش باز گردانید و در اثنای تعیین ایلچیان امیرزاده بیرداق
دلدار رشید میرزا جهانشاه و حاکم مملکت فارس بعود در تجریم ذالحجه سال مذکور رسیده بجهت پادشاه مدار خود مستعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از
استماع لشکر سمرقند و گرفتن خان را در خراسان منتظر فرصت میبودند در دست بدی نمیدانند نشیناک شده باستدعای میرزا بیرداق اطلی فرستاده
الغصه چون شاهزاده بیرداق بدیار پیوست میرزا جهانشاه بمعاونت پسر مستظهر گشته اظهار آنجناب رفوج و سرور مفهود و از برد میشر خویش سید عاشور را
بزیور خرد تجهیز بعود مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید و چون آنجناب باردوی همایون رسیدند سید عاشور بوسیله امرای عظام بتقبیل قوایم
سریر سپهر احترام حاصل کرد و بعد از تمهید مقدمات ایلچیگری معروض داشت که بنده را میرزا جهانشاه بجهت آن بدین درگاه فرستاده تا آنچه قاصدان پادشاه
از زبان صلح و صفا و کرم و وفا بمسامع علیه آنحضرت رسانیده اند بمشافهه و مواجهه معلوم گردانند تا بر سر محبت استحکام یابد سلطان سعید از در ملایمت در آمده
کلمات محبت آمیز بسمع آنجناب گفت و یکی از معتمدان را تعیین نمودند در مصاحبت سید عاشور میرزا جهانشاه و درین اثنا میر احمد ترخان و بعضی قرابتان
او طریق بیوفایی مسلوک داشته میرزا ابراهیم باز زدند پای از دایره متابعت او بیرون نهادند و بشرف دیدبوس مشرف شدند و بصنوف نوازش
و عنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید رسید و مطابق اخبار سید عاشور سخنان بعرض میرزا
جهانشاه رسانیدند و همگی را بمصالحه امیدوار گردانیدند و خاطر اکابر و اصحاب غرا طمینان یافت اگر از جهت رایات نصرت لایق بجانب دار السلطنه هرات
و عود میرزا جهانشاه بعراق و آذربایجان بعد از صلح ایلچی و دیگر وقایع و حالات آن چون سید عاشور باز گشت میرزا جهانشاه
از آنجا کوه استان در روزی چند در آنجا طنب اقامت کشیده و بعد از آن مخاذ در شهر هرات واقع است آمد و آن نیت و اشتاق هم آنجا کنه ناگاه درین

اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابوسعید از کنار آب مرغاب با لشکرهای گران بار آن عزم دارد از راه لشکر میرزا غیاث الدین روان شده بحدود قصبه ادبیه رسید و بعضی مردم
ترکمان در آن حدود بعضی گرفتار شده و برخی فرار نموده آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال ساز دادند از استماع این واقعه دود حیرت در دماغ میرزا مکه
تصاعد نموده میرزا جهانشاه بجانب هرات روان شد و در آن سرزمین توجه نموده میرزاده پیر بوداق را در آن شد و اشجع اولاد و دیگر قراولان پیش فرستاد
و جوانبین جانبین در میدان آمده آتش پیکار افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بقتل آمدند و میرزاده پیر بوداق کریمان فالان باز
گشته بخدمت پدر رسید و شرح آن واقعه بعرض رسانید میرزا جهانشاه از مشاهده این حال و استماع اخبار آن بیچاره و خلاص شدن پیر احسن علی از حبس و
خروج و استیلای او بر آن ولایت دل از حکومت برگرفت و همگی همت بر آن گماشت تا خود را از آن مهلکه بیرون افکند بعد از اندیشه فاسد سید عاشور را
در خفیه طلبیده با او گفت تو اینک رو پیش میرزا سلطان ابوسعید باید رفت و سید عاشور بخدمت میرزا سلطان ابوسعید رسیده و امراد و سیله حشمت حرمت
صلح و صفا بعرض شهریار مستظهر لوازم پند پادشاه مرحوم و اجلال مقصود دقت بر منصه ظهور جلوه گر آید و امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان و عراق کوتاه کند و بالکلیه
محکمه حضرت خاقان سعید با او رازانه داشته طاعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تردد پیاپی میرزا سلطان ابوسعید در مقام عنایت و عاطفت آمده از سلطان
سابقه در گذشت و تصفیه صلح قرار بر آن یافته میرزا جهانشاه مجموع مملکت خراسان بتمامی دیوان اعلی گذارد و میرزا جهانشاه بدین عنوان گشته بدین جمله عهد
پیمان بسته و از جانب سلطان متعلق سلطان سعید باشد و از آن جانب نسبت بمیرزا جهانشاه داشته باشد و سید عاشور معظم المرام بازگشت و خبر اسلام
مصالحه بعرض پادشاه رسانید لشکر ترکمان از مزرعه ایجی آهنگ صلح در آن مقام داشتند معاودت نموده از جانب جنوب شهر بابان قریه
مرغاب و زیارتگاه عثمان بجانب عراق منعطف گردانیدند آتش ظلم و ستم آن چند روز بالا گرفته بعد منطفی گشت و بعد از فتنه و از آن قوم پاک بالا گرفته بعد
پاک شده و در گذشت و در عابلی کافه بزرگان از حوادث زمان و تصادف حدثان خلاص یافتند و در مهد امن و امان آسوده سلطان سعید بطالع سعد و بخت
همیون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در استیطان عاطل و دارد عنایت مبالغه بجای آورد و آن سرزمین قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص دار السلطنه
هرات بمرتبه رسید و از زمان نشانه نماند و معدوم مطلق شده دانه گندم بقیمت از دانه مروارید خوشتر در گذشت و هر روز هزاران کس از گرسنگی جان میدادند
و اگر گرسنگان در بعضی اسواق نان میدیدند پیر در خود را بروی می افکندند و اگر صد تیشه بر سر میخوردند سر بالا نمیکردند تا نمیخوردند و اگر در دکانی دانه
نانی در صدد بیع می آوردند و چوب دار با قوت در دو طرف دکان استاده از اصحاب می نمودند و قوت خلایق از غذای آن قوت قحط گشت و گاهی چون
قرص خورشید راضی شده آن نیز از حجاب سحاب در آن سرزمین روی ننمود و تا مدید احوال زهاد و عباد بدین وتیره گذران بود تا حضرت رازق علی الاطلاق
بلاد غلا و عشرت را از زمین برداشت **ذکر محاربه سلطان سعید با شاه ولی کان یاکزه و کردا میرزا ابراهیم از بیرون قلعه میرزا اسفندیار**
در مخاصمت کوشش فایده بر جهت اشرد دیگر وقایع و حالات اسفندیار چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر سلطان سعید از دغدغه لشکر ترکمان فراغت
یافت سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت میرزا اسفندیار و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از قلعت سپاه سمرقند آگاهی یافتند بسبب دور
بر سر محاربه و جنگ در حرکت آمدند در سمت ایشان یکدیگر ارسال داشتند و در باب مقابله و مقاتله خصمی بر داشتند و بخیال آنکه لشکر منصور از غایت قلت بار مرکه

نخواهد آورد خاطر بر دفع آسیبهای سلطان سعید قرار دادند و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون یاقوت تیر بر کشاده صفیر انداختند پیش از ملاقات فریقین از ملاقات خسته
امیر سید فرید امیر سلطان احمد نور باش با لشکری از آنسو بلوک هیاطون پیوستند و در میان مرو و سرخس آن دو پادشاه زاده با زخم همدیگر رسیده در آن
صف آرای گشتند و امواج دریای سپاه در تلاطم آمده خانان بیک بارند انداز حمله آوردند و همچنین دیگر سلطان سعید را از جای برگرفتند و بعضی از لشکریان
بیاد رای انهزام رسیده اسباب و غیره واقع در اردو ضبط شدند و ولایت سرخس و نوشی بهم برآمده بر آتش فتنه و شورش بر اطراف انداخته
تاخت و تاراج انهزام پادشاه جهانگشای در اقطار ممالک خراسان و مازندران نیز شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاونت بر انفار و جوانان
با سپاه قول در طی عراضت شکار قرار داشتند بجانب خانان در حرکت آمد بهادران قول بضرب شمشیر ابدار کمک جمعیت خانان را پریشان ساختند میرزا
علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون افتادند و میرزا اسفندیار گرفتند و پیش سلطان سعید بردند بموجب فرمان جهانمطاع آن شهزاده بیگناه اطلاق یافت و میرزا
داماد امرا و امیر ذوالنون و امیر محمد بیک را نیز همان سرشت چشانیدند و امیر عبد الله خواجه ترخان و از امرا میرزا ابراهیم بعد از عجز یاران فرستادند و آن واقعه
عظمی در اواسط جمادی الاولی سال مذکور بظهور آمد سلطان سعید لشکر نعمای الهی بجای آورده بهادران را در آن معرکه جانسپاری کرده بعنایت بیغایت
سرافراز گردانید و بر اسب بیندر منصب ارجمند رسانید و خیلی بها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم سلطان از
آن معرکه خان بر تافته تا ولایت پریشان در هیچ مکان توقف ننمودند سلطان سعید امیر سید علا فارس و امیر سید احمد حسینی را در سید فرید از بیک خانان
فرستاده در آن ایام بتصرف شکار بجانب دار السلطنه هرات معاودت نمود و درین سال جناب سعادت مآب خواجه شمس الدین محمد المشتهر بخواجه کوتوی بجوار رحمت
ایزدی پیوست و در تربت مسجد جامع در سرای توطن داشت مدفون گشت و بلوک ظفرنشان بخیلگاه بادغیس رفت و از آنجا متوجه کوه کیوت و مقامی
با نزهت و صفا مضرب خیام سپاه ظفرپناه آمد و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بظفر و جلال مظفر عزیمت نمود و درین اثنا در خیمه عدت عید گاه دار السلطنه
هرات از خاطر خطیر سلطان گذرانید و مهمانان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روی زمین در اندک فرصت اعدت ادعیت تکلف و تزیین را
باتمام رسانیدند **ذکر فتح حصار بزه و نهایت کار برکه و فتح اوه و دیگر وقایع و حالات** چون خاطر اشرف
سلطان ابو سعید از دشمنان فراغت یافت همت بلند نهضت بر تسخیر قلعه بزه که در استحکام از سایر قلاع عرصه ربع مسکون امتیاز تمام داشت مصروف
گردانیدند و جمعی را بمحاصره قلعه تعیین فرمودند و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدان صوب شتافتند و خلایق حصار را
احتیاط موضع عرض مقابل بلوک را معین نمود و خواجه شمس الدین بسیاری قلعه رفت و یکدو موضع در مناسب انکار بجا آورده بازگشت و صورت
حال بموقف عرض رسانیدند و تدبیر وزیر پسندیده پادشاه روشن ضمیر افتاد و جناب خلیفه باشارت علیه مراجعت نموده پیش مقابل بلوک مشغول شدند
فرمان عالی شرف نفاذ یافت و امیر جلال الدین سید فرید نیز با طرف اتفاق در پیش مقابل بلوک مشغول شده جهد و اجتهاد نمایند و امیر و وزیر باتفاق
در آن مهم سعی نمودند و فریدی بران مقصور نبود و جمعی را بر سر انکار تعیین فرموده مقرر کردند و ایشان بانکار مشغول شدند و چون مهمات انکار بر حسب دلخواه
فراغ یافت امیر کبیر و وزیر صاحب تدبیر بر درگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره متوهم و اندیشناک گشتند و درین اثنا صورت عرضه روی نمود مفصل این

مجملی آنکه در زمان امر سلطان سعید بجهد تمام محاصره قلعه آغاز نهادند بر آنکه نسبت بجماعتی در قلعه بعهد بدگمان شده و بعضی از ایشان را بقتل آورده برخی از آنجا خلاص
دست در دامن امینان زده و ایشان را دست خود کرده بجان امان یافتند لاجرم از پاس حمایت بر آنکه متوهم بعهد یا بلد بگرفتند و این سبب آسیب و اذیت
ما رسید بسبب مخالفت و منازعت در نسبت با بندگان حضرت اعلی صورت و یا حسنه و مواقعت با این با پیروان راستی منهج کمیت و شقاوت است با خود قرار دادند
هر کس را از میان بردارند و مکتوبی با مراد محاصره قلعه اشتغال داشتند درین باب نوشته از بالا بزیر انداختند و جمعی با شتابی کشیده بر سر آن قلعه شتافتند
و کار را در آن خندق و سرش را از بدن جدا کرده از قلعه بزیر انداختند و در دامن سلطنت هرات گردیدند و بدین خدمات شایسته مقرب درگاه گشتند

ذکر وفات میرزا ابراهیم سلطان و ولادت میرزا اشترخ و دیگر وقایع در سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه رخ نمود

میرزا ابراهیم از معرکه سلطان سعید روی گردان شده تا حدود افغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله در آن نواحی از سر مفارقت کرد و جمعی
در خدمت میرزا ابراهیم سلطان مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس تحریک داد و در اثنای راه مزاج همایونش از صدمه
اعتدال تجاوز نموده روز بروز مرض در اشتداد و بعد تا رحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب را بدار السلطنه هرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا
دفن کردند و دیگر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت واهب العطایات سلطان سعید را بانوی عظمی و قبه سلطان بیگم بنت رکن السلطنه و الخلافه میرزا علاء الدوله
فرزندی از جمله ارزانی داشت و میرزا اشترخ موسوم گشت و بعد از تقدیم مراسم جشن و سرور سلطان سعید پرتو التفات بر منظم مصالح جمهور انداخت و بر انتظام
امور عباد و بلاد بر اساس بنا جمعی بمحاصره قلعه غوری فرستاد و دیگر از وقایع آنکه قلعه مذکور را میرزا علاء الدوله مرمت فرموده بود خزاین و دفاین در آنجا پنهان کرده
و زبان میرزا بابر از حصار مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات شاهزاده مرحوم اشقیه بدست امیر باجن و امیر احمد باد افتاده و او دل در آن حصار بشخصی
از معتمدان خود موسوم بمحمد دیوانه بگو تا الی قلعه نصب فرموده و بعد از کشته شدن امیر باجن محمد دیوانه در آنجا متحصن گشته نواحی و حوالی حصار را غارت کرده چون
سلطان سعید بر سریر خلافت و سلطنت هرات مکن باشد استالت نامه بمحمد دیوانه نوشت و فرستاد و او را بایلی دعوت فرمود و او نیز امتثال نموده
از آنجا بیرون آمد و در بیرون قلعه تعلق بمنقوی بمشهد رفت و چون امیر عالی قدر رسید جز از تسلیم چاره ندید و امیر عالی صورت حال معروض گردانید و امیر مزاج همایون
آمده پایه امیر شاه را الیه را از فرق فرقدان بگذرانید و فرمان داد تا برج و باروی قلعه را کوفتند چه از اغرا با مسلمانان و چه دیگر منفعت و موکب همایون ملک احترام
درگاه ذیقعده الحرام بتسخیر قلعه تیرتو در حرکت آمده و بمقصد رسیده وضع آن را نظر اشرف بغایت مستحسن افتاده فرمان داد تا ذخیره بسیار در آورند و از آنجا
معاودت نموده در دوم ذی الحجه بدار السلطنه هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود پیش از قلعه میرزا اسفراینی
بستان نهاده پناه بامیر خلیل برد و جانب لارت با طریق اعزاز و اکرام سلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شد و امیر بابا حاکم آنجا بمجاورت
آمد امیر خلیل از غایت غرور و پندار در مقابل سایه در زید و امیر بابا فرصت غنیمت داشته بر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه
محمود بزخم تیری مجروح گشت و هم بدان زخم در گذشت و شیخ زاده بر قیام مقدمه تهیه منصب وزارت میرزا بابر بوجود آمد و در آن معرکه شهادت
یافت امیر خلیل بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بدر برد و امیر بابا صورت واقعه معروض استهلاکان پایه سریر اعلی گردانید و در اواخر ذی الحجه سال

مذکور امیر فیروز سعید و از هرات که از کمال تقرب اختصاص داشت از طرف ماوراء النهر رسید و بدستور سابق در دیوان اعلی مورد و در خرگاه نوشتان علیه السلام مقیم

ذکر بعضی از قضایا و احوال بر سبیل اجمال و بعد از انقضای این سال دویم هجری

در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمایه حضرت سلطان سعید پرتو
التفات بر صفحات احوال شاه جهان سمرقند از لوازم علا بود و بشجاعت و کیاست و سخاوت امتیاز داشت اراخت و تمام مملکت تیمور را بر سم
سپهر غال بر دو نامزد فرمود و حکم کرد امرا عظام چون امیر شیخ حاجی و شیر حاجی و امیر خضر و امیر اخر سمرقند رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف اولیات
کوتاه سازند امرا بحسب فرمان بطرف سمرقند روان شدند و در اثنا راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل و حرم او بشفاعت امیر شیخ را بسمرقند امرا مصحوب چون
دیدند و بیکار از ایشان پیش امیر خلیل رفته و در از سطوت قهر جهانسوز برشدند بلطف و مرحمت عام افروز امید دور گردانند و از اندیشه مخالفت و منازعت او را
نصیحت نمایند قرعه اختیار این مهم بنام امیر حسن ملک برآمد و امیر شیخ را بسبب عزم ملاقات امیر خلیل روان شد و درین اثنا سلطان سعید ابوسعید از ترکستان
پیش آمده چنانچه در مجلد هفتم بیان خاتمه تفصیل آن کما خواهد شد اگر تعلل در نهضت امرا را بطرف سمرقند و نشاهر بود بار طلب سعید از ایشان
مراجعت نموده بلوکب همایون پیوسته و امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف ماوراء النهر روان شد و در اسطنه هرات حالت هوای سرکشی
و گردن فرازی از خاطر او سر بر زد و خیال استبداد و استقلال بدماغ پای منزل خود راه داده استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت و با حرب سلطان
بجمعی مردم بلوکات از توجه خاصه و اجناب نشد با اتباع و اهل و عیال بجانب شهر شتافته با آنکه وقت ارتفاع محصولات بعد از غیبت داشت
بضبط آن نپرداختند و چون توهم جای داشت از پناه اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان امیر خلیل سپاه مملکت تیمور بظاهر دار اسطنه هرات رسیده
سر دروازه رحبت از دروازه عراق و فیروزآباد و خوش کشت احاطه نمود و مردم او چندان بودند که هر دروازه دیگر محیط گشتند امیر نظام الدین احمد برلاس
از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود امیر بایزید را در دروازه و پهلوان محمد پیاده باتفاق قاضی دایمه و اکابر اشراف بضبط شهر و مرمت و عمارت برج باره مشغول شدند
و در عایا تیر و آن هم بکمال استیلا و کامل نمودند و امیر خلیل چنان اشتیاق و اشتیاق بعروض مملکت داشت که در هر روز در رسیده سپاه رزم و پیکار کرده
پیش گرفت لاکاری از پیش نرفت و چون روز جنگ شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش بسیار نمود و تیر و قتال و جدال التهاب داده
در آن ایام آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که در صحیح کان آب بلند و بسیاری از خلق بقوی الهی اسلام روزه خود بودند
و رعیت را قوت نظام صلح آمد بجد و جهد تمام لاکلام بر سر برج باره بمانع دست باز و لشکر شدند و شب تا روز در برجها مشغول می افروختند و کانون باطل اهل
خلاف را بآتش حضرت می سوختند در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صفدار است کرده جنگ در پیوست و ملا حسن شاه شاعر قطعه نوشته و در بر بسته
و نعره تا دیگری بلند از دیگر بجانب لشکر امیر خلیل با وجاب نموده خود بدان طرف انداخت لشکر مقصود آنکه خبر بدست در آن شهر و نشاهر اند الخاقان را خوانده
پیش امیر خلیل بردند و چون در معرکه القطعه را خواندند موجب انفعال امیر و نوکر و سردار دیگری بر سر نداشت و لشکر شد و قطعه این است **بیت** یا ران بیام باز بیند
با خلیل کوشیدا اگر از سپاه حاضر بود ❊ در روز از دوازده در سه ماه نخوده ❊ عیدی سپاه وقت قبق تا حاضر بود ❊ و امیر خلیل در صباح جمعه از جهت باطل
اعوان و انصار روی جلادت به تسخیر دار اسطنه هرات آورد و مردم او بهر قوت و فنان داشتند در تخریب برج باره سعی و مبالغه نمودند و از طرف بالا رسیده

چشم زخمی از سر رضی از مسجد جامع بیرون آمده در دروازه ماشک دند و از شهر بیرون رفته بهیات اجتماعی روی با امیر حسین نهادند و آوازه در انداخته سلطان سعید رسیده
با مردم سیستان در هم آویختند و خاک معرکه با خون پروانان برآمیختند رعب و خوف بر ضمایر ایشان استیلا یافت و امیر حسین با اتباع و خواص از معرکه روی
گردان شده آنچه داشتند بگذاشتند و با دلی پر خون و چشمی مانند دو جیحون گریزان شدند و امیر شاه رسیه در رستم دستان را از غاشیه کشان خود می پنداشت تا خواهی
سیستان در سیع سلطان قرار و آرام گرفت **ذکر وصول موکب پادشاهی بدار السلطنه هرات و آوردن امیر حسین و دیگر وقایع**
و از ان اوطان و امیر حسین متوجه دار السلطنه هرات شد رایت نصرت نشان از دو رایت مازندران معاودت نموده بعد در اثنای راه صورت جرات
و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب ماوراء النهر نیز اخبار نا ملایم بسمع اشرف ما میرسید فرمان عالی اشرف نفاذ یافت و امیر بوزنجر
و غیره از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر شوند و ایشان بموجب فرمود عمل نموده شهریار شیر شکار سفیر همایون در حرکت می رعایت نموده عازم دار السلطنه
هرات شد و در صدود جام بمسمع جلال پیوست و امیر حسین رزی فرار بجانب ادبار نهاده است و در بیشه ضلالت سرگردان شده و آنحضرت قریب صیت
سرور و شادکامی مقرون بنصرت و اقبال در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود اعیان و اشراف مراسم نثار پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا
و ثنای پادشاه مظفر لوا گویا کردانیدند و جمعی از سپاهیان در دروازه ماشک طریق خونریزی مسلوک داشته بعهد و میثاق پیشکاری بجای آورده بخلعت امیر تشریف
محظوظ و مخصوص گشتند و بعضی مردم ماچیک و الاشجاعت رسیده بعهد و از راه بیابان رفته و سواران اهل خلاف را گرفته از مواید احسان پادشاه
حظی تمام یافتند و جامهای قیمتی پوشیدند چون رای عالم آرای خسرو گیتی ستان از جزئیات باز پرداخت جمعی امرا را بتعقیب و استیصال امیر
حسین روانه ساخت و حکم کرد که ماوراء النهر را بدست بیارند پای باز پس ننهند و ایشان بحسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند امیر حسین از این اندیشه
سراسیمه و اندیشناک شد و چاره جز آن ندید که اطاعت و انقیاد نماید تا بجان و عرض ایمن ماند و با معدودی بخواص و نزدیکان حلقه اطاعت گردن در گوش
کرده و غاشیه فرمان برداری بر دوش نهاده روی اخلاص بر درگاه سلطان آشتیاه آورد و امیر کریم داد از روی خوبی و آگاهی یافته بعد و بجانب او شتافته ناگاه در
نواحی استرآباد با دو چار خورده بیچاره امیر حسین بجز تسلیم چاره ندید و ایشان در زمان میرزا بابر با هم دوستی و آشنایی در زیر امیر کریم داد حقوق صحبت قدیم رعایت
نموده با امیر حسین از در رفق و مدارا در آمد و هر دو باتفاق متوجه درگاه عالم پناه گشتند و چون بدار السلطنه هرات رسیدند امرا صورت قضیه بعرض سلطان
سعید رسانیدند آنحضرت فرمود هر چند نوبت بر خاطر گذشته و حسین را بسیاست بیرون شدن مهم نماند و میرزا بهمین طریق نه انگیخته امیر حسین سعادت پابوس
سرافراز شده از سر اخلاص زمین عبودیت را بوسید و بجان لان یافت و در سلک سایر ملازمان درگاه آسمان بنظم شد و شهریار نامدار انتظام این
شاه بیکار دیگر بر حسب فرمان خسرو داد گر در ولایت سیستان بجای بلاد اصرار عظام خویش رایت شوکت برافراخت و بر حسن تدبیر و کار دانی تدارک
خلل کرده المملکت المضبوط حشت و در این سال جناب افادت مآب صدر شمس الدین محمد اسد حسینی بین العلم والعمل بعد وفات یافت و در مزار
کازرگاه در قبه بقبر منور بر هرات طرس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه رای عقده گشای سلطان سعید قضای آن کرد و امیر سید
مزید بولایت نخ رفته و از آنجا رود با خبر باشد و در مولد میهنان بعرض رسانید امیر در سعید در ماوراء النهر رقبه از رقبه خویش بیرون آورده نواحی بخارا

دستمرقند را غارت کرده و سلطان سعید رعایت خدمات سابق او نموده معتمدان بجانب وی روان داشت تا خاطرش را تسلی و عظمت رام گردانند و اگر بر
تمرد و عصیان اصرار نماید لکن حال را بعرض علاء دولت ارباب کمال خواجه ناصر الدین عبید الله رسانند و در نشستگان متوجه دیار ماوراء النهر شدند
و با امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان دلپسند و کلمات سودمند گفتند لاکن آن سخنان نیک خواهان نشنید و ایشان بسمرقند رفته حضرت خواجه را
از آن حال آگاه ساختند و خواجه مکوه نور بخارا را امیر نور سعید گرفته بر سبیل استیلا بر سر کار خود فرستاد و بعد وفا نمود و از آن چند روز جمعی از دوران
اندیشه رعزم رزم امیر نور سعید برخاستند و بآب سیحون رسیده دست بازوی جلادت برافراختند و خدمتش تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی بدرگاه
حیرانی نهاد و احوال و انفعال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد و در این سال پادشاه میرزا مغفور رکن الدین علاء الدوله و چندین سال از اطراف
و اکناف میرزا غیاث مدد در کنار دریای قلزم در خانه ملک میمون از اخفاء ملک سابق رستمدار بعد از زمان یافته وفات یافت و نعش آنجناب را بهرات آورده در
لحد مدرسه علیا گوهرشاد آغا مدفون میرزا بایسنغر و مرقد بانوی عظمی بعد مدفون نمودند و صبیه آنحضرت رقیه سلطان بیگم در حرم محترم سلطان سعید بعد
بآیین عزا از حشمت کلام ملک علام و احکام نفر دارا آمد قیام نمود و در این سال حضرت ارشاد مآب ولایت و سکناه خواجه ناصر الدین عبید الله چون با امیر نور سعید
ملاقات کرد هم از آنجا عزیمت جانب خراسان نمود و در بیست و پنجم صفر بهرات رسیده سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تعظیم و تبجیل بجای آورد و خواجه
علاء مشرقات بزیارت مشایخ و اهل الله بزیارت رفته از روحانیت ایشان استمداد همت نمود و مجموع اکابر و اشراف و اعیان عن صغیر و کبیر ملازم آستان
قدس ایشان گشتند و سلطان سعید بکرات و مرات بخدمت خواجه رفت از کلمات قدسیه او مستفید شد و چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد در ارادت نسبت
بعبودیت الشیخ للاسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدوم شیخ مرحوم بزرگوار از عالم نفس قدسیه بعد خواجه پرسش صفی
صدق شیخ مرحوم شد الملوک والسلاطین هادی الخلائق اجمعین شیخ نور الدین محمد رفته و انجناب شریعت مآب بجای آورده مراسم دعا و ادای
کلمات و ملبغ هفتم رسانیده و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع فرموده بر طاق خود باز گشت و خدمت خواجه از سلطان سعید التماس نمود و صندوق مغای سمرقند
و بخارا را بگشاید و دیگر مراسم پیرامون از رسم مذموم نگردند و حضرت پادشاه همتش آن بزرگوار را پسند نمی داشته مغای انوار آب و مبنی خطیر از آن محمد بخزانه عامره
مثبت بخشید و حضرت خواجه در آن باب امتثال و احکام مرتب ساخته در بیست و دوم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند فرمود و در اواخر ماه مذکور خواجه مظفر محمد بن خواجه یعقوب الله
مهتر ناز و ملازم امیر سمرقندی منصب وزارت رسیدند و در ماه رمضان سلطان سعید خواجه غیاث الدین عبید الله شیرازی و ملا امیر زاده را بمملکت ماوراء النهر فرستاده
و ایشان را در اثنای عزل و ولایت و تنظیم حال بلاد و عباد و صیتها و منهو و در اداء جادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جهت کلیات امور بجانب
و ارتنگ و سایر سرای رفته در خلال این احوال بمسامع جلال رسید که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف در مملکت ماوراء النهر بیت خلاف برافراشته است و جمعی
مفسدان بر پیرامن او در آمده و خدمتش را بکارهای ناصواب دلالت می نمایند و چهره عروس مملکت را در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید چون بر این معنی آگاهی
یافت در غرّه شعبان معظم با ماه محمود پای مبارک در رکاب سعادت اثر بسا آورده عازم دیار ماوراء النهر گشت ذکر توجه سلطان سعید عالیشان بماوراء النهر
جهت تسکین فتنه و غوغای بدان ایشان و مراجعت از آنجا بهرات جهت ظهور سلطان صاحبقران ثانی ابو الغازی معز السلطنة والدین سلطان حسین بهادر خان

سلطان سعید در آن هنگام و آن شب در بیست و یکم در جمادی الاخر بود از دار السلطنه هرات نهضت نموده در نغور رباط فرود آمد و در آن منزل لشکر بارندگی داشت
سرما بمرتبه رسید که اسب متنفس را اجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکر بود از هجوم صیت سلطان بهادر روی بفرار نهاده الکاء و بلوک ایران
از آن مرحله از جنبش آمد و چون فضای شبرغان از غبار سم سمند فرمانفرمای ممالک ایران پر از آن عطر سای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر ورود
جمع آمدند و از آنجا روی بصوب قرین عزیمت نمود و در این ولا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بکنجب بیک پیش خود برات چون بعرض سلطان سعید رسید
خدمتگاری او در نظر پادشاه معتبر و مستحسن افتاد پایه قدر او را از دیوان بکذر اینه باد و جهه منصب وزارت خدمتش را در سلک ندما و خواص و محرمان
مجلس انس انتظام داد و در این نظر شعار از بیچون عبور نموده میرزا محمد جوکار عنیه عظیم فراهم آورده بود و اهالی سبب رو غنیمت یا بشد از غارت تاراج دیار
ماوراء النهر گرفته بود و معاودت امیر از سعید و امیر سلطان ارغون در نزدیک بالکشان در لشکر کان سلطان سعید بعوند مشتهر شده بجرد توجه او از آن لشکر جلاب شعار
با اعوان و انصار عنان از آن دیار بر تافته سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشته و آخر الامر بقلعه شبرغان هر چند در کمال رزانت و متانت بود پناه بردند
و آنرا مامن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند سلطان سعید چون خبر مخالفت مخالفان شنیده از سمرقند نهضت نموده بکنار آب جیحون رسید و در برابر قلعه نزول اجلال فرمود
و آن حصاریست در آب جیحون و در آن محل آب جیحون از آن بگذرد و بر اطراف آن میگردد و چنانچه بر طرف قلعه کاخ بالست و در یکطرف دریای مغاک است
که قوت متخیله و شعور از آنجا در خیال نمیگذرد و نه الهمیه فرمان جهان مطاع سلطان سعید بغازیان لشکریان و نهر سمندان و سپاهیان و غیره الاف در اطراف
حصار گیری ترتیب داد و بکارهای خود مشغول شدند و بندگان او بفرمان همایون موجب فرموده عمل نموده از صباح تا رواح از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی موفور نمودند
نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر در آئینه مراد جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحبقران ثانی مغفر السلطنه و الخلافه ابو الغازی میرزا
سلطان حسین با بقرا بهادر خان خلد الله ملکه از طرف خوارزم با سترابادها رفته است و امیر شیخ جاچی و دیگر امرا آن سرحد را گشته عزم خراسان دارد و هر چند چهره این
حادثه در نظر عمکنان در غایت صعوبت و کراهت نمیبود لاجرم از آنجا رحال ممکن دو قاریا پادشاه برفع مفسدان بجوانب آن سخن انتفات ننمود و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ
نوع فتور در عزیمت پادشاه راه نمیداد و چون خبر متواتر شد و آتش فتنه بالا گرفت در این اثنا قاصدان خراسان رسیده بمسمع علیه رسانیدند که حضرت
صاحبقران ثانی بیقین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشته و امرا و در نیشابور و هرات بعوند بدار السلطنه هرات آمده شهر را مضبوط و محفوظ گردانیدند و اسباب
قلعه داری چنان مرتب ساختند و در آن عهد و دیگر عهود و معهود نبود و حضرت صاحبقران ثانی در ظاهر دار السلطنه هرات نزول فرمود و بمحاصره جنگ مشغول شدند
و در آن باب اهتمام تمام نمودند چنانچه در موضع خود بتفصیل مرقوم خامه بیان گردد ان شاء الله تعالی و چون چند روز محاصره امتداد یافت و کاری از پیش نرفت سلطان
صاحبقران دست از محاصره باز داشته از ظاهر شهر کوچ فرمود و از آنجا بسبب چون سلطان سعید شنیده و مردم هرات در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکار صلح کرده و از
پیرامن هر چند برخواسته بسمرقند آمد و از آنجا بجانب استقبال روان شد و از چون عبور فرمود و حضرت صاحبقران ثانی چون از ظاهر هرات برخواسته ایلغار کرده بمنزل
سقری رسید و از آن موضع بر فرس راهوار بقلعه حاصل شد و از فرس بجانب مازندران عزیمت نمود اگر رفتن سلطان سعید بجانب جرجان در خیال باشد
ملک زمان و مشورت نمودن با امرا و خواص در دفع اهل فتنه و قتل امیر خلیل و کشته شدن روس و قوم جلایر با زاده اهل الاهل والله اعلم

سلطان سعید از جرجان عبور نموده بمنازل امراض عبور در جرس رسید اما حضرت صاحبقران ملقب بهابط با و تفویض فرموده بعد تاب مقاومت
نیاورده با دیگر مردم و فرمان و اولاد طلب شدند و بیرون آمدند و چون چشم سلطان سعید بر اقا افتاد بنا بر آنکه از وی دختر او در خاطر داشت بقتل
حرمتش فرمان داد و دیگران ترحم نموده چون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و چندان براقه نداشتند سلطان سعید دیوانیان را
بدار السلطنه هرات فرستاده تا بدستور معهود نام بردار و زر لشکر بستانند و از تجار قرض کنند و چون مردم زحمت کشیده بودند و شهر را از طالبان
ملک نگاه داشته بکناف آن توقع داشتند و این طلب نزد ایشان مشکل و متعذر بود لاجرم فایده بعد القصه خرینه را ازین وجوه تحصیل نموده همراه
شیخ احمد و خاصی صراف باردوی ایغ فرستادند و چون موکب منصور بحدود مازندران رسید حضرت صاحبقران تا تا حدود خراسان پیش
آمد و از آنجا بمقتضی روزگار متوجه بورت اصلی شد و سلطان سعید شهر استرآباد را بحضور خویش مزین فرموده در کلف تان نزلی اجلال منعقد
و چند روز بعیش و عشرت بطریق حکمت تربیت داده روز بشب و شب بروز رسانیدند و درین اثنا نامه مع عریضه رسانیدند و امیر حسین غوری در خاطر داشت
و حال آنکه پیش ازین برکات هرات از آن مستوران پاک دامن بود چنانچه در آن اوان سلطان سعید قلعه شهر خبیث را محکم داشت
منهیان آنحضرت در اندرون حصار بعوند خبر بیرون فرستادند و امیر حسین با مخالفان موافقت کرده در اثنا شب از حصار بیرون آمده از ایورت
خود در اطراف موضع لشکرگاه بود خواهم شد و دست بردی با میرزاده سلطان ابو سعید خواهم نمود سلطان سعید بورت امیر حسین را تغیر کرده جمعی از
محصوران در آن شب جبه پوشیده بر درگاه جهان پناه تا روز پاس داشتند راقم حروف از جانب کلت یاد ملا قطب الدین بعلس صیب آمده تراه
و حسین الجبه متواه و از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنیده شد که در ولایت جرجان نوابان عورتا از اتراک بگرفتند و بعد از تهدید
و وعید قرار کرده امیر حسین را فرستاده تا تحقیق نایم در خرگاه میرزا سلطان ابو سعید کابست القصه چند نوبت علامات مکروهات قدر امیر حسین بوضوح
پیوست و امرا یازده کرت جالقی بر قتل امیر حسین اتفاق نمودند و سلطان سعید اثر از آن حرکت مانع آمده در آن شب در سیاره پیدا بود نه
بروین و نه ماه سلطان صاحبقران بران شد و بی سبب از آن روان شد بیت شب بود مانند قطران سیاه ؛ نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه
نه آوای مرغ و نه آوای دد ؛ زمانه زبان بسته از بانگ و بد ؛ امیر حسین مبالغه و الحاح بسیار بمنصور پادشاه بنفس شریف از پای باغی می باید رفت
آنحضرت فرمود رای امیر حسین قوت بیشتر و سلاطین در شب باغی را نگاه نمی کنند و از بسیاری الحاح و مبالغه او درین امر بر ضمیر انور گذشت و فرمودند
فره مطرح الهامات غیبی بود روشن شد و امیر حسین حرف صراع بر لوح ضمیر منیر نگارد و با وجود آنکه در امور ملک سلطان سعید صاحب اختیار شده بود
خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد ملاقات و مشاعت نمی نمود آخر کلام رای بدیوان بر قتل او قرار یافت امیر عبد الوهاب حکم صبح آن روز
مقرر شد بعد از آن بعد از آن نشستند و پسر کهتر امیر قاسم در منظری خوب و جای مرتب داشت پهلوی من نشسته بود بخاطرم گذشت حیف باشد از این
جوان زیبا روی و پاکیزه لشکر مشیوه باز در خاطرم گذشت باشد که جریمه از آن در وجود آمده باشد و اتفاق این امر بلایی و بلای نازل پیدا کرده باشد از وی
پرسیدم رای امیرزاده مدت العمر هیچکس را نمیرسانیده جواب داد در حسین در کس هرگز خود کشته ام با خود نکشم هر که در آن شک می کند باید

سبک دهد هر چه می‌کنند با بد الفصه چون امیر حسین صباح بخوشی نه خاص هر سوز مهود در آمد یکی تیمه کار داد بر بد امیر حسین با او گفت چه آفت است که دیگری مسمار
از سرش برگرفت امیر حسین لعنت کرد که از سرا فتاد ایشان اسمش نفوه بسوی آب بی رسیده بعد صباح دارم مقدار آب جاهی خشد
امیر حسین خود را شست و شو داده گفت بیت آب بیکده ای دل بر از خون آید ؛ بخاک صومعه تا آنچه تیمم کرد ؛ بغیر اغبال از دردن ناخنهای خود جرک پردن
آورده سر بتیم پیش افکند جلاد تعلیم او دران زمان شمشیر را محرف بگردن او زد تا سرش بسهولت از بدن جدا شد و پسرش محمد حسین را بدانخانه
پدرش راکشته بودند و آوردند چون سر امیر حسین را بر سینه او دید گفت با با خوب سلاح آمده ایم و از ایشان حظر کردن زدند و پسر کهتر او را شکم از ضعف او برگشت
بدان شربت چشیدند امرا خراسان ازین سیاست عظیم متوهم شده سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش اختصاص بخشید و استالت داده فرمود از امیر حسین
چند نوبت گناهان صادر شده بعد هر یک از آنها موجب عذاب دلخال او میشد و شیوه عفو و اغماض را بهترین صفات مرعی میداشتیم چون پادشاه
از صدور گذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرا خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند و چون خسرو جهان یکی خاطر خطیر از
دغدغه امیر حسین جمع ساخت اندیشه برفتن و استیصال سرداران ابی جلایر گماشت و ایشان از زیر بازو و نواحی استراباد قامت داشتند مغرور بانعام
و افزودن اعمال تمکن مرحمی نپذیرفتند و حاکمی ایشان نخواهند در ولایت حکومت شوانند کرد بغیر از غارت قاتلان و مهی دیگر نداشتند ضرر انجماعت همیشه بمعتصم
مسافر میرسید و همیشه بخون ریزی و فتنه انگیزی اشتغال داشتند درین اثنا سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر شرارت آن قوم را منهدم سازد و ایشان را
منقطع گرداند لاجرم امرا اولوس را از مقر دولت باخجشت رسانند و پادشاه از برای شاهسوار غالات تعیین میفرماید آخر الامر چند روز در آن گذشته
سپری بودند و از برای گرفتن آن قوم با لشکرکشان مقرر کردند و در روزی و بکلفتن در آمدند همه را بگرفتند و بر سر میدان مجموع آن گرفتاران را گردن زدند
و آتش غارت قاتلان و دزدان دیگر مهتران اند خلیده سلطان سعید مملکت جرجان را بر اسم سوریغال بشاهزاده عالمیان میرزا اجلال الدین شاه محمد
و آثار جلادت و سعادت و اقبال و نامهیه او ظاهر بعد ارزانی داشت و امرا عظام و سرداران خلک احتشام را در ملازمت او باز داشت و ایشان
را از جانب استرآباد و مازندران و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بعد از رخصت انصراف داده مجموع ایشان بعنایت و عاطفت بی اندازه پادشاهانه اختصاص
یافته و خوشنود گشته باوطان خود بازگشتند ذکر نهضت رایات نصرت آیات خسرو ذو اقتدار و شاهزاده عالمیان سعید از سلطان سعید از
ولایت مازندران و قلع آن چون مهمات مملکت مازندران بر حسب دلخواه پادشاه یکه تازستان آن مقام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر خلافت
و جلالت تافت و موکب همایون بهر دیار رسید و روم و ذمیمه از میان برگرفت و گلشن مملکت بتازگی از زمین معدلت سلطان سعید رونق و طراوت تازه گرفت
و لوای نصرت آثار چون بقصبه لوکویه رسید موقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه در حق رعایا بوده زیاده گرفته اند فرمان جهانمطاع شرف صدور یافت
که وجه فاضل از خزینه تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و سیم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی دباغ سعید نزول فرمود و بعد از چند روز
سلطان سعید از راه رنگ برآهو از قایلی و در زمان عنبت چیز از لکار در خراسان ملاقی شده بعوض مبلغ داشتن اسپ نموده چنان بوضوح پیوست که خواجه
معز الدین عبد الله در مجلس از لشکر را استاند مبلغی خطیر جهت خاصه خویش از میان برده و بقبضی اولاد اولوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد غاصبی صرف و از انجا

مطالبه مینمودند برسم قرض بسیاری از بازرگانان گرفته و بعد از آن زرهٔ گرفته و شمشیر و تیر و کمان راه داده از تجرکات پسندیده رای شحنهٔ قدر قضای آن گروه
بر شخص امیر سلاح بوشی هلاک سازند در عبرت دیگران گردد و بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت و شیخ احمد صراف را لوث کنده بعد از چند روز تمام ترکشند
و خواجه معز الدین عبد الله را در پای حصار اختیار الدین قرب بلدانه و خانقاه حضرت خاقان سعید دست و گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و در
روز خوش و خروش او فرو نشست فرمان واجب الاتباع نفاذ پیوست و بعد از این در هرات و بلوکات زر نام بر دار نظم نبند و بعد این دیه متعرض اسیر آورده بلاد
دشت نا درین باب سنگ نقش کرده در مسجد جامع قرب بصفهٔ مقصوره نصب نمایند و اهالی شکان بموجب حکم سلطان علی مغوند و مدت الحیوة سلطان سعید
از قتل خود تجاوز جایز نداشت و اهالی طایفه بر خواجه منظر تعزیر کردند و از آنسند وزارت بر خواسته صاحب اعظم قطب الدین حماد دس در بلاد هرات
شیر میرزا با برعهد وزیر دیوان شد و خواجه اسمعیل جانی را با او شریک کردانیدند و چون قضیه میرزا محمد جوکا فیصل یافته بعد و خاطر خطیر از آن عمر جمع
نشده سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر متعاقب میرسد و بسمع سلطان سعید میرسانیدند که میرزا محمد جوکا باز رایت عناد برافراخته بتخریب بلاد و غارت
تاراج عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنهٔ او بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم داشته باحضار لشکر فرمان داد و موکب همایون در پنجم
و هفتم جمادی الاولی از دار السلطنهٔ هرات نهضت نموده در شال قریه ساتی سلطان نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف را بعنایت پادشاهانه سرافراز
ساخته شهر ایشان سپرد و کلانتران محلات و بلوکات رخصت و استمالت داده در هر روز خواجه شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاده و بعد از دور
ولایت همایون در جنبش آمده و در زمان غیبت سلطان سعید در ولایت خراسان بلای عظیم و طاعون سفر طاری نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قصبه و دیه فرشتند
و اکثر بردهیان در مصاحبت خواجه قطب الدین محمد سمنانی به یلاق بادغیس رفته و چون وبا تسکین یافت بشهر در آمدند و مردم را بزراعت و عمارت تحریص و رغبت
نمودند چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام نازل فرمود و چند روز در آن دیار توقف فرموده بعضی از ایام بهار در نوبهار بخرمی و کامرانی بگذرانیدند و از آنجا
نهضت نموده روی بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور کرد و مراحل و منازل پیموده بمقصد نزدیک رسید اکابر و اشراف سمرقند برسم استقبال پیش آمده نثار و پیشکش
بتقدیم رسانیدند و بموکب ظفر نشان بالکاء خراسان متوجه شد هر چه شد و بطاهر قلعه رسیده انحصار را در نهایت محکمی یافت سلطان سعید صلاح
در آن دید که بمحاربه و مجاهده پردازد بلکه جمعی را تعیین فرماید که در برابر مقابل کوبا تعیین نمایند و چون اساس حصار کیری بر تربت شد بعرض همایون رسانیدند و خاطر
اشرف بر تنبیه قرار داده عنان بجانب سمرقند منعطف گردانیدند و در موضع کان کلی طوی عظیم ترتیب داده نسبت خان شاهزادگان قیام نمود و بعد از آن
متوجه جانب باشکشت و قلعه بیش هر چه شد و بطاهر قلعه فرود آمده فرمود و بر آن قلعه شهر بندی ساختند تا مخالفان شبانگاه بیرون تاختند و باندک فرصت
آن شهر بند بکمال یافت و در اندک از طرفین جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه نمودند و تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر مردم اندرون از پای توسنا
بهمت آمدند و از فقدان نان و گوشت کار ایشان باستخوان رسید و بحیله اندیشه در معاودت بعضی مردم بیرون روزی شب میرسانیدند امرا و ارباب
کیاست و ملازم سلطان سعید بعد نمیدانستند که در قلعه خوردنی نمانده و از بیرون بلوکات بحصار نمیرسانند لیکن کیفیت آن معلوم ایشان نبود در این اثنا امیر شرف حاجی قلمزی
بصواب کرده نوکری امیر زاده محمد جوکا اختیار کرده فرمود که شبی فرار متوجه قلعه شد شاهزاده او را دیده و دانسته از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر شرف

حاجی محمد دهی خویش کرده بعد از جزوی از آن باقی مانده و در سنه ۹۰۱ در مطالب آن نشده و نحو امرا بند فرمود و من وقت یافته که تخم دانجا بدرگاه عالم پناه آوردم
میرزا محمد بوکی او را بسوزنش خوشدل کردانید و بکاری باز داشت و چند روز بقلعه بتفحص و تحقیق کشیده شرح و احوال معلوم کرد و کرکه پیش امیر شرف حاجی
آمد و بعرض رسانید در دار و بازار شخصیت فلان نام و انچه با محتاج اهل قلعه است از ماکولات و ملبوسات هر چه میکردانند و در نیم شب در فلان محل کشتی برای
آب می آید و انچه بعضی از در بازاری میباشد در کشتی افکنده بقلعه میبرند امیر شرف حاجی کیفیت حال معروض پایه سریر اعلی کردانید بموجب فرمان بجستجوی
آن شخص شتافتند و صورتش را گرفته در برابر قلعه آوردند و گفتند این شخصی است در از بری شما خورد و ما محتاج میفرستاد اکنون بجزای عمل خویش گرفتار گشت
بعد از این اقامت شد و این چهار دیوار ممکن نیست و آن عزیز را در برابر اهل حصار بصد خواری کشتند از باب قلعه سیاه از امید شدند و انجا بعد از چهل
و هشت شب خواجه ناصر الدین عبید الله میخواند و حضرت خواجه از سمرقند رسیده سلطان سعید شاه را بتعظیم مقدم رسانید و محصوران از آمدن خواجه خبر
دار شده امیر از سعید این بیت را نوشته پیش او فرستاد بیت جامی ز غم تو بس حرانست ؛ گفتیم ترا دگر تو دانا ؛ و امیر شاه را بیه در باب اخلاص خویش اظهار
و زاری پادشاه را لطف کرد و خواجه چند روز خاطر بران امر خطیر گماشته در اصلاح چنین سعی و اهتمام بسیار نمود ذکر حوادث یومیه و در خراسان روی
نموده در حین محاصره شاهرخیه سلطان سعید در زمان توجه سمرقند و شاهرخیه وقت العین میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین فرمود
و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه ستین و ثمانمایه ملا جلال الدین فتح قمه تبریزی صدر در اصناف علوم عقلی و نقلی بود اشتهار بجهت پیش در هرات
مانده بعد وفات شد و در مزار گازرگاه مدفون گشت و در نیمروز برفهای عظیم بر زمین آمد و سرمای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر فتنه پهلوان
محمد پیاده از جانب تبریز رسید شرح حال محمد پیاده آنست که در تمامی مدت ملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار جلادت و مردانگی در معارک بظهور میرسانید تا
تا مرتبه اش روی در ازدیاد نهاد و کار او بر رواج و رونق انتظام یافت و نشان شحنگی دار السلطنه هرات بنام او نوشته شد و خدمتش باندک جرایم حق کثیر بر او انکار
معروض رای عالم آرای کردند تقصیر سیاست نیز دیگر نه مخاطبت و معاتبت گشت و در چنان سفر شد و رستم دستان و سام نریمان را عاشیه کش خویش
می پنداشت و مجموع بیتیان در نود دار السلطنه هرات را مطیع و منقاد خویش ساخته ملازم خویش کردانید و در اوان عظمت و اهبت از آن هنگام سلطان سعید
در ظاهر شاهرخیه بعد از فتح محمد ناصر و در کوههای تبریز بسر میبرد و دم از خلاف میزد متوجه آنجانب شد و از قریه از قرای انوکان حیث پاک او را از آنجا بیرون
شده بعد فرود آمده در طرح ظلم و ستم و جور و بیداد از احشام هر صبح و شام شکار میزد و محمد قزدیغ در سر پیاده فرو نمی آورد و در صدد آن شد که بنسبت محمد
پیاده دست بردی نماید نوبتی شمه از آن محمد پیاده گفتند الشفقت با نفس نکرد و هفت کار او چه بیک باشد در همان مقام آید و محمد قزدیغ فرصت نگاه داشته از پشت
بر دوش حلا داشته او را داشت و تیمان در دماغ خود خزیده بعد از آن زیاده پیش پهلوان بنجو داشتن فرو خته هر نوع حکایات سلطنت بیگانه با یاران خویش
چون بلای ناگهان در آن خانه در آمد و محمد پیاده نیزه برداشته محمد قزدیغ را در آن یک ضرب شمشیر از بدن جدا ساخت و شر آن بد اخلاق را از عالمیان باز
داشت و پناه بکاب کوه برد و از رعایا هیچکس را مجال نبود که در عقب او رود ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه شاهرخیه و استیلای لشکریان
پادشاه بران قلعه و معاودت سلطان سعید و دیگر وقایع و حالات آن سلطان سعید قریب یک سال در محاصره شاهرخیه روزگار گذرانید

مردم را از کرده و جناب را و کثرت خسارات ارض مشی بود و مارد کردم زحمت بسیار میرسید و از بسیاری شیر و خرمگس بهنگ آمدند و کار راهی حصار نیز بجهت حفظ
رسید و نیز حضرت خواجه ناصر الدین عبد الله دو بار بقلعه رفته بود و در امر مصالحه سخن گفته چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود حضرت خواجه او را
در سنگ نای محاصره گرفته روی بسمرقند نهاد و از اسباب قلعه را دیگر چاره جوی شدند و لشکر باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه
کردند و آنحضرت مضمون اشفقه علی الله منظور داشته باز متوجه شد هر چه گشته پای مبارک در میدان نهاده سلطان سعید را بولک داده قصد
فتح آنجا نکرده و هیچکس را نفرمایند بلکه جمعی را از آن زمره رعایت و عنایت فرماید و حضرت سلطان سعید مجموع را متعهد شده الحق بعهود وفا نمود
و خواجه بزرگوار بحصار آمده امیر نورسعید و امیر سلطان داغ کردند و ایشان را بیرون آورده ایشان بشرف امیر سلطان سعید مشرف گشته سر خجلت در پیش
افکندند و پادشاه ارباب جرایم را در آغوش عفو کشیده پیش نمود روز جمعه نهم محرم سنه ثلاث و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی را باردوی
همایون آوردند و سلطان سعید او را اسب و جامه و کمر و افسر داده بولایت اورنک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات عزیمت دار السلطنه
هرات نموده جمعه دویم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرموده در این اثنا از جانب دار الهرج عرضه داشت رسید مضمون آنکه طایفه از کفره قتاق
بولک محمد سه دو آمده غارت و تاراج کردند و آنچه امکان فرار یافتند بعد از بلوک سیزده و آنچه افزون از شمار گرفته بازگشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور
سر راه ایشان گرفته مانند باز بر عصفور حمله آوردند و شمشیر در آن جماعت نهادند و از سرهای مخالفان مناره بها بر کردند و بسمرقند آوردند و چون سلطان سعید
در دار السلطنه هرات توقف فرمود متوجه شرب بات چکچه باد خیس شد و در اوایل رمضان بمقصد رسیده تمام ماه صیام و شوال تا قریب عید اضحی در آنجا بگذرانید
و در آخر شوال امیر سید احمد و امیر جهانشاه و امیر محمد صالح بعزم سفر اخرت کرده و بر ادرش امیر سید فرید بهادر شرط عزیمت بجای آورد و حضرت سلطان سعید
بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را نوازش و دلداری فرمود و آنچه مرکوب همایون از یورت بیلاق نهضت فرموده و در اوایل ذی الحجه مستقر سریر خلافت و خوابگاه

ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین از ملک رجال بر تبه تبیین آمده

یا از وقایع این سال آن بود که طایفه از امرا عظام
مثل امیر احمد و امیر شیر حاجی با چند نفر از امرا قوتان بر حسب فرمان متوجه حوالی هرات شدند تا بر آنکه بنزد سلطان صاحبقران از آنجانب رسیده
و دیگر آنکه در زمان ترجمان شاه ترکمان محاصره بغداد اشتغال داشت با نزده هزار خانه در راه عزم و صحرا نشینان در از ظلم ترکمان بآن رسیده بعزم عتبه
داشته بعرصه حرمان آمدند و یورت و مقام ایشان بر حسب دلخواه معین گشت دیگر آنکه داعیه قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد
لشکرهای همایون بامضای این عزیمت جمع آورده سر بسر مخلاف معسکر همایون ساخته کلانتران ایشان را تاخت و تاراج نموده آن گروه
بشفاعت شیخ عظام در خیر توقف ماند و بجهت استخراج مال آنجماعه امیر نظام الدین حاجی و جناب افادت مآب مولانا شمس الدین علی الحارثی المشهور بمولانا شمس
الدین صاحب سکف تعیین یافت و در اثنای این حالات مزاج شهریار در خشت خصال از جاده اعتدال منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و تا آن مرض امتداد
یافته نزدیک بآن رسید که خلایق مایوس گردند آخر الامر بحسب معالجه اطبا صاحب تدبیر بلکه باراده ملک قدیر آن زحمت بصحت مبدل گشت و خلایق جان
تازه یافتند و بفقرا و مساکین نذر و صدقات بی اندازه رسید و جهت صدقه فرق همایون حضرت سلطان سعید مال مراد خشت در خراسان تمام بخشیدند و آن مبلغی

کرمند بود و از وقایع این سال جشن خان شاهزادگان بترتیب طوی عظیم فرمان همایون نفاذ یافت و ارباب حرف و صنایع و دهی ایوان هر روز به
باغ زاغان رفته چهار طاق بیش آغاز نهادند و در اندک زمانی باغ زاغان مانند فردوس و جنان گشت و هم لهو و لعب و حضور شراب مدام در گشاده
سقایان گل اندام بر تبه رسیده زاهدان صد ساله خرقه‌های پیران طریقت را از برای دفع محموری در این شراب انگوری گرو نهاده بمقدار جزوی اندیشه
کردند بیت اخر قدح می دارم در این شراب اولی ؛ این دفتر پاسخی غرق می ناب اولی ؛ مدت پنجاه روز نشاط و طرب امتداد یافت و در اثنای
جشن و طوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین سلطان محمود بطلب از ولایت جرجان قدم رنجه فرمود و جناب شیخ الاسلام خواجه شمس الدین محمد
بعشق خود از جانب سمرقند رسید و چون خاطر آفتاب اشراق سلطان سعید از سنت جشن شاهزادگان فراغت یافت همگی همت عالی نهمت بر
تشیید امور ملک و ملت گماشت ذکر آوردن امیر نور سعید و وقایع و حالات آن در شهور سنه ثمان و سبعمایه از جانب
خوارزم امیر نور سعید رسیده عرضه داشت رسانید مضمون آنکه در ولایت سلطان سعید میرزا از جانب دشت قپچاق بدین ولایت آمده امرا و سرداران
تاب حمله او نیاورده گریختند و لشکریانش دست تسلط بر آورده مجموع بیرون خوارزم را غارت کردند سلطان سعید فرمانداد و جمعی امرا عظام با فوج شاهزاده
عقص بلیغ بجای آوردند هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و ارباب تکاسل و تعلل و مجرمان اهمال و اغفال نمایند امرا بر حسب فرمان واجب
الاذعان روان شدند و بران خطه رسیده تحقیق نمودند امیر نور سعید و لشکر خوارزم با جمعیت در بدایت حال از صدمت سپاه سلطان جهانگیر
فرار نمودند و امیر نور سعید را بتقصیر متهم ساخته میرزا پیر درویش و چین در آن ایام منظور نظر عاطفت و عنایت سلطان سعید بود ناگاه امیر نور سعید را گرفته همراه
معتمدان بدار السلطنه هرات فرستاد و صورتش بنار برت یار در زیده بود در حصار اختیار الدین بند و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلک احترام
بر پیر سبیل شیخ عظام شیخ نور الدین محمود رحمه الله و کلام جناب شیخ مذکور منجر بذکر امیر نور سعید شده جریمه او را از جرائم نمود سلطان سعید ملتمس جناب
شیخ را بسند قبول داشته جرایم امیر را بر امانیه انگاشت و چون بارگاه همایون مراجعت امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده بزمره حصار مجلس انتظام
دادند سلطان سعید او را بشرف خطاب مخاطب ساخته از احوال وی پرسید بازخواستش را در سلک امرای کبار انخراط داد و امیر نور سعید در غایت خجالت و
خلالت روزگار میگذرانید و اسپ چنان نداشت که سوار شده و بملازمت توانند رسید ایزیاغی گفته بمجلس میرزا فرستاد و شمه از درماندگی و شرمساری خویش
معروض داشت رباعی این بنده شرمسار درمانده بجان ؛ دارد اسپی توقع از شاه جهان ؛ چون همت او بلند و چون بخت قوی ؛ چون اقبال
او جوان و چون حکم روان ؛ سلطان سعید درماندگی او به بخشود و چند اسب را بهوار و استران نقره و شتران بار بردار و سایر اسباب لازمت او را مهیا داشت
و کوکب بخت امیر نور سعید بار دیگر از حضیض خمول بذروه قبول رسید ذکر عصیان میرزا پیر بوداق بن میرزا جهانشاه ترکمان در شیراز و رفتن
الوار از آنجا بجانب بغداد و محاصره دار السلام و بیان آنچه میان او و پدر او رفته بر رای هوشمندان و افکار دقایق آثار پوشیده نماند میرزا پیر
بوداق ارشد و اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود خوش و سپاهی با فراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت دیار فارس اشتغال داشت و بتمشیت لوازم
دولت خویش اطراف و اقطار مملکت تا حدود نواحی دار السلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا جهانشاه بخراسان آمد میان او و سلطان سعید وحشت

بخصومت و جدال انجامید میرزا پیر بوداق بعد از روز از شیراز بهرات آمده بخدمت پدر پیوست و هنگام مراجعت لشکر کرمان خدمتش از راه حبس روان شده
بر ولایت یزد عبور فرمود و در آن ولایت خرابیها تمام بظهور پیوست و بنابر مددی از نسبت با والده خویش در خراسان بظهور رسیده بود بجا رعجب و پندار بدماغ
خود داده و بنیاد اشتر از جانب پدر معنی شد و گردن طاق اطاعت میرزا جهانشاه بیرون کشیده پای از دایره مطاوعت بیرون نهاد و حقوق ابوت را
نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان افراشت و چند نوبت نیک خواهان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفته چندانکه نصایح سودمند و مواعظ
دلپسند بگفتند فایده بران مترتب نشد و همچنان بر عصیان و طغیان اصرار مینمود میرزا جهانشاه با سپاه ظفرپناه تا حدود فارس آمد لاجرم بخلاف
او در استعداد صبر کرد اند و عراقی و خوافی و خطه بیوجه در فرو نشاند و بهنگام اراده در جوبیار دولت بدست خصمان نشده بعد از آن بر کنده بیت هر شاخ پایدار
از آن است سرسبز ؛ مشکن بر خویش را هم آن است ؛ آخر الامر والده میرزا پیر بوداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمدن بسیار سعی
و کوشش بسیار قرار بران داد که میرزا پیر بوداق با اتباع و اشیاع و اموال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و شاهزاده
بموجب فرموده مادر روی توجه ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت مملکت فارس را به پسر دیگر خود میرزا یوسف داد و میرزا پیر بوداق چند گاه در بغداد دیگر آسوده
و بمملکت رفع کرد هیچ اطلاق خیال حکومت شیراز از دماغ او بیرون نمیرفت و پیوسته معترض مملکت پدر میگردید و با انواع پرسمی خاطر او را میرنجانید
و ارسال رسل و نصایح را بادی مینمود چنانچه میرزا جهانشاه بتاهل و تغافل میورزید عناد و استکبار او بسمت تضاعف می پذیرفت و از فتنه و خونریزی
دقیقه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه با ازدحام تمام لشکری خارج از ادراک افهام و احساس او بدار السلام شد میرزا پیر بوداق چون
از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بران قرار داد که در برج و باره دار السلام از عمارت و مرمت کرده در آنجا تحصن نماید و بمقتضای این عزیمت لشکر خود را کلها
فرمان انعام فرموده بتربیت اسباب حصارداری امر کرد و برج و باره را بدان جگر ریب و زینت داده و دروازه باره را بحفظ مردان جلد بشیار سپرد و بجای
طاعت و مدافعت در آن موضع بیفزود و میرزا جهانشاه با سپاهی افزون از حسب و شمار رسیده ظاهر دار السلام را احاطه نمودند و همت بلند حق را جهد
بر تسخیر شهر گماشت شاهزاده چاره جز آن ندید که در چهار دیوار شهر خزید و بر جنگ و جدال و قتال مصابرت نمود و چون مدینة السلام در غایت متانت
و حصانت بود و متحصنان بمردانگی و دلیری کارزاری قلع و تسخیر بسهولت دشوار مینمود و مردم از شدت حرارت هوا بسیار در زحمت بودند و خصمان
از بام تا شام در کار بر تبه خام مینمود میرزا پیر بوداق هر روز آتش فتنه را بالا گرفته و ابواب بلا را بر روی خود میگشود و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام در قلع شهر
مسلوک میداشت و لشکریان را بر حرب ترغیب و تحریص مینمود و در قریب یک سال مدت محاصره ممتد شد و احوال رعایای بیچاره روی باختلال آورد و آثار ضعف
و انکسار بر وجنات اوضاع ایشان مشاهده میگشت و زبون و عاجز شدند و ماندگان شهر و فرومانده گان زندان قهر مقرون ببلا و رنج و محنت روزگار میگذرانیدند
و کار بر سپاهیان تنگ آمده هر چند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر فرستاده اظهار عجز و افتقار کرده فایده بران مترتب نگشت و بدان کلمات التفات ننمود
و بلیه قحط و غلا بمرتبه رسید که جمعی در حالت بناء مصری تکلف میخواستند با دیم و حرم جوشیده خاشاک میخوردند و آن نیز در بعضی اوقات یافت نمیشد و بسیار
دکر به مانند حشفا نایاب گشت و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد بسبب بادرفغان آمده ایلچی فرستاده از میرزا جهانشاه لابد طلبیدند و میرزا جهانشاه رضا

آمده مردم بیک بار خرم و شادمان شده دروازها بستند و سپاه پادشاه بدار السلام درآمدند و محصوران باردوی اقبال شتافتند و میرزا پیر بوداق در منزل خود
نشسته گمان میبرد که پدر نامه‌ها در باره وی قصدی کند درین اثنا میرزا جهانشاه و برادر خود محمدی میرزا را با جمعی امرا فرستاد تا مهم شاهزاده را بضرب
شمشیر آبدار فیصل دهند ایشان اردوها بسته و شبخون کشیده بشهر درآمدند ناگاه در شاق میرزا پیر بوداق را بکشتند و حرمتش در آن زمان عزم نوا شدن داشت
و بیکبار در سوره کرده بود و دیگری پوشیده هر ناگاه برادر خود محمدی را با جمعی روی بسته با این سر خود ایستاده دید حیرت داشت بروی مستولی گشت برادر را
دشنامی داد و میرزا محمدی شمشیری فرود آورد و بادر رسیده بدیوار خورد و آمرا بیشتر خونریز سیکران شاهزاده را پاره پاره کردند و بر میرزا جهانشاه حرکت
مبارک نیامد اکثر طبایع از و متنفر گشت و آفتاب دولت او روی در زوال نهاد و سلطنت او در صدد انتقال آمد چنان این سخن است و بعد از فتح میرزا
پیر بوداق مملکت عراق عرب و عجم و ولایت میرزا جهانشاه گشت و سلطنت ملک او بمرتبه رسید و زبان از تقریر و توصیف آن بعجز اعتراف مینماید
و مجموع سرداران و کردگشتان اطراف و کوتوالان بقعه‌ها سر بر خط فرمان و انقیاد او نهادند الا امیر حسن بیک از احفاد امیر قرا عثمان که بواسطه عداوت قدیم میان
آن دو خاندان بعداوت و انقیاد میرزا جهانشاه نمیخواست و پیوسته شیوه مخالفت میورزید بواسطه قلاع رفیع منیع و در تحت تصرف داشت آن آن
قلع وقمع او دشوار مینمود اما چون میرزا جهانشاه مجتمع شده بر استیصال خاندان امیر قرا عثمان بجنبید گشت و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده
روی با امیر حسن بیک نهاد و امیر شاه ایلیه در شعبه از شعاب جبل و مجاهد مناسب بعضی فرود آمد و از آنجا بضبط و ربط حرکت میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیک بادر اقامت
اقامت انداخت و از آنجا حسن در آمد و دفوری بیت او بعجز رسی در سلیل دست داده در استرضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید و پادشاه مانع را جمع
بر عجز و ضعف امیر حسن بیک و معود در مبارزت و خصوصیت اصرار نمود و قاسم بر او انکار و جهانگیر بیر امیر با جاچی کاردهی را نوبت بجنگ او در سنه و ایشان
منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان در آن صحرا بعیش و عشرت بسر برد و چون مقدمه زمستان در رسید لشکر سرما تاخت آورد و دست
بر صورت بنوعی روی نمود که دیگر مجال اقامت نماند میرزا جهانشاه ترا کمه از خصت انصراف ارزانی داشت و خود با اولاد و مقربان چنانچه عادت او بود
بعد از مراجعت اغرق چند روز بطرب و شراب خواری مشغول میشد و در آن منزل توقف نموده ضرورتش از کیفیت احوال خبر یافت و نماز شام جاسوسی فرستاد
تا تحقیق اوضاع معلوم نماید و آن شب بسلام باردو رسیده گرد یک خیمه برآمد و از برکشیده در اسپ بدین علامت کم کرده هم هر کس از ایشان دهلیزی
و هم هیچکس از کلول غفلت و مستی جواب ندادند جاسوس بازگشته بکیفیت احوال بعرض رسانید امیر حسن بیک با دو هزار سوار مکمل بقصد میرزا جهانشاه
در حرکت آمد و چون صبح شد طایفه از مردم میرزا جهانشاه و ناکلیه شوری داشتند سپاهی سپاه از دور دیدند و چون صف لشکر از دیگر جانب
نظر کردند جمعی از کلانان و شیوه ایشان بعوندت ماه نمودند لاجرم لشکر حسن بیک آمد بغایت سراسیمه و متحیر گشتند بیت چون بیک نظر کردم هنر خود
دیدم کاچه توان کرد در ارادت و بر ماست ؛ میرزا محمدی و میرزا یوسف اولاد امیر جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را بر خود محیط یافته میرزا یوسف بارگاه
و پدر را خبر داد و در مجال وقت میرزا جهانشاه یکی از بندگان بسته بود را بخبر شبیخون و صحت نمایش در آن دیگر بر بندها چاره کرد محمدی و یوسف کار شده
و دیگر سرداران و امرا بخدمت آمدند و میرزا جهانشاه با صد دو دو دانع بدره روی نهاد و جمعی از لشکریان حسن بیک اسکندر نام در عقب او روان شد چون بوی رسید

میرزا جهانشاه از بیم جان نام خواهر زبان آورده و اسکندر شاه کمال او را بخش رسانیده و جامهای فیروزه او را پوشیده سرش از فراق بیاد و بخت دهمی چنان
سر شده بلکه گاه مراجعت نمود و در راه غافل شده از فراق بیخود و اسکندر صورت آن قضیه را با همه کس منکشف امیر حسن بیک چون صدمت و خطر یافت از
حال میرزا جهانشاه تفحص نمود و بکدام طرف پرون رفته باشد درین اثنا سرقوزی شاه در پادشاه شبیخون داشت پیش آوردند در سر جهانشاه است امیر حسن
بیک را سر آنش مجری دوئیف دستها تا ایشان در آن باب چگونه شد هزاران کان کشتند در این سرقوزی است باید در این بیچارگان مشرب دارد
امیر حسن بیک بتفتیش آن مشغول شد و در آن روز میرزا جهانشاه چون بس پوشیده بود جمعی کشتند و بیاد از لشکریان می‌نیستم که اوباش گران بهاء
و شیر نداشت حکم شد و اسکندر را بسیار حشمه بمجلس آوردند و امیر حسن بیک از آن قضیه استفسار نمود و اسکندر صورت حال را بر نحوی که سطور است تقریر کرد
و امیر حسن بیک جمعی را در الصحرا بر انگیخت حشمت احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر بجانب از دغدغه دشمن فراغت یافت مجری
گشت و بسفر اسب کشید و خبر این فتح سیمین و غربت نام داشت بطرف عالم رسید امرا و جهان دولت میرزا جهانشاه از بنجا دشت آگاه شده میرزا
حسن علی را بر اکبر اولاد داده بجهت پادشاهی برداشتند و خدمتش ایلچی قزاق لشکر و صد و هشتاد هزار اسب و علوفه مرسوم داده و غالب است در پادشاهان سابق
اشتغال میرزا شده باشد **ذکر واقعه پادشاه عظیم الشان سلطان ابوسعید گورکان لازاله برهانه و افاض علیه شآبیب الغفران**
ذ فرادیس الجنان ؛ علیه کدام سر و سهی را سپهر ایا داد ؛ و باز خشت نگرش بالش بیداد ؛ گر انهاد فلک تاج سروری بر سر ؛ ز بیدادش
بر دست پای او نهاد ؛ عاقبت الامر آفتاب بقا باقی غروب فنا گردید و مزرع حیات بداس ممات نگردید و نیز در دنیا نهال جسم سر و قد بر چهار
عزیا لا کشیده و بیک نکبت حریف اجل او را منتخب نگردانید هر که از شراب مسرت و الا اقداح افراح نوشید تا چه روزگار بنا ناز کاس یاس او را
شراب سموم فنا کامی چشانید مؤید اشتغال و مؤکد اشتغال است و چون مهد علیا والده سلطان سعید امیر سید ابراهیم قمی از دولت حسن بیک روان شده
باردوی میرزا سلطان سعید رسانیدند در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان با دغدغه در حرکت آمدند و مقارن اینحال امرا خراسان مرحله‌ای چند
گذاشته باردوی امیر حسن بیک پیوستند و چون سلطان مشاهده نمود کار از دست رفت بوقت نیز از عنان عزیمت بر تافت و امیر حسن بیک
مانند برق و باد از عقب شتافت و آنحضرت را گرفته بخدمت باردو رسانید و بی نقصان بپرده حرمت پادشاهی مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسن
بیک او را طلب داشت و چون نزدیک بیارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانید و بعد از آنکه در مجلس آن
دو پادشاه عظمای ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیک هر گونه شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد و اظهار میکوید که با خویش باز رانده جفا
در برابر دیده بجهت بر زبان گذرانید و میرزا سلطان ابوسعید جوابهای مناسب وقت بجهت باز داده رسانید و چون از جانبین نهفته شد بسیار دلاوری امیر حسن
آن پادشاه حمیده خصال را بموضعی مخفوظ باز گردانید و در خاطر داشت و اسباب بی رسانید بلکه محبوبانست در اسباب تمکین چنان پادشاهی مرتب نموده
او را بدیار خویش فرستاد و چون در آن امر با امرا و درگاه دولت موثرت کرد ایشان باتفاق نگشتند و در آن زمان هیچگونه مخالفت ظاهر نبود خاطر جانب او
اعتماد نمی‌نمود اکنون در این طرف انقلاع دولت و محنت باو رسیده و اصناف مذلت و اهانت کشیده مرد غنیمت چگونه از دی فتنه باشد دلا حوال هر گاه

را قادر گردد این دیار را زیر و زبر کردند و بیشتر از همه قاضی شیراز را بسبب انفاذ و اعدام میرزا سلطان ابوسعید رضا را ناخوش نموده بادی کشته بعد بوسطه مخالفت
شیراز شاه جهان از گرفتن ماکوت حسن بیک بر لشکر جهانی استیلا یافت و لاجرم منصورت کار میر شد قاضی اندیشید که اگر ازین ورطه خلاص نشود درین دیار استیلا یابد
خاک شیراز را بتوبره اسبان بخراسان برد و بنا بر بشارتی که از نشر فرمان شاه در خاطر داشت دوم رجب سنه ثلاث و سبعین و سبعمایه او را بوثاق میرزا
بارگاه محمد بن میرزا سلطان محمد باستقبال فرستادند و چون نزدیک رسید شهزاده از بارگاه بیرون آمد و پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه خود برد و احترام
کرد میرزا سلطان ابوسعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع آمدند و نگذاشتند که هم آنجا نشیند و داد داشت که هم بجا رسید در همان مکان روی بقبله
نشسته رشته حیات از مقراض اجل انقطاع یافت بیت هرگز که کمان برد از این سان ناگاه ؛ فرمان ده روزگار فرمان یابد گفتار در بیان
حکایات از هر باب و لایق بیان تاریخ انتقال و خاتمت کتاب و بعد از آن چون میرزا سلطان ابوسعید از قشلاق خویش بیرون آمد در آن
روز اکبر دولت مختر و بیان خلایق ظاهر شد و مردم او چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و سیاه از سفید باز نمیشناختند بیت فرومانده کان را در آن تحیر
نه روی شیر و نه راه گریز ؛ دیوان تراکمه از شیشه ضبط بیرون جسته منتظر چنین روز بودند و در اردو ریختند و آتش غارت و تاراج را اشتعال دادند و بهر
دستی مشغول شدند و هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده بر پای بود امیر حسن بیک در رسید و بر در بارگاه فلک اشتباه سوار ایستاد و بضبط غزاین و نفایس
و خزاین و حرمهای فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان خواتین با لکش و نعش بدستور معهود بهم خود قیام نمایند و در اردو غلغله بهرام صولت تعیین کرد و ایشان را
در آن امر مدد و معاون باشند و چون لشکر ترکمان عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند مجرد قتل و حکم از تاراج باز نمی ایستادند امیر حسن بیک
چند کس را بزخم پیکان جان ستان بر خاک هلاک و بوار انداخت و طوفان بلا و بلا گرفته بود کس نه حشر فرمان داد و سپاه ترکمان دست تعدی جهانی
بیرون آوردند و مجموع اسب و شتر و غیره نعمت و غنیمت و مقرر روی بدرگاه امیر حسن بیک نهادند بر این واجب الاتباع نفاذ یافت که امرا خراسان و لشکر جهانی
در ظل رایت میرزا بارگاه محمد بن محمد مجتمع گردند اعیان و سپاه در روان سپاه خراسان را رعایت و عنایت فرموده و شهزاده عالیشان و امرا سمرقند و خواص و مقربان
میرزا سلطان ابوسعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان گشتند و بسیاری از ایشان بجانب امیری کرفتار آمدند و در قلعه محبوس شدند میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ را گرفته با دوی حسن بیک آوردند و در قلعه محبوس شدند و میرزا سلطان محمود با سید مراد و طایفه از امرا در ضمان سعادت و اقبال روی
بخراسان آوردند و جمعی از امرای سمرقند و صدر در هرات افتاده بودند در طرق و زنجیر کشیدند و امیر احمد موسی که داماد امیر احمد یاروی و میرک و عبد الکریم و میرک عبد الرحیم
صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب و سر خیلان اهل بیت از زنجیر بودند و چون امیر عبد الرحیم صدر مردی متکبر طماع بود و تحقیق باعث میرزا
سلطان ابوسعید با حسن بیک او شد و سخنان ناملایم بعرض آنجناب رسانیده بود از قتل او بیت حکم شد که صدر منش را پوست بکنند و از آن پوست خرد بر سر
لشکر نصب نمایند و با شاه و سپاه و آنجناب تجسم عتاب رو دیده استعجاب نگرند و دیگر گرفتاران چون در ایام اسیری خشم خان بر قانون عدل و مروت زندگانی میکردند
از آن مهلکه خلاص یافته با طراف و جوانب رفتند و محمود می افتاد تا مولانا قطب الدین طبیب متوجه دیار روم شد و پیش قیصر عرض تام یافت رحمت ازدی
پوست و چون خبر وفات او بهرات رسید افتخار الدین خواجه غیاث الدین دهدار که با انیس و همدم و جلیس و محرم جناب مولانا بود اکنون ملازم جناب مولانا

حضرت السلطنت مراسم تعزیت بجای آورده بقصهٔ امیر حسن بعضی مقربان و مخصوصان سلطان سعید را خلعت لایق پوشیده بحشم عزیمت و عاطفت در حال
ایشان نگریست مدت سلطنت میرزا سلطان ابوسعید انار الله برهانه در مملکت بدخشان و سمرقند بانقراض شش سال بعد در خراسان و در اواخر شهور سنه
سال و چون از مقام بناکامی رحلت نمود پسران نامی بیادگار بگذاشت اسامی شش شاهزادگان بدین موجب است و تسطیر می یابد میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان
محمود و میرزا شاهرخ و میرزا سلطان محمد و میرزا الغ بیگ و میرزا عمر شیخ و میرزا الابکر و میرزا امراد و میرزا سلطان حسین و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایت اذربایجان
محبوس شدند چنانچه شرح احوال میرزا سلطان محمود و ارشاد و اولاد سلطان سعید گذشت از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان احمد
برادر بزرگ خود و بر حسب فرمان سلطنت مکن داد رفت و میرزا سلطان محمد مقدم برادر نامی گرامی داشت و چندگاه در مقام محبت با یکدیگر بسر بردند عاقبت میرزا
سلطان احمد بتحریص و ترغیب جمعی از ملازمان نموده بعزم کوشتاغ از ظاهر سمرقند بعزم شکار بر آمد و بسعی و اهتمام امیر قنبر علی خان عزیمت بدخشان
ولایت حصار نافت و حکومت آنجا و مملکت بدخشان مع توابع و مضافات بشاهزادهٔ عالمیان قرار یافت در تاریخ مذکور بر مسند فرمانروایی استقرار یافت
لاشرح حال میرزا الغ بیگ چون سلطان سعید کابلی را مع توابع و ملحقات بشاهزادهٔ عالمیان قرار داده ارزانی داشت و او را بآیین تمام باندیار روان
گردانید و امیر بابا و اعیان سرزمین داشت چندگاه بر جادهٔ عبودیت مستقیم بود عاقبت گرداب بادهٔ کفران نعمت بر فرق خود چشید و بعضی از مخصوصان
شاهزاده را تحریص نموده او را محفوظ و مضبوط گردانیدند و برادر امیر بابا اتاق خان را از دلکینه دیرینه در سینه داشت بابا را از میان برگرفته شاهزاده بیاری
برداشت و در اول شروع در عصیان امیر بابا امیر شجاع الدین محمد بزرق برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند و میرزا الغ بیگ را
استخلاص نمایند برادر امیر بابا دید و امیر شجاع الدین محمد بضبط ولایت می آید شاهزاده را برگرفته بکوه و دشت رفتند و مردم اوغان خبر یافته تعاقب کنان از پی
ایشان آمدند و شاهزاده را دزدیده بردند و پیش دره سنگهای عظیم استوار ساختند و مخالفان با سنگها را بر داشتند مردم اوغان شاهزاده را به امیر شجاع
الدین بردند و دیگر امرا رسیده بار دیگر شاهزاده بر مسند سلطنت کابل و غزنین بتخت گاه مجموع سکنگین متمکن گشت و درین تاریخ اعنی سنه تسع و تسعین ثمانمایه
در آن ولایت بعیش و کامرانی و حکومت مشغول است لاشعهٔ از حال میرزا الابکر است و میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را بشاهزاده گردانید امرا عظام
بهمات آنجا تعیین نمودند و شرح قتل آن ولایت بدین نحو است امیر سید یزید بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بدخشان گشت و شاه سلطان محمد در
حکومت آنجا اشتغال داشت و در آن ولایت پسرش صاحب صاحب را گشته بود و پدر بر همنوا اقبال عازم تسخیر قوایم سلطنت مصیر گشت و هر چند
در اطراف آمد تمنیات شاهزاده سلطان محمد بهرات شتافت و پسر بیگ ترکستان و کاشغر شتافت و امیر سید یزید بدخشان را در قبضهٔ تصرف آورده
و نفایس ملازمان از خزانهٔ شاهان بر در میرزا الابکر مجتمع گشتند بعد از آن بجانب بدخشان بموجب فرموده رفت و آن ولایت را بوجه ضبط مقرر ساخت شاهزاده
بدخشان از جانب کاشغر بامر امیر اسمعیل خاوندشاه و امیر للامرا امیر میرزا الابکر بعد باخت و او در تحت آورده بار دیگر ولایت موروث را متصرف شد و چون آنخبر بسمع
امیر محمد شتاق و دیگر امرا رسید در صحرای قندز و بقلان بعد از رسیدن ایلغار کرده به بدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند و چون صورت قضیه بسمع
سلطان سعید رسید لشکر بطلب شاه سلطان محمد و بغایت از آشوب و فتنه گرزان بعد فرمان داد و آن بیچاره را در میان دره عراق بیرک حسین دلد خواجه شمس الدین محمد

صاحب دیوان بهرداره عزم فرستاده نوبت دیگر میرزا الاکبر در ولایت بدخشان استیلا یافت و شرح حالش سابقا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
میرزا سلطان ابوسعید ولایت اندخود را بفرزند دیگر خود میرزا عمر شیخ داده امرا و نواب جهت شاهزاده مشار الیه در شیخ حضرت امیر تیمور فرمود و حضرت
با نصوب فرستاده دانولایت را بنوعی معمور کرد و لشکر مغل و یونس خان و فرمان طمع از آن برکندند و در این تاریخ شاهزاده جهانگیر در آن دیار جشن حضرت
و سیاست استقرار داد و لاقیه سلطان مراد چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید او را بحکومت کرمیر و حشار فرستاده و امیر نظام الدین احمد برلاس
در آن سرزمین حشمت و رتبه داشت بخدمت شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن مملکت بفراغبال گذرانید چون ولایت عراق و آذربایجان
در تحت تصرف نیرگان حضرت سلطان سعید آمد شاهزاده بر حسب فرمان از قندهار بجانب کرمان نهضت فرمود ناگاه در اثنای راه خبر گرفتاری پدر شنید بمحض کرد بعد و حضرت
با زمتهیه لشکر شد و در اثنای راه بکشتی از آب هرمز میگذشت امیر یوسف ترخان و بهوجب فرمان از قندهار بجانب کرمان رفته بود آن شاهزاده ضعیف از آب گذشته
کشتیها را بجانب پایان آب سر داد و دوازده اسب و لشکر هزاره رسید و از آنجا بقرقه بسال اکرص و از آب گذشته بعهد راه یافت و یوسف ترخان در حضرت
غنیمت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بدحال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمد و آنحضرت او را از خراسان بسمرقند پیش
برادران فرستاده و چون حکم برادران نسبت باو حکم احسان یوسف داشت بار دیگر بخراسان و سلطان صاحبقران او را تربیت و عنایت فرموده و عاقبت شاهزاده را
جهت مرصلق مملکت بقلعه مرو فرستاده و دیگر خبری از و نیامد میرزا سلطان ابوسعید در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنه هرات قایم مقام خود کرد و میرزا شاهزاده
چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال داشت و بعد از واقعه سلطان سعید در آذربایجان صاحبقران ثانی شاهزاده را در دار نه سمرقند کرد و هنوز لاحال میرزا سلطان ولد چنان بود
و میرزا سلطان ابوسعید محافظت آن ولد اعزه ابا مراد الات رجوع فرمود و ایشان از سر طمع و رغبت بحکومت او کمر بسته پوشیده ناماند و مجملا از احوال اولاد سلطان
سعید در همین مقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسید در مجلد سابع از اراده حضرت قادر صانع رقم زده کلک بیان خواهد گشت **دیگر کتاب** لسان الحکمه و ملتمه در تاریخ
توحید الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس و هشتمی است بر بدایع اخبار و غرایب آثار آرا بیان رسیده در صحاف و در اقرار و اشاعت تالیف و تلفیق این
رو ولایت عجیبه و حکایات غریبه روی نموده بنا بر غرایبه در داشت قلم مشکین رقم خواست و آنرا باین تبویب و ترتیب آن عتق کرده اند بیان این سخن آنست و چون
ملکت و تشخیص قلم بیدان صحبت حضرت خاقان سعید لازم بر بنا زرسید ضعیف جگر و دو کمر بشاهد بر راقم حروف استیلا یافت و قوت حرکت بلکه حال نشستن نماند
و طلبا بسیاری نفس بمطالعه این عرایض بیکس پرداخته بسلوک طریق اختصار و پرهیز در نظر بصره بسیار بار بیک مفوات داکر دند چنانچه قرار دادند و هر از بدو بیرون شد و زبان
سلطنت بان منظم فرموده میرزا بایسنغر بالله شرب صباح و بیک لا در آخر روز شی عت یابد فرمود و اگر نشستگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی بجای آب باید نوشید
و چون جان کنفه عزیز و میوه نایاب است محض این نکته از اشارت انجا عت تجاوز جایز نداشت و با وجود این ضعف قوی احتیاط فرمود و اکل و شرب از آن تبه
منع نفرمودند و محض حقیقی انحصر را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد قبیده مکشوف و مبهم و در آن نسخه لوح و قلم آگاه و از هیبت سلطنت حضرت خاقان سعید تا هیبت
دولت میرزا سلطان ابوسعید لازم بر بنا این ضعیف تخفیف داستان بر بهدی است تا ارسال افتاد و نشسته گشت و از صعوبت در دیبان شوالش و بیک
صفحه انشته در جنبه کتابت و تحریر گشته و بعضی از زمره طلبا بگشته و این مشغول دراز اله مرض ناحرم از دیبا آن دخل تام دارد و اگر در بعضی لیالی از دستور کتابت صحف اعراض

مینمود و در آن باب اهمال ورزیده با استراحت مشغول میگشت و خوابهای پریشان میدید از همی آن بیدار میگردید با طرازنا مشغول میگشته بکمال تحفظ مراتب
و چون بدستور سابق در تحریر شروع میفرمود و حواس میبت بجا طن کرده و خوابهای خوب در رویای صادقه مرغوب اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها
چشم این ناتوان می غنود از نصف لیل تا وقت طلوع فجر بکمال آسایش می آمد و پاشاه بکشف انیعنا بظهور می پیوست لا از کرامت حضرت علا منتقی عالم
منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم یسع بمثله الاوزار مادام الفلک الدوار و ذو الفکر الفلاطون و العطرة العرید دانته الحکمی للامراء و الوزراء
بالاراء العالیه انجب ارباب الدین و الجوهم بالفضل بین المتوکیر الذی لم یرض للافلاک مثله و لم یسمع اذن الاعصار بمثله موسس اساس العدل و الاحسان فاتح
بنیان الظلم و العدوان الذی لا یمله مفاتیح ارزاق العلماء و الفضلا و لا دیه مصابیح دیاجیر الصحی و الغبرا و مقرب الحضرت السلطانیه مرجع اعاظم امرا الدولت
الخاقانیه المخصوص بتاییدات الملک الاکبر نظام الملة و الدنیا و الدین علی شیر زین الله تعالی سنده الاثار بالاثر للاقدام و نصر ریاض المملکه بمنفعه طیر الاقلام
بیت الهی تا بود افلاک دایم ٭ مبادا نام نکیش در جهان کم ٭ بتاییدالهی باد منصور ٭ به تدبیرش ممالک باد معمور
حسب الفرمان عالیشان رفیع مکان سمو شان سمو القدر و المکان سنی الجد و الاستان عزت و سعادت نشان سیادت و نجابت توامان
و در حدیقه شجره فتوت و کامکاری ثمره حدیقه مروت و دلیری گوهر درج نامداری اختر برج کامرانی و اقتدار بر دوش حضرت ارادت کار
شب الهنی و الکرم میرزای ستوده نیم خط لوحه ٭ دام عمره در حجره مستوش در پناه حضرت معبود محفوظ و کامکار باش
از مرحمت روزگار محفوظ باد بطبع بیت نهم شهر جمادی الاول الکرم و چهل و ششم روضه اصفا بخط حقیر فقیر افقی کتب
ابن محمد رضا محمد حسن سمت اتمام پذیرفت فی سنه تسع و ثلاثون مائتین الف من الهجرة
النبویه الف الالف الهجرة امید چون ناظران مطالعه کنند مسهود
نسبت کاتب سلامی بخشیده و از سلامت عمر خیر باد نابند اللهم
اغفر للمومنین و المومنات و لنا و لوالدینا
و لمن وصی الحسنه

328

n° 2

~~1200~~
4300
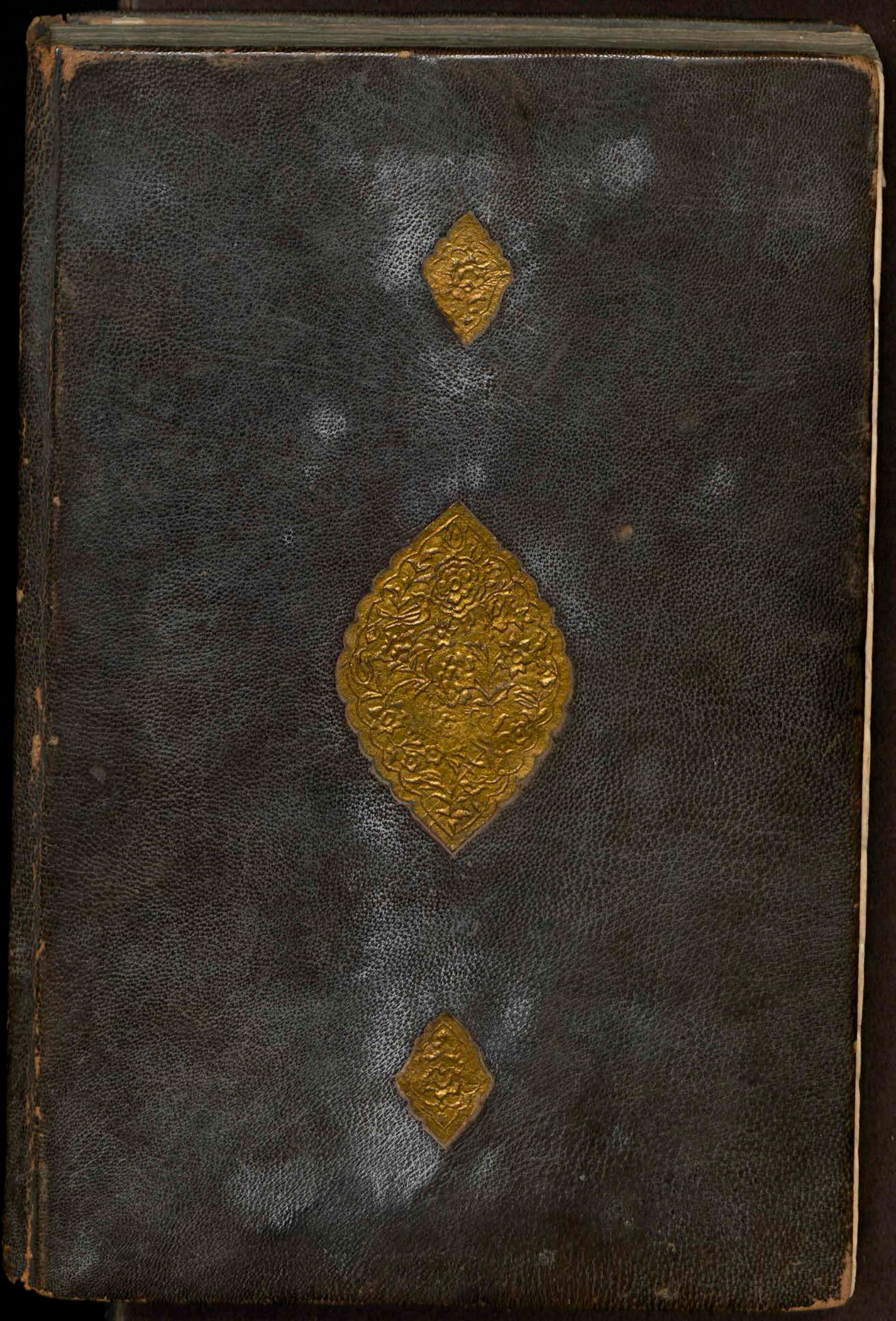
Book